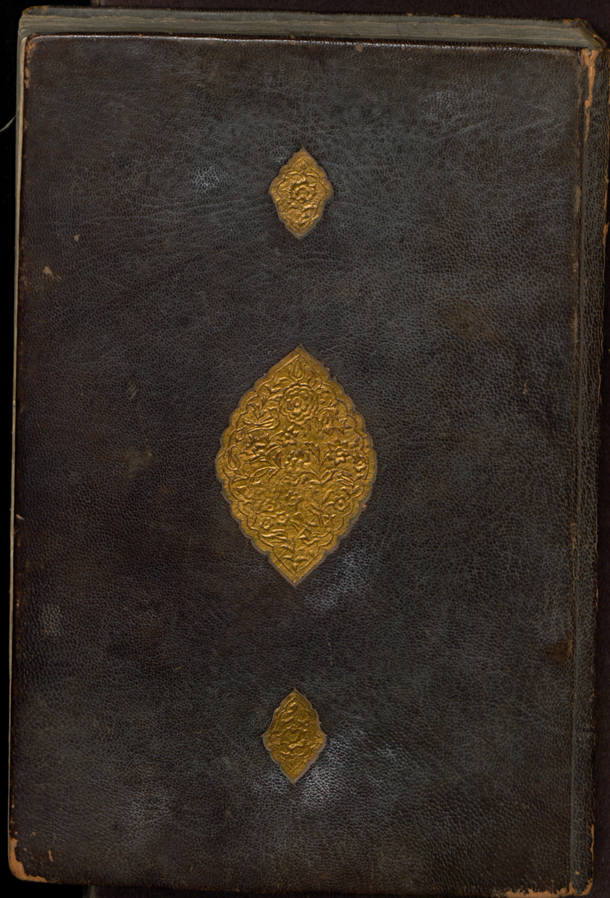
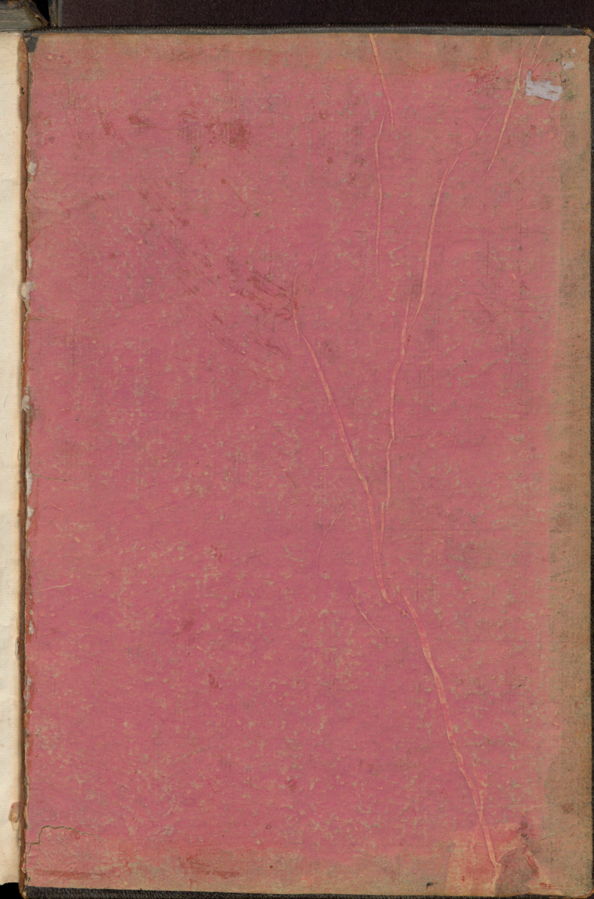






École Spéciale
DES
Langues Orientales vivantes

Offert à la Bibliothèque de l'École par M. Miboville, consul de France à St. Sébastien.

Reçu le 16 Octobre 1884, par l'intermédiaire de M. Maxime de Zanzé, 27, rue d'Amsterdam.



خاتمه در بیان بدایع آنچه نگاشته کلک قدرت اوست از بدایع و صنایع بر روی ارباب بصیرت پوشیده نماند بعضی از حکمای تاریخ چنین گفته‌اند

که باری سبحانه و تعالی از نور محمدی صلی الله علیه و آله جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن جوهر تجلی فرمود و جوهر بلرزید تمام و چون بحضرت

عزت عرش را پیدا فرمود [illegible] آب [illegible] دیگر ظاهر [illegible] دخانی است پس بار دیگر بنظر عزت نگاه کرد آب بجوشید

بجوشید [illegible] و جمع اجزای آن کف شد [illegible] امروز الکعبه معظمه است جمع گشت باری سبحانه و تعالی از آن کفها زمین را خلق کرد

و بر روی آب گسترانید و از این دخان که از روی آب [illegible] آسمانها و طبقات آن [illegible] پدید آورد و در کتب منزله آمده [illegible] عظمت ذات [illegible]

ولا [illegible] سبعه کواکب مزین گردانید [illegible] فلک هشتم [illegible] منازل النعیم

زمین و بعضی بر آنند که آنچه [illegible] از سلف گفته‌اند هر فلکی جوهریست چون آسمان و دنیا از نقره خالص [illegible] الی آخر [illegible] حقیقی و

اسم علاء الدین ابن کثیر در کتاب [illegible] اشتغال کرده است [illegible] ارباب بیت المعمور در فلک هفتم است و از املاکه

صلاح گویند بعضی از امرا گفته‌اند [illegible] کرده‌اند بیت المعمور از یاقوت احمر [illegible] پوشیده و جمهور جزیره و [illegible]

[illegible] الارض نزدیک است و مدار

[illegible] و بعضی چنین گفته‌اند که شهرهای بزرگ آن اقلیم [illegible]

باشد و آنچه کوچک است بده هزار رسد و هشتاد کوه عظیم دارد و در آنجا از انهار [illegible] عبور از آنجا بکشتی میسر گردد والله اعلم بحقیقت الاشیاء

فی الصقع [illegible] شهرت از شهرت دیگر [illegible] از تحت موضع [illegible] گویند قال اهل اللغة اشتقاق من امسک [illegible]

[illegible]

[illegible] از این [illegible] و لفظ [illegible] از این اشتقاق کرده‌اند و این

موضع گرم بود چشمه را آب کم دارد و بکه موسوم گردانید و محصل کلام مفصل آنست که چون بکه خوانیم نام تمام مکانی باشد و محوطه این زمین را بقعه شریف را نام کرده‌اند چنانکه

ملک الذهب مفید امضی است و هم مفصل میگوید هرکه سا موضع بیت و ما حول او را گویند از الجهت که مردم در طواف مزاحم یکدیگر میشوند و بطن مکه را بکه

لازدحام الناس فیه لا یدفع بعضهم بعضا انتهی کلام المجد عزیز و عنه فالوا تعنی لاهلها ولسد بو فیها وانشد سحابه خولوها و مکه را ام القری نیز گویند بسبب آنکه زمین از تحت او کشیده اند

پس که اصل ارض باشد و از جمله ام الاحسن نیز خوانند و قال ابن عمر خلق البیت قبل الارض بالفی عام ثم دحیت الارض منه و کانت ضحی ابصحام و هم لاهلها

لیجمع الناس کلهم فی الحج یجمع بها اهل کل بلدان العرب کلهم بشیح واحد و لذا و اللغة واحدة و المصرات من قبل العموم و لحو و لد بنیهم مدت سکینة فیها

اجتمعوا لها و صلوا و یغفر الذنوب و ذکر لها الاحکام و ام کل حبابه و اصلها ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیش از آفرینش الهی بر آب

بود حق سبحانه باد را فرمان داد تا خود را بر روی زد و آب بحرکت آمد بقدرت کامله بروی آن کفی چند از حرکت باد می‌ایستاد تا بر وجه شمال کن شد اول

جایی بر که او از زمین شد جبل ابو قبیس بود از تحت موضع بیت کشیده اند بلد لسان یدکعبام القری و بنا بر داشت آن زمین که او از جهت ترنج را دان کسر اول کعبه

نامیده اند هر چند بنای او مربع و منفرد باشد چه پیوسته هیچ بنای دیگر نباشد و در عرب او الکعبه گویند و مکه را هشت از ظهورات تا ایام طوایف مختلفه عزیز و محترم بوده‌اند

و شکاف آنچه در خارج مکه میرسیده اند بر ... نسبت زند و از فضایلی که این است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که راه الی الیه فرمود در آن ولایت

عتاب بن اسید را در ... اولایت میکرد اسید بر آن برهان میکرد اسید قد استعملک علی اهل الله که راه الی الیه خواند چه اکثر از کسان آنجا هم بکال

مت حراونده حیات دیگر از فضایلی که باری تعالی و تقدس در کتاب مجید ذکر کرده حیث قال من غایاتی البلد الامین چه در این آیه دال الزای اسم آنست

حضرت رسول علیه السلام فرموده که دابه الارض و خروج او از علامات قیامت است و از کوه صفا بیرون خواهد آمد فضایلی که این است و مناقب بسیار دارد

این اوراق بیش از این گنجایش ندارد و همچنین از خصایص کعبه معظمه لاتعد و لاتحصی است ان الله تبارک و تعالی تخیلات مقام ابراهیم اشعران در معنی این فضول بر دخترها

این مختصر احوال این نکته در ترتیب العیوب مذکور است و از خصایص آنجا آنست که در هیچ برج بر بالای آن طیر نشواند کرد در صفت بیت این شهر را در حرم

بیرون میگفته اند در حصن علیه السلام اثر آمده خانه نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت گرم است و آب روان در آن شهر نشاید باشد

و بر شمال بیت کوه است و بر جنوبش بیرون عجب در باب او احادیث مشهور بلا تعبه در آنجاست و همچنین هر اوس در آن شهر بعد از آن جاهایست

و اکثر از حضرت رسول از ذات عثمان در آن جا او فاطمه و هر چند حبشه نیافته شد و مصحف حضرت رسالت پناه در آن بلده است در خانه او که عایشه

معین فرموده بودند در همان خانه دفنش رسیده و مسجد حضرت رسول علیه و آله و سلم در آنجاست در وقت هجرت آنحضرت زمین آن مسجد را بعده

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن موضع را بخرید و مسجد و خانه ساخت و خشت خام و چوب نخل بر آورد و عمر در زمان خلافت بر آن افزود و دیوارش را

سنگ منقش بر آورد و سقف او را از چوب ساج ساخت و ولید عبد الملک بن مروان دیگر بر آن ضم کرد و مهدی خلیفه عباسی آنرا وسیع گردانید

هر جا عرض بلاد مذکور شود مراد دوری بقاع باشد از خط استوا چه باید دانست که ابتدا از خط استوا از شرقی است اراضی است و بر جزایر خالدات

کرده اند پس جزایر را زده و آن را زده ارض ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال است از بیت و میان جزیره و ... وسط جزایر بعد و شمال جزایر نزد معظمات

جاوه و بنجبان بگذرد و بر شمال سیلان و جنوب بلاد حبش و سودان مغرب بگذرد و تا بحر اعظم منتهی گردد و عرض ابتدایش هر شهری بر خط استوا بود شب و روز در انجا یکی
باشد و هر مدینه که در اقصای مغرب تا به بحر محیط تا جزیره بود از اطول باشد و در شهری که طول آن نوزده درجه باشد بر قبة الارض
معموره بود هر چه از نود کمتر بمغرب نزدیکتر و در نود بیشتر بمشرق اقرب بود **الاقلیم الاول** این اقلیم بزحل منسوبست و عامه اهل بلاد او اسود اللون باشند
و جمادی آن نزدیک خط استوا از جانبی که ساعت آن دوازده و نصفی باشد تقریبا وسط این اقلیم الجابت و روز دراز ترین سیزده ساعت
و الجابت و ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا ابتدای وی از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین
و شمال دریای سراست و وسط بلاد هند و سند بگذرد بحر فارس بقطع کند و بر جنوب بلاد نوبه و وسط بلاد یمن بر رود و وسط جزایر یونان و جنوب بلاد مصر
بگذرد تا به بحر محیط منتهی شود و از شهرها و مواضعی که درین اقلیم افتاده است از بلاد نوبه و قمر در بند و صفا و سعره و حیدان و فرس و از آن ساحل سند و شهر ارض
حضرموت و ریاط و صحاری و قصبه عمان و اخر بلاد وهر و جایه و کولم و جبال قمرون و کوه قلعه کن و جزیره و ملک و جزیره سقطره و جزیره الزانج و جزیره
سراندیپ و جزیره کله و مهراج و مدینه غانه و کوکو و سفاله الزانج ابو ریحان بیرونی گفته است الکوفاره نیز خوانند و در حری و قف عده و جهی الارض صین
واقع شده است و غانه بر برود سرمای دقانه و از آنرا جزیره خوانند و قاعده در بلغ و شوره فلهات و مغلات و کرکی الکبری و عقد بود و دار هرمو و جهو محلا و جب
سنان و شرعو و جانفود جاطر و حیله و سمهوی و اسپور دین و معاش و ابشر و سرسری رحلت و از انجا برانده پس روند و چین و جنبش گفته اند در این شهر
سیصد و چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک و شصت کوه رفیع و سی نهر بزرگ مع مضافات و منسوبات بسیار **صفت دیار نوبه** دیار نوبه و نقله دیاری طویل و عریض
و بر کنار رود نیل افتاده و طول آن بمسافت هژده شبانه روز قطع توان کرد و اهل بلاد همه کیش نصاری است و ایشان بازن حایض مجامعت نمیکنند
مرتکب لعب اشفیقی در میان ایشان مباح است و حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه **لم یکن له اخ فلیتخذ اخا من النوبة** یعنی هرکه را برادری نباشد او برادران
نوبه را بگیرند و با یکی از اهالی ایشان عقد مواخات بندد **صلی الله علیه و آله** یعنی بهترین پسران شما اهل نوبه اند و نوبه موضعیست که ایشان از زمین
روز در زیر زمین و در خانها می باشند روز مطلق بیرون نمی آیند و تجار بانجا میروند و بیع و شری مینمایند و مبایعه میان هر دو فریق بر این جمله است
که قوم در شب متاع خود بیرون می آورند و در محلی میگذارند و بازرگانان میدانند که ایشان بچه وجه اعتبار دارند از آن برده در زیر امتعه ایشان می نهند
و اگر رضای ایشان بدان مقرون باشد انچه بازرگانان آورده باشند بر میگیرند و متاع خود را بجای میگذارند و الا شئی خویش را در ترازوی موضع
برند و تجار را ضرورت دیده چیزی دیگر اضافه آن میکنند تا بحدی که مردم راضی میشوند و بقیه روز ملک بلاد نوبه است چه پادشاه انجا و لانت
سیاهان صاحب جمال می باشند و بقیه در بیشتر بشی می باشد **ذکر اقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و اکثر اهل بلاد و میان سمره و سواد باشند
و حد اقلیم اهل الجابت و دراز ترین روزهای ایشان سیزده ساعت باشد وسط دراز ترین روزهای ایشان سیزده و نصفی و سر حد دویم انجا و ارتفاع
قطب است و چهار و نصف و صد و سی بود تقریبا و از آن ز مشرق بود و وسط بلاد شمال سراندیپ گذرد بر بلاد شمال هند و سند و شمال قندهار
و بلاد کابل و سند و جنوب بلاد کرمان بگذرد و بر حد بحر عمان قابوس منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع این اقلیم مکه معظمه و مدینه سکینه علی ساکنها

انجار و منع و ذخیره و صبه الطین هر دو لطیف و فرع و قفه و حجره و بلاد الحب خفیف و آخر اد کرین و قفط و فوزه و جحیم و حضر و رمنا و اسیوط و اسبوط و اعدان و اسفا
و در سنه و سی برده عرقه و حره و بحیرم و کرمان و بیرون و منصوره و کومسات و بهلواره بلده برا و در حج میکنند همدان شهریست
عظیم الشان رفیع البنیان هوای خوب و آبها مرغوب و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده و
برف بسیار می افتاده سلیمان علیه السلام صخره حجر را الکشته حیله ساخته زمستان برودت و گرمی داشت بارندگی در آن سرزمین کمتر شد صخره حجر بر آن
سنگین ساخته شهرها و بسیاری برف از همدان رفع شده و بعضی از فضلا اعتقاد دارند که طلسم مذکور از اعمال بلیناس حکیمست شهریت نزدیک همدان
فوداران جبه تالیست در سال انگور آورد و در سال دیگر میوه آورد و در بزرگی حوالی خوبست و مشهور چنانست که در آن شهر روز بد و ایله حبیب الوداع
باشد شهریت بر شرقی دجله بغداد است نزدیک موصل و صاحب تحفة الغرائب گوید که در وی طاحونه‌ای است که می گلات و ادوات او
از سنگ و چون آسیابان خواهد که آسیا از گردش باز ایستد بزبان آورد که اسکن یا قنینه الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته
باشد فراغت یابد گوید که از مهم خود فارغ گشتم بار آسیا در حرکت آید شهریت بقصبه صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی از
دیگران از داخلان مسالک الممالک از اقلیم ثالث شمرده اند و چون بغداد در مجلد دوم مرقوم خامه خجسته رقم گشته بعد از او ابوجعفر منصور دوانیقی
بنا نموده و مبلغ چهار هزار دینار در عمارات آن بلده صرف نموده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد در غایت احتیاط کرده طالع وقت را برج قوس
نهاده و بعرض منصور رسانیده که از اتفاق طالع و نسبت وقوع دو نحوست و طول نسبت اجتماع خلایق در این شهر و ایمن بودن متوطنان آنجا از تعرض اعدا و بهترین
محلات انگیخت است هرگز وفات خلفا در این شهر اتفاق نیفتد و غالب اکثر این حکم موافق تقدیر افتاده و زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد
مرجع خلایق آفاق بوده و خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نموده منصور در سر ممون و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین اگرچه
در صنعت از شرقیه بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و بر معاش بغداد است و بغداد بر کنار دجله زمینی است هموار هر چند که در صحبه کرخ جانب
آنجا توانند نعمت پاکیزه را طراوت در ضمن حکایت بوضوح می پیوندد و در این مقام طریق اختصار مسلوک میدارد اقلیم خامس صاحب این زمان
و عامه متوطنان آن اقلیم سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق ابتدا نماید بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر و از آنجا چون با قطع کند
و بر شمال بلاد خراسان و کرمان و فارس و وسط سمینه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوب بلاد انکلس و ازهره میان بلدان اندلس
گذشته بدریای مغرب منتهی گردد و بعضی از معظم شهرهای این اقلیم بدین موجب که مسطور میگردد سمرقند دار الملک ماوراء النهرست و در آن سرزمین
رتب روان و اشجار میوه دار بسیار فراوان باشد و از عهد ازمنه حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده
بود چنانکه از اکثر بلاد عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی نموده و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در سمرقند ... که ...
هزار درم چون آن قلعه منهدم گردید شیخ بدانجا رسیده و ... از زلزله واقع شده دیواری از بنای قلعه با لوحه ... گنجی عظیم ظاهر شد
و اگر شیخ از آن گنج تحفه کرده گشتاسب بن لهراسب در ایام سلطنت خود در تعمیر آن سعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید

در اغر صحه شهری بزرگ معمور کرده بیند و در وقت سلطنت ملوک طوایف شمر نامی از اقربای تبابعه یمن با ولایات النهر استیلا یافت و بدان شهر خراب
کرد و مردم آن ویرانه را شمر کنت گفته شد و این لفظ را اعراب معرب ساخته نام الخطه را سمرقند قرار یافت والله اعلم شهربیت مملکتیست در غایت وسعت
مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار است و از عجایب نیز مسطور است که در روم حصنی است در غایت متانت
و در آن حصار خانه که صورت اسبی بر دیوار آن کشیده اند و سر عبث مردم خود را [illegible] و در مسالک الممالک ملوک روم را افسانه به قفل
مقفل ساختند از قیاصره آن دو را شکوهی ملکه قفلها بر آن در می نهاد و هر پادشاهی که بر در آن خانه آمده و چون نوبت حکومت به آخر ملوک رسید آن در را مفتوح
شد و آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم کردند بینند هرچند [illegible] اورا از [illegible] نیامدند چون در
آن خانه باز کردند تمثالی چند دیدند بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و بعضی بر اسب نشسته حسب اتفاق در آن ایام مسلمانان لشکر بروم کشیدند
و آن بلاد را مفتوح نمودند قلعه کاخ حصاریست در حدود روم بر روی سنگ پاره بنا یافته در غایت استحکام و استواری و از غرایب آنکه
مامون خلیفه در زمان خلافت خویش مقصدی [illegible] آن قلعه متبرکه گشت [illegible] عهد [illegible] مدینه [illegible] مسجد
[illegible] شده و بیش از آن بلاد و حمام بود و در فضیلت آن مسجد احادیث وارد شده و گورستان بقیع در آن [illegible] واقعست و در آنجا رسول
[illegible] حضرت علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و عباس و عبد المطلب و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن سرزمین مدفون
گشته اند [illegible] زراره [illegible] سعید بن سعد [illegible] در سنه احدی و سبعین هجری به رحمت ایزدی
پیوسته **اقلیم ثالث** حدود این اقلیم ثالث مریخ است [illegible] باشند [illegible] این اقلیم [illegible] روز [illegible] سیزده ساعت
و نصفی و ربعی بود و وسط آنجا [illegible] چهارده ساعت بود و [illegible] ارتفاع [illegible] درجه و [illegible] درجه باشد و ابتدای این اقلیم مشرق از بلاد چین
بود و بر جنوب [illegible] بلاد یاجوج و شمال بلاد هند و جنوب بلاد ترکستان و وسط بلاد کابل [illegible] بر بلاد اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه
بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد و مواضعی که در این اقلیم بر شمال دارد و بدین وجه است دابلیه و تبوک و حجره و نهر الاسود و [illegible]
[illegible] و دومه و [illegible] و منف و حمله و [illegible] و قلزم و [illegible] و تیس و قسطنطیه و عین الشمس و عین [illegible] و سواد فارس و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابهج وحصن این عماره و دار ابجد و بافته فروهش و ازآنجا کوشتر گویند و حرفت و بدبخان در زنده بهم و بهبود و رح و حواشی در رنج و در عیش حسن الطاف
و سواد آنست و قرار و سرحان و سوسن و فهند او دلو بعد و حتی ایلی در دو مصر و حلس و عبارت از جا یعقوب فاتت و جزیره خارک و پرداز و کاو عرند
کابین و کس اخاوتی سنین و کنج و از این اعره و طور سینا و اکر در بربرت ورد و وهیند و ب للکت و قلعه و اجکری و اسطا که جا مهار انجا ارکز و
جراد و درگه رضیت و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و هشت و نه باشد و بلاد کوچک به هزار بود و بش کوه عظیم و بست رود بزرگ دارد **صفت اسکندریه**
از بناهای اسکندر رومیست با و میکنند و آن بر بیابان رقعه شطرنج موضوعست و شهری بغایت زیبا افتاده است و مردم آنجا عرب و نوار باشند
دیواری از حجر چهار در دارد یکی را باب الرشید گویند دویم را باب البحر سیم را باب الجر و چهارم دروازه را ملکشه بینند لیکن در روز جمعه و در فضیلت آن
احادیث روایت کرده اند و هوایش بحرارت مایل بود و داش زرد سبز و فوات باشد اکثر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و در هر سال گذارند و
بهیچگونه متغیر نشود و در آن موضع استعه داشته باطراف عالم برند و گنایش اسکندرانی شهرت تمام دارد و اهالی اندیار رشت فی مذهب اند و قریب باین
شهر قلعه ایست بغایت مرتفع و در آن موضع بلیس حکیم بحکم اسکندر منار ساخته بود و آئینه بنظر سعت کز دران میشکسته بود و دانیالطلسم پرداخته و هر کشتی
را از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ در میان این بلده و اسکندریه داعیت حرکت کردی در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمان عمرو بن العاص
بر اسکندریه داعیت باقی بود و مردم فرنگ بواسطه این اطلاع اسلام بر احوال ایشان پهلو بهتر بر بستر راحت می نهند و اعیان فرنگ جمعی را
باسکندریه فرستادند تا در لباس زهد و تقوی خود را ملحق میشوند چون ایشان را در خاطرها قبولی پدید آمد آوازه افتاد که اسکندریه را در پس آئینه گنجی عظیم دارد
عمرو بن العاص بدین سخن فریفته شد بطمع گنج فرمود تا آئینه را از آن موضع برگرفتند هر چند تفحص نمودند زر نیافتند چون آئینه را بدان موضع اسا
خود نصب کردند آن خاصیت را در نیافتند چون عمرو از حال منبهان آگاه گشت و زر عون ایشان را نیافتند معلوم شد که ایشان مکر و حیله کرده و خود را پنهان کرده بودند
اگر نمود نداشت **در صفت دمشق شام** از بلاد مشهوره شام است از شهرهای قدیم از احدی عجایب اربعه مفصله است از تنزهات عالم و آن سه موضع دیگر شعب
بوان فارس و نهر ابله بصره و سمرقند است و دو غوطه باشد در نزهت و لطافت و نخست ارم بن سام بن نوح در آن حدود باغی ساخت و باغ ارم در عالم
شهره دارد و شده در آن ناحیه بود و موضع نمونه بهشت و فرح مرتب کرد و نمونه بهشت را ارم گویند ارم ذات العماد نام نهاد **ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی**
العماد و احیاء پس بارخ و دورا در کوشید پدر ابراهیم خلیل الله علیه السلام احداث دمشق کرد و بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی احیای آن فرمود
باکش بان بنا ایمه عمارت رفیع در آنجا بسیار نهاده اند مایل باشد و اندک عفونتی دارد و آبش از طرف بعلبک می آید و اکثر در بدر جان
جریان می آید و بدین سبب ناگوار بوده است و در هوا چنان غلیظ و عریض میشود و از آنجا لگذرد بد بوزد اطلاق آن شده و فرسخ باشد و در سور الاقالیم
مسطورست در اصل عوده مرحله بود در عوض سنگ مرحله در مسجد جامع دمشق جمعی از اهل آن نموده اند ولید بن عبدالملک در عمارت صرف کرده در دمشق انواع
غرو آن باشد همه مرغوب و خوب کوی قانون در ظاهر دمشق افتاده است و در شهر دمشق مرقد اکثر مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهف مبترکه در آن
کوه ایست و در آنجا مغاره الجوع خوانند بنا بر آنکه چهل پیغمبر در آنجا از گرسنگی مرده اند و الابواب ملک الملوک کرده اند و از مصر تا دمشق صد و بیست فرسنگ است

در صفت شیراز درسلک بلاد اسمه اعظم دارد و محمد بن ابی القاسم بن ابی عقیل آن را بنا کرده است ابن عم حجاج بن یوسف ثقفی و قبر سیبویه در انجا است و از شهرها
نشیمه بجوف اسد کرده اند و شیراز نامیده اند و بلده وسیع و قبح و منازل دهر کن واسعه دارد و منازل ره در انجا توان یافت و آتش لیمو فارنج و دیانار
بزند و آغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و سبعین هجری اتفاق افتاده در زمان سلطنت عضد الدوله که بهترین سلاطین دیالمه بود و آن شهر چنان معمور شد
و لشکریان را در شهر محل اقامت نماند بنا بر این عضد الدوله در حضیه ساحت شهر و سپاه خود را در انجا متوطن گردانید و آن را اندرو گرد خواند و نام اهالی
فن خسرو داشت و اعوام اسم او را سوق الامیر خوانند و کنون باریست و شیراز خالی در حجر برج بنمود صمصام الدوله دیلمی از خوف و بیم دشمنان سوری گرد آن
کشید و ملک شرف الدین انجو تجدید بروج آن کرد و بارها بروج بحسب اقامت محافظان از آنجا خراب ساخت و حدایقش باعتدال
بعدها اکثر دو دهات روی بازارش از ریاحین خالی نمی باشد و مردم انجا بعیش و عشرت و سیر راغب باشند و غربا و تجار باندک فرصتی در آن شهر بعیش
شوند و آب انجا از قنوات صاحب آید و بهترین کاریزها کاریز رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث کرده اند آب کاریز رکن آباد گویند
و مردم انجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و باندک چیزی قانع مهمون انجا اکثر غریب اند و شیرازی مالدار در آن شهر کم توان یافت و غریب
الصغری مسجد عتیق آن شهر است و آن مسجد هرگز از ولی خالی نبوده و در آن شهر و خلاق و ابواب البر بسیار است و اکابر ائمه در بلده
مذکوره پیش از شمار آسوده اند **در صفت اقلیم رابع** این اقلیم با آفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم است و این اقلیم معدن انبیا و اولیا و حکما و
فضلا و دین و دولت و اصحاب ملک و ملت بوده اکنون نیز از انبیا و مرسلین از طوایف مذکوره در این سرزمین موجود بوده مردم اکثر صحیح خلق و خلقا
صورت و سیرت فضلی و ارباب نیز بنده و بعد از اسکندر این اقلیم خلیفه را غالب اکثر ایشان را اعتدال در هیأت و شکل واقعست اقالیم سیم
و پنجم اند و اکثر ساکنان اقلیم با قبه درو زیر فضیلت حاصل باشند و در کمال طبع و ذکا است صورت و حسن سیرت و سوای اخلاق ایشان را از خوب
این دعوی حجتی است واضح و دلیلی قاطعست چون اهل بلاد زنگ و حبشه و اعراب در اقلیم اول و دوم می باشند و افواج یاجوج و اتراک
و در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند لطیف طبع و نیکو منظر لا الاخلاق از انجا ظاهر شود باشد و حد اول این اقلیم از انجا
و نهایت طولش چهارده ساعت و ربعی باشد انجا در چهارده ساعت و نصفی رسد و حد و سمتش انجا واقع شده و ارتفاع قطب شمالی درجه بود
و ابتدای این اقلیم از مشرق و شمال بلاد چین بود و پس بر بلاد تبت و حد ختا و ختن و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و بلاد یاجوج ماجوج گذرد و پس از وسط
بلاد عراق و دیگر دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیره قبرس و اسفره و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد و بلاد
اندلس بگذرد و به بحر محیط منتهی شود و از جمله بلاد و مواضع این اقلیم و ارشام عبد الکریم دیلمان و کجامه
جزیره و سپله و بالغه و عرفانه و مریه و طلبه و جزیره و قاقشته جزیره رودس و جزیره قبرس و طرسوس
و طرابلس از سواحل حمص و بعلبک و غزه و جبله و اسکندریه
و حرم و حصین

وحلب و   مصر و عین تاب و قلعه روم و طرسوس و بیره و سیس در صافیه و ملطیه و رها و قلعه جعبر و حران و سمیساط و ورقه از معروفست به بغداد

قالیقلا و ارس عیزه و ... و میافارقین و رجه و حمص و قرقیسیا و دارا و حران طالیس و حصن الیه و جزیره ابن عمر و بخاره و اعنه و کفرتوثا و بلده و حصن تو

و الکبریه و علا الفراه و رقو قا و آمد و دوعه و الحدیثه و علا الرحبه و نوالح و یعقوب و سن و تکریت و دسکره و جولا و حالعس و حلوان و دولی و انطاکیه و بدلیس و وسطان

و سلماس و خوی و ارجیه و رسمی و مراغه و اوجان و ورین و اردبیل و فرید و تبریز و موقان و برزند و اران و شهرزور و قصر شیرین و ممره و قرمیسین و هولکرمانشاهان

و شهرزول و نوذرجان و بی حبس و قوسیح و ابرات و نباوعیس و الیین و نقمرره و اسفراز و ابراز و دبرشیجان الروح الملک و کروج و نهاوند و اصفهان و

طالقان و حرکستان و زمره و فاریاب   بلاد دیار شهرستان و استرآباد و دانادرآب و کرلوه جابیان و سجان و الکلکیه ولالج و کافغان و جرم

و فیروزد و سجرد و ترمد و ختن و ترمان و خان بالق و اسمنیه و طوس و نیشابور و سبزوار و اسفراین و قهستان و قومس و دیلم و قم و همدان و قزوین و

نهاوند و شهرزور و نخجوان و ... و الموت و رحبستان و غور و جبال اقشر بنتوی وادوستان و لکورستان را برخی از اقلیم آفتاده است و رحال و نمطرو

و جبه اقشر بنومی کالف و جاویان دوری اقلیم پانزده شهر عظیم است و چهار هزار کوچک و بیست و دو نهر عظیم باشد در صفت تبریز و هو من الکلمات الکبر

النساء المثناء من فوق و سکون الباء الموحده و کسر الزاء المهمله و سکون الیاء آخر ها الزاء العجمه العاده سهل تبریز از   بلاد و دار آذربایجانست و عمارت نیکو و

زبیده خاتون حرم هارون الرشید از آن بنا کرده و در زمان خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب شده بود را آبها بتجدید عمارت آن امر فرمود بار دیگر در

رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه هم بزلزله افتاده و بکنان اخیر ضبع رسید ارباب فرمان امر فرمودند که مردم از شهر بیرون روند بعضی انجا

حکم کردند و زمره تعلل کردند اتفاقا آن شب زلزله واقع شده و چهل هزار کس در زیر خاک بماندند و آنکس را از همین قایم حنیفه لالت تبریز بنمود و متصدی

عمارت گشت و ابو طاهر منجم طالع وقت برج عقرب اختیار کرد تا استادان چابکدست بدان طالع طرح عمارت انداختند و منجم مذکور گفته

دیگر تبریز از زلزله خراب نگردد و از آن   سنه تعالیه هجریت زلزله روی ننموده و انهدام کامل آن عمارت شهر راه نیافته زیرا

که کاریزهای بسیار از آنجا احداث کرده اند و بخار زمین را حرکت آرد هرآینه خرابی پذیرد و در عهد سلاطین چنگیز خان آن شهر را دار الملک خود

ساختند چندان عمارت مدید آمد که بعضی عمارت قدیم را دم فرمان در ایام سلطنت خود فرمان داده بر گرد شهر بارو کشیدند چنانکه باغات و صحرا

بعضی از حال در جبان و ارم شده بود و اضافه باشد موجب ... عمل نمودند الا آنکه واسطه رحلت غازان خان از این خاکدان غم ناتمام ماند و غازان خان در آنجا عمارت

عظیم جهت خود ساخت و دستور مرحوم خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع و ولیان کوه بر جانب ... عمارات ابنیه رفیعه متعه برداخته و آنرا

ربع رشیدی گویند و پسرش صاحب سعید خواجه غیاث الدین را طاب الله علیه شهر العقراق عمارات دیگر بران افزوده و خواجه تاج الدین علیشاه

در زمان دولت چنگیز خان در ایران بغیر از وزیر شهادت چشیده تا خواجه رشید در تبریز مسجد جامع در غایت تکلف بنا کرده در جنب مسجدی

در هیچ دیار بدان خوبی در بنا نباشد ... شهر تبریز باغستان فراوان دارد و اکثر میوه ها در آنجا هست و ارتفاعش در غایت خوبی حاصل

موصعی گردد و هوایش بسردی مایل و آبش لکرنده بود و در آن ولایت کاریزها بسیار باشد و مردم آنجا از فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و اهل بازار

افیون خورند و دراو این بهم دارد که شب تازی ایشان کشند و دشنام دهند و سخنان درشت گویند و بعد از پیش اگر پالان بر پشت ایشان نهند صد گونه تواضع
کنند و بزبان صاحب نخوت و متکبر باشند و ایشان را در لعن و غیبه سخت شمرده اند چنانکه یکی از فضلا گوید   از کثرت آب برای کشتی
برسبابک هم در حدود فارس می باشد و سوراخی است از انجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت عظیم مؤثر باشد بمثابه که اگر مرغی بر بالای وی پرواز کند بسوزد
و در چاه افتد خلقی کثیر بر این معنی گواهی داده اند   در میان باطه عربی عجری باشد بجرد پایان و بر سر انجا گنبدیست و در قدیم الایام
در انجا عمارتی عظیم بود و اکنون خراب شده و حالیا محلی گشته بعضی از حیوانات بوزینه و سباع ضاره در انجا مقیم باشند و گویند که در ان
فیروزه لمعان یافت والله اعلم بحقیقة الاشیاء **ذکر بعضی از جزایر مشهوره** ارباب بصایر بدانند که حق تعالی در میان بحار و بطایح
و جزایر دار الضی بسیار است و حضرت باری سبحانه و تعالی بعضی از انها را باصناف عجائب مخصوص ساخته و بعضی را از جهة اخفا فرموده و منع برد احتشه و درین
جزایر جمعی منصرف بنی آدم گشته و واقع شده و بر قری و قصبات و مزارع مشتمل است چند جزیره مسکن طوایف جن است و در بعضی از جزایر حیوانات عجیبه
بصورت انسان و غیر ان ساکن اند و اوصاف و اخلاق ایشان مختلف افتاده و بعضی از انها مفرد و خوش رطوبت باشد و برخی معادن طلا
نقره و غیر ذلک بود و جزایری چند محتوی بر نباتات و حیوانات و بر احوال چند عدد از ایشان هیچکس را اطلاعی حاصل نشده و بعضی از جزایر مشهوره   انتها
اشباه رقم زده کلک بیان میگردد **جزیره** جزیره معظمه در میان بحر معظم افتاده و در وی انواع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در این
جزیره نوعی از گوهر است سفید و در بلاد مشرق از یاقوت بهتر دانند و بقیمت تمام خرند **جزیره** ان را قلعه مضیئه خوانند و چنین گویند اشراق آفتاب
بر همین موضع زیاده از مواضع دیگر باشد از انجهة او را بضیا نسبت دهند و این جزیره در آخر بحر معظم افتاده است و این نیز نزدیک آمدی می ماند **جزیره**
بقرب خط استوا است و در شرق و در ره کم زر آب و برد و قطعه و نقره افتاده باشد از یکمثقال تا ده مثقال و نیم و مطلق با سنگ آمیخته نیست **جزیرة**
در دریای چین و چنین روایت کرده اند و طول ان اکی هزار فرسخ است العهدة علی الراوی و پادشاه این جزیره را مهراج گویند و از خراج انجا هر سال
شش هزار من طلا داخل خزانه میسازند و درین جزیره فار المسک نیز باشد و صفتی از زباد در وی بعید و قتیکه موش انقطع میکنند و در انجا
طاووس نتوان یافت و درخت کافور هم در انجا باشد و عجایب و غرایب این از حیز تعداد بیرون است **جزیره زنامی** در اقصای چین باشد
و دور ان هزار فرسخ دور وی کوههای بلند و آبهای روان و هواهای خوش دارد و مردم در انجا متوطن باشند بجهة تحصیل یاقوت زرد
سرخ و کبود باین جزیره روند و مدتی از آنکه **جزیره دارق** متصل است بجزیره رانج و از انجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه طوق و سلاسل کلاب از طلا
سازند و پادشاه این جزیره زنی حمیده باشد و ملازمان و ارکان دولت او جمیع نسوانند و با رجال اختلاطی ندارند   درین جزیره بجای هیزم
سوزند **جزیره** در اقصای مغرب و بغایت بزرگ و عمارت عالی بدان جزیره منتهی میشود **جزیره** درین جزیره دیو باشند از نسل
قوم عاد چنانچه طول قوم ایشان سه گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت ممتد شود و مردم خورند **جزیره** در دریا زهند است و صندل و کافور
و سنبل ازین جزیره آرند **جزیرة القیصر** این جزیره نیز در آب دریا بعید و در انجا قصر است هر کس در انجا رود بیهوش گردد و دلکان انجا گوی

بلکه

باشند و بدن ایشان مثل بدن آدم باشد و روی ایشان بروی سگ ماند جزیره درین جزیره موضع بود که قومی سبزیها از آنجا برون جهد
و در یکی باران باد و زد و بسبب این معلوم نشد جزیره ساکنان این جزیره مردمی باشند و اکثر برهنه باشند و از آهن هنر و مال ایشان از چوب است
جزیره خارک سکان این جزیره در علم جوب کشتی و راه زدن دریا و زدن مهارتی تمام دارند و توانا و در آب سیاحت کنند و ضعف بر ایشان راه
نیابد جزیره از دریای فارس است و غواص لؤلؤ در آنجا بسیار جزیره خارک از جزایر فارس است و جمع و ربع در آنجا باشد و سلکان آنجا وقتی از
اشیاء حین للانس و متعرض اهوال مردم شوند جزیره از جزیره دریای زنگبار است و مردم کمتر بآنجا رسند این جزیره سلاحف ال کو کبی
مرغ ایشان میشود و اشی عظیم میرسد و آمتعه داشته و الصناعات ایشان از شدت حرارت آن میسوزد و آنجا عقب تر صعه و بترقب میباشند
و چون نزدیک بدانجا رسد رحلت میکنند و چون الکواکب از محل تجاوز میکند بوطن خود معاودت می نمایند جزیره از جمله جزایر ابریح است
و ساکنان آنجا بقامت سرک از نیش میباشند و چشم اعمی و بعضی مفلوح اند و چنین گویند که صنفی از ظهور در آن جزیره باشند و اهل
بدینجا عقب محاربه کنند و منقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره بیکر از جزایر دریای زنگبار یکی از آن جزیره است و شهری دارد و از دور مدائن
هر که بدین جزیره رسد خلاص او ممکن نیست جزیره از جزیره بحر مغرب است و در آنجا مناره است با ارتفاع صد گز و صعود بران میسر نشود و راه
در جانب او پدید نشود در بالای آن صورت شخصی بطلسم بطلسم بسته اند و دست خود جانب بحر مغرب دراز کرده و گویا بجزیره اشارت میکند جزیره الطور
از جمله جزایر دریای بحر روم است و از اصناف طیور صد و سی صنف در آن یافته اند جزیره در بحر مغرب باشد و در آن کنیسه بود از سنگ
تراشیده و در مقابل او مسجدی ساخته اند و در آنجا اثری عظیم دارد و بر سر قبه کنیسه صورت غرابی طلسم کرده اند و هر که از زائران بخروج و زیارت
المسجد و کنیسه آید آن صورت سر بگشاید و آواز دهد دراز و در هر فلان و فلان آمده است پس در آن کنیسه کشاده شود و طعام بقدر حاجت از آنجا برون آید
باز در بسته شود و پیوسته حال بدین منوال باشد جزیره از جزایر دریای روم است و در این جزیره غیر از کوسفند چیزی دیگر نباشد و آن کوسفندان
بغایت بزرگ باشند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند و بجائی هر چند خواهند کوسفند تصرف کنند جزیره قامردک در همین بحر باشد
و در آنجا جانوری باشد و او را گک خوانند و او را پرش ها شاخی باشد بقرب یک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورت حیوانات پدید
و بعد از آن باطل گردد جزیره جزیره از کثرت در روی عمارت نباشد و شب آواز سیر امیر از آنجا شنوند و ماه جنابق در آنجا ساکن اند و بین
این جزیره عنبری عظیم باشد و هر چه از طلا و نقره بدست آمده در آن عنبر اندازند و این جزایر آنست و پادشاه جزایر را اسبان باشد و هوی کردن ان
بر زمین گشته و در میان آن جزیره کوهیست و بر قله ای آتش فروزان بود و ارتفاع شعله او ده نیزه بالا کشد جزیره خط استواست در حدود شرق و در میان
آن و جزیره است و بر قله ای آتش فروزان بود و ارتفاع شعله او ده نیزه بالا رود و معدن قلعی بود بسیار در آن باشد و هر یک کاو و میشی ابتلاع کنند و
قسمت سنگ فرش شد جزیره الراج درین جزیره کاو ها باشد با جی منسوب باشد و آدمی کمتر بآنجا تواند رفت و جمادونه فراوان در آن جزیره باشد
جزیره در نهایت هندست و در روی درخت عود باشد و عود قاری از این جزیره باشد جزیره در بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی از درخت بقم باشد

که بیخ آن تریاق زهر افعی و سم هوام بود درین جزیره که دمیش ... دم دارد و جنس آدمی است و قامت او چهار شبر و مجموع برهنه گردند و هرگز لباس نپوشند
و سخن ایشان را فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از علماء نیز درین جزیره مقیم
و در آب سیاحت کنند و زورق را دریابند جزیره سرانديب هم از جزایر بحر اخضر است و در آنجا گردمان میباشند صاحب عجایب نامه گوید و از
معتمدی شنیدم و هشت انگشت دمان را چشم بود و بزرگی چشم نیز بود جزیره ... آنجا فرسنگ در فرسنگ است و در آن کوهیست
از هبوط آدم علیه السلام در آن کوه واقع شده و مردم در گشتن باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و درین کوه اثر قدم مبارک آدم علیه السلام است و در آن کوه
یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار آن الماس بود و در جویهای کوچک بود تر بود و حیوان المسک نیز در آن مملکت بسیار است
و در آن موضع پادشاهی قوی حال است و از جمله وی سراب کشتی ارزد و دیگر عجایب و غرایب در آنجا باشد و شرح آن موجب اطناب است
جزیره القمر در آنجا جماعتی باشند که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدان گذرد و زیاده ازان از ... فعال ... کنان انجا خبری دارد جزیره
در وی درختی عظیم بسیار باشد و چنین حکایت کنند که در هر گوشه عظیم برگ بزرگ باشد و چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه ...
پوشند تا بروی باران نبارد و چون باران بازایستد از وی خوشه برخیزد و پیوسته چنین باشد جزیره ... در دریای زنگبار است و در وی عجایب
بسیار باشد از آنجمله دیگر در آنجا طایفه از زنگیان بود سفید پوست باشند چنانچه اصلا نقطه سیاه در بدن ایشان نتوان یافت و از وی عنبر نیز
و شعر و دوات ... و آتش ... ایشان سفید بود جزیره در دریای فارس است و گاه گاه چون این دریا بلند شود ماهی بسیار در خشکی بماند و اهل
مردم انجا ... بگذارند و چون ماهی را بگیرند و بجوشانند و روغن آن در ظرف چوبین کنند ... باشد و ... کنند و کار برا جهت
سوختن نافع بود جزیره جزیره مغرب ... از ... شام بدو روز ... و سه روز ... و صوف قبرسی از انجا باطراف برند جزیره ...
در بحر ... است و ... ماران ضرر بمردم ... نیز جزیره این جزیره در دریای خزر است و از آنجا ... صورت عجیب
استماع میکنند و هیچکس بدان نرسیده اند از آنجمله ... منسوب بجن ... گویند که سلیمان پیغمبر علیه السلام بعضی از ادم شیاطین را درین جزیره قید فرموده
جزیره در دریای ... است و ساکنان آنجا قومی باشند که ربعت ابراهیم خلیل الله علیه السلام جزیره از جزیره بحر روم است و در وی معدن ...
بسیار از آنجمله به ساحل نسبت کرده اند و منافع بسیار ازین جزیره حاصل آید جزیره مطورین از جمله جزایر دریای افریقیه است و از جزایر دریای
شام است و دور آن ... فرسنگ باشد و سکان او مردم ... الاوصاف و کریمة الاخلاق باشند جزیره از جزایر دریای روم است و دور آن ...
فرسنگ باشد سکان آنجا در علم عربیه مهارت دارند و ایشان در وضع طلسم شأن عالی بود جزیره ... چنین گویند و این جزیره بزرگتر از دریای شام
و دورش ... فرسنگ باشد و تجار از آنجا منفعت بسیار برند جزیره از جزایر دریای طبرستان است و جزایر این جزیره ... است جزیره باکو
این نیز در دریای طبرستان است ... فرسنگ ... و ... آن مرغزار بود و ... از آنجا خیزد جزیره در آنجزیره آب
روشن میباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم باشد و هر سال از آن آب آتش برآید و در هوا متصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفی است جزیره در برابر دربند الان

واقع است بعینیت کوهی که پوشیده نماند و در اینجا آنچه مذکور شد جزوی از صفحه روی کتاب بسیار باشد چون التزام در تقدیم بر همین مقدار اختصار رفت **ذکر فواید جبال**
و بیان کوههای بزرگ بباید دانست که وجود جبال و تلال فواید بسیار در منافع بشر است و قوای بشری از احاطه مجموع آنها قاصر و از جمله فواید یکی آنست که آب
بحار را از احاطه بسیط زمین مانع آمده است اگر روی زمین املس و مستوی بودی آب دریا بدان محیط گشتی و کار خلایق بهلاک انجامیدی و مصالح الهی در امر معاش
و ظهور نباتات و حیوانات ضایع شدی و دیگر آنکه حیات حیوانات و نباتات بواسطه آبهای لطیف تواند بود و عمده آنها [illegible] بسبب جبال
باشد و این معنی ظاهر است دیگر آنکه روی زمین املس بودی آدم را آب ذخیره بایستی کرد زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آنها را بخوردی و معلوم است که جمع آب
شیرین چندروز در جای بماند متغیر گردد و طعم و بو متغیر شود پس چون جبال مانع آنچه است از زمین از اطراف بعید آنجا منتقل شود بسبب آنکه کهوف و مغارات
در جبال بسیار است و بتوسط آنها جمع میشود و بتدریج از منافذ آن بیرون می آید و از اتصال بعضی آنها رکوهی بزرگ حادث میگردد و در بسیار
بلاد و قری و صحاری جریان می یابد و بنی آدم مر الدهور و الاوقات منتفع میشوند و آنچه زیاده می آید بدریا می پیوندد و مردم از رنجه ذخیره کردن آب بی نیاز
میگردند و فایده دیگر آنست که چون بعضی از میاه در کهوف و مغارات را از زود منافذ بیرون آمدن میسر نباشد زمانها دراز در آنجا بماند چون باطن زمین
و جوف مغارات گرمست میاه مذکور بخبث یابد و لطیف گردد و بخار گردد باز طلب خروج کند چون راه بیرون آمدن نیابد اجزای آن [illegible] گردد
زمانا بعید العهد و بر آن حال بماند و هرچند مدت توقف ممتد شود صفا و غلظ او زیاده گردد [illegible] گردد و بواسطه اختلاط و امتزاج با اجزای تراب [illegible]
وضع و مقام هر جا از اجناس جواهر مختلفه الطبع و الالوان حادث گردد و معدنیات خوانند و شرح این فصل عظیم اقتضا کند در مقام اختصار [illegible]
و الحق فیما یتعلق الجمله فواید جبال اکثر من یحصی است لاجرم طی این بساط کرده بر ذکر بعضی از جبال مشهوره اقدام نموده و بنیان ابتدا جبال عظیمه در ربع
مسکون واقعست که بدین ترتیب مذکور میگردد **جبل الکلام** بدایت آن از میان مکه و مدینه است تا شام ممتد شود و بجبل حمص [illegible] و از آنجا بانطاکیه
و ملاطیه و سمیساط گذشته بر دریای طبرستان بگذرد و در بدایت به سلسله کیلان و قزوین و جرجان در دامغان و طوس عبور کند تا حدود غور
و غورستان [illegible] و بجزیره [illegible] نیز در آید و از [illegible] منتهی شود و چنین گفته اند که قاف عبارت از این کوه است و در عرصه ربع مسکون **جبل شراة**
از حد یمن کشیده بنواحی طایف و صفا و بلاد شام بگذرد و بمشرق دریای شام منتهی گردد **جبل زیتون** [illegible] نیز گفته اند دار حرم آدم علیه السلام
برین کوه است [illegible] مذکور [illegible] از ارکان البرز کوه باشد **جبل** [illegible] بدایت آن از حدود طبرستان است [illegible]
باشد و بر قله او مقداری زمین است [illegible] ده گز [illegible] از آنجا چون نور آفتاب [illegible] بعید بود [illegible]
[illegible] در میان عوام مشهور است [illegible] در آن کوه محبوس کرده اند [illegible] **جبل طور سینا** [illegible] مصر و کنعان نیز گویند
و از آنجا تا مصر [illegible] روز راه باشد [illegible] شام [illegible] حضرت عزت جلت کلمته با موسی علیه السلام در این کوه بوده است
لا جبال غیر عظیمه بسیار است از آنجمله بعضی [illegible] ذکر کرده میشود **جبل ابو قبیس** بقرب مکه معظمه [illegible] تعالی مشهور است و چون در آنکوه [illegible] خوانند
[illegible] از علت صداع ایمن شوند **جبل ثور** کوهی دیگر است نزدیک مکه معظمه در آنجا غاریست که حضرت مقدس نبوی در آنجا [illegible] است **جبل** [illegible] کوهی است

میان شمال و مغرب و پیش از زمان رسالت علیه السلام در اینجا عبادت میفرموده اند و وحی نیز در این منزل متبرک بآنحضرت نازل شد جبل جودی در جزیرهٔ ابن عمر است
و کشتی نوح علیه السلام بر آنجا قرار یافته و محل تعبد آنحضرت در آنجاست و آب نافع الامراض و الاسقام باشد جبل شیره بالای شهر شیراز است و در کوهستانش
معادن نقره و فیروزه و صبر و صعتر و طلا در اینجا باشد و بسیار بود و در آنجا سنگی نیز بود چون در آتش افکنند شود و ثوابها را بدان اتصال کنند
بوی نیک پاک و لطیف گردد جبل ربوه نزدیک دمشق است و در کتاب مجید ذکر او آمده است جبل ربوه حیث قال عز و علا و اوینا و در روه این کوه مسجد
مشتمل بر کیفیتی بزعم بعضی از اصحاب ظاهر است و در اینجا معادن نحاس بسیار است و ولادت مسیح علی نبینا و علیه السلام بر این کوه واقع شده است
جبل حوشیر بقرب حلب واقع است و در اینجا معادن نحاس بسیار است جبل صیفر بقرب مدینهٔ مکرمه است و در میان او و مدینه هفت مرحله باشد
و اعتقاد بعضی از شیعه چنانست که امام المنتظر مهدی علیه السلام در آن کوه قرار دارد و از اینجا بیرون خواهد آمد جبل ارسلان کوه عالیست بقرب اردبیل
مشتمل بر اشیای بسیار رعیدیانه قصد خوردن آن اشیا کنند هلاک شوند و چشمهای آب گرم نیز در وی روان شد و اصحاب امراض را نافع بود جبل الصور
کوهیست محاذی کرمان چون قدری از سنگ آن کوب بیند و در ظرف پر آب افکنند البته صورت انسانی در این ظرف قرار گیرد جبل الصقالبه شمال
بلاد صقالبه واقعست ارتفاع آن سه روزه راه باشد و درخت فندق در اینجا باشد و در زمستان و تابستان برف از قله آن کوه منقطع نگردد
و در اینجا موجودات جبل کوهیست در زمین بصره و در اینجا کنیسه است نصاری از آن تبرک دهند جبل قطران در این کوه کلیسیاست روید بصورت
رجال و نساء ابو الروح الصنم گویند و قوت باه را نافع دارد جبل اللبان در این کوه عقاقیر داروی هند فراوان باشد و نیز نزدیک بهند افتاده جبل کوهی
معظم است مشتمل بر انواع فواکه داشتی و مقام رقعت بر وادی ایران و ادیانیست و در هیچ وقت از آنجا عمق خالی نباشد و بعضی گویند آن کوه بلکام متصل
است و عقبه را بلکه بر سطح جمع کثیره میگذرد و اسامی آن مختلف میشود و الله اعلم جبل بیوطیس متصل است بر بحر ملزم و در اینجا نیز بیوطیس بود و از این جهت
و بر مرکب و مغان ... صبر استعمال کنند جبل درجان در زمین فارس است و در اینجا غاریست و آب از سقف او میچکد و طلسمی ساخته اند که اگر
یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشد بقدر کفاف ایشان متقاطر گردد و همچنین آنجا است در ذکر عجایب عالم
سبق ذکر یافته جبل ممتد شود تا بلاد اندلس و اینجا وردی بدید آید و در موضعی مستیس و در میان شکاف نیز آهنین باشد و چون قصد کنند
و دوراء او پر دعا نیت کرده و چون دست از عزیمت باز دارند باز ظاهر شود و هیچکس بر حقیقت آن حال اطلاع نیافته جبل طائی در میان دریای هند است
و همیشه از آنجا آواز دف و صنج میشنوند و قاعدی آنرا پدید نیست جبل نوتبه کوهیست در دریای هند و در اینجا چشمه آب باشد و بزعم ماهان هر کس
و آب از آن چشمه بخورد عمر او دراز شود و در حوالی آن چشمه حیوانات باشند بصورت کبک چون کسی قصد آنجا کند مانع شوند بلکه آدمی را هلاک کنند
جبل حارث کوهیست در دریای ارمن بر آن موضع مقابر ملوک عجم باشد و قباد و ان کرمانیس حکیم را فرمود تا طلسم زد و کسی در آنجا نشود ندانند
و بموجب فرموده عمل نمود جبل اشکران کوهیست در حدود اصفهان و لاغی و حیات فراوان در اینجا بود و بر دوازده قبیله اتخار که بهاجس میباشد
دخو سلکید جبل بیستون میان همدان و بغداد است مشهور و کوهیست صورت شیرین ... و در آن کوه ظاهر است و بطرف اخجان اسپی واقع

و طاقی

و منعطف از آن جانب رفته منحرف است شده باشد جبل بشه که هرگاه چون آتش برافروزند آب بیرون آید و آتش را بمیرانند جبل جیره در دریای هند و از آنجا این سنگ
حاصل میشود چون زخم از آن بر کسی رسد البته از موضع الجراحت خون برسد ندانسته باری و داغ کرده اند جبل القار در اقصی بلاد مغرب و از آن
کوه سه از جوی عظیم بیرون آید و در سه هزار قطره باشد و برین جویها بسته اند یاقوت زرد و سرخ و میگویند از این کوه حاصل شود جبل ریفوح ببلاد ارمن
است بغایت مرتفع و وسیع بر آنجا قری و ضیعات و مزارع بسیار باشد و مردم کرده اند جبل روضه کوهیست بسیار که بغرب مصر واقع و از جبال
است و آن کوه روضه است از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر ابن الخطاب آن کوه بمبلغ هفتاد هزار دینار خریدند جبل و ... ربع کوه راضی نشد
و از روضه بهشت مدت مسلمانان اولی است ... باشد و اهل که از اهل اسلام در آن کوه مدفون بوده ... فی الحال و در آن
کوه گوسفندان وحشی بسیار باشند و کسی متعرض احوال ایشان نشود جبل قراداغ در روزگار قدیم کسی در آنجا نبود و چون علم اسلام ارتفاع گرفت و
مسلمانان شیوع یافت طایفه از مومنان آنجا رفته ساکن شدند و جمعی از فرنگ نیز بجبال ایشان ساکن شدند و منازل احیا ساختند و اعتبار
حاصل شد و پیوسته میان این دو فرقه مجادله و مقاتله و محاربه باشد جبل فندال طس در حدود مغرب است و بغایت عظیم و کوه بلند و در سه پایان کوهی دیگر است که آن را
اطلس کبیر و یکی را اطلس صغیر گویند و از آنجا نیز میکشد تا بقلزم برین کوه در حدود باب الابواب موضعی است که آنرا اردبیل خوانند و در آنجا دیده بانان
اهل اسلام نشسته اند و بوقت توجه کفار آتش افروزند تا مسلمانان آماده شده خود را از مضرت ایشان نگاه دارند جبل جیس این کوه
متصل باشد بحدود ملطیه و قالیقلا و ... دیگر از جبال روم بوی میپیوندد و بغرب شام منتهی شود جبل ... در حدود شام ابتدای آن آغاز کند
و تا مصر ... ممتد گردد جبل ... بر جانب مشرق سکه مغرب باشد و گویند این کوه مره متصل با یکدیگر باشد جبل الاحد کوهیست ... زمین ...
شدن دیده و نزدیک کوه حراء است و آن واقعه است جبل ... کوه معروفیست بر جبال مدینه و از آنجا تا مدینه اندک مسافت است جبل ... بنزدیک بیابان ...
و مسئله طی مخصوص باشد جبل نها چنین گویند در آن عبارت از چند کوه است که چنانکه متصل شده تا بناحیه بحران منتهی میشود جبل الحاجب که او
عبارت از چند کوهیست در حدود غربا و جنوب ولایت مصر در میان آن شهرها و عمارتها بوده و اکنون خرابهاست بجای آن وحش بسیار بانجا رسند و در آن
موضع حیوانات وحشی فراوان بود و از مصر تا آنجا سه روز راه است جبل ... میان ری و اصفهان است و گرداگرد او پا باشد و هیچ گونه اتصال ندارد و
مسافت دور این کوه دو فرسنگ چون از ری با صفاهان روند بر دست چپ باشد و بسیار کوه در دست راست و میانه ایشان ده فرسنگ بود
و آنرا کوه سکو نیز خوانند و مأوای دزدان و قطاع الطریق بود و ... در هر بیت ایشان افتد در آنجا پنهان گشتند جبل الاسود و آنرا کوه سیاه گویند
متصل باشد بکوههای قهستان و آن کوهی عظیم است ... در اطراف و نواحی آن نیز ... باشد جبل کوچ از آن جبل القفص نیز گویند ...
در اقصی ... کوهیست ... از طوایف ... از کرده بلوچ حشم کثیر در آن کنار ... ساکن باشند
در میان ایشان حرب و قتال بود ... ایشان ... از اعراب ... جبل قارون کوهی بزرگ میان طبرستان و ری و دماوند باو
کوه متصل است جبل ... و آنرا عقبه توران نیز گویند کوهی عظیم است در حدود غور در آمده بر جانب شمال هرات بگذرد و بسیار دور باشد جبل ... از ...

غرجستان بیرون آید و بر جیحون بلاد و خان در پیش بلاد ختلان بیرون رود جبل جز از نواحی این دیار گذشته تا حدود چین و در آنجا معدن جواهر بسیار بود جبل
از چین گذشته و بر نواحی ختلان گذرد و بجیحون رسد و عظیمه منتهی گردد جبل اسپره کوهی بزرگست تا حدود بخارا ممتد شود و پایان آن در آن شهر رود و نقره و آهن و مس و
سرب و سیماب و نفط و غیر ذلک درین معادن برآید و نوعی فیروزه در خراسان او را بخیزی گویند درین کوه تولد یابد و نوشادر نیز درین کوه حاصل شود
و طریق انفعال نوشادر چنان باشد که در موضعی از آنجا بخاری ظاهر میگردد در شب اشتعال می یابد و بروز مانند دود مینماید چون آن بخار ظاهر گردد
بر آن موضع حیله سازند و جمله راهها برسان سربسته کنند تا آن بخار از آنجا نخیزد و متفرق نشود و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر
در آن منعقد میشود پس راهی در آن خانه باز میکنند و از غایت حرارت در آن خانه نمیتوان رفت مگر کسی قبای نمدی آب زده پوشیده در آنجا رود
بتعجیل تمام آنچه تواند قطع کرده بیرون آورد و اگر زیاده توقف میکند میسوزد و دیگر در آن چون آن بخارات از آن موضع منحرف گردد و جای دیگر ظاهر گردد اشتغال کنند و همچنین
جمعی باین امر مشغول باشند و درین کوه سنگی نیز باشد که اگر پای انگشت در آتش نهند مانند فتیله بگیرد و زرگران آن ولایت بدان عمل نمایند و چنین گویند که
این سنگ را سوخته گردد منعقد گردد و چون جامه بدان شوید صاف و سفید گردد جبل سراف شهریست از شهرهای فارس در کنار دریا و نزدیک این شهر
کوهیست بغایت عظیم صاحب نامه گوید که چنین شنیدم که بعضی از درهای این کوه سنگها باشد بصورت تفاح چون این سنگها را میشکنند در اندرون
وی جوهری باشد که شبیه یاقوت میگردد و بیان این سخن آنست که آنچه از جوهری لطافت سنگ نزدیکست مثل پوستیست بر این جوهر پوشیده چون پوست از وی
جدا سازند جوهر شکرگون نماید چون نوبت دیگر پوست از وی گیرد آنگاه بکمال رسیده مثل یاقوت مانند شود و گویند که این سنگ در آن کوه بسیار باشد و بتدریج در آن
سرزمین بزرگ شود و بعضی از عجایبات قدرت الهی است جبل الحارث در حدود کرمانشاه و در آنجا معدن دهانه باشد و بعد از دهانه فرسنگ در زمینی معمور دارند
هر از دهانه خشن باشد جبل کرمان کوهی معروف بحدود کرمان و در آنجا درختان نارنج و لیمو و بعمارات بسیار باشد و مردم آنجا در پیاده رفتن و دزدی قول
بطول هزار و بدین صفت مشهورند جبل ابر آنرا کوهستان نیز گویند در شرق و پایان کرانش و در آنجا مسجد باشد و مردم آنجا نماز میگزارند
لا و در نهایت ماحث و قوانین اتحاد مشغولی میکنند جبل بریک در تبریز شهر است نزدیک باغ کوه طولانی بزرگ و سنگهای آسیا از آنجا آورند و در قدیم آتشکده
بوده و اکنون از آن اثری نیست جبل حارث نزدیک بلاد شام است در تبریز چهار فرسنگ طول آن باشد جبل فیروزه مشهور است و از صحیح تعریف ندارد
جبل بابا بحدود حبش و حدود بلاد ترک باشد و در حدود حبش آب از میان این کوه بیرون آید و بر آن آب قنطره عجیب ساخته اند و در آن قنطره جبرئیل
بیان و غیره جبل بابک کوه بزرگیست بکنار دریا و در آنجا دزدان سابق چهارده کوشک ساخته بودند و در هر یک طایفه ساکن گشته بی قطعت طریق مشغول بودند
و اکنون خرابست جبل زرخوش کوهیست در این شهرها از آسیاها بران نهاده اند و عمارت آن جبه از سنگ است و بر شکلها از رخام نهند و ضبع کرده اند و سایر بنا
در دیار شام از آن غریبتر باشد چنین گویند که از اعمال سلیمان علیه السلام است راقم حروف گوید که آنچه ارباب ملک و مالک در مصنفات خود آورده اند
و فلان کوه را مدار بر آنجاست زیرا که هیچ چیزی دار و نشده و در تحت آفرینش جبال و بدایع باتمام رسیده چون فضلای سابق بزرگ بحوث برنج
مذکور برایشان و نهایت کوهها مذکور کرده بعد قلم مسکین رقم نیز بتبع ایشان بلغو غیب تعرف نماید و السلام ذکر بعضی از برای دعا که داشته برکنار قابل عرب و حجاز

اجبل

بیابان مغرب هر چند وصف آن از حد و بیابان تجاوز کرده لا بعضی از آنکه در میان بلاد واقع افتاده است و چه مردم از آنجا عبور میکنند مذکور میشود
بیابان مغرب صحرائیست عظیم و سنگستان معروف در آنجا متوطن باشند و در کنار بر شماری گذرانند **بیابان مصر** این نیز بیابانی عظیم و دور از این
دور ریگ باشد و در بعضی از مواضع مردم باشند و زمین او شستن بزرگست **بیابان احمر** و آنرا بادیه عرب خوانند شهر جی زیاده از سی چهل و دو در عرض
آن از ریگ و سنگ بباشد **بیابان** این بیابان را گفته اند **بیابان** تا حد دریای قلزم و در آنجا ماران باشند بقدر ریگ شتر از روی زمین حس
نکنند و خود را بر شتر زنند بدین سبب مردم آنجا کمتر روند **بیابان** پا بانهایت میان کرمان و عمان واقع شده و بواسطه آنکه با زراه خراسان رفت **بیابان**
کو برسدی ری از طبس بکرمان روند بس پر خطر است و پیوسته در آن صحرا قطاع الطریق موجود باشد و در خبر وارد شده که آسمان هفتم
و از مشهورات است و آنرا ضراح مالکیت آورده اند و هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور عبادت کنند تا روز قیامت دیگر نوبت بایشان
نرسد و یکی علیه السلام را در محاذی آورده و در هر فلکی و هر طبقه از طبقات زمین خانه ایست و همچون خانه کعبه و اهل آن فلک در این طبقه طواف خانه
میکنند و مراسم عبادت بجای می آورند و چنین گفته اند و اینها همه محاذی یکدیگر اند اگر فرض سقوط ایشان کنند البته الحرام بر بالای
یکدیگر افتد **درخت سدره** چنین گویند که سدره المنتهی در آسمان هفتم است و حشی آنرا بانواع تقریر کرده اند و بعضی گفته اند که از نور است و زمره
بر آنند و از یاقوت سرخ است و گردی بر العدن کثیر و غیر منحصر قایل گشته اند و اصح اقوال آنست که از فرط حسن و بهاء ری شده و حیثیات
آمده که سدرة المنتهی درختیست و اوراق او مثل به آذان صهیب است والله اعلم بحقیقة الحال ابوالقاسم رحمة الله علیه روایت میکند
که حضرت حق سبحانه و تعالی لوح محفوظ را از دره بیضه آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر است و کتاب از نور و عبدالله عباس رضی الله
عنه روایت و لوح محفوظ از دره بیضاست و طول آن با نصف له است و عرض او از یاقوت و لؤلؤ موجود شده و صفحات آن از یاقوت احمر است
و اهل او در کنار آن فرشتگان در آن قضیه و حادثه موکل باشند بدان مهم ارسال نمایند در مقابل است و لوح محفوظ در کنار عرش جای دارد و حضرت
حکیم مجید چون قلم را بیافرید خطاب رسید که بنویس قلم بموجب حکم الهی آنچه از ابداع و ایجاد عالم الی القیام الساعة الی القیام بود و خواهد بود رقم نمود و آن
کتاب مجید مبین گشت و من عجب صنعی عزیزم و لیکن نزد حضرت حق سبحانه و تعالی جوهری کثیر بیشتر از آن باشد چه فضیلت جهت ظاهر شد
حضرت صورت از نو پسندید و آنچه رقم زده بود از محو گردانید و بار دیگر فرمود و نوبت دیگر آنها را محو گشت و بقلم خطاب کرد از
هیبت قلم بلرزید و منشق گشت تا روز قیامت این شق در قلم است باید و از این جهت نزد قلم محقق گشت و ارادت الهی با هر چیز معلق شود الی الامکان
گردد و از هیبت بلرزید و قلم بر هر چه حکم بود گشت و در اطوار اسباب حکمت تا مقامیت ذکر کرامه ذات است **بیت** کاف کن در نقش چو گشت
نقش و نیرنگ هر دو عالم زد ؛ روح را قلم معتدل ترتیب ؛ طبع را آنکه محتشم زد ؛ **صفت عرش** محمد بن عثمان بن ابی شیبة المحدث در کتاب صفة العرش
در آورده که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و هشتصد هزار کنگره دارد و هر کنگره تا دیگری هفتصد سال راه است و بعضی گفته اند که عرش سقف
بهشت است و در میان الفردوس بواسطه تقارب استماع تمجید عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و آنچه حضرت الهی میفرماید **عرش ابراقوائم**

این قول است زیرا که در این آیه مشار باشد و در روایتی چنین خواهد بود و مؤید این اخبار صحیح از حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه وارد است
و از جابر بن عبد الله در صحف یکی از حملهٔ عرش روایت کرده و از نرمهٔ گوش تا دوش آن ملک هفتصد ساله راه است آن شخص از مشاهیر محدثان روایت
کند و ... هفتصد سال بود و قوت هفتصد ملک در طیران داشت چون رخصت یافت هفتصد سال پرواز کرد و گفت خداوندا قوت
میخواهم باری سبحانه و تعالی جناح او را مضاعف گردانید هفتصد سال دیگر پرواز کرد و چند نوبت دیگر قوت طلبید سؤال او با اجابت مقرون گشت و همچنان
پرواز میکرد عاقبت خطاب آمد که اگر قیام ساعت انچه قوت بخواهی ارزانی داریم یک نوبت طرف عرش شنوانی کرد و از شروع در کاری که موجب
عجز باشد احتراز اولی **صفت کرسی** ابن جریر از حسن بصری روایت کرده که عرش و کرسی بالذات متحد اند و این ضعیف است اکثر صحابهٔ کبار رضی
الله عنهم و نقلهٔ اخبار و جملهٔ رواة کبار حکما و فضلای علما بر انند که عرش و کرسی بالنفس ظاهر متغایر اند و اسمعیل بن عبد الرحمن السدی و شیخ مخلد در مصنفات
خویش آورده که سموات در جوف کرسی چنین است که عرش چون نسبت نقطه است با دایره و حضرت حق سبحانه و تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده است
و بر دو است بین یدی العرش بر صفتیت و حملهٔ کرسی هزار ملائکه مقربین **صفت بسط الارض** چون حضرت باری سبحانه و تعالی زمین را بر روی آب گسترانید حرکت عظیم
و ضعفی در وی پدید آمد و از جنبش بی آسایش حضرت قادر حکیم تعلیم قدیم مبدا است بر زمین متحرک سلوک جبلیات متغیر متعدد است پس مشیت کامله کوهها
بیافرید و اطلاع شیخ ظاهر گردانید و ... زمین ... تا زمین قرار گرفت بعد از ان در هر کل زمین با تاب فرید دبرا آورد و انواع ازهار
و اشجار و ثمار و انهار خلق کرد و بعد از قضای ایام جهان ظهور بعث عمارت عرصهٔ ربع مسکون سمت ازدیاد پذیرفت و موضعی از ان اختصاص
بنی آدم یافت و نظری از انظار عالم اسلام داد و علم ... ایشان بر مفارق عالمیان بر افراشت و مقالید امور جهان در قبضهٔ اقتدار ایشان نهاد و بتدریج
مداین و بلاد و قریه ... چون بسط زمین و استحکام آن با تجاین رسید باری سبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین اطراف
و اکناف اجاری گردانید و بعجایب قدرت خود فرمانش بحار و انهار را منافع پادشاه منبع ... پدید است ... دریاها بحر محیط است که گرد
کرهٔ ارض در آمده است و دیگر بحار نسب و حلقات جزایر و صحاری و عمارت و خرابها بسیار است و همچنین در میان جبال اودیه ... و جزایر است
بسیار است هر تو آنها را حاجت و حکمت آفریدگار ... انکه بحار شور باشد است که اگر آن شیرین بودی همه فاسد گشتی در بحار حیوانات عظیم هلاک میشوند
و اگر آب دریا شور و تلخ نبودی همه ... و عفونت همه موجب فنای بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغهٔ حضرت عزت اقتضا کرد که همه بحار شور و تلخ باشد
تا دفع عفونت کند و بنی آدم بدان سبب از آسیب آن سالم باشند و حکمت در عفونت آب انهار و بعضی از چشمهها ... دریاها و جزایر و عمران نشد
و بقاء ... در موضع ... مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **الحکایة در عجایب ربع مسکون و از کمی غیب ... بالباب مختار** هر چند سیر ... فهم و وهم
بر صحراهای ... تصدیق رسد لاجرم چون عقل در این ... ارباب یقین است بدیدهٔ امعان نظر نکند بدانند که بعد از تعلق ارادهٔ قادر مختار ...
بانکه در نهایت غرایب باشد هر آیینه از طریق وجوب بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید اعتقاد آورد و کمال قدرت مالک الملک جل جلاله ذکر سمت ازدیاد
پذیرد و بنا بر این در نظر بصیرت ... شمه از حالات و وقایع ... در مشاهدهٔ آن عجایب باشد محرر و مسطور گردد و بعد از ان در میان بحار

و عیون و انهار و امثال آن نیز از آثار قدرت حضرت آفریدگار است شروع رفته امید که از مطالعه این کلمات موصران را انتباه عرفان و طیران الهی حاصل آید

بجهت خصوصی پیوند و از عجایب آنست که در حدود ولایت چین ارضی کی آن را زمین قومی میباشند بشکل بشر موی ایشان

بشر بموی همه مستور است و قوت طیران نیز دارند چنانچه از این درخت بان درخت پرند و در کتاب عجایب المخلوقات بقوبجش مسطور است و نه عجایب

المصیص قوم دیگر در نواحی ترکستان و صنعت منصور برآمیشی اکثیر که در جا عتی در آنجا توطن دارند و یکی از الغوم بیمار

شود خود را بر سر کوهی برده در آن حوالی واقعیست بر سند بعد از وصعی اگر فوت شود در آن کتب ابرو و حقیقت این حال بر اهل پس روشن مگر صحرا سیعلی و شکر در بیابان

او سر خنجر تعظیم است در برابر ابهام از حجران منصوب و مبنی عریان بر آن سر موضع او غرابت محفوظ و برودی فوتی فردی با وراء المیپسا بود و هیچ نوری

را متعرض دی میکرد و هر کس مرهمی و حاجتی دارد در آنجا رفته از روح او استمداد می نماید و بر فور حاجت روا به کفایت میشود و هر کس داند که آن شخص

کبودوکی مرد دیگر آنکه در مصر سحاب است بسیار در میان ارادت عقیده میکنند و بعد از انقضای مدت چند روز معین تو بعد و بچه مرغی سر از آنجا

بیرون میکند و بتدریج بزرگ میشود و در روز بصحرا رفته و دانه میچیند چون شب میشود معاودت میکند سراج خادم کوینده در مصر مهمان کسی شدم و میزبان

از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که شخصی میگفت ای من برادر توام در اسلام مرا از این قیدی که دارم خلاصی بخش چون بهر آن نظر کردم یکی را دیدم که او پای

او کشیده بودند مرا بر وی رحم آمد وی را از بند رهائی دادم چون صاحب خانه بخانه خود باز آمد آن شخص را ندید از طبخ پرسید که کجا رها یافته گفت این حال

او را اطلاق فرمود میزبان با من گفت چرا چنین کردی که آن شخص از جمله نسناس است که ایشان را صید میکنیم و میخوریم و انجماعت در فصل ... شده

هرجا که باشند زبان اهل دیار دانند و این شخص از طبرستان بود گفت بیا بید همراه ما پا تا شکار ایشان رویم روز دیگر همراه صاحب خانه بیرون رفتم

تا بمقام رسیدیم میزبان در شکار ... دو نسناس گرفتار شد ... خوردیم گوشت ایشان در غایت لذت بود دیگر

در ... دامغان چشمه ایست و اگر قادرات در آن افکنند باد و سرما باران میرود هر چند ... باشد ... صورت ... باشد در میان غرض

مثال همین چشمه هست و دیگر در ولایت ... چشمه ایست و در ... آب گرم ... اگر شخصی از جمعی از آن آب بر کرده پای بر کرمان ...

آب هر که در عقب ... هر که در پس او قرار یابد دیگر در دامغان در سر ... سنگ چشمه ایست آب از معدن ... و هر کس ... نوبت ...

آب ... از زحمت خلاصی یابد و این مجربست و صاحب ... الامع بوده دیگر در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکما و علماء آنجا را جمع کنند و باران

کویند اگر باران آمد فبها و الا مجموع ... مراسیم الجماعت ... مشغول میشوند فی الحال باران ... دیگر ... جمعی از

بت پرستان در آنجا میباشند و در هر سال ... روزی عید میکنند و از اطراف مردم جمع میشوند و کلانتران ایشان در آن مجمع جمع میشوند و در ...

... میکنند و بعد از آن شخصی سر شمشیر را بر شکم خود می نهد و زور میکند چنانچه از پشتش بیرون می آید و لحظه میگذرد و خلایق سر شمشیر از سینه او

بیرون می آورند و جراح زخم او را میدوزد و مقداری خاک بر آن میپاشند و در حال صحت می یابد و هیچ از آن جراحت باقی نمی ماند دیگر در ولایت ...

چشمه ایست که آبش بقدر قامت مردی بالا می جهد و هر چه ... بالا جهاند دیگر در بعضی از بلاد چین خانه ایست در آنجا مرده ... قامتش شبیه ... است

ودره دست هزار ذرع و هر که دست بروی زند اواز نی مثل صوت طبل بر کرده و در عجایب المخلوقات مسطور است در کوه نهاوند بهمدان سنگی قبه‌ای دارم الکرد و جنبه رشت
باب محتاج شوند بانجا روند و بیایند طلب آب طلب آب از سنگ بیرون می‌آید و چون مقصود حاصل کنند بر سنگ زنند گویند آب کافی است آب بستند
دیگر بر سر ابیه علامت قدم ادم موجود است بعضی گفته‌اند که شب بران علامت باران بارد و در موضع دیگر نبارد و در این کوه جمعی باشند و ریاضت
کشند و از مردم بگریزند دیگر در جانب مشرق جزیره ایست از اراق طاق گویند و جمعی در آنجا ساکن اند و نعمتی مخصوص دارند که ثمرش ذهب در میان ایشان
بمرتبه ایست که اطلاق کلاب بجماعتی از طلاء احمر است لاخاتم بر حال ایشان زراست و سوار است و انکه ازانکه با انکه نقره در ان ولایت بی‌نهایت است
دیگر در دیار فرنگ دو چشمه ایست مردم در وقت عزیزه در آنجا روند و از آن چشمه بخورند آب آن اسهال آورد و اگر آن آب ملحی دیگر بر بند خاصیت ندهد
دیگر در بعضی از حدود هند بیت الصنمی است و در آن دهلیز انگشت از راس حیث آویخته تا بسطح بیت الصنم و در ایام اعیاد خویش دیگر اصنام
ان بتخانه می‌آیند و بر سر آب خمر آمده‌اند سیاهند و شخصی در غایت حسنی و جلالی در آنجا حاضر میکرده و بت پرستان سر آب بخورد و چون حرارت
خمر در ایشان کند رعیتی برقص میشوند و بت سالمی بر بند انگاه دست در سلسله زده بالا میروند تا سر کوه جایی قرار میگیرد و چون بر اس سلسله رسد در انموضع می
نشیند و دست بر دست میزند و آن سنگ را همراه دارد و یکی را بجانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را بر پشت خود می‌افکند و با آواز بلند چیزی می‌گوید
چنانچه همه خلق میشنوند بعد از ان دست بر سلسله میزند و پایین می‌آید و بت ان مرد می‌افتد و در را باعزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و در انحوالی
در انسال واقع شده از صلح و جنگ و غیر ذلک او همه را مطابق واقع جواب میگوید و انگاه بحال خود باز می‌آید و بر خواسته بخانه خود میرود و قاسال دیگر ابس اورا
نمی‌بینند دیگر در قریه از ولایت قومه در عهد سلطان محمد الجایتو دختری را در هنگام بلوغ درد زهار گرفت و بعد از چند روز آلت بر جولیت و خصیتین از موضع
مخصوص پدید آمد چنین در جامع الحکایات آمده است که شخصی را در بغداد دختری بود بهنگام زفاف چون شوهرش قوت کرد آلت در میان هر دو پای او بیرون
آمد و پسر شد و کرمیرا الکش ازدی فرزندان بدید آمد دیگر روایت کرده‌اند و دندان انسان در خطه سوت یافته شده بوزن هشتاد من بعد العهدت علی
الراوی دیگر بر کوه ارونا مدار ان بسیار اند بر دم ایزای ایشان پیشه‌ور در زمان سابق چاهی عمیق می‌کنند و ماران را با فسون در انچاه محبوس کردند و بر سر ما راست
و هر بار دیگر در ان دیار تا بشد پا اشیا رود ران چاه افشرد و از انجا بیرون شدند آمد در قزوین شخصی را سالار وفات یافت و سگی داشت بعد از موت او سگ خود را
بر زمین زدن گرفت و چون اهل المقبره بر دند و بخاک سپردند سگ همراه تابوت رفت و بر جای هلاک او چندان خود را بر زمین زدن گرفت هلاک شد
و انجا ل همه اهل بازار شهر بغضب رحمت ان وفاداری انسان ظاهر گشت دیگر در عجایب المخلوقات آمده بعضی از اعمال جابت در میانه الکوه وار نحو ری
متعاقد میشود و هر پرنده که از بالای چاه بگذرد از عفونت آن هلاک گردد دیگر در سر فرسنگی قزوین چشمه ایست در روزهای گرم آب آن یخ باشد و روزی که هوا
خنک تر باشد گرم تر باشد و چون در شهر یخ نماند از آنجا آورند دیگر در زمان سلطان ابوسعید ضرابی در سلطانیه مردی بود تمامت اعضاش موی علیه داشت
و چون موی خرس و موی محاسن او چون موی سر بر دیگر سخنش مفهوم نمیشد و گدائی کردی دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است در سنگاه چشمه ایست ارادو
بند ار آب از انجا بیرون می‌آید و مدت سی سال منقطع میگردد و جنب بجز قطره از ان نمی‌گذرد یافت یاد ولایرال حال چشمه بدینمنوال است دیگر در کتب صور اقالیم آمده

هندرود

در قریهٔ مورجان غاریست و اهل از سقف آن ترشح میکند و از آن یک نفر و دو نفر را آب دهد و اگر بیشتر روند همان را بس باشد و در بعضی ولایت کلیسیاییست
و در آنجا دو قبهٔ شمعون است از مخصوصان عیسی علیه السلام و حاکم آن طبقه هر سال یکبار در آن قبه در می آید و موی لب فاتح شمعون را باز میکند و با اهل شهر
قسمت میکند و در حدود دامغان شهریست و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر فرموده و در سالی به بهانه اگرچه وجه مقرر را
داده‌اند آب در جوی آن شهر رحمه الله انقطاع می‌یابد و در بلده‌ای از بلاد و جایی بوده هر روز در کنار آب دلیلان منظم سیاه نشسته چون موضعان پیش آدمی آمده می رفته
و پای در آب می‌نهند آتش و بکابین پیش بوده پاش با آب فرو میرفت و حال آن دیگر عکس بوده در حدود طبرستان مرغان کوران رنگ صنبر بر درختان می نشستند
و بیشتر میگیرند و آن طیور سیاه بهند و چون روز باخر برسد طیور کور این طیور ضعیف را میگیرند و میخورند و در هر سال سه روز در ایام قرب صد هزار روز از جنس و انجا نزدیکی
است فرو می آیند و مردم آنها را صید می کنند و چون سه روز منقضی میشود تا سال دیگر اینها را نمی بینند و در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در
میان اسوار رود است و بعضی اوقات شخصی از سنگی منارهٔ مخروط از میان بیرون میشود و آن از طیب و بوق می آید در بغداد در کنار دجله زمینی است
مقدار صد گز هر جا مردم در آنجا بنشینند بغایت طراوت باشد و اگر در موضعی دیگر از کنار دجله اینجا نکنند آن طراوت نداشته باشد دیگر در حله مردی بوده
و در آستانه درست و بیابانها خیاطت فلکی در عجایب المخلوقات آمده که در ارمنیه چشمه ایست و آنرا زوا دره گویند هر که در آن آب نشیند از همین و فروجی
که در اعضای او باشد صحت یابد و اگر از آن خورند هیچ فایده را از ابدان بیرون کند و در طرایف من مرضی به آنجا روند صحت یابند و در ولایتی ارمن
چشمه ایست و آب او الحال بغوت می جهد و از آن می آید و آتش نقدان نشیند و هر جانوری که در آن چشمه می افتند فی الحال می میرد و خوردن او اسهال می
آورد و در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ دیالمه آورده که شخصی بد بحرت صاحب الدوله آوردند که هر دو بهم چسپیده بودند و عمر ایشان قریب بیست
و پنج سال رسیده و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم در آنجا آمده که در شهر شاپور آسیا بوده که آسیابان را باید که دعا بخواند گردان
داشتی و هیچ استادی محتاج نشدی بوقت احتیاج اگر گشتی و اگر بایستادی [illegible] استادی [illegible] هم در آنجا آمده که
در ولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم از یکی آب در غایت سردی بیرون آمدی و از دیگر در غایت گرمی چنانچه در هیچ گرمابه [illegible]
در ولایت سند قریه ایست در آنجا طایفه‌اند و از ایشان هر کدام ریش بیرون می آورند نصف ریش ایشان سیاه است و نصفی سفید دیگر در نواحی شور قریه ایست
و هر گاه آفتاب به برج اشرف خویش رسد شخصی هم از مردم آنجا طاسی بر دست بیامدی و بر درخت سید برآمدی و اهالی آن قریه به پیش او جمع گشتندی بعد از آن
آن شخص دست خود بر آن طاس زدی و گوش خود بر آن داشتی و از خواص آن سال خبر دادی جمله موافق افتادی و از ارسطاطالیس نقل کرده‌اند که در دیار مغرب
موضعی است در آنجا میروید [illegible] نبات [illegible] از قدرت حق تعالی [illegible] بیضه او بخورد آن مرغ چنان بیضه را در چشم اندازند در دیده اش
از صدفه بیرون می آید [illegible] بیضه ای شکند [illegible] بچه او [illegible] از بیضه میکند [illegible] نزد والد خود می نهد [illegible] بیضه [illegible] بچه مرغ [illegible]
بچه نگردی [illegible] دیگر در جزایر [illegible] سعادت [illegible] باشد و هر گاه [illegible] پیش کشتی [illegible] از عقب [illegible]
برسند دیگر شنیده در هندوستان [illegible] درخت بزرگ وارد و این مرغ [illegible] بر آب [illegible] در کوهی می آید دیگر [illegible] آب میخورند [illegible]

تا آن آب تمام میشود باز بر سر شخص خود میرود و در صحرای مغرب مرغیست که آنرا قارون گویند و همراه کشتی طیران می‌کند و اگر ملاح خوف آنکه میرسد یا کجا یا ملتهی ما

هر حیوانی حیوانات را ضرر خواهد رسید سر سبز و سر و سبز باشد آنرا میکند و ملاح آنجا بسیار باشند مردم دایم بر سر آنچه می‌آورند و بر سر چاه می‌اندازند و لکن تر حیله میکنند

و عمق آنجا بسیار می‌باشد و بر دشت منتهی میشود و در آن حدود چاههای دیگر است و اکثر از آنچاه که آب بیرون در کوه سیلان در حشیت میشود در جوالی

در حشکی که بسیار را هیچ جانوران و مرغ نزدیک آن نمی‌توانند رفت از آن که بیشه را از آن کیاه و شره بخورند خوردن و مردن یکیست **سهریت** در ولایت کوه زمینی است که از آتش

نگاه میدارد و زیاده میکرد و در آن حوالی مرغزار است و چهار آنکه زمین از آن گذرند آتش بالا گیرد **شهریت** در ولایت کوه که هست که شکافی دارد که آب از آنجا بیرون

می‌آید و هر سال بار یا نوبت و دو دانگ از آن آب می‌یابند و با طراف می‌برند گویند در این عهد سلطان ابوسعید خدابنده در آن او ان کوساله متولد شد

که چهار چشم داشت دو دهان مانند پای ماننده گاو و در صحرای اقلیم عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمه ایست که در تابستان

آب آن یخ می‌بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که بیضه در آن پخته میشود و در بعضی از ولایت عراق طیور صغار باشند و مدت زندگانی ایشان چهل روز

باشد و مردم مجروح المزغان گرفته در سه رایش کرده بر جراحت خود می‌نهند شفا می‌یابند **دیگر** در ولایت زنگبار مرغیست که حیه را میخورد و طریق خوردنش آنست

که بخت دم مار را بمنقار میگیرد و میرود اگر مار قصد او میکند مار را میگذارد و باز در میان مهد و قصد **دیگر** در جنگ میرسند در او را میکند چنانچه از آنجلبند قطعه

دیگر مرغیست در با دیه و در درختی کی بیضه می‌نهد و افعی آن بیضه را میخورد و بیضه خود را در شب باو میدهد چون بچه افعی سر از بیضه بیرون می‌کند و نظر بر آن

می افکند میگزد و اگر افعی بچه خود را می‌یابد ضرر بوی می‌رسانند در صحرای حرم ایشان مرغیست که او را نوروز میان عمارت سیر می‌شود مردم آنجا استدلال میکنند

که در آن سال قحط و عسرت در میان ایشان بسیار شود و بعضی تخلف ملکند **دیگر** در عجایب المخلوقات الغوی مسطور است که طیرهر سال روزی شود تا طلوع الصبح

در مشهد امیر المومنین علیه السلام تا غروب آفتاب نوحه میکنند بعد از آن می‌پرند تا سال دیگر آنرا می‌بینند **دیگر** در بعضی از بحرها ماهی باشند و عرض دم او بیست

ارش و عرض قم دو دوازده ارش هم در این بحر ماهی است که می‌پرد چون در طیران باشد ناخورد الحیوان بحری که بر سطح آب دهن باز کرده بسوی ماهی

در دهنش می‌آید حیوان آن ماهی را فی الحال فرو می‌برد در کتاب طبایع الحیوان مسطور است که چه ماهی که بی‌سط بیضه تولید و ولد کند **دیگر** در ولایت مراغه

سنگیست که چون انگشت بران گذاری میسوزد و بدل غم لکه را آید و در ما دس بدل صابون باشد **دیگر** در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاری رود و پا

و فی الحال میرود و هم در آنجا غاریست هر که نزدیک آن غار که رود و هر که در آن غار رود روح از بدنش مفارقت کند **دیگر** در تحفة الغرایب مسطور است که در زمین

کرمان رودیست که در آن قطره آب حسنه اند و هر که بران قطره بگذرد و باطنش از عرض و اخلاط پاک شود و مردم آنجا را چون مسهل احتیاج شود بر آن میگذرانند

و در آن نسخه مذکور است که در پس چشمه ایست که هر سه روزی که آسمان صاف باشد در آن چشمه قطعی آب نشود و روزی که هوا ابر بود پر آب باشد

و در ولایت چین کوهیست و در آنجا دره و در آن دره جاده ایست و از چین بهشت روند هر که از آن جاده تجاوز کند فی الحال نفسش بگیرد و هلاک شود پادشاه

سبب آن برای نوح مانند اسب فرستاده که سرداشت دو پای و دو پر داشت و طیران میکرد و در بعضی از بلاد نوح بوقتی از اوقات زنی ظاهر شد که روی و اعضایش

مانند فرس بود و مو رسته و دندان زرین داشت و سخنش مفهوم نمیشد و مردم هر کس شد که فرس با مادرش جمع شده است و این تحفه غرایب آورده اند که در ولایت

کرمان

سنگی است و از عرب‌ها   چند چند آن بخورد تا هلاک شود و عقلا از مهلکه ایمن باشند دیگر در عجایب المخلوقات تاریخ معرب آمده است که در ولایت اندلس
در بیرون یا نزد او آبادیه ملی خوانند طلسم بروی واسپی ساخته اند روی با آب دارد هرکه خواهد که از آنجا خواهد که از آنجا بگذرد که در آن صحرا مورچگان
باشند برابر اسب و او قدم را هلاک کنند از آن سوار پس شوند گرفته و بدین طرف آید در روم حصنی است که در آن حصن خانه ای صورت فرسی
دارد و بر دیوار نقش کرده اند و صنعت عجب دم خود را همی جنبانند در بلدی از بلاد   سوزنت جبلیست و بران جبل مناریست از حجر و بر بالای آن منار
مناره موضعست و بر سر مناره مرغی از سنگ منصوب و در منقار خود الحجری دارد و در آن اشجار زیتون بسیار است و مرغان بسیار از ملک مع سنگلی نیز
در آن منقار از نزدیک شخصی و متر صد آن باشد و از آن الحجر با شاخی کشند و او فاعلی که بسیار از او معروف شده است گویند طلسم است بس ساخته در بعضی
از بلاد هند و ستان از آن آنجا بره کوه مناره است و از علم مردم آنجا چنانچه در آن منار چیزی تعبیه کرده اند و بر سر منار مرغی از سنگ موصوف است و بر سر آن
چیزی از ذهب منصوب و هرکه قصد سر آن منار کند مردی در طیران آید و مانند سنگ فرو افکند چنانچه مردم شهر شنوند و آن شخص را منع و زجر کنند
دیگر در بعضی از ولایات هندوستان مردم آن را کرکدن و درشت هایی از حیوان بری و آبی قوی‌تر است و قوتش در مرتبه‌ای چنین است که شاخ خود بر دارد و فیل را بر شاخ
او هلاک شود و چون فیل بر کرازش آید چشم او از روغن فیل بر کردد و هر گاه که حامله شود در بطن او چهار سال بماند و بعد از آن بچه سر از فرج او بیرون کند
و چند گاه بر بیرون همچنان باشد تا قوت گیرد و چون از فرج مادر بیرون آید بگریزد مادر او را بسیار در غایت عطوف و مهربانی باشد و اگر بگریزد مادر از فرج
زبان درشتی دارد و حیوان از آن بسیار کوشت او فرو ریزد کوبیده نوک شاخ او بهزار دینار بلکه زیاده خرند و چون او در بیشه حیوانات بیش
فرس و بقر و سگ و غیره و ذلک از آنجا بیرون آمد و العهدة علی الراوی دیگر در حدود بور ماهی باشد و از درخت نیز حشی می‌برد و هر بعضی از آن گوشت
او شادی کنند بعبارت باری سبحانه و تعالی از آن رنج شفا یابد دیگر در مسالک الممالک آمده است که در زمین قوم عاد طلسمی مناری ساخته اند و در آن لوحی
از مس پرداخته اند   حرم در آید آب از آنجا روان شود و چون ایام منقضی گردد باز ایستد و همیشه حال بر این منوال باشد در کتب ملک هی سطور است
که ملوک روم را خانه بود مقفل و هر یک از قیاصره بان رسیدی نگشودی بلکه قفلی دیگر بر آن اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر آن زدند و چون نوبت
حکومت بملک آخرین رسید او را ادعیه شد و فقها را گفت باید تا حقیقت حال بر وی منکشف گردد در فتح آن مبالغه نمود هر چند ارباب فقه و علمای
نصاری ضمنش را از آن حال مانع آمدند شفاعت کردند فایده نداشت و چون در گشودند تمثالی چند در آن خانه یافتند بر هیئات عرب بعضی بر اسب
سوار و زمره بر اسب نشسته و بحسب اتفاق اهل اسلام لشکر بروم کشیدند و آن دیار مفتوح از انصار یان مسلمانان منتقل شد دیگر در عجایب المخلوقات تاریخ
معرب آورده اند که در حدود اسکندریه چشمه ایست که در وقت معین هرکه از صدف الچشمه برگیرد صاحب جزام از آن مسح کرده باز غ بخورد و از آن زحمت خلاص یابد از
رنج آن یابد دیگر در کوهستان درخت میوه دار بسیار است و یا انکه او را آن النقد نامند میوه ده لا طعم و بویش چنان لطافت ندارد و چون از آن بیرون برند و بشهر
ها رسانند خوشبوی و خوش طعم بود دیگر در ولایت اندلس کنیسه ایست و در پیش او درخت زیتون و هر سالی یکبار از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند چنانچه هم
از آن روز بر دهد و از حاصل آن درخت کنیسه و اثر سال مستغنی کند و آن چشمه را چند بدهد و بر طرف کنند و کوهی از کوههای اندلس چشمه است به پهلوی هم چنانچه در میان هر دو

سرگذر برو می آید بوئی و تخم مرغ در آن پخته میشود و دیگری چنان سرد که یخ می بندد و در مسالک الممالک مسطور است که در قبهٔ بیت المقدس سنگی سفید است و در آن
سنگ سیمی است به کلک قدرت خالق چیز نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر در حدود مغرب چاهیست و چون آفتاب طالع گردد ولدی
از وی متولد گردد و مادر هنگام غروب بمیرد و پیوسته حیات و ممات آن حیوان بدین دستور باشد دیگر در جبال سند چشمه ایست و بقیه بسمت
نزدیک باشد در آنجا فرو میرود و اگر آب از وی دست می گیرند و نگاه میدارند سنگ سفید میگردد دیگر در ولایت سودان کوهی است
که بجز بهند ریزد و از زوال تا غروب صاحب بر عکس باشد و بواسطهٔ عظمت این دریا کس را عبور میسر نشود و طول و عرض این بحر معلوم نشده و جزایر جابلت
از جملهٔ جزایر مغرب بوده و حالا در آب مغموره است دریای دریائی بزرگست و آنرا بحر طبرستان و بحر المراس نیز گویند و از قسطنطنیه این بحر واقع شده و طول
این دریا بتقریب اخبار الله دراک چهارصد و سی فرسنگ باشد و از جزایر این بحر جزایر بسیار باشد و در المتوضع حیوانات غریبه لا الکمال مهب الصور حی
و از جزایر این بحر شبان رمه نمی رسند و رود جیحون و از انجمله رود بزرگست و در این دریا ریزد و از این بحر شعبه خیزد بیک قرب بجزیره سعادت نزدیک رسید
جوی بزرگ باشد و در این صحرا در آید و دریم صح فرنگست و قرب شمال صقالبه و کجک منتهی شود و اراضی ... از جمله سواحل این دریاست بحر
طبرستان بحر و آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خوز نیز گویند و طول این دریا از شرق تا مغرب هشتصد فرسنگ باشد
و عجایب این بحر مذکور است چنانکه ... منتهی شود و بطرف دیلم و طبرستان تا باب الابواب و شروان پس بر جزیره بگذرد و باز ...
شود و رودهای بزرگ چون ارس و کر و ولایت ... و غیر ذلک در این دریا ریزد و اتصال این بحر بهیچ دریا متصل نیست و ارباب مسالک گویند
در روی این دریا بغایت خطرناکست چه امواج این بحر پیوسته متلاطم میشود و در این دریا مد و جزر نباشد و گویند در آنجا دو قریم جزیره ...
و از این جزایر نفط سفید و سیاه حاصل شود و آنرا عجایب و غرایب نیز گویند بر موجب ... مذکور میگردد و ... از جمله عجایب دریای ...
دور صحرا و بربرستان از وی جدا میشود و طول این صحرا هشتصد فرسنگ و عرضش سیصد و پنج فرسنگ و عمقش هشتصد و هشت فرسنگ بود و در آب سهیل قطب
جنوبی بغایت ... هر چند قطب شمالی ... و بحر ... بطرف دیگر ... منعقد شود و از آنجا با طراف ... لطیفه ...
و از جزایری که در این دریاست صندل و آبنوس و عنبر ... از ساحل این دریا مردم یابند بحر قلزم را از آن ... بحر الجور و بحر الاحمر و بحر العدی نیز گویند و از جملهٔ
خلیجات دریای سند است و طول آن ... هشتاد فرسنگ و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش هشتاد و هفت فرسنگ بود و اراضی یمن و عدن بر ...
وی افتاده است محمد بن عثمان المفضل در کتاب العجایب آورده که از این بحر تا مصر سه مرحله است و طول این دریا در طرف شمال چهارصد و شصت و شش
فرسنگ باشد تا ... هشتاد فرسنگ و قلزم ... قلزم نام قصبه ایست در ساحل دریا بطرف ... پس آن دریا بغرب ...
واقع شده بقلزم اشتهار یافته غلط ... و چند از ... بحر عمان و این دریا را بحر عمان و بحر فارس و سند نیز گویند و از ... افتاده است
و دریائی بسیار باشد ... این بحر ... از همه دریاها کمتر باشد و ...
نیز دارد و در این دریا موضعی ... چون کشتی بدانجا رسد ... طول این بحر صد و شصت فرسنگ است

و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ و میان این دریا و دریای قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک باشد و آن ارض جزیره و در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

بحر شعبه این بحر شعبه را جهة آنکه در مقادیر و مقابل اراضی هند واقع شده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه او شعبه از بحر اعظم است و ابتدا بحر هند و پهنای او
فرسنگ و جزیرها بسیار است در این دریا است و در بعضی از جزایر این بحر معدن جواهر و نقره و زر باشد این دریا اقصای بلاد هند را در دریای عظیم
میشود بنا بر آنکه شهرها چین سواحل او واقع شده و چین بار حوا میبرند از تجارت اهل هند بر این بحر است و در جزایر معادن یواقیت و دیگر جواهر بسیار
بود و طول این بحر بطرف شمال پنجاه و پنج فرسنگ باشد جزایر مسکون در این دریا کمتر است اوریحانی مردی گوینده طول این دریا صد و هفت فرسنگ
و بمحیط متصل باشد و بسی این برآن دعویست و از دریا بان سقلاب در دراس بر راه خشک بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی میگوید از اخبار صالحان التقت
الجمعی اطلاع رفت دیگر و این دریا نیز نزدیک روم است الکبری از بحر شام منشعب شود جزایر یونان در این آب سر رفت و مشهور است که چون سفاین و
مراکب در برابر ارض یونان رسد البته آنچه مردم را پیش از زمان بدو سال در خاطر محو شده باشد بیاد آید الجمعی از مخصوصات الموضع است و یونان
مسقط الراس حکما و علما بود و عرض این دریا هشتاد فرسنگ است و طول آن میان مغرب و شمال افتاده است و در روی زمین شصت و دو جزیره معمور است
دیگر از شعب بحر مغرب است دریا بطه که در اراضی اندلس بر سواحل این بحر افتاده است و در روی شصت و دو جزیره معمور است و بر هر جا [illegible] بدین
الاسم موسوم گشته و طول و عرض آن در کتب مسطور است و دریای خوارزم لا عرضش و طولش معلوم نباشد دیگر شعبه از وی تا حصر و در روم کشیده و دیگری
بجنوب رفته و در بلاد زنگبار دریاها مغرب ممتد و در آنجا در آن جزیره باشد و از آنجا بر طرف چله مینهند و چون از آنجا بگذرد و صحرا جبال نامسکون رود و
در الموضع منتهی گردد دیگر صحیح مطلق است و عرض او صد فرسنگ است و طولش در جانب شمال باشد و انتهای آن معلوم نیست و جزایر مسکون بحر هند
شعبه است هم از بحر طبرلندون و در شمالی اراضی سقلاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار رکیماک باشد و فرنگ بر سواحل المقیم آمده دیگر
امتی عظیم باشند و بلاد وسیع [illegible] و اطراف این دریای بزرگست در ولایت ترکستان و خزر واقع از اخبار گویند که اقسام جانوران از دست ستم
خلاص داده در این دریا اند چنانچه [illegible] مشهوره از آنجا پیش بیرون آورد و قصص فرموده بحر این دریا را بجزیرة الماس باز خوانند و از میانه
وی افتاده است [illegible] عجیب و حیلهٔ عجیب بدست آرند در راه و مهلک و پر خطر باشد بحر الساکت دریائیست در زیر قطب الشمال ساکت و قعرش معلوم نیست
تا چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند امواجش متلاطم گردد و از آنچه بخار رود در گوش متعاد باشند و گویند مردم آبی در این دریا بسیار اند بحر
دریائیست در ولایت زنگبار روی پیوسته دخان و بخاری بر بالای استاده و از آنجه این دریا را به نیران نسبت داده اند و اعتقاد [illegible] آتش و آدم در
جزایر این دریا بوده بحر بحر عظیمیست در اقصای مغرب واقع شده و جزیرهٔ یاقوت در این دریا بود و از این دریا ظهور در ظهر بلاد آفاق و مملکت [illegible]
رسد [illegible] از اینجانب یاجوج و ماجوج ممتد بود و بحر و سد ذوالقرنین ممتد گردد بحر که از اطلاع بر گویند بسیار است و بعضی از آن [illegible]
و بجزیرهٔ طبس طولش از مشرق بمغرب صد و پنج فرسنگ و عرض او صد و چهار فرسنگ تا بحر و قسطنطنیه ممتد شود در انجا [illegible]
[illegible] و در پیش یقوبا نود فرسنگ و یقوبا صد فرسنگ است و میان الجزیره تا جزیره [illegible] چنین گویند [illegible] در این جزیره [illegible]

نغ باشد و حیوانات آبی که درین دریا کثیر تولد یافت بحر در اراضی ... شده است گویند دور او هشتاد فرسنگ باشد و بعضی گفته اند این بحر خوارزم است
در طعم و غیر ذلک بحر ... آنرا بحر قیطاس نیز گویند و نزدیک اقصای چین افتاده دور او تخمینا هشتاد فرسنگ باشد و در وی دوازده جزیره است و سفر الماهوت
از این جزیره ها ... و بلکان او را دین و ملتی نباشند بحر منشعب از بحر مغرب است دور او صد فرسنگ باشد و بحره و قاص ... و در حوالی او ...
و عمارات بسیار است بحر کلکو در حدود ... ماحال در میان این بحر در قدیم الایام دیری عظیم بوده چنین گویند در این جزیره های طرح باتفاق بنده و ...
و آن ... باشد و گویند ... مزار و ... بسیار زنگ ولد نداشت بحر آبر نزدیک دریای اوست و اهل الخرد در ضعف باشند مومن و کافر
و کافران ... مسلمانند و جزیره و خراج دهند و طول ... قصبه است و در سواحل متوطن اند و طول ... فرسنگ و عرضش ... فرسنگ و ...
بحر ابیه در زمین ... باشد و شعبه از رود نیل ... منتهی میشود و چون آب نیل در فزونی باشد آن بحیره خوش طعم و شیرین گردد و چون آب
روی بنقصان آرد دریا بدین بحر غلبه کرده و بحر مصر نسبت بدین بحر چون جزایر واقع شده این بحر از اطراف و جوانب آن در آمده است چون مردم خواهند که
بدان شهر بروند در کشتی نشینند و درین بحر ماهی است ... آنرا ... گویند و ... فهم و ادراک باشد نوعی ماهی ... است چون بگزند خوابهای
هایل بینند و فزع کنند بحر ... بحیره ... از اتراک ... گویند و در ... المقام و طول بحیره ... و پنج جزیره
معمور دارد و اهالی آنجا ... باشند و ... ارباب ادیان ... مذهب دیگر نکنند ... موی ... از آنجا
... بحر در حدود شام است و بعضی بحیر العتق آورده اند ... از ملوک خواست که عمق المعلوم کنند در کشتی نشسته بمیان بحیره آمده ...
بر ... طناب بسته در آب گذاشت چون بقعر ... هزار گز رسیده ... طناب ...
نشسته ... را بر آن طناب ... بحر ترکمان
بحیره ... دور آن هشت فرسنگ ... باشد دیگر خاصیتی ندارد بحر از جمله بحیره فارس است
طول آن ... بحر این بحر در خط استوا باشد در طرف
جنوب معموره عالم ... رود های ... و ... آید ... مانند دریائی گردد ...
باشد و از آنجا ... عظیم ... معموره عالم ... مصر گویند ... زنگبار رسد چون از آن بگذرد به
... و از آنجا ... مصر رسد تا ... منتهی گردد ... این بحیره را بدان شهر باز خوانند بحر
... بحیره ... خوانند و ... رود ... در وی ریزد و طول این بحر ... فرسنگ است و در حوالی آن شهر ... باشد ... دیگر بحیره
... جزیره ... است ... فرسنگ است ... و ... آب آن ... باشد و در میان جزیره ها ... کنند و ... شیرین
در آن ... نافع است ... بحر فرغانه ... فرسنگ است و شهر فرغانه بر سواحل آن واقع است ... این بحیره ...
بدست آورده اند و ... غریبه ... از آنجا ... بحر ... در حوالی آن ... باشد

و دور بحر گویند است آنچنان سیاه و از آنجا بجانب دیگر به جهت فرق نتوان کرد چنانکه گویا سیاهی و تیرگی آب بیکبار منقضی شده و مطلق با آب جانب دیگر آمیخته
نگردد و چون خاک را بدان آب سیاه گل سرشته در آفتاب گذارند سنگ شود چنین گویند پاره از ملوک حکایت از قعر آن معلوم کنند بهر رکن رسن فرستاده
بجایی نرسیده و آب چنان باشد و با وجود قعر چنان نماید که گویا عمق آن بسیار زیاده خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد قصر کیخسرو و جام جهان نمای
کردند و جایی که گویند بحفظ آن موکل و معین بودند درین دریا انداخته شده هیچکس را استخراج آن میسر نشد بحر [illegible] بحرست و عرض صد و پنج زرع باشد
و میان بلاد خوزستان و این بحر بوشیر دان سدی عظیم ساخته و از هجوم امواج مردم دریا در امن و معمور باشند [illegible] انوشروان در خلاف حبش آن سد
منقش کرده بحر بحر و در وسط آن باشد و از آنجا ماهی بزرگ و انواع طرح گویند صید شود بحر در حدود قسطنطین باشد نزدیک شهری و از انداع
خلاص شده و این شهر یکی از شهرهای چکش است و اصحاب درانجا بجهت قبض و حرث او از عذاب خلاصی یافتند بحر بحر و در هند باشد و شهرهای
هند را بجوانب آن واقع شده و دریای سند منتهی شود بحر بر سر فرسنگی شهر خونا روی نماید کشتیها را ترتیب داده اند [illegible] خود را در آنجا نهند
و ازین بحر عبور نموده شعاب جبال پناه برند دیگر هیچکس را برایشان تسلط دست ندهد بحر دریاییست بمغرب این شهر چنین گویند در این بحر ماه
ماهی نباشد و هر ماه ظاهر گردد و همیشه چنین است و سبب آن معلوم نیست بحر بحر و ولایت فارس و آب وی بغایت شور باشد و نمک بسیار دارد
و در حوالی آن منعقد شود و طولش هشت فرسنگ است باشد و در حوالی آن اصحاب صورت سیاه باشند بحر طول آن ده فرسنگ است و آب خوش گرم باشد
و گاهی آتش نقصان پذیرد چنانکه نزدیک بیابان گردد و بالکل قطع گردد باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارت و زراعت فراوان باشد بحر بحر و دد
مغرب زمین باشد و بعید العمق بود لیکن بلا اخبار از خضر علیه السلام روایت کنند شخصی در زمان موسی علیه السلام درین دریا فرو رفت تا اکنون هنوز بقعر آن
نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا نماید اما چون در کتاب است و کاتب حروف نیز برابر آن جرأت و اقدام نموده چنین گویند موج این دریا در هر شش ماه [illegible]
بخلاف دیگر بحار از شخصی که مراکب این بحر بود سؤال کردند درین دریا چه خبر است از همه عجب تر دیدی جواب داد برهمین مقدار
از صفحه [illegible] ترتیب اختصار [illegible] بر طبع سلطان [illegible] ممالک پوشیده نماند و بر اهل [illegible] نسخه متقدمین صفت دریاها و بطایح برین وجه که
برین اوراق ترتیب یافته در حیز تسطیر درنیامده [illegible] مصنفان این حالات پریشان نوشته اند و چون این در والای در سلک انتظام نداده اند
بباید دانست در جبال کهف مغارات بسیار است و برف در آن منابر [illegible] بر چوب برین [illegible] از آن موضع بیرون
می آید و از نعم و اختلاط بعضی چراهای و انهار رد به پدید میشود و چون چند جوی کوچک بهم پیوندد نهری عظیم حادث گردد و در اجزای کوه و آب در دمی شد
شمال او خوانند پس اگر این او شال به قبیل حال باشد تمامت آب جاری بود و اگر او شال در میان کوه باشد و مدد وی نرسد زود منقطع شود و در
هر اقلیمی چند نهر بزرگ است غیر از جداول و چراهای ضبط و تعداد آن دشوار است پس گوییم بعضی این جویها از طرف مشرق آید و بمغرب رود و بعضی از مغرب آید
بجانب مشرق ممتد شود و بعضی از شمال بجنوب و ما بالعکس ابتدای جمع از جبال باشد و انتهای آن بطایح و بحرات و بهار رود [illegible] این و بلاد [illegible]
و اشاکه بحر انتهای این منقطع شود و آنچه زیاده آید بدریا پیوندد و دوم دیگر به تاثیر آفتاب [illegible] لطیفه در هوا صعود کرده [illegible] ماه [illegible] عموم [illegible] است

مؤلف گردد و امطار و ثلوج حادث شود و پیوسته بر یک منوال باشد و بعضی از انهار مذکور است اکنون شرح مذکور شود

مبدا آن از جبال روس و منبع در حدود شمال است و هفتاد و شش شعبه از وی جدا شود و دارد هیئت چندین شهر از این شعبهاست با وجود این شعاب بحر اول
گویند و بعضی مخصوص از وی پدید آید و منصب او بحر آبسکون بود و میان این آب نهر و آب دریا فرق توان کرد چه اصلا باب دریا نمیزد و نهر
آب او خوشگوار دارد و مبدا آن جبال آذربایجان است و منتهی آن بحیره طبریه باشد و در بعضی از مواضع جدولی از این بحر منشعب گردد و در اراضی نفوذ کند چون
نقص نماید مسیل لطیف در نظر آید از آن منعقد گشته و آن را مرد خوانند و بر شال صفاک املس باشد نهر از جبال صفاسان شود و میان مغرب و شمال
گذرد و بجز و دو حشی جای را بسی دیگر بوی پیوندد و در آن موضع را نجات گویند و بجمودی و ترید تیز گذرد و در بعضی از زمستان یخ نبندد چنانکه چند گاه کاروانها بر روی
آب روان باشند نهر جوبیار بزرگیست و در موضع سجوش بزرگستان و این نهر را آن باز خوانند و منصب او بحیره خوارزم بود نهر جیحان از حدود
روم آید میان مرعش و نزدیک شهر طرسوس بدریاء روم منتهی شود نهر [illegible] بغایت معظم است و مبدا او جبال ارض روم باشد و بر شرقی بابا و جزایر گذرد
و جزایر موضعی را گویند در میان فرات و دجله باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب رود و در فرضه عبادان نهر فارس منتهی شود و فرقه گفته اند مبدا آن
جبال ضین و حصین ذی القرنین باشد و آب او منبع نزد کثیرا منهاست و از آن تا آخر میان عمارت و زراعت رود نهر اللهب در اقاصی ترکستان است
در نهایت بزرگی و در آنجا اژدهاست و نوعی از اژدها بود و چون چشم آدمی بروی افتد هلاک شود نهر اردبیل بر زمین شست و در صفت آن گفته اند موجهای
اوله بهر [illegible] اوله بامیزان و آخره بالکیت بعضی از جداول آن را زراعت بسیار کنند و محصولات او نیکو باشد چون بآخر رسد در زمین فرو رود و [illegible] شود و هیچ
از آب ضایع نگردد در بلاد آذربایجان و مبدا آن از جبال روم باشد و در میان تفلیس و اران گذرد و با بحر فارس منتهی شود نهر آب جیحان از مغرب
بمشرق و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آب آن بغایت سریع الجریان بود و گویند سلوک کشتی در وی متعذر باشد چه در کنار آن سنگلاخ بسیار است و بعضی گویند
و بعضی مخفی و نهری مبارک است و هر چه از حیوانات در وی افتد بیشتر از آن سلامت باشد و وقتی شخصی آب دریا بادی محبت کرد و بعد از خلاصی دیوار بر سر وی
افتاده هلاک شد بدین نهر مسولت و منصب او بحر طبرستان بود نهر طاب از آن نهر مجنون نیز خوانند بغایت تیره و در میان موصل و اردبیل گذرد و در کاستان
آب وی سرد باشد نهر [illegible] در حدود فارس است منبع او از جبال اصفهان باشد و در میان ولایت فارس و خوزستان گذرد و نزدیک قلعه بهای
در بحر فارس از حدود خوزستان آید و نزدیک عسکر بر بلاد اهواز بگذرد و در بحر [illegible] نهر سوس نهری بزرگ است در حدود جنوب سمنوره و در کوههای اطراف فراهم آید
و در عوض بایجده درجه و در شعب بزرگ از وی منشعب گردد و یارا خوف دیار را [illegible] خوانند و در این بحر انهار جزایر بسیار باشد و از عراق بیرون
آید نهر زنده رود در اصفهان بعد و بت داطافت آب معروف و در روستای [illegible] از جداول آن منتفع باشند و منصب آن بحر فارس
نهر [illegible] قریب بمصر باشد و در دو بزرگست و در وی قنطره عجیب ساخته اند و [illegible] بر آن ساخته اند [illegible] طاقت و قوس آن قریب [illegible] قدم مجموع الطاق فرا ارسنگ
بر دو ساخته اند و [illegible] از آن [illegible] باشد نهر [illegible] آب بزرگیست از کوههای روم خیزد و در میان قسطنطنیه گذرد و برغربی شهرها و جزایر [illegible] شود و بعضی
گویند از دم علیه [illegible] و شرح دیگر سواد کوفه رود و آنچه [illegible] آید [illegible] ریزد و بعضی گویند [illegible] منتهی شود و امام ائمه [illegible] ابو محمد جعفر الصادق علیه السلام فرموده

ان مجرا را پیغمبر صلی الله علیه وآله شرب الملائکه تقرب عبدا است و گویند سلیمان علیه السلام بر هر یکی از آنها قریه ساخته نهر سند آبی بزرگست در حدود هند
و در بزرگی آبی بزرگست همچو رود نیل مصر گویند در آنجا نهنگ دراز باشد و منصب به بحر فارس بود نهر سفید ابتدا آن از جبال اردبیل بود و منصوره
باشد و از سر منزل سولقان در نهر آن رود ریزد نهر ابیض الصهر لاجی در از جبال آذربایجان در آید و در میان خنزره و در میان اردبیل و زنگان بگذرد و به بحر
منتهی شود و چنین گویند هزار جوی بزرگ از این نهر منشعب شود در اصل آن اسحکونه بغض ان مدینه نیا یا نهر الملس است و کشتی در وی رفتن تواند زیرا که
آن آب معمور تا بر عنبری نهاده از بس خالص و بنا ها بر کنار وی نشسته اند نهر الصهر لاجی در دجله بر بصره باشد طولش چهار فرسنگ است
ابو جعفر منصور و سلاطین فراوان بود و چون سپاه بر آن گذر کنند اگر آن را سنی کرده بکرم هر یکی که حصه ذخیره از آب ساخته باشند نهر حالوز
در حدود بلاد جزیره است منبع او جبال راس العین باشد و ماده او بیشتر از پنج فرسنگ کند و در اطراف او درختان بزرگ باقی است
و آن نعابیت صابه و بزرگ و زنگ شهر قرقیسیا برد و بر فرات منصب شود نهر جیحان بدایت آن از جبال صین باشد گویند آنجا که رود
و اگر کشتیها را آهسته رسد و مردم آنجا در وی باشند و چون مردم از اهل خوف باشند دختری در یابند نهر ملکوت آبی بزرگست و سواد
بغداد منتهی شود و بر کنار این آب بسیار از صلحا و اولیا و الیاس پیغمبر علیه السلام را دیده اند نهر جوب آبی بزرگست و یک نیمه او سرد و یکنیمه
او گرم باشد و منصب او بحیره طبریه باشد نهر جاج بدایت آن جبال ترکستان است و بحدود از کند آید و به آنجا جوی اطلاق به او موند و بس بحرا
است و خجند آید و بخجند خوارزم منتهی شود نهر لنگ که آنرا کاوکاه خوارزه نیز گویند و از رود جیحون منشعب شود به جانب کاث رود و پیش از آنکه
این رود از جیحون جدا گردد به بلخ رسد و موضعی خطرناک است و چون کشتی در آنجا افتد کمتر خلاصی یابد نهر سه شعبه باشد از فرات که
نزدیک بغداد در دجله پیوندد و بیرون دوانیق ریزد نهر الشور بحوالی اخلاط باشد و از جبال الجاف فراهم آید و در بزرگی اضعاف بدو ارس باشد
اسپ رضرا این از آن منشعب گردد و الجوی به بحر خزر منتهی شود نهر السپید از معظمات انهار ربع مسکون است و جریانش از جنوب به شمال باشد و ابتداء
آن از پس خط استوا از جبال قمر بود و منصب وی به بحر روم است و جویها در از تر از وی در معموره عالم نباشد زیرا که یکماه در میان بلاد اسلام میرود و دو ماه
در میان بلاد نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری زیاده منشعب الا این نهر سبب آنست و چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا
زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور رفته به این بلاد نزدیک شود و چون آنجا سبب ارتفاع و هیجان کند و موج زند از امواج نهر نیل
گشته از پس آب چون بسیار شود بلند از ده آب نیل در وی ریزد و پس سمت نیل مراجعت کند دار اضی مصر مملو کرد و چون مقدار کفاف همه بوند
حضرت باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا بحر روم را بشد و جاری گرداند دیگر باره بحر نیل روان گردد و این معنی از عجائب قدرت الهی است
و اهل مصر را قیاسی بود که از آن مقیاس زیادت و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان بزرگ سنگ موضعیست در انجا خطی را از آن دستور کنا فه اهل مصر
معلوم شود و آن با چارده خط باشد و چون به هژده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده شده خط بود و چون از این زیاده گردد خرابی بلاد مصر
دهد و این را مقیاس گویند و از موضعات یوسف صدیق علیه السلام است حکایت دختری را روز زینب ادراک در آب اهرا شستند و دفع آن مکتوب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ام ورق حفظه الله

چون مشهور است تمام دارد و قلم سنگین چون مقصدی رفع آن شد و خشک در این دریا بود و دارد دست و پای باشد و چون بیرون شد و حیوان دیگر در این آب
هست از آن اسب آبی گویند و او را کشتی درست عظیم بود با سفینه باری لکن مد و مضرت او بسیار بود و ماهی از عادت بزرگ مخصوص این رود است و خاصیت او آنست چون
در دست گیرند عرق بسیار باشد و هر گاه از دست بیندازند رنج زایل شود و راقم حروف گوید در بقاع بحرین بر سبیل اجمال رقم زده که ملک سال گشت دانیم برابر
آن بود تفصیل آن بر دو نظر درآید عوض آنکه ارباب کتب از وقوع آن الحکمه گزاری در واقع شود باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را چون
فرماید و ذکر انهار کبار در این مقام بدین مقدار مختصر رفت والله اعلم ذکر آبار بکلمه چند و بعض از سبب و دیگر احوال سبب انفجار چشمه‌ها آنست که در جوف زمین رطوبت بسیار در آن
در آن آب یا هوا که شد و هر گاه برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر رسد و زمین صلب باشد چون در آن موضع نگنجد طلب بیرون کند
و از آن شکافد و بر روی زمین جاری شود و اگر روی صلب بود معطل بماند چنانچه در قنوات و ولایات که کشند و حرارت ماه در فصل زمستان در برودت آن در تابستان بدانچه
باشد و اگر چون فصل زمستان در آید حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس هوا را در عمق زمین تسخین کند و بدین واسطه گرم بود و در تابستان نیز بر عکس باشد
لاجرم آب سرد نماید و علت حرارت آب بعضی پاره در تابستان و زمستان گرمست آنست که در باطن زمین و کهوف حال معدن و صفت خاک آن گوگردی باشد و در ظلمات ...
موضع پیوند و خاک از زیت باشد مدام لاجرم حرارت در آن کمتر باشد و پس این باب در آن موضع باشد او را دریا بدو از دی ... کرده و رودها ... آسیاب پذیرد
عفونت ... از سبب آتش و خاک معدن ... افتاده باشد علی الحکمه اختلاف بقاع و تغیرات ... و لطافت آب و ... و غیر ذلک از ...
در رود آب بد عوارض بسیار است و در همین بر همین ... و بعضی از عیون مشهور است که مذکور شود عین ارزنک از مضافات فرو ... آب آن ... باشد چون از آن موضع
همی ... کنند آنجا صحبت ... و در مقام ... سوار ... عین باسبان در میان ... و ... و آب ... از او ... آید و در بعضی از اوقات منقطع گردد تا جمعی گشن
بانجا روند ... آب ... در ... جاری شود عین باسیان ... در این چشمه دفت بیرون آمدن آن آب ... هر گاه ... و از آب بوی ... آید چون
بدان غسل کنند علت ... شود و اگر بر آتش عرض کنند ... عین ... چشمه است آب ... از آن بیرون آید و چون آنجا باشد ... مضرت ... رسد ...
مقداری راه برود بگزند در بدن سنگ گردد موجب هلاک شود عین ... در چشمه کم باشد و چون ... در آنجا ... کند در وی ... و هر چند اضطراب ... کند ... گردد
دانکه ... تا آنجا ... از روی ... شود عین ... آب گرمست و ... در ... آن مرتفع گردد ... شود ... آب ... موضع ... آید
یا مخصوص ... باشد و دیگری ... و از ... امراض ... در آن آب ... نافع ... و اگر ... و مجموع ... عین ...
موصوف است در آنجا ... و از ... نام ... عین ... آن چشمه دفع ... چون ... از آنجا
بر ... در ... و ... آنجا ... از ... آب ... دفع
کند عین سکوره در اراضی اندلس در پایین کوهیست از آن ... سکوره خوانند در این چشمه ... شب ... در آنجا ... کنند تا ... آب
گردد و آب چشمه از آنجا ... عین ... در اراضی ... است ... را در آن ... نزد عین ... در نواحی مصر در ...
... در آن ... چشمه ... عین ... چشمه است آب ... از آنجا بیرون آید

ورزیدن گرفتند کوتجه اغلان و یورت آصی و اوروس دشت تیمور بجنبر باشد که اهالی آن موضع تغور ختق را بر سر رفتان شدند و اهالی سکن و ملازمت تغور ختق دامن گیر

شد از طریق مستقیم منحرف گشته راه بیوفائی پیمودن گرفت و بر خصوصیت حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را در اعزاز گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد

و بیابانهای پرخطر قطع مسافت نموده تا در ذیقعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه از جیحون گذشته در اندرفرصه آمدند و از آنجا بسعادت و اقبال روانه شد خطه

سمرقند را بوجود باوقار و تکلیف بقدوم سریر نیفه از غبار اسم سمرقند جهان نوردش دیده ایشان روشنائی پذیرفت و حضرت صاحبقران گیتی ستان

زمان دارای کشورهای عظیم مرتب جشن و عیش و عشرت اشتغال فرمودند چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده میرانشاه در رجب این سنه بر حضرت

صاحبقران کشورستان متوجه تاشکند برای قشلاق دیده با تصوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه

با غرق موکب همیون موبت و شهر بارکاه ملک روا امرا و تومانات را از مواضعات اشتغر خجسته آل سنتر و خوشحال حشر زمستان در صحرا با اسی از جهد

تاشکند بفراغ بال گذرانید و در اوایل بهار متوجه سمرقند سریر سلطنت گشت و از آب خجند گذشته بکنار کان در حرکت آمد و چون موضع اقامت اعلام ظفر

شعار شد عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین را از کابل و غزنین و غیر ذلک تا حد هندوستان بشهزاده پیر محمد امیرزاده جهانگیر

سیورغامیشی داشت و بموجب فرمان امرای عظام امیر جهانشاه پیر محمد پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمرزاده سلیمان شاه و حسین خواجه پسر امیر غیاث الدین

الدین ارجراق و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شهزاده بضبط آن مملکت با اهل و عیال و بقلاق و الحاق روان شدند هم در اوایل سال مذکور

پادشاه مؤید منصور بعنایت و التفات بدار السلطنه هرات سایه اقبال افکند و آن سرزمین را بقدوم همایون خورشید تزیین داد و بعد از روزی چند در بشهر

ربیع انبساط گسترد از آنجا بیرون خرامید کان گل بهشت خیام در آنجا گشت و حکم واجب الاتباع صادر شد بجهت ازدواج اطفال ایشان در آن موضع خیمه و خرگاه

و تتق و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته و اسباب طوی بزرگ و لایق همه پادشاهان سرکرد باشد آماده و مهیا داشتند و دختر امیر غیاث الدین ترخان را با دختران

حاجی سیف الدین در حباله امیرزاده جهانگیر و شهزاده میرانشاه آوردند و برای هر یک از شهزادگان و امرا طوی عظیم ترتیب دادند و صلای بزم عام بخش

خرد و کلان و پیر و جوان رسیده و بسط زهد و تقوی در نور دیده شیخ سلطان ان ایام در ایام احب از جرایم و لایم برقرم مقتدای ایام شیخ احمد جام

داشت سبک کرشمه سیم رانده ام از سر سبکاه برخواسته و رطلهای گران کشیدند بیت اساس توبه در محکمی چو سنگ نمود ببین در جام زجاجی چه طرفه اش بشکست

وچون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن قضیه باز پرداخت بعزم یورش پنج ساله رایت عزیمت برافراخت گفتار در توجه همایون حضرت صاحبقران بجانب ایران

بعزم یورش پنجساله و گوشمال دادن بعضی از امرای فتنه چون سمع حضرت صاحبقران ظفر قرین رسیده بود که بعضی از ولایت و حکام ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از

حد خویش فراتر نهاده بخلاف بوده و ابن حق آنحضرت ننموده اند بر ضمیر منیرش گذشت که نوبت دیگر باره دیار گذار فرماید و ایشان را گوشمال دهد

تا بار دیگر هیچ کس از جاده مستقیم عبودیت انحراف نجوید و سلوک عوام مرتکب نگردد بنابر مقتضای این اندیشه در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت

صاحبقران گیتی ستان همت بلند بر تسخیر بلاد و رعایت البلاد بلکان می گماشت رایت جهانگیر برافراخت و فرمان بدان خاک بخارا را رسم بیندیدار

لشکر حشم عنبر سرا بستند ... و در آن موضع بر مزاج معتدل شهریار دریا دل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کرد تا که از اعمال

نجات یافت عنان بازگشت ... و در آنجا رحمت قوی شد خواتین و اولاد در طلب داشت حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا ی قرة العین با صبره سلطان بخت
بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده شتاب سالک سایه سریر حضرت مصیر ... بر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان
حضرت صاحبقران صادر شد تا امیرزاده سلطان محمد بهادر در رسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور به صغی ... رسیده باشند توقف نمایند
و مراجعت نماید خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت مستبشر گشتند ... وادا ... بالله ... که تصدیق محقق علما و اهل صدق
و صفا بدان مقرون گشته است دست تصدق ... گشادند ... رها کرده آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت ... پادشاهانه و انعامات خسروانه ...
و از ده نفر ... از عقب ... بهرام انتقام تیغ خونریز ... برکشیده طریق ... حیات ... از پی دشمن
شتافته ... مانند برق ... در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان برگشته روزگار ... آتش ... کرده از
سیلاب چند کس ... نجات ... باشند ... و فرزندان و عیال و ... و اسباب ... حضرت ...
زبان ناطقه از تعداد آن ... شاهزاده ... اغلان و امرای ... از توقتمش خان
روی گردان ... حضرت صاحبقران ... اسبان ... دیگر ...
و عطایای خسروانه ... در اثنای این اوقات ... توقتمش خان ... از ...
در پایه سریر ... معروض داشته ... عالم آرای حضرت صاحبقران ... بندگان صادق الاخلاص ... خود ... از ...
و سلطان ... گردان ... جمع کرده ... بیم ... پادشاه ... فرمان داده ... برای ...
علیهم ... مضمون ... مردم ایشان ... از ... توقتمش ... حضرت صاحبقران ...
بجستجوی مردم خود ... حضرت صاحبقران ... مخالفان ... اردو ...
و موضعی بود در غایت نزهت و صفا چون ... در نهایت طراوت ... گلستان ارم ...
گشت و توقتمش اغلان ... قوم خویش ... جمع گشته آن ... خانی
دشت قبچاق و مملکت جوچی ... صاحبقرانی ...
بود ... توقتمش روی ... با قوم خود ... اغلان چون در مجلس خاص ...
... در صحرا ... درگاه عالم پناه مراجعت نمود ... و جمیع امرا و نوئینان
... فرمان حضرت صاحبقران ... ولایت ... دختران ... اسبان ...
... از برای حضرت صاحبقران ...
... ملازمت ... بیت ... باقی ...

رو با دشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمهٔ حیات نشان میداد طبیعت صاف نهاد اش سپهر چشمت سر طرب و عشرت در نمود و دست بیداد بیش از
در الکان بحث تغلق جوجی خان و اولاد نامدار او و بوهمن سعادت بخت فیروز حضرت صاحبقران داد عیش و کامرانی داد گفتار در بیان توجه حضرت صاحبقران بجانب سمرقند
چون این شغل نامدار در طراز فتوحات سلاطین با اقتدار نوشته بود صاحبقران کامکار را ابیرشد در دشت و جزایر از قهر و سیاست عسکر کوه‌ان اقتدار کسی
از مخالفان نماند حضرت صاحبقران سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند نهاده از مخیم اعمال تمامت صحرا و بیابان مالامال لشکر جنود ظفر و دو الهای نامحدود سپهر
دستشیر و مصاحبت خوردن اهل معرفه و دو متحیز و معطش خاطر منازل قطع میکردند و از جملهٔ اسباب تکلف رایت لشکریان اکناف چندانکه گوتره بوده بس این دولت ملک شده
و کیفیت خرگاه کو بر در خیالش از آهنگ به تر نعی دارد تحال از هم ملک شیر و ایجین و اسب حمله اند بر کوهان می خسند و بر میدارند و کثرت خلایق در آرد وی همیون
بترتیب لعمه هرکس وثاق حضور اقام میکرد و زبان حال او باستقبال مترنم میشد بیت دیگر به بخت بر دوم بر همه شاهی ؛ ار نا دیده عشق تو گربا وطن آئیم ؛ و چون بکنار آب
زنش رسیدند و دشمنان را سیاستشان را چنان مقهور و مستاصل ساخته بود که دیگر چنان معاند در وقت تخیله ایشان را راه بنماید و چون در آن اوان نیز درجه طالع
امیر حسین بحدود هبوط رسیده بود و کوکب ترقیش برج هبوط نزدیک کرده کرایم اخلاق بر ادا صفات مبدل گشته و اعتدال اثر ثبات و اقبال نابایدار وی بطبع
می کوشت و طبیعت او بغیر با سر از جاده صواب انحراف می‌جست و چون تابان بهادر پیش او رسیده پیغام صاحبقران بگذارد و شیوه بیعت و بندگی بجا نیاورده
و بان الحق نکرده تابان بهادر را چنان برده با تاب ایلچی در و خاطر حضرت صاحبقران ملک و بهادر را نیز بعد از آن فرمود البته در کوچ تعجیل می باید کرده
دخلت فوت مشهود امیر حسین چون این بشنید دست بضرب زبان بگشتم که ده آغاز لاف و گزاف نهاد و گفت من کرکه‌ام و مرا پیش نخواند اگر شاه غالب بوید
و اگر مغلوب اسباب مرا بجان نخواهید برد ملک و بهادر متغیر و آزرده خاطر باز بحضرت صاحبقران سعادتمند آمده و دست در عنان بهادر بوسه زده و بر حقیقت کرده فهم حیدر
در توقف دارد و بیای جنب دوان طریق می پیماید حضرت صاحبقران سخن او بحلاوت بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بصفحه استرام می رکشید و بر آورده بعد از ستوه
از کوشش فرود آمده در آن شب چنین وقت امیر حسین کس بطلب صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت امیر امیر حسین رنجیده بود دعوت
او را اجابت ننمود و التماس او را بسند نفرمود روز دیگر این ترک نامور از افق خاور برآمد هر دو فریق صف‌ها راست کرده میمنه و میسره و قلب راست کرده صف پیکار کشیده
و شمع انتقام از نیام بر آورده بر یکدیگر حمله کردند و سپاه جنگ بگریز نهادند و لشکر امیر حسین بن را از عقب گرفتگان روان شدند و در این اثنا توقف امیر حسین الدین
در او صبر انداخت و بودا و فوجی از لشکریان لشکر در معرکه پدید آمد و منهزمان عطفه عنان کرده مصرع پیش آن برق مجمع گشته ؛ و جهت اجتماعی متوجه مردم از طرف شدند
و از صدمات جنگ رزم آزمایان دلاور در زمین و زمان افتاد و از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون و در هیچ کار قرار و استمرار نیارد در ملحظه مغلوب غالب و غالب مغلوب شد
قوایم باد پایان در آب و گل تا بزانو فرو رفته در تپه ده هزار کس در معرض تلف آمد و ذلک تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را از آن بحر خونخوار جان
بنجات رسانیدند و هر کس قصد آن کرد و اراده ان که و الوس خود رود چون بنزد امیر حسین حضرت صاحبقران را گذارده ایندان اتباع ترغیب و تحریص آنحضرت در جذب و جمع
ایشان خود این عزیمت رفته اند لاجرم نمیخواهم و ولایت بالکلیه با حوادث و نابود کرده و داعیه آنست که بار دیگر لشکر جمع آورده دفع خصم ادوم با این سبب
اگر در عبور تاخیری واقع شود یقین است معاف و معذور خواهیم بود امیر حسین متوجه بسرای شد و ایل و الوس خود را چون گرز آنجا در موضع شیر زو متفرق آمدند حسین

و جانب بدخشان فرستاد و جنود سپاه جته با دریند متوجه دیار ما وراء النهر گردید و صاحبقران با جمیع لشکر منصور در شکسته بیبی سپاه روا داده و نشان حرب گردانید
و بامور خواجه و جادرچی و عباس بهادر باعث و منصور رسم منغلای عزیمت جانب سمرقند نمودند و ایشان موجب فرموده جادرچی دران اوریش نیز بشغل شد
و ورود شیخ بن سکر با و با و خواجه منصور و شاه ملک و بهرام برلاس امیر تیمور شد را گرفته پیش امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شد با یک جا باشد و رمض از انجا براه عزم ان
ایشان این سخن را راست پنداشته و هم و هراس بخود راه داده گریخته و حقوق سابق را فراموش کرده بدشمن پیوسته شد و از لشکر جته لیسبک تیمور پسران الغ بوغا قتیمور
و بیرداین و الکو جان ترجاجی پیک را بر رسم منغلای پیش اداده بودند و قرجی شد با سر تیمور خواجه اغلان و ایلدان روا آوردند و ایشان منهزم شده با انکه جنب
نگشته گشت و حضرت صاحبقران چون برین قضیه اطلاع یافت دانست این نیز از اثارت مکر امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد
از آب آمویه گذشته در باغ زنجیر فرمود و ایل و الوس خود را متفرق شده بودند جمع کرده و بعضی تومانات دیگر نیز فراهم آورد و طایفه لاضبط کنا را به آب خراسان ماورای
سقیط و اهتمام مرعی داشته از سوانح حالات خبر میدهند و تیمور اغلان خلجه را بواسطه تقصیری از وی صدور یافته سیاست رسید و ربط عیش و عشرت گرداند
منتظر و مترصد طلوع کواکب اقبال می بود ذکر محاصره سپاه جته را بعضی ملوک و ملازاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در کوچه ارزانی چون امیر حسین و صاحبقران از آب
موبه عبور نمودند لشکر جته متوجه سمرقند شدند و دران وقت شهر مذکور خندق و شهر بندی نداشت مردم آن شهر از وقوع این واقعه عظمی متحیر گشته ملازاده سمرقندی
بجرأت و جلادت از ابنای روزگار امتیاز داشت بر صدر اقتدار و اعتبار تمکن نموده بتقویت مسکلی توقان را الحمد بر رسیده و متکفل از کیفیت حال اطلاع یافته
از حصار بیرون آمده و راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات سیصد کس از قوم دولان خادن از هزاره خلم را از تال قریم باز در سلک ملازمان امیر صاحبقران
انتظام داشت رسیدند و مدد و اعتصام سپاه و جمعی را ایشان سمت ارزنا پر فرستادند متوجه دره صوف شدند و دران محل امیر موسی با جماعه هزاره ختلان
بنا نهاده بودند از احوال امر خبر یافته با ایشان پیوست و حضرت صاحبقران ملوک را با برلاس بجانب قلعه فرستاد و خبر را تحقیق نموده مراجعت نمایند و ملوک از گذر ترمذ گذشته
چون بقلعه رسید چون مدد سپاه بغارت و لایت مشغول شد و بجلب و الغاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورده بعد از تقدیم مراسم پرسش باد ایشان و اهل عیال
و دین نزدیکا منزل اهیشه گرده انداز لطف بدیدن ایشان بروی مینشیند الضاق للاخلاص صحبت خبر واده چون مخدوم دولت العمت از ایشان شد خود را است
فرستاد آن را چیز صرا باشد و بخاطر خود رسید و هر چند دران باب مبالغه کرد مجید مقید و امیر حسین و صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدرگاه دهستان اولیای بوقا
و دران موضع بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسید و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین و امیر هندوکه برلاس با طایفه دیگر از نشیب و در میان
سپاه جته بودند خبر او شنیده با لشکر جته مخالفت کردند و مفارقت ایشان اختیار کرده به ترمذ کهنه رسیده اند امراء تولان بوقا را نامزد فرمودند از جهت
گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام داده و امیر حسین و امیر تیمور بعد از فرستادن تولان بوقا از ان منزل کوچ کرده بچکچک دره فرود آمدند و در ظفرنامه بعد از انکه چون
امراء بچکچک دره آمدند باین عبارت بیان فرموده امیر ابو سعید پسر با بو و منکلی بوقا بیلدوز و از قلعه تاجو کرکه بیعت نموده پیش ابو سعید در ان دره بوده رفته و چند روز خو با
پیوسته باشند از مردم ملک کمر عداوت بسته و دست جلادت گشاده و صحبتهای معسکر ظفر پناه آمدند بر لب آب سیاه و در میان فاصله بود خویشان و حرکت شان آمدند
و از طرفین کمر ابرار کرده شد ملکی کردند و صاحبقران از جنب اشارت الحرب خدع بتفحص تدارک رفته از هر گونه سخنان هوشمندان و حکایات فرمود و آب
بر لب

لشکر بر آتش صولت و حرارت ایشان زحف و هر آینه کار مردان صاحب ثبات هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقدیر انعقاد پذیرد و آنچه از صاحب دولت رعایت شاید

از دست اقتدار هزار شمشیرزن نیاید مصرع کار ما راست کند عقل کاردان سخن : دو صد لشکر جرار میسر نشود و سپاه از طرف راه که از گذرگاه گذشته بودند لشکر نصرت شعار

یکباره روی توجه برافراختند و از هر جانب عنان گرایی جسته در محل جنگ مترصد می‌بودند تا برابر بلخ رسیدند تمام سخن مؤلف ظفرنامه تحریر یافته سواد آن ارقام

حروف را بر گفتار این سر رشته اعتراض روی نموده می‌نماید و در آن اعتراض مخاطب بسبب آن داده باوجود اعتراف سلیقی معاندان چون

نقش او از جانبین محل عبور نموده منتظر جنگ می‌بودند و عاقبت حرب عظیم شدید واقع شد بالجمله چون هر دو سپاه کینه‌خواه در برابر بلخ رسیدند عبدالله را در

میان گرفته شد و بر القاء و اعلام اسرار از آراسته صفها راست کردند و از لارت اقبال امیر حسین و صاحبقران سپهسالار که در آن روز امیر کیخسرو برلاس امیر

و ار زند مد بود شریف قدوم در زمانی داشته بحضرت صاحبقران سو پیوسته بود که نیز رسیده آنچه معلوم او شد بعد از قصه‌ها و دیارها و آن معروض گردانید

دلاوران از وقت زوال تا اشتعال آفتاب بولایت نایره قتال و جدال التهاب داشت مبارزان طرفین دست به تیغ و کمان برده در جنگ کوشیده شد

نفس بسیاری از زخم پیکان جان بسپردند و در آن روز شوکه از رسیدن تیری مجروح شد ع سر روز روشن درآمد بخواب : سپاه از دو جانب

جنگ باز داشته جای از میدان بیرون نهاده در منازل خود فرود آمدند و روز دیگر چون آفتاب سر برزد لشکر نهنگ جلادان هر دو لشکر در حرب

للات حرب و ادوات طعن و ضرب با زینه مهم قتال از سر گرفته حضرت صاحبقران کامران حمله آورده از پیش برگذشت و تیغ قهر در آن لشکر جلادت

شعار نهاد و مخالفان هر چند بعدد بیش از حد بودند چاره که رخ جز فرار ندیدند از ضرب شمشیر صاحبقران گردون شکوه خلقی چون

انبوه آمده روی بگریز نهادند و امرا بعد از این فتح مبین بر توالی عرض لشکر ظفرقرین از آنجا رفته و در آن جا آمد حضرت صاحبقران با

ایشان بهتر از دیگران روان شد و بکنار جیحون رسید و در کشتی نشسته از کنار معبر ترمد عبور نموده و قرا این طرف فتح بخشایش تحقیق احوال مسموع گرده

رسیدند و نفس خویش در کنار آب لشکر آن جهت از آن تا از پرده غیب چه روی نماید و قرا و لان سپاه منصور بجانب رفته از شرایط احتیاط ...

مقدمه لشکر اهمال داشته برادر کوچک سگمک ایشان در گذرگاه چیز کنار معسکر ایلوان رسیدند با سپاهی لشکر و مدافعه خصم نمود با ضرورت راه چپ عبور کشتی اختیار شد

عزم عبور کردن و صاحبقران در میان لشکر با فوجی از ابطال و رجال در جزیره‌های ثابت و در حیدران پیشتر و در مقام محافظت حیدران بایستاد مجموع سپاه از

گذشتند الغرض حضرت صاحبقران عبور نموده هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمه اقامت زده مقابل یکدیگر نشسته و چون اعلامت منقضی گشت امیر صاحبقران

آتش در کشتیها زده عنان عزیمت بجانب خلم و از آنجا به تاخت و در آن موضع با امیر حسین پیوسته ایلدای و ایلدای را جمع آورده به یک تسخیر فرمان

روان شدند و چون به طالقان رسیدند قریب یک سال زمستان فرمودند و در آن موضع حرب نابادر شیر سنگی متوطن آن میان امرا و ایشان ...

صلح واقع شد و امرا از آنجا آهنگ کرده و در آن مکان از محاربه ایلدای فارغ شدند و از آنجا متوجه ختلان گشته از جویبار گذشته و در موضع دشت ... لشکر

نشستند در بین اثنا شبی صاحبقران موزه را از پای کشیده پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از پیش امیر حسین آمده گفت قوم را خبر یافته که خبر ...

احتیاج است آن حضرت متوجه شد چون بمجلس امیر حسین رسید پولاد و بوغا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته‌اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت در وقت جنگ ...

نزدیک رسیده ایم خدمتش طریق سلوک داشته از ما چه آید هیچ بید و بپای مروت راه مصادقت و موافقت می پوید و چهره موافقت منافق حال لعلش بیچاره شده خاک
پا از راه نمی دارد دیده مروت می باید امیر صاحبقران چند نوبت زبان سرزنش شیر بهرام بگشود و هر نوبت از سخن بخشی به آنحضرت اعتراض نموده پنبه
غفلت در گوش می نهاد اگرچه ساعت بساعت از لجاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب امیر حسین افروخته تر می گشت لاکن چون وقت مقتضی باز جهادت نبود
صبر و تحمل بکار می برد و ضعف حشم عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب طوران روان شد و در آن اوان تزار امیر محقق شد که بوده توغاق سوروز و کیخسرو و سپاه
جته با بعضی از امرای جرات پیش نهاده اند و جمعی از سرداران و مغولان جته با پنج هزار مرد از سرها لا تابی نشسته اند و قتال را کمر بسته اند و
حضرت صاحبقران اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از لشکر هزار کس و در لشکرگاه ظفر پناه بودند و دو هزار کس از پیش رفرموده از کثرت دشمن هیچ اندیشه نکرده
در حرکت آمده و در پس سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراختند و از جانب شکوه بارقای فایض اللاواح [illegible] اشتغال داشت و دلاوران
جانبین بعد از سعی و جهد در رزم و پیکار تا بوقت خورشید خنجرگذار پای از میدان بیرون نهادند و چون عدد دشمن در آن مرتبه بود که بیم آن بود که آن عاجز می آمد
صاحبقران بتائیدات ربانی اندیشه بر رفع و صلاح آن واقعه معضله گماشت و در آینه ضمیر منیر بادشاه و مسطح داغ الغذار الهی بصورت دلپذیری از معانی تقدیر
آمد روی نمود بیان این سخن آنست که چون خسرو موفق روشن رای به حضرت صاحبقران گیتی ستان کشورگشای امیر موسی و امیر مؤید ارلات و [illegible] را با پانصد
مرد دلاور که هر دو شیوه رزم و پیکار رستم داستان را بر رزم ایشان کمتر از زال بود بر سر سنگین در مقابل مخالفان بازداشت و بنفس همایون با هزار و پانصد نفر
در شب مرغزار آسمان از نهیب رخش [illegible] در خطر بود بجانب بالای آب توجه نمود و در جوف اللیل مجموع آن یاران به نشانها از آب گذشته اند سپاه جته را
از انعطاف و عزم بر ضمایر استیلا یافته چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش افروختند و امرای جته از استماع خبر ورود
شاه [illegible] تغییر و اضطراب گشته پای وقار و ثبات ایشان متزلزل شد و مانند حروف تهجی از هم فرو گسیختند روی ادبار بسوی بصوب افرار نهادند و
در گریختند خاقان مؤید [illegible] ایشان دلگیر و ظفر قرین بنصرت از آن فرار جبال [illegible] الحزار آمدند فاما داران [illegible] مخالفان کرده بزخم سنان
و ضرب سنان و ما را از روزگار به روزگار ایشان بر آوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران با قدوم مسرت و شادمانی نزول فرموده و امیر حسین نیز با بقیه سپاه
رسید از نسیم این فتح مبین شجره اقبال بثمره آمال بارور گشت و نهال آرزو و امید بر جویبار رعیت و جلال بالا کشید و چون بعزم امیر صاحبقران در ارزل براکف
داخل مقرر شد بعد از آنحضرت با دو هزار کس رسیدگار از ایشان با هزار سوار نامدار برابری میکرد از پیش روان شد و چون بدربند آهنین نزول فرموده باقی
لشکر فوج فوج روی توجه با ستان فرخنشان آورده و در سلک سایر بلاد آن منتظم گشته امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد
کس را برگزید و دیگر از آنجا [illegible] بتوجه فرمود روی توکل براه نهاد و در آن اثنای طریق فرمان را امیر سلیمان برلاس و امیر سیف الدین با دولت [illegible]
سیصد سوار بطرف لشکر [illegible] و جهار رسولی هر کس از لشکریان بمصوب ایشان باشند با یکدیگر یاد [illegible] رکاب [illegible] جانب راه
خوانش در رزگه تا از کثرت گرد و غبار [illegible] لشکر شهر [illegible] اندیشه گزید و امرا و لشکریان حسب فرموده عمل نموده متوجه شهر شدند و در دوغه لشکر بعد از [illegible]
گرد و غبار مضمون این بیت بخاطر گذرانیدند که خاک راه آن جهان را بحقارت منگر ع تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ؛ دلهار [illegible] دفتند و جوانند و روی بگریز آوردند

ابی

زبی صاحب افتخاری در کارهای شعله ناری بسر رشته مخالفان راه خاک و خاکستر نزد و گاه بگرد غباری عرض جمعیت معاندان را بر باد فنا داد با جمله امرا در شهر
سبز نزول کرده اند یارا را در تحت تصرف آورده‌اند و در آن اوان الیاس خواجه خان به موضع تاشی آریغی را در جوار دشت قلیش واقع است لشکرگاه ساخته
بود و سپاه فراوان در ظل رایت او مجتمع گشته بودند و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار پرتو التفات بر پایه جسارت ایشان انداخته در پی آب اوقات
تغلق تیمور خان در گذشت کار و حوش وفات یافته بود و الغ تیمور و امیر حاجی آمده بودند الیاس خواجه خان را بر مسند ضبط و ربط مملکت برقرار و قیام نمایند و درین
اثنا صاحبقران کامکار با صد سوار شبگیر کرده بجوار آمده و حقیقت را بیان از مقدم سعادت آثار او خبر یافته با حرز سعادت با نوکس جبر افراز گشته و بعد از آن لشکر با
نواحی معاودت نموده بجنگ الیاس خان رفت و در آنجا شیخ محمد پسر بیان سلدوز با جمعی توشکان سپاه با آنحضرت پیوست و امیر حسین و بقیه لشکر نصرت
مآل بمو عبد رسیده بودند و شبرغان در دشت کولک از امیر حسین جدا گشته بجانب خوارزم رفت و بعد از چند روز با بکو بلوک همایون ملحق شده بهبات
اجتماعی متوجه جانب حصار گشته و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه رئیس فایز گشته و از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت طلب نموده مبانی عهد
و پیمان با میامن مؤکد گردانیدند گفتار در بیان علاذ لایم و محاربه او با خواجه الیاس و غالب شدن بنصرت ازلی نزد ارباب تحقیق این قضیه متعین است که ارواح هر سعد مشتری
در اعتدال حقیقی اقرب بوده از روی معنی بمبدء فیاض نزدیکتر باشد و چون حواس او از شواغل حسی فراغت یابد نفس بنفس دی العالم با او پیوندد و اتصالی
روحانی یابد و آنچه در نفوس خزینه فلک از حوادث ایام مرتسم بوده باشد بنابر مناسبتی بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون قوی شده باشد و قوت
متخیله ضعیف فکر کرده نفس و آنچه یابد تصرف به قوت حافظه سپرد و بعد ازین هیشه در اثبات الصورت بدون تغییر با اشتباه روی نماید چنانچه شمه ازین
معنی در مجلد ثانی سمت تحریر یافت و از مؤیدات اقبال خواجه حضرت صاحبقران یکی آنست که در آن اوان امر خطیر و شغل عظیم پیش آمده بود و بر سپیاری سپاه
دشمن با لشکر بسیاری پای در میدان مقاتله می بایست نهاد روزی در بیرون شهر اتفاقا ناگاه خوابش در ربوده بود ناگاه از عالم غیب نصرت
بشنید که مباش و غم مخور خدای تعالی ترا نصرت و فیروزی ارزانی داشت و چون بیدار شد از حضار مجلس پرسید هیچکس صورتی بر زبان آورده گفتند
آنحضرت را ازین سخن یقین معلوم شد که آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده اعلام بعنایت لم یزلی بسمت ضعف پذیرفته با نظری قوی دل صحیح
پیش امیر حسین رفت و از هر چه از عالم غیب بگوش هوش او رسیده اعلام بعنایت لم یزلی بسمع مقدس همایون او گشته بود باز نمود و درین استبشار سواد اعظم
و سپاه بحضرت عز شد در ظفرنامه درین مقام چنین مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه جل علاه بسعادت
سوار شده و در ترتیب و تعبیه لشکر دست انبساط خرم رعایت نموده و فتح رتبت داشته و امیر که ملاحظه مصلحت این صورت را موقوف رحمت دانا پاک گذارد
گرفت و منتظر فرصت می بود روزی امیر قزغن با معدودی چند از رسالی برای سواری شده و چون گذشت در اهنگ نور از خاص بود که آن اصحاب طایفه
عنان از کمین غیب دغدغه پرداخت تا حشر اسبان امیر می راند و سرای وجود او را از گرد ضرای روح پرداخت خواص و مقربان امیر قزغن تیمور را
نگاهبانی کرده در چند رباط رسید و اعصابش را بر شیع انتقام از یکدیگر جدا کردند و بعد از آن امیر قزغن از امیرزاده عبدالله از مرقد آمده بجای پدر بنشست
و امرا طبقات بسیار آورده خدمتش برسنه حکومت بنشست و چون امیرزاده عبدالله بکرای بجهت فردوس مانند گذرش بود ملک را با لطف وی و دیوان قلی

در باب سیورغمیش اورا خان انگاشته بود با وجود بزرگی از راه در شکایت معروض گردانید و بمقام اعتراض که گذشته از حزم و حفظ در امید امیرزاده سخن ناصحان نشنید بود چند
رفت و در آنجا هم در آن سال بنابر طمعی که در حرم بیان قلی داشت بقتل او مبادرت و اقدام نمود و تیمورشاه اغلان پسر ییسون تیمور خان را بجای او برگرفت و نعش بیان قلی بیچاره را
برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن نمودند و امرا ازین قضیه متوهم شده آغاز مخالفت کردند ذکر محاربه نمودن امرا با امیرزاده عبدالله
و منهزم شدن او و هرج و مرج مملکت بیان این سخن آنکه امیر بیان سلدوز از متابعت و ملازمت امیرزاده عبدالله متنفر شده سر برخلاف نهاد و لشکری جمع آورده متوجه او شد
و بنواحی کش رسید و امیر حاجی برلاس بن بورلتای بن ملنکر بن ییسوکا مکاری بن قراچار نویان با الوس خود با او متفق شده و باتفاق روی بامیرزاده عبدالله نهادند
و بعد از قتل و جدال گشت امیرزاده افتاده و در روایتی آنکه در آن حرب کشته آمد و قولی آنکه در معرکه گریخته به اندراب رفت و در آنجا بسر می‌برد تا فوت شد
القصه بعد امیر بیان سلدوز و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیرزاده عبدالله از میان برداشته از منتسبان امیر قزغن هر که بدست افتاد
اعدای ایشان در دارد کندی و امیر بیان بر دیار ماوراءالنهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت با وجود آنکه مردی سلیم کریم الطبع کم آزار بود صحبت و کیفیت
مزاجش پیوسته بشرب مدام و معاشرت سروقدان گل اندام اشتغال می‌نمود و مانند نرگس و لاله در قدح و پیاله روز و شب بسر برد و از پادشاهی و ملک
غافل و از امور جمهور برگشته و آشوب در مملکت پدید آمد و بدبختان و رندان خود سر و خودرای اشتغال یافته هر یک از امرا و نوئینان در مقامی رایت استبداد
استقلال برافراشت و دکان پندار بر لوح ضمیر خود سروری و سرداری نگاشته امیر حاجی برلاس بر تومانات سابق پرتو التفات بر ضبط تومانات
و بارگیش انداخت و امیر بایزید جلایر در موضع خجند علم افراخت و امیر حسین بن امیر ملای بن امیر قزغن بر بعضی ولایات استیلا یافته بنا بر منصب
جد خویش و جهت سرحد داد و بایی نوی بن قایدو در قبة الاسلام بلخ هوس سروری در دماغ خود جای داد و محمد خواجه اپوردی در شبرغان و کنجرد
در ارسنک و ختلان و بدین طریقه سلوک داشته هیچکس پای در دایره متابعت و ربقه اطاعت دیگری ننهاد و امیر خضر یساوری نیز در طرفی مجموع یساوریان جمع آورد
و غیر برا در نظر می آورد و شاهان بدخشان هم در قلل جبال خویش سر کشیدند هم بی سبب در میان منازعت و مخاصمت یکدیگر می جستند و ازین صورت حوب
ان شده و در میان طوایف مختلفه مذکور حرکات مقاتله روی می‌نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال حوادث دوران گشتند چون تغلق تیمور خان
از نژاد جغتای خان در جبه سلطنت ماوراءالنهر با دیگر رسید و از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته حشم جمع آورده با سپاه فراوان در شهور
سنه احدی و ستین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر نهضت نمود و بحکم آنکه باتفاق امرا پادشاه و سپاهی با نخاشی برآمدند تاچاق ییلاق در ترتیب کجند بیت
در هیچ مکان توقف ننموده و در آنجا خان بخلاص و سعربان بارت کرد و در الغ تو قیمور از قوم کرایت و حاجی بیگ ارکنوت و تکلک رسم منقلای عنان عزیمت برکشت
دهنه و امرا و علامت رجب فرمان روان شد و چون از آب خجند رد شدند آگاه بایزید جلایر قوم موافقت بخاطر با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی بجانب
شهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس مخیف فرشتی و لکش فراهم آورده بعزم مدافعه و مقاتله لشکر مکانه سوار شد و چون سپاه هراس بر شهر سبز سایه ستان ضمیر امیر حاجی برلاس
استیلا یافته پیوسته از آنکه فریقین بهم رسند عنان عزیمت بجانب خراسان منعطف کردانید حضرت صاحبقران بالهادی بر تحت جلان همراه امیر حاجی تا کنار
آب رفت و در آنجا باو گفت چون عازم خراسان شد اگر رخصت فرمائید من مراجعت نموده با امرای جته ملاقات کنم و بعد از آن ایشان بیاید و مردم الوس برسلاق بفهیم تمرد افتد

کجا بنده ان قدیم اسر و امیر داود اوس از بن بلای عظیم رهائی یافته و چون کلمات الهامات جاودانه بود امیر در خاطر امیر حاجی برلاس جای گرفت که آنحضرت را رخصت
داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب آن ولایت منعطف گردانید و بموضع خزار رسید دید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر چند را جرغتی بشتاب تعجیل می آیند تا آتش
شغب فتنه و آشوب در مملکت زنند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه آشنا چه یکدیگر شاه چندان توقف نمایند که با امراء ملاقات کنیم و مصوب دیدار ایشان آنچه
مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت و نشان نصیحت های مبرم داشت که پس قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امرا
تافته بالجمله علی ملاقات نمود ایشان ایشان را تنبیه بانگ و انوار توفیق سبحانی در ناصیه حال ایشان دور [illegible] مقدم گرامی داشتند و از فحوای کلام گوهربار نسیم امید
استشمام نموده حکومت نوبایان ایشان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و پس [illegible] امیر صاحبقران کامران کامیاب مراجعت کرده پرتو التفات
بر محافظت و استمالت امیر داود اوس انداخت و آنحضرت لشکر [illegible] انقراض [illegible] و در اندک زمانی سپاه پس [illegible] آنچه بود که ملکی جمع آمده
و حضرت صاحبقران با امیر خضر یسوری صحبت و در این اثنا مخالفتی میان امرا جته پدید آمده باردوی پادشاه باز گشتند و در آن اوان تغلق تیمور خان نیز عازم
کنگاه خوش شد **گفتار در وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ما وراء النهر واقع شد** چون تغلق تیمور خان بولایت خود باز گشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع کرده
از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیر زاده عبدالله از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاد و از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر
ملتمس صاحبقران مدد داشتند و امیر بایزید با اردوی تغلق تیمور خان با امرای جته را مجال مدد گوئی نماند و امیر بایزید با مرضی الغرم رواز لشکر چون بخجند رسید
[illegible] خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب [illegible] گشته است و از آن اندیشه در [illegible] خلاف یافت و در همان موضع از صرافت اهتمام افتاده و امیر صاحبقران
و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در آمدند و از هر طرف سپاه جنگ آهنگی اشتهار در دل دشمن گشته [illegible] باتفاق روی توجه بامیر بیان آورده
و هزیمتش یافت مقاومت نیاورده آیه الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب رفتند امیر بیان شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال جبال
معاودت نموده تحصن جستند و امیر حسین بران ولایت استیلا یافته بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر شاه خسرو ختلانی را بامارت رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر از غلبه خلاصی
نموده رخصت انصراف دادند و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار امیر خضر بود کرم [illegible] سلطنت
پناهی اقتضای آن کرد که ترتیب طوی فرماید و سزاواری ایشان بان ذوی الاقربا لاجرم در آن موضع کشم بدخشان شیرازی امیر خضر نهضت فرمود و پانزده روز
را بجهار شبانه روز قطع کرده ملکش و اسباب خوشی و سرور مرتب آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشته و استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و احترام و اجلال
و اقبال لایق بود بتقدیم رسید و چون چند روز بعیش و طرب مشغول شد و امیر خضر بعد از توی ولایت خویش توجه نمود حضرت صاحبقران کامکار در [illegible]
شرف خود قرار گرفت جناح معدلت [illegible] آن لحظه گسترده در خلال این احوال امیر قتلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین افراشته سر بی
از آن درزدی کشید و امیر حسین معتمدی نزد صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد و حضرت صاحبقران
کامکار [illegible] مروت و فتوت همت بر نصرت [illegible] برای تجهیز لشکر فرمان داد با سپاه جرار روی [illegible] بلغ [illegible]
آورده در موضع [illegible] امیر خضر یسوری با حشم و خدم خود بدان پادشاه معظم [illegible] باتفاق در حرکت آمده بتعجیل براندند و [illegible] امیر حسین ملاقات نمودند و [illegible]

از وصول ایشان مستبشر و مسرور شده و بانکشته شرایط تفقد و دلجوئی بجای آورد و دشمن بمجرد آوازه گردان صف شکن گریخته و روزگار خاک ادبار بر سر او بیخته امیر
حسین بعد از توبی و لوازم نوازش و موجب سپاس هر یک را به مستقر شرف و دولت خویش روانه داشت و چون امیر صاحبقران از بند آهنین [illegible] بسمع
علیه او رسیده امیر حاجی برلاس و همگنان متوجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه دادند و بعد از جمع لشکرها بسر امیر خضر رفتند و اکنون امیر حاجی برلاس
در خطه کش بود امیر خضر یسوری بر جمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران بر حقیقت حال اطلاع یافت با مقدار سپاه همراه داشت از آنجا عنان گرفته بسر
خضر یسوری باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارزار که از آنگاه خود را علم از رستم دستان بلند شنیدند عنان کرده از
گران ساخته باستقبال ایشان مبادرت کردند و هر دو سپاه [illegible] در موضع [illegible] بهم رسیدند و صفوف بیاراستند جنگی واقع شد [illegible]
[illegible] آن نشان [illegible] دادند از کثرت کشتگان پشته که [illegible] خم گرفت [illegible] چون [illegible] اجزای ارض تا ثری [illegible] و آخر الامر نسیم نصرت و اقبال بر
پرچم رایت خسرو [illegible] وزیده امیر حاجی گریخته [illegible] امیر بایزید برود و حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری جهات اجتماعی روی توجه بان خطه
فردوس نهادند و در اثنای طریقه [illegible] داغ اطاعت حضرت صاحبقران بر جبین داشته راه خلاف سپرده روی از متابعت آنحضرت گردانید [illegible]
[illegible] امیر حاجی [illegible] امیر خضر [illegible] حضرت صاحبقران بدگمان [illegible] غبار کدورت بر خاطرش نشست چنانچه از فحوای کلماتش [illegible]
ظهور پیوست امیر [illegible] طویت [illegible] خاطر گشت و طریق [illegible] در آن دیده [illegible] با امیر بایزید [illegible]
حاجی برلاس ملحق شود [illegible] آن عزیمت امیر [illegible] بن مبارک بن طوغان بن غازان بن [illegible] بن قراجا نویان از اعیان
[illegible] شهر [illegible] ماند نبود روان شد و چون نزد امیر بایزید [illegible] از وصول آنحضرت [illegible] مسرت [illegible]
[illegible] دقیقه فرو نگذاشت [illegible] و در الحال امیر بایزید و حاجی بیگ [illegible] امیر [illegible]
و چون حضرت صاحبقران [illegible] سپاهی [illegible] امیر صاحبقران [illegible] روان شد [illegible]
گردان [illegible] منشور [illegible] در الحالت امیر خضر [illegible] امیر بایزید
[illegible] امیر صاحبقران مظفر و منصور شده و امیرزاده کامران [illegible] امیر بایزید [illegible]
با امیر صاحبقران [illegible] آنحضرت [illegible] روشن [illegible] اطلاع یافته [illegible]
از مجلس بیرون آمده [illegible] عون و عنایت الهی [illegible] و چون امیر حاجی برلاس [illegible]
[illegible] بنزد صاحبقران [illegible] لشکر فراهم آورده [illegible] سپاه چون
جمع کنند [illegible] امیر برلاس [illegible] امیر صاحبقران چون [illegible] حالات آگاهی یافت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] امیر بایزید [illegible] و چون حضرت صاحبقران
[illegible] با لشکری [illegible] حمله [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] حضرت صاحبقران چون [illegible]

[illegible]

بازپرداخت نرد کهنه را نجم اقبال بار خشت ذکر توجه تغلق تیمور خان بجانب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنه ثلاث و ستین چون بار دیگر حکومت ماوراء النهر بر دماغ تغلق تیمور خان
استیلا یافت سپاه بی قیاس جمع آورده متوجه آن صوب گشت و بخجند رسید امیر بایزید جلایر که از امرای الوس بود با امیر بیان سلدوز با یک دیگر در دایره اطاعت تعظیم
برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس هم باردوی خان پیوست و در اثنای این حالت پادشاه بکشتن امیر بایزید جلایر فرمان داد و امیر حاجی برلاس
از بیم سیاست پادشاه گردون اساس که گویا متوجه ولایت کش شد با بعضی از ایل و الوس خود را از آب جیحون عبور نمود خان کشمیر را با علیه تمام بولایتش
امیر حاجی فرستاده تا در رسیدن مجال ربرو نموده چون عازم برلاس در آن معرکه کشته شد و امیر حاجی بخراسان شتافت و نزدیک بخشاد قریه ای از
ولایت جوین رسید اشرار سبزوار بکار دور برادرش را برتبه شهادت رسانیدند از قضیه و ولایت خراسان مسخر حضرت صاحبقران جاهی از قاتلان
امیر حاجی معروض رتبه پادشاه شد و تولایت برسم سیورغال برادرش او قرار گرفت و بالجمله در خلال این احوال و آن پادشاه هم توفیق عزیمت اردوی
خان نمود و الکای امیر حاجی را بفرط عنایت ولایت متفرد و پیش پادشاه تقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات بیش از این ولایت کش را امیر تیمور داد
و صحن مراد ادا بایشان داد و از آن جمله بر پاره و کوتوال حرم خویش ایلچی ترکان آغا خواهر امیر حسین بمزاوجت فرموده چون امیر حسین آنچه بجاهرش تعلق
میدانست همه را بیش حق کاو بواسطه سره و حشمی که بر جهت او بیشتر بود از نسل آن از نقد گرفت و با آنجمله مبلغ سه هزار دینار از وجه رقم باقی مانده
انفاق یعنی صاحبقران آفاق در عوض آن اسبان خاصه خویش بود در پیش امیر حسین کشید و صرف نمیش چون بر حقیقت حال دقیق گشت اسبان را عنقی نکرده
حضرت عنایت مبلغ باقیمانده را امروز داد و عید است مبلغی سنگین جهة خواستگاری حضرت حسین نزد او فرستم دار از رسم سعادت مبلغ مذکور را از خاص ارسال
نماید و باشد و چون امیر حسین بسرای رفت حضرت امیر صاحبقران در بلخ مستقر نشد شرعی او ببود اقامت نموده آن مبلغ را نقد نموده از عقب او فرستاد
و از لوازم و ذات امیر حسین خاطر او متنفر بشد و صاحب الحجب و طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان ذکر وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و صاحبقران
بلند مکان سپهر ارتفاع چون امیر حسین بسرای رفت و حضرت صاحبقران از وی آزرده خاطر در پیش با زماند جهت انبساط خاطر بشکار میکرد
با علیه تمام سوار شده و در این اثنا جمعی را از افعال ناشایسته و اقوال ناپسندیده امیر حسین متنفر در تحقیق خاطر بعضی دمیده شده تا میان امیر حسین و صاحبقران
طریق مودت و مصادقت مسلوک باشد اکثر شوند در جهت مخالفت او را العقدم جرأت و جسارت بسیار بود و بر این مکر و حیله آغاز نهاده نوعی در حق شده اما خلاف الکلمات
بر وجهت دیگر که بر ترتیب یافت و پس از این سخن آنست امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید جلایر و فرمان مشورت آزرده خاطر را مکتوب مشتمل بر کذب
دروغ نزد امیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور نسبت بجانب تو ای امیر حسین اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر تصدیق آنکه در این اوقات به تهیه اسباب مجاربه
مشغول گشته با خواص و محرمان مهرسته لطف رنجش مینماید امیر حسین بر مکتوب و نظر آن از محض تلویه شد و بر بعد اطلاع یافته الکلمات و الی را بعرض خان
رسانید و بر تبلیغ فرستاد امیر تیمور با جمعی را این سخن نسبت با وکشته از باید برزه آرزاده خاتون در سمرقند حاضر شوند تا از مراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال
باز نماید و چون ضمیر امیر صاحبقران مانند آیینه آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت پاک بود متوجه جانب سمرقند روان شد تا نزد آرزاده خاتون
ابرای ذمه ملعقه غدار ان بالحجب نزد و این آرزاده خاتون از محالفان بر شرحال بعد حضرتش در سلک خواتین امیر حسین انتظام داشت چون اهل غرض و سعایت

بدست شده و جز تکاسل و تضییع امری بر آن مترتب نخواهد شد روی از معرکه برتافته بطرف خجند رفت شد و این قضیه با پرسیده ماند در اثنای این حال برطرف حضرت
صاحبقران بندیر صواب گذشت بحکم کلمه من یسمع یخل هر آینه از استماع این خبر غبار تغیری بر حاشیه ضمیر امیرحسین نشسته باشد و در این مجلس ... داشته هنوز ...
اندیشه بر آن بند پر انقضیه گذشت و صورت حال را با امیر شیر بهرام و بهرام جلایر ... از باس و سطوت امیرحسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان عقد کشید بدین
رسیده ایم امیرحسین با ملک ... که از خوف آنکه مبادا مزاج امیر ... منقبض گشتیم ... در میان آریم اکنون چاره جز آن نیست که بخلاف او
اتفاق نمائیم و لشکرها جمع آورده روی همت بدفع او نهیم و درین باب مبالغه عظیم نموده و دغدغه در خاطر ایشان حضرت صاحبقران بوی همت تزاید ...
بدین قرار با ایشان در مخالفت امیرحسین همداستان شد و عهد و پیمان بسته مقرر چنان شد که امیر شیر بهرام بمورث قدیم ختلان بود رفته لشکرها جمع آرد و امیر تیمور
گورکان نیز در ولایت خویش تجهیز سپاه و ترتیب لشکر قیام نماید و امیر شیر بهرام در حین توجه بختلان نوکر حضرت صاحبقران علی نام را مصحوب خویش گرداند تا بعد از
وکر خود ... را در حضرت آنحضرت بگذاشت و شرط آنکه هرگاه علی بیاید باید تا بحقیقت برود و مردم جانبین بر حال یکدیگر اطلاع یابند و امیر شیر بهرام بختلان رفته و لشکری
فراهم آورده در موضعی رفیع و سبع حصین متحصن گشت و باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده رایت مخالفت امیرحسین برافراشت و خبر ... رسید در باب
متواتر داشته و دام مکر و فریب در راه او نهاده و امیر شیر بهرام بتکلیفات فرجام امیرحسین رام گشت و از آن بالا بزیر آمده بار دیگر اطاعت و انقیاد نمود
چون امیر تیمور گورکان دانست که امیر شیر بهرام با امیرحسین موافقت نموده ... و جزای تو در گردن تو نهد عاقبت الخیر
بزبان خجسته فرجام حضرت صاحبقران گذشت بوقوع انجامید و بعد از آن امیر صاحبقران امیر جاکو و بهرام برلاس و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند
فرستاد تا ایل جلایر را جمع کرده امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده گریخته و بهرام لشکر جلایر را جمع کرده اندیشه عزم معاودت بامیرحسین ...
داشته بمشورت حضرت صاحبقران با متعلقان خویش عقب کرج گرفت و امیر علا درویش ... رسید ... آنحضرت بطرف سمرقند متوجه گشت با لشکران
دیار رجعت کند در اثنای این اوقات امیر سلیمان و ... طریق مخالفت امیرحسین بعزم ... می نمودند از آنحضرت روگردان شده بودند و بهم پیوستند
لا امیر علی برادر امیرخضر یسوری و الیاس خواجه حاجی محمود شاه با تمام یسوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص ملازمت حضرت
برزبان آوردند و آنحضرت قراچار و ... که برلاس را بمحافظت سمرقند نصب کرده خود عزیمت فرموده و ... که خاک ... در چشم عدو باشند که چه پیش
امیرحسین رفت و قراچار از عهده ضبط ... یا بعضی ... بر آورد و در خلال این احوال بواسطه وفات الجای ترکان آغا خواهر
حسین و حرم محترم حضرت صاحبقران بموجب زوال ... بر صفحات روزگار امیرحسین نشسته علاقه خویشی در میان ایشان بنوعی منقطع گشت و در پاییز سنه
سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران سعادت قرین با سپاهی بعزم رزم امیرحسین در حرکت آمده امیر سیف الدین نکودری ... در مقدمه روان کرده
و امیرحسین بتصور آنکه حضرت صاحبقران مثل امیر شیر بهرام بتعهد و فریب و دام تمکین آورد ملک بهزاد و عبدالله ... با عهدنامه چون ...
خویش نزد صاحبقران فرستاده پیغام داد که ... و تو در ممالکت بر سبیل اتفاق بر نسق امور ملک و دولت قیام نموده ایم و ...
... اکنون بعد الیوم بدان طریق ... و در راه اعتماد تمام برین عهدنامه کرده یکدفعه با ... جانب توجه نماید و ... سپاه نصرت شعار از قلعه گذشته

و الیوم

وار یون ترقی فرمودند ملک و عبدالله شرف دستبوس فایز گشته مراسم سفارت بجای آوردند و حضرت صاحبقران کامکار را آئینه ضمیر منیرش مصقل بتوفیق فاینده اتحاد
یافته بود بسید این انتخاب مشتمل بر ترتیب ودستان لاجرم آن عهدنامه را اعتبار نفرموده و الکلمات ثبته را بسمع رضا اصغا ننموده و میسوریان را ایمه
شد که اگر هم مصالحه نشست بپذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بصورت خویش روند مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر و در راه حقیقت
بهرام جلایر کیخسرو رفته بحضور رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند و روی میسوریان را از تیه خلاف در ضمیر داشته بکرمند بحضرت صاحبقران انتشار داری
اوردند همیشه مقتضی نظم و انتظام ملک و عباد بوده اگر رضا ندادند و بزبان فصاحت بیان جاری گردانیده که اگر ما در فاتحه دولت بر چنین امور اقدام نمائیم دیگران
الی یومنا هذا استحسان ننمایند و اعتماد بامکان شد اگر قصد امیر حسین تعطف و حیل باشد ثمرات آن از دوران کمان ملکدار و اگر کاخ سلطنت مبنی بر قدر و عهد دان
بود در اندک زمانی با خاک یکسان گردد مولانا کمال الدین عبدالرزاق و ابن مقام بر شیخ حافظ ابرو ذکر ده میگوید خواسته که ملک بهادر و عبدالله برادر اکرم مقید زنده
حضرت صاحبقران راضی نشد و بامثال این سخنان منبرکان اینه دولت ارشاد میفرمود راقم حروف گوید حق آنست که اصلح آنست چه تعرض ایلچیان به
تخصیص در جهت مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید مینماید بالجمله حضرت صاحبقران کلانتران قوم میسوری را نوازش فرموده از ارشاد داشت و از انجا مراجعت نموده
عرصه قرشی بقدم مقدم خویش زینت داد و امیر حسین بهرام را بسپاهی بیرون از احاطه ادهام متوجه آنجانب شده و از امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر
خزانه دار را که مصحفی همان سوگند خورده بود نزد امیر صاحبقران فرستاده و نزاع دو جهت ما مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و بعض بیوستیه آنحضرت
الجناب معصوم بترقیه حال عباد و تعظیم انصار بلاد است الحال اصلاح آن نزدیکتر است اگر لشکر ظفر دراجا توقف نمایند و سپاهی که در احرار دهیست ارا
با صمه سور در حرکت آمده باشند پس اتفاق چنانچه معهود بود در تنگ چکک باهم ملاقات کنیم و تجدید قواعد عهد و پیمان را چنان شده که مؤکد گردانیم و بعد از این معاندان
و مغاززان را در میان ما مجال همه داد نماند و با یکدیگر رابطه ملک و دولت امین و شهر ساکن گردد و خاطرها مطمئن شود هرچند بر ضمیر آفتاب اشراف آنحضرت
کالشمس فی وسط السماء منکشف و هویدا بود که قواعد و مثاق امیر حسین اوهن من بیت العنکبوت لیکن چون امرا با اتفاق معروض داشته که اصلاح در صلح و بهبود
در عقبت نصیحت است شهریار عاقبت اندیش بر مقتضی رای امرا نامدار بمصالحه راضی شده و جمهور لشکر را در جزار گذاشته با سیصد سوار جرار روان شد به قریه
اگر دولت سوار چه رعایت حزم در ده توقف نمایند و خود با صد کس بجانب تنگ چکک روز که ملاقات بود توجه نمایند مقارن این حال امیر حسین بر بهرام را دا
تونداک و بطه بلاک انگشته و دفین خاک گردانیده و فرمان داده تا سه هزار سوار بر بالای بجانب صاحبقران گردون اقتدار ایلغار کنند و اگر یابند موصول با
گردند مجرم و گناهکار باشند و شخصی از منبرکان صاحبقران در میان مخالفان گریخته و تجسس تمام رانده در زمانی آنحضرت بوده تو فرود آمده بود بعظم رسید
و بهرام نامی را از نوکران خاصه بر در قاق همایون بود آگاهی داد و بهرام بنا بر عزم عقل و دقت تجربه آنحق را سهل شمرده شد و چون امرا که در اصلاح می نمایند
انشای این خبر موجب فساد خواهد شد و دور باف و منسوب خواهند داشت و جزرات کوی را از درگاه راندند لبت گشت و دو سه گاه بان لشکریان امیر حسین چون ملایی
نالکن در رسیدند و از اتفاقات حسنه آنکه امیر سعادتمند شده شوید بموجب بیدات یافته پس از صبحی مخالفان در ضمایر عزیمت یافته سوار شده بود و متوجه
و عبرگاه گشته چون بر دمهی سپاه مکهنه اطلاع یافت در سیر سرعت نموده به تنگ حرم رسید و ملازمان از تنگ رانده سر راه بر دشمنان گرفت و حرب در پیوست

بر بازوی اقتدار آن سپاه جوشن و تیزه گذار را باز داشت و از آن موضع عنان مراجعت منعطف گردانیده و دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ ناکرده برگشتند
تا بعد پیش رسیدند و از محض عنایت الهی مخالفان ملازمان آن شاه نماند و از انجا قدم پیشتر نهادند تا جوم خاین و سرداران محل توقف نمودند و چون خبر
امیدقوچه بگرزار رسید سپاهی به حضرت صاحبقران در انجا باز داشته بود متفرق و پراکنده شده آنحضرت با معدودی چند در ملازمت رکاب همایون
مانده بودند از راه گرزار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت سپاهیان قرار گرفت که کوچها را با بلخان نقل کرده در جبال سنجریان که از دیرباز جیحون
و لشکرهای بر نمه (?) صاحبقران ثابت داشتند چند روزی بسر بردند و الغاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان [illegible] همت حث ده به اقتضای این عزیمت رکن خراسان ثابت
خود را سرانجام نموده در ظلمت شب با کوچ خویش راه ماخان پیش گرفت و از دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر هندوشاه را فرموده
که برهوش [illegible] مهمات اندیار اشتغال نماید و حضرت صاحبقران چون مرحله قطع کرده بچاه اسکی رسید سر چاه نوراب نزول ساخت و صاحبقران
ایلچیان پیش ملک معزالدین حسین و محمد بیک جولا فرزانی فرستاده استخراج ضمایر ایشان نسبت به آنحضرت در مقام خلاف نفاق و وفاق در زبان عجب
[illegible] و ماه و نیم اسنداد یافت و هر کاروانی که از خراسان جانب متوجه ماوراء النهر شده بر چاه نوراب می رسید سرایا [illegible] ایشان را در آن موضع
میداشت و چون ایلچیان معاودت نمودند کاروانیان را رخصت داده آوازه انداختند که ملک هرات اسپهای [illegible] کرده هنوز کاروانیان از انقیام
خود دور نشده بودند که آنحضرت با بلدکان و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد با زرگانان چون بقرشی رسیدند امرا و وجوه سپاه امیر حسین
خبر حضرت صاحبقران و بلدکان در پرسیدند بتجار گفتند که [illegible] زحال ایشان [illegible] نمایند بجانب هرات نزد ملک رفتند امیر موسی
سخن مردم را بمعرض تصدیق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با [illegible] هزار سوار متوجه موضع [illegible] منزل خود شده و بر خاطر داشت
[illegible] لشکر [illegible] ملک بهادر چهار مرد از قراولان امیر حسین ایشان را به انجانب فرستاده بود در [illegible] گرفته [illegible] قرار گرفت ذکر نمودن حضرت
صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندان و متفرق شدن دشمنان از جمله غرایب به حضرت صاحبقران [illegible] آنحضرت به اندک اعداد بر قرشی و
منهزم شدن اعدا دولت قاهره با وجود کثرت و بیشی و [illegible] در کتب معتبره برین نهج مسطور یافته که امیر تیمور گورکان انار الله برهانه کاروانیان را رخصت فرموده
بجانب ماوراء النهر روانه و بنفس همایون برسمت هرات حرکت آمد و بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول فرمود و سواری [illegible] قافله بقرشی
[illegible] و در انجا رحل اقامت انداخته و بعد از آن همت بر رفع و استیصال دشمنان مقصور گردانیده و بنوعی در آن امر شروع فرمود که عقل حیرت زده
انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن ایام زیاده از سیصد و چهل و سه نفر ملازم آنحضرت نبودند و از جمله اعیان و خواص دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان
بود و امیر داود و امیر بوقا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر و [illegible] قبچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و مجموع شده [illegible] حضرت صاحبقران
کامکار کامران با عدد قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داده با آنکه در حوالی و نواحی امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین لشکرکش [illegible] رزم
و [illegible] آراسته بودند [illegible] پوشیده شد در ارتکاب امثال این امور از خیر ممکنات اقران و بشر [illegible] به سر حد ممتنعات بیرون بالجمله صاحبقران روش
[illegible] روانشده بکنار آب [illegible] رسیده و در آب با چهل و اند کس اسبان در آب زدند و بسلامت [illegible] عبور نموده و [illegible] کس [illegible]

کردند

کروهی دکشتیها که کرفته بودند باز آب فرستادند تا بقایای سپاه بسلامت بگذشتند و شب دیگر بسواد الیغ فرود آمدند ایلچیان امیر موسی که در آنجا بودند گریخته و بر ایشان
دایره احاطه بسته شب توقف نمودند و روز دیگر روی توجه براه نهاده شب هنگام در دو فرسنگی فرود آمدند و هرکه آمد تا آب برگیرد حضرت انصاف نیافت و
بعد از غروب آفتاب برگشت و اشتر دوران که امیر حاجی معروض داشت مصلحت آنست که اعتماد بر بیت ملک چون کرده بر سر امیر موسی شبخون بریم اگر
او برسد افتد پای مراد بر سر آوردن بهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص بتأییدات ربانی بود در معسکر سپاه ما جاییست از که اند اگر عیاذا بالله چشم زخمی
رسد و تفرقه روی نماید اسباب ایشان جمع نشود و طریقه آنکه شاه در همگنان توقف نماید تا من لشکری اوم [?] و هر برج و باره و محلی که برج دو خلل در نظر آورده بر جهت
نیلم انجمن گشته پسر و عبدالله را ملازم خود و بر جناح اسمعیل روان شده و آب کنار خندق انداخته بودند و از آنجا اب بجهت امیر قتلغ برات ها چون تا بر او بودند
در آمد و پای مبارک پیش نهاده بخاکریز بر آمد و عبدالله قدم میبهاد تا بدروازه بجانب خوارات رسیدند و حضرت صاحبقران دست برد زده و دست پیش که
ایشان اینجا بازگشته نظر احتیاط بر باره و حصیل انداخت جا ماده دیوارش پست بود عبدالله ملفوف و محمد نردبان نهادن و عقبه در آمدن آسان است و از ان جمله
بخاکریز بالا رفته بود معاودت فرمود و تعجیل پیوسته بارجیکر با ایشان متوجه فرسخی شد و جهد ایشان را پیش اسبان بازداشته و صد و بیست کس برزد با نهاد
دار نور دالیغ آورده بودند بخاک ریز فرستاد تا از دیواری که منقبه بود در آمدند و خود با صد کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت همچون پای در حصار
نهادند دست بقوایم شمشیر انتقام بردند و از نیام کشیدند روی بدروازه نهادند و چون بآنجا رسیدند محافظان را است و لا نقعی یافته بتیغ بی دریغ دمار از روزگار ایشان
برآوردند و بمهره تیر قفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران بر غو کشیده با آن صد کس بحصار در آمدند و از دروازه غلغله دلیران قلعه کشا و زلزله و ولوله در حصار
افتاد و مردم قصبه سر از خواب برآورده ایشان دختران بهر طرف روان شدند و هم درین گیرودار که بعد از فکر بعمور [?] ساعت می دمیدند و لشکریان ضبط در تنگی
نموده زن و فرزندان امیر موسی بدست آوردند و محمد بیک بن موسی و در صومعه بود بفرموده صاحبقران پوشیده و پنهان راه گریز باز داده و بتصور آنکه چون
ناگاه این خبر بمخالفان رسد از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همان شب محمد بیک به پدر پیوسته صورت واقعه باز نمود و حرکت بی از جای برد و پای وقار و ثبات
استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاد و از ان حادثه نازله اعلام داده طلب داشت و روز دیگر دشمنان مقدار دوازده هزار کس از موضع خویش حرکت
آمده و لشکر کشی کشیده اطراف حصار را فرو گرفته و حضرت صاحبقران غازی للاقتدار و نفس همایون متصدی ضبط دروازه شد و امیر سیف الدین را
بمحافظت دروازه دیگر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان و امیر جهانشاه و امیر عباس و اقبوقا بهادر را فرمان داد تا بر برج و باره بر خم تیغ مخالفان جای کستان نگذارند و امیر ایل
براهین نصیحت و خاکریز گرفته و دروازه امیر مؤید ارلات با سی کس از حصار بیرون آمده و خود را بر آن سپاه کینه زده داستان رستم و کهنه بارا منسوخ گردانید و
بسیار از مخالفان کشته بقلعه در آوردند درین اثنا دو کس که بهادر چون از اعیان مخالفان شبه مفارقت بر مقاومت ایشان اختیار نموده در سلک بندگان حضرت
صاحبقران کامکار منتظم گشته و امیر صاحبقران خدمت و جلادت بجه برسر دشمنان تاخته تا آن روز وقت ظهر کردند اتا [?] امیر سیف الدین را ازغم زخمی
داشت بعرض رسانیدند امروز توقف اولیست و فردا تعرض انسب و این سخن مستحسن افتاد و آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند و آن شب از جانب مخالفان بزرگی
بهادر با دویست نفر هر یک با زره و سپر نزدیک دروازه آمده ببر بردند و از دیگر طرف خنجر گذار بهرام بن [?] حصار علم گرد [?] ایلچی بوقا و تیمور بهادر بدروازه آمدند

از قلعه با پنجاه نفر بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آورده آثار مردی و مردانگی بظهور رسانیدند و علاقه دور و نزدیک را با کوچی بر حسب فرمان واجب الاذعان
برسم مدد با بیست کس بر عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا طلی سوغا با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا گشته دست بضرب تیغ آتشبار بهادر دیگر
شتافت و از جمله سپاه امیر موسی اورنگ بعد و بغیت دلیر و مشهور و بقوت بازو از زمین و شیر از زخم گرز گران سنگش بر بدن کوه دماوند افتادی
و از نهیب عمود آتش انگیزش در جنگ داشت اجزای جبل البرز بر باد رفتی باد غرور در دل و دماغ او در سر و پندار بهادری در دماغ قوم در میدان بهادری عربده جوی
حرب پیش رفته بهر دست او چنان محکم برگرفت که مجال آن نماند که نیزه را قوم از جای جنبد برگیرد تا آنکه چه رسید و جمع او را تمام رسید و امیر بوقا ایلچی
بهادر از بالای دروازه تیرباران آغاز نهاده طایفه از مخالفان در رها دو نوبت بپای قلعه آوردند همه را از پای آن در آوردند و کنگرهای شکسته گرفته شدند
بخندق و حجت روزگار را ناکامی گفته بعد بند پناه بردند و سپاه جلادت آیین ایشان را نیز از انجای رانده از خیمهاشان گذرانیده و از سپاه اعدا توکل
با صد مرد حمله آوردند و پیادگان دشمن نیز دست بتیرباران گشاده لشکر ظفر را زکر دانیده بودند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با نزده سوار از خواص جلادت
از خندق بیرون تاخت از فر اقبالش لشکریان را قوت تازه و شوکت بی اندازه حاصل شده ایلچی بوقا از بالای دیوار شمشیری بجانب او انداخته توکل روی گریز
آورد و درین اثنا از بهادران لشکر نصرت اثر جلادت نادر اشه تیغی بر بهرام فرود آورد و روز حیات آن مأمور شام اجل منتهی شد کارش باتمام رسید لا
لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و عقب امیر موسی با هشت هزار سوار از بیران محاربه برافروخته بعد خاک با ناموس و ادبار برزق خویش و از روی ایشان دم
ریخته در مقابله انک معدودی بخوف بسیار رکت و مردم او در صحرا و پایان پراکنده و متفرق گشته الا ملک بهادر با سپاه قرا داس مستعد
مرد بود بطرف دروازه حرار بیرونی پای ثبات و وقار برجای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت
با ایشان آورد ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه بجانب او است تاب مقاومت در خود ندید و قوت مناعت در جبلت خویش ندید
لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز مایل گشته قدم ادبار در راه فرار نهاده عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانید
بکشید و لی توجه نمود حضرت صاحبقران فیروز جنگ از برای حفظ ناموس و ننگ دست در بند شیر و کام در کام نهنگ بهادری چون بر دمان از عقب
ایشان روانه و مخالفان سپاهی سپاه ظفر پناه دیر در انجا نیز توقف ننمودند صاحبقران برات تش در خرمن
دشمنان افتاده پشت داده شکست و تفرق تمام بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد امیر جاکو و امیر سیف الدین
تا سنگ چکچک در عقب گریختگان رفته بقدر میسور در امر غارت و اسیر تقصیر ننمایند و ایشان بموجب لشکر سپاه را امیر حسین با سپاه اندک خویش فی الجمله
اهمال و اهمالی درین باب ورزیدند و آنحضرت بمضمون الخیر فیما وقع ع چون تیر بجهد پیشکش باش بعد منع بنفس همایون برکاب آن امر
خطیر اقدام نموده عنان سبک و رکاب گران گردانیده برجناح استعجال در حرکت آمد و امیر داود بسرعت تمام فرمان در عقد
شد و از مخالفان صد سوار مأمور بر بقیه لشکر بعید از وصول ایشان آگاه گشته دو قسم شدند فوجی بر می‌تر و ضرب تیغ ایلچی بوقا را لازم داشتند
دو فوجی دیگر بحضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بیازوی دولت سرپنجه قدرت ایشان را تافته از صولت و سطوت او فوجی را ایلچی بوقا را آنجا بند

کشتیهای خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفته وارد ولایت ملک آغای دختر امیر بایزید جلایر و خواتون امیر موسی در مرافقت ملک بهادر از کجیه بیرون شد صاحبقران
گروهی توران زمین بی پایان زندان شد باواز بلند با ملک بهادر خطاب کرد و از خون تو اگرچه رتبت کشتن مشروط باشد این معنی عورت وقت طفلی ملک بهادر
مشار الیه کلمه السلام قد الوحده بر زبان راند و از عورات صبر اشد سر خویش گرفت و ایشان همچنان می تاختند و صاحبقران تنها از عقب ایشان می تاخت
و با عورات نوکری بود عاشق تمام تیر و کمان در دست داشت و اگرچه در می سهام دستی برداشت هرگاه آنحضرت نزدیک می رسید تیر بر کمان نهاده و می انداخت
و امیر صاحبقران بکمان الکه او را در آن کار دهی رتبت تمام است از وی نشان کشیده بود است اگر اسپی رسد هر تیر هلاک کنند کمان شود و حسب طمع مال
و عیال مجهم زخمی خورد درین اثنا بار دیگر صاحبقران ردش ضمیر و بابا و اسپ همچنان میگرد جو گردش و از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی رسید از عورات
ترک و از پیش گرفت و دولتشاه هر چند جهد کرد بوی نرسید و خسرو آفاق از نزدیکی قرتای مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و درین اثنا امیر جاکو
و امیر سیف الدین در امتثال فرمان تهاون ورزیده از عقب دشمنان نرفته بودند پشیمان شده انجا ملازمان چلگیک یا خشته شد و این جلایر و طایفه دیگر کجیه
بیرون شده گرفته به پایه سریر اعلی آوردند و حضرت صاحبقران بگلستان ... آن گلستان قرشی را بجمیع اقبال ... پرتو التفات بتنظیم احوال
رعایا اهل حشم داشت نزار ابر راحت و عمارت امر فرمود محمود شاه را الجکوت ... را تعیین نمود و ... در حوالی هر روز بمنزلی ... بر پدر طلب شده
امکوپ را الا ... بیشتر متعلق بوی بود ... داشت و امیر علی مسوری او با قوم خود در اطراف سرگردان میگشت در انجا محبوس شده ... بنوبت حضرت
صاحبقران چند نوبت ایشان را طلبید ... نظر عنایت ... کرده اند ذکر توجه امیر حسین بجانب صاحبقران و رفتن امرا بجنگ آنحضرت بموجب فرمان
چون امیر موسی از صدمه سپاه ظفر شان گریخته با امیر حسین پیوست و حضرت صاحبقران را چند نوبت ... شکسته کرده بعرض باز نمود امیر حسین از استماع این خبر متعجب و
متغیر گشت و با حضرت سپاه و لشکرها فرستاد ... و از ... بیرون آمده بجنگ و تعجیل بجانب آنحضرت فرستاده شد و امیر موسی با ده هزار مرد قراقاس و جمعی
از امرا همچون امیر الجای توی بیرون و خبات ... پیر تافنود فولاد بوقا را از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از قهلقه گذشته در ... چیک
چلگیک فرود آمدند و به ترتیب اسباب نبرد مشغول شدند قوم و ... حضرت صاحبقران بیهمال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت ...
از مقر عز خویش حرکت فرمود و از راه ملغور باغ در ... دشت دراغ در زیر برف پنهان بود ... شد جمعی را بزبان گیری فرستاد تا حالات مخالفان را
از راه تحقیق بسمع علیه رسانند ... لشکر امیر حسین در دشت ... چلگیک گذشته در ... زمین کرده اند تا زبان گیران خبر ... رسانیدند
و امیر موسی با امرا و لشکری ... بر بالای اق ... صف کشیده اند و چشم انتظار بر راه دارند آنحضرت با دویست کس از ملازم رکاب همایون بعضی ...
لوکل زده ... در راه نهاده اند چون هر ... سپاه ... را بدیدند ... ایشان ... حمله ... رسید صاحبقران سعادت قرین چون ...
دیده ... مخالفان غلبه اند و فرصت شبخون فوت شده مراجعت اولی دانسته از راه کوه ... عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانید و لشکر امیر حسین با آنکه بحکم تعیین
... سلاطین حضرت صاحبقران ... بوده اند هیچکس از ایشان ده هزار سوار زهره یارای آن نبود ... بتقدیم پای پیش نهاده از قفای لشکر سعادت اثر ...
و آنحضرت بخطه قرشی ... از آنجا بجانب ... و علی مسوری ... محبوس ... وظایف ... بجای آورده ... چون امیر جاکو

پیش ازین محمود شاه را چوب پیش و پس زده بود درین ولا حکومت بخارا بدو متعلق داشت متوهم شد چند نوبت از روی دولتخواهی بعرض رسانید که پیش
ازان چنین مصلحت حضرت صاحبقران سخن امیر جاکو را و توغلی تنها و حضرتش با امیر سیف الدین و عباس بهادر با رخصت بآن سرزمین رفته شد و بعد از چند
روز رسیدن منغلای امیر حسین و باشیغ امیر موسی و الجای بوقا امرای بموجه بخارا متوجه شد حضرت صاحبقران سعادت نشان علی سوری و محمود شاه را گفت مقتضی
آنست که سپاه از شهر بیرون برده فرصت شبخون نگاه داریم و چون ایشان غافل در حوصله ایشان بمنکوحه عرضه داشته و اسباب آنچه نگاه داشته در مقام توقف
نمائیم اگر دشمنان قصد کنند جواب ایشان گوئیم صاحب قران کامکار چون آن ضعف و انکسار و حسن و افتقار بر صفحات ایشان مشاهده فرمود از آنجا بیرون آمده در
ماخان باغزق همایون و امرا توجه داد امیر حسین بعد از رفتن امیر صاحبقران زمان کرده علی و محمود شاه باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیدند پر مبالغه در اردوی
کشیدند و لشکریان امیر حسین همت بر تسخیر آورده جنگ در انداختند و بخاریان پای جرأت پیش نهاده از دروازه کلاباد بیرون حمله کردند و با سپاه امیر حسین
در مقام محاربه آمده دست تهور دراز کردند امیر حسین از راه مکر و فریب روی باز پس نهاد با مراجعت بعض الافراد شیخ سیف الدین با غزی خان باز گشتند و دیگر
بخارا به تصور آنکه ترکان چنان منهزم گشته دیگر معاودت ممکن نخواهد بود در عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا و شهر مسافتی دست
داد ایشان مراجعت کرده تیغ در آن زبونان نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بیغتر رسید بقیة السیف بر ترین صورتی باز گشته خود را در شهر انداخته در کعبه پناه خزیدند
و هم در شب کوچ کرده قطعی نموده و علی سوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند و ارباب بخارا را بر بروج برآمده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد و هیچکس از کینه محمد خان
خود حرم بیرون نهاد ایشان بالضروره دست از حکومت بر داشته بشب هنگام عازم خراسان شدند و بموکب همایون پیوسته در سلک سر بلندان حضرت صاحبقران
انتظام یافته و سر خجلت در پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند بلطایف عمیم و مرحمت جسیم حضرت صاحبقران این علی و محمود شاه
بجمیع گرانمایه و اسبان راهوار سر افراز گشتند و روز بروز عنایت بارها درباره ایشان بتمت تضاعف یافته تا بکلی این وحشت گشتند و امیر صاحبقران شرط
سکار فرمود چون از آن شکست روی نمود بازگشته فرمانداد تا در پیش نهاد آتش زدند تا سبز شد و اسباب را بدان فرو نهادند در این اثنا منهیان خبر رسانیدند
در منکی شاه در همین اثنا حضرت صاحب قران از کرب غربت خلاص شده بر سند ربایت تمکن یافته نوید سرور از نسیان مخصیان رآورده هر کرا امید امید سلامت
آنحضرت داد و دیگر فتنه حسین میسابد تمکنند رده بموکب همایون ملحق شود بر عضب صاحبقران بدولت از استماع این سخن اشتعال یافته و با پانصد کس از ابطال
رجال شبگیر کرده ایلغار کرد از غایت لوای کوك به آمویه رسیده در آب راندند دانکه سهم ارزیان بمعد البعید محل گذار احتیاط فرموده امرا را با چهار صد نفر لشکر
آب فرستاده خود با جمعیت صد نفر جانشکاهی در آب راند دانکه هنگام آب خیز بود با وجود جمیع از آب بلند گذشته و از کنار آب باز شبگیر کرده هنگام منزل
یکی شاه را در میان گرفته شد دو پهلوان بود دلیر در روز معرکه از شیر و شیر ژیان در گرد اندی و تیرانداز بود سخت کمان و چنان در وقت رمی سهم در سحن نهم آسمان
جای گرامدی و در سحر چون امیر حسین موجب لشکر گرد دست به تیر و کمان برده امیر ترکی ار چند حمله کرده هلاک گشته شده و دو کس و خبری بهادر رسید و خیش را اسیر
کردند و حسب فرمان لشکریان را با نظر برد ندنامرا با چهار صد نفر را بابت حضرت صاحب قران بآنجا رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال مع یادشاه
دریا نوال رسیده از قرالاس سپاهی و جدالی بخارا با ضایر فالی از وهم و هراس نشسته اند همین پیش ایشان را قضای آن کرد و به عطفه عنان و تحریک سنان ظفر در

در میان ایشان انداز و داعیهای این عزیمت در حوف الیث برادر شده و با سر انجیر برانند و در موضع برس با آن قوم رسیده امیر حسین را از راس ایشان بعد
بکر انیده را اینجا مظفر و منصور معاودت کرده و از آب گذشته مدت یکماه سر چاههای قراول توپ را مضرب خیام اقبال ساخت و متوجه باخان گشته با غرق بالون
سوب و از اینجا امیر جاکو را برسالت پیش ملک معزالدین حسین کرت بهرات فرستاد و ملک کرت ایلچی را اعزاز و احترام بوجه اتم داد و بجای آورده بسبب حضرت
صاحبقرانی لطف یکدلی و عهد حفظ کرده در باب ... هرت ... و لکن من بر حسین سر بردم اگر امیر تیمور از اطراف قوم بر بخشد مبانی محبت و وحدت استحکام یابد
ارکان وداد و تعهد و پیمان بسکه و مالکیه ... امیر جاکو مقتضی الطرف مراجعت نموده و الکلمات را بعرض صاحب رسانیده در سنه الحجه از ملوک غور نسبت با امیر نوروز امیر جاکو
دانشمند بهاد در ایام سابق صهد و یافته بود بر ضمیر مستنیر امیر کبیر اعنی صاحب قران عالم گیر پرتو افکند چنانچه شمه ازین قصه با در مجلد خاص سمت گزارش
یافت و بدینه معانی در آن گزارش با خاطر خطیرش خطور نموده لطیف الطبقه مجیبی بعزم و موافقت بنابرین میل بملاقات ملک داشت فتور بزرگ و از بلغا
و بنای مصادقت را تجدید و توطید یافته بود و بطریق خواهش داری منهدم کرده و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادت مند خود امیرزاده جهانگیر نبود را شکوفه باغ خلافت
و ثمره شجره سلطنت بعیوزد ملک رهان فرستاد و مبارکشاه سنجر را بانابکی او موسوم کردانید ملک مقام داد و چون بر حسن اعتقاد و پاکی سریرت و نیکو نیتی و اداء
آنجنان وثوق تمام حاصل گشت قرة العیون خود را پیش او فرستاده و در خاطر جا نشسته آن غرق و متعلقان را درین دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی
برتر درپی معطوف کرده و توقع از ملکات ملکانه آنکه بحسن تعطف و تعهد درباره ایشان مبذول دارد مصرع رسمیت قدیم و عادات معهود ذکر توجه صاحبقران
بجانب ماوراء النهر و منهزم کردانیدن لشکر امیر حسین را بیلغ دهر بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت عالی نهمت حضرت صاحبقران لمیکن در ترتیب مقتضی آنکه
لشکر بطرف ماوراءالنهر کشیده سپاه امیر حسین را در اینجا بعزایم بالنسبه لذکو شمالی میرزاده ماجرم بانصد کس در آن وقت ملازم رکاب فلک فرسای
بعنوان روی توجه دو کل براه بیرون آورده بعض خالق بجزد و کلیف از جیحون عبور نموده و شبگیر کرده چون روز شد در چپاپاق در آمده دم در کشیدند و از لغت راه اکنون از آنجا
شب روانه شدند و از طرف خزار در آمده در تشی بند در میان کرفتند و طایفه از نوکران امیر موسی را در آنجا بنجز امیر و دستگیر کردند و جمعی از روسای مخالفان
با تباع خود کریخته و در کده و شیخ علی بهادر و حجی و زنبار زکان را باعلی سیر اشته با ایشان حرب کردند و چند کس گرفته پیش حضرت صاحبقران
گرد آوردند و آنحضرت فرما نداد تا گمی را با بصرفی بر صاحبان نشیم نمودند و هیچگونه دست حیف بر گریبان ... بیارسیده و در آن ولا هزار کس از لشکر قراناس در
موضع ... منداق خیمه اقامت زده بودند و امیر سلیمان میسوری و امیر الخواجه و هندو شاه با اتباع خویش با ایشان پیوسته قابلک و کوه نیز در میان بود حضرت
صاحبقران از قرشی کریخته با جماعت ملحق شدند و در آن مجمع عظیم دست داد و آنحضرت ازین اجتماع آگاهی یافت ناگاه در نیم وقت غروب از قرشی
سوار شده نیم شب بوقت رسید با مداد از آنجا روان شد در اثنای طریق امیر جاکو را اسب افتاد چنان از آن روز مجروح گشته و مزاجش از صحت منحرف یافت
و امیر صاحبقران بر سوار عازم او کردانیده تا صحت اش با خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر قراناس مصمم گشته جمیع امرا
و سپاهیان در آن باب با حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند مگر علی میسوری که جنب با القوم مصلحت میندید و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب
الاذعان نافذ گشت تا او را بتعنیف بر گشت و شیخ علی بهادر را بموجب فرموده با شصت مرد از سپاهیان دلاور در حرکت آمده از آنجا بر ... ملغان ... با سیصد سوار مقدم

لشکر بیحد فراوان از جانبین بیکدیگر رسیده تنور حرب تفسیده گشت و از فر دولت صاحبقران مغلای دشمن مکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند و آنحضرت بعد از آن
غلبه سپاه ظفر قرین فرخوا آمده اسباب نزار آکیش فرمود در وقت باز گشتن امیرزاده باعتماد دولت روز افزون سالار شده آن شصت مرد را همراه نمود حشمت
و هر یک از امرا و بهادران در موضع خود باز داشت و مردم خود را از عقب مضاعف نمودند و بکثرت دشمن عارف استمالت داد و دلاور نموده بجنگ دلیر گردانید و چون ملاقات
فریقین دست داد علی سیوری با هر لشکر روی بفرار آورده و حضرت صاحبقران کامکار با سالار ازبک و امید بسیار پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاد از
مهب تیغ آتش بار بر سر دشمنان با همه عدد و عدت و سعی در مقام مقاومت نه ایستاد و خاک چنین دید و لیکن بغرق خون غرق شده در حمله نخستین گریخته و لشکر نصرت
اثر بکامران کامیاب تا چکد الملک در عقب منهزمان تاختند و بسی از ایشان را برتب آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن بافتند و داغی
سیوطلیک خواجه پولاد که در سابق زمان نسبت بحضرت صاحبقران قدم در اخلاص و بندگی اختصاص داشتند مبتلا شده و در بی ولا با ارباب خلاف پای جرأت
پیش نهاده بجنگ آمده بودند سپاه جلادت آیین سرهای ایشان را بتیغ کین از بدن جدا ساخته نزد حضرت صاحبقران آوردند آنحضرت از مصلحت
متاثر و غمگین گشته فرمان داد تا جسد ایشان را بشهر کش برده و ارباب علم نماز بر آن در قبر گزاردند تا حق عزو علا برکت علما و صلحا جرایم هر دو ارباب
مغفرت و زلال مرحمت محو گرداند غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت چنانچه برای صاحب همتان ارباب عهد و وفا پوشیده نباشد که عالمیان را معلوم شود
که حضرت صاحبقران رعایت حقوق سابق جمعی را که اول الامر شمشیر روی دشمن کشیده بودند بدین مثابه ملاحظه میفرمود و بعد از این فتح نامدار حضرت عالی مقدار را اندیشه
که سپاه نصرت شعار دشمنان را از آن ولایت حصار رانده بهسوی نیک کنند و لشکرهای آنجا را جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند امرا این معنی را بیرون از مصلحت
دولت دیده و از اوزده بر اتفاق عرضه داشتند که در خدمت باشیم که آن صادق الاخلاص است اگر این عزیمت مقطع شود و عنان عزیمت بجانب سمرقند
منعطف گردد حضرت صاحبقران ملتمس ایشان را مبذول فرموده بدر رباط جراح الیقور لطف نشده جهت استخراج اهل رعیت به توقف در دیار کش گذشته
بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون بنزدیک آن شهر فردوس مانند رسید اوج قراباهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب کوهک صف آرا
گرفتند و حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آورد و دلیران گرد نشان بر سبیل نوبت مبارزان آهن کش پای ثبات و وقار محکم افشردند
بگریز نهادند و اقتیمور بهادر از عقب اوج قرا تاخت نزدیک او رسیده شمشیری انداخت و زیر بالش خم شد و اوج قراباهادر از بالای زین خود را افکنده بیچ جان برابر
اقتیمور زده بلکه در اینای در آمده و اوج قرا گریخته پناه بشهر برد و صاحبقران با وقار و تمکین در موضع زمین بوق ظفر بیگر به اوج عیوق بر افراشت و اوج قراباهادر
هزار و پانصد مرد متکمل گرد آمده بار دیگر بعزم رزم از شهر بیرون آمده و بهادران جلادت نشان چون شیران و ببران روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه
خون ریخته شود خایف و گریزان متوجه شهر گشتند و پیش از لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچه ها را بچوب گرفته مقابل آمده و شهر را استوار کرده بودند و چون
گریختگان بمحلات رسیدند از غایت وهم و هراس بر ایشان استیلا یافته بود اسبان را چنان میکشیدند و رسنها میکشیدند و از آن سپاه را گرد آمده و بعد از
انهزام دشمنان حضرت صاحبقران کوچ کرده روان از سمرقند متوجه کش شد از شهر سبز روزی چند توقف فرمودند و از آنجا نشستند و بجای تو و بولاق
با سپاه قلاقاس متوجه شدند و بمقدار ... بخیر طالقان و از کش رکنیه ملوک ها دولت بهوپت بعرض ... عقب گشتی کرد و طایفه از لشکریان امیر حسین خبر

بسر آن ماوراء النهر آمدند و در آن کرهٔ کشته و از عون شاه بود و ایلچی از حضرت صاحبقران او را بگیر گرفتن دست داده بود بعد از این اخبار شرف تعقیب خط جلادت منتظم به
شخصی را همراه خود آورده آن شخص چنین تقریر کرد که الجایتو و پولاد بوقا بر کنار آب توم قرار گرفته‌اند و امیر حسین با لشکری سنگین در قرشی فرود آمده بر ضمیر منیر حضرت
امیر روشن شد که امور عجب بود گذشت و چند روزی عزم حسبه توقف اختیار کرد بحکم توقف للامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا رسید و مار از روزگار مفسدان
غبار برآرد و لاجرم سپاهی را که بعد از عبور از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشته خود با سیصد نوکر قریب بدان طرف پایان شهر
نهضت فرمود و منازل و مراحل طی میکرد تا به سکسک رسید **ذکر در آمدن حضرت صاحبقرانی با امیر خضر و بهرام جلایر و لشکر دشت و ادای مخالفت بجنگ امیر حسین** لشکر و بهرام
در آن ایام بمخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین پیش خان جته رفته بود و خان کوچک تیمور را با هشت هزار سوار در مرافقت ایشان بجانب ترکستان
و ماوراء النهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود و امیر اولاس پیش بهرام جمع شوند و بحکم یرلیغ بر بعضی ولایت مستولی شده در ما شکنند با لشکر
جته قرار گرفت و امیر صاحبقران چون بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرمود بنابر آنکه در ایام سابق بهرام جلایر با صاحبقران از موافقت و مصادقت بیرون
در مخالفت امیر حسین یکجهت شده طریق مصادقت و مخالفت می‌سپرد و حق مصادقت و مظاهرت اهمالات می‌ستر و حق معاهدت و حق موالات را بر
معارض سروری ترقی نموده بود در این وقت حضرت صاحبقرانی چشم آن نمیداشت و مضمون حقوق سابق بیاد آورده در دفع نکایت امیر حسین بر رسم اهتمام بجای
آورده بلکه بالکلیه انهم آرایش ضرورت دانسته خود را اصلا بر امن انمغی نگذاشته و چگونه ضرورتی و رعایتی نیز کان آن حضرت باشد تقدیم رسانیده و امیر صاحبقران زبان طعن
و سرزنش گشاده بهرام را بر نقض عهد و نکث پیمان بی‌وفائی و عدم ایقاء عهد و وفا متهم کرد و گفت امید میدارم که ترا با دیگر خانه خویش محتاج و بمقدار پیشیم و عاقبت الخیر زبان
هامون گذشته بود بوقوع انجامید لاکن بحسب شرایط اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم مروت و فتوت بود بظهور رسانید و عمه از ازدواج دختر خویش را که
از قبان قتلق عزاده تغلق تیمور خان متولد شده بود با میرزاده جهانگیر علاوت خدمات پسندیده گردانید و مدت یکماه بطالت طاکرده و لحرجی گذرانید و در این
اثنا امیر حسین فرمان داد تا امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و الجایتو و دلداپروی با پنج هزار تولاق از عسکر او بود پیران آمده بعزم رزم در مصاف صاحبقران
روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب تغور فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس موضع صهور گزاری و جاتشه با هزار و ده
نفر برباط ملک و قرشی با هزار سوار بموضع ورق رفته سرهای راه محافظت نمایند و این سه فوج لشکر بموجب فرمان متوجه مواضع گشته و امیر صاحبقران با جمال
شیرغان و ارکرت آمو خیمه یافته با دختر دیگر شی با ده هزار سوار جته و امیر خضر تعیین کرده بود سمت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و تنخ پولون
با پانصد سوار بر سر سپاه بیشی گرفت و از آب جحند گذشته دستگیر کرده سحرگاه بر خود ایشان رسید و جاتشه زد و یاغی منهزم و متفرق گشت و چون روی نزول لشکر
ظاهر شد یکی بر ورق متوجه شد بر سر قرشی تاخت و نگذاشت و روانه مرداد و در گشت و زاره سر بزگرد و چون قرشی را نشسته دیگر فتح روی بهزیمت نهاد و آن حضرت
ساعتی در ورق توقف نمود تا اسبان برآسودند و سیصد کس را با غنایم بهم جا گذاشته بود به مردم اعلام کرد و این فتح ملک بهادر را بیت جلادت بر افراخت
و سی مرد نامدار را بعلو مردان گرده وده کس را بطرف دست راست و ده کس را بطرف دست چپ بقراولی فرستاد و خود با جمعی شصت کس در عقب روان شد و در
مخالفان چون در میدان ملاحظت پایداری شد و می انبیز مقصور اکثر سپاه معقل ازمیش ایشان بیم و هراس بخود راه داده روی بگریز نهادند و کمکیان چون بار رسیدند با آنکه

هشت هزار مرد متکفل داشته از مهابت صاحبقران و برکات در ضمایر ایشان جای گرفته بود هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی بلشکر امیر حسین نهادند و آن کسی که بدست
ایشان را در موضع دره گذاشته بودند مسلمانان از اسیر و غارت کرده منهوب دیار خود گشته و چشم شفقت بر راه نا در این باب طرفی بصواب کرده آن بود از استماع
این سخن گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور صاحبقران ننشسته مجال ناشسته بازگشت و امیر خضر یسوری در استخلاص اهل اسلام تا طی فرموده مصلحت چنان دیده بعضی کس از سپاه
رمه سپاهی خود از جانب کوه ملکر جته نایب شده به الخلاعت رجب فرموده سپاهی خود را از ولایت جته نمودند خوف و رعب در ایشان استیلا یافته و اسیران مسلمانان
را آنچه از دیار اسلام غارت نموده بودند گذاشته هزیمت غنیمت دانسته و سپاه فیروزی اثر مقتضی الوطن بازگشته مسلمانان از ذل اسیر کافران بدین تدبیر نشسته
خلاصی یافتند و چون از آن وغدغه فراغ خاطر حاصل شد حضرت صاحبقران کامکار از آب جیحون عبور نموده در موضع چمبرزمی فرود **گفتار در توجه بهرام جلایر**
نوبت دیگر در وقوع مصالحه امیر حسین و صاحبقران چون امراء لشکریان گشته ... و نزد امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل شد ایشان را از امرا شهید
و مجموع تقصیر موسوم کردانید که کار ... و بنفس خود با لشکر در حرکت آمده بآن کوتل رسید از نامزدان سپاه دو هزار سوار کینه خواه برگزید و فرمان داد تا از آب
جیحون گذشته به یکبارگی آتش ... برافروزند و ایشان بر حسب ... روانه شدند چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور صاحبقران ... تافت باتفاق امیر کیخسرو
و پانصد مرد نامدار ... روی جلادت بدشمنان نهادند و ... حکم شد تا برخود کشیدند ... خیال ... شده
بجز ... ایشان بازگشته با خجالت و شرمندگی ... از آن امیر حسین ... بهرام
جلایر بمشورت امیر صاحبقران و کیخسرو با لشکر جته ... راه ... پیش گرفت و به برام رسیده و در آنجا توقف نموده ... رفت و چون اعزه حضرت
صاحبقران و کیخسرو در آن نواحی ایشان هم متوجه ... شده در حدود برام با عزم ... و در آنجا امیر صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی ... بر ...
مطلب لشکر پیش امیر شمس الدین و حاجی بیک ... از امرا و صاحب اختیار بودند ... امیر کیخسرو به اتفاق ... برابر ... شده متوجه
شده آنحضرت با پانصد کس ... چون عرض لازم ... باشند ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نمودند ... اقامت ... تمام ...
در آنجا ... اورده ... چون ... منتهی شد ... روی ... امیر صاحبقران
و آن جنبه ... لشکر ... امیر حسین ... از استماع ... اندیشه ... نموده
... از جانب جته لشکری به امیر ... نام ... ملکت ... الحکم ... خشم ...
جهان برهم زد ؛ چون سپاه جته از دم نتوانند دم زد ؛ لاجرم همت مصروف ... کردانیده ... حسب ... از ...
التماس نموده با حضرت صاحبقران اختلاط فرموده در حسم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری در صفحه خاطر همایون ... ارباب
حرفه ... بمعرض **وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما** ... امیر حسین را ... عرصه مصالحت
... باتفاق ... حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و وظایف ثنا معروض کردانیدند چون ... مملکت
و ... حضرت صاحبقران ... معلوم ... صلاح حال ... سمع همایون ... کلمات

درویش عمل نموده شیخ آن را صاحب دل تصور کرده احوال امیر بگوید که در حال انکه مخالف بدان رغبت شد و امیر حسین منهزم و مرا با مملکت و پریشانی سپاه رخ نمود
اگر لشکر بیگانه درین دیار درآید به خونهای ناحق ریخته گردد و احوال مسلمانان در معرض تلف آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابد و ارضاع شریف غرا اختلال
پذیرد و مبانی دین مصطفی انهدام پذیرد و عاقبت با شاه زاده فاطمه و آنزمان پشیمانی سود ندارد و اگر معجزی کلمه الصلح خیر طریق مواقفت مسلوک شود عند الخالق والخلایق تحسین
پسندیده آید مصرع که آشتی به هر حال بهتر از جنگ ؛ و چون امثال این سخنان معروض رای اشرف اعلی گشت خواب از پیش از این صاحبقران بگریزد
اعتقاد دیده بعوض داوری ده و رنگ وحشت از آینه ضمیر حق نور بر خود زدوده به آسایش دل اعتراض داده و کیفیت الواقعه چنان بود و نوبتی حواس مبارک آنحضرت از شدت
محصورت باز مانده صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش بست که باب بخچه سپاه منقسم گشت خود را بر چوب پاره نشسته بسختی در افتاده و دید دار فریاد رس در مانده گان
و عاجزان نعمت خلاص و نجات رسالت منوی از کمال حیرت و دهشت از خویشتن غایب شده خود را از جانب سمرقند بر کنار آب یافت و چون از عقب نظر افکندی دریای
مخجند همچنان جوشان و خروشان بچشم همایون او درآمدی و چون بعد از این شدت حضرت صاحبقران ولایت نشان از حال فرزند انتباه یافت رای مراسم
بمشورت امیر بگر فرموده آنکه خود را بجانب سمرقند رسانید و یکی دیگر حضرتش رسیده او مطلوب او در حالت هم از روی موعود بکشی متوجه شد و امرا الشکر امیری
و امید و سپاه چند داشته بعراض همه بتفقد حضرت الکامس مع اشراف و اعیان را کحل ضمیم اللطف مبتهج فرمود و چون ضمیر آفتاب تأثیرش بر مصلحت قرار گرفت اندیشید
و اگر مصلحت درمیان تردد نموده از زحمت و قال نیز بطلب آنجا مدد های بهتر از وسیله دیگری پیش امیر حسین رودم و آنچه گفته باشد نامه فرموده بر نیز عجایب جانم بخشم
لوگر خود را با علامی عزم ملی برداشت پیش امیر حسین فرستاد و در عقب او دست بر عروه الوثقی توکل زده بی توقف در اندیشه خان آنچه علامت شجاعت بود مرعون
و غیرت را با نام آسته با صاحب همت نامدار عالم گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون مقصد رسیده خلایق شهر در آمده شخصی بیرون آمد خبر خلاف وقع
بسمع شریفش رسانید امیر حسین از حضور وجود شهر سبز رستن عزم برده است امیر صاحبقران بعدا از آن استماع آن خبر شد در آمد شهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب
حصار رشت دمان منعطف گشت و چون بکرمی برسید دمان رس نیز به طایفه ای از سپاه امیر حسین دچار خورد و لشکر مخالف حمله چند نمودند بیوند در مقام محاربه درآمده حضرت
صاحبقران همه را امیک جمله متفرق و منهزم گردانید و چون از آب بام گذشت بموضع بناری رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه گرفت و بعضی از ملازمان
حضرت صاحبقران را در اخبار داد و بنده عزم ملاقات امیر حسین دارد با تمامی حیله معرفت از خار و خاشاک کدورت پاک نمود و امیر موسی که بر سپاه سمرقند شده از سخن را
مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را آزمایش و امتحان کرده بود وصف جنگ آراسته از مضمون حدیث خذا جرب المجرب حلت به الندامه غافل و ذاهل مانده و حضرت صاحبقران
در میدان جنگ از پیش و ملک روی بلشکر دشمن فرمان داد و تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با بنگاه سوار از عقب مخالفان درآمدند و حملهای متواتر کردند و خون بعضی
با هم آمیخت تیغ از نیام کشیده پیشتر رفت سپاه امیر موسی چون دیدند از ایشان بیش پیش ایشان مردان مرد بر شیران نبرد متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر جلادت
شعار انحکام را تعاقب نمودی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی را از آب فرود آورده بجان امان دادند مقارن این حال بسمع جلال رسید که امیر حسین بر کنار
رسیده حضرت صاحبقران با همان شصت کس بر پشته برآمده ایستاد و در همان لحظه دوش لشکر فراوان میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق با
یکدیگر صفوف کشیده نوران آراستند و حضرت صاحبقرانی بر فراز آن پشته بنا توقف نمود تا غرض بهادران از قدم رنجه فرمودن معلوم فرماید که کس چه نیت کرد

حصن دهرنب برد و آنحضرت ایشانرا بدانجا گذاشته با مردم خویش گشت و شب در میان تنگ یک رسیده فرود آمد و در آن موضع باشط رود جیحون بخشیه امیر حسین از ان
نزد امیر حسین فرستاده بود متوقف گشت و چون بخشیه خبر توجه امیر صاحبقران بسمع امیر حسین رسانید لطف رحمت و شرمت کرده و سوگند بر زبان یاد کرده بعد از این
مخالفت بجای نیاورده و پیرامون مخالفت نگردد و تو بر ان مشاوره را در موافقت بخشیه فرستاد تا از آن جانب قتلغ تمان با ایمان مؤکد گردانند حضرت صاحب
قران عباس بهادر را با بخشیه نزد امیر حسین فرستاد تا مواثیق تجدید کشید گردانند امیر حسین با عباس بهادر عهد تازه کرده امیر موسی و الجایتو را با ده هزار مرد فرستاد
با ایشان همگی در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشیده با او در مقام الفت و آشتی آمده سعی نمایند و میان ما ملاقات میسر شود و چون امرای امیر حسین
منازل و مراحل پیموده در میان نرم خند بقریه ایکش کنز مزار شیخ علی لالا قدس سره در آنجا مدفون است رسیده فرود آمدند و حضرت صاحبقران با این ورود در علی آباد سغد
نزول فرموده امیر موسی و الجایتو با کسی از مصالحه کسی نزد صاحب قران عالیشان فرستاده بشرف بساط بوس فایز شد و ملتمس امرا را عرض رسانید و قرار
بر آن شد که امیر صاحبقران با صد کس و امیر موسی و الجایتو با صد کس یکدیگر رسیده مهم مصالحه را تمام رسانند چون این خبر بسمع امرا رسید برفور با صد سوار
روان شده و امیر صاحبقران با صد مرد در حرکت آمده چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت صاحبقران گفتند که مستمال گشته امرای معتبر امیر حسین اینجا بنده پیامی
خویش برام آمده اند اگر با دست بردی نموده بر گرمی این نهاب اقدام نمائیم او را احکام حال آگاه نماند و با مقاومت نیاید عقلا فرصت غنیمت دانند چه اهل تجربه گفته اند
الفرص تمر مر السحاب فاغتنموا نیز فرموده اند و فوت الفرص غصص و حکما گویند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون باد دولت دشمن وزان بینند قدم در مقام تواضع نهند
و چون رایت بخت او سرنگون بینند فرصت از دست ننهند و هیچ خبر نباشد در دولتی بهتر از آن که جمع بتوان گفت در استیفای لذت حسب الامکان مبالغه نمایند
و دوام فرصت از دست دادند در سخن اهل دانش مزبور است که بزرگی با دشمنان تدبیر ایشان تفحیص گو هر چند ایشان دادرا هیچ حیز توانند داشت از حزم
نباشد بر حال رعیت و ایم عدل نگاه دارند مملکت بیم مبنی در جور ظلم گذارد و چه دانشی دربار آب واسطه برکند دشمن منقطع گردد حکم عاقبت از بینی و بدان فرصت
غنیمت دانند بیت مکن وقت ضایع بافسوس و حیف ٭ که فرصت عزیز است والوقت سیف ٭ بالجمله چون حضرت صاحبقران کامران بر قصد امرا اطلاع
یافت انکار منع فرموده گفت و در معهد میثاق شکستن از آثار کان دین هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید دولت او متزلزل و مضطرب باشد
و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشد ملک او معمور و خزانه او موفور گردد جمعی که در مقام مخالفت آمده باشند و بعد از آن طالب صلح شده بر عهد و پیمان او اعتماد
کنند و فتنه تسکین یابد و ملک آرام پذیرد بیت تا اهل خصمان تو گیرد قرار ٭ عهد نگه دار و بیدار ٭ القصه چون امرای امیر حسین بحضرت صاحبقران رسیدند
زانو با عتذار زده و از جانبین رسم محبت و مودت و پیمان تازه کردند غبار وحشت و کدورت بیکبار مرتفع گشت و حضرت صاحبقران در مصاحبت ایشان امیر موسی را نوازش
فرموده بقرار سابق و دستور معهود شرایط انبساط مبسوط داشت و امرا بعد از آن لشکر با رخصت داده خود نیز به منزل خویش معاودت فرمودند و حضرت صاحبقران بخطه
دلکش کش رفته اهالی آن دیار را از احسان بیکران خویش محفوظ و ممنون گردانید ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا و توجه ملاقات حضرت صاحبقران
چون در آن اوان شاهان بدخشان با خلاف و امیر حسین لطف یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه و لشکر خود جمع
آورده استقبال نمودند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر نشستند و چون ملک معزالدین حسین کرت ملک هرات از توجه امیر حسین بدان جانب بدخشان آگاهی یافت

عجل امر

جمعی کثیر از سپاه زاول غور و غیرهم را جهة غارت الوس داخل شبورغان و تولد و بادکیس جانب فرستاده و حضرت صاحبقران را برین دقیقه اطلاع شده با لشکر کش و ذخیره دانگ
بصیرت دفع فتنهٔ ایشان رانده شد و غوریان بر توجه صاحبقران متوجه شبرغان شده بودند و نواحی بلخ را غارت کردند و بتخمین پیش تمام ترمراجعت نمودند و حضرت
صاحبقران از آنکذار ترمذ گذشته چون از غوریان نشان نیافت عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبردار شده با ایشان
در مقام مصالحه آمد و بر جناح استعجال با کمال آرزومندی و اشتیاق مراجعت کرده در خندق العاق ملاقات اتفاق افتاد و یکدیگر را در بغل گرفته اظهار محبت نمودند
و آنچه مکنون ضمیر بود داشتند بر طریق اخلاص نهادند از گذشته و آینده سخن گفته در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی نماند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده بعیش و
عشرت بسر برده جمعی را در ایام جوانی داد وقت زندگانی برگرفته و از آنجا بحرکت درآمده به یلاق الکش رفته حضرت صاحبقران از آن موضع قاصد ختلان
فرستاده امیرزاده جهانگیر با اغروق بجانب قبة الخضرای خویش توجه نماید و چون اولاد بولاد و بوقا تحکم شهر حصار کابل [illegible] اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت میزد
و امیر حسین و صاحبقران با لشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشته و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند و قبول اسباب [illegible] سرداری [illegible] داشته
بقلعه تحصن جسته و سپاه ظفر نشان حصار را مرکز دار در میان گرفته بجنگ مشغول شدند و صاحبقران در باب محاصره جد و جهد را بظهور رسانید مخالفان عاجز
و مضطر گشته و دلاوران سپاه نصرت پناه چون حاجی بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون بمقصدی
کارزار شده ملازمان رکاب فلک فرسا قلعه را قهرا قسرا مسخر ساخته بولاد و بوقا را دست بسته و جگر خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر قلعه و قهر دشمن امیر
حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامیاب و کامران باز گشتند و در خلال این احوال امیر حسین بطریق مشورت با صاحبقران گفت داعیه آنست که از خطهٔ
دار الملک سالم بقلعه هندوان رفته در وقت هجوم لشکر مغل خراب گشته است بحال عمارت آرم ترا هر چه بخاطر رسد بگوی حضرت صاحبقران فرمودند نعوذ بالله
ببینه که قضیه است و متوطن امیر حسین را از آن امر منع فرموده [illegible] شاه امیرزاده عبدالله بعد از واقعه پدر خویش امیر قزغن بمقصدی حکومت گشت خواست که در سمرقند
متوطن شود امرا و نوئینان از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بکام [illegible] از طریق
عقل و حزم بعید نماید امیر عبدالله سخن نیکخواهان [illegible] ایشان نشنیده بجانب سمرقند رایت توطن برافراشت دیدی که چه رسید باو آنچه رسید پشیمانی سود نداشت
اکنون من همان میگویم مشفقان و نیکخواهان با امیر عبدالله گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند سرانجام آن تکلیفات از محض اشفاق بزبان توجیه می‌آید لا محیی چنان
در باطن من رسوخ یافته که [illegible] آن گذشتن محال می‌نماید و بعد از آن مرتکب اسباب تحصیل آن گشت و دارا بار خویش شد بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه به
نهاد [illegible] گرده بوده چون از کابل مراجعت نمایند امیر تیمور را رخصت فرماید که مستقر عز خویش رود سخن خود عمل نموده آنحضرت را همراه خویش بلخ برد و مقصد
رسیده عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و کش آن شهر را العقیده که در تسلط [illegible] بلخ با بروج خراب [illegible] تعمیر قلعه هندوان بروی مبارک بنیاد جنانچه عن قریب ذکر آن
در موضع خود گفته آید انشاء الله تعالی مقارن این حال خبر رسید که لشکر جته باز متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که بدفع
ایشان [illegible] کشته [illegible] صلابت بالصوب [illegible] امیر موسی را مصحوب خویش گردانند و چون خبر توجه سپاه جته تحقیق پیوست حضرت صاحبقران و امیر موسی از
سمرقند گذشته صلاح چنان دیدند که در موضعی مناسب [illegible] تا وقت جنگ لشکرهای ملحق شوند و امیر حسین از عقب ایشان در حرکت آمده حملگیش را

معسکر رسید درین اثنا میان امرای جته نزاع و مخالفت تمام پدیدار شد بنابر این شمس الدین و کیکی تیمور و شیر اول باط بقیه از لشکریان بقصد حاجی بیک

و از عظماء امرای جته بود الغ تومور و حاجی بیک از عزم ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تافت و آنجماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند

و هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیده از سپیده دم تا … سعی و جانبازی بجا آورده و باستعمال تیغ و سنان … بازگشت و شمس الدین و کیکی تیمور جمله الکه با اتباع خویش

گریخته و از عقب تاخته شیر اول را … رسیدند و ازین سبب که مجال مخالفان راه یافته مملکت ماوراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند و بعد از آن

حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستادند و در حضرت طلب ملتمس … بعقب سپاه جته شتابند و چون در آن زمستان … بدخشان

بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده بودند امیر حسین پیش آمده قندز را غارت کرده امیر حسین دفع دشمن خانگی را اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد و دهقان **بیت**

چو داریم در ملک خود دشمنان : توجه بجای دگر کی توان **ذکر توجه امیر حسین و صاحبقران بطرف بدخشان و وقایعی که در آن زمان دست داد** چون از جانب سپاه

جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحبقران کردن مکان تجدید لشکر با مرتب داشته عازم بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته در منزل … بوده

موضع کشم که از جمله دیار بدخشان است … مصاحب … بهرام … امیر حسین صاحبقران ظفرنشان را با … ملک … روان فرمود و خود در کشم

توقف نمود و منتظر آوازه فتح بدخشان می بود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه … آمده سر راه گرفته … تیر … از آنجا …

سپاه ظفرپناه از دور دیدند پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده روی بگریز نهادند و از عقبه … لشکر … راست ظفر … و هم و هراس …

ت بدادند و از آب … عبور نموده پیش دوران … شده و گذارها … حضرت صاحبقران ناچار دیگر گذاری پیدا کرده فوجی از لشکر ظفر

اثر را پوشیده … از آن … گذار … حضرت … آگاه گشته بار دیگر فرار بر قرار اختیار کرده بجای بالای بدخشان روان

شدند و در دره … که … آب بزرگ … میشوند … مجموع … لشکر فیروزی اثر روی بایشان

آوردند بار دیگر گریخته و متوجه طرف … گشته … چون از آب … گذشته … کرده پای وقار استوار داشته … مغلوی

سپاه نصرت شعار بایشان رسیده از … روی بفرار آوردند و لشکر منصور علی بدخشی را … دستگیر کرده …

اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره … مجتمع اند لاجرم آنحضرت … ملک را با گروه … بر سر ایشان فرستاد و سپاه بر … ایشان رسیده

دست بغارت و تاراج برآورده غنیمت فراوان گرفتند … مراجعت … راه … گرفتند و چون … ملک … دشمنان

خبره شده آنچه سپاه امیر حسین بغارت برده … ایشان را … رسیدند

و چون این خبر موحش بسمع مبارک صاحبقران رسید آتش غضب … اشتعال یافته … آنحضرت با یازده کس …

دشمنان … جنگ … بهرام … آمد و بعد از سعی …

لشکریان … بیان حضرت صاحبقران …

شده … صاحبقران رسیده … دیگر از عقب ایشان … آمدند و از جمله …

وشب سی روز کار صاحبقرانرا بجنگ ایشان اتفاق افتاد در آن موقف هولناک ایلچی توقبا مقدار قوت و توان در نفس خود دید که با دغدغه و کشاکشی در میان مخالفان در دوید
و چند تا جبکه را اتفاق اسپ را زده بعزم برجوش و لکم الکشن اشارت حضرت صاحبقران کرده با ایشان در آن کشاکش را همی پیچید امیر تیمور گورکان که ایشان را
خلاص کرده بشتافت بعد از این جنگ بیهوده جراحی رسید بیادگان و نام آن شهسوار میدان مردانگی شنیده دست از محاربه کشید چنانچه ایستاده بود [...]
آورده اند و دو کس از آن جماعت بر پای اسب آمده پیش آمدند و پیشانی تضرع بر زمین نهادند حضرت صاحبقران با ایشان جنگ [...] و آنچه از اسب و جبه لشکریان بر گرفتند
صباح بیاورید و بسپارید تا ما ایران شاه را تسلیم کنیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آورده بازگشتند و حضرت صاحبقران با اهل در کشف
سعادت و اقبال مراجعت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان [?] از لشکریان آنچه گرفته بودند جمع کرده [...] و چهار یار [...] های
اسب و قطار های شتر [...] روز دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران رسانیدند و مراحم خسروانه بر اطلاق فرمان داد و بعد از آن منصور
و مظفر در حفظ حمایت ملک علام و اکرم مراجعت نموده و چون در وسط بدخشان نزول فرموده در مقام نزدیکی جلا بر بعضی سپاه در آن جنگ گاه که گریخته بودند آمدند امرا عرضه
داشتند اگر باز حالات ایشان بعد از مراجعت بظهور آید [...] عزت پادشاهانه تجویز این معنی نکرده و حاضر [...] جماعت فرمان داده در موقف عفو باز داشت و بعد از آن
که مجموع را بتیغ سیاست رسانید **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز و ملاقات با امیر حسین** در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی
ستان مراجعت نموده به بدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین بانجا آمده خبر به ایشان رسانید که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو ختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده
راه خلاف و عناد برافراشته اند امیر [...] جناب امارت مآب بزودی متوجه گردد تا به تیغ آبدار آتش این فتنه فرو نشیند صاحبقران کامکار از آنجا با ایلغار [...] سمند
بادرفتار بعزم مراجعت سوار شد و در آن ولا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و کیخسرو مکتوب بجانب حضرت صاحبقران فرستاده بودند و التماس معاونت نموده و المکتوب در راه
بدست امیر حسین افتاده بود و حضرت صاحبقران برین قضیه اطلاع یافته چون حضرت صاحبقران بارهنگ [?] رسید با امیر حسین ملاقات فرموده [...] مراسم
اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای می آورد و از دقایق تعظیم و تبجیل ما بعد [...] فرو نگذاشت و در خاطر خطیر امیر چنان بود چون بنای مصادقت
و اساس مخالصت بغایت مستحکم شده و تاکید تشدید یافته باید که امیر حسین المکتوب نماید و از [...] و جهت [...] بر زبان نیاورد و طریق یکتایی مسلوک
نداشت و در جاده دوستی [...] بود برافشای اسرار با یکدیگر انحراف جست و در این صورت اندک ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران دست داد و چون بازگشته
در [...] حجره قرار گرفت [...] شخص بحضرت مبارکت نموده معروض داشت امیر حسین غرضی دارد [...] چند آنچه موجب [...] ماند [...] حضرت
صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار هیچ گونه تغییر بخود راه نداده آن سخن را اعتبار نکرده متعاقب این دیگری آمده و مکتوب [...] بآنحضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین
با امیر موسی گفته [...] نموده تا اگر بگیرد و بعضی از [...] خان گفته اند امیر صاحب قتال چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده [...] همایون خود تشریف آورده [...]
آمده صورت قصه امیر حسین را نسبت بآنحضرت باز نموده و از عقب آن شخص دیگر رسیده مکتوبی که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی نوشته بود [...] بر آنکه
فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بند [...] و بر هر تقدیر حضرت صاحبقران از غایت قوت نفس آن سخن را اعتبار نکرد و با خود گفت که این سخن
غالب آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی [...] بظهور رسید و امیر موسی [...] امثال این امور نسبت من

در خاطر نگذرانند و بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران مؤید و مظفر بنفس همایون عزیمت کرده خرام سعادت فرمود تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ دیگر از حقیقت این کیفیت
استفسار نماید و حجاب از میان برداشته آن دغدغه از خاطر شریف محو نماید چون نزدیک به آب رسید امیر حسین بر در آنجا سوار ایستاده و دیر پیش از آن [illegible]
کشتی رسید و شخصی از کشتی بتعجیل بیرون آمده اخبار کرد که امیر حسین گفته که باغی نزدیک رسیده لشکر مرتب باید داشت امیر حسین دفع دشمنان را در همه التفات
و اهتمام صاحبقران کرده در علام مختصر داشته روی بآنحضرت آورده گفت باید بی تاخیر از آب بگذری و بصدمهٔ حملهٔ گرز گران سنگ و صولت شمشیر آتش آسا
دشمنان خاک را ذره وار بر باد فنا دهی چه زنده خشم و بعضی دلاوران و ارسش لرزه انداز عزم این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه ظفر پناه از
جیحون عبور نموده بزنده خشم و بعضی دلاوران در منغلای بودند روی باستیصال دشمنان نهاد و مخالفان چون از توجه صاحبقران آگاهی یافتند از آنجا
و ارسیده بعجز بازگشته راه گریز پیش گرفتند و بطرف [illegible] رفتند و زنده خشم او را تعاقب نموده [illegible] بجانب ختلان شدند حضرت صاحبقران از عقب ایشان [illegible]
و حضرتش از جیحون گذشته باز بدان طرف آمد و بآنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خطهٔ کش نزول فرمود و امیر حسین همچنین در [illegible] آن برگزیده
شان از مکافات دشمنان باز ایستاده از آب گذشته بجانب بلخ توجه نموده و در قلعهٔ هندوان رایت ملک و اقبال بر فرق فرقدان رسانیده و چون استقلال او در کار
سخن دشمن بسوزن لغو از صفحه سلطنت بیرون ساخته امیر سعید و نظر اعتنا بمواد جهانگیری بود و ظهور این معنی در عالم اسباب موقوف بر آن بود که
طالبان ملک از میان برخیزند و لاجرم درین ایام صفات نکوهیدهٔ طمع امیر حسین مستولی گشته و امرا و اعیان ولایت را از مصادرات و مطالبات او
رنجیده خاطر و از آنجمله حرص مال و حرکت بخل بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه صاحبقران سلوک عهد و پاک اعتقاد از لوازم داد و ظاهر گشت که امیر حسین بر چون عزم دیگر
مینگریست و با وجود وفا و دوستی ایشان چشمهٔ محبت و وداد در خاک خفا و سو فی و بدعهدی تیره و مکدر میکرد و صحیفهٔ عهد و پیمان بر طاق نسیان می نهاد
مکر و حیله آغاز کرد و اعیان و متعلقان و منتسبان امیر صاحبقران هر که اسم و رسمی داشته باشد مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده از خطهٔ کش بیرون
و عبرتی این سرگذشت آنکه خواهر حضرت صاحبقران از سبب آنکه شوهرش امیر موید پسر خواجه را در سر شراب کشته که خبر بعد هم [illegible] برنده امیر موسی را و دران طرف
بآنحضرت روی رسید تا جانب طلب داشت و آنچه حرکات ناملایم و علامات و امارات قصد امیر حسین شده و بر حقیقت آن حضرت صاحبقران آگاهی نداشت کرده بود امیر [illegible]
ملتفت باز گشته درین ولایت بدیده و در پیش ره صفت کمالات امیر حسین از روی امتنان مروت داشته و حضرتش عهد و میثاق را که نهاده بود بخشیده بود پرورده
نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع اخلاق ذمیمه گماشته بمقتضای کریمه و شاورهم فی الامر عزیمت فرمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر [illegible] و امیر جاکو
و امیر سیف الدین و غیرهم را در مقام مشورت آورده از مکر و حیلهٔ امیر حسین و دفع او سخن راندند و ایشان متفق الکلمه گفتند و عهد و میثاق او مطلق وثوق و اعتماد نیست

ع سکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ؛ با جمع حکایات نقض عهد او معلوم شده و داعیهٔ مکر و غدر دارد اگر بزودی درین باب فکری کرده نشود دشمن بر احوال ما دست
اقتدار دراز می کند و آنگاه تدارک آن قاصر آید اکنون مهذب چنان می شاید که لشکر را جمع آریم و یکجا همت را بر دفع او مقصور کردانیم و اگر درین
امر اهمال ورزیم عرض و مال در معرض تلف آید و از تراخی مضرت متوقع که حضرت صاحبقران گیتی ستان این سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان
هم داستان شد و در اثنای مشورت علی برادر خضر یسوری با رخصت در آن خلوت درآمد و اسرار مخالفت امیر حسین تجدید نموده از وحامت عاقبت آن بیم کرده

از کلمات ایشان نزد متغیر گشته از خلاف وی اندیشه مند شدند و از روی اتفاق رنگ خون گرفته از شغل معاش نزاشت پای ارتیاب زدند و تهیه اسباب جدال اشتغال نمودند

گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب بیران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بن قزغن چون امرا و بومیان از افعال ناپسندیده امیر حسین ملول و متنفر گشته از
بالس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران را نیز بمکر و غدر او از صغر کلان بمرتبه یقین پیوست امیر را مامور در مخالفت صحبتش هم داستان شده با یکدیگر عهد و پیمان
بستند و چون جنبش امیر صاحبقران عزم بند قلعه کش از سمات نفاق و دزدی میرابو و معراه او از زه خلاف امیر حسین شروع کرد امیه چهار لشکرها از ان وادی ...
قره را طلب شیخ محمد بیان سلدوز فرستاد و از مهابت امیر حسین گریخته با پراز رخته بود فرستاد و چون نصرت آیات ب ... گاه غرور کامیاب روی آورده مجتمع
گشته رایات رو چون ... رو قول و منغلای ترتیب داده بطالع سعد و بخت بلند از خطه کش بیرون آمده و باب کشتی قول بعهده امیر موسی گرده خود با طایفه از شیران
بیشه هیجا و شکفان دریای وغا در معقد ... روان شد و چون حلی ... نموده و بجرار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت قدیم او بود ... گریخته و حضرت صاحبقران
گروهی اقتدار از جهت ... امیر موسی ... و سیورغتمش و علان ... امیر سوید حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه ... منغلای از پیش
روان ساخت و ... را بعد ... طلب هایون خویش ... داده رایات ظفر پیکر برافراخته و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیور
غتمش و علان با بهادران در ان طرف شان بر ... رسیدند و ... منغلای لشکر امیر حسین را با شیخ ... قوم ... سیورغتمش ... بجز ادراک ...
ایشان پشت داده و از روی ... لب ... آموبه گذشتند و ... در ان ادان ... نقابت ... ابوه ...
سید الله ... افتخار آل طاها و یاسین امیر سید برکه از عظماء سادات که بحسن حسن و صفای سریرت و طهارت دین و صدق ... نسب ...
... بیش امیر حسین رفته بود ... با انکه از مخصوصات ... بانجناب ... تعظیمی لایق نیز بتقدیم نرسانید ... در کار ... هزار
زبان با و خطاب میکرد **بیت** ز اکرم زمان کند می بیش ... زبان مردمی تو هم نداری ... و هر ... ممالک اسلام ... ظن ... طرازنامه ... بیرون آمده
و روی توجه بدیار ... ماوراء النهر نهاد در موضع ... که سرفرستی ... حضرت صاحبقران پیوست و ... گشاده کرده برابان نصرت سیاس کرد ...
... توجه حیث و ... فائز منصور و حضرت صاحبقران ... منظور نظر الهی بواز ... اسباب ... و ... سیادت ... ی در ان ادان
نهضت ... منهج ... گشت ... از اوقات ... با انجناب ... داشته از وضع ... اعزاز و شرایط احترام دقیقه ... نگذاشت ... ایل ...
از خبر ... بیرون ... حضرت صاحبقران و جناب ولایت پناه ... العراق از اوقات با هم ... و بعد از وفات ... در ...
... حضرت صاحبقران ... در ... ادراک ... امیر جاکو ... لشکر ... اطراف ... موجب فرموده عمل نموده ...
... را آورده باردوی همایون پیوست ... بجانب ختلان ... تا لشکر ... در سلک سایر ملازمان کرد ... منتظم گردانید و در ان
طرف ... موضع ... شیخ محمد بیان ... و ... امیر ... بموکب همایون پیوستند و چون موضع ... معسکر ظفر قرین گشت ... شیخ محمد ... بر ...
و امیر ... شوکه از قبل امیر حسین ... با لشکرها ... رسیده با نواع نوازش سرافراز گشت و همچنین امیر خضر ... دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته ...
امیر حسین روی ... نهاده بود ... ختلان رسیده ... امرا ... الکس ... حضرت ... امیر حسین

منهزم و آشفته خاطر شده بودند روی بر درگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقران نهاده مکرمت برایشان مبذول شد و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران به مقدمه
روان کرد امیر حسین نیز جمعی از بهادران را پیش فرستاد و جنگ صعبی بین الفریقین روی نموده سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر چالش
نموده بهادران را دستگیر کرده کشان کشان به درگاه فرخنده شعار آوردند و حضرت صاحبقران درین اثنا سیورغتمش اغلان را بر سر خانی نشانده چند روز بعد
و نشست دامادها بر بردند بعد از آن لشکر را مرتب داشته و رایت استعلا برافراشته متوجه بلخ شد مقارن حال امیر زنده حشم با سپاه بدخشان به اردوی کیتی گشای
و باتفاق ملک هندوان را از گذر در میان گرفتند و کوه رکه زده سوران انداخته و از حصار سوار و پیاده بسیار فزون از حد و شمار بیرون آمده جنگی گستاخانه کردند و در
آنروز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان در سن شانزده سالگی بود بقدم جرأت پیش رانده داد مردی و مردانگی داد
و از دست قضا تیری کشاده یافته بر پشت پایش رسیده از جانب دیگر سر بر کرده جراحان سیخی چنان گرم کرده و تیر را چنان داغ کرده که تیر از زیر
قدمش بیرون آمد و شاهزاده با وجود آن درد هرگز در وی هیچ اثر و اضطراب ظاهر نشد و هیچگونه قلق و اضطراب نکرد روز دیگر حضرت صاحبقران بعزم تسخیر آن قلعه فرود
آمد را بهر زدن کاه را بر دفع جوانان جانباز روی بمیدان نهادند و دست به تیغ و تیر گشادند و بعد از ستیز و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز نهادند و پناه بحصار
بردند و در چنین وقتی امیر حسین آغاز بخل و امساک که در طبیعت او غالب بود کرد و آنگذاشته زر و سیم و به جان شیرین بس زد و کم دهش دست به بذل و کرم باز
بیت چه داری ز شمشیر زن زر دریغ ؛ دریغ آیدش دست بردن به تیغ ؛ امیر حسین از کمال خوف و دهشت دروازه ببست و حضرت صاحبقران کس پیش او فرستاد که
ما اگر جان میخواهی روان از قلعه بیرون آی و بقدم اخلاص جادهٔ متابعت بپای امیر حسین چون راه خلاص و نجات از اطراف بسته دید و از پیش سیلاب بلا
دید بهم پیوسته دست در دامن تضرع آسمان زده پسر بزرگ خود را با خانه و اسباب را کرده بیوش حضرت صاحبقران روان ساخته بگفت در مقام التماس داد عاجز
متابعت و مبایعت چاره نمیداند و متعاقب آن دیگری را فرستاده پیغام داد در اقبال جهانگیر بنزدیک زوال رسیده و کوکب اقبال من از خانه عز و برج شرف بدرجه هبوط
منزل و بال انتقال کرده در حالت از تو که سعادت و فیروزی همعنان داری همیشه رجا میکنم که مخلصی ده از این منگنای محنت و مشقت بیرون آمده
روی بمکه معظم بهانه زیارت بیت الله کنم و گذرانم از جرایم و آثام زمان باعتذار و استغفار بگذرانم مراحم خسروانه ملتمس اوست امید دارم که از موقف عنایت در خدمت
فرمان یافته گشته و هیچ آفریده مزاحم و متعرض نشود تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاده که فردا بیرون می آیم بشرط آنکه تیمور گورکان
بهمه عهد و پیمان در میان آورده و قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید و متعرض من نشاید حضرت صاحبقران که در عهد و وفا و صدق و صفا بلکه در جمیع صفات
نفسانی آیت سلاطین زمان و خواقین دوران بود برانچه پیمان بست و قرار بران یافت روز دیگر سلامت بیرون آمده هر جا که خواهد برود و امیر حسین بعهدی که نمیخواهد
ع بدعهد مرا چو خویش پندارد ؛ برانچه اعتبار نتیجه وجود نهانه لباس سوکواری در بر افکنده امیر حسین با دو نوکر بیرون آمده و از کمال دهشت و حیرت
نمیدانست که بکجا میرود بکف الاتفاق قدم بهر طرف می نهاد تا بشهر کهنه افتاد و در تب مسجد شیخ رسید نوکران را از خوف بهانهٔ جراحت خائف و گریزان بر بالای مناره
مسجد جمعهٔ شهر ویران در آن آسیب تعرض لشکریان تا روز وقت تخریب عمارات سالم مانده بود و دست حوادث لام معظم گریبان آن نرسیده بود و بیت
ز برگ صنوبر گردن دور روان ؛ روزی که رخش باشد روزی که دوستان ؛ و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هر چند تجسس مینمود

روزی ناگاه بر خاطرش گذشت که بر آن مناره بالا رود و نظر باطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که بسیاهی مکمن گریختنش در آید یا صحرا بپوشش رسد
و ضرار وند اسب مغفور چون بر آن منار بر آمد امیر حسین بدید و بشناخت و منش :: در چنین روز گوش صاحب ادبار کر است :: وقت هم بدبخت گاه ادبار علامتها کشد بیت
در ایام رفاهیت با دلگه حضرت سیکلک کنم بریان بهیچ مبارزه پهلوان مینهاد در آن حال از بیم جان کشتی مرغزار بیدغلطان بد آن شخص داده در کمال سر خویش مبالغه
نمود و بمواعید خوب اورا امیدوار گردانید و انمرد امیر حسین را نبوگسند و پنهان عظیم سکمن خاطر گردانید فرود آمد و بدرگاه صاحبقران رفت صورت واقعه بتفصیل معروض
داشت و سپاه بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که سپاه انبوه باشتیاق دیدار او رسیده متوجه اند از آن بالا برآمد
در سوراخ دیوار مسجد در خزید و چون دست صاحب کرپاسش گرفته بود مقداری از دامن جامه اش در بیرون مانده بود و مردم بالای منار رفته عرض‌کنانش پیدا شد و از آنجا
مراجعت کرده بدان گوشه پیوند و بیدار پرده را در کشیده پیدا گرفتند و از مکمن بیرون کشیدند و دست بسته بحضرت صاحبقران رسانیدند بیت کسی را که دولت ازو برگشت بر کوهش
باستان تو انگیز نتوان آورد :: و حضرت صاحبقران با کیزه سیرت صفای سریرت نگذاشت و از مقتضای عهد تجاوز ننموده بهیچگونه تعرضی بآن روا ندارد و
با مرا کرد و فرمود که از گناه حون او گذشته ام و خدای او را بحال خود گذاشته و چون او را از مجلس بیرون آوردند کیخسرو ختلانی که خصم او بود و نیز خونی او
معروض حضرت صاحبقران کرد که امیر حسین برادر مرا کشته است و از من باید برادر تا بمقتضای شرع شریف قصاص رسد آن حضرت کیخسرو ختلانی را دست داده فرموده که تو از
این دعوی مگذر و اوعاقبت حاضر حون برود کار ورد خود رسیده و در اثنای این گفتگو حضرت صاحبقران میگو چرا آلام گذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانید
در باب تجسس ری دنیا مدیده تاهی نگریست و از قتل او زهر فراق الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین را خواهر حرم محترم صاحبقران بود حزن دائم بر ضمیر اشرف وی استیلا جست
بکریست امیرالجی بیورازیسکی دیر ایام دلخوش بود و بسعود مال مشهور و عوام عارف چون رفت آنحضرت و خلاصی لاارتیاب شاه کرد و اتفاق داشته امیر حسین پای از این
عقاب در صف نجات بنهد همه را مثال زبان با هر آینه با ما مبرم مگوش حشم و ایا دادند راه با ما مگر بر کیخسرو کرده ایشان انجمنی دیا کنه و بار حضرت از عقب امیر حسین بشتافتند
دگار ورا با تمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانواده برگزیده و بعد از میان برداشتند و دو پسر دیگرش گریخته با بار به هندوستان رفتند و در غربت به پدر و برادران
پیوستند و لشکر منصور در قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و جمیع اسباب او نزد صاحبقران آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم
دختر قزان سلطان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر امیر حسین که تقدیم داشت بهرام جلایر را داد و دیگر خواتین و فتایان و دختران را با امرا
و مقربان و ملازمان نامزد فرمود و دنیا عروسی است که هر روز دست در گردن شوهری کند و حریفی که هر شب با هر دیگری بنزد و سکه سعادت بحضرت در مقامی زنند
و خطبه سلطنت هر جمعه بنام می خوانند ملک لله الامام نداوله بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع
شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران کردند و غنایم که وفور ثروت لشکریان از احتمال
در گذشته احتیاج در میان مردم نماند و مغل و کیپا نایاب شد گفتار در جلوس همایون حضرت صاحبقران سعادتمند و نهضت آنحضرت در شهر بلخ چون سپاه چهره جند نوبت بدیار
ماوراء النهر آمده مجبور را استیلا دار استعلا بر انداخته درین وقت آنحضرت صاحبقران خواست که ایشان را گوشمالی سزا دهد و بعد ازین خیال محال بدماغ خود راه ندهند
و پای جرأت و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمان داده در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه بموافق سکونی حشر انیز امیرانه کرده در حرکت آمد و چون

ورود آب جیحون بگذشت بمره و اوز ملکوز مکر خود ستمکاری در میان بسته و داغ ادبار و بندگی بر جبین نهاده و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از ان ممر فراغتی یافته بضبط
ابیورد و الوس و جند بید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بود ملک تیمور را بضبط فرمود و در رمضان نایب ملک فخر الجلال معز فرزند جبل
خود بعد فوت معود و مفارقان و صحبت آنحضرت برکز دولت خبر رسیده و ملک تیمور حقوق نعمت فراموش کرده با غلامان کلمه عصیان مبادرت نموده و در ایام
بهرام جلایر و حضرت صاحبقران در تاشکنت بواسطه قلت احترام او نسبت بملازمان حاضره عتاب فرموده و سرزنش کرده بادی بگشت و بجانب خود باشد در برادرانش
خویش محتاج بیم در سلک هیبت سپه انتظام داشت فرمان واجب الاتباع صادر شد او با میر عباس و خطای بهادر و شیخ علا بهادر روی جلادت بدفع او کنند
تیمور از آن ... ایشان بر حسب فرمان روان شده و مسالک طی کرده چون برابر بایقی رسیدند بهرام جلایر خبر یافت صیده خود برکچی ر باخبر تبش علی اوت امرا تشنه جوامیند
و او را بگیرند و بهرام از غرور انسان آگاهی یافته صورت حادثه با امرا در میان نهاد و بر مصلحت دفع ایشان را نهان داشته و عذرا ان استمالت داده عاقبت
حصن شد و هر دو سپاه بر کنار آب عاشیه خرامون در میان ایشان حایل بود صف زده با یساق مقارن اینحال خطای بهادر باب تا خبر جنگ و عاقبت حزم نمی کند و شیخ علی
بهادر رقم قبول بران کشید و خطای بهادر تا عمل بر حسن و بدولی او نکشند و سپاه از آب گذشته خود از ... سپاه زود چند کس را نیز اخته کرده حقیقی احتیاج نموده بگذارد و در آمدند
و شیخ علا بهادر بکمک خطای بهادر در عقب او از آب عبور نموده و حمله کرده و او را از ان میان پرون آورد و ان صورت طور نسبت برای شجاعت و جلادت او اولاد
بنا بر مقتضای فرمان در میان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازگشتن جمعی را از نسبت به بهرام جلایر غرور اندیشید بعونه بپاس رسیدند بیگ پیر
پیوستند حضرت صاحبقران کردن تواند از مصالح ملازمان استکشاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرد و با حسن رای کار کردن ماثر فرمان داد و چون جمع آمدند
بنفس خویش متوجه دشمن گشت و در آن نصرت آیت بر ادراخت چون از بیرام و سکی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت فرار بر قرار اختیار کرده در صحرای ...
هار متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دلیران شمشیرزن نیزه گذار تا موضع سکریغاج کر کلیف را الکا پیشی کردند و سپاه منصور غنایم بانجمول
گرفته رایات عالیات از انجا بنوم سعادت در اهتزاز آمده و در اثنای طریق محض شفیقی و بسیار یکی از مقربان درگاه معروض رای شهریار گیتی پناه کرد انیده
امیر موسی و زنده چشم پسر امیر خضر یسوری با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند و چون بموضع قراسمان رسیدند هارون شاه مگری اندیشیده انجه در باطن دارند بظهور رسانند
و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو الملیث سمرقندی با ایشان درین باب اتفاق نموده اند و من مکتوب ایشان میدهم را اگر پیش واقعه در مجلس بدخت کند بر ایشان
ثابت سازم حضرت صاحبقران سلطنه فرمانداد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو بازداشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق ارباب خیانت بگناه خود اعتراف نمودند
و چون امیر موسی خال مهد علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت از سر جریمه او درگذشت و ایشان خانزاده ابو المعالی بخاندان نبوت نسبت بنجات گشت لا حکم بفض
جریان سبقا و سویت و از ممالک محروسه بیرون روند و ابو اسحق پسر امیر خضر یسوری ... که خلاصی شد در حباله نکاح امیر سیف الدین بو شکا ساکن از ان ورطه خلاص
یافت و حضرت منقبت عالی منزلت دریاره شیخ ابو الملیث سمرقندی فرمود و چون مهدی مکه بعنایت کرم است و ایشان در کمال بر هجرت و ادع انید بابده حج روند
تا اهنداماروی نمایند و زنده چشم را حسب فرمان واجب الاذعان در مجلس ورودی پیرون آمدن مزاش بلا اشتند ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب ترغان و اخلاص
باقی زنده چشم بوادی سلطاه و چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت عنقریب لعادی را اراک لکت نزحسین صوفی و الی خوارزم قرستاد
ملعده اونیزنانک

پیغام داد که ولایت کات و حقوق متعلق به یوسف صوفی در رود و تو چند سال است که از او انتزاع کرده بغصب متصرف شده و ضمیمه آنکه اکنون دست تطاول از آن ملک کوتاه کنی تا کار
انضباط یابد و مبانی محبت و مودت در میان ما استوار ماند علقه تواچی پیش حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد خدمتش چون بوفور مال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب گفت
این ولایت بشمشیر گرفته ام شمشیر از من بتوان گرفت علقه تواچی بازگشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بسمع اشرف اعلی رسانید باطن صافی حضرت
صاحبقران از آن جواب درشت متغیر و متأثر گشته عازم شد که با لشکر جهان آرا متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و نور ورع آراسته بود نظر بر صلاح حال
عباد و بلاد ادام از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر نصیحت و پند گرانبار کند ملتمس مولانا مبذول افتاده حضرتش
بدانجانب توجه نمود و چون بمقصد رسیده وظایف پند و نصیحت چنانچه رسم و عادت علما و دینداران نیکو کردار باشد بتقدیم رسانید و در اطفای نایره شر سعی بلیغ
نمود تا خون و مال مسلمانان در عرصه تلف نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و بلاد نگردد حسین صوفی از کمال عجب سخن آنجناب را التفات
ننمود و بامتثال آن اشارات ننمود و فرمود تا آن عالم با نام را همچنان محبوس کردانیدند و چون این خبر بسمع علیه رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه
لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع قپچی قبی نزول اجلال فرمود در آنجا حاجی وزیر فرستاده ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین
حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع گشته بود با پیشکشهای عظیم القدر بار دولت همایون پیوست و اخلاص و یکجهتی ملک بعرض رسانید بانعامات و تشریفات
خسروانه اختصاص یافت و آنحضرت ببلاد کات که از نواحی مشهور آن کشور است در حضرت الاصراف روز آمده داشت و امیر علی کور الحکومت قندز و بغلان فرستاد و امیر سیف الدین
را در سمرقند بر اردو و مکانی گذاشت و خود با سپاهی از جیحون بیرون در حرکت آمد و از کنار آب گذشته یکبار آب جیحون بموضع سیاه آب رسید معرکه سپاه منصور بپای قلعه کات
دشمن دیده و سپه غنیم پیش رفته حمله بر دند و اکثر ایشان را دستگیر کرده بپای سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح نامه در سنه ثلث وجه روی نمود از ساس احوالات اوزبکان و
حضرت صاحبقران اعلام داشتند و چون ظاهر حصار مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت سپاه بهرام انتقام گشت حسین صوفی باتفاق قاضی الجاردر ها
بسته راه غلو و لجاج کشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار را افروخته شدند و سپاه آنحضرت شعار بعدم جرات پیش رفته دست تولا از استیعی بعضی اربعه برادر و دیگر
آنحضرت صاحبقران فرمود تا بهیزم و خاشاک خندق بنیاد شدند و بعض ها بون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوچه ملک بعضی سپاهیان بالا رفته و از استیلای آنهم موکلان شکست
در خندق در آمدن برخاک ریز استعلا نماید و خواری لیبعی با آن امر مأمور شده بی توقف و تعلل از خندق گذشته روی بخصم آورد و مبشر و بانگ اجه نیز قدم بر قدم او نهادند و بکسان ایشان
چون صورت حال برمنوال مذکور شده کردند با ایشان اتفاق نمودند و لختی شیخ علا بهادر ببالای حصار بر آمد و مبشر دست زد که از وی نیز بر آید هر دو بمحاربه ایستادند
در آن دیگر شیخ علا بهادر از حصار بر آمده و از آنجانب شخصی نیزه حواله او کرد او دست بر نیزه دراز کرد نیزه بر خصم انداخته سعی بر روی زد و سپاه بفتح پیش از اطراف و جوانب
بقلعه ریخته دست بغارت و اسیر برآوردند و روز دیگر مراحم خسروانه با طلاق اسیران فرمان داده از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که کوچه ملک راه بقصبه بقپچی در کنار خندق کرده چوب بالا زده بر دی غریب بیستم فرستادند و غیاث الدین ترخان از نژاد قتلق اجنیز خان
اورا ترخان کرده چنانچه در مجلد خاص گذشت و خواجه یوسف ولد امیرالطیف با دیگر دلاوران برحسب فرمان از پیش روان شدند و بر لب آب کرکان بمنجانیق ...
مشغول قوم حوالت پیش نهاده تا آنجا آمده بمعبد رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشته ملکی خواجه و گلگان اسی و اسپ سپاه دشمن بعضی هلاک

عاقبت روی بفرار آورده و لشکر نصرت اثر اتباع آنجماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک در ورطهٔ هلاک انداختند و حضرت صاحبقران لشکر سپاه
جلادت شعار را فرمان داده تا باطراف و جوانب حصار زم رفته و شعلهٔ قهر افروخته آتش در الوان زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت اثر مشاهده کرده
بدیدهٔ یقین دید که او را طاقت تاب مقاومت ایشان ندارد و از قلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی نمود عاقبت صلاح در آن دید که در استرضای خاطر آفتاب اشراق
حضرت آفاق کوشیده پیلاکات و حقوق را متصرف گلگشت کان الدین اعلی باز گذارد و بامضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با پیلاکات لایق و تنسوقات بی حساب
بپارگاه فلک اشتباه فرستاد و مقارن اینحال امیر کیخسرو که حقد و حسد ملازمان صاحبقران را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد و پیمان آن امیر
گورکان اعتماد ننمای و در صلح و آشتی مکوش و پیش از آنکه از شهر بیرون آیی لشکر بر هم زده تاخت و غارت رفته اند و با انواع چنان بعهد و عده ما در پیش او روی
مصاف با توابع خویش ملک جلادت تنها هم سوگند و امیر حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو و جلالی مستظهر گشته با سوار و پیاده بسیار از شهر بیرون آمده و بر لب آب قرار
و در دور ستیز شهر دارند رایت جلال و قتال برافراخت و کوس زده و نقاره کوفته بور آن را خشت و حضرت صاحبقران گردن توان با معدودی از لشکریان که در
اردو باقی مانده بودند سوار شده همه با دلیرانه از آب بگذشت و بر غوغای فیلسوف کشیده در حرکت آمده و چون از آب گذشتند میان هر دو گروه جاهلی و فاصله بود رسیده و صف زده ایستاده کو
کس از بندگان خاص بخت اسبان در آب انداخته گذشتند و لشکر یاغی نیز حمله آورده جنگ آغاز شد و بعد از این شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب گذشته بجانب حریف
شیخ زاده در برابر او بعون متوجه گشت و بیک حمله او را گریزانیده و همچنین امیر مؤید و قیمور و جهای بهادر از آب عبور نمودند و در حین گذشتن از رود ایلچی بهادر در آب
فرو رفت چنین آب از سر او گذشت مصرع چو یکی نیزه چو صد چون گذشت آب از سر و حضرت صاحبقران حلاف در آب در انداز آن شیخ محمد بیک
و خود با پا برابر آن زده از آب شناکنان بسلامت بگذشت و در مصاف کارزاری کرده بر دشمنان کار زار گشت و آن روز از صبح تا شب بر ترتیب عادت کار آسیای نبرد بگردش
عصر گردان بود و سرهای بر دلان در میدان چون گوی سرگردان و بالاخره لا امر بروی دولت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه بر خصمان غالب آمدند و گروهی از
زخمی انعام اسیر و دستگیر گردیدند و حسین صوفی با معدودی چند که بگریخته بحصار در آمده و لشکر فیروزی اثر بر آن شهر فرود آمدند و جمعی در آنجا رفته بودند مقتضی الوطن بار گشتند
مولکب همایون متوسل شد و حسین صوفی قرین حزن و اسف گشته از آن بیمار شد و در همان چند روز بسرای فانی را وداع کرده برادر باقی گذاشت و برادرش یوسف صوفی
بجای او نشست و چون از امیر یوسف صوفی نا امنیت جرایم صادر نشده بود و سلسلهٔ دست تضرع در دامن متابعت زده از مصالحه سخن گفته بحضرت التماس اظهار مودت
داشته و برادرزاده یوسف صوفی را که آق صوفی برادرش از بنیان بیک دختر خان اوزبک داشت جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی از جان و دل بآن پیوند
راضی شده قبول نمود و بعد از تهیهٔ اسباب لایق انجمله نشین تتق عصمت را بدرگاه حکم شهریار که گسیل داشته و قدم کرد و نمود بلاح و نیک غایت عجب و داد تبدیل جاوید قبیله
شهرها که گورستان عنان عزیمت بمستقر سریر دولت اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از وصول موکب مقصد هرزه خیانت کیخسرو جلالی ظاهر شده بر لیع واجب الاتباع نفاذ
یافت او را در مقام پرغوغا از دار نشستند و بعد از تحقیق و تفتیش امراء و نوئینان با رکب تسین ایلچی فرستادن او پیش حسین صوفی و تحریض مخالفت حضرت را مجاریه
و حیّ صمیم صاحبقران انبوت سوت و چند کار دیگر بر بدان اقدام نموده بود نیز روشن گشت لاجرم سیورغتمش خان در اهتمام کرده بمدت شد و نسخ آن نوکران امیر حسین تقاص
ولی نعمت خویش دست تصرف ایالت بولایت شهرستان کوتاه گردند بیت دیدم چند بار بید یعنی گو فرجام انکه فقصه باین خاندان کند ذکر در توجه حضرت صاحبقران

۶۹

بجانب خوارزم و جهت نوبت ثانی و بیان آنچه واقع شد بعد از گرفتن کیخسرو ختلانی پسر امیر سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر یسوری و محمود شاه بخاری از موکب ظفر قرین تخلف نموده
بخوارزم رفتند و حسین صوفی ملک یوسف صوفی شد خاطرش را از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و داعیه نقض عهد و پیمان در
ضمیر او که در مروت و مردی محظور و ممنوعست اقدام نمود و لشکر فرستاده تا کاث را غارت و تاراج کردند و چون بر تواتر خبر برسید که حضرت اعلی در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمایه
باحضار عساکر گردون ماثر فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاه جرار بدرگاه پادشاه عالم پناه مجتمع گشتند و گروهی انبوه روی بعزیمت باستقام یوسف صوفی
آورده روان گشتند و چون خبر نهضت از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافت از کرده پشیمان شد زبان باعتذار و استغفار گشاد و بنده از اکابر و اعیان
با تحف و پیشکشهای لایق بدرگاه گیتی پناه فرستاد و تقبل نمود و عهد علیا و ستر عظمی را بر حسب فرمان که کرده بود روانه حضرت صاحبقران گرداند و خلل
بر قضیه پرورش یوسف صوفی راه اقبال نمود و رقم عفو بر صحیفه تقصیر او کشیده از آنجا مراجعت فرمود و چون بدار الملک سمرقند رسید نزهت اجلال ترتیب
اسباب طوی و مثال داد و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه عروس غنچه نقاب از رخ بر داشته و بلبل نغمه سرا جلوه گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان تعالی یافت
و امیر با دیگر کس و امیر داود دوغلات بتوجه آوردن مهد علیا بخوارزم روانه داشتن با هدایای پادشاهانه و تحف عالی همت بجانب مقصد روان شدند و بخوارزم رسیده
با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تبرکات گذرانیدند و حضرتش مقدم امرا را بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمود از دقایق تعظیم و احترام دقیقه فرو نگذاشت و جهاز بیگی
خانزاده با گنجی در خور محمله ترتیب داده بعد از آنکه امرا او را وداع داد اسباب رسم بجای آورده ایشان را روانه سمرقند گردانید و فرستادگان قاچر برابر
سپس بعجلت با اتصال ... را اعلام فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقران شد فرمود تا خواتون و عروس پسر قند رخان
بجانب پیر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالیمقدار و نویینان رفیع بار راه استقبال پیش گرفتند و سادات و قضات و علما و فضلا و ارباب درس
و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کان گل حسب فرمان پیش شتافتند و دوازده شهر را بانواع تکلفات عزیز و تجملات بدیع غریب بموجب حکم آیین بستند و خانزاده
انگیخته ... و از بدو اجلال تا موضع دیده عروس عرب و تجملات بدیع عجیب بموجب رضا و ترتیب باب مذکور بسمرقند درآوردند و در مجلس خاص بایین
شرع مطهر ... سعادت ... شاهزاده عالیمقدار منظور نظر عنایت ملک قدیر میرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان
جواهر ... درم و دینار و عبیر و عنبر و مشک ... از حیز ... بیرون بود و طویهای با عظمت و بزمهای با سرور و بهجت از ابتدای
گردش سپهر مینا فام ... از آن ایام ... بر ترتیب داده بودند در درج سلطنت و برج حشمت ... در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده عالی
اختصاص دادند ذکر توجه حضرت صاحبقران گردون اقتدار بقلع و استیصال لشکر جته نوبت سیم در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران گردون شکوه با سپاهی انبوه عزم مغولستان کرد و چون برباط قطعان رسیده زمستان در رسید باران و برف متواتر گشته ... در آنجا ... امیر و امرا
غوزی در چهارم ... آغاز ... ایرا ... بر ... صحرا ... سپاه ... عرصه ... گشت ... پادشاه
شاهی حال باتمام سپاه پیش حضرت صاحبقران از آنجا مراجعت فرموده در سمرقند ... در غره شوال ... از لشکرها جمع آورد
بطرف جته نهضت نمود و شیخ علی بهادر ... بهرام جلایر ... فرمان واجب الاذعان

منتق باوشن بود و در رکاب شاهزاده جهانگیر برسم منقلای روان شدند و چون ایشان از برون گذشته بموضع چارون رسیدند خبرگیران شخصی را از قوم جته گرفته
نزد شاهزاده و امرا آوردند و از وی چنین تحقیق کردند که قمرالدین و بزرگان علمان (؟) بیوت لشکرها جمع آورده در موضع کوکه تپه نشسته و چشم براه حاجی بیک دارد و امرا آن شخص را پیش
حضرت صاحبقران فرستادند تا صورت حال باز نموده آنحضرت سرعتی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرده بتعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند ایشان بموجب فرموده روی
بدشمن نهادند و قمرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آنجماعت از حرکت و قدرت خویش بیرون دیده پرکه اغوبان در موضع حصین بود پناه
جسته آنکه صد دره در غایت مغاکی و سر رود عظیم در آنجا جاری قمرالدین با اتباع خویش از دو دره گذشته از دره سیم فرود آمد و راه آمد شد استوار کرد و شاهزاده
عالیمقدار با امرای هوشیار و لشکر جته از متعاقب ایشان رسیده بود و در برابر ایشان صف کشیده تیر انداز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع
خویش نزول فرمودند و چون سهم ناوک نهادن جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شبهنگام روی بگریز آوردند در وقتی که جهات ظلمت ایشان را
مرتفع گشت منقلای لشکر منصور قمرالدین را بکایشی (؟) گرفتند و جمعی کثیر از کرکشان را التجا آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود زین کرد آنجا
حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزا با بقیه سپاه بانجا رسیده فرمان داد و امیر حسین و اروح (؟) قراول در ارغو (؟) دشمنان به نشیب ارکی به رود کی شتافته و امیر حسین
در بعضی از رود خانه غرق بحر فنا گشته سفینه حیات را لطف یافت و سپاه ظفر پناه رسیده بچپاول و اموال ایشان را اگرفتند و بعضی از قبایل و امرای
مغول که به ایلا برادر قمر رجب (؟) متوجه جانب سمرقند شدند و شهریار آفاق بتعقیب و قمع مغولان جته تا پای طاق رفت و از آنجا قرة العین سلطنت
امیرزاده جهانگیر باز گشت حضرت صاحبقران صاحب دین پر با سپاه جلادت آیین در پی قمرالدین روان شد و هزار های جته گرو هی در آن موضع ایوج فرمان
موطن بودند از عزم لشکر منصور پامال حوادث و ولایت بگشتند امتعه و اموال ایشان بباد فنا و غارت رفت و چون قمرالدین در جنگلی تحصن جسته بسمع امیرزاده جهانگیر
رسید از عقب ایشان رفت و قمرالدین بالضروره از آن جا روان گشت چون بر آن موضع و در دست رفت و شاهزاده بموضع و منازل او در تاختند و زنان اغا جوان ایر
شمس الدین و دختر او را سه دانه نازدیت آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع آن خبر روح افزا از موضعی که در آنجا بود سه روز کوچ فرموده
کوچ فرموده با پای قراساق بر آمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آنمحل بشرف ملازمت و سعادت پایبوس استسعاد یافت و آنچه از مغولستان برده آورده
بود از صاحبت و فاطمه پیشکش کرد دولت و اقبال نظر لطف اثر رسیده علاوه آنحضرات پسندیده گردید و در آیات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع بالشی
نالشی رسیده و از آنجا بصحرای ارزبازی نقل نمود صاحبقرانی در انجام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و مبارکشاه مکریت امیر هزاره آن دیار بود از دو تخدیان
قدیم حضرت صاحبقران سپهر اقتدار طویها متکلف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و در آن منزل فرخنده بساط صاحبقران پسندیده صفات معوض حضرت
نبوی علیه افضل الصلوات عمل نموده دلشاد آقا را که ایس و جلیس خود کرده امید دلش را از بند غم رهانیده و چون از مراسم جشن و سور و لهو و سرور بازپرداخت از راه
یازی کوچ کرده از ایسی بابان گذشته در آذر کند فرود آمد و در آن موضع جهد علیا قتلق ترکان آقا با خواتین امرا و ادام با افکان الدولت از سمرقند برسم استقبال متوجه گشتند
شرف بساط بوس فایز گشتند و مراسم تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بکجند نهادند و عایشه شاه جلایر حاکم آنجا
حضرت صاحبقران را در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب مهمانی قیام نموده در آن وقت آنحضرت لشکری بسر قمرالدین امیر و شیخ محمد بیان و عادل شاه بر

لیاقت باکید کر عهد و پیمان نسبت بیشتر بود بنده هر جا مجال یابند نسبت بان سعادت منش مکر و غدری اندیشیدند و چون آنحضرت در صدد جفا و عزیمت ملک مینا بگنجه رسید آنجا عهد
تازه کردند قرار بران دادند هر وقت چون گوشت خورده شود شیره پیش آنحضرت نهند باری حب زهر پیش نهاده دست برای نمایند و صاحبقران را لیکن در وقت گوشت
کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله از مکر و غدر در فایده شایع ارباب نفاق فرس شود پیش از شیره بهادان از مجلس برخاست و بر فور سوار شده باردوی
همایون مراجعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکر یا بزار رخصت بانصراف ارزانی داشت و خود بنفس اشرف متوجه نخجوان شد و در
فرشنگی فرشی ملاقات دوستان در آن بقعه شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانید و عادلشاه در آن زمستان بغربط بوسی فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن
ملدی واقعه و ابنه فاسد را که کرده بودند بوسیله عنبری بعرض رسانید و بر تجدید پیمان و سوگند اقدام نموده حکیم اکثر استدعا از حضرت صاحبقران بنابر مقتضی زمان
النحق را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت پادشاهانه مستظهر گردانیده باخفای اسرار و جهت درخود و چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه گوشت
تواجیان بهرام صولت را باطراف و اکناف ولایت فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و لشکریان آفاق بر درگاه پادشاه باتفاق
جمع آمدند از موقف جلال لکرمش شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد و در ورود مقام برغو باز داشتند و گناهش بوضوح پیوست و قهرمان قهر حضرتش
را برادر هر ملک سلدوز سپرد تا بخون برادر ملک را بتیغ بیدادی کشته بود بقصاص رسید وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ذکر
لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیم بطرف خوارزم در ماه رجب سنه … آن حضرت مخزم همیشه بشان ملاعبت شعار یوسف خان فصاحت دثار وقت
و معمود حقیقت حضرت صاحبقران کامکار بدان صوب با آن همه محبت و مصاهرت سوید اور یا یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت در شان سوین بیک خانزاده برادرزاده
والی خوارزم بود باطمع وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار بدان صوب با آن همه محبت و مصاهرت نشده
آنحضرت در امر مواصلت نشسته بر دقایق لطافت و دقایق فن تاریخ دانش پوشیده نماند و راقم حروف نیف رونق خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی نشده
بود طریق مورخان سپ بی سلوک داشت و اکراه ایشان را بر عزم ایراد وجه خصومت همین معنی باعث بود بالیتی و باطن رانزبانک دزی با جلادت قصد بها
سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده اقبوقا بهادر را در سمرقند بداروغگی گذاشت و امیر زکوقا و عادلشاه جلایر و چتی
بهادر و اطلی بوقا و دیگر امرا با سی هزار سوار بجانب جته روان کرد تا در دفع شر قمرالدین و گرمش او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه در ضمن تایید حضرت الهی
بجانب دیار خوارزم برافراخت و چون موضع … از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهانگشای عطرسای گشت … علیه رسیده ترکن ارلات و ازان جا
اسب با مردم خود متوجه اردوی صاحبقران جهانگشای بود طریق ناصواب … بلنجه … بخود راه داده خود بجانب … خویش گریزان روی آورد
آنحضرت پولاد و اماجاغتی … از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده … فاریاب … رسیدند و ترکن برادرش … و نوجی از
سوار با ایشان بودند بر لب آب دست برد و کمان برده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و عاقبت رشادت لشکران نصرت … کار انجامید … گشته روی بگریز نهادند و لشکر
ظفر قرین … باغی کرده پولاد و شهباز بر ترکن رسیده و اسب ترکن در آن زمان از تک و تاز باز مانده بود و مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شد و بیک چوبه تیر اسب
پولاد را بینداخت و پیش از آنکه پولاد و شهباز تیر دیگر بجانب او افکنند … از خود بگذشت لیکن اسپی باو نرسید و پولاد نیز پیاده گشته از اردوی … ترکن …

سپاهی و هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند و بعد از مدتی هر دو پولاد ترکش را بر زمین زد و بخنجر سر او را از بدن جدا کرده باز گشت و دلاوران سپاه را نیز بر هر کس رسید ضرب تیغش از پای
در انداخت و سر او را در سر حق باز کرده سر آن را کرده ترکش را پایه سریر سلطنت مصیر آورد و درین اثنا سار بوقا و عادل شاه در حضرت صاحبقران التماس نمودند که بگروهی
انبوه بطلب قمر الدین فرستد چه بوی عرصه ولایت خالی یافته و خبث عقیده بظهور آورده جنابی سپاهدار را ملی بوقا برادر خود فرستد و بعد از دو غره انداخته کمان حق نعمت بر طاق
نسیان نهاده در مقام شقاق با امرای بد اعتقاد اتفاق نموده و عادل شاه را بر سر حمله بی بصره مشغول شدند امیر ابوبکر حاکم شهر بهر بعلی با اردوی همایون فرستاد
صورت حال را معروض داشت و حضرت صاحبقران دفع دشمن خانگی اهم و اولی داشته بر فور باز گشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منقلای روان فرمود
با فوجی لشکر از عقب در حرکت آمد و شهزاده عالیشان در موکریه با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ بیاراست و بعد از مبارزت تیر و ضرب نیزه و شمشیر بیشه
شجاعت امیرزاده جهانگیر بتایید نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدای دولت روز افزون عنان از معرکه بر تافتند و بدشت قبچاق رفته پناه باروس خان بردند و جنگ
سار بوقا و عادل شاه ملازمت درگاه او اختیار نمودند و خضر الدین غرق سرارت ایشان در حرکت آمده در زمان خان به ییلاق رفته بود گون کردند و شیخ بایشان می
پیام با ازمی بیرون آوردند و با تایب خان جنگ در پیوسته او را بکشتند و از آنجا کرکه بقمر الدین ملحق شدند و او را بر سلوک طریق عداوت و عناد دلالت کردند ذکر توجه
قمر الدین و ادعای العبقی مردم و توجه حضرت صاحبقران بجانب او نوبت چهارم بتایید یزدانی چون سار بوقا و عادل شاه بقمر الدین پیوستند آتش حقد و حسد قدیم او را
در باطن اشتعال داد و دعوی ابر افروختند و بمقتضای مصرع کل لم دیده را آب تمام است ۞ قمر الدین با لشکری آراسته بولایت اندکان در آمده و مزاحم امیرزاده
از امیرزاده عمر شیخ بهادر ولایت بر ضبط الولایت روی گردان شد بقمر الدین ملحق گشت و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقاومت نمانده پناه بکوه
برد و شخصی را بتعجیل فرستاده صورت حال بمعروض رای حضرت صاحبقران رسانید و فرستاده به توزکرد باغی بالکره انبوه رسید و از معموری در ولایت اندکان
لشکر آن حضرت بعد از دو روز بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که از هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید در اسب شدند و قمر الدین چون از توجه
صاحبقران آگاه یافت پای ثبات و قرارش متزلزل گشته مراجعت نمود بموضع رود باشی رسید اغرق را با اقصای مغولستان روان کرده خود با چهار هزار سوار در کمینگاه
غدر بایستاد و حضرت صاحبقران ازین امر بیخبر لشکر بکنکاش دشمن فرستاده و از بهادران بیست پنجهزار مرد ملازم رکاب فلک نمانده و درین حال
میان شیخ علی بهادر بهادر سخن ایشان نیز از عقب یاغی نا خشنود و دیگران هم بآن موافقت نمودند چنانچه چون بادی یک
اختلاف آراء اینچنین با آنحضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت داشته با چهار هزار مرد شمشیر زن نیزه گذار از کمینگاه بیرون تاخت و شیخ ازینیم بدر آورده متوجه
اسلام شد و رایت تهاجم برافراخته حمله کرد و حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت روزگار استوار داشته مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله نصب العین ساخته سپاه را استمالت داده و همت قوی داشت و فتح و نصرت از بخشش ملک منان است نه از کثرت جمع
و انصار بیت سعادت ببخشش داور است ۞ نه در چنگ و بازوی زور آور است ۞ و فرموده اگر از کمی هستی پیش آید هم یک بار اعلام شود
دلاوران سوی بیت بلکه این دو سوی میدان نهاد ۞ در آن معرکه داد مردی بداد ۞ و چون شهریار شیر شکار بنفس نفیس خویش متصدی رزم شد بهادران
نامور خویش را روی به دشمن نهادند و به ضرب تیغ و حمله ایشان را متفرق ساختند و قمر الدین با آنهمه شجاعت و سپاهگری

دلاوری

ولشکر او در پیش او ترک تنفر روی گردان و گریزان شدند امرا و بهادران که چون رعد و برق بودند فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته را ادبار

الوس را اسیر کرده بودند بتهور و قوت بازو بازستدند و بطرف اندکان روان فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و حاجی بهادر بغیر معهود ارای میمنه لشکر روی توجه

بجانب کاشغر آوردند حکام آن ولایت گریخته گریخته در جهای ایشان سپر ... اهالی آنجا را بامان کوچانیدند و قمرالدین لشکرها جمع کرده در

مکر بقاح با تغاق سر و بوقا و حاجی بیک و جلایر صیرا قامت انداخته بودند حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی صفین و تهاجم

اهل عناد و شقاق اوج قرا بهادر در کشیدن تعاقب نموده و شاه ملک قمرالدین رسیده و نوکران قمرالدین متفرق شده خدمتش نیز از اسپ پیاده با پیاده بود

اوج قرا بهادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت تحمل نموده خود را به قمرالدین رسانیده اسپی دیگر بدو آورد و قمرالدین تیری از شصت قدرت کشاده بر اسپ اوج

بهادر زد اسپ افتاد و خدمتش به پیر در کشید با تیغی و قوم دوراه بهادر از عقب او باز ماند و قمرالدین برکمال بهادری او آفرین کرده و گفت وظیفه حلال نمکی بجای

آوردی اکنون از من همین قدر راضی باش باز گرد و اگر نه ضرب دست و زخم شست من همین است و تیری دیگری انداخته چنان بر سنگ خارا زد که در هم شکسته چه از آن

سنگ نشست و اوج قرا بهادر از آن تیر قمرالدین گشاده پیاده بجد و جهد بازگشت و سوار شد و امرا بیک جانب دیگر گریخته فولاد و خواجگی از عقب ایشان رفته شدند

و بعد از ملاقات جنگ بسیار کردند و شد دست فولاد از زخم تیری از حرکت بازماند و ایشان پای قرار در راه نهاده از جنگ ایشان خلاص شدند و فولاد بعد از

چند روز از آن زخم در گذشت **ذکر غروب کوکب اقبال امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر گردون سریر** حضرت صاحبقران فرة العین

خود را امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت فرمود در اثنای طریق شیخ برهان

الدین قلیج را دیده معنی مرشد ... و تقدیم ادب نزد آنجناب بزبان نیاز التماس شیخ شفای بیمار از حضرت عز و علا درخواست شیخ در جواب همین شعر بخوانده

که با قضا لابس و چون از جواب در آمد داشت و کار دیگرست و روشنا دیده سعادت و بهای آسمان مملکت صاحب سعادت از غایت پریشانی خاطر در جواب

خویش بو تعلیق را از آن سنگ کوکب تعجیل فرستاد تا خبری تحقیق بیارد و بعد از رسیدن او بار دیگر از فرزندان جمیع حال اخبار بشکسته دید و ملال خاطر انور ... سطح شمع انوار

الهی مات آنکه بود زیاده شد با خواص مقربان خطاب کرد در تصور من ... دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شاخبری ازوی دارید بشنیده و پنهان میدارید

مجموع ایشان از آن زنده دولت از عظیم برزبان آوردند و ما را بر حال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست پیش از وصول حضرت صاحبقران بسمرقند واقعه ناگزیر امیرزاده

جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلده فرهس رسید عامه شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن افکنده نعره

ناله و مویه کنان با دیده پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران با کمال اعتقاد ... تحمل بعنایت صبر و متانت دوازده ... لاجرم از ضمیر مبارکش

انمعنی روشن بود و در بین بهی پیکر ... هوس را از کهان و عهان بقا و خلود ... لاجرم شیوه تمکن و شیمه اصطبار شعار خود ساخت و هرچند اضطراب و تزلزل بشریت

بکلمه لا اله الا الله ... چند روز بها پا حبه بر روح پر فتوح او اولدان طعام و آش ... وادی کمی داد و صلات و صدقات ارباب استحقاق

و اصحاب استحقاق رسانید و نعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر سبز نقل کردند و در آنجا که عنبرسرشت مدفون گشت زمان حیات شاهزاده حسین صوفی

و گسیف صوفی را از حکام خوارزم بوده و دیگر امیرزاده پیر محمد را که چهل روز بعد از وفات شاهزاده مرحوم مغفور متولد شد و مادرش امیرزاده پیر محمد بکت ملک آغا و دختر امیرالیاس صوفی

بود و شاهزاده مرحوم جهانگیر که بحسن صورت و صفای سیرت اتصاف داشت معارف اجال امیر سیف الدین را که حضرت صاحبقران بصاحبی کرده متوجه ملک معظم

و چون بکاه حضرت صاحبقران در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده افعال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون بود و تأسف و تحسر میخورد باری سبحانه و تعالی در عوض او

جهانداری ارزانی داشت یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه آفتاب طلعت سعادت نشان در درج سلطنت و کامکاری در برج

خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقرانی وارث ملک سلیمان مکانی سزاوار تاج و دیهیم منظور نظر عنایت رحمن الرحیم معین السلطنة والدنیا والدین

شاهرخ بهادر از افق سعادت و سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار بدین ورود بجلال و آن مولد فرخنده قبه مجمع پاک اعتقاد روشن گشت

و خاطر خطیر پادشاه بر او بحراز ناصیه منقبت آن نورسیده بوستان سلطنت چهره برافروخت و در حین ولادت او مهمان خجسته مقدم برج قوس و سعد اکبر منسوب

بر آن شاه منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری و صاحب طالع آنحضرت در پاره دهم در خانه مقاصد دلالت با سعد اصغر دست در آغوش کرده متضمن آنست

که جمیع مقاصد و مرادات را با سهولت وجهی بلیغی کرداند و همچنین بر کواکب در محال مربی نود از صاحب لاتی قرار گرفته با رجاقی مقصدی سروری و فرمان روائی حضرت

خلافت پناهی کشورستانی بر جمیع خلائق شده بود تفصیل این دلالات هم درین اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده العزیز **ذکر بعضی از وقایع**

در نهضت رایات نصرت آیات بتاییدخانی افلاک بجانب خجند بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن و ملال او دست بشستن و تنظیم امور

مملکت نمی پرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده با حصن عسکر منصور فرمان داد و درین اثنا بسمع علیه رسید

که اهل جته جلابر در دهمستان قراحق با معدودی چند تصدی بتعرض روزی لشکر میرسد آنحضرت ایلچی بوقا را با یازده بهادر بطلب او نامزد فرمود و ایشان بر

حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بازار رسیده جمعی از لشکریان را که با خود همراه گشته و در آن کوهستان بطلب او مشغول

شده خبرش را در حوالی افروماله سیت و جته اسب سواره و قبچاق بر آن بالا بردند و بدست آوردند و شیخ کفایت حضرت واقف از حال عرضه داشته معروض

سبع بایان گشت دست ربوقه بر با او در محل لطف حضرت صاحبقرانی مواعظه نموده بود بعد از آن جرم او را از زلال مرحمت و احسان و عفو ... لا ایلر و

اولوس قرچیش را الوی ارزانی داشت **ملک** و مبادی دور آدم تا بعهد پادشاه از بزرگان عفو دادار و داستان گفته. و چون قمرالدین هرگاه ... خود

می بافت دست تعدی باد ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران جهانگیر فرزند دلبند شاه امیرزاده عمر شیخ بهادر را با امرا اقبوقا و حاجی بهادر و غیره از

اعیان امرا فرمود تا براستیصال قمرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند ایشان از سمرقند بیرون آمده تعجیل هر چه تمامتر از ... گشته در بیابان

فرا تو بقمرالدین رسیدند جنگ در پیوستند و بعد از ... قمرالدین را مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را غارت و اسیر کردند و غنیمت فراوان بسمرقند باز گشتند

و همت پادشاهانه چون خبر دشمن بود با مقید ... دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده ... بسکر ... امیر موسی و امیر عباس

و اقبوقا بهادر را با جمعی از پیش روان کرد و ایشان ... قمرالدین را دریافتند و میان ایشان محاربه عظیم دست داد قمرالدین منهزم شد و مردم او

دیگر بار عرضه امیر ... گشته حضرت تا موضع ... از عقب دشمن رفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که توقتمیش اغلان از ارس خان

ستوهیده تاب افواج ... منهزم گشته و بر هر تقدیر معروض داشت ... پناه بدین درگاه آورده و چون او نزدیک رسید آنحضرت تومن پور اوزنک را باستقبال او

فرستاد

و شکست و تاراج نهال چمن خانیت را بباد داد و بسعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول فرمود ذکر در آمدن توقتمش اغلان بدرگاه گیتی پناه و
فرستادن آنحضرت او را بحکومت اترار و صبران حضرت صاحبقران دریا نوال چون در ضمان سعادت و اقبال در سمرقند آرام گزیده بود توقتمش اغلان قریب شهر
رسیده آنحضرت رسم جهان نوازی مرعی داشته بر رسم استقبال سوار شد و با یکدیگر ملاقات فرموده بسمرقند در آمدند و آن مرتبان با همه اسباب ضیافت
چنانچه ترتیب داده در شکم نیاز سپر دهیمه از آنچه بعبارت تعظیم مراسم طوی و سور کرد و حضرت صاحبقران گوینده منصور اسبولان مخصوص از نیم و زر و جواهر و
اقمشه و اسبان راهبند و اشتران نامدار و شتران بارکش و غلامان پرتوش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با دو طلاغ بخشیده و طبل و علم و جنیب و حشم علاوه
آنها مذکوره گردانید توقتمش اغلان را بحکومت اترار و صبران و سغناق فرستاد و چون توقتمش در سریر سلطنت ملک پادشاه اروس خان قتلق بوقا را با لشکر عظیم بجنگ
و هم از تعداد او عاجز آمد بر توقتمش اغلان فرستاد میان هر دو گروه مقاتله و کشش روی نمود با وجود آنکه قتلق بوقا در آن مصاف بزخم تیری نماند توقتمش منهزم
شد بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جوانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را در کمال حشمت و ابهت
باز گردانید و اروس خان مراجعت او را استماع نموده پسر بزرگتر خود توختقیا را با شاهزادگان جوچی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی افزون از اندازه و قیاس
بر رفع توقتمش نامزد کرد هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت نیز شکست بر توقتمش خان افتاد و سپاهش رخی کشته و بعضی پراکنده شدند و او در
خود گریزان شده روی بجنگل سیحون نهاد و قراکچی بهادر او را تعاقب نموده توقتمش سعی بسیار خود را بکنار آب سیحون رسانید و از پی پیاده شده جامه از بدن بیرون کرده خود
در آب افکند و قراکچی تیری بر بازوی او زد و توقتمش برهنه و مجروح شناوران از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قراکچی چندانکه او را جست نیافت لاجرم مراجعت نمود و بازگشت
و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقران ایدکو برلاس را جهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاده بود و امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش اغلان را جهت
نامبردار آنحضرت بود و رسانید و از حسن اتفاق در آن شب توقتمش خسته و زار و شب بر زیر خاک و خاشاک افتاده بود و هیچ بر هلاک نهاده آید کو بدان جنگل رسید و آواز
ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید که توقتمش بجائی که از آن بدتر نباشد افتاده امیر ایدکو بر سر بالین او درآمد او را از خاک و خاشاک بر داشت و بمراسم غمخواری
پرداخت و بمعنی بجای آورد و از لطف بر نجا را ببارگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید بار دیگر توقتمش مشمول عنایت عاطفت آنحضرت گشته بمنصب اعلی
هر چه در خزانه محتاج الیه بود از اسباب ترفه و کامکاری مرتب و مهیا گشت در خلال این احوال آید کو منغوت از در قره و امرای اروس جوچی انتقام داشت از اروس خان
گریخته بموجب طوی سر افراز گشت و بعرض صاحبقران رسانید که اروس خان با لشکر گران بطلب توقتمش اغلان می آید مقارن این حال ایلچیان از اروس خان باردوی
همایون آمده بعرض صاحب قران رسانیده که اروس خان میگوید که توقتمش پسر مرا کشته و در ملک شما آمده است تسلیم نمائید یا موضع جنگ تعیین نمائید صاحبقران کامکار در جواب مسعود از
مغنی عقل و مروت رخصت نمی یابم که کسی که پناه بمن آورده باشد او را بخصم سپرم لاجرم موضع جنگ هر جا که باشد همه ملاقات کنیم مکان جنگ است بیت
برو از من بگو پیش اروس خان :: که آمدن مرغ دیگر است اوان :: دلیران جنگ تیر جستی شده :: دلیرانرا است دست رزم بسته :: سپرها بر شمشیر کارزار آنچه
از ... خود ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم اروس خان حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان اروس خان را گسیل کرد بر توالی بعفت بر تجهیز
و ترتیب لشکر ابواب حشمت مجموع امیران و الوس جغتای را جمع کرده با سپاه گران و لشکر بی پایان در حرکت آمده و منازل و مراحل در ... بجانب ... از آنجا بجانب اروس خان

اروس خان پادشاهزاده که از جوچی نژاد و جنود دشت قبچاق در جنبش آمده لشکر قزاق کرد و میان هر دو گروه جنگ و جوش از فسخ مرتفع ماند در اثنای ایلغار برف باران
عظیم بارید از اتفاق زمستان لشکر بسیار در زمستان بنوعی ناخوش آورد و از مهابت و شدت برد خون در عروق منجمد گشت و از زدی قوی را مجال حرکت و جنبش نماند
که از شدت برف و سرما ترک مزاج سمند روز بیان آتش خسروی پذیرفت و بر عادت معهود ماه شبانه امتداد یافت و درین مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند
و هیچیک را مجال آن نماند که قدم پیش نهند و چون بهار در آمد لاجرم تعالی سپاه از حضرت صاحبقران فرمان داد تا بارلاق تیمور و شیخ علی بهادر و جهانشاه از لشکر
هزارت روگردان شده موکب همایون پیوسته بود برسر دشمنان شبیخون برند و ایشان بر حسب فرمان با پانصد مرد از معسکر ظفر روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر اروس
و با سه هزار نفر که به همین کار نامزد بودند دو چار خوردند و قریب بصبح جنگ آغاز شده در رسیدن قرابچی توقاییتمور ملک اغلان خبر یافت و از هر دو طرف
دو سپاه بیکجا بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند لابارق تیمور و شیخ علی بهادر در آن معرکه بفوز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروزی اثر
مراجعت نموده باردوی همایون ظفر رسیدند حکم جهانمطاع صادر شد که امیر محمد سلطان بختیار رو داد بمقتضای ذرهمحبتهم پیش رفته شخصی را گرفته بپای سریر
اعلی آورد و امیر مبرزه بدان امر مامور شده یکی دیگر را گرفته بحضرت رسانید و از تقریر آن شخص بوضوح پیوست که واقع سیتغیش و کوچک ایس از نوبهار آمده
اروس خان با صد کس بکری می آمدند و ایشان را با قتیمور بهادر و اسد و افراد لشکر را اتفاق میراده اند در بیرون شهر ملاقات افتاده قتیمور هر کس از
مطیعان سپاه می افزایند و برادر و بورچی سیتغیش کوچک را کشته است و بهادر شاه سیتغیش بزرگ را دستگیر کرده می رسانند و متعاقب انجمن شاه سیتغیش
بزرگ را بدرگاه عالی پناه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که اروس خان بصورت خود معاودت نموده قراتنگ را بجای خود گذاشته حضرت
صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون سوار شده متوجه لشکر شد و چون چند روزه راه قطع فرمود خبر آوردند که قراتنگ نیز باز گشته است و در آن نواحی از مخالفان کسی نمانده
آنحضرت در ضمان شرف و اقبال بجانب خطه دلکش کش منعطف گشت و طبل ارتحال کوفته مظفر و منصور بمقصد رسید و چند روز در آنجا توقف نموده تا اسبان
ایمن گشته بعد از آن بعزم رزم اروس خان سوار شده و توقتمش اغلان را با قراچی چند چاپارده سوار نوروز تمام را بنه در صحرای قمش بجر بسر اسب الاس دشمن
رسید و لشکریان او دست تعدی و تاراج برآورده اسباب و احمال بسیار و گوسفند و شتر بیشمار گرفتند درین اثنا خبر رسید که از قرار کیا دو نوبت طلع
صاحبقرانا اروس خان تخته تابوت به تخت خانه اصلی رکرده و پسرش تختق را بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافت آنحضرت اسباب سلطنت توقتمش اغلان را
مرتب کرده بنده او را الحکومت و آن مملکت باز داشت و اسبی بنزدیک ایشان بر جنگ اغلان نام را در خدمت بر او اصحاب متابعت نموده باو داده در وقت
استیلای تو بدشمن که گیتی مپرسی و ... گرز او تو می رسد انحضرت از دغدغه دشمن و زبیت دست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده عنان عزیمت
بدار الملک سمرقند منعطف ساخت و در شهر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه کامیاب و کامران در مستقر عز و شرف خویش نزول فرموده کار دولت انتظام
بوس دریافته لشکرها نه درم و دینار نثار کردند و چون تختق وفات شد توریملک بجای او بر سریر خانی نشست و بعد از مراجعت حضرت صاحبقران با سپاهی اعظم
متوجه بجانب توقتمش خان گشت و توقتمش ستوه آمده روی بر تافته دیگر باره بجهت حضرت اعظم داده سوار شده جان از آن معرکه بیرون برد و بی شک
سپر چگوار خود را بدرگاه فلک اشتباه رسانید حضرت صاحبقران علی همت برگشتن توقتمش خان مصروف داشت فرمان داد تا خاص عربان گروه بعد از آن

المبر

اسباب حشمت و ابهت او را ترتیب دادند و از موهبت عنایت عالم مطاع جهان مطاع عالم مطاع سرافراز شده امرای نامدار ارس توی بوقا و اوروس و بخشی خواجه و ارس بوغا و
اوزبک ترخان و دیگران نیز همچنین همراه توقتمش خان سغناق آمده او را بر سریر دولت نشاندند و امرا بر حسب فرمان ادای کنکاش توقتمش را در اولکای ترکستان نشاندند
ذکر فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش خان را بجنگ تیمور ملک پسر اروس خان و تیمور نشستن توقتمش خان بجای او الوکایت در آن زمان که توقتمش اغلان از اردوی اروس خان
گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقران آورده اورنگ تیمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر بر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اورنگ تیمور
بدشت قبچاق بقلاقت گذرانیده روزی چون توقتمش ... تیمور ملک خان براند و پادشاه از جون او در گذشت اورنگ تیمور چند گاه بقلاق در دشت قبچاق گذرانید
روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک خان زانو زده درخواست نمود و امیر داروس ساباجاز دهنه نام اسب تیکو بندکی و کوچ دادن قیام نماید خان التماس او اجابت
نموده گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو و اورنگ تیمور بعد از اندک فرصتی گریخته در سمرقند بسعادت عتبه علیه حضرت صاحبقران مستسعد گشته و بنوازش
بادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال بشرب مدام مشغول است تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده
اگر صد مهم نازک روی نماید هیچکس را یارای آن نباشد که او را بیدار کند و از این سبب اهل اولوس از وی نومید شده جای توقتمش اغلان خواهند حضرت صاحبقران
چون بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی سغناق را نزد توقتمش خان فرستاده که لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان
سپاه خود را جمع آورده متوجه قرا تال چه تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود خان نیز با برنداز ایشان الوس جوچی در حرکت آمده و آن سپاه کینه خواه بهم
رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شده و بیمن مرحمت صاحبقرانی تیمور ملک شکسته یافته توقتمش خان بجای
پدران در دشت قبچاق بحکم ارث و استحقاق بر مسند سلطنت و حکومت قرار گرفت و ارس خواجه را برسم اینان انبرده به پایه سریر سلطنت مصیر فرستاده بجا
آوردن کامکار از روحیت انجم اظهار است ... مجلس بزم آراست و چند روز بعیش و طرب گذرانیده و ارس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات سرافراز و مغزز خرم باز
و توقتمش خان در سغناق قشلاق کرده چون جشن و انجمن بسیار در اندیشه ... بر اطراف خویش بر افراخت عنان عزیمت قلاق معطوف ساخت و الوس را بسرکاره
سلطنتش روز بروز روی ترقی نهاده و لوای استقلال بر قبه جوزا بر افراخت و تیمور ملک بعد از انهزام تجاوز این خویش ضبط و یاسا مشتی از آن جمله بعقلان رجوع کرده
بیور رفت و باز در باب دفع توقتمش خان مشورت نمود امرا و اغلان صلاح در توقف دیده تیمور ملک سخن ناصح مشفق را مجلس مرحمت بر عرض رسانیده و آن سپاه را باقتل رسانید
و با این جلو روی بجنگ توقتمش خان نهاد و در موضع قراتال هر دو خان را ملاقات دست داده و آتش حرب زبانه زده در حمله نخست تیمور ملک را پای ثبات
جا لغزید قرار پیش توقتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان خان نفاذ یافت که ... در سلک امرای معظم باشد و او بر فور زانو زده عرضه داشت
که در ایام حیات تیمور ملک بهتر بن عربا مارت و حکومت گذرانیده ام ... اکنون کرم نموده امر فرمای که گردن من بزنند و سر
او را بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او افکنند تا جسد ما از میان ایشان زمین بماند توقتمش خان فرمان داد تا التماس او بمنزله داشتند و پهلوان
وفاداری او را ابد الدهر افسانه ساختند **ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات ناملایق** در آن سال که حضرت صاحبقران
بنزار رسیده حضرت نشست ... در مقابل ارس خان ... تا اطراف و جوانب بخارا را غارت و تاراج کردند و آن حضرت ایلچی

فرستاده معظم داد و با وجود قرابتی موجب خلاف وحشت یوسف صوفی ایلچی را مقید کرده بند حضرت صاحبقران سعادت منزل چون این معنی بسمع شریف رسید اطلاع یافت شاه
قتلی کرده در زنجیر آورده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی داشته باشد اگر ایلچی نه کشتن و نه بستن و ما علی الرسول الا البلاغ الکرامی باید ایلچی را روانه نماید مطلوب
سرزی یوسف صوفی از غفلت بهر وجه پسندیدی سبک رای نیز بیخود کرده باین کیفیت نکرده جمعی را فرستاده تا شتران ترکمان را در نواحی بخارا هرچه یافتند بخوارزم بردند و درا
انجالت امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک حجاز مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص یافته از ما صفحی کرده احوال داد و صاع طوایف ملوک را در حین ملک عقد
بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بر ممالک ایران استیلا یافته هر یک کوس استبداد و استقلال میزدند مشخص معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات
صاحبقران کامران دختر امیر موسی تومان آغا را در حباله نکاح آورده در جانب غربی سمرقند باغی بهشت مانند فرمان داد و در تابستان زنجیر را بر انجمن دولت و اقبال گردانید
و در بهار سنه ثمانین و سبعمایه بر باد بیهای یوسف صوفی توجه بجانب خوارزم برافراخت و از دلی اگر زلکر شهر خوارزم را مرکز دار در میان گرفتند و
امیر خوارزم از برای رعیت احتیاط و حزم حصن دیگر طرح انداخته با تمام رسانیده بودند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح تا شام جنگ انداخته در مهم محاصره غایت جهد و جد
بتقدیم میرسانیدند با اطراف و جوانب خوارزم تا حد غنیمت سپاه لشکر فرستاده در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال مضمون
آنکه تا چند روز از برای دو کس مردم عجب بلا گرفتار باشند و مال و احوال مسلمانان در عرصه تلف آمده و ولایت بکلی خراب گردد و انسب و اولی بحال بلاد و عباد آنکه ما
شخص با هم جرأت و شجاعت در میدان نبرد بحث از ما دو کس کنیم **بیت** تا قبضه شمشیر کرا یاری کند تا آتش اقبال که بالا گیرد ، حضرت صاحبقران بلاغت نقص
زعم یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید دلی در بیت و این آرزو در خاطر داشتم و جبه پوشیده و شمشیر جلادت بر میان بسته بر نشسته کرد و عزم میدان کرد بشاور ری
توکلی یکی بن حصار نهاد امرا از آن زده عرضه داشتند و توقف ادلی در بستنی سایه آنحضرت بکلمات ایشان التفات نمود و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان
شهریار زده دون تو آن زده لکنی تا بزرگان زنده در بدن داشته باشند خداوندگار چگونه در برابر خصم رود و ازین سخن آتش غضب صاحبقران برافروخته عنان
برشتافت و تیغ از نیام کشیده حمله او کرد امیر حاجی سیف الدین عنان از دست گذاشته قدم از جای خود بر گرفته پای باز پس نهاد آنحضرت دست
اعتصام در دامن عروة الوثقی توکل زده با توقف و تعلل در کنار خندق رانده آواز داده با یوسف صوفی بگو که بمیدان بر جنگ تو بمیدان آمده ایم تو نیز بجهت وفای
عهد قدم از دروازه بیرون نه تا به بینیم نصرت ایزدی از کدام جانب آسمان بر کدام حال بر شما روزنک میگردد و خوف و رعب در نهاد و ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفته
پشیمان شده محافظت نه بر پای ناموس و عزم حمیت بر اوج داشته دم در کشید و حضرت صاحبقران منتظر مانده که بدو عرق غیرت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار
آواز داده هر که سخن خود وفا ننماید مرگ به از زندگانی او است این سخن نیز مؤثر نشد آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند ازین مقولات حکایات
بر زبان آورد فایده نداد و یوسف صوفی از خجالت دست و سر بر دیم در کشید جواب بیرون نفرستاد آنحضرت را از توقف ملال روی نموده بلشکرگاه بازگشت
و دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی حضرت باد داده و وین آفرین کرده آواز تحسین بهاران به اوج علیین رسیده در خلال این حال از جانب ترمذ خربزه
نوباوه بمعسکر همایون رسید آنحضرت از کرم و دوربینی خجسته معطر داشت فرمود چندی برای یوسف صوفی با در مقام جنگ و عداوت مقتضی مروت رخصت نمیدهد
و این نوباوه را بی او بکار بریم باید طبقی از این نوباوه نفیس بکنار خندق برده و آنجا گذاشته بطبق چوبین با سفالین نیز منتبع علامت است این فرود و رد در بر حسب فرموده اثر

ایلچی

بر طبقی زرین نهاده بکنار خندق فرستادند از بالای بارو پرسیدند که در طبق چیست دارنده جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار ستوده خصال از برای یوسف صوفی فرستاده است

و آن طبق را بر کنار خندق فرستاده بگذاشت و خود مراجعت کرد ملازمان طبق برگرفته پیش یوسف صوفی بردند مقتضی عقل و دانش آنست که بمودت و ملاطفت پیشکش و مکافات

و شوقات برون فرستاده از در آشتی درآمدی تا وحشت و خشونت بالعکس و محبت تبدیل یافتی لیکن یوسف صوفی از رکاکت رای و قلت اندیشه و تدبیر طبق را

بدربانی بخشیده فرموده تا خربزه را از بالای بارو بخندق انداختند و طبق را نیز برداشتند و دفعه ای از بلاکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر

شیخ و جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در ایشان آویختند و آتش حرب بالا گرفته خاک معرکه را با خون آمیختند و بر هر طرف بسیاری از ایشان بر خاک هلاک انداختند و گروهی

انبوه زخم دار گشتند و دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناهیدند و ایلچی توقار را در آن معرکه زخم رسیده بود بشرف صحت یافت و ایلچی توقار حضرت

موی حضرت صاحبقران … بعد از آن فرمان داد تا استادان ماهر منجنیقها نصب کرده مقر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت

چند روز محاصره امتداد یافت و از آثار علامات تسلط نکال حضرت صاحبقران حیرت و اندوه بسیار بر خواطر خاص و عام نقش بست یوسف صوفی را استیلای مرضی

مهلک بر مزاج او غالب شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولتش اختلاف پدید آمده زمره‌ها جانب … صوفی گرفتند و قومی

ام از اولاد خواجه … که ولیعهد بوده … خواجه … معزول شد … از دروازه بیرون آمده … و سعادت دست بوس حاصل کرده صورت واقعه را عرض

حضرت صاحبقران رسانید رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن نمود که لشکر با نهضت اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شد حسب الحکم سلطان … شدند سپاه ظفر پناه

بیکبار در جنبش آمده روی جرأت و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازوی … قهر دیوار را … کرده در شهر ریختند و دست تسلط و غارت و تاراج

از صامت و ناطق هرچه یافتند … زدند و … شهر و سادات و مشایخ و علما و اشراف … ارباب حرف را که … در شهر بکش

فرستادند و معلوک چند در خوارزم ماندند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرموده لوای فتح و نصرت برافراخت و عنان معاودت بجانب

ماوراء النهر معطوف داشت و بمستقر عز و اقبال خود رسیده … در زنجیرسرای … نزول کرد و هزاره و صده … لشکر با قسمت … کاران خوارزم

بموجب فرمان در اندرون شهر طرح سرایی انداختند بزودی تمام ساخته شد و با قصر اتمام یافت … از زمین سر کشیده بود … نام … نقش

افتاد ذکر ارسال نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین والی هرات صاحبقران گیتی ستان از …

زنجیرسرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین کرت بهرات فرستاده معلوم نمود که … بهار … امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار … حاضر

خواهند شد توقع آنکه ملک نیز بانصیب توجه فرماید ملک در بارۀ فرستاده … مقدم … ارسال … ادب و تعظیم …

… تعلل نموده معروض … امیر حاجی سیف الدین … فرماید تا … خاطر …

پناه شتابد … ملک در … امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمایه حسب فرمان متوجه هرات شده و ملک غیاث

الدین در اعزاز و احترام او عنایت مبالغه بجای آورد … ماوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر … و در اتمام … شهر … دوران …

و قبل از وصول امیر حاجی سیف الدین … هرات … بسیار … ولایات … بند

و توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال متجاوز گشت و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع شد متوجه بانه بر سر اعانت گشته و ملک ... گردد از عقب او
در حرکت آید لیکن سخن وفا نکرد و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اطوار و اوصاف ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید در
خلال این احوال غیاث بیک از غورات و جوانب بر طبق درخواست حضرت صاحبقرانی با اردوی همایون پیوست و مراحم پادشاهانه بر رغم غفو زلات و عثرات
او گشته صنوف عنایت و تربیت و نوازش شامل حال او ارزانی داشت و دختر او را جهة امیرزاده سلطان محمد خطبه کرده طوی ساخته و در باب توجه هرات بطریق
مشورت با او سخن در میان آورده قرار بر آن یافت و در اوایل فصل ربیع ملک پاس گرفته از آنجا حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد و
هیبت منقبض انقیاد شده مرکز عظیم در میان آورد و در ارتفاع حقوق عبودیت نماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید لاجرم بدو طالع ضعیف او را
بر خلف وعده باعث و محرص آمده و حالت نقض پیمان بر روز کار او غلبه یافت و از آن جهت قراباغ سرات کرد چنانچه عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله وحده
العزیز بالجمله بعد از مراجعت غیاث بیک رای عالم آرای صاحبقران جهانگشای اقتضای آن کرد که قبل از توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود با لشکری گران به ولایت
خراسان فرستد تا هیبت در دل دشمنان اثر کند و غبار اضطراب در آن حدود از جا نجنبد و فرعه انتخاب بر امیرزاده بلندمکان عالی جاه منظور نظر عنایت الکبرا امیرزاده
میرانشاه افتاده فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت و امیرزاده جهانگیر بر لاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا و امیر محمد سلطان شاه و قماری برادر تکوره و
دایان بهادر و بارس بوقا و ربوقا و دیگر امرا و سرداران پنج هزار سوار با پنجاه قوشون از سپاه ظفر اثر در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب
ایران شده با تیز و رستان در قراباغ و بیرغاول نکذرانند و شاهزاده عالیشان بموجب فرموده عمل نموده با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع
بلخ و کوره ... ... و اقبال ... و چون زمستان با آخر رسید ترکان سمرقند با وقایع را معمورترین ولایت ملک پسوع ... و غنایم موفور از اسب و گوسفند
و اشتر بدست آورده باز گشتند درین اثنا غیاث بیک چون فرمان او را بی پا در سر سلطنت مصیر فرستاده معروض داشت و اکثر حسب ... فتح ابنیه بجانب ... ایران
در حرکت آید بنابر آنکه حیز یچ شده در طریق نیکو بندگی بهمان امکن تقصیر ننماید **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بصوب**
ایران از توران در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه در ترتیب فصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را جهة همت عالی نهمت جهانگشا
عنان گرفته ره عزم نوجیمان بهرام صولت با طراف و جوانب فرستاده و چون باجر توق ظفر پیکر سپاهیش از جمع آمدن تمام سپاه پرتو توجه بجانب ایران انداخته و داری
هفت کشور بطالع سعود در زمان محمود بدان سرگشت **بیت** ز آب جیحون گذشت و آمد تیز ** در خراسان فکند رستاخیز ** و چون بعد از قطع منازل بقصبه اندخود رسید
از حسن اعتقادی که نسبت با اولیا داشت بدیدن بابا سنکو رفت و آن شیخ از جمله ابدال وقت و آن زمان مجذوب و او ارزاند خود و جنون سینه گوشتی بجانب صاحبقران انداخت
و شهریار ... از روی فال خیر بزبان فصاحت بیان گذرانید که پادشاهی خراسان را که سینه روی زمین گویند درین یورش بالارزانی خواهد داشت بحسب
از لوح محفوظ بر ضمیر منیر ارباب ولایت پرتو ... ... الحال بتوجه حیز توجه رایت نصرت آیت بیع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آن اوان
بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود و بر سپیل تعجیل در حرکت آمده و بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لدی الباب بانواع سعادت رسانید و حضرت صاحبقران
کامران از نواحی جیحون ظفر او ایلچی پیش علی بیک جانی قربانی فرستاده بر ... لشکر ملا جمع آورده چندروز از جحب و عمده با اردوی همایون پیوندد و علی بیک انجب بدو دلی

برکشته

بگذشته با آنکه خود پیغام فرستاده بود نیز رخصت مراجعت نداد و در سلوک طریق بیوفائی و بدعهدی بر شیوهٔ نامردانه قدم نهاد در تبلیغ مسطورات و چون ملک
غیاث الدین با آن زودی پیش بور از سربداران اتراع نموده بود لشکر او در آن جانب بسیاری مانده بودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام
و کوسویه معطوف ساخت تا لشکر آن جانب بملک محمد ملحق نشوند راقم حروف از پیری سالخورده چنین شنیده که احمد پسر سلطانشاه خنجرچی سپاه ظفرپناه بجهت
او ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را بنده جی کوسویه بیرون برد بالجمله رایات جهانگشای چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی سردار آن موضع بر قدم اطاعت و انقیاد
پیش آمده مشمول نظر عنایت و احسان گشت و رعایای کوسویه از ضرر لشکر ظفر اثر امان یافتند و چون صیت ورع و تقوی و گوشه نشینی و انزوای عالیجناب
ولایت مآب قدوة العلماء والمحققین اسوة الاولیاء و الکاملین مولانا زین الملة والدین ابوبکر تایبادی قدس الله سره العزیز بسمع همایون حضرت صاحبقران رسیده
بود بعزیمت ملاقات او عازم تایباد شد و چون بدان موضع رسید شخصی را پیش فرستاده درخواست ارسال داد که حضرت مولانا زین الدین ابوبکر رفته زبان بتکلیف ... جهت
نزول فرموده ... مولانا در جواب فرموده مرا با امیر تیمور چه کار حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنید روی توجه بوثاق مولانا نهاده بکوبتر جهت اتفاق
ملاقات او شتافت و مولانا سخنان نصیحت آمیز بر زبان آورده در اثنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقران گفت که مولانا چرا ملک خود را نصیحت نکنی که خمر نخورد و
و مرتکب محرمات نشود و پیوسته بملاهی اشتغال ننماید مولانا در جواب فرمود که او را نصیحت کردم نشنید حضرت جبار منتقم ترا بر وی گماشت اگر تو نیز نشنوی دیگری بر
گمارد و از این سخن صاحبقران بحشمت گریه در وقت کرده از پیش مولانا بیرون آمده از آنحضرت منقولست که فرمود در زمان دولت ما هرکس از ارباب عزلت و اصحاب
صدق و منقطعان و گوشه نشینان که ملاقات کردم هر یک بنوعی از خود در حق ما التماسی نمودند بخلاف مولانا که در حین روایت معهم برعکس بود بالجمله چون
حضرت صاحبقران آن امام اعظم ربانی را وداع فرموده رایت عزیمت بجانب هرات برافراخت و تغلق تیمور بقصبه فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه رفته و اسباب حصارداری
مرتب داشته بعزم مخالفت پیش آمدند و چون فوشنج خندق پر آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان اسباب قلع و تسخیر مرتب داشتند روز چهارم
حضرت سپهر احتشام تسخیر این قلعه را فرمان تیغ شجاع از نیام برکشید فرمان جهان مطاع صادر شد ... لشکر ظفرنشان از مواضع خویش رسیده
دست قلعه گشائی از آستین رزم آزمائی بیرون آوردند و بموجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بقلع حصار نهادند و بعضی از ایشان چون الکو تیمور
و پسر امیر موید امیرزاده علی و عمر ولد عباس بهادر و چندی دیگر از سرداران مانند دریای جوشان از آب خندق گذشته بفصیل برآمدند و از اطراف و جوانب
دلیران حمله کرده بقلعه درآمدند و ارباب قلعه را اسیر ساختند و هرچه در آن قلعه یافتند بحکم غارت و تاراج رفت ذکر نهضت رایات از فوشنج بدار السلطنه
فتح و تسخیر در اندک فرصت اوقات و چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از قلعه فوشنج فراغ یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات انعطاف داد و ملک
غیاث الدین بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته از حادثه روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران متوجه قلعه گشت با بهادران رزم آزمای بعزم
هرات رسیده برگرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنابر رعایت حزم و احتیاط فرمان داد تا برابر حصار خندقی فرو بردند چنانکه زمین مخالفان را مجال اتکا نماند
و از بیم شبیخون آمد شد نماند لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن ممر جمع ساختند و در زمانه حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر بارهٔ جهان نورد سوار
اطراف و جوانب شهر را احتیاط میفرمود طایفه از دلیران صف شکن و غوریان مردافکن دروازه گشوده بیرون آمدند و جنگ آغاز نهادند و لشکر ظفر قرین در آن روز آن

جلادت ظهور رسانیدند و هیچ نوع مردانه وار دروازه را نگشودند آنها قتلی آوردند و چون ترکان شب خون با حصار از ملاحظه محصورت معروف گردانیدند از هر جانب بر تیغ

افروختند تا طلوع نیر عالم افروز ما بین داشتند و روز دیگر لشکر نصرت اثر پای در رکاب آورده صف کشیدند و بسی حصار را استادند و چون جراحت دشمنان

از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان التیام پذیر نشد درین روز پای از دروازه بیرون نهادند و هیچ به غیر لیکن طایفه از آن خبیث در ظلمت لیل

برسم شبخون از دروازه خواجه عبدالله انصاری از درون شهر بیرون آمده و هر کس را کشته بجز تمام ترا جعت نمودند دیگر روز سپاه مظفر و منصور برای

حصار صف کشیده جنگ سلطانی آغاز نهادند و حضرت صاحبقران کامران بنفس همایون سوار شده در برابر حصار آمده تماشا کرده لشکر سهام ران نظر

از هجوم نخست قوتی تازه و جهتی بی اندازه یافتند امیرزاده کوکلتر و ... برادر حاجی بهادر و ... جرات پیش نهادند و دست بردی نمودند که داستان

رستم داستان و سام نریمان گشت و لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار نهادند و نردبانها بر دیوارها نهادند و از آن روز ملک غیاث الدین پیر علی برادر

انچه لازمه دلیری کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند اما در نظر اهل بصارت مانند حرکات ... مینمودند ... بر آن مرتب نشد و سپاه نصرت

بر ... را بسر ... بر دو شش ... و از جمله مبارزان اهل ... بر آمد ... و دیگران ... بالا رفتند

و ... در تپ ... بر علی از عمری که ... شهر درحی آمد و در ... گشته ... سپاه از درون شهر ... پر گشت و ... از ...

عاجز آمده روی ... نهادند ملک غیاث الدین با آنهمه لاف و گزاف ... شهر بند اندرون ... و لشکر ... فیروزی ... در تپ ... هزار نفر ... کردند ... بر

... آوردند و ... خسروانه از ... ایشان در گذشته ... دار ... و رخصت انصراف ... آن الطاف کرد ... مردم هرات ... داد که

هر که از اهالی شهر ... در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشد مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد و هر که بخلاف این ... آید از ...

... مردم هرات ... این سخن شنیدند ... غنیمت دانسته دیگر بار ... شدند و ملک فرمود تا در شهر ... ندا در دادند ... باید برج و باره ...

در ... شهر ... سبب ... در ... پای ... بیرون نهادند و التفات ... ملک ... اسکندر شیخی ... خلاف

و بعد از گشته شدن ... و ظهور امیر قوم الدین در مازندران از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بود ... علیه ... ملی ... دیگران ...

شهر ... ملک ... حاجی ... اسکندر ... پس شهر ... نگاه ... داشت روز دیگر حضرت صاحبقران ... ملک

... صلاح ... این مملکت ... داشته ... سلاطین چنگیز خانی ... ملک ...

... صلاح حال ... باشد ... هزار ... خواهد بود ...

ملک ... ملک غیاث الدین ... تسلیم ... بزرگ خود امیر ... اسکندر شیخی را ... بر ...

... بیرون آمدن ... حضرت صاحبقران ملک زاده را ... داده ... و تقدیم رسانید و حضرت ... ارزانی داشته

... اسلام ملک ... دولت بقا ... بلکه ... اندرون را ... معلوم

... زاده ... رسیده دیده و شنیده ... معروض داشت و بعد از ... روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان به حضرت صاحبقران ... سعادت ... اقبال

در الموضع

در آن موضع نزهت اجلال فرموده بود شرف دست بوس استسعاد یافت و با فرس مرصع و کمر گرانبها سرافراز شد و بحضرت باز گشت و روز دیگر سادات و علما و اوساط الناس از ولی
نعمت عیب نهاده دیگر باستان گردون اساس رسیده بصنوف اعزاز و نوازش مخصوص آمدند حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بر مرغزار کهدستان که در
هرات واقع است نزول فرمود و در آنجا نقش فراین و دفاین که سلاطین غور مدتهای مدید در اذخار آن سعی نموده بودند فرمان داد و دیر بلیغ جهانگشای کامکار شد و حصار
جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند شد بیت همی و هامون با زمین گشت راست ❊ در آن جهان را چنین بود خواست ❊ و حکم شد که امیر تیمور تاش برادر
امیر اقبوقا جناب مولانا قطب الدین و مولانا نظام الدین را که در آن زمان مقتدای علمای خراسان بود با اهل و دیگر ضرای معتبران شهر و ولایت کوچانیده بشهر کش رسانیدند و چون برج
باره خراب کردند و دروازهای شهر را که عرق بآهن بود اسامی و القاب ملوک غور بدان ثبت بود برجب حکم بشهر سبز رسانیدند و مال امانی براتهای هرات
حواله داشتند و به روز نقد شد و بعضی از قدر آنچه مذکور است و چون هرات مفتوح شد حضرت صاحبقران بدیدن سلطان خاتون والده ملک غیاث الدین
در خویشان نقطه تیمور خان بود تحف بالا رفت و در باب بعرض ملک پرسش سخنان دلپذیر بر زبان مبارک ادا کرد در ظفرنامه مسطور است که ملک غیاث الدین با
سلطان خاتون را در دز عمارکی با پسر خود امیرزاده پیر محمد و شیخی اسکندر در نسی برده بودند بفرستاد و الله اعلم بحقیقة الحال و در آن قلعه امنکوه ذاکران در مجلس
رابع و خامس گشت در تحت تصرف امیر غور بود که از اولاد ملک غیاث الدین بفرط بهادری و دلاوری امتیاز داشت حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملک
غیاث الدین لشکر برد و پیر خورا از قلعه امنکوه یعنی اشکلچه با امان وعده داده فرود آورد اگر خدای تو نیز قلعه در ای نامه بلم عنایت حضرت باری در باره او بحکمت
ظهور خواهد یافت ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شد بحسن تدبیر و لطف تقدیر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید و امیر غوری نیز مجتمع گردانید
و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و آمدن علی بیک سرجوبانی
بزانو ببارگاه جهان پناه بطوع اختیار** چون خاطر خطیر پادشاه جهانگشای عالم گیر از قضیه تسخیر هرات و قلاع کوه فراغت یافت امیر جهانشاه پسر امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف
نیشابور و سبزوار دوان ساخت و در حوالی آن ولایت را در خیطه ضبط در آورد و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیک جونی قربانی در کنارش نهد و تخم تشویش
کوشانی بر باد دهد و از هیبت آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بسته بین الخوف و الرجا بقدم رجلا دیو اخراجی روی ببارگاه عالم پناه آورد و خواجه علی موید
سبزواری حاکم سربداران نیز چون از عزیمت صاحبقران عالمیان آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت برسم پیشکش رعیت بجانب او رهی علی رفداکان گشت
و آن سردار بیرون طوس بحضرت صاحبقران دولت یار عاطفت پادشاهانه مفتخر و مباهی شد و بحسن اعتقادی که خواجه علی بفاطمه اهل بیت داشت ارادت بتشیع
نسبت میکردند حضرت صاحبقران نیز در تعظیم و احترام سادات عظام باقصی الغایه و آنحضرت در اثنای محاوره از خواجه علی موید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری
خدمتش بروز در جواب گفت که الناس علی دین ملوکهم روش من روش پادشاه پاک اعتقادات حضرت صاحبقران شرف ارزانی داشت فرمود که بر زبان گوهر بار
حضرت رسول ملک منان علیه السلام الملک و السلطان جاری شده که ترک سنتی لا ینال شفاعتی و نیز فرموده که الخلافة رحمة و من تشفع عن ترکها در ایام اسمی حجر الاکبر
کردم مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کرده ام بالجمله حضرت صاحبقران در دیار نیشابور زیارت ابو مسلم مروزی علیه الرحمه رفته از همت او استمداد طلب نمود و از آنجا بجانب
اسفراین شد و چون بدانجا رسید حاکم آنجا امیر ولی را مجال حرب و جدال نمانده چه پیش از نصب خیام و تعیین نوبت و نعیم بر تیغ و جبل الاوغان تعالی قرچه شیخ

ظفرپناه بسمت شهر پرواز نمود و لشکریان روی باسفراین آورده بیک بار در شهر بخشیدند و خلقی کثیر بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در عهد اسفراین اثر
نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آن موضع ایلچی را با زندان در فرستاد پیش امیر ولی محمد پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد
بانواع نوازش و مسرور ممنی مخصوص باید و اگر درین باب تاخیر و تعللی نماید ابواب محنت و بلا بروی خود گشاید امیر ولی نامه صاحبقران را بر سر و چشم نهاده در اعزاز
و احترام فرستاده مبالغه نمود و در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را بمقتضی المرام بازگردانید و وعده داد که عنقریب با جمعی از حضار دولت بشرف بساط بوس فایز خواهم شد
حضرت صاحبقران چند روز در بعضی از مرغزارهای اسفراین ساکن گشته اسبان لشکریان قوتی یافتند در اثنای این احوال حکم قضا جریان بشرف نفاذ پیوست که ... از
ضبط خراسان پیش از این در گذشته بود امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو حرکت نموده بجوند ماسر رسند و در آن موضع رسم سورغال پیرایه گوده
حاجی برلاس را ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقران از ییلاق او غواجی توجه نهضت نموده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند معطوف
داشت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت هرات را بموضع خویش فرستاد و در ضمان دولت و اقبال صاحبقران عزیم اشتغال مشغول و ملک قطع کرده در بلخ
سمرقند ... اهالی آنجا ... روشن ... دولت و علی ... از زمین همت ارتفاع ...
از انجا بجانب ... درین ... در خلال این احوال امیرزاده ... برادر ملک غیاث الدین
را که ... پناه آورده ... روزگار ... خاطر انور حضرت
صاحبقران ... پس پرده عصمت دختری ... نام حضرت صاحبقران او را
بزبان عطوفت و مهربانی آکه بیکی خواندی و ... معظمه بموجب سنت نبوی و رضای ... در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضه
کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشته هرچند اطبای حاذق در معالجه او سعی و اهتمام نمودند ناگاه عارضه ... عاقبت نقد حیات بقابض ارواح داده
برای دیگر ... ولا الیه راجعون و ازوی یک پسر ماند موسوم بمیرزاده سلطان حسین و حضرت صاحبقرانی در تمکن و وقار در ... داشت
قلق و اضطراب ... عنان عزیمت ... و بعد از آن ... رسم تعزیت و ... کلام ... جهت روح آن مرحومه الوان
خوردنی و اجناس پوشیدنی و ... و صدقات ... گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گیتی ستان
نوبت دوم بجانب خراسان ... خواجه علی مؤید ... امیر ولی ... بایکدیگر
اتفاق نموده عازم سبزوار ... حضرت صاحبقرانرا ...
... بعضی گفته اند ... حضرت صاحبقران ... ارکان دولت
... آن حضرت ... دیار مسلمانان ...
امور ... و ممنوعات و چون ... حضرت صاحبقران
و چنانچه ... رضا و تسلیم ... ملک و ملت ... لشکر ... و در اواخر زمستان ار

از جیحون عبور نموده آوازهٔ عزیمت مازندران در افواه افتاد تا کار عسکر گردون مآثر بحوالی حصار کلات تاخته دواب و چهارپایان ابیورد قربان و از حصار در میان آورده
بحوالی عرصهٔ نهب و تاراج شدند میرزاده میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاهی یافته از سرخس بیرون آمده با اردوی همایون پیوسته بشرف دستبوس حاصل کرده ملک
غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات بموجب حکم اعلی داخل موکب منصور گشت و در زمرهٔ سایر ملازمان اختصاص یافت و قبل از وصول حضرت صاحبقران علی بیگ جونی قربانی متعلقان
و منتسبان خود بقلعهٔ کلات در آورده بجمعیت سپاه بیدار حصار را بازداده حضرت صاحبقران که ملک رعیت پیوندی او را در خاطر داشت ملاحظه کرده بخدمت علی بیگ فرستاد
و از دست بردِ ایام پامال حوادث و نوایب گردد لاجرم ایلچی چرب زبان پیش او فرستاد و بعطوفت پیغام داده بسبب اینهمه خوف و هراس صحبت وظیفهٔ اگر بسبب غیرت
اندیشه بدین بی نشستن بر آید فعل و آداب داری نفس حفظ بدان شود و هم مبالغت و معاذیر آن کند و سیلاب بلا بوی او را خانمان محیط نگردد علی بیگ از سلطنت شقیق
مطلق تلقی نشده و پنبهٔ غفلت از گوش کشیده به حصانت حصار و قلعهٔ مغرور گشته و از جادهٔ صواب انحراف جسته بتقدیم متابعت پیش نیامد و با وارث سعادات این کوس اقتدار
حضرت ایشان در حسب تدبیر یعنی امیر تیمور جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمده و بموضع اکت نزول کرده رایت منصور جار ... غزنی بجانب وای متعطف
خواهد شد علی بیگ جونی را از مراجعت صاحبقران اخبار یافت و آوازهٔ نهضت اردوی اعلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیشتر با برعوم خرم و جمعیت از این جرم آگهی یافت و چهارپایان
را در سیده بجهت نوبت نیز از حوادث زمان غافل مانده مجموع اسب را که نخست در حصار برده بودند بیرون فرستاد و در علف زارها رها کرده بفراغ بال نشست حضرت صاحبقران
باردیگر عطف عنان کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود و دیگر لشکریان دست غارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثر بقال را ها هیچ و فاقه بودند صاحب ... نشد
و بعضی از ایشان در جاهای ... بر آشفتند حراوند فقط رهای اسب را ... دیگر زده بودند ... گشته ... چابک ... درآورده ... در محافظت دروازه
حصار و بدروازه چه زده اشتهار داشت بر افراخته شد و دیگر در دروازهها بارش ... کان ... یافت علی بیگ در سنوح ملاحظه روز رستخیز مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیر ... جان
استیلا یافت و ... روزها ... ادراک ... ذلت نزول در حضوع و خشوع زده ... گریبان تضرع و زاری برآورده بر بال ... دنیا معروض
داشت که ... از اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده ... جرات جسارت و در این ... شرمسار و خجالت دارم و جون ... برون ...
ندارم اگر آنحضرت با کرم بسیار و ... فرمایند ... تا از ... اعتذار ... در عروة الوثقی عفو ... ایشان زده سعادت زمین
بوس حاصل کردانم ... در خلوت ... داشته از برای ایلغار روزی تعیین فرمود و در آن روز باغ سیدآباد حصار را
و انحصار را ... داشت ... از ... آمد ... بیگ ... ملازم بشرف ... امرا ... آنحضرت ... معروض ... ... آورد
حسب طلب ... مشهور ... بخدمت ... داشت ... حفظ و حمایت ... مان
باشد ... حضرت صاحبقران ... توقف فرمود و آن ... بیرون آمده آنحضرت ... کار ...
پرده ... حضرت صاحبقرانی ... نقض عهد علی بیگ جونی قربانی ...
یافت آتش خشم و غضب ... اشرف ... لشکر ... کوه ... علیه ... جمعی ... برخی
و درفش کوه کنگ ... از ... بستوه می آمد ... و پیاده ... حصار ... حرکت ... مرعوب ... شدند

در انبساط آثار جلادت ظاهر جهت شده بکوه برآمدن و مقارن و معهود ایشان بصنع جمیع طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان بر غوزه دنبال کشیده بود باز رسیدند و قیتمور بهادر
و ایکو تیمور و دیگر سرداران دشمن نیز از مقابل حصار سه بالای کوه برآمدند و شیر و عمر و عباس قوچین بهادران پیش حصار کمر استواری پیوستند تا کار دشمنان متضیق
شد و حضرت صاحبقران طایفه از بهادران سلدوز و عمر و شیر و ترکستان را از جانبین حمله کردند و بعد از کوشش و کشش اعلا معمور گشته فریاد الامان برآمد علی بیک را از کار بیرون
رسید و لکیمی پیش حضرت صاحبقران فرستاده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند من فردا به پای اطاعت و انقیاد پیش آمده عتبه همایون را
لب عبودیت معتبر و ملثوم گردانم و پیشانی ضراعت و مسکنت بر زمین ملحمت نهم و بر مضمون عهد بسته پیمانها با پیمان مغلظه مؤکد گردانید دیگر روز شیخ حاجی از امرای
عظام جوینا قربانی با دختر خویش که نامزد شاهزاده محمد سلطان بود پیش فرستاده ایشان بزبان نیاز و عجز و بیچارگی علی بیک را العرض بدان [?] رسید به تضرع و تشفع نموده
و ملتمس کلمه المومنین اعزه اکرم بار دیگر حضرت صاحبقران میثاق علی بیک را در عرصه اعتبار در آورده فرمان داد تا سپاه از جنگ کوتاه باز گشتند و آنحضرت مستقل بجانب همایون
مراجعت نموده در قاق نجسته فرو آمد و دیگر روز شیخ محمد جوینا قربانی در رکاب فرخنده بادشاه کامیاب معسکر همایون آمدند و روز دیگر حضرت صاحبقران در حضور [?] کلات
برداشته سوار شد و تا در دروازه کلات براندند و علی بیک جونی قربانی که از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بر خاک مسکنت نهاد و بجان امان طلبیده چون ملتمس او باج
مقرون گشت در خدمت نموده امروز دیگر از ملازمت رکاب ظفر انتساب معذور و معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقران رقم اسعاف بر صحیفه مطلوب
او کشیده از در حصار باز گشت و محفوظ نصرت عنایت کرد کار در قاق همایون نزول فرمود چون روز دولت علی بیک از پیش محنت تیره بود و آفتاب اقبال او
بر حضیض زوال رسیده در جوف اللیل راه ای راه لشکر نصرت شعار از انجا بالا رفته بجند استعداد کردانیده بار دیگر باعتماد استحکام ربه بودید مستعد بنهاد بیابانی شد و
کشف دار در حصار سکیف خزیده دم در کشید حضرت صاحبقران بسعادت و فیروزی بعد از چهار ده روز از الموضع معاودت نموده قریه نقلیه قهقهه را در از آن خراب بعد
[?] کرده واقعه میان کلات و سپرده داعیت و حکم و فرمان داد جلادخان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده بعد از ده شبانروز از کار باز پرداخته و حاجی خلجی را
بکوتوالی آنحصار مقرر فرمود جمعی از مردکان کارزار و دلیران [?] را مصاحب او معین گشت و حضرت صاحبقران امیرزاده علی بیک امیر مویدار خواهرزاده [?]
با شیخ علی بهادر و توامانات ایشان بمحافظت راههای کلات باز داشت تا طریق آمد شد مخالفان را راه تردد مسدود ماند **ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی بهادران**
رکاب سپهر ارتفاع و رسیدن ایلچی والی فارس و خلاصه دودمان شاه شجاع علی بیک جونی قربانی چون در زندان [?] بطریق ناکامی را وطن ساخت حضرت صاحبقران مانند
بحر اخضر مواج در حرکت آمده کمند التفات بکنگره قلعه ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه ایست حصین و موضعی رصین و کوتوالی آنحصار در آن روزگار از ملک علی [?] بود
از ملک غیاث الدین آن قلعه را با او سپرده فوجی از [?] در آن حصار با او سپری بردند و آن جماعت در میان قوم غور بفرط شجاعت و جلادت و کمال مردانگی امتیاز داشتند
و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را از ذخیره غلات و اصناف آلات حرب و ادوات طعن و ضرب مملو و مشحون گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال نشسته حضرت
صاحبقران ایلچی فرستاد که با ملک غیاث الدین [illegible] ایشان [illegible] در جواب [illegible] و از عدم
عقل و قلت تدبیر ملک بر دروازه حصار رفته هر چند زبان نصیحت [illegible] در نیاوردند حضرت صاحبقران [?] فرمان داد و حاجیان
راهها بر سه خندق را از آب تهی کنند و تعجیل بکار جو مشغول باشند بهادران [?] اثر پیش بردند و استادان ماهر منجنیق نصب کردند و چند روز کوشش بسیار داده [?]

رسیدند و در آخر الامر مرتبه شیر ارسلانی آثار استیلا بر صفحات احوال سپاه ظفر پناه لایح گشت و بزخم سنگ عراده و منجنیق برج و باره را در هم شکستند و شیردلان قلعه
عجز و انکسار در خاطر هر خاطی حقوق‌شناس کرده دانستند که تقدیر بر تدبیر رد نمی‌توان کرد و در راه سیلاب حادثه را به مشت گل سد نمی‌توان بست لاجرم دست تضرع به
استیمان زده بجان امان خواستند و ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر زلات و عثرات ایشان کشیده مجرمان را به لطف و احسان خویش نوید داد و شیردلان از
قلعه بزیر بیرون آمده با فرار تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقران چون در ناصیه ایشان آثار ارادت و جرات و جلادت و دولت دیگر مشاهده
فرمود مجموع را بر تربیت و نوازش مخصوص گردانید و به انعامات و سیورغالات بنواخت و فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان کل [illegible] متوجه دیار ما وراء النهر گردند
نصیحت می‌نمود قلاع [illegible] در آن قیام نمایند و چون شیردلان با خانه کوچ متوجه آن صوب گشتند دارو [illegible] ولایت ترشیز را [illegible] امیرزاده میرانشاه در
الکه تفویض یافت مقارن این حال عرضه از جانب والی شیراز و بعضی از عراق عجم شاه شجاع [illegible] و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و هدایا و سلاکات [illegible]
به [illegible] اعلی رسید و بوسیله مقربان و خواص ترکات گذرانید و مکتوبی نیز مشتمل بر الطاف [illegible] در [illegible] اخلاص [illegible] بعرض رسید و [illegible] غایت و سیورغال
[illegible] حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت [illegible] از وفور عاطفت [illegible] مزید محبت [illegible] از سلطان [illegible] اعلی [illegible] سلاطین
ذوی الاقتدار باشد مصحوب [illegible] گردانید و [illegible] بجانب فارس گسیل کرد و یکی از پردگیان دودمان مظفری را جهت فرزند سعادتمند امیرزاده
جهانگیر خواستگاری نمود **ذکر نهضت حضرت گیتی‌ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران و مراجعت بمقر دولت آنحضرت** بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران
کامگار تسخیر مازندران را وجهه همت عالی نهمت ساخت و بدانجانب روان شد و از راه [illegible] گذشته بکبود جامه مضرب خیام لشکر نصرت انجام گشت و امیر ولی حاکم
مازندران از استماع این خبر [illegible] از خواص خویش امیر حاجی را با طایفه دیگر با تنسوقات [illegible] و اسب و اشتر و [illegible] و لطایف اقمشه و طرایف امتعه به درگاه
عالم پناه روان ساخت و بزبان التماس عرضه داشت که اگر این نوبت [illegible] مراجعت فرمایند [illegible] خاطر [illegible] در سلوک طریق
رشاد و سداد [illegible] آستان [illegible] بمبارکت [illegible] اخلاص [illegible] به ارم [illegible]
[illegible] آنحضرت رقم اسعاف و انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی [illegible] رسیده [illegible] عزیمت [illegible] عبور فرموده [illegible]
[illegible] در اثنای این اوقات [illegible] دقت و مصاحبت [illegible] علی بیک جونی قربانی امیر شیخ علی تحقیق [illegible] کوه کلات کرده [illegible] اخلاص
خویش [illegible] امیرزاده علی پسر امیر [illegible] بر حسب فرمان [illegible] اطراف [illegible] کلات [illegible] بالای کوه برآمده [illegible] گرده
[illegible] خود [illegible] بر [illegible] اطلاع یافته شیخ علی بهادر تا بری [illegible] داشت [illegible] جنگ [illegible] از قبضه کمان [illegible] جبهه [illegible] گشت
[illegible] ناچار در مقام تسلیم آمده و او را با چند نفر گرفته [illegible] آوردند و امیر علی بیک [illegible] از [illegible] اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی
[illegible] بجای آورد و [illegible] برای او [illegible] خرگاه خاص ترتیب داده [illegible] مرعی داشته [illegible] رعایت [illegible] هر روز [illegible]
می‌کشیدند [illegible] و مصاحبت [illegible] خویش [illegible] در [illegible] کلات [illegible] قوم
[illegible] شیخ علی [illegible] بود [illegible] چون [illegible] حضرت [illegible]

جاون سمت به احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی اهل حصن وقوف یافت عرض صاحبقران کامکار رسانیده و از نو زده رحلت کرد و چون علی بیک [illegible] متوجه گردد

و چون ملتمس شیخ علاء الدین شرف اجابت مقرون گشت علی بیک را با شیخ و تحف بدرگاه فلک اشتباه رسانید و مراحم پادشاهانه کامیاب گشته به مضمون

الماضی لایذکر عمل نموده لا فرمان [illegible] سپاه سویت و علی بیک و سایر امرا و جوانان قربانی را بکوچ و متعلقان بسمرقند بردند و منشور حکومت هرات باسم امیر غوری

پسر امیر غیاث الدین علی شد و بر حسب فرمان ملک نیز متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام نمود که منجر بکشتن او شد و اوراه بسمرقند

بسمرقند بردند و پسرانش نیز بهمان طریق و ملوک بماوراء النهر فرستادند امیر که پسر بزرگ بود و علی معین گشت و حکومت بر [illegible] بطریق معهود بخواجه علی مؤید

سبزواری قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت

و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک معز الدین حسین و امیر غوری پسر ملک غیاث الدین را همراه با سپاهیان بیش [illegible] میرزاده عمرشیخ فرستاد و ذکر قتل غوریان

در هرات و اشتغال حضرت در ماوراء النهر علی الاوقات اولاد ملک فخر الدین و ملک محمد برادرش در زمان حکومت معز الدین حسین و پسر او ملک غیاث

الدین پیر علی در فلاکت و ادبار روزگار می بردند و پیشی بروز می آوردند و از آن [illegible] در تحت تصرف [illegible] علی [illegible] تظلم نموده

دیار [illegible] عرضه داشتند که ما بندگان بنی اعمام ملک معز الدین حسینیم و حضرتش تمام املاک و اسباب پدران ما را متصرف شد و ملک غیاث الدین نیز

همان طریقه مرعی داشت اکنون امید که بیمن التفات پادشاهانه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار بر تو رحمت و احسان بر حال ایشان

انداخت و حکومت غور بملک محمد برادر بزرگتر ارزانی داشت و هم در آن اوقات ابوسعید اسپهبد که یکی از امرای غور بود و از مشهوران از [illegible]

[illegible] زداشت و ملک غیاث الدین او را بند کرده ده سال بران گذشته بود از عنایات پادشاهانه صاحبقران خلاص شده ملحق الغنی گشت و در اواخر سنه اربع

و ثمانین و سبعمایه و حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر و میرزاده میرانشاه در موضع [illegible] قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غور با طایفه از [illegible]

[illegible] و غور و روی شقاوت بر پایان عواقب آورده و از وخامت عاقبت نیندیشیده با غور با طایفه از ارباب [illegible] متوجه هرات گشت و ابوسعید اسپهبد

[illegible] بپیوسته چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از ارازل و اوباش با جماعت ملحق شدند دار و غه و محصلان و دیگران امرا از جهت مهمات ضروری در هرات [illegible]

[illegible] را الدین بردند و غوریان دست بغارت [illegible] برآوردند و چند خر دار هیزم علی [illegible] از جمله بیتال دروازه فیروزآباد که بود در قلعه [illegible] آتش در آن زدند [illegible]

توهم نموده [illegible] بیرون [illegible] فایده نمیداد و غوریان بر جمع بران گرفتگان اتفاق میکردند و اهل صلاح و ارباب علم و جمعی از

[illegible] بهره داشتند از کوشش [illegible] در علاج المرض [illegible] امیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا

با فوجی از سپاه نصرت پناه بر سبیل تعجیل از هرات [illegible] با بقیه لشکر از عقب در حرکت آمده و امرا چون بشهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش آمدند

در [illegible] بیان [illegible] اتفاق [illegible] و جوانان [illegible] در قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقران شکست بر غوریان

افتاد جمعی کثیر از [illegible] آمدند و بقیه السیف بشهر گریخته در ظلمت اللیل پراگنده و متفرق گشتند امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در پس [illegible] نمودند و برای

[illegible] را از [illegible] چند منار برآوردند و چون این خبر دلخراش در سمرقند [illegible] بعز [illegible] رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد را که در ارک [illegible] شد

محبوس بودند امیر جوزی و علی بیک جونی قربانی و امیرزاده عمر شیخ انشیرا در اندکان مضبوط ساخته ... سپاه شایسته بر نشانده در سنه خمس و تسعین و سبعمایه
محرم حضرت صاحبقران شدند و آنجا مرضی چند روزه از این مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از چند روز خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که خلاصه
خیره عاقله بود و بحلیه عفت و زیور کرامت آراسته داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن مخدرهٔ مرحومه را در جوار مزار فایض الانوار ابن عم خیرالبشر صلوات الله و سلامه علیه قثم
بن عباس علیه السلام دفن کردند و حضرت صاحبقران بعد از تقدیم مراسم تعزیت جهت آرام روح آن دو بانوی عظمی نذور و صدقات بر ارباب صلاح و فقرا مبذول داشته
بواسطه حزن و ملالی که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دنیوی اعراض فرمود و چون امور ملک و ملت نزدیک بآن رسید که خلل پذیرد اکابر علما
و اکابر سمرقند بلطایف موعظه و نصیحت بتقدیم رسانیدند آنحضرت پر تو التفات بر ضبط مملکت انداخته امیرزاده علی با لشکری گران بقلع و قمع قمر الدین و جهت
دیگر فرستاد چه خبر بود که قمر الدین زنده است و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم کرین که از خوف ... رانش ... در صفت خشیت
شمرده الحراز اعراق ... رسیده بیابانها قراخ داده امیرزاده ... بازگشت بار دوی اعلی پیوست حضرت صاحبقران امیر شیخ علی بهادر و سیف
الملوک پسر حاجی سیف الدین و ایلمش ... را با فوجی از لشکریان بدفع یاغیان قوم جته فرستاد و بعد از چند روز ... امیر جهانشاه و
جاکو و ایلچی بوقا و شمس الدین پسر اوج قرابهادر و ... با دو هزار سوار جرار حسب فرمان صاحبقران سپهر اقتدار از عقب الجایتو روان گشتند و امرای بنی قوم
در صحراء ... باغیان ... از ایشان ... رسیدند و اهل و عیال الجایتو را بیری گرفته و اجمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند
با تاقم رسیده با امیر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب ... ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود در طلب قمر الدین سعی نمایند تا آنجا که میسور باشد
از عقب ایشان ... مجموع ایشان را باز گردانیده ... گذشته ... باتفاق ... و چون از وی خبری نیافتند ... بانواع ولواحی
دستور ... اختصاص یافتند گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان نوبت سیم بایران و نهضت فرمودن آنحضرت حضرت صاحبقران
ظفر قرین در اواخر سال مذکور لشکری بیرون از حد قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از سمرقند ... گذشته و چون کنار آب ... منصب ... سپاه ...
اشاب ... امیر جاکو و حسب فرمان ... بایشان اشتغال نمودند از عقب رسیده ... بعد از عرض مهمات مملکت رخصت
مراجعت یافته بجانب ... در این حین خبر رسید ... کرمیری ... علم عصیان ... ضلالت ...
بسمع علیه رسانیدند ... شیخ داود ... و حضرت صاحبقرانی ... بود ... اقدام نموده ... از آنجا بایان بهادر ... گشته
و چون امیرزاده میرانشاه بر آن حال اطلاع یافته امیر اقبوقا را با طایفه از دلاوران نامدار بجانب ... حشم امیر حاجی سیف الدین با مدادر از عقب ... شده و
باتفاق ... را محاصره کرده ... مردم بسیار ... و شیخ داود ... بود ... گرفته ... واقعه ... و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر
اقبوقا بمحاصره آن اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالف ... نیز مسموع حضرت صاحبقران شده آنحضرت امیر شیخ علی پسر اوج قرابهادر ...
امیر ولی ... در برابر ... از معتمد ... بود ... متوجه ... شد و چون ... باتفاق ... مردم آنجا با عزیمان ...
... لالان برایشان ... ولایات نصرت ... بطرف ... در حرکت آمده لشکریان ... را محاصره کرده ... زدند ... عظیم ... شیخ ...

ودر سر نقبچیان ایستاده بودند طایفهٔ دیگر در زیر دیوار ماندند هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و نظر بخشت استوار کرده منار ساختند
تا دیگران که در آن شهرها اند عبرت شوند با جمله رشت مردم فتان ناپاک خرابی بسیار در خراسان بتخصیص در هرات دست زده زیاده تر شد و بسیاری از زری یا پاره از زر
چوب و شکنجه هلاک شدند و کثیر مردمان بجائی رسیده در زندگانی از اجل بگریز و مکفین شدند و بسیاری از وطن جلا منهج بکربت غربت مبتلا گشتند و از عیال و اطفال
و اخوان و خلان جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیهٔ قضیهٔ سبزوار فراغت یافت طایفه از سرداران شمشیرزن نیزه گذار را باسم منغلای بطرف سیستان
روان فرمود و خود از عقب ایشان روان شد و شاه جلال الدین فراهی در آن زمان نوبت حکومت فراه رسیده بود بقدم نیکخواهی و نیکوبندگی بیرون آمد
و باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سربسته کان انخراط یافت لاجرم یالا نموده کشتی اقبال کرده سپاه ظفر انتساب بعضی مواضع شهر یار کاسیاب اوتاوکلاب
غارت کردند و آنحضرت با ولاوران جوشن پوش بحصار زره رسیده در بستند و در همان روز قلعه تحت تصرف ملازمان عنبر علم در آمد و در این اثنا پنج هزار کس
از مشهوران سیستان و غیر آن پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته گشته و برخی روی بفرار نهادند و چون ظاهر سیستان از عکس اسم بالا و یان
ملازمان رکاب فلک فرسای غیرت اتی آن گلزار نهادند و با دروازه نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران بر بالای پشته ریگی بر آمده ملاحظه اطراف و جوانب می‌نمود
در شاه شاهان تاج الدین قلعه گاه و جمعی از پیش شاه قطب رسیده بعز زمین بوس سرافراز گشت و در باب مصالحه مبالغه کرده اظهار مسکنت می‌نمودند و صنوف
نوازش خصوصاً مخصوص یافتند آنحضرت با ایشان بگفتگو مشغول بوده ناگاه سیستانیان از آن که مکر و حیله بعزم جنگ و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون کشیدند
حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار را در کمین گاه باز داشته فرمان داد تا امیر محمد سلطان شاه بازک نفری پیش نهاده در جمله اول بطریق ملکو ورز بروی ایشان
پس نهد و او بموجب فرموده عمل نموده و مخالفان خیره گشته از عقب روان گشته دلاگه دو هزار مرد از کمین گاه بیرون آمده بر یکدیگر حمله آوردند و آتش حرب بامن
معرکه انبر کشیده پیادگان سیستان بزخم خنجر آبدار مجروح شدند و بعضی را بر خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان
بر آوردند و دو مردی و مردانگی داد دادند و چون زمانی بسی ماتم زر کاشانه در برگرد هر لشکر دست از خون ریخته باز داشتند در برابر یکدیگر فرود آمدند و روز دیگر شهسوار
میدان ارغاغالشکستعزم تسخیر ملک نیمروز از کمین گاه اوقی بیرون تاخت صاحبقران فلک اقتدار در تو لغات بر باب سپاه نصرت شعار را خرشت
دفعی را امیر شکوه خسروانه تزیین داد و میمنه را بوجود همایون امیرزاده جهانگیر میرانشاه زینت داد و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا بهادر را با دیگر سرداران
ملازم او گردانید و در میسره باز داشت با امیر الوقا و صاحداد و بیرا امیر حسین و لشکر و فیات از اطراف و جوانب حصار را احاطه کردند و در عایت عزم را در پیش جای خندقی
کنده و در کنار آن سنگرها ساختند و چون شب شد هزار کس در هر یک خیال رسمی در دماغ داشته بعزم شبخون بیرون آمدند و امیر شمس الدین عباس و امیر محمد جه
در برابر ایشان واقع بعجز تعاقب مشغول تا المقوم بانک از خندق گذشته میان ایشان در آمدند و بیرت چبرت اسب را اشتر حنیذ بلقب چنگشه و بعد از آن سپاه
نصرت پناه از اطراف و جوانب تیرباران کردند و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک دیدار انداختند و دیگران طریق فرار پیش گرفته بشهر در آمدند و روز دیگر مبارزان
هر لشکر و دلیران هر کشورها ی در میدان نهاده دست بقبضهٔ شمشیر و دستهٔ خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر موید با پانصد سوار بر جماعتی برابر ایشان بحمله در آمدند
و مجموع را بر دروازه رانده از عقب بشهر در شدند و شهریان راه او داده با پانصد مرد او را در میان گرفتند و می‌ربه روی معمور دارستان بورقستان و سیم زر نیل

برطرف شیبان ماند و سپاه ظفر قرین دست از جان شسته در مقام سربازی درآمدند و راه پرداخت لشکر سد کرده یافتند دهل بر مرکب نهادند و در آنحال اقتیمور بهادر با امیرزاده شاه ملک
والا ارسلان و دیگر بهادران بسوی حاشیه صف لشکری ایشان یورش کرفتندی بجانب شهر شتافتند و محافظان دروازه را رانده بشهر درآمدند و جمعی را در دروازه بر سیاست
رسانیدند و بسته بهم پیوند بضرب شمشیر صاعقه کردار بر سپاه مخالف زدند و امیرزاده علی با قشون خوارزمی از مهلکه سلامت بیرون آمده ملوک با یورش همایون جنگ کرده شد
قطب الدین در آن شب بیاد روی قدرت دیدن سرپنجهٔ تیز ثابان بر شدن تاب نیاورد بیرون آمده روی عجز در استکانت بر خاک رحمت بکذارد و دستار نهاده و مراحم
ذیل عفو بر جرایم او پوشیده بجان امانش داد و در زمان نامه صاحبقران کامکار را با پانزده کس با جبه و جوشن تنقص جوانغار برقت و تیر سیم زر کس از پایگاه ستان مجموع
با یکدیگر دست یکدیگر را گرفته از باره بیرون آمده از راه خدمت بیرون شدند با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایهٔ سریر اعلی بجوی رود معسکر اعلی
شتافته حضرت صاحبقران در آنحال سوار بوده فرمود جهت لشکر خان بجانب قلعه معطوف ساخت و دکان سیستان بر سر باره درآمدند و زخمی بر کتف ران شهریار
کامران رسید و حضرت صاحبقران سعادت قرین چون بمنزل خیمه همایون رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر مرتب کردانید حضرت صاحبقران بنفس همایون
بعزم دفع مخالفان در میدان رزم درآمد و دست در عنان مرکب همایون نوازنده معروض داشتند که اهانت ما این کار نیکان از رشحات سحاب افضال چون
حضرت صاحبقران تازه و سیراب گشته با از ما زنده باشد عقل چگونه رخصت دهد پادشاه هفت کشور جرم همایون در محل خطر نهد آنحضرت در خدمت بندگان مخلص شنیده
امرا و بهادران از پیش وی عزم سبک رکردند و بزخم شمشیر و نیزه و تیر آن گروه را بپا بیان را بر خاک مذلت و هوان انداختند و دانند که از ایشان جمعی مجروح از معرکه
جسته بشهر درشده و تصور کردند که سیلاب حوادث باز گشت کلی باز شدن داشت و لشکر منصور بفضل حق برآمده از صدمت ایشان رخنها در شهر پدید آمد و شهر را
سنگسار حشم دیوار با چند آن شده و مسکن و منازل اهل سیستان زاما و دای زاغ و زغن کردانیده هر کس از سپاهیان راه در آن طلب یافته پیش سرپنجهٔ حضرت
صاحبقران شعلهٔ استیصال ایشان ماندند با رفتن و در حکومت سیستان و توابع از آن پادشاه بان ارزانی داشته و شاه قطب الدین و رعایای آن ناحیه را
بسر نهند در نشستند و مقام نا علماء و صلحای سیستان از کوچ نیر بمعرفت آوردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران از این امور فراغت یافت متوجه شد و در راه ملازمان
رکاب فلک فرسا چهار طرف را مسخر شده صاحبقران بعد از این امور بکنار آب هیرمند نزول فرمود و از حفظه لشکر بان حصر و کامیاب از آن برکرد رستم داستان
منع صدمش از هم رکحه خراب شد و در آن نصرت انتما از کوه قلعه در حرکت آمده در بین اثنا مع علمه آن سر نیزه و تومن ملوک دری بجانب کج و مکران از رسم حضرت صاحبقران
و برد قایع امور آگاه بعد امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن نکوداری منصوب فرمود امیر که سر لشکر بهرام را بعزم صحبت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر
امرای نامدار در ملازمت شاهزاده رهان داشت و ایشان روز و شب بتان بوده از حرکت و اوار دشمن کرده در جلیکاه قرن بتومن و جشم او را رسیده دلی لشکر شده
و صف از آراسته در مقابل لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کر بر سر تومن بزبان حرمت آواز برکشیده و او را پرسش کرم نمود و از راه خیرخواهی
ذکر عیب دغدغه تخاشی بیارکاه فلک اشتباه می باید رفت و خیر دخول ایشان حال تو حد نیکو خواهد شد چون سپاه ایلچی بطلب او آمده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا
نمود و در جمله اهل لشکرش از بران جدا کرده بیارکاه کیتی پناه فرستادند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بیالای آب هیرمند کوچ کرد در این اثنا ملک محمود از حصن
رجعت امیر حسین بیتر بر دست آنحضرت زده بود با یاد ایاسرف ربط او کس در یافت و حضرت صاحبقران در چشم بروی او شمشاد آشنا خشک ساخت و چون از مجلس انشراف اعلی بیرون رفت

از موقف جلال فرمان واجب امتثال صدور یافت که سلطان ماهو بهرام انتقام را بر دار کردند ع دو آن کینه را این عقوبت بجان سپارید * و در اثنای یورش قلعه
محمود و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران درآمد و در خلال این احوال خبر رسید که از کوتوال سه هزار کس را به غزای عزو جل اسپان داشته بنوبت
حضرت ختمی پناه علیه الصلوات الله ایشان دارند و در قلعه هزار ... جمع شده مسلمانان را حصر می نمایند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر ایشان در ادای حقوق نسبت
در حیث و لوازم داشته لشکر بدان جانب کشید و سپاه منصور جنگ در پیوسته و آن کشتیها ... بر آنها نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه
بزیر انداخته و بعد ازین فتح عنان بجانب قلعهٔ دیگر تافته گشت و مردم آنجا بحصار تحصن نموده رایت شر و شور برافراخته بودند و بهادران سپاه ظفر پناه در کنج
الحصار رعایت حزم بجد داشته بنیروی دولت صاحبقران قلعه را گشادند و بیغ در مخالفان نهادند و از سرهای کشتگان منارها ساختند و پیش ازان اوغانان
از تخت سلیمان اطلاع یافته بر سر راه اعلی در شاه راه رهزنی ایشان کرده بودند و از دخل طلب داشته درین حین خبر رسید که آن جماعت قوم از طریق هب و قت بردن تنها
باغی شده اند حضرت صاحبقران عزیمت بانظرف انعطاف داده در همان روز در برظاهر قلعه نزول فرموده اشارت کرد که از امیران پیش ایکن بزرگ که بزرگ
حرب و بیکار رسیده و قتال صعب روی نموده امیرزاده علی دایو بلمور و طایفه دیگر از الاوسان و بهادران نامدار مجروح گشتند و بیکی ... برسید و اوغانان آمد
و چون الغ تیمور بهادر با دغدغه و تحاشی در هنگام المعارک قدم مینهاد و رعایت حزم میکرد صاحبقرانی حضرتش را در پیش خود باز داشته بود در آن روز امیر شیخی بان رسید و چون
خبر زخم یافتن امرا بوی رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورد و از اوزده رخصت جنگ طلبید لا جرم شوالی آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت و از
احمله مخالفان بسیاری از تو شیانات بر کز خود خالی کردانیده کرد ... حمله پای ثبات او اوقار اوستر زلزال نشد و مانند کوه بر جای خود ثابت قدم بایستاد و
حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن گروه انبوه را از جای برداشته و عبید خدابنده و درضه اس بسیاری ... کرده چون
دشمن نزا بروی کوه رحمه ... کلاه از آن جمله سوی کرفته از اسب فرو کشید و سرش از بدن جدا کرده پیش پادشاه اسلام آورد و در ان اوان کوه کی چنین حراملعهور بهمن
از آنحضرت احسان و تحسین یافت سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب روی بآغرا نهاده داد مردی و مردانگی دادند و ایشان را منکوب و مقهور گردانیده جمعه را
تحت تصرف در آوردند و مهر کرا در آنجا یافتند بزنیزرا حات و توشمانات تقسیم کرده پاس رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران ظفر قرین بهمین امارت رون از قبول
رزم اوغانان فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش ازان امیر جهانشاه را به سکندر شیخی و بنیر بهادر حسب فرمان بانطرف رفته بودند و فندرا محاصره
کرده و سپر در ان مواضع رانیده و بعضی باردوی فرستاده و چون درین وقت بار سپاه ضرب جبام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران کردن توان امیر جهانشاه دیل
رضوف بنوازش و عطا یا اختصاص داده با سپاه گران بگرفتن قلعه قلات و از امهات قلاع گرمسیر بود نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شده قلعه را قهرا قسرا
گرفت و قتل و غارت کرده در ضمان ثابت و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته بجز دا الغایت عنه دانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه
از راه خف و دربارهٔ ... سلطان محمود رسیده بعز دستبوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت و چون در تمام سیستان و زابلستان و کابل از ارباب عناد و شقاق کسی نماند ... امیر
آفاق عنان عزیمت بتحکیم خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و مراحل در دار السلطنه سمرقند نزول فرمود و چون مدت ... بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی
بگذرانید بار دیگر داعیه تسخیر مازندران از خاطر خطیرش سر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم امیر ولی والی مازندران ... بنوبت دوم

زاده ملک پیان گشته و امیر ولی و عهد داده بود و متوجه آستان عتبه مکان حضرت صاحبقرانی گشته بشرف بساط بوس سرافراز شد و چون از نقض عهد نمود
آنحضرت را اصغی بخاطر همایون رسید گران آمد. بجهت آنکه حضرت شاهزاده فرمان داد و از معبر آمویه گذشته بخراسان رفت اقبال حرکت و چند روز در آنجا توقف نمود
گردون مآثر مجمع گشته در این اثنا ایلچیان بجهت آوردن دختر سلطان اویس بن شیخ حسن برای امیرزاده بجانب ... رفته بودند صورت معنی را برنیت درانیش
تموم تغیبه للاسلام شاه سبزوار ملازمان رکاب فلک اسباب طوی قیام نمودند چند روز متوقف در انجام ... مرکز ... از جمله ایلچیان
حاجی خواجه ... رسم ادب بجای آورده از ... نهاده پای ... ارکی هر که در حضرت ملوک و سلاطین چشم را از ...
مزاره در ... جمعیت ... از ... نباشد با آنکه چون حضرت صاحبقران کامیاب از قبه للاسلام در حرکت آمده ... سید ... علیا خانزاده حرم
محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده ... امیرزاده جهانگیر سلطان ... همراه داشت بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی
داده و خانزاده از هرات مراجعت کرده سرای ملک امیرزاده ... سلطان ... مصحوب ... بسمرقند برد ... از خدمتش ... آغا در اردوی همایون ماند ...
نیز ... فرموده ... حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت نموده از راه برکه ... رفت و از آنجا ... نشده از ... گذشته ...
سپاه ... اشارت ... مسامع اشرف اعلی رسید ... امیر ولی حصار آن قلعه را مستحکم کرده با جمعی در آن موضع متحصن گشته آماده جنگ ...
و شیخ علی بهادر ... و دیگر سرداران از پیش رفته بودند در موضع کاوگوش ... امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و ... جلادت
نهاده حمله آورد و دشمنی از ... بر ... زد ... از جانب حق رو ...
گشته ... از ... منهزم شد ... بریده در ... صاحبقران ... آنحضرت ...
موضع کاوگوش ... عالی ... در حرکت آمده ... لشکریان ... در میان گرفته جنگ ...
... آن ... هر که ... حضرت صاحبقران از ... نهضت نموده ... عبور نمود ...
... فرمان امرای هزاره و صده ... هر روز ... واقع ... زیرا که ...
... پیش آمده ... حاجی محمود شاه ... شیخ ... بهادر ...
روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان ... امیر ولی با جمعی از لشکر استراباد مانند برق ... در حرکت آمده ...
جلادت پیش نهاد ... سعی و کوشش ... سعادت و اقبال ...
... خاطر ... لشکر ...
... امیر ولی حضرت صاحبقران ... از عالم ... فرمان داد تا امرای تومان ...
... خاطر ... جاهای خویش ...
... توفیق ... روز افزون ... گرده ... صفحات روزگار ...

گشت امیر ولی با مازندرانیان دیوسار از غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده سحرگاه کنار رود هالوین در برابر امیرزاده میرانشاه رسید و دلیران

مازندران حمله کرده چپرها و سنجها را مرتب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان پیش آمدند لاجرم جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق بر روی یکدیگر افتادند و از

هولناک امیرزاده میرانشاه بنفس هالوین مقصدی رفع بلاشان شده فرمان داد تا سپاه ظفرپناه تیرباران کردند مقارن آن حال آن کسی قوشون در کمین ایستاده

بودند از محل خود در حرکت آمده بر مخالفان حمله کردند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار ایشان را با خاک برابر ساختند و مستغرق کشته شدند و امیر ولی پیش از آن

سعی بود در آن راه چاه بسیار کنده بودند و سنجها تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده و حیلها انگیخته و چون ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور رو گردان شدند

اکثر ایشان در چاه افتادند و هلاک گشتند و مضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست بد مکن که بد افتی چاه مکن که خود افتی و این در شوال سنه ست و ثمانین

و سبعمایه روی نمود و از آن جهت خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی استیلا یافته در همان شب با اندک کسی از سپاه و عیال از راه لشکر بجانب دامغان بر سبیل تعجیل

رفت و ملازمان شده و کوچ و متعلقان در قلعه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقران خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر و دیگر امرای نامدار را

بتعاقب او فرستاده ایشان در حدود ری سپاه امیر ولی را دیده حمله کردند از بیم جان خود را بولایت رستمدار انداخت و بجانب جنگلی و کوههای بلند از تعرض سپاه

نصرت شعار خویش را خلاص ساخت و حضرت صاحبقران حکومت ولایت استرآباد را بعقوان پادشاه که مدتها از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف گردان

مملکت ارزانی داشت و در محمدآباد سمت گذارش یافت و امیر ولی پسر یکی از امرای الجایتو خان بود ذکر توجه رایات ظفرآیات حضرت صاحبقران از استرآباد بری

آنجانب سلطانیه و مراجعت آنحضرت از سلطانیه باز بسمرقند بعد از آنکه تخت استرآباد در تحت تصرف حضرت صاحبقران آمد آنحضرت امیر اقبوقا را با

با اعراق زمستان در آن ولایت باشند و از هر ده نفر اختیار کرده فرمود و از رکاب اشرف جدا نشوند و در حمایت عنایت گرد کار بعد از آن روی توجه بری

و جبلکه و آن ولایت مقر دولت و سعادت در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر در آن اوان از سلطانیه

بتبریز رفته بود و در استحکام قلعه کوشیده و جمعی از امرا و معتمدان را با امیر اقبوقا در آنجا گذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده

پادشاه ... با شصت هزار نفر از ... ایشان ... دعا در عقب ... هجوم لشکر ... سلطانیه آورده و مخالفان چون از

وصول سپاه ظفرپناه آگاهی یافتند اقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ... را با ایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران

فرستادند و جمعی از اردوی ... آوازه آمدن سلطان احمد ... عمر عباس تعیین کرده بوده ... در ضبط القلعه کوشید چون این

خبر بوضوح پیوست اکثر آن ... تعین رسید و چون ... حضرت صاحبقران ... سپاهی ... از

... عازم سلطانیه گشت و ... از عظمای امرای سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع ... بعد از ... ساله

در حضرت ... سلطان زین العابدین ... اقامت ... الاقدام بجانب ... گردن ... بند

... آنحضرت ... سلطانیه ... فات ... سلطنت ... لشکر ...

... تا ... ولایت ... تصرف آوردند و چون ازین مهمات فراغت روی نمود حضرت صاحبقران با شوکت سلطنت

بعزت

و سعادت عنان معاودت بکوهستان سمرقند تافت و ملوک آنجا از اعراض دولت پایبوس احتراز نموده در مواضع حصین متحصن شدند و لشکر ظفر اقتران دست نهب و
تاراج برآورده غنیمت بسیار بدست ترکمانان افتاد و چون زندبارجی رد بسبب آنجا بر ضبط شد رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده تسخیر آن دیار
و جهه همت آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین حکام آن سرزمین نقض عهد نموده [illegible] شدند
نواب جهودار با نثار و پیشکش بسیار بسریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایونش خواندند و حضرت صاحبقران سادات عظام را بعد
از مصادفت لقمان پادشاه ترغیب و تحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و در آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی گذرانیده در زمستان
در نقشه سرای بعیش و کامرانی بپایان رسانید و در آن زمستان توقتمش خان از جاده مصاحبت انحراف جسته قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام
بهره نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی نژاد در حرکت در آورده ایشان موسوم به بیک بوداری پادشاه [illegible] عیسی بیک و علی بیک و قراچکی و غیرهم به تبریز فرستاد
و ایشان بآن ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت تقدیم رسانیدند و چون در همان مقام یکجا طرفه ملاحظه رسید شمه از احوال بعضی در بعضی از مجلدات سابق سمت
گزارش یافته رقم تحریف در تصنیف ایلخانی رقم کشیده آید توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان باردیگر بجانب ایران و مورخان آن را یورش سه ساله تعبیر کنند
در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقران گردون توان اراده تسخیر ایران از خاطر خطیرش سر برزده بر صحابه لشکر فیروزی اثر فرمان داد تا بعد از
اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی امرای دیگر را بضبط ماوراء النهر تعیین فرموده در [illegible] مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون
عبور نموده مسالک و منازل پیموده چون بفیروزکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر بموکب همایون پیوست و پیش از آن بسمع
اشرف اعلی رسیده بود ملک غیاث الدین حاکم [illegible] قافله حجاز را از راه [illegible] گذشته اند غارت کرده و اموال ایشان را برده و رفع خاطر خطیر شهریار
روشن ضمیر مسموع یافته بود و در وقت فرصت انتقام حجاج را از دی گشته در این اوقات فیروزکوه بمضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای آنحضرت
احوال ملوک اطراف فرموده مشیدان از برادر ملک عزالدین و حرکات ناشایسته او شمه معروض گردانیدند و بمضمون عداوت مکنون ضمیر انور شرف فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که توایچیان از هر ده نفر دو را از جیش برگزیده تا ملازم رکاب همایون باشند و بعد از آن بطالع سعد و بخت میمون حضرت کامکار با معدودی از بهادران
دو عراق را از گذاشته عازم لرستان گشت و تعجیل هرچه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آن حوالی زده قلعه خرم آباد را
که پناهگاه اهل شر و فساد و ملجای مفسدان بود ویران کردند و اکثر دزدان لرستان را از بالای آن آورده از پای در آوردند و در آن اوان اقتمور بهادر [illegible]
امیر سلطان شاه مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوست و خواجه علی مؤید سبزواری را در بعضی از منابع رگ تیری رسیده بعد از مدتی بجهان زخم در گذشت آری هر بدایت را نهایتی
و هر کمالی را زوالیست هر خردمند باید که بر اسباب حیات و دولت تکیه ننهد [illegible] قدم بر قدم این سعادتمند مصاحب
توفیق [illegible] ترتیب [illegible] حیات دنیوی در اجتناب مثوبات اخروی کوشد روزگار را اگر [illegible] و بالجمله در خلال این احوال بسمع
همایون صاحبقران رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد به تبریز آمده آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرای نامدار از آن راه بر سبیل منقلای
فرستاد و شیخ علی بهادر را با جمعی [illegible] سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی اثر شنیده و کلمه الفرار [illegible] بغداد شتافت

و حضرت صاحبقران اعظم ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگران امرا و بهادران تنگ عینی او روان فرمود و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند جنگ پیش انتقال واجال
گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع ملک زار بسلطان احمد را دریافت و با او کردهی انبوه بود
و حربی صعب روی نموده الیاس خواجه را زخمی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاصی یافته در رفتار با اصحاب عنان گشته چون جهت الیاس خواجه بسوء المزاج
منجر شده زحمت وا دادن کشید لا آخر حق عز و علا صحت ارزانی داشته و ایشان از آن نقص نا باقی مانده در آن یورش در بغداد خون ریزشی عظیم واقع شده مردم بسیار
تلف گشته از آن جمله قاری انباق مقدار پانصد کس نگاه ... و دود ملاک رحمت ... خشک انوانه باتش انتقام بسوخت و ممالک رود با بخیان در تخت رفت
سپهکان اعلی آمده صاحبقران گیتی ستان در حوالی شعاران نزول فرموده و اکابر و اشراف و علما و سادات تبریز بخدمت مبارکت نموده سعادت دست بوس
دریافتند و موجب فرمان مال لال برا ارباب آن ولایت حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان به تبریز و آن نواحی مضرب خیام سپاه
نصرت انجام گشت و چون در آن مدت حکومت عاهی آقا در برای حضرت صاحبقران و منصوب شد او در عراق مامور بعضی از کبر و تکبر صحبتش بخشش تمام در خاطر
داشتند در مجلس همایون زبان بغیبت او دراز کردند و نیز در زمان حضرت فاق امیر نوبت ایلچی ببارگاه عالم پناه فرستاده در ناصیه احوال او بمراکز اخلاصی
شاهنشاهی مشاهده دلالت را آنچه حیثیت مطلب وعلم داد بر این اسباب خاطر خطیر شهریار کامیاب برا صدد قتل او مایل گشت و تخت ایلچو نمود
مامور گشت و بسلطانیه رفته وکیل و متعلقان او را و در معین نگردد و خزاین و دفاین او را که به لهای دراز اندوخته بود تصرف نماید و الکو نمود برحسب فرموده
عمل نموده بسلطانیه رفت و شرایط خدمتکاری بجای آورد و چون معروض شده بود عاهی آقا را باهمال و عصیه نگرد او را زین سکالش آگاهی دهند و نیز گردی
نماید و ملازمان حضرت صاحبقرانی برنمیتی اطلاع یافته در شبی هر روز دیگر داعیه گرفتن او داشته فرمان داد و در مجمع ملازمانش جبه پوشیده بپاس داشتن قیام مینمودند
و عاهی آقا صبح لشکر آمده بهادران از اطراف و جوانب درآمدند او را گرفتند و خزانهش با تمغه و نهانهای بسیار را اظهار کرد لیکن فایده بر آن مترتب
نگشت و بعد از چند روز دیواری بر زبرش افگنده زخنه در قصر حیاتش افتاد هرچه داشت از نقد و متعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بباد غارت و تاراج رفت و عاهی آقا
که در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر از او به رق عاهی تعبیر کرده اند از مردمی بعد از برمال لاق خان مدد و از چیان تعلیم نموده بود و در بدایت حال عاهی آقا شحنه سلاح خانه بغداد
بود و بخدمت سلیمان شاه سلطان اویس قیام مینمود و از آمدشد ملازمت کار او عروج یافت و چون سلطان اویس عراق عجم به پسر خود شیخ حسین داد و حکومت
سلطان احمد چنان بر مملکت استیلا یافت و بواسطه استبداد و استکبار رد و تغیری در مزاج سلطان احمد نسبت با وظاهر گشت و فی الواقع سلطان در دل عاهی بیوفا سار ...
عاهی اینجو دریافته در سر کفران نعمت آمده و چند نوبت لشکرها جمع کرده و فتنه سلطان حسین بهانه حرکت را به برابر او برافراخت و چون طاقت مقاومت با سلطان احمد در
خود نمیدید پیش شده بشیراز رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید و در آن ایام که رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقران
از آفاق عراق عجم طلوع نمود بامید آنکه دیگر بار در آن ولایت حکومت کند شخصی ببارگاه عالم پناه فرستاده خلوص نیت و صفای عقیدت خود نسبت بملازمان
عتبه علیا ظاهر ساخته معروض داشت که حضرت اعلی طلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص داده حکومت عراق را مفوض برای و درایت او گردانیده
و نخست امری نامناسب از خدمتش صدور یافت آن بود که بدلیری اولیا عظم خواند از کرده و جدال اسب نزاع تشریف صحبت معروض بدعای عالم آرای گردانید فاتحه

بر حرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه از آن مسطور گشت و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده ادبیر و نکال گرفتار و جهت گشت چنانچه ثبت افتاد و بعد از کشته شدن

شاه بهرام آقا امیر محمود عالم و ... امیر ولد را گرفته بغداری ... پیش داود درستش از بدن جدا کرده بار دیگر باتیوک فرستاد **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان**

و مسخر شدن بعضی در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بشهر تفلیس و عزیمت نمودن از آنجا بقصبه لاغ حضرت صاحبقران کامکار در اوایل فصل تابستان

از تبریز برسمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمده و در آن وقت فتح آیت ... بگرمی رسیده بهادران نصرت نشان قلعه را مسخر ساخته و سپاهی از آنجا چرخ کشن

نام گرفته دست به سینه ... رسیدند و از آنجا روان شد ... حصار ... با ... رسیدند و ... قلعه ... کردند و پیش نصرت شعار ... آنحضرت ... اسیر گرفته

اسیر ... دار ... در قلعه تولان ... گرفته نزد حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده ... رسیدند و بای قلعه ... و جیران آقا ... کردند

و لشکریان نصرت نشان بر حسب فرمان روی بتسخیر آن حصن حصین آوردند و بعد از ... موسوم ... بعجز و ... گشته باستواری قلعه مغرور شد

... و جیران آقا ... بعد از کوشش ... عاجز و مضطر گشته از در ... درآمده ... بر ... گرفته حلقه بندگی در گوش کرده ...

... حصار را ... خراب و ویران ... شده و در عین ... نصرت ... آنحضرت ... آمده از راه ... بشهر تفلیس و از ...

... رسید گرجیان ... باستواری حصار ... روی ... حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفه

گرجیان ... از نور توحید و عرفان بهره ندارند در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت ... کنند ... تا غایت سلاطین اسلام ... ایشان ...

تعرض ... می کرده اند اکنون در زمان ... اسلام ... در ... برذمت همت ما ... بر خویشتن واجب و لازم ... در عرصه آن کشور ...

و جهت این ... پاک گردانم چون ... آن ... احمد ... آنرا ... ارباب دول ... از اطراف و جوانب ... جنود ...

... بهادرانه نموده ... پادشاه لم یزل ... حصین ... بزخم شمشیر ... ملک ...

دست ... حضرت صاحبقران ... فرمود و ... نموده

امرا و لشکریان صف شکن ... از ... و جوانب ... در حرکت آمده اطراف و جوانب دشت و صحرا ... و چون ... رسید ... از

... دیده ... لشکریان ... صحرا ...

... حضرت صاحبقران سعادت قرین ... قلعه و حصار

... نصرت شعار ... غازیان دین ... لشکریان ... از ...

ولایت ... حضرت صاحبقران ... امیر ... متوجه جانب

لشکریان ... امیر ... درویش ... گرجستان ... امیر ... امیر موسی ...

... مذکوره ... زمین ... پاک ... در موضع ...

حضرت صاحبقران ... فرمود صاحبقران ... عزیمت جانب ...

واین آنولایت مطیع و منقاد گشته و بقراط باغ ... ملک بقراط نفیسی را بموجب فرمان مقید گردانیده بودند بنابر رتبت عالی بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران گیتی ستان

ملاحظه و نصیحت بقراط را بقبول ملت بیضا دعوت فرموده کلید توحید قفل سراچه دل ملک بقراط کشاد تا زبان بکلمه توحید گویا گشت پادشاه دین پرور

ملک بقراط را بشمول عنایت بیکران گردانید حکومت ولایتی که داشت بدو مسلم داشت و با دیگر ضمایم و ملحقات همه بحکم تمکین ارزانی داشت و رخصت انصراف علاوه

سایر عنایات ساخته و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انتظام یافته متوجه الرام مملکت خود بازگشت و درین ولا والی ولایات شروانات امیر شیخ ابراهیم که بزرگی حسب

و نسب و قدم خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا که

در سعادت زمین بوس بشتافت و از جمله نتایج طبع وفاداری که سبب دولت دیرپای ... بود در آن زمان که در بارگاه فلک اشتباه از ترکان و

... غلامان زر خرید بمجلس عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده ... حسن نیت و صفای طویت و خلوص

عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه ... کشور روشن گشته پرتو التفات و اهتمام بر احوال ولایت او انداخته تمام ممالک شروان را با مضافات و ملحقات

بحکومتش ارزانی داشت و امیر شیخ ابراهیم بکشتی سروری که علم مفاخرت و مباهات باوج مهر و ماه برافراشت و ملوک گیلانات هرکه تا آنگاه سر فرمانبرداری

بتاج هیچکس فرود نیاورده بود و هیچ یک از پادشاهان ذوی الاقتدار را بر حصانت و استظهار کثرت کوه و جنگل خیال استیلای المملکت بخاطر نگذرانیده درین ولا

نسبت بملازمان عتبه علیا طریق صداقت و متابعت مسلوک داشته اولاد و فرزندان خود را با تحف و هدایا لایق چنان پادشاهی باردوی اعلی فرستادند

و در اثنای این اوقات امیر شیخ بهادر بموجب فرمان محافظت اغروق ... از راه اردبیل ... گذرانیده بقراباغ رسید و حضرت صاحبقران زمستان را

در موضع ... گذرانیده ...

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بروع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان

چون از هجوم لشکر و سپاه بهار ... روی بقراباغ نهاد ... رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی ستان روی عزیمت

بعزم بهجت افزای بروع نهاد و در آن یورش ... توقتمش نهال خلاف بر جویبار ... نشانده است و در کوی بیوفائی حیله بامروت

بنیاد نهاده ... جمعی از لشکریان او را برکنار آب کر ... عزیمت عبور داشته حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را و ایکو تیمور و عثمان عباس را

با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمان داد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه نمایند و با مراکز ... چون میان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت مسلوک

بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود در جنگ مبادرت ننمایند و پیش دستی نکنند و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه بامر صاحبقران روانه گردید

عالیجاه بر حسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت آمده از آب کر گذشته و بیاغی رسیده برسیدند ... ایشان جواب دادن و توقتمش خان را

... لشکر امیر تیمور ... امرا بر وجهیست حضرت صاحبقران در حرکت آمده عنان کشیده داشته بخلاف ... در جنگ پیش دستی نمودند

لشکر ... مخالف ... ضعف حمله کرده خیره گشته و حمله آورده ... مشغول شدند امرا بالضرورت عنان بجانب ایشان تافته دفع ... نمودند

و چون در آن ... از دشمنان ... بر گرفته بودند ... سپاه ... روی نموده چندی از لشکریان کشته شدند درین اثنا امیرزاده

میرانشاه کورکان رسید و تیغ بیدریغ ... آتشبار ... برآوردند و پای ثبات و وقار اعدا از جای رفته فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه منصور

ازین طرف بعزم یلغار باکرا باطراف در بیرون رسیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده جلجب آوردند شاهزاده همه را اسیر فرموده بدرگاه گیتی پناه فرستاد

و آنحضرت در مقام عتاب آمده با میران بزبان عاطفت حکم راند که میان ما و توقتمش خان حق پدر و فرزندیست بسبب چه بوده که برین حرکت اقدام نماید تا چندین خون

ناحق ریخته شود می باید که بعد ازین بر امثال این حرکات و افعال ناپسندیده اقدام ننماید و نشسته در جانب رفته را اسیران تو و حق خود در سلک جمعی که ببال

شرع معمول بند مرخص گردانید حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ ابدا بر زبان گوهرفشان آورده فرمان داد تا جمعی برسم بدرقه با ایلچیان

روان شده همه را بامن رسانیدند و چون موکب همایون در کوچه سکرزند فرموده بسمع همایون رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با میرزاده شاهرخ و

امیرزاده خلیل سلطان و حرام ملازمت ستر از جانب سمرقند برسیدند و از وصول این مژده شعله اشتیاق افروخته تر شده در این مرتبه گفته اند بیت وعده وصل چون شود

نزدیک : آتش شوق تیزتر گردد : حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بجانب قلعه دیگر طاقت مفارقت نبود جناح استعجال برسم استقبال روان شد

و در موضع مزید اتفاق ملاقات افتاد درم و دینار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بجانب النجق ...

سلطان احمد جلایر بود نهضت آن ... اشتغال می نمودند توجه فرموده بمقصد رسیده عبور ... سر روز فرمان جهانمطاع صادر شد تا بهادران لشکر منصور دریک کوه بالا رفته

و روز دیگر سحرگاه ... از صدمت لشکر فیروزی اثر بحکم بالای قلعه بر آمدند و سر مخالفت در کشیده در مقام تمرد و عیاری پای ثبات ...

و عاقبت از قلعه آب کار ایشان باستعداد رسیده دست در دامن ... زده بلسان طلب ... زبان آوردند ... حضرت ... از جنایت

باز داشته برگردند و پایه اطاعت و انقیاد بیرون آمدند ... حال ... فرمان نفاذ جریان صادر ... بهادران ...

... عظیم ... گرد دیده ... کار ... قلعه آمده ...

برافراشته حضرت صاحبقران ... قلعه النجق ... عزیمت بجانب ... معطوف گردانید ... شیخ علی بهادر ...

حسب فرمان ... قلعه ... امیر حاجی سیف الدین ... امرا باتفاق ... در کار کردند ...

حنک در انداختند و قلعه ... بدرگاه عالم پناه آوردند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و نهضت رایات**

ظفرنشان بعد از آن بجانب دار السلطنه در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسید که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر ... کاروانیان را ...

... حضرت صاحبقران ... دفع شر و فتنه ایشان ... لازم داشته از نخجوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد

و ... بمحاصره قلعه النجق مامور بود طلب داشت ... در آنجا توقف نمایند ... با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار فرموده

چون بقلعه امکین رسید لشکریان ... آن سرزمین را که از تعرض شیخ علی بهادر سالم و غانم مانده بود بغارت و تاراج کردند و از آنجا بقلعه ...

رفته ... ترکمانان ... حوالی و نواحی ... موکب جهانگشای ... قلعه آن ...

آمد حضرت صاحبقران ایلچی ... والی ... کرده ... دعوت فرموده ... فرستاده را با عزاز

و اکرام و احترام تلقی نموده ... حضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفرپناه ... قرا محمد

برکنار پیراوزی توقف فرستاد و شاهزاده متوجه شد میان ایشان و اویس ترکمن رسیده مراسم غارت و آنچه بتقدیم رسانیدند با غنیمت بسیار مراجعت نموده و دختری پری پیکر یافته

باردوی همایون پیوست و همچنین میرزا پیرمحمد که در باطن یقه از مبارزان سپاه جهان آرا مأمور گشته عبور ایشان بر کوهستان و درهای سنگ واقع شده

دشمنان هم بآنحال اطلاع یافته سر راه بگرفتند بعد از محاربات و کوششهای مردانه از مضیق جان بیرون برده باردوی اعلی ملحق شدند و شیخ علی بهادر و جون

بر لاس در اقبال شاه بر عقب و سیلک فوچین با طایفه از سپاه بفرود آمدن نیز از راه دیگر بموجب فرموده بر پی فراهم نهادند و در کوهی جنبه وسیکی محصور

سلطان بار رسیدند بیران دیگر بموجب محاربه اشتغال یافته لاله خدیجه در آن معرکه کشته آمد و چون فراهم بر طرف بجانب مرتقی شد بعد از جنبان فایده بقصور

بخود امر مراجعت کرده بدولت پابوس اشرف دریافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشکری گران بدفع مفسدان بدان دیار فرستاد

تا جمع زلمانی رسیده و اسلحه و غیر ذلک بدست آورده سالم و غانم بازگشته لاحق شد و ملک غیاث الدین برلاس را بر حسب حضرت صاحبقران

با باقی لشکر باز هند و امیر حضرت از آن کوه بصحرای هوش در خشنده و امیر اویس آن فوجی را فرستاده منازل قطع فرموده با خلخال رسیده و در آن موضع قوم افغان

او عنان پیش آمده بعنایت دعا طلبیدند سیاران مخصوص گشت و چون از آنجا روان شد نفای عادل خوزنی فرمود و حاکم آنجا پیشکشهای لایق با عرا سعادت زمین

بوس سرافراز شده و عنایات خسروانه شامل حال او گشته حکومت این ولایت دیگری بتفویض رفت و موق زر نگار در حرکت آمده از کنار کول با جموع سپاه

از بنهای گذشته در اله مانی با عرق همایون پیوسته از آنجا متوجه دان و بطال شده و ملک عزالدین از هیبت لشکر گردون توان بقلعه دان و حصاری تعب

رصانت و حصانت صاحب ربه بر کوهی بلند واقع شده و بطرف محوف بآب عظیم است در آمد و بعد از دو روز براه حاکی عقب بیرون خرامیده منظور نظر ترتیب کشت لاهیجه

حصار ناصرالدین نامی را که در محوکرد به دینه سر از گریبان عصیان برآورده در آنجا استوار حصن طریق سرانجام پیش گرفتند فرمان قضاجریان نفاذ یافت

ما هر عراده و منجنیق ترتیب کرده لشکر نصرت اثر بجنگ اشتغال نمودند و بعد از پنج روز بقهر و غلبه قلعه را مسخر ساختند و جمعی متوران جاهل را اگردن زدند و برخی را دست

و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهان مطاع صدور یافت که از قلعه دان را خراب گنند در میان ارباب تنجیم چنان اشتهار یافت که بانی آن شداد عاد است و بنای

کوه بلند قلعه مذکور را سنگ و گچ احداث کرده و چهل گز سنگی از آنکوه از کوه قاف نشان میدهد و محکمی و استواری آن بمرتبه که امیر پاکار راندی خوی و قوم شان حصر چهید

و کوشش نمود بسکی از آنجا جدا نشد و یکی از فضلا در آن تاریخ این رباعی را گفته ⁂ رباعی ⁂ شاهی که بر بر شیع ملک ایران بگرفت ⁂ ماه علمش سر سپهر کیوان بگرفت ⁂ تاریخ

گرفتن حصار دان را ⁂ گر پرسد کس بگو که کیوان بگرفت ⁂ حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمان داد و حاکم دوم ناصرالدین را که بینه سر ریک بروت بکشیم

ریش و پکشیمه ابرو در اشیده گرد اردو برآوردند و در کوچ فرمود تا گردنش زده در سکنای افکنند بر مجموع لشکر روی نمود در اثنای آن ایلچی طارمی از آنجا باردوی

همایون رسیده انواع تحف و هدایا و جواهر زواهر و جهانبانی مشحوقات دافته دلطف نفرا امتعه و اسپان راهوار و اشتران نامدار بعز عرض رسانیده بنیاز صلاح لرزان هله بنده

مفارقت اکنه شاه اویس معروض میدارد و من ندت الحیات در مقام خدمتکاری و جانسپاری راسخ و ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف

نخواهم جست حضرت صاحبقران دریا نوال ایلچی را به تشریفات گرانمایه داد و فرمود تا منشور ایالت و ولایت طارمین را هم بنام او نوشته و از آنجا لسعادت مراجعت نموده چون

بسلماس رسید ملک عزالدین را بعنایت خسروانه سرافراز گردانیده حکومت ولایت کردستان باو مفوض داشت و درین ولا حاکم ارومی بزرگ فام بر استمامی طلب

نامه

مسعود احرام عمارت عتبهٔ بارگاه پادشاه اسلام آمده و سعادت گزارش مشمول رحمت و احسان گشت و حضرت صاحبقران با آن پیرزن که در غایت حسن و جمال بود بخشید
صورت دلجوئی ارزانی داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات وصیت نامه مشتمل بر اضراعت و مسکنت و محتوی بر سفارش نموده و عنقریب آنکه در این ملا
رایت سپهر ارتفاع فرستاده چنانکه در مجلد تبع مذکور شد آنحضرت در آن زمان و بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد و پدر مرحوم تو شاه شجاع
ترا بجانب سفارش نموده وصیت نامه که درین احوال و رایت همایون بانجا رسید و پس قیمت نزد بیت بی توقف بحضور شتابد و پیش نهاد خاطر انس جنان
رتبت پادشاه محمود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت جلال بیستر اقبال خویش مراجعت نمائی **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر کردن**
و روش آنحضرت از آنجا بدار الملک شیراز و مسخر شدن ولایت فارس چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب داخل زوال رسیده بود بعقد دبیر ناصح توبت نوشته در آمدن توقف دلکار مسلم
ایلچی حضرت صاحبقران را موقوف داشته جنبال فارس در داغ جای داده و اینهای شهریار آفاق بر فتنی اطلاع یافته بر تسخیر دیار فارس عازم گشت و رایت نصرت
نسع و شاهین و سعادت همانند بجوار ایلچی در حرکت آمد و اغرق را با میرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر برابری فرستاد تا در رستق قشلاق
نمایند و موکب همایون با فوج عساکر ظفرنشان عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محط رکاب شد بهادر انتقام شاه سلطان زین العابدین سید مظفر کاشی والی
و اعیان و اشراف انجا بار از سادات و علما و شیخ بخت مبارک بمنبع شرف بوس دریافتند و بنوازش و دلجوئی مستظهر گشتند و حضرت صاحبقران قلعه ترک را بفر
قدوم خویش تزیین داده باردوی همایون بازگشت و امیر اکو تیمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که از اصفهان از آب و انچه با شهر علاقه دارد
سپارند و جمعی از سپاه ظفرپناه را بمحافظت دروازها نامزد کرد و روسای اصفهان باردوی همایون آمده مال الامان قبول کرده جهة تحصیل آن محصلان طلب داشتند
حضرت صاحبقران ایشان را در اردو باز داشته نور ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور پسر اقتوق را برای ضبط مال بشهر فرستاد و نوکران امرا نیز
بشهر در آمدند تا زری که در محلات کلانتران اصفهان توجیه کرده بودند دریافت کنند محصلان چون بار عا با نشد می کردند متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان
باتفاق علی کچه پا که از مشهوران جهال انجا بود پای در مقام معارضه و دفع آمدند و دست تعرض بمحصلان امرا برآورده جمعی را بقتل آوردند و اهل محله دیگر هم بدان همراهی
داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان علف طلب میکردند در شب بکشتند و خروج آن شب آن مفسدان معاونت کردند و در آن شب بسیاری از متجنده در جهة مهمات بشهر رفته
بودند کشته شدند و عدد مقتولان به سه هزار رسید و محمد پسر حاجی بهادر درآن شورش کشته شد و روز دیگر الماس بر دروازها […] عاقبتی داشتند
و ابا حکام و ضبط شهر مشغول شد خاطر بر یاغی گری و جدال و قتال قرار داده و دروازهای و بوق بارو […] روز دیگر میرزاده آن صورت واقعه معروض حضرت
صاحبقران کرده نیز آتش خشم جهانسوزش زبانه بعنان اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر صلابت آثار روی برزم و جنگ آورند از خوف جان وی نفس نارها
و فرزندان حرکت الله برجی میکرده […] در آن جنگ قیامت آمد و عباس عثمان را در آن میان تیری رسید صبح با […] چون شهر مسخر شد صاحبقران امین داد
طائفه معین مقید و محلات ارباب علوم را حمایت کردند و خانهای جماعتی از کمال […] محصلان […] از تعرض آن بلا باکان نگاه داشته اند محفوظ دارند و جهت […] سپاه
را فرمان داد […] قتل عام […] اقدام نمایند **بیت** سپاه درآمد بگردن زدن ز خون چیچون روان شد […] و از سر موقوف حال حکم
صادر شد […] و هزار جانب […] بر سر حصه کشتگان بیارند و تواچیان برای ضبط آن […] دیوانها […] نهادند و بر دیوارات […] هفتاد هزار سر جمع شد

در حالت بر صفاهان از زود وکس کشتگان منارها برآوردند و از غرایب اتفاقات آنکه جمعی از اهل شهر شب از اصفهان بیرون رفته پناه بزد اکابر وان وسقاران فرض ایشان بر

بارسید اثر اقدام انجلاء عسکر براه برف بسیار بود دیگر لشکر قیامت علیه بدر برده و همه را از کفچ بیرون آورده در حالت خون ایشان ریختند و عجب اتفاق در این نزدیکی

قران علوی در جوزا واقع شده بود بعد از آن قران نحسین در سرطان روی نموده چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی بیک را به امیری آن ولایت

دیوان و ضبط اموال آنجا مقرر ساخت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت

روی بگریز آورده از راه کازرون بجانب شوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن شاه مظفر پسر عم او بود با آنکه میان ایشان چندان صفایی نبود زین العابدین

بتصور آنکه مضمون کلمه عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برد و مراد شاه منصور پناه بدشمن بردن اعتماد باد و نمایند اسیر انگشت تحیر بدندان بخایید زین العابدین چون

بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کس فرستاده امرا و نواب زین العابدین را به انعام و اعطا هر یکی از آن ها در خاطر نداشت بفریفت با ایشان چنانکه عادت اکثر ابنای زمانست طریق

سلوک داشتند در پیش شاه منصور رفتند و چون با زین العابدین از لشکر نفری باز نماند منصور جمعی را فرستاده تا آن شاهزاده را لوح را گرفته بشهر بردند و فرمود تا

او را در قلعه سلاسل مقید و محبوس کردند هنوز بیت دلا مجوی ز ابنای دهر بوی وفا ** که در جبلت این مردمان مروت نیست ** و آنجا عنان عزیمت از اراده سلطان زین العابدین

برگشته بود و باز او متوجه گردید و در صحبت او اسباب آراسته بحبس و قید مجموع را فرمان داد و بر گشته بعد از آن صاحبقران دست تعدی دشمن کوتاه از دامن مملکت

و ثمانین و سبعمائه بی مانعی و مزاحمی و منازعی بشیراز رسیده در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود و اصحاب و اعیان و کلانتران و کدخدایان بخدمت شتافته و بقرب بساط

سر افراز گشته مبلغ هزار تومان بیگی قبول کردند و از مال غایب و غیر ذلک تسلیم خزانه عامره نمایند و عمال عباس بتحصیل اموال مشغول شده و به

نظام و کمال وصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب ارزانی داشت و دین و ملک سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر حسن رادین حسن عقل امرای

ایران حسن دید چنان بود که بخدمت حضرت گیتی ستان فرستاده و بطرف سیرجان رفت بحیل آنکه اکثر سپاه توجه نمایند بتعجیل در ساحت حضرت صاحبقران برای استقبال

و حمد اطلاع یافته فرمان داد و ده هزار سوار و امیر شیخ الدین حسن بر سم ایلغار روان شوند و شهر کرمان و قلعه سیرجان محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت حال

آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و بشفقت و مرحمت پادشاه نمودار مخصوص گشت و افراز گشت عنایات پادشاهانه شد بر حال او و آمد و همچنین شاه نصرالدین یحیی برادر

زاده شاه شجاع از یزد و شاه ابواسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و اتابکان کرد و کرکین لاری و پیشکش بزرگین میلاد متصل شدند بر حکام اطراف و جوانب روی

بدرگاه عالم پناه آوردند و مجموع انعطاف و عواطف پادشاهانه مستبشر و مباهی گشتند گفتار در هجوم لشکر تقتمش و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس

و عراق چون قمرالدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه توقتمش خان شد و اغوا و فساد بنیاد کرده امرا داران را که بادشاه ملک بکسب محبت

صاحبقران طرح محالفت انداخته چند بار هزار کمان جوچی نژاد را با امرا توقتمش بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از سغناق گذشته صبران را محاصره

کردند و تیمور خواجه اقبوقا حاکم الموضع بود در مدافعه و ممانعه پای ثبات و قرار فشرده پردلیان هرچند کوشش و سعی نمودند شهر را مسخر نتوانستند کرد و چون لشکر عزم

مخالفان بلنگر دیر سستی ان مقصود رسید دست از محاصره باز داشته در اطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و سبی آغاز کردند شهزاده جهانیان عمر شیخ که در

اندکان بود لشکر با جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس و امیر یعقوب برادر طغای بوغا برلاس و شیخ تیمور و امیر اقتیمور بهادر در ایلغار بهره لشکر بجانب امیرزاده

عمر شیخ بهادر روان شد با دو پوشنه و باتفاق از آب اشقون عبور نموده در رنج و خستگی اسرار بموضع عوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بیکدیگر حمله آورده شور
حرب گرم گشت و از هر روز تا بوقت افتادن و غروب خورشید عالم افروز نایره محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ بهادر از فرط غرور و شکوه او آراسته بود با یکه
تا بنفس خویش مباشر جنگ و ضرب شمشیر هم بر وجه هوا خواه میسر گردد و فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب سپاه دشمن زد و از آنجانب برادران رخنه در سپاه منصور راه در
افتاد و از اینجهت شورش عظیم در لشکر افتاده و تشخص شاهزاده را در محلی قرار داشت ندید و با آنکه لشکر قتلق در موقف خود آرام داشتند در لشکر منصور با طلب کرده
با مراجعت سپه بر امیرزاده عمر شیخ بر جا و گه در نورد دیده بگوشه بیرون رفته است امراء بهادران از این خبر متفکر و مستوحش گشته بر خویش رای هر شدند و راه انهزام
در پیش نهادند شاهزاده عمر شیخ چون بلشکر خود ملاقات نمود و هیچکس را در قلب ندید تاسف بسیار خورد و چند آن جنگ کرده بود بار دیگر پس وارزم رسید
از حرکت باز ایستاده و فرکاه مر حادثه یکی از ملازمان شغل بر ابت او سوار شده تها روی باند کان نهادند مردم منصور انگه شاهزاده رسید حیات تازه یافتند و بعد از آن
دیگر امیرزاده عمر شیخ لشکرها جمع آورده و درین اثنا مسموع او گشت و الچگانور ای برادرزاده حاجی بیک از کوت با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تاشکند و بیرام
آمده و مردم دست غارت و تاراج برآورده اند چون این خبر تحقیق پیوست امیرزاده عمر شیخ با آن مقدار لشکر که داشت بجنگ آمده و در آنجا رسیده و مخالفان اندک از شاهزاده
فی الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد مراجعت نموده و در کنار آب سیحون مقابل الچگانور رسید و از جانبین گذرها ضبط کرده چند روز کنار آب در برابر یکدیگر
میر فرشید و منتظر فرصت می بودند تا شبی الچگانور حیله اندیشید جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا بسیار آتش برافروختند و خود با بقیه سپاه ببالای آب روان شد
بر الست شخصی از ارکان گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر آراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت و شاهزاده بجوشی
بهادرانه دلیران کوشش کرد اما چون کثرت مخالفان زیاده از حد توصیف بود عنان عزیمت بجانب حصار اندکان تافته شد الچگانور متعاقب او روان شده دوازده
و خستگی اندکان فرود آمده و حوالی آن را محاصره مشغول گردید و شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت ماند که تغری دروازه حصار بیرون آمد و از سپاه دشمن زد
مانند شیران بر صف ایشان میزد و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگرهای خصم میدرید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار زیاده بودند تو کل بهادر شمشیر از نیام کشیده
در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و الچگانور از آن مصلحت توقف ندید و راه کاشغر پیش گرفت و شقیق اللیل
امیرزاده عمر شیخ جمعی را الحاقی کرده از عقب او روان فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض قهر کردانیده و درین اثنا لشکر مغول
بماوراء النهر در آمده آنچه محل بود از خیل و حشم و رعیت بقتل و اسیر و نهب و غارت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس از ارخنک جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند و در آن فطرت
شهر صبر و جنگ تمام ننموده فوجی را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده بتسخیر شهر در باغ مخالفان جای گرفته و محاصره مشغول گشته و طغی بوقای برلاس با
و حصن را در اندرون بودند با استحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجانب دیگر بلاد و ولایات
ماوراء النهر آوردند و در آنجا سرای آتش زدند و دزد و وحشی و جمعی کثیر کشته قاکوی ش و کنار آب هویه غارت و تاراج کردند و مقارن آن حال امیر عباس بر خم
تیری از در جنگ جوکلک یافته رسیده بود متوجه سرای باقی شد و بعد از صدور این حکایت جتا از ماوراء النهر روان شده مدت هفده روز بشیراز رسید
و صورت واقعه معروض حضرت صاحبقران گردانیده حضرت امیر صاحبقران عباس را فرمود تا با سی سوار بتعجیل تمام بجانب سمرقند رود و ایالت آن ولایت را از دشمن و آن اعلا

خبر دهد ولایات فارس و عراق را بر آل مظفر تقسیم فرمود و حکم شد در غالب ابواب اتفاقات لاتیب قدوة المحققین و اسوة المتأخرین امیر سید شریف جرجانی در کنف حمایت
حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین اینانج و زند اعیان امرای شاه شجاع مثل امیر بایزید تولک و کیست اختیار داشت با جمعی دیگر از متعینان
بامور لشکر شده متوجه آنجانب شوند و از اهل حرف نیز طایفه و در هنرمندی غریب و نظیر بودند بر حسب فرمان عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند حضرت صاحبقران الکایی قستان
با امیر وقت و عصر دال عنان معاودت منعطف گردانیده برادر شد و چون بمبنه عضد الدوله زخم فرموده ابلی پهلوان مهذب خراسانی حاکم ابرقوه رسیده و مهذب
بعرض میرسانید اگر دارو غه بنابه من ارزانی فرموده ساخته شرف شاه اویس صاحب کرم حضرت صاحبقران کامکار توکل با درجی را بان دیار فرستاد و مهذب شهر تسلیم نموده
مولک اعلی مهذب چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر قرین گشت مهذب بعذر طاقت وفق خدمات رشته بجای آورد و داغیغی پسندیده افتاده حکومت ابرقوه
با وتفویض گشت و آنحضرت در روی با عزق همایون نهضت از آنجا امیرزاده میرانشاه و گورکان و امیر حاجی سیف الدین را با خراسان فرستاد تا لشکرهای آنجا باز را جمع
آورده بر قم و کاشان و فیروز رامو بسی امیر حسین جوکار ار زنانه داشت و ملوک رستم دار و کیلانات را رخصت فرموده با وطان خویش روند و بعد از کوه دخواری را
باسکندر شیخی عنایت کرده او را هم انجا بگذاشت و نام حکومت واعیان در کف امیر جمشید قارن او از جهت آن جرجان بود نهاد و داستر آبادی را با نام پیرپادشاه بن
طغا تیمور خان رقم زد و همه را بر عیت پروری و معدلت گستری و صیت فرموده منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید پیش از وصول آنحضرت باغی شد ملک کز آنسر گز حجره
بعد بموجب فرموده حواله و جلیچه و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفه دیگر از بهادران از عقب مخالفان رفتند و بسیاری را از ایشان دستگیر کرده باز روی
همایون معاودت نمودند و چون انوک اهالی از آمر او مسرور بودند در معرکه چو ملک داغ تیغ جوانی مرخاطر اشرف اعلی گران آمده لاجرم دران الدن با حضار مجموع اول
فرمانداد و بعد از تفتیش و تحقیق با امیر سلیمان شاه عتاب عظیم نموده و برادر خواجه کوکلتاش را در چنگ پستی کرده بعد بر حسب فرمان رئیس برادر رشید بزد سر و عقد
بر روی او الیه بمجموعه مشور دکوچه مالک جوی بیزده نفر را بسیزده کاف الک بوراه شیخون برده و امیر جهانشاه را برادر نوازی را از حبیک کفار خلاص داده و نیز عجیبی
و انواع عاطفت در حق ان محضور آمده حکم زفاف در شان افاقه نکشت و شاه زاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت آنحضرت
او را در آغوش گرفته سر و چشمش بوسیده شرف احوال را رزانی داشت و پایه قدر و منزلت او را از فرق فرقدین بگذرانید کشکر در نهضت حضرت صاحبقران بجانب خوارزم
و تسخیر آن ولایت چون حضرت صاحبقران از جیحون بگذشت هر چند لشکر توقتمش خان شب بخ(?) بند بانه پشه ضعیف نهاده از نیش بادکرز ده حقیر گرفته
لا او دیار خوارزم بعضی از نسبت بیزاوکان جوجی نزد و امرای بزرگ بهادر بموجب فرموده خان مذکور بدو نصوب آمده بودند خاک بر فرق دولت می بیختند و باتفاق خوارزم نیز
چنین فتنه می انگیختند لاجرم خسرو با دین و داد و دفع اهل شر و فساد و جهت همت عالی نفس رحمه در شهور سنه تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید
و چون موضع الکی با ومضرب سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران کامکار رکنجه اغلان را و تیمور قتلق اغلان را که از توقتمش خان گریخته التجا بآنحضرت کرده بودند
با جمعی از شیر دلان بر سبیل منقلای از نهر بغداد ک عبور نموده عقبه خواجه را قراول گردانید و او شیر رفته از کلمه بانان ابلیغش اغلان را از قبل توقتمش خان در خوارزم
بود شخصی اگر فته همراه آورد و شاه زادگان جهانگیر خانه و امرای صاحبقرانی کلم بابان را نزد خسرو گیتی ستان فرستادند و آنحضرت خبر را و وضع دشمن را
معلوم نموده روان شد و چون بجوی جهرس رسید و از آنجا بسعادت اقبال بگذشت از جانب خوارزم بشری آمده خبری آورد و ابلیغش اغلان و سلیمان صوفی بر غنیمت

دانسته فرار بر قرار اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان گشته دیگر ولایت خوارزم باز بر ممالک محروسه مضاف گشت حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه
گورکان و مهر سلطان شاه و شمس الدین عباس و سرپنجه شجاعت امرا ارکان زمع قراباهادر و امیر ایکو تیمور و شیخ علی بهادر را با جمعی دیگر از بهادران سپاه بیک جیش مغول
روان فرمود و ایشان بر حسب فرمان از راه قم روان گشته و بتعجیل تمام تر در حرکت آمدند و بدیشان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشته و از آنجا باز
گشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف نموده حکم کرد که مجموع سکان و قطان آن ولایت را
کوچانیده بسمرقند بردند و آن ابنیه رفیعه و عمارات عالیه آن که نبهث فاخره را با زمین هموار ساخته و جو کاشته و در آن شهر سنگ دارای آبادی باقی نماند و در تمام خوارزم دیاری
ساکن نشده از منتقی در سنه ابتدا انقطه اساس بنا موجود نشد و خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضیه باز پرداخته مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و خرابی
خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در زمانی که آن حضرت از یورش دشت قبچاق باز آمد بموسی که بر جنگ و جنین را العزیمتا آن ولایت را بنا بجهت معمور کرداند و مردم
اطراف و جوانب آمده بار را فاهم آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص نمود **در بیان فتح کردن شهریار محمد علیا سلطان و تفویض سلطنت بلد ختلان و تبدیل**
بخادمان او شعله صفیر آفتاب اشراق شده و شهریار آفاق بر صفحات روزگار آقشه محمد علیا سلطان کخت بکلیه از محرومات جهت سلطنت بود جایی
لفتح او آمده و مرتبت حشمتش بلند گشت حکومت ختلان و توابع آن بروی قرار گرفت این بیت از جمله اشعار اوست **بیت** هر که در عشق جانان کرده شد چه غم **با** ملک
معنی را امیری ملک ختلان کو مباش **و** مدتها بحکومت و کامرانی گذرانید عاقبت دیده بصیرت او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خویش گرفتار گشت پیش از این
نحن اشکره در آن زمان که حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد و ابوالنعیم برادر خود محمد میرکه را از آن استان در ختن
روی گردان کشته بکرخت ملازم بهادران خبر یافته از عقب او بتعجیل تمام روان گشت و اسبان لشکریان سر کرفته در پیاده ابوالنعیم مایخت و در پی بان بی بی در حین خسته یافت داد
آن حرکت ناپسندیده پرسیده ابوالنعیم جواب داد برادرم محمد میرکه یاغی شده و مرا طلب پیشند و من خیال داشتم هر با هم نتم ملازم بهادر ابوالنعیم را مضبوط ساخته
نه بکار ابه پیش امیرزاده عمرشیخ رسانید و شاهزاده سرعلی بجانب خوارزم فرستاده تا صورت حال بعرض صاحبقران رساند و شاهزاده بعجل بر جناح تمام از بیداری سمرقند
رفت و در آنجا استکشاف احوال نموده تحقیق پیوست که محمد میرکه با علان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند بجانب حصار شادمان شتافته و خانه او در ملک برلاس
دانشمور بهادر را غارت کرده بعلت بیست بی التفا نکرده در حصار شادمان دست جسارت بجنبه خانه خاص باز نموده مجموع آلات حرب و ادوات طبل و صدرت او را بر اردل
و اوباش تقسیم نموده حشری جمع آورده و همه را اسب و سلاح داده بجنگ و جدال دست و چون شاهزاده عمرشیخ بر تفصیل حالات اطلاع یافت بر حصار لشکرها از البرز
فرمان داده از سمرقند بیرون آمد و در میرزا قاچ توقف فرمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون بتر خشمه که متوجه حصار شد در اثنای آن حضرت صاحبقران
بجز آوازه توجه امیرزاده عمرشیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده گشته و میرکه علامات دبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده بگریخت و جانب وروی بکرز
نهاد و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا ختلان در هیچ مکان تخلف ننمود و میرکه روی بختلان آورده شاه بهاء الدین
حاکم انجا ریش دست در پرسینه او نهاده مقدمیش را راه نداده محمد میرکه مایوس و محروم از موضع در دار بازگشت و اکثر ملازمانش از موافقت تخلف نموده پیش از رحجاب نفرادی
ماند و سپاه فیروزی اثر هر چند در اطراف و جوانب او طلب داشت شدند هیچ نوع خبری نیافتند امیرزاده عمرشیخ بختلان رسید در آن سرا و قصر بر که بمعبود فرمود بلطف

روی نموده در خاطر کیچ ارکی از دختر خنه محمد میرکه پیدا شد بعد حسب اتفاق عثمان پسر اوروغ عمر با چندی از سپاه قرا بیرقش در اثنای راه به سپاه شیخ رسید پای اسپ
دیده از جادهٔ انحراف مستقیم نموده بود در خاطرش اقدام در آن باب نقص و تفتیش بجای آورد تا معلوم او شود حقیقت حال حسب الامر برادران او شیخ دنی
اورک سرحد قطع کرد میرکه را دیده با چهار کس فارغ نشسته اسب تا علفی سر داده فی الحال بشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفتند
و آنچه از کس خواستند بدست به تیر و کمان درار کشیدند میرکه مانع آمد دو اصل اسبان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساخته شد عثمان او را بحضور حضرت اینجا
حضرت شاهزاده عمر شیخ شد و در راه از جانب شاهزاده خبر رسید او را پاس قاصد پدر و عثمان بموجب فرموده عمل نموده آن نقع را نیز در سمرقند از میان برداشتند
بعضی از فضلاء متأخرین در کتب خویش آورده که محمد میرکه خط خوب نوشتی و شعر مرغوب گفتی راقم حروف یک بیت او را در خاطر داشت این اوراق مشحون
حظ او از این حکایت باید کرد القصه بعد از رفع دختر خنه محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده از آنجا شرف دست بوس حضرت صاحبقران یافته
واد استعد دیافت و در همان اوان محمد میرکه ایلغار یاغی گری کرده از سمرقند بازگشت بعد امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر پولادی و اردوی وطن بجانب
زمان واجب الاذعان بجانب ... روی ... پیرفت در اثنای آن پولادی یاغی شده مراجعت نمود امیر جهانشاه و خواجه یوسف بن الجایتو و چند برادر زاده
پولادی و میر علی بارز بمصلحت بازگشته و از کشته در عقب مخالفان روان شدند و تعجیل راننده در تعاقب مخالفان رسیدند هر چند ... بسیار غارت و تاراج
داده و متعاقب استعجال امیر جهانشاه رسیده میرکه در حصار لشکرها جمع آورده در مقام یاغی گری ایستاد سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف بلا درنگ
رفت و میر علی بارز عازم بازگشت قرار بر آنکه بقایای لشکر آن موضع فراهم آورده در کنار جیحون ... و هم آنجا توقف نمود و چون شب درآمد چند پولادی و برادرش
بایزید و علی اکبر یاغی شده با سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه راندند و امیر جهانشاه زیاده از شصت کس نبود ... از گذشت آب آورده ... کرده همچو
اضطراب بخود راه نداد و فوجهای دشمن را در دیگر کشیده بجنگ مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و میر علی بارز با پانصد مرد متکمل از آب گذشته در جنگ امیر
جهانشاه رسیدند و مستحکم بسوی تیغ و خنجر بر پرچم رایت سپاه نصرت آیت وزیدند و مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز نهادند و لشکر فیروزی
اثر تا کیش کرده دست قتل و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نمود و این پولادی بکابل رفتند والی آنجا ابو سعید تیموری و از خاک برگرفته
صاحبقرانا بود ترتیب فرموده و استحکام قلع خوارزم و اسباب حکومت ترتیب ... ایالت کابل بوی ارزانی داشت و ولایت این الوس تیمور را بر ابو مقرر
و معین کرده بود و او در پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت صاحبقران از خوارزم به سمرقند عزم شرف ... نمود رمضان خواجه بلا چند فوجی از سپاه ظفر
پناه بمعاونت امیر جهانشاه فرستاد و خواجه یوسف و رمضان خواجه با لشکرها برحسب فرموده از قندز و بغلان از قفای یاغی در حرکت آمده بتعجیل روان شدند
و از کابل گذشته در موضع بقلان رسیدند و ابو سعید را دریافتند و توابع و لواحق او به تاراج کرده لشکر ... از امرای همراه او نظام خلاصی یافتند
بجانب ... کشیدند ... با نقاره از کوهها گذشته به مخالفان رسیدند و آن مخذولان ... از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند
و جمعی کثیر از آن ... رسیده ... عرصه ... و ابو سعید تیمور ... از آنجا ... حظ
نجات ... بطرف ... فتح و نصرت ... باز گشته و در ... حضرت صاحبقران بجانب خوارزم توجه نمود ... غنیمت

قضا را بجای پدر بر تخت نشست و بعد از آن امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد تا طوی عظیم کرده سلطان محمود خان پسر سیور

غتمش خان در آنجا بپادشاهی نشسته بعد از چند روز بحکم حضرت پروردگار رحلت یافت و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند بسعادت نزول فرمود امرا تا دریای جیحون باستقبال مخدرات

مخدرات عصمت و اهل بیت بطریق شریعت مطهره عقد بستند و بعد از رحلت ایلات خراسان مشتاق امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی

روزی چند در سمرقند بعیش و عشرت و نشاط و طرب و کامرانی گذرانید جلوس سلطان محمود خان و ترویج شهزادگان در شهور سنه تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد **گفتار در شرح**

توجه توقتمش خان بعزم رزم بجانب ماوراءالنهر و دستبرد لشکریان با طرف توقتمش خان دغدغه حضرت صاحبقران گیتی ستان را بر طاق نسیان نهاده بکفران نعمت

اقدام نمود و از چرکس و بلغار و قپچاق و الان و اوراق و سایر ممالک جوجی خان لشکر بیکران فراهم آورده در اواخر زمستان بتاریخ اواخر سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم آنحضرت

متوجه ماوراءالنهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از شهر خجند با خبر شده با بعضی لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داد تا ایشان در ظل رایت جمع آمده موضع سغرج

معسکر همایون گشت و تواچیان را باطراف و جوانب ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانند و از غلبه زمستان شدت سرما برتبه رسید

که حرارت غریزی در ابدان انجماد یافت و در این اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که منغلای لشکر توقتمش خان ایلغار کرده با سپاه از گذر اترار

از آب خجند عبور نموده است در نواحی زرنوق و صبرام اقامت نموده آنحضرت بر فور تهیه اسباب جنگ نمود امرا و خواجه و مقربان درگاه سلطنت بزانو زده معروض

داشتند که اگر توقف افتد تا لشکر جمع آید بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران را موافق تدبیر نبود این ابیات بر زبان آورد و بر آن خبر آفات التاخیر و تعطیل را

بیان دارد و مضمون **بیت** زمانه از آن کس بتر کیفر است ، که او کار امروز فردا فکند ، عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه اسب می رسید دست در عنان دولت و اقبال

زده سوار شد و جمعی از بهادران نامدار برف کوفته و شکسته کرده بجانب یاغی راندند و مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان و ملوک بموکب حضرت

صاحبقران گردون توان کوکبه اعلان و ملوک اعلام و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال در حال روانه گردانید تا راه گریز دشمن مسدود کنند و روز دیگر هنگام

طلوع خورشید شهریار فریدون فر با اهبت جمشید بر سر مخالفان رسید و چندان مجال نداد که ایشان صفها آراسته کنند بیک حمله آتش آهنگ باد پا بیباکی بر آن خاک

وزیده و مردی با نهزام نهادند و جمعی از ایشان بر یخ کهن از شب رفتن بر زمین افتادند در حین خود را در آب جیحون انداختند و غرق گشته و زمره از آسیب تیغ آتش بار

در آب با رفته خلاصی نیافتند و گروه کثیر امرای لشکریان و بیشتر رفته بودند راه گریز بر ایشان گرفته و از عقب سپاه ظفر نشان رسیده بحالتی که نزد آن طایفه نمود و

بزور شمشیر و سنان و گرز گران دشمن را بیجان ساختند و دلیری بردی بخشی را که از عظمای توقتمش خان بود دستگیر کرده بخدمت آوردند و از بیم جان

نام چند برزبان آورد و او را زنده بدرگاه گیتی ستان رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از روی او پرسیده بعد در جمیع اخصاص داد و از ظفر کرده کار بلند

رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران کامکار بسعادت و دولت در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه موضع اقار را مخیم لشکر نصرت شعار ساخت و چون فصل زمستان بنهایت

انجامید و طلیعه لشکر بهار سر بر کرده امیرزاده میرانشاه ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران

گردون اقتدار مجتمع گشته امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر اکو تیمور بموجب فرموده بر آب خجند در موضع معهود جمع شدند و آنحضرت در ربیع الاول سنه اثنی

و تسعین و سبعمایه از اقار نهضت نموده و چون بآب خجند رسید پادشاه زادگان و مجموع لشکریان از آب گذشته و ملوک اعلاق و ... بهادر و عثمان بهادر

فرمان برسم منقلای از پیش روان شدند و امرای مذکور قراول تعیین نموده پیشتر خود را بدشمن نمودند مخالفان چون هلکس نیرو نداشت از دست جیحون بر ستراباد حرکت نهادند و در عقب
غفلت فرو رفته شدند و لشکر منصور در نیم شب بسر خفتگان رسیدند شیخ انتقام از نیام برآوردند اکثر آن جماعت را طعمه شمشیر ساختند بقیة السیف روی بگریز نهادند و از آب ارج
گذشته پیش توقتمش خان رفتند و حضرت در آن ادوار از تسخیر مهمات عاجز شده دیبی را غارت نموده در بعضی از صحاری المونیع نشسته بود که لشکر خان اورا از قد
و تسلط سپاه اعلام داده بودند خوف و هراس بر ضمیرش چنان استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد پای ثبات در سنگ عنان برتافته قپچاق تاقت حضرت صاحبقران
چون بر هزیمت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین را با عرق رودانه اسم ... کرد و امیر جهانشاه و شهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد
و خواجه شیخ و قماس و توبلاق و لالاش قرانچی و امیر شیخ حاجی را با جمعی مردم نامی دوازده بزبان گیری فرستاد و فرستادگان در موضع ساری قحیه ... مخالفان رسیده
جنگ عظیم اتفاق افتاد و لشکر مظفر بعد از زمره اعدا جمع کثیر را قتیل ساختند و بقیة السیف گریخته شدند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان در آن بیابان به ... تشنه
ترخان و باصره خانه و ارشته بود و چارپا جوز کنند و بعد از مدتی راه آورد با جمعی و حشم گرفته از موضع افیوما بدرگاه گیتی پناه رسیدند و حضرت صاحبقران عالیمقدار
از آنجا کوچ کرده و منازل و مراحل قطع نموده بسعادت و اقبال در موضع آل قتونی نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی
بیگ جونی قربانی و ملوک سبزوار سرداری با مجموع لشکرها کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان پرفتنه و آشوب گشته **گفتار در شرح شوکت و عظمت حضرت صاحبقران**
گیتی ستان و نظر بر ترتیب حال حاجی بیگ حاجی بیگ جونی قربانی پسر عم علی بیگ بن امیر ارغونشاه در زمان دولت او عنان اعتبار و حشمت ری بر نهاده در حکومت اولکای
و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و هرگز او را در ایام حکومت علی بیگ امکان ... از آن نشیند و جامه پاکیزه بپوشد دست نداد و در آن اوان هیچ توقع آسایش نداشت
حضرت صاحبقران گیتی ستان از افق ولایت خراسان طلوع کرد و بواسطه شوکت مخالفت علی بیگ مخالفان را اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب قاتلانه
آمدند و آنحضرت حاجی بیگ را منظور نظر عنایت و احسان گردانید حکومت ولایت طوس با او ارزانی داشت و در وقتی که شهرها را فاق متوجه تسخیر فارس و عراق شد حاجی
بیگ حضر کرده در ملازمت رکاب همایون ... نموده روان گشت و بعد از استخلاص صفاهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران رخصت فرمود دشمن گرد از حاجی
بیگ را با ایالت آن ولایت نصب فرمود از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاد و در ثروت و مکنت از قارون در گذشت و کارش بجایی رسید که حضرت
صاحبقران دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ بهادر خواستاری نمود چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر تغتاق از فارس و عراق مراجعت نمود حاجی بیگ رسید و حکام ولایات
بموضع خویش فرستاد و نفس همایون بما ورا النهر رفت حاجی بیگ از سر فراغت بامر حکومت مشغول گشته و در اثنای این اوقات از زبان مردم بی وقوف
این خبر بسمع او رسید که حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش خان در عقب رسیده و آنحضرت را محصور گردانید حاجی بیگ را
دولت خیال استیلای خراسان در دماغ جای داده با خود اندیشه کرد که توقتمش خان تا استیصال آنجماعت نکند آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراء النهر فارغ شود باری
خراسان را ضبط نمایم و باین تصورات باطل شهر طوس را حصار گرفت و حقوق الطاف حضرت صاحبقران نسیا منسیا انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرده
و یوسف خواجه پسر قمر الدین را که در طوس محبوس بود بیرون آورده بامارت نشاند و در آن وقت ملوک سبزواری را که یکی از سرداران سربدار بود تربیت کرده امیرزاده میرانشاه
با لشکری از سرداران شد بتربیت ... شهزاده عالمیان ... و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیگ را از عاقبت انکار ... رسید ... بیرون لاد ... از اهل ... ای کو

بیانه

بنا بر آن امیر اقبوقا لشکرهای خراسان و غیر ذلک را نهاد و متوجه طوس شد و حاجی بیگ بموافقت طوسیان باستقبال اقبوقا شتافته جنگهای مردانه کرد و در آخر الامر منهزم
شده بشهر در آمد و اقبوقا از یک جانب و شیخ محمد درورغه از جانب دیگر طوس را احاطه کردند و در عمارت قلعه و احداث ... اجتهاد نمودند و برگرد خود خندقی بکندند و مدت محاصره
متمادی شد از طرفین صف کشته و خسته گشتند و در این اثنا امیر اقبوقا ایلچی نزد حاجی بیگ فرستاده پیغام داد که سه ماه است و در بند است که گرده ام و سپاه دیگر در رفته
چه بگیرم خواهم کرد الحال ... ماه بر آستان خواهم گشت ... بیرون خواهی ... چون خبر لشکر ... خراسان ... بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید
تخت ... عوزی اساق و حاجی عبدالله دولدای ... که ... را فرموده از جیحون عبور نمایند و در دفع ... عاقبت جهد مبذول دارند ایشان از حسب فرمان از آب
گذشته عوزی اساق ... ولایت بادغیس ... با امیر اقبوقا ... چون از ... امرا خبر انهزام توقتمش خان در اطراف خراسان شایع شد امیر اقبوقا ... بر ... تن
حذرهان حضرت صاحبقران صیدای کوس ... باوج آسمان رسید ... طوسیان ... و همچنان بر عصیان ... اصرار مینمودند امیر اقبوقا حاجی
عبدالله ... که ... دولدای ... و بعد از ... امر حضرت صاحبقران ... میرزاده میرانشاه ... با طغای ... اید
فرمان ... شاهزاده جهانیان بموجب فرموده بر جناح استعجال ... امیر محمد بن ملک غیاث الدین با امیر زین العابدین ... بر ...
الحضرت ... کرد ... میرزاده میرانشاه ... تمام ... خراسان ... دوران ... زاده ... هرات
بود و چون خبر توجه شاهزاده شنیدند باستقبال ... ملاقات روی نمود ... در ... و ... شد ... امیر ...
دست ... و صحبت ... شاهزاده ... ز ... اجلال ... از راه ... در حرکت آمده
بموضع ... جمع کردند و چند روز شاهزاده در هرات ... اقامت ... پرتو ... بر ترتیب اسباب ... از عراده و منجنیق و قاروره نفط
... در خلال این حال ایلچیان امیر اقبوقا آمده معروض داشتند که ... سپاهی بیرون ... حاجی بیگ ... اگر ...
... هرام ... شاهزاده فرستاده کان را باز ... خط ... و ...
با وجود ... و ... مملکت آگاه ... در سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایات نصرت ... طوس در حرکت آمده و در ...
در جام اتفاق ... شاهزاده عالیمقام ... شیخ الاسلام احمد ... امیر اقبوقا ... بنزد ...
... شاهزاده ... بمعروض داشتند
... شاهزاده ... امیر اقبوقا ... باشد ... رزم ... حیث ... بر پا ... مردان ...
... ایلچیان ... چند روز حرکت ... فرمان داد که ... طوس ... قطع ...
طی مراحل ... رسیده ... شاهزاده ... بزبان ...
... حال ... از معتبران قلعه ... آمده ...
... آوردند ... میرزاده میرانشاه ... چون ... فرمود ... بری ...

آوردند بعرض شاهزاده رسانیدند و پیش چهار روز لشکر ملوک بقراولی آمده بودند و در قلعهٔ قاسمی قرار گرفته و مردم فرستاده بودند خبری معلوم کنند امیرزاده عالیمقدار

را قوی دل چنین قرار داده که ... و ... اش ... چه قوت و شوکت باشد شاهزاده ... را نوید داده که چون فتح و ظفر روی نماید عنایات پادشاهانه ... حال

توکرده و از آنجا بتعجیل تمام رانده بقلعهٔ قاسمی رسیدند شاهزاده بنفس همایون پیش رفته آواز داد که جمعی اینجا آمده اند اگر چنانچه ایشان را بگریزانیم در حق خود سعی نموده باشیم

و بعد از یا منتی از آن موضع گذشته ناگاه سپاهی بسیار در نظر لشکریان آمد آیا در میان فصیحی امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که لشکر از آب ممر نماید

شاهزاده فرمود که اگر حصار روزی میگیریم هرات از موضع محکم ترمیم ... تا یاری از آب گذشته و سپاه موافقت نمودند و ملوک ... با قومی از اهل ... شده

هرات و در صحرای ... پیش آمده جنگ عظیم دادند و لشکر منصور از آب ... و از آن ... مقهور ... شده دست بغارت ... برآوردند و بعضی بهادران پیش رفته

مخالفان شمشیر با امیرزاده میرانشاه رسیدند و چون بعنایت الهی ... زخم کارگر ... شاهزاده او را ... برادر ... تیرباران ... کشیدند اصحاب ... قبضه ... زیاده بسیاری

از آن ... بر آنجا که هلاک ... و ... بقیه ... منهزم شده روی بفرار نهادند غنایم ... لشکریان ... مجموع را بعرض رسانیدند و شاهزاده

برده ... بر ... این ... رقم اختصاص کشیده بانه برام ... لشکریان قسمت فرمود ملوک از آن معرکه جان بیرون برده بعراق ... شاهزاده

بعد از این ... فرود آمده فرمان داد و ... پیاده ... مخالفان ... گرده و سواران و پیادگان رسیدند بسعی و اهتمام ...

و ... مفارقت تمام ... و از آن ... فرموده ... برآوردند در نهضت فرمودن شاهزاده نامدار عالیمقدار بجانب قلعهٔ جلایر چون خاطر

شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک ... بعزم تسخیر ... سعادت ... این ... رسیدند و چون ... قلعه ... اعلی ...

برنمود ... امیرزاده ... شاهزاده امیر حاجی ... امرای ... بودند ... ملازمت رکاب همایون ... فرستاد ...

و امیر حاجی ... قلعه ... از محافظت ... نمود و چون ... بعرض رسیده ... از ... امیر حاجی بر خاک هلاک

و چون محل ... امیرزاده میرانشاه و ... اولی ... عنان عزیمت بدان جانب ... در ...

در ... امیر ... در محافظت ... باستقبال ... امیرزاده

میرانشاه در محافظت ... امیر ... شرف ... از راه ... شاهزاده ...

... باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و پیش از این ... امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از آب ... عبور نموده ...

باور ... و چون در آن روز آنچه از آن می اندیشیدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین شسته بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند

... آتش ... بیرون ... خوب پیش کشیده ... مخصوص گشت و حاجی بیک ...

... و ... عرض رسانیدند حاجی بیک ... قرار ... امیرزاده میرانشاه ... محفوظ و مضبوط ... حاجی بیک

و چون ... محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن ... با خواص خویش ... مشورت کرد ...

... اندرون ... غافل ... حاجی بیک قرار داد ... بیرون آمده ...

لشکریان آتش هیبت با سپاه خویش لشکر چون مردمی در برابر باد ایستاد پدید آرند از پی پنج بهر سیح جهی المتمنی بنشیند و شد در همین محل توقف نمایند تا جای دیگر سپاه الکم و برقرار گشته
موضعی را که بادشان داده بودند رخنه کرده عیال و اطفال و حیوانات و اموال که داشته جان بدر بردند و امیرزاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی بر فرار حاجی
وقوف یافته جمعی را که بیشتر از خاصان لشکری با او رسیده و لشکریان دست به نهب و تاراج برآورده شهر طوس را که از ارم گیرا دوس بود در غرایب پایمال گردانیده
و از موقف جلال فرمان صادر شد هر کسی سری بیاورد سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام برآورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون از این جنس دیگر فردی پیدا
نمیشد هر کس از سر خویش جواب می بایست لکن تا زاسیران شده نیز می آوردند و در سر آب زاینده چال می سپرده و بموجب فرموده از سرهای کشتگان مناره
ساختند و زن و فرزند حاجی بیگ را با اطفال بسیار تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان کوشند الله حرم مرعی دارند و چون قریب ده هزار آدمی معروض تیغ
گشته شاهزاده جهان ترحم نموده حکم کرد منجنیق دست از کشش باز داشته و بقیه تن ماسک شکرانه بموجب فرمان الملک کوشه و با طرف خراسان فرستادند
و بایزید طوسی از حاجی بیگ را محبوس کرده بنمود بوقت شمس عنایت و مرحمت شاهزاده گشته و از قید رهایی یافته حاکم شد و در آن ظفر سکر از آن جایگاه بجانب ادکان در
حرکت آمده در آن ولا از نیس چوپانی قربانی متعلقان خود را بر رخصت بجانب مشهد و خراسان و سخنان او را بعرض رسانید و امیرزاده میرانشاه از آنجا الکوشه آتش غضب او
برافروخته و هیبت یاد و جوانکه سبب اشتعال فتنه او شورش او بود ما رقم عفو بر جرایم او کشیدیم و سنور امیرزادگی دارد و ویس الطلیبه از روی آشتی معول حاجی بیگ
با برادران و منتسبان حفظ مشهد و خراسان را او چو اینجا ناصعقی نگه کرده شاه از شیدا از این تفقد سید دولت دیار بازیابی موافقت شد و کرانش او زیاد تماجرات و حیث
دیگر ستمدان مشغول حسام قهرمان قهر برقتن صدمش اشارت داد و لشکریان آنجا در زیر متابعان او انتظام داده شد که بقا امیر حاجی را امیرزاده گشته بعد چنانچه
گذارش یافته و در این ولا تقدیم متابعت واسطه دعوت آمده بعد از جنس را از تعلق بحاجی بیگ ایسید اشرف تسلیم علما نمودند و در منزل را در کان خواجه مسعود را از نشابور
رسیده پیشکشی لایق بعرض رسانید و مقبول افتاده و امیرزاده جوانبخت بیکو خواهی و جان سپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده
مجهودات مشکور گردانید و مقادیر انجال اورا به توجه فرمانروایی زاده از هرات تحقیق نموده شاهزاده با مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم ریاست باز بجانب ادکان
معاودت فرموده و پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه گورکان امرا و حکام اطراف را اجازت انصراف داد و در موضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد
و چون بجمیع السید شیخ الحجاب الحجابات سید بیده قیام نمودند از آن موضع در حرکت آمده بیست و هشتم شعبان بباغ زاغان بعد دم او ارشاد کمال الدین در مولانا علاء الدین
قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده که در شهر بصیغه یاد شاه اختصاص یافت و این دو بیت از آن قصیده در ابحث ترتیب داده **بیت** ای رخ ماه تو ماه منور گشته
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ❊ خط زیغش تو بر صفحه گل نور عذار ❊ آیت حسن و جمالت مقرر گشته ❊ در این اوقات سلطان احمد از کرمان در سودای
شاه یحیی از یزد در رسیده بود و او را حراجی از ما و را با انهزام آمده اخبار فتوحات حضرت صاحبقران را در هندوستان روی نموده بعرض رسانیدند و در او ایل ماه
با ارادیش آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر اقبوقا رسیده و سه تومان از نقد با اسم و کلاه شاهزاده آورد و امیرزاده میرانشاه چپان تیمور را بمنصب نذارش اختصاص داده با
گورکان فقه و در میان کلیف اوس نظر نداشت با اسم سلاک همراه او جنه امیرزاده محمد سلطان فرستاد و در سنه شوال بار دیگر ایلچی حضرت صاحبقران رسیده امیرزاده
میرانشاه را طلب داشت و شاهزاده متوجه حضرت گشته در سمرقند تا مصنف و نقیب بشرف دستبوس آنحضرت فایز شد و چون مدتی شد حاجی بیگ جوبنی قربانی

در اطراف و اکناف سرگردان گشته آخر بجزای سیه اعمال خویش گرفتار آمد پس از این سخن است و چون حاجی بیگ بنواحی هزار جریب رسید علاء الدین حاکم الموضع او را

گرفته در مصاحبت شاهزاده با معتمدان بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقرانی ازوی پرسید که ما درباره تو چه تقصیر کرده‌ایم که تو یاغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال

مانده بعد از پرسش و ثبوت گناه بیاسای توق [illegible] رسانیدند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق** بعد از فرستادن [illegible]

گورکان [illegible] آن حضرت [illegible] لشکر بطرف توقتمش خان دشت قبچاق [illegible] امرا و مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر

بدین رای شریف اعلی صواب بیند [illegible] عزم درست [illegible] اعلام [illegible] توقتمش خان در الکا [illegible] دیگر ایشان پا از حد خویش بیرون ننهند

و این [illegible] چون زمان خصم فراغت روی نماید [illegible] روی بتوجه دشت قبچاق آریم و جزای افعال ناپسندیده توقتمش خان

در کنار ایشان نهیم حضرت صاحبقران کامکار رای عالم آرای [illegible] ناپسندیده [illegible] بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنه [illegible]

عزیمت بجانب مغولستان تصمیم فرموده از [illegible] عنان سعادت انعطاف داده [illegible] با خدام و حواشی در حرکت آمده فرمان فرمای

[illegible] بعد از طی مراحل [illegible] برآمده [illegible] اسبان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ظفر قرین [illegible] مجموع لشکر [illegible] چون [illegible] رسید [illegible]

[illegible] در زحمت و مشقت افتاده [illegible] روز در راهی [illegible] تا آنکه از [illegible]

در زیر [illegible] چنانچه [illegible] سپاه [illegible] و آب [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] رسیده [illegible] حضرت [illegible]

بهزار سوار از لشکریان [illegible] قوم [illegible] مخالفان [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر شیخ علی بهادر [illegible]

تیمور را با جمعی [illegible] دشمن [illegible] صاحبقران با بقیه سپاه [illegible]

در حرکت آمده و چون [illegible] غلط کرده است [illegible] طرف دیگر [illegible] صاحبقران

[illegible] مخالفان آگاه شده [illegible] منوجه [illegible]

[illegible] شاهزاده عمر شیخ بهادر را [illegible] لشکر [illegible] امیر جلال [illegible]

گردانید و بنفس همایون با بقیه سپاه [illegible] شاهزاده عمر شیخ [illegible]

[illegible] رسید [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] شاهزاده عمر شیخ [illegible]

نموده [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] چون از شیخ علی بهادر [illegible]

آنحضرت نهضت فرموده امیرزاده عمرشیخ بهادر در عقب ایشان با فوجی از بهادران روی براه نهاد و شاهزاده برحسب فرموده در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بیک
هاون سو پیوستند و امیرزاده عمرشیخ بالکوه رسیده با پنجاه کس از [illegible] عال مش خداداد حسینی و ملوز خواجه انبوقا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی برلاس و غیرهم
باسم قراول از لشکر جدا شده مقدار فرسنگی راه پیش رفتند ناگاه از جملهٔ معاندان قراپای تیمور با شصد کس در آن بیابان پدید آمدند شاهزاده [illegible]
[illegible] از یکدیگر رهانیده و اعتماد بر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی کرده هیچ دغدغه بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته و بر دشمنان تاخته دست برد نمود
و بهرام خون آشام آتش حیرت در ایشان گرفت و پیر حاجی پیر سلاحی از رات کمال ثبات ورزید مظفر و منصور [illegible] بسیاری از ایشان [illegible] بر خاک هلاک انداختند
لاجرم منهزم شده راه آشنائی گرفتند و تیزتر بر عقب او آمده در [illegible] مشهد انتقام یافتند و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت قرین را بشمشیر کین
بگذرانیدند و محلل و چارپایان ایشان را غارت کرده باردوی اشرف اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی بموضع [illegible] رسیده چند روز در آنجا توقف فرمود و ایشان
قوی شدند بمجموع غنایم و سلاحها از اطراف و جوانب بدرگاه عالم پناه آورده بودند بخواص و مقربان و سپاهیان بخشش کرد و فرمان داد تا امیر جهانشاه
با دیگر امرا و سی هزار سوار از جنود ظفر پناه از پیش بطلب دشمنان رایت جلادت برافراختند و بتعجیل هرچه تمامتر رانده بمقصود رسیدند و [illegible] غارت و تاراج برآوردند و جمعی از
در جزایر و مواضع حصین پناه برده بودند بجنگ آورده [illegible] قتل و نهب [illegible] غنیمتی بردن زیاده از قیاس [illegible] و حضرت
کشورستان [illegible] اولوس مغولستان راه در تحت تصرف [illegible] ایشان آمده بود [illegible] برادر امیر [illegible] بوقا برلاس و تیمور بوقا [illegible] بیک جانب [illegible] فرستاد
و آنحضرت بعد از قطع منازل و طی مراحل بموضع و محل [illegible] رسیده در [illegible] نزول فرمود بار دیگر قطع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت عالی نهمت
و از آنجا باب امرا و تومانات طرح شورت انداخته رای بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطریق مختلفه روان شوند و هر یک از مردم جته نشان یابند نام ایشان را از
صحیفهٔ احیا محو کرده و اسم فرمان قضا جریان صادر [illegible] عسکر [illegible] علیا راهی [illegible] شاهزاده [illegible] امرا و تومانات [illegible] نموده [illegible] حکم
و بعد از قلع و قمع مخالفان [illegible] در موضع یلدوز جمع آیند امیرزاده عمرشیخ بهادر براهی که مقرر شد متوجه [illegible]
از کان رود گذشت و [illegible] اعلاق و [illegible] تیمور [illegible] عجرجی [illegible] شاهزاده با قرا خواجه [illegible] راه قافله [illegible] تاخت
کرد و امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار [illegible] دیگر با عجرجی [illegible] براهی که قرار یافته بود در حرکت آمدند و از قرار [illegible] دستور [illegible] گذشته از مخالفان هر کرا یافتند
کشته و اموال بردند و اشتر عثمان عباس با پنج هزار مرد [illegible] و امیر صلاح الدین حمید عجرجی [illegible] براه [illegible] برکوک یار [illegible]
دشمنان خود را معاف داشتند و خداداد حسینی و شیخ بهادر با پنج هزار دیگر [illegible] عجرجی [illegible] گرفتند و حضرت صاحبقران جهانگشای با لشکر قلب [illegible]
[illegible] که [illegible] عجرجی کرده [illegible] از معسکر ظفر قرین [illegible] بار دیگر [illegible]
[illegible] متوجه جانب توقتمش خان بود امیر [illegible] برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین و غیاث الدین ترخان را [illegible]
گردانید [illegible] توقف نموده [illegible] بجای می آوردند و چون لشکر توقتمش خان از [illegible]
از جانب [illegible] مصدر [illegible] مغولستان معطوف گشته فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت [illegible] امرای مذکور [illegible] بالصواب [illegible]

و ایشان حسب فرموده بمغولستان درآمدند تولی بوغا و شیخ علی بهادر را بجهت محافظت در حدود ترکستان گذاشتند تا با مرزبانی قیام نمایند و امرای مذکور در منازل و مسالک

قوم جته درآمده ایل داوس را بسیار غارت کردند و چون از موضع سوار روده بگذشتند بحضرت خواجه اغلان و پادشاه مغولستان خبر رسید و ایشان در آن حین

سپاه بسیار همراه بود امرا مصلحت بر نبرد در سوار با مغل جنگ کنند لاجرم از اسبان پیاده شدند و جلوها بر میان بسته دست بتیر و کمان برگشادند و بعد از دو شبانروز

هر دو گروه دار و گیر داده از جنگ بستوه آمدند و به توسط ناصح مشفق بمصالحه متفق شده از هم جدا گشتند و امرا نیز در موضع یلدوز در موضع اجتماع لشکر ظفر شعار

بموعد عنان عزیمت معطوف گردانیدند و پیش از وصول امرا بالشکر حضرت صاحبقران کامکار از قلعه [illegible] ملک خضرخان در ارمنگ [illegible] گاه تکیه بمو صورت حادثه معلوم

و متعجب [illegible] رانده با موضع رسید و امیر بادکار برلاس و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا از محاربه و مصالحه حضرت خواجه اغلان منصرف گشته بمعسکر در یلدوز بسعادت زمین

بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران گیتی ستان جمعی از بهادران لشکر با مدد از لشکر خاصه ایشان را کرده و اعراق گماشته در عقب دشمنان ایلغار نمود

و بعد از طی مراحل و بیابان برفت و مخالف چون [illegible] رسیده قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی پیدا شده آنحضرت بر دو بهادران موضع توقف

نموده مخالفان چون از وصول لشکر نصرت اثر با خبر گشتند وهم و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و هر فوجی بطرفی گریختند و طایفه از مبهوتان بامیر

زاده عمر شیخ باز خوردند و صدمت قهر سپاه بهرام انتقام شهزاده بدیشان آنچه دیدند دیدند و جمعی انبوه از ایشان بطرفی دیگر بیرون شده تا که امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر

با ایشان دوچار شده بشرایط قتل و نهب تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون از کوتل آرپین گذشته تا موضع قرالاس در عقب دشمنان

رفت و حضرت خواجه اغلان امیر از حکومت مغولستان برگشته روی در صحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا اولان کوتل ایل داوس را غارت کرده و برده و چهارپایان

بسیار و بی نهایت آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا مراجعت نموده [illegible] آمد و در آن موضع غنایم با محصور مجتمع شد بموجب فرمان بقسمت

حشم مقسوم گشت و رایات نصرت شعار [illegible] سعادت نموده بار دیگر یلدوز را بنور موکب رضوان [illegible] در [illegible] خان رجب [illegible]

و با طراف قصبات و قری بلاد [illegible] رفته بعضی از قوم مغول را با جمیع مال و غنیمت گرفته بازگشتند و رایات جمعیت برافراشته شد حضرت صاحبقران ایلچی از یلدوز

پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که بر راه [illegible] حرکت آید و در قطع و استیصال طوایف [illegible] و [illegible] نابشنده سعی بلیغ نماید شهزاده بموجب

فرمان واجب الاذعان روان شده و در راه [illegible] ملک از عظمای امرای جته [illegible] پیش آمدند و بعد از محاربه [illegible] ملک [illegible] عاجز [illegible] صفحات [illegible]

خود دیده و دستش از حرکت و پایش از رفتار باز مانده و عاقبت از تیغ انتقام شهزاده عالی مقام نماند و آنچه همراه داشت نصیب سپاه منصور آمد و امیرزاده جلادت

سلم و [illegible] کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داد و از آنجا [illegible] در مستقر عز و جلال خود نزول فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران

جهانگیر از مهم جته فراغت یافت با [illegible] لشکر از یلدوز عنان عزیمت بجانب الغ یلدوز تافت و در آن موضع چند روزی بعیش و سرور و لهو و طرب [illegible]

شهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران علی اختلاف طبقاتهم و مراتبهم درجاتهم بعنایات ارجمند و انعامات پسندیده [illegible]

المعظم سنه احدی و سبعین و سبعمایه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در [illegible] ماه رمضان المبارک [illegible] از [illegible] رکاب فلک [illegible]

رفیع [illegible] شهر [illegible] و چون وصول [illegible] نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible]

رف

شرف استعلاء شوکت با صره خلافت سلطان بخت بلم بموجب شریعت مطهره حبیس همشیره اگشت و بسبب مصاهره حضرت صاحبقران با نهال غنچه آمال دولت دوحه
اقبال شکفته و هم دران زمستان حسب فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین را امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و حضرت بیگی خانزاده بر اسم طوی
قیام نموده و درین اثنا قتلق خاتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی بسرای جاودانی انتقال کرد و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار
کامکار متوجه خطه دلکش کش شد و در قبر و باشکر نصرت نشان رفرف آمد گفتار در فرستادن شاه عالیجاه امرا و عساکر منصور را بجانب جته
حضرت صاحبقران کامکار در بهار سنه اثنین و تسعین و سبعمایه از موضع اق یار توجیان امیر را با طرف و جوانب فرستاد مثل نهبکه گردنکشان آفاق باید که روی
توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون امرای تومان و قوشون و سرداران و حکام عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بعسکر همایون پیوسته کار ساختن
بارگاه حشمت و جلالت و ترتیب اسباب طوی فرخنده اقبال نمودند چندانکه دواب و گوسفند کشته در طوم آن از رشته زمانی سمت ... و چون دریای
بچون رسید آب رنگ لعل رخشان گرفت و درین اثنا فرمان قضا جریان در شان زیاده تا جای سپاه لشکرها فرستادند قمچین رفیقان عالی اسامی امیر حاجی سیف
الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس از حضرت قرابای ختلان شده بنام بموجب بوده نواب شهزاده سپاه بموضع رسیدند از انجال حسنی دیگر ز بنی باقیه
خواهرزاده حضرت صاحبقران یوح قتلق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمرشیخ بهادر کشید و چون ازین قضایا فراغ روی نمود حسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان
بخراسان و امیرزاده عمرشیخ با فرزندان رفته شد و حضرت صاحبقران منصه دارالملک جلوس نمود روزی چند موضع مرعوح و درظاهر سمرقند است مرکز اعلام نصرت اعلام گشت
و امرای سپاه توپیان نیز سور بهار منازل حضور رفته شده و دراین همین سال حضرت صاحبقران بهال از امرای توپیان رفیع مقدار امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و عثمان برادرش و از امرای قوشون صهریق تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان را با بیست هزار سوار جرار بطرف جته
روان داشت و چون امرای مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده با سنگ کول رسیدند و از پیش امیرزاده عمرشیخ بهادر امیر شیخ علی ... و سپاه ... هرگان با سنغ
هزار کس از اندکان فرستاده بعوض ایشان پوشیده و سپاه ظفر نشان ... نه کرده و از احوال دشمنان استفسار نموده و پایان آن قوم اطلاع یافتند گشته و در
هرکرا یافتند کشتند با اسیری بردند و بعد از طی مسافت ممالک از اطلاع گذشته عزابابل ... بموضع ... رسیدند و انجای
توجه و از سنگهای باد رث ... ری زمین بحیش با چهار صد کس در حیز گیری در دشت صحرا بایست و در مسکاری با قمرالدین دو چار خورده جنگ نموده اکثر
دست داده لاجرم امرای کبار و سپاه برتش شکش و حسین جاندار را فرستادند تا خبری تحقیق نمایند و بعد از این اوشکر کرده مقابله نمودند قمرالدین در انجای
توجیه رسیدند و در آن موضع کشته سپس رد و دیر و در آن دشت شخصی را از مردم خود یافتند زخم دار و چهل روز بعضی گذرانیده و بعضی از حیات باقی داشت و از تعهد
پیش امرا آوردند و خدمتش چنین تقریر کرد که در آن سرزمین با قمرالدین جنگ کردیم و چون سپهر در انجا بهی کشته گشته داد و بسبب ماندن آمده بطرف صحرا
روان شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال از عقب او شتافتند و قمرالدین که تشنه بود رفته بودند در روز و شب ... تا به اردش رسیدند و پیش از آنکه
قمرالدین گذشته و سلاح و عهد ها گذشته در انجا تحقیق پیوست که قمرالدین بطرف یونس و سمور رفته و از صد هزار آن مردم گردیده آنست و چون پرون برده امرا بهر آنکه از
سلطان شخصی را بدان طرف اسب فرستادند تا دانند و مقدار ایشان زابه و جمعی و جمعیت منفعت یافتند و چون مدت آن کوش کشیده بغنیمت لشکریان و پیاده

بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت نموده بعد از قطع صحرا و بیابان بپایان در سمرقند بعز تقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز شدند ذکر در ترتیب لشکر
و توجه بعزم رزم توقتمش خان در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان جزم فرموده تواچیان را بطلب لشکر
ممالک محروسه تعیین نمود و فرمان داد که از لشکر چغتای پستانند و جانب بسیج از دیده ملاحظه نکنند و لب ان قدیم و جدید بازاده و از قوچ بیک لب آب ... ایشان
دشت قبچاق تکلیف نمایند و باید که هر کس یک دو کمان و سی چوبه تیر با ترکش و قربان همراه داشته و میان هر ده نفر یک اسب کوتل و یک کس گلیمه و دو بیل و دو کلنگ
و یک داس و یک اره و یک تبر و یک تیشه و صد سوزن و یک ارغش و یک لنگه انبان و یک دیگ جرم درشت و یک دیگ کلان جمله مصحوب گردانند چنانکه وقت عرض
نمایند و حضرت صاحبقران فرمان داد که اسبان از گله آورده به لشکریان دهند و در خزینه گشاده طبقات حشم و خدم را ابواب زر و درم بانیار ... دلشاد
بیرون آمده روی براه آورده در آب خجند پل بسته بگذشت و در تاشکند قشلاق فرموده در اثنای آن مزاج همایونش لله المحمود صحت انحراف جسته و مرض اشتداد یافت
چهل روز امتداد پذیرفت و امرا و ارکان دولت متنوع پریشان خاطر گشته و دست بدعا برداشتند دعا قبول شد و سقم بصحت مبدل شد و دکانه دولت خلایق فرح ... نموده
و صدقات و صدهزار دینار بارباب استحقاق رسانیدند و بسلامتی ذات پسندیده حضرت ... لشکرها کشیدند مقارن آن اقبال امیرزاده میرانشاه کورکان با لشکرهای خراسان
باردوی همایون رسید شرف ... دریافت و رای حضرت صاحبقران عالی منزلت به تفقد و التفات بر حال ملازمان ... امرا و تومانات ... العطف ... جمیع
مستظهر و مبتهج ... حشم و سپاه ... خشنود گردانید ... توقتمش اغلان و ... ... برادرکان دولت
و امرای با حشمت قسمت نموده روز دوازدهم ماه صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه ... درجه ... رضوان ... ملک ... الجلال بجانب دشت
قبچاق ... اقبال برافراخت و امیر ... و امیر ... امیرزاده ... امیرزاده شاهرخ ... مملکت ... ایشان ...
مجموع خواتین ... بازگشت ... ملک ... آغا ... موضع ... اسباب ...
... دو روز ... توقتمش ... بعد از چند روز ... امرا ... صاحبقران ...
و ... عرض ... ساخت ... حضرت صاحبقران ...
محروم ... حقوق ... آن حضرت ... افعال ... سابق ... اغوای ... ارادت ...
... و عفو ... درجه ... ازین قوم ... بیرون ...
دولت ... بازار ... فرمان ... حضرت صاحبقران ... عالمیان روشن ... حال ...
دشمنان ... ایشان ... تنظیم احوال ... قبول نموده از لشکر ... اروس خان ... ترکستان ...
بسیاری ... دولت ... دولت ... معاف ... داشتیم ...
جوجی خان ... سلطنت ... دشت قبچاق ... سرسان ... فرزندی ... سلوک ... الاکبر ...
مورد ... اسلاف ... حقوق احسان ... ولایت عراق ... غلامان

نه

58

کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر درشت سالار نا حوالی مملکت ما را خراب و ویران ساخته‌اند و بعضی را محمد بیک افشار و دامغان بیدار هوز گرده و پرتو التفات ایران زمین انداخته اقلیم ابوالبرکات
پسندیده را کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تهوری موضع جسارت به موقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار آید و او خود از شراب غرور چنان مست و بیهوش شده
است که از بد و خیر آن خبر ندارند تا بنفس خویش متوجه آن جانب شده و جمعی از تهوران کار از کیش برسم منقلای از پیش فرستاده تا بولایت ما درآمده بار دیگر
آغاز نهادند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گشت سلطنت دارا با آهنگ جنگ دولت نهضت مسحوبه قدم پیش نهادیم و آن سپاهی که بیاد دیده
اگر او را با برق خود یحیی و اکنون در برجس بیلچ خان لشکر جمع آورده معزم انتقام روی بدیار روم نهادیم و او را برنجال طلیع با فرمان با معاونت با لشکر اسلام در حیز رکوه خویش
نمی بیند و اجرام دلت در دامن عجز و بیچارگی زده می‌خواهد که از سیلاب قهر الهی و پیمانه زهر پادشاهی را با فسون و افسون از رخت ملک خود باز دارد و چون رقیب دفعه او خیال عدم
و از این اندیشه مقاعد نخواهیم شد بعونت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انورست از قوت بفعل خواهیم آورد با اینکه اگر در قبض خویش صادق است دیا با ملت و مواقف باید
و علامتی که را لعز رسانید با تعیز از استقاده و واستی و یه بر مقتضای وقت عمل نموده آید و چون آن سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده و ضیعهای قیمتی پوشانید پادشاه
زادگان دلرا سورت مضموم ایشان را موقوف گردانیده و بنا بر وقت و العدد ساعت برباره جهان نورد سوار شده امرا و لشکریان در رکاب ظفر انتساب روی براه آوردند
و از فراخون و صحرای گریشته چند منزل در بیابان رفته و از بی آبی چهارپایان فراوان تلف شد و چون موضع سرق اوزن رسیدند در آب دایره ساخته لشکر
اتاب سقیم السلسوا و برکت سیر چند روزی در آن مقام توقف رفت و چون سپهر گذر رسیده اکرده شتاب از آب بگذشتند و در این اثنا سپتی دو نوکر ابدا بوار از کجه
بجانب توقمش خان رفته و بموجب فرموده فوجی ایشان را تعاقب نموده لاتا رسیدند و لشکر ظفر نشان همچنان بر عقب ایشان می‌رفتند تا بکنک طاق رسیدند و از آنجا
درین دو میان بالغ طاق آمد حضرت صاحبقران فلک شکوه ببالای آن کوه بر نشاه گذارنطع دارد بر آمده و نظر بر آن بیابان و طول و عرض آن اطراف جهان دراند پس الصحرا
شمس بر چشمهای خوشگوار و انهار رخار دل داشتی رهشپار و آنحضرت حکم کرد تا بر فراز بالغ طاق توقف فرموده فرمان داد و لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آورده و در آن مکان
نشان بلند منارها برافراشته و سنگ تراشان ایمن تاریخ و صفت آنحضرت صاحبقران بلند محل را بران سنگ منقش گردانیده بر صفحه روزگار از ماثر اشهر یار عالی مقدار
یادگاری باشد **بیت** سبشم چه جمشید فرخ سرشت ؛ بر چشمه بر سنگی نوشت ؛ برین چشمه چون ما بسی دم زدند ؛ برفتند تا چشم بر هم زدند و پادشاه کامران از آنجا
روان شده ملک رکان علن رای بیلاچوق رسیده و زمین فرموده از آب گذشته است شبانه روز رانده بموضع ... فرعون فرود آمده چون از ابتدای کوچ جنگیته بیابان گذشت
پنج ماه و اندک از علامات معلومی در بود عرشت و قحط در اردوی همایون با بود آمد بهانه یک اسکی نعمت بصد دینار کپکی باف نمیرسید و اکثر مردم را پای جان از
وحشت مرغان صحرائی از حسنه خوردن بو وهمگیره را بیمر و حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد تا طایفه را از ترک و آزادی باید باشند با بندگی با کوی قانع
گشته هر شخصی از انقوم شیکار به بیلماق و هلکس کلاج و القرا و تیماج بیزار بخورد و دولهای معه با وجود اینها از حرارت اشتیاق خوردنی بجوش آمده صنایعی الحمد اوانجی
و نو نوش کرد و امرا بتجربه فرموده دیگیمی بار سنگ این ربیعت کا سه بلماق صاحبی شده گردنکشان و رزاعات گلف کباب گوشت مرغ قایم مقامشه سر کاسه
بلماق سرمیزده می آوردند و حضرت صاحبقران که بمکارنشاط شکار زمعه داران و جوانان لشکر نصرت شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و جانوران
شکار در بفضای مجتمع گشته و ... آن همه قتل طعام سپاه اسلام صید بریر برداشته تاعرکید اشتند و از جمله نوع آهوا هیلان در آن صحرا یافته شد و هر یکی از آن از گاو میش بزرگتر بود

معمر هیدعای کوهنبرا این دشت یکی وصحرا کاه سپاه ظفرپناه از کوتت و وحوش انعام سعیمند راقم حروف در تاریخی و یکی از ملازمان میرزاده میرشاه که نوشته است دیده
موشها و در صحرا از سوراخها بیرون آمده جبین می سایند والعهدة علی الراوی فی الجمله چون رای آفتاب اشراق بهیت سعادت یار از دیر شکار باز پرداخت التفات
بر عرض سپاه جرار از نهایت طبقات لشکر ما سپه گرامر در جوش و خروش آمده و آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرصه گاه گشته حضرت صاحبقران سپهر احتشام ارجمند
گرد و نگرام سوار شده دران عرصه وسیع فوش ها را نظر اعتبار دانسته علاوه می آورد که دار و فوجی از شاهزادگان و امرا و تومانات و هزاره ایت ظفر پیکر به الفات برای ملکی
زانو زده اسب را وزر برادر را می کشیده زبان بدعای دشای آنحضرت که دولتش تا بروز قیامت آفتاب حشمت پادشاه گرد و ن غلام از منقضه زوال محروس و مصون باد و حضرت
صاحبقرانی شرف احاد و تحسین ارزانی می داشت و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت مناصب جمعی از شاهزادگان و تومانات و کرام بکرام امر سلم سلطان اولی
روانه شده زود دران ساعت امیرزاده سعادت منیر محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نموده در منقلای لشکر فیروزی اثر ادا شد این جرات و جلادت از شاهزاده
جوان بخت صادق مزاج بالوان آمده ملتمس او بانجاح و اسعاف آمده مقرون گشت و دارو زر هم چنانی لاآخر با چندین مقدمه لشکر نجوم ملازم عبدالله کیش شاهزاده محمد سلطان با امرای عظام
بموجب فرمان واجب الاذعان برایشان لازم شد بلوکه ملازم رکاب ظفر انتساب باشند روان شد و حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نموده و خرجیات و کتابت و چم
دران راه پیش آید و فوت الطوفه السلطنه از اعلام نمایند شهزاده و امرا ده روز راه طی کرده در پنج منزل موضع آتش دیدند و نشانها فرود نشسته بود بروز نسرین با دره فارس
حضرت صاحبقران فرستاده از احوال اعلام دادند و آنحضرت فرمود که عجب چون دالشد ده بیت اورد که تفتیش نمایند که افروزندگان آتش کدام جانب رفته اند و چنین خبر فرستاد
رسیده در مقام حزم و حسن تدبیر مرعی داشته از احوال سپاه دشمن آگاه و با خبر باشند شهزاده عالیقدار و امرای نامدار بعد از استماع این حکم راه ولد و شبگیر کرده تفحص
کنان در رفت راه آمدند و چون از آب نوس عبور نمودند جمعی را بقراولی پیش فرستادند و فرستادگان تبع شهزاده عالیان و امرای نومان رسیدند و بعضی آتش دیده بودم
و هرچند صحرا و بیابان بمو بموجم همه کس ندیدیم این صورت را معروض حضرت صاحبقرانی کردانیدند و آنحضرت چون بر این اطلاع یافت با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد
و از آب نوس کذشته بمنقلای منوجه لشکریان هرچند تفحص نمودند صحرا را در زیر سم اسب پیمودند و با هر طرف و اکناف شتافتند اعلام و نشان از آن هیچ مردم
نیافتند و حضرت صاحبقران بتلقین دولت و انشاء شیخ داود ترکمان را با جمعی دیگر بهادران بزبان کیری فرستاد و از نزدیکی بود در بیابان ررکس شنو و نیابند و
تجربه ایام دوران مهذب گشته و در شفقت علامات ایوز زخمها کشیده و شب و شیر خوار خیز دمس مرور ایام دشهور چشیده فی الجمله شیخ داود بر عقب ایشان مام تازده و شبانه روز رانده
در سوم شب بسیم چند الاچوق دید و با دیگران الا و راه در پس پشته پا بستانند و در وقت صبحدم بور ری از آن الاچوقها لکی ری روان شد و چون از بهادران در گذشت
اورا گرفته به درگاه عالم پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران درباره شیخ داود بمسوف الطاف و اعطاف ارزانی داشته دیگر از آن نزد با نعم و احسان سرافراز کردانیده و از
آن شخص احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشت در مدت یکماه است که از میان این دوالوس بیرون آمده و دو دیشه در نزدیک ما تا کرده ایم حالیا نیست
معلوم شد و از کدام مردم است و آنحضرت فرمان داد و در عقب خواجه بر دو بابت بوز و مردم الاچوق را که یافته با رود دست برده و عقب خواجه بموجب فرموده عمل نموده است از آن جا
و همچنین حکم شد که ضرار لیب ... بشر پنج اسب ببود دران جنگل توجه نماید و آن ده مردم را آنجا بی برقی برده گرفته بیاوردند ضراری بر حسب اشارت علیه شهزاده دوی
جلادت بیابان نهاد و آن جنگل بنهاد و چون بدان اشان رسیدند آنجا تا قوم پیش بنهادند و پیر تعقب شدند و بعضی از آن ده نفر کشته شدند و برخی راهنگیر کرده بپای تخت آورد ان

و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان عصبیت حمیت کرده کوچ کردند و به حرکت سپارگی نمودند و از آنجا و کولها گذشته در بیست و چهارم جمادی الاولی از آب ... عبور ... خیام
عسکر گردون مآثر گشت و در آنجا عجرجی شرف عرض رسانیدند و ازین آب سه گذر در رود بود الغ بالا خوانند و دیگری را اوتوکتی و سیم را ... تخت پادشاه جهانگیر ... شیخ
انور را که بود بر زبان خجسته بیان گذرانیدند که ازین سه گذر از روی مصلحت دور ... دشمنان در کمین گاه عزم ... و ... بایستاده باشند و طایفه را که ... ای
آب وادی ... و اعتماد بر فیض فضل الله کرده خود را بر رود زنیم و بگذریم و به اقتضای آن عزیمت بیان لحظه و حال منتظر بر طلب ارکان کوچ فرموده جنبش آمدند و متوجه رسیدند لوا
و پیاده خود را بر آن آب زدند به روز از آن رود عبور نمودند و از آنجا توجه فرمودند بعد از شش روز کنار آب سمور رسیدند فرود آمدند و در آن موضع قراولان پیش فرستاده بودند
خصمان شنیدند و همچنین را برای اطلاع ... و مقاران ... امیرزاده محمد سلطان بهادر شیخی را از مغولان گرفته در حضرت سرادق جلال آوردند و بعد از پرسش جواب داد
که گروهی سپاه در آنجا بودند چون آواز جرس ... شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق شد ... نزدیک است فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که هیچکس از هزاره و قشون جدا
نشود و لشکریان ... معلق آتش نیفروزند و بعد از آن افواج حزم و حشم ... متعاقب یکدیگر روان شدند و چون آب ... خیم ...
گشت حضرت صاحبقران ... روز دوشنبه غره رجب بحرکت ... ایشان سوار شده و بر سر ... فرمان داد که ... سپاه
بگذرند و چندان ... سپاه ... گذشته لشکر ... خود را بر آب زده شنا عبور نمودند ... و اسلام پناه ... گذشته روان شد و ... فدا ...
کس از مغولان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقران از کماهی حالات ... رسیده ... عرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و ... گویا
از وی ... شهر ... آمده ... گشته ... گورکان ... فرود ... از ... باران ... توقتمش خان را ... این سخن ... حیرت
... راه ... و حشت و اضطراب ... نیز ... چندان ... خان ... اثر ... نصرت ... پادشاه ... لشکر ... بر روز
... اطراف ممالک حاجی خان ... سپاه ... جمع ... الکوی ... دیگران ... معروض داشتند ... قلاع
خیال چنان بود ... آب ... رسیدند از آنجا عبور فرمایند و فرصت غنیمت شمرده دست بردی نمایند و آنچه در باطن توقتمش خان بر ضمیر منیر ... پرتو
انداخته ... آب ... چه ... کلک ... و چون برای عالم آرای صاحبقران گیتی گشای احوال دشمنان ... آگاهی یافت بالجمله
رسیده بود توقف ننموده ... فوج فوج ... صف ... مردان ... موکب همایون ... منزل فرمان همایون صادر شده ... لشکریان
در حوالی خود خندق ... از دقایق حزم و احتیاط ... جنود ظفر ... موجب فرموده ... عاقبت ... نموده ... مرحله ... دیگر
سپهر احتشام ... فیروزه فام ... فرمان ... اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شده ... گردون ... فرود آمدند و ...
طریق حزم و کندن خندق ... مرعی داشتند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران ... امرای ... و ... فرمود ...
گشته ... ایشان ... هلاوه ... و در اثنای راه ... پیش آمده ... سپاه ... ازان ...
و خیال ... هر کس ... قرار گرفت بعد از اندک ... قراولان خبر فرستادند ... فوج ... بازگشته ... گروهی ... از
دشمنان ظاهر شده‌اند حضرت صاحبقران ... طایفه از ... سوار شده ... تا مجموع لشکر ... آراسته ... عقب ...

مقارن اینحال قراولان شخصی را گرفته پیش آنحضرت رسانیدند و او بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توقتمش خان هیچ جا بدر نشده پیش برد زیرا که چنین شنیده که حضرت بنفس خود نهضت داده‌اند

شاید بیت نایافت و عزیمت دشت قبچاق ازو اعراض نموده آن بیچاره صادق القول گشته گشت و بوجیک بهادر و ارغون شاه مامور شدند که بجانب دشمنان توجه نمایند

و خبری دریابند بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال این امر مبادرت نموده چند فرسنگ در آن بیابان راه شدند و از مخالفان اثری نیافتند و خبر باز گشتند و عرضه داشتند

حدیث شخص متقن نزد همگنان بوضوح پیوست بعد از مراجعت بوجیک و ارغونشاه شهریار جم جاه مثال داد و هر چند بهادران در نیابان کری در حرکت آمدند و چون

چند مرحله قطع کرده بجنگلی رسیدند از دور دودی دیدند و چند نفر رفته آوازی شنیدند و کس فرستاده برگاه دشمنان مطلع شده چون مقاومت با ایشان در خود نمی‌دیدند

با یاران خود بر سر استطاعت راندند باغی از حادثه ناگاه آگاه گشته جز جنگ چاره ندانستند و بصدد دفع الغوم چون گرفته‌های صلابت پیش نهاده در مقام مقاتله آمدند

نصرت شعار ... تیغ دمار از روزگار ایشان برآوردند چنین کس از ایشان دستگیر کرده و گرفتاران را بر درگاه عالم پناه رسانیدند شیخ علی بهادر شمس لطف الله

سکران گشت یاران او نیز بعد فوت غایت پادشاهانه اختصاص یافته و بعد از آن چند کس احوال توقتمش خان استفسار نموده ایشان بعرض رسانیدند

که خان حکم کرده بود که لشکریان در فرق لشکر جمع آیند و ما بیچارگان با جماعتی رفتیم و درراه یافتیم و نیز معلوم ما نشد و بسبب آمدن پادشاه بو... جرم در جنگل

سرگردان گشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض ... ایران را بموجب فرمان ... رسانیدند و درین اثنا ... فرار ... گشته‌اند

بیچاره بر اعلی آوردند و از ... معروض داشت که از جانب ... بوجری ... بانگ ... چهار ... بود ... در آن موضع یافتیم و بر دیگر حالات

اطلاع نداریم حضرت صاحبقرانی ... خان پیر ... صاین تیمور را با طایفه از دلاوران بقراولی فرستاده بود و ... سپاهی ... مخالفان ...

غلبه باشند از راه حزم حضور با ایشان نموده ... آینده ... باتوقف معروض داشت ... بر حسب فرمان واجب الاذعان

متوجه دشمنان شدند ... توقتمش خان ... باز ... بجانب توجه نموده ...

نیز صاین تیمور پیش رفته ... حکایت ... صاین تیمور مراجعت کرد ... حضرت صاحبقران ... واقعه معروض داشت

وصول موکب نصرت شعار رسیده و آنچه شنیده بود بسمع صدر نشینان بارگاه اعلی رسانید که روز فرستادن سواران شمشیرگذار را بجانب مخالف

چون ... روی ... صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر ایکو تیمور را با چند سوار شمشیرزن نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رفته تفحص

... ایشان نموده ... معلوم کرده خبر درست بیاورد امیر ... بامتثال حکم واجب الاتباع کمر بسته ... از دلیران ... روان شد

... دیدند ... بر قراولان ... چون باتفاق ... توقتمش خان ...

... گردیدند امیر ایکو تیمور ... از مردان کاردان ... بجانب ایشان فرستاد مخالفان چون ... گشته ... آمدند

... بالا رفته ... قراولان ...

دشمنان اطلاع یافته هم آنجا توقف نمود و کس نزد امیر ایکو تیمور فرستاده صورت حال معروض داشت ... دشمنان

فرموده ... حضرت ... توقتمش خان

دانسته و مردانه قلاوانه حضرت صاحبقران را دو دربست و در راه آب و گل بسیار متوجه جانب الکو تیمور شد و از جای ثابت و وقار نشد و چنبران کوشش نمود و سپاه
ملک و حاجی بکر [illegible] از آب [illegible] گذشتند بعد از ان عثمان [illegible] انعطاف داده از عقب تیر بر روی خود و تیری دیگر [illegible] رسید و قصد نمیش از آب بگذرد
معبوث نشد از پای درآمد ملازمان اسبان انگیخته چون قدم در رکاب آوردند آن اسب بزیر زخم تیر سخت داد و پیاده روی با عرصه نهاد تیری از [illegible] و تیغ میزد تا شهادت یافت
لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه در آن معرکه [illegible] ملک پسر [illegible] در مصاف [illegible] مجروح [illegible] شد [illegible] امیر الکو تیمور بجای آورد و ندانا لله و انا الیه راجعون
و مقارن این حال حضرت صاحبقران با هول در ضمان عنایت پادشاه یزدانی با مردم اندک که [illegible] رسیده فرمان داد تا دلاوران پیاده شده بکوشش
در خم سلطان [illegible] زعمای دولت قاهره براندند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه در ملازمت رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن
روز چون که امیر جلال [illegible] برادر امیر حمید [illegible] شجاعت و مردانگی بظهور رسانید [illegible] کس [illegible] جوشن زده [illegible] از جای برداشت و [illegible] ترخان
شاه ملک پسر [illegible] بر [illegible] انگشتی نیز [illegible] مردی داده غایت سعی و جهد [illegible] بتقدیم رسانید [illegible] سر نفر را دستگیر کرده بپایه سریر
سلطنت مصیر آوردند حضرت صاحبقران از آن موضع مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و جمعی که در آن معرکه مردانگیها کرده بودند [illegible] بسیاری
[illegible] از لشکر دشمن [illegible] رسیده [illegible] انواع سیورغال مخصوص گردانید [illegible] ترخان [illegible] حکم کرده
[illegible] و چوب منع پیش ایشان [illegible] مجلس همایون منع نکنند [illegible] جریمه [illegible] مواخذت
ننماید و اقربا [illegible] الکو تیمور را بانواع لطف و احسان [illegible] بزرگ [illegible] الکو تیمور
[illegible] شاه ملک [illegible] پدر او از فرق [illegible] و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون امیر الکو تیمور کشته شد [illegible] سپاه [illegible]
نصرت شعار استیلا [illegible] در غایت [illegible] حضرت صاحبقران در ضمان [illegible]
حضرت ذوالجلال بجانب شمال [illegible] لشکر [illegible] رسیدند و بعد از غروب آفتاب [illegible] ظاهر [illegible] از وجوب [illegible]
در آن اوقات [illegible] خیمه [illegible]
توقف میکرد [illegible] حضرت صاحبقران ممالک [illegible] شاهزادگان و
نوینان در این باب مشورت کرده [illegible] امیرزاده عمر شیخ [illegible] پنج هزار [illegible] امیر [illegible] سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس
و غیرهم [illegible] تمام بردند تا [illegible] توقف [illegible] شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شدند روز دیگر خبر آمد که قراولان [illegible] بهم رسیدند و چون رای [illegible]
از این قضیه آگاهی یافت پرتو التفات [illegible] **گفتار در آراستن سپاه ظفر پناه حضرت قرین امیر تیمور گورکان** و در آن ایام
[illegible] میان فریقین [illegible] متقارب [illegible] عظیم پدید آمده
[illegible] توجه حضرت آفتاب اشراق فرمان فرمای آفاق بعد [illegible] روز [illegible] شد و آنحضرت روز دوشنبه یازدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه
[illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] سلطان محمود خان [illegible] رجوع فرموده [illegible]

را که با آنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان سپرد و بهادران نامدار و دلاوران روزگار را که در سلک انتظام داده و فوجی سیم بوجه امیرزاده میرانشاه گورکان
را در پیش ایشان بازداشت و چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قلب را بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت و پوشیده نماند
که در تواریخ بر سبیل اجمال هفت فوج ذکر کرده اند و تفصیل این هفت فوج نکرده اند الحاصل حضرت صاحبقران ظفرقرین سپه فوج را از دلاوران جلادت آیین
احتیاط فرموده حکم کرد که در عقب هر فوج بزرگ توقف نمایند اگر هنگام نبرد فوجی را بمدد احتیاج افتد ایشان درآمده و مستعد آن مهم باشند و در بعضی تواریخ مسطور است که امیر
حاجی سیف الدین در فوج دست راست بود و بردی بیک سارنوغا و ضراداد حسینی و طایفه از بهادران در فوج دست چپ مقرر شد و امرای تومانات و قوشون
ات هر یک در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ و پیکار گردیدند و از آن جانب لشکر دشمن پدید آمد و توقتمش خان فوجهای برانغار و جوانغار سپاه چون رایات شهزادگان سل
باتش ملوی اغلان و بیک یارق اغلان و ایلمیش اغلان و علی اغلان و بیک پولاد اغلان و بیک حاجی اغلان و امرای الوس جوجی خان مانند علی بیک و [illegible]
قیرات و نوروز و معروف [illegible] و اس [illegible] و عیسی بیک برادر بزرگ ایدکو و حسن بیک و امرای دیگر که [illegible] و تمامی [illegible] و قوتلو بی و
دیگر بهادران نامدار آن دشت قپچاق را در آرایش داده در مقابل جنود آفاق صفوف کشیدند و از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار [illegible] ایشان هوا تیره گشت
بیت: سراسر همه دشت صحرا و کوه :: ز رستم سوندان لشکر ستوه :: در وقتی حضرت صاحبقران کشورگشای فرمان داد تا لشکریان از چهار جانب فرود آمده خیمه و خرگاه
برپای کردند و در اکثر جاها آتش برافروختند توقتمش خان از کمال تمکن و وفور سپاه بنصرت شعار و قلت التفات ایشان [illegible] بر کرد و جماعه
هفتاد [illegible] انبها هر نوع مردم اند [illegible] بی برواکی بروای خیمه زدن و [illegible] خوردن [illegible] و حشم تمام تسویه صفوف و تعبیه [illegible] و ترتیب داشتند
اعدا اگرچه و شوکت ایشان اشکر از حد و شمار زیاده بود حضرت صاحبقران [illegible] فتح و فیروزی از غیب قایم بود حضرت پروردگار رعایت [illegible] میداشت
نه از کثرت عون [illegible] ایشان [illegible] در جدال و قتال فرود آمدند و از سر صدق و نیاز زده [illegible] جبین اخلاص بر زمین نهاد و از درگاه صمدیت ظفر و
نصرت مسئلت نمود و بوار شد مقاران این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار عترت نبوی علیه التحیة و الثناء امیر سید برکه و شیخ عظام خلاصه صنادید الدین ابو سعید
و بنابر ایشان نقیبوده ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره ملتمس مشغول سر با برهنه کرده و دستها بدعا بر آورده از حضرت عزت نوال آلائه ارتفاع
اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انکسار رایت دولت توقتمش خان طلب داشته و جناب سیادت مآب نفایت قباب روی بخیره کامیاب آورده بزبان گوهربیان گزارش
و توجه حیث و نصرت [illegible] دلیران هر دو لشکر و صف داران هر دو کشور بپای در میان شجاعت بنها دست از آستین جلادت بیرون آوردند آتش رزم و پیکار
نوعی برافروخت در لشکرگاه آن معرکه با وجود سادت قلب [illegible] فلک [illegible] پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام و کین کشیده حمله کرد و بر مخالفان
در برابر او بودند در هم شکسته و صف ایشان از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند چند قوشون از ایشان [illegible] در زیاده آمده بودند قصد آنکه از امیر حاجی سیف الدین
در آمیزد دست یکی ناپرداخته شدند و چون امیر جهانشاه گورکان رخش جهان نورد و تهور و ایثار نراش [illegible] جوشن از جای جنبید و سر راه بر ایشان گرفته
بگرفت و همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر باز گردانید و امیرزاده میرانشاه گورکان رخش جهان نورد برانگیخته و خون میرزادی با خاک برآمیخته دمار از روزگار جمعی برآورد و قرار
گرفته بودند برآورد و از جوانغار لشکر دشت قپچاق بعضی کشته شدند و بعضی از طاقت طاق شده راه انهزام پیش گرفتند و امیر عثمان عباس با فوجی از ترک ارزم دم وفا داده کشش
قوی

نموده از اسپ فرو شتافتند و در رشتهای کرد و فرار اسب در گشت و میان آن جماعت پس دست بر تیر و کمان یازیده با ردی دیگر باقبال حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورده و بر پشت زین نشسته بر
جراید دشمن تاختند مجموع ارکان سپاه و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ همیشه طالب نام بودند و بر ذروه دلاوری چنگال آتش آهنگ در رشته حمیت بداوری یکی
تفرقه در اردوی خصم شاهزاده عالیشان امیرزاده عمر شیخ بهادر شمشیر جلادت آخته و بجانب برانغار خصم تاخت هرکرا در برابر خود یافت از بدن رو دوش راکوی حرکت
امیر سیف الدین و خواجه حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمده که مقابل برابر خود را از جای برداشته و دشمنان از هم فرو ریخته
بعضی کشته شدند و برخی گریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقران در حیز ممکن نیافت روی ادبار از آنجانب گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد
شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات در قرار افشرد و توقتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیست عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزاره باسلدوز نافذ داشت
هرچند سپاه اتفاق کردند فایده نداد و توقتمش خان با امرای دست راست اولوس جوجی خان حملهای پیاپی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز کشته
و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه صف آرای گشته بایستادند بر عقب ایشان و نهنگ دریای وغا امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش
آمده و در برابر و حیز ایشان گرفته بجنگ اشتغال نمودند و حضرت صاحبقران در پای کتگان بر سر قوشون که نواحی رسیده معروض داشت که توقتمش خان در پس لشکر منصور
صف کشیده ایستاده است و دیگری در پس امیرزاده عمر شیخ آمده چنین گفت آنحضرت عنان عزیمت بطرف او منعطف گردانید چون توقتمش خان خبر رکاب
همایون فرمان فرمای ظفر کشور رهنمون گرده پای ثباتش از جای رفت و دست جلادت او از حرکت باز ماند شکست کفران نعمت بروزگارش رسیده و بهزار حسرت
و افسوس چتر از ملک و مال برداشته بدروز دید با مونس راه فرار پیش گرفت و تمامت اولوس جوجی خان گشته رکاب گسسته عنان و متفرق و پریشان شدند از قاعان
صبر افتاده حضرت صاحبقران گردون غلام در منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان سپهر احتشام و تومانان احترام شرف تقبیل بساط جلالت دریافتند
زبان تهنیت بر تحیه الفتح نامدار کشادند سرمایه فتوحات روزگار روشن گشادند از فوائض صدقات بر فقرا و مساکین و الباب صحبت سپاس بر آنچه معتقد در ایشان بود نمودند
و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست به عابر داشتند و پانزدهم شعبان الغرض روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف بامر باعتدال گشت فرمان داد
صحرا و دشت امیرزاده سلطان محمد بدستور سابق با سلامتی لشکر مغولی توجه خاطر مصروف داشتند و در هشتم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون مکان
در کنف صحت و اقبال با لشکر بعزم ضبط ممالک ایران متوجه شد و چون موضع لاله محل نزول لشکر ظفر مآثر شد مهد علیای ملک و تومان آغا را با یرلیغ
رخصت انصراف بدار الملک سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده شاهرخ بهادر را نیز بطرف سمرقند روانه گردانید و بعد از طی منازل در ملک اپچوی نزول فرمود
در جبوشان با امیرزاده سلطان محمد و لشکر مغولی پیوست و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرها نیز از صحرای رایات نصرت شعار با امیرزاده سلطان محمد ملحق
شدند و بیهقی و نوی عظمی خاندزاده از جانب هرات رسید و در ملکان حضرت پادشاه عالیشان از جبوشان نهضت فرموده کنار رود جرجان مخیم خیام
سپاه فیروزی نشان گشته و در انعام فرموده بدست عظام سپهر که در پیش از این ادراک سعادت رکاب زمین بوس نموده باز آمده سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین
را با تحفه و هدایا از طبرستان بدرگاه عالم پناه رسانیده معروض داشت که سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمانبرداری و قبول مال و خراج گزاری حضرت صاحبقران
سید غیاث الدین بن لقمان پادشاه بن طغاتیمور خان در رجب فرمان بعد از فوت پدرش حکومت آن الکا بدو تعلق داشت و در طبرستان حضرت رسیده بود باز

بیرون آمده سه مرحله طی فرمودند و جنگلی عظیم پیش آمده و از کثرت درختان حائل بس و هم راه در آنجا گل‌لای بیحد حکم واجب الاتباع نفاذ یافت و ملازمان موکب همایون اشجار قطع

کرده راه پدید آوردند بعرض هر یک از آن سر راه باشد طریق و گلی برای مرور فیل جنیبه بر اتفاق و جوانب قرار گرفت لشکریان و از پیش لشکر بجهت طریق

جنگل بریده پیش میرفتند تا بحصار ماهانه سر رسیدند و در آنجا تحقیق شد که سید کمال الدین رفته است و ماهانه سر قلعه ایست در چهار فرسنگی

آمل واقع شده نزدیک بدریا و قریب بآن موضع بغایت مرتفع و حصنی بغایت استواری ساخته و پیرامن آن را خندقی بطرف آنکه اتصال بدریا داشت و دیگر جوانب پیش آب

در هنگام موج آب دریا در آن بیرون میرفت و عرض آن خندق که حکم دریا داشت قریب بسیصد گز بود و پیرامن قلعه ماهانه سر درختان بلند نزدیک یکدیگر بطریق شکل مواج

راست خانهای درخت در هم بافته و استوار ساخته چنانچه چشم مینمود الخلاصه دیگر بلعمی و در آن ولایت حکام سادات هرچه داشتند از نقد و جنس بدانجا می بردند و تجار و متمولان

الوان امتعه با نفایس اموال در نقل نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود و نوبت مدد گلان عمیر ده عشر عشر آن در خارج موجود باشد و مضمون این برای

الشکر حضرت صاحبقران مستغنی گشته زیادت شد و سپاه بزم این آن در آن ولای جنگل بریده پیش میرفتند و چون بآنجا رسیدند شهریار فرمود که سید غیاث الدین

با ماهانه سر راه هو و پدر را نصیحت کرده بیاورد سر پدر را علی حاضر کرداند و بعد از رفتن سید بارودوی همایون از عقب او در حرکت آمده در قرب سپاه تورده از هر جانب جنگل را

و حشه خار و خاشاک و چوب و لبها و ... برداشتند و چنان میرفتند که سپاهی بر آن میگردیدند و در بعضی محال بکوشش و سعی فرادان زیاده از یک فرسنگ راه آماده و حشر

بمیانه بمشقت بسیار آن جنگل با پایان راه راه کرده اینوقت الجمله روز سه شنبه بیست و ششم ذیقعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیدند جنگ صعب شد و حسین خواجه

پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار کرد و بعد از سه روز سید کمال الدین و روزه و مولانا علاء الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان باعتذار

دولت بازگشاده لالای حیدرقلی سید کمال الدین بحضرت صاحبقرانی بزبان گوهرفشان بگذرانید که متمسک سامند دستم میدارم لا مستغنی که حکم ممالک بکرم بحال از فرزندان خود پا

جداند الا اینها حاضر شده با در سفر و حضر ملازم ما باشند و پدران ایشان چون ریش و مرحمت با درباره اولاد خود معلوم فرمایند از کمال رغبت با ایشان خاطر جمع

بجانب ماهانه سر چون لشکر همایون بماهانه سر رسیده کردن از خط ملاحظه حصار بیچیده فی الحال نقاره زدند و اهل ماهانه سر کرداگرد دیوار عالی شهر با رکیک کشتیها

کشتی از بابان حیحون و عمرانداران کار فرم بردند و کشتیهای اهل تشحیق و عقار راندند آورده روی تدبیر به تسخیر ماهانه سر نهند و دلاوران بجانب آن اب عمیق بر کنار آن

خطرف بیرن آوردند مردان کارزار دلیران روز کار با صیت نقاره و نفیر به کشتیها در آمدند و قوم از برق تیغ آتش بار روشن چهره هنروران نصرت شعار

حیاسب میزدند و از غرق و کرکر و کوس کوشش کردند کرنا و چون رایت ظفر پیکر بر تو توجه بقلعه ماهانه سر افکند و نهنگان دریای دغا بموضعی فرموده صاحبقران

اطراف حصار را از اطراف خشکی و دریا فرو گرفتند و در آن روز جنگ درت داده زبان بیان از تعریف آن عاجز و از توصیف آن قاصر آمده و در غلبات مبارزان لشکر منصور

دشمن را هیبت خیره حصار ببرد و ایشان را مسخر کرده بیرون از اسلحه و غره و آنچه ارباب جلادت کارگر شمشیر ظهور رسید تیر و تیغها بر خار کرده و بعد از

هشت روز که آن ماهانه سر عاجز و مضطر گشتند و گروهی از آن قلعه بیرون آمده روی توجه ببارگاه فلک شکوه آوردند سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد

و حفظ بمجلس غلتیدند حضرت باک اعتقاد واسطه آنکه نسبت بعبودیت الحی دارند و در وظایف عبادات متمسک بطریق پیوسته زند و از اوقات نماز جمعه و جماعات و ... بدرمیبردند

اگر با ایشان اهل بیت و اعقاب صادق شده در اول ملاقات ایشان سخن خویش را بی تکلف و در آخر بسبب آنکه ایشان نگاهداران نبوت ... را باکرام و احترام و بذل الطاف

بو خوش زبان همایون بصحبت برکت داده فرمود که از اعتقادات فاسده و مذاهب باطله اجتناب می باید جست و دست از سهوهای پدر و جد خویش سید قوام الدین باید

داشت که بر شما واجب است و فرزندان را بتعلیم علوم شرعی ترغیب و تحریص باید نمود و اعزاز و اکرام علما و متقی بر خود واجب و لازم شناسند بعد از ادای موعظه ایشان را بقلعه

ساری [illegible] و دور [illegible] و فطنت [illegible] مبالغه و تاکید نمود حضرت [illegible] زوال چند روز در آنجا توقف فرموده اموال قلعه را از [illegible] بیرون [illegible] کشتی پر مال کرده

باهراول لشکر [illegible] کشیده و قلعه [illegible] سر [illegible] و از روی [illegible] کشور با خاک برابر [illegible] شد و چون از فراغ [illegible] سنه سبع [illegible] علی [illegible] سید [illegible] مردم آنجا [illegible] دیده

[illegible] عقیده اند [illegible] اگر در [illegible] می باشند [illegible] اکثر طلب علوم [illegible] اند و خون [illegible] مباح می شمرند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علوم و فتوی

هیچ باک ندارند و بر تیغ [illegible] از موقف سیاست صادر شد و هر که موسوم بسمات [illegible] باشد از نسب [illegible] و عوام [illegible] تا بر کافه [illegible] نازل

[illegible] شیخ [illegible] شیخ حسین خواجه و اسکندر شیخی [illegible] سید قوام الدین [illegible]

[illegible] سید کمال الدین [illegible] سید [illegible] سید مرتضی [illegible] سید عبدالله

را با اولاد [illegible] و چون ولایت مازندران در تحت تصرف [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] باطراف ممالک [illegible]

شدند و [illegible] بموجب فرموده ایلچی [illegible] نامه و [illegible] ساری و [illegible] و قلعه ها [illegible] عازم سمرقند گشت با هراول [illegible]

شاهزادگان و خواتین را طلب داشت و چون خبر تسخیر مازندران [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیرزاده شاهرخ بهادر [illegible] امیرزاده [illegible]

امیرزاده [illegible] و امیرزاده رستم و امیرزاده [illegible] و امیرزاده [illegible] و دختر زاده حضرت صاحبقران [illegible] سلطان دختر امیرزاده [illegible] حضرت [illegible] الملک

خانم و [illegible] آغا و دیگر خواتین [illegible] اسباب [illegible] متوجه شدند [illegible] در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمایه فرمان [illegible] موضع [illegible] از [illegible]

[illegible] شکار [illegible] کرده [illegible] اسکندر شیخی [illegible] اسباب [illegible] در کنف حفظ [illegible] اقبال [illegible]

ولایت [illegible] سعادت [illegible] رسیدند [illegible]

طراف ممالک [illegible] لشکرها [illegible] عالم پناه جمع آورده [illegible] شاهزادگان [illegible] ایلچی [illegible] سمرقند [illegible]

آمده [illegible] لشکر کرده از آب [illegible] عبور نموده [illegible] رسیدند و چون [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران از طریق [illegible] کوچ کرده [illegible]

[illegible] **گفتار در آمدن خواجه شهسوار در پیش شاهزاده** حضرت صاحبقران در اواسط فصل [illegible]

[illegible] کوچ کرده [illegible] در عراق [illegible] خانم [illegible] آغا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] امیر [illegible] امیر شمس الدین عباس و حاجی [illegible]

[illegible] اردوی همایون [illegible] امیرزاده [illegible] امیر ولی [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] سلطان [illegible] خواجه شهسوار [illegible] شاهزادگان

آورده‌اند و ایشان او را بدرگاه عالم‌پناه فرستادند و در آن ولا حاکم سلطانیه وفات یافته بود از نفته نوکرش بجای او نشسته و بتصرف و ضبط شهر و قلعه مشغول شد چون شهزادگان
متوجه آن جانب شدند از نفته ولایت اکراد گذشته بر کنار جیحون ایشان بیکبار در سلطانیه بسر برده و لشکر منصور بغداد شدند و چون بکردستان رسیدند مولی ازروی
همایون خبر رسید که شهزادگان با یدر از راه چمچال در حرکت آمده‌اند و امیرزاده محمد سلطان و میرزا محمد از کردستان مراجعت فرموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان
آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران عالی مکان ایلچی رسید که پادشاهزادگان باز گردند و هر که سرکشی کند جزای
افعال او در کنارش نهند و از غارت ایل و الوس یاغی مبادرت نموده عرصه مملکت را از خس وجود قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شهزادگان بر حسب
امر دیگر بکردستان روان شدند و چون بچمچال و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و تیمور خواجه آقبوقا و دیگر بهادران با طایفه از لشکر منصور اختیار بعضی از ولایت
کردستان دندیا و امیر شهزادگان عزم دربند تاشی خاتون حرکت آمدند چون در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس اجرای حکومت آن ولایت
پیش ایشان رسیده معروض داشت که راههای آن ولایت تنگ و میدانم اگر فرمان شود راه بری کنیم و نشر اطاعت دهند لیکن بجای آورم امیرزاده سلطان محمد او را کمر و
شمشیر بند زر مرصع و صنف خاص سرافراز گردانید و شیخ علی بهادر را منقلای سپاه حکم فرموده که سردار کرد قرچی اطاعت شد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با قرچی روان
شد و در بین اثنا والی کردستان امیر ابراهیم شاه برادر خود را بسلطانیه با تحف و هدایا از اسبان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شهزاده عالم پناه فرستاد و امیرزاده شیخ بهادر
نیز بجانب سلطانیه خشنود گردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم عفو بر گناههای ابراهیم شاه کشید و کس روانه کرد و شیخ علی بهادر را باز خواند و آن شیخ علی بهادر مراجعت نموده
در اثنای طریق فرود آمده و بآش خوردن مشغول شد قرچی چون از سطوت حضرت شاه با لوس نیست یعنی ناگاه کاردی بر شیخ علی زد چنانکه دم نزد هم در آن لحظه قرچی را با جمع
دیگر بشمشیر مضمون کلمه لطائف بندان بوضوح پیوست **نهضت رایت توجه همایون حضرت صاحبقران کشورستان بجانب خوزستان**
چون پادشاه کامکار در موضع شهریار دیگر جمعی از لشکریان پراکنده امیرزاده میرانشاه با بقیه سپاه آنجا بگذاشت و فرمود چندان توقف نمایند تا اغرق باو پیوندند
و بنفس نفیس با طایفه گزیده متوجه دو خوار شد و امیرزاده عمر شیخ بهادر با لشکر دست چپ بحسب فرمان از راه آوه در حرکت آمد و از کوشک جهان گذشته قلعه کرو
بقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد را اسیر کرده و از آنجا روانه شد روز دیگر بموضع مردان رسید مظفر برمانی در کنار گشته محمد قاسمی بعز شرف بساط بوس مشرف شده و از آنجا
گذشته دیگر فرمود و اسفندیار از راه نجد و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ بهادر محمد قاسمی و اسفندیار را بدرگاه
عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران بعد از طی منازل دو خوار و انجم حشم عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید و از آنحضرت تفحص و ضبط اوضاع سیف الدین
ملازمش را الصاف فرموده و حکومت نهاوند را شیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز سیم بخرم آباد رسید ملک عزالدین تاب مقاومت دلاوران نصرت
قرین نیاورده قرار بر فرار اختیار نموده و صاحبقران جمعی را بمحاصره ملکس تعیین فرمود امیرزاده عمر شیخ را بتعاقب ملک عزالدین فرستاد و اکثر سپاه را بجانب حضرت
اعراف ولایه داشته بنفس همایون متوجه شوشتر شد و هر منزل از سپرده دم دلاوران در کمین کاه‌ها میکذاشت و ندای حسین داد تا ایشان طایفه دزد و مفسد را
و جرات نموده از قلال جبال فرود می آمدند و دست بایذاء و اذای ابناء سبیل منصور دراز میکردند از پای در آوردند حضرت صاحبقران بهمال از خرم آباد یازده منزل
قطع کرده بر ... ال رسیده و امیرزاده عمر شیخ که بتعاقب ملک عزالدین رفته بود بازگشته در آن موضع بموکب همایون پیوسته معروض داشت که محصار

منزله

بگاه رحم و شفقت در دست ملک محمود از ملک عزالدین از نیز هم امیرزاده میرانشاه بضبط بارسیجی اغرق متعلق بروی از زمین اردبیل است بموجب فرمان تا در کاشان
راند و در آن وقت ملوک سربدار و از امیر شیخ سپاه جرار شهزاده رفیع مقدار از خراسان از آنجا بعراق بر حسب فرموده شاه منصور از جریده او در کاشان طول
از کاشان بیرون آمد و ملازم رکاب نصرت انتساب گشت امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ و حمایت باری سبحانه و تعالی با اغرق سعادت نموده و حضرت صاحبقرانی
امیرزاده عمر شیخ را بجزیره دستان شهزاده چون نزدیک بمقصد رسید اسلام و از قبل شاه منصور داروغه بود در جبره از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون
منزل در قهقه فرود آمده و وزراء شمس الدین سعادت دستبوس حاصل کرده پیشکش غرور لایق برسم پیشکش بسمع خاقان پادشاه کامران نمود و آنحضرت از آنجا قول
نهضت فرموده متوجه ششتر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر شهر بموکب همایون پیوسته علی کوتوال و اسفندیار از قبل شاه منصور حاکم ششتر
بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقران خواجه مسعود سبزواری را بحکومت ششتر باز داشته بکمند همت برکنگره قلعه سفید از آن جانب منصور العلقه را بعد از محاصره سخر
حاصل شد چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافته و بعد از تسخیر آنجا رایات پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از دفع
شاه منصور بقیه لشکران ظفر یار در هر سو پیوسته و تخت سلطنت خاص یافته اعزالله امراء از آتش غضب حضرت صاحبقرانی در کنار کشش آمدند و حکایت تفصیل در مجلد
چهارم مسطور است **ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران کامکار سعادت یار بجانب عراق** چون حضرت صاحبقران از فتنه دشمن نگار از بعد از تسخیر شیراز
و فتح آن کشور در روز پنج و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخت و منازل و مراحل طی کرده نقش جهان صفاهان را بفر وجود
خود زیب و زینت بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانید بطرف قریه الکوان توجه فرمود و مردم آن موضع و از علامت اسماعیلیه بودند و علامت بیداد اهل الحاد
درقلعها مخصوص حسب امر لشکر ظفر و قتل نهب جنود حسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در پای افکندند تا به نقب درآمدند و مجموع مردم از ممر آب بآتش درو
رفتند و حضرت صاحبقران آنشب در الکوان بسر برده روز دیگر بصحرای براهان رانزول سپاه نصرت شعار رحلت و از آنجا بسوار شده ملکی فرموده از اردو
لشکریان غرکور و اهوی سپارانداخته شد و مقاران این حال حضرات علیات مهد اعلی خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه و خانزاده و دیگر خواتین با اغرق پیشی گرفته در آن
دستوایتون بس حضرت پادشاه ممالک ستان استعداد یافته شد و بکشش گذرانیده نیاز با تقدیم رسانیده و از آنجا کوچ کرده در سرف بنموده همدان از اعتبار
سمند سلطان رکاب نصرت انتساب عطف گشت و در حال این احوال امیرزاده میرانشاه اغرق را که آنشه بپایه سریر خلافت مصیر آمده و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه
و اوج فرا بهادر در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند سعادت رکاب بوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی از
اصفهان رخصت اقامت انواع حشم بود بعد از تخصیص اصول الولایت بار دیگر همایون با نوئی عظمی سرافرازی داشت آنگاه حضرت صاحبقران را طوی سنگین دادند و خاصه محمد
ممالک و ده هنر با کوراد و نواح در طرف ناصره و روم با امیرزاده میرانشاه کورکان ارزانی داشت و شهزاده جوانبخت ازسلطانیه و تبریز و دیگر ممالک سواری بکشش دستخط طوی
مرتب کردانید و بزم عشرت انتظام یافته چند روز بلهو و سرور گذرانیده و آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منقلای بطرف فراخ
فرستاد و حضرت صاحبقران با امراء و لشکریان یکان یکان پیش شدند از آن موضع گذشته بکمر نشسته و در اثنای این دقایق ازپیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که محمد
در میان کوهها نشسته بند دکوچ و حصار حصین در آن موضع حصین و کوههای بلند برآورده جبال و تلال جبال در درد و چون رای آن جماعت رازین قضیه خبر داد از اذراه قلعه سنگی

سنقرین روان گشت و بعد از سه شبانروز بقولاغی رسیده فرمان داد تا سپاه مظفر لوا مجموع راهها و گریزگاههای مخالفان را محافظت نمایند و کلمانرا حصنی حصین بود که از آب جیحون گذشته
در ان حصار رود دیگر درهای صعب المسالک نیز رایت قتال و جدال برافراشته و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ درانداختند و شبان ببالای کوه برآمده ... و دیگر
بسیار فرود آوردند بر اثر آن خواجه توکل باش در ان معرکه کوششهای مردانه نموده بدرجه شهادت فایز شد و شیخ حاجی پسر فارسی ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کرد و زخمی خورده باز گشت
و عاقبت بجان زخم در گذشت تا که چون جلادت لشکر نصرت اثر مشاهده کردند همان زمان بزرگ اهل حصار اسباب ... و از کوه ایران عبور نموده روی بگریز آوردند
و جنود ظفر ورود برکوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تمور بهادر با سپاه منصور از سر کوه از عقب گریختگان ... رسیده بسیاری از ایشان را بکشتند
نقش آوردند و بقیة السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده گشتند و جمعی از اعدا در آن حدود حصنی حصین داشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین لشکر ...
جلادت آئین اطراف حصن را فرو گرفتند به پیروزی دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر کردند و اکثر مردم را کشته از عمارت برج و باره برانداختند و از حصن اثری نگذاشتند
و حضرت صاحبقران از انجا نهضت نموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرمود و از انمنزل روان شده در کنار ... با عرق ملحق شد و پیش از ان امیرزاده میرانشاه را با ...
اوغلان و اروج تمور بهادر را بمحاصره ... فرستاده بود و ایشان بیمن عواطف و اقبال حضرت صاحبقران هر قلعه را که دشمن ...
ها بود پیش تر شرف دستبوس ... امیرزاده ... امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده ... امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده سلطان محمد بدان طوی توقف نکنند و امیرزاده میرانشاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف دربند کردستان رود و قطاع الطریق را در آن حدود
دست ... خونریز ... فرمایند و شاهزادگان بامتثال امر مبادرت نموده ... طوی پادشاهانه ... حضرت صاحبقران
دشت قولاغی کوچ کرده بآق بلاق آمده و درانجا مبارک رمضان با طاعت ملک منان بپایان رسانیدند و در سیم شوال مقتدای مشایخ ... شیخ الاسلام عبدالرحمن
اسفراینی قدس الله سره با وفور زهد و تقوی و کمال معرفت و اتقان ... از طرف دار السلام بغداد به رسالت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی
آمد حضرت صاحبقران چنانچه عادت پسندیده او در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش ... بزرگ واجب الاحترام با عزاز و اکرام تلقی نموده شیخ
الاسلام اعظم ادای رسالت ... سلطان احمد میگوید ...
اندازم ... در سلک خدام ... سعادت ... خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر ... سلطان احمد جلایر ...
بار ... عراق عرب ... مراجعت ... سلطان احمد ...
و ... مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده ... حضرت صاحبقران ...
... شیخ الاسلام ... شیخ الاسلام زین الملة والدین ... کتاب در توجه فرمودن صاحبقران بجانب دار السلام بغداد حضرت صاحبقران چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید ... فرموده فرمان ...
امیرزاده پیر محمد ... عراق ... باحضرت ... بجانب سلطانیه مراجعت نمایند ...
هر فردی از برای ... روز جمعه یازدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران ... در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال ...

و چون عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانیده بود در موضع یان بیلاغ نزول اجلال فرمود و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده دار غیبت گذشته بعقوبه رسید و بهنگام طلوع صبح صادق
با صد هزار سوار موافق فراهم ترکمان بکنار آمده سپاه منصور امیر و اولس اورا در شهر در کنار رسیدند و ایلچی فرزندان بابت لشکریان اخبار و حضرت صاحبقران کار را بیعقوب کرده
بعقیب درانید چون اعلام نصرت قایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی که صدر الصدور ابراهیم مالک شهنشاه را دارد آنحضرت سر ایلغار بجای آورده و بر سر نزدیک صاحب بغسان
از پیش دارنده کنی و حاجیان بنفع استفسار کردند کبوتر بغداد فرستاده اند و از حال خبر داده اند و گفته بود که چون گرد سپاه از دور دیدیم باری و اتابیت
بر حسب اشارت بان قیام نمائیم اقدام ننمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد در همان خط رقعه نوشته در بال کبوتر بسته رها کردند مضمون آنکه گردی را دیده
بودیم و از وصول لشکر بیگانه خبر داده چون تحقیق کردیم احشام ترکمان بودند از سپاه امیر تیمور گورکان که گریخته بایجانب می آمدند سلطان احمد بخبر کبوتر اول اضطراب کرده راه داده
احمال و اثقال از آب گذرانیده و گریخته و بخبر کبوتر دوم تسکین یافت حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را با لشکر فرستاده از پیش در ساعت نفس چون بلند
پرواز در حرکت آمده پس دو سه منزل را در یک شب طی نموده روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر رخت و نقود خود را از آب گذرانیده بود
از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب منتظر ایستاده بود و چشم براه منازل آستانه ناگاه کوکبهٔ کوس و نفیر بگوش رسید
بی توقف جانب حله روان شد و افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند و از هر طرف بغداد از بالا و زیر سواره خود را به آب زده عبور کردند
گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که سمس نام کرده بود بدست آورده بآن طرف آب رسید حضرت صاحبقران در کشتی نشسته از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه
از موضعی که بعقوبه مشهور است با طایفه از دلاوران دریادل در آب زده بسلامت بگذشت و مولانا نظام الدین شامی که تاریخ علیحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقران
تألیف نموده است میگوید من در آن سال در دار السلام بغداد بودم از مردم آن دیار و این بنده بشرف تقبیل بساط جلال آنحضرت مخصوص یافته و حضرت صاحبقران نسبت
بمن لطف و عاطفت و مرحمت تقدیم رسانیده و بزبان گوهربار گذرانید که اعتقاد و توجه کنان از مردم این شهر و پیش آمدی ما آمدی غرض این
از تحریر این حکایت آنکه از فضلای آن شهر بروایت و هنگامی که در بغداد از شرف بساط بوسی مخصوص بود نه بهر آن آمدم روی دجله از لشکر منصور همچنان
بر آب داده بعضی از صحرا از نشیب خشم دلیر شدم و آنجا بغداد و از آب فاکه پیش ایشان بگذشت و اهل بغداد از مشاهده این امر عجیب انگشت تعجب بدندان
گرفته و دانسته اند و حضرت مؤید عمده آنست از خواجه نورالدین لطف الله که مشهور بخط ابرده مشغولت او در آن حضرت صاحبقران شنیدم و فرمود که من از آن روز
تقصیری دریغ شده و اگر در آن زمان او بکنار دجله خود را بآب زده میگذاشتم سلطان احمد را میگرفتم القصه چون سلطان احمد از هیبت شمشیر لشکر فیروزی اثر بجانب کربلا
شد صاحبقران عقبه سلطان با جمیع شاهزادگان و امرا و تومانات سپاهی از عقب او شتافتند و چون بموضع کربلا رسید بنا اعلاف و علفات و سایر خواص و مقربان
ز ده سعروض داشته و در حوالی آن بیشتر کسان ایشان بشهر بار رکابی ارطاق خود و سعود نموده حیران مراجعت فرموده در بغداد با استراحت مشغول شوند و احوال از عقب سلطان احمد
جلایر شتافته بجنگ اردوی حضرت صاحبقران التماس امراء و تومانات بسمع رضا اصغا نموده از آنموضع بازگشت و بدار السلام آمده امرای سلطان احمد را بوجوه بالون خوش
از فتح سپهر برین گردانیده دخایر و نفایس و اموالی بغداد را مانده بود در تحت تصرف بندگان حضرت آمده امرای شهر بی آنکه خلاف مشغول بوده اند انروز زانده
شبگیر کرده جمعی از آب فرات رسیده معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق کرده جسر بریده از راه کربلا بجانب دمشق رفته اعیان

بهادر با دیگر امرا گفت که صواب چنان می‌نماید که بر آب زده لشکر را بگذرانیم و از عقب ایشان شتابیم ایشان گفتند که بکنار آب رویم و گذار بهم رسانیم و برین رای اتفاق نموده روان
شدند و درین اثنا چهار کشتی بدست آمد و امرا در آن متوجه بنشستند و اسبان بر پهلوی کشتی بسته روان شدند و مجموع لشکریان از فرات بدین نوع عبور نمودند و در پی
مخالفان رفته اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس و نقود و لطایف اقمشه که در راه از غایت دهشت و حیرت انداخته بودند بگرفتند و چهل نفر از امرا و اعیان
افغان و جلال و حمید و عثمان بهادر رسید خواجه پیر شیخ علی بهادر و عزم پرسش تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان از رفتن باز ماندند و آن جماعت تا غروب
کربلا جهت آب و بلا نمودند سلطان احمد رسیده بود و ده هزار سوار همراه داشت و از التزام هر کس تا هزار باز گشته حمله آوردند امرا از آب فرود آمده
کردند و از زخم تیغ جانستان ایشان مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و از دریا گذشتند که محتاج اعانت نموده حمله کردند امرا بار دیگر حمله
از اسبان از غایت خستگی و ماندگی باز مانده از دشمنان روی بفرار نهادند و امرا پای در رکاب آورده در عقب ایشان رفتند و سیم بار اعدا چنان حمله آوردند
و امرا را مجال پیاده شدن نماند جمیع دلیران جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر آمیخته و بزخم شمشیر و خنجر و سنان خاک کربلا را با خاک کشتگان در آمیختند عثمان عباس در آن
روز داد شجاعت و بهادری داده آخر دستش بضرب شمشیر باز ماند و سلطان احمد در میان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده سلطان در مراجعت دیدند و علم
نا محصور گرفته باز گشتند و در آن روز از قلت آب و شدت حرارت و کثرت حرکت امرا را عطشی قوی روی نموده چنانچه لعاب از دهان و مغز در استخوان نماند و مجموع مردم
در جستجوی آب بموت قریب گشتند امیر حاجی افغان و امیر جلال الدین حمید طایفه را بجستن آب روان کردند و ایشان بعد از احتمال مشقت و طلب مقدار سه شربت آب فراهم آوردند
امیر حاجی افغان یک شربت آب از آنجا بیاشامید عطشش تسکین نیافت و امیر جلال را گفت از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن شربت آب را بجهت من ارزانی داری
عین مروت و فتوت باشد امیر جلال در جواب گفت که نوبتی از حضرت سید جعفرانی شنیدم که شخصی از عرب و دیگری از عجم مرافقت مینمودند از قضا در بیابانی مانند چشم
آب با ایشان بمقدار داشت که ایشان حکایت میکرد و بعد که فارغ شدند و عرب را یک شربت آب باقی مانده بود عجمی با او گفت که دیده تو در آن اللهِ کرم و تشنگی و جوانمردی عرب
شهرتی تمام دارد اگر این یک مقدار آب مرا بگذاری تا من ازین دریای خونخوار جان بسلامت برم غایت کرم و سخاوت باشد عرب جواب داد که با آنکه میدانم که اگر این
آب بتو دهم مانند ماهی بر تابه بتاب بسوزم لیکن نخواهم که فضیلت عرب بر دفاتر ایام باشد و ذکر چنین صفات لئام ثبت گردد الحاصل آب را بعجمی داد و او از غرقاب هلاک نجات
یافت دو گز فروت و احوال عرب دلکش از جان شیرین در گذشت و آواره بیرون برد و برگشت امیر جلال بعد از ادای قصه غریب گفت من امروز آن عرب میکنم و آن مقدار آب را
در حیات من باکی باز نیست بتو ارزانی میدارم و جنس حق عظیم برادر اولاد جوجی خان و الکس انداخت میکردم تا ذکر افغان این جوی برادرانی بین دهر زیاده باد
مانند مشروط با آنکه چون بپایه سریر خلافت مصیر رسی کلای حالات معروض داری تا این قصه بدیع در تاریخ صحیفه ثبت افتد امیر حاجی افغان آن آب را بیاشامید
و از آن بلیه خلاصی یافت و امیر جلال الدین برکت مکرمت چنان در زمره آسودگان منتظم شد و چون بیست سال بر امرا مزار مبارک شهید مقدس امام الجن والانس
شهید کربلا ابا عبدالله الحسین بن علی مرتضی علیهما السلام مشرف شده سعادت آستان بوسی حاصل نمودند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با دیگر زنان و فرزندان
او اسیر کرده باز گشتند و چون بمولک طایوی رسیدند امیر حاجی افغان و امیر جلال الدین ماجرای آب و بای به سریر اعلی باز راندند صاحبقران دریا نوال بان مجلس
بشاد و از حق صحبت و عقد کیست بیادش آورده دوباره امیر جلال اکرام و التفات فرمود و قدر او را از فرقدین بگذرانیدند

ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این ندا در دادند **بیت** وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای کشتی

در وسط بغداد و چار دجله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار وحضرت شهریار کامکار شاهزادگان را باطراف و جوانب فرستاد چند روز

در مسکن صعلوکان و ملوک بعیش و سرور بگذرانیدند و فرمان داد تا خمهای شراب مروقی و دیگر مسکرات ساقی زار در دجله انداختند سلطان احمد با عشرت بر سبیل امداد کامیابان

نیز از آن خوش و محظوظ شده شوری در نهاد ایشان پدید آمد و در روی آب نشستند در شب انداختند چنانچه لشکریان سرایت که دو دو روز میگفتند بعد از آن بعضی

ایام لهو و طرب مدام صاحبقران گردون غلام فرمود تا مزار حضرت ابو حنیفه رحمة الله علیه و احمد حنبل رحمة الله را از طغیان آب دجله ویران گشته بود بحال عمارت باز آوردند و در این اثنا امیرزاده سلطان

محمد که بکردستان رفته بود و حصنه الملک را ارزان و حرامی پاک ساخته و از انجا قصد مرو و شهور راه در کوه سرخ منحصر شد و بعید از قلعه آن حسن امیر احمد معاودت نمود

در بغداد بعز بساط بوسی استسعاد یافت و در همان چند روز شاهزاده شاهرخ را ضبط وشی واسط و نواحی آن مامور گشته بدان طرف رفت و از آن روی اعلی کسی متوجه حضرت امیرزاده

میرانشاه شد و فرمان رسید و فرمان چنانچه شد امیرزاده از حله بجانب بصره رفته حکم واجب الاتباع منفاد شوکت ارکان متعلقان سلطان احمد را با کبر شش علاء الدوله

و صنیع محمد و فرزندان صغار او و با خانه کوچ بسمرقند برند و ملازمان رکاب بطوق موجب فرموده عمل نمود و خواجه عبدالقادر مراغی که در فن موسیقی سرآمد و علامه روزگار بود بر حسب

اشارت علیه با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ماوراء النهر گشتند و اهالی بغداد لشکریان از نفس و عرض و از صنعت سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند

مال امان قبض کرده بخزانه عامره فرو آوردند در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال شیخ نور الدین را که از امرای عصر بود با طایفه از مردم دانا و کافی بجانب

شام و ملک برقوق برسالت فرستاد و خلاصه سفارت آنکه از پیش از این بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخانی رخنه و تشویش بسیار باهالی این دیار رسیده تا غایتی که جهت

الجمع الحج میسر نبود ... فارغ و مطمئن خاطر گشته و چون پادشاه سعید سلطان ابوسعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده بسرای جاودانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر

گشت و امیران از اقصی ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف ما است سبب آنکه از تشویش رعایا و انتظام احوال بر اثر اقتضای آنست که رعایت حقوق در ترتیب جلیل کرده همین

قاعده دوستی و محبت مانا که باید و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت و معموری عالم از آن رایش شده بفراغ خاطر در تردد آمده و شد نمایند و بقراع تردد توانند کرد

والسلام علی من اتبع الهدی چون دار السلام

بغداد بابسی بر حضرت ما فتح و ابواب دخانه و رایات بسیر اعلی در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحبقران مؤید با کمال استقلال منتظم گشت طایفه از بحرا که از آنجا رسیده روز

اعلی عرضه داشتند که در نواحی قلعه ایست که به نام ویرانه تکریت یکی دیگر از آن نزدیک بهر خاک ریزان آن رسیده و دیده سپهر بلند در عرصه ربع مسکون محکم تر در حصانت کسی ندیده و جمعی

مردم شریر مفسد بدان موضع پناه برده بنهب قوافل و مال مسلمانان مشغول و پیوسته قافله مصر و شام پیوسته دم جرم دفعه شهر قرآن بجا بارسیده ... با وجود انکه کرد آن قلعه

یارات رود آن حوالی بد شواری میگذرد چون پرتو رای عقده گشای اعلی بر دیگر بغزوای آنجا اشارت فرمان داد که برهان اغلان و بیک صوفی و امیر جلال الدین حمید و ...

دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده متوجه گشته بدان امر قیام نمودند و آن حضرت از بی ایشان

در بیست و چهارم ذالحجه سنه ست و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد در جنبش آمده بطرف قلعه تکریت روان شد و امیرزاده شاهرخ مغلای شده در اثنای راه بکردستان ...

آمدند و شخصی در آن حدود تکبر شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد آن حضرت با جمعی از بهادران بمیر اشکن بعزم صید روی در آن بیشه نهادند تا کمی نزدیک جوش ان دیو ...

وازان جانب نیز بیرون آمدند مبارزان جنگ سپر بر سر برج را بسنگ تیر باران بتوکل بسنان از زمین انداختند و حمله دیگر کرده کوشش و سپاه ظفر پناه بانگ عرصه نبرد تنگ کردند

روان شده بپای هر قلعه نوبت زدن فرمود و آواز کوس و بوق که در نفیر گوش کر شد لشکریان حصار را احاطه کردند و بملحمه جنگ مشغول شدند در خلال این احوال ملازمان حضرت

وصلم اردوی همایون پیشکشهای لایق و تنسوقات مناسب متوجه درگاه گیتی پناه شده بوسیله مقربان درگاه فلک اشتباه باحراز دولت زمین بوس سرافراز شدند و سر از قلعه

نوبت امیر حسین از مهابت راه رزم زدی و هرگز بر بسط دعوت و متابعت هیچ پادشاه اقدام ننمودی از هیبت توجه رایات نصرت شعار خایف و هراسان گشته برادرزاده خود را

با هدایا فرستاده بود و اظهار اطاعت و انقیاد کرده حضرت صاحبقرانی احسان کرده فرستاده را اسب و خلعت داده فرمود که باز گرد و با حسین بگوی که اندیشه بکنی پیش آید

نا اندیشه احسان ما حقی نام باید چون برادرزاده حسین باو رسیده پیغام گذارد بنا برآنکه از غایت بیم تاب بیرون آمدن نداشت و درتا کید اساس مکر ببهانه مشغول گشت و مهلت

آماده رزم و پیکار شد و لشکر فیروزی اثر عراده و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختند و سنگ های کلان قلعه و خانهای خانیای آن قلعه را از آسیب سنگهای گران خراب گشت و روز

سیم امیر حسین مادر خود را با سلاح تر و دیگر هدایا بیرون فرستاد و از زبان پسر عرضه داشت که امثال ما بنده که از صدر بارگاه نصرت آیین در مقام عبودیت دلیکن بیم

لکین شکوه حضرت سپاهی آنحضرت بر تبه دل جای گرفته دروقت سایه دی بیرون آمدن ندارم اگر حضرت شهریاری معفرت کرده برادر و پسر را از قسم و چون رعب و هراس کم

گردد شرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحبقرانی نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده گفت گناه حسین را ببخشیدم برود پسر را بگوی که توقف نکند و

دیرتر آمدن تقصیری است چندین چون چندین صلاح رادرع انداز کردن از خلاف آمد امیر حسین از سخن حضرت اندیشه ناک شد باز گشت و لشکریان نصرت شعار

حصار بیرون آمده بعضی دسید غیاث الدین شیخ علی بهادر نیز بانوکران خود نقب زده یک برج حصار را در شب بنیاد افگندند و لشکریان اثر بیرون رفته مخالفان جنگ را مرد

کرکشیده امیر حسین را خوف و دهشت زیاده شده مهر از جان برگرفته بجد و جهد تمام بجدال و قتال مشغول شد و جنگ الاوغان نقاره و چون مبارزان شجاعت شعار

توان و توشی بخشش لشکرشد و منتشر شده هجوم نقب بر ساده هر نقبی در عهده امیری باشد و جمله نواحی عمیقه که بامرای نامدار هرکس بکار خود مشغول گشت تفصیل این تکر

نقب امیر در عهده قاآن کیکان آنچه شیخ ارسلان کار فرمای ایشان بود نقب دیگر بامرا باشد و بنیره طغی تیمورخان قرار گرفت و دیگر رجل علی بر خواجه بوسعید و ایای تورچی

ابرودی مقرر شد و دیگر بر اشتر و پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال الدین محمید و شمس الدین و علی هر سه بیک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان و جلال الدین فیروز کوهی

سیکشب مشغول شدند و بابا کمال و اندخودی و لطف الله بن بیان تیمور و قتبوغا و حمزه تابان هر کدام بیک نقب مشغول شدند و امیر قتلغ خواجه بکری بر ادی هر دو بیک نقب رفتند و ارب خواجه

موسی کمال هر دو بیک نقب اهتمام نمودند و جلال بارچی و سیف قورچی سیکشب و حسن تو حجی با بزید هر دو بیک نقب و شمس الدین اوج قره قوشلاق قوچین و ابوالقاسم

امیر عباس هر سه بیک نقب و علی درویش برلاس و شیخ محمد بنده تو آر هر سه سیکشب و توکل و یوسف خواجه هر دو بیک نقب درکار شدند و سونجک سیکشب و قوشون یوی بوغا و ...

بیک نقب و شیخ دردولیش آلهی سیکشب و امیر قطب الدین برادر قمرالدین حسن و احمد هر سه تات و یو غلیقنیمور قوچین هر سه بیک نقب و حمزه یکه وزه و حمزه مظفر هر سه سیکشب و همه بیک امدکات

دوروشیش بیک نقب و لمبی و اندی بردی بخشی بیک نقب و دیگر ملک قوچین و موکلی حاجه و کیکی و دورجی بیک نقب و دیگر شیخ محمد الکوی تیمور بیک نقب دیگر امیر شاه ملک

سیکشب دیگر آجای تو قف بیک نقب و شیخ علی قوچین و الام و اسوی هر سه سیکشب دیگر میں صوفی و دیگر کار را ذو سوراخ کردن بسست مشغول بودند دیگر خواجه مسعود سبزواری دیگر برادر پیر علی یوف

قوچین بیک نقب و حاجی صراکس سیکشب و مجموع این مردم زیر بر جاه منسوب ایشان بود درآمد که فرصتی خالی است حضرت امیر حسین چون دیده او خالی از اندیشه ای نشد مضطرب شد و کس بیرون

فرستاد و بجریمه خویش اعتراف نموده ملازمت حضرت صاحبقران در جنب فرمود و بغیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود سخن آنحضرت بامیر حسین رسید
قلق و اضطراب او زیاده گشته شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده التماس نمود که شفاعت آنحضرت تا خون او را از حضرت خلاص نماید چاپلوسی کرده برادر خود را در عقب
روان کرده و بزبان عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین غلامان حضرت صاحبقران میشماریم اما برادرم از غایت دهشت یارای آمدن ببارگاه [illegible] ندارد
شاهزاده جوانبخت برادر امیر حسین را بپایه سریر اعلی رسانیده سخن او را عرضه داشت حضرت صاحبقرانی فرمود تا خود بیرون نیاید از گناهان او گذشته
نکنیم [illegible] نخواهد بود و اگر [illegible] نیاید صنف عفو و اعراض بر ذات [illegible] برادرش گفت که امیر حسین بیرون نیاید و تو [illegible] و چون برادر حسن
بقلعه در آمده اخوان با یکدیگر گفتند [illegible] مدتهاست در این قلعه حکومت کرده ایم و هر چه خاطر خواه بود بر آن اقدام نموده ایم و از هیچ امری نیندیشیده الحال اگر بیرون آییم
[illegible] جمعی [illegible] اوقات [illegible] ایشان [illegible] دعوی کنند تا چون از عهده آن بیرون نتوانیم آمد بعقوبت گرفتار شویم [illegible]
باشد بکوشیم بیت بکوشیم کوشیدن مردانه وار [illegible] که جان بکوشش بکوشیم استوار مجموع [illegible]
مشغول شدند [illegible] عصیان [illegible] آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال نموده فرمان داد که تا کوس [illegible]
[illegible] اطراف قلعه [illegible] آتش [illegible]
حملات [illegible] آتش [illegible]
دیگر دیوار ها [illegible] برج [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] قطاع الطریق [illegible]
[illegible] ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار ذکر پاک کردن عرصه ممالک از قطاع الطریق و طایفه فسقه و فجره و عصیان [illegible] میرزاده های [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] رکاب نصرت [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] بجانب بصره توجه نموده [illegible]
[illegible]

ولایت یاغی را غارت نموده و متوجه مملکت از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی معلی شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمد آنحضرت خواجه
مسعود سبزواری را بحکومت بغداد فرستاده و وصیت کرد که در تعظیم سادات و علما و فضلا و صلحا رعایت دقایق بجا آورد و در تقویت حال فقرا و رعایا دقیقه مهمل نگذارد و بنفس خود عازم
دیار بکر شده امیرزاده میرانشاه را با فوجی از لشکر نصرت شعار جهت ضبط بعضی از ولایات بالای آب بغداد و حدود شوشتر جزیره از آب گذشته از راه تکریت مراجعت
شروع کرد و امرا تا مخالفان از شر غافل نشوند و سپاه نصرت شعار بنظر احتیاط درآورده از هر ده یک نفر چریک فرمود و عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود
بضبط اعراق باز داشت تا الوس را سرکرده از عقب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز بر حسب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط
اسباب مهمی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایت نصرت آیات بجانب بالای آب روان شدند و بقلعه کرکوک رسیدند اهل حصار طریق تمرد سپرده و داشته اند
سلاطین بکشوده و قلعه را بسیور غال بامیر بایزید و امیر علی موصلی شد و در خلال این احوال قزل اوبرات و پیر علی و جهانگیر و سایر سروران نواحی و مستحفظان قلاع اطراف
کرکوک توجه احداد سعادات پای بوس نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشته و آنحضرت جهت زنان و فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نموده با لجاج پیران را
داشته برای دختران نیز خیر ترتیب داد و از آنجا نهضت نموده در اربیل فرود آمده حاکم آن موضع شیخ علی حوانه سنکیش کشیده و طایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت از آنجا
روان شده کنار آب حبارات بصوب سیر اوقات صلاح شده و از آن گذشته دیار موصل را از اسم سمند باد رفتارش سرگرم گشته و زیارت یونس و جرجیس علی نبینا علیه السلام
رفته فرموده تا جهت عمارت هر دو مزار ده هزار دینار کپکی خانی از نقد وجوه تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانیده و در بین امیرزاده
میرانشاه در سنجر امیر داوس و حشم و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری درآورده در موصل بموکب همایون باریافته شد و
بار علا والی حصن مذکوره بشرف امید خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت از آنجا جانب حصن متوجه روحا شده در اثنای این حالات
سلطان موسی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد کرد و با براه حضرت صاحبقران ظفر قرین میسر آوردن نموده چون بدان نواحی رسید پیش اولکس بدان فرموده
بنعم داد و لشکرهای آراسته در عقب او تعیین نموده داعیه تسخیر مصر و شام در خاطر بافته و آنحضرت از آنجا گذشته در راس العین نزول فرمود و لشکرها را بتاخت قراقوانلو متعلق
و عرب شاه فرستاده و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته در اردوی همایون معاودت نمودند و رایات نصرت انتما از آنجا نهضت کرده بر رها رسیدند گرگ حاکم آن موضع بهادر
جال شهر را گذاشته بگریخت و بعضی از رعایا مواجهت نموده پناه بکوهی بردند حضرت صاحبقران کاسکان را با فرزندان و دولتخواه ... رود سرای عالمیقدار بر رها در آمده و از شهرت
از بناهای نزدیک و متانت عمارت آن از سنگ تراشیده ترتیب نموده اند و قصه الف ابراهیم خلیل صلوات الله علیه الرحمن در آن دوران بقعه وقوع یافته و چشمه در جوار ملک
میان و دهیان آتش خلیل الرحمن که ماهیان هنوز روانست و آثار سیاهی بر حوالی چشمه تا غایت باقیست حضرت صاحبقران و مجموع شهزادگان و امرا و توابعان در آن چشمه غسل
کرده از آن آب آتش میدان در نزیه بسته روز بساط عیش و طرب گسترده طوی های پادشاهانه ترتیب داشته و جماعتی در مراسم جلادت و شجاعت قیام نموده لاجرم خدمتکاری
و جانسپاری بتقدیم رسانیدند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافته و حضرات مشارالیه بجای آورده ملک و مال و اهل و عیال خویش را طعمه ساخته و مستعد او با لجاج
مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان و والی حسن کیف نیز در وقار روی عجز و انکسار بر زمین نهاده و باس التفات بیکران پایه قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین
در آمدن اهمال نموده بود خلاف آنچه از وی متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقران فرموده مذکوره را در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه ننمایند و بواسطه آن معنی رایت نصرت

سلخ روز پنجشنبه بیست و هشتم ربیع الاخر بصوب ماردین در حرکت آمده و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین و حاکم آمد نیز بتقبیل عتبه علیه روی نیاز بدرگاه اقبال آورد

در سلک ملازمان انخراط یافته و اقربان و خویشان او در عراق توقف نموده بودند بموقف همایون پیوسته و چون موضع کلک محل خیمه گاه ماردین است منزل لشکر

ظفر گشت و حاکم جزیره ملک عزالدین از غایت رسم بشمند جهان پناه زیبا ربیع روشنائی دیده امید حاصل کرده بعواطف پادشاهانه مشمول گشته رایت شاهانه از اوج آسمان

بگذرانید و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود شهریار گیتی پناه آگاهی یافت با شفقات سلطانی و هدیهای بسیار از اسبان قیمتی و اشتران بهادر روی با ردوی اشرف

نهاده بمقصد زمین بوس زبان بعتاب عالم ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سئوال فرموده حضرتش در مقام اعتذار در آمده مستغفر با ملازمت التماس عفو و مغفرت نموده

بخشش یورش پذیرفت بلطفهای عنایت رجال سلطان عیسی التفات مکرم و مفخر خاص ارزانی داشت و از آن محل کوچ کرده جلالی ماردین مضرب خیام سپاه نصرت قرین

گشت **ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر در قلعه خرماتو کردستان** جناب امیرزاده عمر شیخ در بغداد از آستانه بعد از نکهت رای مرآسته

شجاعت موفور الکیاستی محصور داشته حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده رفیع مقدار را ضبط ممالک فارس و عراق تعیین نموده متوجه بغداد شده و در قرب سال معظم

صفات مملکت قیام نموده این دولت را رجوع آورده و مجموع آن لشکر ظفر سکاری بر جبال بسته خاطر بر باج گذاری و فرمان برداری قرار داده و طایفه از نواحی شوشتر مفسد

در آن ولا قلاع و بقاع حصین ر پناه جون خشم از ازمرد عصیان سر ز ده شاهزاده جوانبخت برای بی روی حسن تدبیر بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع گردانید

و الحق در کمند رضا ان کرده فرزندان را طلبیده بعد از امیرزاده پانزده نفر دیگر بعارس رفته در زمان شاهزاده مشارالیه بمحروسه و بحضره قلعه آن اشغف بحضرت صاحبقران

سپاه جهانگشای بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر میرفت یکی از جانب آنحضرت آمده خبر رسانید و فرمان جهانمطاع رسید شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق از راه کوه کیلویه در

آمده بار ردوی شهریار آفاق ملحق شود ایلچی بر راس رسیده شاه شاهان را آستان امیر علی مسعود را بمحافظت سلطان بگذارد امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده عمل نموده

سوار شده و در آن موضع اسبان یورش مهیا داشته امیر بوجکک را حسب فرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه قلعه ره خراب کرده شد تعیین و پیشقدم گشته شاهزاده

امیرزاده اسکندر در شیراز توقف نموده امیرزاده پیر محمد را مصحوب خود گردانید با سپاه برفا جوی از راه لرستان متوجه دیار بکر شده از کردستان بگذشته بقلعه خرمانو رسید

و از آنجا خرماتو گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند علف و فراوان داشته شاهزادگان نوکران فرستاده آذوقه طلب نمودند آنجماعت سر بر نزدند و [illegible]

بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بپای قلعه رفته که در بر آنکه بمعبر آمد یکی از کردان تیری بجانب امیران او انداخته و آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته

بر در سرکشیده دیگر رفت ناگاه از شصت قضا تیری گشاده بر شریان شاهزاده رسیده و فی الحال مرغ روحش بجانب ریاض جنت پرواز آمد بعضی از امرا حاضر

گفته اند چون شاهزاده بقلعه خرماتو رسید بحصار بر بالای تا برآمده از نزدیک بان قلعه بود نا دانا از قلعه تیری انداخته شد هرک ادخو... امان بعد از بعد از فوت امیرزاده

شد را لیسه در همان زمان قلعه را گرفته هر که در آنجا یافته شد با کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در درج سلطنت امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حسرت از

دماغ برآمده و آتش فرقت در باطن ایشان افتاده ایشان همگنان را بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده بجناب اکش او در مدرسه عمارت نهادند و از آن روی بر جوب دولت و اقبال

کشیده راز شد با حادثات متحابش نگشت و بر سر عظمت و حشمت آفتابی در افشان تنشده عاقبت الامر بمحنت کشف گرفتار شد **بیت** چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست

چون نیست ز هرچه هست نقصان و شکست ***** انگار که هرچه هست در عالم نیست ***** پندار که هرچه نیست در عالم هست ***** حضرت پادشاه را کردون حصولت اشرف رفته قدوم امیرزاده

میکشید و با او مشورت نموده عازم دیار شام و مصر شود ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمده دفعه بابلهٔ الیسع اعیان حضرت سیفی امرا و ارکان دولت دیگر

بفکر و اندیشه فرو رفته نه رای ایکش داشت و نه روی نهفتش **بیت** مشکلی هست اگر با مشکل خود سازیم نکشش نتوانیم و نهفتش نتوانیم ؛ عاقبت چون از اظهار چاره ندیده و دگر

باتفاق بعرض فرمان فرمای آفاق رسانیدند حضرت صاحبقران از سیاست دست داراهی و اضطراب رسیده اصلا قلق و اضطراب بخود راه نداد و زبان حقیقت بیان بکلمه

کریمه انا لله وانا الیه راجعون گشاده زمام ایالت فارس در قبضهٔ اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد بهادر نهاده او خود جزا بهادر بر حسب فرموده با منشور همایون متوجه فارس شد و امیر شیخ

نعش امیرزاده را با امرا الطرف شیراز باز کردانیدند و خود نیز در رکاب اردوی بر اثر رتیبه روی شد بعد از مدتی جوانش امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه

بتخفیف آن و سپاه ملکه آق و فرزندان سعادتمند امیرزاده اسکندر نعش الجناب را از شیراز بقبهٔ الخضراء ولایت کش نقل کردند و در بقعهٔ مزار محمد ثابت حضرت صاحبقرانی

است در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند و سبب نقل نعش شهزادهٔ مرحوم در ظفرنامه بتقریر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است

ذکر عقوبت بار دیگر و معاودت سلطان عیسی مقید فرموده باک شده با ملکی و توجه الحضرت بجانب جزیره حبسه گرد چون حضرت سلطان عیسی

بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرده لشکریان بعضی بجهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفه از نوکر و داداش غوغا بر

بر ایشان آورده و رای عالم آرای بادشاه جهانگشای بر آن حرکت اطلاع یافته و سلطان عیسی را طلب داشته بزانو در آورده بواجبی تفحص و تفتیش مینمود از قبلی کلمه او

بوضوح پیوست و صحت سخنش در وقت بیرون آمدن با برادر و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست ندهید و شهر را تسلیم نکنید و وصیت کرده که اگر من هزار نکبت

در شکنجه مبالغه کنم تنها تفاعت قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید که من خود فدای شما و این مملکت میشوم بعد از صدور جریمه بروی برلیغ واجب الاتباع باحضار

قید او صدور یافت و چون آن سرکشان بود علف در آن نواحی یافت نمیشد و کثرت چهارپایان بمرتبه بر حساب افزون که آن عاجز می آمد رای عقده کشای از انجا کوچ

شد و چون دو سه مرحله قطع فرمود ناگاه هوا متغیر گشته ابر و بارندگی پدید آمد که مثابتی در طوفان نوح باران خیرش لی در نظر بصیرت منمود و زمین آن ناحیه بغایت نرم

سست بود و چند روز مردم بیلای آن لای گرفتار شده قحط و قطار شتران باردار و اسبان راهوار در آن وحل فرو رفتند و نگاه بارندگی امتداد می یافت

تا بمرتبه رسید که اشتر خلایق جنیبه برجای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و اگر شاهزادگان و امرا و نویان و وزیر و امثال ایشان پیاده بر روی

لای را جسته و راه ساحته نکبت نشد و مسیر بارندگی در یازدهم جمادی الاولی و خلاصی از آب و وحل در عاشر جمادی الآخر و پیش از سوانحه حضرت صاحبقران کامکار

تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی جهت فرزندان بطرف سمرقند فرستاده بود شخصی شیخ نام را در ملازمت ملک عزالدین حاکم جزیره بجهت سوداگری تعیین

لوس دیار فقه و شیخون نظری طعت و احسان گشته در طریق راهی نهاده در اثنای راه دست درازی کرده مجموع آن هدایا و تبلکات را بر گرفته بجزیره در آورد و ملک

عزالدین حاکم جزیره ببوده گذاشته با آن نعقه در خشم حضرت صاحبقران ملک افقد در دو سه نوبت جهت الزام حجت کس پیش ملک عزالدین فرستاده پیغام داده

کرد که پیش ما در نیستاو قصر عفو بر جریده جرم او کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع و بقاع تو در زیر سم ستوران لشکر ظفر پیوند خواهد گشت این جواب حاصل شد ملک عزالدین بر حصانت

حصار و آب شط اعتماد کرده بسیع اعتماد ننموده جرم شعله دولت آن خاک بر عقرب بیاد فنا اظهار پذیرفت پایان این سخن السلم چون حضرت صاحبقران

دانست که ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نخواهد کرد روز شنبه ثالث عشر جمادی الآخر اغرق را که اشتر بجز تو

دانش

با لشکر فیروزی اثر از دجله عبره نموده و بسر کرد گشته سپاه گرد دور وقت سحر بر آنروز برگشتگان را در خواب غفلت فرو گرفته بعضی را بجز خشت رسید و ملک عزالدین حاکم جزیره در آن

یورش و آشوب هزیمت یافت و لشکریان اتفاق داشتند و در شکنجه عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفته خونش را رها کرد و ملک عزالدین بمشقت بسیار جان

از آن ورطه خونخوار بیرون برده صعوبات خاطر ملک عرصه هیبت و غارت گشت و چندین جزیره و قلعه را که خرشناهیان از نقد و چهارپایان پناه ساخته بودند در تاخت

را بعد از گوشمال اعدا از انجا نهضت کرده معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود ... ساحت اموال و از غنایم و چهارپای بی حد و بیرون ... شستند

و انهار العجب گشتی مدت دو شبانه روز گذرانیده باردوی همایون پیوستند ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و شاهزاده جهانبان

سلطان الغ بیگ گورکان را چون زمستان بپایان رسید و خسرو انجم بر بیت الشرف حمل خیمه شهریار زد بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر جلال لشکر افراخته

پیادگان را ... در غره جمادی الاخر سنه ست و تسعین و سبعمایه لوای حشمت و ... بصوب ماردین بر افراخت و امیرزاده میرانشاه گورکان را برسم منغلای پیش

روان شده و حشم و لشکر ... بپای حوادث کشته دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمده باطراف و جوانب شهر

محیط شد و از آواز کوس و ولوله ... روز دیگر حضرت صاحبقران کامکار با سپاه ... متوجه حصار گشتند پیش از همه لشکر قنقورنای

بر دیوارها نهاده ببالا در آمدند و بر بهادران دیگر از اطراف و جوانب حمله آوردند دشمنان را برانداختند و شهر را مسخر ساختند مخالفان از بیم جان روی بقلعه کوه نهادند

لشکریان در اثر تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پیران ماه پیکر و دختر خورشید منظر در زیر دست و پای و ... هلاک شدند و بسیاری از آتش قالب تهی کردند

حصول ظفر اسباب اصول حیات ... آورده دربای قلعه ... اشتغال نمودند و آن حصار در نهایت محکمی و استواری بر سر کوهی بلند ... و مقدار ... اسباب

ارزاق قلعه ... شعرا ... در منثورات و منظومات خویش ... حصانت قلعه ... کرده اند و ... قلعه ... تعیین فرموده ... بهادران و دلاوران

سپاه ... از روز تا شب آتش رزم ... را افروخته و چون خسرو سپهر احتشام حجاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشتند و در حوالی حصار فرود آمدند

روز دیگر بیالا رفته هر که بدان قلعه ... کوه گرفته فرود آوردند و ارباب ... چون ... لشکر نصرت شعار ... کردند ... بر حصاریان

استیلا یافته بتضرع و زاری آغاز کردند و ... حضرت صاحبقران ... بازگشته باردوی همایون ... فرمود و اهالی ماردین ... شهر

بران ... اتفاق ... از آن بعد ... ایشان ... از جانب سلطانیه ... ملک

خاتم ... روز ... جمادی الاولی سنه ست و تسعین و سبعمایه امیرزاده شاهرخ را در قلعه سلطانیه حضرت ... فرزندان ارجمند ارزانی

داشته ... بحکم ... صاحبقران معلوم فرمودند هنگام ولادت برج اسد بر افق مشرقی ... منطبق بوده ... شاهزاده

قرار داشته بیت اسد طالع آنکه ... : گردد ... دشمنان ... : ... آفتاب ... از علم ... این ... مواد

ابتهاج و مسرت حضرت صاحبقران ... روی ... بر ... رسیده ... این عطیه کبری ... ارادت ...

گذشته ... را که ... نموده ... بادشاهان ... آلوس ... سلطان ... در ... سلطان عیسی ... از آنجا ... بخشیده ...

عازم ... شاهزادگان و امرا ... برای ... آمدن ... سوار مراجعت نموده ... امیرزاده میرانشاه

ضبط الولایت بیالای آب دجله برسبیل تعجیل روان شد حشم و خیول از آن آب گذشته در مرغزاری طیب نسیمش از بوی بهشت نشان میداد نزول فرمود و بعد از آنکه ستوده الهامات

شوکت شعار در توجه حضرت صاحبقران بتسخیر قلعه تکریت و تسخیر آن حضرت صاحبقران گردون اقتدار از سر زانوی مرغزار کوچ کرده بعد از پیش شهزادگان کامکار امیرزاده شاهرخ

گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانیدند که اهالی حصار تکریت قلعه باستظهار قلعه منیع مغرور شده لطف از کشتی مسلمانان گشته‌اند آنحضرت فی الحال امیرزاده شاهرخ

را در مقدمه روان فرموده و خود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمدند و لشکریان از آب دجله در آن موسم بغایت بسیار می‌باشد عبور نموده بظاهر القلعه فرود آمده طناب

در اطناب کشیده بندو بحصار رسیده در رفعت با ایوان کیوان برابری و در فلک همسری می‌نمود و در رزانت با سد سکندر برابری میکند بنای آن تا مرکز زمین فرو برده اند دیوار آن

باوج علیین بر آورده و مجموع باره آنها از سنگ تراشیده و در ترتیب داده اند و بگچ استوار کرده عرض دیوارش بمرتبه‌ای که در بالای آن ده سوار پهلوی یکدیگر توانستندی راند

از سه طرف آن هم از طرف شهر و هم از طرف صحرا بمقدار قامت شخصی بلند از سنگ تراشیده بر آورده‌اند و بالای آنرا پوشیده بر فوق آن گذاشته و در وقت جنگ

جهت محکم بر روی سر ما خلایق در آنجا آورده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جاری و از درون حصار چند باغ سبز بار و در اندرون قلعه درون بنای

چند انبار و نهاده حضرت صاحبقران از آن مدت چهار هزار و سیصد سال بوده و در عرض آن اوقات هیچ کس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن الولید رضی الله عنه در ابتدای

اسلام بعد از مدت طویل محاصره از عمران آن از شهر بیرون بر بنیاد نادر آمده و بر الموضع مستولی گشته القصه چون حضرت صاحبقران بحصار رسید و روز دیگر سوار شده

لشکریان را بر محاصره تحریص نمود و سپاه ظفر پناه چپرها و تورها پیش برده بجنگ مشغول شدند و هر چند از بالای سنگ بر تخته‌ها بی ثبات و قرار بهادران جلادت آیین از

جای خود متزلزل نمیشد و آنحضرت فرمود تا عثمان بهادر رسیده خواجه بهادر و ارغون شاه هر یک برجی را نقب زدند و اداء آمده همین حشم ارغون شاه پیش از همه تصمیم

بر آمد و لشکریان از اطراف و جوانب حمله آورده قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور بازو و دست بر آن دراز نکرده بود در روز مسخر شد و لشکریان در حصار

ریخته قتیل و کشتی و نقیر و قطمیر آن را غارت کردند و سپاهیان انجا را در شهر از زونه تا نا پیر بیچاره کس از ایشان امان نداد و بموجب فرمان برج قلعه با تیشه‌ها و تبرها بالای

بروج فرشده بظهر پیدا مشغول شدند و چون از غایت استحکام بر اغرات و صخی دراز زمانی دراز و دیر بازی بابت آنچنانی میسر شد و از انکه ای ارسنگهای شرفات آن انداخته

هست از آن باز داشتند و از آن موضع کوچ کردند و در بین آن اوزنگ باب کیسه بر اهالی آمده عرضه داشت و هیچ صوفی هیچ دیگر کون کرده است و هیچ یزد حسب فرمان در رخ

حاضر شدند و بعد از پرسش بگناه معترف شده جمعی را که با او در آن باب اتفاق نموده بودند نام برد و حال آنکه حضرت پادشاه خطا بخش جرم پوش را مثال آن حرکات بکرات

از وی مشاهده فرموده بودند و ذیل عفو بر آن پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده او مراسم خسروانه و مهربانی نوازش در وی داشته و او را امیر تومان کرده بودند و

بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگشای چنگیز خان کسی بزرگتر از وی نبود و چون بتجربه این اندیشه خطا از وی صادر گشت حضرت صاحبقران بقید او و پرسش فرمان داد و یرلیغ

واجب الاتباع نفاذ یافت و جمعی را که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند ذکر توجه حضرت صاحبقران فرستادن بعضی را از اطراف و جوانب

حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر قلعه حاضر متوجه ناقل شده در حلقه همدان کوتوالان قلاع و سرداران بقاع حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون

شتافتند و بتقویم لوازم سر بر حلاف سر پیر فاتح و شرح و خراج قبول کردند ملکه از وجه تقبل مبلغ خطیر بخزانه عامره فرود آوردند و چون شهریار روی زمین از مهمات فارغ

بلکه رث را بتهما تفقد نموده و غزو جهان سقر کرده امیرزاده محمد سلطان را جوانغار براه حبل حور روانه کرد و رایات ظفر پیکر از راه کوه کس براه صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاه

رخ علاوه

شب چهارم ملازم رکاب حضرت شاه بهو جا انکه موسوم بعلم بعوزرشت سه روز کثرت برف آب داشت بسیار و در آن عقبهای بلند بسیار پیش آمد علف شد ندا دور شبنه
پانزدهم رجب از ستم عقبهای دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده و صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در انجمن باروی
اعلی پیوسته حاکم تفلیس حاجی شرف الدین که در مجموع ولایت گرجستان بحسن اخلاق منفرد و طاق بود در آن موضع بشرف بساط بوس استسعاد یافت اسبان با رخت کمر بند
و از آن جمله اسپی تکیه بود که باعث اسبان نامدار حکام ولایت اطراف رسم پیشکش آورده بود و مبنی بر آنکه سبقت گرفت حضرت صاحبقران احترام منظور نظر [illegible]
گردانید مملکت او را با دیگر ضمایم و ملحقات بروی مسلم داشت و قاضی حاجی شرف را بخلعت طلا دوز و شمشیر زرین مشرف رخصت داد [illegible] او را با [illegible] تا [illegible]
محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه ظفرپناه بمحاصره قلعه النجق فرستاد و چون فراوان [illegible] حشم تا آنکه از [illegible]
فرار بر قرار اختیار نموده بودند حضرت صاحبقران ظفر قرین مالک ستانی درین باب مشورت فرموده رای همایون بر آن قرار گرفت که جمعی [illegible] ایشان فرستاده [illegible]
برهان اغلان را با تشییع سپاه گردانیده [illegible] اغلان را با چهارده هزار با دیگر سرداران بصحبت او از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که [illegible]
امیر مسعود [illegible] شد بروند و عنان بازگشته و در دفع شر [illegible] ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و [illegible] چند روز در آن صحرا توقف نموده [illegible] آن طایفه [illegible]
خویش [illegible] بدرگاه گیتی پناه آمده بودند و امیرزاده پیر محمد را با لشکر بهرام انتقام فرستاد و فرمود که هر که بعدم [illegible] پیش آید [illegible]
گردانند و آنکه تمرد ورزد ولایت و الوس او را [illegible] تاراج و غارت [illegible] سیاست [illegible] و بعد از [illegible] کوتوال اعدا [illegible] قلعه النجق رفته [illegible]
سعی و اجتهاد [illegible] یرلیغ جهان مطاع صادر [illegible] اطراف ممالک [illegible] دیگر [illegible] جمع آورده بدرگاه گیتی پناه آورند [illegible]
[illegible] در اکناف [illegible] از صحرای موش حرکت [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] آمده [illegible] چون حالی [illegible]
[illegible] بارگاه گیتی پناه [illegible] شرف [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] و بعد از دو سه روز [illegible] رسیده [illegible] و چون [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] در [illegible] اقامت [illegible] در اثنای راه [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیرزاده عمر شیخ [illegible]
شاهزادگان و امرا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] قلعه النجق [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

و مقرران اینول و والی ارزنجان طهرتن که سوابق اخلاص و لوازم اختصاص جمع داشت با سباط و هدایا باردوی معلی رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسید و بنوبت التفات

و عاطفت بیکران اختصاص یافت **ذکر قلعه اونیک باهتمام ملازمان رکاب همایون** و چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان

قلاع بتقدیم اطاعت پیش آمده روی نیاز بر عتبهٔ درگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند الا مصر پسر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود بنا بر آن خاطر خطیر شهریار جهانگیر

متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان در مقدمه روان کرده رایت نصرت آیت براه دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران بحزم شغال شیراز امیرزاده محمد سلطان بدان

مقام رسیده لشکر فی الحال جنگ در انداختند و بر عزت و حرمت روز افزون پادشاه روی زمین حصار را در بر گرفته تسخیر حصار را با خاک یکسان کردند و مصر بالای عرش

متعبه کوه که حصن متوجه بهادران ظفر مآل پیاده گشته و جسرها دور با گرفته فی الحال بکرها برآمده نزدیک بدر دروازه صاحب جوش و خروش کوبد بیاهیر روان شد بگرد ار

سوی مصر مانند دریای ... هر کس از جنبه ذوالفضیلت بناوک زننده‌ش ... گردد قریب سپه چون بقلعه رسیدند تنگ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ

فوجی ز هر گوشه بگذشتند علاوه ز هر سو بر افراشتند فراز کمرها بسان پلنگ سپاه انجمن شد با تیغ جنگ چو زرگان خوان و صف رزم نز

یکی در نشیب و دیگر در فراز روز دیگر مصر پسر خود را با تحف و هدایا بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد عرضه داشت که دو فرزند دارم لا از مهابت قهر فلک

فرسای بالای برون آمدن نمیتوانم اگر این نوبت امان یابم تا اطمینان خاطر حضرت شاهانه بندگی باشد حضرت صاحبقران کشورستان

توجه فرموده آنچه مصر درخواسته مقبول است ... بگوئید هر ... که اینجا لابد بنزد پادشاهی برون آید ... با گشته بقلعه در

آمده این سخنان با وی بگفت مصر از سر طالع ضعیف و بخت بد کلمات نیکو خواهان را بسمع رضا اصغا ننموده با اهل قلعه دست تیر و کمان یازیده جنگ آغاز کردند روز

دیگر امیر ... پیش رفته مصر را از طریق ... اندیشی نصیحت کرده گفت که این چه سودای باطل است که بدماغ راه داده با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری

دعا ... او آمده اند ... نزاع میکنی و هیچ نمی اندیشی که هم بچه سرآید کند وزر عهد این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمدن از استماع این کلمات خوف و هراس بر مصر راه

شد باز پسر خود با پیشکش و ... نزد ... او بود از دلاوران سرزمین بمزید جرأت و جلادت امتیاز داشت با اسبان باد رفتار بیرون فرستاد و از زبان

تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی عرضه داشت که مصر امید میدارد که ... التماس نموده باینجاح اقران یابد حضرت صاحبقران دانست که مصر داعیه ندارد در بخش

شد بدان جرم برتیغ و اجب ... غان الجیس تا یکش از تبع او نقاب ... دلیران لشکر منصور در ظلمت شب بپای کمر رفته تا روز حمله‌ای عظیم کردند و در اثنای حرب

و قتال از جهت تیری ... ایشان چیزی گفته بود مقصد آنکه میان مصر و الجیس ... نزد ... اعتبار ارباب قلعه و اصحاب این بقعه بود که اگر ... کردند

مهوری تمام یا ... ارمغان راه یابد حال آنکه حقیر ... پادشاه عفو گستر از تخت ... بر آن اقامه بود ... حضرت صاحبقران پسر مصر را ... رسید

و او در خدمتش ... بود و چون بپای تخت رسید روی نیاز بر قدم همایون حضرت نهاده زبان ... بعبارت دلپذیر چون پیرزن خواهش نموده عرضه داشت که اگر پادشاه

از گناه در گذرد من بروم سعی کنم با شمشیر ... بدرگاه شهریار از من آید حضرت فرمود هر چند خون پدر تو ریختنی است بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش آید حضرت

صاحبقران از روی ترحم و مهربانی ... فرزندی از فرزندان را در پیر مصر پوشانید و ... هزار ... کرده و ... او را با جمعی از ملازمان

نامه مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد و او را چون بدین ... تعلق آورده رها ... آن بقعه در خروش آمده ... بدعای دولت ابد پیوند ... گشته ... مقدم

عتبه علیه را بقدم اعزاز و احترام تمکین نموده مصر الجماعة اصفهای فاخر و زر و جواهر داده باز گردانید الا از غایت دهشت و سراسیمگی با مقصد نمی برد و زهره نداشت قدم از در
بیرون نهد و خود را به بارگاه رساند تا نعش پا به دیده برادران مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقرانی فرمان داد لشکریان دامن همت بر میان
بستند و استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده بزخم سنگ اطاقهای ساکنان حصار را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر با کفن و شمشیر از حصار بیرون
آمده روی نیاز و عجز بر خاک نهاد و بزبان استکانت معروض داشت که پسر بنده الیست از بندگان این آستان او سایه حصار پناه شده و در غضب ظلم او علیقام آید لیکن از غایت خوف
وحشتی که بر وی استیلا یافته دست و پای بهم زده راه چاره اندیشیده و ملازم رکاب مهابت اثر نتواند زهره بشتابان آب شعله از مصر خوف و هراس نخورده دید
عجب مباش ع چه زند بپای سلیمان الحق تزلکانی حضرت صاحبقران او را عطوفت داده و دلدارش فرموده گفت اگر پسر بجان و مال دشمنی دارد با بدرا (؟) بگوید
بشتاب بیرون آید هرچند که او از خوف بیند او را عرض ما انگلت خاتم دیوانی آق و دیگر حذایش ... در مصر کوهای فاخر بخشید کسب کردند و چون تعلق در آمد کیفیت حال با پسر بیان نهاد
از غایت شقاوت دادبار عصیان امر لازم فرمان واجب الاذعان صاحبقرانی شنوا نبوده استادان هنرمند در برابر قلعه عرادها (؟) نصب زدند و در اوک زمانی بدان مشغول بودند
از آنجمله بنام او بنیاد دوبرج سنگ عراده و منجنیق محصوران از اشتلم آوردند و چون پانزده روز از زمان محاصره گذشت دست از برج رسید مصر هنوز مجموع برج را
از قلعه بیرون کرده اکثر کاخ و ایوان او از زخم سنگ با خاک برابر گشت بیت ای که مصر ملکت را تو دیدی خراب گشت ز آن نسخ بگو تو ببندی سراب شد
و از کلال اضطراب و بریشانی بار مصر پیش حضرت امیرزاده محمد سلطان فرستاده زاری و تضرع از سر گرفت و شهزاده جوانبخت او را با پایه سریر اعلی رسانید از آنجا که مصر در سرکشی
او کلمه چند معروض داشت آنحضرت ز سعدالا اگر به بتاب بشتاب بد آشتی بر دو راه نیاید و در جنب زمان جمعیت پیش تیغ باز گردانید و شخص مصر را ملاقات کرده او بجهت
دیو شبنده بجو باز هشتگ و بزبان بیگو حذاهی گزینند و مصلحت در بیرون آمدن گشت حرارت مصر نه در سیه بجو از زلال نصیحت تسکین یابد و هیچ آن رحم خویش مصر بیجهت
المرتوح میکرد و سیاه زمان سپاه ظفر نشان برآن کمرهای لشکر بر آمده در آن موضع بالا رفتند و پیش از همه جای همت خاطر شاهین در هوای تسخیر قلعه پرواز نموده با غیر
در شب تاریک کمری بلند بر آمده و در آن موضع مرتفع آتشی برافروخت چنانچه عرق غضب بهادران آنحضرت ز آن در حرکت آمده و از سپهای مخالفان اطلاع یافته سر راه
بر ایشان بگرفتند شب تاریک بود و کمرهای باریک جنگ عظیم دست داده دولت شاه زخم دار شد باز گشت اعرف است با طایفه از دلاوران دشمن را رانده از موضعی که از
سیصد گز زیاده بود برآمدند و بدیواری رسیده زیر باروی اسلام خالی حشم بر سر چوبها باز داشتند و مصر برین قضیه مطلع شد خود را عرق بیند و دید و ذکر ارشن چون حسین بلا رحمت
محیط یافته از دی اعراض کرده دست و چنگ از بریدن افکنده راه گریز جسته و مصر در روز جمعه غرة شوال مهی از ملک برداشته و در را دلیر باد دیگر بیرون فرستاد و ابن
بتحسین قوایم سرادقات مصر خار پیشه زبان ببدیع و شاه بستاید و آن عورت بیچاره روی را بر خاک نهاده و زاری و فغان با سماک رسانید دار سوز و لگذر برای پسران
حالت مرحم پادشاه با زن حال او گشته فرمود او خون او را بتو بخشیدم لا باید و همین لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین خلایق در گردن او خواهد بود
و با در مصر امرشناک باز گشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد و روز دیگر مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده سلطان محمد التجا نموده و پیشانی بر خاک نهاده عجز اگر شاهزاده جوان
مراد دولت شایه بدست العفو خلایق سکونیکی بگایی آورده و زنده باشم هم اسم متکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزاده جوانبخت مصر را امید دار گردانیده به بارگاه عالم
پناه آورده و کلمات او را معروض داشته شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران خون مصر را بشهزاده بخشیده از سر گناه او در گذشت لیکن بر نفع ذمة الدیاع نقاکافره سلطان عیسی

رسان عیسی با در آن موضع توقف نموده مهر امیر خسرو نوشته ملازمان موکب عالی بموجب فرموده عمل کردند حکم شد و تمامت آلات و ادوات حرب و جنگ که در قلعه بود

بیرون آوردند و امیر ... حفظ آنجا منسوب گشت ذکر مراجعت صاحبقران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب کرجستان شهریار گیتی گیر

کشورگیر خسرو تبریز فزای ... بعد از تسخیر قلعه اونیک سه روز در آن موضع بساط نشاط گسترده داد و چون از لهو و لعب و عشرت ... روی نموده از آنجا عزیمت نموده

روز هشتم ماه شوال ... را بجناب امیر حاجی سیف الدین از جانب ماوراءالنهر آمده مهمات ملک بجای آورده معروض داشت و حضرت صاحبقران در محلی که ... روضه

رضوان بود فرود آمده چند روز توقف فرموده و روز پنجشنبه چهارم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب دادند و در آن طوی امیر طارش را ... الکای او را با ... و نواحی آن

بدو بازگردانید و کلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت امیر زیرک ... با طایفه از بهادران بر جانب ... عقبه ... رفته بودند و بدانجا رسیده در باب محاصره

جنگ ... نموده و حاکم قلعه امیر بایزید چون سطوت سپاه منصور مشاهده کرد و دانست که عاقبت حال اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهد شد لاجرم حیله اندیشید و امان

طلب نمود و التماس نموده عذر ... از محاربه باز ایستادند و ابواب حصار ... بیرون آمدند امیر زیرک التماس او مبذول داشته از آنجا برخاسته در پای آن موضع در محلی نزول

کرده امیر بایزید ... امیر زیرک اعلام نماید ... از حصار بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون باردوی همایون منظور نظر عاطفت شد حضرت صاحبقرانی

امان را باو بخشید و مال و ضیعت خاص ... او را باز فرستاد و امیر زیرک را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین

و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه ... با لشکر گران متوجه کرجستان گشتند و آنحضرت بنفس همایون از ... عازم ... شد

لشکریان ظفرقرین از اعدای این ... غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار با شاهزادگان عالیمقدار و امرای نامدار چون بشهر قارص رسیده

در طرف ... و منزل ... خوش ... فرود آمدند و از جمله فتوحاتی که در آن اوان روی نموده بود خبر مبارک فال از افق جلال طالع گشته بود در روز

خجسته پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه ست و ثمانمایه حضرت ملک متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت فرمود و بابراهیم سلطان موسوم آمد و آوازه

عظمی کوس ... خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از اتصال این بشارت فرخنده مسرور گردانید و مدت ... بجشن و سور ... حضرت صاحبقران

با کمال مسرت ... از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت ... فرود آمده و در آن موضع امرا ... بازگشته ... فایز گشته بار دیگر طوی عظیم ترتیب دادند

چون از وظایف عیش و لوازم طرب فراغت حاصل شد ... کرده ... ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت

شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بفرموده حضرت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان در ... ذیقعده سال مذکور ... فرمان داد که امیرزاده شاهرخ

بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده ... عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود ... مهد علیا ... دیگر

با اغروق در مراجعت ... روانه شدند ... در آن موضع توقف نموده شاهزاده ... مقصد گرداند ... سلطنت و حرم ... فرموده در حرکت آمدند و بعد از

رفتن آنجماعت بار دیگر ... از خاطر انور پادشاه ... کرجستان ... اشتهار دارد ... خسرو ایران

معتدل جبال و ... عالمپناه ... نموده

حضرت صاحبقران ... رسید ... امیر حاجی سیف الدین ...

با جمعی امرا بر سبیل ایلغار باطراف الولایه فرستاد تا هر که از اهل ولایت غافل و عاصی باشد بر روی او شمشیر کشند و هر کس مخالفت بنیاد نهاده او برانداخته ایشان
بامر فرموده مجموع کوه و دشت آنجا غارت کردند و ابن ادریس آن نواحی را کوچانیده باردوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین پیر ربوفار با لشکری بتنگی
کوهستان روان فرموده ایشان بکوهستان درآمدند سید علا ملک الولایت ملک دیار را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهادند و شیخ نور الدین از عقب تاخته
در کوهستان رفته با غنیمت فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران باز گشت در خلال این احوال کس از جانب سرداران آمده خبر آورد که لشکر تغتمش بسمع ایشان علی اغلان و الیاس
اغلان و جمعی دیگر از شهزادگان جوجی نژاد و امرا تیمه بهانه از دربند گذشته بعضی ولایات شروان تاراج کرده کنار گذر وفا بردند آنحضرت بمقتضیه حضرت صاحبقران فی الحال بجهت
ایشان در حرکت آمد اغلانان چون از نهضت رایات ظفر آیات خبردار شدند قرار بر فرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار محمود آباد نزول فرموده قبه اوطاق
جلالت نشان باوج کیوان برافراشت و از آنجا سرعلی ... جانب عرعهاد اولاد صغیر سلطنت ... ملک و توقان آغا و دیگر حواشی و فرزندان عالمیان بموجب فرمان روان
شدند و منازل طی نموده و از آب کر گذشته بسعادت دستبوس خاص کردند در این اثنا امیرزاده پیر محمد از طاهر انجی نهضت نموده روی باردوی اعلا نهاد و چون بموضع ...
رسید حق سبحانه و تعالی نور باصره دوران امیرزاده را فرزندی زیبا داد که در نظر حضرت صاحبقران انجم احتشام نموده آن پسر را محمد نام نهاد و امیرزاده پیر محمد بموجب اشارت علیه امیر
حسین جلایر و ... شیراز لشکر فارس روان گشته در مقام ... جلوس برافراز گشت ذکر احوال سلطان احمد بعد از عزیمت بسریر سلطنت
سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب ... نموده اعیان و اشراف آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای
مصر و شام بود در اکرام و احترام ضیافتش مبالغه کرده آنچه محتاج الیه او بود مرتب و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاه با بزرگان عرب در ولایت حلب بسر برد و در آن
اثنا برقوق ایلچی پیش او فرستاده خود را بنده و چاکر خواند و پیغام داد که در ملک و مال و حکم شرکت داریم و ملک اگر مجموع از آن ملک گیرند هیچ مضایقه نیست سلطان احمد قاصد را
... نامدار و ... و مکرم ... داده عازم دمشق گشت اکابر بلده سلطان را باستقبال ... آورده اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز در آنجا ...
... و صهد ... بتمامی ... درست ... سلطان را ... بدو ... شد ... هر روز ملبوسات غریزه و ماکولات لذیذ ...
و سلطان احمد ... مصر ... چون ایام ضیافت ... سلطان احمد با لشکر بامتوجه حلب گردد
و ملک ... سپاهی عظیم ... سلطان ... سلطان احمد چون بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران ممالک ... از عزوه ...
مراجعت نموده عنان عزیمت ... معطوف ... ساخته است ... مصر ... باز کرده ... متوجه دار السلام بغداد شد و خلافه ...
... سلطان احمد در سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر رخت عراق عرب ملک یافت ذکر روان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بار دیگر بجانب شمال
و وقوع محاربه با توقتمش خان در اواخر زمستان ... سلطان ... فرمان فرمود ... خطیر و ضمیر آفتاب ... جهانگیر ... توقتمش خان را مجدداً
گوشمالی دهد تا بار دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد ... احوال سپاه ظفر پناه ... الغام ... و حضرت عصمت ...
... فرمان ... ملک خانم و تومان آغا ... صغار سلطنت ... دیگر حواشی در آنجا توقف نمایند و ... سنه سبع و تسعین و سبعمایه ...
... باشکرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراخت و پیش از این حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین المالغی را که مردی ... و شیرین سخن بود ... گشت

و برگشت دقایق امور و اوصاف و رعب و عین حکایت مصنوع و برابر او کلام ارجمند مقدم از محمود آباد با مکتوب مشتمل بر وعد و وعید و ممهوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان
فرستاده بود و از دربند گذشته و در دشت قبچاق به توقتمش خان رسیده مکتوب حضرت آقا رسانید و سخن حضرت صاحبقرانی را از فرو گذشته دانا و کمال سخن را
تقریر کرده و در خاطر خان مآثر جای گیر آمده توقتمش خان میل صلح و صفح نموده خواست که در اعتذار زند و زبان بکلمه استغفار گویا گرداند و غبار وحشت بزلال
خدمت بنشیند جهال امرا او که از دانش بهره نداشتند از بی مغزی سر باز زدند و آن بد اموزان او را بکلمه مزخرف از جاده صواب منحرف ساختند تا در تیه غفلت و پندار
غرور سرگردان شد در دشت قبچاق و عادت تحکم و ... و کلمات وحشت آمیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین المالغی را از نو جامه داده باز گردانید
کنار آب ... مکتوب ... هایون ... توقتمش خان را معروض داشت و از جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته
سپاه ... لشکر فرمان داد و از آب سمور در دامن کوه البرز ... و از آنجا تا دریای ... لشکر افواج سپاه مانند امواج بحر اخضر در جوش و
خروش آمده ... در درخت ... البرز کوه ... بحر قلزم لشکری ... آن ... اسباب ... موضع ...
شان ... حضرت صاحبقران ... طلوع نیر اعظم ... ظلام ... انفار ...
... بر سر ... امرا ... رسم ... میکشیدند و آنحضرت ... و نحسین ...
و بعد از فراغ از این ... شاهزادگان و امرا ... لشکر ... بقومی از امرا توقتمش خان ...
رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب ... زیاده از ... هزار ... یکی ... و درین اثنا توقتمش خان ... نام را
فرستاده ... چون ... هایون رسیده ... و از دحام سپاه ... باز گشت و تعجب ... معروض خان گردانید
اورگان با سپاه گران ... رسید توقتمش خان ... از استماع این خبر ... قراچی را با طایفه از بهادران دشت قبچاق منغلای ... کرد
و آنحضرت در موضع ... فرموده ... قراچی ... گزیده است و صاحبقران ... بهادران ... سرکرده و دی
... از آب ... صدای ... شمشیر ... از روزگار ... برآورده و از آنجا ... سپاه ...
توقتمش خان با لشکرهای گران در کنار ترک فرود آمده ... داشته در استعداری ... منع نموده بود چون از انهزام قراچی و توجه صاحبقرانی
آگاه گشت پای ثبات و قرار او متزلزل شد روی بگریز نهاد و شهریار ... پادشاه ظفرشعار گذار ... از آب ترک عبور نموده و توقتمش خان بآب ...
رسیده بود ... فرستاده بعقیب ... طلب داشت و حضرت صاحبقران در ... بواسطه ... سپاه آن کنار آب بطرف ... در حرکت آمد
تا ایشان از ... بهره ... استظهار ... مقابل ... و توقتمش خان باشاهزادگان جوجی
نژاد و بهادران دشت قبچاق در عقب لشکر منصور می آیند حضرت صاحبقران ... زبان مبارک ... و میمنه و میسره و قلب سپاه را ... آراسته باز گشت و چون
میان هردو گروه بسمت تقارب ... لشکر خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط ... بر اطراف لشکر هایون خندق کنند و ...
... گردانیدند و بموجب فرموده ... خندق ... خندق دیگر ... و حکم شد که ... کسی از جای خود حرکت نکند و آواز بر ندارد

و مجموع وظایف سعی و مراعی داشته از شبیخون بر حذر باشند و در آن شب ارینجاج اغلان از نژاد جوجی خان چهره عهد بناخن بیوفائی خراشیده بگریخت روز دیگر سلطان سپهر ارتفاع
از کمین گاه افق بیرون آمده بگواره در میدان آسمان از عقب روشنان فلک تاخت و شمشیر کین از نیام انتقام بیرون آورده بر شب الا مرکب جهت آساخت و بهادران هردو
لشکر نامداران هردو کشور چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو ضمیر آفتاب تاثیر بر ترتیب و تنظیم لشکر ظفر مآل گماشت و کشورگیر امیرزاده
محمد سلطان قول مرتب گردانیده و فوجی بزرگ را نظر وجود امیرزاده محمد اراش داده و بهادران صف شکن و دلاوران مرد افکن اندر آن استحکام داده و بنفس همایون با
جمعی از توشونی از کشته چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید بتبادر و تدارک آن اشتغال نماید و مخالفان نیز در برابر شمشیرهای آخته و علمهای
افراخته بجنبش آمدند و از خروش و نعره مبارزان سپهر اخضر زهره مشتری فلک آب شد و از گرد سم سواران شمشیرزن رخ مهر و ماه بی تاب گشت و درین اثنا از جوانب
جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید از دست بیلات توقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل کونجک اغلان و بیک بارق و دیگر توغان در پیش افتاده و
داند که در مقابل جیره انجاب آمده بجنگ مشغول اند و حضرت صاحبقران با توقوشهای خاصه ملازم رکاب ظفر انتساب بوجه دروی بایشان نهاده حمله کردند و مخالفان از
صدمات سپاه منصور پشت داده روی بگریز آوردند و از جمله سپاه دشمن جمعی که در پی گریختگان روان شده زود دشمنان تعجیل خود را بسینه باز گشته و در آن جمع فوجی او را
عاقب ملوده تعجیز برخی را کشته و بعضی را بحضرت صاحبقرانی آوردند و ایشان بتاکی کشی پیش از آن سوار آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نور
الدین رعایت حقوق ادای واجب آن حضرت صاحبقران گیتی ستان کرده و از سر جان گذشته فرود آمدند و پنجاه نفر درین امر با ایشان متفق شده بزخم تیر مخالفان
دیده دوز ایشان را بر جای باز داشتند و امیرزاده و برادرش علی شاه و توکل و بایزید چی از یکی عرابه از عرابهای اهل خلاف و شقاق را گرفته پیش حضرت آوردند و
برهم شکسته و امیر داود با توشون و فاداری بمدد رسیده از اسب پیاده شده و در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاده تیر انداز کردند و حسین ملک قوچین با بعضی
امیرزادگان جاکو با توشون خود رسیده فرود آمدند و توشون قتل بایشان منضم شد الله ستوی نیز با توشون خویش پیش آمده در حرب کاری کرده و توک سماق
رسیده ای کوز جان دشمنان خسته و چند بهادران دشت قپچاق فوج فوج متعاقب هم رسیده و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه نمودند سپاه ظفر پناه را افرود
بهر یاران مشغول بوده از جا برنداشته گرگهای خون در معرکه از فضای ملک چون جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان مانند گوی غلطان شد و امیرزاده
محمد سلطان با توشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران باتفاق متوجه بر اغار دشمن شده زخم سنان آتش انگیز و شمشیر خونریز دست سیاست مخالفان
شکسته و امیر حاجی سیف الدین با هر که از قشون برانغار بود صاحب صعب دست داده چه دست چپ مخالفان از قبل ایشان عیشی و لحنی خواجه بوجه بر وی حمله آوردند و بیک آمده
توقتمش از میان گریخته و امیر هم دست از جان شسته با توابان خود از اسب پیاده گشت و صلابت اک شده تیر باران آغاز کردند دشمنان هرچند در عقب یکدیگر بمدد
رسیده شمشیر و تیر بر سر ایشان راندند پای ثبات فشرده مخالفانرا بزخم تیر سکان جگردوز باز گردانیدند و در اثنای اشتغال امیر حاجی با فوجی از سپاه ظفر پناه
بمساعدت امیر حاجی سیف الدین از کوشه درآمده باتفاق خود را بر قشون دست چپ توقتمش خان زدند و ایشان را از جای راندند و دیگر هوس بازآمدن نکردند و جواجه
اقبوقا نیز دوازده خایف شجاعت سنعتم رسانید مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بکله آتش آهنگ قرین توکل مخالفان را بسوختی دام
باهم هجوم خوش در معرکه برخی اختیار انسه رحمت و عنایت الهی جمله سفر بیان مخصوص توقتمش خان با بهادران و دلاوران خویش دراینده زبان عاف وکاف گشته

و امیر عثمان عباس را به امارت پیش چون عقب داشت و عثمان بهادر به نیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب و زبون گردانید و دیگر بهادران و سرداران هم پس قول

صاحبقران عدیم المثال که از عین عنایت ملک متعال اهل عدوان را در هم شکسته یکبارگی مستغرق دریای … شدند توقتمش خان چون یقین داشت کار رونق دیگر گ…

ذکار فرمای عالمیان نقش و قرار بر مفارقت ملک و مال تا نفس دختر خود به شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران و امرا دشت قبچاق از معرکه پشت برکاشتند و لشکر ظفر انجام

تیغ کین از نیام بر آورده بسیاری از ایشان را به قتل رسانیدند و فرزندان … و امرای … را اسیر … آوردند … به هشت … صاحبقران

کردن و تقدیر ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت آیات از آنجا حرکت نموده کنار آب … عسکر همایون لشکر آنحضرت ایشان را نوازش فرمود

و امیرزاده … عنایت از میان ارکان دولت امتیاز داشت از آنجمله در معرکه ازوی صاحب … بود … جبه و جامه طلادوز و کمر مرصع بخشید و مبلغ صد هزار دینار کپکی

برسم انعام عنایت فرمود و … از الطاف … بود با اغرق … امیرزاده میرانشاه … از …

لشکر … اغرق تعیین نمود … و امیر حاجی سیف الدین را ملازمت شاهزاده باز داشت و نفس همایون با لشکر ظفر … در عقب توقتمش خان

تا … شد و چون … رایات … به آب … رسید عنایت پادشاه … حال … خان قوزی خان اغلان … ملازم رکاب فلک … بود … جمعی از

بهادران … که در سلک ملازمان عتبه علیه انتظام داشتند همراه او … جبه زر دوز و کمر مرصع … ایشان را … آب … ایند

و نام حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خان … قصبه … و نهاد … شاهزاده در آن طرف به ضبط سپاه … لوای شوکت و عظمت برافراشت و

توقتمش خان عروس ملک را سه طلاق بر گوشه چادر بسته … جان ترک خانمان کرده … در آمد و … از هر طرف متفرق

و پریشان گشته … از این نوبت نیز در دشت قبچاق قتل و غارت کرده … ظلمات رسیدند چنانچه … بالموضع رسیده

بودند و امیرزاده میرانشاه با بعضی امرا در اغرق مانده بودند … کرده در موضع … بار دیگر … چون … حضرت صاحبقران استرداد یافته

و لشکر شاهزاده کامکار … عالمیان … ملازم رکاب همایون … رای عالم آرای آنحضرت … کرده … امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر

شیخ … و برخی امرا … روانه سمرقند گردانیدند … این … حکم شد … شاهزاده … با شش هزار سوار … سعادت … ترخان و امیر شمس

الدین عباس با سه هزار کس به سمرقند روانه … رجب فرموده … قطع کرده چون … شنیدند … در حد … الدین

و عزیمت … امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان … امیرزاده پیر محمد و میرانشاه … مانده بودند

لشکریان … راجع آورده امرا و … امیرزاده پیر محمد و میرانشاه … مانده بودند … جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد با ملازمان

و امرا روی توجه بجانب قرا یوسف آورده … قرا یوسف … شاهزاده … از بیم جان

گریخته … قرا یوسف … امیرزاده پیر محمد … تا در … قرا یوسف

… امیرزاده پیر محمد … سلطانیه آمد … امیرزاده …

ذکر باز گشت نمودن حضرت صاحبقران … که در … روی نمود تا … سعادت بعد از انهزام توقتمش خان … گلستان

بمقابل

استیصال اروس جرت راست جوجی خان را جهت تسخیر حضرت آنیست را فراغت و بجانب استرآبادی روان شد امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد در
اثنای آن در موضع سکرس بیک یارق اغلان و طایفه از اروس رسیده آتش بسی و نهب در خان و مال ایشان زدند و بعد دو روز از انجا عنان سکوره جان بکنار کشیدند
فلاشمور و جماعه از اوزون که لشکر منصور محمد حسن با ایشان بهادری و مرتبه با هم عداوت داشتند توجهی کرده بشهر و غارت و تاراج با قبه قوان زدند قرار نموده کار زار بردند
و حضرت صاحبقران از استرابادی باز گشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفر قرین در کنار رباط ... یارق اغلان محیط شدند و خرمنش چون عاجز و بیچاره گشت
فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک پیر از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران با حال آوردند و آنحضرت جنبه ایشان چتر و خرگاه تعیین
فرموده و اسباب پوشش الخاعت داشته نقد و جنس با دو روز انعام فرمود و بعد از آن با دل و شادان از عقب یارق اغلان کرد و امیرزاده میرانشاه بار دیگر با جمعی از دلیران باز گشته متوجه
الوس اروس جوجی خان شدند و بمقصد رسیده بقیه المردم را غارت و مجموع اروس و اروس جوق را نیز تالان کردند و پسران و دختران مرغوب اسیر گرفته و نقد و
فراوان گرفته آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع قوشون قراجی را تاراج کردند چند جمله دیگر را از خوف شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه پایان گریختند
و ... با ایشان ... کرده و حضرت صاحبقران گردون اقتدار چون شهر ... که از امهات بلاد فارس است رسید لشکریان مجموع الولایت را به یغما و غارت
تاراج دادند و آنحضرت چون بعد از قطع منازل ... رزاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه با موکب ... و در آنجا حکم ... انقطاع ... اهل ... از ارباب
... حضرت ... کردند و ... بالکلیه ... از رزاق نهضت نموده بر سمت قیان روان شدند ... از راه ...
رخنه نموده در آن راه جابجا سپاه ... در آمده از دست ... وادی ... از آب ... فراولان گذشته موضع ... سپاه ظفر ... گشت
امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه با طایفه از بهادران ... اطراف و جوانب مملکت ... گشته هر که را یافتند ... گشتند و
گشتند و ... اعلی ... و سعادت ... چون خاطر خطیر آفتاب اشراق ... از مهمات ... فارغ گشت عزیمت ...
البرز کوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس ... غرق ... شد ... حضرت صاحبقران ... امیر حاجی سیف الدین
... بر سر قلعه البرز کوه ... در قلعه ... محکم تحصن نموده بودند ... دستار و مظفر و منصور ...
... امیر حاجی سیف الدین آنحضرت ... پادشاه ... چند گاه دیگر توقف ...
بجانب ... لشکریان ... حضرت صاحبقران کامکار ... قلعه کوه لاوطاوس توجه نمود ... عظیم
ایشان ... البرز کوه ... ساکنان ... حصین ... راه ...
و قلعه لاوطاوس قلعه بود بر کمر همین کوه واقع بیت رفیع منیع چنانچه طایر اندیشه هرچند ... برفرازش نرسد ...
نمود حضرت صاحبقران نصرت قرین جمعی ... که در ... را ... داشت ...
دادند و ... بر کمر ...
بر کمر همین ... از عقب ... برآمدند و طایفه دیگر از دلیران ...

بر قلعه جبین عروج کرده و طنابها بر میان بسته بر بالای طناب بر سر کوه محکم کرده بیرون جانبهای کشیده در برابر کوه فرود آمدند و بهر گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه طاوس بر دوش سنگ
می انداختند کالبد غازیان از مرغ روح خالی میشد و دیگر بهادران دین از پشت ایشان در آمده از منبع الکفار جدا شدند اهل قلعه حادث ارضی و سماوی بجهت محافظت دیدند مسلم و متحیر و مبهوت گشته
دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت و سلطان پادشاه بجهت کشور برین نهج قلعه را مسخر ساختند کوتوال و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم نفاذ یافت که طناب انداخته
بگوشه چون حال صادر گشت و هر دو را از بالای در آورده و چون بسمع همایون رسید که او ترکوی بقلعه نولاد رود آمده است تا از چنگال شیران بیشه سپاه باید رست [illegible]
در حرکت آمده و او ترکو که از عظمای امرای توقمش خان بوده و بمزید جاه اهبت و حشمت از امثال و اقران امتیاز داشته فالجمله حضرت صاحبقران پیش از وصول بقلعه کس فرستاده
و او ترکو را از که بچه پیش تو آمده است باید او را از اعوذ بدرگاه عالم پناه فرستی و الا هر چه می‌بینی از خود بینی تولاد جدا شد و در قلعه رفیع منیع در آمد محکم شد جنگی و خیره سر
و مجموع اسبان مستعد رزم و پیکار زنده و با جان در بدن باقیست محال است باید و زینهاری را بسپارم از این سخن آتش غضب صاحبقران اشتعال پذیرفت فرمان داد و لشکریان
متوجه آن راه که جنگلی پر درخت و سنگی سخت بود بیاری تبر و اره انبوه کف دست هموار ساختند و سپاه ظفر پناه سرفرو خستگی در حرکت بریده راه بر آمد حرکت شد و ملازمان موکب
همایون در راه بموضعی رسیدند چندان عشت و خشم و هر چند خواستند در آنجا بکار زدند اشتعال گشتند و چون بحوالی قلعه در دره هولناک نبود رسیدند اهالی حصار قدائی
و در پیش آمده جنگ آغاز کردند دلیران شیر دلیر پیر مقاومت از ایشان آهنگ راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و دفن و غارت کرده از
عمارات آنکه باشد داد و ترکو که بچه بیجانب دره‌های البرز کوه شتافت و از پی او جمعی بر آمده میرزاده خبر دادند که او ترکو را بلکه منیع کرده اند و از دره البرز در جنگل ایشان را روانه کرد
البرز بموضعی پناه آمده است صاحبقران گردون اقتدار عنان عزیمت بصوب متوجه گشت و چون بموضع پناه حضرت جهانبانی و اسلحه جلال گشت او ترکو را در آن موضع دستگیر کردند
بسته بدرگاه کیهان پناه آوردند در موقف سیاست فرمان نفاذ یافت که هر که او از کب ایشان بزرگان عمده و موجب فرمودند نموده جمعی در آن موضع حصین محبوس شده بقید
غارت یافته و اسیر گشته کردن بحکم تقدیر نهادند و حضرت صاحبقران محفوف بتائیدات الهی معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمده و چند روز در پایش طاق و نواحی آن
برده و صحرا و قلاع پس عبور خان و ولد او خان زاد او دیوان ایشان بلوک ایشان یوسف بهادر خواجه و متوجه قلعه سمنان شده جمعی را که گریخته بودند بقلاع و مواضع حصین پناه برده بودند
از جبال بزیر آمد و دیگر از آتش غضب حضرت صاحبقران چنان بر افروخت و زد که خانمان ایشان را یکباره سوخت ۶ ربیعه و حسب مرضات الله تعالی جمیع کلیسیاها
معابد ایشان را خراب و ویران ساخت و مصحف ملک و دیوان مختلف را بعلی بر انداخت و از آنجا بازگشته رایت سیاست بر افراخت و بعد از آن لوای ادریس از امیر و او پس و انوم بادیا
متوجه و در آن موضع در دوران سعادت و اقبال معاودت نموده بعد از پیش جنگ شد و رعایای آنجا بار پیش و در بن مقام ارادت و اطاعت و انقیاد پیش آمده و بعد از خوف و هراس
ایمن گشته این نوبت بعنایت پادشاهانه و بسر عال اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته بهبود امر بر ربط دین است حق نهادند و در ولایات بگر شهر با آفاق ارزانی
نهضت نموده لشکریان این حدود را استیصال شد حضرت فرمان فرمای باستحقاق چون بموضع بورعاق رسید در انجا قشلاق فرمود و در آن یورت طایفه از مردم
مغول و قیائین منقور قاری فرمود بر درگاه جهانپناه شتافته و بعد از حضرت سرافراز گشته و در آن زمستان جمعی کثیر از ایشان بر سر ایل قنطی قیاس آن فرستند یعنی ماهی گیران که در زیر حفر
میبودند و از آنجا بر کنار آمده ... و توجه بدرگاه فلک سنت بتقصیر و تهاون ورزیده چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود
و آن جماعت را از کنجهای عظیم در کنجهای قوی بسته بیرون آورده لشکریان مجموع جزایر را تاختند و غنیمت فراوان حاصل کرده باز گشتند و معسکر همایون ملحق شدند و درین اثنا فرستاده عزیز لبان

و در آن فرمان جهان مطاع بضبط و نسق حاجی ترخان اشتغال می نمود باردوی همایون آمده عرضه داشت از زبان پسر اعتبار سید منصور الکه محمد کلاش که متعلق او بود و اگر تدارک مهم او تعجیل
کار نگشته حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و طایفه از امرای عظام را در آن عرق گذشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرموده بعد از
قطع مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمد جهود طوعاً و کرهاً باستقبال بیرون آمد و آن حضرت او را در ملازمت امیرزاده پیرمحمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا آنجا بسرای قم
بخش همایون در شهر نزول کرده بعد از تحصیل مال تاراج ناطق و صامت آنچه بود در عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیرمحمد و امرا و لشکرها از آب ولتن برادی یخ بسته مجهول را
بیخ و ستانده تا همان محفوظ گشته و چون شهزاده با سپاه برسید ملحقات الکه لشکر توقتمش خان در آن زمان که حضرت صاحبقران تسخیر عراق و فارس
اشتغال داشت بلاد ... آمده آتش در سرای قرای سلطان و از آنجمله سرای شهر را در زده بودند ایشان نیز بتعلیه سیاست و قهر برابر انبوه شده و اجسام و صحرانشینان الوس
بنوعی زیر و زبر شدند و دیگر از آن در خنج خبر بیافتند و محمود کلان حاجی ترخان را که جایش در آن شهر آتش زدند و خسروان قق بالشکرها بیورت قشلاق معاودت نمود در آن زمستان
بنابر برودت هوا و برف از معموره ممالک محروسه شیر جهاد پایان شده و عسرت در میان لشکر بمرتبه رسید که گوسفند بدویست دینار و ... دیگر و یکمن آرد بصد دینار
و گاو ... رنگ یافت نمیشد و حق سبحانه بادشاه حال ملهمان شد حکم در جنب ... تفاقی و آق و ... غنایم را در ایشان ... ایشان
قسمت کردند و سپاهیان از تنگی و قحطی خلاص شده بعضی پیاده کمان کوزکشه ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از احوالات
ممالک چون تمامت ممالک دشت قبچاق و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان حضرت صاحبقران بسهل آمد و دشمنان را گشته و آواره گشته و دران ولایات ایشان اثر
نگذاشته و آن حضرت در اوایل سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از توقا رقم براه دربند رایات معاودت برافراخت و چون از آب ترکی گذشته موضع برتاز فرستاده کنگشت شهر بار
سعادت آثار از عرق پیش گرفته با سپاه آراسته به بیت عزار دی با سکوجه بهار و بعد از وصول بمقصد لشکر ستاره عدد الخضار از امرا در میان گرفته و در آن اثنا ثو دل
از قاری تومون با سه هزار کس بکمک از آن شهر سکوچه روان شد تا آنکه ایشان پیش از این تاریخ اکثر اوقات بفرو حتهای کفار در آن مواضع اشتغال مینمودند اکثر بسمع اشرف رسید
آنحضرت با پانصد هزار مرد جنگی نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده و اسبان را بعلف رها کرده بعضی حضرت بتها بالای پشته برآمده
بمراسم ... فرموده بودند اکثر ... اکثر ایشان بچیره سواران ... تا رکاب روان کرد ... بر آنقوم حمله کرده تاختند و کار ایشان را به تیغ خونریز ... اکثری کشته شدند
و تو قل از بیم جان پیاده بکوهی برآمد و لشکر از عقب او دوید بکاوه بر آورد از آن بالا انداخته ... پس از برف جدا کرده پیش حضرت صاحبقران آوردند جمعی را زنده بدرگاه عالم
پناه آوردند و آنحضرت از ... چون پیش از این بر ایشان احسان و ... بکفار جهاد نمیکردند کلاف ... بود داشتن ایشان آمده در مقام ... ایشان
افکنده بود ... خویش اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از سر جریمه ایشان گذشته همه را از سر عفو داد و فرمود که ... تا عطا در ... خود بگوید و پایه توقف بدرگاه باشند
از ماند احسان ... انعام ... تمام یافتند و العموم دست دعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین ... جمع
آن ... ایشان را به تیغ جهاد از هم گذرانید و جملات ... متصرف شده و حوالی و نواحی از ایشان خالی ... و سپاه اهل کفر و عنادرا بر انداخته غنیمت فراوان گرفتند و مقارن آن حال امرای
قاری تومون و ... با علما و فضلا و صلحا بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان عذر و استغفار گشاده و وظایف خدمت بجای آوردند و پادشاه دریا نوال ... زلات آن طایفه
بزلال عفو و اغماض شسته همه را بخلع گرانمایه و کمر و شمشیر زرین و اسب تازی خوشدل گردانید و بر غزا و جهاد تحریض نموده و لا بانقا برداشته بر ایشان مقرر گردانید و در این باب ... داده

همراه حضرت انصراف ارزانی داشت و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شد و قطع مسافت کرده ظاهر قلعهٔ نرگس را مرکز اعلام ظفر انجام ساخت و لشکر بجانب قلعه رستم

کرد سپید که از اشرار آن موضع را بر اثر اعتبار فرستاده کردی انبوه از مخالفان دین پناه بآن موضع حصین برده بودند و در سنگ فن و تیر انداختن در میان کوههای جنگ و غفلت

خزیده و آنحضرت همت بر استیصال همه ایشان مصروف ساخته جمعی از بهادران صلابت شعار در صعود و قتال نشسته و ایشان را از قلال جبال تا زیر کمرها دستگیر

ساخته در آنجا متحصن بودند فرو کشیدند و جموع آن گمراهان را از زخم تیر و نیزه بسوراخ عدم فرستادند و اهل و عیال ایشان را اسیر گرفتند و لشکر فیروزی اثر در آن راه چند قلعه دیگر که تسخیر

و تفصیل آن بتطویل منجر گردد چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان مطهر و مصفی گشت رایات نصرت آیات از آنجا بجانب سلطانیه در حرکت آمده لشکر ظفر شعار

اهل لار و دختران سرو قد لاله عذار بدست آورده مجموع آن ماه رخان را در اعزاز نگاه داشتند و در غایت نشاط و خرمی منازل می پیمودند و چون موکب همایون عزیمت ولایت

لاگران رسید اتابکان آنجا مراسم استقبال بجای آورده پیشکش بر افزوده مراسم بندگی بجا آوردند و مشمول عواطف خسروانه گشته داخل قلاع بزرگان حسبه بادشاه

اختصاص یافتند و چون در ورود ولایت گیلان بوی از دیر باز گشت بعمارت و استحکام قلعه النجق فرمان داد و استادان چابک دست بتعمیر حصار اهتمام نمودند

بچنداول گشت دادند و حاکم شروان و شماخی شیخ ابراهیم که در آن نواحی ملازم رکاب همایون بود پیشتر از این رخصت طلبیده بشروان آمده بود و از سبب اسب و قوچ

و سواری استعداد نموده در امور ولایت ظفر یافته با کمال سیدی صفات لایق بجای آورده لوازم خدمتگاری تقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه

پادشاه دریا نوال گشت امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم ترتیب داشته پیشکشهای پادشاهانه کشید عواطف شهریاری او را به تشریف خاص و کمر مرصع اختصاص بخشید و چون

معتمدان او را بخلع گرانمایه سرافراز و بلند پایه گردانید ممالک شروان با توابع و لواحق بدستور سابق بر امیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند محافظت نموده

از حوادث بیگانه با خبر باشد و چند روز در آن دیار عیش و کامرانی گذرانید بعد از آن در جنبش آمده و از آب کر گذشته موضع اقامت مضرب خیام لشکر پادشاه سپهر احتشام

گشت و در این وقت حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط ممالکی که از سابق با و مفوض شده بود قیام نماید و عمارت دربند با گرانی اعداد و از همدان تا سرحد روم [illegible]

حضرت میرانشاه از ضبط و نسق الملک بپرداخت بمحاصره قلعه النجق مشغول شده شهزاده را بموجب فرمان عزیمت قشلاق نمود و حضرت صاحبقران او را

در آغوش گرفته او را وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه را با او همراه کرده وصیت کرد که در محاصره قلعه اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه با در بایکی [illegible]

کوچ امراء و لشکر با نسیم که در خراسان توطن داشتند بطلب ایشان کس فرستاده بمورد رسیدند بر اثر سپاه شهزاده قلاغ و پنجره با دستیاری [illegible]

لشکرش بدین جلادت و دلیری برای توطن گزین کردند و شهزاده جوانبخت باهتمام اهل سپاه بمحاصره قلعه النجق مشغول شد ذکر توجه عرب و عجم بسرراح

کیان دار سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر پناه خیال فاسد بدماغ راه داده بعضی خواجه‌ها شان خویش از خراسان سابقا در زمره ملازمان

آل مظفر انتظام داشتند و در آن ولا در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کلانتر ملوک را بقتل آورده از آنجا بر یزد طاقیه از میان برداشته و مال ولایت

قابض اموال گشته بود و چند خروار آتش در هر طرف سر باغ خانم خریده بعد از شهر بیرون برده تصرف نمودند و جامه سپاه رد و حشر مردمان ارباب آن استان

موضع دادند و جمعی کثیر از اراذل و اوباش در آن موضع مجتمع گشتند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ در شیراز از این قضیه آگاه گشته تنبیه ایشان و ترتیب اسباب [illegible]

بر ذمه همت شهزاده را عنان اصفهان و خراسان دفع این فتنه شده در ظاهر یزد جمعی عظیم دست داده سپاه اطراف

مجدد

بجانب و محاصره اشتغال نمودند و چون پرتو اختر بر شکوه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صادر یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با جمیع خواص و اقربا و دیگر
سرداران و بهادران بر آن صوب شتابند و چون در حوالی یزد علفزاری بوقت چهارپایان صاحب شکوه حکم شد که سرداران اسبان خود را در ییلاق کوشک زرد و نواحی
اصفهان گذاشته پیاده بآنجا روند و بمحاصره شغل کنند شاهزاده و امرا و لشکریان حسب فرمان عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده حسب الامر آغاز کردند
امرا و لشکریان هر روز سه نوبت بانگ امر خطیر عمل می‌نمودند یکی از حوادث آن آنکه حضرت صاحبقران آنکه بود امیر بر براکس را در برگزیده با کوه سمرقند بود بر حسب فرمان
آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال می‌نمود نوکری داشت پهلوان نام عقیدی و هر روز شیطان از وی تعلیم گرفتی و بعد از آن باغوا و شغل گشته در این پهلوان محمد امیر بیدار
بتلبیس و حیله هلاک ساخته بر نهاوند مستولی گشت و اسباب واقعه و معاقبه هیات جمعیت تنقیص و ترتیب عهد غروری بخود راه داده و از حوالی چون حضرت صاحبقران بعد از فتح
سنا ال السلطان بیزد رسید سلطان عیسی والی ماردین را از بند بیرون آورده بر تخت خرمی و حکومت آن نواحی را برادری مقرر داشته او را با ایران طرف گسیل کرده در ربیع الاول
نقابای قشون امیرزاده سلطان حسین و خواهرزاده حسینی بار دیگر با امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای پهلوان ملک حرام را در کنار نهند و ایشان بر حسب فرمان بآن صوب
در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از سلطانیه بجانب همدان نهضت فرموده امیرزاده شاهرخ با امرا چون نهاوند رسیدند حصار را مرکز وار در میان گرفته حرب پیوسته
سعی و کوشش نمودند و آن حصن حصین الابواب فتح شد در ربیع خونریز و ریزه ریزه کردند و پهلوان که فرزند را گرفته بآتش برکشیدند و چون انجوی بنا مدار سمیع شهریار کامکار رسید فرمان
عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه جلادت شعار برنشسته توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق را پاک نموده بجای دیگر توجه ننمایند و کنار رضوان مجموع بجا
تا قضای بهر تربیت نصرت آوردند و ایشان بامتثال این امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند و چون همدان مرکز رایات نصرت نشان گشت ماه مبارک رمضان بترتیب
قدوم دررانند داشت حضرت صاحبقران بآن عنایات الصلوة والصیام و تلاوت قرآن اشتغال شد و چون هلال فرخنده فال شوال جلال نمود حضرت صاحبقران بآن هلال اوا ادای صلوة عید
صلوات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیراز روان کرده فرمان داد و امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه در رکاب شاهزاده در پی روند و شاه
جاده وجد حد و کمیرات مشخص کرد امیرزاده محمد سلطان و امرا حسب فرمان روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد که بر جلال سهل گشت و واقعه چنان بوده چون تا
محاصره امتداد یافته مردم را و جهت آنکه کوشش بسیار کرده بیکار بجز نمودند و از حصن شهر قریب سی هزار نفر از گرسنگی مردند و میر ابوسعید طبسی و اتباع او از ترقی نانوان گشته بودند از زیر
خندق برج نقبی کنده و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور احتراز جماعت را تعاقب نموده ولشکر ری از آن بدکرداران را بدست آورده از پای در آوردند و میر
ابوسعید طبسی که رئیس ایشان بود در مهرجرد بجنگ گرفته گشت و چون بر ضمیر خورشید شاهی گشت منظور شد که فقرا و رعایا یزد در آن حادثه اختیاری نداشتند از کمال مرحمت
حکم فرموده بعد از فتح شهر مردم آنجا را هیچ گونه از غارت و طلب مال تعرض نرسانند و بر حسب فرمان آنکه داروغه آنجا بود بعد از تسخیر با نوکران بشهر درآمدند و لشکر
تکفل اشتند و قدم در ترد و ترسیده و در وی اندیار روی بکرای نهاده بود و آن اثر مقرر شد و بعد از استیصال مخالفان فرمان نفاذ یافت که عادل خان نقابای قشون شاهزاده تکان بر امرای جمعیت نموده
لشکر یزد را رخصت داده بر اوطان خود روند امیرزاده پیر محمد جهانگیر از راه خراسان متوجه فیروزکوه شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با دیگر امرا و لشکریان روی بجانب خود آورند
و در بعضی از تواریخ مذکور است که امیرزاده پیر محمد ولد امیرزاده عمر شیخ بعد از فتح یزد بجانب شیراز توجه نموده چون بمقصد رسید امیر سوکچک که ملازم او بود از امرای شاهزاده بحکم عم وصیت
بجانب میر اعلی فرستاده مضمون اتفاق اشرف امیر فارس نموده حیدر اعلای در آن شهر خدمت شاهزاده کرده بود بنا بر امید محبت سوکچک بقبض رسیده و تولکی و امیر قراکه از امرای شاهزاده

عمر شیخ نبودند بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیرمحمد داشته مصحوب شیخ الاسلام جنید کازرونی مایل شده در سلک ندیمان جناب اعظم منتظم گشته دولت خواجه را بنیابت شاهزاده مکرم دانند

با بوبکر اتفاق نموده رای عرضه داشت بحضرت صاحبقران رایت حالات وقوف یافته حکم فرمود که امیرزاده سلطان محمد ضبط و نسق ولایت فارس و شبانکاره اهتمام نماید

امیرزاده پیرمحمد با بوبکر و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بموجب فرموده حضرت صاحبقران بزبان عتاب و خطاب شاهزاده فرمود چند روز نظر التفات از وی بازگرفته

دیگر باره عنایت آمد و شاهزاده را روان گردانید و بوبکر را که از رفتن تعلل کرده بود چون خواهند دوستان رود و مدت سه سال یغما بلاد و قلاع اندیار اشتغال نماید دولتخواجه را

گوش و بینی بریده امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاهزاده او را با خود بآن ولایت برد و الکه امیرزاده محمد سلطان ضبط فارس و خوزستان حکومت

حکومت بعرف موزونان شد با امرا و عسکریان مشورت نموده راه تفحص و تفتیش از حقیقت دار امجو در حرکت آمده امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کربال

با غزی باز ایستاد و امیر جهانشاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم امیرزاده عمر شیخ و بر بغداد پیش با اتفاق امیر شاه ملک که از اردو

و قال جهت رکزده خوشحال و فارغ البال متوجه شدند امیر جلال حمید وارد شده احتیاجی در میان نمود بسلک راه جدوم و لار غزیمت دیار نمودند و ایذه کوه برلکس از کرمان جوربان

رایت شوکت برافراخته ولایت کج و اکراد را غارت کرده شاهزاده و امرا موقوف بطرف مختلف روی توجه بمقصد نهادند و دران راه هر از دیات و احکام و قصبات هر که

تقدیم ایلی و طاعت پیش آمد بنوازش اختصاص یافت و دیگر که از باج گذاری و فرمان برداری سر پیچید پامال حوادث گشته مال او در عرصه تلف آمد و چون بجمیع هرموز کهنه رسیدند

و دران نواحی بعض قلعه را مثل سرک زندان و کوک و شمیل و قلعه مینا و توک و ... جابجای گرفته غارت و تاراج کرده از عمارات اثر نگذاشتند و محمد شاه حاکم هرموز از مهابت

نهنگان دریای وغا در جزیره جرون چون جزنده آب گشت عازم آب شده خوف و حشت در نشستن آن لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی باو نهاده بعد از اطاعت و زاری نموده و بسی

کف و ولا بجزیه فرستاده دران مقام مال بهای ... ده هزار ... هزار و ... دینار ... رشید و ... باقی بعد آمده بر حسب معتاد و مسبوق ... از جنس ...

بتسلیم نموده بمراد ملزوم شده سرانجام نموده از عقب لشکر ستند و امیرزاده محمد سلطان منقضی المرام از آنجا بازگشته بجانب ما ورا النهر ... و کیفیت ملاقات او بحضرت

صاحبقران دران دیار سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر مراجعت حضرت صاحبقران مستقر شرف و عز جلال خو بیش حضرت صاحبقران

حالک ... دیگر دهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول

فرمود ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه تمام محاصره قلعه النجق را در کف تسخیر امیر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد

و درهمان روز صاحبقران کامکار امیر سلکار نموده فرمان داد تا هر که اند اختند روز دیگر بهم رسیدند و صید فراوان افگندند و بعد از فراغ از آن کار عبد الملک قراقر از النجق آمده بود

باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبد الملک بر حسب فرمان بتعجیل رانده در سلطانیه بامیرزاده رستم رسید و چار جوزه در رکاب شاهزاده باز گشت و حضرت صاحبقران

لشکر را اجازت انصراف داده از عراق جدا شده و چون عرصه ... از اسم سمند کیان بوی غیرت فزای خلد برین گشت امیرزاده رستم بشرف پایبوس استسعاد یافت

علیه متوجه سمرقند شد تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد و خسرو آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود و امیرزاده ابابکر را لازم

طغای برلکس و پیر علی پیر حاجی شاه مسوری با پنجاه هزار سوار باردوی همایون فرستد و دران حین رضوان سپهر احتشام ببسطام رسیدند امیرزاده ابابکر باردوی عالی آمده

شرف دستبوس صاحبقران ... حضرت صاحبقران ... هزار ... شاهزاده ... ملکت ... که ... بار ... سپهر ... جمع داشت ... و ملازمان

لهمن

بلطف و نوازش خوشدل ساخته امیرزاده شاهرخ را پیش امیرزاده میرانشاه بتبریز فرستاد و خود عنان سبک در رکاب گران کرده بشتاب هرچه تمام تر
راند و بهر دیار و کشور رسید در انجا سروری و کشش آورده چنین حقیقت باز نمی‌گشت می نهادند و بهر ولایت که آن حضرت عبور مینمود از ظلم و عدل داروغگان آنجا تفتیش نموده داد
مظلوم از ظالم می ستاندند و بعضی را از آنجمله بقتل می رسانیدند و بمجلس بعضی فرمان میداد و چون بخطه خراسان در آمد امیر اقبوغا بر جناح استعجال باستقبال شتافته دریافت
و پیشکشهای سزاوار بعرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار رستگیر را ایلغار کرده کشتی از آب آمویه بگذشت و ولایت [illegible] بسپاه نصرت شعار کشت و در [illegible] حرم حضرت
عصمت سیادت سرای ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان آغا و سایر خواتین رفعت با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال آمده شرف دستبوس حاصل کردند
و اظهار بهجت و شادمانی فرموده مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار را از حوادث بخطه کش نهضت فرموده در آنجا سراپرده کشتند و مسجد [illegible] عالی
نهضت [illegible] بدان [illegible] زیارت فرموده مزارات متبرکه آنجا پدر بزرگوار و فرزندان نامدار خویش و امیرزاده جهانگیر رفت و صلات و صدقات بارباب
فقر و احتیاج رسانید و اعیان و اشراف اطراف و مملکت ماوراءالنهر روی بدرگاه عالم پناه آورده بوسیله امرا و مقربان بپایه سریر اعلی حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند
بارکان دولت و اعیان حضرت در آن قراباغ نشاط گسترده چند روزی بخرمی و انبساط گذرانیدند و رایت ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دار السلطنه سمرقند را محل نزول همایون ساخت
اکابر و اعیان و اصحاب غرا ولایت بانعامات وافره و تشریفات متکاثره شهریاری خوشدل و آسوده گشتند و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب
طویهای بزرگ ترتیب کردند و چون خاطر انورش از عیش و عشرت باز پرداخت پرتو التفات بر انتظام امور مملکت انداخت و تفتیش احوال زیردستان نموده متعلقان
ظالمان را گوشمالهای بسزا داد و زیردستان و مظلومان را نوازش فرموده خراج یکساله رعایا بخشید و همه را خوشنود ساخت چون اثنا با تعلق امیرزاده محمد سلطان [illegible]
فرموده امیرزاده جهانگیر مرحوم گشت و چنانکه معهود و معتاد است بلوازم جشن و طوی اشتغال نمودند و چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد صاحبقران سعادتمند در شمال سمرقند احداث
باغی فرموده و باغ شمال اشتهار یافته [illegible] عشق و جلال بر افراخت و عمارت قصری رفیع در آن باغ [illegible] استادان ماهر و معماران حاذق را از خراسان و عراق
و آذربایجان [illegible] و دیگر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بود طرح آن [illegible] بر لوح مهارت کشیدند و چون منجمان خاطر [illegible] و [illegible] دقایق
فن نجوم ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه بنیان [illegible] آن نهادند و چهار رکن قصر [illegible] برامر [illegible]
حضرت صاحبقران سعادتمند اهتمام و فور [illegible] در مدت [illegible] و پنج روز [illegible] طاق [illegible] از [illegible]
اسکندر معتبر تر آمد **ذکر ایالت میرزا شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران ممالک ستان بشهر سبز** در اثنای تغیر فصل
[illegible] سال حضرت صاحبقران [illegible] حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بدر برج سلطنت و دری برج خلافت معین الدین والدنیا شاهرخ بهادر
ارزانی داشت و از امرا امیر [illegible] امیر مضراب [illegible] امیر چاکو و سید خواجه [illegible] شیخ علی بهادر و عبد الصمد پسر امیر حاجی سیف الدین و [illegible] جهان ملک [illegible] پسر امیر محمد خواجه و
اولاد غیاث الدین ترخان و از قوچینان [illegible] و غیرهم از هر قوم [illegible] را بملازمت او تعیین فرمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امرای صاحب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شاهزاده [illegible] سعد سعادت آورد و در شعبان سنه [illegible] و سبعین و سبعمایه از [illegible]
و مراحل قطع کرده از راه اندخود [illegible] رسید و در آنجا امیر اقبوغا و اعیان و اشراف [illegible] هرات [illegible] زمین بوس [illegible] گشته شرایط [illegible] پیشکش بجای آوردند و از آنجا روان

شده و در روزی در مرغزار الهکستان از دریک و شکار نهضت نزهت فرموده ماه مبارک رمضان سال در سنیه انوار عاطفت و احسان او برانجا در اطراف خراسان
تافته و در ان دلکشا ولایت بکستان ایشان آمده مشمول عنایت و احسان شده بازگشتند و شاهزاده شاهرخ از الهکستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف برده از
قدوم او آن سرزمین پایه افتخار بر تارک هفتم آسمان نهاد و بعضی گویند جناب شاهزاده عالی الاطلاق ولایت ترکستان در ماه شعبان قشلاق فرموده در شب چهارم ذیحجه
سال مذکور فرزند آیات دیگر شاهزاده جوانبخت را بطالع جوان بپری شاه سلطان تاج بخت ارجمند فرمود و چون این بشارت بسمع برگزیده الذی الحکم و امر رسید بایسنقر
موسوم گشت حضرت صاحبقران عالم المثال از باغ دلگشا بدل تخت رایت عزیمت بجانب شهر برافراخت و چند روز در چهار دانگ باغ نشاط و طرب گذرانیده و از آنجا کوچ
کرده بشهر در آمده در آن شب … فرموده ماه مبارک رمضان را در آن بقعه بطاعت و عبادت قیام و صیام بسر برده و از آن محل نهضت فرموده بییلاق سلطان ارتوق برآمده در منبع
امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زر دوزه و اسبان تازی با زینهای زر مجلس عرض رسانیده و شاهزاده کار را
حلقه های طلا زردوزی پوشانید و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان از اعتدال بیرون افتاده از حضور عظیم نگاه داشته بجهت عتاب گذاری آورده زر
با ارباب استحقاق داد و بعضی این مجلس آنکه جلال الدین … بزعم بعضی از اجداد امیر … در مراجعت امیرزاده … روزی در رسم … شکاری
پیاده در رکاب او میرفت … امیر … رسیده … باعث شده کاردی بر شاهزاده زد چنانکه از آن جراحتی بر اندام مبارکش پدید آمد و خود از بیم جان
بطرف کوه دوید … حیات طبیعی را وداع کرد بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب او شتافته او را در آن دره مرده یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و آورده
بر سم سمند جهان نورد آن جناب انداختند **ذکر خواستگاری دختر خواجه افغان جهت ازدواج امیرزاده الغبیک** حضرت صاحبقرانی
شمع جهان بنت خواجه خضر افغان را بلوازم عطایای بیکران اختصاص داده فرموده تا پیش پدر رود و جهت آن حضرت خواهر خود را خواستگاری نماید و از برای انتظام این حکم
و غیاث الدین ترخان با نفایس … و تحف … با شمع جهان مرافقت نمایند و ایشان بموجب فرمان متوجه اردوی … شدند و شهریار … در نظام …
بر مرغزار کانگل … طرب افزای جان و مهر … منزل گزیده و در این اثنا مهر … شاهزاده عالیان … بمحل … رسیده مشتاقانه
و سلیقات گرامی بعرض رسانیده و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صادر … سراپرده و بارگاه … برافراشتند و چندان … خون ذبایح
بجوی رسید و چندان … در میان آوردند … شدند … عیش و طرب اشتغال نموده و شاهزاده … سلطان …
عزاد … ازدواج امیرزاده اسکندر … دیده … شاهزاده … نام … اداء …
پائیز همین سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه … بانی … فرمان … بر کنار مرغزار کانگل … از روضه فردوس باغ بهشت …
… ادراک … اهرام … پادشاه … گوهر … روزی … ضیافت …
وسیع … در میان … ترتیب داده … عالی … در … نباتات و
ازهار … و گلهای خوشبوی … تازه و … و چون غنچه … کشیده … موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی
… خواجه افغان … شمع جهان و غیاث الدین ترخان … فرستاده … مخصوص …

رحلت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقران ملک ستان رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب سیحون بگذشت و قریب بقریهٔ جلس بصوب سراوق گردون
اساس گشته در آن موضع قشلاق اتفاق افتاد لشکریان خانهای زمستانی ساختند و در زمان بوریا پرداختند و آنحضرت بقصبه یسی تشریف برده بزیارت شیخ احمد یسوی مشرف
شد و آن شیخ از فرزندان محمد حنیفه است و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که بر سر مزار او عمارتی وسیع رفیع طرح انداختند و بموجب فرمان طاقی بنیاد نهادند بغایت
بلند با دو مناره کاشی کرده مربع سی گز در سی گز و دو طرف گنبد دو چهار صفه و دیگر دوازده در دوازده گز چهار صفه دیگر جهت مرقد منور مع دو چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از عمارات
اساس افکندند و فرمان شد که جهت مقبره سنگی بتراشند در غایت لطف و بتراشیدند و در غایت نقوش پایه عرب بران انگاشته و فرمود که مولانا عبدالله صدر در استمام آن اهتمام
نماید و در عرض راه آل البسی سلطان شاه را بانتمام رسید صاحبقران گردون غلام صدقات بی پایان انعام کرده باردوی همایون معاودت نمود و شوق
اتصال مژده آمده طنطنه وصول ملکت خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان چون سرای ملک خانم و تومان آغا سوار شده پانزده روزه راه باستقبال
شتافتند و مراسم نثار بجای آورده اسپان کشیدند و در هر یورت و منزل طوی کردند و آن گلگشت چمن خانیت را طوی بجا آوردند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول
سنه تسع و تسعین و سبعمایه در حضور باردوی اعلی پیوسته و حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و علما و ائمه و اشراف و اکابر ممالک
ماوراءالنهر مجتمع بودند بپایه سریر اعلی حاضر شدند تا در خوبترین ساعتی و بهترین زمانی زهره سپهر عصمت قرین بخوابگاه مشتری ثبت گردانیدند ملکت خانم بحضرت اعلی
را با این شیخ شریف برای عصمت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان گردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امرای عالی تبار و نویان نامدار
دست افشان بر نثار آن از کثرت زر و درم و اشتهار زمین حکم گرفت و از بسیاری در و جوهر که بپاشیدند دیده دریا و کان خیره ماند چند روز بعشرت و شادکامی
از عیش و کامرانی گذرانیده چون دوال مجموع ایلچیان و آغایان در همراه مهد علیا آمده بودند از ترشحات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران گردون توان تازه و ریان گشت
و در این اثنا ایلچیان مصر و شام که از جانب حاکم آن با تحف و هدایا و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون رسیده بودند امرای عظام باستقبال ایشان رفته سکندر و جمشید و فریدون
فر حاضر گشته و پیشکشها بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و بحضرت الهی صرف نمودند از آنجا بالگشته و حضرت صاحبقران عالمیان امیرزاده محمد سلطان
بعزیز تحویل آفتاب بحوت فرمودند متوجه ترکستان پیش آمده خواستند که دیگر بار مسافر ابوبکر ... امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا
با جمعی بسیار سوار ملازم او رفته فرمان دادند که در کنار رود سیحون و خندق اطراف آن بنا کنند و ایشان روان شده از عقب قولان گذشته نواحی اشیره را یورت ساختند و بموجب
فرموده مردم را آبرو و عمارت ترغیب نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران گردون محل از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده فردوس مانند
چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بکاب کش نهضت فرمود و در بهشت فرح بخش سمرقند بکوی رسیده و در دیه آن دو رود خانه جاریست و چون آن موضع را شایسته عمارت
دید فرمان قضا جریان نفاذ یافت و در الحال مزروم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم ساختند و در میان باغ قصری بتکلف بر آوردند و در اندک مدتی باغ و کوشک بر طبق مدعا
منقح گشت و رایات نصرت آیات از آنجا نهضت فرموده براه رباط نام در حرکت آمد و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه بیابان قصبه درگاه
عالم پناه شرف بساط بوسی صاحبقران فلک شکوه حاصل کرده پیشکشها و تنسوقات بمحل عرض رسانید آنحضرت او را کشتی از کشتهای اعلی با علم و رایت اقبال ملک شاهرخ را
یورت قدیم خویش چند روزی رخصت اقامت ارزانی داشته دیگر باره بحضرت بارگاه سعادت انتما بقبه جونلای باز رخت ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان دیار

ضمان ملک ستان حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندهار و قندهار و کابل و غزنین و قندهار را به حد هندوستان با میرزاده محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابق

ذکر رفت زمانی که شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت با امرا و تومانات مثل امیر سیف الدین بارین و

امیر قطب الدین عمزاده امیر سلیمان شاه و پهلوان محمد درویش برلاس و قماری ایناق و تیمور خواجه آقبوقا و شاه ملک و امیر زاده بهاء الدین و دیگر امرای عظام

آنچه تفصیل می یابد ایشان موجب تقویت مشیت در حرکت آمده از اوغانان گروه سلیمان را غارت و تاراج کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اوچه استیلا یافتند

و از آنجا روان شده و منازل قطع کرده به مولتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروزشاه بر سلطنت محمود

برداشته پادشاهی ... بر ممالک هند استیلا یافته و حکومت در روی ... ملازمت پادشاه اشتغال نموده سارنگ را ضبط مولتان آمده بعد المحاصره منصور مولتان را

محاصره نموده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر به حضرت صاحبقران رسیده موجب آن شد که به جانب هند توجه نماید و در آن زمان عزیمت ایشان با لشکرهای اطراف

و اکناف به درگاه جهانپناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد و یکی از نتایج نهایی المملکت معبد ... پیش نهند دیگر آنکه پیش از این به جلال ... در نظم ...

ممالک دهلی و مولتان و ... و عبده اوثان ... از لوث ... آلوده میدارند و چون در آن اوان همت والانهمت پادشاه مؤید پاک اعتقاد مقصود

و مصروف بر غزا و جهاد بود لشکر کشیدن بجانب مولتان و دیار اوراح ... خواص و مقربان مشورت نموده مجموع ایشان به هندوستان ... کشته

... و وسیع بود با سپاهی از دوراق ... و قطرات ... روی توجه بدان صوب نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را ضبط سمرقند باز داشت

و چون رایت نصرت آیت ... از ... ارباب ... بر عالمیقه ... عرضه داشتند ... که کافران کتور و سیاه پوشان ...

از ما ... و خراج ... می ستانند و اگر ... از آن اهل و اهالی ... آتش خشم و غضب صاحبقران ...

... از سپاه فیروزی اثر از هر ده نفر یک نفر انتخاب کرده با توفیق سعادت و اقبال سوار شد و میرزاده شاهرخ را با بنگاه

در ییلاق ... بگذاشت ... و چون به موضع ... رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان ... سیاه پوشان با بعضی امرا با ده هزار سوار

از جانب دست چپ فرستاد و آنحضرت از آنجا نهضت ... بکاوک رسید و فرمود تا قلعه ای را که خراب ... عمارت کنند و اکثر نوران از امرا و لشکریان

اسبان ... با پیاده ... بکتور برآمدند و ... که اسبان ... به زیر ...

توقف ... و از دو طرف ... تا بالای کوهی ... مرتفع ... آوردند ... بعضی امرا همراه داشته باز گردانیدند

و چون کافران در آن منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوهها فرود آمدن متعذر می نمود امرا و لشکریان از قلل جبال بعضی بطریق فرود می آمدند و برخی

بر روی برف ... و بعد از لحظه بر روی زمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چیزی از چوب ... و حلقه ها برانک ...

کرده طنابها بران ... و حلقه ... پنج ... و بر آن حلقه ها بسته و آنحضرت ... آنجا بالا نشسته چند کس از قله کوه به آهستگی فرو میکشیدند

و دو کس دیگر ... برف ... و ... بلندی استادن ... تا القوم فرود می آمدند ... فرود میکشیدند ... چون به ... ... بدین طریق نموده

نوبت ... کوه رسیدند حضرت صاحبقران غازی ... مبارک ... و ... پیاده ... چند ... را طنابها بر کردن ... بسته

از فراز کوه به نشیب گذاشته و از سیلاب از فراز کوه به نشیب رسید چابک‌تر راکب سوار شده داشت در عرصهٔ ملک آمد و حضرت صاحبقران کامکار سوار شده جلوریزان پیاده در رکاب همایون
روان شدند و کفار آنجا را مجموع بالا بلند و عظیم الجثه می‌باشند و اکثر اوقات با هم جنگها می‌نمایند و مقدم ایشان را عداشو گویند و امرا و ملوکان را اهنت و زبان فارسی و ترکی و عربی
و هندی و جمهور السنه بجز زبان خود ندانند و هیچکس بر مذهب ایشان نیست مگر کسی از آن نواحی آن طایفه را خشک دستند که ملقب القوم لقب ایشان بادپا توف سپرا کرده بر قلل
شوه از آن مکانها ساکن شده داشتند و از آب عظیم از دامن قلعهٔ ایشان می‌گذشت و از آن طرف کوه عالی بود سر به فلک کشیده و سنگ خارا هم و صحرا بر آن طلوع برده و از آن بالا
از و صعب گردید و به این کار پادشاه جهانگیر [illegible] از زور غنیز آگاه شده بودند و جرأت و فتنه جویی بالای کوه برده حضور آنکه کس بدانجا نتوانند رسید فارغبال نشسته و چون سپاه ظفر
شعار بر حصار ایشان استیلا یافته بغیر از گوسفندی چند هیچ نیافتند گوسفندان را گرفته آتش در خانه‌ها زدند و بیابان زدند فرمان همایون صادر شد که دلاوران لشکر ظفرقرین
کمر اجتهاد بر میان بسته به بالا روند و بهادران قلعه دیگر با وجود عظیم الکثیر روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را رانده بموضع مرتفع برآمده و ایشان
مشرف بوده و علی سلطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را از موقف ایشان رانده در مقام ایشان بایستاد و امیرشاه ملک نیز با آن زمرهٔ فتح قرین جنگها پیش برده و غایت
سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داده و از جمیع بهادران دین و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بفیض شهادت فایز شدند و شیر بهادر و خواجه ملکشاه و اقبل شیخ علی
سلبر و اولاموسی و کال حسین ملک توجیف و امیر حسین قورچی کوششهای بهادرانه نمودند چنانچه امرای تومان و قوشون از اطراف و جوانب حمله آورده آثار جرأت و جلادت بظهور
رسانیدند و بسیاری از آن بی‌دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز [illegible] پادشاه هفت کشور بالکل المنزور [illegible] کردند از [illegible] آمده جمعی
را که سلطان کنیز را پیش ایشان فرستاده پیغام داد و از الحضرت مبادرت [illegible] با کلمهٔ توحید [illegible] حکومت ممالک بار شاه مقرر کرده و فرقهٔ ضاله بواسطهٔ ترجمان بر مضامین
کلمات اطلاع یافته بعد از سه روز همراه او سلطان بدرگاه عالم پناه شتافته و اظهار اسلام نکرده ایشان به تضرع و زاری گریستند و از جمله [illegible] معتضی فرمان جهانمطاع
بجا در [illegible] پادشاه را [illegible] انصراف دادند و چون [illegible] لباس ماتم زدگان پوشیدند آن تیره دلان بر امیرشاه ملک شبیخون
آوردند و قریب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار آمده کشته شدند و بعضی از آنجا خسته و مجروح جان بیرون بردند و لشکر اسلام از آن کوه بالا رفته [illegible]
ایشان [illegible] فرزندان مخالفان دین را اسیر گرفته از سرهای کشتگان بر فراز آن جبل منارها برافراشتند و کیفیت آن فتح نامدار را با تاریخ در همان محل بر سنگ
نگاشتند تا بمبادی روزگار و لیالی [illegible] در آن مکان بماند آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا با سعی و جهد میسر شد هیچکس را از ذوی الاقتدار [illegible] بسیار
دست نداده والله اعلم **ذکر فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور محمد آزاد را به تفحص حال امیرزاده رستم و جماعت [illegible] را** چون از
رفتن امیرزاده رستم و برهان اغلان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان پیدا نبود رای صواب‌نمای پادشاه هفت کشور محمد آزاد را که از جمله چریکان بود با طایفه از خاصه بیکجکان
و چهارصد نفر از ترکان تاجیک به تفتیش حال ایشان روان فرمود و آنجماعت بر حسب فرموده تعجیل در حرکت آمدند و مشقت بسیار از راههای باریک گذشته به کوههای
بلند پربرف برآمدند و سپر بر پشت استوار کرده و به پشت چسبیده و خود را از آن کوه رها کرده بر زمین رسیدند و از آنجا روان شده بقلعهٔ سیاه پوشان رسیدند و در آنجا از
کافران و مخالفان اثری ندیدند لاجرم باز گردیده در یک جا [illegible] رفته بعد از آن با سیاه پوشان [illegible] توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته [illegible] ساخته بودند
و در دره‌های تنگ [illegible] کرده چون امیرزاده رستم و برهان اغلان و امرا و قوشون و اسماعیل [illegible] داد و سونج [illegible] دیگر هم با لشکرها بدان دره‌ها رسیدند بعضی گذشته بودند

و برخی غافل فرود آمده اسبان رها کرده ناگاه سپاه پوشان از کمین بیرون آمده بودند بر سر ایشان ریختند و بریان اغانان از غایت صعبی و بددلی جنگ ناکرده
بزرگ و کلان در جسته گریخته بود و چون اعدای دین بسیار شده گرده بودند و مسلمانان روی بکوه نهادند از عقب رفته و بسیاری از ایشان بدرجه شهادت رسانیدند و از امرای قوشون
شیخ حسن برچی و داولتشاه جاکی و آدینه بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسیده بودند و اکثر از آوازه سپاه پوشان را دیده روانه شده بدره رسیدند جنگ
در آنجا در تنگی هیچ با سپاه پوشان تاریک جنگ و جار شده بضرب تیر و زخم شمشیر و حمله نیزه دستدان گذارده و روزگار آن خاک را بر آورده و به سبحون و مغفور جنگ
و اسبان لشکر اسلام و دولت حرب ایشان را که گرفته بودند از کفار باز ستدند و سلم و غنایم مراجعت نموده بریان اغانان و پس از گریخته با هم ملحق شدند و از لشکریان هر که اسب
و سلاح خود شسته جنگ نکرد و مجرا آورد بریان اغانان سالکت و مصلحت چنان مینماید که در همین موضع فرود آییم و چون روز شود کوچ کنیم و او از سستی و بددلی بعقبه برآمده گریخته
باو موافقت نمودند بیت یکی را که دیدی تو در جنگ پشت : بکش چون عدو در مصافش نکشت : فی الواقع از زمان چنگیز خان تا آن غایت از قوم قتات یکس پیش از
نوع ملی مسلمانی اقدام نموده بود پیش از آنانکه انحرکت بیم از دو در جنگ او درنگ صاد گشته بود حضرت صاحبقرانی عفو و اغماض را کار بسته و از آن گناه تجاوز نموده بجهت التماس او
میندارد و دروان اوغان حرمتش را جهت اظهار ستاره و تلافی مافات نماید تا در میان الوس او در آن موسی دار بردی جاعت شهید الخطاب هم این نوبت تقید اعراب نموده از ... که
مگر کجا بیا از پردلان یا در سیده سرزنش کند که مگر شرم نمیداری از مصاف میگریزی و نمی اندیشی از مردم تا چه گویند و در انجمنها زبان بعیب تو گشایند عرب حرب
و درو نزد من آن صورت محبوبتر است از آنکه باشم و خلایق همه لعنت الله گویند بهتر از آنکه کشته شوم و حاشا رحمة الله علیه گویند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کشور قتات
فرقه بد اختر جلال الاسلام و عایشه را فرستاده تا راه بیرون از آن دره لاده گرد اسیر تا من در زنخدان آگاه دنبال ستم پیشه راهنوز بنز بهتا تا چرخ زنده در آن دیار
از آن نبات آن هیچ از ایشان گذاشته جلال الاسلام و علی ترجب فرمان تفتیش طرق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی مواضع برف و براغ کرده راه معین ساخته و حضرت
صاحبقران کامکار با رایات ظفر اثر در حرکت آمده از عقبات و جبال عبور نموده در جادکی نزدیک اعجال واقع شد و بخدمت جمعی را که با حفظت و محاصره آن فرمان داده
تعیین دیوان ملکان با اسبان رسیده تمامت امرا و لشکریان در مدت هیچ روز بقرار استقلال ملحق شدند و سوار شده از آنجا در حرکت آمده با غرق همایون پیوستند و چون
بریان اغانان را که با ده هزار کس پیش کاوان از نسبت با ایشان در گناه عاقبت بودند جنگ ناکرده گریزان شده بودند به جلس در غضب راه نداد و فضیحتش را آشکارا کرده حسه
از نظر عنایت افکنده حکم فرمود تا او را پیاده با چهار صد کس پیمان کرده حمایه نموده بود و بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده و اهل اسلام را که گرفته بودند باز ستده بود نوازش
فرموده فوتون جماعت را که با او در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند بصنوف رعایت و عاطفت اختصاص یافتند ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران میرزاده
شاهرخ را بجانب هرات چون حضرت صاحبقران دادگر از کشور رضا آن ساینه ملک اکبر مراجعت نموده با غرق همایون قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را رخصت
فرموده که بهرات تا مسند سعادت نشیند و گوش هوش آن شاهزاده را بدرر نصایح و مواعظ آراسته داد و او را در آغوش گرفت و بحفظ و عنایت ایزد دادگر جهانبان سپرده وداع کرد
و بهرات روان گردانید و نفس همایون سوار شده با لشکر منصوره صوب کابل شد و بعد از قطع منازل بخجسته ناران که از آنجا تا کابل پنج فرسنگ است در مرغزاری فرونه
روضه خجسته بنیاد نزول فرمود و چون فیض ... الاطلاق مخلوقات را از نشمات سحاب مکرمت حضرت صاحبقران محی رباب آن و نیاز سیراب فرمود به ایشان الحضرت را
موقوف رحمت و از رود خانه آنجا کهنه نهری فرمانده بود امرا و لشکریان قسمت فرموده و بمقتضی حکم قضا جریان جوئی بطول پنج فرسنگ در اندک زمانی جاری شد

دیلی

بتکاپوی پای اکبر موسوم گشت و از آن جنب جوی ترب معمور مجتبر پدید آمده معمور شد و بعد از انجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت آمده بطابار رسید و چون در آن

سرزمین مرغزار و در آن محل از دشت لشکر ظفر قرین گذشت ایلچی تیمور قتلق اغلان و نوادگان ایدکو و اوزبک رسیدند و از طرف چپ نیز ایلچی حضرت خلافه افغان آمده این عرض

امر پایه سریر اعلی حاضر آمده پیغام گذاردند و مضمون سخن آنکه حکام ما میگویند ما بنده و چاکریم و زیرا که یافته آنکه هم خواجه اگر پیش ازین بر جاها بخشیده و اغوای مردم مفسد پای

از دایره متابعت بیرون نهاده و چهره وقار را بناخن مخالفت مجروح گشتیم و مدتها در صحرا و بیابان سراسیمه حیران میگردیدیم اکنون صورت قبح کردار ناپسندیده خویش در

آئینه خود دیدیم از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود پشیمان گشتیم و بلطف حضرت امیدوار و از عفو عام ملتجی ایم انتقام او بر آن نیم اگر ملک مانده گناه ما بخشد بعد ازین پای از

جاده عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضی فرمان واجب الاذعان در نگذریم : بیت : بفرمان تو زندگانی کنیم : و زان پس بکام تو رانی کنیم : و هم درین مکان یارید اغلان

و در واقع یورت بارقان مخالفت نموده از قبچاق گریخته بود بشرف بساط بوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت آنحضرت بزبان عنایت دلنوازی پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام

مرعی داشت و اسبان راهوار و استران تفت رو و شتران بار بردار و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب حکومت و فرمان باشد بخشید و او را ظفر کردار ملازم موکب سعادت

آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ نورالدین که در اثنای یورش حسب الحکم بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با کنف و بدلایا و خزانه از جمله الله و جواهر دیگر پای

مرصع و ظرفهای طلا و نقره و نفایس آقمشه گرانمایه و کرایم اسلحه و آلات داده داد و دست جود و اسبان تازی با زین زر و شتران کوه پیکر خوش منظر و استران رهوار رکاب با خوت و آلات

از نعل و خیمه و خرگاه و از سقرلاطهای ملون و دیگر ظرایف و لطایف که دیده بیننده از دیدن آن خیره میماند باردوی همایون رسید و کتب حسب دلیل اعلا افراز شد و روز

دوشنبه ترتیب نموده و اوراق و نسخ پرداخته بمطالعه امرای عظام رسید و از مهر طلوع خورشید جهانگیر با تمام قیام نمودن خلایق بر کوع و سجود قیام و قعود نماز پیش از

شیخ نورالدین بزانو در آمده آنچه آورده بود پیش حضرت صاحبقران گذرانید با تنسوقات اغلان و ایلچیان دشت قبچاق و دیگر ایلچیان بدیده عبرت در آنها نگریسته پیشکشهای کان

خسرو آفاق و پادشاه علی الاطلاق انبهه ملک دار و چندین اشیاء نفیسه از دریای لوت بعرض رسانید و حضرت صاحبقران ایلچیان اوزبک را بالحفهای گرامی و قباهای

نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشحال باوطان خویش بازگشتند و بعد ازین امیر شیخ نورالدین زانو زده بعرض رسانید که برهان اغلان جمعی را که باده و عیاش

اتراک و اسند شفاعت نموده و اعتماد پادشاه بازداشته اند و ایشان را بجهت مغرور کرده از سر کینه ایشان در گذشت و هم در آن ایام سلطان محمود خان و امیرزاده

محمد و امیرزاده رستم با طایفه از امرا دیگر جوانغار بسمت هندوستان روان شدند و پیش ازین ملک قاآن برادر لشکر شاه عالی بارگاه صاحبقران با طایفه ازو بیا آمده بود

و ظلم نموده موسی اوغانی و اکثر درپیش هم پیشه او کسی است معاینه شیر و روز و قاکس است برادر مراد در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت و قلعه ایرتاب را برای حفظ

و محل خزانه او را ایجاد غارت و تاراج داده دست تعدی باموال و اسباب دراز کرده است و ضیاع و عقار در تحت تصرف خویش در آورده همچنین بقطع طرق و حرکات نا شایسته

اقدام نموده و همیشه آن کس در حوالی پور نیش از بلاد مسلمانان گشته و سرکشی میکند از خوف جانب ما بر آن اکنون بقرین ارکان اوج و چون در رایات موکب نصرت قرین شنیدیم نو حکم عموم باره

غضب حضرت صاحبقران داد که با استماع این خبر اشتعال آتش حمیت عالی نهمت بر و کشور موسی اوغانی با دیگر اعدا و ابضاد را هلاک کشته و پامال هلاک را ساختند پیش

آن و ازین باب فکری و صواب اندیشیم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانی فرستاده حکم توقعه ایرتاب را خراب سازند و چون این خبر بسرحد هندوستان واقع شد

سلب شده و ویران باشد بایدار برسیدی که رعیت تحت تصرف شاه پی تا منتهی اقداد شاه المملکت مفوض کرده قلعه ایرتاب را خراب کنند و چون ایلچی پیش موسی رسید بادای

ایلام نمود و کشتیهای سرب گرد رسید و بارگاه گیتی پناه شتافت و بشرف پابوس استسعاد یافت آنچه همراه داشت بمجلس عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بخلعت و نوازش
امین دستور سرحد فرمود و لشکری در مرافقت او تعیین نمود و فرمود که تو نیز باید چشم خود را بانجا بیاوری هر جا رفتی در عمارت سعی نمایند که آمدن ما باید درازان مهم باز
پرداخته باشید و اگر جزوی کاری مانده باشد تا ما برسیم ملبوده کاری مرتب نام شود و موسی با کلال را با سه هزار کس مصحوب او گردانید به برسبیل استعجال از پیش روان
سرحد و اثبات بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شد و حضرت صاحبقران سعادتمند با تومان آغا و ملک خانم و امیرزاده الغ بیک را در ارده
سمرقند باز گردانید و بنفس همایون از جلگاه کابل با هیبت و کمر روان شده روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه ثمانمایه با بر باب رسیده آن نواحی محل نزول خیمه ظفر
در و دشت و امیر موسی ارباب عمارت ایستاده هر روز بیست و سه نفر با طنبور و سرنا کار میفرمودند حضرت صاحبقرانی فرمان داد و لب خیال بجد و مردانه و سعادت
شوند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و انحصاری بود مشتمل بر سه جزو و معابد و دیگر عالی شان و بناهای متعالی و محکم شده و ملک صلوات لا اسلام در آنها
مسجد جامع اسلام بنا نهند و چون قلعه عرایض ملک چهار روزه روز سحر و پرداخته آمد و حضرت صاحبقران در حقیقه تواچیان را گفته بود چون عمارت تمام شود آن موسی را
گذارند و سورت خود باز گردند ایشان شمه از عزت شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت روزی سوار شده و حصار و خندق را احتیاط
نماید در زمانی در ما امرا و ارکان دولت که در قلعه میگشتند هشت نفر از حشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالا خانه دروازه ایستاده بودند و چون نظر بر
ایشان برابر دروازه رسید یکی از ایشان نفر به آخر بری قصد آنحضرت او خشت چند که از صر برتر است چهار نورد برمیداد از کمال عنایت الهی گزندی بآنحضرت نرسید
حضرت آتش خشم جهانسوز برافروخته بحصار در آمد و آن هر هشت را که در آن مکان بودند بگرفتند و آن هشت نفر برپای دروازه حاضر آمد چند یکی از ایشان
نیز اقرار نمود از بیم جان درست بگفت که به تیر و کمان بازیبند و جمعی کس بدین حکم ازار کردند آنکه کی بیستاد نردبان نهاده بر بالا رفت و ایشان را بگرفتند و [illegible]
را با دوست کس از اتباع او گرفته علاوه بر دنده و دیده لوکر مجموع را بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان منار ساختند و ربع و حب الله و الله دغان نغفایات و حشم
بغا رسیدند و طایفه از سرداران قوم را از پای در آوردند و عیال و اطفال در بهول آن ظالمان زار است مطلق اربابان افتاد دیگر باد شاه بحکومت قلعه ایران
حشم و ولایت ملک محمد را نامزد داشت **ذکر توجه حضرت صاحبقران کامکار در دفع مملکت دار قبضه اقتدار همایون** چون ولایت ارباب
از جمت صاحبقران کامیاب بجمال زراعت و عمارت آمد رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نمود متوجه خطه سواران شد و کوه و جنگل قطع فرمود و حدود اندباب
زحس سپاه نصرت شعار گشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امرای اغرق از راه جغانی متوجه بالوس شده نزد آنحضرت با صد هزار سوار از اعیان
فرموده بطرف قلعه روان شد و پیش از ین امیر سلیمانشاه با لشکرهای خراسان بطرف رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده چون خبر همایون رسید دفعهای بران دیار و اقوام
سنهیان میمع علیه السلام و رفته در ستانه از احشام او غانان به فرمان شده بود با اردوی اعلی میوندند پای از دایره صواب و متابعت بیرون نهاده
اندر ان وقت امیرزاده پیر محمد ولایات شهر را غارت نموده و غنایم رابیش سیستان در آنجا عبرت راه میگرفته اند و دست تعدی از آستین برآورده چهار ارابه
اسدل برده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده برطریق و افرام می نمایند از استماع این خبر آتش خشم پادشاه هفت کشور زبانه بفلک کشیده بهمدران روز بهادران اردوی
فیروزی نشان بجانب ایشان روان شده و بعد از سه روز بمواضع آن بدکرداران رسیده فرمود تا سلاطین از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها در رفتند

شهر عرصه را از آلایش وجود ناپاکان پاک ساخته و زنده‌دلان و رادان پرخاشجوی بموجب فرمان عمل نموده در تنگ دیوی آمدند و حشم نامعدود آن عاصیان را
بتیغ بیدریغ از هم بگذرانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته آتش نهب و تاراج در خان و مان آن طبقه زدند و بعضی از آن طبقه بهزار مشقت جان بتک پای بیرون
بردند و حضرت صاحبقران دین‌پرور حکم فرمود که اکراد کوه جنیران توقف نمایند و بقیة السیف دزدان اوغانان را بدست در آورده بردار سیاست آویزند تا عبرت دیگران باشد
از امرای ایشان ملک بکریه از آن مهلکه گریخته در مغاره از جبال آن کوه پنهان شده بود بعد از آن بنیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر خاک
مسکنت نهاد و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او در پیشگاه ضمیر انور تافت بر جرائد جرایم او رقم عفو و اغماض
کشید و بانواع عنایت و عاطفت او را بمرتبه رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تعمیر قلعه نغز امیر سلیمانشاه شنیده بود که اوشم کلانتان و گروه انبوه و جمعیتی باشکوه
داشت و فرمان حضرت صاحبقران سعادتمند را بسمع رضا اصغا ننموده اند و جرگه بجای سر راه اعلی گرفته اند پیش از آنکه جنود ظفر لشکر بدیشان رسد دیار و امارت
بدو و از امیر شاه ملک رابیه برآن قوم قوی مسکین روز تاخته بود و مجموع اعمال عشیره خان و مان ایشان را بباد غارت و تاراج داده و بود و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر کرده و در ین وقت در ولایات نصرت آیات بانجا رسید امیر سلیمانشاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و گویند که از نوع غنیمت یافته بانواع تربیت و نوازش مخصوص
گشت و در غره محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعه نغز نهضت نموده و در حوالی قلعه نغز زمین فرمود و حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا
امیر سلیمانشاه را با طایفه از سپاه ظفرپناه بموجب اشارت پیش امیرزاده پیرمحمد روان کرد و کوتوال قلعه نغز را بشرط اعلام ارزانی داشت و پانصد کس از سپاهی پیش او گذاشت
و از آن موضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از آنکه از چنگیزخان گریخته خود را برآب زده و گذشته بود چون بکنار آب
در محلی که نمی‌گذارش رسید فرود آمده و حکم جهانمطاع عالم مطیع صادر گشت که بر آب آن محل کشتیها ساخته فرمان برداران فی الحال بموجب فرموده عمل نموده و در بیست و دو روز
آن سه پایه و کشتی در اندک زمانی بر آب بستند و مقارن آن حال سید محمد مدنی از مکه و مدینه مکرمه بدرگاه آمده و بعرض رسانید که حکام و اشراف آن دیار
انتظار مقدم همایون و امید دارند که رایت نصرت شعار بدان دیار و معهد ایران و بارگاه و آن ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورده باز گردانید و از ایشان که حاکم آنجا
نیز در ین وقت عرض عبودیت بدرگاه آمده بود نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و با سکندر پیغام داد که با لشکرها در ملاحی سوار شده بموکب همایون پیوندد
در روز دوشنبه دوازدهم محرم الحرام سال مذکور صاحبقران کشورستان اعلام از آب سند عبور نموده لشکریان بهرام انتقام تمامت آب را گرفته برکنار جو نزول کرده و آن
جا باشد طولی و عرض او در میان اهل تاریخ عجب و غلطی اشتهار دارد و در دوازدهم سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از خان و مان با این جیحون درآمده بود
و در ین اثنا رایان و سرداران کوه جود بملاحظه بهبود اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده ابواب خدمتکاری گرفته پیشکشها کشیدند و پیش از این بجای ملک سرتم
خطاب برحسب اشارت علیه با فوجی از جریک منصور بطرف مولتان رفته بود و از آنجا پیش کوه جود رفت برتبت مستغرق گشته و همین رایان و ایشان در آن نکاه داشته
و لطایف صدقات و صنوف تحف بتقدیم رسانیده بودند لاجرم در مقابل عنایت پادشاه بر سر حال ایشان شده مسرور و آسوده خاطر بمنازل خود بازگشتند ذکر شهاب
الدین مبارکشاه و تمامی احوال شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود برکنار آب چنداب و استعداد بکثرت حشم و اسباب و مال و زر ایالت نهاد و ممتاز داشت
و در اول اقبال امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بجهت قبول فرمان رسیده خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شهزاده آمده و در سلک بندگان عتبه علیه انتظام یافته و علوفه

راه آن سپاهیان داشت مخصوص گشته چند گاه بشرف ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته به مقر حکومت مراجعت کرده شیطان جهل و غرور او را از استحکام مقام و وفور ابواب
در نظر او جلوه نمود تا پای مخالفت دراز کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب محل نزول پادشاه شد بجد برگشت از عصیان شهاب الدین مبارک
شاه آگاه شد امواج بحر غضب او در تلاطم آمده فرمود تا امیر شیخ نورالدین با تمامی خاصه خویش روی توجه بدان جزیره نهند و شمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت
مخالفان زنند و امیرشاه ملک را نیز بر حسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بجزیره رسیدند دیدند شهاب الدین خندقی عظیم فرو
برداشته و باره بلند برکشیده مستعد گشته آتش جدال اشتعال حصن حصین بحر و بر سهاد و لشکر پادشاه کشور گشا از آب گذشته آتش حرب برافروختند و جنگ
دست داده زبان [illegible] و تیغ آن فاصل آمد و چون روز مخالفان تیره و تار گشت سپاه نصرت شعار منزل خود فرود آمده آرام گرفتند
و شهاب الدین با ده هزار سوار گزین شبیخون آورده جنگی عظیم در پیوست شیخ نورالدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار افشرده حملات متواتره متعاقب کرد و دلیران
و عسس [illegible] بر خاطر نهاده از بیم شمشیر آتش [illegible] خود را در آب انداختند و برخی مشغول [illegible] کشتی نجات [illegible] و در این حین حضرت صاحبقران
ظفر قرین در کنار آن طایفه را که در آن شبیخون علم اسم جرأت و جلادت قیام نموده بند پای وقار خویش استوار داشته زخمدار شده بودند [illegible]
مستظهر و توانگر گردانید و چون کشتیهای شهاب الدین بجرجه مولتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با چریک منصور راه بر ایشان گرفتند و آن مدابرا
در میان آب دستگیر کرده طعمه ماهیان گشتند و شهاب الدین و اطفال خود را در آب انداخته [illegible] در صحرا خونخوار جان بکنار کشید و امیرشاه ملک بر حسب فرمان
بجلگه آن درآمده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر [illegible] فرستادند با غنیمت بسیار روبرو برده بیرون از شمار و گوسفندی گرانبار از حیوانات و جنس
ماکولات بار اردوی [illegible] معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمده پنجشنبه روز کنار آب [illegible] نهاده در برابر قلعه تلمی فرود آمده
جاده و در آب نهاده [illegible] از کرمی پیوستند آنحضرت فرموده [illegible] **ذکر رسیدن جنود فرخنده بتلمبه و در آب**
ظفر سحاب شهر شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از آب گذشته در کنار آب تلمی در برابر شهر قبه بارگاه سعادت اشتمال بتعبیه جوزا برافراخت حکام و رؤسای آن
بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده به دولت دست بوس استسعاد یافتند و در همان روز حضرت اعلی خاقانی از آب عبور فرموده در صحرا [illegible] صحرای تلمی
مضرب خیام سپهر احتشام گشت و نویسندگان زرین قلم بموجب فرموده مبلغ دو لک مال امانی باسم شهر با رقم زدند و حکم شد که سادات عظام و علمای
کرام از مطالبه معاف و مسلم باشند محصلان بتحصیل مشغول شده چیزی از وجه رقم باقی نماند و درین وقت مجموع چریک که از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بودند رسیدند
و غله ایشان تمام داشتند یرلیغ جهان مطاع صادر شد که هر جا غله یابند بردارند در ظلمت لیل لشکریان بهانه غله در شهر ریختند و سیلاب بلا بالا گرفته آتش در خانها
زدند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج بردند و بغیر از محلات سادات و علما و ارباب هنر و تقوی جای مصون و محروس نماند و لمعان اشتعال [illegible] آن بر
گزیده پادشاه ذوالجلال رسید و طایفه از حکام آن شهر با رتمی در مقام [illegible] آمده بودند اکنون عصیان از کمین طغیان برآورده شیوه مخالفت
شعار خود می ساختند از استماع این خبر نایره غضب حضرت صاحبقران التهاب یافته حکم فرمود تا امیرشاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور با تومانات بر آن جماعت بروند و ایشان [illegible]
نیز از جمله امرا و لشکریان [illegible] بجلگه ها درآمدند و قریب دو هزار هندو را بدوزخ فرستادند و غنایم نامحصور بار اردوی کیهان پوی پیوسته در روز شنبه صفر سال

81

مذکور رایات نصرت آیات در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال و در کنار آب چناوه خیمه لشکرگاه حضرت صاحبقران بجلال گشت و در آن موضع جال رودخانه عظیم جاه

موکب حشر نکبت بران آب کرده است و حضرت صاحبقران با لشکری بی پایان بانهر جمعیت جتان و حروش ان روی لشکر برایشان نهاده بر ایشان بیعمد ... شیخ

نورالدین و امیر الله داد از ایشان طرف جوانغار از حشمت رایات امیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور از پیش گرفت و علی سلطان تواچی با پیادگان از پیش قول

آماده جنگ و جدال گشته لوکری از غایت جبن و غرور با هزار کس از جنگیان هندوستان برابر سپاه ظفرنشان بکنار آمده صف آرای گشته و علی سلطان

تواچی و پیادگان خراسان در کنار آب جنبانیده آتش حرب و جدال برافروختند چنانچه او با چندکس دیگر کشته و مجروح شدند امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب آن رود بگذشتند

در آمده و بزخم شمشیر آبدار آن خاکساران را از آبادانی دوزخ فرستادند و آن نصرت نام بکتاب انجام معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا نه و با دیگر کشتگان

راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال انجماعت را غارت کرده و آتش در خانهای ایشان زدند و عمارات آن ما ثر بزحمت تمام از اهل ولای گذشته موضع شاه ارداش

نوزدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه لشکر در آن قریه است و در آنجا غله فراوان یافتند آنچه توانستند برداشتند و حسب فرمان جهانمطاع آتش در خانهای ایشان زدند

تا گبران از آن منتفع نباشند و در وادی کیهان بوی ارشاه نوازه کوچ کرده برکنار آب بیاده در مقابل قریه معتبر فرود آمدند و در آن روز معتمدان شاهزاده پیر محمد از ملک

از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانیدند کیفیت واقعات و صورت حال بعرض رسانیدند گفتار در تسخیر مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحبقران

سابقا سمت گزارش یافته که امیرزاده پیر محمد مولتان را محاصره کرده و لشکریانش هر روز و هر نوبت جنگ پیش بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه بگذشت و اهل شهر عاجز شده

شده از رنج گرسنگی نماند و اهالی آنجا بالضروره مولتان را گذاشته شاهزاده برانداختند با استیلای گشته و عرضه داشتی مشتمل برین فتح نامدار بپایه تخت حضرت ... بگاه

دور عین اشت و باران بسیار در هندوستان از ابر بسیار کوه چند روز متصل باریده اسبان امیرزاده را بیشتر لشکر بیشتر تلف شده و مجموع شده و سپاه از پرخاش

در آمده و حکام و سرداران دیار هندوستان بای در دایره انقیاد و اطاعت او نهاده بودند خیال فاسد در دماغ جای داده گردنکشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگان

را بقتل آوردند مخالفان را اظهار شهر می آمدند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشته شاهزاده بغایت متحیر و متفکر گشته بود ناگاه رایت ظفر

سلیم پادشاه بخش کشور از افق امداد بالای اطلاع گشت و از ملمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران در باطن مخالفان افتاده و در حیرت بدماغ ریان بیره رای را

با فتنه در زوایای وحشت بگریبان حیرت فرو بردند بیت زراه گوش ان کوشها مرانند ؛ سر باب سپه فرو بردند ؛ و امیرزاده پیر محمد از مضیق تفکر و اندیشه

بیرون آمده باتوغ و لواحق متوجه اردوی همایون گشت و روز چهارم ماه صفر در لب آب سیاه چکر بهمایون پیوسته و شاهزاده بشرف دستبوس آستان اعلی فائز گشته حضرت

صاحبقران او را در آغوش گرفته بزبان عطوفت پرسش بسیار فرمود و چهل و یکی برادرش بایزید و چهار دیگر حاجی ناره درجنس یورش خوارزم از امیر حسین

که گریخته بودند در آنجا رفته بودند در آن زمان امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرموده از جهت جلادت او مبادرت نمودند و امیرزاده ایشان را با وی داده بپایه سریر

اعلی حاضر گردانیده دراکمال کرده صحیفه جرایم اهل ستیزه بر آب عفو نشستند گردانیدند و غایت پادشاهانه خون انجماعت بخشیده هر کدام که جوب با سق رهائی یافتند

و در پنجشنبه پانزدهم صفر رایات ظفر پیکر از آب سیاه گذشته در مقابل قلعه صحاب نزول همایون نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف واقع شد و در آن منزل

امیرزاده پیر محمد طوی عظیم ترتیب داده تحفهای نامی از تاجهای مرصع و کمرهای زرین و اسبان خوب و زینهای زر و نقره و نفایس اقمشه و ظروف و اوانی مجموع از طلای احمر عرض

رسانند و نویسندگان دیوان اعلی هر روز کتابت آن مشغول بودند و در همان روز از آنها سالک رهنمون و حضرت صاحبقرانی بر پایه احسان او نواله بهوسات آنها را بر خلاف
دشت هزاره کان و امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا تقسیم فرمود و سی هزار اسب منکریان امیرزاده پیر محمد و جهانیان ایشان در بر لشکر ملحق شده بود در یورش بعضی
پیاده و برخی برگاو نشسته باردوی اعلا آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع سحان نهضت نموده قطع منازل کرده مرحله جهوان محل مرکز رایات اقبال گشت
و ارباب دیپال بوده پیش ازین در واقع اطاعت امیرزاده پیر محمد پیش نهاده در مقام باج گذاری و فرمان برداری آمده بودند و شهزاده مذکور کماهی سالار ایشان را
بدارو عکاره الملک فرستاده بود و در ان ولا او بر لشکر ردلانه شده و اندک ضعفی که حال حصهی راه یافت چنانچه سمت گذارش یافت مردم آنولایت از جانب خضر
با غلان فیروزشاه متفق شده مسافر سالار که بزرگ سالار سلمانان تعین کرده بودند چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت افغان و دیپال بگوش صغیر و کبیر رسید آن
مهوران دیپال از بیم جان فرار کرده داع کرده بخشی سفر نشسته و چون صاحبقران بدیپال در ضمان شرف و اقبال بموضع جبال نزول فرمود امیر شاه ملک و
تیمور تواجی سالار اعزاز گذاشته حکم کرد ایشان در اعزاز براه دسامور در حرکت آمدند چنانچه در محل خود مذکور است ان همالک هایون تلی ترنده و حضرت صاحبقرانی از جبال بخ
اسپان با ده هزار سوار جرار روان شده با بیخ روش لشکر کرده عنان عزیمت بصوب اجوان منعطف گردانید و صباح پنجشنبه بیست و چهارم ماه صفر ختم بمبارک شهر باجهالپور نزول
پیران دیار در آنجا شنید و خیر از ین شیخ منور و شیخ سعد که آن کرم مبرور رایی معروف و آن کریم شیخ است و زارع موصوف بوده مردم را چون ایشان زاد راحیه الطیب بر خود
مقدم میداشته اکثر خلایق آن موضع سالار حیلا ترغیب و تحریص نموده بعضی از القوم مصاحب شیخ سعد لطف نظر برخی همراه شیخ منور بجانب دیپال رفته بودند ثانیا عساکر
و علما بنابر آنکه عنایت و التفات صاحبقرانانه نسبت بخویش منید انستند پای وفا بدیار انروکسته و دیده امید که دو تنی ازاند و شخص اتفاق نکرده بوده و در منازل خویش
توقف نموده در ان بامداد و حور شید رایت نصرت شعار را فاق آن دیار طالع گشت ایشان بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمدند و جمیع تعیت باد شاهانه سرافراز گشتند
و خویش بازگشته حضرت صاحبقرانانه مملکت ناصرالدین عمر مهر پسر خواجه محمد مسعود بهادر را بداروغگی آن شهر تعیین فرمود و سالارات علما از تردد عفو کرده آنرا کوفته و از روی خاطر
گردند ذکر تسخیر شهر بند و قلعه لونی و استیصال اهالی انجا از رئیس تا سور قلعه لونی حصنی بود در غایت حصانت و موضعی بود در نهایت رصانت در میان جول
دریا بان واقع شده و هر کرا ... لشکر بیگانه بدانجا رسیده بدین سبب از احوال دو سامور و دیگر مواضع دیار هند خلایق بآنجا پناه برده جمعیت و کثرت عظیم در ان سرزمین دست
داده بود و شهر گنجایش ایشان نداشت لاجرم جهارپایهای فراوان در عرابهای نشتون برحوت و جمیع نفیس در حوالی حصار بار نزدا گشته طایفه کفار و هر اهلی قدیم ملتوی خود شده
صاحبقران صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه جاجود در آمد و بزیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج فرس برهه شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت نمود
و از رود و ته گذشته در خالص کوتی و از آنجا تا آن جهون دو گروه و ... گروه است قرود آمد هرسه گروه بکفر شک شرعی باشد و آنحضرت در خالص کوتی منازل نیک گذارد
سعادت و اقبال سوار شده تعیه انروز نموده ناشب از حرکت نیاسود و چون چنان راه ملوب سلامت را از ان قطع فرمود روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بقلعه لونی رسید
از آواز کورکه و کوس بولوله در زمین و زمان افتاد و غلغله تکبیر مجاهدان از اوج اثیر در گذشت و انچه در بیرون شهر بود عرصه نهب و تاراج گشت و ولایت گرداد و لیکن متمکن شده را
معتقد بهندیها در ان کوشیده بحصن حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایره اطاعت و انقیاد ننهادند سپاه نصرت شعار از دست سلامت و چپ و راست بی جلادت
بر تسخیر شهر آوردند و یک حمله شهر لونی را گرفته بسیاری از هندوان بقتل رسانیدند و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاده هر طایفه امرای تومان و قوشون تورها و چیزها

دلیران قلعه بر آمدند و جنگ در انداختند و داود طین با دلیران لشکر منصور جدال و قتال کرده بر در قلعه ایستاده بود بهادران سپاه بتخصیص از قاآن امیرزاده شاهرخ امیر سلیمانشاه
و سید خواجه و جهان ملک شمشیر کشیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بان شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر داود طین راه یافته سیدی را بشفاعت بیرون
فرستاد و اظهار ایلی و انقیاد نموده تا دیگر روز کمر خدمتکاری بر میان بسته در دروازه بنشیند و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران پاک ملاحظه فرستاده از خاندان نبوت
و خواهان رسالت بود کرده ملتمس داود طین را باجابت مقرون کرد و امیر و لشکر را از پای حصار باز خوانده از جنگ منع فرموده متوجه بیرون شده در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر
داود طین بعهد خود وفا ننموده بر لب جهان مطاع اشتغال نمود و هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برده به دیوار قلعه آتش و سنگ و تیر و خدنگ بر سر قلعگیان می باریدند از بر جانب
کرده بیک دفعه شکستند هرچه از تیر و تفنگ و آتش بود که بر حوالی قلعه آمد دیگر داود طین در آن ملاحظه اتکال نموده مضطر و سراسیمه بر سر برج آمدند و تضرع و زاری آغاز کردند و
بزبان مسکنت و نیاز فریاد بر آوردند که ما خود گناهکاریم و از طریق صدق نیت و صفای طویت حرم در دایره خدمتکاری می نهیم اکنون هر چه امر حاکم باشد نامه رقم عفو بجرایم
بر سبات ما کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشته داود طین در آخر همان روز پسر خود را با تحفه های نامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاده پیر داود گفت
فتح در روز دیگر صبح عز و سرافرازی شد بموجب آن علیه پیش پدر باز گشت و در داود طین روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران امیدوار از حصار بیرون
آمد و تیغ و کفن در گردن انداخته مراسم خدمت بجا آورد و چون ببارگاه عالم پناه رسید روی اخلاص بر زمین نهاده جانوران خوب و سه سعود اسب تازی با زینهای زر بعرض شهریار گذر
رسید و ملحوظ نظر التفات گشته بانعام جامهای زردوز و کمرهای مرصع سر افتخار و مباهات باوج سعادت رسید و چون جمعی کثیر از ممالک هند بتخصیص از ... و جود قصبه
رایات نصرت آیات شنیده پناه بانجا برده بودند امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط دروازه ها مامور شدند و حشم اطراف را از حصار بیرون آورده بار ... بحافظان سپردند
چاپلنه کس از مردم ... و در حوالی ... قرکابی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر از نوکران او بیک روز بحسب فرمان ... بر آفاق بیاسا رسیدند و فرزندان عورت
بدل زر کرده آمدند و بعضی از اهالی ... از سوء اعتقاد روی از ولایت ظفر پیکر برتافته بیطین رفته بعد از آن ... کرده آمدند و کمال الدین برادر داود طین
با برادر ... صاحبقران گردون شکوه و هم پای بجور راه داده با آنکه برادر داود طین در اردوی نصرت قرین بود و دروازه ها بسته ابواب رحم و غضب بر روی خود گشاد
آتش غضب صاحبقرانی بالا زده بقید داود طین امر فرمود و لشکر منصور بقهر و غضب بحرب شهر قیام نمودند بهادران نامدار بحسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت
بر تسخیر آوردند محصوران چون سیل بلا را بجور محیط دیدند دانسته که مقاومت با قضا و قدر از حیز امکان بیرون است برادر و پسر داود طین بقدم عجز و نیاز بیرون آمده باستان
دولت آشیان رسیده شیت خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان بپوزش و اعتذار گشادند مقالید دروازه ها بملازمان حضرت علیا سپردند امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد برای
تحصیل مال الامان باندرون قلعه فرستادند تا باان ترتیب بلای در حصر دهه لکه واداری آن مهم انگاشته آغاز نهادند و از جاده مستقیم انحراف جستند مهم بجدال و قتال انجامید
آتش فتنه بالا گرفت و بر تو خبر بر شکوه اینک تحریر لیغ واجب الاذعان نفاذ یافت و بهادران ظفر شعار روی همت بقطع و استیصال معاندان آوردند دایشان بموجب فرمان
بتیغ حصار در آمدند و مکانها و صفوف بر شرفات آن بکشش بیاره بر آمدند دلیران آن قلعه آتش زدند و بر عیال و اطفال خود بر زبان بیم بر دیدند و گروه اتفاق نموده عزم
جزم ازم و پیکار کردند دایشان جمعی بعضی در نهایت کثرت همه قوی هیکل و تنگ دل و هوشمند و آهن کسکیت و سپاه دلیر صفت بناه در شهر کوچه کشیده با آن طایفه در آویخته حرب عظیمی
واقعیش دلیری از غازیان سعادتمند بدرجه شهادت فایز شدند و امیر شیخ نورالدین یکی از دلاوران ارباب خلاف با زنان در آورده گبران با شمشیرهای کشیده بگرداده در آمدند در

باک شده در حضرتش روا انداختند مرید بغدادی و فیروز ستانی باتفاق روی بپای باکان نهادند و چند کس را از مغروران بر خاک هلاک انداختند امیر شیخ نورالدین سالاران
و رطه خلاصی دادند و خیر للامر بمقتضی و ان جندنا لهم الغالبون با نصرت بر پرچم سلامت لشکر اسلام رزیده ده هزار نفر از دنبال ایشان بدار متقاعد بر تیغ جهانگشا شدند و آتش
در ابنیه و عمارت شهر زدند و مجموع سوخته شد و از ان طیب معموره بغیر چند توده خاکستر نشان نماند و انچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار و نفایس امتعه
مرغوب بموجب فرمان میان لشکریان قسمت رفت و اردوی مرید و فیروز شاه از کشتن گذشته امیر شیخ نورالدین را از آن مهلکه بیرون آورده بعد [illegible] نصب [illegible] و بمزید نوازش خاص
اختصاص یافته شد ذکر توجه رایات نصرت آیات بتسخیر بعضی از بلاد هندستان حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب قلعه [illegible] عنان عزیمت بجانب دیگر بلاع بلاد ستان
تافت و چهار ده کروه بمنزل موضع سلطان بوم بکنار آب حوض بحو مخیم اقبال ساخت و از ان جا روان شد و منازل پیموده شهر [illegible] از یمن مقدم لشکر ظفر قرین
غیرت خلد برین گشت و مردم آن بلده از اکثر دین مبین بهره مند شدند و گوشت خوک میخوردند چون توجه ظفر اعلام شنیده گریخته بودند و فوجی از لشکر اسلام در عقب
ایشان رفته بسیاری از ان روز رستگاری نزادر راه یافته بتیغ جهانگیر رسیدند و بعد ازان در آن شهر در تحت ضبط در آورده سلم و غانم معاودت نمودند و بکرمی افراس
در نسب سهمان حسیده رخش بفروس اعلا کشید و حضرت پادشاه غازی بنگ اعتقاد یکروز در آن سیما توقف نموده روز دیگر بجانب فتح اباد در حرکت آمده بعد از طی منازل
و مراحل بمقصد رسیده سرادق جلال برزده کیوان برافراخت و اهالی آن بقعه نیز لوکوشه ابلیس بتلبیس طریق ضلالت گرفته روی ادبار بوادی فرار نهاده بودند شهر را
گذاشته طایفه از مخذوله قمع و قمع دشمنان بیشه و شمه ایشان بود [illegible] بتکلمان رفته و بس از ان لمرادا نیز اتفاق روی دادند و معادل وجهات ایشان را غارت کرده بازگشتند
و حضرت صاحبقران مظفر لوای از فتح آباد باسیاه نصرت شعار روان شد و بر صحت [illegible] جلال قلعه [illegible] و چون در آن دیار رسم صاحب وجوه صاحب پیشه بر بنگه
ها رسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتافتند افتاب عنایت و عطف [illegible] بر صحیفه روزگار اهالی [illegible] لاجرم لشکر فیروزی اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از
مردم انواع آن ستم کشته و برخی را به بندگی گرفتند و آتش در قلعه [illegible] زده از ابنیه و عمارت نشان نگذاشتند و در آن حدود جمعی انبوه از طبقه و طایفه ایشان را چون
کوشه استیلا یافته بودند و لوای استیلا برافراخته از دیرباز بقطع طریق و راه زدن اشتغال نموده بودند و چون از لمعات تیغ ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصه بهرستان
اضاءت پذیرفت آن تیره دلان بدین در میان شهامت جنگلها در آمدند و بسی کس از دلاوران لشکر صاحبقران بر حسب فرموده بر آن جنگلها رفته و آن مفسدان را کشته و جمعی را
اسیر کرده سالم و غانم بار دوی همایون مراجعت کردند و چون ممالک صاحبقران سر و رشته بر تفرق جماعت بدکرداران دامن طرق و ترفیه عباد مقصور بود امیر سلیمان شاه را
با عراق و غنایم و امعال مراجع آنده بعد بتصوب امار و امال داشت و نفس همایون از موضع [illegible] بالشکری از تحکیم و تحسن افزون لعزم استیصال القبه خارجیان در دره
صحرا دشت پنهان شده بودند نیز رزم نموده و دران روز از آن قوم بد اختر عفرت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا گشتند و امعال و جهات ایشان در تحت
تصرف محی جهان درین آمده زن و فرزندان در سلک دیگر اسیران انخراط یافته و مادکش دف و چنانکه از بیم ایشان با دهبب از ان حدود و شان ز جزان گرفت
و در انخلالی طایفه از نسب دولت عظام [illegible] و در آن ترنم مقام داشتند بدستیاری ملهم توفیق قدم امید نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند عاطفت خسروانه همه را سرافراز ولایت
پوشانیده دارو غه لحاظ تا از آسیب آن لشکر بیکرانه ایشان را محافظت نماید و حضرت صاحبقران در کنار آب فلک دوتن بوسماند بعد با عرق ببوست و روز دوشنبه
هجدهم ربیع الاول از انجا روان شده در حوالی بن کوکیه فرود و شهزاده کلان دامرای جوانغار مثل سلطان محمود خان و سلطان حسین امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان

و نموده حضرت امیر برندق برلاس و شیخ ارسلان و محمد بیک بهادر و شیر بهرام و دیگر سرداران و لشکریان در دست چپ و در مرغزار کابل برای نخستین فرموده بود حسب فرموده در حرکت
آمده بودند و در آن راه دمار از روزگار متمردان برآورده اهل و اطفال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند و در آن مرحله بموکب همایون ملحق شدند و در آن وقت حضرت از آنجا کوچ
در حرکت آمده مسافت قطع کرده موضع کبش و ارنب [illegible] تا آنجا پنج فرسنگ و در همین موضع نزول سپاه ظفر انجام گشت ذکر توجه جنبان لشکریان بمقصد [illegible] افغانان و شرح
بعضی از وقایع حضرت صاحبقران چون شاهزادگان و امرای تومانات و لشکر متفرقه روان شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند و بموجب حکم قضا جریان امرا از
امرای برانغار چون امیرزاده [illegible] بودند در حرکت آمدند و در [illegible] امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و [illegible] امیرزادگان با دیگر برلاس و امیر شیخ نورالدین
و امیر مضراب و قماری و تیمور خواجه آقبوقا و دیگر سرداران در دست چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان
و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک بهادر و دیگر بهادران در قول [illegible] و توبان کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواچی و دیگر امرای تومان و قشون باشی و کوتوال بعرض جهاد
در سنگ یاش و شنگ و همین [illegible] اختلاف الروایتین [illegible] کروه متوجه [illegible] شدند و در روز شنبه [illegible] ربیع الاول با سندی رسیدند و اهالی آنجا [illegible]
از ترس سپاه ظفر پناه گریخته بودند رسیدند و [illegible] بعضی از توبه [illegible] از نور توحید بهره نداشتند و الجماعت [illegible] در صدد اثبات [illegible]
از یزدان گویند و دیگری اهرمن و بنور و ظلمت [illegible] تعبیر نمایند و آنچه خیر و نیکو باشد بزعم ایشان از یزدان شناسند و هرچه شر و بدی باشد نسبت با اهرمن کنند القصه
اولی النعمة نیز [illegible] گویند [illegible] گریخته بودند و چشم جهان نور حضرت صاحبقران [illegible] تا آتش [illegible] خشم [illegible] مقدم [illegible] اینجا د
علامات [illegible] از قمع [illegible] نهضت نموده و دوازده کروه قطع کرده به [illegible] شهر [illegible] دوران و یار [illegible] پیدا شد
در اندرون [illegible] زیاده از شصت هزار [illegible] از آنجا بر داشته [illegible] اردو [illegible] منزل بمنزل [illegible] بموجب [illegible]
اردو [illegible] فرمان عالی [illegible] امرای دست چپ با [illegible] سلطان فیروزشاه [illegible] بر بالای [illegible] آب [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] درگاه جهان پناه [illegible] از [illegible] سرزمین [illegible] جهان نورد
[illegible] و امیر [illegible] آب [illegible] نصرت و ظفر [illegible] همایون [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] از آب [illegible] روز [illegible] قلعه [illegible]
و امیر الله داد و امیر جهان ملک حسب الحکم بپای الحصار [illegible] قلعه [illegible] موسوم [illegible] بعد [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صادق و ارادت [illegible] آمده [illegible]
بر مخالف [illegible] لشکریان [illegible] از اطراف و جوانب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] نمودند [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] ربیع الاول حضرت صاحبقران [illegible] آب [illegible] امیر جهانشاه و دیگر امرا
در [illegible] لشکریان [illegible] پادشاه گیتی [illegible]

مانی بفرح عمارت جهان نمای شده با معتمدان رزم آزمای بدانصوب جشن فرمود و بعد از آن تماشای آن موضع بنظر امعان در آن اثنا وضع و کرستنه ملاحظه فرمود و جنگ

و جبال که لا تغیر است مقارن این حال علی سلطان تواچی و جمشید قورلتای و الیغراولی رخنه معینه هر یک شخصی بالا گرفته آورده و بعد از آن استنطاق رفته امیر علی سلطان شد بعرض

در معرض عرض آمد درین اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنجاه زنجیر پیل پرخاش و حشم انبوه از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید حضرت

صاحبقران از آب عبور نموده لشکرگاه بود و قراولان سپاه جلادت شعار رسیده جنگ پیوستند و سیصد نفر با سیصد نفر مقاتله مخالفان مشغول شده جنگ کنان تا کنار آب

آمدند و در آنجا نایره محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحبقرانی کوکب بهادر را با الله داد مدد رسید جنگ پیوستند چون برق و باد از آب گذشته رسیده

سوسته و زخم ... جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده نمودند

بی مقاومت ... از معرکه پشت داده و در حین گریز تکیه بر گنجانیده در هنگام ... شکر ... رسیدند ... در آن باب ... از وقوع این صورت حضرت صاحبقران

سهال ... کرده یکدیگر را بشارت داده و روز جمعه ربیع الآخر حضرت صاحبقران از مقابل جهان نمای کوچ کرده در جانب شرقی تونا فرود آمده و در آن شهزادگان

و امرا و تو چنان در ... رفته بودند در پایه سریر خلافت مصیر حاضر آمدند و شرف پابوس دریافته و زبان به ... دولت انتصاب گشادند و بشهر با رکان ممالک عرض

خاص و عموم باعظم ... و تحرص ... زنان ... ملاطین ... در میان آورده ... رزم و میدان داری ... حرب و تیغ گذاری

را کرده ... آمدن معرکه و بیرون آمدن از هنگام ... حبل و جبال را ... جلوه داده و در همین مجلس شهزادگان دولت بعرض رسانیدند

و از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و غیر ایشان اسیر شده اکنون در اردوی همایون مجتمع اند ... در مصاف با اهل دهلی ... نموده باشند

سوبند و دو ... در آن روز ... با لشکریان و فیلان بجهان نمای آمده بودند هندوان اسیر در لشکرگاه مشغول ... میکردند و سخن ... آن چون

مقبول بود ... خاطر پادشاه جهانگشای گشت جام جهان نمای عالم عبارت از رأی اشرف ... فرمان داد و تمامت ... ملازمان رکاب نصرت

اثر ... نمودند ... در این امر احال ... و بکشتند و بهوال ... باشند ... این سخن ... بکردن ...

در آمده ... صد هزار هندو ... مولانا ناصرالدین عمر در سلک ارباب علوم انتظام داشت ... گوسفندی ... هندو

... و ... جای ... نفر ... توقف نموده ... عیال و اطفال و اسیران ... داده ... حاضر آمده قیام

نمایند و آنحضرت ... عزیمت در شهر ... از آب جون فرود آمدند ارباب نجوم و اصحاب ... تقویم ... در ضعف ...

داد نظرات سعد ... در باب ... حضرت صاحبقران ... غیر ... و مقتضی ... بالیث

... التدبیر ... روز دیگر ... از ... و ... بجانب ... مصحف مجید ... آنچه برآمد ... فرداری

رات ... دار ... ظفر ... شاه ... سپاه ... کشور ... تفاول نمود این آیه از سوره کهف برآمد

... السعادات سند صاحب ... اعتبار ... دار ل

مجید کرده از کنار آب جون نهضت نموده از آب عبور فرموده دیگر طرف آب ... لشکر باعث ... رعایت ... خندق لشکر ... ح حش

و محمد حصاری

و هر حصاری ترتیب داده‌اند و در پیش خندق گاومیشان را پای در گردن بسته و در پس خرچغها برافراخته **ذکر محاربه پادشاه اسکندرفر با والی کشور هندوستان**

و فتح حضرت صاحبقران حضرت صاحبقران صباح روز سه‌شنبه هشتم ربیع الثانی بتوفیقات یزدانی آفتاب تاثیر برای پیش لشکر ممالک ستان

جهانگیر انداخت و مقتضی رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و تقاری و خواجه اغلاق و دیگر امیران زینت گرفت و

جوانغار از وفور حضور امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و قراولی بیبی و اهتمام امیرزاده

رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سیر تومان اعظم یافت و ایجر رایت حضرت صاحبقرانی از اوج قلب و نقیب گستر سلطانی البروج تابش

ابداع زینت و لشکر شاه سپاه متوجه ارتکاه شد و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود و ملو خان گشت و میسره در عین ضبط تغلقی خان و امیر علی سوجه و دیگر

عیان دیار هند آمده و در میمنه ملک معین الدین و ملک بابا و سپهسالاران لوای رایت جلادت برافراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و چهل هزار

پیاده کینه گذار و صد و بیست فیل کوه پیکر آماده حرب و پیکار شدند و خاطر بر مرگ قرار داده و مع آلات و اسباب حرب داده داد حق وضرب روی میدان کارزار نهادند

و ماده عناد و عنف اشتعال داشتن فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود و عرادها نصب دیت سر رسید و همه را بسلاح و تخم آراسته بودند و بر پشت آن افیال هاچه تخت‌ها و صندوقها

مستحکم ساخته و بر دو هر صندوقی صد ناوک افکن و رخچ انداز قرار گرفته و تخش افکنان و رعد اندازان در هر پهلوی صف فیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر

ظفر قرین هرچند پیش از این معرکها دیده بودند و صفها بشکسته و دشمنان بسیار افکنده از زخم تیغ‌ها و تیرهای ایشان جسته لیکن فیلان ندیده بودند و از افواه داستانها شنیده که از آن

هیچ باک نیست هیچ سلاح بر آن کارگر نشود و نوک سنان بر تن او در آن نرود و حرب و مضمون اصلی ثابت در عهد السلام اینهی صادق الکرم خرطوم از بیان بردارند و همه دلاوران

باشد و پهلوی از پای در آورند و در استماع این اخبار و مبالغه خلایق در این باب دغدغه بسیار در خاطر لشکریان راه یافته بود چه در وقت تعیین مواضع امرای جوانب

حضرت صاحبقران ممالک ستان از فور شفقت و مرحمت نسبت با اهل فضل و دانش داشتند ارباب علوم در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل و مولانا عبدالجبار

قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهم پرسیده که جای ایشان از دست الکلمات وحشت آمیز شنیده بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان در خدمت می‌باشند

چون حضرت صاحبقران آن دغدغه در ایشان از ملازمان مشاهده نمود از برای اطمینان خاطر ایشان امر فرمود در پیش صف لشکر خار پای بسازند و در پیش خندقها کاو

میشان را پهلوی هم داشته گردنها و پایهای ایشان به هم محکم ببندند و بر یکدیگر استوار سازند و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و چون فیلان حمله آورند پیادگان آنها را

در پای فیلان افکنند جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین حاجی در بعضی از رسایل حضرت صاحبقران که ملک را در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات او نظیر ندارد و در این معنی این

بیت از ابیات فصاحت مآب او که در حرب هند و سلطان گفته انجا ثبت افتاد **بیت** پس انکه پیلی که او میشان بر ؛ بزنجیر بستند بر یکدگر ؛ ؛ در پیش خندق نشسته بود ؛ و دو

هر یکی منع فیلی بود حضرت صاحبقران با دل بود کوکب اقبال دولت آنحضرت بنوعی در لمعان آمده احتیاج بامثال این امور نشد و در حین ملاقات فریقین سپهبدان کامکار

در میان لشکرگاه بر بالای پشته برآمد و سواره ایستاده از اسب فرود آمد و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده دو رکعت نماز گذارد و دو زبان تضرع و ابتهال

فتح و استیصال مخالفان مسئلت نمود چون روی آنحضرت از خصوص نیت و صفای طویت بیعوی تاخیر و تسویف اجابت ظاهر گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان

حضرت صاحبقران دو کاره آن برای یگانه حقیقی می‌گذارد دو رخ طرفه که در فراهم بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و اقسام دیگر آنحضرت صاحبقران را تبرک

عرابه ابن تصریح اول منظور اسب آن صاحبقران که فرمان تیمور را سرش ... یافتند چون بازیچه جوان الله الحمد جا بر داد در بر کارخانه

دشمن گداز از ادای نماز و عرض نیاز فارغ شد علی سلطان تواچی و الیاس تخشی و موسی کلال را با مدد او بر یغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران بند کوک امرای قراول در دستهٔ
ایشان بر آن زد و وقوع استعجالات قصد در این کرت دولت و اقبال قوی گشته بر اقبال خویش واداد با خصم جازم گشتند و شمشیر بشجاعت احسنه در هست شتافت از جنبه جهت دو تاختی بر دشمنان
تاختند و داد مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند مثل اشتعال تفصیل این اجمال آنکه قراولان لشکر نصرت آثار که بهادر و سید خواجه
داد و نصرت قباری و صاین تیمور بهادر و مهر درویش و سایر بهادران چون مخالفان سلاح دیدند و از اطراف اتغار متوجه شدند و در کمین گاه فرو گذشته چون قراول خصم از ایشان
در گذشت شمشیرها کشیده جانبازانه آهنگ ده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و در قلب برانغار امیرزاده پیر محمد با لشکر خود بجنگ
بر دشمنان حمله آوردند و مبارزان لشکر منصور شمشیر رسیده به سپهدار دران برانغار پیش رانده میر ... پس مخالفان را با تمام مصطفی خان ... داشتند از جای برگرفتند
و تا از حوض خاص بگذرانیدند قدم از قدم ایشان بر گرفتند و حوض خاص کوی است عریض عمیق از محدثات سلطان فیروزشاه در غایت سعت و مربع و بر پرتاب بگرد
بانطرف می‌رسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در انجا جمع می‌شود که اهالی دهلی را مدت یک سال کفایت باشد و مرقد سلطان فیروزشاه بر کنار آن واقع القصه در قلب جوانغار
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران بقوت بازوی دولت روز افزون بغزولات(?) و شکوه ملک معین الدین و ملک هادی(?) که مانند
کوه آهن می‌بود در هم شکستند و امیر جهانشاه دشمن را الغامیشی(?) کرده تا نزدیک دروازه دهلی عنان باز کشیدند و چون بهادران کشور هند از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند
امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین مقابل ایشان روان شدند و سپاه گرد آمدند و دولت تیمور تواچی و منکلی خواجه و برادر او توکان و قوشون(?)
دولت روزافزون بر صف پیلان زده پیل‌ها با آن قدر آنگ جبال با درفش(?) ... و بضرب شمشیر خرطوم از دو صف پیلان ... را مانند سر دشمنان
بر خاک مذلت انداختند سرداران کشور هندوستان بر صفحات روزگار خود نقد(?) ... و قدم پای وفا افشرده و رایت جلادت برآورده کوششهای نمودند لکن
علامات نکبت ادبار بر روزگار خویش معاینه دیدند روی بفرار نهادند و بسیاری خسته و کشته ... در آن اثنا سمت قوی پذیرفت امیرزاده خلیل سلطان با وجود خردی
سن با تنه(?) بزرگ حمله کرد و فیلبان ... گرفته بحضرت صاحبقران آورد سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و آنحضرت تا دروازه دهلی راند و ... آن جدید(?)
بنظر احتیاط در آورد و از آنجا بازگشته کنار حوض خاص که منصب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امرا و تومانات ... حاضر گشته مراسم
تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص ... مردانگی مبارزان سپاه و دلاوران شیرافکن همین دولت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای
گشت و آنحضرت از حلاوت نعم الهی ... فرموده شکر ... بر لطف ... امرا و از افراد بشری برگزیده و بر فرزندان کامکار ... اعوان و انصار و خزاین موفور
ممالک معمور مخصوص گردانیده بود ادا رسانید

ذکر بیرون آمدن سلطان محمود از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران طایفه‌ای از امرا و بهادران را از عقب وی

چون سلطان محمود و ملوخان از صدمت سپاه ... شکوه باخاطرهای شکسته و دلهای مقرون بحزن و اندوه گریخته بشهر آمدند از اعمال ... و افعال ناپسندیده خویش
در کمال حیرت ... پشیمان شدند بنا بر آنکه جز آوارگی چاره نیافتند در نیمه شب ... برآمده هر کدام از ایشان روی بدروازه ... از شهر بیرون
رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه‌ای از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد ... و بادشتافته بعضی لشکر
کارزار فرود آوردند و پسر ملوخان را اسیر گرفته با غنیمت بسیار معاودت نمودند هم در آن شب فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بعضی از امرای عظام بضبط دروازه‌ها قیام نمایند دیگر

که از شهر

یکی از شهر بیرون نزول روز چهارشنبه ششم ماه خاقان کشورگشا آفتاب آسای شهر فیروزه فام علم فیروزی برافراشت عشرتگاه و حوض دروازه میدان دروازه‌ها
های شهر جهان پناه محل نزول پادشاه جهانگشا گشت و از اکابر سادات و قضات و علما و ارباب درس و فتوی و اصحاب تقوی روی بعتبه علیه نهاده بشرف دستبوس فایز گشته
و روی نیاز بدرگاه آسمان فرسا آورده سرافراز و مباهات یافتند و سایر اعیان ملت و نقیبان خاندان نبوت شهزادگان حضرت و امرا و ارکان
دولت بوس گشته دولت دردامن آستان زدند تا بمسامع ایشان بلطف بیکران بمقرون گشته و اهالی دهلی بجان و مال امان یافته اکابر و اشراف بعضی انعام بار گشتند
و نقاره بوش بکر و بر بالای دروازه برآورده طنطنه فتح و نصرت بلند گشت حضرت شهریار دین فتح مبین در سنه احدی و ثمانمایه دست داد و چنانکه چرخ ازین
سر پیت از آن خبر رسید **بیت** ز فتح شه که مجموع بشری تاریخ : شود معین و هم خورشید بوجه ادراکی : تو باز اگر بکنی کاندر این سکه : به شاه و نبایی رسید سال ...
ز آب حضرت بیاغ دولت شاه : بدان خار که فتح هند شد پیدا : و آنچه از سپاه و گردنکشان در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمین زمان آوردند و مجموع فیلان روی زمین
نهاده مانند جمعی از دلان خواهند سیک بار فریاد بر آورده صد و پنج فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف بندگان پادشاه جهانگشا آمد و بعضی از آنها به شهرزادگان
و امرا و سرداران و حکام اطراف ارسال نمود از آنجمله دو فیل سپید به تبریز بردند و چند زنجیر بسمرقند فرستاد و زنجیر بهرات و یکی بشیراز و یکی پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی بآذربایجان
نزد امیر زاده میرانشاه روز جمعه نهم ماه مذکور شد مولانا ناصر الدین عمر با دیگر ارباب علم و اکابر و اشراف بر حسب اشارت علیه بشهر در آمدند و در مسجد جامع آن سلطان محمود خان
خطبه بنام صاحبقران امیر تیمور گورکان و ولیعهد امیرزاده پیر محمد سلطان زینت و آرایش دادند بنام صاحبقران و بلقب فتح نامه ارقام کرده به هر جانب و هر شهر روانه
رسانیدند و سکه بر دینار و درهم حسب حکم جهانمطاع عالم مطیع بشهر در آمده اموال امانی توجیه کردند و محصلان غلیظ و شدید بمواضع و محلات آغاز نهادند در آن اثنا
خاطر همایون حضرت صاحبقران جهانگشای برای آرایش مجلس عشرت و سرور در شهر فرمان داد تا ساقیان سیم اندام شرابهای ارغوانی در شیشه‌های مینا فام
و جامهای زرنگار ریختند و مطربان ناله قانون این نوا در دادند **بیت** خیز دردکاسه زر آب طربناک انداز : پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز : و بندگان حضرت اعلی
حیات بخش از رشحات کرم و احسان و شهریار گردون رخش بیاض لالای شهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران و سرداران بحضور در نشاط گشت
و نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و افضال بالا کشید و روز پنجشنبه سیزدهم ماه حضرت صاحبقران داد کرم با پریپیکران خورشید منظر بعشرت و عشرت اشتغال
طایفه از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع آمده متعرض رعایا می شدند و جمعی از امرا بسمع اشرف اعلی رسیده فرمان شد که امرا در کار ایشان نیز احتیاط
منع فرمایند لاجرم ارادهٔ ازلی بخرابی دهلی و استیصال رعایا متعلق شده بود اسباب آن قرار هم داده بود این سخن آنکه در این اثنا حضرات عصمت سلالات علیا
ایشان و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونا عمارت کرده در جهان پناه مبنی نموده بود بشهر در آمده و چند کس را برات غله و علف به شهر فرستادند
روی بآن بلده نهاده و طایفه دیگر از خرید و اجناس کرده جمعی از متمردان تحت امر اکثر بودند و بانگ بر او مینمودند و سایرین بشهر بکشند و چون غلبه ازدحام جنود
ظفر درود در آن بقعه روی نمود دراهالی امنوع نزاع ترکان شهر و کردند و در شهرها دهلی در سیری و جهان پناه و دهلی کهنه دست جرأت دراز کرده کردنکشی آغاز کردند
با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام محاربت آمدند حمایت لشکریان روز کران آتش در اثقال و اموال خود زده خوشتن را با زن و عیال سوختند و با جهد ...
و جدال حرب و قتال بهندیان دید و هر روز سپاهیان بنا ... بشد ما ... با لشکر ... شهر در سیاهی دزد ... کار واقع نشود و لیکن پانزده هزار مرد لشکر در آن شهر

و در آن شب جمعه تا روز دست بغارت و تاراج برگشادند و آتش در خانها زدند و دود از خود و از آن برآوردند و روز دیگر علی الصباح سپاهی که بیرون شهر مانده بودند خیل

اضطراب در راه از دست داده روی بجانب شهر نهادند و آتش فتنه و غوغا بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری را تاراج کردند تا روز دوشنبه هژدهم از جهت دیگر

و غارت انجامید بعضی بر ترفیه او تا کسی از لشکریان را از پانصد نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان پنجاه یا شصت بلکه از مردان و کودک گرفته

اسیر بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت و الماس و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و ظروف قیمتی و اسباب زرین و نقره از حد وصف بیرون و نقود ملوکی

تا معه چندان بدست آمد از حیز احصاء زیاده که کلک بیان نتواند گفت و بسیاری از کنیزان سرگرم شدند زر چنان پر کرده بودند خلق اهالی زر و نقره دریای دادند

و حقی قدر از اشباه و امثال آن خود هیچ کس التفات نکردند و در نوزدهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی با پانصد مرد سوار بکوچ جهان پناه مستعد شدند

مصطفی ابن محمد الکه جمعی از کبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی کهنه فرمودند و آن بقعه متبرکه را حصاری ساختند منتظر حرب و جدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان

زدند و چون بعرض بندگی عالم آرای رسید اشارت رفت فرمود تا آن دو امیر با سپاه بدفع فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان رفته به تیغ سر افشان مجموع آن جماعه

دینار را بیجان کردند و در آن روز لشکر محلات دهلی کهنه ساق [illegible] بقیة السیف اسیر و دستگیر گشتند و فرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی از اهل حرف و ارباب صنعت

زردگران و خبازان و آقایان را بسعادت ملازمت استعداد داده قسمت نمایند و برخی سلاحه دیگر مخدوم زادگان و حضرت عالیات را در مستقر عز و شرف خویش فرستادند ان شاء الله

روانه گشتند و چون در خاطر خطیر آنحضرت اهتمامی راسخ یافته بود که در دار السلطنه سمرقند مسجد جامعی از سنگ تراشیده بنا نماید فرمان واجب الاتباع صادر شد

در طبقه سنگ تراش را برای عاطفه شریفه جدا ساخته [illegible] و وضع این سه شهر مذکور است چنانکه شهر سیری سوری دارد و دهلی کهنه نیز مثل آن لاکن دیوار

دهلی کهنه بزرگتر است و از سور سیری تا بجانب مغرب بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه از طرف غرب [illegible] مابین جنوب و [illegible] جانب بار و کشیده اند و جهان پناه عبارت

از آنست و از دهلی کهنه بزرگتر است و در سیری سه دروازه و در او از جانب شمال مابین مغرب و از جانب جنوب مابین مشرق چنانچه از دهلی است

شهر است سی دروازه بیرون کشاده **ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر صوب هند و وقوع غزا بار** حضرت صاحبقران

ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن بنیت غزا متوجه دیگر بلاد و سرحد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان شرف

نفاذ یافت و سادات و علما و قضات و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه مجتمع گردند و یکی از مقربان بدارو علی ایشان را تعیین فرمود تا نگذارد و از خیل لشکر کرده ملالی

بر حواشی خاطر ایشان جمع جمعیت حاصل نشنیده و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه حضرت صاحبقران جهانگشای بسمت فیروزآباد

بر کنار آب جون از سنگ تراشیده حسنه بعد از و نور صدق و ثبات زمین را به دو رکعت نماز بگذارد و از آنجا در ضمان تائید الهی سوار شده از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین

ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری از پیش از این بفرمان سعادت قرین بگولهر رفته بودند رسیده عرضه داشتند که بهادر نهادر حاکم آنسرزمین داعیه اخلاص و

اختصاص برجبین نهاده و کمر خدمتگاری و فرمان برداری در میان بسته روز جمعه بشرف بساط بوس استسعاد خواهد یافت و چون قریب بمرحله فیروزآباد نزول رایات

بکوهستان شد ایلچیان و طوطی بنده بهادر از ایشان در مصاحبت ایشان فرستاده بودند بشرف عرض رسانیده مرد و نیز پسندیده و بعقب ایشان داد آن دو طوطی از زمان

فلق شاه بازمانده بود در مجلس ملوک هند بسیار لشکر خوانی و شیرین گفتاری قیام نموده و حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و سه فرسخ طی نموده و چون موضع کته معسکر

همایون گشت بهادر رهنما و پیرش قتقتش با تحفهای گرامی و تنسوقات لایق بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف صحبت ساعتی کرده ملازم [illegible] کی و [illegible] کهندی بجای آورده
عاطفت شهریار سعادت اشتمال پایه قدر ایشان از اوج ثریا گذرانید و از آنجا روان شده بعد از قطع منازل در حدود موضع [illegible] نزول حضرت صاحبقران کامگار
گشت و از آن مرحله روز شنبه بیست و ششم ربیع الاول شاهزاده رستم طغای بوغا و امیرشاه ملک و امیر الله داد را بجهت حصار لونی فرستاد و ایشان روز دیگر [illegible] ایلیاس
اوغان و پسر او ملا احمد بهانه سری و صفی با طایفه از گبران در حصار رایت عناد و استکبار بر افراشته اند و میگویند که ترمشیرین خان [illegible] و پای [illegible] تقصیر [illegible] گشت صاحبقران
از نسبت عجز و قصوری که ترمشیرین خان کرده ببو آشفته گشت صاحبقران بلند مکان با ده هزار کس از سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر بیست و نهم ماه بوقت نماز
پیشین بپای قلعه بهتیر رسیده نزول فرموده همان زمان فرمان داد که امرای تومان و قوشون هر یک برابر خویش کنگره خندق مشغول شوند تا هنگام ظلام در پای
هر برجی دهانه نقبی زده [illegible] شده بود چون از شب بامداد این حال [illegible] اسیمه و مضطر گشته دست ایشان از کار رفته از حیات در آن تیره [illegible] ماندند و دیگر
امیر الله داد با قوشون دیگر بدروازه آمده و نوکری از نوکران او [illegible] نام [illegible] پای اسپی [illegible] برکنگره [illegible] بالای باره برآمد و دیگر بهادران [illegible]
را عرق عصبیت در حرکت آمد و بالای سور دست یافته مشغول شدند و در همان زمان رستم برلاس [illegible] سری را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه آوردند
و صفی دیگر [illegible] جنگ [illegible] با گبران [illegible] بدوزخ فرستادند و زن و فرزندان ایشان را اسیر کردند و [illegible] از برشغ خان [illegible] آمده بود و فوجی از سپاه ظفر [illegible]
[illegible] شده و چون [illegible] این امور [illegible] از جمله [illegible] اخلاق [illegible] مرضیه آنحضرت بود [illegible] و چون سمع علیه حضرت صاحبقران
رسید که [illegible] قلعه [illegible] میگویند [illegible] ترمشیرین خان [illegible] زدند [illegible] آنحضرت [illegible] بزبان [illegible] سبحانه و تعالی
[illegible] کرده [illegible] تهدید نامها [illegible] حصار [illegible] آنجماعت را [illegible]
[illegible] در میان [illegible] ترمشیرین خان [illegible] عرض مکتوب چون [illegible] مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم برآمده [illegible]
[illegible] ترمشیرین خان [illegible] در جمیع امور [illegible] لاجرم [illegible] حسن ادب [illegible] عالم مالک [illegible] سعادت ابدی [illegible]
الحاصل چون مهم قلعه بهتیر [illegible] امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه [illegible] بالای آب [illegible] غارت [illegible]
[illegible] تفویض فرموده و از آن [illegible] در حرکت آمده رایت جهانگشای [illegible] دریای [illegible] شد و در اثنای راه امیر سلیمانشاه [illegible]
و بعد از قطع منازل [illegible] رسیدند [illegible] از آب [illegible] گذار [illegible] آب یافته [illegible] همگنان [illegible]
و طایفه از سپاه [illegible] گذشتند و چون حضرت صاحبقران [illegible] با [illegible] امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده سلیمانشاه با لشکر [illegible] از آب گذشته [illegible] فرمان [illegible] طرف آب [illegible]
[illegible] بعضی از لشکریان عبور نمایند و از آن امیرزاده [illegible] جهان ملک [illegible] از گذر آب [illegible] حضرت صاحبقران
[illegible] آب [illegible] تغلق [illegible] در اثنای طریق [illegible] بالای آب [illegible]
مجتمع گشته [illegible] آنحضرت امیر [illegible] را با [illegible] سوار [illegible] منصور [illegible] تغلق [illegible]

اندک نقصی در بازوی مبارک پدید آمده و اطبا بمعالجه مشغول گشتند در خلال این احوال مهمات معروض داشته ... از کران در جیحون کشتی نشسته در روی آب ...

بادوران می آمد و در زمان وصول ایلچی از شرف رضا سرافراز شده حضرت صاحبقران از غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون با هزار کس از بهادران نصرت اثر ملازم

موکب عالی بعزم دریا شتافت و چون از وصول بحر بگذشت و اصحاب بکنار آب دریا صورت مرج البحرین یلتقیان روی نموده بهادران اطراف بعضی از کفار

بدفع اعدای دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی با یان ابرا گشته برآن کافران تیرباران کردند و از معهودان سرها در کشیده بعضی بر جانب میرانداند و جمعی

اسباب خود را در آب رانده چون کشتی ها نزدیک رسیدند خود را بافغانان رسانیده دست در کنار کشتیها زده با تیغ آتش پاش اندرون کشتیها درآمدند و افغانان را به تیغ جهاد

بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده از آن افغانان نشسته روی جلادت بجانب کران آوردند و بعضی از دو کشتی که مشحون بود بانکه امردم جنگی برکت هندوان مانده و آن زنان

آن بهور را از میان بیگانگی رسیده باز داشته بر ترانده شکست دهند و از تلاطم امواج بحر ... جمعی کثیر در غمرات فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن بدکیشان

را طعمه ماهی ساختند و چون خاطر خطیر همایون حضرت صاحبقران دین دوران از جانب ... دریا فارغ شد رایت منصور بجانب تغلق پور نهضت فرمود و از

پیش آمده دو جا پرید قوس والتون بخشی و اتغرادلی ... پیشتر آمده خبر آوردند که در آن طرف یکی از ملوک هندوستان مبارک خان نام سپاهی

سنگین جمع کرده خیال جدال در سر و هوس محال در خاطر دارد و شهریار گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده بعزم غزا سوار شد

و پیش از طلوع صبح تا ... از دریای ... بگذشت و یک گروه را قطع کرده نماز بامداد بگذارد و در آن غزا ... جبهه ... اندیشه ... جانب خصم گشتند

و چون نزدیک بآن جماعت رسیده دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بمقابله و مقاتله مهیا و آماده گرده ایستاده است و در آن حال با ضمیر پادشاه شکوه

گذشت و اعدای دین را شیع لیکن انگیخته اند بعید دست بر آرند و لشکر اسلام درین موقف و مقام اندک ... با طراف رفته اند ... فرمان شد ... جنگی

درین معرکه استوار داشته دست توکل در حبل المتین زده سعی و کوشش خود در میان نهیم و بعز از لطف الهی و عنایت پادشاهی فرمایا ... بیت ... اگر مطلع

فرمایا ... امید است و ... در روز غزا ... اتفاقات ... آن حال ... هزار سوار از توابعان شهزاده شاهرخ و پیش ازین به امید خواجه

جهان ملک ... از آب گذشته بودند ... رسیدند حضرت صاحبقران ... بشکر ملک ... بشارت فرموده امیر شاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار

خاصه و ملازم رکاب ظفر انتساب پیش بند ... دشمن را ... از ... اتفاق ... امرا و دولت ... تا نوقف باآن هزار سوار ... که ...

اعدا ... و ... خوف ... مبارک خان ... باستیلا ... از ... و چند از حیات ... بر نام ...

کرده بجانب ... شدند و لشکر ... در پی ایشان رفته جمعی کثیر ... و اطفال ایشان را اسیر ... و کلهای گاو

از حیز حساب بیرون بود ... حضرت صاحبقران در ... فرموده با زمان حیز رسیده و در دامن کوه ... ربگاه ... در گتیفت چندی ...

هندوان مجتمع شده اند بر فور صاحبقران با پانصد کس ... الضرب ... بکوشش غنایم از ... و بعد ... بعهد ... رسیده اند ... از

اعدا ملت اسلام کرده ... دیدند با ... تمام و از امرای توان امیر شاه ملک و علی سلطان با و جبوقه ... از ... شمشیر صاعقه کردار در

جمعیت ایشان ... مغلوب ... با ... غنیمت اشتغال نموده زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نمانده و در ... بر

دلیر

و کینه ملک شیخه نام با صد نفر از سوار و پیاده همه دل از جان برگرفته و شمشیرها کشیده متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت با نفس نفیس تعجیل اعلام فیروزی [illegible] اقدام نموده با شمشیر
مبارک برکف رکاب مبارک رکض کرده عنان بآن جانب تافت و چون شیخه گبر نزدیک رسید یکی از غلامان حاضر نام داشته معروض داشت که این شیخ گبر است و در سلک بندگان
کار انتظام دارد و در اردوی همایون می باشد بنابر آن حضرت صاحبقران ظفر قرین روی بکوه آورد و شیخه و بعضی از لشکریان اسلام آن گبر را [illegible] آنحضرت چون بر [illegible]
مطلع شد عنان عزیمت بطرف او منعطف ساخت و سپاه ظفر پناه آن گبر شوم را بزخم شمشیر و شمشیری بر فرق زده از پشت زین بر روی زمین انداخته دست و گردن بسته پیش
پادشاه اسلام آوردند و حضرت صاحبقران از وی احوال پرسید و او پیش از جواب جان داد و در حالت جان دادن خبر داد که هنوز در دره کوپله از اینجا تا موضع دو کروه راه است خلقی
از [illegible] جمع آمده اند از آنجا تا منتهی [illegible] سخت و بیشه های پر درخت است چنانچه باد صبا از مضیق آن بدشواری میگذرد و حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آن روز دو نوبت
نبرد و مشقت از رزم و پیکار حاصل نموده در آن بیشه و وادی جنان می نمود و لطفه آن کیش فرمانبر لا طلب لمرضات الله تعالی با طایفه از بندگان خاص از امرا و تواچیان در ضمان
حفظ و عنایت ملک منان روی بعادت بدان دره نهاد و چون طریق صعب المسلک [illegible] بود و [illegible] لشکر حاضر در [illegible] خطیر پادشاه منصور [illegible]
را اکثر در منزل توقف فرمودند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه پرسنده از لطایف صنع ربانی باشد و حال آنکه سه روز پیش از این [illegible] جمیع [illegible] غارت [illegible]
اموال و عبید [illegible] فرستاده بود و متوقع بود و در آن اوقات موکب همایون [illegible] در خیال امیرزاده [illegible] و امیر مذکور [illegible] حضرت صاحبقران
بانعطاف آنجناب [illegible] خواهد نمود و [illegible] نماز دیگر شاهزاده جوانبخت و امیر مذکور بطریقی که بر ضمیر انور گذشته بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشته و سپاه [illegible] کافران
شقاوت فرجام راندند و بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآوردند و غنایم بی حساب [illegible] در مجلس همایون رسیده بالا
از دره کوپله [illegible] گرده راه [illegible] دریای گنگ از آن بیرون می آید و گمراهان کشور هند آن سنگ را می پرستند چنانچه از چهل روزه راه بدان موضع می آیند
از جمهور [illegible] بدان گاو سنگ [illegible] و نفع و ضرر از آن متصور شده پرستش می نمایند و مردگان خود را سوخته همراه خود می آورند و در آن آب ریخته و این
وسیله نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره در آن آب می پاشند و زندگان در آن آب غوطه می زنند و از آن آب [illegible] سر و ریش [illegible] تراشند [illegible]
از جمله عبادات شمارند و چون در نواحی سنگ مذکور جمعی کثیر از هندوان [illegible] بودند و احوال [illegible] از مواشی و منقولات داشتند حضرت صاحبقران با جمعی [illegible] عزیمت [illegible]
معطوف ساخت [illegible] جنگ و جدال [illegible] در محل [illegible] توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بران دره رسیدند [illegible] امیرزاده سلطان
محمد و امیر سلیمان شاه و [illegible] دیگر امرای سپاه [illegible] ملک [illegible] لشکر منصور حمله آوردند [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بردند و چون عرصه [illegible] پاک شد و اسباب و اموال بپایان [illegible]
هندوان [illegible] دریای گنگ گذشته [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ذوالجلال
[illegible] قطع کرده در طرف آب [illegible]

ذکر عزم مراجعت فرمان فرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع حالات صاحب قران چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود کافران و بت پرستان
پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم گردانیده روز [illegible] شنبه [illegible] جمادی الاخر سنه احدی و ثمانمایه از آب گنگ نهضت فرموده حکم واجب الاتباع صدور یافت

در مورچال بودند و اغروق را منکوب جلاوی رسانند و دیگر روز صبح علم رسانیدند که در دره‌های کوه سوالک اعراب الک دوانی از هر قسمان میبارند جمعی کثیر از تیره‌دلان بدکردار
نکوهیده آثار با یکدیگر اتفاق نموده بقصد رزم و پیکار رندیر تیغ جهان منقطع نافرشته و سپاه ظفرپناه در اغروق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون اعیان
فرموده بعد از قطع منازل بکوه سوالک فرود آمدند و دران محل امیرزاده سلطان و امیر شیخ نورالدین بر اغروق متعین گشته شرف حضور دریافتند امرا و تومانات بزرگ در حکومت
معروض داشتند که اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید رایت نصرت شعار در ضمان نصرت و اقبال معاودت نمایند تا ما بنده‌گان برویم و دمار از نهاد اهل شرک و عناد برآوریم
آنحضرت در جواب فرمودند که در ارتکاب امر جهاد دو فایده متصور است یکی احراز ثواب دینوی و دیم فایز شدن بسعادات اخروی هیچ نکته‌ای شاید در این دفعه نظر بر ثواب آخرت و منفعت
غنیمت است پس نیز خدایان دینیم ام و در حال لشکریان بغنایم و اموال مستظهر گردند و در مآل بنعیم باقی و سعادت سرمدی برسیم و بر این نیت متوجه گشته ملاحظه حال سکنه آن دیار اسلام
رزم آیین سلاطین دین پرور و حمیت معدلت گستر است و هم در آن روز فرمان قضا جریان حسن فیروز جنگ صدور یافت و امیر جهانشاه و امرای جوانغار ریحو و پیش از آن که
جهت غارت و تاراج حوالی آنجا رفته بودند بر امراء و سپاه اسلام نصیب غارت و حصه منقطع شده بود ورگرد در خدمتش متوجه گشته موکب همایون ملحق گشتند و آنحضرت در عشای الار
بعزم کوه سوالک رایت توجه برافراخت و دران دره راهی باریک بود و هر دو نام چند هزار ادباشن و جهال فراهم آورده و بحصن محکمی جا می نگاه داشتند و از بیم راه داده
نکوهیده و استعداد پروری فراشت از بهر امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر غازیان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بکار به آن گمراهان نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
و قدامی قدیم پیوستند دست از استیلای جلادت بیرون آورده و قمع و استیصال مخالفان را همت مصروف شد و حضرت پادشاه فلک شکوه در دهانه دره توقف نموده بوجه پیوسته
لشکر با نزاهت هم ... فرموده و قتال و خشم داده و آخرالامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم جهانگشای ... غازی در وزیدن آمد و صبح نصرت فیروز دمیدن آغاز نهادند
و انهزام بعضی کشته شد و برخی نیم جان با جهت ... بردن برده اموال ایشان از نقود و دوابّ و دیگر امتعه مجاهدان دین اغاثه ... عراق حکم
حصنها بنهادند و از مردم زیردست هر یک از ایشان سوخته و جهار صد گاو گرفته اند بعضی ... و بهترین در دستان لشکر نهادند و از میان علاقه پادشاه بیرون
در همراهی سپاه ... محفوظ و بهره ور گشته زبان بدعا و ثنای حضرت بر گشادند و در این نصرت جنوب از آن مرحله در حرکت آمد یاوری همایون رسیده و ... بر
... اموال و اثقال زیاده از حد یافته و دره روز و شب از تیزی قطع میشد و چون بعد از مسافت دست لک از موضع کنار گذشته از آب جون عبور نموده دیگر از صدای والک
مضرب خیام سپاه منصور گردید و در آن مقام گشت و جمیع اشراف اعیان ... حدود و حوالی آن ... لگر ... پیم ... ... لام ... ... و ... ...
از کثرت ایشان ... آن ... فراهم آورده است و در کوههای بلند و بیشه‌های محکم پناه برده و جز بدین جهت ... کشتن و تعقیب ... آن موضع در آمدن امکان ندارد
صاحبقران غازی چند آن توقف فرموده روز شانزدهم ... پانزدهم ... شعبان فرمان داد که لشکریان به بریدن ... و ... پیش ... ... مشغول ... ...
و ... ... افزون دوازده گروه ... گرده ... قطع فرموده و صبح پنجشنبه رایت ظفر ... کوه سوالک و کوه ... رسیده ... ...
... آراسته ... بزم ... ... در برابر ... ... و ... ...
... ... از میان ... ... لشکر اسلام ... ... ظلام ... تیغ انتقام ... ... فاطی ... ...
... ...

دیگر

دیگر آن قوم صعب را تاخته و معابر آن حشم بسته بر حمله شب نیز ایشان را مدهوش ساختند موکب ظفر تاب سوی پوشیده درو حضرت صاحبقران دشمن که از بالای کوه سوالک برآمده داران مرحله تا دیوار بر
بوت یازده فرسنگ بود و آن دره جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عالم آرای حضرت صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافته شنیده در آن شبها و جنگلها طبقات
لاتعد و لاتحصی دست داده از نیت پرستان و مجوس استقرار دارند و امیر جهانشاه و سپاه خراسان در وز گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد غنیمتی که همه املاک
لشکر بود فرمان قضا مضمون نفاذ یافت که امیر شاه ملک و لشکر یاسیش بر آن موضع در آمده و امیر غارت لشکر بشکار ان اقبال همایون تیمور از فرسر ... آمده در پای پیر علی
عرضه داشت و اگر حشمت ... مرتبه است ... ناطقه از شرح و بیان او عاجز و قاصر اعتراف نمایند حضرت صاحبقران بنفس نفیس با سپاه و لشکر جلادت ... از
فرموده و مهم جهاد اشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام برآورده جمعی کثیر از آن مشرکان را بقتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بسیار گرفتند و در وقت نماز پیشین ... از
ازین پیش امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی با سی کس آمده خبر آوردند و از طرف دیگر ... آمده است و در آنجا طایفه از گبران مجمع اند و از خبر حرب و جنگ ... بردن
مراعی و مواشی بسیار دارند حضرت صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمان داد و امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی در آن ... ایلغار
با سه لشکر جماعت ... شدند و ایشان ... رفتند ... و رو بگریز نهادند و بعضی از لشکر ظفر ... از قلعه کوهی ... سوی
بیرون آمده تا بقدر شکوه ... دست مجاهدان غازی قوی گشته و داد حرب دادند چون اکثر آن ... گشته بقیة السیف مجروح و خسته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر
قرین با غنایم وافر از زمین بازگشته و روی نیاز بر سم سمند جهان نورد ... سیکرند و عدد ... باد ان احص ... خسته و چندان مواشی و مراعی آورده
بودند ... از حد بیرون ... می آمد و حضرت پادشاه اسلام ... بر بالای آن کوه توقف نمود و از کمال رحمت و اشفاق حکم فرمود ... ظفر پناه ... هر که
غنیمتی یافته باشد او را نصیبی دهند و شب در آن دره ... آمدند ... جمله لشکر ... حمد ... ظفر ... می آمدند و
... لشکریان می بردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوکه ... غزوه معتبر لشکر اسلام دست داده ... قلعه حصین در آن ... و نواحی ... فتح شد
و دوران ... بکاری از حد ... مشرکان ... در ظفرنامه ... یا از آن ... ملک شیخ کوکه ... ایجاز ...
جمعی از آن ... در میان ایشان ... درویره ... نهادند ... اکو ... بعضی ... برادری ... نفاق هلالات ... و از
از صورت احوال ایشان ظاهر ... بود چون مال ... ایشان ... از ... آن گمراهان ... نفاق ... از ... درگاه ...
... از وجه مال ... جامه ... قیمتی ... اسلحه ... مجموع بردن
... بعد از آن ... صد ... در سلک ... خازن ...
درگاه جهان پناه بود در آن ... از جاده ... انحراف ... و بعضی مسلمانان ... لشکر اسلام ... آن ... ان
... حلاوت ... کرده ... اهل ...
... ظفرنامه در بعضی از تواریخ دیگر ... آورده اند ... گوید ... مورخان ... قلعه
... عوض مال ... اقوال ... گبران ... والله تعالی اعلم بحقیقة الحال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی جمو و دیگر بعضی حالات که دران وقت واقع شده است چون خاطر انور حضرت صاحبقران از کار غزوات
جنود کوه سوالک باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قصبه ایکه بر دو از اعمال آن موضع نزول فرمود و امیرشیخ محمد ایکو تیمور و جهانشاه و اسمعیل
برلاس شتافت و بیه فرستاده و مردم با بعضی از بیشه‌ها و ادبیر بجهت جنگلهای استوار رو اشتند چنانکه در جنگلها مرتب ساختند و اما و امیران و قبال شدند جای پس خواستند
و بیابان تا خبر بداد و دیگر شغلی نشوند و سزا و جزای آن بدکرداران را در کنار ایشان نهند و در آنحال از موقف جلال خبر آمد و بهادران بر جنگ سپاهی نابینه و چنبران نقش
نامینه در دو دیگر چیز از کفار به دو دهی برانداز یا راند از روز سه شنبه سیم جمادی الاخر صاحبقران ظفر نشان سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده صفها کشیده بر نغاره دهل
و قرب سیار راسته در دروازه تکبیر و تهلیل با وج فلک اثیر رسیده و تحمل نعمان دین محمد را استماع طنطنه نقاره و کوس و سوران ظفر قرین و برابر اسب کشیده کوب دلیران
در بیشه‌ها و جنگلها مدارک شد و شیران بیشه اسپ خبر با برده شتند و متعاقب جنگلهای کرفته و توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه از انسان و جز غیبایی در قریه نهاند غله
فراوان بدست آوردند و همان روز از منعم در حرکت آمده چهار کروه پیش شتافته فرود آمدند و در چهاردهم ذی الحجه تیمور و توقف و فولاد و معتمد زین الدین و از دنبال رسم الرسل
پیش اسکندر شاه والی کشمیر رفته بودند و حکم و اجب الاتقیاد باسم او برده با ایلچیان شاه اسکندر در منزل سعادت رسید و بشرف پابوس فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه
اسکندر احرام ملازمت بسته در روی بنا زیدر کاه عالم پناه آورده بموضع جهان رسیده بعد در آن مرحله مولانا نور الدین و از جانب او برسالت آمده بود بوی علی شده
چنین تقریر کرده امرا و دیوان بزرگ مقرر فرموده اند که سی هزار اسپ و صد هزار درست زر هر یک بوزن دو مثقال اینهم از ولایت کشمیر سرانجام نمایند و بجهت تقدیم بحضرت
باز کشت تا عبور از این مهم دیگر باز بار دیگر روی اخلاص بر درگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران نصرت شعار بر در بودن الکاء فرموده شاه اسکندر را تکلیف ما لا یطاق کرده
و زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است از وی طلب داشته اند مقتضی عنایات شعار است هر چه درخور و وسعت و گنجایش مملکت بود از آنجا بطلبد ایلچیان حسن عبودیت و صفای
شاه اسکندر معروض کردانیدند عاطفت صاحبقران چنان بر کرفت که روز کار روانی کشمیر شتافته ایلچیان حکم کردند باد شاه اسکندر هیچ چیز باز نماند و بر خود حرام ملازمت بندد و در روز
هژدهم ماه رسولان شاه اسکندر را در صحبت مولانا معتمد زین الدین رخصت انصراف دادند مقرر آنکه چون مدت بیست روز از آن تاریخ بگذرد و باید که بر اب بهت رسیده
باشد بعد از گسیل کردن ایلچیان اسپ ظفر پناه بر قریه معمور متبرا تاخته شد و خاطر خود از علوفه و غله چند روز فارغ ساخته شد و بر آن فیروزی لیبران قطع چهار فرسنگ راه نمود
آن کشت زار بود و در آن موضع جموست بر آمدند و حشم بسیار از آب بگذشته و در دامن کوه بطرف دست چپ جمو بجانب راست قریه میبود در هر دو محل کروه سیکند پلا
ملتجی شدند و مستعد بوده بودند دره‌ها و جنگلها در میان حصار و مشقت داشتند چنانچه روز کار عبور بر آن موضع از محالات می‌نمود و آن جبال جبال و طول و عرض از قلعه
جبال فرستاده برای ایشان دختایفه از مشهوران بیباک موضعی ملاحظه فرموده فرمان داد در ایشان را جال چون کشته بهمکس از لشکریان متعرض اخلاقی نشوند الا قریه میبود
تا حد لکشند سپاه ظفر پناه بر حسب فرموده آن قریه را غارت کردند و در دفتر احتیاط تفصیل جمو در آمدند و غله فراوان برگرفته چنانچه بالجمله آماده کشت و در زمان
شعار از آنجا در حرکت آمده چند کروه از فرسخ چند نوبت مرد جلید را مکمن کاه جنگل نهان ساخته توقف نمودند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمو عبور نموده و چهار کروه
رانده و در مرغزاری که چهار فرسنگ راه چهار فرسنگ مسافت بود برکنار آب جناب فرود آمد و چون دو دی لشکریان به از دره جنگ متوجه بردن آمده روان شدند و از آنجا صیحه
منصور آنکه جمعی از شیران جلادت شعار مخفی مانده از جنگلها بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از کمین گاه بیرون تاختند و بدان مدبران حمله آوردند و سپاهی از آن

حلیفه برزمین انداخته دولت تیمور تواجی و سین ملک توجین رای جمو را که زخم دار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام پناه رسانیدند و بنابر
مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند بعد از ده روز و جیپور رای جمو زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده دولت اسلام دریافت ایشان و دیگر ایشان از جراحت صحت یافته مسلمان گردید
و بتشریف و اعزاز سرافراز گشت علامت ملوک اعلا حضرت بسیار کرده در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف جهار رفته بودند گبرکان را که استعداد جلادت آن از بونهٔ امتحان
منهزم و بیرون نیامده گریخته اند اسمعیل بانک و شیخه برادر نصرت کوکری را گرفته دستگیر کردند و در هبلای کورش هندوستان نقیب ایشان شکستند و فرخ نشان فایزشد بزرگ و دولتش حقان
یافت و در آن زمان در میان دو آب دریای جمن و دریای گنگ دریای جون مکر بظفر باب نوبت رحمت طلبید ولایت جمو و دیلش و سوادری زینت داده در کل زینت
بار صیلر تشرف نفیس سرور بارگاه فلک اشتباه آستانه بود و چون شمس اوباجانب سفرون گشت بعد از قطع منازل در لعل دو روز ملک ادا بود قرار گرفت طناب خط کامرانه
بکبرد و در خیمهٔ بسیار برسعاد و دستور کشیده و با جوحلف و عصمت التفات دستینه بهنگام حضرت صاحبقران عجب شعار روزگار را دبالار خوشی حشمت چه در آن اوان
مولانا عبدالله صدر در هندوستان و خان و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند رسیده آمده بدانجا رسیدند بکمال آن نیز در حضرت شرف خدمت دریافتند و مرتبت بکای نیاورد لاجرم خاطر خان
حدود و تعداد با اخضر و شهریار رت کرد مضمون ولش کفرم آن غزاپاشه بلطف برسبیت و جب رم ماه در خلیش ب نج کرده راقطع کرده در منزل ماند جهت قرار گرفت و در آن
روز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیده بشارت شاهزادگان و در تحفها و احوال و اوضاع ممالک عراق و دیگر آن بعرض اعلی رسانیدند و در روز شنبه چهارم هندوستان شاهزادگان
مامور گشته به جانب سمرقند بودند روانه گشتند و متعلقان اولیای امیر تیمور را و در صف و دلیر این مندهم در آن روز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از
فارس رسیده و کرایچ حالات آنجای بعرض رسانیدند و شگفتی لایق از شمشیر مصری و غیر آن کذرانید در روز سه شنبه ششم ماه از گذر آب چه به نهضت مفرد گشت کرده
راه نموده در آن پایان مسیر و آمده در روز دوشنبه هفتم سعادت و اقبال رهنمون شده برسر قافله حضرت صاحبقرانی فرود گرفته و در آن روز بشری ظاهر شد بهاران سمرکار
براق رسیده تا خفته و پیشتر از همه شیخ نورالدین شمشیر اسب انیز را برای درآورد و مقارن اقبال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه و در آن نیز در سیحه کوه
رضه قادر با غنیمت قندهار و اموال بسیار با ملوک جانون مو سره و انواع نفورها و تبرکات بمجلس عرض اعلی رسانید بخدمت بارگاه بانه مجموع آنها را بایستگان دیوان پادشاه
نخشیده در آن میان نظر مبارکش بر برادر زاده و شمعی عنایت بیکران کرد مهیکل خاص درکش با بند طلا که از اهم مخصوص آنحضرت بود اختصاص داده هم در آن روز
حکم واجب الاتباع صدور یافت شاهزادگان با حشمت و جاه و نوپان سپاه و امرای هر یک از آن امعین بجانب وطن و مسکن خود بازگشتند و سایر مخدوم زادگان
و ارکان دولت از زمین عاطفت پادشاه نهره و فرق بدو پوشش با کمیل خاص و میان مبارکش بکمر مرصع موشح و مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک هندوستان که در آن ملازم
رکاب شهریار رحیل منداز بودند همه را خلعت تشریف داده رخصت انصراف ارزانی داشت و خضرخان را از میان آن که کلیه و پیش از آن ملک ملتان و دیگر در عین و شمع رخ
ملک و شهر بیار و بلطف راست جهانگیری آورده بحکومت ملتان تعیین فرمود و چون در اکثر جهت و سکنا از کاه و سیع عرایض بهر جانب وحوش و مستینه در اکرک و ارکان
گورزبانی راهوی پیشه و گوزن گیو و غیره ذلک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر قرغان در آنجا یافت شده خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده
لشکریان شکار و جیرون شکاری انداختند در کلاب دوراب ماهی از طرف دو هوم انتقاع گرفته و چون در آن کار رفع گشته روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور کرده
رانده و در موضع جهال رسید کشمیر است در آن زمان با انواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند اکر اشاره حضرت عالم مدار مرجع ملاد اشرف دادار بهار شرف نفاذ

در درختها تعرض باصحاب رو ننموده بود و صورت قضیه کشمیر بعد انشاء الله تعالی در آنجا سمت گزارش پذیرد **گفتار در انعطاف رایات همایون حضرت صاحبقران کشورگشای که بصوب**
سمرقند و سریر خلافت روز یکشنبه سلخ ماه جمادی الآخر اعلام خورشید اشراق از دیار هند غرور [illegible] روی توجه بدارالسلطنه سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل راه [illegible]
قطع کرده موضع [illegible] از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحب قران گشت و روز دوشنبه غره رجب از آنجا روان شد قلعه [illegible] مضرب خیام اقبال گشت و از آن مرحله در همان روز
بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجنیبت جلالی درآمد و شتاب هر چه تمامتر راند شام از آنجا بیرون آمد و بسبب تیرگی این جهت بخیمه جلالی [illegible]
یافت و چون از قریب [illegible] سی کروه راه قطع فرموده درکنار آب [illegible] محفل سعادت و اقبال فرود آمد روز سه شنبه دوم ماه درکنار دریای [illegible] حضرت صاحبقران گیتی ستان
رسید چشمه حیوان گشت امرا ضبط قلعه [illegible] با نوکران [illegible] نواحی [illegible] باشان [illegible] بر علی [illegible] علی [illegible] جریان [illegible]
پل [illegible] کشتی بسته بودند رایت نصرت [illegible] عبور فرمود [illegible] توقف فرموده [illegible] باز [illegible] عرق لشکریان [illegible]
عقب [illegible] بودند با ایشان [illegible] بعد از قطع [illegible] چون در حوالی [illegible] بارگاه پادشاه اسلام پناه [illegible] برادر [illegible] روز دیگر [illegible] شاهزادگان
در جمع [illegible] معقبی [illegible] توقف [illegible] بودند در [illegible] بسر زده [illegible] کشیده [illegible] بعرض رسانیدند
حضرت صاحبقران [illegible] که در زمین از [illegible] انعام [illegible] بخشیده و حکم کرد [illegible] غضب گرفته بودند باز
رسانند بر [illegible] و در [illegible] توقف نمایند و لشکریان از آنجا بگذرانند و روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر مطابق فرور دی ماه جلالی روز نوروز [illegible] نصرت [illegible]
نقره در حرکت آمده روز جمعه [illegible] شهر مذکور قلعه [illegible] از عنب [illegible] منصور [illegible] گشت [illegible] و در آن روز نوکران امیر [illegible] بموجب فرمان [illegible] با خبر
فتوحات ارجمند [illegible] خاص در کشور هندوستان بدان [illegible] مع [illegible] سلطان ممالک آذربایجان [illegible] میرانشاه [illegible] عالی [illegible]
در جمع [illegible] لشکر آن ناحیه [illegible] پناه [illegible] گشت و حضرت صاحبقران ممالک هندوستان در [illegible]
توجه بجانب هندوستان [illegible] مسلمانان [illegible] امیر [illegible] قلعه [illegible] عمارت آورده امیر [illegible]
در تعمیر آن سعی جمیله مبذول داشته [illegible] قلعه [illegible] خارج [illegible] رمانده [illegible] تحصیل آن [illegible]
اخصای [illegible] نبود و [illegible] بملاقات [illegible] بلاد [illegible] مراد خویش [illegible] توقف [illegible] لشکریان [illegible] معروض [illegible] کشت
اسباب [illegible] فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت [illegible] ملازم رکاب ظفر قرین [illegible] سرداران [illegible] جمع
این نهاده نوکران [illegible] زیاده از [illegible] بعد از آن حکم [illegible] در [illegible] عمارت قلعه سعی [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] از [illegible] بر [illegible] امرا [illegible] خویش [illegible] فرموده [illegible] نوکران [illegible] چه [illegible] روز [illegible]
و بعد از اتمام آن مهم نصرت [illegible] از نوکران امیرزاده [illegible] اغلان [illegible] کوچ [illegible] معروض [illegible]
قیام نماید و ضبط قلعه ارباب [illegible] مشهور ال شیخ حسن [illegible] امیر شیخ نورالدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده [illegible] قطع فرموده
شنبه نهم ماه از حوالی [illegible] شیخ [illegible] منزل [illegible] اقبال [illegible] گشت و در این مرحله شیخ [illegible] بارگاه حضرت صاحبقرانی [illegible]

[illegible]

شیخ مشار الیه از حضرت جنتی مرتبتی بای روح حمیدبان مبسوط است حاضر آمده با همت و طمأنینه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب عرفت و اصحاب معرفت است بچگونه قیام نموده

نمود در همان روز دیگر شیخ جلیل بموضع اسکی از مقدم فرمان فرمای عصر عزت سپهر این لشکر و اندازه‌ایش عزیز بعقوبه و مع دولت لوازم حرمت تقدیم رسانید بیت

الا ای همایون درخت ۰ که ای سایه آن نهال برو درخت ۰ برازنده پرستش جان دهد ۰ برازمیوه اش خان دهد ۰ و در روز دهم ماه از موضع اسکی کوچ کرده روانه از آنجا

ملاحظه ارامگاه سیف نصرت شاه گشت و در آن روز معلا نعمت راتش امیرزاده شاهرخ بفرستاد تا مژده وصول حضرت ملک فرزی بایسنقر رسانیده و جانب او از آن منزل در خبیص آمده مکاری

کابل از غبار رسم سمند جهان پیمای مظفر لوای عطرسای گشت و بعضی از افغانیان بمطارقت اتفاق روی گرم رشته نمودند از آن عنایت بی نهایت با آهستگی پیاوردند و در آنجا مقصد

نموده بکوه های اکبر معارضت آنحضرت اهرات نموده بتوقف آمده و چون از آنجا رحلت شد موضع غربان محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافته در آن

سرزره باجی جبرائیل دامن ترتیب نموده با بندگی و خویشی الغارت با تمام رسید بعد از فرمان آن ترتیب بلغ حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده در تیپ دو سنگ قطع

فرموده فرود آمده در آن منزل در شاخک الیتیم داشت در دست داشت اسلام فرخ سیر اشاره ملطان رکاب فلک فرسای در خصوص تا خوش گشته و نشستگم از جانب امیرزاده

شاهزاده شاهرخ رسیده خبر رسید و مسیح عنه رسانیده بخت و جمع سه روز در آن منزل توقف واقع شد بعد از آن اردوی کیهان پوی در حرکت آمده محفه آنحضرت در آن

دره استران راه دار کشیدند و چون در محفه درد زیادت شد ... صادق الاخلاص و ملک حسن محمد اشرف اسلام صلاحیه شاه چهار روز در آن دره عبور کردن ... از ...

دور انتهای طریق عقبه اسب بسانچ نام ... از آن عقبه تا آخر دره ... از رگ آب عبور می نمود در روز پنجشنبه ماه ... حضرت ...

سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاه‌زادگان رسیده ... رسیدند و احوال سلامتی ... بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران

گردن تومان کشی با غرق ... میلاد تعجیل پیاورده و در روز هفدهم ماه ... در روز پنجشنبه ... ماه ... از موضع ... بنهضت ... فرموده ...

گشت در قریه ... فرموده چندان توقف نموده ... خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قبل از ... معسکر شهر یار آفاق گشت در آن منزل ... امیرزاده پیر محمد و امرا و اعیان بلاد

و سایر مهمات لایق مرتبت داشته منظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آنجا جنبش نموده و منازل قطع کرده بر شب لب آب جیحون رسید ذکر عبور حضرت صاحبقران

از جیحون با طبایع سعد و ملاقات با حضرات در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمایه آن بحر کرامت و احسان از کشتی در آمده از آب گذشت و در آن

مخدوم زادگان امیران الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و حجله نشینان تتق عصمت و جلالت سرای ملک خانم و تومان آغا و بیگی سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و جمیع

اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده ها از غبار موکب صاحبقران سعادتمند روشن ساختند بر عادت نثار نموده مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند

و پیشکشهای لایق کشیدند و درم و دینار بسیار نثار کردند و در روز دهم مرقد توقف نموده در روز نسیم خانزاده علاء الملک از اجله سادات الحاجات ترمذ با ...

طوها سکین کرده مشتاقات مناسب بعرض رسانیدند و در روز سه شنبه بیست و سیم ماه حضرت صاحبقران بر سمند با دو رفتار سوار شده قطع منازل فرموده موضع ... معسکر همایون

گشت و در آن مرحله دری برج حافظ امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فایض مشرف شده و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات

بعرض رسانید و سیم در آن منزل امیرزاده برنشه و شهریار جهان در آن روز ... اشته ... ملک طاووس سرافراز آمده و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایای کافه برای معاش

پسندیده کرده بجهت تربیت و عاطفت پادشاه اختصاص فرمودند و در روز سه شنبه بیست ... منصور از آنجا نهضت نموده آنحضرت از معدم همایون آنحضرت ... گشت و از ... عقبه ...

وصفای سیرت شهریار دین دار بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین کلال رفت و بر شیخ بزرگوار ... اشتیاق فرموده صدقات مستحقان و ارباب
احتیاج رسانید و از آنجا روان شده ... نموده در کوکشل باغ دلگشا در ظاهر شهر فرود آمد و در آن حین با تمام رسیده و بمیمنت نزول اجلال فرموده و در ملک با برکت
شاهزادگان و آقایان و ارکان دولت و اعیان حضرت خبر آمده زبان بتهنیت بگشادند و جواهر نثار کردند و رسم آذین بستند و از جان برخدمت دا[د]
روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ... بارگاه اعلی برافراختند و در آن وقت سعادت در آمد ... باز در آمد شهر و کوکبه شهریار بعزت فراوان شد از هر سمت
اندیار ... بعد از آن بصدق و اخلاص تمام صاحبقران نوبت دیگر بزیارت قثم بن عباس ... بزرگ بر حسب معتاد و مجاوران مزار را صلات و صدقات
بپایان رسید ... روان گردانید و از آنجا بخانقاه ... رفته ... و بعد از ... باغ ... مقام صاحبقران ... کلستان نام
گشت و در آنجا بعیش و عشرت مشغول شده ... و در آن موضع فرح افزای باغ نقش کرده ... و بعد از آن حضرت خسرو ... باغ
بهشت عنبر سرشت بنیاد فرمود و در ایام سیلاق از اغرق ... در عقب بعضی رسیدند ... ماوراء النهر ... عظیم در تعجب
احمال و اثقال ... بکمال صنع ... و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع شاهزادگان و آقایان و امرا و نوئینان و اعیان و
اشراف و اکابر اطراف ماوراء النهر بعطا و بخشش ... و تحف و ترکات و تشریفات ممالک ستان ... روان گردانید و ... برادر بزرگ ...
و در نیمه ... امیر ... امیرزاده محمد سلطان ... برای جمع امرا در سرحد مغولستان ... شد
... کرد و شاهزاده جهانیان امیرزاده شاهرخ رخصت یافته متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع ... آفتاب ... باد
... فرمان داد روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی و ثمانمائه ... ساعت ... آفتاب ... صاحب ... اسلام
... بالسنه و الطاف ... در بنای آن شروع نمودند ... بر ... حضرت ... ندارند ... گشته
... از ... ممالک جمع آمده ... و دویست نفر در نفس مسجد کار می کردند ... سنگ ... شهر ...
برای ... از ... ماوراء النهر ... از دیار هندوستان آورده بودند ... رسیده ... سنگهای عظیم ... کردند ... کشیدند
... شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارکان دولت و اعیان حضرت معظم گشته در ... امری ... تعلق ... سعی ... مقدم ... در ...
این اوقات امیرزاده محمد سلطان بموجب فرمان در سرحد مغولستان ... از خواص و مقربان رسید ... آقا ... کوس ...
... نموده آنحضرت قرة العین سلطنت را در آغوش کشیده ... از ... روز ... فرمان فرمای ... اقلیم ... آن بقعه ...
... اوقات ... عمارت حاضر ... بنیان ... در گذشت ... صد ... ستون از سنگ ... شده ...
... ستون ... افراشته شد و مجموع سقف رفیع و فرش ... از تختهای سنگ ... شده ... و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق
تاریخ ... در تعریف آن بقعه شریفه ... ذکر احساس ... بجلال امیرزاده میرانشاه گورکان و ... کشیدند حضرت
صاحبقران ... در اثنای سنه ثمان و تسعین و سبعمایه امیرزاده میرانشاه گورکان ... بعزم ... بر سمت ... شد و در صحرای ...

در جوار مزار پر انوار تجهیز یافت لشکر بسیار فراهم آمدند و در تنهائی ترک فارس شهزاده گردن فراز فوجی باز خورده از فراز زین و افتاده چون فوج را زنده یافت گرد ماکو
از حکم بابا و دعای سجاده ببر کردن بر زمین افتاد و غلامی القیدی بن ارشد آن سقطه بیهوش گشت بعضی لشکر فوج را گرفته بغداد پس این رسید و ابنیه سید
و اسب رسید شهزاده از بالای زین بر زمین افتاد از سید و نعره خروش عظیم از نهاد او برآمد امرا و اعیان روی به بالین شهزاده کامران آورده قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از
ساعتی اندکی بر خود آمده مجلس از جای برخاست و چندی افتاده مدت بستر روز نخوش بر ... پسندیده بساط اوطاری روز صحت مقصدی ... بمقصد با بعید با خوبی
جمعی ارمدادی داعیش چلی و خوش ... شهزاده خردمند مملکت ... نوعی ... بعد از نوری بران تصور ... راه یافت و بنا بر این اکثر اقوال او بر نهج
میده مرضی و پسندیده ... که ... بجون ... فرمان میداده که از طرق اطراف ... مملکت ... بسیاری از امور که لایق ... سلطنت ... القاب ... از
ادبی فضیلت باستان لشکری ... بغداد گشته در شبانروزی ... قطع ... سلطان احمد جلایر ... بغداد ... راه ... حوالی
ابراهیم ملک رسید از جانب ... آمده خبر آورد ... از امرا و اعیان ... با هم عهد و پیمان ... از ... اعیان ... میرزاده با
مقصود ... سخن ... بغداد ... سلطان احمد ... دارالسلام بغداد ... و ... فاقد
و این ... بغداد ... دارالسلام مرکز خیام
سپهر احتشام گشته بعد ... از آنجا مراجعت فرمود هر روز ... بمقصد رسید ... شهزاده کامران ... برداشته
قاضی ... شهزاده
... شهزاده ... غلام ... صاحبقران ... و ... و ... سلطان
... سلطان سنجر ... سیف الدین ... فرمان ... صاحبقران ...
طاهر بن سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره میکرد ... قلعه ... حصار ... ملک ... حضرت
افتاده ... کرجیان ... سلطان طاهر ... قلعه النجق ... شهزاده ... اوزاغات
... قلعه النجق ... سلطان سنجر ... خان
... بصورت ... قلعه ... امیرزاده ... امیرزاده ... سلطان سنجر حاجی
عبدالله ... کرجیان ... النجق ... سلطان طاهر ... النجق ...
صباح ... سیدی احمد ... کرجی ... سلطان طاهر ...
مراجعت نموده ... تبریز ...
... شهزاده ... شهزاده ... شهزاده ...
... سیدی علی ... کرجیان غالب شده ... تبریز ... امیرزاده ... ابو بکر ...

با صد نکات این بنده اگر چه ان نیز روی با دعای خویش نهاده بنده امیرزاده میرانشاه را به عیش و عشرت و شرب خمر و لعب نرد مشغول شده از ضبط امور مملکت غافل می ورزید از آنجهت اختلال بحال

باحوال مملکت راه می یافت و چون حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از دیار هند و هندوستان مراجعت نموده در مستقر عز و شرف قرار گرفت بسمع همایون با مضمون عریضه سالک اداء

معروض داشته درین اثنا والده محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از سوء سلوک شوهر بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در قصر باغ چنار بشرف پابوس حضرت

استدعای فرمود حال ضعف دماغ شوهر خویش بعرض رسانید حضرت اگر درین اوان رایت عالیات به صوب ایران و دیار زمینداور ... خواهد کرد ... بسبب

و حضرت صاحبقران از یتاق یورش یورش هند و هندوستان هنوز نیاسوده و پیش از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده بار دیگر بتوجه ایران جازم شده ...

سهام صولت باطراف مملکت فرستاده تا جارز ... لشکریان با استعداد یورش عزیمت به درگاه عالم پناه جمع آیند و برای امیرزاده شاهرخ شیخ سید جلیل ...

و جانب الملک ... فرمان ... هرات ... امیرزاده شاهرخ ... بموجب فرموده ... لشکر ... آذربایجان ... امیر سلیمانشاه ... منصور ...

و چون ... صاحبقران امیرزاده شاهرخ ... فرمان داده و امیر سلیمانشاه و امیر سید خلیل را در ... لشکرها

باش شهزاده ... مبارک در رکاب سعادت ... آمده ... حرکت آمد و چون ... اتفاق ...

سپاه ... از راه ... عبور نموده ... امیرزاده اطاعت و اجب الامتثال نموده ... لشکریان ...

سپاه ... از راه بسبب صعوبت طریق ... جانداران ... در عرصه ... آمده ... اکثر ... انبوه ...

... بجانب ... حضرت صاحبقران ... امیرزاده ... سلطان ... مملکت توران ... سمرقند ...

... امیرزاده اسکندر ... فرموده ... ممالک ... محرم سنه اثنی ... بطالع سعود

... در رکاب ... منازل قطع کرده و شرف زیارت ... رسید ... امیرزاده ...

... آمده ... اسباب ... قیام نموده ... امیرزاده ...

... امیرزاده شاهرخ مملکت ... آمده ... امیرزاده ...

پیش ... سنه ... رمضان ... رسید و امیر ...

پابوس ... صاحبقران ... خاص ... مراجعت ... فرموده ...

... امیرزاده ... برادر بزرگش امیرزاده ...

باتفاق ... بموجب فرمان در رکاب شهزاده روانه ... شده ...

و چون ... جناب شهزاده ... شاهرخ بهادر ... بموجب ...

... بود در ... استطالت ذکر وصول امیرزاده میرانشاه بدرگاه گیتی پناه و ذکر خواری خواص و مقربان و ندمای

او بموجب یرلیغ و بلا ... امیر سلیمانشاه ... بموجب فرمان ... امیرزاده میرانشاه ... امیرزاده میرانشاه ...

امیر

بشیراز رود ملاقات با امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کردند و قاصدی بعد از آن رفته در الکای توقف نمود و امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کردند و قاصدی با مکتوب
پیش امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شده و بمقصد رسیده بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با جمعی جهت روانه اردوی همایون کردند چون
رایات جهانگشای بشهر [illegible] از ولایت ری گذشت امیرزاده میرانشاه به موکب همایون ملحق گشت پادشاه کامکار روز نخست شاهزاده را بار نداد و روز دیگر امیرزاده میرانشاه
بدولت پابوس سرافرازش گردانیده [illegible] بشرف عرض رسید [illegible] جانب او [illegible] رسیده [illegible] نظر التفات شده [illegible] و صلاح الاسلام
[illegible] حسب فرموده جهة تفتیش حالات شاهزاده بشیراز رفته [illegible] و کارکنان او را [illegible] و دفترهای دیوان را ملاحظه نموده اموال [illegible] تحقیق [illegible]
علاوه داشت شاهزاده او را [illegible] داده بعد از آنجا [illegible] امیرزاده نموده چون مکرر العرض رای همایون رسید که بعضی [illegible] شاهزاده [illegible]
و شرب مدام و صحبت قیان سیم اندام و بسبب اختلال مملکت گشته بر عیش [illegible] از مردم اهل [illegible] پیوسته ملازمت مجلس بزم نموده مزاج
اشرف حضرت صاحبقران [illegible] فرمان داده [illegible] فرموده حریفان بزم [illegible] فرح افزای
شاهزاده را [illegible] مولانا محمد [illegible] در شیوه نظم و نثر [illegible] استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن
گوینده [illegible] در فن موسیقی داد [illegible] ایشان را بپای دار [illegible] مولانا محمد [illegible] طریق [illegible]
خواند چنانچه [illegible] قطب الدین نائی آورده [illegible] چون حضرت استاد در جمیع حالات داد [illegible] اکنون همان طریق [illegible] تقدم [illegible]
استاد قطب الدین [illegible] فایده [illegible] قطب نائی را [illegible] در گردن [illegible] مولانا محمد
رسید این دو بیت [illegible] حال متحیر ماند بیت [illegible] کار [illegible]
منصور [illegible] مردانه [illegible] جمشید [illegible] شاهزاده [illegible]
و خواص و مقربان او را [illegible] سلطنت [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible]
[illegible] عراق عجم [illegible] اصفهان [illegible] حالات [illegible]
[illegible] و اعلام ظفر [illegible] و در صحرای [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible]
[illegible] عرض [illegible] سیدی علی [illegible]
[illegible] سیدی احمد [illegible] منصب [illegible] از لطف [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] خواجه حسن [illegible]
[illegible] عرض [illegible] از اطراف [illegible]

دیگر آنکه تیمور قتلق اغلان را بعد از انهزام و شکست توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بروی مقرر
شده و از غرور دولت بکفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد و در بنولاد وفات کرده هرج و مرج بممالک او راه یافته و ایدکو اوس او متفرق شده اند دیگر آنکه ملک
برقوق در سلطنت مصر و شام بدار البقا رحلت نموده سرای فانی کشیده و میان امرا و خواص و مقربان او حرب و نزاع واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و کرسی
فرج ولی عهد پدر است چندان اعتباری ندارد و دیگر آنکه تنقوز خان پادشاه ختای و هندها در بادیه کفر و ضلال و صحرای عناد و عدوان سرگردان گشته از این سرای
بدار البقا نقل کرده و رعیت الکای پریشان و بی کس مانده و دیگر خضر خواجه اغلان وفات یافت حسب المقتضای ارادت در شمع جهان اغلان داشته جهان اغلان بعد از
اهل عزم و شقاوت مخالفت پدید آمده قصد یکدیگر دارند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر برادر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بمغولستان رفته است و بفر دولت روز افزون بر
مخالفان غالب آمده است و ایشان را منکوب و زبون گردانیده است و از استماع این اخبار بهجت آثار در اردوی اعلا آثار باعث مزید بهجت و سرور و نشاط جمهور
ممکنان مضاعف گشت و تفصیل این اجمال امیرزاده اسکندر و قضیه لشکر کشیدن بمغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافت ممالک اباهم برادر شاهزاده مذکور
وضعف عظیمت شده لشکری بسیار از ان ممالک و نواحی آن فراهم آورده باتفاق امرای امیر بیرک و امیر عطا بوفا برلاس و پیر تیمور پیرملک جمعی امیر حاجی حسن و غیرهم با آلتون
باتوده ... الکای و ... و اسیران بجانب مغولستان روان شد و چون شاهزاده عالی گهر بکاشغر رسید امرا از موجب فرموده در سرحد خانات داشتند مثل
بیری بیگ و ... و ... حسینی و امیر شمس الدین عباس و غیرهم بموکب او پیوسته بهیات اجتماعی متوجه آنجانب شد و تخت بالکتی را غارت کردند و چون
یافته شد عرصه سرقوش و گلکین حوالی لکن و امثال این ولایات را تاخته و بعد از آن متوجه شده در آن موضع رسیده الحصار اسفندار و البی و کوشش نمودند الحال امیرزاده
شاه را برایه باسپاه و امرا اعیان بجانب آن تا فرستاده و فتح و نصرت از سر قلعه و دیگر دارو و اهالی آن نواحی در آن مقام ظهور شد و محن و حوادث دنیا همیشه پناه
تا جان و مال ایشان مصون و محروس می ماند القصه شاهزاده در آن المقصد رسیده بلطف هر قلعه فرود آمدند و ترتیب اسباب حصار داری مشغول شدند و در تهیه لشکر
بجنگ و سنگ و آتش سوز همراه باشند عاقبت مغیان آن قلعه و ساکنان القلعه دم از ابلی و انقیاد زدند و پیشکش بیرون فرستادند و سپاهی از آنجا روانه ختای
عرض و مال خود کرد و امثال این را اخراج نمودند و شاهزاده با ... ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند و در بعضی از آن بقاع
مذکورات و چون دوازده روز از محاصره حصار ... گذشت ارباب قلعه به تنگ آمدند و لان طلب نمودند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته نمود و سپاه از
محاربه بازایستادند و مخالفان ذو الکاس صلح پشیمان گشتند بار دیگر از طریق یاغیگری کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصور بهم
سابق اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر قلعه نهاده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند عاقبت بقوت غلبه بر آن حصار استیلا یافته و مردان مردانه بیک سر
خان را و فرزندان ایشان را اسیر کردند و غنای التقدیر امیرزاده اسکندر چون از مهم اقسو باز پرداخت طایفه از بهادران بجانب پای دکوسی و ییلاق و قشلاق او
مغولستان بود و ... حسب الحکم ... امثال مبارزت نمودند و در حرکت آمدند و ارباب پای را از پای در آورده مردم کوس را بانواع محن مبتلا گردانیدند و ارداد
تا میان اقوام رفته اکثر زمین را تاخته و شاهزاده جلادت بعد از این فتوحات عالی عزیمت بجانب ختن تافت و از ختن تا خان بالیغ که دار الملک پادشاه ختاست از راه
صحرا و بیک منزل است چنانچه مولانا شرف الدین علی در مصنفات خویش ایراد کرده اند و راه دیگر میگویند که راست از ختن تا سرحد ختای بچهل روز می توان رفت و در آن

راه بغیر کمر زرین ... باقی نمانده فی الجمله چون امیرزاده اسکندر به ملک ختن رسید اهالی آنجا با شارت تحف ادای توجه بدرگاه آن شاهزاده ...
و تحف نمودند و انواع ترکات و اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و در عهد دولت و اقبال حضرت صاحبقران با اهل قلاع و بقاع آن نواحی ...
و خلاف و نزاع منتفی گشت و امیرزاده اسکندر بعد از ... کاشغر معاودت نموده آن زمستان در آن موضع بسر برد و از خوبرویان ختن ... برگزیده بدرگاه ...
فرستاد و ... دیگر از آن ... بانزده سر اسب پیش امیرزاده محمد سلطان روانه کرد و ... راه ... و از آن ... مغولستان با لشکر ...
نمود و چون امیرزاده اسکندر نارسیده لشکر ... توقف کرده ... امیرزاده محمد سلطان گران آمده ...
مراجعت فرمود و چون ... امیرزاده اسکندر از کاشغر با ... آمد ... امیرزاده محمد سلطان ... سمرقند معطوف کردانید و در اثنای راه
عرض رسانید ... شاهزاده ...
... امیرزاده ...
... امیرزاده محمد سلطان ... امیرزاده اسکندر
... امیرزاده ... امیرزاده اسکندر ...
... قاضی جلال الدین ... امیرزاده محمد سلطان ...
... امیرزاده ... شاهزاده اسکندر ... امیرزاده محمد سلطان ... امیرزاده ...

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مظفر لوا بجته و احراز مثوبات حضرت شهریار غازی بنا بر رعایت حرمت ...
...
ابراهیم و سیدی احمد ...
... شاهزادگان ...
...
و سیدی احمد ...
...
...
...
نهان گردید ...
...

و از برای تفحص عیش و حزم قاعده آن بدکرداران آنچه تا که روازنج وبن بر کنند و کلیسیاهای ایشان را با زمین هموار کردند القصه در دان و بازاری باز نماند و از علامات عالیه آثاری
مشهور اثا و نگذاشتند و بنا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه بر طبق حکم جهانبان حضرت صاحبقران ظفر لوا لشکریان نصرت انتساب با غنیمت و ثروت و ده علیات و از خرج
حساب بیرون مع و با عز و قبال بارگشتند و مقارن اقبال بخشنده پادشاه امیرزاده خلیل سلطان را پسری بر کل نام و ظاهر چنیر در منتقب پادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا و
نوئینان بعیش و طرب مشغول گشته و در این اثنا یرلیغ جهان مطاع صادر یافت و امرا و امیرزاده پیر محمد و در جنگ کرجیان و جنبه استخلاص سلطان طاهر و جلالی قلعه النجق آمده
و تفصیری از ایشان واقع شده بعرض رسید و امیرزاده شاهرخ و امرا در دیوان بزرگ بآن مهم اشتغال نمودند و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال را باز زیاده و نقصان
معروض رای شاهنشاه جهان پناه گردانیدند و از موقف جلال فرمان صادر شد که حاجی عبدالله عباس و چهار قراخان را چوب یاسق زنند و ایشان را چوب بسیار زده
بگذاشتند و اشاره علیه بخشش شمس جمزه ابرودی و در آن معرکه پیش از همه فرار نموده بود صدور یافت و عاقبت بشفاعت شاهزادگان از زیر شمشیر جسته او را چوب
بسیار زدند و سر و ریش او را تراشیدند و آنگاه زنی را بوی پوشانیدند و بدان هیئت در بازار گردانیدند و از آن پس خوار و حقیر گشته
...

شیرازرود و عنقریب بدان حدود رایت نهضت فرماید تا عرصه آن مملکت از خار فتنه و بیداد پیراسته گردد امیرزاده رستم را که برادر بزرگ شاه منصور بود و تمنهش اسیر کرده بازداده بودی
همایون رسانید امیر شاه ملک را بر حسب فرموده در حال که آمده شیراز رسید امیر صاحبقران و در کتب شرارت پیشه آموزی شاهزاده اشتغال نموده بود معلم محمد ضعیفه
رسیده خلعت جراح در رستم برگ تا برفور بهار فی رگ شاهزاده موسی و چین راست جای بریده و مبارک حلقه و جبین ثبت داد و فرمود امیر کرد دانشمند فرمانده
ملک عرب امیرزاده رستم را بجانب عراق عرب فرستاده و دو منزلی شیراز فرود امیر علی شاه منشور خاقان منصور با امیرزاده رستم رسید حضرت شاهزاده چون بر مضمون
آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت جمعی جان نثاران و حسین جعفری در رکاب شاهزاده بهر اسپ بازگشت امیر بر یک براه چمچال روی توجه بآورد
بهر و در قرب لاغ بیوکلورد چون امیر علی قلندر از صعوبت عقوبت رعب گرد رفت و کیفیت بغداد رفت کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید ضمنش قتل در صاحبقران
عزم نموده از غایت کرد تا دروازه ها را بسته و در آن استحکام بغزرات روز افزون نضیه پس عزم روی نمود دنبیس اقبال الکه حضرت صاحبقران ممالک ستان
نام حکومت جورستان و ضبط حدود را در کف کفایت و قبضه برادر ایر شروان بهادر بود داده بر جمیع امال قرار داده دست ظلم و ستم گشاده از مشمولان الوکات ممنن
شمس الدین دیدار و غیره اموال فراوان ستانده جمعی را از متوطنان حویزه قبض کرد نیز با هزار سوار بکمک روی بغداد نهاده در زمره خدمتکار سلطان احمد انتظام
یافته و سلطان بچشم اعزاز و احترام در و نگریسته پایه قدرش از فرقدین بگذرانید و شروان پوشیده پنهان با امرا بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت
نهاده و یا وی از آنها را مبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محفوظ مضمون گشت و قاصدی بعضی سلطان سلطان ترتیب قیمه ابو از حین حکومت
از زمان نسبت سلطان احمد شرایط محبت بجای آورده نه تنهای سپاه بیده میکرد و از فرض الکی منصب و جیمی هرکس اراده بعد از نوسیده شده دون صلح گشته ببرت
یکی از نوکران سلطان احمد کرده بهادر نام اخشاد دوران ایام سلطان از خوف جهت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت بار دروازهای بغداد را بسته دهشت
بر ضمیرش استیلا یافت و اندیشناک گشته بود کرده بهادر سابق صحیفه بعرض انورش رسانیده در انقضای مبلغ دو هزار دینار بر اسم راتب ثبت بود تهم سلطان احمد بن
جنبه یکی ده هزار اشرفی نه ایکال کرده بهادر را انش نه و برت خنوکرده زدور ان ادقات سلطان احمد امیر شروان با جمعی از امرا اشتی قطب جبهری بتاخت قوم ادرات
فرستاده بود یادگار اخباجی روز رو ان اگر دنا امرا شروان را تعقیب رسانیدی سر او را مصحوب خویش بغداد آورد امر او موجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند
سلطان احمد خود را در وطن بلاد وعن دیده بعد از اندیشه درست در دامن حیله زده بیکی از امرا و ارکان دولت خود که در حقوق می طلبید او را امید داد که در آن سن مملکت رو داشت
و فلانکس را برگشته در رتبه یافته این در کار اهمیت بیچ دیگر کون کرده با مخالفان من اتفاق نموده الکون مصلحت چنین است که زود زاده معروض داشته ام هر چه بجای صورت
باشد قبض کند عین صواب خواهد بود سلطان مسکین اگر تراتب بیان نمائیم مبادا که تو مانند دیگران بر کفران نعمت اقدام نمائی تا جا کیسان بار ترکی امیر امتنع ورزی
سوگند ای بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان سفر سوره او را باب ق ران و احوال دجهات دفان و ان انقاضی را بر اسم معین فال بگیرد چون آن
بیچاره برین صورت قیام نمود دیگر برا طلبیده بهمین نوع بردی مسکلا شت و هر دو جمعه او را توانست در کمیته دو هزار کس از مردم خود را در شهر در میان برداشت مشغول داده بودی
و سلطان احمد غریبان و محرمان خویش را باید حفظ کردن زده از بالای قصر بزیر می انداخت و آن اشی بپیش او رسید سلطان با دی گفت در فلان و فلان سلک کشی قرارش
گشته بنگر دی بس و تو که زنده باشیم هم دیگران سهم است سلطان احمد دور چنین شمشیراز دست نیندخت و در آتش بجان لان با وقت بعضی از مورخان گفته اند و آن جوان

که بجای مادرش بود و او از خردی پرورده و بزرگ کرده بود شخصی را فرستاد تا بالش بروی او نهاد و بدین تقریب او را هلاک ساخت و دیگر زنان و خدمتکاران که در حرم بودند

او بودند هنوز [illegible] گشته در دجله انداخت و زعم برخی آنکه [illegible] حرم را با وفا خاتون در کشتی نشانده بهانه آنکه بواسطه سیر [illegible] و چون بواسطه آب رسیدند ملاحان

که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان بی رحم چون از امرا و معتبران و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه را بسته هیچکس را از بیم او مجال

بار نزد او نبود چنانچه آش خاص و باورچیان می آوردند و در بسته میدادند و در خدمت کنیزی میبردند و از آنجا باز میگشتند و چون چند روز [illegible] گذشت بیش کس

از محرمان و [illegible] ایشان اهتمام داشت و در اصل ایشان تا چیزی بود فرستاده عقب آب از طویله خاص بیرون آورده بان جانب دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب

گذشت و با آنکه بیش نفر سوار شده روی بجانب قرا یوسف ترکمان نهاد و مدتی با او [illegible] آتش بدر حجره برده [illegible] می برده باز می گشتند و خدمتکاران [illegible] بال بخورند

و بنا بر این هیچکس بر غیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را [illegible] روی عزیمت آن [illegible] بود نظر او جلوه داده [illegible]

را با خود بدار السلام برده [illegible] آب دجله منزل ایشان معسکر گردانید و خود بکشتی از آب بگذشت و [illegible] شهر [illegible] چند از سلاح [illegible] در [illegible]

و القصه مرعوب قرا یوسف [illegible] گشته و [illegible] دست تعدی بمال رعایا دراز کرده با آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران ملک

ستان [illegible] خائف و هراسان بود [illegible] احوال او [illegible] و چون در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه مسموع ایشان شد [illegible] گردون اساس [illegible] کشورگیر

عزیمت [illegible] دارد [illegible] اندیشه کرده [illegible] عالیمقام [illegible] روم و شام [illegible] خلایق [illegible] لاجرم با عیال و اطفال و نفایس اموال از بغداد

[illegible] قرا یوسف از دار السلام [illegible] از فرات گذشته عازم روم گشته و چون نزدیک حلب رسیدند [illegible] تمورتاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با [illegible]

بعزم حرب از شهر بیرون آمده صف بیاراستند [illegible] شاهزاده [illegible] علی پادشاه و [illegible] اقبوغا [illegible] و دیگر از [illegible]

[illegible] همراه سلطان احمد [illegible] برادر قرا یوسف [illegible] و قاسم دیگر سرداران ترکمان با [illegible]

یعنی قرا یوسف ترکمان [illegible] صفوف [illegible] طوفان بلا [illegible] آخر الامر عظمای مصر و شام روی بانهزام

نهاده در شهر متحصن گشتند و در ان معرکه [illegible] سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آنجا اعراض کرده بجانب

روم روان شدند و چون بدان نواحی رسیدند میان ایشان [illegible] اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرا یوسف [illegible] سلطان احمد متوجه روم شد [illegible]

ایلدرم بایزید [illegible] سلطان احمد رسید بعزم استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده و یکدیگر را در کنار گرفته [illegible] قصر

سلطان را [illegible] پادشاهانه داده مجلس بزم [illegible] اخراجات [illegible] سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانید [illegible]

[illegible] عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از سور و سرور [illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible] لشکر [illegible]

بروم برده ایلدرم بایزید [illegible] از آنجا [illegible]

حرکت [illegible] حضرت صاحبقران گردون غلام از قشلاق

قراباغ بیرون آمده [illegible] هزاره کان و امرا [illegible] طرف [illegible] جمع آورده [illegible] گرجستان باشارت [illegible] فرموده و چون چند روز

95

بیرون آمد لکن از [illegible] آنحضرت پرتو التفات بر احوال لشکر جلادت سمات انداخته مجموع [illegible] زادگان و امرا و تومانات [illegible] سپاه [illegible] پیاده [illegible]

[illegible] و از سر اهتمام و کین در زمان غیبت رایات فتح آیت گرجیان پای جرأت از حد خود بیرون نهاده بقلعه النجق درآمده بودند چنانچه [illegible]

اردوی جلادت بولایت گرگین نهاده و بعد از قطع مسافت صحرا [illegible] محلی نزول [illegible] شهر [illegible] گشت و [illegible] همیشه [illegible] از جمله [illegible] که آن برگزیده

ملک [illegible] مشهور و دراز آوازه [illegible] روم رسیده و [illegible] گشته [illegible] حضرت صاحبقران گردون غلام [illegible]

نموده [illegible] مرصع [illegible] داده و [illegible] علم و [illegible] استمام [illegible]

[illegible] از حدود روم [illegible] حضرت [illegible] نامور گشت [illegible]

از آنجا در حرکت آمده و چون صدود گرجستان [illegible] همایون [illegible] ملک گرگین [illegible]

گرگین که [illegible] چون [illegible] اصلاح [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible] آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشیده [illegible] تا لشکریان [illegible] ضلال [illegible]

دست نهب و غارت و تاراج و تخریب عمارت و قطع اشجار [illegible] بناهای عالی را [illegible]

با میوه‌های رسیده خورده گشته از بیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف غازیان [illegible] اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین برده بودند [illegible]

فتح [illegible] از آن مقاطع [illegible] ملک غزاة جهاد [illegible] پانزده قلعه از قلاع مشرکان [illegible]

اسلام [illegible] غازیان [illegible] کوه [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران گردون [illegible]

[illegible] چون جلادت غازیان [illegible]

[illegible] ملک گرگین حضرت صاحبقران

[illegible] غارت [illegible] از خوف جان [illegible]

[illegible] و جمیع حصار [illegible] تسلیم [illegible] حضرت [illegible] منصور [illegible] با غنایم موفور [illegible] بازگشته

[illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] امیر شیخ علی بهادر [illegible] ولایت گرجستان [illegible] امیر شیخ علی بهادر [illegible]

[illegible] مراجعت نمودند [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

لشکریان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

و دیگر [illegible] ملک گرگین [illegible] سپاه ظفر پناه فوج فوج [illegible]

کم یافته شده لاجرم طایفه از خواص دوتوان ایشان را دستگیر کرده و بر بیرون از شهر بشار بوده مراجعت نمودند و با اردوی همایون پیوسته حضرت صاحبقران از انجا روان شده و از آب گرشته

سعادت و دولت فرود آمد و مغاران انجا جمعی از مخبران صادق الاقوال برای صاحبقران ظفر لوای عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران کرج محصن در ست

مانع در دامان داشته پناه انجا برده اند همت عالی نهمت آنحضرت که ملک تسخیر بر کنگره نیز بر انحصار استوار کرده بر بالای کوهی در قلع بوده اند جنت و با مغافل روان شده و سپاه بد انجا

کشیده لشکریان نامدار انقلعه را مرکز وار در میان گرفتند و به تدبیر اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ در انداختند و روز هفتم بر تحقیق

برلیغ واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنگ مسلط شد در اندرون شدند و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجحیم فرستادند و بیقین پیوست و از کلی تفاوت قرین در قلعه

نشسته است دو دروازه های انرا ما ... در تحت و سعادت در روی جوسته آنحضرت بر تصحیح ضبط راهی فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر گردون مآثر کحون [illegible]

همه سپاه را در اغرق گذاشته و با فوجی دیگر بجانب انقلعه ایغار در متوجه ملک گرگین از استماع توجه لشکر جلادت آیین با ... از حصن بیرون آمده بطرف

انجاز کرکیت و چون ظفر در ود با نقلعه رسیده بکلی در ملک تسخیر آوردند و طایفه از بهادران بتکاپوی گرگین روان شدند و بسیاری از اتباع و اشیاع او در راه گرفته

تنبیه نیز و گرگین و بعضی دیگر از آب ایغر و کران گذشته بجانب از ده عنا و عرقاب بلاد حصن گجابت بیرون بر حون گرگین ه بجز و بیچاره گشت سلطان

بر سلطان احمد جلایر را از پیش خود براند و بجانب روم عنان بر تافت و عاقبت ملک گرگین از در عذر و استغفار در آمده اسمعیل نامی را که عالم پناه

و اسمعیل اخلالی را از حوادث روزگار به حال او را ه یافته بود در پایه سریر اعلا عرضه داشت و خط گرگین بو که های علاط و شداد راننده مدت الحیات

و طایف خدمتکاری و جانسپاری را دای جزیه و باج کذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر این نوبت از سر خون او درگذرد بعد از این روی اطاعت از قبله فرمان

گرداند مراحم خسروانه عذر او پذیرفت و جرایم او را بآب عفو و اغماض شسته عنان عزیمت بجانب ولایت الوان ایریا ... از امرای عظیم الشان کرجستان بود معطوف گردانید

و بآن دیار نیز لوای شوکت بطرف منازل قراقلقان برافراخته و القوم را غارت ... حصارهای ایشان را نیز با زمین هموار ساخت و چون عسکر گردون مآثر از کرجستان

ارجان را غارت و تاراج کرده لشکر در الاکن ... دور خیمان زدند و لوای کیتی ستانی معاودت نموده ... جبلاق مسلک بهنه زدند و عرضه ... آمده

انجا مسموع پادشاه جهان گشت که طایفه از کرجیان با ایمان در موضع ... گرد آمده اند برلیغ واجب الاتباع از موقف جلال صادر شد و امیر شیخ نورالدین

با جمعی از جانبان خوره دین سپس برسر الملاحده ... رابه بمقتضی فرمان روی زمین روی توجه بالصوب نهاد بعد از چند روز آنحضرت بنا بر شره

که برادران را ... و قصد غزا داشت از عقب شیخ نورالدین روانه شد علم ظفر پیکر برافراشت و چون منازل قطع فرموده بفرس کرده رسید ... روز هفتم

از قلاع المشرکان ... کوه را ... ک ان کرد و اهل اسلام ... عرصه کوه و هامون را از خون ... طلام ... نام کرد و ... جند و ...

معطوف محفوف بتاییدات ملک قدیر از انجا بازگشته در اردوی همایون که الحال ایشان ... در ... در این اثنا ایلچیان ... و ... امیر مرادو اکه

از جمله قیاصره روم بعد و ... ایشان ... بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده بصورت اخلاص و ... حکام و سرداران دیار

خود در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ایلدرم بایزید در ... قیصر روم بود ... شوکت و کثرت ... و ... ملک ... اعوان و انصار ... لشکر جرار ... آن جانب را ... قیاصره

با حضیض نقص و انتساب داشت و ایلچی و اورا قسمت داده هیچیک از پرسش سلادت شهزاده بنابرین اسباب کلی او عزور شهزاده ابداع خورزاده داده پای جرأت وجسارت از حد
بیرون نهاده آتش جوش و الی ارزنجان در ورزش صد مملکت ستان حضرت صاحبقران منتظم بعد ایلچی فرستاده تا بعد ازین مطیع و منقاد باید بود و خراج ارزنجان و ارض
روم را بخزانه عامره بایدرسانید و دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس جوش و جوش جنگ در زرنشبزادها عنایت تعبیر نمود و جوش و هوس دعوی تواضع را اعاده داشت
ملازمان موکب همایون گرد حضرت صاحبقران داشت از قیصر روم مال موفور و ولایت معمور وسپاه نامحصور مغرور شده است و از جادهٔ قویم و صراط مستقیم انحراف
جسته آنحضرت حلاوت نخست نصیحت نامه نوشته و بزلال موعظت ونصیحت غبار طغیان و نخوت او برطاشته ضمیر او شسته است فرد نوشته از باده غرور شب ناهوشیار
گرآید و از مقام کبر و تجبر بموضع عجز و فروتنی آید و از میدان محاصره دمنازعت بیرون آمده خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد با این همه ملاحظه باید داشت و این در ارد و مشهورباد
ستوده خصال نیکوکار بنابرآن بعهد آنکه قیصر اهالی روم از جهت با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند در اعلای اعلام دین و ترویج آیین حضرت شرع
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین میکوشیده واز غبار رسم سپاه محصور عرف فرزند وبعد حوزه بنی یار شکنانه و تعالی بر آنکس رحمت کند در مقام اثبات
نشسته واز حضر خود مرتبهٔ خویش بحای جابر نزاده پایه از یا بگرداد فرار نهضه بیرازان در قلم آورده رقم الحمدلله والمنه در امروز بطالع مسعود و بخت فیروز نام حکام ملک دولت
در قبضهٔ احتساب در آمده ارکان سلاطین بارگاه سپهر کان پناه است وعرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملک چون در اراده فرمان کن فیکون در تحت تصرف
خسروان نشسته و جاسپاران بارگاه با ملوک و سلاطین ایران و توران صنعت عبودیت مادر گوش و غاشیه اطاعت و اردو دوش دارند و سر در ان آن
و گردن کشان آفاق از مقتضی فرمان جهانمطاع و برلیغ واجب الاتباع استعداد سرمایه در مبلکند و بر ضمیر انور روشن است که هرسه تو به کشتی شوی پهلوان بهر دو
عقبه بر ثبت و استغفار نشینی و در زورق حیات خود را از طلاطم امواج بحر نجات عنصب باز رسانی چون در نهایت استعاع سرحد و الکی اودفات تو بغزای فرنگ
مصروف شده همگی همت تو بر استیصال نصاری بنام دینک معقول بنابرین عنان توجه تعرض بر صوب از ملک روت بکز حفر نیاید مرا خاطر خطیر بخواست به عقب کربه آن
الملوک او دادخو فریت افسرده بار از مرور عبور عسکر کردن آثار تفرقه و علامات پریشانی حال مسلمانان گرددشاید وسنانت نصرت پادشان گرد و اکنون مصلحت آنست که از ارزن
کاه اجداد خود اعراض و انحراف نمامی و پای جسارت بادیه عداوت و جبادت نزنهای و حرمت ازکرو الترکو ما ترکوکم نصب العین ضمیر سازی و الباب فتنه و بلا بر خود
و مملکت خود بگشایی والسلام علی من اتبع الهدی چون مکتوب مهر و توقیع رفیع موشح و مزین گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند و سخن دان پیش ایلدرم بایزید فرستاده
واپشان بر جناح استعجال روان شده بمقصد رسیده بدالجه وظیفه سفارت و پیغام گذاری بوی بجای آوردند و او از صعفر و سعو اجتهاد بکوشش در آمده بود مکتوب بحفن
نصیحت و موعظت تسکین نمی یافت در برابر سخنان و حشت آمیز بر زبان راند بلکه تهاعت مراد اعتبه مقابله زده در اسر دعوی مقابله او بر ضمیر است و مکنون خاطر
خاطرخواست و اگر دوم مراجعت ننماید من تا به تبریز و سلطانیه از عقب او روم پس بر بیچیم تا دو رگردون سپهر گرا اهر درآرد زگردون بهر پس گردش چرخ ناپایدار کار
گرد خواهد درین کارزار. فرستاده کان چون بازگشته کلمات قیصر بعرض بادشاه و دلاور رسانیدند از بین جواب صاحب آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته باد شاه
فیروزی از غرفه جانب سیواس تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار بکجور دوان رسید امیرانید دوجه اورده امیرزاده برهان الدین از راجه بوسیار ودی هایون بر
حضرتش را ملوجه فرموده اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده بیرون رسیده نند و جواب باب فی زده سر برداشته بگذاشته و تسیم زاده فرید و مبارک جنبشه آن

امیرانشاه سیّمه معظم شاهزاده بودند بپارسیق رسیده بودند و حضرت سلطنت سلیمان مکانه حضرات عصمت مآب سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزاد

کان با امیرزاده الغ بیگ بجانب سلطانیه روان شدند و جهة ضبط مهمات ایشان امیر شاه ملک و امیر ضراداد برادر بزرگ امیر الله داد و مولانا قطب الدین قراری

متعین شدند و رایت ظفر آیت آن با لشکری گران و سپاهی بیکران از آنجا در حرکت آمد و چون حدود ارض روم از غبار موکب فرخنده عطر آمیز گشت و امیر طهرتن

باکره انبوه بارزاری اعلی پیوست و بالتفات و عاطفت خسروانه اختصاص یافت و بعد از چند روز توقف ظفر از آنجا در حرکت آمده از ارزنجان گذشت و حضرت صاحبقران در محرم

سنه ثلاث و ثمانمایه با پیروزی مؤیده متوجه سیواس شد در بین اثنا منهیان بسمع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر عثمان اکثر سپاهی بجمع باشد و از عظمای امرای روم

عزیز شهامت و صرامت مصطفی نام را با دیگر سرداران و سپاه کار دان منتقلای سیواس در شهر داشته تا از استیلاء رایت نصرت نشان باخاطر ایشان بار گشته

آنحضرت امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه بن شیخ علی بهادر و دولت خواجه و دیگر منقلای آنکه پیشتر فرستاد و امرای مذکور بتعجیل تمام رانده و از

قیصریه در گذشته متوجه روم رسیدند و انجماعت را بزرگان سرحد آتش نهب و تاراج در آن نواحی و صحرا زدند و با غنایم لاتعد و لاتحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی

گردون اساس ملحق شدند و شهر سیواس از دیار اسلام رود و است از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و بخشش یک گز و باده

و عرض دیوار شش ده گز و بهنای سر دیوار شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب محفوف بخندق عمیق بوده چنانکه تقریب زدن میسر نمیشد زیرا که چون

مقدار یک گز حفر میکنند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که زمین خشک بود نقب کردن صورت می بست و مصطفی داروغه قیصر با چهار هزار سوار جرار

شمشیرزن نیزه گذار تیرانداز در اندرون شهر اسباب آرام و استحکام مرتب ساخته در مقام جلادت بای بیفشرد و مدافعت بیش نهاده بود

و اهل حیرت رو تدارک بر آمد و شهر از محدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده العقصه دور اطراف شهر نقب زدن میسر شد نقبچیان بکار خود مشغول شدند و سپاه

جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و استادان ماهر بامر عراده و منجنیق نصب کرده بمشغول گشتند و بعد از هجده روز برج و باروی شهر و قلعه

را از خم سنگ و اختلال بهم بر زده و نقبها تمام شده و برج را بر سر چوب کرده بودند و شعله قهر در آن قواعد تعلیقات اثر کشیده فرمود تا آتش در آن ستونها زدند

برجها افتاده و دود دهشت و حیرت بالا گرفته و در هنگام باروی شهر حصار بقیه ... مفتوح گردد و مصطفی از سر عجز و مسکنت بپای اضطرار از در بیرون آمده امان یافت

و علما و ائمه و ارباب تقوی و ارباب صلاح روی نیاز بدرگاه پادشاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان بشرف نفاذ پیوست که از مسلمانان بمال و جان تعرض نرسانند و نصارا

و ... را غارت کنند و تاراج نمایند و اسیر کنند و از سپاه ارمن ایلدرم بایزید چهار هزار نفری از جنگ جویان باتات ... بودند

سیاهچال بیستند در چاهها انداختند خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و از آنچه و عمارات علما از علم و تقوی پیوستند

در اثنای این اوقات ملک مع جلال رسید و سلطان احمد جلایر را با قرا یوسف از بغداد گریخته بود و متفق شده اند و زین حیدر ... آنحضرت حاکیه از اطلال جمال

سلطنت ایشان روان فرموده و ایشان ابتدا ... گرفته با عرق خدمتش رسیده و خواهر بزرگ او سلطان دلشاد را با دختر بیش با طایفه ... معتقدان ...

دستگیر کردند و سلطان احمد نیم جان از آن ورطه هوگذار بیرون برده بقیصر پیوست

در آن زمان که حضرت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان بمحاصره قلعه سیواس اشتغال داشت اشرار ابستان

باهنره

پوشیده و پنهان باردوی ظفرقرین می آمدند و اسبان لشکر را نیز دزدیده می بردند و اگرچه از دهات غافل نمی اندیشیدند و چون حجم سیواس بر نفی و افنا مسکن
رقم بر قرطاس قرار گرفت طرش را بازگردانیدند تا ضبط آن سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب ابلستان منعطف گردانیدند امیرزاده شاهرخ را با برسم منقلای روان
ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امرا از لشکر قدمت اشارت در رکاب شاهزاده با نصوب در حرکت آمدند و چون شاهزاده شاهرخ و سپاه ظفرپناه به ابلستان رسیدند ترکمان
الجا شهور الکو اشتر رفته شاهزاده شاهرخ با سپاه ظفرپناه از ابلستان در عقب ایشان تعجیل رانده و بآن جماعت رسیده جنگ در پیوستند و بهادران جلادت شعار لشکر
بشمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و اموال ایشانرا متفرق گردانیدند و مواشی ایشان گرفته معاودت نمودند حضرت صاحبقران ایلچی را بملطیه فرستاده اهالی انجا را
بایلی و انقیاد دعوت فرموده بود مصطفی خان حاکم سیواس دارغه انجا بجواز غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب دارای بحر و بر افروخته گشت
و رایت ظفر پیکر بر آن صوب در حرکت آمد و مصطفی با اتباع و حواشی بمجرد استماع صدای صمصام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون حضرت را لشکر بملطیه رسید دیار او را خراب
بهادران صولت آثار در عرض روز آن شهر را مسخر ساختند و گرفتاران آنرا اسیر گرفته از اسمان ... بستند و حضرت صاحبقران ظفرلوای امیر ... را باقی گذاشته
بنا دیو ولکوشال کسان الخرود نامزد فرمود ایشان بر حسب فرمان روان شدند و قلعه کاخته تا حصه آتش غارت و نهب در خانمان آن پادشاهان زدند و بمغال
الولایت را اسیر گرفته و بسی از قلاع را مسخر ساختند با غنیمت فراوان بازگشته و در ملطیه بار دوی همایون پیوستند و حکومت ملطیه را با توابع و مضافات
با امیر قرا عثمان ترکمان مسلم داشت **ذکر اسباب توجه رایات نصرت آیات بجانب شام و شرح بعضی از وقایع حالات** حضرت صاحبقران
سپهر احتشام در شهور سنه ثمان و ثمانمائه ... بعراق تسخیر عراق عرب تیمور ساده راه ... حسب دعا ... آراسته بود با جمعی از ایلچیان ... بصر و شام
ملک برقوق فرستاده و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داده چنانچه در اوراق سابقه از ذهنی بر قوم کلک بیان گشت و چون ... ایلچیان شام رسیده ...
بالسم ... موقوف داشت چون ... فرستاده بود برقوق بخلاف شرع و عرف ... ایلچی را کشت و ... سلطان احمد جلایر را ... مصر ... آن ...
رفیقان فرمانداد و خود ... را با مجمع ... فرستاده بود با آنکه ... و ایلچی جنگیزخان ... سلطان محمد خوارزمشاه با هجوم لشکر تاتار ...
شنیده بودند بدان ... اقدام نمودند و از ... عاقبت نه اندیشیدند دیگر آنکه چون صاحبقران گردون ... بغداد فتح ... و عراق عرب ...
... خان مصروف داشته ... شد الملش و ... برخت ... و ضبط قلعه ... تعلق بامیران ... با قرایوسف ترکمان ... اتفاق
... ملک ... ولایت ... با ... قرایوسف ... با ملک مصر فرستاده ... رقوق ... الملش را ...
... ملطیه ... ملازمان آستان ... اما حضرت صاحبقران گردون ... ایلچیان ... ولایت ...
... مصر و شام ... فرستاد و از ... راند ... الملش ... و دیگر ... حلب رسید ... برقوق ... موقوف کرد ... مصر روان کردند
... بر ... فرمود ... الملش ... که ... خود کرده ... ایشان ... فرمان ... خبر ... عرض ... اظهار ... غضبی ...
... دل ... بر ... در خاطر خطیر آنحضرت ... بموجب ... فیصر اعراض ... رایت ظفر ... بجانب مصر و شام برافراختن ... اولاد ...
... رایات نصرت آیات ... سیواس و ... ملطیه ... آنجا ... در مقام ... مطلق ... از ... بالحرم ... مصر

شد و هرچند امرا و نویان منکر گشتند و در پیش بیچ بیت رشم رخی نمودند و در آن باب به ابرامی معقول اقامت ننمودند پسندیده رای صاحبقران گردون غلام نیفتاد ذکر

نهضت حضرت صاحبقران کامیاب بسمت فتح قلعه مهستی چون حضرت شهریار سپهر احتشام عزالامراد را جز یورش دیار رستم واسطه آنکه لشکریان از شتلی سفر ستوه سیل
دل گشتند و مطلبه دابستان آسایش شتافتند بسمع رضا اصغا ننموده فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده مانند برق و باد متعاقب یکدیگر روان گشتند و امیرزاده شاه
رخ با جمعی امرا برسم منقلای لوای صلابت افراخته متوجه قلعه مهستی شدند و چون بآنجا رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه سپاه ظفر عنوان رسیده
دو تپه که قلعه بر فراز نشسته در نظر آمده و اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط در آورده دان حصن حصین در میان دره سنگ واقع و بر کوه رفیع دفاع نشسته بود و جانب آنرا بحفظ
شعاعی ارتفاع آن که از آن بلندی شست عقل از تصور آن جز وقت دا همه در احساس فتح آن متحیر و قلعه‌ها و سکان حصار در رهبانیت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب بر فراز مقام
اطاعت دفرمانبرداری ورزیده از غفلت و جهالت در صدد مخالفت و لجاج آمدند و عار کردن و تسلیم جمله اهل شهر با در تحت تصرف در آوردند فاطمی و صاحب
انوع جنگ و غارت قیام آمدند و از جنبش و آب شم بهادری متعهد ام بمحافظت قلعه قیام نمودند و در عرصه میان قلعه منجنیق گرداک حصار بپرداخته بهجوم و اطراف بگوشند
سنگ می انداختند و در آن اثنا حضرت صاحبقران گردون توان بنیاد برج باره قلعه شغل بود تا که سنگ گران از منجنیق کشاده بر فراز اوج نهاده صاحب
برزمین آمد و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد و از شنیده بصورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه خورشید فر فرمان داد تا از اطراف و جوانب حصار را با منجنیق نگهبانان
شغ اهتمام بر کشیدند بهادران اردوی گردون شکوه از فضای هامون و کوه از ازدحام آن انبوه تنگ شد برلیغ واجب الاذعان شرف صدور یافت موضع منجنیق
نصب کنند و در همان مکان و سنگ مخالفان بر زمین آمده بود منجنیقی برافراشته تخت سنگی از منجنیق انداختند بر منجنیق اندرون آمده اثر آن از هم گسست و به یرغوی ایشان
افزون امثال این امور زیاده از حد و چون صدور می یافت در خلال این احوال امیرزاده رستم رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد و لشکر الوس ضمیمه سپاه نصرت
گشت و مبارزان و بهادران جنگ در انداختند بعجیل حصاری چنان استوار را از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج باره او را بر سر چوب گرفته نصب از واقعه
آن ماهیه جهان لشکر در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر ساکنان ترتیب ایشان دستها برزبان عجز و استشفاع تقصیر بیرون آمدند
اساس هم دار شکوه رسیده سلطنت پایدار بیرون آمدن نتوانم عاطفت خسروانه را شفیع ساخته و از سر خون این بیچاره فرومانده گناه کار در گذرد و چه زحمت
خون این کمینه در عرصه خشم و جلالت بقاوت برارد شهریار بلند همت ذرهٔ عفو چون عتبه دفتر بسترم ضعف عفو و اغماض در نوبت ام دارد آن بیش از آنستکه از
در این حصار و بهشت دیار رغبت استهار دارد بر جرم مردم کوته نظر چشم بر عجز لشکر فرو ریزی از گرانی مستور در ... صفر از موقف جلال فرمان بتقدیم ... اصدار یافت
و آتش در نقبها زدند و برجها از شال اغاز نهاده ارتش ... ارکان ثبات و قرار متزلزل و بر اهل حصار را انهدام و اختلال پذیرفت و پالیب در ... در
حالت متقربان بمحضر ... بسیاه از لطایف ... شیر دانش اسعد دانستان را تضرع و استرحام نظر در رکاب دات و حلی و مردم با فرمانک بیرون ...
شاهزاده جوانبخت ... شرح بهادر را شفیع ... چون آن سپاه علم بهادر گشت و سلاکات ... قبول فرمود در مقام عفو بر دلالت ... نشد دعا
غرامت اسباب قلعه عتاب معطوف گردانید دا بخصاری بود تا اتمام آنچه ... حکم برج باره او سنگهای ... تراشیده استحکام و خندق در عمق بسی که در عرض ...
گرد و خاک ریزی مجوف سنگین در بیرون حصار کشیده بودند و آنچه سواری در اندرون دی توانستی رانده و بر انداز ... و چون لشکریان در ظرف ...

بر الحال ... [illegible]

رسیدند شهری عظیم مشحون بنعمت و نعمت فراوان اکابر و اشراف و ارباب اقتدار [illegible] و طایفه از [illegible] با بسته [illegible] نصرت [illegible]

[illegible] بار [illegible] پیشکش آورده بشهر سپردند و [illegible] و چاره دیگر نماند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن ولایت**

دوران [illegible] حضرت صاحبقران فلک جناب در [illegible] و [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و از آنجا [illegible]

[illegible] امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از [illegible]

[illegible] عرب [illegible]

[illegible] سپاهی [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] لشکرهای عظیم [illegible] قلاع حصین [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هر که خوف و رعب [illegible]

[illegible] شهرها و حصارها از سنگ [illegible] قلاع سنگین [illegible]

سلاح [illegible] عظیم است [illegible] شمشیرهای مصری [illegible]

هزار [illegible] قلعهای سنگین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عرب [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران

نوبت شیده مظفر سپر و صفوف برحوالی حصار اندخود امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش بقرار خصم ترکتاز و آنکه مخالفان در غایت کثرت بعضی امرا

شان را سبب اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه بعادری رو از پشت زین بزمین انداخت و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد نوکرانش آثار مردانگی بظهور آورده

دیگر بجای رخنه اعراب ازمنه بداده بصورت کلمه ان هذا لشی عجیب بزبان آورده و روی بگریز آورده و در هر روز امیرزاده ابابکر با شصت نفر از دلیران لشکر پیش رفت

و گروهی انبوه بمقابله ایشان در آمدند حربی قوی دست داده بعد از کوشش بسیار هر دو فریق با آنکه بر یکدیگر غلبه نکردند روی از معرکه برتافتند روز دیگر طلیعه از زر

در برابر خصم رخنه بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جرأت در میان ننهادند و روز سیم وفاق مشتری ایشان آفتاب میوارد مگر تاخت و لشکر از اقصی صفها عقب

گردار منهزم برگشت خسروان اسباب هیبت برکوب سپاه نصرت مآل و افراختن رایت جنگ و جدال و حرب و قتال فرمان داد و با صفهای سپاه ترتیب داد

امیرزاده امیرشاه ملک برج و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و سرداران صف شکن بازگرداشت و در جنب ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراشت در جرانغار سلطان

محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان جنه سکان و امرای تومان بعزت دشتی لشکریان قیام نمودند در قلب الجاعت امیرزاده سلطان حسین رایت نصرت آیات

خونبار سپر و قلب سپاه بعز شکوه حضرت صاحبقران فیروزمند فرخی و آرایش یافت و از جمله اسباب ابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر ضمیمه فتوحات دیار هند

بنوعی آراسته شد و دیده جمعی مخالفان از دیدن آن دیده خیره شد در وقت بقیه ضعیف فرمان قضا نفاذ قراول لشکر توران بور جرار پیلان بر بالای

بر جانب دست سیاست منصب داشت بموقف تا نیت معرز آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از جانب ماوران صف دهمار ان

دمشقی و همه داران سپر بلاد شام باب زدند بهیئت تمام میمنه و میسره قلب و جناح آراسته دفعه از صف ده دلیری آراسته در برابر پادشاه هفت کشور صف راست کردند از

آواز طبل و کوس زلزله در ارکان سپهر افتاد و از بر انغار امیرزاده ابابکر و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند

بقوت صولت و در قلب استقرار داشتند پیلان با هیبت را پیش رانده معاندان را آتش بود که شده در شیشه شدند و تیمور تاش از آن جمله اینجا بود که سیل عیان از مقابل صف گذشته

برنافته و از جانب دروازه مسعود روی بشهر آوردند و اکثر کلکان منهزم طرف دمشق گشته جمعی از ولات و امرای ایشان بطرف حصن بعلبک تنی چند از ایشان زنده گشته شرح

در این انهزام بماند در میان انجاعت سر لوا بر حالی بیرون برده تا صورت حال را بر شفیقان رسانند چون لشکر صاحبقرانی متوجه شهر و حصار شدند دیوار شهر

سیر زمرا از هر جانب و در آن راه روی نمود کسی بر حال عبور نماند ارباب شهر و آوازه بلا بیم از غضب ایشان ایستادند و بهر کو میرسیدند کارش می ساختند لاجرم از

غایت خوف و هراس چندان جمع در خندق ریخته پر بالای یکدیگر افتاده جان دادند در خندق با زمین سمت متوازی پدید گشت در روز دوازدهم رجب بر فیروزی دولت قاهره

لشکر و شهروان و تیمورتاش بعد از انهزام و صعود شهر پا با خیره و تسویف پناه بقلعه بردند به آن قلعه که در بعضی معمور ارتفاع خاکریز برج سرپا از ده وجوی گشته

پر آب هیش خندق تا در عرض سی گز قلعه چنان عمیق که ما به آب رسیده خاکریز قلعه از زمین خندق تا دیوار بمقدار صد گز که جمیع ابنیه بر سر شده و پای جای کسی خیال از ارتفاع

آن کنگره کنشتی شده و تیمورتاش بنیت استظهار مشارخت دیوار حصار قلعه دیگر با در آن سر قلعه آستانه را در آن شده در آن قلعه کوشش و مردی کوشش بر آمده بر بالای برج

رفته و آتش زبان خود گرم کرده و عمر اندازی آغاز نهادند حضرت صاحبقران جنبه مکان به شهر درآمده در برابر قلعه قیه بارگاه اسپهر اشتباه برج جلوه گاه برافراشتند و در بر

نیز ران بنوک پیکان متفرق شدند و هیچکس را از سوراخ بیرون کشند لشکر نصرت شعار بر لب خندق آستانه ده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و نقب ایشان جانه دفعه

درون و در کشیدن جوالها خندق را انباشتند و از دو طرف نقب کرده دیوار را بیرون برده روز دیگر بر خاکریز بر آمدند و در پای دیوار حصار که از سنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغول
شدند و از ملازمان نظام الدین شامی در بیان فتح صاحبقران اثنای این حال شرح بر مشغولات در آن زمان لشکر منصور قلعه حلب را محاصره کرده اند و اصحاب قلعه بهمه جهت مشغول
محیط بوده کمان حصار بعضی در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع ایزد کار و جرأت و جلادت سپاه نصرت شعار لشکر ایشان نگاه میکردند و دیگر قلعه باران مشغول
پوشش تمام سلاح از دروازه بیرون آمدند و سلطان بار دیگر پیش دستی مردم بالای حصار بمیان خود شبها نادر شده فکر نیز باز عزیمت کردند توانستند نمود باز فریاد کنن
از بیم برآوردند و روی بجانب نقب نهادند بیچون با بهادران سپاه ظفر نشان و با ایشان بودند جلال اختلاف الرأی نتیجه اش هم راز بر خم تیر بر شمشیر افگندند و اهل قلعه الحکم العلی الکبیر را بیاد کشیدند
مهمات و حیات آن جمع نفر معلوم نشد بعد از فتح جلال الملک الاسلام حضرت مولانای شیخ الاسلام را با یسیر ای علما حاضر آوردند و در تحت سایه القلعه ارباب حلب روا حکم آن در بر
اخذ شک شده اهل مجلس بیاری نماند که از سر صلح نگاه لشکر نابیرون آمدن چه کسه ودران اثنا فرستاده حضرت صاحبقران با کتب بقلعه در آمد مضمون مکتوب آنکه
آنکه حضرت سبحانه تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی تمام مهام عالیه را در کف اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم اوامر و فرمان ما کرده این حصار قلعه حصار رو
از شیران و حصار دفع آن بر قوت و سطوت لشکر ظفر شعار ما بنسبت ببازی مردم و کثرت آلات بنزد ما دفع کفایت آتش خشم جهانسوز ما نگردد و اگر بجان و مال خود تعلقی دارید
مقام اطاعت و انقیاد بیرون آئید و تشییع نفس و نهب و اموال و اهل و عیال سعی نمایند ارباب قلعه چون دانسته و فرمودند سبب بیرون کشان حضرت صاحبقران بجانب و مال اهل حلب
عزت و پناهیت انگشت ندامت بدندان فرو مینگرفتند و شهر ودند و بخواهش از سعادت و عفو او را بجز راه جز از بیرون آمدن بدر جست بارگاه شتافتند
روی نیاز بر زمین نهادند و کلید قلعه را بتیغ و مفتاح در خدمت و بندگی آوردند تسلیم نمودند و حکم جهان مطاع صاحبقران شد و امیر نام پیش با نزد کس از سر داران
و سپاهیان نامور در قلعه نعم برقرار قسمت کرده بهر کس امنیت کشانید و نشاندند و کار برآمد فرزند و کار بسر شدند و بعضی پادشاهزادگان ام و عیسی برادر در قلعه
حلب بعضی ملازمان عسکر جهانگشا فرمان جلالة ملوک شامات را ضبط نموده قلعه را تمامی تسخیر نمودند و حضرت صاحبقران لشکر
اسب بوغا و دولت خواجه در حصار رسید آن گریان سعادت بر گرفتار شده بجهت پیش فرخ عالم امید در فرستاد و پیغام او در رسید و همچنین در نجم امیر دستگیر کرد
فرح و خلاص ایشان موقوف بر سپیدن ایلچی است و از جهت ایشان بر بیچ فرستد تا ایران شده را آزاد کنیم و اسب بوغا را از اد تمام و نفخة الصور تمام سرداران به سفر فرمود
و آنچه در روز بر بود و دیاربکر انتظار لشکر و اطفال را در قلعه حلب نگاه داشته و سید عزالدین ملک بر ارگ شاهان عالم و بوسی خطی بوغا را با جمعی دیگر امرا را
بمحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز در آنجا توقف نموده عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت بتوفیق الله تعالی ذکر توجه پادشاه مظفر لوا بجانب
حمص و تسخیر آن و شهر بعلبک باهتمام آن پادشاه عالیشان دران اوان اعلام ظفر بحسب حکم قضا و قدر از رای همایون حضرت صاحبقران سعادت انتما امیرزاده
بر محمد امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سونجک و دیگر سرداران را بجانب حمص فرستاده چون شاهزاده کامران و نوئینان بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد اما فتح قلعه از دو
شهر بار بر حصار در صباح شروع داشت و در حیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحبقران عزم بر فتح قلعه کشید باز از قصبه حلب فراغت یافت تسخیر قلعه حمص را بهمت
عالی نهمت خود و علم دولت پایدار بالصواب برافراخت و چون همی خم از گرد سم مرکب لشکر جهانگشای عطارد بلکه ثابتات از بالای قلعه جهانگیر چشم سپاه منصور
سر بهم کرده از مولد و مخالفان لشکر چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند شاهزاده کامران دارا را شفیع آورده بودند شفیع مشتمل بود بر

لال یافته شده و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و خزائنی را که در آن یورش آمده بود بر مخدوم زادگان و امرا بخش تقسیم نموده و چون مدت یک ماه از ... شهر حمص بگذشته بود

خواهان معروض داشته و موجب ملال شده و چون اسب سفر میکرد و چهارپایان لاغر بود لاغر شده و دشمنان بیباک زود ... درمانده خوش نشسته و اندک روزی ...

صاحب جنبه بجانب صحرای طرابلس رویم و این زمستان در آنجا بسر بریم و در اوایل بهار از آنجا دفعه در روی باستیصال اعدا نهیم این سخن هرچند سخن ... سبیل

شه سخن ... حسن ... ییش ✤ دران داوری دیگر با خویش ✤ صواب انجنان شد آرام شتاب ✤ واز دیر نیک برین آفتاب ✤ در ایام ... آیات ... جمعی

شده و چون عرضه داشتند باز مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنا بر نصیحت یکی از امرای عالیشان ... رفته ... ... اعتقاد ... بیش آمده ...

نیم ملتمس ... واسطه ... تعرض لشکر ... اثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک ... قطع

جبال ... هالیک ... زاری ... پادشاه که ملک ... در آنجا ... جر ... و چی ... اعیان ... بجانب ... رود ... نهاد

و مواکب همایون ... بعلبک رسیده خلایق آنجا به حصار ... شهر ... ... بر افراشته اند علم ... نصب ... ... بنا ... لشکر

کوشه و دیوار ... بعد از ... از طرفی ... ... درآمده ... ... زده ... ... خاص و عام ... آن

بنا ... سلیمان پیغمبر علیه السلام ... کتابی للامور ... تسخیر بعلبک ... لشکریان از ... و غلات ... دادن

و در آنجا بافتند ... شکر و سپاس ... بخشنده ... حضرت صاحبقران امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر ... جهت

از امرا با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب دمشق و شرح وقایع و حالات آن ولایت است

چون زمستان درآمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقع است امتداد یافت حضرت صاحبقران ... از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد

و در اثنای راه جمعی ... دیروت ... با غنایم ... بازگشته موکب منصور پیوستند و در آن ولایت ... دیار عرب ... پادشاه جهانیان از آنجا ... امرای دمشق و خبر

آن ... فتح و فرج ... ... حکام فرمان ... ... نیز ... بجانب دمشق ... لشکر ... ترغیب و تحریض ...

تا از جاده مستقیم منحرف گشت در راه صاحب ... کرده لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده ... عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در

استحکام شهر و ضبط ... اسباب حصار داری ... لا کلام ... دیو ... شیطان ... نفس ... آغاز نهاد **بیت** ... نهاد ... باز کرد ✤ ... باز کرد

با فلک ... باز کرد ✤ بیان این ... فرخ ... ... لباس ... ...

ادباشتر ... خنجر ... ... زهرآلود داده ... ... سلطنت مصر ... ... بالای ... قیام ...

... سعادت ... حضرت ... داده ... ... الله ... حضرت صاحبقران ... صورت

... تعلیم ایشان ... ... خنجرهای زهرآلود ... ... ایشان

بردن ... ... صورت ... حضرت صاحبقران ... صلات ... موفور ... دفع

... ... اهل سعادت ... ... کمال ... ... ذی ... آمده

دیوار

و با باکت ادراک ای او را و هم دیگران را اقبال موجب خسران و انکال منوز بیچ او کاجسم بر تیغ علاوه جب لله دی آن نظام سپرت را که مدبر الکار در ارباخود داشت کار
سر خطبه و جمعیت شش را مو خضد و در پیش او را کوشش پنج پرچا با نوشته پیش حاکم در گشاه و این نصرت آیات روانه شده و قطع منازل نموده متوجه صحن سرمیه
بسیار حضرت جمام سپاه فیروزی شعار گشت و چند رعایت حزم و احتیاط چه قبل از آن پیرامون اردوی همایون خندق کنند فرموده در آن استوار گردانیده حضرت صاحبقران
مکان بر فراز پشته برآمده و چپ و پاره شهر را منظر اشرف ادراک رسیده و از رفته معموره قراولان بازوی جلادت گشاده هم از کرده و برزی مخالفان ناپدید
شدن ان علاوه جب للدغان امیر پرلک با دیگر بهادران پیش تاختند و از آنجمله صاحب تیمور بهادر و ابر خواجه و تولکی قصد کردند و ابر یا در حمله آتش آهنگ بر جمعی مخالفان
بسوزند و از دست جلالت سید خواجه علا بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم علاوه آن رایت مبارزت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت
شما وزیده و میان راه منهزم پیش گرفتند و دیگر منصور بعضی از ایشان را کشته و برخی را اسیر کرده به درگاه عالم پناه رسانیدند نمونه قهر بر کیش چون دشمنان و دشمن و دیگر جنس سیاه
روز جنب همراه آورده تعجیل فرمانده و هم را به تیغ سیاست بگذرانیدند چون شب شد از پرده غیب اثری پیش غریب روی نمود مفصل آنچه امیرزاده سلطان حسین و دیگر
بهادری و دولتی ... و در این اوراق گذشته در ضلوای لشکر دست یافته و فرزدا و اغوای شیخ سعد نیز افتاده از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد و پیشتر از این خبر
اقبال از مطلع آمال دمیدن گرفت مقدم او را مقدمه ظفر پیدا انستند و حضرت تیمش را با آئین عظمت هر چه تمامتر بشهر درآورده از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند و در زمان امیرزاده بر تراکم
شخص امیر شاه ملک را از این واقعه آگاه ساخته داده صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده بیکفر سنگ رفته صحرای کم
بطرف مصر و کنعان واقع است محل نزول خیام سپهر احتشام گشت و بر طبق فرمان لشکریان در گرد اردو یک سنگ مقدار بالای شخص بلند قامت بر آوردند و در برابر آن
خندق کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از برای پاس معین گشتند و بعد از دو روز حضرت صاحبقران عالم پادشاه پور را از برای پیش فرمانفرمای مصر و شام
نزد رسالت ایلچی کرد و در علامات حزم و عزم ما را در امور جهانگیری شنیده اید و دانسته و بر عقلای انجمن مخفی نمانده در عرض سلطنت ما در آن کشیدن لشکر و گشودن کشورها
الکتاب ممتاز عقب انصار و التزام میثاق سکندر و احیاء رعایت ناموس است ع دگر نیم نان از ما تمام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت آنکه ایلچیان ما
تا عاقبت مهم بآن منجر شد و ارده ای کمهای پوی منبعه انجا نب گشت و از این سبب پرپشته و جلال انسان باجلال کنان دیار شام راه یافت و از آن ... گشت
را بر آنکه ارسال نامه و رسل مبادرت و جوه نمایید با سم ... تجسته بیا را نمیز با حظ مخالف در نوردیده شود و راه منازعت مسدود گردد و ... لکن در زمان سلامت
و عاقبت بیابند و الا سپاه ظفر پناه با قتل و غارت و سبی و نهب و جراحات و حرب عادت دارند بیاد در عرض ایشان مبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و شهر شام بکمال
راه یابد طریق بدارا را و راه سپیره کنان امن خیزد و از ان ز سخیری نموده ایم بتو حقیقت را کار رنه و زین هر دو راه آنچه خواهی بسند و چون فرستاده بشهر درآمده امرا ... مکان
سابق اعزاز و احترام بجای آورده در تعقد و ... او کوشیدند و چون در آن دیار ... آتش بازی در اعراز از لب سرد زدند انجمنی در نظر ایشان و قبیح ما کلام در وارد
جمعی کثیر از الطاف ایشان فرستاده حاضر گردانیدند تا بهنرهای خود قیام نمودند و بهضوات ... از منجیقات فوت ... کرده اند و ... سیلاب قهر چون در حرکت آید
نه آتش ماند و نه آتش باز و نه ناوک انگن و نه ... الغضه پادشاه پور را از مقصر المرام باز گردانیدند و در عقب او ... ایشان با ... در فرستادند و ... بر آن ...
معروض داشتند احکام دیار مصر و شام میکویند در باب کسان در مقام ربط عقد ... ایم و از طریق مخالفت و عناد ... روز دیگر ... را بگوییم ... مراسم ... آنچه از اسیران

سر برم مدد مساعدت و عزراه امیدوارم که پادشاه بلطف و اکنون برادرم جایز تجاوز نمود سپاه جهانگشای را متعرض شوم از آوریم کاری بازداری ایلغار از پیش وعید انگیز و

حضرت صاحبقران ایلچی برا از وصف کشیده باز گردانید و چون اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود در آن یورت از علف اثری نمانده بود

عالی شرف نفاذ یافت که یورت جای علف غوطه را که در شرقی شهر واقعست نظر احتیاط در آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب

پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چهارپایان را علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور کردند که لشکر جهانگشای را بدین

و جمهور را ضعف و قصوری در مجال ایشان راه یافته است طمع در آن حال که فتنه بی سببی متوجه شده اند بایکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد و کار بر وجه

اگر در مقام محافظت از شهر بیرون رویم و از پس و پشت لشکر جغتای در آمده بر ایشان حمله کنیم آنکس را از انام اعتبار بر افتند و جمله معترف ایشان

گردند و آن گروه بشجاعت و جلادت بر صعوبت روزگار پایدار ابله‌طبعان اندیشه باطل و سودای خام جمع چند بیان مصر و شام قبا و جوشن داده و پوشیده و ترکها

عربها بر سر گرفته و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف از درون جمع آمده بودند تیر و سیف و سنان و کارد و خنجر و سپر و اسلحه دیگر برداشت

گرفته کردی انبوه از زنان طبقه سواره و پیادگان روان شدند و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و ظاهر شهر از کثرت خلق اجتماع جمعیتی

داده پس از آن در یک مکان مجلس ایشان بهم برافراختند و چون از وقوع این حال حضرت صاحبقران را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال ایشان بسرحد

زوال رسیده است و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده است در عروة وثقی توکل استوار چنگ زده بازگشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمان داد که لشکریان

فرود آیند و اثقال و احمال در انتقال بستانند و ترتیب داده خیمه و خرگاه برافراختند و شهریار دین و داد با پنجاه کس از خواص ملازمان بر بالای پشته برآمد و بوضو و نماز

و عرض نیاز مشغول گشت و عبور رسالت ظفر و نصرت از درگاه احدیت طلب نموده پای مبارک در رکاب نصرت شتاب آورده و از غریو کورکه و کوس و نعره مردان

و صهیل اسبان زلزله در ارکان گنبد سبز اسکندری افتاد و در این اثنا مردم جوانغار رسیدند و حکم شد که برانغار صف آراسته و از برانغار امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر

و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بمرافقه خصمان آوردند و ایشان با قتال اقدام نموده پای در میدان مقاتله و مقابله نهادند و از جوانغار امیرزاده خلیل سلطان و سلطان محمود

خان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و بابا کربرلاس و شیخ ارسلان و خواجه برلاس و امیر یاسور و دیگر امرای تومان و قشون با دشمنان بکوشش مشغول شدند

در مقدمه و میسره و قول از امرای تومان امیر بوربک و امیر شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر و از امرای قشون صاین تیمور و امیرزاده و توکل بادرچی و دیگر بهادران

نصرت آثار دست شجاعت و مبارزت برافراشته حملها آوردند تیر زدن و تیغ راندن بر آوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفت و بعضی و از شمشیر خاطر نگشت

و میان جان و تن و سر و بدن افتراق روی نمود گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت اثر وزیده لشکر تیره روز شام ادبار روی بانهزام نهادند و سپاه

سپهر احتشام شان میانه تا کنار عمارات دمشق را از خون بسیاری از ایشان تر آب تیغ و تیر لرزانیده و بر خاک هلاک دمیدن و بعد از آن حضرت صاحبقران پیاده تا برزمین افتاده بود و جمعی

را بسر بر و جمعی را بر سر چهار مرحله و قصری آن شاهنشه بر رسیده و این دفعه عظمی در روز شنبه نوزدهم جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب امیرزاده سلطان

حسین و امیر سپاه شام همین اسلام او و اعتضادی تمام داشت و در مقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و بقوت و قوت ملحق و فوجی از جمله ملازمان رکاب همایون

با درسیده و عنان ابش گرفته بحضرت صاحبقران رسانیدند و بهجت مطلع محبس و قید امیرزاده سلطان حسین در حضرت صاحبقران رسیده و ... بی گرفتاری او را ... بصورت خویش ... گرفته بحضرت آوردند

نقض

نقل‌های خوش و عمر او از جمهور روزگار خویش را شفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یساق زده لیکن اکنون آن همچنان در مقام حجاب مانده بود ای رفیق بهمه خبر خیزان نیز بیت العقده

روز دیگر شهر یار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده در اندک مدت قطع نموده در دامن کشتی نزول فرموده دیگر روز از آنجا عزم ارتحال شد حکم عالم مطیع صادر گشت

و تربیت و صفوف میمنه و میسره آراسته شده در حرکت آمده و داروغه صفوف عسکر گردون مآثر از میلان شکوه منزل صفی ترتیب داده میمنه و میسره و قلب و جناح آن در دیوان حمیت آراسته

کنار کوه پیاده رانده و لشکر هدایت اثر با چتر اعلی و ترتیب روان شدند و نزدیک بدانجا رسیده در بالای موضعی رفیع و در آنجا شرف نعل بوس یافتند و لشکر کرده

سواران امیرزادهٔ فرهنگ‌پناه چون بر لشکر سپاه ظفر پناه و تاختن بر آن اطلاع یافتند و توقف نموده در هر دو طرف مثال خرمن گل در شعله آتش محشر گشتند و اسب ها تازان کرده

جیران شده و بر پشت تم بر بیغ هضای بیرم مشغول گشته و لشکریان بر هر سوی از آنجا پیش رانده بر کنار جوی مغاک و حکم خندق داشت فرود آمدند و روز دیگر بیرون

اردوی همایون حصاری ترتیب داده بعد از رعایت حزم و احتیاط از جانب برلغ جهان مطاع سالاران سپاه از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند

ملازمت و داد حرب کلیه جنگ و دلیری همراه داشتند از بیم دستبرد اردوی گیتی‌ستان بوده گرد هم آمدند محال حرکت دانسته لاجرم بر جای خویش توقف نموده حزم پیش نهاد خود ساختند

اشارات عالی حضرت شهریار با امرای عظام و نوئینان حافظی و لشکریان دیگر خواص و مقربان و محرمان سپاه شورت و مهم در دست گرفته در رفع ایشان عظیم سعی بسیار نمودند

بعضی گفتند اگرچه از کثرت و شوری مجال ما را بافتن و ظفر یافتن از مردم ایشان بار قبل رسیده بود لکن حصار بر فراز است و سپاه بر آن نیزه گذار بسیار محل ایشان

دشوار بود و بار برهم و شتاب قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم و بعضی عقلا مجرب کار دیدند که دولت ممتاز بوده از این تدبیر در نقد جنگ نهی باز زدند و گفتند حضرت پادشاه

خیال فاسد کرده بازوی دادن عزم دشمن شده در اشتعال آتش جنگ عنان غایت مصلحت و محافظت کوچ بکردند با نهایت اجتماع و اتفاق ایشان در آمدیم و آنچه مقدور است

بعد از کثرت ایشان سعی و کوشش منعلم نخواهد بود و جهد را فایده نخواهد بود و بر آن ترتیب چاره آن باشد و امروز دشمن را شجاعان دلپذیر بسکن و همچون زمانه کلیس کوشکاری در رفع ایشان

ترک ولایت پیش گرفته در پردهٔ ظلام با سعادت خویش راه پیش گرفته و در بیش شهر از جنبه امان رعایا کرده بوده اند اگر جهت حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کرده گشتند دفعه

و حصار ملکه دارند هنوز مطلوب ما حاصل نشده از عواقب عادت جمیع کارها رسیده باشیم بهر دو این سخن متعجب اتفاق فتح حاکم مهم که ایلچی پیش حضرت صاحبقران

کرده ولی اعلام فرستاده آنچه دیروز ملاقی شده رضای ما به آن مقرون بنموده حجتی از جهال دروازه بیرون جست اقدام منع بنمودند ما بر آن عهد و معروض داشته ام اگر رای عالی

صاحب میند لشکریان امروز دست از محاربه کشیده دارند تا فردا بهای ایشان پیش آمده بحضرت مرحمت کرده ایم و فا شاپیم ایلچی چون بیارگاه فلک اشتباه رسیده پیام گزارد

داشت حکم امیر بطبق فرمان چون سرحد عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان ملک از بیم مطالب کمک کرده بحرام بسر اعلام شده اردوی همایون بجانب

مغرب نهاد فرمان فرمای بر اعلام شد با اکثر امرا و خواص و مقربان و مخصوصان خود حکم کرده در شب جمعه صلاح انفرا کرده سوار شده و از دمشق بیرون آمده اردوی فیروز

و جمعی در میان مردم عجم جماعت شامی از شهر روان داد ایشان روی گردان شده بقصد تعاقب پیش امیرزادهٔ رخ آمده که بعد حال باز منقوش امیرزاده شاهرخ بهادر

بحضرت اعلی فرستاده و چون رای عالم آرای بر انقضای مطلع گشت فرمان داد که جمعی لادغان صعود یافته امیرزاده لاکبر از جوانب رو در بیرون شهر امر گذارد در میان کوچه

تا کسی بیرون نتواند رفت و امرای با تمکین نورالحق والسلام داد بیدرنگ جهات و بهاسلطان دیگر بهادران و شهر یاران و غیره از جنبه‌ها در عقب گریختگان رفتند شبانه

و بسیاری از سواران پیاده شده بر خاک هلاک انداختند و دیگر بر صحرا داشتند از صاحبان قطع نظر کرده دشمن و جانی بهزار مشقت بیرون بردند و روز دیگر مشهور گردید که سلطان شام

انهزام داده متوجه شهر شدند چون این خبر رفرزده قدم شد حکم نفاذ یافت صادر شد و لشکریان بترتیب تمام در حرکت آمدند و ایلغار کنان گذشته شهر را در میان گرفتند بر جانب [illegible]
عثمانیه نشستند حضرت اعلی را [illegible] ملک الظاهر والی مصر بود از برابر [illegible] بغداد [illegible] داد و امیرزادگان کامکار از جانب [illegible] رفیع مقدار در عمارت ظاهر شهر
نزول کرده تمام محلات بیرون را بتحقیق دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چنانکه [illegible] دامن کوه [illegible] بر کرد [illegible] آثار [illegible]
چالاک از شهر الغرب [illegible] آمد و صاحبقران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت تمام [illegible] رضی الله عنه و از ازواج طاهرات [illegible]
موجبات علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات بود و زیارت بلال حبشی منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور گشته بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانید
روی بمقصد منزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤس و اعیان بعزم عطف و عذر داد خواهان
از شهر بیرون آمدند و بیارگاه فلک اشتباه رسیده و زبان بعذر خواهی گشادند و بر کات و صدقات پاندازه کشیده نزول [illegible] کردند و در خصوص مراجعت [illegible]
و جهت [illegible] آن جمع و [illegible] و شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر [illegible] و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بنفس دمشق در آمدند و در جمعه
بر منبر مسجد جامع خطبه بنام پادشاه ربع مسکون خواندند ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران مؤید منصور و دیگر حصارها
هر چند شهر دمشق بعز و قرار فتح بر رونق [illegible] گشت [illegible] در تحت تصرف حضرت صاحبقران فلک رفعت قرار گرفت لاکن در قلعه [illegible] اهل بجد
طایفه از حشریان در صفر برجی بر آمده رایت خلاف و عناد بر افراشتند و [illegible] حصار مستحکم [illegible] آتش [illegible] و دیگر ابراق [illegible] در بهای [illegible]
و استواری چنانکه از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ ساخته و پرداخته آمده بود و از جنوبی و غربی خندق [illegible] کشیده و بر خاکریز [illegible] دمدار [illegible]
داشتند از حوادث مصون و مامون دار سهم ناوک [illegible] روزهای [illegible] عالم [illegible] عراده و منجنیق و دیگر اسباب [illegible] اصحاب حصار آماده و مهیا داشتند
همگنان را مجال دم نمی دادند و پیرامن [illegible] حضرت صاحبقران کشورگیر از آن [illegible] حصین متین در [illegible] فرمان داد که شهزادگان و نویان
و سرداران و لشکریان بترتیب پیش [illegible] اطراف آن را احاطه نمودند و هر کار را بخش کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصار گیری مشغول شدند و سه عراده
چنانچه بر [illegible] برج [illegible] زده آب خندق را بیرون برده [illegible] در خندق راندند نقبچیان همچنین بجانب [illegible] مشغول شدند و [illegible]
گرفت و [illegible] از زبان [illegible] آن [illegible] زبان [illegible] راه [illegible] از سر [illegible] و بعضی [illegible] مشغول شدند و در اثنای این اوقات [illegible]
صحرا [illegible] و امیرزاده [illegible] و امیرزاده [illegible] و امیر [illegible] و امیر [illegible] و دیگر نویان [illegible] بجانب [illegible] و [illegible]
در حالت [illegible] شدند و مقتضی فرموده [illegible] در خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ را پیش می [illegible] که برای رخنه و [illegible] بیرون
آوردند [illegible] برج [illegible] و طایفه سعی [illegible] از همه برج [illegible] کار [illegible] بود [illegible] برج [illegible]
چوبها [illegible] در آن زدند تا فرود آمد و در [illegible] بهادران لشکر فیروزی اثر [illegible] تعجیل تمام متوجه حصار شدند [illegible] دیگر از [illegible]
بر همین [illegible] عظیم [illegible] شد [illegible] از لشکر [illegible] ساعت [illegible] حصن [illegible] مستحکم کرده [illegible]
بر [illegible] استیلا یافته از جرات و جسارت خود [illegible] شده [illegible] اغلال [illegible] بیرون آمدند [illegible] آتش در [illegible] دیگر زدند و جانب دیگر از حصار [illegible]

تا بضرورت پردازد و کوتوال و کلانتران هفتم دروازه را با ذکر دنوب و دی نقبه با کستان نشان آورده و مفاتیح خزاین و مقالید در را ملازمان عتبه سپردند و پرداد درارکس دار اهل
حصار بموجب حکم واجب الامتثال بیاسا رسیده و اموال بکیران متصرف ارباب دیوان آمد و از محصول اوقاف حرمین شریفین انباری معتبر در قلعه بود چون رای عالم
آرای بران اطلاع یافت فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بران دراز نکند و یکی از مردم ملک نام صدمن جو از انجا برداشته و خدمتش را باشاره شحنه سیاست چوب بسیار
و پیش زده بهای جو از وی بستدند و معتمدان با دیانت بموجب اشارت آنحضرت در صحن مسجد جامع حاضر آمده هر یکمن از و به سه دینار کپکی فروختند چه آخر سال بود و ایام ارزانی
و خورد و علوفه بسیار کم یافت میشد و مبلغی خطیر زر انبار حاصل کرده مجمع الحرام حرمین تسلیم کرده و چندبان و تمامت ایشان عبید و ممالیک بودند بعضی از ولایت فرکس
برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر دیگر شهزادگان و امرا تقسیم نمودند باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر غنی و فقیر اسیر کرفتند و محترفه از ایشان گرفته و جبرا شهر با دیگر پیشه
وران برادر بخش فرمودند و خانه کوچ بسمرقند رسانیدند و همچنین حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا سلمان و جمعی از زمره اطبا بودند خانه کوچ بدار السلطنه سمرقند نقل کنند
و در خلال این احوال حضرت صاحبقرانی از قصر ابلق بکوشک بخش و یکی از امرای عظیم الشان بوی نقل فرمود و در باغ بخش هر روز مردم بعهد خود بهم
عمارات بتکلف رفیع بر وجه دلکش ساخته اند و از برای احداث مسجدی بنیاد فرمودند خاتم النبیین صلی الله علیه وآله را تسمیه مزارت آن نموده و بر سر مرقد خلیل ذوالنون
خشتی چند بر هم نهاد و چون آنحضرت بر ضمیر انور گذشت فرمان داد که ابراهیم را بر مزار ترکمه در قبه عالی ترتیب رنج دادند شهزادگان امیرزاده ابابکر و میرزاده خلیل سلطان
و از امرای امیر شیخ نورالدین و شاه سلطان و مبلغ خانجه را فرمود تا در ان باب اهتمام نمایند و ایشان بامتثال امر قیام نموده عایت سعی مرعی داشته تا در مدت بیست روز
نوکی به ارسنگ کنبد برافراشته و در زر بفت و ستوری از عمارت سرمان نشان سیراده مت استکمال یافت و چون تقدیر ایزد ازلی آباد بقره معمورش به معنقضی حکم لا نام الا الله
نقره و زرنا کامه لسنه و خلاص بر دو سکات صد مثقال و ده مثقال و کمتر ازین نیز بلقب همایون و اسم عالی مزین ساخت و اکثرت نقره در میان لشکریان بر ترتیب بعضی در ازک
دفعه ارمغانی بعهد از اطراف مبلغ ششصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل شد و حضرت علیه بارسال فتحنامها دستان بر نقصه کسکو که باطراف ممالک چه خبر از آن
داغیان و شهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت و شتران فرمود تا صحایف بلاغت مضمر و کفف و مبلکات دلپذیر برای تبصره ممالک ایران و توران
بهمانید و صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه را باسپاه فیروزی جنگ بجانب صاب دیار بکر رفته و الکه دو السلوا
را تا شهر ملکیه تا زند و ایشان عنان بان بازتافته و مجموع آن ولایت را غارت فاراج کرده با اسبان و اموال بیکران و کامران و کامیاب بازگشته و در عین ضعف این احوال
فرقه از پشت مبارک صاحبقران بدید آمده منجر بمرض صعب گشت چنانکه از امرای ملازم او از تیمور راملکسان فرستاده بعقاران و صاحب شهزادگان و نوینان آنحضرت بجهت
تبرید یاف و در اثنای انجالات حضرت صاحبقران رواش ضمیر را بر خاطر خطیر گذشته در مجلس خاص مشتول ب دات و علما و سفریان و خلاص بزبان جحسته بیان فرمود
بر کسیه بسیع ما پیرسه در ان ادان و مرد اهیان با هر سو نوبت و نوبت سعادت همراه بر تخصیص سعادت ویزید را نسبت به ابادوادب عم وصی حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم و سبط اکرم او امیرالمومنین حسین علیه السلام از ایشان این نوع حرکات ناپسندیده صادر یافت در سلک اسلام با الجماعت در آن افعال کنجه بحسنه دیعات
بالسنده و صواب بعونه ملکه با قصی الغایت سعادت میفرمودند و عقل دور اندیش این صورت را بسیار مستعد و مستحسن میشمارد و هر چگونه طایفه از امت افضل انبیا و سرور اصفیا باشند چون کو
دوات آنحضرت از سر افضلات دو جهت ربانا تاخیره بچشم عنایت دیده اند رسیده باشند جانب اهل بیت او بگذارند تا دشمنان ایشان در زیر زنجیر و هر گونه جور و ستم و ظلم

و بعضی در باب طاهرین و طاهرات و خبیثین و خبیثات روا داشتندی آن ناخوشی عجایب اکنون این نقش بر نیز نقش رسیده چه اگر بخلاف آن بعضی از دیوان عدل الملکی
و جمله ملوک و سلاطین بدایع عبودیت و علم سپاه یافت دفعتا بر اوج فلک دوار بر افراخته اند غرائب غرای این حسن حواله اولاد و احفاد ایشان از شهر آباء و اجداد مخصوص اند
بر جمیع دوز موفورات المعنی آنکه درین معرض سال بهکس از ارباب جگر و مال ارباب حق تیره خویش رخصت منافقت از سر مقبره و دو حرم بزرگوار سید مختار رحمة للعالمین علیه و آله السلام
بیکجا دیوار طرح انداز دو از ابتدای رحلت ایشان تا غایت بر قرآن هم آتش هم صحبت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بار رواج و رونق بعید بود چنانچه بیش ازین مردم دمشق
و بعد از ادای آن کلمات و دلالت بر کمال صورت و محبت خاندان کرامت آیات داشت حقایق را بصفای عقیدت آنحضرت مجردا معلوم شده در روز چهارشنبه غره شعبان سنه
ثلاث و ثمانمایه سپاه ظفر پناه بنیت غارت قتل و تاراج روی در شهر آوردند و دست تسلط و استیلا به سلب و نهب گشاده طریق حوادث و دواهی پوشیده و اهالی دمشق شد
از پیر و جوان و قوی و ناتوان و اطفال و زن و رجال باسیری گرفته شد و آنچه بسالهای دراز گرد کرده بودند از زر و جواهر و زر و زیور همه در حیطه تصرف لشکریان پادشاه
درآمد افتاد و نقد و جنس بیحد و غایت گران اوری امتعه صنوف قدسی و کتان روسی و بقرلاطه علی سایت و بر بقاع اسکندریه و مصر و غیر که نقد بعضی و نفوذ شد کلی
و آنها نقود بر اکرم و محل اهل حوائج دو دوانا نقره در زر و مرصعات شار نکرد و نفسه باز میگردند و در آن اثنا بغتة آتشی از شعله قهر الهی در دمشق افتاد و طبقه طبقه
از چوب حشیه معتمد و برگ درخت ترتیب داده و بر طبقه سنگین بنا نهاده یاک بسوخت و آتش از زیر و این آتش در شهر می افتاد و جمعی از مردم اکابر
اشراف مردم در پناه آن بازارها و حمله محرق نمیگشت و آتش فرو نمی نشست درین وقت از غایت پیشتر بغرفه هیکس بان مبردا حشه و دراوان احتراق مسجد
بخجسته بهار آفاق رسید امیر شاه ملک را با قوچین از لشکریان آتش افروز بفرستاد تا جامع بنی امیه را از آن آتش صیانت نمایند و چون سقف او نیز از چوب بود
سعی و کوشش امیر شاه ملک را پایه سود نداشت و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت منارها شد که سچیر پارتو کوره از سنگ افراخته بودند تمام خاکستر گشت و منار عروس که از ان
فصاحت بیان صاحب بعثت علیه من الصلوة و التحیات بعیسی و مهدی و ازو در سیح علیه السلام برا نخواهد بود و در زبان معجز نشان آنحضرت مبارک مذکور شده با وجود آنکه اکثرش
از چوب و خط بر او هیچ ابتدوده اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت و آنچه در آن شهر بود تاراج رفت آتش غضب در نشست
در مجموع بلاد شام افروخته گشته رای عالم آرای پادشاه جهانگشای عزم مراجعت تصمیم فرموده از موقف عساکر اشارت علیه صدور یافت که امرای دمشق و سایر ولایات
شام را رها کنند و بموجب فرمان جلال اسلام بنیان دمشق را جمع آورده باندرون شهر بسپرند و در روز شنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحبقران از گرد و الکای
دمشق و کاران از موضع و حصار تنگ تکیه بکوتان فرمودند در حرکت آمد براه قاین و بعیک روانه شد و بقوطه رسیده بزهر اجلال فرموده در هر منزل و عاطفه بود از فردوس
جنان باغ رضوان حکم شد و در مثال واجب الامتثال نویسند یا شعر با آنکه امیرزاده محمد سلطان و درسه منوشتمان بموجب فرمان نشسته بموضع ادادخ که از
بلوغ زاضنة سجده و نواحی آن را شسته خود متوجه یار سرا اعلا کرده و در لالت تحت هلاکو خان با دحاله شد و دیگر منها ازانکه جهد علی قاتل آغا با فرزندان بجانب
اردوی اعلی رده شوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشت مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند و حضرت صاحبقران از آن مرحله بهضت نموده دو سه منزل قطع فرموده
حمص را مضرب سرادقات جهان گشای گردانید و بنا برآنکه اهالی آنجا در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جاده دولت خواهی بیرون ننهاده بودند از عبور لشکر منصور مصون
باند آنحضرت بعد از تقدیم شورت شاهزادگان و امرای عظام را با افواج لشکر ظفر آثار بجانب در طرف و ستاد از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه

شیخ نورالدین برسم منقلای خود مؤده با ده هزار سوار بطرف شهر زنجیر که از بناهای سلیمان پیغمبر است روان شد و تا حشم ذوالقدر را که گریخته بفرسنگی شتافتند و امیرزاده سلطان حسین
و امیر ابزری با پنج هزار کس متوجه صوب الغ کیه گشته و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغا بوغا برلاس و تیمور خواجه اقبوغا و علی سلطان تواچی و جلوداران با
پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوش که بر کنار فرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر با سپاه برانغار هر جا که ایشان متمکن شده بودند شهر
رفته و دست هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفته و الجایعت گریخته خود را بکوه انداختند و شاهزاده مذکور با لشکر منصور از آنجا برگشته و از جیحون گذشته بر فرات آمدند
و بپایین آب ... شدند و امیرزاده سلطان حسین با سپاه جوانغار بالغ کیه رسیده آنجا باخشه بهاد تاراج و غارت دادند و از آنجا عنان بصوب ... دره امیرزاده
خلیل سلطان و دیگر ... و از طرف ... ترکمانان رسیدند و ... بر ... عاقبت ... گردن
[illegible]
سپاه بهرام انتقام شیخ لکین از ... آورده جمعی کثیر را ... گرفته و از ... زیاده از ... هزار گوسفند در شمار آمد و چون پادشاه مظفرلوای
بحوالی حمص رسیده ...
[illegible]
قطع منازل چون بحوالی ... رسید سید عزالدین هزاره ... و ... دیگر ... داران ... بموجب فرمان ...
آتش ... در شهر زدند و ... امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر
و امرای ... امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرای ... امیرزاده ...
همراه آورده بودند ... شاهزاده سلطان حسین ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ملک ثبات و ممالک رخصت مراجعت یافته بمسند سلطنت تکیه اشتهار زده و حاکم ارزن و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عواطف خسروانه

و عاطفت کامیاب پادشاهانه مسعود و مغبوط سایر اعیان و اشراف گشتند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در حینیکه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود در حین بخشش

و اطلاقات او عهد و پیمان درمیان آورده مبانی آنرا بایمان غلاظ و شداد استوار کرده بود که مدت العمر شرایط خدمات بتقدیم رساند و در استیفای خراج مال

علیه علیا بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز ندارد و درینوقت که رایت ظفر ملک فرسای متوجه شام شد مناسب چنان می‌نمود که بنفس خویش در سلک خدام بمقام انتظام داشتی و اگر

بنا بر قرب جوار عراق و اغراض را مستعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان و برادران را باحراز سعادت تعیین فرمودی و چون درین امور از شیوه اخلاص و دولتخواهی قاصر تقصیر کرده

بعد از قصر بر دن ... و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون ظاهر ... از فرزند ... باد ... و دیگر ... فرزند ... اعتبار فرمود

بر حال او ... ایلچی فرستاده حضرتش را طلب کرد سلطان عیسی از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش بیرون نیاورد و گشت ... چهار ... بردار ... انتقام

عزم ... بنابر آنکه محاصره و استخلاص قلعه ماردین بر ظن ... محصوراست و ... علیق اسبان لشکریان از انجا میسر شود در ... حلال برلیغ عالم مطاع

نفاذ یافت که بتنجیده دفعه بر داری مجموع الخلاق ... قصور او را با زمین هموار ... شد و ... از ولایت ... پاپی ... بر آتش قهر و غضب ... وردای ممالک

امیر قرا عثمان را که با آن قلعه قرب جوار داشت بنا بر آنکه ... سرافراز گردانید ... در محاصره سلطان عیسی ... جایز نشمرد و عنایت خسروانه شد

حسن کیف و باتشه ارزن و دیگر سرداران اطراف ... مراسم ... رد و با رد و ... حشمت آورده ... بجهای طلا ... و کمر شمشیر ... اختصاص داده رخصت

رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب ... قرین ... ضمیمه ... برلیغ عالم مطیع صدور یافته و از اطراف ... بسیار آورده روی

استخلاص ... بر زمین نهادند و ... بتضرع و زاری ... عرق ... در حرکت آمده ... امیر اله داد ... متوجه ... کردستان

شد و ... ذکر لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب کردستان

چون اردوی جهان پیمای از ظاهر قلعه ماردین در جنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا امضا صدور یافته امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده

ابابکر و امیرزاده ... تیمور خواجه اقبوقا و ... برندق ... بهادر و دیگر بهادران و سرداران ... قلعه ... بعد از فتح قلعه ... مقتضی ... و قمع ... متصل

گرجیان ... امیرزادگان ... لشکر منصور ... شجاعت ... علام نصرت انجام بجانب ... و ...

شام ... امیرزاده ... امیرزاده ... شیخ ... فرود ... شهر ... بجانب حصار التجی بر

محاصره آن مبادرت نمودند و اهالی قلعه با وجود قلت عدد ... بجان رسیده ... روح ... بالضروره دروازه باز کردند

و قلعه را تسلیم نمودند ... سلطان احمد ... قلعه ... امیرزاده ... رسیده ... فتح حصار التجی آگاه گشتند

لاجرم ... عزیمت بجانب کردستان ... امیرزاده ... استطاعت ... برآوردند ... اطلاع یافته از عجز

و نیاز در آمده ایلچی فرستادند ... سلطان ... صاحبقران ... و با امراء ... بر اکاه ... عشر

غبار ... جهان ... دیده ... سر ... فرستادند ... شهزادگان ... الطاف ... عرضه داشت ... دست از ... و

گرجستان باز داشته در سکول و آن حوالی توقف نمود تا از حضرت صاحبقران چه فرمان باشد رسید و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان محمود
خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و دیگر سرداران و امرا با گروهی انبوه از سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و آن سلطان
ممتثل فرمان شده روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در حوالی مدینة السلام فرود آمدند و در آن هنگام شخصی فرج از قبل سلطان احمد جلایر بضبط
آن مملکت قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر و جمی غفیر از اتراک و اعراب در بغداد مجتمع شده بودند فرج شقاوت فرجام خیال خام در مخیله جای داده در مقام محافظت و ممانعت
آمده خاطر برزم و جنگ نهاد و چون آوازه توجه لشکر ظفر پناه در آن نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر شاه قلندر از حله و جان احمد از یعقوبیه بیرون آمده بقرب مداین
از دجله عبور نمودند و فرخشاه از حله و [illegible] از سپاه روان شده در صرصر بیکدیگر پیوستند و باتفاق با سه هزار مرد جنگی متوجه میدان رزم سپاه ظفر نشان گشته از آنجا
امیرزاده رستم و امرا و لشکریان نامدار شده همان زمان کارزاری واقع شد و از میان کرخ شده بجانب دجله رانده در حوالی عمارت امیر احمد جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با جمعی
از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند و غلبه از تیغ خود را در آب انداخته شدند و امیر علی قلندر با معدودی چند بهزار مشقت نیم جانی بسلامت بردند و از عقب بلا بیرون برده
و فرج بد فرجام پیش از حکومت مدینة السلام حصار را محکم ساخته با وجود آن جمعی بسیار از لشکر جنگی با سلطان احمد راه یافته از امارت بر شکوه و منصب وزارت
دراکرده عذر و بهانه ملکیت و زبان بتذویر و تقریر مکر در سلطان احمد باش قرار داده و مبالغه در الحاح نموده که اگر حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه این دیار شود تسلیم نماییم
نا بر عیب ضرری رسد و بغیر آنحضرت هر چند شهزادگان و امرا پیش آیند در مقام مخالفت و جنگ باشیم و بغداد را بهیچکس نسپارم و بتقریر مثبوت ثبات قدم نموده مملکت نگاهداریم
و مخالف سلطان متشبث گرداند و ابرار رسیده دولت و بد دیده نعمت او هم عذر را بی‌پذیر عصابه مخالفت برافراشته و به علم قتال و جدال بر افراخته و سپاهی
رعایا و لشکریان را فرمود تا در محافظت شهر با خود یار گشتند و در هر محله و بارو ایستادند از بیم جان در محافظت کوشیدند و دست جرات پیران آزاده
بمحاربه و مقاتله مشغول شدند ذکر تمرد و عناد مخالفان دار السلام بغداد و توجه حضرت صاحبقران بآن دیار بطرف و فتح آن دیار
و در آن اوان حضرت صاحبقران رایت اعظم از دیار شام مراجعت نموده بموصل رسیده بموجب فرموده بر آب دجله جسری از کشتی بستند و سپاه ظفر پناه گذشتند
از پیش امرا و نوئینان از رحب پر ایلغ مطلع بغداد رفته پیوستند قاصدی آمد و صورت تمرد و عناد فرج و کلمات درشت آمیز مخالفت معروض ملازمان رکاب همایون گردانید
و چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت از پیش سپاه نصرت شعار ایلغار فرموده و ضبط و نسق امور اغرق را در عهده امیرشاه ملک کرده امیرشاه ملک بملازمت شهزادگان
و فرموده و براه جبل داود قلعه بر تبریز رفتند و بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شده و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده برکنار دجله
بطرف پایان آب در مقابل دروازه قرية العقاب توق ظفر پیکر برپا نموده عنق کشید و دیگر بهرام قهر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نقبچیان آهنین چنگ
معتبر از جمله برون جنگ بکار خویش مشغول گشته و از شهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر
شیخ نورالدین و امیر برندق جهانشاه و رستم طغای بوغای و فیلسوفان و سایر امرای تومانات و قوشون در اطراف کار بفرمودند نقبچیان بر کار شدند و بهادران هوشیار کار آگاهی
نقب و صلاحیت ایشان بازداشته و فرج از برای تحقیق آمدن صاحبقران شخصی معتمد را از پیش از بیت دیده او ببیند آنحضرت را روشن شده بعد بیرون فرستاد تا بار دیگر ملاحظه
بعین الیقین مشاهده کند و آن معتمد با بر اعلی آمده فرمان داده رسالت قیام نموده بخلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرده صورت حال را چنانکه مطابق واقع بود بفرج الاشید

و فرج با آنکه داشت راست میگوید از کمال شقاوت بر حجت مخالفت کرده او را بدروغ متهم داشت و اتصالات القعر را محبوس کرد و نیز با دیگران گفت و در آنکه را تا یان بالا شد

کنگره ستان استوار نموده پسر با شرمی نذر سر کشید و بازوی تهور و جرأت بکار برده مقاتله میکرد و در اثنای ضعف استیلا ان بر اراضی نفر ترک بر قلعه برنشسته خلاص منسوب

سمنان و منقلی آمد که حضرت بلیغ از نفر برکه سنگش سبب شیخ و به نزد حضرت صاحبقران نعمان تواچی را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاده فرمود و با فوج متوجه بغداد شوند

و لقمان در موضع پشت شهرزاده شاه را دید رسیده مجموع بازگشته و چون لشکر سگبان نیل گشته به دار السلام بغداد رسیدند و دو جسر بست و دو جانب بغداد پایان راه

باجش دیگران شهری بران عظمت و دور آن قرب دو فرسنگ بود چون نگین در حلقه گرفته و آنحضرت فرمان داد و در طرف پایان آب قرب نیزه العقاب جسر داری

دجله بستند بر زورمندان دجله بدور مکانی باز داشت هکس بر زاب نشوند کریخت ضبط روی آب شاهزاده کان عالیجناب امیر شاه و امیرزاده شاهرخ حوالی دروازه

و اب شاه در مقابل سوق السلطان نزول کردند و جوار زاده دو مسکری بر تمس باط تغیر ازرسپاه بهرام صولت بنا بر اشارت علیه بر اطراف مغایل شهر قیام نمودند ما افزوده سیب

برنزد و القصه طرف خروج و جنس بغداد حیان مضطرب گشته و موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا بر گیش چه رسد درین اثنا احمد ابن شیخ کوتوال قلعه

النجق بود بعد از فتح ضد منتش را که در بارگاه فلک اشتباه و کرسنا بود جنگ کیسوق دگر یافت رسید بموجب فرموده متعلق گشت و مرات النقعه بملک جهرادی ... گشت

و مقارن آن حالات امیر موسی هم از طرف ما وراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بموجب معروض داشت که بقطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال از کان ... بدخشان

حاصل شده بود همچنین عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته دهان از جنیه ها ... برگرفته فرزانه وار سعی در کوشش مینمودند و هرگاه بر تعجیل از عمق خندق

فارغ شده آتش در نقب دیدی و معتدل از دیوار حصار گشادی و مردم شهر شرایط چابکدستی بجای آورده اورا با خشت پخته استوار کردندی و در ان اوان خورشید

عالمتاب در برج سرطان نزول داشت و شدت حرارت بجایی بود که مرغ در هوا بگشتی و سنگ خاره را ما نند موم در گداز آتش آمده ابرشدی و دیگر پایان

در چنین حال جبه پوشیده از بام تا شام بسعی تمام طعن و ضرب اشتغال داشت و آلات حرب اشتغال مینمودند تا آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان را نو

زده رخصت حاصل شده یکبار از اطراف و جوانب حمله آورده شهر را بقهر فرا گیرند اما حضرت صاحبقران لوح خاطر یاپکی داشت و بر آن رای استوار بود

بهارستان شد با نیاید که مخالفان ملکی باز داشته خواهش ره هدایت گرایند و از در عجز و مسکنت در آمده نوازش امیر ناری یابند که کافه بر ایشان فیض و انصاف کرده نگارند

و مملکت حیان با بر و دیران نشوند از روز به رشتگان مطلق تنبیه نشده و از کار شقاوت داده اما ایشان بر طغیان و عصیان اصرار مینمودند تا در شهر عبرت دیگر بدید آمد و بخواهان از ان

نشاند دور اثنای این حالات بنیم روزی ... مردم از شدت حرارت آفتاب و دور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند اکثر بمنازل خود رفته و بروج را خالی گذاشته خود باز ... ببه

تعیینه کرده بودند آن شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نورالدین در رستم طغای بوقا روی شمقام بجانب دار السلام در محصوران انجا دار الخلافه شده بود

آوردند و نردبانها بر دیوار حصار بنهاده پیش از همه امیر شیخ نور الدین مبادرت بالا بر آمد و توق ظفر نگار بر علم یک و در بر افراخت و از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ

و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای تومان و قوشون و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر برندق و خلیل سلطان و سایر امرای هزاره و صده حمله آورده دیوارهای شهر در

خندق ریخته و بر عود و نفیر کشیده صدای نفیر صور درانداخت ظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنه کرده بشهر در آمدند و شهریان همه روح

رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آن روز بیرون شهر کم فرموده در پایان آب جسر فرمان بسته بودند و چون سپاه پیرامون شهر و باشندگان

کشیده

گشته به بغداد در آمدند چون گردنکشان حصاری بشنودند که لشکر ظفر اثر از هر جانب در روی نهادند سیلاب بلا گرد محیط دیدند از راه خلاص و نجات بجویند و [illegible] جمعی بسیار
از دهان تیغ آتشبار خود را در آب انداخته بر اثر اغراق رسیدند و گروه انبوه در کشتی نشسته و جمعی شناکنان متوجه پایان آب گشته و چون بجسر رسیدند از زخم ناوک
دلدوز دلیران [illegible] دختر و داشت و جمعی از مخصوصان سفینه در آمده بجانب بالای آب گریزان شدند و اصحاب قبضه کمان [illegible] بر ایشان
تیر باران میکردند از سهام پیکان جانستان [illegible] در آب انداخته و ابدان ایشان [illegible] طعمه ماهیان ساختند و جمعی از ملاحان با آب در آمده [illegible] برون
آوردند و در خاک مذلت و هوان انداختند و چون درین مدت از سپاه حصاری و لشکر جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار [illegible] در آمده بودند فرمان قهرمان داد که
هر نفری از سپاهی سری [illegible] بیاورند خنجر [illegible] خونریزی [illegible] چنگیز خان درمیان آمده بود تازه گشت و بازار سیاست چنان گرم گشت که [illegible]
بر بهادران [illegible] شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت [illegible]
بر حسب یرلیغ سلطانی [illegible] پرداخته شد و ازان سرها عبدالله [illegible] و سادات و علما و مشایخ و صلحا [illegible] بیرون
از واقعات سالم مانده [illegible] فرموده که همه را [illegible] در معرض [illegible]
باطراف [illegible] رسیده [illegible] صاحبقران [illegible]
روی بآن [illegible] و عمارات عالیه [illegible] قلعه را [illegible] اثر [illegible]
دوران تاریخ مسطور [illegible] فتح بغداد در روز پنجشنبه هفتم ماه ذی القعده سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و زمان محاصره [illegible] بود ذکر دلجوئی مجاوران مشهد
مقدس منور و روضه مطهر اقدس حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام حضرت خاقانی منصور در عشر اول
ذی الحجه الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده [illegible] بالای آب [illegible] بمزار ابوحنیفه [illegible] استمداد همت طلب نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد [illegible]
منور بزرگ امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام [illegible] آستان [illegible] مجاوران و ساکنان آن بقعه شریفه را دلجوئی کردند
[illegible] اصحاب [illegible] ارباب اقبال [illegible] امرا [illegible]
صاحبقران [illegible] امرا [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عالیات سرا ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای محترم زادگان با اولاد و سعادتمند میرزاده الغ بیک و غیره باستقبال استعجال نمودند و بمقام سبزه شرف دست بوس حضرت دریافته

زبان بر دعا و تهنیت فتوحات ارجمند برگشادند و رسم نثار و پیشکش قیام نمودند و از انجا کوچ کرده روان شدند و چون ییلاق آق بارت محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات

قضات و علما و فضلای ممالک عراق و آذربایجان در برابر احراز شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده

خلعت عزت و کرامت پوشیدند و در آن موضع توقف واقع شده هر روز تا وقت نزاع از شنیدن مجلس همایون بوجود علما و افاضل که از اطراف و اکناف عالم در اردوی همایون مجتمع

شده بودند مشحون بود و اکثر اوقات در حضرت لازم الخدمت تحقیق مسایل شرعی و تدقیق مباحث علمی مصروف و معطوف گردانیده و مقارن این حال امیرزاده رستم بازگشت

علیه منصور بشیراز گشت و فرمان شد که حسن جغداول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن ایام از پادشاه سپهر احتشام بمقنع بلاد

شام اشتغال نموده ایلدرم بایزید توجه بر سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان و از صولت سپاه گردون احترام گریخته و پناه باو برده بودند لشکر کشید و باشقام

تخریب سیواس از آنجا بر اماصیه نمود و با طرش حرکت کرده بشهر سیولی گشت و در آن محاربه متعب نایب طرتن ترکمان امیر قرا یوسف ... شاه و ایلدرم بایزید عشقش

سلطان احمد حکومت آنجا را بر قرار طرش ارزانی داشت و فرزند او را بر رسم نوا برشد فرستاد و خود نیز مراجعت نموده و همعنی بسمع همایون رسید که امرای

کران آمده و در این ولا شروع بجنس آورد و از نزول موکب رخشنده رکاب نصرت رواق با جوراندود گشت مصاحبان معروض رسانیدند که ایلدرم بایزید با منصبه اینجانب از اسماع

این تعریر آتش خشم جهانسوز را به لعلیک اثر کشید و بر این واجب الاوفان شغالی بوست امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گردانید و امیر

سلیمانشاه و امیرشاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای جهان در رکاب فلک جناب او در حرکت آمدند و امیر مضراب اراشیس شهزاده کمال الدین امرا و نوبتیان

در جانب گرجستان رفته بودند در سلک توقف نموده ارسال نمود و شاهرخ بیوستند و شهزاده شاه ملک و امیرنامه موجب فرمان اوان شد و در اثنای راه باو ملحق گشت و چون الوق بطرز

شکرت شهزاده جوانبخت باوشاه رسید شیخ علی خواهرزاده طرش از پیش او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کرده نا صواب خویش نادم و پشیمان شده و طرش بلا شفیع

شفیع آمده حضرت صاحبقران جرم پوشش رقم عفو بر زلات او کشیده و از سر جرایم و غیرت او درگذرد و چمال بسته چون مهم مصلحت باتمام رسید در برابر سعی طرش کمالی

اورا که بلوا برده باز فرستد و طریق یکجهتی در ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت یکی از ملازمان خود بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد

تا صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی از رهشت رده باوجان رفت و درین اثنا مهد علیا بلقان آغا و دیگر خوانین و شاهزادگان میرزاده

ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از ماوراءالنهر آمده بسعادت ملاقات استسعاد یافته و شمولات و ملکات بعرض رسانیدند و بعد از روزی چند حضرت صاحبقران اسلام منشد

ازادخان بجانب شیراز روان شد و در راه بمرام صید و طرد اشتغال نمود و چون بمقصد رسید در دولتخانه نزول کرد الباب رأفت و لطف بر روی ضعفا و رعایای اندیار

بگشاده کافه برایا جان دامن لوندی داد و در مقام خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از تبریز در بندگاه عالم پناه رسیدند و غبار طویلس دیا فتند

تمکین هیچ یک کار آمیز و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده موجب آنکه گرفت حضرت صاحبقران آن دو خواجه را ابرایدن لطف فرمود و آن جمعی را اعوال نمودند

تا بر حلال الاسلام نوبرگر دند و خواجه که از دولت صحرت دافعه را ب مع ... سپارد و فرمان شد که بعد از تفتیش اورا اعزال کرده سپر کنند و حسب فرمان عمل نمودند حضرتش که

وارثیقه بای احوال و تصرفات خاصه و اتباع او مبلغی کرانمند بعهده موصوف شده آواز شد محصل کار دی ارزبان خویش کشیده بر خویش زد و چون از مخم مردانه نبود دهان

داروغه از موجب فرمان معاینه نموده خبر باشد آنحضرت معمور سرداری لشکر با و تعلق دارد و در هم مدخل نکنند و اعتراف از ضعف باقیه تبعی و نخل ایشان طایفه از مباشران
امور دیوان در شهر اشتغال داشتند و از آنجمله یا خواجه محمود شهاب بود و هم او بعد از وجوهی را فرود آورده بود در آن ولایت به تسلیم رسانیده سر برآب متوسط الغنیمه قطع کردند و خواجه اسمعیل حیلانه
بنده در دیوان در ملک و اهالی خود کشته و از همه کس جرایم عظیم نموده بودند و مکرر از فرخ محصلان و ظهیر آمده در آن باب حضرت از نیز نهضت نموده در اثنای راه
خواجه اسمعیل را بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بر هفتی فرمان بر سر راه بر دار کشیدند و لشکر فیروزی اثر از آب ارمینی گذشته نخجوان مضرب خیام ظفر انتسام گشت و حضرت صاحبقران
بالطاف خواص و مقربان بتفریح صفحه البحر او در آن رود در شکار شده بود حکم فرمود که فراز و فرود آن را احاطه نموده اهالی لشکر ظفر قرین معاودت نموده و از مولا لطف از جانب ازلی آن
رسید و سعادت پابوس دریافت و از نوروزده صورت نیاز دخیمه را ابلاغ داشت و بعرض رسانیده و از زلال تقریر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانیده

ذکر فرستادن حضرت صاحب قران بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت حضرت صاحبقران سعادت قرین از
نخجوان روی آورد پس والی گرجستان در شهر جزیه و خراج طلب داشت و در عقب امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه آق بوغا و دیگر امرا و اعیان بر
حسب فرمان شهریار مظفر بعد از حدای اسکندر دیوان روانه شده با امیرزاده شاهرخ بهمه سیاه بود باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس دریافتند افتخار و مطلب رسیدند
و در آنجا داعیه ضعیف رسیده بعد از خاطر خطیر در بر زده و بعد از تنظیم اسباب آن جنبان کوچ و بجهة تعذیر نشسته و شب که در بین از جمله ...
امرا فراغت با جمیع فرود آمدند شهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر امرا و ملازمان بر حسب حکم مراجعت نموده بعد بر درگاه عالم پناه آمدند در آن باب حضرت شتر را از الکاء
شده و چون صحرای بنکور محل نزول موکب منصور گشت آیه ور پیر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید و از ملکان ایلچی از برای
رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با اموال و تحف سپکران فرستاده در خراج و جزیه را ملتزم شده و بوسیله امرا عرضه داشت که پایه سریر اعلی حاضر گشته روی
مسکنت بر زمین نهاده باداء مقیم قیام نموده زبان شکر بگشاید از جمله کمترین بندگانیم و از جرات حضور بام دهشتیم اگر مراحم خسروانه عکس دولت عزت ما را کم
ارزش هیبت و انا صدر یافته باب عفو و اغماض محکم گردانیده بعد از این در و دولت خدمتکاری و فرمانبرداری بجان آماده داریم و جزیه و خراج بموجب حکم هر ساله
تسلیم کارکنان دیوان اعلی کنیم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که رایت علیه ما فرو گردد حاضر گردانیم عاطفت پادشاهانه در اجرا درآمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر
جرایم او درگذشت و برادرش را نوازش فرموده صلف خاص پوشانید و مقضی المرام بجانب گرجستان بازگردانید و در وقت انصراف از حضرت فرمود که برادر خود را بگوی
که از تکالیف لان وادم دعاه ان نفعه از این دیار برمی تابم شروط آنکه دیگر آزار اسلام نکند و چیکه تعظیم و احترام ایشان واجب شمارد و در ترفیه احوال ایشان ... از
خود تقصیر ندارد هر حال بر اضی ما بیشی هذا عهد نا الیک و السلام علی من اتبع الهدی و شکر با یاری نصرت انجام رسانید در ذی العقده سنه ست و ثمانمایه در دار الملک و صحرای لولش بتوسط
خلاصه اق بوغا را بسم رسم رفتند با دیگر امراء و ملازم امیرزاده عمر شیخ بعد نیابت در تشیق امور مملکت حدود اسحاق و در خبر روز در منزل قراباغ توقه مهر بر زنگ گردیده بر
کشیدند جهت چند وقت درآنجا مهمان بعرض رسیده امیرزاده عمر سلطان و امیر حاجی سیف الدین را با ملازم رکاب ظفر مآل حاضر گردانیده بوعده معضی فرمان از سمرقند بیرون
آمده چون سبب تور رسیده امیرشاه را نیز بواسطه عارضه چند روز بجوار رحمت ملک غفور پیوست حضرت صاحبقران بر علاقی در اولیت متعالم و منزل گشت و از آن
بنکه ملکیه ... از حوالی کشت و در سر در اسبطر از زده مگاه در حوالی قراول توقه توقف ننمود اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ

شد و چون آن کشور زمین بمقدم همایون سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار روان و دختران عالیقدر را از لی لی با ترتیب داده و درون خیمه سر زمین خیمه و خرگاه و طوق بر
سراپرده و خیمه چیز آرایش داد و چون مقرر چنان بود که در آن روی بهار در رکاب نصرت شعار فرمانده با استحقاق متوجه دشت قبچاق شوند شاهزادگان و امرا و لشکریان رو
روی بجانب دربند خیمها زدند و در آن وقت اطاعت پادشاه با آمدنامه چریک از تکلک داود و مقربان ایلچیان از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله نوئینان و مقربان زمین
زمین بوس مستسعد گشته زانو زده از زبان خان خویش جواهر نثار محمدیت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده تحفها و پیشکش پایه سریر خسرو کشورگیر در حضرت
آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز و حرارت آن معتقد فلک فرسا تسکین پذیرفت و در اواخر این احوال مبشران بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان
سلطان با لشکری گران و سپاه زره پوش بیرون از اندازه بعزیمت الحاق بمخیم جلال از سمرقند بیرون آمده متوجه شده و منازل قطع کرده با تمام رسیده است مجموع
شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و دیگر درازی سپهر سلطنت و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سایر ارکان
دولت بیان بعزم استقبال استعجال نمودند و از خبر آرکس گذشته عهد ملاقات تازه کردند و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی معطوف گردانیدند و چون شرف زمین بوس سرافراز
گشتند شاهزاده رایة خلایف آن کاشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده پیشکشهای
عدیم المثال بعرض رسانید و امرا که در رکاب شاهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس و غیره تحفها و پیشکشها گذرانیدن رسم مبارکباد نمودند پیشکشهای لایق
گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران در آن اول امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانید و بعد از آن سرکش
سپاه بسیار تاج زر ؛ جهان گرد کاهش بزین کمر ؛ و از جمله چیزها که او را بخشیدند نقاره خانه که مجموع آن زرد بعد از طلب جشن و سور دل و
سرور در ضمیر آفتاب اشرف خاقان منصور به بهجت تنظیم ملک اقرار یافت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جرایم که از روی اعمال او ظاهر شده
بموجب یرلیغ که سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در یولا بعز عرض رسیده و چوب یاساق زده بیزار پای او بر داشت مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله بر شد که باز
خویش بر خود نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ او را بعرض رسیده چوب یاساق زدند و این سخن غریبست چه رفتن او بجانب سمرقند موافق مزاج حضرت
بود یاغی گری او محقق نشد و حضرت هیچ یک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاساق نفرموده تمام شد کلام مولانا کمال الدین عبد الرزاق راقم حروف گوید و از همه غریب
تر آنکه مولانا مرحوم نیز همچنان بر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده از آنکه حضرت صاحبقران امیرزاده سلطان حسین را که از جمله نبیرگان بتیغ سیاست بحکم یاسا مقید
شده بود بنابر خطایی که از روی در ولایت شام صدور یافته چوب یاساق زد و بعضی صحیح ترست که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده بن عمر شیخ را بواسطه جرایم که از روی صادر شده
بر حسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در این اوراق ثبت افتاده ذکر ایلغار رفتن حضرت صاحبقران لشکر را با طراف و جوانب در شهور سنه اربع و ثمانمایه
پیش از این سمت گزارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عسکر گردون مآثر بغداد را گذاشته و گریزان شده پناه بایلدرم بایزید برده بعد ازو آوازه توجه رایات
فتح آثار بجانب روم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد جلایر قصد به طرف عراق نموده بعزم عراق عرب شد از راه قلعه الروم بهیت آمد و از آنجا ببغداد آمد
باد جمعی که بغداد بالکلیه خراب و ویران شده بود بعمارت مشغول گشت و جمعی از متنبهات که بر آنسته بودند در زوایا خزینه پنهان مجمع گشته صورت
انجا دهند معروض رای عالم آرای گشت مصلحت ملک باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان را رونقی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود بعد از تقدیم

مورد

منسوبات را بجانب ایران فرار کرده و چهار فوج از سپاه ظفر پناه هر یک برای زدن نوبتی متعرض این مهم گشتند امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانملک و ملکت و بیرعلی تاز و دیگر بهادران لشکر ماهی بوس و بستان و حوزستان و دار السلطنه مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد شدند و تعیش رفته امیرزاده حسین سلطان و دیگر وجوه و اعیان با چندین تومان از لشکر فیروزی اثر از جوانب بعضی از ولایات عرب نامزد امیر براندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بنوع تاخت بر بیره و قمع و دفع مفسدان اکراد در حین مراجعت عالمگیر از بغداد حضرت صاحبقرانی بیرون دار السلام موجب حضرت و جهانشاه برآورده ابواب بعذر در آن باب بعذر امیر شیوه صبر و احتیاط مرعی داشتند با آنکه وقت سیاهی و سرکشی هجوم لشکر بهادران امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه با مثال مبادرت نموده هر گروهی براه خود رفتند و در نواحی دربند تاشی خان و اکراد بدنهاد بنابر کثرت برف و شدت برد از کوه فرود آمده در صحرا گشته بودند ناگاه سپاه ظفر پناه بر ایشان رسیده گروهی انبوه را بقتل آوردند و جمعی از ایشان با بالا کان روی بکوه نهادند تا از آن عقبات خونخوار چنان بکنار رسیدند از کثرت برف و شدت برودت الضرورت دست نداده لاجرم مراجعت نموده دفعان الوان برآوردند و چون ایلی و الوس اکراد حکم الوان داشت زیاده فایده بر آن مرتب نشده بلکه اثر اهمال بر ایشان بصعوبت از وکار عموم انکار رسیده آمده مجموع عرضه تیغ بادرنج گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی توجه به بغداد نهادند درآن حوالی خان بغضب پخت کرده از اوج و هم چنین بر دار از نشیب و فراز آن جبال طراز طی نموده ناگاه بدانجا رسید نوبت سلطان از شرف غافل بوده از غایت اضطرار با پیراهنی با ازار خود را در کشتی انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب پیش سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بر اسبان با درق سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم بغداد در آن شب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم ایشان شد که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهانشاه سبکباری چندی را در کاب آورده تا حله عنان بازکشیده و بنابر آنکه سلطان جسر و پل اکثر حصه را بجزیره خالد الملک رفته امیر شیخ ایلچی هم آنجا توقف نموده سر عیال و مال او را با درفتار باز آوردند و علاوه فرستاده صورت حال بعرض رای عالی شهنشاهی پادشاه جهانگیر رسانیدند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده جهانشاه سلطان از طرف چهچال رفته و در منزلی دست بغارت و تاراج برآورده اهالی آن نواحی و حوالی را پایمال کردند و امیر علی قلندر از قبل سلطان احمد والی آنجا بود در گذشته و از شط گذشته ایلی و الوس اکراد جمع آورده و از آنجا سه دسته های جلادت پیشه گذرانیده و امیرزاده جهانشاه سلطان اشارت کرده تا بهی از سلطان با پیر جهانگیر برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف آب رفته از شط بشنا عبور نمودند و از عقب مخالفان در آمیختند جمعی شریف در برابر ایشان بایستادند و چون بانهی سلطان از آن لشکر شکسته پس نشست بعد بدان فرار کرده لشکر ایشان در مقابل ایشان ایستاده بعضی خود را در آب زده هلاک شدند و بیغ آتشبار هر تن ثبات و جمعیت ایشان را به تفرقه و پراکندگی انجامید و امیر شیخ ابراهیم نیز با امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در هر دیار از هر وزن که زخم گاو و غنم بر آوردند و بعضی را غارت و تاراج کرده و امیرزاده رستم و امیرزاده معزالدین قشلاق شده بودند از آنجا نیز برخاسته به اتفاق عازم عراق شدند و از آنجا به اتفاق غرض عزم نمودند دیگر پیر از دجله بگذشت و در معبر بر بار رسیده احمد کرد خوبرای سره استمداد بهمت نموده و از آنجا بیرون آمده و در دوره راه قطع کرده اعراب عرب را تاراج کرده هر جا خشکی دیده جهت گرفتند و از آنجا مراجعت کرده به شوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت و امیرزاده کان و امرای آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و از اولاد باب غنیمت فراوان در تحت تصرف ایشان آمده در اواخر رجب برلبع خود از آن افتاده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه همچنین شد حرکت آمدند و قریب نجم جمعی دوازده فرسنگی بغداد در اردوی مسکندر رسیدند باتفاق روی توجه باردوی همایون آوردند

ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی به آن کشور

درآن

اورا بحضرت صاحبقران ممالک ستان در قراباغ اران بجهت فرستادگان ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند و بتعجیل حضرت سلطنت پناه فلک اشتباه سرافراز گشته و سخنان او

بموقف عرض رسانیدند مشتمل بر مضمون این احوال که چون قرا یوسف ترکمان از دیرباز در میان مملکت سلطان بی دست تعدی دراز کرده پای جسارت پیش نهاده

بر حرکات نالایق مبادرت نموده و دفع آن بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم بود بحمیت حضرت پادشاه عرضه نموده قصد او کرد برای صواب نمای بر دفع فتنه و ضرر و

شر اشرار مصروف و مصروف ساخت و چون رایات فتح انجام بجانب دیار عراق عرب و شام در حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر ظفر اثر متحیر و متاسف بطرف روم

گریخت چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان گشت و قیصر در صدد تربیت او آمده اینمعنی بسمع حضرت صاحبقران دین پرور رسید و از جهت تحریر داعیه لشکر کشیدن بآن

روم از خاطر انور آنحضرت سر بر زده و چون اینمعنی در قطر و اطراف اشتهار یافت قوهی عظیم بر ضمیر قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند

و مشایخ و علما و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم بایزید رفته شمه از جهانگیری و کشورگشائیها حضرت صاحبقران بازنمودند و گفتند که اینهمه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را

روی نموده از حیز قدرت بشر بیرون است و مثال این امور جز بتائید الهی و حضرت خالق خیر و شر میسر نمیشود و مخالفت دولتمندی که مخالفت او از طریق صواب دور می نماید اکنون صلاح

در صلحست و مصلحت در ترتیب نصح ایلدرم بایزید را این سخنان مطبوع و محبوب افتاد و خود نیز خایف بود از آن سبب الحاله یکی از قضات ممالک خویش را با امیر سخندان چرب زبان بارسال

برای اظهار اخلاص و یکانگی و مبادرت از وحشت و بیگانگی و نیاز از محبت و وداد و مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاده و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر خسرو صاحبقران رسیدند

مکتوب او بوسیله شهزاده کامکار و نویان بموقف عرض رسید و بادای سفارت بانواع مجهودی بر تملق و استمالت بوجه قیام نمودند و حضرت صاحبقران دین دار در جواب

ایلچیان سخن گذار فرمود چون حال شما بر تقوای ترک و اوامر فریضه جهاد از سر حیرت و اجتهاد قیام می نمایید ما بالطبع راغب نیستیم که لشکر بران دیار کشیم چه این معنی بجز آنکه مملکت

سلمانان و شما هست بپا دیار میشود لیکن قرا یوسف ترکمان هر نوبت او و جمعی از اشرار متابعت او می ورزند و بقطع طریق و نهب و ایذای کاروان مشغول میشوند

در مسالک و مواطن اخیار و ابرار واقع شده و آن مفسد همیشه آزار و اذی اهل اسلام میرساند اکنون از بیم خونریزی چون مقهور گریخته بدان طرف آمده و شما او را جای

داده حمایت و رعایت میکنند و اینمعنی بغایت مستبعد و اصوب آنست که حالا چشم داشت و متوقع چنانست که شما یا او را کار کنید بحق آنکه شمشیر او از روی ظلم خون

دقیقه او را بتقصیرات و سزای آنکه او را بسته بدرگاه ما فرستید تا بعد از پرسش و ثبوت گناه بجزای اعمال خویش برسد یا او را از مملکت خویش بیرون کنید تا سلسله

نزاع و مخالفت انقطاع یابد و بنای محبت و دوستی استحکام پذیرد و الا بعد از آن در غزای کفار و رعایت وصلت بکار آریم و طریق مواصلت و معاودت مسلوک داریم و ایلچیان روم

بزبان خضوع و مسکنت گفتند چون پادشاه ما در مقام صدق و دعوت متابعت آمده در مخالفت بقا صاحب شده پیش تقصیر میورد و بر ضمیرهای ملازمان منصور خفیه نماند که

و آنچه خاطر خواه و منظور کامکار است بهر باره دین پناه باشد و از سر اخلاص بجای خواهد آورد و در این اثنا مبشران از خاطر حضرت صاحبقران اطراح الوار سحاب ناموس برزده بعرض میرسانیدند

غزیمت های جهانسته در کتاب و صحت ایشان آورده مورد شده و از آن کسی که گذشته لشکر منصور شاره بسپاه تکش بزرگ رتمام عرصه آن بوم و صحرا و جبال اندبار را اول طلب و بعد از آن

جرگه بهم رسیده چندان شکار جمع شده و چون شهزادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از خیمه اقبال فارغ شده بر غنا لشکر مقدسی آن در گشته هر یک نفر از ایشان

از دانش بر ترست که فشه می بردند چون هم شکار با آخر انجامید صاحبقران کامکار بار دوی همایون مراجعت نموده بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه طوما پادشاهانه ترتیب دادند

و فرستادگان روم در آن طوی بخلعتهای نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشته و آنحضرت بایشان خط ملاطفت آمیز در جواب نامه نوشته حکم کرده انداد تا بهار در بیلاق سلطانیه

گردکار ازانجا روان شده بحدود روم درمی آئیم و شکار و صید و با شما میکنیم اگر از جانب جناب عزت رسید هو المطلب و الا ببینیم تا خود هنگام جنگ باشد چو نیز

دیگر باشد چو سنگ • جا بر بیر جهانها با علی گری امور گشت و با جمعی باسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید روانه شدند و حضرت صاحبقران مکتوبها مصحوب

ایشان بقیصر فرستاد و مضمون آنکه اگر تحف و هدایا نیز مطابق و موافق است و آنچه در باب قرا یوسف گفته ایم مبذول رسانند یکی از امرای بزرگ مخصوص فرستد تا در

انجانب احکام پیمان را با یمان استوار گردانند و ابواب رسل و رسائل مفتوح گشته غبار خلاف و نزاع بآب صلاح فرو نشیند و مسلمانان با آسایش و رفاهیت روزگار گذرانند و بعد از مراجعت

ایلچیان روم حضرت صاحبقران دریا نوال بحفر نهری عظیم مشتغل شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در کشتزار کاه ... ان موجب فرمان تواچیان امرا برآمدند و تمامی لشکر جمعیت

کردند و قریب یکماه ... در حوالی آن ده فرسنگ ... شده و آب جوی ... عمارت و باغات و بساتین معمور گشت و آن نیز بنهر ... موسوم آمد ذکر

نهضت حضرت صاحبقران بجانب قراباغ با سپاه موفور و عساکر نامحصور شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بایزید بغرض جهاد قیام مینمود

می بود و چون از حدت ... حرکتی ... میشد و ... مزاج ... همت او ... نصرت ... اسکوب ... از لشکر ... متعرض ... و چون روم مملکت وسیع ...

و والی آنجا ایلدرم بایزید لشکری فراوان داشت و مجموع ... رزم و پیکار ... و در اوان از امرای ... مسموع میشد ... و عظمت او ... و هر دوازده هزار

سگبان ... و ... ولایت ... از ... سال باز ... و از ... ولایت ... شده بر ... و ... ایشان

روم را صعب ... شمس الدین المالقی بواسطه زیرکی و فصاحت ... پایه سریر اعلی ... داشت ایشان ... صاحبقران

بایزید رسانند و امرا ... در باب توجه بجانب روم فکری الصواب ... و ... مقرر ... بحکم ... گردانند ...

و ... لشکر ... رومیان ... خلاصه ... و چون شمس الدین مذکور ... صاحبقران رسید ... ارباب ...

... رسیده و آنچه از امرا ... المالقی ...

شده ... اسلام ... عرضه ... این یورش ... امرا ... عنایت الهی و قوت ... آوازه ... ایلدرم

ایلدرم بایزید را اسیر و دستگیر کرده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد ... حکومت و سلطنت ... حضرت صاحبقران ...

... دفع ... و امرا ... مولانا عبدالله ... ملازم رکاب همایون ... اوضاع فلکی و ... مبالغه

نمود که آنچه از ... معلوم ... مولانا عبدالله ... رسیده ... حضرت صاحبقران

در غایت ... مخالفان ... ضعف ... اتفاق ... در برج ... ظاهر شده بود ... از طرف مغرب ...

و ... از طرف مشرق بدید می آمد ... نسخه ... محی الدین مغربی ... نسخه ... اوده ...

در برج حمل ظاهر گردد ... از جانب مشرق ... روم ... پادشاه روم ... کسوف ... مشتری ...

و ظلمتی عظیم ظاهر گشته ... مسلمانان ... جمعیت ... تقویم ... بلاد عالم ظاهر خواهد شد

... محی الدین مغربی ... آفتاب ... مشتری ... کسوف ...

باشد امیر شیخ وفا همت وارزانی از حکم یزدانی روی نماید غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم صحبت نقل در ظفرنامه و غیر آن مسطور است و درین اوراق نیز مذکور که حکم ازلی

این کلمه بنظر احسن طالع در آورده محقق شد در باب تواریخ یافت و از مولانا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در ماه

رجب سنه اربع وثمانمایه از یورت قشلاق روان شده و هم در قراباغ بیست روز زیادتی نموده در آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید

و خسرو انجم از خانه مشتری بیرون خرامید بمقام بهرام راه بیت الشرف او بوجود خود شرف بخشید و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای مذکور رایت منصور برافراخت

و امیرزاده محمد سلطان بموجب فرمان از آب کر عبور نموده کنار رود ارس را ... شد و حضرت صاحبقران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را از برای عمره صفاهان و ضبط اموال

آنجا فرستاد و هم چنین مولانا قطب الدین قرمی را که در سلک صدور انتظام داشت جهت تشخیص امور دیوان پیشتر ارسال نموده در ولایت نصرت آیات از بروع و گنجه گذشته

صحرای مذکور از فیض اردوی اعلی غیرت افزای عشرت جای بهرام گور گشت و بعد از چند روز نهضت هنگام آن حوالی و نواحی در عرصه تلف آمد زمان فرمای باستحقاق

عازم آنطاق شد و چون کنار آب ... که ... محل مقام اعلی ظفر بیکر گشت و در بیست و چهارم ماه سال سنه اربع وثمانمایه بارسی سبحانه و تعالی از کرم موهبت

خویش در ... امیرزاده شاهرخ ... یعنی امیرزاده محمد جوکی ... سلطان ... تولد نموده و خبر بسمع خجسته حضرت صاحبقران رسید شاد

فرح و سرور ... امیرزاده محمد سلطان ... از طرف آب در حرکت آمده جماعت لشکریان امیرزاده ... دکان از آن ... عنایت

در مجلس باردوی ظفر ... چون ... از موضع ... کوچ فرموده حضرت ... ملک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان

مثل امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده ... امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش ... برادران و ... گرامی ... محمد باز

گشته و دیگر برادر ... در ملازمت آنحضرت مقرر شد و چون بتبریز رسیده دست درکردن مقصود ... و چون ... لشکر ... بغداد

و قرار گرفت حضرت صاحبقرانی بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاده و خلاصه پیغام آنکه هر چند لشکر نصرت ... روی توجه بدین دیار نهاده اند ... اعلام

کرده ایم ... اعلام ... مملکت روم بر تو مسلم ... بغداد ... کافران

... فرستیم ... باتو شریک باشیم و در حین ارسال رسل خبر آمد که قرا یوسف از قیصر روی گردان شده

جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی ... ایلدرم بایزید ... سلطان ... عزم ... تا ... **ذکر فتح قلعه ... و ...**

... آن و رسیدن ایلچیان از اطراف ... حضرت صاحبقران در صحرای ... بسمع همایون رسید ... قلعه

محکم ... نفر کرجیان ... آن موضع ... پناه کرده اند ... اهل اسلام از ایشان ... میکردند و در آن

هنگام حاکم ایشان ... ناصر ... شخصی را کرجی ... پیش ... شرف اعلی رسید ... اشرف ... صاحبقران ...

نور الدین و امیر شاه ملک ... توماغا بوقا و دیگر ... از ... کشیده روی به آن مقام ... رفتند و ایشان ... روان شدند ...

ایلچی فرستاده ... اگر مال و جزیه ... در ... غضب ... جواب ... و

صواب ... و ... استعمال ... چون ... نمودند و چون ... رسیدند برزم ... روی

حصار مشغول شده نوکر حیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و دفع سپاه اسلام حرکت مذبوحی کردند در روز ششم چهره مقصود روی نمود قلعه مفتوح گشت و سپاه ظفر انجام
مجموع گرجیان بدکیش را به دوزخ فرستاده حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه از عمارت اثری نگذاشتند و بعد از تسخیر آن قلعه قلعه کطاغی را که حاکم آن موضع بود
توجه به درگاه عالم پناه نمود و از مراحم خسروانه بهره ور گشت و چون رایات نصرت نشان به قلعه ادیک رسید چند روز در آن حدود توقف واقع شد و
از معاودت ایلچیان شهریار خجسته قدوم که معین مشخص شده خبری از روم نیامد و همین موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران شده بر زبان
مبارکش جریان یافت که فرزند ما اعتباری عظیم در روم هرچند با ایلدرم بایزید ارزروی وقف داده در اخذ ملک عرق ترکمانی او همگنان اراده شفقت
در آمده هرچند بخود اهتمام در تسکین آن جانب نکنیم و به اندیار در ثغور اسلام است تعرضی نرسانیم او بجای آن قرار نمی یابد و بر دست تعدی بالاتر باز داشت و لازم است متوجه جانب
او شویم و جزای کردار ناهنجار او را در کنار او نهیم و از آنجا که ایلچیان را نگاه داشته بازگشت نمی دهند و در این اثنا مهد علیا تومان آغا و سعادت
پیر امیرزاده محمد سلطان را که به سلطانیه بازگردانید چون هوای ارزروم از سرما سوی کهواره و طبیعت امیرزادگان و نوئینان در زمستان از قراباغ ادای خراج
و حمایت و حفظ مملکت وقته بودند دشمنان را مقهور ساخته داعیه داشتم که باز نگشته و اراده آن تا ق ورود و آب کرده در محل همایون متوسطه
و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کماخ در خاطر خطیر خسرو جهانگیر پرتو انداخت با استحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پاره بلند واقع
شده و پیرامن او را به غایت و خصین محکم ساخته است بر انواع کلهای ریاحین آراسته دور دامن او رود فرات که غیرت افزای آب حیات جریان یافته در آن
بدایع و صنایع آفریدگار را آنکه هر سال در موسم بهار صعفار طیور کمینه عصفور در آن سر روز نشسته فروخی آیند و مردم آنجا را گرفته ملکو کرده در او روشنی و صدف خرج
میزند و هر چه در آن سر روز نمیگیرند بالش بزرگ شده می پرند القصه چون پرتو التفات آنحضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کماخ افتاد امیرزاده سلطان محمد زانو زده
التماس نمود و بدان امر مفوض باز گرداند و شهزاده با کمال مقرون گشته آنجناب با امرای تومان و قوشون و سپاهی از اوران کشیده را فروخ و رایات محاصره آن
حصار را رونق داده و اردو نیز در ملک را بگذارد بدانجانب توجه نموده و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان با زرنجان رسید امیرزاده لابکر و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شهزادگان
و امرا و نوئینان را با فوجی از سپاه صیانت شعار در عقب شهزاده عالیمقدار فرستاد و ایشان چون با امیرزاده سلطان محمد پیوستند از اطراف و جوانب قلعه محیط گشته بی بهره
اشتغال نمودند سپاه نصرت آیت همت بر رفع حصار که تشنه آب از قلعه باز گرفته و زبانه لوند ریسمان ترتیب داده جماعه از مردم کاری در ظلمت شب بکمند بالا رفته
طنابها در آن بالا استوار ساختند امیرزاده محمد سلطان اسمی جمعی از بهادران عملی کرده سفرق مقصد یک نفر با بالا روند مردان روز گار در آن شب تا روز سعی نموده شهریار
و لشکریان همه عمل نموده اهالی حصار از توجه دلاوران خبر دار شده و از سر اضطرار دست بمدافعه آوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام مدافعه آمدند و در آن شب بیم و هراس
کمال اثر فرزاده امیر عباس با چند نفر دیگر خطا شده از بالا در افتادند و کوه حیات تسلیم نمودند و دیگر ان در شب و دشمن سوز جنگ سلطان در آن حصار داد انواع غنا
معرکه رخ را افکند و فقرای مسلمان خورد و گشت امیرزاده محمد سلطان بهادران را بر جنگ و جدال و حرب و قتال ترغیب مینمود و امیرزاده لابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش
بسیار بتقدیم رسانیده نوکران او پیش از همه بالا بر آمدند و آخر الامر که منصور از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بر آن حصار حصین مسلط شده و آن
حصین را مسخر گردانیدند و چون این خبر بسمع شهریار کامکار رسید به اکمال سرور شده متوجه آنجانب گشت و بآنجا رسیده در حوالی قلعه را منظر احسان در آورده

چون بیش میان ارزنجان و حصار کماخ بنام ... ضبط و حکومت حصار ... و قلعه ... امیر ... ارزنجان نهاد و از آن موضع مراجعت نموده
بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و در آن ولایت از ارباب بغی و عصیان و جماعتی از بیم تیغ ... عساکر فیروزی نشان ... بودند
در آن موضع محکم برده امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی و دولتیمور تواچی بر حسب الیرلیغ ... روی قلع ... بجانب ایشان نهادند و چون از شکوه
لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضای کوه ... افتاد و بیچارگان از سر عجز و اضطرار بپای اطاعت و انکسار پیش آمده ... جان از آن
غرقاب فنا و بوار بکنار کشیدند و چون حوالی سیواس مضرب سرادق گردون اساس گشت ... حضرت صاحبقران ... رسالت فرستاده بود
بار فرستادگان قیصر روم ... سپهر اشتباه رآمدند و چون اراده ازلی ... ایلدرم بایزید ... راه ...
و از جاده صواب منحرف گشته ... سخنان وحشت آمیز در جواب ... و در تسلیم قلعه کماخ ...
شاهزادگان و نوئینان پایه سریر اعلی حاضر شده ... عرض رسانید ... کلمات ایلدرم بایزید
فصلی باز راندند حضرت صاحبقرانی از استماع الحکایات ... کلمات او را رد کرده بزبان ... اگر ... بیت
بگو ... ؛ ... ؛ و بعد از آن ... صورت غضب ... السعادت ...
خاید هر چند ... ایلدرم بایزید از جانب ... تا بلاد الاسلام ... بهرام انتقام ...
منتها بر مزاج ... قرا یوسف ... قلعه کماخ ... تسلیم ... از جلادت ... الملک لله
قلعه کماخ ... تحت تصرف ... اکنون ... چون سخن ... مقتضی ... بجانب ...
اگر ... بیت ... **گفتار در عرض لشکر ... قیصر** چون عزیمت ... ادوم ... بشرف ... فرمان
صادر شد ... در صحرای سیواس ... آنحضرت بر بالای ... ظفر قرین ... عساکر منصور فوج
فوج چون دریا ... آمدند و کوه کوه ... جوشن ... شمشیر زن ... از آن افواج ...
فوج ... سردار ... ده ... و آنحضرت ... و یوسون
تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون ... و چون نوبت ... میرزاده محمد سلطان رسید ... عرض نمود ... کرده
بر ... میرزاده ... ستاره ... و ...
از ... و ... علم ... و ... و ...
... صاحبقران سعادت قرین ... و چون از آن
باز ... طبقات ... جلوه دادند ... ادوم ... کرده تا آخر صف
... فلک ... سپاه ... عساکر ... آنحضرت ...

بیرون برآمده خوف و خشیت بر ضمایر ایشان غلبه استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران ولات گذر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشت داد و ایلچی را با ایلدرم بایزید
بگوئید در چون آئین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قائمست موافق مزاج ما شده اند با ما اگر عنوان لشکر منصور آسیبی رسد با اینهمه طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم
اگر متعلقان طارش را نفرستی و یا از قونیه زان بجانب ما روانه گردانی تا ما او را [illegible] جمعیت خود گردانیم غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم
آنجا بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفار و دفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین است چون مهم بر مشغول گذرد در برکت آن [illegible] روزگار ایشان صورت گیرد
والسلام علی من اتبع الهدی و چون ایلچیان مراجعت نمودند مهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند در این حدود قلعه ایست موسوم بهاروک و در آنجا طایفه از
حبایان متحصن شده اند و بنیاد زحمت حصار روم از تمرد [illegible] فرمان عالی صادر شد امیرزاده امیر شیخ نورالدین و امیر براندق متوجه آن صوب گردند و در تخریب قلعه
[illegible] کمال آن قلعه سعی مبذول دارند امرا با امتثال امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بآنجانب آوردند و چون بقلعه رسیدند نیران محاربه
اشتعال یافت [illegible] خود مشغول شدند و دیوار حصار [illegible] شد و لشکر نصرت شعار [illegible] در [illegible] ساختند و عمارات آنرا با زمین هموار
ساختند ذکر بعضی وقایع و حالات سپاه منصور با ایلدرم بایزید و دیگر وقایع آن در حوالی سیواس جمعی مردم از بطرف [illegible] آنجا یا [illegible] وقوف
داشتند بعرض همایون رسانیدند که [illegible] در راه توقات [illegible] قیصریه [illegible] لشکری [illegible] گرد [illegible] شکوه [illegible] توقات آمده و [illegible] قشون از قراولان
ولازم [illegible] دیده بودند [illegible] گذارش [illegible] بنابرین خسرو فلک [illegible] عنان [illegible] بطرف [illegible] معطوف گردانید [illegible] قیصریه [illegible] حرکت
سلیمان شاه را با لشکر [illegible] بمقدمه [illegible] بتصوب روان ساخت و [illegible] سلطان [illegible] تواجی [illegible] از عقب [illegible] لشکریان از قیصریه پیشتر رفتند [illegible]
منزل از سیواس بقیصریه رفت و [illegible] عدل و احسان بر رعیت آن مملکت گستر [illegible] چند روز در آنجا توقف فرمود [illegible] از اهرامس لشکر کردون [illegible]
[illegible] نموده اسباب [illegible] تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول [illegible] بموجب فرمان
عالمیقدار سپاه منصور [illegible] اختیار [illegible] بسیار [illegible] شد و بعد از آن فرمان قضا جریان [illegible] امیرزاده [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible]
[illegible] شدند و آنحضرت با بقایای سپاه [illegible] از قیصریه بجانب [illegible] عنان عزیمت معطوف ساخت و [illegible] منزل قطع نموده روز چهارم [illegible]
[illegible] شهر [illegible] لشکر [illegible] گشت و در آنجا خبر رسید [illegible] قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند [illegible] فرمان شاهزاده [illegible]
منصور [illegible] [illegible] طعمه نموده [illegible] خود خندق کنند [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر شاه ملک را با ده هزار
[illegible] در شب [illegible] دشمن [illegible] نزدیک [illegible] اردوی ایلدرم بایزید رسیده [illegible]
[illegible] دشمن از [illegible] بیرون نهاده [illegible] حمله [illegible] نمود و چون قیصر [illegible] نصرت نزدیک آمده
[illegible] پیش نهاده [illegible] گران آمده [illegible] حیرت بر خاطر [illegible] سپاه خود را [illegible] طلوع آفتاب
[illegible] متوجه [illegible] شهر [illegible] امیر شاه ملک [illegible] صورت جنگ و [illegible] ایلدرم بایزید را معروض رای صواب نمای گردانید و حضرت صاحبقران
و در [illegible] شیخ علی بهادر و صاین تیمور [illegible] امیر حسین [illegible] ملک پیر [illegible] بهادر و دیگر بهادران و مجموع هشت نفر بودند [illegible]

کری فرستاد و امیر شه ملک مراجعت نموده بشرف بساط بوس پیوست و خبر رسانید و چون روز شد حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرای عظام بر سبیل
مشورت کنکاش فرمود که درین مقام دو صورت بر لوح ضمیر نقش پذیر میگردد یا آنکه درین مکان توقف کنیم تا رسیدن مخالفان و الاغ مردم آسوده شوند و چهارپایان استراحت نموده
از کوفت بیرون آیند دیگر آنکه بمیان مملکت یاغی در آییم و غارت کنان میرویم و اطراف و جوانب الغار میفرستیم تا ایلدرم بایزید بضرورت تعجیل از عقب ما متوجه گردد و بعد از
فتح و اقبال حضرت صاحبقران رای ثانی را ترجیح داشته بسعادت و اقبال پای همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین را با ده هزار سوار در یورت توقف فرمود و
امیر برندق متعرض حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا نیز بجانب انکوریه رفتند تا اگر از آن جانب دشمنان متوجه شوند سر راه بر ایشان بگیرند و لشکر پیاده در حسب فرموده بالا
ملاقات نمودند در راه جا بجا فرود برند عبدالرحمن ترقدچی با ده یوز پیادگان را سر کرده بهادران در روز پیش بزبا تکری رفته بودند با وجی از الجائع ملاقات شده
و کس اگر هنوز نیامده اند کشتند و دیگری را مصحوب خویش برخشته و در آن شب پیشتر بزرگ با هزار سوار بزبا تکری آمده بود بعضی از دلاوران سپاه ظفر پناه کرد شدند و در آن جنگ پهلوان شده
ایشان چون وقت طلوع صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند با آنکه شصت سوار پیش نبودند با غنیم هزار نفر تیغ بتیغ بال در مقام قتال و جدال آمده جنگ کنان بسوی [illegible]
خود روان شدند رومیان چون از دور سپاه امیرزاده سلطان حسین بدیدند بر جای خویش ایستادند و شصت کس در ضمان سلامت بموکب نصرت شعار پیوستند و امیرزاده
شاه رخ نیز از عقب برسید و امرا و سپاه دکان را بموجب یرلیغ جهانمطاع در مقدمه بصوب انکوریه توجه نمودند بعضی پیادگان در راه بخرجاه و احراش به بیشتر مشغول گشتند
و امرا از پیش با انکوریه راندند و ساعت امیر داود کوس انجا را غارت کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و در ولایت قیم لات بعد از سه روز با انکوریه رسیدند و دران
ولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای خود با انکوریه فرستاده تا بمحافظت قلعه آنجا حصاری را برگردانند پهلو بزد قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال
و جدال گشته بود حضرت صاحبقران دارا اقتدار بر کمیت عالم نورد سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود تا بهادران جلادت شعار
روی جرات بتسخیر حصار نهند و ایشان بر حسب فرمان پیش رفته دیوارها را به اشتغال نمودند و نقبچیان شروع نموده آب خندق بیرون بردند جمعی از ارباب شجاعت [illegible]
منصور و توکل بادرچی و علی شیر در شهور و غیرهم برجی از بروج عروج کردند نزدیک بآن شد که آن قلعه مفتوح گردد ناگاه از قراولان خبر آمد که ایلدرم بایزید با لشکری زیاده از
عدد از عقب آمده در چهار فرسنگی رسیده است حضرت صاحبقران با اردوی همایون بازگشته دلیران را بالا رفته بودند جنگ کنان پیش آمدند بر حسب مثال محکم [illegible]
لشکر کوچ کرده و متعاقب اسب ناخاص پیشتر رفته و آب را از عقب که گذشته بوده فرود آمدند و برعایت حزم بر آن معسکر خندق کندند [illegible] سوار [illegible]
و در عمر لشکر روم چشمه خورد در دامن کوه واقع بود و در آن گذر آب غیر از آن بارانی نمیشد چون رایت روم میروز انحطاط پذیرفت و علم شکام بر ظلام [illegible]
ربع مسکون افکند صاحبقران بحکم فرمان داد در طلیعه رفته نجاست و قاذورات در آب انداختند [illegible] تیره و مکدر گردانیدند [illegible]
بادشاه صاحبقران [illegible] در آن زمان و مردم بیشتر استراحت خفته بودند ایشان آمدند ایلدرم بایزید با لشکر روم متوجه آن موضع گشت و سپاه شاهزاده [illegible]
رانده خود بالا برآمد و مردم خویش را اشنبا کرد میمنه و میسره آراسته و ایشان در حیرت و دهشت بر ضمیر ادا استیلا یافت و ادراک سپاه برانغار را متفرق شده بودند [illegible]
بادشاه حضرت صاحبقران بجانب قیصر روان شده و امیرزاده میرانشاه نیز با امرای دست راست و امیرزاده سلطان حسین با عظمای دست چپ روی بانطر [illegible] نهاده اند
و مجموع لشکریان متوجه آن گشته لشکر ایلدرم بایزید و میان لشکری داروند میان گرفتند و قیصر بعضی آن روز بر نوع [illegible] بعد [illegible] ها تجلد بفشرد [illegible]

روم و فرنگ هر طالب نام و ننگ بوده می‌گفتند خود را جمله در اجابت شمرده و سپاه ظفر پناه عقاب از راه اضطرار مانند بخت دولت خویش از آن بالا به شیب گشته
پای در یا و به فرار نهاده حکم انداختن بر ایشان تیرباران کردند جمعی کثیر را بر خاک مذلت و هوان انداختند و بسیاری از کرمی و تشنگی به غدر مال پرید چو
خورشید در ششم درجهٔ اسد بود و هوا به غایت گرمی و در آن مرحله آب یافت نمی‌شد و چون فتحی چنان و از طراز فتوحات جهان افتخار تواند بود روی داد حضرت صاحبقران
مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا مراجعت کرده به اردوی همایون نزول فرمود و بعد ادای شکر و سپاس واهب بی‌منت و بخشندهٔ بی‌علت قدم ملوک و شاهزادگان
و امرا و نویینان به تهنیت قوائم سریر خلافت مصیر شتافتند و از نوزده زبان به تهنیت این فتح نامدار که دند و در جمعه نوزدهم ذی‌حجه سنهٔ اربع و ثمانمایه اتفاق افتاد
و انعام قیصر دست داد و چون رومیان منهزم گشته و قیصر از معرکه بیرون جسته جستن را دستگیر کرده دست بسته به درگاه حضرت صاحبقران فرستاده و در ...
و چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او گشاده و او را به حضرت آوردند و ... از ... خویش رحمه الله شنیده و ... سیدی احمد برخان ...
... درگاه فلک اشتباه حاضر بود و ... از خواص به عرض رسانیدند قیصر را دست بسته با بکاس گروهی ... آوردند حضرت ... شده ...
... تا ... بایزید را حال بغز ... و چون چشم خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد ... کلمات ... آنحضرت ... بعد از آن ...
او را ... شرف ... از آن ... الحکمة چون ... لطف ... حضرت صاحبقران ... در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک خویش ...
... عتاب ... بود ... هر چند ظهور ... از باده ... حاجی ... الاوزوی ...
راستی ... عالم اسباب ... الحمد ... خود بوده اگر باز خورد ... گشته بار ... پای ... خویش ... بر چند ... مبارزت ... و ... بایزید عث
... لشکر ... من ... دم ... مسلمانان ... می‌آوردم ... منصور ... اعلا بر جهت مسلمانان و غازیان این دیار
... خاطر داشتم و اکر ... ور ... از تو ... کرده ... حفظ ... تو دریغ ... همه کناه
معلوم است و اگر قضیه بر عکس ... واقع ... غضب ... آمد ... خیط و غضب ... طاعات ... باد
و متعلقان ... لشکر ... طرف ... صاحبقران ... حواله ... پایان ... دیگو ... خواهم ... اندیشید ... خاطر ... آلوده ... را
ضمیر راه مده ایلدرم بایزید ... خجالت و انفعال ... پیش ... جرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود ... الواح ... سعادتمندی ... را
خسروانه رقم عفو و اغماض بر ... نسبت ... کسی من و فرزندان تا زنده باشیم پای از دایره متابعت ... حلقه ... بیرون ... و ... مقدور ... باشد
... پرستاری ... حضرت صاحبقران ... عواطف ... اکرم ... بزرگ ... خاطرش را ... جمیع ... جون
لطف و مرحمت ... و بعد ... موسی مصطفی ... مبوند ... از جهت ... عظیم بر ضمیر ... است
... عالی ... بود ... مضمون حال ... نگشت ... زنده باشند ... باب ... ایالت ... دل ... الحال ... احیای ...
... اطراف و جوانب ... و بعد از چند روز موسی را ... کرده ... عالم پناه آوردند ... فیلان ... قیصر زاده را ... خاص ... و ...
فرستاده چه در ... اقبال ... منزل ... خرگاهی ... قیصر نصب کرده ... و حسین برلاس ... بایزید ... حضرت صاحبقران ممالک ستان

بمحافظت در هرات اقامت مینمودند ذکر نهضت امیرزاده نامدار سلطان حسین و امیرزاده عالیقدر سلطان اسکندر و امیرزاده عالیجاه سلطان سلیمان شاه

چون شهریار دهر کشور ستان از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و از سلطانی
تواجی بر دند و کلانتران و دیوان اعلا بموجب اشاره علیه بتحصیل و توجه مال الامان انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان بر سبیل [illegible]
بصوب بروسا توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با غرو کلش در رکاب نصرت قرین او روانه شوند و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بضبط مال
آن ولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر امرا و تومانات تا کنار دریای [illegible] که بدریای اسکندر مشهورست تاخت کنند و فرمود تا امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمان شاه و امیر رستم طغی بوقا و سید خواجه و شیخ علی خواجه بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران دست [illegible] جانب قیسریه و قونیه و [illegible] شهر و علائیه [illegible]
کرده مجموع را غارت نموده عنان عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از مهمات این فتح با فراغت پیوست یرلیغ مطاع [illegible]
در چنین فتح نامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشیده منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات درین باب سحر بیانی [illegible] مصحوب ایلچیان
قرمیر بممالک ایران و توران روان شدند فتحنامه پیش خواتین و آغایان بسلطانیه فرستادند و یکی بدارالسلطنه سمرقند نزد امیرزاده و [illegible] ارسال رفت و یکی به
کابل پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی پیش امیرزاده رستم و همچنین ترکستان و کاشغر و دشت و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب
و عجم و کردستان و لرستان و کرج و مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و [illegible] رفته [illegible] در ارسال خواجه غیاث الدین سالار
سمنانی [illegible] بود و همی از [illegible] دیوان اعلا در حین بازار یزد [illegible] و در حین اتمام [illegible] یزد رسیده [illegible] نام کردند [illegible] بکلفت
در همه روی زمین بر آن خانه بکلفت و آئین لشکر [illegible] امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سرحد ترکستان بوده [illegible]
آن نواحی [illegible] کتاب [illegible] چون در آن ولا [illegible] قادر [illegible] ملک [illegible]
و امیر [illegible] شاهزاده [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] از نواحی انکوریه [illegible]
اقریبا کار [illegible] منزل [illegible] رسیدند [illegible] اطراف [illegible]
ببکند دوازده [illegible] انجالات حضرت صاحبقران گردون قران [illegible] امیرزاده شاهرخ را باده [illegible] لشکر [illegible]
فرستد و نفس همایون [illegible] چون بر آنجا رسید شهری دید [illegible]
مقرون [illegible]
مسلمین [illegible] امیر [illegible] ملک و عبدالکریم حاجی سیف الدین و دیگر امرای [illegible]
آئین [illegible] نصرت قرین [illegible] ممالک روم تا کنار دریای مغرب [illegible]
و قصه [illegible] شهریار عرب و عجم [illegible] فرمود مجلس بزم [illegible] شاهزاد [illegible]
ملکش [illegible] امرای عظام [illegible] شهریار سپهر احتشام [illegible] سیم اندام [illegible]

ارچهای

بوجه های زرین و قدحهای بلورین افکنده مغنیان خوش آواز نوبت نغمه سرایی را دعوت نمودند مسیح مقیمان گنبد ازرق بهوش رسید و در خلال این احوال سپاه
نصرت مآل باطراف اقطار تاخته برده چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز از میان برخاست **ذکر نهب و غارت شهزاده جوان**
بخت بفرمان صاحب قران دولت و نهضت در ممالک و غیره چون شهزاده جوانبخت بفرمان صاحب افسر و تخت بجانب برسه نهضت فرمود شیخ نور الدین و جاکو برلاس را
سی هزار سوار را مامور بملازمت در رکاب انجناب بودند زیاده از چهار هزار کس از برسه رسیده پیش از وصول شهزاده سلطان عیسی با تجار و غیره بیرون رفته بودند از خزاین برادر
از روی دست متمول بود برگرفته بود توقف ننموده رفت و جمعی از اعیان مملکت بکوه گریخت که برسه دامن آن واقعست و طایفه از ارباب حشمت و مکنت و حیات در انجا
بودند از انجمله شیخ شمس الدین جزری و دیگر ارکان و ارباب فضل از شهر بیرون رفته بودند که منصور تکا بپیشی کرده همه را دریافتند و در رسم غارت نشست
بایشان از همین دولت بقبض آمده در صحرا که بدان شیخ جزری رسیده بودند ایشان را گرفته پیش امیر شیخ نور الدین آوردند و دو دختر قیصر در سکان شهر مختفی گشته بودند دختر سلطان
احمد جلایر را با ایلدرم بایزید جهة پسر خود مصطفی خواستاری نموده و در برسه اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتادند در آن اوان امرای عظام که از جمله
لشکر حضرت صاحبقران از کنجه بجانب حصه و بر عرب رفته بودند در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان ببرسه رسید آن شهر بجا نمی را در زیر سم ستور شده و امیر شیخ
نور الدین بقبض در آمده خزاین قیصر را هر چه بود از زر نقد و گوهر و جواهر و اجناس نفایس در تحت تصرف آوردند و از نوشیدنگان دیوان اعلی بمبادی شیخ
الدین نوید تعالی را نواب صفات و فاترتیب کردند و بعد از انقضاء طلب اهمال لشکر ظفر قرین عرصه آنولایت را بجاروب غارت تاراج بر رفتند و بنیه بر سید
و از چوب دنها ترتیب یافته بود و سر باوج ثریا کشیده بود با تش قهر و غضب بسوختند و بعد از رسیدن بعضه سپاه در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بطرف
نیکراملی شد و امیرزاده ابابکر را با هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد و از شهرهای معتبر روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال
و سور سوری از سنگ بر کشیده در نهایت رفعت و استحکام و بر دور آن دروازه اش بجهة ابنیه و در آن دور دروازه است والحصار نزدیک بدو لکسک رسیده بکلانه استنبول
واقع است و امیر سونجک را با فوجی از جرگ شمشیرزن نیزه گذار بسوی دست چپ بصوب کانسه در بار داده روانه ساخت و امیرزاده ابابکر چون بازنیک رسید اهالی
بالکلیه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت و شهر را که از آب نتابد و گذشت و با شراع کرکیب و لوح و متعلقات او بدل ایمن گرفت رشد و چون لشکر
از نهب و سبی ازنیک و آن نواحی پرداخته شد امیرزاده ابابکر کیفیت حالات انجا را مفصلا معروض امیرزاده محمد سلطان کرد و خبر داد و در آن اوقات مرغزار محل و خیام
خیام اقبال گردانیده بود و شهزاده بعد از استماع خبرهای خوش صد کس صلحدار تعیین کرد و با رود و اعادت وفع ازنیک دیگر کین ایمان چلبی
جلال زیب شهزاده و امیرزاده ابابکر سراق سلطنت را بسفارت بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد و میان برسه و کتاهیه در دو مرحله عقبه ایست بغایت سخت و بیشه بسیار درخت
از اشجار جنگلی و هیم نیز کلام ارنماق آن راه بیرون نشدن و سوز رسیده اند و چون فرستادگان شهزاده بآن بیشه طولش چهار فرسنگ بود در آمدند جماعتی
پناه بانجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بیرون تاختند و دلیری جای انداختند و سادات سبک شده دست و دلاوران از کار بازماندند
لیکن بیزدی دولت قاهره محمد قرشی مروی و ابراهیم و احمد و فخر الدین و محمد منصور و حضر با بقیه السیف نفر هیچ و هیچ هراس بخود راه ندادند بعزیمت ثبات و وفا ایستاده
دست بهای صلادت بیغار با مشغول تیر و کمان و سیف و سنان بکشتند و جماعت را منهزم کرده شیر در تعجیل تمام رانده اند درکتاهیه بموکب طاوس فال گشته ملازمت کرده اند

و امیر شیخ نورالدین از خزانه این قیصر طلا و جواهر و درر جدا کرده و شمس الدین الماقی همراه و خدمتش با جمعی از اهر ب خود را آمده مرتبه افزون از شگفته با در رستم میداشته باردوی

اعظم فرستاد و او نیز دارالکتابه بتقبیت قوایم سریر سلطنت خلافت مصیر را افراز کشته آنها را بموقف عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار محالیع کوچ کرده از آن

دیار مراجعت نموده در ... فرود آمده و امیر برندق در کار سیاه الحکام خرابا بود تقدیم رسانیده و مصر را غارت فارغ کرده در اردوی همایون شهزاده بوقت

و پیش از وصول او امیرزاده ابا بکر با فغی ... محاصره هم از ضبط او عاجز آمده بعد ملاقات امیرزاده محمد سلطان استعلای قیصر بوقوش شهزاده ... از آن کوچ کرده تعیین فرا

تا شهر ... متصل است بیرون فرود آمده امیرزاده ابا بکر باشارت شهریار فلک قدر دختر جهین قیصر را در حباله نکاح آورد امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر را هم

زاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوقا و دیگر سرداران و امراء بجانب دست چپ برسم ایلغار شتافته ... ترکمانان قبه غارت کردند و شهر و قرا خصارا

بگرفتند و با حال اینجا بال لا تا خوالد کردند و هیچ را از وم جمیله را ... و حیوان اسب و شتر و گوسفند بسیار آوردند و لشکریان از زاندن ... گشته و شهر با قمه و افسر از مسخر شد و از

ارباب المملکت مال بستدند و امیر سلیمانشاه در توسر لشکر اقامت نمودند از آنجا بسیب ظفر پناه عنان برگرفت و مجموع باردوی همایون فرستاد و امیر سید خواجه شیخ علی بهادر

با نغای شهزادگان و امراء مذکور بطرف ولایت ... و ایدین توجه نموده مجموع آن ولایت تا کنار دریای ... رفا رشید و جمعی کثیر را قتیل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین

با خزاین و دفاین قیصر و زن و فرزند و متعلقات و کنیزکان ... بنیاد او بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف عرض رسانید مراحم خسروانه شگفته و زن قیصر بود دختر لاس افرنجی و

سایر منتسبان بیش از برفرستاد و در مکارم اخلاق پادشاهانه فغورت ... در کفر و ضلالت بسر برده بود در زمره اهل ایمان و عرفان انتظام یافت و زبان بکلمه لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله گویا کرد و امیر شیخ شمس الدین محمد جزری و امیر شیخ نورالدین همراه آورده بود بنظر مبارک حضرت صاحبقران در آستان استعلا قیصر گذرد ملازم رکاب

حضرت اشرف ... گاسکار شده امیر محمد بیرنرا که از دوازده سال باز حکم ایلدرم بایزید بحکومت مشغول بود از حکومت ملکه ارجمند ... در آن وقت باردوی آمده

رسانید عنایت شهریار دین دور مشتش را با قصر و دیگر مجموع معبوط و بیگر کرده ... حکومت مملکت قرار از نو بدو ارزانیده و از فرمان الطاریه و علانیه بانقضاف شد و

باد دراز نامه داشت ولایت آنکشهر را ضمیمه آن حکومت ... تهای مذکور در تحت تصرف امیر محمد و اولاد او باشد چون مدت یکماه حضرت صاحبقران بجهه در کوتاهیه

بعمر دراز در عین نعیم فارغ گذرانید در صفان ... و حفظ عنایت پروردگار عزم در تحال از آنجا بزار شده و امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین عباس را در شهر قوی حصاعر آن

تعیین نمود خود متوجه درگاه ... امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر برندق ملازم موکب عالی او بودند و در اثنای راه باردوی کیهان پوی پوسته عنان بلگ جهان

بجای پادشاه مظفر لوای را ... تیای دیده بینایش ... لایق بنظر کیمیا اثر رسانید و در این اثنا فرمان قضا نفاذ صاحب تیمور و مراد برادرش از جنگ گاه

صاحب ارشده بود فرمان داد اشارت علیه نفاذ پیوست و امیر صاحب تیمور و برادر اوش را که هرجا باشند در عقب او رفته بدستور رحیب فرمان ستقیم افتاد بموجب یرلیغ مطاع امیرزاده

محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر باد امرا دابتاع که آمده بودند از آنجا بازگشته و دروس بشهر نو باعزش ملحق شدند و رایت علیه بجانب مغول بحرکت آمده بودند از آنجا بازگشته دار عجم

گشته در نواحی التون مرغزاری با نزهت مضرب خیام اقبال و دولت گشت و شجره ... قبق خواجه فیروز شاه را در حکومت ... نعق بادمیه اش فرمان فرمود و در آن

فرزای جهان فرا کلیم پادشاه تاج بخش ممالک ستان مجلس بزم را ... گلستان ارم ... روضه رضوان آمد ... بارق رهای جوی اش

الحیوان در قدحهای بلورین ریخته اهل شوق ... شراب را شراب نمودند و چون از شراب در دماغ شیخ و شاب ... حضرت صاحبقران ... برطلب داشت

تا چنانچه در روز میدان رزم خیمهٔ دلیران بود که گردند در ایوان بزم مهابت دلیران شده باشند و حضرتش از منزل وحشت بمقام الفت گرایید چون حضرتش از درون
مجلس بدر آوردند با نوع نوازش و مواعید جراحات سینه اش التیام پذیرفت و کلبهٔ آمال دلهای او از نقود الطاف و اعطاف خسروانه معمور گشت و جناب رفع کلفت و کاهش سهای
ملالش مسکن می غبار ملال از حاشیهٔ ضمیرش محو شد و بوعدهٔ انعام او و تفویض مملکت روم بر شخص او را بر محمد او روح راحت تنبیه یافت و بعد از طی بساط لهو و عشرت رایات
فتح آیات مصوب بمقرون در حرکت آمد ذکر سفارت شیخ الاسلام شیخ شمس الدین محمد حضرت صاحبقرانی حضرت مولانا علاء الدین
پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت نزد والی مصر نامزد فرمود زبدهٔ سفارت آنکه حضرت اعلی و عنایت پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان ما قرار
گرفت باید که سکه و خطبهٔ ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زینت و زیب یابد و اطمش را در زمان بزرگاه عالم پناه ما ارسال نماید اگر درین باب تغافل جایز دارد یقین
داند که رایت نصرت مآل ما از مراجعت از دیار روم متوجه مصر و ولایات و حدود آن مرز و بوم خواهد شد هیچ ار هیچ داشتم علم نتوانی بعد ازین و هرا عذر مینداز
دیگر با فتحنامهٔ روم مصحوب شیخ زاده رهسپر گردیده در آن اوان در کوتاهیه مرکز اعلام ظفر پیرای صاحبقران حضرت عظمی بموجب حکم ... چلبی کری بکجنه جانب استانبول بکجنه
کس به قسطنطنیه مشهور است بسلطان آنجا که عالم اندبار تا تمام ارسال نمود و جزیه و باج طلب نموده و کس دیگر از ... چلبی با تن نفر کرکجه تنها بود از کال حصار
محاربات پرسش بعد در برابر اسلامبول فرستاده بود رسولی از خش خلاصهٔ پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام می باید آمد و مال باید فرستاد و الا سپاه ... بانتقام تعجیل نموده الحال
خواهد شد و درین اثنا فرستادگان اسلامبول آمدند و کوه و ریک ... همراه ایشان کرده بود و علوفهٔ بسیار و تحف بیشمار مصحوب او کرده نیز مقصد سخن آنکه ما بکار
بندگان درگاه کیهان پناه هم از ما بعت و بسط دعوت ملازمان علیه بسته و چشم بفرمان داریم للادغان باوشاه کیتی ستان کشیده باج و جزیه قبول داریم و از زراع و مواشی
برآرم حضرت صاحبقرانی جزیه بر حاکم اسلامبول مقرر فرموده فرستاده را ضیق و نعمت داده رخصت مراجعت ارزانی فرمود چون موکب همایون بموضع تنگ رسید قاصدان
امرا بش سلمان چلبی معاودت نموده عرض صلح بس دیباچه داد و شیخ رمضان زاده در زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزید بشغل خطیر قضا پایهٔ منصب وزارت جمع داشت
با تحوفات و تبرکات از خوری و جانوران شکاری و غیر آن در مراجعت ایشان فرستاده بود و عرضه داشت در این معنی که چون اکثر بندهٔ کمان حشمت درگاه
ولایت گردون اساس جسته ام و چون کرم و لطف خسروانه شمول حال برادر شده او را در مجلس عالی شرف جلوس ارزانی داشت و اعزاز و اکرام او را باکرام و احترام معاشقت
گردانید بنده را بعنایت شهریاری و رضای مرتبهٔ امیر داری و اسعاد امرا بی هرگاه رتبهٔ حضرت علیه نام کردانید پایا تا خیرد توقیف باستان بارگاه کیتی پناه شتابم تا از حوادث
ده ام ایم پادشاه بار حمتی از و بضیبی که من باب حضرت صاحبقرانی سخن او را بسمع رضا اصغا نموده در جواب فرمودند که از آنچه نگاشته قلم تقدیر حی قدیر بود بظهور آمد تا اکنون از گذشته
گذشتیم دل بخلاف و نزاع در نبستیم باید قیصر زاده با دغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آینهٔ صدق و فتوت مرتفع شود و چهرهٔ مصالحت در مرآت مودت و ادای مراسم
دولتخواهی پادشاهانه جلوه نماید در ... خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بکرم دلنشین منشور داشته و افزار رخت یافت و برادر شاه و سلطان محمود خان را با امیرزاده ملک ... بعضی از امیرزادگان
افتاده بود بواسطهٔ عرض مرضی برحمت ایزدی پیوست و از این واقعه امیر حاجی سیف الدین که در سنهٔ اربع و ثمانمائه ... در مقام ... اندوه ... و زبان بکلمهٔ انا
لله و انا الیه راجعون کشوده ... الحمد لله ... و بعضی ... سیف الدین حاجی
حاجی در جنب ... زنده در آن جانب در میان گروه ... تاراج ... و مجموع ولایت ... غرب دیار صنعت شد

با اموال و اجناس بیرون از حد و حصر و نفایس باز گشته باردوی گردون اساس پیوسته و در اردوی کیهان پوی پوشیده و در اردوی گردون اساس در سمور و جنگلی رسیده خلیل شیخ علی

بهادر و پیش ازین بتاخت ایل ایدین رفته بود چنانچه رقم زده کلک بیان گشت و درین اوراق مسطور آمده بعضی از لشکریان که همراه او بوده‌اند بواسطه حرارت و عفونت هوای

انجا رنجور شده و رحلت نموده‌اند و او نیز بمرض صعب گرفتار آمده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بلباس حضور پر نور استسعاد یافته حضرت حق تعالی از تو باقی داد عمر

حالات در آن نواحی چشمه بود که آب او در هر مکان اندکی در رنگ سیلی می‌شد طایفه از آن لشکریان از آن آب نادانسته آشامیدند و هر جای سر شدند

والحکم لله العلی الکبیر **ذکر شبیخون آوردن الیاس سوباشی با طایفه از تابعیهٔ خود** شهریار کامکار با شاهزادگان و نوئینان رفیع المقدار در باب قشلاق

مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان رفیع مقدار را فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بسر برند و پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد

که بعد از غارت و تاراج ولایات در سرحدهای آن در شهر مغنیسیه قشلاق کنند و شاهزادگان از ینکی شهر بجانب نهضت فرموده بمحال لبه رفت و در آنجا چند روز توقف نموده

از آن موضع کوچ کرده بجانب لشکری آمد و آتش نهب در آن ولایت زده بمرغزاری نزول فرموده چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از حشم خود که در آنجا

اقامت داشته شبیخون آورد و فاداری کرجیه که در آن ...ه بود و خبر دیر رسید مخالفان ناگاه در اردو در کشیدند و چون بعضی از سپاه بجهت تحصیل علوفه رفته بودند جمعی از سر غفلت غنوده بودند

شاهزاده بنا بر رعایت حزم سوار شده از اردو بیرون خرامید و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را

منکوب و مقهور ساخته و شهر بستان ایشان را الکا گرفتند و از زوال حیات برداشته و امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمده تا از اغرق شاهزاده از عقب رسید و چند روز

در آن منزل توقف و اقامت شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک را با سپاه بجانب فرستاد و ایشان آن شهر را با توابع و مضافات در عرصه آفات و علامات آورده بودند شاهزاده

سلیمان سلاحی را تا حشر دیگر ایشان برداخته بعضی سپاه رفته تمام زمستان در الکان بگذرانیدند و بعضی سپاه در دامن کوهی که فصل آبهای روان و سبزی چشمه حیات

و هوای عنبر افشان دلکش رسیم دکات جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر خوارزم و ولایت کرمیان الی تعیین رفت و شاهزاده زمستان نزدیک اربع را لنگ

برانی رحل اقامت انداخت و در آن ایام نصرت شعار از سوار در حرکت آمده بشهر در عین رسیده و در آن قرب فرمود ازان بلاد قبیله تعمیر کرده اند و آن شهری نیز مشتهر

منوعه آراسته و مزین و بعضی موافق مزاج اشرف یافت و زمین درین افتاده بنیر آنکه امثال لایذال بسته بند تعرض با اهالی آنجا نرسید نیز در ولایت کرمیان ایشان

از آب مندارس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل پیران بن قتلغ امیر محمد و کسی بارگاه پادشاه گردون اقتدار رسید نیز دو شرف تقبیل عتبه بوسی استسعاد یافته

هزار اسب بموقف عرض رسانید و غاشیه شهریار را برداشته او را از حال ایشان شده با خود آورده موفور گشته سخنها با علامت رکاب ظفر انتساب اختیار کرده و مهرها

قبول کرده با مقصدان بازگشت و چون رایات فیروزی بزال رسید چند روز در آن قرار گرفت و کلانکلان و دیوان اعلی برارباب اعمال و اعمال حواله داشته

و بعد از فتح دور الموضع بسیع حلیه رسیده و در آن موضع کوهی است و دو دیت نفر از خسان نهب و قتل متعرض و مشغول ... اسماع آن خبر آتش غضب فرمانفرمای

عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود بعد از شتم فوجی از سپاه خون آشام آن گروه را در میان گرفته و چون حصر کرده و تمام از برای دفع ظلام آن طایفه گروه برروز

لشکر بهرام انتقام از آن بدبختان انتقام کشیده و در این اثنا مولانا عبدالجبار خوارزمی را اعلی نصرت که ملازم موکب حضرت صاحبقران دین پرور بود بعد رضیه نهضت

نموده بشهر ایاس تیق آمده و روزی چند در آنجا اقامت فرمود تا امثال لایذال بحصول موصول گشت و از آنجا متوجه شهر بیره که شده و از شهر بلاد روم است و ایشان آن

عهده را بنور صفت خویش نورانی گردانید بال لامع حواله رفته و درین وقت جمعی از همراه امیر محمد جهة تحقیق سال رفته بودند آمدند و نفوذ فرمودن در امصال و اجناس بیکران آورده
هیچ کشته‌ها را امیر محمود فرستاده بود بنظر کیمیا اثر آنحضرت رسید و بعد از آن مقام محل توقف اردوی کیهان پوی گردون احترام گشت ذکر ورود جزیره
تاج بصاحب تخت فتح در نصف عنف اتصالات بسیع هادون رسیده و در کنار دریا صفه ایست از سنگ تراشیده از اساس ساخته اند و پرداخته بنایت بلند و محکم در طرف آن
مجوف بجوی پایان دور الطرف بحر عرض یست صفه نما عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از شهوران اوزنج در انجا مجتمع اند و القصه برآن موصوف دارالملک اوزنج بزعم
ایشان از موضع متبرکه می شمارند چنانچه از اطراف و دور و لایات بقصد زیارت بدانجا روند و صدقه بآنجا برند و جمعی از منتظم طاعات و عبادات دانشمند و ...
نامش و دور از انحصار رفته دیگرست بر سر کوهی بلند که از اب اهل اسلام در انجا وطن دارند و از انجا نیز از میر کوینده و کتبه بیان سرکشان این قلعه اسباب محاصره و مقاتله
مقاتله مهیاست و چون هر طرف از نهر بدریا متصل است مخالفان دین بسبب تحصن ملک و ناموس و ذخیره الحاج الیه ایشان باشد می آوردند و چون کشان از امیر
مسلمانان پای ثبات فشرده با اعدای حق به تقدیم مراسم جهاد و کوشش می نمایند از آنجا که از امیر کبیر آن معمور داشته هر کس را جهة محافظت قلعه کسی از حکام اسلام را
تا غایت میسر نشده و لشکر تصرف بآن در از کشیده و از بر آب عمارت تا اکنون سکان انجا جزیه و خراج و سائر وجوه باج بصاحب تخت فتح نداده اند و مرادا
اعدام با یزید چند نوبت لشکر بر این قلعه کشیده فاما و باز گشت و مرتش نیز بهشت سال بمحاصره او مشغول شد و بجایی نرسید و مسلمانان از تسلط اشرار بجان رسیده
و چون صورت حال از امیر کبیر ان بر صحیفه ضمیر منیر صاحبقران انعکاس پذیرفت فرمود امیرزاده پیر محمد خلف امیرزاده عمر و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران
القصه بوند و بطریق رسالت ایلچی ایشان فرستاده و آنجاعت بعد از آن امر سرکشی نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام درآیند اعلام کنند تا اصحاب
نوازش و عنایت پادشاه با اختصاص نهند و بالعرض قلیل و واجبات دیگر تکلیف شرعی را القدم باشند و الا در پیش نمایند در صدد ادای مال باشند جزیه برایشان
کرده اند و اگر شقاوت ازلی و امثال ایشان کبرا اهل ضلال شده پای در دایره مطاوعت و متابعت ننهند بحکم صاحب شریعت غرا شیع جهاد و غزا بر ایشان حمله زنند و صفحه وجود
اهل فتنه را برانداختند امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین با دیگر امرا بر حسب اشارت آنحضرت در حرکت در انجانب مسارعت نمودند و فرستاده ایلچی به ارشاد و تعلیم از وعد و وعید
و بیم و امید سخن راندند و بجز جواب خشنش چیزی نشنیدند و ناموس سردار القوم با ناموس باطراف و اکناف ولایات اوزنج کس فرستاده لشکر طلب داشته بود از بسیاران
و سپاهیان آمده با چیزی انبوه و گروهی در پا شکوه جمع آورده در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب حصار رو آوری با قصی الغایت کوشیده امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و کیفیت قضیه را انها کردند و چون پرتو انجرالشکوه ضمیر انور با تفاق عرق در دامن کوه شهر زده تو بگذاشت و نفس همایون در رکب
ارتحال و عین بار زنگ بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاولی سنه خمس و ثمانمایه با لشکری دریا از کثرت روز محشر نشان میعاد متوجه از میر گشت و بر حسب فرمان امیرزاده محمد سلطان
و باسپاه هر دست چپ و دشلاق سوغ سپاه و امیرزاده و بیرش امیرزاده لا بکر و دیگر امرا و نوئینان و اعیان دولت باین عزیمت روی توجه باز میر نهادند و چون خبر ظفر نگار
بسمع و اصول بیان و یار اعیان چون بر منصور از جانب حصار رسید بکشتی اتصال داشته حرب آغاز کردند فرمان قضا جریان امیرزاده و ملک و سرداران کار در ان تا مقدمه
طرف دریا سه رکن قلعه در آب بوده بپایه‌های چوبین استوار حصن کشیده و بر بالای آن چو بها افراخته و بطریق جسر استحکام داده
ور ای بهم سپاه منصور بر زیر آن ایستاده مبادرت و مقاتله قیام نمودند و از آب گذشته آمده و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد و شد مخالفان مسدود گشت و اکثر از

آن ملاعنه بوسیله کشتی حوض و نفط و سلاح بحصار رسانیدند و بهادران ظفر شعار رخنه باکرفته بر بالا برآمدند و بحرب مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان داد مردانگی
بر آن شهر را از فراز قشلاق مغلوب ساخته بعهده امیر شمس عباس گذاشته بموکب اعلی پیوسته بود و امیرزاده محمد سلطان آتش برافروخته و از آتش غایت سعی و جهد
مبذول داشته و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی آثار سیلابهای جلادت بر رزم و پیکار آوردند و از آنجانب مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین برخم سکان
الله و رفای آن جگر سوز قصر هلاک دشمنان و راه مشرکان را رخنه میساختند و از آنجانب جانبازان زخم تیر و رمح و قاروره نفط و سنگ منجنیق و منجنیقی می انداختند و بدفع
ایشان بر دو فریق نیران محاربه و قتال اشتغال داشتند با آنکه در ان ایام روزگار ربیعی دیگر آتش مخالفان بخیمه بر چشم سحاب نزول عاقبت آن روز بر کشتگان ما حفظ کرده
لطف از گریه نمی آسود و چون بقیه ان سنگ بیرون آوردند و برج پاره پاره بر سر جوی مهار گشته چشم جهانسوز شهریار جهان افروز رخصت داد که نقبها را بهیمه و نفط انباشته
آتش زدند و دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار حصار افتاده در خندق اجل زبون شدند غازیان دولتمند با شمشیرهای کشیده و روی جلادت بقلعه
نهادند جانبازی اختیار کشیده و دشمنان را مقهور و مغلوب ساختند و ارض خندق در آمدند و بمقتضای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر که از اهل قلعه یافتند از پای در آوردند و
چند از فرقه ضاله حصار بکشتی در آمده بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و اثری از آن جمع نام و نشان نگذاشتند و از بعضی سلاطین ضمیر آن کشتی بزرگ را از آن که
دو دوباره آن در آن روز شکوهمند بمردان کارزار و آلات اسلحه و اسباب رزم و پیکار رهبر و مشرکان از تیر منجنیق آنجانب شده بود و چون نزدیک رسید از برج باز
دا بنیاد قلعه از نو بنیاد نهادند و غرق عرق دریای حسرت و دامن گشته کشتی باز داشتند اشارت علیه نفاذ یافت که سرهای بدکیشان را بر تیغ جهاد از بدان جدا کرده
چندین بلکان رعب بر روی کشتی ایشان افراخته شد و آن مبارزان بچشم خود صورت حال ایشان مشاهده کرده جانب دیگر بادبان مراجعت برافراختند و مردم
که بر ماست از دست و دامان انتصار اطلاع داشتند و خصوصا قیصر روم انگشت تحیر بدندان گرفته بود از ابتدای محاربه تا زمان تسخیر یکی از رسوم مؤلف ظفرنامه افاضل
شهاب الغفران گوید مرحوم داستان زاد در اثنای بعضی اسفار برادر زمین مسلمانان عبور افتاد یکی از رفیقان طریق مصاحبت فصیح مذکور را بمناسبت مقام در سلک نظم انتظام داده در
آن وقت این نظم بعرض محمد علی که با او رفیق بود آمد از خاطر سر برزد ☙ از میر جواب گشت از تیر ☙ تمور مؤید جهانگیر ☙ دا قلعه رحیم وش نکنند ☙ بر گرد آتش میکند
تسخیر ☙ در جنگ هفت سال قرن تیر ☙ نشستند بران که نیست غیر ☙ بگرفتش و کند از گرفتش ☙ زین نه بده که یافت تیر ☙ از آن کل کامکاری ☙ بازوی قوی دست تدبیر
والحمدلله علی الکبر آوردن کف دهلیا از جانب قیصر روم و در خلال این احوال مذکور شیخ رمضان که پیش از این از پیش سلطان مصر و ولد ایلدرم بایزید آمده بود
بار دیگر بیامد و انواع کف دهلیا که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امرای رفیع مقدار آنچه را الموقف عرض رسانید و صورت التماس و حقیقت
و امید داری برسم خویش بعبارتی کامل و عاطفت شهنشاه حضرت صاحبقران بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشرف شهریار آفاق برقرار داشت
و نفوذ احوال اختلال پذیر قیصر زاده ایشان و حکومت آن بقعه را با توابع و مضافات و ضمائم و ملحقات در قبضه تصرف او ارزانی داشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع در آن
باب بکتیبه فرق شیخ رمضان را با صنف فاخر و اسب با زین زر و افسر و کمر مرصع از ارسال مقرون هم در آن چند روز از پیش دیگر بر قیصر عیسی چلبی رسولی با تحف آمده بود موسوم قطب الدین
با پیشکشان و تحف نفیس آن شکایت و صورت فرمان برداری و امید داری قیصر زاده را بوسیله امرای عظام در پایه سریر پادشاه گیتی ستان عرضه داشت
و اذن مشمول لطف و احسان بپایان آمده در بین آن اثنا شهزاده محمد سلطان مامور گشت که بر سر قلعه کوچه که بر کنار دریا واقع است توجه نماید و ان

حصین را که جمعی از اوزبک پناه بدانجا برده اند برای تسخیر آن کشتی فرمایند و چون شاهزاده بامتثال امر مبادرت نموده بمقصد رسید بر کنار حصار نزول فرموده
ظفر مند شد همه گروه بیهوده بازوی اقتدار ایشان از کار باز مانده رعایای قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند ملتزم باج و خراج شدند و کوتوالان حصار
شاهزاده بیرون آمده ایشان معزز فرموده محصلان باستیفای آن وجه مشغول شدند و امیرزاده شاهرخ با لشکریان همراه او آمده پیوستند و حسب الفرمان بار
دور معنی نسب به عرق جو پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیه کرمان و امیر بازپرداخت به تفقد و التفات بر تفقد احوال رعیت مسلمانان ایران
دایت زابلستان خلع و اصناف اسلحه خاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها فرموده بر نصرت شعار از نواحی آن امیر نهضت نموده باردوی همایون
همایون پیوست دار الملک روانه شده چون صحرای لار مضرب سرادقات جلال گشت رئیس حاکم جزیره هرمز مصطفی از آنجا خنجر نام همراه در سلک
ارکان انتظام داشت بپایه سریر گردون سریر رسید و از زبان سلطان پیغام سخن کنان معروض داشت تحفه‌های پادشاهانه بگذرانید حضرت صاحبقرانی درباره او
لطف و احسان مبذول فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم بنفاذ پیوست که امثال صدر ولایت فارس و امیرزاده اسکندر و غیاث الدین ترخان و دیگر سروران
اختیار کرده این بزم را غارت کنند و ایشان بتوقف راه شده در وظایف بندگی با راحت تقصیری ننمودند و در بلده الشیراز از ممالک المحروسه لا زالت مصونه رجوع
منصور باز گشته باردوی همایون ملحق شدند و ولایت لار را از لار لیق در حرکت آمده و چون بحوالی تکاور مغول ترخان امیرزاده عمر شیخ سلطان ان
بیرون آمده بنور نسب جبرائیل آسا پیش رانده شرف بابوس دریافت و حکم شد که با لشکر ایلغار متوجه از دست چپ بکوار رود و در قصبه ملوک دیلم رود
شاهزاده جوانبخت در سفر لنک توقف نمود تا چترگاه رسیده و حضرت از آنجا اوغلان سلطان حسین بر فرار و طایفه از خیل غیاث الدین در جبال آنجا توقف نموده بودند
بضرب تیغ آبدار جنود ظفر شعار را ه دیگر حصار گرفت و مراعات حشر دانسته تمام ایلات کوتاه پیمار را بتعنیف و فرا شهر دار السلام لرزاده بکنف قدرت مغلوب جعل نهاده
اورث بادر سید و از الیدرم بایزید که تخته بر در بر آمده بود و بعد از آن دیار ظفر آثار ملازم رکاب فیروزی اثر گشته و اعلام ظفر انجام از راه اوغلان بر چمن آمده
چون به وصفت تبریز زمین و امیر رسید امیرزاده شاهرخ و از توابع قشلاق خوش مقر شده بود بمقتضی قوانین مکرر اختلاف مضمرات استعمال فرا رسیدن رایات شهریار جهانگیر متوجه
ولشکریان روی جلادت بتسخیر حصار رای آورده و ارباب جنگ و قتال امثال امر کرده مبادرت و شتاب مردان دلیر هلاک و ایشان را بکنار پیوست
همواره گشت و در تاریخ مرقومه جلال الاسلام کشته اند که این واقعه در تصنیف رجب طبق واقع شده ذکر طول و عرض و شرح عمارت دار الملک
در مملکت جمشید دیار چه آیت حق آن بیت وسیع و عرض آن چهار فرسنگ و آب عذب و خوشگوار در آن جمله رود و خانه سرزد و از آنجا بیرون می رود و در اطراف
آن باغات بسیار است و آب طیب با شمار بستان و انواع گلها در آن صحن ریاحین و در کنار روبهای مذکور شهر سبزی از سنگ اسپید اصراف کرده اند و بالای در آن گردن کرده
سه جانب از مستحصن است که باب و جبال بر آن کوه تسمیه دور آنکه فرمان الغنوه بفلک رسانیده اند و در میان آن کوه و جزیرات در میان باغات بلکه مشهور دیگری بس
مذکور و در بس و بنا کرده است قلعه ای است که ارتفاع عالی وکلشی بر داخته و مردم آنجاکی و نواحی اموال و آنچه مایحتاج الیه ایشان بوی در آن قلعه نگاه داشتی در بعضی
ضیق کثیر در آنجا مجمع شده بود بنده باعتماد دیار از جمع حوائج خاطر خاطر ملاحظت بآن فارغ نشسته و چون صدور این احوال بر آئینه ضمیر خسروانه عرض جلوه گر آمد خیال تسخیر
آن قلعه از خاطر عاطر سر بر زد و شاه امثال و اجب الامتثال صدور یافت براه افتاد و در حرکت آمد و چون در آن احوال مزاج امیدوار با تزید از نخ بعضی اتراک شده

بود و هر ضعف بر وی مستولی گشت لطف شهریار زمین پرور اطبای حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم قیصر گردانیده تا بلوازم ادای معالجه وی قیام نمایند
و اسب و ثیاب و خرگاه و انعام فرموده آنگه حضرت از انجا در ... از الغ برلغ ایلغار فرموده شب در میان کوه و صباح سه شنبه بیست هراکری در آمد و بعضی
بر تیغ مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و قیاسلطان توشی و بورلکه بهادر و دیگر امرا و
سرداران و اعیان و وجوه سپاه متفرق شده بعضی بکوه بر آمدند و برخی از دامن کوه بر دوازده شتافتند و حصار را بسخن جنگ لشکریان بشهر در آمدند و مخالفان جمعی کثیر
شکسته سیزده گروهی انبوه خود را در آب انداختند و بناه با آن دو جزیره بردند و برلیغ مطاع صادر یافت که بنیز و کشتیها از چوب و پشت گاو ابرین ... نهند
در زمان با متثال مرتب و درست ساختند و مجموع شاهزادگان و امرا و تومانات کشتیها در آمده روی بعقبه دشمن نهادند و ایشان را از کرد فلاد بمیان گرفته و کوش و لوراکه گفته
و در ان تو اخته لکان حصار را بشیر بود جرات و جسارت لشکر نصرت اثر مدهوش و متحیر گشتند شیخ بابا کلان ... بود و از جان ... برای ان آمد
انجام امر شاهزادگان و امرا بر ده ایشان را بتیغ حسبی و دیوان لیکن یافت بر وسیله فرمان شده او را خانی کوچ ... و قلعه ... در حوزه تصرف متمکنان درگاه
آمده اموال و جهات آنجا لشکریان بموجب فرموده تقسیم یافت و در این اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان بر ... باستر شاهزاده شاه الیه امده خبر آورد که فرقه تعین
سلطنت یکبوردقا توارث در استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران از سوزش و پریشانی گشت و لازم تعجیل فرستاده شخصی داشته او را که باحضور ... حال
چنانچه هست بموقف عرض رساند منقبض ایشان بلوبون ... آفتاب شده و عبور را بنیز فتح آیت پرلشکر ... روان روان اردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده
جوانبخت طرف عظیم آورده کشتیها کشیده و میرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز سراسر ناشایسته تقدیم رسانیدند و در اثنای این حالات امیر محمود بربکاد ... بدیار
شمشاد فرستاد و التماس ... اداه از وعده جانب ... بموقف عرض رسید مرحمت ... را از بند قیصر خلاص داده بود و بجای برای انتصاب ... چنانچه ... گذارش
یافت مجدد احضرتش ... بمصحف ... اختصاص داده باز گردانید و اردوی کیهان پوی از ان منزل کوچ فرموده ذکر انتقال وارتحال پادشاه سعید
و در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید از دست ... نیستانیان در اقشهر ... جهان مرض خناق و ضیق النفس ...
روم را از دست تصرف او ... رفتند بر روم ... باز گشت حضرت صاحبقران از استماع ان خبر در واقعه با درمان ... محزون و اندوهناک و متألم دیوان گشت که
عزم الله ... بحاطر انور گذرانیده بود که ملک ... و چون کار ... عزم ... نماید و چون تمام ملک روم بحوزه تسخیر درآید ممالک سلطان
جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته حسب حال آن نموده مجموع آن مرز و بوم را بحکومت ... باز ... بگیر اسلام و قمع عبده اوثان ... بنبود ... چون
نگاشته قلم تقدیر مخالف آن بود باراده ملک حی قدیر رضا داده و چون رایت نصرت آیت بکول آقشهر رسید ارشاد امیرزاده پیر محمد سلطان از جانب ...
تقریر کرد در مصالح فرج طبیب شاهزاده را بسهی داده بفیئة ... و از نصاب ... بکار رود خلاطمرض شاهزاده از صبر ... مراج اشرف گران آمد ... طرف حضرت تقاعب
گران شده و او را بحلیه ... بازگردانید ... نزدیک لزریسیدن موکب همایون از مجاری احوال ... و ... خبر فرستاده ... حضرت ... ین ... بهر
فرمان تا ... که ایالت شهر ... بعد بازماندگان قیصر ... موده ... سنه ... بنده عیسی چلبی ولد چلبی او را ... گران بها و کمر و شمشیر مرصع در گرس ...
و بار طلا سرافراز ... وصل ... و برلیغ ... تا ... کرامت نموده فرموده که قیصر زاده برود و نعش پدر را که در اقشهر ... بیرون ... محمود بر ... گرانسته

در کفه با این سلطان خلیل برسد برادر در رعنا تا در آنجا خاص از برای امیر شیخ ... تمیوند دفن کنند بموجب اشارت در حرکت آمده حضرت صاحبقران اغرق را گذاشته
از آقشهر بر جناح تعجیل بجانب اردوی میرزاده محمد سلطان روان شد و در آن راه خضر بیک و ابراهیم که از امرای ترکمان بودند با جماعت متفرق شده بکوهی در پناه آمدن
و اشکر روی کحصن نموده اند بنابراین حکم شد و لشکر جلادت دست تغلب بر قوم بکوه نهادند و استیصال از روزگار ایشان بر آوردند ... بر میان ... جرم جاکران کنزرا اطراف کوه را
فرو گرفته و هم تیغ پیکان آبدار آتش دودخوش آن دلیران زدند و بعضی کشته شده جمعی گریختند و اهل ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال ایشان بذل اسیری
گرفتار آمدند و هم در اثنای طریق دولتخواجه توبغا ایلچی از اردوی شاهزاده آمد و خبر آورد که مرض آنجناب اشتداد یافت حضرت شهریار با دین دو روز تعجیل براند و بعد از دو صبح
بمقصد رسید با این رنجور آمده بود حضور از ... داشت و بیمار را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقران را ملال عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را
در محفه خوابانیده هم در آن روز کوچ فرموده چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس قالب پرواز کرده روی بمرکز اصلی آورد و آن سانحه هول
ناک در دهم شهر شعبان سنه خمس و ثمانمایه روی نموده مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود بزبان مقال حضرت علیم الامثال با کلمات مترنم گشت بیت
کجا رفتی ای نوجوان جهان خاک * بکان رسیده ای تو ای دل غمناک * تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل * تو عین آب حیاتی چه میروی در خاک * صبر و قرار و
اصطبار بسیار از ... ضمیر ... کوه وقار ... رحمت ... بالجمله از دست مبارکش پیراهن رفته و جمیع شریف ... امرا و ارکان
... پوشیده ... ازفریاد و فغان زدن و نفیر ... زیر صبح ... روز محشر ... حضرت صاحبقران دریا نوال
... رضا داده زبان بالا انا لله و انا الیه راجعون ... فرمان داد تا بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده
را در تابوت ... نهادند و تابوت را در محفه ... باشتران بار کردند ... خواجه شیخ علی بهادر ... دوازده هزار سوار ...
تابوت ... چون ... رسند ... معرفت ... شاهزاده ... نهاده و اسب ... بعد از
... اسلام ... خواص و علما ... تابوت ...
و جماعت ... حضرت صاحبقران ... صحرای آقشهر ... روی عزیمت ... نهاده در اثنای
طریق ... حکم شد ... اردوی همایون ... سوگواری ... ترک ... بکشند ... سیاه پوش ...
بودند ... افغان ... **ذکر فتح روم و گرفتاری پادشاه سعید** چون ... پادشاه
... طلب ... فوق الملک ... روم و گرفتاری ایلدرم بایزید ...
... اندیشه ... داشت ... مخالف ... حضرت ...
... و عوام ...
... شهر ... مبالغه ... ولایت ... روس ...
... شهریار ... احمد ... نام ... عالم پناه ... معرفت ...

عرض رسانیده و تعظیم اسلام گذرانیده او را در حوالت شاهزاده و سخنان خود را تیمچه ساخته باج و خراج مؤکد ساخته در باب فرمانبرداری و طاعت گذاری و اهتمام برداشته و سر
پیشکش و معادل سکه از نقود و جواهر و حرف نفیس انگشتر و غیره و جامه و ببر و غیر ذلک با ایشان روان ساخت و فرستادگان تولایت روم در آمده و تمامی
سر رعیت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و خبر رد و جدال مصر و شدت خوف و هراس و اما و ارباب و اهالی الملک بسرف عرض پادشاه
سپهر احتشام رسانید رسولان باردوی اشرف اعلی پیوسته و بوسیله امرا و نوئینان عرضه تیمچه بر طاعت مناط در باره و کیفیت را معروض داشته و تحف و
سیع هایون رسانید عرض شفقت و لطف خسروانه در اهتزاز آمده بزبان گوهرفشان گذرانید چون او در اهم دست همین سایه و اتفاق و اقبال پر رای افتاد
می عرت و معاونت او برد متعهد پادشاه بانه از جمله و اجب است اگر در سلوک جاده متابعت و امداد و عهد را سخ قدم باشد بغیر رایت و همنوی محبت
همسو و منظور کرده و بتشریف عنایات ملک و ملت و صحت حرمین شریفین زاده الله شرفا دیگر یا تحب و منتهی قیام نماید نموده بجا رایت و در نهد یاد خطبه و
نرود قوانینه گرد فرستادگان فرجام ابانواع نوازش مفرد روز جبر باز گردانید و بخلعت و کمر مشرف بجواهر در ارسال نموده و نوید عواطف پادشاهانه ... خسروانه
فرح را در زمره خدمتگاران وفادار و طاعت گذاران جان سپار انتظام داده چنین گشته بزرگان چه کردند ناید کرد ذکر فتن خواص و عوام مغل بامر چنگیز
خان و حال ایشان از قدیم باز قوم قراتاتار عدد و کثرت ایشان بهفتاد هزار خانه دار رسیده بود و در حدود دیار خطای روزگار را گذرانیده اند و بر اکثر اقوام و قبایل طالع اند
بکرت جاه و ترکان سیکرده اند و میان الخلایق و مغول به وصف متصف شده چنانچه تفصیل در تواریخ ترکان مسطور است و چون حق تعالی چنگیزخان را استیلا و استعداد
بخشید حکم کرد تا تمامت ان قوم را تا کودکان شیرخواره بکشند چه در ایام ازمنه شنیده شد ان بنهایت الحاجت ... لشکریان پادشاه جهانگشای را بحسب فرموده عمل نمودند
عمل نمودند و چون در اواخر دولت چنگیزخان دختر و زنان نیز بمغل و غیر مغول از ان قبیله دختران خواسته بعضی فرزندان متولد شده لکوکان خود را پنهان داشته
چون صورت غضب چنگیزخان تسکین یافت و ان اطفال بزرگ شدند بعد از ان فرقه هم در زمان سلطنت او بمرتبه کثرت رسیدند القصه در ان اوان منکوقاآن
برادر خود هلاکو خان را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر او کردانیده و چون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن شد آن قبیله را الملکه شاه ارتنی
و در حیطت داشتند در حدود روم یورت داد و بنا بر آنکه بعد از وفات سلطان سعید بهادرخان در ممالک ایران پادشاه صاحب وجود ناند ایشان متمرد و گردنکشی را
شعار خود ساخته و پنجاه و دو فرقه شده هر صده راه هوای هوس خویش یورت احشاب رکردند و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید پیشکوس
منذحی استیلا یافت قراتاتار را داخل لشکر روم کرد امیر دراز برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در ان ولایت اخراجات و عوارضات ایلیات چنبر ان نمی باشد
بانوک وضعیت خود و بزرگ القوم بدولت و مال و غنایم و جلال شده بود در ان هنگام حضرت صاحبقران گردون اقتدار بر قیصر روم لشکر جرار را غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر
انحضرت سر برزد و قراتاتار را کوچانیده در میان اوس جنب جای داده در آن مدت که در ان آن قبیله بدرگاه گیتی پناه داشت فلند عنایت خسروانه ایشان را بخلع
طلادوزی و شمشیرهای زر و انواع نوازش دیگر محترم و معزز گردانیده و علمهای چپ ... بزبان محبت بیان بلکه زاینده و چون ... مقصود متعرض قوم مذکور شد ایشان خود را
این و مغلوب داشته در نوبتهای خویش بفراغ بال نشسته بودند و در ان وقت رسولان حاکم مصر باردوی اعلا رسیده مظفر وای سر روز در منزل او توقف نمودند تا ارباب
کیاست و عقلا ارشد و نژادگان نامدار و امرای رفیع مقدار ارباب بخشی قراتاتار را بدو ماوراء النهر مشورت فرمودند رای عالم آرای بکوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون عریت ... برار

قندوار

خانه‌دار بیهنه و مردم متمکن در میان ایشان بسیار برای مهابت شکوه شاهزادگان و امرا و نویانان هر یک برای روانه شدند اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه

نمودند که هیچکس بجایی بیرون نتوانست شد و در غایت حزم و احتیاط طلب ایشان نموده و فرمود که مطلق ضرری بایشان نرسد و بهیچکس آسیبی نرسانند و هر جانب ایشان را

و سپاه برانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان نوبت و لاسیر در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران جوانغار بطرف قونیه و سیواس روانه شدند و عمران

حضرت صاحبقران صاحب قرین با بقیه جنود فیروزی لوا را ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحاری و اراضی قیصریه و الالکن و کس که در ولایت قراتاتار بود معطوف داشت

و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را بضبط طریق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر اثر بعد از قطع منازل از آب

قزل ایرماق عبور نموده نزدیک بیوتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای الجماعت را طلب فرمود اکابر و اعیان ایشان دو شخص که در قراتاتار اختیار بزرگ و مردمی بسیار داشتند

حاضر گشتند حضرت صاحبقران بمواعید خوب خاطر آن دو شخص را مطمئن و آسوده گردانیده و خلع طلادوز و کمرهای زرنگار بخشید و بجهت تأکید اطمینان خاطر ایشان گفت که

گردون دیار که شما بر عنایت و مرحمت ما مطمئن خواهید بود و بعد ازین هدایت آن است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که مسکن قدیم و ماوای اصلی

ایشان بوده بیرون آمده‌اند و در دیار غربت روزگار گذرانیده و اکنون بعنایت ایزدی از آنجا تا اینجا در حوزه تصرف بندگان ماست و حکم ما در آن ولایات دارد و مضمون آنکه کلمه حب الوطن

من الایمان نصب العین ضمیر گردانیده جمیع حشم بجانب ماوراء النهر با اسباب و اموال و عیال و اطفال خود در رکاب اردوی اعلی توجه نمایند و مدت العمر در وطن خویش و جای باز

ماندگان [illegible] از موائد انعام و احسان ما محظوظ و بهره‌ور شوند ایشان بعد از ادای شکر و سپاس دعا و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که امرا و اولوس حضرت

پادشاهی را از روی اخلاص و کمال یکجان و دل مطیع و منقاد ایم و [illegible] دولت بر ازان باشد در زمره خدام مشهور بانام اعظم در سایه حیات و هرجا زیند

رسانیم و حضرت صاحبقران کلمات کلانتران قوم تاتار را را منع اعتبار و از گرده مبنا پرشتاب فرمان صادر گردید که تمام از ارکان تغیر و خارج بنا رهی اقوام را جوق جوق از آن کرده

سر حد برادرای تا ان منقسم گردانند و بر این بیمطالع همه صدرها فرو پیوستند از ایشان گوشه پهنه و جای بی تکرار نماند به سبب بیماری ایشان شود و نگر گرده بیک جا جمع نگاه داشت

و اخراجات سلف و سلم وارند و بیوتهای ایشان را پیرایهای ایشان و خیمهای خوشگوار و صف رایها مناسب فرود آوردن و کسی هیچ امر از فرمان خارج چال مقرون

بعز عزت و تماشی ملازم اردوی اعظم اعلی شدند **ذکر مراجعت پادشاه جم جاه جهانگیر بجانب سمرقند** چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف

اولیای دولت بادشاه جهانگیر آمده و قلاع و بقاع آن مرز و بوم از شر بیگر وحدت رهیده و مرد ارباب عناد و کشکر رها شد که رای آفتاب اشراق تخت پر تو التفات بر ادای

بجانب مملکت آذربایجان و عراق از آنجا بافضای ممالک سمرقند کام داده متوجه سمرقند شود در ضمان حفظ و الطاف ملک الاجل دراین کامرانی و اقبال در لشکر شد

و ایشان بجانب سلطانیه ارسال رفته و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خانزاده و امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان با بعضی منقبطه گاه

شوند که قلعه و ولایت ها بنه صاحبقران کیتستان قیصریه آن رسیده اهالی اندبار رعب و هراس بجز راه داد و بناه منتقبه برده اند کاسه فرمان قضا جریان صادر گشت

که علاسلطان توشچی با طایفه از حرکت منصور متعاقب ایشان گشته و چون نزدیک بآنجا رسیدند ایشان از خوف سر و بیم جان آهنگ جنگ کردند و علاسلطان از امداد حق

و دیگر دشت یافته و نصرت نظر میکرد ناگاه تیری جانگزای بر شست هرک اواشه فی الحال جان تسلیم کرد و لشکریان او با بکار زار مشغول گشته اردو آوردند و برادر علاسلطان هم آن جا بقتل رسید

از پای در آورد و موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کملک امیر قرا عثمان ترکمان را خلعت داده بجای خویش بازگذاشت و چون مرغزار از گان را معهد

موکب ظفر نشان عزیمت زیارت روضهٔ رضوان گشت اهل حرم خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چون اعلام ظفر انجام آنحضرت در ضمن آن نهضت در
حرکت آمده بیکدو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه چهرش را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و گنبد را بجز توجه آغایان و خواتین
از سلطانیه آورده بودند باز گردانیده در برابر زنوران نامدار بتعجیل رانده شتر بانه نمودند و چون ارزروم از عبور موکب شهریار بلند مقدار رایت تفاخر بر زین گنبد دوار برافراخت
دارای سپهر سلطنت و حشمت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص بار دوی همایون رسیدند
و حضرت صاحبقرانی آن شاهزادگان عالیقدر را بنوازش جهانبانی نواخته بزبان عطوفت و لطف پرسش نمود و از امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص حرارت وقت بیمار شدن
شاهزاده محمد سلطان تا زمان رحلت پرسیده و چون خواتین و آغایان نزدیک رسیده و از سلطانیه متوجه گشته بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب داده در حرکت آمده بقعه اوجان
رسیدند چند روز در آنجا توقف نمودند و چون رایت آنحضرت شعار سپهر و صحنی بدان دیار رسید آن جنازه شاهزاده را از دو فرقه با علیه فرزند مغفور سرور آگاهی دادند و آنوقت عظمی
از استماع این حکایت **مثنوی** زد دست و درید پیرهن را ٭ لیکن نبرده چه سکینه کفن را ٭ سپاه طپانچه بر زمین زد ٭ چون زد ز فراق بر زمین زد ٭ تمامت آغایان و
حرمها را لباس کبودی و نوحه و زاری آغاز کردند و عزای سنگین داشته کور که دکوس را پاره کردند و تابوت خالی را در روی سپاه اسب سوار کردند و دیگر آنچه رسم بیش
شاهزاده آوردند و آن بیزه عظمی چنان در گریه و فغان آمده خون از هر سنگ بانک حکیمان گذشت و چون روز هفتم بروح روح او ختمات کلام الله کرده طعام کشیدند داد
سادات و علما و مشایخ هر از اطراف آمده بودند در مجلس منعقد مصحف و موعظت و نصیحت زینت یافته ملال از خاطر عاطر سپهر ماثر شهریار سپهر حال زدوده و چون خاک
و اندوه آنحضرت به الحکمه تسکین یافت در بساط تعزیت در نوردیده شد و بر تو عنایت و التفات پادشاه بر ذره وجهات رای زنگار الخلاف مجددا انتا فنا الحضرت همه را
بنظر اعزاز و احترام و اکرام نگریسته با جسن و انعام سرافراز کرده ایشان رخصت انصراف کرامت فرمود **شرح احوال شهریار دین دار و عزم جانب**
گرجستان جزم فرمودن و در عین شدت و کارزار بنابر عهد و پیمان و ملک گرگین و رسل گذشته با بندگان درگاه پادشاه فلک ملکی کرده بود و جبر خیان
ملتمس و در این هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آمده پیشکش و نیاز و اخلاص بر جبهه گرایان سپهر حشمت نهاده زبان بر شنا و تهنیت گشادی و چون بار سعادت
موفق نگشت عصبیت دین و غیرت خسروانه باعث انشاء شهریار عزم جانب گرجستان جزم فرمود و در عین تسلط کامرانی رایت جهانگیر و جهانبانی برافراخته
بطرف سکون پاسبانان بر افراد و جدال نعل رو تمنی ره گشت و در این اثنا سلطان و الماروین ارتقا عری را پیش از این نموده بودند بموکب همایون بپوسته پیشدستن
شد و تعیین داشت در جراحت ملک و حکم و در انجام لطف و احسان آنحضرت و دانه عمل و منصور رسیده ملاحظه باو خوف و بیم که از فکر دل بیرون بر دوش میان
اهل ما پیش بیشتر و کریاس روی توجه بارودی آستان اکسیر بنهاد و چون برسید دست در دامن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر زده التجا بر استشفاع جرایم خویش
رحش دو شاهزاده ملک را بحضور خویش را بر درگاه کیوان اشتباه آورده و او سر بر زمین کرده بعذر تقصیر خود شرم گناه کاران در آمده توشیر دل شکسته پیشش بعذر او عنایت
دست پوشش رقم عفو بر جریده ولایت او کشیده بعواطف بیکرانش نوید داده و از خراج و باج چیزی فرمود و منشور حکومت را در نظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران کامکار
رسانیده و مشمول انواع عاطفت و احسان گشته بتاج و صقعه دیگر مرصع بتاج مزین شده دو بیک کشیده و بمزید قرب اختصاص با منه تخریره منشش را نار مظفر الدین
لا بکر شده و در خلال این احوال پیر احتیو فا گرجی با گرایم احوال مر درگاه پادشاه اسلام پناه آمده بوسیله مقبولان و مقربان شرف تقبیل بساط جلال دریافته شد

و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانید و بجنین کوسنه‌بیر برادر ملک کرتین ربار و مخالف تیمور زیر روی توجه بقبله آمال و کعبه اقبال آورده شکستهای لایق کرد

مورد نظر عنایت گشت و از هر جانب سرداران اطراف و اعیان و اشراف اکناف بدرگاه گیتی پناه می آمدند و انواع سیورغامیشی مخصوص یافته با نیکشته و در حوالی

سلطانیه بر تو السعادت ضمیر آفتاب تأثیر صاحبقران جهانگیر بر صفحات روزگار امیرزاده پیر محمد ولد امیرزاده مرحوم عمر شیخ بهادر تافته او را بصنوف تربیت و الطاف سرافراز گردانیده

و بجنبه حکومت دار الملک شیراز و اعمال و توابعش ارزانی داشت و لطف الله بیان تیمور و حلقات برلاس را بملازمت او تعیین نمود و ییلاق کوه زرد متوجه اردوی کیهان پوی

گشت و چون لنجان مضرب سرادق اجلال جهان آرا شد ارتش حضرت صاحبقران لشکر بیرون آورده اصفهان را نیز بتوالی غم افراغ و توابع آن جانب سپرد و ختیش

بوده جرد و سبجارت تحفه از میان و خراب و ویرانی به بواسطه لشکر ایشان در عالم از امیرزاده پیر محمد منصب شیراز بوده رسیده با امیرزاده رستم ملاقات کرده و از اردو

جا باید بگر و در آغوش مهربانی کشیده اوقات بسر برده بود و اهالی که دیده امیرزاده پیر محمد منصب گشته امیرزاده رستم را که گشته بضبط اصفهان دستگاه و صفوف اردو

رفته در باب عمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف این حالات داعیه تعمیر بغداد و از مهمات بلاد اسلام است و لکن سلطان مخالف و از ایلخان حلاج شده بود

انتقام کشیده بود چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر سر برزد و ارتش عظیم بنهضت سرکرده امیرزاده را که حواله بغداد لاکن ع اکبر

با بوداق و ملاقات و ضمایم مضافات پیشتر امیرزاده مذکور را بر عوض گشت و جمعی از امرای کامیاب از منصب سلطان برلاس و حسین برلاس و دولتخواه سلطان

سنجر و سیف الدین و دو لشکر اسیاق و دیگر بهادران با جمعی فرمان ملازمت رکاب شهزاده نامدار را پیشتر کردند و اشارت نفاذ یافت که امرا و اعیان کر بصره و اعلام

وارد آستان و مادرین و دیار بکر پیش شهزاده نامدار حاضر شوند و ارتش بعد ضبط و اجتناب کردن بنی حبه و نیش شهزاده را از فرمود ارزانی و دیار بکر در نسبت و تعبیه منقول

سازند اران و شیراز از اطراف و نواحی را سیاست بلیغ نماید و چون ایالت نماید بعراق عرب گراید و آنجا بر قمع قرا یوسف ترکمان مشغول نماید چه دوران نظال

بدار الملک استیلا یافته بود و چون از اهم مهمات خاطر جمع ساختند مردم بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص لشکر و خود با آذوقه و آلات در دار السلام بغداد را بر سر صبر جهاد بر دارند و در آنجا

معمور کرده و چون پنج سال دیگر باراده ملک دار و کار قافله حجاز روانه شود و بالتوفیق والتأیید و لا من عند الله العزیز الحکیم **شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب**

شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است که اوراز عهد ملازمت حضرت از آنجا که نیت پناه با یلدرم بایزید برده بود چون چنانچه بر قدر آن ملک سپاه لشکر و از درد وقت

عزیمت حضرت صاحبقران بممالک روم قرا یوسف لطف ایزد از کفران نعمت قصد نمود و دست بستن سالار و چارپایان متعلقان قیصر به در از کرده غنیمت فراوان جمع کرده و از

آب فرات روی توجه بسبب نهاده و در حوالی چول و بیابان رسید قرار گرفت احتشام آنکه اعتبار بعضی قبایل عرب را بتبعیت خود دعوت کرده و گروهی انبوه از هر طایفه بپیش

او جمع آمدند و سلطان احمد حاکم بغداد و ولایت عراق عرب بواسطه حکومت و بعضی ولایت عرب به پسر خود سلطان طاهر ارزانی داشته و خویش در حله اقامت داشت و سلطان

احمد از بغداد بحکومتش پسر خود سلطان طاهر آمده و آن قایم و زاده که در زیر دستش و صاحب عقب او شده برادر و بولرکاف و سلطان طاهر از آنجا متوهم شده با امرا برادر در هر مرحله

سبب داعیه عصیان و کینه‌ش در خاطر او جاگرفت نیز اعمال سلطان احمد برگشته مشورت کرده بالاتفاق یاغی شدند و در نهب و اسیر گذشته با یکطرف آب آمده بودند سلطان

احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت خبر رسید و در کنار آب گذشته در مقابل پسر خود در آنجا ثبت و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده التماس نمود و بار ملحق سعد و او را

با معاونت استمداد نمود و قرا یوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان بمدد شد سلطان احمد پیوسته و بمهمات اجتماعی از آب گذشته هر دو سپاه صفها راست کرده و جنگ

عظیم دفع شده بگشت بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و سلطان طاهر راه و فرار چون پیش آمده خواست و مرکب از آن جوی بجهاند با آب و جبه
در آب افتاد و شعله حیاتش منطفی گشت و تراکمه بمال سلطان احمد طمع کرده قصد منش نمودند اعراض دریافته در ظلمت لیل سر خویش گرفته در راه بغداد پیش گرفت
از مردم حله انچه توانست بدست آورد و در عقب سلطان احمد متوجه شد و چون به بغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت
و چون شب درآمد فراخشن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برده و او را بر دوش گرفته و پنج فرسنگ قطع کرده و در راه گاوی بدست ایشان افتاده سلطان را
بران سوار کرده و هر دو به تکریت رسیدند و در آن عمر او اتراک آنجا بود در مقام خدمت او آمده چهل سر اسب پیشکش کرد و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه انچه دست مکنتش بود پیش
کشید سلطان احمد بگرد امیر و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ منصور و داود لیست و عادل و غیرهم به تکریت آمده بودند در ظل رایت او
مجتمع گشتند و سلطان احمد وداع نموده از راه بیابان توجه بجانب شام نمود و قرا یوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافت و بنا بر سیاق تاریخ چون شمه از حال
قرا یوسف و سلطان احمد سبب ارقام خامه شکسته رقم بر سبیل استطراد اصحاب رقم یافته باز می نماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند تا بعد از
سوبت را امیرزاده رستم از دروجرد در حرکت آمده به امیرزاده ابابکر ملحق شود و بحکم ارس توبی و از همدان و بین درگزین از تبریز آمدند و شاه رستم بودند با اتفاق یوردا فرستاده تبریز
سر علی حمیله منهدم داد و چون امیرزاده ابابکر بر حسب فرمان نموده روانه جانب دار السلام بغداد شد بادوسی رسید عبد الله حاکم آنجا را با دیگر سروران در زنجیر
و شیر کرده باردوی همایون فرستادند و در آن موضع مازنی سلطان برلاس نقد حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر اغرقی گذاشته و ایلغار کرده بقصد دفع فتنه قرا یوسف
شد و امیرزاده رستم از دروجرد بیرون آمده بر سید نموده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر ملحق گشت و امرای مذکور با امرا و لشکر منصور بعد از طلوع از فرات عبور کرده در
حله یک روز ماهم و اسقاعی قرا یوسف بقرا بوسعد رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس رسیده بودند قرا یوسف غلبه نام جویان خنده حشم و حشم را اسفندیار ایستاده
بود چون امیرزاده رستم بمجلس از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود امیرزاده ابابکر هنگامه در عقب لشکر توقف نمود امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بر حسب حکم جهان مطاع به
کومک آمده ام اگر مصلحت باشد در عقب بایستیم و هر یک از طرفی در آییم و دشمن بر بنیاد فرار گرفته تخت امیرزاده رستم از آب عبور نموده و خود را بر مخالفان زد آتش حرب افروخته گشت
و بار دیگر برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع اسب و حشم او که قریب پانزده هزار خانه و ده بودند با اموال فراوان از گله
و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست لشکر ظفر پیکر افتاد و نوکران امیرزاده رستم زنان قرا یوسف را اسیر کرده پیش بادشاهزاده اعلی جاه آوردند و
عرب را که حکومت اعراب در حله تعلق با ایشان داشت بار دیگر سروران و نیمروان آن نواحی که تا غایت کودن از شمشیر محنت دوانیده بودند مغلوب و مقهور ساخته در دار
شهر سلطان ماهان و امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر قرا یوسف را باردوی همایون آورده صورت فتح را از حضرت عرض داشتند چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرا
یوسف و دیگر معاندان جمع شد و از سر فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال مقصور داشته بتدارک خلل ملک مشغول گشت آمدن رسولان خوانین جانب
خاقان بدرگاه گیتی پناه حضرت صاحبقران ممالک ستان موکب رفیع کیتی حضرت شهریار صاحبقران از حدود ارس نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده مملکت
قراباغ آمد و شهریار از توجه رایات منصور امیر شیخ ابراهیم شروان و بعمیقه طرق حق گذاری و دولتخواهی سلوک نموده بر حسب فرمان روانه نمود بعد ما اهل و خدم و مجموع اولاد و قرابات او را باهتمام
کرده و چون ملک گرگین و حاکم و والی آنحدود از نهیب لشکر اسلام اطلاع یافت حقیقی اضطراب بر ضمیر پرتشویش مستولی گشت ندیدگان از رسیدن مرغ روح از قفس کالبدش

درطیران آید که جسم ارواح اثر بخشان جز به نیران بانکیشها و اصول فرمان بارگاه خسروی که ماهی از دستار مطالعه عرضه داشت اگر این بنده خاک رتبه در این اعداد سعادت
دریافت ... قصور از نفس با وجود سمته انتظار کرده اگر عرض اطاعت و امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریاری که بجان و دل فرمانبردارم داند مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود ارسال
بال با خیر و تسویف بگذارد عامره بسیارم که پیش سلطنت ذلیس محبت است دور نیوا بایدی آنکه ندارم و شرف تقبیل سرادق جلال دریابم اگر عاطفت مکرمان
حضرت صاحبقران معلی تخت شده مانند سلطان ماردین و دیار حکام معروضه بارگاه سپهر اساس شاهانه نوازشهای بیحساب والحاق کرده آنحضرت بمکاتبات دولت
نفرمود و فرم منقبی از نقض رحمت دیای او نگشته و در جواب فرموده بارگاه بگو بیشتر تفضیله و بجمیع اشرف الاسلام شفیع جبرائیل و الام اشارت مشهور است زور داری
نجات خود نعمق چون تعمق داری باید او هر چه رسد تو بگذاری ماشتاب بعد از وصول بارگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بکفر و ظلام و بر تقدیر اول
عنایات پادشاهی بشامل حال تو گردد و جهانیان انگشت تعجب بدندان تحیر گیرند و اگر توفیق رفیق تو نگردد در حسب فرموده صاحب شریعت غرا علیه من الصلوات اسناها
جزیه بر تو مقرر است زرم و سیم از اسنوق و سطور با ذکر کرده ام و عرض و مال تو پایمال حوادث و نوائب نگردد و رعایا و ممالک از نکایت و نوائب دوران در امان مانند تا لی
اسلامی در این دو کیش با تو همواست چون التجا بدین درگاه آورد و شنیده باشی و از ما دیده احسان بالجمله ممنوع گشت از مضمون علیه بر زد و در اعدل جهانداری
مدار این چگونه عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن در ایلچیان رخصت مراجعت یافته بازگشته و در اثنای این اوقات دار و شهر تبریز پایان فوجهای نوشته گلهای و معال آذربایجان
بارگاه فلک اشتباه در آمده جا نوران واسبان موقوف عرض رسانیده و از جانب خراسان عالیشان نامه از قبل خلیفه علی بمهمات ضابطه احوال دولت ولایات ممالک معمور رسیده
تراغان گشته و مرغ همدر از مجموع آنها را با ستادگان پایه سریر اعلی تسلیم نمود و چون دفع رفع مخصوصات گرجستان بود رای صواب نمای بتجویز نمی فرمود
دین علامات اثر زمین بر گیرند و خود را دو شرکت خمه مخالف را سرگرید نام حرم و رجب بشارت جلادت شیخ نورالدین و دیگر امرا بانسم اختیار در حال شده بر نیکلا
آمدند و ارباب شقاق و عقار بهم رسیده و بر آنکه ملکه شده دو امیر شیخ نورالدین چندان تمکن در زمین ندار لشکریان علفه را گرفته و بر داشته و امرا و سپاه بعد از آن معروض ساختند
غنیمت بسیار بدرگاه پادشاه جهان دوا گشتند **شرح توجه عنان جهان پیمای بصوب تسخیر حصار قلعه** در دولتآباد گرجستان میان
دو دره عمیق زمینی بلند داشت در این موضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب ناهموار بعضی سنگ از بسیطه و بنا از سر بام و جو سپهر دوار کشیده و از جانب او کوه شعبه به ...
گشته با ارتفاع از آن کوه در گذشته چنانچه گردن تعرب لامکان بر افراشته دار سر کوه جز یک راه بار یک بار از سنگ و نیزه آن قلعه اساسکه ره وصول ممکن و متصور نبود
کوه یک راه بار یک سنگ و سنگلاخ بالطرف هیچ نرود و در پیش ملاحظه درهای ژرف عمیق محل ... لشکر از نصب خیام ... باقی در بالای کوه از چاه قلعه ...
تعبیه و دروازه بیرون نشانده و حوضهای عمیق عریض وسیع چند از آب باران و فیض آسمان مرتب داشته حاکم آنجا شخص تراال نام ... به ... از عظمای
فاوران و کرد ابنوه از کرجیان ... با او موافقت داشته و چنین که خوف ولو کجه در آن قلعه تحصیل نمود همیشه جمعهای ایشان را ازکثرت در شمار نمی آمد همواره مشغول
لهو و شراب بود و چون ضمیر صاحبقران جهانگشای بر مصونیت قلعه اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب تسخیر حصار گرجستان ... چون این قلعه حصینی در استظهار باعث
عناد و مخالفت بود و بر دل پرخاش جهان کرب بانعوت جه رسید و سپاه و ذخیره با برخاست مخالفان توقف در آنجا ممکن نگشت گروه انبوه از ترس پیک قصد قلعه
وعلوفه جای آن بود فرمان همانند برای آن بیرون ظاهر فتح القلعه را از محالات می شمردند با نقض رای نصرت شعار بر تصویب استعجال ... بنیاد ...

کیاست حمیر ایران میکردند و حضرت صاحبقران چون نفس بلا بدان توجه نماید شد بدو و حیرت و صهیل ... و اتفاق برای شقایق و عنان استیلا بید و حصار سپارند

و اگر چنین چیزی اگر آتش و کوشش بلدام جان کوشش فرمان حضرت شاهنشاهی روز جمعه سلخ عشر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمایه موکب همایون بعد هر قلعه کرکس رسیده و ارباب حصار

بر شکوش از ... هدیه بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت برگشادند چون دانسته و ایران ... خورده با تمیز چون کهکشان بار نمیده بجواز ...

رایت نصرت ... بر افراخته شده و ... متعاقب بر زمین ... شد حضرت صاحبقران فرمان داد تا امرا و نوئینان ... و در اطراف حصار منزل ... کرده فرود آمدند

... رت علیه ... امیر شیخ ... در برابر دروازه ... زد و دیگر امرا ... از دو جانب قلعه دیگر ... و منصور ...

فتح قلعه و حصار ... جمعی از لشکریان در ... عرصه قیام نمایند و امیر شیخ ... بدولت روز افزون در مدت سه روز ... برافراشت

که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه ... عراده و منجنیق در ... برج ...

برج و باره قلعه ... جان ... نماید ... مصرع ... سنگ ... و چون ...

... از قوم ترکمان ... رجال ... در شب جمعه ... بر طریق اختفا ...

بالای آن سنگ ... در جانب جنوبی قلعه ... بالای آن سنگ برآورد و در انجا ...

اطلاع ... دیگر ... برگشت ... حضرت صاحبقران فرمود ...

... دیگری ... استوار کردند ... صدق دعوی عروج ببالای چنان کوهی بلند ... سیم ... ان ... دیگر از قوم ... شب

سه شنبه ... با طناب ... نردبان ... بالا کشیدند ... آن کوه ... نردبان بالا کشیدند ...

عبادت ... آتش ... قلعه بالا کشیده ... نردبان ... استوار گشت امیر شیخ ... قلعه ...

... در مجلس ... حضرت صاحبقران ... از جمله ... بالا ...

بجذب ... صبح صادق در آفاق ...

... بر خاتم ... جمله ... امیرزاده شاهرخ ...

از آنحال ... اطلاع ... از هر طرف ... صورت مقابله ...

... در برابر قلعه که دلیران سپاه ... نشست و مجموع لشکریان ...

و چون ... از فراز ... سنگ ... از سه نفر ...

... از زخم ...

... در حرکت آمده ... عقب ... زخم خورده بازگشت ...

گران سنگ ... بعضی از آن ... بالای ...

وانجا نیز سورت حرب گرم گشت و تا غایت ... فتح و ظفر ... بصوب قرین ... بیزدی دولت قاهره دروازه بگشادند و قلعه جیان را ... از ... او ... گشت
هم در روز یکشنبه بیست سیم ماه مذکور مسخر شده و چون کار از دست ... [illegible] ... میگویان امیرزاده ... [illegible] ... کوه ... حصینه
نزد ان حاکم ... و دیگر ... کشتند ... دست بسته بدرگاه جلال ... و مجموع مردم ... [illegible] ... زنان ایشان را اسیر کردند ... [illegible]
شیخ ابراهیم ... بخشیده بر حسب حکم جهان مطاع آتش در عمارات ... و ... [illegible] ... فرمان ... اقلیم ... دولت و اقبال مراجعت نموده
باردوی همایون ... آمده ... دیگر ... از ... امیرزاده ... [illegible] ... و خرگاه ... [illegible] ... اسباب
تجمل و حشم ... [illegible] ... از اعیان خراسان ... [illegible] ... اشتهار ... تفویض ... خراسان ... بیان ...
نکبت ... [illegible] ... و ... از ... گذرانیدند ... [illegible] ... قطب الدین ...
با مجموع ... بدرگاه عالم پناه ... [illegible] ... امیرزاده رستم ... رسیده
کشیده ... اصفهان ... مظفر ... [illegible] ... صاحبقران ... [illegible]
... [illegible] ... بر ... [illegible] ... امیرزاده ...
... الدین ... و شیخ ... الدین ... [illegible] ... حضرت صاحبقران
... [illegible] ... شیخ ... [illegible] ...
... [illegible] ... بجانب ...
الدین ... همایون ... [illegible] ...

شرح توجه امیرزاده‌های کامکار بجانب ولایت گرجستان چون خاطر خطیر ... [illegible] ...

با عزیمت ... جانب ابخاز ... شیخ نور الدین ... [illegible] ...
گرجستان را ... ابخاز ... [illegible] ... آمدند و چون ...
... [illegible] ... حضرت صاحبقران ... [illegible] ...
گرجستان ... [illegible] ... با خاک ... آمده ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و ان ... [illegible] ...
و بر همه غالب می آمدند ... [illegible] ...

منهیان ملت مصطفوی را منهدم و مستأصل ساخته و با فاقت آتش زبانه رکاب برانداخته و از خرابه و ویرانه دقیقه‌ای مرعی نگذاشته در جنان را معصیت با آتش سوخته و دیوار

تف رسانیده تا آنکه به مبادی روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سپاه بهرام صولت بازگشته با اردوی اعلی ملحق گشته و روز سه‌شنبه با دیگر ظفرنشان موکب فیروزی نشان روان

شده صید فراه از آن گذشته و باز در جمعه هجدهم ماه مذکور در حیله نگار از فاتح خطیر خاقان مؤید منصور سر بر زد و در آن صحرا و بیابان بخیر با پایان آمده و چون

کار داغ غش با هشته بار دیگر بر سر فتنه و غارت فرستاده و پیش از این سه دار آن کرج در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده و گرگین را آگاهی

داده بودند که اگر بدین طریق راه تبع فتح آیت حضرت را افزوده بکار آمده در گرجستان از هم پاشیده نشان بماند بلکه گرگین از خبر مستقر شده و جمعی از معتمدان

خود را به درگاه اسلام پناه با پیشکشهای نفیس فرستاده و پیچان گرگین چون به اردوی همایون رسیده روی زمین بوسیدند دست در دامن شفقت امرا زده عرضه داشت

ورود او در مقام اطاعت گذاری و فرمانبرداری است الحمدلله اسلام و عنایت شامل خود ساخته و صورت غضب آن حضرت تسکین پذیرد و او بر فور نعمت و جواهر و غیره در خدمت به حکم

میسر گردد از آن نماید باج و خراج از قرار معهود سال به سال بخزانه عامره رسانند امرا از حضرت حسب دراوقات مناسب از زبان زده سخنان ضراعت آمیز ملک گرگین را به پایه سریر اعلی

عرضه داشت شد و در آن باب مضمون شعر را رساندند چنانچه در منشی مسطور است و ابیات هر یک بمضمون اشتغال مرقوم است مصرع من نخش گرگین میبایدم را • حضرت صاحبقرانی

در آنجا همت اولوالعزم عالم دین منصور و مصروف بعود و شفاعت آن برادر شنوده و الکلمات در الیم رضا اصغا فرموده امرا در این قضیه به علما و اصحاب درس و فتوی رجوع کرده جهت

اهتمام در مجلس همایون با اتفاق مقرر فرموده که چون آنجماعت جزیه قبول نموده و متعرض مسلمانان نشوند در حکم شرع اسلام رحمت آید او را ضرر ایشان باز دارند و آنچه و علات

احتیاط را به عرض رسانند که الله حضرت صاحبقران موجب فتوی ائمه عمل نموده ملتمس ملک گرگین را قبول با اسعاف مقرون داشته امیرزاده ابراهیم سلطان از شفاعت او قبول نمودن

حضرت اسلام پناه بطرف او فرستاده که درمیان پارس و امیر حضرت اله فرداد و چند روز در آن ولایت نعمت و عشرت و صید و شکار روزگار گذرانیده ایلچیان تعجیل جهت

منقود و هزار سکه زر سکوک با القاب همایون شهریار رواد گردانیده هزار اسب با نفایس اقمشه و غرایب امتعه و اوانی طلا و نقره و مکیفه لعل آبدار جواهر نیز ابلغ سختی عرض

رسانیدند و قبول جزیه و خراج بعهود و میثاق مؤکد ساخته حضرت صاحبقران دین دار رایت مراجعت افراخته بعد از قطع منازل در اقصی مسند ومجموع اردوی اعلی با اردو

صدور و نواحی آن منهدم کرده بودند و چون از آب کر گذشته در ساحل دو منزل نموده و گشت جهت اصرار عمارت سیقان با عزم آنکه قلعه ارزان منعطف گردانیده عزم اکبر آنجا شسته

ارتش رواد شده و چون حوالی سیقان از نزول موکب همایون رایت افتخار بر آسمان برافراشت بعد از ده هفته اغرق و لشکریان رسیده هر یک از افواج مخصوص و سپاه ضم و حشم موکب حضرت

فرود آمده نور ای آفتاب اشراق بر تو التفات بر تعمیر سیقان از خشت دار آنجا شهر از دیر باز خراب و ویران گشته بود که از اینیه و عمارات خشت بر جای خود نمانده بود المقصد سلطان

دارب لالا دغان سخا موبت و جعفریات خیر و معماران اندیش و نقشبندان طرح شهری بر کشیدند منتهی بر سوی عریض و عمیق و چهار بازار و سوق و دو در پیش و غاب شد

باغچه و بستان و غیره آن و درسفتی مسجد و نان و مجموعا انس شهر از خشت نموده و باحث هرادکان در آن قسمت نمودند و لشکریان با اسلام تمام بکار عمارات اشتغال نمودند

مجموع آن ابنیه و عمارات از خشت پخته در یکماه با تمام رسید و بارو و آن که بزرگ دو هزار و چهارصد گز بود و عرض دیوار بازده گز در درمیان برج

و ذیل بر یازده عرض و عرض خندق سی گز و عمق آن سی گز و در عرض باروی جهت با سبیل نان خانها ساخته و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه بر برجی معتبر برافراشت خنده دروازه

گشاده و گنگره و سنگ نیز از ترتیب داده و شهری چنین با وجود بدرت و حجت گرشت بار اندک مدت در مدت یکماه چنانکه سطور شد رحمت و پرداخته اسداد برسری

صواعق نمای فضای آن گرد و غبار زدوده و ارس صبوه لی بریده شود و آب سیقان را زدن کرده و شوها را نفس ایش را صحن آنگه و نواحی معمور و مسکون گردد که جمیع فرمان قضا
جریان نفاذ یافت و شاهزادگان و امرا و نوئینان بکفایت المهم قیام نمودند و تواجیان ... جویبار آب را گرده و فوقان قسمت کرده و در اندک زمانی نهری روان
و جوی جاری طول انعقاد پذیرفت و کشتی در عرض پانزده گز مرتب و آماده گشت **شرح انعقاد مجلس علما و فضلا و تفتیش معارف یقینیه و ملکات و اخلاق**
خسروانه و استماع نکات لطیفه در آن اوان و اوان اوقات سیقان مرکز رایت فیروزی آثار بود اعیان و اشراف ممالک توران و ایران بر سبیل نوبت
شاهزاده مرحوم محمد سلطان سعادت و بر فیض ... از انجا رو بقطار احرام قبله اقبال و کعبه آمال آستانه بوده در درگاه شاهزاده ... آمده
با علم در مجلس فرمانفرمای انام از علمای نامدار و فضلای روزگار مجمعی عظیم منعقد میشود و چون خاطر خطیر مایل به بحث و تفتیش مسائل دینیه و معارف یقینیه و ملکات ملکانه و اخلاق
خسروانه بود نکات لطیفه و حکایات بر لیغ در میان آمد از جمله روزی کلمات ارباب علم و دانش و فضیلت عقل و جهل و ... بر داشتن ... صاحبقران
عدالت ... بحث ... دیگر در ... لاجرم پادشاهی ... خطاب ... در ... علمای ... سلاطین ارباب ...
... کرده اند ... امور ... تربیت ... نموده ... منع فرموده اند و در این عصر ... از صلاح ...
... منفق الکلمه معروض داشته ... دین پرور ... از مواعظ و نصایح امثال ... دارد ... از اجرای احکام
... عظمی از آنحضرت تعلیم می باید گرفت و حضرت صاحبقران ... از التفات ... مطابق ... اغراض ... امثال ...
... حوشی می آید و غرض از ... قلوب ... بلکه مقصود ... آمده آید ... احوال ...
... معلوم گشت و اگر ... رفته باشد ... علما و فضلا ... از ...
... معروض داشتند حضرت صاحبقران ... از اصحاب ...
... دیوان ... از ... تحقیق ... مظلوم از ظالم ...
... از موجب ... عرض ... امیر ...
... بر عایا ... پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر از وقایع آن زمان آن بود که امیرزاده عمر از ... شده و قطع منازل ...
... رسید و در روز جمعه غره ... لالای ... شرف ... آنحضرت ... و بسبب طلب امیرزاده عمر ...
... برای ... آنحضرت ... دیگر از وقایع آنکه از نوکران ... ملک عزالدین حاکم ...
... پناه ... دیگر از وقایع ... فرمان داد ... قطب الدین
... از ... آمده ... بسبب ... اشرف اعلی ... توجه ... عالم پناه ...
... شیراز ... علم ... حکم ...
... برادران ... و حقیقت حال ...

داشت و بعلت تعصب و رعونت مولانا صاعد و همراه مولانا قطب الدین قرمی و کسانی که از فارس آمده بودند صورت ظلم از ظالم در ایشان صادر شده بود [illegible] علیه خان
منصور رسیده و مصحوب ایشان شیراز باز گردد و خاطر مردم آن ناحیه [illegible] مولانا قطب الدین بارتکاب آن جرات نموده بود و در آن باب مستحق بود و داشت
خسرو کامکار بان مقرون بود و حضرت صاحبقران خواجه ملک اسمعیل را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روان فرمود و چون این خبر موجب [illegible] پادشاه برافراز ازاده ای
اعظم بیرون آمده [illegible] نموده بشیراز رسیدند و رعونت را از حد در گذرانیده در روز جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و ولایت در مسجد عتیق جمع آمده بودند قائم مسجد از ایشان پر شده بعهد
مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین و دو دست او چون صاحب [illegible] خفته و مولانا صاعد بر پای منبر برآمده [illegible] شهریار صاحبقران و از [illegible] الف [illegible] قصد
بعد سمع خلایق رسانیده و خطبه [illegible] را از سرک تغیر کرده بدین نهج بر زبان گذرانید بیت الکرب شد آنملک [illegible] و نزد مردم ولایت که مولانا
واز اطراف و جوانب مسجد جامع غلغله و ثنا پادشاه رعیت پرور و عدالت گستر گوش کنان صدور عالم علوی رسید و در مدت [illegible] سیصد هزار دینار کپکی را همراه داشت
آورده بعهد در حضور حضرت دار الملک [illegible] و کشور [illegible] اموال [illegible] و در آن باب خطوط [illegible] و بعد از آن شاهزاده
جوانبخت پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بهادر مولانا قطب الدین را بر بسته و دوش [illegible] سمرقند گردانیدند شرح توجه و تصمیم عزم تسخیر ولایت ری با مر حضرت صاحبقران
و چون خاطر خطیر [illegible] حضرت صاحبقران از عمارت سلطان [illegible] غزلیت [illegible] و چون بانجا رسید [illegible] شاهزاده
کان و امرا و سران سپاه [illegible] بموجب فرمان [illegible] تیز در منزل [illegible] امیرزاده رستم [illegible] فرمان
[illegible] خان [illegible] منصور شده [illegible] تفویض ولایت [illegible] امیرزاده عمر [illegible] منعقد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] از عالم [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] نهاده [illegible]
آمده از [illegible] لازم [illegible] امیر [illegible] امیرزاده رستم [illegible] اسکندر [illegible] باشد [illegible]
جرین را جمع آورده از عقب [illegible] امیرزاده [illegible] ابراهیم [illegible] حضرت صاحبقران
آمده [illegible] آورده [illegible] دیگر [illegible]
اموال امرای [illegible] عظیم [illegible] عیش و طرب [illegible]
[illegible] عراق [illegible] سلطان احمد [illegible] مرحله از مراحل [illegible]
[illegible] در اثنای این اوقات [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] سلطان [illegible] آن حضرت [illegible]
و اشراف [illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible] و عبد الرحمن و عبد المجید و دیگر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاهزاده [illegible] آن حضرت [illegible] و چون

خاطر خطیر خاقان جهانگیر بتحقیق مسایل دینیه میل تمام داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای از تمشیت امور ملکی فراغت روی نمودی فضلای انام در مجلس همایون حضرت اعلی حاضر
پادشاه اسلام جمع آمدندی و مباحثات شریف و القای نکات لطیفه متعلق بعلم سنت بعد مجلس را آراسته بودی و چون پیش ازین اشاره رفته که ان برادر امیرزاده ابا بکر عزم
حفظ کرمان مقرر کرده بودند مسیبی نام در فرزند درین محل سر عظمی ثلاث آتی و فرزندان آنحضرت بود و خسرو در جبال آیا کوهیان در آمده المنه الصدق تعالی کجا قطع فرمودند
ابابکر عزم ادای وجه مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر جزئیات وقایع آنکه در اوان نوشیروان سیستان آغا را برای تحصیل اموال آنجا
آنجا بکجا بر تبرز فرستاده بود امیر جهانگیر بود که جمله امرا شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بحکومت ری روان گردیدند و درین اثنا صدر معظم ملک آغا را محترم
امیرزاده پیر محمد جهانگیر با سه پسر امیرزاده شاه ... خالد و ... و دیگر دسلطان با اردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس ... بستان بموقف عرض رسانیدند

ذکر لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب گیلان و تسخیر ولایات آن بتوفیق الله تعالی

چون حکام ممالک گیلان بجز دار السلطنه ... اتفاق نموده
پیش خسرو جهانگشای استقبال نشتافته و دیده امید از غبار سم سمند جهان پیمای موقف عتبه پادشاه با نه بوالیغ جهانمطاع سلطان سوقت در او و چون دولت محمد برادر
علی قوچی و امیر زاده ... و بهلول برلاس با فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب گیلان در آمده در آنجا بقتال مشغول گشتند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند
و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با جمعی از امرای منصور متوجه آنصوب گشته نزول تفاح رود و فرزند ارجمند شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان با اتابکان خود امیر جهانشاه
ابراهیم و رستم طغا بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرای ... ملازم رکاب ظفر انتساب باشند و شهزاده جوانبخت و سرداران بای تخت متوجه شدند و
در حرکت آمدند و نزول تفاح رسیده توقف نمودند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی لا آخر خبردار شدند اضطراب بر ایشان قصر ملک و دفتر ... راه یافت
کسان فرستاده مبلغی کرامند باسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کس فرستاده صورت قضیه را بعرض همایون رسانیدند در این محل قبول افتاد و جمعی نامزد شدند
جهت تحصیل اموال ایشان رفتند و سید رضا کیا که از اکابر آنجا بگوهر نسبت و زیور علم و دانش منفرد و متفرد بود و امیر محمد رشتی که از ملوک آن سرزمین بحشمت و ملکی امتیاز داشت
با تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر سرداران آن ولایت و انتما بر هر یک متعهدی با هدایا و تحف بسیار ارسال نمودند
و چون الکای عزت رحمت بارگاه جلال رسیدند هر یک کمر اطاعت و انقیاد بر میان بسته ... راه بنمودند و دست اقبال ادای باج و خراج را التزام نمودند
خسروانه همه را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانید و بنا بر آنکه سید رضا کیا از اهل بیت نبوت صاحبقران پاک عقیدت حالت او ترتیب داد بنوعی ... بابند
... بر ملوک گیلان مضمون ... شدند از مال آن ولایت دو هزار تومان ابریشم بوزن شرعی ... هزار ... سه هزار ... مقرر شده بود
مملکت سید ... رالیه و امیر محمد رشتی و آنچه بدیگران ... بجانب سپاه و امان ... شد و محصلان برحسب فرمان ... مطالبه نصف ... امرا و دفتر
تخفیف شده بود بار دیگر ... مقارن اقبال صاحبقران سپهسالار ... از خواص امیر عباس ... ضبط قلعه کلاخ فرستاده از جمله وقایع آنکه فلان ... بیگان بود
و امیر سید برکه مریض گشت صاحبقران اطبا در معالجه ... مبالغه نمودند فایده بران مترتب نشد و صحیفه حیات آن سید بزرگوار منطوی گشت مرغ روحش از قفس کالبد بجانب گلشن
قدس پرواز نمود حضرت صاحبقران از وقوع این حالت بغایت مضطرب و متالم شد آخر الامر کلمه کل نفس ذائقة الموت را نصب العین ضمیر ساخته دست در عروه
صبر و تحمل زده ... صبر و ثبات را ... اورا بانه ... برده بر سبیل امانت در خاک نهفتند ... امیرزاده اسکندر آمده نام الملک العدل

دهها وند دیرو جرد و مواضع برای صحت رستم ضمیم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه احتیاط او نهاد و چون قضیه فضل گشت با آخر رسید در اواخر فروردی سلطان عیسی حاکم ماردین با

تحف نامی بدرگاه پادشاه اسلام آمد و حجله نشین نتق عصمت را که نامزد امیرزاده الغ بیک بود با خود همراه آورد و ملک عز الدین سلطان رسید پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید

و درین اثنا حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که وجوه و اعیان الوس و لوکان در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن از ترک و تاجیک پسری را یا برادری با کوچ میر فتند و کشیده تجهیز اوبکان روان

این جمع بتعیین شد و چون ماه مبارک رمضان روی نمود امارت شیکیال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته برای ترویح روح او ختمات کلام الله مجید بقرات رسید و اشیا

عظیم داده و بعد از آن نشاط ملکداران خاطر خطیر خسرو کامکار سر بر زده و آنحضرت بکار شهزادگان کرام و امرای عظام در صحرای آق نام جرکه انداختند و بعد از آن نشاط بزرگ

و جرکه بهم رسید و چون از شکار فراغت یافته حضرت صاحبقران عالم مدارت و علما و اکابر و فضلاء سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را

برکات و ثمرات روم و فرنج و هندوستان داد و که در تختگاه ایشان و آباء و اجداد بزرگوار ایشان گذشته در حضرت ایشان افزودند و آشفته اجتماع خوشنود گردانید

مواطن و مساکن خویش مرخص نمودند **شرح نهضت شاه کشورگیر سلطنت مصیر بدار السلطنه سمرقند** چون در این یورش خجسته اثر در تختگاه پادشاهان ملک کشور مصیر گشت عزم را جهت

بجانب مستقر سریر سلطنت از فاطرانور سر بر زده و در اوایل بهار و ادراکات سبب منزلت احترام خورشید پرتو بسیار مستقر عز و شرف خویش نهاده مهیت الانفتی شکار و راهیام

رمضان سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمده و بر آب ارس جسر بسته و بسعادت و دولت عبور نموده در علفزار کنار گوالی فرود

نعمت آباد و از قرای نهوارلس است و از ممالک مملکت آنحضرت نزول فرموده و در آنجا امیرزاده شاهرخ از غزل تفاح معاودت نموده ملوک سیلون پایتحت دوری

و شاملان آن عتبه علیا ملحق بیرایش رتب پادشاه مظفر لوا زمام اسباب طوله و تهیه مایحتاج جشن قیام نمودند و حکومت خسروانه حکومت آن ملک از بایجان با توابع و مضافات

روم با میرزاده عمر بن میرانشاه تفویض نموده پر لیغ واجب الاتباع مال ملحقای خاص ارزانی داشت و فرمان داد و شهزادگان و مصدی ایالت ارس و عراق عرب و عجم

باشند از حکم او سر نه پیچند و بجا روی حاضر شوند و لشکریان پرگرس در ملازمت او مقرر بود امیر جهانشاه در گذراندند شهزاده را بتاج و کمر مرصع و خلعت خاص وا

بازین زر خصوص گشته و امراء او را نیز تشریفات فراوان مرحمت و از مغز و موفور گشت و نظام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عز الدین

بزرگ و ستاد شیرازی و جا بقا و بسطام همه را الخنیقت کن قوریش تر نمود ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق آلاتاق توجه نمود فرمانفرمای آفاق بعون ملک

خلاق از آنجا کوچ کرده و بسلطانیه رانده جنت صحبت فراوان انگیخته و بکنار آب آغتن را از آنجای ملدوره گوییند از قراین موکب همایون رنگ سپهر انگیخته شد و چند روز در آن منزل

توقف افتاده ماه مبارک رمضان با فراغت میسر و چون هلال فرخ شوال روی نمود مولانا نظام الدین شیخ بعضی مورخان ذکر کرده اند بقرائت خطبه عید

رسم صهوات مفرد قیام نمود و حضرت پادشاه دریاوار بعد از ادای فرایض و نوافل در بخشش و انعام شامل الضرب سرور عیش و حضور با شهزادگان و فرمان داد تا جشنی شاهانه

و بزمی خسروانه بپا را آراستند والله اعلم **ذکر عروج امیرزادهای عالمگیر با پهلوانان و آغاز حرب** از امهات قلاع ایران

بحسب شهرت و حصانت اشتهار تمام دارد یا قلعه کرده کوه فیروز کوه است استحکام آن در افواه والسنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور چون رایت نصرت شعار بحوالی

آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار انواع و اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و لوای گرد و رزین انداختند و فرود آمدند و در آن کوه شکوه لغو حراست و پیش رکبه سپهسالار

دادند و تهیه اسباب جنگ از عراده و منجنیق مشغول نمودند و اهل حصار از سر اضطرار خاطر برزم و پیکار قرار داده بای مردی و جلادت سنگ جنگ و دست بتیر و کمان بازیدند

ابابکر

پیرپای می وردی کشیده بود و چون شب درآمد از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان مهرازاد و شیخ بهلول دیوانه و طایفه دیگر از بهادران در عقب پیرک بیک بقلعه کوه برآمده بود
بجای باور رسیدند مخالفان چون بر حال اطلاع یافتند بمدافعه و مقاتله ایشان مشغول شده دایره حرب اشتغال یافته و از بهادران لشکر فیروزی اثر مسعود وی جنیز زخم دار شده
و چون آفتاب جهانگیر از پس کوه سر بر زده بهادران رزم آزمای حمله کش بر کوس و کوکبه فروکوفته اکثر بالا برآمدند و روی جلادت بسنگر نهاده راه آوردند پیر اسکندر شیخی
و جمعی نامزد ایشان و توت و ردر قلعه بودند از بیم بیرون بدر آمده و جنگ مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت طایفه را بجانب بارگاه گردون عظمت فرستاده و زبان
استکانت در حضرت صاحبقران اسکندر ملک کیخسرو حشمت الامان خواستند و مرحمت بیکران حضرت صاحبقران شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانیده و امان نامه
با یاسان نوید داده بازگردانیدند و چون آنجماعت بقلعه درآمدند پیر اسکندر با سایر متعلقان و منتسبان او که آنجا بودند بپای ضراعت و اطاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند
و فوجی از سپاه ظفر پناه بحسب فرمان در قلعه رفته کسان آن بقعه را کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین برابر زمین معمور شده در اطراف سرکان و الات قرین آمده حضرت صاحبقران
زنگ توتنار را با جمعی کوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده و بنیم فرسنگ دیگر بر مرغزاری فرود آمد و شهزادگان و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان
آغا را با ساروای سیر صنف امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از راه استانه بجانب سمرقند روانه کرد امیرزاده و درین اثنا ملکیان
بسمع اشرف اعلی رسید که قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته اند بیان این سخن آنکه چون کراز این تاتار بعضی ایشان بتعهد خواجه لشکری سرکش شده بود و ظاهرا بر اینان
سرداری پیدا بودند عصیان برآورده و داروغه بزرگ شهر را معروض کرده آنجماعت راه گریزپیش گرفته و دارالخیر آن دیگر را در عقب ایشان می آمدند لشکری سرکش و در جمله دار
دنجران ده سیوک خیش و خدمتش را با مازندران و دامغان برد و مردم کار زار بیعو لنجه اد مشغول شده دیگر بهادران از سعادت جنیز زاده گرفته بر سر راه عزم ایشان رفته
دراز کردند امیر شمس الدین عباس و شیخ هولی پیر امیر بوالحکم و امش و غیرهم از امرای تومان و سوکلی را بها تعیین بر حال اطلاع یافته و خونریزی از سمنان برون کشیده
سر هر آن انباران از مازندران و امیران دامغان در آنک بابا امدن بوتان ربلان حلیف رفته و جنیز نوح از آن قوم بجانب جنگلستان استرآباد شتافتند و باد در مازندران کمال
را امیر شمس الدین عباس با خود برد و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای از آن حادثه آگاهی یافت بیان توکل و فاطمی پور سیف الملک صاحبی سیف الدین را داد
خلیل رستم بولاد و دقاری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب آن لشکر فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ براندق نیز با طایفه از لشکریان تلک نیشاپور قراتاتار را درج فرمان
اعلان شدند و چون این تاتار بعضی کشته و برخی گریخته و زمره همراه امیر شمس الدین رفته بودند امیرزاده ش را در با ملازمان تا دامغان رفته بازگشتند بار و دیگر همایون پیوسته
شرف حضور یافته و بیان توکل و دیگر بهادران در عقب قراتاتار رفته بودند از بسطام و عقبه لشکر گذشته در موضع قرانقوری دبای قرقم با ملازم رسیدند و کار
سپاه منصور با نصرت و پیش بفوج کردند و بجانبی کروهی انبوه بایشان جنگ کردند و دو هزار نفر از آنجماعت را به تیغ انتقام گذرانیده قریب دو هزار خانه وار از قوم تاتار برگرفته
آوردند و بیان توکل از آن موضع بازگشته روی توجه باردوی اعلی نهادند و شیخ هولی کان و خوانش و پیش از این بابت رسالت جلال الدین تقه سمرقند گشته بودند با بسطام رسیدند
اغرق امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا شده براه نشاپور عازم هرات گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم و اسفراین آمدند
ذکر توجه موکب همایون حضرت صاحبقران بارض کیچم دره و عبور از پیل آنجا حضرت صاحبقران قمع و استیصال اسکندر را اهم والی داشته عزیمت خسروانه بجانب جلادت معطوف گردانید
و امیرزاده شاهرخ را که در اولا اولاد ایلک بر ضمیر روی نموده روانه هرات کرده بود و حکم فرموده امراء و لشکریان با سپاه جیجون در نهار و دی اعظم باشند در ولای ظفر شکر مکی بیک جلادت معود

اسکندر بر کوه بود در حرکت آمد و در چند روز لشکر فرخنده پی بسیاری از کوههای بلند و دره‌های ژرف طی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فیروزی آثار به بالای کوه
برآمدند اسکندر که از نهضت با صد شوق روی بمقاومت بجهنم دره نهاده و موکب همایون یکروز در جلدوت توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافتند و در آن راه دره عمیق
بسیار درشت بنا بر آن وضع که در آنجا باشند بتاریکی پوشیده در آن موضع واقع میشود زمین آن از نور خورشید بی‌بهره و بر بالای آن طرف و در بالای جلگه و در آن دره
آبی عظیم بغایت تیره در باب دشوار از آن عبور متعذر کرده و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم دره اشتهار یافته و سپاه بر بالای آن آب سبز
جانب متفاوت آب از آن پی گذشته از اطراف سخت بود و چون گذشتن از آن آب متعذر بود طاقت گذاران آن باشد زمانه جزو کلی برای آن رود پیشتر شده و
تخت جهان برادر بعد از او مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند و بعد از آن امیر یوسف برلاس و خواجه یوسف شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بر ترتیب از عقب
یکدیگر گذشته و دلیران گزیده جنگجوی بهر راه پای همت شده از پای اسکندر روان از جا ده صعب سخت گشته بود بهر طرف متفرق شده و حضرت صاحبقرانی نیز از آن پی گذشته و کمال
قطع فرموده ببالای پشته پا در جهت نزول فرمود و سرداران و بهادران را با طرف و جوانب بطلب اسکندر روانه ساخت و غرض چنان ایشان را بسر و دست از آن مقصود از
و جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان پادشاه روی زمین دریا توجهی داشت جهان ملک برلاس و صهر برلاس و شیخ درویش آلتی و دیگر مبارزان صنیع اقدس
در میان جنگل در کنار دریای قلزم با اسکندر رسیدند و اسکندر با دویست پیاده و سی سوار دلاور از قبول فرمان امداد قصدی رزم و پیکار گشتند و شیخ درویش آلتی دوم
دهر اسب بخود راه داده و بهانه لشکر منصور با اسکندر رسیده بیشتر نفر پیش شدند دلیرانه بر دست برده شیخ عمر و مردانه در معرکه پیاده ایشان کشته بودند او
اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نژاد ... نوذر معروف شده ... و از نسل ... و پیر ... و جد ... رستم ... فردوسی
اسکندر ... الخیان در داستان از زبان ... گفته بیت ... : همی الحون ... زمین ... : القصه آن ... عقب
خواست ... بی‌ ... فشرده دست ... و کلان با زیده و ... بزرگ نهادند و اسکندر چنین ... بالمردان خویش در صف ... پیش راند ... از
و تیر ان ... از موقف خویش ... تیرباران کردند عاقبت اسکندر قبل از این بیفزود لشکر ... در ... با ... در آن کار با برکفران ... از
پیش اندک گروهی ... شتافت بیت بکفران نعمت دلیری کرد : ... سکندر نخورد : سکندر ... رستم از کار : ز کفران نعمت ... خوار
و قرار ان لشکر فیروزی اثر ... و اسکندر در آن جنگ ... طرف ... ایشان امیر یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی عبدالله از عقب رسیدند
... در آن روز اسکندر ... دست ... در ... غنیمت ... تاریخ ... امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر
دامیر ... آمده ... از جانب ... در حرکت آمده ... امیر ... امیر اسکندر در آن ... امیر
کرد و در این اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه و شیخ علی بهادر با ... نفر از ... رسیدند ... جمعی در جنگل ... از پای اسکندر در آمدند ... حلقه‌ی
آن پهلوان پیاده ... دویست پیاده ... سوار ... دست ... جان ... گشته ... قتل گشته ... آوردند ... امیرزاده سلطان حسین
بر ایشان حمله کرده ... روی ... امیرزاده ... ملازمان او ... از
نموده تیغ انتقام در ایشان نهادند و اکثر پیاده کان را بر خاک ... سپاه نصرت ... رستم ... کشیدند ... بعد از آنکه ... او ... سال

از دهان بیرون افتاده بود چنانچه بسیار گرد و اسکندر منکوب و مقهور بجانب کیلان رفت و در احوال حال او اختلاف است بعضی گفته‌اند که در آن راه بصد قلعی جان بیرون نبرد و بقابض ارواح تسلیم
نمود و برخی بر آنند که بوجه سلامت لباس ارباب تصوف و خرقهٔ ارباب توقف پوشیده گرد و در ولایت اصفهان جالحقی اقرب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دریای
قلزم با میرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین ربا کرده انبوه بجستجوی اسکندر بعهد و چهار خورد و بالاق کنار کنار آب دریای قلزم بجانب کیلان رفته
بعد از قطع پنج فرسنگ فرود آمدند و چون در ظلمت آباد اسکندر نشان نیافتند مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند حضرت خسروانه شهزادگان و امرا را بانواع
عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده باز بطلب اسکندر همه را بجانب کیلان فرستاد و از کلانتران کیلان تا شیخ نور در بیان
حکم داد که دلمی و در اراضی برنج کار رد شفقت بسیار فرستاد و در آن ایام متصل دیده ابر بر خاک اسکندر میگریست چنانچه شهزادگان مجمع فرود آمدند اهل تلبیس فتنه و مقاتل
این محنت در حمایت فرمان حضرت صاحبقران رسیده باز گردند ایشان برجب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از فراز پشته مذکور نهضت نموده از پای برات
جیحوم دره بسته بود از دیک القعبه نور از قلایع رستمدار بشرف فرود آمدند و در منزل لشکر نصرت اثر امیر اسکندر برادرزاده او را با جمعی از متعلقان او را گرفته بودند بدرگاه سلطانی
بیاوردند عاطفت خسروانه از سر جرایم ایشان گذشته همه را بجان امان بخشید و بشرف ملازمت بوس شهزادگان آفتاب احترام امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین
و جناب ملازمت مآب امیر سلیمانشاه قاصدی آمد و خبر آورد که بکنار آب جیحوم دره رسیده ایم و پایاب عبور از آب آنجا متعذر است و استعداد کشتی برای ما راه عبور کرده
محرر آزاد و توکلی با وجهی رباسی کشتی بآن جیحون فرستاد تا بدان آب پیوسته شهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نموده بجانب قلعه شتافتند و معاونت رعیت
دریافته شب در آن مرحله توقف نمودند و رایت نصرت نشان در منزل بجانب کیلان بطرف قلعه جوی در حرکت آمد و چکیک و کنار بدشت رسید چند روزی در انتظار
اقامت انداخت و معاودت … حضرت صاحبقران بهمال امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علما میان ایشان و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود منظور
گردانیده بود الکای ری بوی ارزانی داشت **شرح عزیمت خسروانه مدار و پادشاه فلک اقتدار بجانب ماوراء النهر** چون از اسکندر شیخی ما نهزار بمحیط حیدان
بجز نام و نشان ماند داعیه … در خاطر … و در قبضه لشکر پادشاه فلک اقتدار آمده بود عزیمت خسروانه بجانب ماوراء النهر تصمیم یافته فرمان صادر شد و امیر سعید برلاس
و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر یوسف خواجه را ملازم رکاب امیرزاده ابابکر گردانیده … فرستاد و امیرزاده اسکندر بهادر
شاه بهمدان رفت و همچنین اشارت علیه صدور یافته سید عزالدین هزار جریبی و سید علی را حکومت … و اعلام ظفر فرجام از کلارده نهضت نموده بعد از
چند کوچ بپای دماوند دراز عون انجا قصری بنا کرده است … از عون اشتهار یافته نزول همایون واقع شد و از آنجا مجلس با خواص و مقربان روان شده چون فیروزکوه مضرب
سرادق ظفر فرجام گشت امیر سلیمانشاه در انجا بخلعت طلا و کمر مرصع نوازش فرموده بحکومت ری و فیروزکوه و الکای … بازداشت و بیان و قصبه راه را از …
در مقیمه خندان و ضبط انجا دیم نماید و از انجا بحرکت آمده به بسطام رسیده و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را اصناف صدقات داده و بر باد
و نصرت آیت ملازم رکاب همایون بود و حکومت استراباد با و تعلق میداشت و بشرف بارگاه علیه بار یافته بود و … نموده در هیچ با راده ای … مشهد
موضع عرض … سبزه … از انجمله نه و نوزا بدرکشید و بعد از اختصاص بکعبه خاص روی بولایت خراسان نهاده … از بسطام … قوم تاتار … بود … حول
انجماعت را معروض … کردانیده حکم شد که سرداران ایشان را … برند و چون قریه … حضرت صاحبقران بهمال حبت مثال گشت

حسن صوفی بوجان از پیش امیرزاده شاهرخ رسیده و در کرام مکان شاهزاده عالیان علوبک هاون موسپه اجرا روانت بطلب حسن تار بنمود آنحضرت اورا با نواع باز کرد اینبره فرمود که
رود متوجه گرد چنانچه از کنار آب جیحون برسد و رایت ظفر نشان از قرشه بر جیحون در جنبش آمده و طی مسافت نموده بهشت بور فرود آمده و روز چهارشنبه غره رمضان سنه سبع و ثمان مائه
از انجا کوچ کرده بعشق اباد نزول فرموده و روز جمعه سیم قصبه جام محل نزول ظفر فرجام گشت و از روح مقدس زنده پیل احمد استمداد نموده برکت حضور شیخ ام نوازش تعیین تمام رانده
چون کنار جیحون نزول معسکر ظفر قرین خاقان جنت مکان گشته امیرزاده شاهرخ از هرات تشریف آورده دیده امید از شعشعه طلعت چون خورشید فروزان
وقت و چشمه روز کار روشن کرد امیرزاده نیشهای کشیده همت خسروانه همه را بالخواص و مقربان بخشیده و قبوغا و قرابوغا و جونغار با نوا در مدت غیبت حضرت صاحبقران
سه از کرمیان عصیان بر آورده بعهو پیوسته با احترام تمام جهت رفتن ملایم احترام نموده مهر و شاهرخ میرزا را کرشه بر کاه یکجا آورده و بعد از نوبت کنار بفرمان
بادشاه انداده شخص را بر در باطل ... در آنجا بعد از حق یاد نخشید و در اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان و مصروف عمال انجا مقرر شد داغ در مدت چهل روز
دولت توان کی تحصیل کرد و حضرت صاحبقران اهبت در حرکت مراجعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز کرد اینبره و چون رایت فرمانفرمای ایران و توران
بکنبد لالان رسید خواجه قبوغا را از سمرقند برسم استقبال شتافته بعز ملوک هاون ملحق شده و عزل کوس دریافته سراب راهوار کشیده و چون کنار آب
مرغاب محل نزول شهر یار کامیاب شد جنکچو از دار و دفتر خدا آفاق بنده کلمات ممنوعه موجب فرموده پای او را الوراح کردند و سر کون یاد بخشیده و در اثنای
راه دارد علفان فرنی و قصبات میدان و امصار پایه رسیده و اسبان راهوار کشیدند و غلامان رکاب فرزندی اب الاغاع مانده خود را مملکت شهر ایران و توران
آسوده نوارش شده تعجیل را مهر و چون خاقان سعود خصال بعد از قطع منازل در حوالی باغ نو قریب آدینه مسجد نزول اجلال فرمود و اشرف شهر مذکور با استقبال
پیش آمده هم در آنحضرت بنا زیر حجت بارگاه صاحبقران افراز بنهادند و بملوک هایون از انمرک نهضت نموده کشتی از جیحون بگذشت و ترتیب کناره خانزاده علاء الملک
نزول فرموده خانزاده شاه ... بعلاقه حضرت و ... چنانچه از همه ادا هی سریر قیام ممنوع داده انجا نیز را مانده اقرار از قدوم آنحضرت جش گشته پرتو زیارت
شیخ شمس الدین کلال قدس سره و بعد رباره رو فرزندان و اقربا عالی تبار ... کسان و مجی وران را تصدقات و صدقات خوشنود ساخت و حرکت و چون ... در تخت
آمده بعد از چند روز باغ قراتوبه و قصر جهان نمای مرکز لوای نصرت اشتمال گشت و در انمحل خواجه یوسف دالاخوند امیرزاده و فیروز امیرزاده جهانگیر را باردوی اعلی آوردند و سر تخت
زمین بوسی یافته ممیشهای کرامیرزاده محمد علی سلطان خلیل سلطان نیز با جایش امرا بنو ممنوع بتقبیل بساط جلالت مناط فایز شده شوقات ملوف عرض رسانیدند و در الغکاع اعیان ...
سمرقند فردوس نشان بحث بارگاه گردون اشتیاق رسیده و بعضه اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما بوراش و دار حصار
باغ خیر نزول فرموده و از انجا بشهر سمرقند در آمده بمدرسه امیرزاده محمد سلطان در ... رحمت و برد احتیه بعهد و منشور نقد کیمیا از کشته بحوری تعریف بر آوردند و از بعد چهار رفته
بساط عیش و عشرت ممهد داشت و چون خواهش و اقربای ... هزاده کان را از فیروز کوه تبریز راه ماخان ... و مرو بر حسب فرمان رفتن شده بسمرقند رسیده بعیش گردید
در تعیش چه بنه داشتن بعد از چند روز رسیدند سرا الملک خانم باغ خیر را منزل ساخت و آقان آغا بباغ بهشت رفت و مزاج دران از نهج اعتدال انحراف پذیرفت بعد از ...
مرض بصحت متبدل یافت و آنحضرت دران مرض بباغ بهشت بود و چون کمال مهر رسی بهم رسید بباغ شمال رفت و در انجا جهت فرزندی که از یکی متولد شده بود جشنی ساخته
... و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرموده از انجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدوم فرخنده زینت داد و امر فرمود که مقبره شهزاده منصور گنبدی جهت

مهرلی

موازش رصاص تا منبر و معماران و حجاران دست در زدند که تا از رخام منقش بر افراشتند و نقاشان بطلا و لاجورد نقش بر آن کشیده خانه چنبر در حوالی مدرسه بعون دیوان گره
باغچه و روضه رضوان نشان میدان مرتب گردانیدند و چون مسجد جامع را معماران عالی نهمت آنحضرت با حجاران و معماران آن امر فرموده بود گذر کرده در کار ایشان که در بنیه غفلت
رایات عالیات سرای ملک خانم و توکل آغا بر آورده بودند بواسطه کوچکی و کوتاهی نه پسندیده داشت علیه سفال سوخت و او را بر آنکه زنده و سبز در فعل رسانیدند
با میدان کیوان بر افراز نبود و خواجه احمد که در وسعت و رفعت آن اهمال ورزیده بود معاقب و مخاطب گشت و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال از کمال لطف
و عدالت نویسندگان و محرران را اگر چه بنیه کرد و بعد از تحقیق و تفتیش هر کرا از وضعی بحکم رسیده بود و بهای بلیغ فرمود از آنجمله محمد داود و محمود محبد را در مدت غیبت
آنحضرت شغل خطیر وزارت قیام نموده و در عین جشن و در کان کلی و ضع شد چنانچه بشمه از آن رفته و ملک پیاسال خدمت گشت فرمان داد تا تحقیق بر کشیدند و در بین
اثنا ایلچی ایدکو از دشت آمده بود بوسیله امرا و نوینان تفتیش سر برخلاف مصر بجای آوردند تنسوقات و تبرکات همراه داشت بگذرانید و هم در آن ولا ایلچی حاکم از
ایلچی رسید و پیلکات فاخره و تنسوقات بیکران بعز عرض رسانیدند و از آنجمله زرافه بود که بصور معروض داشت هرگز نظیر او در ممالک ما صورت نگرفته بود پیش از این حضرت
صاحبقران جنت مکان فرمان داده بود که در باغی در جنوب باغ شمال باغ جهان نمای جنه نو بنیاد که طول هر یک از آن چهار دیوار تقریباً هزار و پانصد گز شرعی
بود بنای ایشان قصری در میان آن با تمام رسانیدند و در این اوقات کوشکها با اتمام رسید بعضی ایشان جنه دیر داخته شد و در روی هزار خانه و پیر خورنق
این کوشک از جمیع قصرها در دیگر باغات بر عالی بر افراشته بودند بلندتر و بزرگتر آمده بود و چون زینت و زیب عمارات تمام از سنگ رخام می باشد و آب روان
در منازل و مساکن ایشان شیوه تمام دارد و هنرمندان آن دیار در سنگ تراشی و خصوص کاری و اختراع نوادر جاری بید طولی دارند چنانچه هر کاری و صنعتی
هنرمندان از منقوش و هنرهای زیبای ایشان مطالعه می نمودند و نقوش ایوان خود را در فرش و دیوار پرداخته لاجرم از سنگ مرمر در صحن القصر مهمنظر صورت بلند آورده کمال صفت
و مهارت چنانچه چشم لطف رکرد بود و فواره بسیار ضمیمه نزهت و طراوت ساخته و حضرت صاحبقران مقرون بعیش و کامرانی بالتفصه کمر فرمود و ترتیب طوی پادشاهانه
مشغول و داد و جشنی پادشاهانه و مهیا آماده مهیا گشت و امرا و نوینان بلوازم نثار و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان را در آن طوی حاضر بودند و این شعر مشهور را بر شنید یاد
ملک شد **ذکر ترتیب طوی پادشاهانه و تهیه اسباب عقد امیرزاده های کرام عظام و خواص و عوام** چون رونق گلزار خسروی و سرافرازی گلبن انیشه دبیر بر صفحه ضمیر
نگاشته بود بعد از فتح ممالک شام لشکر بجانب دیار حسنی و بلاد اهل کرد و ظلام کشیده و بوظایف جهاد و غزا اکبر اواسط را داصعوم قیام نماید تا بعضی بسبب شعفران بعضی حرام
و آلام در دوران جهانگیری از ضرام بهرام انتقام صهوریافته بود لاجرم درین اوقات در مقر دولت و مستقر سلطنت قرار گرفت خواست ایشان را از پرورش ابر بازوی لطف
النفر دود و دراز بعضی از شهزادگان نامدار را با کرایم عتیقه در سلک ازدواج کشد چه بقای نسل خلاصه الکاه و مکوین موقوف برین معنی و صحیفه یقین آیت العقیده فرمانداد
و طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند و اشراف اطراف و اعیان اکناف و اصحاب عیسی و ارباب تمکن و اقتدار به تقریب طوی حاضر گردند و از شاهزادگان
چنگیز خان یا مری اعلاق قاآن تیمور اغلان بعوض حضرت صاحبقران رسید تعزیت بسبب چنان می نماید و درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده
شاهرخ از خراسان بنمایند رای صواب نمای در جلب ایشان چنین فرمود پیر محمد بیاید تا که شاهرخ مصلحت تربیت چه مجموع مردم ما و ما از بایکان و عراق بوجود
وی مهر است مستظهر و فارغ بال دانسته خاطر و الحق ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد بجانب غزنین شد و موضعی کانگل از برای جشن و جمهور اجتماع از دیک و در ساعت یافت دار السلطنه کوچ

ربیع الاولی سنه سبع و ثمانمائه از فراز فرش شهریاری ممالک گیر انگیز زمین جنت آیین آمده از برای منزل همایون چهار سراپرده به بیرون صحرا دامن کشیده و سر خرگاه با وج شمس و قمر
برافراشته و دوازده بارگاه گیتی آرای در ظاهر شهر از سقرلاط عنبری رنگ و اندرون نقش از مخملهای گون گون به طنابهای ابریشمین و ستونهای مخمس و منقرهای زرین جمیع ارکان
از فراشت پیشگاه برپای کردند و آن دوازده بارگاه چنان وسیع بوده که سایه آستانش بر سر دوازده هزار کس می‌افتاد و از برای خوانین و شاهزادگان دولت قرین و امرا
و نوینان و عظمای جوچان خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراخته بودند و در وسعت رفعت موزری که به بام سپهر برافراشته بودند در آن مکان از اکناف و اقطار عراقین
و ترکستان و عزیزان چندان خلایق جمع آمدند که دیده گردون پیر از کثرت ایشان خیره مانده و در این اثنا ملکی توغای صاحب که از امرای بزرگ ملک بود
بنعوت فضایل نفسانیه و حفظ کلام سبحانه و فصاحت بیان و لطافت لسان و وقوف بر لطایف علمی و اشعار بر دقایق علما و اتصاف بصفات ارباب تحقیق و معرفت ادام
و کمالات اصحاب تدقیق و ایقان امتیاز داشت از پیش پیرش ملک فرج حاکم دیار مصر و بلاد شام رسیده و از انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اقمشه فاخره و امتعه
ملکی همراه آورده بود بوساطت خواص و مقربان بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تنسوقات و تبرکات گردانید و امیرزاده خلیل سلطان
که در حدود ترکستان بود روی توجه براه آورده و بجشن گاه آمده شرف بساط بوس دریافت و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر که بطلب او کس از بابا بسیرا خلاف [illegible] رفته بود
در این وقت بیامد و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی کشید جراحت فراق برادرش محمد سلطان تازه شده و شاهزاده عالم اسم نثار و پیشکش تقدیم نموده نقود را بنظر کیمیا
خاصیت گردانید و اعلیحضرت خسروانه او را بکمر طلادوز و کمر و افسر برافراز گردانید و خواص ملازمانش را جامه پوشانیدند و ایشان از لباس [illegible] در روز [illegible]
شب [illegible] بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی و خواجه مسعود [illegible] متعین شده بودند [illegible] فراوان [illegible]
بگیرد امید و در آن هنگام فرح و سرور در هر بزم یافته [illegible] هر طبقه از محترفه [illegible] هنر خویش [illegible] عجایب و اختراع نمودند
مجالس انس و محافل ملکانه و انعام و ترفیه حضرت صاحبقران دین پرور بر مضمون کلمه [illegible] حضرت فرمان داد تا ارباب تنجیم و اصحاب معرفت نجوم
ساعتی بسعادت مخصوص و از انظار سعود [illegible] اختیار کردند و در آن وقت مسعود [illegible] سادات و قضات [illegible]
و فتوی و اهلیه زهد و تقوی مجلس حاضر آمدند و امیرزادگان [illegible] و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و شاهزاده بایسنقر را
هر یک را کریمه‌ای از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت بآیین شرع مطهر و ملت حنیف عقد بستند و در آن محفل خجسته مثال [illegible] شیخ شمس الدین
محمد جزری [illegible] عقد و تصحیح مقدمات آن [illegible] خطبه نکاح [illegible] کلمات ایجاب و قبول [illegible] قاضی قضات سمرقند مولانا صلاح الدین
نبود درم و دینار [illegible] گوهر [illegible] نثار کرد بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد ز بر چیدنش دستها مانده شد حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمد
خوانین و آغایان و [illegible] مرصع [illegible] بجای خود قرار گرفته [illegible] زهره جبین [illegible]
نسرین آن بزم [illegible] را بفر حضور خویش تزیین دادند و شاهزادگان و امرای بزرگ و نوینان [illegible] دوازده‌های فلک
منتشر [illegible] امرای هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار [illegible] از دوازده‌های دولت [illegible] جلوس [illegible] بهرام
صولت با صنعتهای طلادوز بر زینهای مرصع سوار شده [illegible] کوه پیکر را با نواع [illegible] برپشت بسته [illegible] داشته و از

و از ظرفهای مرصع و اوانی زر و نقره چندان حاضر شده بود که نطق از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف نمود و از کثرت مأکولات و مشروبات بمرتبه رسیده که اربع جهات عرصهٔ عیش

رزمیان بر جانب دجله پرشتاب نوازش و کمراه و صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای نوش و عشرت و خروش بر بر افراشته و در آن جشن دلاور و منور انور حضرت صاحبقران نوید منصور

ایلچیان مصر و شام و دیار روم و ابخاز و بهمن و ولایت دشت قبچاق و سایر بلاد اطراف و اکناف و جمیع امرا و نوئینان و سران سپاه و مقربان درگاه را

تحفه‌های فاخر و انعامات وافر مسرور و شاکر گردانید و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران دین پرور بتوالی التفات بر امور مملکت لیلا و نهارا در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه

نمود و چون ایام عیش و عشرت منقضی شد تکیه سرای میان درآمده مراسم بگذرانید بیش ملک کار رس زیاده آورد و الحمد لله المنعم المفضل ما جمع الله و قات الله اعدل یورش

بازگشت شهزادهای عظام بحکمه دار الحرب حضرت صاحبقران عقیده در دست فرمانداد که نوئینان سپاه و ارباب هزاره بوهچی تخمین نمایند و حاضر و غایب را فقیر

بشمار یاده کشند و در دفاتر ثبت نمایند و چون اهتمام ثبت رسید امرای عظیم الشان نسخهٔ توتقول ارکان سپاه بنظر رسانیدند بحکم یراق و دستور بفرمایند و مجموع نوئینان و نوئینان

نموجب فرمان عمل نمودند و الحکام و ولایت و سرداران اطراف بعد از فراغ سپاه بمقتضی برلیغ مطاع جهته گردآوردن یراق باحکام خود بازگشتند و مالک محروسه متوجه شوند

صاحبقران خلافت پناه از آنجا بجانب شهر توجه نمود و در مدرسه مهد علیا سرای ملک خانم نزول فرمود و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باب و حقیقت دیگر افرزند مولود

رخصت داد و برادرانش را رخصت فرمود و همچنین مجموع ملازمان اسب و جامه بخشیده و امیرزاده سیدی احمد شهزاده عمر شیخ و ملازمانش حرم محترم شهزاده را

بعد و خود در قربتی نصب هرات شهزاده مخصوص شده همراه او روان گردانید و ایشان براه هرات متوجه شدند بارشیر و ایلچی مصر را نیز تحف و کمر سرافراز گردانید

ادران مواعید کرم و احسان بحلی و فن ممنوعه بهره ور آمده دستوری یافته بکشور خود بازگردد و ملا عبدالله کش را با جمعی رفیق او رخصت و مکتوبی بعرض رسانیده کار یکرنگی

آن براتب فهمی شد بحکم بوید ملا شیخ محمد پسر خواجه حاجی جنبرکزی که در حسن خط و کتابت نوکرایه آمد روزگار بود بدارالمصر ملک فرج در صحبت ایشان روان کرد

و چون ملک فرج پیغام داده بود و سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ام چه اشارت شود درباره ایشان بتقدیم رسانیم حضرت صاحبقران در جواب نوشت که سلطان

احمد جلایر را بند کرده بفرستد و قرا یوسف را سر از تن جدا کرده بنزد آنحضرت کشف و هدایا و سکه و خطبه بنام ایشان کرده و هر سال از آن خراج مملکت بدیوان فرماید و از آن بعهده برآید

راز بود و اوزنچ و دشت قبچاق و اطراف و آفاق آمده بقوت معروف سوارش و احسان بمواطن خویش بازگردانید و بانوی عظمی ملکت آغا بفرمان از هرات در این قربتی حاضر شده

بعد اجازه انصراف خود بهرات بازگشت و خود ملکی بکه سلطان بابای بیکی شاه ملک بیگ شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان در آن فرمود و در بین و اعطاء بیکران الوس ولایت

بانکشت و بیرام دیگار و ایشره و ولایت حصه را تا حد حشرات شهزاده جهانگیر اولک بیک گورکان ارزانی داشت و تمام بولایات چادرانز کان و اشکت و طراز و کاشغر با توابع

عرض داشت که نوبت قبضه و اختیار امیرزاده ابراهیم سلطان نهاده در آن باب مبالغه نموده شهر را عجایب شان و هامون و مال منال موشح ساختند و از امرا و شهزادهگان

امیرزاده پیر محمد طغای بوغا و شیخ بهلی سامور اقبوقی و محمد آزاد متوجه شدند با لشکر پای نواحی را فراهم آورده تا لشکرها در عرصه گاه جناح جنوب ظفر پناه بپیوندند و حضرت صاحبقران گیتی ستان

از مدرسه سرای ملک خانم متوجه شده در کوک سرای ارک از متبرکات مساعی و عدالت تخصیص بدولت و اقبال نزول اجلال فرموده و امر عالی نفاذ پیوست که امیر بزرگ شیخ

احتیاج گردانیده باز جنبه و سر و عذر و رسمهای دیگر یورش ملازم رکاب همایون حذو بعجله و ایزش در آنجا تخصیص نموده بموجب نامه در کالکی قراربا بعرض اشتر و اسباب

ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و ماژندران و قوم قرامان را فراهم آورده بیست هزار سوار و پیاده تا مدار در کار زار جمع شوند چنانچه ظفر نامه گوید

دیوان اوراق از حضرت فرمانده باستحقاق المخصوص بعنایت الملک الصمد میرزا سلطان احمد جلالت ظلال سلطنت با رسانیده در حضرت صاحبقران منتقل
و در آنجا منصب شده بر عموم خوارق خاصه آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و شصت و دو هزار و ششصد و دوازده مرد در شمار آمده و همچنین از ارکان صاحب حشمت
بمجموع سپاه عالم انقطاع حضرت پادشاه که بیکبار در آن ایام ششصد هزار سوار و پیاده بعد القضیه حکم لازم الاتباع قورده شاهان خجسته نهاد نفاذ پیوسته امیرزاده
و امیرزاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و ... امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای تومان و قوشون با لشکر بیکران در تاشکند ... بهرام قتلان ... امیرزاده
حسین با بعضی از سپاه جوانغار در ... صحرا ارغستان بپایان رسانیده ... هر چه را در زمان ... توجه چنگیز خان ممالک با ...
دران دیار مانده و ... چنان خراب و ویران شده ... در شهور سنه اربع و ثمانمایه حضرت صاحبقران ...
... در آن ... امرا ... از سمرقند ... حوالی ...
شیخ ... در بیست و سیم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمایه ... آفتاب ... متوجه ... قرابولاق ...
فرموده و از اطراف و جوانب سپاهی افزون از عدد ... در جنبش آمدند ... از قرابولاق نهضت نموده براه ایلان اوتی روان شد و چون ...
طی ... آفتاب عالمتاب ... کشیده برف عظیم ... از طوفان ...
و باری ... حضرت صاحبقران ... از آنجا ... اترار ... و مخدوم زادگان و امرا و سپاه
و علامات ... پس از این ... در ان ایام ... خانه ...
بمرتبه ... آن بر خاطر ... اکمال ... آن ... زمان ... مرض ...
بموجب ... امیرزاده خلیل سلطان ... رفت و امیرزاده سلطان حسین ... از ... در ایام ... حادث شده و در دارالسلطنه
... امیرزاده خلیل سلطان ... امیرزاده ... علی ...
خواهرزاده ... حضرت صاحبقران ... امیرزاده خلیل سلطان ... امیر حاجی سیف الدین ...
تعلق ... امیرزاده ...
... امیرزاده خلیل سلطان ... حضرت صاحبقران ... آنحضرت
... امیرزاده ... فرمان ...
و ... امیرزاده پیر محمد جهانگیر ... الحکم ... در قهولات ...
و امیرزاده خلیل سلطان ...
از ... امیرزاده ... امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک ...
و امیر شاه ملک ... امیرزاده ...

نامه و عرضه ... کشته بود و ملک را بیکبار از خان و مان ... و هم در ان منزل از جانب خراسان خواجه شیخ علی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ برسید و خبر سلامتی شاهزاده و ...
مملکت را بسمع علیه رسانید و نیز ... عنایت ... امیر ... بجانب ... روانه ... تا ... لشکر قیام نماید و دران ... از انها ... کرده ...
ملوکانه ... و ولایات ... اطراف و جوانب ... آورند و ... پیاده ... ولایت ... بعضی ... امرا ... شهر ... مجموع ...
و امرا و تومانات و مخصوصان و مقربان ... حضرت ... می‌بخشید و چون رافت و حشمت ... ملک ... امرا و سپاه ... رسید ... بود زیاده
شده ... مضمون ... امرا ... خلایق ... زوال ... احسان ... غنوده **در توجه حضرت صاحبقران**
بجانب ازرنو با آنکه آفتاب در ... بود ... بر ... آتش ... نفس ... حضرت صاحبقران
پاک اعتقاد در ... شده ... بیت ... الملک ... عزیمت ... بخت ...
خطا ... امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر ... شمس الدین عباس ... ارلات ...
برلاس ... امیرزاده ... بیرداوی ... آقا ... عبدالکریم حاجی سیف الدین ... بوغای ... سعادت ...
و وجوه و اعیان ... در نواحی ... و بهرام ... کرده ... آفتاب ... جنبش ... نمایند ...
... رفته بود ... بعد از قطع منازل و طی مراحل ... بر بالای ... عبور نموده ...
از ... کار ... از کنارهای ... و چون ... شده ... نموده ...
حضرت صاحبقران ... روز چهارشنبه ... دهم رجب ... حضور ... شاهزادگان و امرا خواص ...
... در ... آتش ...
... گشت و چون دران اوقات مردم ...
... حضرت صاحبقران ...
... بعرض ... آورد ...
... توقتمش خان ... دشت ... شیخ ... سلاطین ...
و حضرت صاحبقران در دیوان خانه بر مسند ... چنگیز خان ... اغلان ... اغلان در جانب ... بودند ...
... شاهزادگان ... امیرزاده ابراهیم سلطان ... امرای عظام ... امیر ... نورالدین ...
... توقتمش خان ... حضرت صاحبقران
... آتش ... ما ...
... اکرام ... الله ...

جانسپاری قیام نماید و حق کریم شهر با عزت اقلیم خوارزم را از نوکران قوام توقتمش خان ببو لطف عمیم مخاطب ساخته استمالت نمود و در جواب نوشته و عهد دوام ولعبد از این تورش

قبچاق و الوس جوجی خان را از شر آیت کدورت نشانه خالی مصفی ساخته باز سپارم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر چنان نموده بود هم در آن چند روز

از استرار کیاست جانب حضرت نموده خواهش دل آغایان و ابرهیم شالیق آمده بودند باز گرداند و قراچه را رخصت انصراف ارزانی داشت سیلاکات گرامی و تحفات

با ایلچی توقتمش خان فرستاد لیکن نگذاشته قدم تقدیر بر کلک انفاذ این اراده شد و تقدیر بنجوا الحکم لله الملک العزیز ذکر وفات حضرت صاحبقران دار الملک

بجانب روضه رضوان حکم متبعه برجمیع بندها رسید هر مبراصل به همه امالکاری بهیچ سوفانه برجوب رجعات بالاکشیده و از نکبت مکث سهی نشده غنچه رخساری

در چمن زندگانی شگفته و از صرصر حوادث پژمرده گشت هر که رخش هستی درین فیروزه کاخ منظر آورد روزگار ربودگی و فنا از قصر وجود او بر آورد و هر که علم رفعت اوج

ثریا بر افراخت باید که زانو بر کجی خویش را در ورطه رنج و عنا انداخت بیت بیاد کسی درین فیروزه منظر ؛ که ننهد مرکش آخر رخت بردر ؛ ز دهقان کهنی بر آسمان بای

نبودز زمین عاقبت جای ؛ برت گرباش مه کرده بالین ؛ در آخر کاسه گردد سفالین ؛ عروسی هر عروسی را آوردند ؛ زنبا بر نوبهاری را ببودی ؛ کلام خنده زاد

بطرف گلزار ؛ و ندا مدار کلاهش گریه زار ؛ لب زد آسمان ابهاده کس ؛ را تا بوقش تن نوبر آن بس ؛ بروید سبزه از بوستانها ؛ و اسپه چند از خزانها

غرض از تکلیف و تمهید این مقدمات آنکه در آن اوان از حضرت صاحبقران سعادت یار روز دار السلطنه سمرقند پرداز آمده بحظه از زار رسیده و بنا بر کثرت برف و صعوبت

مسالک رضا اقامت از احث دوران دیار را تب طاعتش وکار مرادانگیز درگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه مزاج همایون از جاده اعتدال بدرجه انتقال نمود

بی تحرف بر ذات پسندیده صفات عارض گشت و حضرت صاحبقرانان زبان تحسین بیان باعتذار و استغفار گشاده از جمیع مناهی و معاصی از صمیم نیت عزم درست

توبه نصوح نمودند زبان رحمت استدعا و می هاتف تا چند مرض مختلف جمع آمده جنانچه از معالجه دیگری آن یکی زیاده میشد مولانا فضل الله طبیب با آنکه دم مسیحی داشت و در علاج

بر دمحبت مولوی مفتود هیچ مفید نیفتاد و چون شهریار روشن ضمیر مقتضی داشت و مرض علاج پذیر نبود و از سفر آخرت گزیر نه توفیق قطع رشته علایق دل بر آن امر

تا که بر بهانه خواهش عقب آنکس دعطای امرا را طلبید و در باب تنسیق امور مملکت و ملت و توطیه مبانی دین و دولت سخنان بر زبان آورده و مجمل اندیشه و بر دیر نظم بین

همه را بر صفحه خورشید ورق آسمان نگارد و آن کلمات پسندیده و صایای ارجمند را این است که بعد از جهانگیر و ولیعهد و قایم مقام منست و طیفه آنکه شاهزادگان

مطیع و منقاد او باشند و نصیحت و اهل رعیت و نظام عالم او مجتنب باشید تا سبب تفرقه حال برایا نگردد و سعی جمیل که کنون ضایع نشود باید امرا حاضر انصاف اعلا طالبان

متوکلند کرده هین رسید اسپاه و رعایا بیکنند و بیند و از فرمان او سر نه پیچد امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک سر بر خلوص و عقربان بر بست نالی صاحبقران بودند

در گریه استهزاء زبان برعاو ثنا گشاده گفتند مجموع لام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات صاحبقران باد نافع دریا در فتی در این از حیات مباشد و این ادرده خدمتکاری بودن

نتهیم و نعبد بنمودها عقد در لوازم جانسپاری بجای آوریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب حدوث نکبت و نقض نعمت و عبدالرزاق عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده میرزاده

خلیل سلطان را و امرا را طلبیم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدم از بیشان نیز بشنوند و از اتصال ماین و صحبت را استماع ایشان از منافقات

بسیارت حضرت صاحبقرانان زمهود و از حضور دیگر شان که نیمالش آن ندارد و در غایبان حاضر کرده اند اکراه اللهم و بسیج الارض در قضا جر نمانده مگر ملاقات قرة العین شاهرخ

میخواستم در این وقت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم و میسر نشد مصرع به گیتم چون خدا نخواهد ؛ آنکه پادشاه روی بحضرت زبان ملک امیر المومنین و ملازم رکاب نصرت بشتاب نعوذ آورده

الحق

کوس رحلت کردن از شب نوبت بدار بقا بیمار است و ... یکدیگر دلالت نمود و از ... زحمت هم تحمل نمود و چون ... بتمام رسید مرض ... اشتداد پذیرفت و قوا بالتمام

ساقط شده و اشارت علیه صادر یافت که ... مولانا ... از میان ... بحفاظ ... کلام ... چون مشغول گشتند ... نزول آیه ... قرآن مجید و تکرار کلمهٔ توحید طیبت

نماید و چون ... خسرو ... پادشاه ... شب ... کلمهٔ طیبه بر زبان ... انا لله و انا الیه راجعون ... ذکری

در سنهٔ ... شعبان سال مذکور اتفاق افتاد مولانا ... در تاریخ وفات آنحضرت گوید نظم سلطان ... چرخ را ... کرد ... از خون ... روی

زمین گلگون کرد ... در هفدهم شعبان سوی ... ناگاه ... سر ... برون کرد ... تاریخ ... عالم ... ز جهان ... رفت ... هشت ... فرزند

هشت ... سرفرازش ... باد قائم مقام او ... شاهرخ ... بدارالبقا ... صاحبقران ...

و زمان سلطنتش باستقلال ... سال ... و عمرش ... زاده ... چنانچه ... ایشان ... شاهرخ

و معیشت ... جلوس ... در سنهٔ ... ماه ... در ... آفتاب ... خاقان ... احوال

این گنبد ... روز ... صغیر و کبیر ... عالم بالا رسید شهزادگان ...

ملت و ... کریمان چاک زده ... خونین ... ناخن ... روبهای ...

... شعر ... ملک ... شد ... آه ...

عزیز ... و چون ... قائم ... مولانا قطب الدین ... صدر ...

... شیخ نورالدین ... و ...

... کرده ... پادشاه ... حضرت صاحبقران مغفور ... میرزاده ... ولیعهد ... تخت ...

... در ... دولت ... ملک ...

... اطلاع ... بهبهان ...

در وسط ... طوفان ... امرای عظام ... احترام ...

... سلطان ... امرا ... ... میرزاده ... حضرت صاحبقران ...

... میرزاده ... قائم مقامی ...

... شهزادگان ... ارسال نموده از وقوع ...

... میرزاده ... خراسان ...

امیرزاده ... میرزاده ... بغداد ... عراق ...

... شهزادگان ... شهر ... آوردند ...

از آب جیحون بر روی پل گذشته و در دو فرسنگی [illegible] در میان [illegible] فرود آمدند و در آنجا بار [illegible] تالان و تاراج [illegible] از دست [illegible] بسیار گرفتند [illegible] خواهش خود [illegible]

آوردند و چون [illegible] آنکاهان از [illegible] در گذشت [illegible] آمده بزلال [illegible] آتش [illegible] دادند و بعد از آن امرا بحضور خود [illegible]

یورش ختای شورت نمودند [illegible] شده [illegible] باشد و لشکر خیلی عظیم [illegible] استعداد [illegible] ایشان [illegible] نمی باید [illegible] باز گردند و مجموع [illegible]

[illegible] رفتن جانب ختای را [illegible] قرار گرفت و در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] زاده خلیل سلطان [illegible] وقت [illegible] شهزادگان حاضر [illegible] بادشاهی [illegible] کردند و بعد از آن [illegible]

جهان [illegible] استیلا [illegible] نموده [illegible] حضرت صاحبقران مغفور [illegible] مصرع تو تخت [illegible] داری [illegible] : و چون [illegible]

[illegible] صاحبقران مذکور [illegible] یوسف و [illegible] از [illegible] کردند [illegible] شنیده [illegible]

نموده [illegible] شب [illegible] شنبه [illegible] شعبان [illegible] رحمت حق [illegible] آتش [illegible]

[illegible] شریف [illegible] کردند و بعد از [illegible] جنازه مغفرت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] حضرات [illegible]

[illegible] شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا [illegible] ختای [illegible] شدند [illegible]

بدولت و اقبال [illegible] از آب [illegible] گذشته [illegible] از [illegible] فرود آمدند و [illegible] امیرزاده خلیل سلطان

و امراء عظیم الشان [illegible] نمودند [illegible] رحمت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] امیرزاده [illegible] ختای [illegible] بادشاه [illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible]

[illegible] صورت [illegible] مذکور اعلام کردند [illegible] نوعی [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] از [illegible] ذکر وقایع و حالات امیرزاده سلطان حسین میرزا و [illegible] چون خبر وفات حضرت صاحبقران

مغفور بامیرزاده سلطان حسین رسید [illegible] از [illegible] با هزار کس [illegible] شدند [illegible]

در شهر [illegible] روز [illegible] خبر [illegible] برادر [illegible]

و چون [illegible] اطلاع [illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible] ابراهیم [illegible]

با هزار [illegible] انجاب [illegible] شده [illegible] در محافظت [illegible] راه [illegible]

حضرات [illegible] امیرزاده سلطان حسین [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] ارسال نموده [illegible] محافظت [illegible] شهر [illegible] امیرزاده سلطان حسین

[illegible] در شهر [illegible] آتش فتنه [illegible] امیرزاده خلیل سلطان و امرا [illegible] امیرزاده سلطان حسین

[illegible] امیرزاده [illegible] ختای [illegible] بیت افسوس [illegible] بازگشت : [illegible]

اند و شما با مجموع لشکر بموضع اقرکه چراگاهی فراخ و علفزاری معتبر است بازگردید و از غایت توجه بالصوب نایم و بعد از دولت قاشا و صحبت پای حضرت صاحبقرانی بشارت دهیم الحمد

لله فادانه و مخلصی وقت و زمان باشد بآن عمل نماییم و چون رسل و رسایل در حرکت شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک عزم ایشان بجانب سمرقند

جزم کردند و امیر بردی بیگ ساروبوغا باتفاق همگنان در آن زمان توقف نمودند و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر مذکور بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین

تمام جبه پوشیده در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب سمرقند معطوف داشته از آب جیحون بگذشتند و مقارن عبور ایشان شیخ نورالدین سه شتر خزانه باز در آب فرو رفت

در آب جیحون فرود آمدند و چون بپایان جو خورد شاهزاده و امرا از آنجا لشکر کردند و از جمله عزایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی و از انزوا خبر مخالفت امیرزاده

سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و بنیان بلکه جمیع افراد شنیده بودند و از استماع آن واقعه داشت و از آن واقعه حضرت صاحبقرانی داشتند امیرزاده

احمد ولد امیرزاده عمر شیخ و امیر ضیاء الدین و امیر با دیگر از امرا و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر سرداران با آنکه در خدمت حضرات عالیات

شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مشورت کرده امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی برداشته و دیگر وارثان ملک را نابوده انگاشته و چون خبر امرا

و سپاه با امیرزاده خلیل سلطان در اثنای راه بحضرات عالیات شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی در قلم آورده

فرستادند و از مخالفت حضرت صاحبقرانی چه آنحضرت فرموده امیرزاده پیرمحمد جهانگیر قایم مقام باشد و ما متعلق به سلطنت دیگری نخواهیم

و طریق ... امیرزاده خلیل سلطان سلوک نخواهیم داشت و ما را توقع چنان بود که اگر دیگری از این مقوله سخن در میان آورد ...

و کار ... امری خلاف وصیت حضرت صاحبقرانی باشد ... مردم نادان ...

بر عهدی ... باشید ... چون این نامه ...

با وجود ... **ذکر وقایع و حالات حضرات و شاهزادها و امرای عظام و عزم کردن تا ...**

چون موضع ... حضرات عالیات ... امیر برندق ...

مکتوبات امیر ضیاء الدین و امیر شمس الدین عباس ... امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک ... امیرزاده خلیل سلطان ...

استقامت ...

باشد ...

و اطراف ولایت ... حضرت صاحبقرانی ...

امیر ... امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون بمضمون نامه ...

... امیرزاده خلیل سلطان ... امیرزاده ...

حضور شاهزادگان ... حضرت صاحبقرانی ... امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ... قایم مقام آنحضرت ...

... امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک ... امرای عظام ... شمس الدین عباس و دیگر سرداران ...

ترتیب دادند و اسباب نزاع بعضی جهت امیرزاده خلیل سلطان تحریض و ترغیب می‌نمودند و مکتوبات را به امیر براندق تسلیم می‌نمودند و پیغام زبانی در شستاین که خطها از تو صدور یافته به هر حال برادر

آن نمانند و ملازمت درگاه امیرزاده پیر محمد را از جمله سعادات بزرگ دانند و نوعی سازند و امیرزاده واقع شد که امیر شاه ملک و جمعی از لشکریان به طرف راست از راه در

منصور و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نورالدین و جمعی از بهادران و سرداران به دیگر طرف از طریق توبه می‌نمودند و هر دو گروه تعجیل تمام راندند تا پیش از ظهور خلل به سمرقند آمده

پرتو التفات خلیل سلطان در زوایای آن مملکت اندازند و چون بعد از قطع منازل به موضع توبدین نزول فرمودند و مشورت و صوابدید همگنان امیر شاه ملک از پیش راند و چون به کدالی

سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغون شاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل سلطان امارت زاده امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک متعهد ضبط و محافظت بحکم راننده زنده دروازه‌ها بی

حصار رکنه فرود کنکور و برج و باره استحکام داده در مقام مدافعت پای ثبات فشرده بود و امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده به رسم از آنجا به دروازه چهار راه آمد ارغون شاه بر

خواجه یوسف داروغه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند و گفت و شنید واقع شد و ارغون شاه امیر شاه ملک را در شهر نگذاشت و بهانه تمسک جسته جواب دادند

من به موجب فرموده و نشان حضرت صاحبقران مغفور ضابطه امینه‌ام و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد و قائم مقام آن حضرت گشته هرگاه در پادشاهزادگان بر پادشاهی او اتفاق نمایند

حضرتش را بر قدوم خویش انتظار کشیم زنده نمی به کمر مسطو و عقد بسته و دروازه کشاده شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون دانست که ارغون شاه به وعده‌های امیرزاده

خلیل سلطان فریفته شده هیچ‌گونه دروازه باز نخواهد کرد با جیشی پر غم مشحون بالمره و الم بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود دید حضرات عالیات و شاهزادگان

سرای علیای لادر رسیده‌اند صورت حال تقریر کرد و آنچه از بطون ارغون شاه دریافته بود باز نمود و از غصه این قضیه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شده بسیار

بگریستند و بعد از توقف در رزی آنجا نزول کردند و خواتین و امرا تا کرده و امرا مصلحت دیدند و متوجه بخارا شوند و امرا و حضرات عالیات سرای ملک خانم و توکل آغا و تومان آغا آن دا شد

امیر شیخ نورالدین به سمرقند آمده و امیر خواجه یوسف و ارغون شاه و اکثر سرداران با حشمت و جاه را نصیحت کرد که به هوش افتاده قدری راهها بر صوابدید ایشان قرار

گرفته امیر شیخ نورالدین از بهر دفع به سر عید استشفاع نموده روان شد و چون به دروازه چهار راه رسید مردم اندرون را زبان رفق و مدارا و نصیحت و ... دادند در ...

مزاج ایشان کوشید به جایی نرسید و جز جواب ... از جماعت نشنید و ... فتنه ... مصلحت تا در ... و فساد این ... کلیم و سلوک طریق

لکیم موجب ... و ندامت نباشد ... او ... دروازه بگشاد امیر شیخ نورالدین نیز بالضرورت ... مراجعت نمود و به عبداباد رسیده به کمک ...

شاهزادگان و خواتین بازراند **شرح وقایعی که بموجب وصیت صاحبقران مغفور حضرات امیرزادهای اعظم بتغییر آورده** اند و خدایمه آورد بقا بسمت

گزارش نپذیرفت و امیر براندق در اشتیاق ... شاهزادگان و حضرات عصمت ... رسید و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در باب ... خدمت

قدان مغفور عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بگذارد و الجماعت از سخن امیرزاده خلیل سلطان گروه بودند به جانب ... شدند و اتفاق کرده شدند ...

از آن مسیح است حضرت صاحبقران حواله ... مهد ... تغیر و تبدیل ... امیر پیرزاده ... داد و ... در آن باب عهد و پیمان بسته و در مجلس عهدنامه نوشته و ...

بر آن نهاده و امیرزاده خلیل سلطان نیز بر مقتضی وقت از جهت ضرورت بر الضرورت رضا داده و الصحیفه را به خط و مهر خویش موشح گردانیده و امضش را با عهدنامه وسیلۀ کتابت ...

بر ... پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک روانه داشته تا از آنجا ... فرستند و از آنجا شاهزاده و ولیعهد امیرزاده پیر محمد فرستند امیرزاده خلیل سلطان در این ...

امضش را طلب داشت با ... زمستان با امیرزاده پیر محمد ... و ... ولیعهد و قائم مقام حضرت صاحبقران دانسته و ... و بنا بر مقتضی وقت بدین کار رضا نموده

بحکم آنکه چون امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر با عشاق نوبت انتساب این سخن که لا در معنی چنان شیفته جمال عروس ملک بود که هیچگونه چشم از مطالعه غنج و دلال او بر نمی‌داشت و از آن جهت
خوبان خصوصیت بی نقاب و رسم آن مست مغازلت او نه بود **بیت** عروس ملک چو هوش بریده از تیغ • که بر تیغ توان قطع مهر او کردن • جمعی از امرا و خواص در
ملازمت شاهزاده مجتهد در آن اندیشه بابت شاهزاده میرزا و هم آورده مجتهد در خلوت با او نغمه شده این غلبه سبب هر که غالب شد بجهت آنچه مشهور است ... مذکور و ملک
معرا باشد من غلبا و صحت غنیمت باید شمرد و هر چند زود تر خود را بسمرقند باید انداخت و بر تخت کامرانی نشستن در دردهای باز گردان در توقف بسهولت دست میدهد و اگر ضعف و فتور
گرد و شما را سود ندارد و در اثنای امیرزاده خلیل سلطان از امثال این سخنان ترشح یافته لاجرم اسبان و شتران حضرت صاحبقرانی شاهزادگان و امرا و ارکان نوعی و جمعی
مجموع را بر امرا و تومانات و خواص مردم عراق و ماوراء النهر نفاق زنانی که با میگرفتند تقسیم نموده و بسیار زر و نقود در خزانه لشکریان در انداخت و متصرف شده باشند و دو
بالاتفاق از سطوت سلطنت محمودی توجه بدرگاه و کنگاش سمرقند نمودند چون در تربت یسون رسیدند و در مسجد و ... ایشان بانتقال تخت امیر برندق پیش از پیش از پای هرگشتی
بالای شاه هر چه بسته توجه باشکر از آنجا عبور نماید و الکاه شاهزاده عبور نماید و بعد از آن ایشان را بگذرانند و امیر برندق پیش از این در خفیه با امیرزاده حسین و امیر شمس الدین
عباس کشته بود من در خفیه اندرم و با شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک متوهم از جنس عهد کرده‌ام و ایشان در جواب گفته بودند با نیز از فقض و محبت حضرت خاقان
برون نمیخواهیم رفت و سلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم انداریم و از موکب او تخلف نمائیم و بطرف اوق ذکرت رویم امیر برندق در تمام طنی نوع ... الکرم
حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پس تکوتشند و امیر برندق بقطع جسر امر فرموده تا از پای ایشان بکنجی هستی که ... زدن شوند ... و بیاشرت اولاب ...
در ختن و ... و آن بر لشکر نهاده تا از ... و ... شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا از شغه عهد ... عنکبوت دامی تو بر دیر ... آمده باشند و از آنجا
امیرزاده حسین و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف ... ذکرت رفتند و چون شاهزاده ... اطراف امرا ...
با قرب عشرت ... بر کنار آب آمده و ... جسر را از مردم لشکریان ... از آنجا با اکثر از امرای ... شاهزاده ... با مجموع لشکریان از پی ... کوچ شده و چون امیر
برندق بجوالی ... رسید جلال ... ورچی را دید در آنجا و از قبول شاهزادگان و خواهش گرگ ... امیرزاده خلیل سلطان ... و جلال ... امیر ... لک
از راه ... در ... شهر ... گرد امیر برندق از نقض عهد و پیمان ... شهید ... الحال از آن راه ... و آمده ... روی توجه بدرگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد
و مجلس ... شاهزادگان رسیده زبان معذرت بر گشاده و تجدید عهد و پیمان نموده با ایشان ... و ... در راه از امیر برندق تخلف نموده
و قبول حضرات عالیات و شاهزادگان ... صفات ... صورت حال ... و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع ... صاحب ... به امیرزاده ... گرفته
تعجیل فرمودند و در ... سلطنت ... سمرقند ... **شرح توجه امیرزادهای عظام شاهزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم**
سلطان بجانب سمرقند چون خبر ... آمدن ... با امیرزاده خلیل سلطان رسید و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک ... حوادث ... زمانه
آگاه شد ... و ... شاهزادگان ... عزم ... در صفات ...
... امیرزاده ... توفیق ... حضرات عالیات و امرا ...
نیات ... امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک ... مجلس ... بیرون آمده ... حضرت خاقان منصور ... زمره ... تمامی ... بعد

دو کل قرقرا و حسن جیرا اول و ارسلان خواجه و استوی و شمس الدین الیغی و امیرک و کمال و قتیری و غیر ذلک در درون شهر بودند آنحضرت اسم در رسم او وفا دار بود جمع آورده و بر رسم مشورت با ایشان در میان نهاد

که داعیه ما چنانست که بخدمت امیرزاده بزرگوار بحکم وصیت و لایت عهد تعلق باو میدارد شتابیم و بشرف جلاء و ایام رای شما درین باب چه قرار میگیرد اتفاق متفق الکلمه جواب دادند

که عاشقان بوفا جان کشند در پایش : ما بیرون نیز در قدم باشیم : امثال امثال صاحبقران به اهمال در حیات و ممات آنحضرت از جمله واجبات و در کل احوال از لوازم

مفروضات دور اجرای فرمان واجب الاذعان از مضمون کلمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تجاوز نخواهیم داشت و امیرزاده بر جهانگیر را حاکم و دیگر شاهزادگان را محکوم

انگاشت و بر خواص و مقربان حضرت صاحبقران نیز با ایشان دران امر متفق بودند و چون عزم بخارا تصمیم یافت شاهزادگان عالمقام امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم

را و دیگری بزرگتر بود حضرات عالیات بوداع کردند و خیمه‌ها که جانب امیر سبوری جا گزیده متوجه بخارا گشتند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک باب بر روی بخدمت ایشان در رکاب ایشان

روان شدند و در عشرا اخر رمضان نزدیک بمقصد رسیدند و رستم برلاس و اوراد ارشیخ روانه بخارا گردانیده بودند و برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقلال شهر را ضبط داشت در

شهر بسر فراوانی نمی برعلیه الصلوة و السلام امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و رستم برلاس با هم متعهد شدند و در رمضان مذکور از آنجا متوجه شده متعلقه بخارا در آمدند و بعمارت و ابادانی مشغول

آن مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه بیرون شهر که گشوده است بالضعف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر

شاه ملک داشته و دیگر دروازه بیرون دروازه بجانب بیرون بازار بالضعف قلعه متعلق باهتمام امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش

حمزه دانکش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر قرار گرفتند مصراع حسن گرفته شد و رعنیان سر فرو نشاندند : گر فلک شان بگذارد وه قراری گیرند : و در رمضان مذکور امیرشیخ علیکه از بیش

و ضبط دروب و شهر ای مشغول شد و از جانب حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایسنقر و الکی و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با نوکران خاصه و نوابی ظهیر

و علم صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه و کبود پوشیده و شعار عزا هویدا کردند و ناله و زاری و افغان بر فلک رسانیدند و دروازه چهار راه را شکسته فقدان و اعیان بیرون رفتم

بیچاره بخود راه داده ایشان را از پیاده طریقی بخود راه نداده ایشان با خاطر مجروح و دل بریان از دریغ امیرزاده یخ در ترتیب یک دروازه در ایشان فرود آمدند و شب از

صبح روز فتح آن میداد در انجا گذرانیدند چون چشمه خورشید با چشم خونفشان طلوع نمود دروازه باز کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان و در عرق شهر درآوردند و

خانقاه امیرزاده محمد سلطان و مرقد حضرت صاحبقران انجا بود نزول ایشان گشت آغایان سرها گشاده و سینه خراشیده غلغله در زمین و زمان افکندند خواتین و شاهزادگان

و امرا در شهر بودند و زنان اعیان و اکابر گشوده و روی بقطران اندوده و نمد در گردن افکنده جمع آمدند و دیگر شاهزادگان و امرا و ارباب علم مثل خواجه عبدالاول و خواجه عصام

الدین و عالم بابا و امیر سید شریف جرجانی و امیرک و دانشمندی و غیرهم تغییر لباس کردند و چون تغییر ارشکیبا چاره ندیدند بعد از چند روز بر طاق ثبوت و آن سرگاه درنورده نهادند

ذکر بیرون آوردن شاهزاده عالمیقدار خلیل سلطان امرای اولو الاقتدار و خدا دانی با مدار را از شبرغان امیرزاده خلیل سلطان با امرا که لشکر رانده چون

نزدیک بمقصد رسیدند امیر خواجه یوسف با خاتون از شهر بیرون آمده در قریه شیرازار از آنجا تا سمرقند چهار فرسنگ بغرب طالوس برافراشت و جمیع اکابر و اعیان

آن بلده فاخره از سادات و علما و قضاة در استقبال استعجال نمودند و چون کنار آب کوهک مضرب خیام سپاه نصرت یزک گشت خاقان با غایت و درب قلعه شهر را بند

به عالیه خراین بخیر رسد و جمیع عوالی الکلاسگان شاهزاده خلیل سلطان بسپردند و جنت سا را صلاح الدین منجم شاهزاده رکیس را دارد شد از نهم رمضان سنه سبع و ثمانمایه

آفتاب در برج حمل بود رایت قرشرف بر افراشته بشهر در آمد و اندرخته که کارخانه تصرف در آورد و ملاحظه وصیت حضرت صاحبقران نکرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر

که پسر میرزاده محمد سلطان مجو برادرزاده میرزاده پیرمحمد بخارا برداشته واسم او دعا الرسم در اطراف منابر مذکور گشته و میرزاده خلیل سلطان بی مانعی و منازعی در تختگاه سمرقند سلطنت در
اطراف ممالک شروع نمود و در تاریخ جلوس این مصرع گفته اند کرد تاج زر پسر خلیل و بعد از دو روز بخانقاه میرزاده محمد سلطان که تربت حضرت صاحبقران در آنجا بود رفته کار تعزیت
از سر گرفت و مجموع شهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و سایر اکابر و اشراف و بزرگان و اعیان از اطراف و ارکان و متعینان مملکت پلاس سوگواری در گردن انداختند
و بعد از تقدیم مراسم عزا شهزاده عالمیان نزد صحیفات فرمان با ارباب صحیح و مستحقان رسانیدند و در آن چند روز چندان آتش بر هم دادند و فقیر جمع از مغنیان سخن
مدت الحیات رخت اسباب و اشعار و فضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت صاحبقران مغفور گفتند و مطلعش این است بیت زفلک خرگاه خاقانی که سلطان عالم است ؛ بخت کوه خاک
نشین چو سلیمان غایب است ؛ و چون روزی چند از جلوس شاهزاده ملک بگذشت و آیین غریب منقضی گشت فرمود تا شهزادگان و خواتین و نوئینان با عزو مکین را از کسوت
عزا بیرون آوردند و قامت جمیع را بخلعتهای فاخر و جامه های طلا دوز بیاراستند و خواص و مقربان ملکه عموم خلایق را با نعامات و فرخشنود گردانید و در گنجها را گشاده سپاه و لشکریان را زر
داد که هر توانگر که زر و طاعت گزاران فرمان پادشاه هرکجا رسید از اطراف و اشراف هر بسته رسید و نقود مصروف به شهزاده و لشکر تقسیم می یافت و در انجا در ملک عطا
می بردند تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت حکومت میرزاده خلیل سلطان در عرصه زوال و معرض انتقال آمد چنانکه شرح آن در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی

ذکر اولاد و احفاد و نبیره های حضرت خاقان مغفور حضرت صاحبقران دین و دولت در جهان تا پایدار سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده از ذکور و اناث و یادگار گذاشت میران
از ایشان هفت کلابیکی باعث پیر و نبیره لا اکبر بیست و یک سال از دو پسر امیرک بر سال عثمان چلپی سال عمر ... و عمر شیخ پسر دوم لهنه خلیل سلطان پسر یک ... دولت کور و عمر شیخ
شش سال ... شهزاده جوانبخت شش ساله محمد جوکی ... ساله خان اعلان ... یازده یک ... شهزاده مرحوم جهانگیر یازده نفر چه از امیرزاده محمد سلطان
پیر محمد و جهانگیر ... سعد وقاص شش ساله ... میرزاده محمد جهانگیر ... پیر بزرگتر از همه ... خالد ... اسکندر سعد وقاص ... بجز
قیصر جهانگیر ... شهزاده مرحوم سعید شهید عمرشیخ بهادر ... پیر و پیرزاده ... شش ... یک پسر عمرشیخ ... در سن ... و چهار
سال ... و دو پسر عثمان شش ساله ... اسکندر بن عمرشیخ ... احمد ... سیدی احمد پانزده ساله با یقرا دوازده ساله ... حضرت صاحبقران مغفور ... ان
سی و شش نبیره و نبیره زاده موجود دیده دولت از شراب جمال ایشان روشن و آیینه قلب احباب مخالف از شمشیر مصقول ایشان تیره بود ذکر رسیدن خبر واقعه هایله
حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات چون خبر واقعه هایله حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات رسید که بر دریای سلطنت و خلف صدق حضرت الذی
الفخر بوجوده العدل دار الرحمة معین السلطنة و الخلافة شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر خفت شهریاری از بر نهاده بیت ؛ زبان وگوش ایکن صرت گفت و شنید ؛ کدام
سر که چه در گوش این شد آگاه آورد ؛ خبر بیجرت و حرکت بر صحن سینه مبارکش دانواح خون داده در صفیر انور ... خواص حضرت و عظماء دولت چنین خضوع
و خشوع را بر زمین ادب ... معروض داشته اند ... که عمر حادث ... در حق او ... ثابت ... و در جهان از ... و ثبات در آن
معنی ... حضرت صاحبقرانی ... مرا و داع فرموده ... به زمان ... و استعداد ملک و دارایی و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل دارند بیت
گر او در ... ؛ جهان بر ... ؛ در او طباع ... ؛ ... ؛ خصوصا ... اعلای ... باد
نظرگاه دعای ... ؛ معین ملک ... ؛ نام او ... ؛ ستاره پایه ... ؛ فلک را ... ؛ جهان را ...

جهان باد ٭ به آنچه امیدوار کار آن باد ٭ رسم جهان گذران را اگر چه بزرگوار باد آن اعتبار را دو لیکن با مدار قایم مقام و سرور تخت شود و گر آنچه از آن کسی بجای او تخت

درخت بر آمد چون شد عجب گر آید ز گردون بر آورد برگ ٭ چو زان جا که تخمه پای خویش ٭ به شاخ نو آیین دید جای خویش ٭ هر چند زودتر به مفتاح سرور [illegible]

نهاد و دست دریا نوال گشود مرتبه اقاصی و ادانی با عزا جانب و مدانید جهان در دوام اطاعت و اذعان آورد حضرت خاقان سعید [illegible] از بس [illegible]

اصغا نموده بر تو ابعاث پرسش امور مملکت بپرداخت و بر خلاف مصیر بغز وجه [illegible] ارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایت بیرون خسروانه سرافراز

ساخت و منشور واجب الاحترام در صحبت مردم دانشور با طراف و اکناف ممالک محروسه و بر و بحر فرستاد و سرداران صدود و حکام ولایات احکام عالم مطیع را بقدم تلقی پیش آمده

شرایط سعادت و لوازم عبودیت آوردند گردنکشان خراسان و کهستان و مازندران و سایر بلدان که با خاطر حاضر بر میان بسته منصه خطبه اقبال و کعبه آمال شدند

و در اورنگ خانی حضرت بارگاه فلک انتساب چیده گاه جباران گشته و در تمام ولایت های مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب همایون آن حضرت زینت [illegible] بفر چشم

فتنه در خواب و تیغ خلاف در غلاف قرار گرفت چهره مطلوب عالمیان بر وجه احسن روی نمود و رخ مراد جهانیان بروفق دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس فرخنده

در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات حماها الله عن الآفات و النکبات اتفاق افتاد و معتمدان حضرت [illegible] این دولت پایدار [illegible] که حق سبحانه و تعالی اجابت دعوت

مستمندان نموده بسکان اقلیم و تخصیص قاطنان خطه خراسان [illegible] که [illegible] چمن مملکت از سحاب رحمت شهریاری تازه و سیراب [illegible] شد و چهار

باغ مملکت از عاطفت مرحمت شهریاری رشک ریاض ارم گردید ذکر توجه حضرت خاقان سعید میرزاده شاهرخ بهادر به تنظیم و تنسیق دار السلطنه

هرات و نواحی آن حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد پیوند [illegible] پیش از آنکه خطا بقواعد مملکت [illegible] حضرت صاحبقران مغفور راه یابد [illegible]

سمرقند بر افراز و خاطر همایون از آن طرف جمع ساز و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی طرخان و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خلیفه [illegible]

دیار خراسان و معظم ملک ایران تعیین فرمود و اعلام ظفر انجام از دار السلطنه هرات بجانب سمرقند در جنبش آمد و چون [illegible] رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین [illegible]

لشکرهای بی عدد روانه [illegible] گردانیده در منزل حضرت خواجه [illegible] شیخ حسن [illegible] ماوراء النهر فرستاد [illegible] معلوم کرده [illegible] مراجعت [illegible]

چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده [illegible] رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق اعاظم امرا [illegible] سلطنت و جهانبانی

بر نهاده است و بر مسند حضرت صاحبقرانی تمکین تمام یافته و در گنج و خزاین گشاده و صلای عام در داده است حضرت خاقان [illegible] دولت و مقربان بارگاه

حشمت را احضار [illegible] مشورت [illegible] عاقبت رای جهان آرا بران قرار گرفت که چون [illegible]

پیکر عازم دیار ماوراء النهر [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] بزرگان [illegible] عمارت [illegible]

ممالک خراسان قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان [illegible] حوادث [illegible] حکم [illegible]

[illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هرات [illegible] معدن علما و فضلا [illegible]

صدق و صفات [illegible] بیت گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام ٭ گر جواب راست خواهی گفت او را گو هری ٭ این جهان را همچو دریا دان خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری را گوهری ٭ [illegible] بیت [illegible] و گلگشت هرات ٭ [illegible]

صلوات ؛ وحش پیش بتاریکی بازار ملک ؛ چون آب خضر نهان شده در ظلمات ؛ القصه امیر فیروزشاه بهرات آمده در تعمیر بلده فاخره عنایت بیحد و اهتمام نموده پوشیده نماند که
هرات از شهرهای قدیمست و اکثر پادشاهان ذی شوکت در عمارت و رونق او اهتمام نموده اند چنانچه از فخری امیر یاغی معلوم میشود بیت لهراسب بنهاده است هری را اساس ؛ گشتاسب او را
بنای دیگر بنهاد ؛ بهمن پس از آن عمارت دیگر کرد ؛ هم اسکندر رومیش همه آباد ؛ بر شمار رست بی باج و فایق آمده و این شاه امیر جهانکه سبب و موجب فرمان عالم مطاع گشت
ولایات و مشهد و نیشابور و دیگر بلاد برداری توجه نموده تا از آن صوب با خبر باشد دفعه طوس را چه بر شکست عمارات ترک قبا بادار آسیب قوزیکان بحضرت حضرت جعفران
خراب و ویران شده بود معمور گردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید میرزا شاهرخ را زاده نامه ببدر رسید امیرزاده از جانب ماوراءالنهر آمده بحضرت اعلی آورده‌اند
ذمه و حضرت خواجه و شیخ حسن توجیه از جانب سمرقند رفته بودند رسیده بود و خبر را اندیار مشروح بعرض رسانیدند حضرت خاقان سلیمان مکان حمزه قرقرا پیش امیرزاده خلیل سلطان
فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد او پدر بزرگوار که در اعتضاد سلطنت و جهانداری نیز جمال ... و امروز بجای فرزندی و شایسته برادری ... ناده و دیده ملک از جلال شیرین
عزیز تر و هرچه منعم نباشد از ملک و مال دیگر مضایقه نیست لاکن سر ... دیگر بکار و معرفت معاودت کرده مشغول معظمات امور و وقوف بر دقایق لشکر گشته در مهام جهانگیری
و جهانداری و ملکی تمام ورود آثار بعضی امرا ابلاطه بی حق و نافرمان اتفاق نموده اند بدان انتقامات ... و در نصیحت ... آن
ناهر چه مصلحت وقت و صلاح و ... باشد بدان اتفاق افتد و اردوی همایون از آن خوارگشته ملک تیمچون ... فرمود و بموجب فرمان بازگشته در خلال این احوال
شهرک از جانب بخارا آمده ... شهزادگان بعرض رسانیدند و امیر ... از سبب ... دارا ... گشت و ایلچی امیرزاده خلیل سلطان ...
ظفرنشان رسیده بعرض رای خاقان ... شهزاده ... و مطیع و منقاد ... و مرام ایشان در عراق غنیم اند و یقین میدانم که حضرت شهریاری
مراتب را ... مهمات و ... این بنده ... اگر لطف زیاده معاودت فرمایند این بنده ... ارسال نماید و در وظایف عبودیت دقیقه
واری تقصیر ... و خواری ... حضرت خاقان سعید ... شهزاده خلیل سلطان را با حاج ... غزنین ... عنایت ... بمملکت ... بسیج
شهزادگان را طلب داشت و چون رایت نصرت شعار بحوالی ... رسید امیرزاده ... تومی ... داده از اردوی اعلی فرار نموده و در ... رسید
و امیرزاده خلیل سلطان با لشکری گران از سمرقند بیرون آمده ... و ... گماشت ... و در رکاب ... شهزاده
از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین لشکرهای بادغیس را ... ترکمان ... در ... و حضرت خاقان سعید ... رسیده ... امیر ...
از امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده ... آمده و آن حضرت امیر شیخ نقاش برلاس و امیر ... و امیر یوسف خواجه ... گردانید و در این اوقات ... بمملکت
ازین برحسب فرمان ... پیش ازین ... سمت رفته ... عهد ... طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده
اند اکثر مصلحت ... امیر شیخ نورالدین ... بود ... مصلحه ... سخن ... حضرت خاقان سعید فرمود امیر شمس الدین عباس ... آید تا با شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان
رود و ... و عهد ... بگذرد ... و ... اردوی همایون ... شیخ نورالدین ... امیر که موجب ... و مسلم ... طرفین نمایند بعد ... آمده
لطف ... خسروانه ... و ... امیرزاده خلیل سلطان ... بعضی
پیش امیرزاده ... و امیرزاده ابراهیم سلطان ... سمرقند ... باردوی ... رسانیدند

و از آن جانب چون بر امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشد بر موجب التماس میثاق با حضرت امیر شیخ نور الدین بازگشت و نجیب عالم را در پایه سریر اعلی عرضه داشت و حضرت خاقان

سعید بر آنچه امیر شیخ نور الدین معترف گردیده مجوز داده و حکم شد که امیر شیخ نور الدین و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین از جیحون عبور ننموده بعد از انجام مهمات معاودت نموده باردوی

همایون باز آیند و در این اثنا ضعف اینالات امیر سلیمانشاه و حضرت صاحبقران مغفور در حین مراجعت یورش روم او را در ری که انشاء بعد ... رستم زاده فرزند کوه بوی

ارزانی داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه کرده و ملتجی درگاه عالم پناه شده و به تقدیم قوائم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و به عواطف پادشاهانه ارزانیر

یکبار دیگر آن رضیعقیدار ... گشت و امیر محمد شکوه را ضبط و نسق ولایت ری بعهده دلاوری او مفوض بود چون بر فرار سلیمانشاه اطلاع یافت او نیز ترک ایالت ری نمود

گفته بلکه بنام سر برافراخته با یکهزار سوار روی براه نهاد و چون بهرات رسید گرد از آنجا توقف نموده دیگر روز عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسید امیر سلیمانشاه

و امیر جهان ملک بنابر کینه دیرینه و از فرط منیش در سینه داشت سخنان ناملایم در روی تعرض رسانیده نیز در کشش ان انگیز گرفته سعی نمودند تا پیش او فرمان واجب الاذعان

صدور یافت و ایشان بمقصد رسیدند و حضرت خاقان سپهر مکین بعزم معاودت بهرات رایت دولت را برافراخته امیر سلیمانشاه معروض داشت و تا آن زمان در آن نزدیکی ادا

دور آمده اند اگر فرمان عالی نافذ گردد روزی چند در صحرا آنجا خود و شیرغان گذرانند تا از رنج راه بر آسایند نیز ملتمس او مبذول افتاد حکم شد که چندان توقف نمایند تا امراء که بسیر قندهار رفته اند

آمده آنگاه در ملازمت ایشان روی بدرگاه گیتی پناه نهادند و پیش از این گفته شد که امیر سید خواجه با اردوی همایون آمده بود و خبر آوردند که خلیل سلطان نیز سرداری با جمعی

سپرداران پای از حد خود بیرون نهاده و در این ولا امیر مضراب از هرات آمده و بوفور مطلوب برادر از گذشته ترحیب فرموده بود و امیر سید خواجه شیخ علی در ایشان

سغار در پیت و ... بتقدیر بدار السلطنه هرات رسید و ظفر عنایت و عاطفت بر مفارق شیدا درکشان انداز را برافراخت در بیان مخالفت خلیل سلطان نمودن و حالات او

در آن زمان امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال داشت منهیان بسمع اودب نیز خواجه سلطان نمبر خواجه مسعود سبزواری خوف لا ری از حسن صاحب

ولایتی را برطاق نسیان نهاده با سپاه و جمعی سرداران بمقدار کشتی در اسفرازی میکنند و در ملک داعیه انزوای دارد و امیر سید خواجه چون این خبر شنید با لشکر داری از ایل

توکل سوار شده با مقدار سپاهی که داشت با همت حسنه مخالفان در حرکت آمد و تا در مرغزار زاده کان مرکب عنان باز کشیده و در آنجا روزی چند توقف نموده با طراف ولایات

جهت احضار لشکر با سرعان فرستاد و در این اثنا امیر مضراب دیوت ... ان دو امیر باتفاق شش صد سوار جرار باسم منقلای بجانب سرداران فرستادند و خواجه سلطان علی از توجه سپاه

آگاه گشته دویست سوار مسلح کارزار مردانه نامزد دفع ترکان گردانید در نواحی بگراباد هر دو فریق بهم رسیده نیران محاربه و قتال اشتغال یافت و سرداران غالب آمده اکثر ترکان را

منهزم آوردند و چون امیر سید خواجه بر این ماجرا مطلع شد با دو هزار سوار منتخب نام ایلغار فرموده به آنجا رسیده شهابی ... و تمامی از مخالفان بر برداز دنجا ... حاکم

و طایفه از مردم با عاقبت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخم دار شدند تا آن غایت که امیر سید خواجه را نیز دو زخم رسید و او نیز زخمهای خود را پنهان داشت

دو روز در خیمه مرهم و حیله می نهاد چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او در این حال اطلاع نیافت القصه مدت سه روز چهار دیوار قلعه جاجرم را از نقب و حفر با شمشیر و شانه

خشت و چوب دیوار ... شده و خندقها را پر کرده و امیر سید خواجه بعد از حسن ... مشغول شد و کلان الجرد و ... مطیعه پرده بعهد بی مروت ورود ... بکشید ... نداده

باغات آن را خراب ... زنده درختان از بیخ بر کندند لشکریان با آن همه سعی کردند مردم قرو بدست آوردند و ... شیعع ساخته امیر سید خواجه از سر حمیت ... الحاح ... در روی

انقیاد نموده از آنجا متوجه سرداران شد و مرتبا از در تخت تصرف آورده روی بشهر دور نهاده و بعضی بشهر در فرود آمده فرمود لشکریان گرد خندق خیمه ها بگشتند و چون ده روز از محاصره سرداران گذشت

نالد

ناگاه خبر رسید که پادشاه لطف [؟] کرده بولایت جوندر آمده است امیر سید خواجه از جنگ میرزا دست باز داشته متوجه پادشاه شده و چون خواجه سلطعلی نغا از کنار [؟]
بیرون بست به پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین مصاف آراستند امیر سید خواجه در قلب و امیر مضراب در میمنه قرار گرفته و نور بوده
شیخ سلطان و دیگر در میسره منزل کردند و از آنجا به پادشاه در عقب یساول و خواجه سلطعلی نغا سبزواری با جمعی از سرداران در میمنه توقف نموده میسره را بوجود [؟]
سرداران دیگر [؟] و از نوکران [؟] داده خواجه سلطعلی از برانغار حمله آورده جوانغار امیر سید خواجه برداشت و امیر مضراب از جوانغار امیر سید خواجه پیش راند
و برانغار پادشاه را از توقف خود برگرفته از عقب فوج او درآمد پادشاه با وجود [؟] جلادت و مردانگی که سبزواری [؟] میدان [؟] بسیار [؟] کرده‌اند
بجنگ [؟] رقص [؟] درست : [؟] فیروز درست : سلطعلی نغا سبزواری چون معلوم شد که پادشاه [؟] تیر [؟] از معرکه برتافت و در عقب او [؟]
رفت و قلعه [؟] کرده [؟] سبزوار معاودت نمود ذکر وقایع و حالات شاهزادگان کامکار و عرض کار کردن [؟] و توجه [؟] بجانب [؟] دیار
[؟] بقا نزول شد در حضرت [؟] جعفران [؟] رحمت [؟] میرزا عمر با میرزا ابابکر [؟] و برادر بزرگتر او [؟]
ابابکر [؟] را [؟] حکومت [؟] و [؟] میرزاده ابابکر [؟] میرزاده ابابکر [؟] برادر [؟] تقدم داشت [؟] حال
[؟] شد [؟] ولایات [؟] میرزاده عمر [؟] میرزاده [؟] سلطانیه [؟] و غزل [؟] میرزاده [؟]
[؟] شاهزاده [؟] گران می‌آمد اگرچه [؟] مصالح جمهور [؟] میرزاده ابابکر [؟] عم [؟] داشت متابعت میرزاده عمر که برادر کوچک بود [؟]
می‌آمد و چون خبر [؟] جعفران [؟] میرزاده عمر رسید [؟] به نام لقب خویش [؟] برادر [؟] بر گرفت [؟]
امیرزاده ابابکر [؟] برادر بزرگتر برادر کوچک چگونه دعوی سلطنت کند و چون خبر [؟] پادشاه گردد [؟] امیر تیمور گورکان [؟]
جاکو برلاس [؟] معتبر امیرزاده عمر را از میان برمی‌باید داشت تا ما با استقلال امر حکومت اشتغال نماییم [؟] امیر جهانشاه [؟]
[؟] امام قاضی [؟] ملکیات ارباب [؟] و فساد [؟] صباح [؟] دوم رمضان [؟] خوشحال [؟] جمعی از [؟] مخصوص [؟]
[؟] قطب الدین [؟] و رسم [؟] و [؟] شیخ محمد نوحی و عبدالخالق [؟] تیمور [؟] از آنجمله [؟]
جهانشاه [؟] میرزاده عمر [؟] و [؟] امیر جهانشاه [؟] شاهزاده
[؟] امیر جهانشاه [؟] میرزاده [؟] از امرا [؟] حاجی و برادرش و [؟] امیر شیخ [؟] امیر عبدالرزاق
و [؟] عقب [؟] حاجی [؟] شیخ محمد نوحی [؟] امیر جهانشاه [؟]
و چون میرزا عمر [؟] صورت [؟] میرزا [؟] مردم [؟] امیر جهانشاه [؟] و دیگر [؟]
[؟] میرزاده ابابکر [؟] بقصد [؟] کرد [؟] و درین باب از برادر رخصت طلبید میرزا عمر [؟] میرزا ابابکر
[؟] آن برادر [؟] متوجه [؟] مشورت [؟] باتفاق [؟]
[؟] مملکت [؟] و چون [؟] میرزا عمر [؟] میرزاده ابابکر [؟] روان شده متوجه اردوی برادر شد

امیرزاده عمر شیخ با امرا جاغتی گروه متفرق نموده بود و چون امیرزاده عمر عزیز را با بابا کر برسند اکال اورده بگرفتند و هلاهم را امیرزاده بابا کر با رودی برادر رسیده در دیوان خانه فرود آمد
جمعی از امرا و سرداران در دیوان گرد آمده امیر بوکخت دست در کاکل شاهزاده زده او را از خر کرده بند و محافظت نمی از تفرقه بر پاکیش بنهادند و بعد از آن فرستادی عظیم کردند امیر
بوکخت وسلطان سنجر مشیر آزار امرا گشتند و امیرزاده بابا کر از میان برمی باید داشت تا فتنه تسکین یابد امرا عراق بسطام و خاق عرض کرده شد و در آن شهر ماندن این
داشت محبوس شد و بعضی از مردم علاطا دشر او را بروی کشته شد و چون امیرزاده میران شاه از گرفتاری امیرزاده بابا کر خبر یافت عازم خراسان شد تا گاه و پوشش
عنان کیوان بازگشتند و در آن وقت سید امیر خواجه بدیع خواجه سلطان نقیب سرداری اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه امیرزاده میرانشاه بخراسان آگاه
نمود امیر حسن صوفی ترخان و امیر جبار ملک و امیر فیروزشاه با پنج هزار سوار باستقبال شتافتند معزز که اگر امیرزاده میرانشاه داعیه کشته شد و ملک گیری و یاغی گری داشته
باشد با او مقاومت قیام نمایند و اگر بنابر شفقت حقیقت طریق اتحاد و برادری پیموده باشد آنچه از وظیفه مهمانداری و خدمتگاری باشد بجای آورند و مکتوبی مکتوب
ارسال کرده بدین مضمون که حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را مملکتی داده و در راه و رسمی مقرر فرموده امور صلاح دولت و هر کس از او امر و نهی آنحضرت تخطی و تضبیط
بانضباط متعلق باشد به تولی قیام نمایند و فتوری بدان راه نیابد و چون لفکان عاصی ایشان کشتند و اگر چه بواسطه حرکت ناشایسته فرزند عمر عبدالله و بعد از آن الیوم صاحبقران بنده او را در ملک
او آذربایجان در نگاه او رسانیده و خطا ندارد و ولایات ایران و توران و ارمنیه و گرجستان در تصرف نبیرگان انجاب است اکنون بر پیش امور ممالک التفات باید داد
صلاح تو دیگر می نماید و لله الحمد جناب شهریاری بر مزید کیست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و نیکی ایمن نیز از ارباب فتنه عقل نخواهد نمود و از همین موجب بر پشیمانی
خاندان ما نو و دمان خواهد گشت بیت بر پیشه خود پیش تیر دل نسنگ ؛ با کثر خویش مکن جنگ ؛ برای گذشت مخفی نماند و از این مبالغه در صلاح کرده
و از جهت عجز پیشه ملک عرض نام ما موسیت دار اگر عید ذات لسه بجهت موافقت مناصح مخالف مرا شکسته کرده و مرتب عرب اخوت مکان و خاشاک منازعت بنیاد داشن
بنوعی در انتهاب و آتیه او را بطفای آن در انتظار آتیه از جای واثق و در این باب تا نیم براز فرمایند طریقی و وسیله بجهت و مقصود باشد سلوک دارند تا در روزنه در مجال اعتراض نماینده
و ترک تا هیچ نیابان به سرزنش دراز نکند و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران روان و در مجاوره مملکت جنگ مرضی نمی دانند و آنچه حلال ایشان شده ماست
نمایند تا انواع خیر و برکت بروزگار ما رخ نمود و آثار ایشان از داهیه و مقاصد گردد و امور لوبه بالصلوة عالمیان الکل تا در حرکت آمده از سرداری امیر خواجه سید خچه باتفاق روی بمقصد
ملک بخوش نهادند و میرزا امیرانشاه در آنجا بود و پیش از این خواجه سلطان نقیب سرداری از امر معرکه سید خواجه گرجستان در عقب پادشاه میرفت و چون شنیدند امیرزاده میرانشاه
ملک بخوش رسیده التجا برکاه او بردند العصه سید امیر خواجه و امیر سلطان جانب نجات شتافت شاهزاده ایشان را به سمع رسانید پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند امیرزاده میرانشاه
سخنان هوش پذیر که غمگین در نسبت با حضرت داشت بظهور رسانید و انواع عشق و دلجویی آغاز کرد و امرا بعد از ادای دعا و ثنا معروض داشتند که برای عالم آرای شهریاری
مخفی نماند که زبده عالی نسب در زبقه اطاعت و اتباعت با استقلال کنند بر همگنان واجب و لازم باشد چه در نادیده کمال او بکوشند و منبع و جراد کلاه کلیب و منفعی قیام نمایند
غرض از تمهید این مقدمه آنکه سلطنت نقیب سرداری حقوق و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کافی تمکین الفاشته بخلاف صدق و صدق روی معین السلطنت دارالخلافه بوده و در مقام سرکشی
و یاغی گری آمده و چون سیلاب بلا را با طراف و جوانب خود محیط یافت بدرگاه حضرت سلطنت پناهی التجا آورد اکنون در اردوی همایون است اگر جزای عمل ناپسندیده خود
نیابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و شورش گردد و امید ملک ملک ماند اگر او را با ایشان رسانند همه سبب زیاده محبت و صفا از آنحضرت خواهد بود و از این بجا کمال اورا

بدست سپاه نیز عمل و منصور شده بار دیگر تیمور اورا مقید ساخته و سلطان شاه و سلطان بخش پسر پیر بداغ و ارباب طایفه ارباب عصیان با امیر سید خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن

غیبت خود رسید و سلطان را اسیر کرده و رفاقه هرات گردانید و آن بقیه برادر بازیست تیغ بیک بگذرانیده و در نقض عهد اتفاقات میرزا ابا بکر از جنس رعایا یافته بعد از چند

روز ایلچی پیش امیرزاده میرانشاه فرستاده و التماس رهائی نموده بود و بعد از آن چون سلطان التجا به او آورده بود سبب آن منع او را بر کشیدن امیر و طریق مروت مسلوک نداشته

دیگر مردم را بر مبالغه ما اعتنای ننمود بعد از تقدیم مشورت امیرزاده میرانشاه و خلاص و معتمدان او با آذربایجان نهاده آمدن سپاه و لشکر و گردنکشان لشکر سلطان احمد

جنگ میرزا ابا بکر کرد بر کشت میرزا عمر فرستاده امیر پیر حسین برلاس را غرق و خدمتش را از اخشم او آورده بود در آن وقت بمحفوظ و مضبوط دارد و امیرزاده عمر را دل

دیگر باطراف همدان رفت و اعلام فرزانگی بعضی حضرت کرد امیر و سردار آن سپاه و گردنکشان لشکرستان مخزن او فرستاده بمشکها کرد امیر و امیر احمد خسرو

اختصاص یافته و دران اثنا خبر آمد که حیران بایزید از صد حوالی بهانه نهادند و نخجوان و گنجه را در تصرف کرده آن را ملک آن ساختند و از کرده اند و تسلیم جانب باز

حکومت آن و منصب دیگر با علاء کلمه عصیان مبادرت نموده با شیخ ابراهیم دامکار شروان پناه برده وبکیات ارسال داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد

از ولایت مصر حرکت کرده بغداد را از تصرف خواجه بایزید بیرون آورده است و عمر شیخ کمک صاحب و دقت از جنس افزوده ملک ایشان حکومت شیراز را

امیرزاده عمر گشته و مخصوص شده و لشکر را از خود جدا کرده ایم بلکه صعوبت جنگ میسر نیامد و بمهمات و جماعتی دفع بکار از منع داد و از جهت عزم رزم و چون او را آن کار

سوم بدیگری برادر امیرزاده عمر اصلا نه پیر امرا او التفات ننمود عمر با ان و تو کلی برلاس و امیر حسین جمله را با دیگر سردار آن لجنگ محمد دلدار که نامزد فرموده بکرد بکار

با فوجی از لشکر بایان بغداد فرستاده تا او ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نماید و بغیر خویش متوجه مراغه شد و چون بیران حدود رسید سیم ادبی بیز رود

و بعد از آن عمل مراغه در درویشی نفوذی شعار رسیده شد بابا نام داشت و از کارهای حیرت آمیز او چنانچه در اثنا وجهه و سلاح خاک و کلوخ را از دست ادمی افکند بجانب

می باید امیرزاده عمر فرموده درویش را حاضر کرده بنشانیدند و از کیفیت حالات و کرامات سوال کردند درویش الطاف نمود و حرف اللهم او در ابتدا داده و اجلاس او در آن

زاویه مرتب بود و نصف بال خریده را بزاویه وقف میکنم و بعد از آن در ورقها و کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند بابا در حضور قاضی محمد یا از قضاة آن

اذربایجان بود دیگر و سلاح سعی کرده شد و در آن اثنا معتبری کلوخ در کف او نهادند و چیزی تمام برابابا جاری شده بجای آن کلوخ در دست او نهادند و بعد از آن

حالت قاضی بعرض رسید او این شخص از آنهای بزرگ است و قبل از آن میرزا عمر حکم کرده بابا را بکشند بابا چون از حیات مأیوس شد فقیر نصیب از اقربای بزرگ سلطان

بود حضرت ازما از خون معتقد انزاحتش لازوال دولت این پادشاه تیز خدمت و همیشه بعد از من چه وقایع خواهد شد و در روز چهارشنبه ماه محرم سنه ثمان و ثمانمائه

بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آخر سیصد و نه بار دیگر میرزا ابا بکر در قلعه سلطانیه محبوس بود از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاص او موجب انهزام

نصرت امیرزاده عمر آمده چنان آنچه است و شرح آن میخواند امیرزاده ابا بکر را از میان بر گیرد لا جرم رعایت خاطر والده و عمه او و این امر در علاوه اخذ مملوک عرم

فرماندهی و شربت مسموم در خزینه کرده دادند و چون شربت بکار گرفت شاهزاده نامدار ادراک و تمیز بهرهمند گشته از منع نمود غلام خزانچی و عیب فوجی فوراً بمشیران آن کار

بجهد آن صورت را بعرض امیرزاده عمر رسانید جواب حسین آمد او را در درب بقیه حال کشته شدند از آنجمله امیرزاده ابا بکر را خبر داد و پیش از این با از نوکران غلام میری

در میان علف پنهان کرده پیش او برده بود غلام دیگر مرا از در مجلس امیرزاده ابا بکر شربت خوردن شد بر دست چون شنو با آن فعل شنیع اقدام ننماید او را در دار ...

بریزد و پاداش آغاز کردند و ضبط را دن غافل ایناق و حضرت اعلی کشیده امیرزاده ابابکر در وصف غضب شد و بهانه زعاف بجانه در آمده سر را از تن جدا کرد و شمشیر برنهاد بیرون
و دیده ها و عجب را نماند الحال قبر رسیدند و روی استعمام برای غافل نهاده او را بزرانبان بر در و حضرتش زمین عبودیت بوسیده پادشاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر بخت
و کسی را از مردم نامی قبض آورده قلعه را متصرف گشت و فرزند دولت امیر بزرگ هشت ماه امیرزاده عمر در قلعه سلطانیه گذاشته بود بکرفت و مبلغ ده هزار تومان نقد در آنجا یافته
از زر اموال و اسباب و آلات و اجناس تقسیم فرمود و روز دیگر جمعه عیار والده اش و امیر جهانشاه و امیر حسین برلاس با دو سه قلعه سلطانیه را از جهت محافظت خالی ساخته روی
راه بجانب تبریز نهادند تا میرزا شاه پیوندند و در همان روز امیرزاده ابابکر خروج کرد و لشکر بر عقب ایشان روان کرد و امیرزاده عمر غافل آمدند و چون این اخبار بشاهزاده رسید
خوف و رعب بمرتبه بروی مستولی شد که مجال دم زدن نماند و لشکریان او بیکبار متفرق گشتند امیرزاده عمر از آنجا بیرون آمد و بکنار سلطانیه تاخت و چون معصیه رسید
از امیرزاده ابابکر امیر عبدالرزاق و حسن قور و اسمعیل و جمعی دیگر برادر او با ده سواره در سوق علاق میرزا ابابکر رسیده شاهزاده عمر را از
آسیبش حلاوت پروری آورده کارزاری کردند و آثار شجاعت و رستم دستانی ظاهر گشت و اسمعیل و جمعی دیگر را دستگیر کرده با خود برد دیگران جانب وطن بازگشتند
موجب زیادتی هراس امیرزاده عمر شد و قلعه سلطانیه را بر لوای برده و از آنجا بازگشته در ساس نزول فرمود و در آنجا شیخ خسرو شاهی در حضرت صاحبقران مغفور
بواسطه شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته بود صدر حضرت حضرت اعلی تخت و تاج را آخر شد و لایت و رعیت بر او سعی شد چون مملکت را از شکایت عدل شاهزاده مانند
روضه رضوان بود و بصر ظلم و بیداد پژمرده گشت چون دولت روی بانحطاط نهد تدبیرات عقلا نا صواب آید و از مؤثرات استعمال انگه چون میرزا عمر از سلطانیه کوچ کرد
در منزل بجانب تبریز ارفق نخست خبر رسید که لشکر پادشاه همراه امیر سونجک بطرف قلعه ادبیر شده چون افغانهای ایشان در ماوراء النهر و ایشان از ارسم بیستعال بتجا گذاشته
بودند در راه یاغی شده اند و روی سونجک را غارتیده و روی براه آوردند تا از آنجا بجانب خود روند دیگر خبر آمد که توکل برلاس که از معرکه گریخته روی گردانیده
بودند بر آمده و اظهار عصیان کرده با طایفه از سپاه منصور رفت و چون لشکریان غزنیت خانه خود شدند باز گردیدن ایشان متعذر بلکه ممتنع عظیم واقع شد و چون
سلطان سنجر زخم خورده سپاهش پراگنده شد و در الحال مراجعت نمود و در آن اثنا خبر رسید که بسطام جاگیر لشکر ناکس را او جمع کرده الکه را جمع آورده دم استقلال
میزند امیرزاده عمر حسن خواجه را با فوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد فرمود و در میان اردبیل و کوه تالش با او رسیدند و جنگی عظیم دست داده تمور امیر که از بهادران امیرزاده
عمر منصور جاگیر برادر بسطام را از سپه کرده بیرون آورد و در کستاخی منصور بطبانچه زخمی در نور دیده بسطام بیرون آمد و در کمال سلطان آن سال امیرزاده عمر در ییلاق قربیاق
گرفت و نواب عظمت زده رایت جبروت بر افروخته شد و تصرف ایشان بیشتر بر تخت سلطانیه استیلا یافته و بعضا العظمه لله الکبریاء الواحد القهار در اثنای این احوال
دولتخواجه ایناق بغداد و دیار بکر و عراق عرب را که طوعا و کرها بسلطان احمد گذاشته بود و پسران او با اردوی امیرزاده عمر رسیده امیر سونجک نیز با جمعی پرشان بخدمت شاهزاده رسید
سعی و خبر متواتر شد که بسطام جاگیر با جمعی از راه قراداغ آمده و پیش امیر شیخ ابراهیم رفته آنجا آمد و سرداران قراداغ و هزاره و گجر دادخواه اختلاف با حسن ابوه از آب کر گذشته نزد
شیخ ابراهیم ملحق شدند و از آن طرف امرا نیز در سلک خدام دی انتظام یافته و ملک گرجستان نیز ایلچیان پیش حضرتش فرستاده دم از اطاعت و انقیاد زد
و گماشتگان منبعه سلطان و از متحریات حضرت صاحبقران مغفور بوده اند بعهد او مستحفظ ایشان بار بر روی بغداد نهاده و لشکر بکنار آن شهر معمور را خراب کردند و امیرزاده عمر
ایلچی پیش شیخ ابراهیم روانه کرد و بسطام را با اردوی ما فرستاد و بعد از دو روز منکسر جواب داده حال آنحضرت بسبب آن بقراق نرسید تشریف خواهد آورد و این کلمه از آن مصحوب

بوش برادری اعلی جاه رسید میرزاده عمر ازین سخن در غضب رفته متوجه ابن شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع ... تا از نفس ... مولوی شیخ ابراهیم ... سطاع
و میرفرامان و سپهی را جا ... از برده کنار آب کر فرسته در آنجا پاس حشم منزل جنگ ... گشته و میرزاده عمر تعجیل رفته نزدیک آب کر فرود آمد و بعد از هفته ... گرده ...
هم بعد خبر رسید که میرزاده میرانشاه و میرزاده ابابکر از صفاهان بطرف خراسان مراجعت نموده بحلکات عراق عجم در آمدند بنابر این سخن اسب بر اوز در انتظام ... نیامد و او سخن
میان سکنش ... درستاده لشکر با نزد او شهر ... گشته و ... بنابر این سبب انگه پیش بعضی از ملازمان امیرزاده میرانشاه و غارتیده بعضی دوین ولایت گوه گرجیه بعد
هلکس در ... نفوس ... از آغاز ... بجوار آمده و میرزاده میرانشاه و میرزاده ابابکر امیر ... حسین برلاس را بر قلعه سلطانیه ... میرزاده ... شد
منصرف شده در آنجا نشسته بود میرزاده عمر بجنگ ابن شیخ ابراهیم و میرزاده ابابکر اعز فرا در سوق ... گذاشته با دو هزار مرد ... رفت و قلعه ... جنگ ... میرزاده
با ابن شیخ ابراهیم ... آشتی کرده مراجعت نمود درین اثنا شیخ حسن ... و دیگر یاران بعرض امیرزاده رسانیده ... از متمولان بقرض ... آب ...
آنچه باید نوشت ... لشکر ... صاحب حسب ... و چون دولت امیرزاده عمر منتهی شده بود ... شیخ حسن ... و ... توحین و دیگر طالبان ...
و ... مبلغ ... عراق ... بر تبریز ... رفت و بر حال ... کشیده بود و میرزاده عمر از راه ... رسیده در آنجا خبر استیلای امیرزاده ابابکر ...
شدن او شنیده و چون ... تحقیق پیوست عمر با ... سلطان حاجی سیف الدین و عبدالرزاق و غیرهم نزد امیرزاده عمر گذشته پیش امیرزاده ابابکر رفته ... عمر با ...
او را ... کرده با ... بود ... ازین ... امیریان توحین و شیخ حسن ... خبر ... شدن امیرزاده عمر شنیده ... از رعایا ...
و شیخ ... بر ... نموده امیرزاده ابابکر مصوب گشت و میرزا ابابکر میرزا میرانشاه را بر تخت ... ساخته بپادشاهی برداشت و ... عیش و عشرت ... دیار ...
عمر از جانب ... و ... با برلاس و ... از مردم ... عازم تبریز گشته و ... که ... صوب ... تبریز رسیده ترکمان
اتفاق ... و سپاه ... کردند و ... ناموس کوشیدن ... و در غایت ... اتفاق نمودند و خواجه پیر علی ... بود ... شهر
محفوظ ... و ... باستی ... میرزاده عمر ... فرستاده شهریان ... تبریز ... گشته و ... میرزاده عمر ... شاهزاده ... آمده ...
... ترکمانان ... میرزاده عمر را این سخن موافق مزاج افتاده ... رخصت ... داد و ایشان ... روی بشهر نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه
عبدالحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکمانان را بشهر راه ندادند و درین اثنا خبر رسیدن امیرزاده ابابکر ... و امیرزاده عمر ... ازان
شد ابابکر علی سبیل الاستقلال بر تخت سلطنت و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیرزاده ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر کمال ... امیرزاده عمر
در خاطر داشت خواهش ... با ... واز ... بخشید ... و اهمال ... در معرض ... امرا ... میرزاده عمر ... گردانید
... شاهزاده ... سعید ... خواهش ... خواهش ... اکنون ... اعلامی ... کردیم و اهمال ...
در معرض ... هر ... با ... عنان ... صاحب ... از میان بر گیریم ... فارغ کرده ... صورت ... در میان
آورده ... حال ... فرمان ... عتاب ... نموده ... صاحب ... صورت ... برادران ... بمرد ... مقصد ...
یافت ... کردی ... دست ... بزاده ... کرده ... نیری ... و ... حظ ... لکدورت ... در ... ملک ... دولت ... یافت ... عزیز

و یوسف دو رفیق و غیر ایشان که از کشته با امرای جانب آمدی و رفع شر او از مملکه واجب است و ابقاء ذات او از قبیل ممتنعات این سخن در فرمان داد تا او را به اسپ برنشاندند

والکه بر دیگران متوجه شده اشارت فرمود که مجموع را نفیس آورده بخیه نهاد و دو کس از امرای امیرزاده عمر شربت فنا چشیدند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از دغدغه امرا فراغت

یافت پرتو التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و در این اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که بنیاد استحقاق شاهزاده در شیوه جهانبانی و جهانداری مقصور است و او

سلطنت بر دیگری اطلاق نکنند و اختیار رعیتی داشته باشد بیت چون پسر را کجکله پرکش باشد فرزند خصال خویش باشد نه ز بزرگ با پدر بود فرزندی

من نازدت شود امیرزاده ابابکر بسیم آتش را اضعاف نموده طوفان سکین فرموده خود بر تخت نشسته برادر را خلع کرد و اعلام اقبال رسل و رسائل باطراف و جوانب

فرستاده و امیر جهان بموجب اشارت شاهزاده با جمعی بر تبریز رفت در نود واکش پیش از این آمده زاده شهر را گذاشته بود بتصور آنکه شنوند امیرزاده ابابکر در ری داعیه

از پیش خود بر تبریز آمده اند امیر جهان را مخاطب گرداند و امیر جهان از ارشلم عراق فرود آمد و خبر بایشان رسید و امیر دولدای و خواجه بردی بلاد بر رسیدند و ادوار قوناق شده روز دیگر رسیدند

و شیخ فنا و قاضی علاء الدین بادوهزار از جانب مولانا متوجه شدند تا دگرند و در همین روز خواجه بردی خبر آورد که امیرزاده ابابکر با فوجی از مردان رزم آزمای نزد امیر جهان

پسر امیر جهان توقف نمود و با جهان رسیده کس بطرف این خلاف توجه نمود که لشکر سپاهی و سپاه او را دیده و راه را نهزام پیش گرفتند و مقارن اقبال امیر جهان شنیدند که شیخ قصاب با جمعی

از شهر بعادت و انجا عرف می نمودند همه کشته رنگ لگدکوب گشته روی شیخ قصاب نهادند و صولت لشکریان ترک ضعف امیر جهان و شیخ قصاب بهم خوردند و ترکمانان کشته شدند

و امیر جهان بازگشته روز شنبه غازان آمد و روز دیگر دولدای رسیده و تبریزیان دانستند که امیرزاده ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون شتافتند و امیر دولدای را بتعظیم و احترام بشهر در

آوردند و امیر دولدای خواست که شیخ قصاب و خواجه عبدالحسین قزوینی را در طایفه از شتویان را بگیرد امیر جهان مانع آمد و در شب از شهر توقف نمودند و بعضی بر کنار او از داروغه گذاشته

همراه رفتند و امیرزاده ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمایه به عظمتی و حشمتی هر چه تمامتر در دولتخانه تبریز نزول فرموده و بنیاد

با وفق او رستاده جلایق بعدل و نصفت نهاده و چون در آن دولت انواع جور و ظلم بر تبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت داده و بعد از این الغ بیگ توجه نموده

باشد و جمعی را باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آوردند و متوطن در وطن و اقامت داشته اند و در صفحه ظهور نهادند و در آن زمان از امرا امیر بیک صفهانی

نامدار در ولایت آذربایجان که آشته بود کسی ملازم امیرزاده ابابکر نبود و جمعی از روزنال و او کس نیابت و اسکندر از عهده محکمه داری بیرون آمد سپاه تعرض بعضی می

توانستند نمود لاجرم طبقات حشم دانواع ضروب و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی با هر و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مملکت از عجز و ارزان

هرات بعد مرتبه وزارت شاهزاده رسید دیده اند که جمعی در تبریز بدید آمده قلم تخصیص و توجه از قلمدان برنفسی برکشیده و بنام هر کسی مبلغی را نقد از و مهملان برکماشته

و بزخم چوب و شکنجه مطالبت می نمودند و در روز نظم و شب بعیش مشغول می بودند این صورت تا بیست و دوم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان و از اشتر برفی

خون در عرق منجمد میشد و برفهای عظیم باریده بود امیرزاده ابابکر جمعی از ظلمه را بسبب بعضی تبریزیان بازداشت و خود بواسطه اخبار نامیلایم که از جانب عراق استماع نموده از شهر بیرون آمد

روی حیلدوست بر شیخ امیرزاده عمر و اولاد امجاد امیرزاده عمر شیخ بهادر ذکر استمداد نمودن میرزا عمر از اولاد امجاد شاهزاده مرحوم سعید عمر شیخ بهادر

میرزا عمر بعد از رنگ و بوی دگر و فره در ولایت آذربایجان و عراق و فارس که از اولاد امجاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ بهادر استمداد نمود شاهزادگان والا تبار ایران

در این عنوان مسطور گشت خاطر بسعادت امیرزاده عمر قرار داده و بعنایات اجتماعی برسر دفع امیرزاده ابابکر و در ولایت ری بعد از شهر مردم او را اغارت و اسیر کرده

بجانب اصفهان بازگشته و چون خبر توجه میرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خون‌ریز روی انتقام باصفهان نهاد شهزادگان اعظم نیز با لشکرهای خود از
باستقبال روان شدند و در آن نواحی بر سر دره فریقین را اتفاق ملاقات افتاده حربی صعب دست داد و لشکر سپاه امیرزاده ابابکر شکست یافته شهزاده
ها را چون دیده ارباب خلاف بغارت و تاراج مشغول شدند و جمعی قلیل پیش شهزاده گان مانده بودند از کمینگاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و هزیمتیان
متفرق و پریشان ساخت و شهزادگان بمحاصره اصفهان قیام نمودند و در شهر اصفهانیان بدین کرامت قدم در دایره اطاعت نهادند و سه روز توقف نموده روز چهارم
با جمعی از بهادران بکوچه و بازار درآمده مردم شهر با ایشان مخالفت و محاربت پیش نهادند و از طرفین جنگ پیوسته از زخم تیر و شمشیر جمعی را کشته مراجعت نموده شب را در آن
بپاس داشتند روز دیگر امیرزاده ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته با مجموع لشکر روی بشجاعت بشهر نهاد و بکوچه و بازار درآمده بمحاربه اشتغال یافت و بیرون
از حصن اصفهان قریب دو هزار نفر تفنگ آورده و سر در ... امیرزاده ابابکر زخم نمودی غالب آن بود که شهر بقبضه درآید و در ... صبح
خاوری از برج ... از آن سر ازین ... بیرون آورده ... شهزاده رسید و مشغول شده بود چه از اعراض ...
باصفهانیان رسیده باشند ... و ... و سکه ... و ... از جمله ... اصفهانیان ... امیرزاده ابابکر از آنچه ...
شد ... صواب ... شهر را ... و آنچه ... باشد از ایشان بستانیم ... لشکر ... را ... بر داشته روی بشهر اصفهان نهادند
و ... چون نقض عهد امیرزاده ابابکر اطلاع یافته شد ترک ایشان نموده ... مشغول شدند و ... مردانه کردند و در ... امیرزاده ابابکر
... حاجی بمحاصره سلطانیه مشغول است ... سلطان احمد جلایر بجانب تبریز ... شنیدند و چون میرزا عمر ... امیرزاده
بر ... و برادرانش ... عازم خراسان شد ... ملاقات او با خاقان سعید ... حضرت شهزاده ... را ... در آن ...
خواهد شد ... اکنون ذکر وقایع و اولاد شهزاده عمر شیخ بهادر بعد از دفعه ناگزیر صاحبقران مغفور والحجب بر درگاه خاقان سعید آوردن
در وقت دفعه ناگزیر حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انارالله برهانه امیرزاده پیر محمد ... امیرزاده عمر شیخ بهادر ... فارس ... داشت ... برادر
میرزا رستم ... اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران ... رسید ... امیرزاده پیر محمد با لطف الله ...
و امیر ... و دیگران مشورت کرده ... در تنظیم امور مملکت خویش ... امیرزاده ... و جمعی ...
میرزا ... استان ... حضرت صاحبقران ... امیرزاده پیر محمد ... مردم بود ... حضرت صاحبقران ...
... امیرزاده ... بهادر ... سکه و خطبه بنام و لقب همایون آنحضرت ...
... امیرزاده پیر محمد ... کرده ...
... شهزاده ... ملتوب ... آمده ...
همه ... و سکه ... حضرت صاحبقران ... خوانده و سکه ... مکتوب ...
... بر ... حضرت خاقانی ...

لشکر را رخصت نمود و در شأن امیرزاده پیر محمد سخنان دلپذیر بر وجه پند بر زبان خجسته بیان آورد چنانچه هیچ با هیچ درباره فرزند مخلص نگوید و هم دران حین ایلچی از پیش حاکم
کرمان امیر ایدکو رسید و تکلفات و پیشکش هر جنس آورده عرضه داشت که در تمام ممالک خطبه و سکه بنام و لقب همایون در آورده‌ایم حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و
اختصاص داده باز گردانید و چون فرستاده شاهزاده شیراز رسید و شرح الطاف و احسان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد را استظهار تمام بهمات ملکی و نظم
آن قیام نمود و بجهت میرزا و تمور ملک را با خلعت خاص پیشکش داده بنزد عبدالرحمن ایلکدای فرستاده و او را طلب داشت و دیگران را با جامه طلا دوز نزد او روانه نمود
ارسال نموده او را بنزد شیراز طلبید و ایشان بهم اتفاق سکیش (؟) و دولت میرزا پیر محمد ایشان را دواده لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک امرای
بزرگ انتظام داده حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق و بعضی در عرفه کشیده از زر و لالی جمعی بیرون آمده و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و امرای کرمان
جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاد و امیر ایدکو را بعد وعده و خوش طلبید امیر ایدکو بدین سخن التفات نفرموده
شد و بمردم بکجا رسید و در این اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده متوجه قلعه عیش گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافته ... امیرزاده پیر محمد سلطان علم
دیگری تمام درباره صله رحم و محافظت حقوق تعلیم نمود و از جانب کمال در حق تعلیم بجهت ضبط و ربط بعد از آن نوبه گاه بکنف حلم از رعیت ملتفت شده
برادرانش را امیرزاده رستم و میرزا اسکندر و امیرزاده بایقرا پیوسته ملازمت او مینمودند و بنفوذ احکام آن جناب در همه ابواب اعتراف داشتند و در زمان امیرزاده اسکندر از صوب سپاه میرزا
همدان را که در رکاب شیراز رفته میرزا پیر محمد ضبط و مساحت آن را نگاه بنزد فرستاد و چون امیرزاده محمد عزم تسخیر کرمان او را بجلادت برافراخت امیرزاده اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده
به ملک برادرش پیوست و بمراسم ... و روان شد و در راه تشنه و گرسنه از نهایت سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در مکین گاه مکر و حیله نشسته امیرزاده اسکندر بتعجیل
بر ایشان راند و گروهی انبوه را پراکنده ساخت آورده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر گشته و دیگر کرمان را تا زاوار ... آن نمانده و بیای او زور و ... بیرون نهادند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محاصره کنند
فراغ آغاز کردند تا عالیجناب سیادت مآب حقایق انتساب سرور ارباب تعظیم و اشتباه امیر سید نظام الدین نعمة الله ... دار السلطنه کرمان بیرون آمده در باب صلح مبالغه نمود
همین نفس آن سید عالیمقدار هم بر صلح قرار یافت و امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی سزاوار بیرون فرستاد لا اتفاق رمیان و نهادند بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم بیابان
و حال گرفته بود و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده اسکندر الواوش نموده بجانب یزد فرستاد و خود بشیراز بازگشت و چون قضایای احوال و وقایع امیرزاده مرحوم عمر شیخ بهادر در این اوراق مذکوره
کلک بیان خواهد گشت حالا بر همین قدر اختصار اتفاق و عنان بیان فرا میکند ذکر مخالفت نمودن امیرزاده سلطان حسین و کشتن بعضی از امرای عالیمقدار را و قتل او
آن امیرزاده سلطان حسین اگرچه بجلال نسب آراسته بود لا در مقامات زیاده غروری میداشت و هرچه در باری الوای او در دوری میمود باندیشه بدان عمل مینمود و چون در جوار ایام
از اردوی حضرت خاقان سعید هیچ فرار نمود چنانچه مذکور گشت و متوجه ماوراء النهر گشت در نواحی کش با امیرزاده خلیل سلطان پیوست و او بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص
یافت و چون در ان ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمعی از امرا مثل امیر الله داد و امیر شاه و امیر تیمور خواجه و یوسف را ملازم رکاب امیرزاده سلطان حسین ساخته بکنار
جیحون فرستاد تا از ان جانب با خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین پدید آمده با خود رای اکثر امرا از موجب بهانه آنکه مهمی حادث شد بمشورت ایشان احتیاج است
و حضور ایشان ضرورت گردیده پس احکام جمعی از امرا حاضر شده ... امیر تیمور خواجه و یوسف را در شب شهادت رسانید و امیر الله داد
و امیر شاه و ... و سعادت را ... زانو زدند و از ان ... ورزی ... خوردند و ... الحیات ... باشند و بعد از ... امان و عنایات ...

ون ورا

چون همراه گشته ملکه ایشان از جانب دیگر محرم خود تحریک نمایند که خرم محرم میرزا و سلطان زاده را از سمرقند بر سر میرزا ابو محمد غارت کرده بنوعی که جنس از قسم مواکب داد
و امرا و سپاه طوایف دیگر با امرا و موالی او را مطیع و منقاد شدند با لشکری آراسته روی عزیمت بسمرقند نهاده امیرزاده جنید سلطان چون از این صورت آگاهی یافت در خزانه را
بگشاد و جمعی ظفر نژاد کلکه فراوان داده و در اوایل خرداد مجلسه نسیم و نشانه از سمرقند بیرون آمده در نواحی لشکر بموضع جکدالک برو قریب بهم رسیدند پیش از
تصویه صفوف امیر اله داد و از جوانب دیگر امراء الجیب الضروره ملازم رکاب امیرزاده سلطان حسین شوند بطرف میرزا جنید سلطان رفته شده و اکثر لشکریان با ایشان موافقت
نموده دوا پیوا قصر در شاهین محرم شاه و شاه نمایند دست داده امیرزاده سلطان حسین ناچار رفرار بر فرار اختیار کرده امیرزاده جنید سلطان مظفر و منصور روی بجانب سمرقند نهاد امیرزاده
سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود شیر غازی با امیر سلیمانشاه دست و میان ایشان سابقه مجال انبساط ایمان تاکید یافت در این اثنا امیرزاده برمحمد ایلچی پیش
امیر سلیمانشاه فرستاده سلطان حسین دشمن است و از روی جنبه حرکت از مقتضای طبیع سلیمه شیر مجال شده و طبیعه انکه او را پیش من فرستی تا قاعده وداد بر قرار ماند امیر سلیمانشاه بدین
کلمات التفات ننموده آتش حمیت شهزاده افروخته گشته ناگاه بر سر ایشان شبیخون آورد امیرزاده سلطان حسین از سر تیزی پا به گریز نهادند و این اطفال کیان روی بهرات
آوردند و بپای مجلس حضرت خاقان سعید از افراد گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که مملکت سبزوار حال امیر سلیمانشاه باشد و تحایلات الوف محمد هزار دینار کپکی دارالسلطان
خوب باو داده و تدخش را بیک جانب طوس و مشهد فرستادند تا بامیر بهراب و امیر سید خلج پر شدند و این صورت در اوقات دلخواه شده امیرزاده میرانشاه در حدود کابوس
بود و چون امراء امیر سلیمانشاه را استیکر کردند حضرت خاقان سعید در باب سلطان حسین مشورت فرمود و خواص مقربان از حرکات نا ملایم و وی در یورش شام ناخوشنودی
نمایان کردند و عرض کردند اگر این نوبت عفو و اغماض شود حال او گرد دیگر دامن حادثه روی نماید و رست نزارک ان لشکر اوقات تنهای آید مردم عاقل چگونه از روی عاقبت اندیشی بحکم
الکیمیا بردی اعتماد کنند و بانواع مصالح ملکی تحقیقات این ایراد را بسیع رضا اصغا نموده امیرزاده سلطان حسین فرمانداد و نو بشر دانی بر لکس الشرو جو ب حد ایند را درون
در باب عراق بر ریاض جاودانی فرستاده والملک والحکم لله الواحد القهار ذکر مخالفت امیر سلیمانشاه و فرستادن ایلچیان خاقان سعید و قتل آن
امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنا بر مواضعه که با او داشت متوکل در ایشان منهزم گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد
و او را گفت حضرت محمد بودم و من نوکر باشم با پدرش مملکت را از درگاه برانده و نوبشر دادن بر الکس لا تقتربی گرد میدارند از استماع این امارت بیگانه آتش خشم پادشاه زبانه کشیده
با حضار عسکر گردون مآثر فرمان داده بعزیمت جانب مشهد و طوس تصمیم یافت و اعلام ظفر فرجام چون لب قرنفش عام رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت امیر سید امیر
عبد الصمد را رخصت داده بدان جانب رود و در وقت توجه فرموده با سلیمانشاه بگوی که هیچ نسبت این خاندان در مقام دولتخواهی و جانسپاری بوده حقوق عنایت نو بر ذمت
را نگه ایشان زیاده از آنکه و بشرح و بیان احتیاج داشته باشد حضرت صاحبقران ترا همیشه در زمره فرزندان و برادران انتظام میداده و عقیده با درباره تو روزبروز
نعمت نشاء عنف در تزاید دارد با وجود دیگر تو متوجه تو از هر که سخن شنیده باشی در حضور باز رسانی تا بعز رسیده آید امیر عبد الصمد رفته پیغام خاقان سعید را بشنید
و امیر سلیمانشاه عذری چند با سموع تقریر کرده و در اواخر کلمات عذر امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت نموده براق رفتن کنیم در یکباب قطعه کلمات مبهمه شده و موضع احکم
بگشته در حال بعضی از ارباب خلاف و عناد پیش او مجتمع گشته از آن حضرت از قرب جوار اعتبار نموده و چون با جماعت ظفر شکوه به دهی از صحرای طوس و مشهد امرا اراده
سر صحرا ان بعود میرزا امیر انشاه را بجانب عراق کسیل کردند و خود در این ولایت بهالون پیوسته امیر عبد الصمد نیز از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان او معروض اشتر

و امیر جهانملک را حسب فرموده رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده حقیقت را با وی عرض نمود و چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات فرستاده ایشان

استمالت امیر جاکو برلاس را که در حدود مرو بود قاصدی رسیده معروض رسانید که از این قبل حضرت صاحبقران گورکان اقتدار ایشان را از روم بسمرقند فرستاده بود و حالا بجهة

باین سرحد آمده اند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سعید خواجه و امیر شیخ حسن و جهانملک با جمعی از لشکریان ایلغار کرده سر راه برایشان بگیرند

حسب فرمان روان شدند و امیر سعید خواجه در اثنای راه بسبب نقاهت بیمار شد و از سمرقند که بجهة بایسنقر با امیر شیخ حضرت خاقان سعید فرستاده آنحضرت سلطان علی را با قوم

پرسش بجانب استراباد روان فرمود و همچو قوم در حکومت استراباد بر قرار بحکم حضرت صاحبقران مغفور بر آنجانب مقرر است و تغییر و تبدیل نمودند آنرا بحکم او باقی باشد و از

تسلط او بیش نباید و خبر خاطر لشکریان در باره او را نگاهدارند باقی ولایات نصرت آیات منصب کلات گشت و امیر سلیمانشاه چون از آن حال آگاهی یافت بر اسپی از غایت

بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سعید خواجه را بکلات فرستاد تا آنچه از امیر سلیمانشاه باز مانده ضبط نمایند و آن سرزمین را از مخالفان و طاغیان پاک سازد

و در چتر ظفر لقا مراجعت نمود و در هفتم جمادی الاولی سنه ثمان و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول نمود در این اثنا ایلچی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت شاهان

فراه شاه علی و شاه غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سر از اطاعت گردانیده در زرند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار برای

دفع فرستاده و امیر شیخ را بجانب فراه نامزد فرمود تا شاهان یاغی را [illegible] و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که ضمیر آفتاب تاثیر حضرت جهانگیر منعطف بدان شد که میرزا الغ بیک

و امیر شیخ [illegible] بجانب [illegible] ضبط [illegible] ایشان بر آنجانب توجه نموده [illegible] از آن طرف [illegible] فرستاده کمال [illegible]

پیش حضرت خاقان سعید [illegible] امیرزاده پیرمحمد [illegible] الاسلام [illegible] امیر سید خواجه از مهمات [illegible] هرات آمده و چون کار

بزرگ از وی [illegible] چنانچه مذکور شد منصب امیر الامرایی یافت [illegible]

و کلیه [illegible] ضبط مملکت [illegible] معروض داشت [illegible] عالم پناه [illegible] امیر شیخ [illegible]

داشته باشد [illegible] و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت نشان بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد و در [illegible] امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده خلیل

سلطان [illegible] موضع [illegible] دختر امیر [illegible] و فرزندان ارجمند امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده خلیل سلطان و [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

رسید و حضرت خاقان سعید چند روز [illegible] **ذکر محاربه و مقاتله میان امیرزاده خلیل با امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و دیگر وقایع و حالات آن**

آن در آن زمان امیرزاده الغ بیک و امیر شیخ [illegible] بموجب فرمان [illegible] آب جیحون [illegible]

و جمعی از [illegible] لشکر سمرقند [illegible] امیر شیخ [illegible] جنگ کردند [illegible] امیر شیخ [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیر شیخ [illegible] امیرزاده پیرمحمد [illegible]

[illegible] از امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیرزاده پیرمحمد [illegible] میرزا خلیل سلطان

و حضرت صاحبقران چنین فرموده است که امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیرزاده [illegible] امیرزاده خلیل سلطان فرستادند

امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیرزاده پیرمحمد [illegible] از [illegible]

دهقانان تالک و توابع از دست ایشان رفته با سپاه گران دیگر باره از آب گذشتند و امیرزاده جنید سلطان از جانب خوارزم برگشته و بعد از آن به سر دروان
میرزا و لشکریان را با جزای امیر عطا با مشهد و اکثر خاطر داشتند و جمعی انبوه جمع آورده و از مرکز دولت روان شده هر دو گروه در حوالی نسف بیکدیگر رسیده در برابر هم صف آرائی کشیدند
و بعد از تمهید اعذار و در طرفین آتش قتال التهاب یافت و مجمع معتبر با امیرزاده پیر محمد حمله آورده قدم او از جای برداشتند و بعد از آن روی گردان شده برانغار و جوانغار نیز متفرق گشتند
میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز روی از معرکه بر تافته در حال در انغال فرار بر جست و بعد از آن افتاده امیران مصاف را
امیرزاده جنید سلطان در طرف حمایت و رعایت خویش جای داد و جناح رحمت و عاطفت بر ایشان گسترد و کان ذلک فی یوم الاثنین دوم رمضان سنه ثمان و ثمانمایه و بعد از استماع
این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک از جنگ رسیده بشرف بساط بوس دریافتند و بشارت علیه
و ایشان یکماه در ولایت باغیس توقف نمودند تا اسبان ایشان فربه شوند و بر حسب فرموده کار بر سپاه نموده چون اردوی همایون در ناری قوشون نزول فرمود امیر عباس بن خاقان
سعید را پیش امیرزاده جنید سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده پیش راه پیر رسیدند و از زبان او عذر خواهی نموده گفتند که حضرت میگوید که ما بار عهده پیمان را با ملازمان
حضرت خاقان سعید بسته ایم بیت کر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله و چون امیرزاده پیر محمد پای جلادت پیش نهاده بولایت ما در آمد بجهت الضروره با او جنگ
کردیم و حضرت بخشنده همیشه بار از نظر و نصرت بخشیده و آن پیوند تا ابد استوار مرید چوبانان قربانیم با نوکران امیرزاده جنید سلطان پیش او فرستاده پیغام داد که میثاق ما نیز همچنان
بر قرار است و بنا بر محبت بدستور مستور و ما نیز بر بودیم و هان خواهد بود لا سیما که از عقوبت و هلاکت باز آمده اند و میخواسته که صوری نام بر عایای نیز و چون سپاهی سپاه
ما از دور دیده اند آیت الفرار خوانده گریز را بستیز گزیده اند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید که فرزند جنید سلطان با ما بیاید تا احوال گذشته را از
و تجدید عهد و میثاق که گسسته محبت دوستی تازه گردانیم و اگر خود نتواند امرای کبیر المعتبر فرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و آنچه قرار یابد از زبان تجاوز نپذیرم
و زیده چون قربانیان نوکران امیرزاده جنید سلطان رفتند و پیغام حضرت خاقانی گذارده و دو خواجه چلبی را خود آورده با اتفاق عرضه داشتند امیرزاده جنید سلطان میگوید
مقرر کرده ایم امیر الله داد و امیر ارغونشاه یکی را با صاحب شوند و آنحضرت هر کرا مصلحت داند بفرستد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را برین مهم مامور فرموده و جناب قاضی قطب الدین
عبدالله امامی را همراه او ساخت درین اوقات اردوی همایون در ییلاق نوراقان و ایلار توقف نموده بود در خلال این احوال امیر چهانملک از طرف کرمسیر آمده بود و مورد انواع
عنایت بود و دشمن را برانداخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و چاپکی دریا به سر را عرضه داشت امیر شاه ملک پیش از آنچه
بکنرو بخبر رسیده از رکاب نصرت قرین کشف نموده ام و بکنر رفته آنحضرت در غضب رفته بود امیر شاه ملک پیش از آنچه خبر رسد هلاکه چه حیران باشد را با سال این
سخنان میگوید بنا بر کمال نواحی پیش او فرستاده پیغام داد و مقرر شده بود که یکماه در بادغیس توقف نماید و اکنون چند روز از میعاد گذشت و طبیعه اگر فوز متوجه دار السلطنه
گشته از راه یکه النک متوجه اردوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر گشت ذکر مخالفت و یاغی شدن سید خواجه بن علی بهادر و خبر یافتن حضرت خاقان سعید و دفع آن
سید خواجه بن علی بهادر چون منصب امیر الامرائی یافت و مهمات جزو کل را رجوع باو شد و داغش جنون بزرگ شده حرکت حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از امرا را که
ایشان بر سبیل تعصب موجب نظر منقبت در بهره نوعی را میخواست بمراعات و خوش خوش حرکت در نماز شام مسخ النفس از عملی بروز شد مرا متوجه عالم گشته و چون ظهور واقعه
بر روی آفتاب اشراق حضرت آفاق روشن گشته هم در آنشب با جمعی از ملازمان بهای غزنین در رکاب آورده متوجه اهل عصیان روان شد و علی الصباح در صحرای ازیک

سید خواجه و مغولان رسیده با آنحضرت میگویند و در میان ایشان رانده فرموده و چرا با علی شیر ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهادند و ... بحضرت

رسته حضرت خاقان سعید از سر عفو زلات الجناة اغماض پوشیده از سر جریمه ایشان درگذشت و فرموده تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشتند و چون

ببالا رسیدند خاقان سکندر کردار بر قول مغولان اعتماد کرده بیشتر لشکر در راه آمدند طایفه از مغولان در مقام ... پیوستند با امیر سید خواجه ملحق گشتند ... پادشاه ترا باطراف

دوره هر یکی را بصعوبت هلاک کنند زیاده بر آن مزیدی متصور نباشد چه از اتفاق نموده عازم جام و طوس شدند حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرموده ... و کل متور

نواحی از پیش امیر مضراب رسیده خبر آوردند که تنها در کنار آب انتظار کشیدیم امیرزاده جنید سلطان ... وفا نکرد و ... حکم شد که امیر مضراب ... بیاید و ...

پادشاه ترا پیش از من رعایت در پیش خواهد کرد بایدم ... که از گذشته گذشتیم و ...

سیر اطلاع آید

زرانبود الکه شتیم بنا بعنایت و عطف استوار است و موجب بر قرار امرا با سید خواجه ملاقات کرده هر چند او را نصیحت کردند فایده نداد و در ترکستان رفت و درین اثنا خبر آمد که ...

... در آمده دست بغارت و تاراج برآورده آنحضرت امیر ویس بن ... و ... شهزاده نامزد فرموده ... و دیگر سنه ثمان و ثمانمایه از دار السلطنه هرات بیرون

آمده بصوب طوس حرکت فرموده در مرغزار ... نزول اقبال گشت و امیر مضراب از کنار جیحون آمده به موکب همایون پیوست و از جانب طوس ... امیر ... داروغه ... بیکاره ...

مکتوب سید خواجه را امیرزاده اسکندر ... نوکر خود برادر یوسف خواجه که بجانب عراق رفته بود ... آورده مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود ... ملازمان ...

... و چون این ... بیرون آمده امید صلاح از جانب سید خواجه تمام منقطع گشت و معتمدی از کسان سید خواجه باز نمود ... خلاف ...

و سپاه گردون احترام در غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه بجانب ولایت جام نهضت نموده آنحضرت بزیارت شیخ ... شیخ الاسلام احمد جام آمده و چون خبر جرجرد ...

سپاه نصرت شعار گشت پادشاه مظفر لوا مردم القریه را بانعام بیکران اختصاص فرموده صلات و صدقات را بمستحقان رسانید و چون ... خرجرد مضرب خیام سپاه

منصور گشت نوکر میرزا ... عرضه داشت ... احرام ملازمت ... بنا بر عزم اخراجات سفر ... می آید حضرت خاقان سعید فرموده ...

فرزند ... جز از ملک و خزانه و لشکر ... و آلات و ادوات ... آنحضرت را بار دیگر با توقعات بر احوال سید خواجه ...

بیکی از نوکران ... او فرستاده بعنایت و لطف ... نوید داده ... وعده داد و چون ... گردید ...

از میان ... و جوشن ... چون بنا بر آنکه صورت اضطرار ... آتش خشم ...

... خرجرد در حرکت آمده بموضع ... فرموده و در آنجا ... رسیده سید خواجه عنان عزیمت بجانب قلعه کلات ...

حصن حصین تحصن نماید و در این ... بخت و اقبال از الکه ... برگردان شده پناه بدرگاه عالم پناه آوردند ... عفو ...

داشته همه را در ظل عنایت و احسان ... ولایت نصرت ... چون مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام ... رسید حضرت خاقان سعید ... زیارت

بجای آورده ... عظام ... و فقرا و ارباب ... از آنجا عازم مرغزار ... شد و در آن فضای ... خاطر انور ...

جهان ... بصورت ... خواجه علی ... سید خواجه ... آنحضرت امیر مضراب ...

خواجه علی ... آفتاب ...

احوال

احوال سید خواجه اما اخته تحقیق پیوست و چون حضرتش بحوالی کلات رسیده شنید که امیر علیکه و دیگر امرا با لشکرهای ترخیص در مرد عازم اردوی بایون اند در مضیق حیرت و تشویش در افتاده
آمده با وجود شدت کار اکربت غربت احتیاط کرده روی باز بهزاران نهاده و شهزاده از توجه خویش امیر عبد الصمد و امیر شمس الدین اوج فراهها را با سترابادیش بر باد ده
فرستاده بود و از آمدن خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه و کلانتش با لشکر بیکران ضمیمه سپاه ظفر نشان گشت حکم شد که نوچیان بر تو توجه بر شط عرب افکنده
دفترهای لشکر ایشان بعرض رسانند و العبرا از اتمام این مهم در دست دریا نوال پادشاه ستوده خصال در بخشش آمده امرا و سرداران سپاه را تا افراد لشکریان و شاگرد پیشه گان
با نوع احسان و انعام فراوان نواخته در ضمیر نقوح خویش آن امیرش همالک ارجانب ع آمده تیر ب طوس استیلا یافته در ییلاق سلماق حضرت خاقان سعید منکلی تیمور تا بنوا
و با دارب رسالت ترین و مانع نبود پس پر باد شاه ارسال نمود و مضمون سفارت آنکه ما سید خلاصه ... ضعیف ملک ... عرف ولایت رسیدیم والتمام اختیار
ملک و مال در قبضه اختیار ایشان نگو هیر چه حاصل نهادیم و لکم ان الله ان لیطفی ان راه استغنا چون ابواب ترفع و کامرانی جمع بر بساط ... استقلال حکومت خان بر و ع او
استبداد یافته و با فنون نصیحت علاج بیز تحریف دارد و جهالت دعزور بستعرض نزدیک و مرار مستغنی شد و چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشت **چه** نادیده ز دور ابری تیر شمشیر
بکریخت جنانچه او به ارشیر : اکنون چنان هیبت علیه رسیده بهتبه انطرف گشته چشم داشت آنکه چمن محبت ... سحاب مواعظ تازه و ارد و ارباب ترد و غلام را
و حقوق ولی نعمت را رعایت کرده اند بجدا ملک خویش راه نیابد **چه** ارباب عقل را نبود سی احتیاط : با دوستان دشمن و با دشمنان دوست : و علیه الحمد والمنه که دوست مراعات
رضا و حضرت سعادت اعمار حاصل است دار عیب ذاتی با ... موافقت مناخ منازعی حرا نشیند و امواج بحر غضب باچنان مطلب گرد و رسوائی امن و سلامت حرات نشیند در جهان
نایاب بود و انچه در کمین غیب است نوعی ظهور باید و درست برادر که بدین ان ارشد و سعیم الدین ظهور ای منقلب مقبول و چون منکلی تیمور بجانب بازهزاران ردان ... گشت شد
خاقان سعید را جهت حرارت هوا توقف فرمود **شرح لشکر رفتن کامرانی نمون حضرت خاقان سعید در صحرای سلقان و وقایع آن** در صحرای
سلقان هوای شکار از خاطر خطیر پادشاه کشورستان سر برزد و فرمان ... دولاد عیان صحرا را یافته و توجیهان جارچیان رسانند و هر دو چی از مقام دیوت جمع
بر عزم شکار حرکت کنند و دشت و صحرا ... دیده و صنف و وحوش را احاطه کردند و سر نیزه عرق بداران بموجب فرموده عمل نمودند و افواج حشم و طبقات خدم از محال
خود در جنبش آمدند غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد و شهباز اشتر لشکر با ... اگر دون رفتار گشت و شهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار و ادانی عظام
و سپاهیان ... در رکاب ظفر ... آنحضرت روان شدند بوران بهر طرف ... گور و سرین آهو بر عقاب پوشیده گشت یوز
بگرفت گردن آهو باز در بر سینه طیهو گشت باران بسوی گور مکنر چون شهها باز در قفای ... شدند ... از پر باز و باشه ... بهر جانب
فضای هامون و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند و ادیم خاک از خون جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت درین اثنا قاصدی از پیش امیرزاده ... رسیده معروض داشت
که شهزاده میگوید از ... برادر و پرخویشان ... شده ام و بخرابی آن درگاه عالم پناه ملجا و پناهی ندارم و مراحم خسروانه امید دارم ... فرستاده بعرض رسانید که میرزا
چه ضعف ... دهقان هر گونه ... در مضیق اندیشه ... مانده در حرکت می ... گرد د شهر ... کمال مصوب ... لشکرهای خاص ...
را همراه ... کرده ... و فرمود ... که شهزاده ... اوتو کراتش ... **چه** ... خیمه و سیم و زر : قطار ...
کلاه ... و کمر : ... تازی ... : ... روز ... دریافتی : ... میرزا ... رسید ... مطلوب ... بیجاده ... رسیده ...

وشاهانه در سیاق مستقان بموضع خلاصه قبیز بعضی دوام سرافراز خلافت بحضور مسعود گشت و بنظر عنایت و حسن عاطفت ارشادبان و شاهزادگان اعتبار بزرگ و مجموع
حرم و حشم و اتباع و اشیاع او بکجهای خاص و اسبان راهوار و دیگر انعامات بهره ور گشتند و در عنوان همگی تیموریان در سرکار پیش پادشاه و رخصه بود با زاده و برادر شرف
امیر با عرصه داشت مصوب او گرد بیره فتح مضمون اگرچه ملازمان بارگاه فلک اشتباه انبوفا رسم ... و بجرایم جمعی را پناه با بنجاب آورده اند بهر بخشند
در ایالت همایون بدار السلطنه هرات توجه نماید مملکت را با فرزند خویش ... ملازمت ثابت قدم باشند چون همت پادشاه بر ...
نگشتی بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شد در روز جمعه ... قطع ... و در منازل ... فرمود نهضت همایون عزم کردن دولت بار
خاقان سعید بصوب مازندران و تسخیر قلاع و بقاع آن ولایت سال در اوایل فروردین خسرو سیارگان ... وصلی برج میزان ... پادشاه
کامران همگنان به مازندران در آمده و در اواسط ربیع الاخر ... قلعه ... ماه در آمده ... فرمود و با ... جولان از قبل پادشاه الجاد دروازه کشیده و چون ... استراباد ... هم
دار السلطنه خاقان سعید با تشعیر التفات ننمود لشکر ... جهان ... ضعیف حیف باشد ... حرب و جدال ... بود ... عصور ... کشته
... میرزا ... بنگ قتال سپاه ظفر نشان بجانب استراباد و ... رسید ... خراسان ... بیک دیگر رسیدند پادشاه با سپاهی فزون از حصر ...
دار ... الشجاعه ظاهر استراباد را معسکر ... بود و چون موکب همایون بموضع ... سپاه ... رسید چنانچه ... لشکر ... علم شده ... پرامن اردوی ... خندق
نکشند مردم ... نگاه ... پادشاه ... سپاهی چون غنچه و لاله ... خون ... سر ... از نعل ... کشیده
از بیشه با اندیشه بیرون آمد بیت چو آمد با سپاه از خانه بیرون ٭ زمین ... بیرون شد ... ٭ میان گرد ... لشکر ٭ چه در ...
چنان آمد همی لشکر با انبوه ٭ که گردی دشت گرد و دشت ... ٭ پادشاه ... شمس الدین ... و دیگر سرداران ... سید خلیفه و امیر عبد الصمد و ... شمس
الدین در ... چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق ... و در برابر ... صف آرای گشته ... میرزا عمر ... امیر سیف ... حضیض
جهان ملک حملهای مردانه کردند ... ولی ... اسب ... مورد ... روی ... ماندند ... میرزا ... ملک
و امیر شاه ملک و امیر ... بر تیغ آسمان رنگ ... در صحیفه ... گوهر ... سربر آورده ... هر دو لشکر چون دو کوه فولاد و دو دریای امواج بهم رسیدند
تیغ و تبرزین و گرز و شمشیر بصف ... هم ... شدند بیت بجنبید هر دو سپاه گران ٭ تو گفتی ... کوه ... ٭ دو رویه ... انداز ... سپاه ٭ ... ابر کوه ... برآمد
و باران او بود شمشیر و تیر ٭ ... عالم چو دریای قیر ٭ ز پیکان پولاد و پر عقاب ٭ سیه گشت رخسار ... آفتاب ٭ عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایات ...
... کشور ... پادشاه ... حضرت ... از معرکه ... چون برق باد بجانب ... شتافت ...
و سید خلیفه و ... عبد الصمد راه ... شیراز ... گرفتند و شمس الدین ... سید ... حکم ... عالم پناه ... آوردند ... عاطفت ...
و تمامت مملکت مازندران در تحت تصرف پادشاه کامران آمد و لشکریان از کثرت غنائم ... بحار ... این فتح نامدار در اطراف و اقطار ...
... رشیع ... عفو ... آلام ... جرجان ... سید عز الدین ...
مبارک ذات ملکی ... اخلاق ... صفت ... ذات ... استحقاق حکومت ... مملکت ... برادر خود را ... پادشاه ...

دوالی

و بوسیلهٔ امرا و نوئینان سعادت بر صفوف ... آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجمع ... خطبه و سکه بنام نامی همایون آن ... زینت ... آیش یافت و حضرت خاقان
سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را به رسالت سمرقند نامزد فرمود و او بر حسب فرمان بدان صوب رفته شرایط سفارت بجای آورد و در اثنای آنکه مرتضی ممالک اسلام
سید مرتضی مبانی عهد و پیمان مؤکد بایمان گشته بود ... موافق جایز و درو در عاقبت وصورت بسیار فرموده ... مذکور را خشنود گردانید و ... معلی
ابراهیم صدر بر سفارت عز صوب برادر سید غیاث الدین بهرام بر حسب رخصت ... ایشان نیز ... شده شرایط خدمتگاری بجای آوردند و چون ... ماز ... ان
مشوح و مشخص گشت دوران ... نماند ... بدست ... زمام حکومت ... قصبهٔ ... امیرزاده عمر میرزا ... نهاد و ...
از خراسان ... بسوی ... شهزاده ... قرار گرفت و همچنین ایالت ولایت ... او ...
... و ... عازم دارالسلطنه هرات در حرکت آمده ...
... بدان ...
... در ... جمادی الاخر ... دارالسلطنه هرات ... شهر هرات ...
... ذکر کشته شدن ... امیرزاده پیر محمد
صدق امیرزاده جهانگیر و دیگر وقایع ... میرزا پیر محمد ... جهانگیر ...
... استقلال ... شهزاده ...
اعراض نموده ... مجلس بزم ...
شده چون ... شهزاده ... استقلال ...
بر ... شهزاده ...
مبارک رمضان میرزا پیر محمد ... شهزاده ...
... بیت ... شاه ... ملک ... الحیات ...
... روح القدس ... میرزا سید احمد ...
... حضرت خاقان سعید ...
... فرمان ...
میرزا سید احمد ...
...
... امیرزاده پیر محمد ...

ناز و نعمت مملکت وسیع عرض در تحت تصرف آورده و [illegible] هر چند گردن افرازی کنند عاقبت سر خویش بازی کرده و بر دو پوشیده شده و گرد [illegible]

و در سبب دولت امیرزادگان را شغلی نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید را اشتعال یافته و حرارت آن بر [illegible] لشکر کنند تا که چون خبر رسید امیرزاده عمر

میرزا و امیر شاه ارزانی و علیان و حسین [illegible] عازم خراسان شد بیت ای برده دم از خطای تو دل اعجمی دگر : عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر **ذکر مخالفت و عصیان**

امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه در ولایت مازندران و دیگر وقایع آن چون میرزا عمر با سپاه به مملکت مازندران [illegible]

و الوس خود را با انواع و مالیات وسیع و غلات بسیار و طوایف مختلف در ظل رایت او مجتمع گشته و خانه او بر نظام و انتظام می گرفت و لشکری را که گرد داری [illegible]

و هزار خانه دار مغول را و با اعراق میرزا الغ بیگ [illegible] با مازندران آورده و شیخ حسن [illegible] و جمعی دیگر ملازمت امیر شاه ملک [illegible] اعتراض نموده میرزا عمر

[illegible] شده و سبب آن [illegible] از امیر شاه ملک [illegible] چون خبر [illegible] مجموع ایشان از امیر شاه [illegible]

شده بر سبیل [illegible] بر کتاب [illegible] بسبب [illegible] از خاطر میرزا عمر [illegible] حضرت خاقان [illegible]

کرده رایت [illegible] بیت [illegible] از کرکان [illegible] : در [illegible] : امیر شاه ملک از آنجا [illegible]

[illegible] و چون خبر [illegible] میرزا عمر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

میرزا [illegible] عالم پناه آمد [illegible] چه باید [illegible] مصرع : با که وفا کرد [illegible] : [illegible]

در جناب [illegible] و سعادت [illegible] سلطنت در [illegible] مملکت [illegible] الملک

[illegible] الملک [illegible] لاجرم [illegible] شهر

[illegible] حضرت خاقان سعید در [illegible] شعبان [illegible]

[illegible] هرات [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] خانزاده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] داده [illegible]

[illegible] و چون [illegible] میرزا عمر [illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا عمر [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] حضرت پادشاه [illegible]

آورده و امیران را در ظل عنایت [illegible] فتح [illegible]

و عرصه خراسان [illegible]

هرات [illegible] میرزا [illegible]

بای تخت برده آمده بدین زودی مستلزم وقت دیگر است این سخن را زنان باور کرده در رفتار زیاده تعجیل نمود و مهر تعلیقی داده از راه دیگر بشهر درآمد و خبر فرار سلطان و صلابت از لشکر و حشم
حیدران میرزا عمر داده ملازمت الوس بابر بازگشت و حضرت خاقان سعید تجهیز میرزا ابا بکر را بالحکومت بعضی از ولایات خراسان و مازندران فرمود و شاهزاده هم از مقام
متوجه طوس شد و ولایت نصرت آیات عازم بیرون رفت با امرا بازگشت و امیر جاکو حاکم آنجا در منزل نوکران امیر مضراب میرزاده عمر را در جدال برقرار گرفته مجروح ساخت بسختی
و بستری گران با وجود نقرس ... برسر حمایت نمودند چون فرمود طبیب و جراح ملازم شاهزاده بود در هرات گرد آمدند شاهزاده چون بشعور رسید ضعیف
برقرار عبور کرده مداوی اصلاح طبیب و جراح حاذق سودمند نشد و از شاهرخ این خبر شنید **بیت** جهان با طراوت در گذر است ❊ کلاه سر بر انگشت کمی شود معمور
دور انجا با صبر حسرت و آه زبان بکلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله علی الحق گشوده جان بسپرد تسلیم نمود لا شک ولا ایسر را جعون و در پیچم و بعضی از امرا مزار فایض الانوار امام فخر
الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اوایل آنکه مستقر عز و شرف خویش بازگشت و در بعضی اتحالات از پیش امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار
برج هشتم مهر ملک صالح امیر اسپهبد و اسپهبد غوری و در زمان ملک حکومت غور تعلق با صدر او داشت پیش از این با سرزمین رفته بعضی فاحشی آمده عرضه داشت امرا و
امرا و اعوان ایشان کثرت اند و بر بر عاقبت قوم و اسباط نزدیک این رنجیم هر چه رسیده شد بر آن حکم نموده آنحضرت بعضی امرا و اعیان فرستاد امیر اسپهبد در کشتن
ملک صالح اگر بازگشت و اسپاه منصور با غنایم با محصور مراجعت نموده ملک صالح را بر درگاه عالم پناه آوردند حکم ... او فرموده صفت او را بیرون
ذکر توجه و عزیمت همایون خاقان سعید بجانب بلخ و جبه انعام و شتبه همایون بر عمارت از دو قلعه ارهنگ حضرت خاقان سعید در روز دهم محرم سنه عشر و ثمانمائه
با لشکر از ییلاق باد غیس جبه انعام بر عمارت متوجه شد و چون خطه ایشان خود از قدوم شهر یار روی زمین محروم برای کشیدند و حلیه رسید و آن عذر با لشکر
نموده تا این خطه پیش آمده است و در سرحد حضرت ملوک عنان از دنیا نهضت نموده چون برد که رسید از جانب بلخ داده حلیه و چون و بعضی نوکران میرزا پیر محمد
دانشمند او چون بر علی تاز از توجه سپاه ظفر شعار خبر یافت عنان بر تافتن ادبار و فرار ... و انحضرت امیرزاده سید احمد و امیر احمد بارگاه او و امرای امیر نوشیروان
برلاس سمرقند ... رستم ... و از بادرسیده بر عمارت با تو بچی ... قلعه ... بیرون رفته احوال ... لشکر منصور ... منصور ... جمعی
و با بر علی تاز بمودن هرگز توفیق رفیق گشته بر امیران اجلاس ... شد و خصلان بکشند و چون ... سلطان ... ابا بلخ الله
سکجا پیش بر عمارت رفته بودند در آن قلعه بیرون کرده بظفر و منصور مراجعت نمودند و درین اثنا سلطان محمود ... خواجه بر عمارت و حاکم سرای برکات
فرستاده بوسیله امرا معروض افتاد حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و ... از آنجانب امیر الله داد را که ... پیغام داده بر سر عهده خاتم ... سمرقند
بر سر امرا رفته با امیر الله داد ملاقات کرده آنچه گفتنی بود گفته شد و مراجعت نموده بوزن طوس سرا فراز گشته و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر شیخ نور الدین ایلچی فرستاده
روانه داشت و ... حضرت ... الغ ... ایام حلال رسید امیر بر عمارت در ... روانه داشت فرمان عالیشان نفاذ یافت
که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان متعهد اصلاح شهر و حکم شده و قلعه شهر دادن ... حضرت صاحبقران در مرتبه سلطنت بر آن گرفته
بعهد کمال عمارت باز آوردند و قلعه مذکور در ترک ... معمور شد و عمارت خسروانه لایق ولایت ... امیرزاده قیدو که خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر بود تفویض فرمود
امیر شمس الدین ... امیر توکل برلاس ... فرمان داده امیر جهان ملک ... امیر زاده قیدو که ... حکومت ... کرد و در ... بیت

بعزم مسعود در حرکت آمده در شبرغان نزول فرموده اشارت علیه بر بیست الفقه صدور یافت و عنایت پادشاه بانه خطه از خود را بمیر احمد ترخان برادر محمد علی ارشاد

رخانرا رزانی داشت و موکب همایون قطع مسافت نموده در یازدهم ربیع الاول بکل بدار السلطنه هرات را بوجود خویش شرف و مزین گشت و امرا و در عقب بر جانا برجه

معبر بعد از طی منازل و مراحل او را دریافتند شد مقابله قتال و جدال را برابر و خنجر بر حافظه های جلادت بفشرد و چون صولت دلاوران رزم آزما بی شمار کرد

چاره جز فرار ندید راه امیر تیره و چشم امید خیره روی بعقبه نهر گشت نهاد و امرای عظام مظفر و منصور با غنیمت نامحصور مراجعت نمودند و از قضای الهی امیر قطان سپک

نگاهی و نوکر حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر عبد العلی را در ملازمت آنحضرت بکار گذاشت و بنها امیر عبد العلی در سلک مقربان

درگاه انتظام داشت و امیر جهان ملک باب ترتیب مهمات ولایت رفع نموده و بعضی معاندانرا از جانب متوجه دار السلطنه هرات گشت و الحکم لله العلی الکبیر رسیدن اخبار هرد یارد

درفرستادن امرای نامدار از جنب دار الملک و توجه موکب خاقان سعید بجانب مازندران چون شهریار رواد گرا از یورش بلخ در ضمان نایبه و نصرت ملک علی اکبر برادر السلطنه

هرات سعادت فرمود و فرستاده سیف السلطنه والدین امیرزاده الغ بیک گورکان آمده عرضه داشت امیر پادشاه را از صورت چرک منصور گرکیه بجانب خوارزم

اخبار بعضی کرده ای انبوه از مردم جته فرمانده و توکلی و غیر ذلک جمع آورده روی بآن سرا باد نهاده است و حالی آنکه بنده را صوره قلعه آن اشتغال دارد و شمس الدین محمد

فارون که کوتوال آنجاست در مضیق دهشت مانده خطر عظیم دارد و چون پرتو شعور حضرت خاقان موثر منصور این حادثه افتاد حکم فرمود امیر مضراب با فوجی از لشکر

ظفر اثر ببکر میر و سیستان در آن نواحی قشلاق کند و از آن حدود نیک باخبر باشند و ابوالفتح میرزا و ابراهیم سلطان سلطان الضبط هرات باز داشته امیر برک الانزل

ایشان باز داشت و موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت نموده موضع لشکر توکه جناب فیض مآب سید قطب امیرزاده با میرسید آنجا آمد و فرمودند و هرکه بجای

او حرف سیم لفظ باز بر زبان می آورد دلیل ادبی گشت بر منش نزدیکی همایون گشت و در قصبه اکسوبه فرمان واجب الاتباع صدور یافت و هر طایفه از امرا و لشکریان رفتن

شوند و امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علاء الدین امیر غیب بهرام زاده و مولانا که در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید از راه جام و مشهد امام مقدس بیرون شد

ملک در حدود مشهد زمین طوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد نزول فرمود بوظایف زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا قیام نموده و از مشهد

برادرکان رفته و میرزا الغ بیک در قصبه جرجان بتعیین امیر فیض فایز گشت و در موضع خواجه قنبر امیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادگار شاه برلاس و امیر علیکه کوکلتاش

با جمعی از غنیم و تمرکس و مردان بارودی فروکش در هشتم دربند الا الوالسلم پیراح فراز جانب مازندران رسیده به عوض امیر پادشاه

از آنجا نزده گروه از فرات پناه در آن بر فراز آنجا رکرده منزل در جانب استرآباد کرده موکب همایون در حرکت آمد عزیمت نموده و در شهر جموده با بیه طاق مظفر پیکر شهر استرآباد

از آنجا بعزم آنجا طلوع شد و دیگر باره ممالک مازندران در ضبط و تصرف بندگان درگاه عالم پناه در آمده محفوظ و مضبوط گشت و کوتوالان قلعه استرآباد او را تولیت مملکت گیلان

عمارت برنج سلطان سعور شد و امرا و ایلاق و میرزا و ضروری کیسه قشلاق در مازندران کرد در این اثنا جناب سیادت مآب امیر عز الدین هزار جریبی سعادت ملازمت

استسعاد یافت در حسب فرمان خطه دامغان باسم سیورغال بحکومتش بتفویض رفت و حکومت دیار مازندران نیز بلکه شکان امیرزاده الغ بیک مفوض آمده و چون خاطر خطیر

خسرو جهانگیر از نظم امور مملکت و نسق احوال رعیت باز پرداخت و در آن مسعودیت بر افراخت و سکندر کشان از جانب سرخس در آمده در تاسع ذیقعده دار السلطنه

هرات از مقدم فرخنده آنحضرت زینت و آرایش یافت ذکر نهضت و عصیان امیر جهان ملک با قوم خود و رسیدن او از نقر برآمدن موکب ظفر اثر حضرت خاقان سعید

امیر جهان ملک

امیر جهانملک برملک از قبیله توجیان بعد از ظهور حسن علامت حضرت شاهرخی جام میمون و بواسطه حسن عبودیت روز بروز تقرب و ارتفاع او در اثنای عاطفت می‌افزود
و مرتبه او می‌افزود چون امیر سید خواجه از درگاه عالم پناه دور افتاد توجه او بر جهانملک قرار گرفت و در اوقات قبض و بسط مهمات ملکی پیش رای او بود و مغفل علیه
گشت و از نشه شراب دولت جنونی عظیم بر دماغش راه یافت تا از جاده استقامت به بادیه غوایت گرایید و بی‌ادبی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی از اسباب
عصیان و دیگر مرادات آن بود که خواجه غیاث الدین سالار صاحب دیوان ممالک بود که تغیری در مرتبه حشمت و جاه و نام و نیک هر یک از بزرگان دولت قرار شفقتی
و هر جنبه اشتر مرغی و هر کو کنجدی را رشته و هر جوی را قرصنه و هر کاهی را کوهی در دفتر خویش ثبت نموده و در تعداد آن مبالغه کرده هر روز از آنجا حاصل شده بود و دنیا را عسیبار کرد
و در آن سال اجناس قیمتی تمام داشت و چون افادت تقریر او بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه را از خود بهره برداشته مسموم شد و موجب دا
عزل دیوان حواله توقی لطافه رود و بهر غرضی باید کشید و مع ذلک حسب خلاصه کلام منقضی بآن شد و جمعی امرا نامدار بران قرار دادند و نسبت بحضرت خاقان سعید تقصیری
انتشار بدید چنانچه امیر جهانملک با اقربا و امیر حسن جاندار و پیرشس و یوسف جلیل و سادات و لد تیمورتاش و بهلول بن تیمورتاش و سلطان بایزید عثمان و نه یک دیگر از سین اتفا
بایکدیگر عهد و میثاق بستند و چون همیشه آنحضرت در حفظ مملکت پادشاه ... از این حادثه معلوم فرمود امیر مضراب را در آن ادوان از مستیان آمده بود
این فرشته طلب داشت امرای عاصی دانسته و صورت توضیح ایشان بسمع اشرف اعلی رسیده خواسته هر لشکری در آن اوان نامزد مستیان شده بودند ...
در این امر با وجود متعلق بر زبر و پایه این عزیمت بجانب جو کشک توجه نموده و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران ظفر کردار ملازم رکاب نصرت بودند تو در ... ظفرا
قاصدی با ارادیا فته جنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر روی امیر شاه رسید و او را رسیده ادار شهر در آورد ... متعهوران بیک... لشکر ... را گرفتار آمد ... فرمود تا حکم
و نام وی ... ش رسانیده ... جوق جوق بلوک خجسته می پیوستند و عاقبت الشوم ملک مجرم روی بانهزام نهاده هر یک بطرفی جسته و لشکر منصور ایشانرا تعاقب نموده سعادت
تهرادت و برادرش احمد خلاص شدند و جهانملک و فذلک کریخته با خان افتادند امیر حسن مرد و در کرفته و تنعیر جسته و از اهرات کرد امیر و میشر ... خاقان
سعید را از نخجیرگاهی داده آنحضرت ایلچی فرستاده و بعد از آن باشند که ایشان را کرفته زنده فرستاده و حسب حکم ... اهل عصیان رسیده فرمانداد و هم آنجا ایشان را
شربت فنا چشانیدند و امیر حسن جاندار و پیرشس و یوسف جلیل بجانب طلبس و قهستان رفته بودند حال ایشان معلوم کشت امیر حسن صوفی ترخان و موسی کهال ... تعاقب نمود
دایشان ... بیرون آمده پیش میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام کرفته شفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت **ذکر فتنه دیگر در الکای**
پرعلیا نار و خبر یافتن خاقان سعید در نسه بعضی امرا که مبدا فتنه اوده و فایح آن پرعلیا نار چون از مهمات لشکر منصور خان از دهلیه حو کلار ... کرده بود
بردبار در مقام فتنه و فساد آمده با یزید پروانچی و ... را با خود متفق ساخته و ادراک ... ایشان برخی از اتمدادرد نموده لشکر با بگریختن جمع آورده داعیه تسخیر تا از اباطل ... آدم برادرد
و میرزا ... و که برخی بنیاد اطلاع یافته ایلچی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده و صورت حال را باز نموده آنحضرت امیر شاه ملک را ... دختر خواجه و عثمان ... جی
و جمعی دیگر از بهادران با لشکر کران بطرف ... روان فرمود و پرعلیا نار بکثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور گشته قوم ... رت پیش نهاده و هر دو فریق در نواحی
قبه للاسلام ... بیکدیگر باز خوردند دست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده نایره حرب را التهاب دادند و شکست کفران نعمت صفحات احوال پرعلیا نار را کرفته این
از معرکه برکشت و هر چه همراه داشت بضرورت کذاشت و اهل ... بولایت خویش بکریختند و در آن ... پرعلیا نار بجاسوس منهزم گشته با بکدیگر کفتند ... این

خبر یافته که در میان ... مخواهد بود پادشاهان خطا خواهد آورد زیر دار زین عمر سیفی نشسته والم با خواهر رسیده ضعیفان که پیش از وقوع حادثه ترک آن شغل کرده اورا از خود باز کنیم

بحکم اتفاق نموده خدمتش را بگرفتند و سپاه معزول را هوس گاه داشت از برون جدا کرده پرکاه کردند و بر درگاه عالم پناه فرستادند و آشوب فتنه استقامت یافت و نظام ملکی حاصل

ذکر عزیمت میرزا عمر بجانب عراق جهت استخلاص ری و طغیان امرای سپاه آذربایجان در غیبت میرزا عمر چون حق ...

لا برادر شنیده امیرزاده عمر دیگر شاهزادگان را عزم عراق دور ری گماشته بود کرده اند محمود دوانی و زین الدین قزوینی و محمد دمشقی را جهت محافظت تبریز گذاشت و بجانب عراق توجه

نموده ایشان مبلغی خطیر برای عمارت برج و باره از رعایای بیچاره ستاندند و شیخ قصاب ... شهر بود صاحب علم ترتیب داده سر ... لشکریان میرزا ابابکر فرزند امیرزاده

دوار و عصیان با اطراف فرستاده و نویسندگان تعیین نموده مال بر مردم شهر و ملکات حواله داشت و عمارات و ... برسندان خویش قسمت نموده چون خبر از احوال ... نظام

نگذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی از آب کر گذشته متوجه آن صوب است و خود بر زاد کار امیر سلطان از روی کراهت شده پیش امیر شیخ ابراهیم رفته

واز حال خویش سخنان نا ملایم شنیده بعرض او رسانید و عداوت سلطان را در خاطر شیخ ابراهیم جا بگیر آمده عزیمت تبریز نمود در اوائل سلطنت ... فرمود و امیر سلطان

با لشکر وجبال و لایت گذشته از راه ... بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سیم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام پادشاه بیگ خان پادشاه قبچاق خوانده

وایلچی ایرایدیکو بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون سلطان بطرف اردبیل روانه شد خواجه زین قزوینی و خواجه محمد دمشقی و خواجه محمود دوانی از زن کرگینه با امیر شیخ ابراهیم نوشتند الله

سرداران متعرض محمود دوانی شدند تا آن زرها که در عزیز دیگر مبلغی خطیر ستانده بودند و نویسندگان باطراف ولایات فرستاده بودند استرداد استخراج نمودند و هرچه حاصل شد بر ملازمان

امیر شیخ ابراهیم قسمت رفت و لشکریان امیر شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زن کرگان بر وجه احسن کردند و از قانون نصفت و عدالت عدول ننمودند و در ماه محرم سنه ...

خبر رسید که امیرزاده ابوبکر از آن پیش و ترکمان پیش سلطان احمد جلایر مجتمع گشته اند واو را بر توجه بجانب تبریز ترغیب نمینمایند با استعداد و لشکر اشتغال میفرمایند امیر شیخ ابراهیم

انجمن استماع فرموده با امرا خود مشورت کرد و را بهیا برآن قرار گرفت که از مملکت آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابراهیم فرموده بود که ما را با این خاندان حق

اخلاص مسلوک بوده و آذربایجان مملکت آبا و اجداد سلطانست و بنا بر آنکه ظالمان تعرض برعایا میرسانیدند ما اینجا آمدیم و ایشان را از جنگ ظلم خلاص دادیم و اکنون بجانب شروان

توجه نمودیم و برادر سلطان جهانگیر منصور و پسر منصور را معتبر داشت پیش سلطان فرستاد و در اواخر ماه مذکور سلطان بیرون دخانه تبریز نزول فرمود خلایق اظهار فرح و سرور کرده

شهر را آیین بستند و سرداران ولایت بخدمت او شتافتند و مردم را اطلاق آن بود چون سلطان احمد تنها کربت غربت کشیده و الم ادبار دوران کشیده

ترک حرکات نا ملایم کرده باشد و ترک نشده و قضیه بر عکس نتیجه داده است القصه چون قاضی علاء الدین تبریزی منتهای ایلچی شد و برسید و چرا آن موضع را از مسکن اعدای خراب

کرد قاضی مردی فصیح و دانای سخندان بود بر فور در جواب گفت چون اعدای دولت بر ولایت استیلا یافته و آن موضع حصین بود ترسیدیم که بحصول بخواستیم که پناه ایشان باشد اکنون که

موروث بتحت تصرف بندگان آمده اگر رخصت باشد بر دو را بقلعه را آبادان کنیم و سلطان را از کلمات موافق مزاج افتاده بآب زر سطری چند بر خود رقم آورد مضمون آنکه

امرا و سرداران ولایت نخجوان و قاضی داران و هر بزرگی و هر خلایق احشام بر آنند که قلعه ایلچی و در ایشان ادا بانجام ساخت خراب شده ها مستعمل قاضی علاء الدین را

معزز کردیم و قلعه را اکمال عمارت باز آورد و وظیفه آنکه از جمیع ولایات مصالح و هرچه بکار است از آن دانا الحق با شد و بر حسب توجه قاضی مذکور برآمد و امرا و نوای او را مطیع و منقاد

باشند و سبب خرابی قلعه ایلچی از آن بود چون بقهر دولت حضرت صاحبقران از آن قلعه مسخر شده دو سال علوفه خوارزم مقرر شده و محافظت آن قوم را نیز داده از انجمن ...

میرزا عمر

143

سپرده بودند و چون نوبت سلطنت به میرزا عمر رسید و خلایق از عمر قلعه النجق آهنگ تسخیر آن کرد قاضی علاء الدین پیش امیر جهانشاه رفته بجای هزار دینار قبض کرده چنان نمود
و وجه مستحفظان قلعه هر چند که مبلغی خطیر می بایست دو سه ساله حاصل آن ولایت اگر رخصت شود مقرر است قاضی پیش امیر جهانشاه برده دفعه شده و دیگر خبر به قلعه فرمان داد
فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام اکناف بحضرت او توسل جستند الا سلطان احمد از امور ممالک اطراف شاهزاده محمد در آن زمان بعضی ولایت
دلگیر باری و صحبت پسران بنا بر منظر شغلی نمود و هم منجر بدان شد که مکتوبی بجانب میرزا ابابکر ارسال نموده از وی رسید ... کرده وسند شیخ حاجی را از قبل سلطان احمد جلایر که
قلعه سلطانیه استقلال داشت مکتوب را در راه گرفته پیش فرستاد و سلطان در حال بشیخ علاء الدوله بات و امیر عطا جواب را مخبر شد امرا و فرزندان دیگر ولایت ایلقار
داده بخانهای خود رفتند و شیخ حاجی را رخصت داد و بعد از آن رعیت چون میرزا ابابکر متوجه تبریز شد سلطان احمد در ولایت آذربایجان را گذاشته به پسران معاودت نمود ذکر
رسیدن میرزا ابابکر بتبریز درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی بسیاق تاریخ چنان نمود که بعد حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه مصر
در سیران بمقصود فارب باز نموده آید و من الله العصمة والتوفیق ذکر استخلاص سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از حبس و قید پادشاه ذوالاقتدار مصر و شام
ملک فرج و آمدن ایشان بسر حد آذربایجان و عراق چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از صدمات عساکر گردون مآثر حضرت صاحبقران ممالک ستان پناه به پادشاه مصر
بردند و آنحضرت بر تفحص کار ایشان ... خبر بملک فرج فرستاده و اگر او در دعوی اطاعت و محبت صاحبقرانی ثابت باید سلطان احمد را بسته کرده به بارگاه عالم پناه فرستد و قرا یوسف را نیز
همراه گرداند چنانچه شمه از همین معنی سبق ذکر یافته و چون پیغام حضرت صاحبقران بملک فرج حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را حبس کرده هر یک را در برجی
از برج قلعه بازداشت لا میان ایشان آمد و شد و اختلاط ... میشد در آن ایام قرا یوسف را پسری متولد شد و او را پیربوداق نام کرد و سلطان احمد پیربوداق را در دامن حفظ
و از جهت فرزندی قبول کرده و دایه و پرستاری جهت او داشته بآن مشغول گشت و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرا یوسف انواع حکایات روی نمود روزی سلطان با او حکایت
میکرد که ای قرا یوسف همچنین می بینی و صحبت ... نیز از صورت سراج ... غضب سلطان ... و ... است
بسته و ... از آن ... اخلاص ... بیکدیگر ... وحدت العمر ... هم متفق باشیم و تبریز از قرا یوسف و بغداد از سلطان احمد باشد ... معترض ممالک یکدیگر
نشویم ... ایشان در قید و حبس روزگار میگذرانیدند تا خبر واقعه حضرت صاحبقران مغفور رسید و از توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که او را در مجلس صاحبقران
گیتی ستان ... حاضر کردند و آنحضرت از انگشتر ... انگشتری بیرون آورده در انگشت وی کرد علی الصباح قرا یوسف واقعه را به سلطان احمد
در میان آورد و سلطان چنین تعبیر کرد که بر قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران پادشاه خواهی شد و در خلال این احوال خبر به مصر رسید که
ملک اللهداد حاکم دمشق حکام بلاد شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان عصیان بیرون آورده است و شیخی که ... نیز از عاظم امرا ... از ... باخود یار کرده ... استقلال
تیز کرد سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود و چون اطراف سرکشی ایشان بود و امرا مخالف ... بیرون را بجای ایشان قرار گرفت و سلطان احمد و قرا یوسف را از قلعه ... حبس
بیرون آورده تربیت نمود و ملک فرج آن دو سردار را طلبیده بصنوف نوازش اختصاص داد و بعد از چنان شد که هر دو از ایشان با پادشاه مصر ملازم فرستاده
تحیج هزار کس از اسب و اسلحه و زر بعد سلطان احمد و قرا یوسف داد و دیگر خزینه کلان و اسب و کوتل بسیار که از مردم سلطان احمد که در مصر بود سلطان خزینه مصر یافت
داد و بعضی از ایشان بنوکری مصریان و برخی بجز شغلی و ... نیز قرا یوسف با پادشاه مصر ... بخاطر او ... به دوم قلعه ... مرتب داده ... و مجموع مردم خود را منتظر

و ولایت مصر را بنهب و غارت دادند و از اقسام تراکمه دیگر سپاهیان در مصر کشته شده ملازمت را مستعد اند اگر پادشاه ایشان را مخصوص نظر عنایت فرماید همین دیر ملک فرج
شده همه را باب و صلاح مرتبه داده خاطر گرد اینده هر روز قرا یوسف سوار شده جمعی کثیر در عنایت او از کسانی ملازم رکاب او بودند و غیر از ده هم تراکمه مرتبه ... حشمت
اسکوه در خاطر اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف بیشتر از دیار می بزرگ شد و چون تراکمه مردم بی باک و بی سر و پا از شرفی از القوم در ضمیر ملک فرج
و امرای مصر پیدا شد روزی امرا ملک فرج مهمان رفته جگان باهم آغاز کرد قرا یوسف نیز با طایفه از ملازمان خود پسر قرا سلطان خلیل و یزید و اویس قورچی
و دو موسی و دیگر جوانان صید سیاه کار سعدی شده با سلطان مصر در مقام اول در آمدند دست برکمان بخط ره استاده بعضی امرای مصر را مبالغه ایشان در لطف رفتار و
محقق بزرگ شقاوت و کشیده و ترکمانان در نظاره استاده اند از اسب پیاده شوند مهمان را از سنگ ریزه پاک سازند بر تراکمه این معنی شاق آمد چنانکه امرای مصر در این باب
مبالغه نمودند مخیه شقاوت و از اسبان فرود نیامدند و در آخر کار طرفین قرا یوسف به سرحد مصر کرمش او کرده و دو روزند اکمال سواره نزد سلطان مصر رفت ولیکن مردم عرب
با سواران آمدیم و پیاده شود در باب ما عنایت دعا گوئی فرموده و اکنون رخصت یافته با وطن خود بردم و هر جا که هستیم دعا گوی سلطانیم قرا یوسف بعد از ادای این سخن از میدان
بیرون رانده روی بوطن خود نهاد و تراکمه از عقب او متفرق شده و چون بجا بهار رسیدند اهل و عیال خود گرفته روی بولایت شام آوردند و بعد از رفتن ایشان گرد انیدند نفس سلطان
باشد اما طایفه چنین بی رخصت سلطان از مملکت بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی بتعاقب روانه سازیم ملک فرج فرموده این طایفه قومی مشهور و بی باک اند و از جان
شیرین گذشته اند صلاح نمی باید هیچکس از عقب ایشان رود ولیکن از ملکت هر کس و مواطن خود بروند و ترکمانان فرا ماه در راه روان شده بودند از جود مصر تا کنار فرات مستقل از پی
و امرا بسر حدها فرستاده و کوتوالان قلاع سر راه را بر تراکمه گرفتند قرا یوسف و نوکرانش در معرکه غالب آمده مخالفان مغلوب و مقهور گشتند و ترکمانان هر چه در راه می یافتند
غارت می کردند القصه قرا یوسف بعد از قطع منازل و مراحل بر دیار بکر در آمدند و میان او و ملک شمس الدین حاکم استخلاص و تفتیش دار الخره موافقت تمام روی نمود و قرا یوسف
خصومت با او داده چون میان ملک شمس الدین و حاکم وان و سلطان ملک عز الدین نقاری تمام بود ملک شمس الدین اقرار کرد تا قرا یوسف بر دیار وان و سلطان لشکر کشید
و ولایت و محال شیروان و محال و اعمال الولایت را بکار روب غارت قاراج برفت و این دو اویس ترکمان و خویشان و دیگر اقوام با و پیوسته و قرا یوسف قلعه ارجیش در تحت تصرف آورد
و لوکب بخت او روی برفعت و شرف نهاده و آن از رسد در صدد ادای و فتح گرد احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرا یوسف مصر با برادری اعتماد نمانده و سلطان احمد
و اکثر اوقات در ازمنه قرا یوسف بجرات و صلابت قطع گشته لاجرم بطریق درویشان و اهل فقر بر آمده ملبوس شیده با معدودی چند از مصر بیرون آمده و روی برآستان نهاده و از
بعد از دیار بکر رسید و از دیار بکر بکله رفت و در کوشه نشست مردم از زوال دولت او دلتنگ شده سپاه کرده و خدمتش روز افزون بود و بتدریج متفحصان و متابعان از حد متجاوز
دلخواهی جمعی که از ایشان خوشنود و متفق گشتند تا انواع جور و ظلم بتقدیم رسید نیز و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و جبران ارجیف در بغداد
اضطراب و ولوله انداخت حاکم آنجا موضع احوال توقف در آنجا نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از آنکه از رفتن او خبر یافت
سلطان احمد در بغداد در آمد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر **توجه میرزا ابابکر بجانب**
تبریز با سپاه گران و هزیمت نمودن سلطان احمد جلایر بجانب بغداد و دیگر وقایع آن سابقا مذکور شد سلطان احمد چون آوازهٔ توجه میرزا ابابکر بجانب
تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد میرزاده ابابکر بیده روز دار الملک تبریز را از فر قدوم خوش رشک وزینت داد لاجرم بمرطوب ... دستور

بلاد

بیگانه و بیگانه طاعون بقیه مردم تبریز سر خویش گرفته باطراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابابکر تمکین را در شهر تبریز [illegible] کرده در استیلا با قهر و غلبه عالم و کشتار و
فرمان داده بود که در قریه متعرض رعایا گردد و مردم [illegible] که پیدا شد [illegible] تبریز بهمراه آمده میرزا ابابکر داعیه آن داشته که در عقب سلطان احمد بغداد
رود تا کهمان بسیج توران سپاه بزرگ قرا یوسف که دستان را غارت کرده است و قلعه اونیک را از دست والدای انتزاع کرده و گروهی انبوه از ترکمان که و عشیرت ایشان او جمع آمده اند
روز بروز لشکر و جمعیت او در تزاید بود و شاهزاده چون از تبریز حوالی آن زیاده [illegible] شنید بتوجه رزم قرا یوسف سرداران ترکمان را طلب فرموده
بر سبیل مشورت با ایشان [illegible] خویش سلوک باید کرد و طایفه که متابعت یکی آورده [illegible] بییلاق و قشلاق [illegible] روم در
قشلاق [illegible] بییلاق و قشلاق [illegible] مضبوط [illegible] مقرر کرده ایم تا جمعی کثیر از متعلقان [illegible] دیار بکر نیز همین جانب
رسیم پیش ما جمع آیند و چون مردم تبریز جمع آمدند و قرار داد [illegible] بمحاربه و قتال [illegible] صلاح است و بدیار بکر روم و بسرعت حضور
در آنجا روز کار گذرانیم امرا و سرداران ترکمان گفتند اگر [illegible] حضرت صاحبقران کامکار ایشان [illegible] ضبط ولایت از آن ولایت [illegible]
تعیین نموده در تقویه جهات انتظام [illegible] مقابله و مقاتله با انجماعت مصلحت نبود الکون از آن امرای صاحب وجوه تمکین مانده و میرزا ابابکر [illegible] فرموده
و حال آن [illegible] امارت و مملکت [illegible] قوانین جنگ [illegible] میرزا ابابکر شده و شاهزاده [illegible]
[illegible] شهزاده [illegible] افعال [illegible] در ظل رایت [illegible] فتح [illegible] مردم کار دیده [illegible] و کار
چشیده و مردانه پای وفا بر ثبات فشرده در دفع مخالفان سعی [illegible] مردی و مردانگی بکاری [illegible] روی گردان [illegible] خواهیم شد [illegible]
احتیاط بکار خواهیم کرد و ظفر و نصرت در دست حق است اگر هم بروجه دیگر روی نماید [illegible] باشیم قرا یوسف از سخنان امرای قوی
دل شده [illegible] کرده و سرداران را استمالت داده [illegible] مردانه باشید و از موضع خوی کوچ کرده به
میرزا ابابکر شده [illegible] در میان فریقین ملاقات [illegible] واقع شد لشکر جغتای [illegible] جلادت [illegible] مردم ترکمان نیز پای ثبات فشرده دل
از جای نبرد [illegible] حمله [illegible] از سپاه جغتای شش کس [illegible]
[illegible] نفر از جانب [illegible] کشته شدند [illegible]
تا وقت عصر [illegible] سپاه جغتای [illegible]
صف آرای گشته از طرفین داد مردی و مردانگی داده [illegible] میرزا ابابکر جرأت و جسارت نموده چند نوبت صفوف ترکمان را در هم شکسته [illegible] ترکمانان
و چون صفهای ایشان شکسته شد باز مراجعت کرده بر جای خود قرار گرفتند روز دوم و سوم [illegible] ترکمانان زیاده شد لیکن [illegible]
مشغول شدند و شور و شغب گرم گشت و درین روز میرزا ابابکر [illegible] ضعف و فتور [illegible] احوال او ظاهر شد [illegible] روزها [illegible]
نموده و قرا یوسف [illegible] میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده [illegible] عداوت [illegible] خونهای ناحق [illegible] واقع شده [illegible]
است ما هر دو [illegible] ایم و هر کرا [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] ملک و مال [illegible] خلاص شوند میرزا ابابکر [illegible] نمود

استصواب جای خود نجسته و پیش نیامده و بعد از رزم نامدار سپاه که در هم رو بخشید میرزا ابا بکر در یورت قرار نگرفت و اسباب و تجملات پادشاهی را عرضه تاراج گذاشته با چند کس از جلادان
جلد همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته گشته و بسیاری در آب ارس غرق شدند و از کثرت نفایس و اموال و جهات لشکریان ترکمه
افتاد از عقب او شهزاده میرزا ابا بکر تا کنار بهر بند رسیده و سپاه او در بت قرب رت و تاراج برآوردند و بهر موضع که عبور نمودند همین شیوه مرعی داشتند و به تبریز رسیده به جهت
سبب مشغول شدند و انواع خرابها و بیداد آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب را که از شهر گریخته بود در صحرا آتش بسیار برافروخت مردم میرزا ابا بکر آتشها را دیده تصور کردند
و قرا یوسف با تمامی لشکر خود رسیده است بامداد از تبریز گذشته و بخشیده و از مردم تبریز جمعی کثیر به شکنجه کشته شدند و میرزا ابا بکر متوجه سلطانیه شد و در اثنای این اوقات شیخ زاده
اعظم الشیخ غیاث العالم خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل استقبال بجانب اردوی آمده قرا یوسف از آمدن شیخ زاده خبر یافت و حکایات و کلمات پرسش بکار آمده
از بارگاه بیرون آمده و شیخ زاده را با عزاز و احترام در آورده خود معلوم شد و اظهار شوق و نیاز کرد و باز از احوال شهر و خرابیها و اوضاع آن تفتیش نموده خواجه سیدی محمد
شمه از سوانح زمان و حوادث دوران که بر تبریز رسیده بود در ضمن حکایات با میر باز نمود و شیخ زاده او را به جانب تبریز ترغیب و تحریض نمود قرا یوسف در جواب
گفت در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان ایشان را بنده بودم عهد کرده ام در باب ایشان خصومت نورزم و آنچه میان من و میرزا ابا بکر واقع شد از جانب او
بود اطراف مملکت و ممالک کاری نیست و بسر ترکمانان خود خواهم رفت عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر نوعی کرد که قرا یوسف جمعی را بضبط و حراست
تبریز تعیین نمود و بعد از آن حکم فرمود تا لشکرش شهزاده سیدی احمد به تبریز نزدیک نروند و هیچ آفریده از خلایق دور و نزدیک از صحرا بدیه و بیرون نزنند و از نیز مکلاده
و هیچ آفریده ظلم و تعدی واقع نشود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت رعایا به تبریز فرستاد و در حوالی تبریز قشلاق کرد و در جمادی الاخر سنه تسع و ثمانمایه
بسلام بارگاه امیر قرا یوسف آمده منصب امیر الامرائی یافت و همچنین حکام ممالک و حافظان ثغور و سرداران اطراف نیز آن ... به ... فتنه و سلاطین و ملوک از روی اخلاص
گردن نهاده و خدمتش نیز با لشکری از رعیت معاش سند بود ... و صبح شریف او را رعایت نمود ذکر هزیمت نمودن میرزا ابا بکر از سپاه ترکمه و توجه بجانب ولایت ری
و شهریار و گرفتن قلاع و از آنجا بجانب همدان و درگزین توجه نمودن میرزا ابا بکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شد به قزوین رسیده چند
روز در آنجا بگذرانید و پیش از آن توجهش در قلعه شهریار یاغی شده قاصدی پیش میرزا عمر بازمیرزان فرستاده که برادرت از سپاه ترکمه انهزام یافته خراب و پریشان
در قزوین روزی چند بسر می برد جمعی همراه نیست با اتفاق یکدیگر او را دریابیم و بعد از آن شیخ میرزا ابا بکر ... در قزوین گذاشته عازم شهریار شد و ایشان به جهت
فرو گرفتن قلعه مشغول گشت و امیر بیان بهای قلعه پیش آمده جنگهای مردانه کردند و سپاه شهزاده روی جلادت بکشیدن آورده بعضی را بگرفتند و مقصود بدست
آورکار رفته از طلب قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابا بکر قلعه الطبری سپرده بیان و توجهش را پیش رسید با نوکران او در نگاه داشت ده نوبت مال آن از رعایا گرفته و امرا را بعضی
برادر او استان ... و ایشان بر اسب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف درگزین و همدان توجه نموده و در بنون عمر کوک پیش شهزاده رسید و بعضی امرا با بکر گرجی
ناصر شده از میان برگرفتند و میرزا امیرشاه را با پسر سلطان شهر میرزا ابا بکر با عمر کوک و عیوض اصفهانی با کس ... از اخلاص ... آگاه شده و از جمله امرای بر عهد توکل
ارس بوغا و پیر حسین برلاس و اسمعیل و الله الف تا ... و جمعی از این سرکس را با وعده داده حوالت نموده ... و پیری را بگرداند خبر یافته ... گشته و از حکام ... در
حاضر کرد ... کنجیب حال ... و سیفی و ... نمود و ... اسمعیل شیخ راه بازگشت ... بجانب ... و میرزا امیر شاه را ...

از شنیدن واقعه خبر داشت توکل بر کرده گرد و ها میرزا ابابکر آن سه جوان گرفته سر هر یکی را به ولایتی فرستاد و بعد از مصاحب خویش حشر و از امرای بزرگ هر که از آن
خبر داشت بزندان عجزان فرستاد چنانچه دیگران شان از آن بیم نشده و هر گونه قلق خوف سبب میرزا ابابکر را انچه از آن مخالفان داشته هر یک را اگر مرصع و طلا
خراج مملکت معمور و نحو را زنان داشت و میرزا ابابکر از آن زمین در کرین بعراق از عرق رفت و چند روز در آن موضع با نزهت عیش و عشرت بگذرانید **ذکر لشکر آراستن میرزا**
ابابکر و عزیمت نمودن بجانب اذربایجان و محاربه با سپاه ترکمان و وقایع آن چون میرزا ابابکر از قرا یوسف را مگر دان شده و تقلب سلطنت ... وارد القصر بن
کهکیلان او بود از ولایت درگزین و قزوین و همدان خبر از آن مشیر و معمور حشم با سردار این جوانه قربانی نوروز و عبدالرحمن با یحیی از مردان خلیل سلطان و امراء
نموده بعزم ملازمت میرزا ابابکر آمده و در باب مهمات ملکی مشورت فرمود امرا بعضی ان قصد تسخیر کرد و در موسم حرکت لشکر با تبریز آذربایجان تا شوشتر و از ولایت ... ترکمان را
بیرون کنند و دیگر امرای بسیار میرزا اسکندر و میرزا ابابکر با سپاهی از قطعات ... روان متوجه تبریز شدند و بمراغه رسیده قرا یوسف چون از این قضیه اطلاع یافت امرا را
و حضرت او همیشه طلب داشته و بیان رفت و ایشان خطاب کرده من از قوم ترکمانم و بیلاق من اله تاغ است و قشلاق دیار بکر و حدود فرات و تخت سلطنت
نسبتی ندارد و اکنون این عزیمت یعنی میرزا ابابکر روی توجه باین صوب آورده است و حضرت صاحبقران و حقوق ابا او در ذمه ما ثابت و اگر شاهزاده بجانب
اذربایجان هیچگونه طرح اصلاح بین بسبب عزیمت شاه همه دوستی بجای آوریم و کمالات و معنی خود بازرم و شاهزاده خود عنایت نمود و امرای عراق
باتفاق آمده برادر دهر را این چه حکایت است که ما تا زنده ایم از ملازمت شاه جدا نشویم و دست از دامن تیغ باز نمیداریم و عراقیان از همه جانب شرب حرب اقدام بنمایم
و جانهای خود فدا سازیم و آنچه بزبان شاه گذشت حضرت صاحبقران و برادران میرزا ابابکر در ذمه ما حق نمک دارند و است که میرزا ابابکر برادر خود که امیر تیمور گورکان با چندین
مال و استعداد و لشکر آراسته در ولایت ... از مملکت بیرون کرد و امرای بزرگ قتل آورده نان ارباب ناموس و لشکریان را بی نوال گذاشته و از ظلم و فسق در حق
بی آمد جمعی را بر ما امارت رسیده است و در مقابل ما آورده مجاهدت نموده اند هرگز در این حرب نموده اند و این و در رسم حرب همیشه اهتمام دارد عراقیان ...
و برادرانش شیخ معصوم و منصور و جلال الدین و ترک و برادرانش یادگار شاه و چابق و جمعی که پرغا قوم سید زاده همه ترکمانان عظیم بزبان آوردند و در حق صلاح
جائیر ... و موافق قرا یوسف بواسطه آنکه امرای عراق و اتفاق ایشان و امرای وفاق ... خوشدل شد و از سر اشتعال تمام بتهیه اسباب حرب و جدال
اشتغال نموده ... با امرای عظام و کلانتران احشام در شب غازان ترکمان فرمود مانند چوانغار و برانغار و قول ترتیب یافته شد و از مردم شهر و دلاب حشم انبوه فراهم آمدند
و امرای دیگر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در آن اثنا بعضی سه تن شان به ملاقات قریبین اتفاق افتاد قرا یوسف بنابر تصور آنکه میرزا با جمعیان کار زار عظیم از لشکر
او خواهد زد و از موقف خود دور شده و بعضی دیگر بوی نبشته که اگر قرب را طلب دارد حتیاج شو خود از سر بصیرت بی غیرت نماید میرزا ابابکر خود متعرض قلب ... شد
از بهادران اعتمادی ... بجانب برانغار خصم و در عهده ضبط ترک و برادرانش یادگار شاه بعون انت و ایشان پای وقار را استوار داشته حملهای عظیم کردند و از طرفین
جمعی کثیر کشته و زخم دار گشته عاقبت شکست بر ترک افتاده روی گریز نهادند و میرزا ابابکر ایشان را تعاقب نموده تا از آن جلو بی رسیده لشکریان ترک بر نیزه حسیم کرده اند
دامن بسط م و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند و در آن غیبت میرزا ابابکر بر برانغار سپاه او حمله آوردند و جمعی را از پای جنبش سپاه بر انغار را با تمام ایشان نبود بکار
از جای برگرفتند و مردم جوانغار یانی چون آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند طایفه خود کشته و جمعی بافشند عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران

ترا که منهیه بقتل میرزا ابابکر شده بود و میرزا با باباحاجی و با زمره مردم چند در پیش قلب ایستاده بودند در مقام مخالفت و مدافعت آمدند و از دلاوران ترکمانان چند نفر را زخم رسانیدند و برخی را از

گردانیدند و چون از مردم محن بمقاومت ایشان هیچکس قدم بیرون ننهاد از آن مخالفان تیغ برکشیدند باباحاجی پای از مواقعت باز کشیده بعقب برفت و بسطام و سپاه امرای عراق از

فتح قول در آمدند و قلب سپاه را بر هم زدند و در آنجا بود که [illegible] مردم هر طرف متفرق گشتند و در بین اثنا غلام امیر کوسی دیگری از لشکر قرایوسف میرزا را بر پشت رسیده

نادانسته که شهزاده را زخمی کاری زده از مرکب بینداخت و آنجا معلوم نشد و متفرق گشت و لشکریان روی پوشیده کان مرحوم میرزا ابابکر را پیش قرایوسف آوردند و او همه را در کنف

عصمت جای داد و پیش خلایق خویش فرستاد و غلام ترکمان سر میرزا را نزد قرایوسف آورده بود نفرموده او متعقب گشت و سر شهزاده شهید را با بدن پیش شهزاده فرستاد که دفن

کردند و بعد از مدتی شمس غوری استخوان او را به ماوراء النهر برده در قبة الخضرای کش مدفون گشت و چون زراره دی همایون شهزاده کس نماند باباحاجی که در وی دی شهزاده

گریز همچون گرفت و میرزا ابابکر بعد از هزیمت از عقب ترک باز گشته با سی چهل کس در معرکه رسید و از مردم خود اثری نیافت چاره از عقب گریختگان روان شد و قرایوسف

و هیچکس در عقب او نرفته رخت و مال و دواب و غنیمت بی پایان بر لشکر ترکمان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان نادانسته آن را بهای اندک [illegible]

ارزان فروخته شد و هر امیری و ملکی جمهور ترکمانان اشاره او را آغاز داده راه بیرون شدن مینمودند قرایوسف را از آنجه هیچکس طمع نکرد و همه را به عنایات نوید داده چون

اسباب سلطنت بیرون از حد و حساب نصیب ترکمانان آمد قرایوسف خاطر بر پادشاهی قرار داد و سپاه متوجه ییلاق الکه تاق شد و در آن ایام بسطام و در آن مکان

سعادت بظهور رسید و بیوجنه بر ترتیب عظیم یافت و چون در ییلاق نزول کرد در باب خطبه و سکه اندیشه نموده قرایوسف چنان میخواست که فرزند خود پیر بوداق را بر تخت

نشاند لیکن از دور و نزدیک اندیشه مینمود و قرایوسف رسولان با تحف و هدایا و تکالیف بیرون از اندازه امیرزاده را که گرفته بود برای ملوک و سلاطین باطراف و اکناف

روانه کرد و یکی از معتمدان حضرت با ممالک تبریز نزد سلطان احمد جلایر به بغداد فرستاد و پیر بوداق را بشخصی مصحوب قاصد روانه کرد و التماس نمود که سلطان احمد او را تشریف فرزندی و پادشاهی

پادشاه نامزد ارسال نمود ایلچیان پیر بوداق چون بدار السلام بغداد رسیدند مضمون عرایض و انعام یافته ایشان را بگرمی و فرزندی موقر گردانید و جواب مکتوب پیر بوداق

از روی محبت و صحبت نوشت و او را بخیر فرزند خوانده و چتر و دیگر اسباب سلطنت و نشانهایی از ملازمان خاص خود بر سم داشت و فرستادگان ترکمانان در صحبت ایلچی سلطان

احمد باز گشتند و چون اسم سلطان احمد در باره پیر بوداق معلوم قرایوسف گشت اظهار بشاشت کرد و در باب سلطنت فرزند جان خود اجابت نمود و در جمیع ممالک و قلع

بوی بیرون خطبه و سکه باسم پیر بوداق موشح ساخت و در منابر احکام فرمود و چنین نوشتند و پیر بوداق بعد از ابو نصر یوسف بهادر نوشتند و ادب پیشکشی و هر کدام پسری یا برادری

بفرمان حکم ملازم پیر بوداق گشته بود و هر کس موضعی مانده بود قرایوسف رقم سیورغال بر آن کشیده بود با عنوان ادیان گشته از انصاف امکن پیر بوداق را حسن صورت بابای

سیرت جمع بود چند روز در این خاکدان دنیا بمشاطه طبیعت کرد و بود و هیچکس عداوتی نرسید و در علم و کمال و رزق و بزرگواری مشهور شده پادشاهان شروان و ملوک گیلان

و حکام جبال و حاکم کردستان و سران حسن کیف با ارسال ایلچیان فرستادند و پیشکشها روان کرده زبان بتهنیت گشادند و مژده جلوس بر زبان راندند

تا چون رسید قرایوسف پیش سلطان احمد قاصدی فرستاد و چون آنحضرت پیر بوداق را فرزند خوانده و برای وی چتر و دیگر تکلفات پادشاهی فرستاد

واجب اللازم والله دعای حکومت مملکت آذربایجان با وی مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع دشمنان [illegible] و چون صورت حال برین نهج

بود واجب نمود بعرض رسانیم باتمام رای عالی حکمت

ذکر تسلط و استیلای قرایوسف در ولایت آذربایجان و توجه بعد از انهزام میرزا ابابکر و کشته شدن

بیرون آمدن قرا یوسف. یکی از وقایع این سال آنکه میرزا ابابکر قرا یوسف سلطنت را بالکلیه عراق عجم و کستان داد بعد از آنکه خبر قلعه سلطانیه را از تصرف میرزا ابابکر شنید
از قزوین و قم و کاشان شهریار و درگزین و همدان را از تحت تصرف در آورد و بعد از آن نسبت اعمال تبریز فرمان روی بدانجا نهاد و ایل و حشم و لشکر بسیار جمع شد و دیگر آنکه با حاجی
چون از معرکه قرا یوسف عثمان برتافت سلطانیه که در وقت آمد از آنجا که لشکر خود را بر قلعه با آنکه محاصره قلاع را لشکر بود و از برای ترکمان بر ضعیفه را محاصره قلعه مذکور فرستاد
و بر آنکار رفته در مقام تسخیر قلعه آمده و از آنکه این قلعه گیری از نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک را میسر نشد و هر روز برضا جمعی از ترکان که در کنار خندق صف کشیده تیر می‌انداختند
از اهل قلعه نیز در نشست و ناگاه تیری که را بر روی او رسید و آمده و جراحت استداد یافت و بهمان زخم درگذشت و بعد از آن قرا یوسف بر در قلعه آمد و چون دید
حصار مستحکم گشت از محاصره پشیمان شد و پیوسته مسلک مردم عاقل چگونه حفظ حصار را هشیار گشته و از اطراف تبریز و برو از نواحی دیگر قاضی علاء الدین با برادرش
سلطان احمد جلایر چنانکه مذکور گشت بعد از قلعه النجق مشغول گشته و در آن که مدتی او را اجال ... سلطان و وکلای سلطان در حوالی قلعه واقع شده
بود که چون بیرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز بغداد رفته و در تبریز حاکمی صاحب وجود نبود قاضی رایت استبداد و استقلال برافراخت و بنا بر آنکه قرا یوسف
میرانشاه را استخلاص بسیج و از قلعه منصور تسخیر نامه نوشت و قلعه موضعی حصین و نزدیک باشد و قلعه محکم باشد بقاضی و بعضی ملازمت قلعه النجق با خانه انجیه ...
سپاه داشت و غیر از حضور او را داشت و چون قاضی علاء الدین از مردم متعین نخجوان بود و در حقیقت ولایت او از قران منفرد و عمر ترکمان بار با لشکر و همه قومان نخجوان رجوع بود
گرفته و هر ساله در کیاست نوشت بطوع و رغبت و بقسم میشوند و در آنکه ناکاه مال فراوان جمع آورده و هر روز جمعیت قاضی زیاده میشد و نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت
با برادران حقیقت طبعی از اتراک و تراکمه را در حوالی تبریز و مقام داشتند پیش خوش می‌باید آورد و رسوم مهمات از ایشان میکشیده و از اتابکان ملک ... منقاصی قاضی را
بر آن داشت از اتراک و تراکمه در حوالی تبریز و مقام داشتند و پسر برادر او در قرابای او را حاجی قورچی و جلال الدین و شهریار و غیرهم و اتباع خود را نیز بقلعه در آورد
و کلید قلعه را بایشان سپرده علوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت و چون مدتی برین قضیه بگذشت و در کستان پسران ... نشسته که فرمود و نزد ... قاضی حیله اندیشه بسبب
از ایشان در ملک و مال مدخل نمیبینند باره بعضی و حسد در خاطر ایشان قوم استیلا یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین که در خانه قاضی جمع شوند و در قلعه
گرفته قلعه را بتحت تصرف در آورند و مقرر کردند که چون ملازمان فریاد کنند هر کس که باشد دست بسلاح برد در چهارشنبه شخصی با قاضی حقیقت ترکمانان که جمعیت کرده بودند در خفیه
حکایت میکنند قاضی با برادران گفت فردا مجموع ترکمانان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و آنچه خیال کرده از قلعه بیرون کنیم و در همین روز بوقت ظهر
را قاضی در خواب بود ترکمانان بر در خانه او مجتمع شدند و میلان نعره بر آوردند و سیاهکاران شیده هر قوم بمیش نهادند و چون شور و غوغا بالا گرفت تاج الملک اسلام برادر قاضی از مرد بیرز
به جهت و پهلوان بیدو با شمشیر کشیده از خانه بیرون دویدند و شهریار تیری در خانه گذاشت چنانچه بر سینه او زده و از اسپش سر برگردانید و مجموع برادر دیگر باری بیرون نهاد حاجی
قورچی هم از اسپ چوبه تیر آخرین جست و بقاری و بیحال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر در برابر اعدا رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره کردند و مجموع نوکران
قاضی علاء الدین کشته گشتند و اهل ایشان را در میان هم قسمت نمودند و با یکدیگر مشورت نموده گفتند اگر بانضباط قلعه مشغول نباشیم ملکی و از عهده آن بیرون نخواهیم آمد اکنون مصلحت
آنست که قلعه را بالکلیه بپسر قرا یوسف سپاریم و خود ملازمت او کنیم و از اینجا تا یورت مشهور است همین در این شد که بکسی از عهای ایشان تا خاطر جمع نمود و شهر
با نقب اسکندر راه داد و شد و تقی‌الدین رسیده حال عرضه داشت اسکندر را آن مقدار سوار و پیاده رسید و استقلال در حرکت آمده بقلعه نزول کرد و در جوار اهل حصار ...

کمر بسته لا رشیمی عت بصحبت روز کار ایشان ظاهر دید و هر یک از آن سرداران را منصبی تعیین نمود حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان نصب و محمد
و دولت دار را به نیابت و وزیری ارزانی داشت و صورت فتح قلعه ایج را معروض امیر یوسف کرده امیر و خدمتش لایق قلعه را باسکندر تفویض کرد ذکر توجه میمون

میرزا ابا بکر بجانب یزد و کرمان بعد از انهزام از سپاه ترکمان و وقایع آن سال

در سنه احدی عشر و ثمانمائه میرزا ابا بکر از تبریز چون بهمت
با هشت براه یزد متوجه ولایت کرمان شد و چون بران حدود رسید ایلچی پیش سلطان اویس فرستاد که حاکم آن ولایت بود و دستار و دواب و چهارپایان مازم
شوند تا بگذریم غالب مصلحت باز دیگر باشد سلطان اویس درین باب با امرا مشورت فرمود همگنان گفتند اگر او را اینجا مقیم سازیم و مالک را از زیر دو برکنده امیر بزرگ را از
جهت شهزاده را بر خلوت ایشان اطلاع داده بسپهسالار امیر بزرگ در فتحان بارودی میرزا ابا بکر رسیده حظ نظر غنیمت دانسته شد و از کمال غایت... ایشان
شمه اعلام سلطان اویس کرد و چون میرزا ابا بکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت و شهزاده را با عزاز و احترام تمام بشهر آورده در قصر
جنت نزهت او تعیین نمود و چند روز بعیش و طرب گذرانیده میرزا ابا بکر سلطان اویس را بپادشاهی باستقلال با قوت و غلبه ... از قبضه اختیار او بیرون برده
لا یجتمع فحلان فی شول و لا سیفان فی غمد بمقتضای ... میرزا ابا بکر گرفتن سلطان اویس را بر صفحه ضمیر منقش گشت و خدمتش همین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روزی که بازی
طلبی چوگان زده براس قصر را فرود گرفته نوکران میرزا ابا بکر در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافته باو علی توجه تا روز دیگر آفتاب طلوع کرد لشکر کرمان بر در
قصر صف کشیده ایستاده بودند آخر الامر عهدی در میان آمد و امیر قصر شهزاده بگذرند و او نیز با آنکه در ولایت خرابی کند عنان باقلیم دیگر معطوف سازد و میرزا ابا بکر
از قصر بیرون آمده با معدودی چند از دروازه امرا اکبر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و بمقصد رسیده میان او و شاه قطب الدین والی آنجا مبادی وصلت و مواعید کلام
باهم و انعقاد بسبب آنکه حضرت خاقان سعید شاهرخ بهادر سلطان بر آنجا لشکر کشید چنانچه از آن شمه رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی العزیز
چون میرزا ابا بکر از ولایت کرمان نهضت نمود سلطان اویس دیگر باره در آن مملکت متمکن گشت و لشکر بجانب گرمسیرات و بنیک و مکران فرستاده از آن سپاه طایفه
گریخته بسیستان رفته عرض میرزا ابا بکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست و لشکر با امیر رحشن اندک است شهزاده در حرکت مسارعت نموده عنان عزیمت بانکجا منعطف
ساخت و از شهر زود تسخیر میکرد و میرزا ابا بکر از برق سرعت پیرامون را منوده از سیستان متوجه شد و در عشر جمادی الاخر سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن خطه نزول فرمود سلطان
اویس این خبر شنیده متحیر گشت و از غرابت اتفاقات مقارن انحلال لشکر یان هر یک بجانبی رفته بیجوز رسید و توهمی در کرمانیان پدید آمده در چهارم ماه رجب سلطان
اویس با لشکر جرار روی بجانب بم نهاد و در راه اشهر کوه بتقبیل ملاقات دست قوت داده وقوع قرار دادن دست بجنگ و جدال باز نمود و امیر بزرگ از امرای کرمان کشته شد
رعب و اضطراب کمال کرمانیان راه یافت و میرزا ابا بکر در محاربه توقف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا برابر اردوی او خندق کندند و چون
شب شد میرزا ابا بکر شبیخون آورده تا کنار خندق آمد و از هیچ جانب راهی نیافته از جای خود نجنبید و میرزا ابا بکر فرمان داد تا تیری چند بلشکرگاه مخالفان انداخته باز گشتند روز
دیگر علی الصباح میرزا ابا بکر بخبر سپاه خود در برابر سلطان اویس برآمد و فوجی از مردان کارزار دیده بر در خانه بایستادند و چون هراول در هم آویخته از ملکین گاه
بیرون آمده دست بردی نمایند و سلطان اویس غافل از این معنی بر آن جانب فضا بر داشت سپرکرد و با لشکر روان شد میرزا ابا بکر کمان برد و از ملکین او را کاهی فرا اندر
کرمانیان بمقصودی متوجه گشته خوف بر ضمیر ایشان مستولی گشته هم از آن جانب بر نافت و بی تأخیر در آن محل از زد و عقب حضرت و توقف نیافت کرمانیان شهر را مستحکم

رزبنام بیرون آورده روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتیل با فراط کردند و چون شاهزاده بحیرت رسیده الوس و احشام برده بود و سلطان اویس لشکری در مصاحبت
برادر سلطان حسین و علاءالدین جرحی کرد ابنیه و بعد از محاربه با شاهزاده ابابکر منهزم باز آمد و سلطان حسین بحیران کرمشغول شد با لشکری آراسته متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از ملاقات فریقین
و محاربه جانبین شکست بمیرزا ابابکر افتاده و شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافت و در حین رجوع از قفص کالبد بجانب لشکرگاه عرش پرواز نمود فانا لله و انا الیه راجعون الحکم لله العلی الکبیر ذکر
احوال اولاد امجاد شاهزاده مرحوم مغفور عمر شیخ بهادر بعد از وفات صاحب قران مغفور و حالات ایشان سابقا میان برادران بنابر سعادت و ارس
اخوت استوار بود تا یافت مغفران و قوی تفاوت حاسدان انجمن بوحشت انجامید و هم بحربها کشید و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید کرده بمیرزادار المعتمدی بپرده حفظ نشیند
و در او بسوی شیراز بردند و در دعلعان تبدیع و مضافات یزد پیش میرزا پیر محمد آمدند غیر عمر قوچی در دهنه نابین هر ابلمنود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شده لشکرش بنهبها و تخریب عمارات
و تضییع عمارات و زراعات فرمان داده و چون میرزا رستم را قوت بود که بجنگ پیش بیاید و میرزا پیر محمد روز دیگر اصفهان درعین کامرانی فارغ بجانب شیراز بازگشت و میرزا اسکندر را
نگاه داشت در قبرستان و ده و در حیاو ده طبس بنیز لشکر از زاده سپاهیان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت او را فرزندی عظیم داشته باستقبال برادر دوان شد
و میرزا اسکندر را معطف هر چه تمامتر بشهر درآورد و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک گشت و نوکران میرزا اسکندر را که در شیراز بودند مقید کرده میرزا اسکندر
سعی نمود و میرزا رستم پرتو التفات برتهیه اسباب لشکرکشی فارس انداخته هر دو برادر در موافقت یکدیگر با لشکرهای گران عازم شیراز گشتند میرزا پیر محمد علم کرد و از حصار
بنیر حضرت الدوله دیلمی تا درمن دغه بار ان تاکن روضه خانه رحمی کنار در بیست مضطر زنر و مقر خواجه را باسم مبغلدی فرستاد او هر بیر فاروق درو معارف انجال
میرزا اسکندر بشهر از سلیمان ملامست و علیه الصلوة و السلام رسیده در قریه لکر موضع فرود آمده و سپاهی سپاه متوجه خواجه میرزا پیر محمد بود و میرزا پیر محمد را بتوجه دیده
برای ایشان ناخت و همه را متفرق و پریشان ساخت و میرزا پیر محمد فرمود تا امرای قلات و دیوانات و هزار جات گذار را گرفته همه بسط گذارها استوار نمودند
و میرزا اسکندر بعضی به کناره آمده و میرزا رستم نیز با لشکر فی الفور رسیده در اول فرش گذارها بحیری تمام کمال ایشان راه یافت دو روز با فراز آمده ابری سیاه تمام در هوا پدید گشت
میرزا اسکندر فرمود اگر امشب باران بارد از گذارها گذشتن توان گذشت بهر طریق که باشد هم درین شب از آب عبور باید نمود با تحقیق این عزیمت جمعی از
لشکریان را در گذری و در مشهور ترین گذارها بود در مقابل عمده سپاه فارس بود باز داشت و فرمود تا نقاره زدن آغاز کردند و از گذری جمعی بر آب زده چون باد
از آب گذشته بر مستحفظان باقی گذارها خبر شبیخون مجموع روی بگریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود چنین حربی عظیم محل نازک بود از مستحفظان با خلاصت نفر نموده عازم شیراز شد
و باد و باران چنان قوی گشت که از طوفان نوح نشان میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر تا در شهر رسیدند میرزا رستم در برابر دروازه سلم فرود آمده و بعد از آن
بنابر کثرت گل و وحل و باران که انبوه بود ابر کوه رفت و اکثر ایام از صبح تا شام از وقت فی الحقیقه ظلام نایره حرب و قتال افروخته بود چون زمان محاصره بامتداد
داشته لشکری بی جانب کرسیرات بردند و جمیع الوس که آنجا بود را در عرصه نهب و تاراج آوردند و غنیمت گرفتند و از آنجا مراجعت بطرف اصفهان بر افراشتند و بعد از چند گاه
میرزا پیر محمد را داعیه انتقام پیدا شده لشکر بآن الکا فرود آن ورود آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور بود و امیر حسن جاندار
و امیر شیخ بیک علی از امرای آن ضمیمه عزور او شده و در آن ایام میرزا رستم خود بطرف و با تاخون در اصفهان در قبضه بود از شهر بیرون آمده در موضع کنارات نشسته
بود و چون خبر توجه لشکر فارس در اینجا با ورسید جمعی شاهزاده را مصلحت ترغیب نمودند و میرزا رستم از روی عجب دهشت و قافله شیراز از برای ما شوقات و ترکات می آوردند

و چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا رستم اغرق را گذاشته و دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف مهمات آن شب راست نموده فرود آمده قراولان جانبین یکدیگر را
دیده بودند و کرده را نشناختند همان شب تا روز پاس داشتند و روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد تعبیه سپاه اشتغال نموده صفوف لشکر را آراسته و برانغار را
بعهده حیات و بر لاس و طاهر بن امیر سیف الدین باز گذاشت و قول را با بیر سعید برلاس و شیخ محمد حیدر و صدیق بیرد وارد و در جرانغار مقرر شد و خواجه
حسین ترتیب داد و باطل بقیه را از امرای نامدار و مردان روز کار با خود داشت و میرزا رستم قول را باهتمام سلطان شاه و قاضی احمد صاعدی مضبوط و مرابط کرده و جرانغار
صاحب اقبال و میرزا اسکندر را تعیین نموده و در برانغار امیر حسین جاندار با فوجی از آنجا در آن نیزه زن شمشیر گذار قرار یافته چون تسویه صفوف دست داد میرزا رستم پیش
دستی کرده بر سپاه قرابش حمله آورد و هر دو لشکر مانند باد صرصر بر روی یکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده آخر الامر میرزایان غالب آمدند و صفهای مخالف
متفرق بعزم انهزام برتافتند میرزا رستم تکاپش آن آمد و امیر حسین جاندار دلیرش کوکب فیروزی سلطان شاه محمود قتلغ قاسم منعوف میرزا رستم را ثنایر داد و کار
گذاشته خود متوجه خراسان گشت و میرزا اسکندر نیز عازم الفتوحات شد و چون میرزا پیر محمد انعام خود کشیده حکم فرموده دیگر کسی متعرض نوکران و متعلقان
میرزا رستم نشود اصفهان و شهرها و لشکر را بر سر فرار کنند میرزا پیر محمد بلکه چند روز در سر قرار کنند و ملک را غارت شد و امیر حسین
جاندار با فرزندان از روی عجز و اضطرار پیش میرزا پیر محمد آمدند و متعاقب ان ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر کرد که اینان رسیدند و میرزا پیر محمد را شان را
سپرد نموده محمد قبچاق و عیسی نکاول را بر رفقه بنزبان سخنه مصحوب ایلچی روانه خراسان کردانیده و در اثنای راه اهل قبه با هم یکدل گشته حیف باشد که شد
و نبرهار گشته و محافظان را بسته گذاشته بر حوالی گرفتند و میرزا پیر محمد فرار نمود کاشان و حدود قم و امثال آن مجمع گردانیده عازم اصفهان شد و غلات آنجا باد
الکار آفتاب ارتفاع شده وطن گرفته بود بسوز برج و حصار را نمانده بود و همین هنگام شاهزاده جوانبخت با داد اصفهان ارتفاع نمانده و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد جمعه
ودفترهای مال و خراج را واداشت و حکومت اصفهان بغیر از خود بشیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد حیدر و قاضی را به لارستان و شیراز حرکت
و شیخ را به ملک حکومت کاشان روان گرد و خود در عین غره از شیراز باز گشت و روزی چند بغرا عزیمت که از اینجا متوجه خوزستان شد چه امیر سعید برلاس
و شیخ زاده و توکل و حکام آن نواحی و توکل و حکام آن نواحی بودند دم از عناد و خلاف میزدند و میرزا پیر محمد آن موضع را بامیر عبد الله پروانچی و عبدی خلیفه داده و ملا صبغ احمد
پس از امرای سپاه کش با عهد نامه رخ نکرده سیورغال داده و در مقام عطف و عتاب آمده و جز عنایت و لطف از ما نسبت بشما ظهور نخواهد یافت و چون فرستادگان پیغام شاهزاده بگذرانیدند
امرا با هم مشورت نموده قرار دادند که باستقبال بیرون آیند و میرزا پیر محمد در پیش دستگاه کشته فرود آمده بودند و امرا با قرآن و پیشکشها بخدمت شتافتند و بشرف پابوس دریافتند
و التفات نوازش و عطوفت بسیار از کشتند و شاهزاده میرزا بسیار دولت شهر شهر برالاارت زن فرق مقصد و چند روز بجرمی ابتدا خط گزار اسپ عازم در قبلی شد و از آنجا
متوجه جزیره گشت چهار دانگه سردران در دیه احشام و اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبد الله کشتیها فراخور فرستاده بودند و شاهزاده شد ملک خوزستان
را سوی حیثه ماند و جعفر نهاد تا حتی و بعضی امرا با بر عفو نوش جهود کرد و آنچه شده بر رحمت ایزدی پیوسته و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت
بجانب شیراز منعطف گردانید ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از انهزام از پیش برادر و رفتن بجانب خراسان میرزا رستم از
حوادث دوران در آمده و بعزم پابوس حضرت خاقان سعید فایز شد بنواخت و عواطف خسروانه از شاهزادگان امتیاز داشت و در باب بعضی از ارباب جرایم

ملازم

ملازم او بود شفاعت نموده ملتمس او را بانجاح رسانید سعی حضرت اعلی شاهزاده خاطر شریف ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الملک شیراز شد و در میان توابع و حشم
روزی بر سبیل احتیاط نگذاشتند و چون زمانه خواست وبال فنای آن زمان بگذشت باد در ظلمت شبی از راه بیابان بجانب ... غالب روان شد و چون بکجرود و ولایات سعید
جمعی بوی پیوسته و میرزا جهت دکه دریغ بود متوهم شده لشکری فراهم آورده پیش از آنکه جلال میرزا اسکندر را بشغام یا برادری برخیزد و او را بیقین بیک بار رسیده جنگ در پیوست
و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی از اتباع و لواحق متفرق شدند شاهزاده جوانبخت تغییر وضع کرده خواست که از جوان ... از آنجا آمده غلام
چهره بر روی اعتماد تمام داشت بگریخت و بنا بر آن عزیمت فسخ کرده در صحرا و بیابان میگشت تا بجوانان ... اتفاقا حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان از حضرت صاحبقران خاقان
سعید آگاه گشت را بر دار زانان داشته بجو خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه را معروض
آستان گاه پایه سریر اعلا کرد و تبیر و میرزا اسکندر از اندیشه متوهم بود و از پرده غیب صورتی نماید و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید بر این قضیه افتاد مصحوب تواجی امیر سید
احمد ترخان حاجب ... و خاک ... مستقان طریق ... متعلقان میرزا اسکندر ... خاطر مبارک ... دولت ... علی خان
الایات ... داده او را ... ساخت ... میرزا اسکندر را ... میرزا پیر محمد ... نمود
شده بود و بعد از تمهید معذرت و نصایح مشفقانه و بیان فضیلت رعایت صله رحم و رفع التفات ... مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را با ... طلب
عنایت و شفقت مخصوص ... از ناحیه از نواحی مملکت ... و ... رابطه اخوت ... میرزا اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان
سعید اطلاع یافت با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد با میر ... رابطه اخوت ملاحظه کرده ... از ... نموده معرض
لا تثریب علیکم الیوم عمل فرموده از جرایم درگذرد و شفقت و ترحم فرماید و شب و روزی ... می بیمود و صحرا و بیابان قطع میکرد ... آنکه ... بمضمون ... رمضان سنه
... از ... میرزا ... شیراز در آمد و ... خواجه حسین ... در وقت ... میرزا پیر محمد
دست از طعام ... داد و ... با غرور و احترام ... انواع تنقد ... آورد و اسباب پادشاهی ... ماه رمضان
آقا ... شاه شجاع بود ... میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده در منزل سعادت ... قرار گرفت ذکر لشکر کشیدن
میرزا پیر محمد جهت تسخیر دار الامان کرمان و کشته شدن در راه بغدر حسین شربت دار و اشرار جماعت میرزا پیر محمد بعد از ... میرزا اسکندر شیراز ... مصحوب ...
با لشکر گران متوجه تسخیر دار الامان کرمان شده منازل و مراحل می بیمود چون بموضع ... رسید حسین شربت دار ... شاهزاده ... طمع ...
رسیده بود با طایفه از اشرار صورت غدری بر خاطر گذرانیده در نیم شب از اطراف و جوانب خرگاه شاهزاده در آمده ... سلطنت ...
... از ... و میرزا اسکندر ... وقت از واقعه عظمی آگاه شده ... راه شیراز ... و بعد از ...
شهر رسیده با تیمور خواجه ... میرزا پیر محمد ... ملاقات فرموده ... حال ... اعیان ... شیراز ... میرزا
اسکندر ... و چون ... از دو طرف ... رسیده ... بود ... امرا و اعیان ... فارس میرزا اسکندر را ... پادشاهی
خواجه علاء الدین محمد ... اصحاب ... فارس ... شهر ... حسین شربت دار ... جرات ...

برادر خود عمر را بوثاق اسکندر فرستاد تا او را از آنجا به شرب چپ برده متوجه اصفهان برق و باد بطرف شیراز رفته بود و در همان زمان امیر عبدالصمد که جانب یزد داشت کشید

و با ته امرا اطاعت و انقیاد اظهار کرده در عمارت دلگشا شد و مضمون بالکه عظمی برچم تا شتر بطور شیراز آمده در میان سعادت چتر بر سر آن یار دولت برافراختند و از جانبین

شهر جنگ در انداختند و حسین شرتب از دروازه سور دستان رفته باکلوبه علاء الدین محمد تنگ در حوالی های مرغ کشتند و در آنروز بیکار از درب سور دستان

بشهر در رفت و خلاصه حسین این خبر شنیده بر ایشان خاطر به حال گشت و متوجه تربت خود گشت و سایر امرا و لشکریان بمیمنت میرزا اسکندر کردند و شهزاده

که دروازه سور دستان بگشودند در آن شب سرداران سپاه وافاد متحصن شهر در آمدند و انعزاز بالکلیه شرتب دار با جمعی معدود که جانب کرمان فرار نمود و در

دیگر میرزا اسکندر جمعی را از صفت با حسین سواحت نموده بعد از میان بر داشتند و میرزا اسکندر بر سریر ایالت فارس تمکن گشت و امرا ایشان را امیر محمد رستم سغلدی

ره نموده گرد آمیره [illegible] استماع این واقعه ازیم فرو بحثه در عقب یکدیگر عازم شیراز گشته و در الجمله امیر صدیق در راه حسین شرتب دار را گرفته گوش او را بریده با جمعی بر سم

جان نثار نزد میرزا اسکندر فرستاد و بعد از آن ملعون را ابزار شیخ سعدی در کس برو آوردند و در آنجا صحبتش رو دوانش نان کرده و بعضی از برودت و ریش

او در آشیده بر کاو نشستر دکلاه [illegible] پیش او نهاده پیش امیرزاده شهزاده ازو ی رسیده او چرا قصد برادر و مخدوم خود کردی حسین جواب داد

اگر نسبت با و قصدی مدفوع شد [illegible] میرزا اسکندر کار او کشیده بدست خود چشم راست او از حدقه بیرون آوردند و فرمود تا بزخم چماق او را [illegible] خشمگین

مخزول را دم کش را باصفهان فرستادند و بعد از آن [illegible] دوسه روز [illegible] مجموع امرای میرزا پیر محمد [illegible] میرزا اسکندر نهادند

اله داد و عمر [illegible] و با وجود آنکه نوکر قدیم شهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بود [illegible] امیر عبدالصمد [illegible] میرزا اسکندر [illegible] طلوع باقبال امیر عبدالله

و امیر عبدالکریم و خواجه محمد [illegible] سوی یزد فرستاد و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنیدند که [illegible] اصفهان

روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع چون پدرش [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

در آن اوان از آنجا باز گشته پیش امیر [illegible] آمده [illegible] منظور نظر اعزاز و احترام گشته چند روز در تبریز بعیش و عشرت گذرانید [illegible] باتفاق [illegible] جهانگیر [illegible]

احمد صاحب عازم اصفهان گشت و میرزا عمر شیخ بن میرزا [illegible] امیر جلال [illegible] در اصفهان بودند باستقبال شتافتند و [illegible] نا کرده متوجه [illegible]

و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ جدا شده [illegible] میرزا اسکندر رسید و صورت حال را معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر [illegible]

در عقب امرا جنگ نا کرده بالجانب [illegible] سوی دفع سلطان معتصم [illegible]

فتح میرزا اسکندر آمده [illegible] ملازمان رکاب اسکندری بنصرت باری حضرت داوری دود از دودمان [illegible] مخالفان [illegible]

عراق در آمده [illegible] سلطان معتصم [illegible] اصفهان آمده [illegible] پیش آمده [illegible]

بحضور الکاه [illegible] شعله جهانگداز [illegible] قاضی نظام الدین احمد

ساعدی عصابه [illegible] رعایای [illegible] اصفهان [illegible]

میرزا رستم [illegible] حضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسید و قاضی احمد ساعدی با دیگر سروران باستقبال شتافتند و میرزا اسکندر [illegible] خبر یافته

امیر محمد

امیر عبد الصمد را و از بندر یزد خلاص شده بیوزنه فرستاد و دیگری از امرا را با جنت چربا و قاسی روان کرد و خود چون عازم شیراز شد جمعی از امرای میرزا پیر محمد

ناکرده متوجه یزد شده بودند در اثنا راه امرای میرزا اسکندر صهبتی و الکوموش و میان بایشان رسیده جنگ کردند و اسکندریان غالب آمدند و امیر جلال شاه

بایشان پیوست و دیگران کرکنجه راه خراسان پیش گرفتند و چون انجا رسیدند میرزا رستم تحریک نمود تا اجازت حاصل کرده بعراق آمد چنانچه مذکور شد و ایشان

نیز همراه بودند و امرای میرزا اسکندر پیش از این کار نیز در رفته بمحاصره اشتغال داشتند عاقبت در آن باب مبالغه نمودند تا یزدیان بستوه آمده امیر عبد الصمد را

از حبس بیرون آوردند و بجهة ادای صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و بنا بر وضع شهر را التماس نمودند همیان حاجی در کوتوال قلعه یزد در اثنا در آن نزدیکان بجد ملا بکر نام محمد بیداد آمد

ملا بکر طاهر را در قلعه قایم مقام خود کرد و بنیه و بسیج از اسباب بیرون رفت و طاهر پیش امرای میرزا اسکندر بمحاصره یزد آمده بودند خبر فرستاد و عرصه خالیست فرصت

غنیمت باید شمرد و امرا ایام ایزد در قلعه رفته شدند و جمعی کثیر از اهل شهر را بقتل رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف صفی را الکومت آنجا تعیین فرمود و بیزد فرستاد

اسکندر را مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی مکرر بپیش حضرت خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید

شهید بنا بر ترفیه حال رعایا در امور مملکت داری شروع نموده مهمات آن الکه بنظام و انتظامی گرفت الکنون التماس آنکه از برادران هر کرا مصلحت دانند نزد

عراق فرمایند تا هر دو معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جوان بخت میرزا بایقرا کشیده او را با طبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و مکرم

بسمت رفتن عراق عجم کرد و امیر و میرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی با بزرگواری مایر تبه جهانبانی رسیده بمنصب عالی اسلاف با خلاف رسید چنانچه کار

مقالید امر و نهی مملکت در کف سلیمان علیه السلام موسوم است با نفوذ استقبال پادشاه مقتضی لان شکرتم لازیدنکم شکر منعم بر عقلا و شرع عاید منعم علیه واجب بجای باید آورد

تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و مضمون سند عرضه کس باجنک را ملاحظه کرده بنا بر ملتمس میرزا بایقرا که آثار رشد و نجابت از ناصیه او ظاهر و لایح بعنوان

صوب روانه گردانیدیم وظیفه آنکه طریق عاطفت سلوک دارد تا عقد العهد انتظام یابد و اما موافقت ایشان برزیند دلیله الحمد والمنة و از انعامات از امثال این

وصایا مستغنی است و جاودانی و برادران و خویشان را در ظل رأفت و شفقت جای دهد و اثر نمی در ثبات دولت و بقای سلطنت اثر عظیم دارد و بکی بنات سلوک داشته الواب

مرسلات مفتوح گرداند و از و ناشر باشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول افتد و حاجت موصول گردد ان شاء الله تعالی **ذکر محاربه نمودن میرزا رستم**

و میرزا اسکندر و مراجعت میرزا اسکندر بشیراز و آمدن میرزا حسین سلطان باصفهان و گرفتار شدن علایق بهبدی و فرار میرزا رستم بجانب آذربایجان

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود نزهت بتسخیر ولایت عراق عجم گماشت و امیر عبد الصمد و امیر صهبتی را بجانب اصفهان روان فرمود و ایشان بطرف قلعه زرد

رفته قلعه آنرا متصرف شدند و میرزا رستم از صورت بالکرها متوجه انصوب گشته و بمحاصره قلعه اشتغال نمود و چون بر تو شعور میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافتند

باستقبال ایشان شتافت و انجا آمد چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعه استحکام بردند و میرزا رستم برادر خود میرزا بایقرا را در آن نزدیکی بعراق

آمده بود تلطف نموده پس از معجه با خود یار ساخته باتفاق محاصره نمودند در بین اثنا ناگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر

نیز متوجه انصوب شد و میرزا رستم بسه فرسنگ استقبال نمود و لشکرها بهم رسیدند و بعد از ساعتی از جانبین صف زده محاربه نمودند میرزا اسکندر بموضع انگاه

زر قسمه مهود دران ملا میرزاده حسین سلطان با ده هزار سوار بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل سنوات شد ذکر آمدن میرزا حسین

میرزا اضیر سلطان پیش آنحضرت در قفای او بجانب عراق درین اوراق مذکور خواهد شد انشاءالله درین اثنا میرزا رستم از اسکندر استمداد نموده میرزا اضیر سلطان بموجب

مصالحه برادران بجانب اصفهان روان شد و هر چند کس فرستاده از میرزاده اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر در یکطرف اصفهان مقام داشت

و میرزا اضیر از طرف دیگر بشهر در آمده و دران ایام از جانبین محاربات قوی اتفاق افتاد و هم بجان شد و در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نموده و از غلبه جوان

حوت و اسپان از مردم با قوت شکست و میرزا رستم بالضروره ولایت گذاشته روی بارودی قرا یوسف نهاد و میرزا اضیر سلطان های تخته فتح کرده در شهر توقف نمود و میرزا

اسکندر همچنان بر سر نزاع و جدال بود درین اثنا طایفه از لشکر گردانیده برخصت میرزا اسکندر باز گشتند و خود نیز ترک محاصره نموده بجانب شیراز در حرکت آمد

مثل اصفهان بسیاری غلامان متفرق گشتند و از طایفه قتلق از راه اطراف اغا خرگشت گویند در ایام محاصره اصفهان میرزا اضیر سلطان بر بالین در ویشی رسیده در آن شهر

بابت مزروع نموده بود و درویش عزیز او گرده وظایف حرمت تعظیم را بسر میرزا اضیر سلطان خواسته و درویش از روی حاجت باید ببرند لا بد زبان عذرخواهی نمود الحمد لله

با عجب ساعت رسید شاهزاده در گیتی عالم را اغبط رسید در آن زمان نگاه بر دو قیافه کرده و آنجا غیر ازان الاعلیه رو میرزا اضیر سلطان از اصفهان بر رجوع نموده

و الغرض معروض رای خاقان سعید گردانیده القصه میرزا رستم چون بحوالی تبریز رسید امیر قرا یوسف غرقاب و ترکمان استقبال نموده اعزاز و احترام مرعی داشته میرزا را بشهر در آورده

و زیب سطح مهمای عظیم فرمان داده آنچه وظایف مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق گذرانید و از برای شاهزاده سرای خاص

مهیا گردانید بهترین سراهای تبریز بود تعیین رفت و فراخور آن معاش داد و بجانب هر روز متفرق گشته میرزا رستم و امیر قرا یوسف بخلوت با هم صحبت میداشتند و درباب

تنظیم ملک هر نوع سخنان مستغنی شد و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و قرا یوسف در جواب میگفت که در عراق عجم شاهزادگان بسیار و مال فراوان

و لشکر فراوان در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو مملکت بسهولت میسر شود و از دولت یاغی در تخت تصرف است و میشی را عمر دار دامی دیگران هر کدام که خواهی

بیرون فال شاهزاده بر زمین نهاد و ان الحال از اقسام عده کرده بر اسب انفاق روی جلادت بر بار رستم نهیم و لعبدار تسخیر آن بلاد با تکلیف بردیم و چون میرزا

رستم را تعلق تمام باصفهان بود همچنان در توجه با تصوب اصرار مینمود آخرالامر قرا یوسف ترکمانان را فرمان داد و در رکاب میرزا رستم روان شوند و میرزا رستم برخورد میرزا

عثمان را پیش قرا یوسف نگه داشت و چون روی توجه باصفهان نهاد امیر قرا یوسف امیرزاده عثمان را تعظیم تمام بسیعه و بسلام باز داده بر همه کس مقدم میشمرد و او را شنایی

راه ترا که میرزا رستم را گزاشته و دیگر بخش شده میرزا رستم با خلاص خواص عازم اصفهان شد و خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار مملکت بود با بارسال نزد میرزا

عراق بر سر استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر در آورده و خدمتش در تبت کرده در اصفهان کامران و کامگار گشت و دیگر باز احمد و چون خواجه احمد صاعدی

بخلاف بندگی شاهزاده در تخصیص وقت با مدافع نمود و میرزا رستم در قتل او با خلاص مقربان مشورت نمود همگنان متفق شدند چون عزیز دولت و خواجه را بسیار بیگناه

خواجه آمده و در آن زمان که روز با تمام رسید و بموجب سعی وروز مقرر هم خواجه را آخر کشتند و صاحب دیوان بعد از قتل خواجه میرزا رستم هر دو را گرفتند و میرزا

رستم بر مسند سلطنت بنا کرده عازم خراسان شده در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمایه بپا بوس حضرت خاقان سعید مستسعد گشته به انواع الطاف و

اختصاص یافت و آنحضرت ایشان را با خاص شاهزاده شاهرخ و میرزا را بجانب شیراز نامزد داشت و بعد از قتل میرزا رستم پسران میرزا اسکندر در فارس و عراق بنام فرمانفرمایی

علاء الدوله علاق شد و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده در دارالملک سلطان ملکشاه بتخت گاه رخت ذکر توجه موکب سلطان

۱۵۱۱

احمد جلایر از بغداد و بدر آذربایجان و محاربه نمودن با قرا یوسف ترکمان و کشته شدن سلطان احمد و قرار آن درین ایام امرای

عراق از سمرقند مراجعت کرده با آذربایجان رفتند سلطان علاء الدولت پسر سلطان احمد جلایر را که پدرش حاکم ری ساخته و نگاه داشته بود و جمیع شهر بغداد را از زیادت شوکت و مکنت منبوع

و چون بحوالی استراباد رسیدند علاء الدولت قاصدی در خفیه پیش پدر بادشاه حالم انجا فرستاده از تحت عازم بولایت آذربایجان اند و لشکر و احوال و جلایر قرار ان

همراه دارند وقت طامعه پدر بادشاه در حرکت آمده با لشکر بیرون راه رفت طایفه از اتباعت الشکر مغول و هر چه الا اشتر باخود بردند و جایی در مانده بوجه دست از احوال

و انفال نشسته و مجموع را گذاشته با اهل و عیال بر در نشستند علاء الدوله پیش پدر بادشاه رفته چه بموجب اشارت حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله

در حجر سلطان احمد جلایر بود پدر بادشاه در حباله نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استراباد بفراغت روزگار گذرانیده مقصد حضرت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف

در مقام تربیت او آمده خدمتش را بالتفات ملکی آلوده خاطر کردانید و چند وقت ملازم بود آخر الامر امرای عراق بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله

پیش پدرش سلطان احمد رود و توقف او در اینجا مستلزم فتنه پریشانی قرا یوسف علاء الدوله را پیش خود طلبیده و دهشت میان ایشان و پدر تو مبادا غلط اتمام مؤکد با قید قلاد

در مقام محبتیم دمدمه شده و تو در کربت غربت گرفتاری صلاح چنان می‌نماید که خدمت پدر بامدادرت نمائی و نهار در تبریز تردی و اوارل دو دشمن الحال پیش مرغ

خواهند گشت و انصح موجب فتنه خواهد گشت و امیرزاده یوسف علاء الدوله را در آغوش کشیده و اسب و جامه داده و گسیل کرد و خود بجانب خوی رفت سلطان زاده

چون از اردوی قرا یوسف بیرون آمد باغوای مردم بد آموز همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بدانجا رسید طایفه از ارباب شرارت پیش او جمع شدند و جمعی

که بدار الملک قرا یوسف حاکم تبریز بود انحصار اشیده ندا اکمال سوار شد و پیش علاء الدوله رفته دلجوئی فرمان پادشاه چنان شد تو بتبریز بیائی چرا ایشان

امر شده علاء الدوله جواب ناملایم داد و حاجی کوچک از در مهر گرده پیش قرا یوسف فرستاد و خدمتش از جرأت علاء الدوله در غضب رفته اما تعجیل از فرستادن خود

و در چاه زندان سلطان زاده را محبوس نگاه داشتند در اثنای این اوقات بجز نام سلطان احمد در استحکام سعی می نمود و مال فراوان در آن باب صرف کرده بود در

عمارت مدینه السلام صرف میکرد و بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیاری از زر نقد و طلای خود را صندوقها نهاده

معاونه معتمدان خویش موضعی که هیچکس گمان آنجا نمی‌برد پنهان کرده درین نوبت بدار السلام آمد آنها را بجنگ آورده شهر را از آنچه بود مختصر تر ساخت و خندقی عمیق در آن

آن فرمود و ما حضر کردند چنانچه از آب شط بخندق می آمد و باز بشط منصب می‌شد و چون از عمارت برج ها روی قلعه بپرداخت رسولان پیش قرا یوسف و پیر بوداق خان فرستاده

بالتفات و دلجوئی بسیار پیغام داده و در بهار آینده بواسطه ضعف مزاج و حرارت گرمای بغداد و ندار در ییلاق همدان اتفاق زمستان خواهد افتاد قرا یوسف در حالت سلطان احمد

سلطان علاء الدوله را که بدو مواقف مزاج نمیشد در پیغام توجه بجانب همدان نیز متأثر گشت و دهشت میان ایشان توجه دیگر در آن و از دیگر شده در قصر مملکت یکدیگر گشتیم من خود نقض عهد نکنم

اگر کمکت این امر پسندیده منسوب حاکمیت و این نوبت ایلچی سلطان زاده بازداده احترامی نکرد و چون بهار رسید قرا یوسف بییلاق الاتاق رفت و از طرف سلطان احمد باغنیم

نام دار و حاکم بییلاق همدان آمده و سهدان تصرف کما شتکی از سلطان جاگیر بود ایشان در قلعه متحصن شده و سلطان احمد تابستان در آنجا گذرانیده پایان تزده قرشون ممکل

از آنجا متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم برادر بسطام بود بجبر زاد از آن آمد و محاصره کرده و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد کس نزد پیش معصوم فرستاده و او در رعایت

روی طرفش باز داشت تا به نو برداد و معصوم بدان سخن التفات نکرد و سلطان احمد گفت همه ساله بگرد تا خود پیش آید و مقارن آن حال خبر رسید که او ویس نامی در بغداد فرمان مرسوم

شده و بعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده اند و حرص سلطنت انجنبی گشته سلطان را اجل نوشته بنا شد و عازم دار السلام شد و چون بدانجا رسید عزم جمعیت

مخالفان از هم فرو ریخت و اولیس مذکور و پسرش و جمعی با وی کشته و نساء ایشان گرفتار شدند و درین زمان سلطان از شط بیرون باز گشته بتغیر او قرا یوسف در تبریز

قشلاق کرد بعد ازان بنابر تعرض قرا عثمان بولایت ارزنجان و والی انجا پیر عمر از شط سیف با لشکرهای گران متوجه الشرف شد و پیر خود محمد را در دار السلطنه

بجهت محافظت مملکت در آذربایجان بگذاشت و سلطان احمد غیبت قرا یوسف را غنیمت شمرده از مردم اوبرات و نهادگی که سابقه او بود جمع ایشان قرا یوسف گشته بودند

و سپاه عراق عرب و حشم کردستان و لرستان و دیگر ممالک گروه انبوه و لشکر گران با شکوه از بغداد و همدان آمده از انجا متوجه تبریز گشت و محمد پیر قرا یوسف

از آذربایجان بجانب ارض روم رفت و سلطان احمد با زینت و تجمل تمام در غره ربیع الاول سنه ثلاث عشر و ثمانمایه بشهر آمد و چند گاه آن ارض در تصرف آن جنابه در تبریز اقامت نمودند

شتر و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اصناف و اشغال او میکشیدند و جنیبهای اسبان و اشتران و شتر از کجهای شاهی بود و دران بقفور آب بر سم گویی بجای خود با نمایش

زرین بجهای مرصع پیش پیش می آمدند و بر بالای سرش چتر مرصع زربفت داشته بودند و مرغی از طلاء احمر بالای چتر تعبیه داده و در پای مقابل یک مرغ صفوری در دهان

نرگس نقشه کرده و امرای عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان بزرگان و صاحب حسنان و ملازم بودند با جامه های زربفت هر یک نوعی از

سلاح در دست گرفته پیش میرفتند و بر دست راست سلطان شاهین و صاحب صحبت انتشار ممالک بود و هم بر خاک و سنبها در دست چپ او بغداد آقا نیز پیاده

میرفت و از پیش روی سلطان بقدر رسیدن پرتاب سنگ مسافت بود و دران روز شهر را آیین بسته انواع زر اقمشه را بسته بودند و هر چند قدم در ره فرش

زرنگار و نقره منقوش مسکوک می ساختند و هر چند گام زنبورهای انواع اشیای قیمتی بر زمین می افکندند و سلطان العادل با تاج داشت و در دیده دار زمانه

الخبر نامیگرد بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و جمعی از امرا که در عقب محمد پیر قرا یوسف رفته بودند در چهار فرسخی با ویرسیده بعد از گوشش

فرمودن هر دو گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی روان شد و بعد ازین محمد پیر قرا یوسف بنابر طلب پدر رفت و مردم ارزنجان و ملوک آن شهر در تسلیم

تعلل نموده و داعیه داشتند و قرا یوسف را از میان بر گیرند و شهر را بپدرش تسلیم داشته باز گردند و قرا یوسف بدینمعنی راضی نمیشد اتفاق محاصره کرده عاقبت سادات

موالی و اعیان و اشراف ارزنجان بیرون آمده شهر را تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام او بعضی پیر بوداق خان موشح گشت و آنجا را با قراق الوجی بر رسم سیورغال

بنابر اتفاق خویش برقرار و سپاهی گری عنایت معتقد بود ازرانی داشت و چون دو روز از فتح ارزنجان گذشت به سمع قرا یوسف رسید که سلطان احمد در تبریز نزول

نموده امرا و اعیان سپاه و عمر بان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت نمود امرا و اعیان سپاه بر محاربه قرا یوسف با سلطان احمد

اتفاق کردند و در باب کمی خویش سوگند ان بر زبان آوردند و قرا یوسف بتعجیل را بود عمرهای جمع جمعیت خود کرده بنید و متوجه جانب تبریز شده بحاجت منزل به تبریز آمده در اراضی

رسیده شده و سرخه نموده به صحرای قرب شنب غازان بود و سلطان احمد در انجا توقف نموده بود و سپاه نیز دران منزل فرود آمده تهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول

شدند و صبح روز دیگر قرا یوسف از یورت خود سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت

و از ملاقات فریقین رزم عظیم واقع شد و از طرفین جمعی کثیر را قتیل رسید و عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند با اطراف و جوانب گریخته

گشته و سلطان احمد در معرکه تنها مانده ناچار عنان بگردانید و در وقت فرار زخمها بجهت بادر رسیده داشته و بصدد بدست نیاید حشم و سلاح و جامه

پادشاه را اگر چه او را اعتبار است سلطان سوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می‌آمد در رفته و از غایت دهشت هم آنجا نشست تا به جای که از عقب وی می‌آید باز از فضای پیر
لکش وزارت بیرون آمده و بر بالای درختی رفته جلد نگاه میکرد و در آنحال سلطان میگوید از معرکه بیرون رفته در وی بگریزد و آورد و اشارت کرد پادشاه علامات
برآمده پیش سوراخ رفته و بار برگشته و اراده این چه حالت سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن ما مردم از این شهر بسیار است چون با
شهر برویم و از وجه پایان را از ایشان بستانیم و در او رعایت سزای کنیم و همچنین در بغداد رسیم ملوک یعقوب را بگو او را از اندرون رسیم و بدین جمله عبور کردیم پیر لکش وزیر تا جا رفت و اولاد او
در خوردن مقال ملهوی و از امور اکثر و حصار های مخفیه سخن گفت المحروسه بعد نهار خوردن آغاز نهاد و چون از انکار فارغ شد شهر را ترک کرد و میان ... و بغداد و یعقوب به رفت
معینه است و غالبا نفعی از آن به نخواهد رسید و بیشتر است و چون شب در آید مردم پیش سلطان جمع شوند و دیگر تا ملاقات با او دست ندهد و سیری چنین از ادوام ما
بگیر از زمان شما ... و اکنون مصلحت است که پیش قرایوسف روی و کیفیت حال باز نموده ... بستان لکش وزیر از این سخن معقول افتاده متوجه درگاه
پادشاه شد و از آن زمان میرآخوران و ختاجان را سلطان جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد و سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسب با خود همراه داشته
باشد و چند دیگر بهر سپاه افتاده و ناگاه پیر لکش وزیر با کاشی مجلس قرایوسف در آمده و گفت سلطان احمد در موضع نزدیک سهیات اگر پادشاه خواهد
جمعی را همراه من قرایوسف گفت این چه سخنست بیدار او چند ترکمان قطع کرده باشد پیر لکش وزیر بر قسم خود اصرار نموده عرضه داشت و معتمدان خود با پیر فرستاده تا ...
بسیار مردم قرایوسف مردم اعتنای خویش مشت در هم زده و بری کشیرگچی و مجموع ایشان دستگیر شدند همراه لکش وزیر و دین کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ بیرون
آوردند سلطان ... برهنه با رکیک پیراهن قبای حقیر او را پوشانیدند و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و دستش را بر کتف بستند کشیرگچی سوار کرده مجلس قرایوسف
رسانیدند امیر یوسف پای خود سلطان را بر پهلوی خویش نشانده با سلطان عتاب برگشوده با سلطان خطاب کرد در اصلاح بر قرب و قعر تو اعتماد است بارها بفرمان تو مجلس
و اسباب بزرگی ... خوردی در تصرف و مملکت من بکی خلاف کردی و قرایوسف هر حکایتی که در دل داشت اظهار کرد و حرکات ناشایسته در ... تیغ
از روی صلابت شده بود با زمینو بعد از آن او را از مجلس حلوس بر خیزانیده در صف نعال نشانده و پیر بوداق خان در آمده لکش بر گشته و امرا و اعیان با سلطان
لعن کرده مملکت تو به تو بود که و پیر بوداق خان بر سر او ... مملکت آذربایجان با اسم پیر بوداق خان با تب نوشته و تکلیف کردند و سلطان آن سخن را
خود نوشته الحال لکش ... ماه و مهر را در حوالی آذربایجان کنار گشتیم و تو آمدی بعقب از ... ذرت ... الکنون نورت قرتی حفو ... ماضات ... داده
و وران بایت ... دیگر بکتابه خویش در قلم آورد و مضمون آنکه فرزند اعز اعجز ابقاهم الله در بغداد مستحفظان قلعه است و قلعه مکرر ... برادر شما بغداد و بغر ... اعراز ... شد
غیاث الدین شاه محمد را در زندان داشتیم باید از توجه او آگاه شوند و الحال برادر و پیر لکش با سنجال بیرون آمد و مفتاح قلاع و خزاین بادسپاه زیر ...
مخالفت سپرده و دیگر ... حرمت ... و اطاعت و انقیاد ملتی شناسند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرایوسف و امرا هم در مجلس حاضر بودند
مهر را با مهر دار ... اسلام ... و امرای ادبیات ... جنیان اعراب عزان ... کمتر ... بنده ... ایشان داده و در کتابت ... مهر ... قرایوسف
با سلطان احمد ... و با وجود آنکه نقض عهد داشتی و تقصیرات ... من لشکر کشیدی من ترا نکشتم ... سلطان روی سلطان آورده ... خاندان سلطان اویس
تو خراب کوی ... از تو هیچ کاری و لاتی باشد صلاح ... و ... هم ... قرایوسف را بفرمود ... الحال ...

خود برخواست و شمشیر از میان کشیده پیش قرا یوسف آمد و گفت حیات این شخص موجب فتنه و فساد است اگر او را زنده گذاری هزار فتنه و شورش روی نماید

امرای عراق متفق الکلمه گشته و الوان و اردوان سلطان احمد را بهیچ وجه مصلحت نیست ای ترکمان صادق جواب داد و اگر هزار کس همچون تو در لشکر من باشد دغدغه بر خاطر

خطور نخواهد کرد دشمن بوکند خود را ام در قصد او تکلم در اصلا کشف بوکند خود عمر نخواهم کرد سلطان معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده و خصمان صاحب خون اگر تو قصد او نکنی

حمایت هم مکن قرا یوسف ساکت شد امرای عراق ستمکش را گشته سلطان را بمعرض شیخ شاه برادر او بود بر در خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان برادر

مرا بناحق کشته است و سلطان بر صدق مقال او گواهی داد و از بسیاری مبالغه طرفیان قرا یوسف قتل سلطان احمد با ایشان همداستان شد و خواجه جعفر با چند کس دیگر

بجانب ستمکش رفتند و سلطان را بعوض رسن بند زه کمان با آنکه سلطان احمد دیروز بعدم فرستاده اند [illegible] میگویند که سلطان زنده است و چندان مبالغه میکنند که ملک العرش

روی ننماید قرا یوسف سلطان را خفه کرد و امثال این امور موضوعا برای آنست که سلطان فرمود که نعش سلطان را در مدرسه شیخ کججی نهادند و صوفیان بر او [illegible] بیرون نیز سه روز

روز آمده سلطان را بر اکال سپردند و بدان تربت [illegible] و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شب شربت شهادت چشیدند

و سلطان علاء الدوله را که در قلعه محبوس داشته بموجب فرموده قرا یوسف بر او عزم فرستادند سلطان احمد را تجهیز و تکفین کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادر

سلطان اویس مدفون گشته بود و [illegible] چنانکه دنیا جای آفات است و محل مکافات در بسیاری اوقات ظالمان هم در این عالم بجزای اعمال سیئه خویش

گرفتار میشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بسمع علیه رسید از خواجه عبد القادر چنین رسید که در حضرت سلطان بیرون بوده گویند در باب قضیه او این قطعه گفت

خواجه عبد القادر این رباعی گفته و در مجلس اعظم ورده بعرض حضرت خاقان سعید رسانید **رباعی** عبد القادر از دیده همی خونریز ٭ با دور سپهر نشست های ستیز ٭ کاین مهره

کبودانگاه ٭ تاریخ وفات سلطان شهزاده مهدیم [illegible] بوده بعد از قطع پیوند از دار السلام رسید بعد از آنکه ملک پادشاه اولاد و اخلاف سلطان احمد را

در بغداد محصور کرده ایشان در شب گیتی بهشت بدر رفت و بر ساحت عراق عرب استیلا یافت در آن مملکت مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورده و بار

دیگر از دجله عبور کرده و خطبه و سکه بنام خویش موشح ساخته و دیگر پیش پسر شاه محمد قرا یوسف بعرض رسانید و کرد **ذکر پرتو التفات از اشفاق خاقان سعید بر احوال شهزاده**

های عظام و ترتیب اسباب طوی پادشاهانه مقرون وقایع و حالات آن در شهور سنه احدی عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید پرتو التفات باحوال اولاد و احفاد اندا خته و مقرر فرموده

که اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند و موضع باغ شهر را در ترتیب مقدمه آن تعیین فرمودند دار الملک هرات واقعست آرایش داده و جشن شاهزادگان

غیاث الدین میرزا بایسنقر و جلال الدین محمد جوکی بهادر ساخت چنانکه مقدم آن شهزادگان میرزا الغ بیگ را از سمرقند و کرمان آمده و شاه قطب الدین ولی الحاج ادام الله دولته

و الف ادام میرزا را و جمیع موجب اشارتهای حضرت خاقان امیر ابراهیم را شهر یار جمشید قدر فرمودند که با لشکر فرمایند در ایام ظفر انجام در شهر جمادی الاول سال

مذکور از دار السلطنه هرات بیرون آمد و چون رایت نصرت شعار بقصبه اسفزار رسید رجب اشرت کار ملک ارسپاه جلادت شعار از نهمای داوودی در بر

خفتانهای مصقول در سر و کلاههای کیانی را در بازوی بعرض کامکار رسانیده چهره ظفر نیاد از اسفزار روان گشت و امرا و اکابر لشکر بنای کمین گاه بیرون قلعه دو فرسنگ شد قلعه در خیره فلاحان

و امرا و اهل سیستان معمور گشته بیرون صاعقه وار کشیدند رای عسکر را عزیمت نمودند که بر موکب منصور مانند قضای مبرم بر ظاهر قلعه ذرع کردند هزار مرد جلادت از مردم

هرات و دیار شاه اسکندر در خار حصار بوده و بها سالار سیستان شمس محمد و جمعی که همراه او در قلعه سپهر آن ولایت را در قلعه بودند و غیرهم با ایشان متفق شده در مجموع ولایت آن رنج

شب به دیوار حصار رسانیده بالا بستیا ایستاده و جمعی از سپاه منصور مستحصن گشته که توکلی و یوسف عراقی و ضراب از دو جانب دروازه در آن دیگر حمله کرده دروازه و دیوار باز گرفتند و پیادگان
باقی درآمدند و مبارزان جانبین در هم آویخته بگرز و شمشیر در یکدیگر آویخته و فغان چون دست برد لشکر ظفر آیات اثر مشاهده کردند در قلعه گریختند و ارکان دولت و اعیان حضرت
در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب اهتمام نمودند که نقب بعهده امیر شاه ملک بود و یکی بعهده امیر مضراب و یکی بعهده امیر ترخان و یکی بعهده امیر حسن صوفی ترخان
و دیگری بعهده امیر علیکه کوکلتاش و یکی بعهده امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگری تعلق بامیر نوشیروان داشت و دیگری بامیر قرمان شیخ و یکی بامیر سعید ترخان و دیگری بامیر
شیخ امیر محمد شرف و طایفه از سرداران سپاه ظفر شعار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب مشغول شده و مردم قلعه نیز کوششها بجا آوردند و منعوب شده قرب ده شبانه
روز آتش رزم و پیکار افروخته بود و اهل حصار چون علامات دولت و اقبال بر چهره حال لشکر نصرت شعار مشاهده کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند امیر اسکندر
بالنکین و پهلوان بیمش در آن ... بر کنار قلعه از دروازه بجهت تخفیف تضرع آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر شاه ملک را به سخن عجز و بیچارگی ایشان رقت آمد
سر را حقاً عرضه داشت بخشش همه خواهش نمود و التماس همه با نجاح اقتران یافته شد و اسکندر و آن گروه در آن قلعه بحضرت شتافته شدند از ارباب جرایم بمراحم
و عواطف خسروانه اختصاص یافته شدند و چون خاطر خسرو جهانگیر از دغدغه قلعه فراغ یافت از راه قیح آیت بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوانان بیمش در آن روز
مجید را صنف و پیش سپاهی معارف سیستانی بر رسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاده در ترغیب و تحریص بر اطاعت و انقیاد و عرض مسعود مبالغه داده که اگر
شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه عالم پناه آید جز عنایت و اشفاق در باره او منظور نخواهد بود حق حلیم است لکن تا کسی که شیهه او با قصد عرض دولت
و ملک او نمی‌آورد ذاکر نصیحت با او ... رضا اصغی نماید و از خواب غفلت بیدار نگردد هیچ روی از نکبت لشکر ظفر اثر بر آن ولایت از مکمن غیب چه خبر خواهد آمد
و در شریعت و معدلت جایز نباشد و چون الجاح لشکر سپاه فیروزی شعار حصار را در میان گرفتند و اهل قلعه در مقام ممانعت و مدافعت اسکندر
بالشستاده و از جانبین جنگ در پیوسته و لشکر منصور از آن بازگردیده در ارباب قلعه تاب... روز کار پیکار امیرزاده جهان ... زده آب جاه را
نیز با رشتاده نیز شاه حضرت ... ش حصار و مردان کار بر ... دست بیشتر از ... برزمین نهاده از ... ... حضرت خاقان سعید ... الحق
مبذول داشته لشکری از پای حصار را باز خواندند و باره ... عنایت و عاطفت ... و آن اطلالی باقی حصار و قلاع دیگر در آن نزدیکی بود دست و داس ...
زده ... و چون آن ولایت مسخر و مفتوح شد شوکت ... در جنبش آمده ... لشکر نصرت شعار گشت و شاه قطب الدین با آنکه خود ... کس ...
آتش خشم جهانسوز زبانه ... نیز گشته ... و ... و شهرهای سیستان ... در عهد رستم باز بسته ... بود ... نشسته ... و ... دیران ...
و عمارت در آن ولایت ... و ... و مزارع ... اشته با وجود آنکه ... ملکت فراه فراخ ... از آن ...
بسیار از لشکریان ... و امیرزاده رستم در آن ولایت از عراق آمده بود و امیر مضراب ... برای ولایت رفته بر همین طریقه سلوک داشته
و چون ... در ... مملکت بمرتبه رسید ... بر سپاه منصور حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده و ایالت آن ولایت را به اسکندر ...
و ... از ... به ... آن ... در شهر شعبان دار السلطنه هرات از فر و جود خجسته ورود آنحضرت زینت ... و در این اثنا ایلچی ...
پادشاه ... رسیده ... حضرت ... منصوره ... عنایت و عاطفت ... مخصوص گشته رخصت انصراف یافته شد ذکر احوال شاهزاده

عالمقدار میرزا خلیل سلطان و پادشاهی او و دیگر حالات و وقایع آن زمان بر ضمایر دانشوران بصیرت و هوشمندان معانی پژوه

مخفی و محجوب نماند که رشته سلسله امر خطیر سلطنت و شغل خطیر خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی اساس بقیه عنایت ربانی و مدد تأیید

سبحانی خیالیست محال و باطل و اندیشه ایست که هر کو بخاطر گذراند و بقاء آن بمجرد کثرت رجال و بسیاری اموال بدون اراده ذوالجلال میسر نشود و مقصودی

بنا بر شد چه اگر اسباب ترک و جهانبانی و مقدمات ملک و ملکستانی میرزا خلیل سلطان را دست داده بود و اکثر آنها در تحت ... تا آن غایت سلک ... عرش

بنجه روزگار شده باشد در زمان انتقال و ارتحال حضرت صاحبقران با جمال بدار القرار اکثر امرا و ارکان دولت میرزا را در رفعت بار دولت نشانده بودند و حشم و لشکر گردون

اثر در ظل رایت او مجتمع و چون در اکثر داوران دولت حضرت صاحبقران بحسب سن روزی بزرگتر بنوه و نبیره خود ملک را پادشاه برداشتند و جمهور امرای صفات

و حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون بجدالی آن بلده ملک را رسیدند اهالی و اعیان صاحب اختیار او محافظت دفاین و خزاین متعلق بایشان

میر اشتند با امرا و ارباب علوم برسم استقبال بیرون شتافتند و مقالید و مفاتیح کنجهای آن تسلیم کارکنان شاهزاده نمودند چه آنچه از اسباب مذکور شد دوران

ادوار شهور و اعوام در دار السلطنه سمرقند مجتمع بود و در ربع مسکون هیچ کس نشان نمیداد و هشت اقلیم عالم اکابر و اعیان و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف از

طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و حشمی از خزاین ما لا کلام و سلاطین ذوالاقتدار از قلماق تا اقصی بلاد روم و از هندوستان تا نهایت شام و از

دیوم و از خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و سغار و دیگر برکات و شوکات و شوکتهای ملوک و حکام از بلاد و دیار کفر و اسلام در آنجا اشغال یافته

بود و چندان نقره ابیض و طلای احمر و دانه مرصع و جواهر نفیس و امتعه نفیسه و تجملات پادشاهی از قبا و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تردهال و اسب

و شتر در خزانه موجود بود که هرگز غیر آن در خیال جمشید و فریدون نگذشته بود و در خیال محیله قارون درنیامده بود و ملک خراج سی و شش سال ممالک محروسه

ضمیمه آن شده و با آنکه محکمهای چنین و با آنکه اسباب آماده و خدم و حشم فراوان از سوار و پیاده و ملکیت خیل و حیران و شغت دارکه محکمهای چنین با آنکه اسباب

ناگهان بر بیت میرزا خلیل سلطان و قاهر در اندک زمانی سر هیچ باز نهاد و شاهزاده مشار الیه دست اسراف و اتلاف برگشاده از آنچه زربان کیفی

زنون و کوهر از گنج اشت جمعی را که شایسته یک دینار نبودند هر یک را نقط بهر دینار و هر فردی از افراد که از ایشان مستحق صدتومان بودند در ازای یکی را صد هزار ...

الکنه بعدل را رایگانی داده او بیم ایشان سبب زوال و اضمحلال ملک دولت بکمال شدند و از جمله آنچه ارباب دولت و اصحاب ملک و وزرا در القاب حضرتش بابت ...

و لاحیات شاهزاده و اوان احتراز نمود یا او که بعون فرو ماندگان را بر کشید و بر منصب امارت رسانید از دخالت آن منیر رسید هم خاطر امرای کبار دو دل ... مقعدار

از آن حرکات ناپسندیده رنجیده از وهم دیو غرور در دماغ آن تا کسان آشیانه کرد و بسبب انتقال امیرزاده خلیل سلطان آنکه بعد از سبق ذکر یافت هر یک از امرای

با امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام تعلق خاطری پیدا کرده و پنهان از حضرت صاحبقران آن محفوظ را در نکاح آورده تا مدتی جز را دیده و با وجود کمال ...

حظی میگرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید بیکبار شیفته غنج و دلال او شد و عنان تمالک و تماسک از دست اختیار منقضی شد و در دین حال ...

عرض نموده از صاحب دیوان آن ناقص عقل بکار در جای بزرگمنش و امیرزاده خلیل سلطان با اغوای سلطان شاه ملک خدایش و سرداری حضرت صاحبقرانی در اراتب بالا

مادری داشته بر سبیل تکلیف بطایفه داده و صورت ستمکاری آن آستان را شته و تمیع علاوه رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت گردید بطبع و ضیع و شریف و وضیع

زار و منهزم منتشر گشت و آن قصه رایت دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان به صرصر زوال رسید **بیت** شکوهی نماند ازان خاندان که بادی نکرد ازش آیندگان **ذکر توجه**

همایون حضرت خاقان سعید بجانب ماوراء النهر و فتح و نصرت ع گرگردون ماثر و آمدن میرزا خلیل سلطان ببارگاه فلک اشتباه

چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه هرات بگذرانید و بعد از عید روزه آب از زر بعید قیام نموده بجانب اشرف توجه فرموده رایت اقبال

برافراخت آنحضرت فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بمحافظت دار الملک بگذاشت و جلال الدین فیروز شاه را بملازمت او باز داشت و خواجه امیر لطف الله

سیان بیتور و حمزه شیوقو بر صوب ستان رشه بلوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بنفس خجسته عازم بادغیس شد و فرمان جهانمطاع بالحضار عساکر منصور شرف نفاذ یافت

و دوران که نام اسپای فرون از حیز و حصر وطی راه آیة بادغیس جمع آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید الکا پیر از سمرقند با لشکر فراوان بجانب کش

آمده و در آنجا خبر یافت که امیر ضراداد و خدیجه که در زمره مخالفان انتظام داشت بکنار آب جیحون رسیده شاهزاده شاه رخ را الشکر امیر الله داد داد و خوش دل باد با سه هزار سوار نامزد آنصوب

کرد امیر بردی شکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل یکدیگر فرود آمدند و در جنگ تعجیل نموده نیز و امرای میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده و طلب مدد نمودند شاهزاده

با چهار هزار سوار استعجال نموده تا بقریه شیراز رانده آنجا فرود آمده ضراداد و خدیجه بر آن حال اطلاع یافته روز دیگر مخالفان مقاومت همه شب در روز همه روز دیگر بر جانب سقول

رفته مهموده هنگام نماز پیش بقریه شیراز رسیده و از جانبین جلادان در میدان آمده نیران محاربه اشتعال یافت و عاقبت لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان شیراز

پناه برده و فا الکاش شاهزاده قلعه را برت آورده در قلعه تحصن نموده امیر ضراداد در حوالی قلعه فرود آمده قلعه را در میان گرفت و نشست شاهزاده سیفر مهموه شاهزاده

وصل شاهزاده ماعلاج حد مهموده امیر ضراداد از اطراف ولایت سمرقند تا ممالک ماوراء النهر مستخر او گشت و آنجا در عجب اوست نیز در هم التغییرا سنه اصحاب شهزاده

وقوع یافت و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید در ولایت بادغیس بر این حال بدیع اطلاع یافت توجه باد یار ماوراء النهر بر افراخت پیش ازین حضرت خاقان سعید

امیر بر کسی را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود ضراداد و خدیجه چون بر روی طرف یافت نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر برکس رعیان کرده ایشان را در لباس خنق

بموکب اعلی فرستاده و بعرض رسانید که امیر ضراداد میگوید که این صورت بنا بر صورتکاری آنحضرت از نسب ضرار صادر شد اکنون بهرچه فرمان دهد ممتثل باشم حضرت خاقان

سعید چو همین نوکر چنین را همراه نوکر ضراداد در فرستاده و آنچه در بر داد بعرض فرستاده بود مشروط شد و متعاقب ایلچی امیر سلیم هرچه رای مصلحت باشد تنفیذ یافت خلد رسیده

امیر ضراداد با توقف متوجه قبله اقبال گردد و هر عنایات خسروانه شامل حال او است و ازشم و آنچه کنار آب جیحون مخیم معسکر همایون گشت و امیر شیخ نور الدین در وقت توجه

بجانب ماوراء النهر بحضرت پادشاه کرد و افتخار فرار داده بود هرگاه آنچه نون طرح شاه از افق اندیکار طالع کردد من با اردوی همایون خواهم پیوست در آن

سنا بر وعده خویش بآنجا رو آمده و چون خبر توجه او بدرگاه عالم پناه رسید از سمرقند با معان زرعه امیر شیخ نور الدین تاخت و مردم او را پراکنده و بر شان ساخت و امرا جمع نموده

اموکب حضرت شاهرخی بعزم دی در رخی از جیحون عبور نموده درین اثنا میرزا احمد عمر شیخ و میرزا سیدی احمد امیر ضراداد اشرا به تسخیر ولایت حصار فرستاده بود

معیش مهم ولایت مشغول درگاه سلاطین پناه شده شرف پابوس دریافتند و هواداران شاهانه سر افراز و پایان گشته در جوار سلیم پادشاه سعادتمند رسید

و چون رشته امیر ضراداد و خدیجه از ورای آتش زلف عروس ملک منقطع گشت میرزا خلیل سلطان را اسیر کرده بر غنیمت شمرد حضرت خاقان سعید در ضمان نصرت

قاهره پادشاه متوجه شدند با لشکر با شکوه دار الملک سمرقند شده و شیخ امیر علیکه کوکلتاش جهت حفظ و ضبط خزانه و اموال غایب رسیده و خود میرزا جهانگیر و امرا و ارکان دولت عال

و دستار بندان شهر برسم استقبال تا باطام آمدند و التفات پادشاه اسلام پناه سر افتخار و مباهات بر اوج سعادت رسانیدند و در غره ذی الحجه از این قوم خیر و دین

تحفه حضرت صاحبقران مغفرت قرین پای شوق بر سر این نهاد و طی مراحل و عنایت و حمایت آنحضرت بر روس اهالی اندیار مبسوط و ممدود گشت و چون

حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد با ارباب تیغ و خنجر روی ملوک نهاد و حضرت خاقان سعید بکرم مهمات ملک حمید مجید بجای آورده در اوایل محرم سنه

اثنی و عشر و ثمانمایه امیر خضر خواجه و امیر حسن کاوه خواجه را فرمان داد بمحروسه رفته ملتمس ایشان شود و از آنجانب بر خیر اوده معاودت نمایند

تر خان را پیش خداداد حسینی فرستاد و پیش از این بعرض رسید بعضی از آن مهمات متعددی شده بود غرض انتظام امور است از الطاف ربانی و بعمایت طریق

اسلام و عنایت را نسبت بتبرکان قدیم و حاکمان بر جاده عبودیت مستقیم داشته باشد و حسن وفا و شیمه صدق و صفا معلوم شده تا غایت امری واقع نشده

موجب احتراز و اجتناب از ملازمت ما باشد اکنون می باید که متوجه آنجانب گردد تا از مایده احسان بهره یابد و محظوظ و بهره مند شود و چون ترخان بمرحله

گذرانید امیر خداداد گفت بمحرمیت افرار کردم حضرت خاقان سعید از منجوب صعوبت در غضب رفته در دفع فتنه آنحق ناشناس را اهم مهمات دانسته کار مغولستان

در حرکت آمد ذکر توجه موکب همایون حضرت خاقان سعید بعزم یورش مغولستان جهت دفع فتنه امیر خداداد حسینی و بعضی از اولوس گشته شدن

امیر بزرگوار شیخ جهان حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت جلادت بر صوب بر افراشت در دفع امیر خداداد حسینی از جمله امرای متعلقه

رحمت و از سمرقند بیرون آمده چون قریه سرز از محل اعلام دریا بار گشت میرزا رستم و عمر خان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بر حسب فرمان بر سر منقلای روانه شدند

امیرزاده میرک احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطان شاه برلاس و امیر حسن صوفی نامزد جنگ گشته حضرت خاقان سعید انگو ضعفا مهمات امیر سپاه جانب علی گشت

و ارتش امرای مغولی خبر آمد امیر خداداد حسینی میگوید امیر شیخ نور الدین با سپاه خود آمد هجده هزار سوار بعزم امیر آنحضرت امیر شاه ملک بر امیر شیخ نور الدین

و دست داده در آن اثنا صورتها بس روی نموده در آئینه خیال اسکندر نقش پذیر شد آن بشهود کیفیت واقعه چنان بود امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان

استمداد نمود و برادر خود شمع جهان را بمعاونت فرستاد و امیر خداداد خرم و خوش دل شده فرمان فرستاد با ستقبال شمع جهان بشتافت بیت هر شیر که مانند بر

وجالت شیری بر پلنگ خیره باشد غافل مباشد اگر که نسبت برادر محمد خان و طایف حرمت و لوازم مهمان داری بجا آورده مغولی بعزم رسم دلداری

داشته از راه اخلاص و صفا با خویش در میان نهاد امیر خداداد حسینی مردی حق ناشناس بیوفا است چه با وجود چندان عنایت و عاطفت حضرت صاحبقران درباره او بعزم او

بحضرت خاقان سعید بنوع معاش میکند و چنین شخصی بوجود او و برادران خود در جهان دارد و بر قتل او اتفاق نموده چون بیش از آنکه فرصت در یابد او را از میان برداشت

پیش امیر شاه ملک فرستاد بیت سری را که دون از در تربیت گردن کشی نماید ببرد آسمان تو انگشت کشان آورد ذکر توجه التفات افراش برا حال بعضی از شهزادگان

عظام و فرستادن بعضی از امرای نامدار را باطراف و اقطار ممالک و آوردن امیر خداداد حسینی و امیر شاه ملک را ببارگاه فلک اشتباه خاقانی چون ممالک ماوراءالنهر

در تحت تصرف کارگزاران حضرت خاقان فلک احتشام قرار یافت پرتو التفات برا حال میرزا امیرک احمد بن عمر شیخ شهزاده مرحوم شهید عمر شیخ بهادر در اندجان

جانب سداری سلوک داشته بود از جهت رفاه حکومت او رخصت داد و الغ بیک اویماق و برادرش میرزا بایقرا و امیر مضراب بسرکار رایات ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از

ضبط و نسق امور آنجا بار دوی همایون باز گردند و امرای مغولی امیر خداداد را که امیر شاه بود و در قلعه شهر خیه بر میر هم همراه آورده بودند و بعضی بنوع لوازم ایشان را سد رکتند

رانده

و امیر شیخ نورالدین بموجب فرمان عازم ملاقات شهزاده بود و چون شهزاده ممنوع گشته معاودت نموده درباب سرابرای عزیمت کوه مغولستان بولایت درآمده ابتدا
کار ایشان خرابا واقع شد اگر رخصت فرمایند بسرعت خود بازگردم و دست تصرف آن جماعت را از ممالک کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داده مشروط برآنکه
بازآید و میعادی قرار کرده از آنجا عزیمت نماید و امیرشاه را بعقب نموده روان شد و درین اثنا میرک جلال چوپان و میرزا خلیل سلطان بعد از دفع شهزاده دیگر با ایشان بابا خواجه
متفق شده بطرف الان قلعه رفته با امیر عبدالخالق پسر شهزاده مذکور پیوسته بحضرت خاقان سعید امیرشاه ملک را با دیگر سرداران بدانجانب فرستاده تا
بدست آورند و نفس ایشان عازم سمرقند شد و میرزاده خلیل سلطان از امیرشاه ملک التماس نموده و راه مبایرت از دست داده بمعیشت ایشان آمد و امیر عبدالخالق بخرج
فرستاده شد از در قلعه برخیزد و بمتوجه درگاه عالم پناه امیرشاه ملک ملحق در ترک مجاهده دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نورالدین در آمدن تعلل نمود
حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قمی و امیر ترکمان را نزد آن حضرت صاحبقران مغفور مقصدی معظمات امور بودند پیش امیر شیخ نورالدین فرستاده متعرض جمیع
و رسید برجعت شما موجب توقف حضرت ادوار حساب گشته بر خاطر بادشاهانه از بار من بسیار رد و قصد بعهد و پیمان از تقصیرات خود متعلم ملتمس آنکه مرا در
ولایت آمدن معاف دارند و چون سلامت حضرت شان بخراسان مراجعت نماید بخدمت رسم مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از الان کوه آمده با امیر شیخ نورالدین
پیوست و مولانا قطب الدین و ترکمان بازگشته سخن او را معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید عذر شیخ نورالدین را مسموع نداشت و اتفاق عزیمت بجانب ماوراءالنهر جزم
داده و فتوحات و کرمیم میرزا خلیل سلطان بجهت که نام آمده کیفیت حال و صورت بیاید و دولتخواهی او را معروض داشت حضرت خاقان سعید فرستاده را بالطاف
بیکران مستظهر ساخته بازگردانید و شهزاده بازیچی را او فرستاده با آنحضرت عهد و پیمان بسته از امرا هرکرا او خواسته همراه او مبادرت نماید بر حضرت شاهانی
سعید امیرشاه ملک را او امیر حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود و متوجه جانب او گردید و در حضور که امیر ابراهیم را کرده مدت اجتماع حضرت فرزند
سلطان بحکم دامی عزیزه محترم دارم واگر قصد او کند تعدی وسیع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب اغراض در شان او نشنوم امرا این عهود را از حضرت شنیده
متوجه جانب او گشته و میرزا خلیل سلطان با امیر شیخ نورالدین در آنجا بودند و چون نامزدان رسیدند امیرشاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی
و امیر علیکه بانزد او رفتند و بعوض او امیر شهزاده سنقر را که خاطر او بر روی ایشان نهاده در موضع او ان نزول فرمود تعیین امیر خلیل صوفی که او
مجلس انس و ربط مکاشف را از خاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیه معاودت بجانب خراسان مبرز و ولایت ممالک ماوراءالنهر و ترکستان بعد از سعادت
نموده با صحبه خلافت معین الدین میرزا الغ بیگ گورکان ارزانی داشت اگرچه شهزاده درباب عدالت و نصفت آنچه بود صحیح و بر نصیحت آنحضرت

گوش و هوش او را ابرار مواعظه مشغول و نصایح با دشاهانه بسیار است **ذکر التفات مفوض خاقان سعید درباره فرزند خود معین السلطنة والخلافه میرزا الغ**
بیگ و ضبط و ربط ممالک ماوراءالنهر و الکه کاشغر و قبضه در آمدن او و ذکر آتش و کشش و کردن او را بدار فضای ارادتش

چون ظهیر آفتاب اشراق بر آفاق از مطالعات ممالک ماوراءالنهر باز پرداخت و شهزاده را بداراالسلطنة رتبت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت و مواعظ
خوشدل ساخت و عنان روی توجه بجانب حصار رنهاده خاقان سعید رایت مراجعت بصوب دارالسلطنه هرات برافراخت و ولایت حصار شادمان امیرزاده
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بلسم سیورغال ارزانی داشت و شهزاده روی توجه بجانب حصار رنهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود مملکت خوارزم را

ابوبکر بن ... ال سنگتش بود میرزا قیدو و فرزند ارجمند میرزا ابا بکر محمد جهانگیر ... نموده و فردوس المکان ... بمعدلت ... بنا بر مضمون کلمه الملک یبقی

مع الکفر ولا یبقی مع الظلم را کار فرموده چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و خس عدوان پاک ساخت و ایشان را بسبب ... ستمکاری ... ساختند و از طریق ... دولت

عدالت درگذرند و بعد از آن رای جهانگشای عالم آرای حضرت ... بحکومت ... دیار ... کابل و غزنین و ... حسن

کامل بود فرزند عالیشان متعالی مکان ... میرزا ابوالفتح ... میرزا ابراهیم سلطان ... مجموع ... ولایت ... مکارم

اخلاق و محاسن آداب ... حواله فرماید بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت ... در دار السلطنه هرات قایم مقام حضرت اعلی خاقانی

بموقف اردوی اعلی گردد و آنجناب امتثال نموده بر مرکب استعجال سوار شده و در شب نوزدهم رجب در خطه اندخود رسیده بسعادت ... دریافت و بسط

... بانجناب موسوم شده بود فرستاده و در وقت وداع زبان تحفه بیان حضرت خاقان سعید با ... مترنم شده بیت ... بیدار ... همان

به ... کار ... چون این ... بکمال ... خاقان ... در دار السلطنه هرات ... در شب نوزدهم ماه شوال

مستقر دولت و شرف رسیده آن ... طهارت روضه رضوان یافته **ذکر آمدن امراء دشت و ... از اطراف و اکناف بدرگاه**

ملک اشتباه و اختصاص یافتن بانواع نوازش یکی از آنجمله آن بود که سید علاء الدین اکبر ... قوام الدین ... عالم ... بدرگاه عالم پناه آورده مفصل این مجمل آنکه

حضرت صاحبقران مغفور ... در مازندران ... امیر سید مرتضی برادرش را ... داشت و در این ایام حضرت خاقان

سعید ... امیر سید علاء ... و حضرت صاحبقران مغفور ... ایالت را ... داشته ... در آن ... وظیفه ... حوی

در آنحضرت ... کرد ... برادر ... بندگی ... شرف ... امروز ... پادشاه ... در حوزه

نشسته ... جمع ... الملک ظاهر ... بکمال ... باشد اگر جناب مرتضوی ... باشد ... بگردد

مجمع ... خواجه شمس الدین محمد ... امیر سید علاء ... استراباد ... سید مرتضی ... بر آن ... عنایت

امیر سید علاء ... استراباد ... سید مرتضی را بیرون کرده ... دیگر در آن دیار ... دیگر ... سکونت

... برادر ... اورده ... زمین بوس ... حضرت خاقان سعید ... اولاد

... حضرت ... از طرف خوارزم ایلچی ... رسیده ... آنحضرت ... نوازش

او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین فولاد خان ... در دشت قبچاق ... رسیده ... بر جانوران شکاری

آورده ... دولت ... بر وفق ... برادر ... ماوراء النهر ... شده بود ... آنحضرت ... داده ... بخت

دار برای فولاد خان ... پادشاه ... تعیین ... کار ... حسن

تقدیر ... فولاد خان ... شاهزاده ... میرزا محمد جوکی ... خانه ... حسن کار کرد

بموجب ... نموده ... دیگر آنکه طایفه ... در موضع ... پادشاه ... نموده ... معلوم

ایشان بموجب لا ینبغی و دولت بسیار همه را جمع نموده بصورت تسلیم باز آورد و خود بشرف بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار و استغفار بگشاد و در حمایت شیخ زین الدین
عفو بر زلات الخاطئه پوشیده ایشان بفراغت خاطر در ولایت خود قرار گرفته دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خود نادم شده عرضه داشت فرستاده اگر
آنحضرت از جرایم ما درگذرد و بجهة اطمینان خاطر این بندگان جناب ارشاد مآب ولایت ایاب شیخ زین الدین خوافی را ارسال نماید همه ایلی شده حضرت
ستانیم حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت فرموده بآنجانب روانه شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان ولایت
باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ شمه از عنایت و عاطفت آنحضرت را نسبت بمردم سیستان معلوم ایشان نمود باز
راند اکابر و اعیان و اهالی با بسی اندیار رسیدند و مجموع برادران شاه قطب الدین و قاضی شاهی و عزیزها با تیغ و کفن بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد
مآب از ارباب شفاعت ایشان بضعف شیخ تقریر کرده دعوی بخشش چون در حرکت آمده رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده همه را بعاطفت بیکران اختصاص داده و شاه
شاه محمود را دریافته اطلاق فرمود بعد همراه اکابر سیستان پیش پرسش فرستاده شده بمعهود ملازم رکاب نصرت انتساب گشت دیگر از وقایع آنکه
در خاطر آفتاب مآثر حضرت خاقان سعید کمر همت بتعمیر ولایت مرو شده و آنکه از زمان چنگیز خان باز آتش قهر ترکش تا حال سرحد مرو العزیز خاک و خاکستر افتاده
و عمارات آنجا خراب مانده و بامضای این امر فرمان قضا جریان نفاذ یافت و از مجموع دیار خراسان دو دو روز دیگر روی بدان امر آوردند علاقه بسیار
بر حسب فرموده کار بسته شد و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش و امیر موسی و امیر شقاق و لایحه بیران و ویرانه آبادان از رنگ تازه یافت بکمال معموری و آبادانی رسید ذکر محاربه

امیرشاه ملک با امیر شیخ نور الدین و غالب شدن امیر شیخ نور الدین و گرفتاری امیرشاه ملک و توجه رایات همایون بماوراء النهر امیر شیخ نور الدین

بتسویلات مشعوفه و تخیلات نفسانی با جمعی از مفسدان یاغی روی بطرف سمرقند نهاد و امیرشاه ملک با لشکر از شهر بیرون آمده هر دو سپاه در موضع غزیل
رباط بهم رسیده صفها آراسته دست بتیر و شمشیر بردند و دفعتی امیرشاه ملک را مخالفان از جای برداشته و هزیمتش از معرکه عنان بجانب قرایه داده آنجا ملوک
قسر او میان لشکر بسمرقند آمد پناه برده و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه بسمع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر
برلاس پای در رکاب آورده متوجه شوند و امیر نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خلاصه کیکاب تس و انبرران از آنجمله خبر یافته
خاقان سعید دلاور رشید جوان غیاث الدین میرزا بایسنقر را در دار السلطنه هرات بحکومت تعیین نموده و موکب همایون در چهارم محرم الحرام سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بجانب ماوراء
النهر نهضت نمود و در آن موضع عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی آمده معروض داشت که در روز دوشنبه شانزدهم ذی الحجه خبر محاربه امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک
بشهر رسیده یکی از ملازمان امیر شیخ نور الدین فلان نام بدروازه آمده پیغام داد و سمرقندیان فرستاده را بر سر چرخ چنان زدند که دیگر با در روز جمعه
امیر شیخ نور الدین بر در شیخ زاده آمده باهتمام خواجه عصام الدین و دولت شیخ زاده سمرقندی بوده هر چند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه
رفت و خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آنجا شده بودند و سخن گفته خواجه عبدالاول جواب داد که ما مردم طالب علمیم و حکومت کاری نداریم حاکم ما میرزا
شاهرخ بهادر است قرة العین خود اینجا گذاشته بعد از مهمات شاهزاده مجال توقف نمیدهد اکنون تا رخصت حضرت شاهرخی نشود شهر را بکسی نخواهیم
گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بعضی را بر نوی رایات فتح آیات متوجه منصوب شود تا ایشان نیز از تعرض

این گروه اند حضرت خاقان سعید میرزا علی قوزبیر را بسمرقند فرستاد و تا بت رسید وصول خبر قتلق ترخان بسمع اعلی انجا رسید و چون چگونگی مراکز اعلام ظفر فرجام گشت
توکل امیرشاه ملک عرضه داشت آورده و میرزا الغ بیک در لنگر ملک نشسته اوان مغیب در صاحب امیر تو نیزدان بر کلاس متوجه سمرقند گشت و چون امیر شیخ نورالدین
از دروازه سمرقند مایوس بازگشت عزاده بعو امیر شیخ حسن را فرمود که را به رفته حصار رکلین را محاصره کند و درین اثنا امیر خداداد حسینی بر حصار امیر
شیخ نورالدین بولایت خوارزم رفت و از نخجه حضرتش اندیشناک و پریشان خاطر گشت و وفاداری او معتبر داشت قبل رسید نیز دبیرتر مدد رفته در ولایت پیوند یکدیگر
چون رسید امیر شیخ نورالدین عبدالکریم حاجی سیف الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب نبی داشت و سلطان بایزید را که جنب کلف و نشاط
تا سمرراه میرزا الغ بیگ الکه و وارد و حضرت امیرزاده محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بتصور آنکه شاید سمرقندیان در بروی شهزاده بگشایند و چون بمقصد رسیدند
مقصود حاصل نموده شهربان همچنان در مقام ممانعت بودند چند روزی امیر شیخ نورالدین پریشان خاطر بود آنکه مدد دیگر از الغ دولتشاهی کاه کلی بکوز آمده درین ولا
رایات فتح آیات بکلف رسید و میرزا الغ بیگ انجا بود و سلطان بایزید احوال دو نقل لشکر آشنه قرار نمود و عبدالکریم حاجی سیف الدین با دیگر امرا در برابر امیر مضراب
نشسته بعد بکرنخبه بحرکت آمدند و امیر شیخ نورالدین در رسیدن لشکر فیروزی اثر خبردار شده تحکیه نمود و از نواحی سمرقند متوجه کنار آب شد و امیرشاه ملک بولایت
سمرقند جمع آورده از عقب امیر شیخ نورالدین روانه شد و حضرتش عطف عنان کرده برابر امیرشاه ملک تاخت و سمرقندیان بار پریشان و متفرق گشته و اموال و اسلحه ایشان
بدست امیر شیخ نورالدین افتاده بسبب زیادتی غرور او گشت و با خود خیال بست در مقابل لشکر منصور آید و میرزا امیرک احمد با پانصد نفر از اولاد شیخ و پروانچی
و امیرشاه ملک پیوسته برای توجه بجانب اشرف اعلی آوردند و میرزا الغ بیگ قورچیان ولایت کش را جمع آورده مجموع آنجا بکثرت پوشیده کرده بخوده در
اردوی گروه لشکر مجتمع گشت و امیر شیخ نورالدین نیز با سپاهی افزون از حساب همه پرخاشجوی و رزم آزمای متوجه لشکر شهریار گیتی گشته دو زاده پریز
فوج در برابر هم صف کشیدند امیر شیخ نورالدین در شان امیر شیر بهلوان شده او را از میان برداشت و بار دیگر حرب لا آرگرفت و دیگر امیر خداداد و ملازم دیگر
شیخ بجو کرده و میرزا امیرک احمد پیش رفته او را از جای برداشت و نوجوانان تیز از رعد و برق الظهور رسید چون حضرت خاقان سعید بنفس همایون آن معرکه
گروه مبارزان فتح و بهادران قنبر را از آن جرات تازه سپاه شدند و یکبار روی بر دشمنان نهادند و بضرب تیغ آتشبار تفرقه جمعیت ایشان را بباد دادند و امیر شیخ نورالدین
از میان معرکه عنان برتافته لشکریانش متفرق و پراکنده گشتند و جمعی بر همونا روی برسم نمه کرده بخدام خاقان سعید مالیده بدوزخ الالم حواشی مصرف گشته
و آنحضرت همه را نوازش نموده عنایت فرمود و این فتح مبین روز دوشنبه ربیع الاول از مکمن غیب بعالم ظهور آمد و بازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از مقدم حضرت خاقان
سعید رشک بهشت گشت و سمرقندیان از شایبه حوادث امان یافته بشمول نظر عاطفت و احسان سرفراز گشتند و آنحضرت امیرشاه ملک را با لشکری گزیده از نواحی اندخود
فرستاد تا هرکرا از اتباع امیر شیخ نورالدین بیابند تا هر کرا بدست آرند و چون مهمات ممالک ماوراءالنهر بتجدید رونق حوادث یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب

گفتار در توجه همایون رایات نصرت آیات از سمرقند بطرف دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات حضرت خاقان سعید در پنجم ربیع الاول

از سمرقند نهضت نموده در اوایل ربیع الآخر بدار السلطنه هرات نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت اردنگ ایلچی امیر ایدکو بپایه سریر اعلی شتافته بدولت طوبوس
مستسعد گشت و سید عزالدین از ولایت ساری و رستمدار قاصد امیر سید علی کار و همچنین از قلعه فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز بمتعاقب رسیدند

دیگران

و سخنان حکام خود را بوسیله امرا و مقربان معروض میداشتند و درین اثنا بیرک را از اصحاب حضرت اعلی ممالک که بر سبیل ... و اراذل پیران رانده بمرحمت درگاه
عالم پناه آمدند و در اردوی دیوان اعلی معامله ایشان پرسیده چنان بوضوح پیوست که بخت عبرت گشته از جانب ... فتح : لاجرم یرلیغ مطاع صدور یافت
که حکومت گرمسیر متعلق به بیرک داشته باشد و ... علامات ... قیام نماید و بعد از معاودت آنحضرت بجانب ... مدرسه شریف و خانقاه
معارف پناه که در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه بر طرف شمالی شهر در برابر بقعه اخشیار الدین ... طرح انداخته بود باتمام رسید و اکنون که تاریخ هجری بسنین و ستین
منتهی شده در غایت صفا و معموری است و درین سال مذکور خاقان مؤید منصور در جانب شمالی هرات بعمارت باغ سفید فرمان داد و مهندسان دارالسلطنت
چابکدست در اندک فرصتی در غایت تکلف و تزیین تمام شد و بعد از آن ... درازی در ... وسیع باغی بود موسوم بباغ سفید آمدن شهزادهای
عظام بدرگاه فلک اشتباه و رسیدن رسولان اطراف و اکناف عالم و دیگر وقایع و حالات هر دیار حضرت خاقان سعید در افتتاح سنه
اربع عشر و ثمانمایه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بهادر از جانب فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت
بسبب اتفاقی که بوده میرزا اسکندر ممالک را در تحت ضبط آورده و مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد ارث و استحقاق پادشاهی
دارد دو شهزاده متوجه خراسان شدند و در اواخر محرم موکب همایون ... و درین اثنا قاضی ... از جمله متعینان اندخود برسالت آمده و انواع
تحف و برکات آورده بوسیله امرا معروض داشت که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شده و ... یرلیغ مخصوص گشته رخصت
انصراف یافت و در خلال این احوال حمزه نوکر میرزا الغ بیگ آمده معنی را معین آورده بعرض رسانید که امیر شیخ نورالدین مغولستان ... محمد خان ...
برادر خود شمع جهان را بمدد امیر شیخ ... تعیین نموده و ایشان با لشکر بقرب ... رسیدند و مقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس ... آمده
خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس و عراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده و ... خرابی ... میرزا الغ بیگ
رسید خبر موحش ... خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکریان ییلاق بادغیس را اجازت داد و ... آنحضرت ... صفر
السلطنت هرات نزول فرموده باغ زاغان را منزل ... رضوان ... درین ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب ... رسیده ...
آنحضرت فرستاده رعایت و عنایت فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شیخ ... بطرف مغولستان رفته ... غارت ... کرده بار
دیگر مراجعت نموده التجا نمودن شیخ نورالدین به محمد خان حاکم مغولستان و لا نمودن آن و توجه نمودن رایات همایون بجانب دیار ماوراء النهر دیگر
امیر شیخ نورالدین با آنکه ... یافته ... از حکومت ... هر لحظه ... و هر زمان خود را بولایتی میزد و چند نوبت از صدمات لشکر
منهزم شد و چون کاری از پیش نبرد ... شده پناه به محمد خان برد و از او استمداد نمود محمد خان با لشکر فراوان متوجه ماوراء النهر گشت و خبر بسمرقند رسید
میرزا الغ بیگ صورت حادثه را معروض ... کرد حضرت خاقان ... فرمان داد و روز چهارشنبه ... ربیع الاول
از باغ زاغان ... نهضت فرموده ... سعادت ... گشته ... قطع فرموده ... مرغاب رسید و در آنجا ... میرزا الغ
آمده خبر ... بجانب خود باز گشتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان ... رسید امیر شیخ نورالدین ...

و مردم تجربه یافته مشورت نموده گفت چه صلاح دانید برای شیخ نورالدین با مردم دو فوت و یکی دفع کنیم و معلوم شد که ظفر و نصرت نصیب کیست و رای همایون
بعد و سه روز قرار گرفته محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیرشاه ملک فرستاده که سابقه میان ما و تو عداوتی نبوده اند که تو را چه دوری محض بنا بر اصحاب اغراض
با تو دوستی محکم اگر میان تو و شیخ نورالدین عداوتست با او را حمایت نکنیم امیرشاه ملک ایلچی را نوازش و جامه داده و جوشن باز گردانید و نوروز بخشی را با پیلاکات
و برکات با نامه پیش محمد خان فرستاده و از جانبین قواعد محبت و مصادقت تاکید یافت درین اثنا ملک بیک نوکر میرزا الغ بیک رسیده عرض
رسانید که میان شاهزاده و امیرشاه ملک کدورتی واقعست حضرت خاقان سعید جهت معاونت منزل داده آن ملک ... بجانب سمرقند نامزد
شده چند روزی در الکای چکنگو توقف نمود و امیر سید غیاث خان بموجب فرموده عمل نموده با کار رفت باز آمده معروض داشت که بعد از تفحص و تفتیش چنان
بوضوح پیوسته که در آن زمان حل و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک ماوراء النهر در کف کفایت امیرشاه ملک بود بدفع شیخ نورالدین متوجه سولستان
شد تا هم بکار رسد و از استماع این خبر حضرت خاقان سعید ملک افسر عازم سمرقند شد تا مملکت را بحسب دلخواه نظام دهد و چون بتعجیل که
رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که هرچند ... و ... الاعلی ... فرموده و چون ... فتح نصرت خیام ... نصرت
انجام گشت میرزا الغ بیک ... بدولت رسیده بسعادت ... جلوس ... آن حضرت ... بشهر سمرقند درآمد و مزارات اکابر
دیار صاحبقران نامدار ... صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانیده مرغزار کان گل محل نزول سپاه پادشاه دریا ... گشت و بعد از
چند روز دیگر امیرشاه ملک رسیده سر امیر شیخ نورالدین را آورده بنده **ذکر گرفتاری و کشته شدن امیر شیخ نورالدین بدست ملازمان امیرشاه ملک**
و حالات و وقایع آن امیرشاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ نورالدین عزم سولستان کرد حرکت او بر سبیل ... امیر شیخ نورالدین آنجا
شده اضطراب آغاز کرده ... ایشان ... با او ... التماس نموده چنان کشیده میان او و امیرشاه ملک صلح افتاد و بعد از قیل و قال
امرا با امیرشاه ملک درباب مصالحه امیر شیخ نورالدین سخن گفتند امیرشاه ملک ... روان داشته ... آمده و قاصد ...
امیر شیخ نورالدین فرستاده پیغام داد که اگر کتابت عذر ... خواهی مشغول شوی با تو صلح بکنیم و الا میان ما و تو جنگ است امیر شیخ نورالدین
امیرشاه ملک با ... قلعه رفت و امیر شیخ نورالدین نیز بیرون آمده یکدیگر را در آغوش کشیده ... امیرشاه ملک گفت بر عالمیان روشن است
که حضرت صاحبقران مغفور ترا ابتدا تربیت کرده و مرتبه ... از فرزندان ... عزیزتر داشت و بعد از ... آن حضرت درباره تو مبذول
فرموده اند ترا در زمره امرای عظام انتظام داده و بخود الصاق ... و حقوق ... نسبت باین خاندان ... الماضی لایذکر
و گذشته ... اخلاص قدم پیش نهی ... متعهد میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید ... بلکه همه لطف و ... خواهد شد
که امیر شیخ نورالدین گفت رشته چون گسست میتوان بست لیکن میانش گره باشد هرچند امیرشاه ملک استمالت نمود فایده نداد امیرشاه ملک ...
روز ... و هوا گرم گشت ازبرای ما ... امیر شیخ نورالدین آنجا ایستاده بود و او را
قرین ... القصه امیر موسی ... چند نوبت آمد و شد کرده سخن صلح بکار نرسید امیرشاه ملک با امرا ... دولت ...

و اگر خود پیش آنحضرت معتبر بود با فرزندان و برادران ممکن بود بازی ترکی نیک خورد الغ نشستند تا بازگشتن را تا مونسی باشد امرا و خدم امیر شیخ نورالدین هر یک به قلعه بوارده آمده
باشند لشکر مسکین در خیال امیر شاه ملک در مقام نوازش هر قراق آمده با او گفت و تو مرا بجای برادری بلکه بهتر اگر امروز قدم جرات پیش نهی و همیشه در
خاطر آمده و اقدام نمایی به روی چهره نصرت و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد نام شجاعت بر صفحات روزگار باقی
ماند باید چون امرا پیش امیر شیخ نورالدین باز گردند و تو نزد او روی ببینی چون نزدیک رسی به پیش طلبیده ... کنار او را بر پشت اوده بر زمین افکن
و صحبت نگاه داشته متوجه در عقب شد چون چشم امیر شیخ نورالدین بر وی افتاد او را آواز داده پیش طلبید هر قراق پیاده شده چون زانو زده امیر شیخ نور
الدین خم شده او را در آغوش گرفت و چنانکه دستهای هر قراق بر پشت امیر شیخ رسید بهر دو زور دست حلقه کرد از اسب فرو کشید و چون
امیر شیخ نورالدین بر زمین افتاد زانو بر زمین سینه او نهاده شمشیر را از غلاف برکشید و نوکر امیر شیخ نورالدین ... در بیرون قلعه بود ... ایستاده بر سر هر قراق
تاخت و شمشیر بر بازوی هر قراق فرود آورد و او را زانوی امیر شیخ نورالدین نگاه داشته شمشیر برآورد از آنجا چنانکه پهلوی اسب بریده شد اسبان رم خورده تاختند مشغول
بر روی امیر شیخ نورالدین فرود آورد و داشت اما بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با پنج و بعضی گفته اند که سر او بر بود امیر شاه ملک از دور با جمعی سعی ره
بعجله متوجه شدند هر قراق چون سر دیده بود در رسید بر خواست و پیک دو ضرب شمشیر سر امیر شیخ نورالدین بر خاک مذلت انداخت و امری چنین بی برود
دولت حضرت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد امیر شاه ملک هر قراق را که بر چنین مهمی خطیر اقدام نموده بود تربیت و نوازش بسیار فرموده همه سلامت العمر
ممنون تو خواهم بود هر قراق گفت چه بشارت از این بالاتر و اصناف محروم و صاحب شد نام این سنبه در میان الوس باقی ماند و بعد از این واقعه امیر شاه ملک قلعه
سیوران را محاصره کرده و در این اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده و پیغام با امیر شاه ملک آورده که مردم قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ... دیگری را فرستم تا کار قلعه را

استمالت دهیم و امیر شاه ملک بر حسب فرمان برگاه عالم پناه مراجعت نمود مراجعت همایون پادشاه کردون اساس از دیار ما وراء النهر بصوب هرات دار السلطنه

و امرای عظام برگاه جهانبان چون ممالک ما وراء النهر و ترکستان از وجود اعدا و طغاة صافی شد و مجموع ولایات محفوظ و مضبوط گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت علم دولت
دولت بر افراخت و در روز ... به یوت از کنار کلی کوچ کرده موکب منصور در آن منزل میرزا الغ بیگ و محمد جوکی و ... بشرف رکاب بوس ...
مخصوص شده و امیر شاه ملک بتفویض ... حکومت ما وراء النهر سر افراز گشت و هم در آن منزل شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیگ گورکان ...
زینت داده ... پادشاه ... در این اثنا ایلچی ... شیخ نورالدین شیخ حسن ... صورت اطاعت و انقیاد خود اظهار کرده ...
خاقان سعید ... امیر شیخ حسن ... بعضی از تواریخ ... برادر شیخ حسن ... قتلغ اغا ... پیش او فرستاد ...
کلام ... مغفور ... امیر شیخ نورالدین ... در حباله نکاح در آورده بود ... خاطر ... شرف ...
... امیر شاه ملک ... حاجب ... فرمان ... امیر شاه ملک عازم ... گشت و موکب همایون
از ... به هرات ... از حبیبه ... قتلغ اغا رسید ... امیر ...
... به ... خورشید ... زمین ... المهد

حضرت خاقان سعید در صحرای تربت میرزا جهانشاه سلطان آمده دو هزار سوار با دو سه جمعی از لشکر و ازان میان امیر حمزه ... و حضور و عزم ملازم رکاب او کرده

و فرمود اسباب پادشاهی شاهزاده مرتب ساخته در پنج جا منقطع نقاره با فتح شاهزاده ... عراق ... و از بالای آن رود در ازان گذرانده ممالک ...

به برادر مرحوم او میرزا ... میراث هر جا که بگیرد ازان او باشد و هرچه در خاطرش بگذرد ... میرزا جهانشاه سلطان روی به عراق نهاد و ...

نشسته بنابر طلب میرزا رستم با صفهان رفته و از آنجا بر ... باز آمد چنانچه گذشت و درین نوبت ... بعد از قضیه دو سه روز از راه دار ... کرفت و

... و حسن ... و سینه چاک و جگرها کباب ... خراب شده زبان حجسته بیان خاقان سعید بکلمه لا اله الا الله ... صنوبر کوش ...

صدای کوس رحلت شاهزاده جهانشاه سلطان فایز نشده بود و طنطنه ارتحال والده اش مهد علیا شاهزاده ... گردون ... و ...

دادن بانوی عظمی در مشهد مقدس رضویه علیه ... الاسلام ... وفات یافت و در جوار روضه ... مرقد ... ذکر توجه همایون

حضرت خاقان سعید بجانب مشهد و طوس بعزم زیارت امام هشتم علی ابن موسی الرضا و داد عیش و عشرت دادن چون آفتاب عالم افروز ... شوکت و عظمت بجانب برج شرف ...

ضمیر خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن فرمود که موسم عیش اصفهانی زیارت مشهد مقدس رضوی و ارباب عرفان و تحقیق ... قافله ... عزم

... این عزیمت نهم ماه ذیقعده موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و درین اثنا ... جلال ... کرمی ...

بارگاه عالم پناه آورده بود و بعضی ... رکاب نصرت ... روزگار ... درین اوقات فرصت غنیمت ... عزیمت ... آنحضرت ... منقبض

حال ... بجانب هرات روان گردید ... حال او چنان بود که چون حکومت ولایت ... ارشاد ... مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت ...

بر فرمان ملازم شده ... روزگار ... کنار نهاد ... چال ... ملک ... منزل ... بادجان ... علاء الدین ... بیکار

گاه با دو چار جور ... تیمور ... رسیده ... چگونه ... جواب داده ... حضرت ... تیمور ... در این باب ... همایون

مورود ... از بیم ... از بادجان ... شهامت ... تیمور فرار نموده ... آن حضرت

تیمور از عقب ... چنان برپشتش زد که از سینه او بیرون آمد و ... بادجان ... بسر ... هرات ... چون آنحضرت

مشهد ... فرمود ... آوردند و ... سید غیاث الدین ... خاتم ... ... وصف ... ... یکی

سابق ... از چنان ... پادشاهی باشد ... حضرت ... پادشاه ... حسن

... فیروزکوه رسیده ... برکات ... عرض ... احسان ... بشمیم ... آنحضرت در

لشکر نصرت ... دولت و اقبال ... روان شده ... محرم ... جلال ... منتظران

و صعود ... دار السلطنه هرات ... پادشاه ... فرمان عالی ... ... شهر ... آئین ... بستند

و ارباب حرف و صنایع ... ظاهر گردانیدند و ... بعد از امثال مثال ... امرا و اعیان ... استقبال ... شتافتند

... مبارک ... تعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند ... ایام ... طرب افزای ... صحبت خاقان عالم ...

حضرت خاقان سعید فرمود تا باغ زاغان را بساط باغ جنان بیاراستند ایلچیان در هنگام مهولت هر کس را در مقام و محلی خود تعیین فرمودند و حضرت شهزادی بایسنغر
خورشید طلعت بهزار گونه آئین و حشمت بر سریر رفعت برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف پایبوس استسعاد یافتند و مکتوبات و پیشکشات ایشان را
بگذرانیدند و سخنان دامینگ خان که محض خیر و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه ختای را که بزبانهای مختلف نوشته بودند و همه مشتمل بود
بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آنحضرت و سفارش میرزا اصیل سلطان و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت خاقان سعید وقایق از آنکه بکلی دور بین ادراک
فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع ایشان را باصناف عواطف ساحت اختصاص کرده امرا ایلچیان را اجازه دهند در این اثنا ملک قطب الدین والی سیستان را ایشان امرا مراسم عبودیت
متقاعد بود اهتمام بلطف و مرحمت حضرت خاقان سعید کرده برادر السلطنه هرات آمد و امرای عظام را در باب لام و جرایم خود شفیع ساخت امرا عرضه داشته اظهار چنین
ملک قطب الدین درین مدت در خدمتگاری تقصیر نموده الاکنون زبان باعتذار و استغفار گشاده بامید عفو نزد ما آمده است از عنایت و مرحمت پادشاهی
چنان سزد که او مردم باز نگردد و ملتمسات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جرایم ذلات او کشیده ملک قطب الدین سعادت پایبوس یافت و بعواطف خسروانه مستظهر گشت
عذر او را زبان را از خطاها رسید ؛ آدم از آن عذر بجای رسید ؛ و قبول کرده مال باج و خراج بخزانه عامره رسانند آنچه از مال گذشته بقیه مانده ادا نماید
عاطفت پادشاهانه مملکت را باز بقطب الدین ارزانی داشت و چون مهمات ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت شد همعنوان شاهنشاه و شیخ بخشی ایلچی
رسانید با ایشان روان گشت **ذکر فرستادن میرزاده ابراهیم سلطان و بعضی از امرای عالیمقدار در آن وقت بجانب بدخشان و حاکم آنجا شاه بهاء الدین بوده**
شاه بهاء الدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود التماس نموده معترف ادای مال نوبت تا مال ولایت را تسلیم نموده آید و فرزند خود را
ملازمت فرستد و از حضرت امیر حمزه فتوی قرار داده کرده امیر دست را به مقصد رسیده شاه بهاء الدین از و عده پشیمان شد بعهود الهی محال و خیال داشت و کودرا که داد
القیاد احکام نمود و امیر حمزه باز آمد و کیفیت حال معروض داشت آنحضرت فرمان داد و امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروزشاه و مقرر رسیده شهزاده
در ملازمت میرزاده ابراهیم سلطان لوای جلادت بر افراخته متوجه بدخشان شوند و امرای مذکور بتقریر رسیده شهزاده در شان ایشان اصناف انعام و احسان
مبذول داشت و میرزا ابراهیم سلطان و امرا و لشکریان عزیمت بدخشان نمودند و از راه بقلان بالشکر آمدند شاه بهاء الدین که بدرعلی ولایت بدخشان از کجا
دامرا و لشکریان از عقب او روان شدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود شاه بهاء الدین در آن وقت شهزاده جوانبخت بکوههای سخت
و شیبهای بسیار درخت که رخنه بعید و در نظر عقل محال نموده جائی پناه که پای توانند رسید و جلال و انتقال شاه بهاء الدین برین لشکریان افتاده
و سپاه باز گشته بوسط بدخشان در آمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند و پس از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود حکم
برادر و ولایت میرزا الحسین باشد و درین اثنا مهد عهد پیوسته حرم محترم شهزاده جوانبخت الغ بیگ گورکان بدرود این سرای آتش اسرف حضرت خاقان سعید
از غایت محبت و وداد و نسبت باولاد و احفاد داشت و مودم الصدف گوهر بزرگ شرف را اختر از سعادت جمیع حرم ایشان را اکرام و رای و حسن اکرام اهل
نکاح ترتیب کرده فرمودند آن بانوی عظمی را که حشمت و عظمت تمام بهرات رسانیدند و در عاشر جمادی الاولی سنه خمس و عشرین و ثمانمایه ملکه خانزاده بطالع سعد قرم از ارام
حرم بصحرای وجه نهاد و طوی با عظمت ترتیب دادند و درین سال امرای عظام موجب یرلیغ واجب الاتباع بجوارزم رفتند و امیر ایدکو صاحب حشمت ساروان را

کشور را کنون اشته از انوا بیت باب بر ممالک محروسه انضمام یافت و امیر شیخ علی چند روز در آنجا توقف نموده برای رزین و عقل دوراندیش مهمات آن دیار
را ضبط و نسق داده و مردم کاردان بمحافظت مملکت بازداشته متوجه بابر میرزا شد و نوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چند گاه خوارزم مع ضمایم و توابع
بامیر شیخ علی مفوض گشت و تا آخر ایام حیات نسق باو مفوض داشت و در سنه ست عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را بمنصب امارت خویش
سرافراز گردانید و چند روز شاهزاده کامران و اقبال یاران بجشن و سور حضور بسر بردند درین ایام چون خبر استیلای قرا یوسف ترکمان متواتر شد مع جلال بر سبیل استمرار
سخن ولایت عراق و آذربایجان در خاطر خطیر رسوخ یافت و فرمان جهان مطاع عالم مطیع باطراف ممالک مشتمل بر ورود لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه پادشاه
ممالک ستان صادر شد و در اندک فرصتی چندان پیاده و سواره مجتمع گشتند که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمدند و چند زنجیر فیل را از سم فیلان آورده بجهت دفعه مقرر داشته
همه زنده و بیلان کردون شکوه ۞ برشدی چه دریا بهیکل چو کوه ۞ حضرت خاقان سعید در پنجم شهر رجب از دارالسلطنه هرات با چتر همایون و طالع سعد بمیمون نهضت
فرموده چون موکب عالم علیه فوق اشرف بفیروز کوه سید رای درین اثنای آن کوه مکتوب بمیرزا اسکندر ارسال نماید و ازان عرض مختصر و ارکان بمی فرماید منشی
دیوان اعلا نامه را باین عبارت به تعبیر کتابت آورد ذکر ارسال نامه حضرت خاقان سعید بجانب میرزا اسکندر و ضبط و ربط ممالک فارس و عراق
نقش مبارک جناب فرزندی اعزی ارجمندی اعز بسلام ملائکه کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بمحض فضل الهی و یمن دولت نامتناهی احدی المملکت و آنکه ممالک بر نهج
استقرار یافته و امور این ولایات مجاری استقامت و استعداد پذیرفته فرمان از بارگاه صمدیت ورزگار اخبار بیشتر تازه و دولت با اندازه حسنت ها می آید و در جنب باید
می افزاید هر اراده در خاطر میگذرد بیمن دولت سر عت مثابه به دروز کار امید حاصل میشود و حالا همت بر تفریق جمع و تبدیل مشت قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایت
آذربایجان مصروف گشته عزیمت آن است که از خراسان در ماه زمستان که زمین شیوه و چون طبیعت بهار رخ نماید در بهشت مهراد کشته سوار و پیاده لشکر بآسمان
سبک تکمیل رخ بالغ نموده ... و دو هیم و دولت ... بار که نازله باین برادر مرحوم پادشاه سعید شهید بن نوع بوشته ... که
النصیحه فرض عین بر عین فرض داشته ایم لاکن بسبب بعضی فرض بار در ممالک واقع شده چنانکه جناب فرزندی را معلوم است توجه باین طرف میسر نمی شد و مرور ایام
والمنه ممالک خوارزم و خراسان و اینک به مملکت ماوراء النهر با نواحی ترکستان و مازندران با ساحت طبرستان در تحت تصرف امان و خاطر از جانب
جمع حق تعالی انعام ارزانی فرموده صد هزار سوار هر یکی ابر غران و برق درخشان در اردوی همایون ملازمند و هیچ نیز بدیده باین خاندان و عقد لاکش از نقصان
مصون ... این جرأت نمود و فرا یوسف نموده و حالا سعادت استعداد از سر بیرون نکرده هیچ آن رسیده مخالفت مستمر است انتقام از و بمقتضای عقلا و شرع
لغلا از شور و حیات و دفع او را فتنه سعی صفات الهی با یکدیگر را مسلط گشته ... ایم و بجاده اتحاد پیر ایم در جنب منافع و دفع مضرت ترک ... تشویش
دشمن فرصت گیرد و طمع او در ممالک زیاده گردد می باید ... بعد از ... لشکرها متوجه شده در صدد وری اتفاق ... اشرار ... از اصلاح او ... نموده ...
نموده هر چند معتبر بود با تمام رسید و چون نامه سام شرف اختتام یافت در صحبت ابو سعید ملک ارسال نموده آمد و حضرت در او ادای ... پای همایون
در رکاب سعادت آورده بموار شده و شکر آن ... ان ... به بلخ ... مازندران در آمده و کار بر ... اعیان ایجاد ... ممالک روی توجه با ردوی همایون
آوردند امیر عزالدین از هزار جریب و امیر حسن کیا از فیروزکوه و امیر سید علی از آمل و ساری و ... حکام کیلانات بدرگاه عالم پناه آمده مجتمع گشتند و علی اختلاف طبقاتهم

بالفعل

باتغات و تسخیر ولایات مظفر و منصور گشته بود و عنایت ایشان با جانب اقتران یافته بعد از رخصت اسباب اجلال و اقبال حاصل شد **ذکر رسیدن مکتوب**

خاقان سعید بمیرزا اسکندر و کشف مضمون آن و دیگر وقایع آن اردو سعید ملک چون مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسانید ولایت فارس و عراق را

در تیغ چنین حفظ در خاطر یاد داشت و کوکب شکر گذشته بود عاقبت ازان بعض الظن اثم خورد و از معرض خطر و بلا آورده بگرفت مال و منال و فتح ملک بپایه سریر اعلی فرستاد

جوابی نامصواب بعرض حضرت رسانید خاقانا بدان سخن التفات نفرموده فرمود که اگر خود می آید لشکر نفرستند و میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی

اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و سکه رفع ازالت هر دو را با آن از آتش داده بود و بعقل **بیت** جوهره تو در مرد را روزگار ؛ همراه آن کند کش بنیاد کار ؛ و

رایت استبداد و استقلال برافراخت ؛ و طبل طغیان و گردنکشی برافراخت ؛ و را ابهاء ... و ضبط و حشم حدود معموره نواحی بر راه عمر لشکر فرستاد و از ابرقوه تا

زدند و دانستند که بیدار ماند و بسی را با بخشش بازدر بند و زمین را غبار دان پای اسپ گرد و بسیار کات بر سر با فرستاد تا شیوه عفو و غفار را در خاطر او دادند و صحی

قرار داد و از انجمله کاه اسلام را بجانب سیستان و خشه بار و کرمیر نامزد کرد و جنیبه اسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای فیمتی بجهة سرداران و کلانتران فرستاد

دلش نهاد ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک من تشاء سلطنت ممالک بر و بحر را از ازل داشته بعنایت ازلی ارزانی داشتیم و هر روز مرا

انبعث در تزاید باشد و حالا بحکایت و تناسی عنت مصادف براست و عادی و در نصرت صر ما امیر بزرگ و صاحبقران محفوظ و مضبوط کردانیم و از فرا یوسف ولایت

و پناه نزاکمه است یک جمله را در آب نیاورده و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنابران نوشته بود که پیش ازان جناب قرا یوسف لشکرها کشیده متوجه بکدیگر شده

بودند و قرا یوسف بنابر مرضی مراجعت بازگشته بود و شهزاده الصورت را از جمله فتوحات عظیم شمرد و دیگر میرزا اسکندر در مناشیر قلمی کرده بود که آن زمان که حضرت

خاقان ... هر جمعی با ما طریق خوانش و هوی مرعی مسیرات ما نیز رعایت جانب ایشان مرعی میداشتیم اکنون که با لشکر گران بطرف ما تزویر آمده ما نیز اصفهان را عسکر گاه ساخته

ساخته ایم و معروض شده و در ادا این بهار سیصد هزار سوار جرار مرد افکن نیزه گذار در ظل رایت نصرت نشان ما مجموع شوند با ما راه ایشان را باید که موافق باشند تا نواحی هرات

سوار ان بنا حضرت فرستند و چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت کابل و زابل و بعضی از خراسان برسم سیورغال میان ایشان تقسیم خواهیم نمود لا بد ... در میان

مردان مشهور است **بیت** چنین گفت رستم خداوند رخش ؛ بدشت آهوی ناگرفته مبخش ؛ القصه کاه اسلام عازم سیستان شد و در راه جا اشتران نوکران و رودخم

طلب اورا ودیده و شناخته و مسلاکات انجا نظر در آورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده بدار السلطنه هرات فرستاد و کاه اسلام متوجه انجا شد چون اخبر

بر سر او ... گرده فرستند و چون کاه اسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داد و شاه قطب الدین فی الحال کسان

نامزد کرده و او را گرفته و حضرتش را با بسیار کات و مکتوبات بهرات بردند و از انجا او را باردوی همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را

با مضمون ... شهزاده مدید و حکایات مخالفت شهزاده و نا انقیاد نسبت بکوکب و افترا آمیز دو خصیصه ... اصحاب اغراض عرض نمودند گشت و باوجود انفعال

آنحضرت حادثت ... شیوه عفو و اغماض کار نیز بر دو ملق ... بعد از تضیه ... اعراضه داشته و میرزا اسکندر ... حفظ خود و علم ... و جهان از آسیب را آنکه ...

در این باب اهمال و تغافل واقع شود دوست و دشمن دو روز دیگر مجلس بجعشن اتفاق ... شاید و مباد از این عمر ضایع زایل ... دست ... از تدارک ... حضرت خاقان

سعید در جواب امرا فرمود ... سیکویند متقضی امور مصالح ملک و ملت آنست ... اگر فرزند اسکندر از روی ناتوانی و غرور جاهلی بر حرکات ناشایسته اقدام نموده تبعیه

و از موعظه بینه عظمت از کوشش بیرون آورد و از کردار ناصواب خود پشیمان شود و در مقام اعتذار و استغفار آید و اگر حکم دشمن باشد از دست او چه بر آید **بیت** اگر ایصاع بر شود که

با دشمن ؛ ره وفا بپوی ای شکسته بر از جنگ نیست ؛ و امرا انتظار آنست و رعایای حضرت خاقانی اعلی را بالطبع رنج و عنا کشیدند و دست فرسود جور و جفا نشوند امرا تا این بدعا

شاه مشغول شدند و برفتن جویش اصرار نمودند القصه چون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که غیاث السلطنة والدین بایسنغر میرزا بدار السلطنه

هرات مراجعت نماید و شهزاده بر حسب فرمان از جلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد رسید و شهر هرات

از مقدم همایونش علم افتخار باوج ثریا برافراشت **ذکر توجه همایون خاقان سعید از یورت قشلاق مازندران بجانب ری جهت دفع فتنه قرا یوسف**

ترکمان و وقایع آن چون خورشید عالم افروز از خانه برجیس روی بمنزل بهرام نهاد و عالم افسرده را بار دیگر از نسیم فروردین نظام داد حضرت صاحبقران از مازندران نهضت

نموده بجانب ری روان شد و چون موکب همایون در دامغان نزول نمود ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسید الطاف بیحد و عنایت نمود و راه متابعت پیموده آن حضرت در جواب معروض

داشت که عقیده او اطلاع یافتیم و ضعیفه الکه پسر برادر خود را نزد ما فرستند تا احکام بخشش مقرر بود و فرستاده را خلعت فرمود با ذکر رسید و چون رایات قرین نصرت بکوار ری

رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند که در حین توجه آن حضرت طایفه از لشکریان عزیمت مخالفت نموده داشتند بیان این سخن

آنکه در زمانی که اردوی اعلی در قشلاق مازندران بود بفضل الله صحرا و حکومت او تعلق داشت کس فرستاده التماس نموده دار و عزیمت حضرت خاقان

سعید که از ملازمان را روانه این جانب کرد امید و میرزا اسکندر بر خیال اطلاع امیر یوسف جلیس و امیر جهانشاه و عبدالله پرواچی و سعدالله و جمعی از امرا را نامزد ساخته

نمود و چون حضرت خاقان سعید از این قضیه آگاهی یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و میرزا خواجه اتابک و امیر جهانشاه و امیر حسن

با ده هزار سوار بنصرت و سعادت بفضل الله متوجه شدند و امرا بر حسب فرموده عزیمت آن طرف نمودند و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد مراد خان اطلاع

شدند با یکدیگر طرح مشورت افکندند و گفتند ما جمله بنده و بنده زاده حضرت صاحبقران مغفوریم اگر چه از میرزاده اسکندر بنده آنحضرت لا بر قتل و نفی ایشان

و ولیعهد او بانجانب لشکر کشیده فرزند صاحبقران است و فرزند او بنده بولایت عهد او لیاقت باشد تخصیص چنین صلح و صدق و فرمان فرمای اکثر ربع مسکون است چون

امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را از خود بخوبت پادشاه عفو گذر آورده اتفاق نمودند و روی بدرگاه عالم پناه نهادند و چون یوسف جلیس را به روی

و ثوق نبود اشته شد و بنا بر آنکه با جهان ملک ... موافقت حضرت خاقان سعید موافقت نموده ... و بعراق آمده بود چنانکه گذشت گرفته بند کردند و امرای حضرت پیوستند

و هنوز آنحضرت در صدد دوری بعموم فتحی چنین نامدار سعی و کوشش لشکری روی نمود و چون رایت نصرت شعار به شهر بارام خیمه زد جمعی ملتمسان

میرزا اسکندر امیرزاده اسکندر امیر بیان و امیر عبدالله پرواچی سعدالله نزد طهوس سرافراز گشتند و موکب همایون چون بری رسید امیر صوفی ترخان و دیگر امرا با عبان

لشکر میرزا اسکندر با وقوع ترتیب و نوازش اختصاص یافته مراحم پادشاهانه از سر جرایم یوسف جلیس در گذشت و داوطلبان بضرع و استکانت بحضرت رسیده با عقاید

اخلاص تمام ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و ابلاغ لایم گذشته و مدارک ... مشغول شد و خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه همین یکی از موده بعد از

تقدیم مراسم التجاء انبساط در آن دشت و صحرا دهاب تسوز نمود و تهاراز طوم وحوش و طیور بخصوص و سرور گذرانیدند **توجه همایون خاقان سعید بجانب**

اصفهان و محاربه همایون سپاه نصرت نشان با میرزاده اسکندر و هزیمت همایون آن و دیگر وقایع آن چون موکب همایون بحوالی دار الملک اصفهان

رسید باغ ارشم و در دو فرسنگی شهر نزول فرمود خلیفه بر همون نحو تحت مسند چون سپه اردوی به شب یک منزلی اردوی اعلا نمودند در آن پگاه رسید
و خدم و حشم بیشمار باز نشد از الجمله شیخ محمد خویش امیر عباس که بخت بنرب ... کبوس اسمعیل ... و دو عقب او شیخ علی قراق با جماعه سوار مرکب طغرل زین پوش
دور مقام آن شکاه طایفه از مردم حشم متوجه ما بیرون رسید و جهت خانه ما در بیرون دروازه اصفهان اگر عنایت فرموده حکم لشکر جمعی از بهادران بزرگ
شبرویه معاونت لشکر شدند لیکن این فقیران از کفاری رها نیابند فرمان فضا جریان نفاذ یافت و امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و زمره دیگر از ارباب
جلادت و شجاعت متوجه آن جانب شوند و حشم را با اردوی اعلا رسانند دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند و چون قریب مقصد رسیدند
قراولان لشکر میرزا اسکندر بر شیران بیشه دغا بیوند در برابر صف آرای گشتند امیر دو سپاه و پرخاشجوی رو در اردوی آورده میرزا بایقرا چون از برادر خبر آن
داشت شیخ لیکن از بنیاد برگشته مانند دریای جوشان بر میرزا اسکندر حمله آورده و امیر جلبان شاه برلاس و لطف الله بیان نمود و خضر خلیفه و علیشاه و مجد آزاد
و دیگر دلاوران ... و مردانگی داده اصفهانیان چون ترسیدند دلاوران سپاه منصور بدان شد به ما نمودند از محال خوزانی شده و بنیاد محلات بردند به ما نداد
مراکب ان که نکشیده از تعاقب نمودند لطف الله را سر بیرون بستاده و رادار و دو شوالشاه کرا هیند و ضرب شمشیر شیران جنگ کرد و اکثری مصعب یاد و ا رسیده شمشیر سر شکست دادند
اصفهانیان روی از معرکه برتافته مراکب بیان چشمها را باز داده رسانیدند و میرزا اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنیده شرح حال شکستگان و مجد
لشکر استماع نمود و حیرت و ذات ... ولی اوقات عزم نمود با خواص و مقربان درا مر صلح و جنگ مشورت فرموده رای بهادران قرار گرفت و حرب نشستند
با اتفاق بلشکری افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش برآوردند بیت هر کرا بخت یاوری نکند ٭ کوشش و جهد
یاوری نکند ٭ حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی بر زمگاه نهادند و جواب خصم به تیغ چون زرآب و خنجر خونریز دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح
و ظفر در آینه شمشیر مبارزان پادشاه بحر شکوه ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار روز زارت ضعف و افتقار بر صفحات روزگار خود دید دانست که دست در کمر زدن
و با گردون ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم با گردن کشان عراق روی از معرکه پیچیده بر اشتر ... و در ... خاطر آهنگ حصار و دیوار شهر کرد و ... ان
از عقب ایشان رسیده و به زخم تیغ صاعقه کردار جمعی کثیر از اسرا ... بجانب ... میرزا اسکندر از ... اسیر شو عاقبت بصد گونه مشقت جان بسلامت
بیرون برده خود را باصفهان رسانید و موکب همایون در ظاهر اصفهان نزول فرمود و در اطعام شیخ داود از قلعه شهر با ارد یا یزید بسلام از حصن سلطانیه
باردوی اعلا پیوسته و بعنایت سلطانیت مخصوص گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافته بود و چون که اصفهان تا انگشتی خاتم رسید تا که از دروازه بیرون آمده
با سیصد سوار و فدا با او در آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خواجه در برابر رفته زخم صعب خورده و حضرت خاقان سعید فرمود تا چهار دیوار شهر را طناب پیمودند

برام بخش کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر کسی بخیر بیرون نتوانند آمد **در فرستادن کنگره لای شهباز بدرگاه فلک اقتدار**
و امراء و امرای فارس و ولی را طاعت و انقیاد چون خبر توجه لشکر فیروزی اثر از اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید که کلوبان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد ..

در دار و عنه میرزا اسکندر بود در عواقب امور نظر کرده با یکدیگر گفتند که چون لشکر نصرت شعار بر در اصفهان است خواهد یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه
نصرت پناه متوجه این جانب شوند ما را کسی باید فرستاد و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش عرضه کرد تا کاری بموقع کرده باشیم و کسی بموضع پیش برده در بهار بر ...

بهر میرزا اسکندر رو آوردند و امیر عبدالصمد و شیخ ... پسر متعلقان و مخصوصان شاهزاده را بسته گرفتند و خطبه و سکه بلقب همایون شاهرخی موشح گردانیدند شهنشاهی

بسته او را بدرگاه شهریار فلک اقتدار فرستادند و آنحضرت بکینه ... الطاف لطف الله بیان بهموزر اضبط اموال و حکومت آن ملک تعیین فرموده امیر ... شاه ملک را

فرستاد امیر میرزا اسکندر و پسران امیر عبدالصمد را باز دور ساختند و درین اثنا لوکری از نوکران سلطان ... میرزا اسکندر بعد ضبط برجی تعلق باو داشت

ولی نعمت حق ... گشته و از راه وفا پا بیرون نهاده برگ ... پناه آمد هر روز باصفهانیان جنگ تازه و ... باندازه میرسید ... جد و جهد ... مجلد نموده هر صبح

از دروازه بیرون آمده جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و درآن ایام از اطراف ممالک اخبار رسید که ... مع علیه بوت نخست آنکه میرزا

... قاصدی فرستاده معروض داشته و میرزا امیرک احمد لطف ... که امیر موسیکه و امیر حمزه تابان و امیر علا ... رافتن ... بندگی آنحضرت را

بخبر متأثر شده و نموده حال فضل عراق ... نهاده ... شیخ ... دوحی ... جلال ... نموده آید ... کرده ... دیگر ... بخشش از

آمده عرضه داشت و امیر لطف الله ... تیمور ... انکه امیر ... برکاس خروج خواهد کرد و ... بنا برین حرکت ... آنحضرت که بخشش لطف الله

تا در اعزال فرموده امیر سید علا ... را بحکومت شیراز تعیین نموده فرمان داد تا ... را در نحقیق آن کلمات بکنند و دیگر آنکه از ولایت ... قاصدی از سلطان

دختر سلطان اویس آمده لشکر اطاعت نمودند و آنحضرت ایشان را ... باز گردانیده و دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبدالله پروانچی و ... فرمان

متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را بواجبی ضبط نموده و امیر اویس را در مقام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشته درین باب بجاپر ... فرستاده بود

درین اثنا محاصره اصفهانیان بسمع خاقان کشورستان رسید میرزا اسکندر از کردار خود پشیمان گشت و داعیه استمداد دیگر بار خطبه و سکه را بنام نامی و القاب

گرامی آنحضرت آرایش داد انجمر ملایم مزاج پادشاه ... ده چه ... بهانه ... عزیمت ... دار السلطنه هرات ... کردانید تا صیت رحم بکایی آورده

شاهزاده را ... گردانید و ضمن ... قدیم و عموم رعایای ... پایمال حوادث روزگار گردیدند و بجهت تاکید ... مولانا غیاث الدین سمنانی را که به عفت و

تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بمصالحه راغب ... سازد و ... رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است مولانا غیاث الدین

بشهر در آمد و میرزا اسکندر را ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی بگذرانید و میرزا اسکندر برخلاف متوقع از وحشت و خوف ... و نقض عهد ... از

دقیقه مهمل نگذاشت و مولانا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا اسکندر فرستادن ... سمنانی را حمل بر عجز و قصور

کرده لاجرم بر خود قرار داد که اصفهانیان و مخالفان را جز بتیغ خونریز خلاصی نخواهد بود و بغیر از آن دیگری سعادت نخواهند ... بعد از چند روز میرزا اسکندر ... را فرستاده بود که

امیر الله ... بسر ... پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و التماس نمود که آنحضرت عفو فرماید تا ... رسم شهرها را داد که ... و اگر فرزند اسکندر پیش او

آید و ... گرامی داریم و اگر ... طرف ... چهار ... منوط ... باشد قاصد ... خبر رسانیده ... راضی نشد و ... بجمع ... مصر بود

هر روز بین الفریقین جنگ ... روی ... اکثر سپاه ... گشته ... سعی و کوشش بسیار بر بالای دیوار می آمدند اصفهانیان بزخم ناوک ... دور ... ایشان را

از آنجا دور میکردند چون مدت محاصره بتمادی کشید حضرت خاقان سعید همگی همت را بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت و در بامداد ... جمادی

الاولی ... غره صبح ... بجوش فرمان داد ... سپاه فیروزی نشان بجهات اجتماعی روی جلادت باستیصال مخالف نهادند و سپاهیان و دلاوران جوشیده و خروش

ابطال

از همین سبب در حرکت آمدند و آوازهٔ کرنای و غریو کوس غلغله در زمین و زمان افکند و نعرهٔ بر دلان با اوج ثریا و قبهٔ خضرا رسید و از شهر لشکری زره آراسته در عقب گرفتن
بیرون آمدند و در آن اشتعال نیز دکاکین و سقف و بستان مهم ... و کرباس رسید از روز تا شب میان ارواح و اشباح ... و حملهٔ لشکر درداده و از انسان کشته
نفس بر راه بیرون آمدن بسته کرده عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن آغاز نهاد و رایت دولت مخالفان منکوس و منکسر گشت
سپاه منصور نردبانها نهاده بالای دیوار آمدند و میرزا اسکندر با معتبران و خواص خویش روی به قلعه آورده در کار موافقت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشید
و بهادران روشن ضمیر بر سر دیوار تا روز نشستند و چون ... انقطاع اسباب می بودند و در آن شب امیر عبد الصمد ... پهلوان ... و از وقوع اتحاد
عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صد گونه خوف و هراس شب ... قلعه را که ... و ملک و مال را کان لم یکن ... از هم ...
بر روی ... گریز نهاد و لشکریان دست یغما به تاراج برآورده چندان جواهر و نقود و اوانی سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه از اسب و جبه ...
و رسم ... بر حوالی حضرت خاقان سعید ... بممالک ماوراء النهر و ترکستان و کابل و ... و غزنین و قندهار و ... و خوارزم و
طبرستان ارسال نموده لشکر ... سپاس و نعم نامتناهی ... میرزا اسکندر چون عروس مملکت را طلاق داده ... رجوع ممکن نبود از قلعه
بیرون رفت طایفه از ... نموده ... به درگاه عالم پناه ... و چون ... امرا و ارکان دولت ... سؤال ... چند
از و سخنان ... از غایت انفعال ... جواب ... و ... برای ... پادشاه ...
او را به برادرش میرزا رستم سپرد ... شفقت اخوت ... و ... دیگر بار ... میرزا رستم ...
میرزا اسکندر را ... هر که این واقعه را شنید ... خون از فواره دیده روان کرد ... هر که ... به صورة ...

شاهزاده عالیمقام با اختتام انجامید ... خلاف ... **ذکر التفات و تفقد نمودن پادشاه ... کشور در باره اصحاب و ارباب**
رعایای اصفهان و حکومت آن ولایت را به میرزا رستم ارزانی داشتن بعد از آنکه چنین فتح مبین ... طراز فتوحات سلاطین کامکار ... گردید بتوفیق

حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت و احسان بر سر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حرم امن و امان ماوای داده ...
باران بخشش ... بر زمین ... و ارباب احتیاج ... بعضی از لشکریان را رخصت داد که ...
روانه ... و ... سیم ... و ... و ... به دار السلطنه هرات ...
میرزا رستم ... پادشاه ...
اصفهان ... حکومت و ایالت ...
... میرزا رستم
در ... حکومت اصفهان ... و عاطفت ... میرزا بایقرا ...
بود ... و ... ولایت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند ... تفویض فرمود

و مجموع ایلچیگر از رسم سیورغال بدو ارزانی داشت و خدمتش را بانواع اعطاف و الطاف مخصوص گردانید شاهزاده متعین شده بر ولایت خوارزم و الکای ولایت بر امیرزاده ابراهیم
میرزا امیرانشاه و حکومت دیار قم را با امیرزاده سعد وقاص ... ترکمان شکوه سلطنت و جهانبانی تفویض فرمود و تمامی ممالک را با اخراجات ملازمان شاهزاده کامکار

بازگشت توجه همایون رایات نصرت آیات بجانب دیار فارس و آمدن رسولان و سرداران ممالک و توابع آن بدرگاه فلک اشتباه

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بضبط
و رتق باز داشت و چون اعلام نصرت اعلام ظفر لوا از افق شیراز طالع شد بهای عتبات سلاطین اندیار پیش از این بحکومات لایقه بوسیدن درگاه عالم پناه جبهه بعبودیت
ساطع ایند احمد و حکام ارکان دولت شبانکاره و دیگر اعیان و سرداران بار دیگر فرخنده نشان شتافته پیشانی خضوع و اطاعت بر زمین عبودیت نهادند و بعنایات
بیکران اختصاص یافته سر رتبت افتخار باسمان رسانیدند و ... بکار رفیعه را از امیر مضراب بهادر با ایالت ولایت موسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار کوار ملازم
باشند و در این ولا امیر شیخ بعارضه مرضی ممتحن گردیده و بعد از چند روز مرغ روح ... از قفس کالبد کنگره عرش در طیران آمد و حضرت خاقان سعید
بازماندگان او را با حشم میرزا ابراهیم سلطان ملحق فرمود و التفات ... بضبط مملکت و حکومت فارس تعیین نمود و رتق و فتق امور اندیار را از کار آگهی حواله
بر رای رزین و فکر دوربین او کرده فرمود که رستم استدامت دولت موقوف بر اعتقاد بر عهد و فرمان است تا رعایا آن حاجت از احوال هر یک معلوم کرده ... داد مستحقان
مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه امور جمهور و حکام صدور و ثغور است هر چند شاهزاده بنابر قابلیت در جبلت ... مذکور است ... امور شرعی و ملاحظه صلاح بر رشدی
نوشت و همه را بحضرت نیز ... مشغوف ... بحث ... چند ... و جوابات ... گوهر ... اندیشه ...
روی زمین بر صفحه خورشید ... شاهزاده جوانبخت ... مستعجل از منقضی ... بار ... ابراز ... شیراز
استشعار نموده اعیان ولایت فارس چون ... دولت و اقبال و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده فرار گرفته دست دعا ... دیار
احتشام او برگه علماء خاص و عام گشت و صیت مناقب اخلاق پسندیده او و اوصاف مرضیه او در اطراف و اکناف عالم ... ... الغصه چو حضرت خاقان
سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع نمود عنان دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف داد و از ... فارس بدار العبادت یزد آمد و از آنجا براه بیابان
معنی شان روان شده و مراحل طی کرده در ... رجب بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و سرداران امرای عراق ... الدولت برادر کیومرث ... سنه اربع عشر و ثمانمائه
دلفر آنجا ... شاه اویس پسر سلطان توچی از غزنین و غیرهم بدار السلطنه هرات آمده از موائد انعام و احسان حضرت خاقان مخصوص و بهره ور گشتند

ذکر تردد و تخلف میرزا امیرک احمد و توجه همایون جناب میرزا الغ بیک بدفع آن حادثه و فرار همایون میرزا امیرک جناب میرزا

الغ بیک از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا امیرک احمد را طلب داشت واو توهم نموده ... ... لا از مزاج میرزا الغ بیک ... اگر از توجه بجانب ... وفق ...
... وعده و خواهم بود میرزا الغ بیک با نیه یرداچی را بعرب و معتمد او بود با ... پیش میرزا امیرک احمد ... پیغام داده سخن ... عهد ... باو در میان آورد
... امیر بایزید با ... پیش او رسید هر چند سعی نمود که ... وعده کرده بعد از چند روز ... امیر بایزید باز گشت و آن ماجرا عرضه داشت
وعده ... جناب الغ بیک بجانب ... عزیمت نمود و میرزا امیرک احمد قلاع ... ... میرزا الغ بیک ...

انحصار او حصین ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانیده و اهل آن قلعه را امان داده بدست لشکریان افتاد و کوتوالی قلعه را به پاینده سلطان داده بطرف اندکان روان شده چون بحوالی
رسیده شنید که میرزا امیرک احمد بکوه های دور دست رفته و دو صعب گذار بایمکی بیش راه رایت سعادت برافراخت چون از آنجا بازگشت انجا نب لشکر مغول و بلوک داران معسکر
عازم اندکان شده و امیر موسی کی و امیر محمد نامان و امیر غیاث الدین و دیگر سرداران با سپاه جنگ از اندکان بیرون آمدند و بحوالی اوش رسیده چون از حال باغی خبر تحقیق
نداشتند احتیاط بسیار نمیکردند و در اثنا یلغار عافل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر داشت و ناگاه بر سر لشکر اندکان تاخت و امرای مذکور و دیگر بهادران
را قید آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمان شاه جنگ کنان باندکان در آمد و میرزا امیرک احمد گرفته بولایت خود بازگشت و چون خبر عودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغ
بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هرات تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردید و از حضرت
انواع عطوفت و عنایت درباره فرزندان سعادتمند خویش ارزانی داشت و درین اثنا پرتو التفات و عنایت اعلی حضرت خاقان سعید بجهات روزگار مهد علیا
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر تافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد و سملقان و جرجان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و شاهان و ملکوجامه مصافات
و منسوبات بدیوان او باز گشت و این ولایت را به شهزاده شاه رخ مسلم داشت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمایه فرمان قضا مضا شرف نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین
و ملک فخر الدین متحصن بود از شمال هرات از اساس حصن و حصانت حضرت صاحبقران بجز پیراهن التقریب داده بکمال عمارت آورده بموجب نسخه عهد نبراز مرد در اینجا کار
کردند با تمام رسید و العهدة علی الراوی
ذکر حالات میرزا امیرک احمد و رسیدن مکتوب حضرت خاقان سعید و عزیمت او بجانب کاشغر و دیگر حالات و اخبار آن
چون میرزا امیرک احمد امارت داشت چنانچه مذکور شد توهم زیاده گشت و عزیمت کاشغر نموده خواست که از انجا پیش محمد خان رود حضرت خاقان سعید خبر
عزیمت او شنیده نوکری نام نوکرش را باستمالت نامه بجنب وی فرستاد بر منوال که احال الله تعالی بقاء فرزند ملقو السعادات الابدیه و محظوظ المرادات السرمدیه بدعوات
سلام و تحیت برخوانیم آن از محض فیض اشفاق باشد بریاض نفحات عطوفت گذر نموده باشد مهربانی و مجامله پیکر جاوید امانی شاید که خاطر خطیر وعقل مستنیر مشعوف احوال
گشته شند اشتیاق و آرزومندی بملاقات عزیز فرزندی فوق الحد تصور کنند توفیق و ذوق ملاقات معتد باشد درین نزدیکی بسمع الاجلی از دار السلطنه هرات انتقار عی یا مدار شکو
سوانح که دانسته و بمیت بسر الحمد و المنه جمیل استماع سرحد میان او و فرزندی الغ بیک بجرد سخنان نامعتبر اهل فتنه و جمهور شاه مستغنی تشویش بلاد و عباد باشد روی مخوف از جنبه
در مملکت عراق بیار رسید بسبب بعد مسافت بتدارک آن نپرداختیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم ملوستان تکمیل بعد نمود
به کمال اشفاق انجانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی العهد معلوم دارد و وثوق بیکران مهر و اعتماد بر آنکه از سر اشتیاق رنجیم متوجه شود تا بآید افزاندی باشد
باشد و بصورت ارزوی صله رحم و غمخواری مسلمانان رفع افشاء از تکلف و تصلف چه بیشتر به یکی جمله حاجت جمعی را ملازم اند شیداد که متوجه شده انفرزندرا اینده
و حرکات ناشایست از ایشان صنعت سیار او هطرار اصدار شده مجموع قوم را امین تره چرخ همه را عفو فرموده ام الماضی لاید کر حفاده تم حقی همه را در پناه رافت ما وی خواهیم داد
والتوفیق و من الله المنان عبرت جو فتحه فرو باید و در خلال این احوال امیر قراب سیف از خواص و مقربان خویش مراد انشاه آقا و یعقوب و کمالات و فهم و فراست او پسندیده بیعت
نقرز در ولایت او ذریع بالحار میان خواص و عوام اشتهار تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده و بوسیله امرای کبار مکتوبی همراه او بعرض رسانیده مضمون آنکه اگر خاقان
سعید قلعه سلطانیه را بامی سپرده بدانی دارد الحمد که از طریقه اخلاص و دولت خواهی باشد بعد از رسم الحضرت درجواب فرمود علامت راستی آنست که قراب سیف را با امیر ارغون

حضور ایشان فرستاد و چون پیران حضرت قیام نماید بسعت ... تا بقیه سلطانیه بود و شمس دارایم و ملی را باتوارش فرمود باز گردانید و مقارن آن حال خبر رسید که میرزا ابا بکر

به حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق او را بحکومت مملکت ری تعیین نموده بموجب رخصه چند روزه در گذشت **عیب** در تبغا راه ... عقب نشانند

در تبغا راه شهزاده ایلچی نشانند **؛** حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا ابا بکر پریشان هر دو گونه خاطر شد و بجای او میرزا ایلنکیر را ضبط ری فرستاد و امیر قرا یوسف خلاصه وار

خانیزین و امیر عجب شیر معین شده بودند در حدود و ولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع باو شد هم بر آن گشت میرزا ابراهیم امیر جهان شاه را

فرستاده امیر ایلیاس خواجه ملی نشر متوجه ری گردند و باتفاق امرا در آنجا بوده تا اگر قرا یوسف تعرض بممالک محروسه کند مقابله او در آمده مانع شوند و امرا باتفاق مثال ... او

نموده بمقتضی آن بجای آورده اند **ذکر تسلط و استیلای امیر قرا یوسف ترکمان در ممالک آذربایجان بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر و**

سر گشتن بزرگان او بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر قرا یوسف را بیت استبداد و استقلال بر افراخته گردن کشان ممالک هر که با وجود دوستی او از مرتبه تسویر ... ل

او را در میان اکفا روزه فراز کرده بود و میرزا بابا حاجی که در وی میرزاده ابا بکر از نخجوان تا چهار فرسنگ به تبریز میر فرشته وزارت ... با انواع

و حرمت دیگر اقدام مینمود آنگاه مرتبش قرا یوسف رکن فرستاد و من از سر اخلاص پیش تو می آیم قرا یوسف هم از غایت مردانگی در برد

و او فکر کرده است اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن باتفاق بلاد و امصار رسد و مروت و مردی خود را بر عالمیان

ظاهر گردانم و فرستاده او را با خلعت باز گردانید و بابا حاجی با نوقف با برادران و فرزندان بحضرت او شتافتند و قرا یوسف انواع نوازش بسیار نموده طوایهای

عظیم داد و در مجلس خاص از آن رخت دختر که در وجود را با تمام داد و اولاد حق و ... در بهر مرتبه دیگر بر رسم بیوتات با ... زمانی داشت و حکم کرد که بابا حاجی مدام در

ارد و باشد و در دیوان حاضر شود و بلبا استصواب او ارکان دولت هیچ مهمی فیصل ننمایند و امرا هر چند درین باب سخن گفتند مسموع نگشت دیگر عنایات بعضی لشکر ... وارد

شامل حال بابا حاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شد القصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود امیر شیخ ابراهیم استمداد نمود

و چون میان ایشان اساس دوستی مؤکد بود شیخ ابراهیم برخود کیومرث را با جمعی بحضرت سلطان احمد فرستاده بیرانیان در روز جنگ در تب بر ... رسیده

آمدند تا از نام از رنج و تعب راه بر آسایند اتفاقاً طایفه از ترکمان که در آن جنگ از ... بعضی از برای جزوی نفع خود ... گشته بتعقیب کیومرث رسیدند و دیدند که فرقه نیز از بال آشفته اند

و اسبان را بعلف رها کرده ترکمانان شمشیر کشیده به خرگاه کیومرث در شده خرگاه او را در هم شکسته خدمتش را گرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده از کیومرث را

غارت کردند و بهوال فراوان بر ایشان افتاد و ترکمانان کیومرث را مقید پیش قرا یوسف بردند و چون خبر دلدادن امیر شیخ ابراهیم رسید گوسار حرمت ...

و هدایای فراوان پیش قرا یوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و متقبل شد که اگر پسرش را بسلامت باز رسانند مبلغی خطیر ارسال نماید امیر قرا یوسف بحکم

زبان عتاب گشاده و مملکت شروان در جوار تبریز واقع شده و امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت و صداقت میورزد و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت می آید

هر صورت باری در نظر عقل بدیع می نماید اکنون ممالک آذربایجان با مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تحت تصرف ماست بسیاید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت

باشد و بواسطه مروت و انسانیت در جنگ با ما گور است فرزند عزیز او را بر حسب دلخواه او رستاخیز بجانب شروان گسیل کنیم امیر شیخ ابراهیم باید از در مخالفت مجتنب

مجتنب باشد و طریق مصافات و موالات مسلوک دارد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه این خبر در خاطر داشت با ایلچی شروان لطف و بنده ابای کیومرث بر داشته او را بر ایلچیان ...

نامزد نمود حرکت در بین راه نیز بصلابت و عظمت باستقرار حشم هر دو را حضرت الضراف اوزان داشت و چون خبر کار برین قضیه مکلت قرا یوسف شنیده میرزا اسکندر از
اصفهان با لشکر آراسته پردل آمده است و داعیه اندازد و متعرض ولایت آذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و بواسطه رضاعت قلعه
انجا دست نیافت لیکن آتش نهب و غارت در آنحدود و نواحی زده و از آنجا چون بحوالی همدان آمد اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرا یوسف نیز رنجور گشت بنابرین بعود
الحمد خوانده عنان مراجعت بجانب تبریز منعطف گردانید و چون بسبب وصول بمقصد اندک خبر شنیده امیر شیخ ابراهیم الماس داران توبی پنجاه هزار
دینار وراه داده و فرزند خود کیومرث را بعنوان التماس محبت و دوستی قرا یوسف در خاطر او را استحکام بخشید آورده و حسن را بنوه از ولایت شروان جمع کرده و پیران کبیدی لشکر را
با خود متفق ساخته است و گوستندی حاکم گرجستان با دو هزار سوار با وی پیوسته بعزم جنگ پیش آمده است قرا یوسف امیر شیخ را از فتوحات او که در حدود دار النشر
با حصار لشکرها فرمان داد و باطراف خبر فرستاد و هر که با ما یکدل و یکجهت است باید در این معرکه حاضر شود و امیر قرا یوسف در آن زمستان متوجه جانب قراباغ شده
و حکم شد که با حاجی راه آورده سپهر را محافظت نماید و از آنگرده با خبر باشد و لشکریان ارزان و کاهش و برقان با امیر قرا یوسف پیوستند و سپاه تومان نخجوان
نیز با او ملحق شدند و قرامان از مردم خود هفت هزار سوار جمع کرده برسم منقلای روان شدند و قرا یوسف با لشکری فزون از مور و ملخ از عقب ایشان در حرکت آمد و امیر شیخ
ابراهیم با امرای عظام و سرداران صاحب اقتدار بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بود چون ترکمانان در مقابل باغی رسیدند و جماعت از آب بگذشتند و قراولان خواهر
زادگان سلطان میان یورت باغی در آمدند و دلیران گرجستان ملک گرجی با ازنادوران با ثبات قدم ورزیده قرا یوسف را کمال مدد گردانید و اکثر ایشان
ناچار در میان گرفته اکثر آن جماعت را بقتل آوردند و ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی بگریز آوردند و در حال امیر شیخ ابراهیم
از اسب جلو از خندق و از مربوط از روی یک پیوند بجا ماند و از اسب پیاده دست او گرفت و ترکمانان بر او رسیده اسب و جامه اش بستدند امیر شیخ ابراهیم از مصوب
حفظ با ترکمانان نگفت و از شغل و غطه در کردن و اما شروانان کرده او را پیش قرا یوسف بردند و فرزندان او مثل غضنفر و اسد الله ضیا و منوچهر و عبد الرحمن و نصر الله و دیگران
دی چون قاضی بایزید و امیر هوشنگ با اولاد امیر دستگیر شدند و همچنین کوینده و منجم و دیگر ملازمان شروانشاه را گرفته پیش امیر قرا یوسف آوردند و بجهت از هر صنف
و اعیان بودند بر حسب فرمان مقید شدند و چون عادت لشکریان شروان در جنگ زیاده جلادت نموده بودند قرا یوسف حکم کرد تا ایشان را بتعرض رسانند مردم گرجستان
را گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک گرجی را در مجلس حاضر ساختند و چون از نشره او آثار قهر و تمرد و غضب مشاهده کردند بر بودن او حکم ضرب گردن زد و قرا یوسف
سکندر بیک دیگر هم او را با تمام رسانیدند و قرا یوسف شیخ ابراهیم را با اولاد و اتباع او در مقید و معزول بر تبریز برد و چون اهالی تبریز از دولت شروان شکر در اوضاع بودند
از ایشان در مجلس قرا یوسف رای داشتند که تا حسن معاش او بعرض رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم پادشاهی شیرین سخن و خوش معاش بود و صحبت ارباب حسن و اهل نیکو
نام داشت و پیوسته کلمات ترجمانه از وی با امیر قرا یوسف میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم را بمجلس خاص خود فرستاده او را باموال جزیل وعده داده و امیر قرا یوسف
صاحب کرم و مروت بوده بهر نوع آن جرایم عظیم بسهولت میگذشت امیر شیخ ابراهیم از در تملق و عذرخواهی در آمده کدورت قرا یوسف نسبت با او بیرون رفت و امیر قرا یوسف
حالا که در زمان یزدجرد شهریار در خزانه آبا و اجداد او موجود بود همه را از قلاع آورده همه را بفدای نفس و عرض خویش کرده قرا یوسف در مقام عنایت آمده بجانب
اینکه او امیر شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایسته بدولت صادر شده او را بحکومت شروان روان ساخت هر آینه صحبت مروی و مروت و کرم و احسان

در انفاذ موافقت اشارت پادشاه حسن اتفاق و مکارم اخلاق ما بر عالمیان روشن گردد و این سخن را قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص گفت و معاودان ایلچیان
که از زبان شیخ ابراهیم بعرض رسانیدند از حضرتش میگویند که هست من لشکر بسیار دارم و مسکینه اگر جرعه از فیض فضل خویش بطعام این بنده خاکسار حواله فرماید شاید بدان وجه ابتدا
تسکین یابد بیت اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک ؛ از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک ؛ و این سخن امیر قرا یوسف را خوش آمد و ایلچی شیخ ابراهیم
نگاه میداشت قرا یوسف در معرکه او در مجلس جا نهاده زنده و چون والی شروان در آمد ارباب حسن و جولان ساده عذار او را موجب فرموده اوغ داد و شیخ
ابراهیم چندان کلمات دلپذیر بر زبان آورده قرا یوسف شیفته او شده هم در آن مجلس فرمود و بند از پایش برگرفتند و در پهلوی خود نشاند و امیر قرا یوسف بعد
را نیز طلب کرد و او بر حسب فرمان آمده امیر شیخ ابراهیم را شاد کرد و در آن ایام نواحی قصاب و اصفهان و عیال تبریز نشار آورده با امیر قرا یوسف ملاقات کردند
و هر چه شیخ ابراهیم از نواب دیوان طلب کرده است متضمن ملتمس او را از او بتسلیم مشروط بانکه حکم نمود و ارباب حوالات در عوض زر خالص بگیرند و امیر شیخ ابراهیم
مبلغ هزار و دویست تومان عراقی طلب کرده بود و قرا یوسف ملتمس ایشان مبذول داشت و روز دیگر در باب حکومت شیخ ابراهیم نشان نوشته مضمون آنکه مملکت
ولایت شروان را از حدود تا دربند باب الابواب از بلاد و بقاع و قلاع بدستوری که امیر شیخ ابراهیم متصرف بود و اول را از انا داشتیم می باید که ... فرید
و از ولایت بخلاف حکم دخل نکنند و امیر شیخ ابراهیم را او و ضابطان ولایت شروان در دستور داد از دیوان قرا یوسف برات براهی قصاب و جمعی را ضمان
شده بود می نوشته ایشان رخصت دادند و برات بجنس پیش امیر شیخ ابراهیم می بردند و نوشته از او بر مال مملکت شروان می ستاندند
دو ... آن که دچار شده امیر شیخ ابراهیم در زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود و چون فصل بهار رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت

رسیدن عرضه داشت میرزا اسعد وقاص از جانب قم بجانب میرزا علا و دیگر وقایع و حالات ایشان در عاشر ربیع الاول سنه ثمان

عشر و ثمانمایه عرضه داشت میرزا اسعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلا خاقان رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه شنید و بسر
خود را در ایلغار ... پیش بنده آمده او را گرفته مضبوط نگاه داشته ام بهر چه حکم شود عمل نمایم الخبر بر مزاج اشرف گران آمد فرمود بسطام ترتیب کرده ما است چون دشمن
قصد او کرد و پناه بولایت ما آورده بنزد او را اینگونه بدل دلگیر مدد او کنیم اعتماد در نظر عقل بغایت بدیع می نماید باید چون نوشته ما در رسد باید که بسطام را
مطلق العنان کرده بنده او را ابوابی رعایت کند و معزز دارد و بتوابعی این عنایت میرزا اسعد وقاص ... و در این اثنا طایفه از مردم متعینه عاقبت پادشاهزاده را
پیشکشی مثل بسطام و ... سیم به از آن نیست در بخدمت قرا یوسف روی بجای بر معارج سروری و مهتری نهاده دولت العز از تو ممنون خواهد بود میرزا اسعد
وقاص سخن ایشان را بمعرض قبول ... شرف قبول ... خواجه را بسلطه ... در قم گذاشت و بسطام را گرفته با ... قدم در بیابان ... و چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف
شرایط اعزاز و احترام بجای آورده پادشاهزاده گفت بیت تو سرای بسوی چمن آمدی ؛ بسوی خانه خویشتن آمدی ؛ و باستقلال امیر زاده اسعد وقاص قرا یوسف را جمع
ولایت عراق قیم کرد و بسطام را ... اینجا بندی ... تا حرم محترم میرزا اسعد وقاص با ... بالیان ... بود و چون شهزاده اقا ... میرزا ایرانشاه ... عاقبه بود شنیده
احمی ... شنیدند تزدیک رسیده باخود اندیشیده اسعد وقاص غلط فاحش کرده پناه بدشمن نمیخند ... بر آن اگر ما با نجا رویم ناگاه بر ما که قصد او کنند ... مال او را
مردم ... بکی زنگی رسد ... خاطر گذرانیده نوکران حضور ... و چون نزد ... رسیدند همه را اگر ... و جمعی بنا بر تحریک ایشان میرزا اسعد ... روی ... آوردند

نهاده بجهة تعیین رسید و در پس انفعال از اصحاب نوکر خود بشهزاده را رعایت نموده بشرط آنکه میرزا رستم را همراه او در شیراز باشند نامزد فرمود قم کرده باشند ذکر احوال میرزا
رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا و توجه نمودن میرزا بایقرا بجانب فارس با ... در آن وقایع آنست چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را
تعیین مینمود رسید حضرت خاقان سعید اسکندر را به برادر کوچک او بایقرا سپرد تا خدمتش در ظل شفقت او ی داده از حال وی باخبر باشد و میرزا اسکندر
با وجود این واقعه که او را داد ی نموده بود پیوسته با خود خیال تغییر مملکت می‌بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد و چون بواسطه رفتن میرزا اسعد و قاضی بجانب یاغی گشت
قم و کاشان نامزد بود از بهم برآمده میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا اتفاق نموده بعد از آن در این شهر صد امارت ملک و منصوب شد مظفر
مظفر میرزا اسعد و قاضی با لشکر ترکمان عثمان نزدیک آمده خواهد شد در آن زمان مجال گریز نخواهد ماند و جمعی را ایران داشت میرزا بایقرا را انگیز کردند عازم شیراز شود میرزا
بایقرا سخن غرض خواهان شنیده باتفاق میرزا اسکندر از راه جهل بجانب اصفهان کوچ کرده کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانیده عقد جمعی ایشان
گسسته کرده لاجرم جمعی را به راه فرستاده و در میان در حوالی جرباذقان مخالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد بلکه از اراده احد صمد میرزا اسکندر شکست
لشکریان میرزا رستم گرفتار شده او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا بدینموجب اندک مدتی در عزیمت سپاه شده چند روزی در کنار آن توقف نموده و چون
خبر مخالفت بایقرا و توجه او بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر در شیراز بودند چون پیوسته خواجه دروزه دان
و ایشیق را گرفته بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و ایشان چون نگاه ... بر میانه ابرقوه ... در مشهد سلیمان اتا رسیدند ... گشته
گشته بکنار آن پیش میرزا بایقرا فرستاده شهزاده را بر تأخیر و توقف ملامتها کردند و بر تعجیل ترغیب نمودند میرزا بایقرا از جهل هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود با دلیری
جلادت بجانب ملک فارس برافراخت و میرزا ابراهیم لشکر با ترتیب ... باستقبال از شیراز بیرون آمد و در نواحی حصار شیران ... هم رسیده صف کشیدند و جنگ
سخت گرم شد بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان روی بانهزام نهادند و شهزاده نیز منهزم گشته بجانب شیراز تا قصد شهر در آمده ...
خود ... اغار روانه خراسان گردانید و از خزانه آنچه توانست برداشت و تا ابرقوه در هیچ مکان توقف ننمود و میرزا بایقرا صباح جمعه ... باصفهان آمده
چاشتگاه بدروازه باستیاده روی ... رسید و قضات و دستار بندان و کلای شهر بنابر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شهزاده را باعزاز احترام بشهر درآوردند
و چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر را تهییج آن فتنه بود از میان برداشت الملک والبقاء لله الواحد القهار ذکر وقایع و حالات
مخالفت میرزا بایقرا و فرستادن لشکریان و امرا بدفع آن حادثه و بعضی وقایع و حالات دیگر بجون چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسمع
علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عزیمت عالم‌گشای قضا آسا گرد از پیش از آنکه فتنت او بنیاد شود تدارک مهم نموده آید و بمقتضای این عزیمت امیر جلال
الدین فیروزشاه را با بهادران کینه‌خواه از راه بیابان یزد بعراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع فتنه سعی نمایند و امیر غیاث الدین
شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود و با امرا و در حصر ... پیوستند تا باتفاق طریق ... پیش گیرند و لشکر عراق تسخیر گردانند و فرمان قضا نفاذ شرف نفاذ یافت
و میرزا شیخ لقمان برلاس ... و ... لشکرهای نواحی جمع آورده باردوی اعلی رسیدند و چون جنود ظفر ورود بر درگاه عالم پناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید
در دهم جمادی الآخر ... مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در مزار متبرک جام از دستان دکان ... جابلق ... اعلام

عجم داد و زبان بگمان معلوم گردید در بین ولا قاصد میرزا الغ بیک از جانب سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان حاکم مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان پیرو خواجه اعلا را
بجای او نشانیدند و چون اعلام ظفر فرجام بحدود بسطام رسید امیر سید علی که در صحبت امیر علاء الدین علیکه بهادر بسبزوار آمده بعنایات بسیار سرافراز شده از آنجا براه ری
نسق لشکر بولایت خود رخصت شد و امیر حسین کار از قلعه فیروزکوه باردوی گردون شکوه آمده بسعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر جاکیر از طرف اردبیل رسیده حالات
بایکان و قرا یوسف ترکمان مشروح معروض میداشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا در صحبت مقیم بعضی بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد که حضرت امیر فیروزشاه
در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در کوچ از یساق ملحق شوند و هر دو فریق از سپاه ظفر مآل در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند بیت بدین کوس
رفتند تا قصر زرد : ز گرد سپه شد هوا لاجورد : میرزا ابراهیم سلطان چنانچه مقرر شده بود با لشکرهای پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه ظفر
پناه آگاهی یافت در مصلحت بفکر و اندیشه افتاد لا کاهی خود را نمیدید در وقتی که پیشتر آنحضرت متمکن همایون آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز
رسید میرزا بایقرا حصار و دیوار شهر را بناهای حرب و شوکت همایون حضرت خاقان سعید محکم [illegible] رسیده از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع
میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز پیر مماطلت در روی کشیده و متحصن گشته و از استماع این خبر فرمانفرمای بحر و بر از موضع [illegible] ایلغار
توجه بملک فارس نهاده و بعد از طی منازل و مراحل چتر همایون فال با اقبال بر ظاهر شهر شیراز حوالی جنت عرصه بازنشست و میدان سعادت محل نصب سرادقات
سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایات نصرت شعار خبردار شد حیرت و ندامت بر ضمیر او استیلا یافت و دیگر [illegible] آنحضرت عنایت السلطنه والدین میرزا بایسنغر
فرستاده التماس نمود و رایات میرزا علاء الدوله شفاعت او کرده شهزاده جوانبخت ملتمس او را مبذول داشته بعرض خاقان سعید رسانید و بر حسب آن میرزا
بایقرا حرکات ناشایسته و بدایات در وجود آمده و لا تا عاصی و معاصی گشته بمقتضای مضمون العفو عند القدرة اهم من المکافات بوضوح پیوسته اکنون اگر رخصت شود
او را بشیع و کفش بر درگاه عالم پناه زمین [illegible] آوردم و آنحضرت ملتمس سلطان فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و انجاح مقرون داشته از ذلات و عثرات میرزا بایقرا درگذشت
و فهرست شب یکشنبه پنجم رمضان با صد نوع خجالت و شرمساری از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت و آنحضرت بر عهد وفا فرموده میرزا بایقرا را
مواخذت نفرمود لاجرم کسی از متعلقان بر امور او معروض آتش خشم جهانسوز گردانیده خاص از برای نفع عام [illegible] داد ذکر بعضی وقایع و حالات حضرت
خاقان سعید در دیار عراق و فارس و دار الملک کرمان و فرستادن میرزا بایقرا را بطرف قندهار چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی در کمال انفعال
مجال آن نداشت که دیگر بر ملازمت خاقان سعید [illegible] حصول اقبال نماید و اقامت او در مملکت مقرون بمصلحت نبود رای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن کرد
که او را بجانب گرمسیر و قندهار فرستند تا روزی چند مصاحب میرزا [illegible] باشد و [illegible] متعهدی بیروه روانه آنصوب گردانید و موکب همایون از شیراز آمده حکم شد که امرا با لشکر
[illegible] در عهده ضبط و اهتمام ایشان نهند بعضی خوارزم روند و در بین اثنا حکام لرستان و سرداران [illegible] بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک گرگین والی ولایت [illegible]
بشمار موکب سعادت قرین پیوست و آنچه آورده بودند بوسیله امرای کبار معروض گردانیدند و خدمات ایشان قبول یافته منظور نظر عاطفت گردانید و آنحضرت همه را بعنایات بیکران
مسرور [illegible] ساخته رخصت [illegible] باوطان خود رفتند و چون ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانیده و چون هلال فرخنده فال شوال رخ نمود حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] صلوات علیه متوجه اصفهان شد بیت خوش نسیم صفا و آب رکنا باد : عزیز را وطن خویش می برد از یاد : و چون ولایت عراق عجم بار دیگر بفر التفات خسروانه زینت [illegible]

باعث حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت را ببرادری صاحب وجود حواله فرماید که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل رعایت او در آمده نا نوشته نمود و از
تقدیم شورت فرقه احشام بر نوبهر رضمیعه زر امیر سیف الدین الیاس خواجه بهادر حاجی آن را رسم داشتند با ربیع اثنا و ثمانی و ثمان ماه آنجا بار در قبضه عزت و شجاعت او قرار گرفت و بر تیغ
سطوع شعاع انجام امید و مال و متوجهات مملکت قم و کاشان در ری و بستام تا حدود گیلان را در وجه اخراجات لشکر با ناهم در ملازم او داشته بمصرف رسانند و از تقاضای سوء عمال
در گذرانند و کاسبان رعیت معاش چون بکشند هر یوم بعقوم الحساب از عهده جواب بیرون توانند آمد و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت
بعزم زیارت حضرت مرشد آفاق شیخ المسلمین شیخ ابواسحق کازرونی قدس سره متوجه کازرون شد و از روح مقدس آن بزرگوار در پیرا کار بردن شیخ آنجا یا او استمداد
نموده براه کهی بار دیگر عزیمت شیراز نموده و کره بعد اخری ایالت آن ولایت را بفرزند سعادت مند خویش میرزا ابراهیم سلطان چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقرانی بود رجوع فرمود
و بعد از رایات نصرت نشان از تختگاه سلیمان بجانب دارالامان کرمان نهضت فرمود **ذکر عزیمت خاقان سعید از عراق فارس بجانب دیار کرمان**
همت مصروف بر عصیان بعضی از متمردان و عفو ارامن و سلطان اویس دوفاق در اثنا نوبت حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت ایلچیان با شکوه
سلطان اویس میرزا ابراهیم گور کرمان فرستاد و او نیز بر آنکه از تعرض شیراز و ولایت خراب شده بود در خزانه اش نمانده چیزی نیسیار کم نمانده در استقلال حکم تعلل می‌نمود
و با احوال شیخ و موفقیه زده بنواز رحمت اندک میل کاشت ملازمان حضرت بخود ترتیب داده تا که از اردوی همایون فرستاده نور گورسلطان اویس التماس داده بود بعرض
عرض رسانید که عوض داشته سبب توقف ملازمان او غیر این نبود که تهیه اسباب سفر ترتیب کرده بدرگاه عالم پناه بسر او در ملازمان آستان فرمانفرمای برایا
مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد آمد آنحضرت از کمال لطف و کرم رقم عفو و اغماض بر جریده جرایم او کشید و با سلطان اویس شده عازم خراسان گشته
نوبت دوم حضرت خاقانی ممالک فارس آمده از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود سلطان اویس در خواقان با امن آفاق بکشیم اعزاز و احترام درروی مستقبلان
بدرگاه پادشاه اسلام روانگرد و چون دیار فارس ترتیب زمین بوس حاصل کردند و آنحضرت او را حوالی سلطان اویس استقبال
نمود جلب و در همین چند روز زمان آمدن سلطان اویس از غضب پادشاه استمداد با قتل حضرت خاقان سعید فرستادگان او در عقب نمود
و انجبر کرمان رسید سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شده ملازمان را از حضیض ذلت باوج عزت رسیده بودند و نوع خیالات فاسد راه داد
و از آنجا شتر شانه شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسیده بزیارت قدوت المسلمین راه داده شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت نمود و جبرا توجه آنحضرت دوران
متواتر شده سلطان اویس و مخصوص و مقربان او در ورطه حیرت و دهشت افتاده عالی جناب سیادت پناه تقوی شعار ارشاد دثار امیر شمس الدین محمد
سره را جهت شفاعت بدروی اعلا فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورده سید مشار الیه شفیع اهالی کرمان شده و نموده
عزلت شعار لشکر از تاراج و یغما و خرابه کرمان منع فرموده عزیمت خراسان نمود و آن عالیجناب سلطان اویس را ملازمت و جمعی کثیر ... رفته بودند
از صحبت دار و قصبه ... براه بیابان ... سراوان ...
اوم گردانید در سال مذکور غیاث السلطنه والدین بایسنغر بموجب فرمان خاقان نصرت ... در دیوان ... به تفویض احکام بن الکسن ... شغل
شرح بعضی از حالات امیرزادهای عظام کرام و مخالفت ایشان با یکدیگر و فتن بعضی از امراء و آمدن میرزا امیرک احمد بدرگاه گیتی پناه چون میرزا امیرک ... میرزا الغ

کورکان لطف و مخالفت کرده امرا را فتنه آورده و حوالی بلوکستان رو حضرت خاقان سعید استمالت نامه ای از هرات فرستاد چنانچه مرقوم مسطور گشت و اصغاء مقرون اقبال معاودت
حضرت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنه هرات آمده و بتوفیق تقریب کامیاب فایض رایات خجسته ملازم شد الا آنکه پیشتر ملازمت میرزا الغ بیک میرزا ابابکر در جنب ولایت دولت‌آباد و شیبان یکدیگر
برسبب خروج اشتغال نموده و نوکران خشته انگیز چهره عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه داده آتش در نهاد شهزادگان نیز بنظر فتنه در آن وقت ... صورت
انقضی یافته را مفصلا بسمع علیه رسانیدند و در اثنای تفحص احوال و تفتیش اشتغال عرضه داشت از جانب میرزا قید و اتمام تعیین از آنکه میرزا ابابکر با بعضی از مردم سعی نموده تا صنعت ...
کرده و هم سبب آن وقوف یافته ارباب کوشش دفع و رفع آن بیشتر المعاد فرستاده و میرزا ابابکر را در این جانب مضبوط نگاه داشته ام بر وصول فرمان کوشش نهفته اهرا در کاران
دولت معوض پادشاه گردون مکنت رسید و مضمون العقارب بوضوح پیوست و غرات و جرات شهزادگان از حد اعتدال در گذشت و اگر در این باب اهمال
رود ممکن که خاطر اشرف حینئذ ملال رسد و ازاله آن آسان دست ندهد و با وجود سعی مقربان در رعایت و دوام شهزادگان حضرت خاقان سعید بدان التفات ننمود
و در معه میرزا امیرک احمد میرزا عمر شیخ کمانکه رعد میرزا ابابکر را از راه سپرده و لکن کرامتند ما در دولت و هنر قرار کرد و میرزا ابابکر را در کشتی نشانده با تحفه و حاصل ... برادر
و همراه جنبه و نوبت برحسب فرمان ملازم شدند و همه را از صدر ممالک محروسه بیرون بردند و بکرت غربت مستبلا گردانیدند و میرزا ابابکر را از ممالک نفی کردند و دیگر ان
شهزادگان از جمله همه مستحق آن شدند و همکس از ایشان نهاد و ذکر رسیدن سید شمس الدین محمد بی پرکاه پادشاه سعید و عرض نمودن بعضی وقایع
مختلفه و دیگر حالات عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین بمی از ستمدیده شده بود سلطان اویس بن امیر ایدکو را بپایه سریر اعلی رسانید از کرمان بدار السلطنه هرات آمده
معروض داشت رای انور خاقان مغفرت کشورگیر در آسیه هر چند سلطان را نصیحت کردم از روی عقیده اقبال و آستان فرخنده مقال آورده معنی ... از شیوع اخبار آتش خشم
جهانسوز اشتعال یافته فرمان نافذ حسب الله و نعمتی پذیرفت امرای عظام مثل امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و غیرهم را ذکر ایشان تفصیل
موجب تطویل میشود و بالاتفاق و الاستیسار شاه قطب الدین و شاه اسکندر و نیا لشکری با لشکرهای آراسته متوجه کرمان شوند امرای مذکور و شاه ... همراه
نامدار عازم آن جانب گشته در منتصف ربیع الآخر آخر لشکرهای مردان و سیستان بکرمان رسیده سلطان اویس با وجود آنکه هر روز عنیق الاعطال او در آن
بازار قیمت میکرد و خزانه صد دینار رنگ و ندانست بر فرد و اسکندر از اضرار مضرور عایای بیچاره را ... برج باره استحکام بود و درو شهر تحصن نموده راه خلاف و جدال
برافراخت و امرای عظام با سپاهی چنان عظیم هر گزاش کرد و بیابان کرمان نامه بود و در ماه جمادی الاولی ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین پاره قتال آورده حرب
و جنگ و مدت بهمان روز ماهها امتداد یافت و نهب و تاراج از اطراف و اشیاء و رفواکه در بیرون بوده بای سکین در اندرون با ذکر ... بر آمده بودند و امرای کرمان
هر یک بر در دروازه نشسته بعضی در برج بر نوکران حفظ و قیمت ملبوس بر خم چوب از صنایع و محترقه واهی بازار از فروج ما نقصان برج بر نوکران حفظ و قیمت ملبوسه
میکردند و دیوانیان سلطان اویس بر هر کس واندیر کهان می بردند محصل بر وی میگماشتند و ایشان پیش ترکمانان چنان زبون و بیقدر بودند و از دنیا مقصود را
دشنام می شنیدند و مجال دم زدن نداشتند و دیگر از حواله کردن و رعایا را در ولایت اندیشه دیگر نمی نمید گشته بالاخره اهل شهر مستشار آمده سلطان اویس
شخصی را پیش امرا فرستاده و از خاقان سعید خون بنده گناهکار را خشیده بحضرت آستان فرخنده نشان سعادت لاملتمس انمکن حال و تضرع سلطان اویس را عرضه
داشت کردند و بجای بی سرا اعلی رسانیدند آنحضرت ترحم نموده فرمود سلطان اویس چند نوبت معذرت کرده و بر درگاه می آیم و بکی رو تو هنر و وفا ننمود با این همه اکنون اگر در ... خود خویش

صد دفعت و نمانش با وی موافق یکی از معتمدان خود را پیش او فرستاد تا لشکر غزنوی از شهر رفته محاصره کنند و الا امرا او در شهر بر نخیزند تا مملکت بر شاه ت کرمان چنین از [illegible]
چون رخصت مصالحه یافته شد خبر پیش سلطان اویس فرستادند و مصلحت نو و جمع اهالی کرمان در آن می نمایند و شیخ حسن و ارکان و اهالی مملکت با اعتماد عهد
ما بنا بر آنکه فلک اشتباه آمیز نا امنیم را قراری دهد با سلطان اویس عهد و پیمان بستند و شیخ حسن را همراه فرستاده و امرا از ظاهر کرمان برخواسته متوجه دار السلطنه هرات
گشتند و بعد از قطع مسافت بمعسکر همایون رسیدند و شیخ حسن بوسیله ایشان شرف پایبوس حاصل کرده پیشکشی را بگذرانید و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خواجه صدر علا
عهد کند که [illegible] سلطان اویس پیش ایشان تا او سپه [illegible] پاینده [illegible] استکاف [illegible] نفاق کردن [illegible] آنحضرت قسم یاد کرد و از موجب [illegible] اسباب
هیچگونه تعرض و زحمت به سلطان اویس نرسانند و هر که از این صوره آنکه او را منع فرماید و فرمود که سلطان اویس متعهد آنجانب گردد و از برادران و فرزندان گرامی تر باشد و الا
دفع او بر ذمت پادشاه لازم آید با او دارند شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده بود گفته به سلطان اویس رسانید و اضطرابش در درون و هم [illegible]
زوال گشت و چون لشکر خراسان آمده در منازل و مراحل آن خطه بحکم [illegible] آماده یافت بعد از چند روز با دعا برسید ملازمت حضرت خاقان سعید مسعود گشت و آنحضرت سلطان
اویس و ملازمان او را نوازش [illegible] سال [illegible] کرمان بجهت تصرف [illegible] حضرت [illegible] سنه تسع عشرین و ثمانمایه نوکران
میرزا [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر [illegible] میرزا [illegible] دشمنان [illegible]
سال سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان سعید را باستقلال داشت و از نخوت و تکبر [illegible] خواجه احمد [illegible]
جوانبخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت و با مراض مختلفه مبتلا شده نقد حیات را بقابض ارواح سپرده [illegible] حالات سید فخر الدین در تواریخ مذکورست و در ایراد
آن زیاده فایده بران متصور نیست ذکر آمدن شاه بهاء الدین بدرگاه اعلی و شکایت نمودن از اقربا و برادران خود و بعضی حالات ایشان
در پایه سریر اعلی شاه بهاء الدین بدخشی در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشرین و ثمانمایه از جانب بدخشان بدار السلطنه هرات آمد و از برادران و اقربای خویش در پایه
سریر اعلی شکایت کرد و در بیان اختلال احوال بدخشان [illegible] خاطر خطیر آنحضرت [illegible] ملک [illegible]
و [illegible] ولایت بدخشان را [illegible] شاهزادگان صاحب [illegible] رجوع فرماید و بعد از تقدیم [illegible] آنحضرت [illegible]
میرزا سیورغتمش [illegible] حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت [illegible] آن ولایت [illegible]
و [illegible] محمود میرزا [illegible] بدخشان [illegible] و مملکت بدخشان [illegible] سلطنت [illegible]
مردم [illegible] شاه بهاء الدین [illegible] و بعد از عزیمت میرزا سیورغتمش [illegible]
رکن السلطنه [illegible] در سنه عشرین و ثمانمایه [illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] ذکر رسیدن میرزا الغ بیک از سمرقند بدار السلطنه هرات بعزم پابوس خاقان سعید در سنه
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان را اشتیاق ملاقات حضرت خاقان سعید [illegible] ماوراء النهر عازم خراسان شد و چون
[illegible] میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف [illegible]

باستقبال شتافته و شرایط تحیت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و جناب سلطنت‌مآب یکجا در نوزدهم ربیع الآخر بدستبوس افتخار سلاطین ادراک دولت ابد پیوند مسعود و مخصوص گشت و حضرت خاقان

سعید از ملوک تا دو روز جشنهای پادشاهانه ترتیب داده و در اواخر ماه ایلچیان جانب پادشاه آمده از پیش امیرزاده اسکندر بجانب کاه آمده بمعذرت طوی ... سلطنت‌پناه داد و سپرامرا الغبیگی فاخر

داد سپاه رامورد اعزاز و اکرام داشت و مجموع ایشان تراعزاز ... کرده انبساط ... کرده امید و ضیافت حاکم ... ملکات و برکات افراز نمود با جماعت یکروز حضرت

الصرف ... و هم در اواخر ماه مذکور سلطان اویس بن امیر ایدکو از جانب کرمان آمده بموجب طوی سلطنت‌پناه داد و سپرامرا الغبیگی فاخر داد اسپان راهوار

تفضل نمود و رعایت ارکان جناب بایسنغری کما ینبغی بجای آورد و بعد از آن عازم سمرقند شده میرزا محمد جوکی بهادر را همراه برد ذکر یورش حضرت خاقان سعید بجانب ولایت

گرمسیر و قندهار و قشلاق نمودن در آن ولایت در شهور سنه عشرین و ثمانمایه از جانب گرمسیر خبر رسید که امیر سعید قتلغ ... و ملک محمد ... حسب فرمان حضرت خاقان بسرکار حکم

ناحیه از نواحی آن دیار بودند با هم نزاع ... کرده از جهة منازعت آن دو منصب رعایا در زحمت و مشقت افتادند آنحضرت امیر حسین صوفی و ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین

آن فتنه بجانب گرمسیر روان داشته و چون امیر شاه ... را بمحافظت ... کرد و رسید شنیده شد که اویس پسر سلطان نواجی بمحاصره غزنین مشغولست و سلطان با یزید پسر سعید قتلغ بر بعضی

از ولایات گرمسیر استیلا یافته و طایفه از نکودریان مردم آن ولایت را از روی ... امیرزاده سلطان آورده حضرت خاقان ... صلاح در آن دید که قشلاق در آن نواحی کند

و چون میرزا قیدو و میرزا ابابکر را بجانب هند رفته بودند از این صوب فرستاده حضرت خاقان سعید در اواسط سنبله موافق منتصف رجب حکم ... عزیمت بر ایشان

زده و در آن منزل ... دعای استفتاح قیام نمود و در همان روز کس از پیش میرزا قیدو آمده اخبار میرزا ابابکر رسید آنحضرت فرستاده میرزا قیدو را باز گردانید و بالتماس ...

داده و بجهت دفع همراه و ... متوجه ... شده ایم ... بیرون ... میرزا ابابکر باردوی همایون ... حضرت خواجه ... ملازم شهزاده شده

و در اسب ... حضرت ... در حینیکه ... آمده بعد از سه روز بقصبه اسفزار رسیدند و میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شده و بعد از آن

کوچ واقعنده در چهاردهم شعبان ... جهت قشلاق مقرر شده ... و روز دوشنبه امیر حسن صوفی ترخان از جانب قندهار رسید و امرای

نامدار بر سبیل ایلغار سوار شده روانه شدند و چون حضرت خاقان سعید ... و لشکریان ... دست تعرض ... و غارت هزاره ... کشیدند ... روز ...

ایشان ... شرارت ... مولانا صدر الدین ابراهیم را بمنصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا روز الفاظ ... کند

محبت ... حضرت صاحبقران مغفرت قرین بود منقش ... همایون آمده ... شرف ... ایام

و امیرزاده ... میرزا ... با امیر ابراهیم امیر ... از جانب ... رسیدند ... آمده ... شعبان

ظاهر ... اعلام فیروزی ... و امرای شهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر ... هزاره ... ایلغار ... امیر ابراهیم ... رسید

معروض داشت ... هزاره ... در توقف ماندند و سیم ماه مبارک رمضان ... غزنین ... عالم پناه ... از جانب میرزا قیدو ...

رسیده خبر آورد ... شهزاده ... آنحضرت ... رسیده باشد ... دیگری آمده عرضه داشت ... میرزا قیدو

که ... حضرت خاقان سعید میرزا ابراهیم را ... کرده ... غزنین ... سلطنت ...

و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو ... آمده ... پادشاهانه اختصاص داده امرا و سرداران هزاره ... نامدار ... باج و خراج قبول کرده آنحضرت در ضمان

دولت و اقبال که بسبب اغراق فرخنده در رکاب همایون ملازم گشته بود مراجعت فرموده روی بآنحضرت بسمنه کردن عزم سوار شده بود بی‌سعی معلوم ناگاه از اسب زین بر زمین افتاده گری
مدت حیاتش بالش راه یافت چه راه بافت و الکلح را ملم گردی و هذا الکمال ایشان در سر بر حرکت آمده استادی گشته گشته بندی نظیره عالی بدانست از دار السلطنه
هرات همراه سلطان و صاحب باردوی همایون حاضر شده در لشکری مشغول شده در آن امر اهتمام نموده در اندک زمانی از رحمت ایزد الصمد باقی دنیوی چشم باستان
بر رسیده در مدت الحیات چهره اسب نقره نیاز روی محبت دارد بدید ذکر منصب میمون خواجه پیر احمد خوافی منصب وزارت و ذکر بعضی از وقایع
حالات شاهزاده های عظام و حضرت میمون الجبان در آن اوان مرکز رایت همایون مرکب جنام عساکر گردون مآثر بود در ای قضای اکبر در منصب وزارت و دیوان دیگر
سلطنت گشت مفوض بوزیری صاحب تدبیر گردد و از عهده استخراج اموال پادشاهی از مملکت و دادرسی رعیت بیرون توانند آمد و بعد از تقدیم مشورت همگنان
اتفاق نمودند بر این صفت زیبا پرداخت فاضل جناب صف صفات دستور اعظم الوزرا خواجه پیر احمد خوافی حیثیت دارد که لاجرم حضرت خاقان سعید زمام
رتق و فتق و قبض و بسط مهام جهانبانی در کف کفایت و قبضه درایت آن جناب نهاده و او بنوعی در آن شغل خطیر شروع نمود که هم جانب ملوط بود و از خزینه عنایت
مرعی میداشت و ترتیب رسل باستقلال و فراغبال بدان امر اشتغال فرمود تا حضرت خاقان سعید در حیات بود و ملال بر حاشیه ضمیر او ننشست و یکی از وقایع که در ان
ایام روی نموده این بود که میرزا علاء بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسیده شکسته و بتوقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم و یکی بن کابی
برحسب فرمان رفته بودند باز آمده و عرضه داشت میرزا اقبیده و بلکایی رسیده عازم اردوی همایون شد در این اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموال از هزاره منتقل
شده بودند عزیمت نمود و امیر نوبتی را ... بعضی از خیل خانه دم از عصیان میزدند رفته بودند و آنچه و اوان گرفته باز آمدند و میرزا
سیورغتمش بحسب اشارت علیه متوجه ولایت خوش شد و میرزا علاء بن میرزا رستم بعد از نوازش رخصت انصراف یافته باصفهان بازگشت و مقارن آن حال امیر شیخ علی
سوت بهزاره درداد ... و امیر تعنق ... آنحضرت امیر حمزه صوفی و امیر موسی و امیر توبه را بانضباط دیوان نامزد فرمود تا ممرد آن را تاخته و کار ایشان ساخته امرا خبر ... بآنحضرت
وآنحضرت در اوایل بهار عزم سعادت مصمم فرموده از دولت قشلاق کوچ کرده روی بمستقر عز و شرف نهاد و میرزا اسحق امیر ... کار ایشان امرا امیر علیکه و امیر فیروز شاه را
بضبط اموال ولایت تعیین نمود و فرمان داد و میرزا اقبیده را بدولت همراه خویش بهرات آوردند و اگر بیا ... او را تا حشر و فتنش ببرکات حضرت بارگاه عالم پناه
رسیده و حضرت خاقان سعید ولایت کرمسیر را با امیر عبد الصمد ارزانی داشته و الحجه کوتوالی قلعه قندهار را یکی از معتمدان را تعیین کرده موکب همایون بعد از قطع مراحل در روز
دوم محرم بدار السلطنه هرات نزول نمود و اعیان بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند و چون رایات فتح آیات در مستقر شرف خویش قرار گرفت حضرت
خاقان سعید ایشان امیر ذو الکیف و امیر قرا عثمان که پیش از این آمده بودند اجازت مراجعت داده و در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا اسعد و قاصد در حوالی بلخ
گذاشته با ذربایجان رفته بود چنانچه مذکور شد و در اطراف خوابگاه سراری فانی را گذاشته ملک جاودانی انتقال نمود حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده پاکیزه
صورت تأسف و تحسر بسیار خورده بعزیت علی وجه و دو شد و مراسم تعزیت تقدیم رسانید و جمعی امرا بطلب میرزا اقبیده رفته بودند در استمالت ... عرض ... داشته
حضرتش را عاطفت و عنایت حضرت اعلی خاقانی امیدوار ساخته بودند و شاهزاده چون روز شفقت و کمال مرحمت آنحضرت معلوم نمود متوجه حضرت گشته و احرام ملازمت بسته بر شرف
تقبیل انامل فیض رسان صاحبقرانی و عنایت بیکران مخصوص آمد ذکر شاهزاده حصیل شاهان بدخشان و دستان خاقان سعید سلطان ابراهیم ... بان صوب و تقبض دولت

چنین روز از دو بعد حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هرات نگذشت که از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم عصیان برافراشته دم از عصیان میزنند آنحضرت سید احمد
قراول را که برسوم رسالت و سفارت و دانا بود بآنصوب فرستاده شاه را که بدخشان رشته با شاهان ملاقات فرموده چندانکه وعظ بر ایشان خواند و وعده و وعید داد مفید نیفتاد و امر بازگشت
صورت اطوار ایشان بحقیقت و دانستگی معروض داشت و آنحضرت فرمود امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم جهانشاه و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه و لشکرهای
قندز و بقلان و اوهنک را جمع آورده در رکاب نصرت انتساب شاهزاده بزرگ منش میرزا الغ بیک بعزیمت بدخشان نامزد و امرای مذکور روان شده چون
رسیدند شاه بهاء الدین و اوراش و کیش شاهان بدخشان بجوار جانب بدخشان آمده امرا با او جنگ کرده شاهان بدخشان تو را اگر فتح میسر نشد از
چنانچه در زمان حضرت صاحبقران مغفور مقرر بود بخزانه عامره میسپاری باتفاق علیکم حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین بدگمان
بود واقف نبود طاعت و عبادت معروف و مشهور است برادر و پسر صاحب حسن انتساب مملکت اندامرا ایلچی پیش ایشان فرستاده برادر و پسرش جواب معقول بصواب ندادند
امرا کیفیت واقعه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را بهرات برند و امرا بجانب بدخشان روان شوند فاتحه فتح ولایت
تقطع رسید سعادت تمامی امرا موجب فرموده متوجه بدخشان گشتند و میرزا الغ بیک بجوار او مهم فرستاده با شاهان ملحق شدند و چون نوبت باشکر بدان
موضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین فرار نمود بر اطراف اطراف و عمارات سیلاب بلاد را بر خویش محیط دیده از کردار خود پشیمان شده بجانب ولایت باب
هدایت شتافت خواجه تاج الدین حسن عطر از اعاظم ارباب عرفان را بجهت شفیع ساخته بای در دایره اطاعت و انقیاد نهاد و جناب قدوة العرفا با امرا ملاقات
فرموده صورت مصالحه در میان آورده و امرا صورت شفاعت آنجناب را معروض ملازمان قوائم سریر خلافت مصیر کردند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را قبول فرمود
نموده از سر آن گناه بدخشانیان درگذشت و رقم عفو بر جراید جرایم و عصیان ایشان درکشید شاهان تعهد نمودند که مال معهود را بخزانه عامره رسانند و امرای جانب
حکومت بدخشان بار دیگر بشاهان قرار گرفت ذکر مخالفت و سرکشی میرزاده قیدو بن میرزا پیر محمد جهانگیر و گرفتاری او بدست ملازمان خاقان سعید و ذکر
وقایع دیگر چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از پدر عالی مقدار جمعی از نیان کشته گشت حضرت خاقان سعید کشندگان او را بانواع عقوبت و نکال رسانیده حکومت غزنه
پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود چون اعیان و ارکان آن دیار رشید نبودند آنحضرت مملکت قندهار را بامداد فرستاده تا صرد و مهر بردی مسلم داشته و علم دولت او چنان بالا
رفت و الکای هند و ستان و هستان فرستاده پیغام داد و اگر دوام دولت و مملکت و حکومت میخواهی از حدود فتوح تا ملتان باید که سکه و خطبه بنام و لقب مبارک ما باید ناموجب
انکه بدین صورت قیام نمود از سر تکبر و بلوک طغیان آغاز کرد و امیر شیخ شاه ارسلان فرمود میرزا قیدو او از آن رعایا حضرت خاقان سعید فراموش کرده جای خود
گذاشت و از شرایط متابعت بیگانه عاری بیک کناره گرفت و چون آنحضرت معاودت نموده امرا را مأمور با اردوی میرزا قیدو نمود بعد تا بنوعی از پاس و سطوت ایمن گردانیدند
تا اوایل بهشت روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و در ششم ... منه خلط لشکر عراق گشت چه بجهت کنون حیثیت که دار السلطنه هرات خراسان را هم بنیاد شاهرخ
گذرانید جمعی از مردم معتمد هنوز طریق متابعت سلوک نموده و خیالات خام در دماغ شاهزاده جای داده بودند و از ضعف طالع دولت بر در شب نوزدهم رجب از دار السلطنه
هرات عازم قندهار شد چه اعیان و انصار شاهزاده در اندک روزی ... خبر فرار شاهزاده عالم میرزا قیدو مسمع علیه رسید فرمان داد میرزا ابا بکر
با جمعی بهادران حکم شد از عقب او متوجه شود و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر فیروزشاه بموجب فرموده بر اثر او روان شدند میرزا قیدو بجانب ترکستان رسیده و به دارالملک سلطنت

می آمد نوکران شاهزاده خواستند اسبان و یراق او را بگیرند میسر نشد و یراق داشت و میرزا قیدو روی گریز در وادی صحرای بیابان برد و باد تعصب او بر خسته داران انگیخت
اعلام داده و میرزا قیدو صباح بالوسیده معلوم کرده ایشان از حقیقت حال آگاه شده محتمل توقف ننمودند و از عقب هرچه تمام تر روان شده خواجه نظام الدین صاحب اتوکای نعلی
با وی برداشت با طایفه از عقب درآمده و شاهزاده رسیده حسنک در موت و میرزا قیدو نالان نالان بر مرفع او مشغول بود اهرود کرده حسنک کنان بر سر شد تا بتعصبه
تا بار رسیده و میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا خواجه از او درگذشت ناگاه از کمین بیرون آمده بر ایشان تاخت و مجموع را پریشان ساخت و خواجه نظام الدین رفع داد
شده میرزا قیدو متوجه شیراز گشت و مردم آنجا نیز دو هفته بعهده ملک قطب الدین سر راه بر ایشان گرفت و جنگهای مردانه کرده بعضی را اعزاده او بودند گرفتار
میرزا اقبتای آوردند و میرزا بایسنغر بحکم عالیشان بتعصبه للدیار رسید و از شدت گرما و حرارت نغلبند شیده و از جمعی در قلعدری شده ببودند همراه کا ظاهر شرف راه نداده بکمال
از عقب بیرون روان گشت و میرزا قیدو را زمانی در قریه شیراز توقف افتاد و بیوم سعدی میرزا بایسنغر با ظفر باد رسیده و پهلوان محمود دیوانه لر با راه و پهلوانان نامدار بر سر شد
وانگاه در آتش فتنه میرزا بایسنغر به وصف معرکه انداخت میرزا قیدو متحیر و سراسیمه شده از اسب فرود آمد بتقدیر ملک قدیر رضا داده دست برنداده امیر شیخ تربان
او را بسته پیش آوردند و مخالفان بعضی گرفتار و برخی روی به وادی ادبار نهادند و میرزا بایسنغر حکم کرده که بعوض رسانند صدر جهان را ... نمود
رسانیدند و شاهزاده عالمیان بعد از فتح و نصرت مراجعت نموده میرزا قیدو را بدرگاه عالم پناه آورده و حضرت خاقان سعید سوگند پیش بجای آورده و میرزا قیدو را در قلعه
اختیار الدین محبوس ساخت و ولایت را تعلق به شاهزاده ... و مبلغ ... میرزا ...
ارزانی داشت و از انجانب با طمع ... مشغول شده مقصدی حکومت و ضبط مملکت گشت **ذکر عزیمت همایون خاقان سعید به**
مشهد بعزم زیارت مرقد منور متبرک رضویه علیه السلام و دیگر وقایع و حالات آن حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیدت که بخاندان طیبین و
طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت جانب مشهد مقدس رضویه علیه التحیه والسلام جزم فرموده و با ارادت تمام پای همایون در رکاب نصرت انتساب آورده
روی توجه بآن صوب نهاده چون بآن موضع مبارک و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورده صلات و صدقات را مستحقان و مجاوران رسانیده و خدمه
آستانه را بشارت و جمعی از علمای اعلم حسبة تعین فرموده در گنبد منور آنحضرت که پیش از این بانوی کبری گوهرشاد آغا در جوار قبه امام علیه السلام مسجد جامعی بنا نهاده
بودند در این اوقات باتمام رسیده و انفارت تکلف در زمین در نظر بادشاه روی زمین نهایت مستحسن نموده شرف عمارت ارزانی داشت و حضرت اعلا خاقانی او
مدت اقامت در آن صوب چهل روز ... در طرف مشهد بنا نهاده آنحضرت در مشهد مقدس ... زیارت ... فایز گشت و از ... در باره ... لکن
و در وقت ... تعظیم ... دارالسلطنه هرات ... روان شد ... ایلچیان ... با ترکات و نفایس روح افزا رسیدند و مکتوب ... ارجاس
... از محبت ... دولت ... برجب فرمان ... ایلچی ... با کتاب ...
در هنوز با این جمع باز آمده ... وقایع آن بوده ... شمع جهان عالم ... حضرت خاقان سعید ... میرزا محمد جوکی ... در خواستاری ...
با ... دارالسلطنه هرات رسیده ... محمد علی ... گوهرشاد آغا ... عظیم ... مسعود ... محمد ... مصطفوی ...
برج ... سلطنت ... حضرت خاقان سعید ... محمد علی ...

خوش شود و حث و انجاح حضرت اعلی نسبت با شه رجعت نمودند و فرمانفرمای خراسان و عراق بلکه اکثر معموره آفاق از خراسان در عرصه بادغیس قشلاق فرموده با امرا

و سران مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که بعد از تهیه اسباب یورش جهت دفع ترکمه متوجه آذربایجان شوند ذکر لشکر کشیدن خاقان سعید بجانب آذربایجان

بدفع قرا یوسف ترکمان و بعضی از وقایع و حالات آن یورش باعث بر آن یورش آنکه پادشاه جهانبان صدیق را پیش قرا یوسف فرستاده او را بر اطاعت دعوت

فرموده صدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد و از قرا یوسف آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده اجازت معاودت یافت و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید

که قرا یوسف چنان استبداد و استقلال در دماغ دارد و غرور او در آن مملکت از سلاطین ذوی الاقتدار بیشتر است و گردنکشان اطراف بر خط فرمان او نهاده اند

و حصون حصین مستحکم و قلاع متین پرداخته ذخایر فراوان در آن موضع برده و آن بقاع را بمردم سپرده و از آن ترکمان و میرزا معزالدین [illegible] شاه و ...

واقعه بایقرا روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید تکیه شد که لشکر بآذربایجان کشند و قرا یوسف را از آن حرکت گوشمالی سزا دهد فاما بسبب حوادث که در ملک

محروسه روی نمود این عزیمت در حیز تاخیر و تعویق افتاد و درین ایام در خاطر خجسته جهانگیر از دغدغه مخالفان جمع بود و چمن ملک از خار و خس اهل عناد پرداخته

چون خبر صدیق بسمع جلال پیوست اندیشه سابق تازه شده و داعیه ملاقات با عروس ملک آذربایجان در لباس [illegible] بر منصه ظهور جلوه

آمده فرمان قضا جریان صادر شد که توجیهان تشخیص سپاهی لشکر منصور نموده [illegible] کردن تا در موضع معین جمع آیند و باستان علیه [illegible] معقوح گشته

تا [illegible] المنصور [illegible] مرسومات بخشیده اتفاق [illegible] حکم شد که ملازمان آستان دولت آشیان [illegible] اسباب کما ینبغی مقابله

[illegible] هزار [illegible] جبه [illegible] فرمان عالی [illegible] نفاذ یافت [illegible] یورش [illegible] هزار دیگر مکمل شود و از [illegible] ما وراء النهر و خراسان

و کابل و زابلستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد و عالم [illegible] حوزه تصرف بندگان در کار است از شمشیر و نیزه [illegible] سپاهیان [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] وقت [illegible] بلکه [illegible] دیدن [illegible] میرزا الغ بیک بر قرار بوده بضبط و ربط ولایت ماوراء النهر مشغول باشد

[illegible] هزار سوار از لشکرهای اندکان [illegible] نصرت شعار [illegible] و میرزا [illegible] بر دستور سابق در ولایت [illegible] را [illegible] امیر سید احمد ترخان بحکومت

خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید در پانزدهم شعبان از دار السلطنه هرات نهضت نموده در موضعی [illegible] جهت حرارت هوا و اجتماع لشکر چند روز

در [illegible] توقف نموده امیر غیاث الدین شاه ملک از جانب خوارزم آمده [illegible] دریافت [illegible] بالتفات حسن [illegible] مستعلی [illegible]

طرف [illegible] چهارم رمضان [illegible] موافق [illegible] بود در جنبش آمد و از ممالک [illegible] ماوراء النهر پانزده هزار سوار و پیاده تا [illegible] ملازم شدند

و دوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت جناب ولایت مآب [illegible] شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از آنجا در ضمان حفظ و حمایت

[illegible] روانه شده در حرکت آمد و در [illegible] رمضان موکب منصور [illegible] از [illegible] عبور نموده و میرزا بایسنغر مقدم [illegible] سپاه فیروزی از گذشته [illegible] بجانب

از [illegible] موکب همایون [illegible] از [illegible] و [illegible] گشت و حضرت [illegible] بزیارت شیخ سعد الملة والدین الحموی فایز گشت و در آن فرخنده مقام بوطایف

عید صیام قیام نموده [illegible] شوال در ضمان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال در مرغزار [illegible] سرا پرده اقبال برافراخته و از روح مقدس [illegible]

بارگاه [illegible] شیخ ابوالحسن خرقانی استمداد نموده [illegible] شوال سر مزار سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمة الله حاضر شده مراسم نیاز بظهور آورده [illegible] شوال [illegible]

مصاحب خیام سپاه ظفرنشان گشت و در منزل چهار زنجیر فیروزکوه از ولایت مازندران [illegible] رکاب [illegible] باردوی همایون رسیدند و لشکرهای خوارزم و [illegible]

و سمنان و دامغان و جرجان و مازندران بموکب اعلی پیوستند و [illegible] ظفر [illegible] انحضرت [illegible] سالک [illegible]

شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورده و در آن منزل لشکرهای سیستان و هرات و [illegible] و عرصه گرمسیر [illegible] ضمیمه سپاه فیروزی [illegible]

شده بودند در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه با سرداران قم و کاشان بعز زمین بوس فایز گشتند و در سیم شوال از دره [illegible] عبور نموده [illegible]

و ترتیب در این فرود آمدند و در آن شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بعنایت [illegible] خسروانه سرافراز گشت و امیرزاده [illegible]

از طرف اصفهان و امیر [illegible] از صوب یزد و امیر [illegible] از کرمان باردوی معلی ملحق گشتند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که [illegible] از تعداد آن

بسته و امرای تواچی چند روز احتیاط آن لشکرها کرده دویست هزار سوار در حیز شمار قرار گرفته [illegible] ایشان [illegible] عرض [illegible]

و از آنجانب امیر قرا یوسف با سپاهی جرار همه شمشیرزن و نیزه گذار در مقام [illegible] صاحب رای [illegible]

جنگ در مقام [illegible] که هر کس را خیالی در سر و اندیشه در ضمیر [illegible] امیر قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری و استعداد [illegible]

داشت و سپاهی [illegible] با اسبان [illegible] در ظل رایت او مجتمع [illegible] با اسبان لاغر و ضعیف چنین [illegible]

دیگر قطع می بایست کرد و فصل زمستان نزدیک رسیده بود [illegible] دیگر [illegible] کرده [illegible] دولت قاهره [illegible]

علی سبیل [illegible] بتقطع و فصل [illegible] موجب [illegible] احوال [illegible] [illegible]

الدین [illegible] ذکری [illegible] امیر قرا یوسف فرستاده بود [illegible] داده [illegible]

[illegible] از آنجناب [illegible] موجب ملال خاطر اشرف گشته [illegible] و استغفار [illegible] ترک نزاع و جنگ [illegible]

سعید [illegible] ناموس [illegible] و [illegible] شهریار [illegible]

و امیر قرا یوسف بقوت بازوی شجاعت [illegible] و کثرت اعوان و انصار و اموال و خزاین موفور [illegible] از [illegible]

در غضب [illegible] تبریز [illegible] ممالک آذربایجان و اران و موغان [illegible] و عراق عرب لشکری [illegible]

[illegible] جمع آورده [illegible] مقابله و مقاتله قرار داد و حضرت خاقان سعید [illegible] جرات [illegible] دشمن معلوم کرد [illegible] اسباب ظاهری [illegible]

بدرگاه ملک [illegible] و تعداد [illegible] مناجات [illegible] مجیب الدعوات بزبان تضرع و تخشع [illegible] و نصرت [illegible]

[illegible] فرمان داد [illegible] و قراء [illegible] دوازده هزار بار سوره [illegible] ختم [illegible] امیر یوسف [illegible]

با هزار سوار روانه طرف [illegible] و علم [illegible] امیر یوسف [illegible]

همراه [illegible] بدرگاه [illegible] حکم [illegible] لشکریان [illegible]

و غرض [illegible] صورت [illegible] امیر [illegible] قرا یوسف [illegible]

بجمع و ترتیب اسباب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام تمام فرموده لشکرگاه و همه تعبیه آورده و در آنکه دریای ... ابار ... جهت جبر ... قلعه کشیدند

و هر که اسباب و داشت بحصار درآمده و اطراف گیلان و ... رفته ... داده اند رسیدن موکب همایون حضرت خاقان سعید بعراق

عجم و رسیدن خبر فوت قرایوسف ترکمان و عزیمت موکب همایون ... بآذربایجان در آن زمان ... آفتاب اشراق سایه همایون

بر مملکت عراق انداخت امیر جهانشاه ... سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسید و خبر آورد که میرزا قرایوسف در حوالی اوجان

جان شیرین و روح نازنین را وداع فرموده و ملک و مال ... حضرت خاقان سعید باز گذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه شده قلعه

سلطانیه بیرون آمده با انواع ... روی به تبریز نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسیده ... معروض داشت ... قاضی سلطانیه

بپایه سریر جهان پناه ... واقعه قرایوسف ... در مجلس واجب الاحترام ... چون ... حضرت اعلی خاقان اسکندر ...

بر ... رایت توجه بجانب سلطانیه و تبریز برافراخت و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر را ... تبریز ... امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد

... برای ضبط اموال دیوانی در رکاب نصرت انتساب میرزا بایسنغر روان شدند و بمقتضی فرمان شاهزاده جوانبخت ابوالفتح میرزا و ابراهیم سلطان

از ... مراغه در حرکت آمدند و ... طاهر سلطانیه ... موکب ... رعایای سلطانیه از مخالف ... لشکر ...

... از قلعه بیرون نیامده ... حضرت خاقان سعید ... از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد و از حصار بیرون ... تا مجموع ... ظفر ...

و بعد از آن ... قرار گرفته در معموری شهر و بازار ... در آن حضرت ... محافظت قلعه ... از سلطانیه نهضت نموده باردوی ...

سوغان روان شده در هشتم ... از آب ارس عبور فرموده روز دیگر در قراباغ اران یورت قشلاق ... و از آنجانب چون امیر قرایوسف در روز پنجشنبه ... ذی القعده

سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه ... بسرای جاودانی رحلت فرمود ... متفرق شدند و تجهیز ... میت ...

و فات کرده ... امیر ... قرایوسف ... سعادت

... دیگران ... امیرزادگان ... امیر جهانشاه ... امیر ابوسعید ...

... ایشان ... امیر ... قرایوسف ... قلعه ...

... برادرزاده دیگر قرایوسف ... امیر ...

عقد جمعیت ... و این بیت در تاریخ امیر قرایوسف گفته اند وفات میر یوسف شاه تبریز ... بتاریخ ... القصه ...

موکب همایون در نواحی ری بود ... روی ... چنان ... باعظمت ...

... آمده ... عمارت کردند ...

... تبریز ... امیر ... میرزا بایسنغر ...

... ذکر قشلاق فرمودن حضرت خاقان سعید در قراباغ اران و آمدن امرا و گردنکشان بدرگاه سلاطین پناه و آوردن میرزا بایسنغر

باباحاجی کاوردی سلدوز غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر پیش از توجه رایات همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذیقعده به تبریز رسیده
در دولتخانه نزول فرمود و اتباع امیر قرایوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساط عدل گسترد و خطبه
سکه بنام و لقب حضرت شاهرخی زیب و آرایش داد و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنغر
همگی همت عالی نهمت بر ترفیه حال رعیت گماشته بر مسند استقامت قرار گرفت و در این ولا حضرت خاقان سعید در قراباغ از ارلق فرمود و امرا ارکان
عزا فتحنامه بخدمت پادشاه عالم مبارکت فرمودند که امیر باباحاجی کاوردی برادر خویش را بدرگاه عالم پناه فرستاده خود بنا بر سبب کشف اداشکه در زمان میرزا عمر
امیر جهانشاه جاکیر را بقصاص پدر خود کشته بود در این اوان توهم کرده پای وقار در دامن تمکین کشید حضرت اعلی فرمود ما چون رقم عفو بر جرایم او کشیده ایم سبب
کشف او چیست حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کاورد نموده باباحاجی را بهر نوع که باشد بپایه سریر اعلی رساند شاهزاده در قلب زمستان بالغرض روان
شده بپای قلعه کاورد رسید و امیر باباحاجی در موافقت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود میرزا بایسنغر متعهد آن شد که باباحاجی و فرستاده از عنایت و مرحمتی
که از حضرت صاحبقران نسبت به پدر و جد او صادر شده بود یاد آورد و از خانه خلاف و عناد بجد برافتد بموجب مردم امیر جهانشاه قصه او برکنار نهادند امیر باباحاجی
را طاعت در دامن شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنغر در شان او انواع تربیت و تعظیم رسانیده و امیرشاه را اسیر در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنغری
روی با اردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمره امرای عظام انتظام یافت ذکر آمدن امرا و ایلچیان اطراف و سلاطین و قیدار
بدرگاه حضرت خاقان سعید بصنوف نوازش اختصاص یافتن و قشلاق نمودن در قراباغ ذکر فتح ری نصر ...
حضرت خاقان سعید در نهم ذیحجه الحرام بر سبیل اقامت زمستان در قراباغ نزول فرموده ملوک آفاق و حکام ولایات و عمال اطراف از فغفور و هلاکی موفور الطاف و مبرات
بحضور دربار سلاطین پناه استسعاد یافته و از مایده احسان پادشاه کلیه کشای حظی وافر یافتند و حضرت خاقان سعید در اضحی در ادای سنت قیام نموده صدقات
بمستحقان رسانید و حکام الممالک را بنوازش و انعام مخصوص سرافراز گردانید و در همین روز پاشا بیک و غیر ذلک از مصر روی گردان شده بعزم بساط بوس
رسیدند و امرای عراق و ترکمان هم در روز عید آمده شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در رابع عشر ذیحجه امیر جنید ابن امیر شیخ ابراهیم
شروانشاه بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش احرام قبله بسته ملوک اعلی نموده و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید
و چون علامات مردانگی و دلاوری و فرزانگی در ناصیه او ظاهر و لایح بود بانواع و اقسام الطاف و عنایات دیگر محترم و ممتاز گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص
مؤکد ساخته و برادرش امیر منوچهر که بشیمه مودت و دلاوری اتصاف داشت بر رسم بندگی جهان همای پادشاه رسیده هلال را از دیده اقبال کشید و همین روز سیدی احمد
علکشتا از ولایت خویش رسیده بر کلمات لایق معروض گردانید و به تشریف عنایت کرامند مخصوص شد مقارن این حال امیر کوسی ابن سیدی احمد قرلان و
سرداران ناحیه سوارت قشلاق آمده چهره نیاز بر خاک آستانه دولت آشیان مالیده سر تفاخر باوج آسمان رسانیدند و روز دیگر احمد شهزاده و پسران
قرلان از ولایت گنجه و بردع باردوی اعظم ملحق شدند و با صنوف نعم مکرم گشته و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قرایوسف مثل خلیفه جعفر
تبریزی و غیره و ایلچیان ملوک گرجستان بقراباغ آمده جناحی عظیم دست داده در آداب امیر عیسی که کوکلتاش با اعیان از شرف بزرگ بدرگاه عالم پناه رسیدند و مغتنم

مذکور ایلچی کوکچی اوغلان از پیش پادشاه مغولستان بموکب خجسته پیوسته سخنان صلح معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان و برحسب فرمان
متوجه مراغه گشته باردوی اعلی ملحق شد و در چهاردهم محرم طلایه خاقان نامدار پدر بزرگوار در یافت و در اواخر ماه مذکور ملک عزالدین و کچال حسن
و کمال نسب و جلالت خاندان و رفعت دودمان اتصاف داشت از اولاد سلطان متوجه آستان خلافت نشان شده انواع ترکات و تحف و پیشکش
رسانید و قابل قبول آمد و درین اثنا داعیه شکار از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زده در آن صحرا شکاری فراوان اندوخته شد و از وقایع دیگران بموجب تقدیر الهی
صحرا و از تربیت بانگان اینده دولت بجهت کفران نعمت و ناشکری از خاطر حشم از عصیان نبرده در راه چیه سر دری لباده رفته بعضی خرش را گرفته آورده اند
با آنکه خطبه و سکه بنام قرا یوسف کرده بودند حضرت خاقان سعید از سر جریمه او گذشته دیگر آنکه حاکم باب الابواب باردوی ظفر قرین نصرت آیین آمده
و مشمول عنایت پادشاهانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام بلاد و سرداران اطراف بجوایز انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته بجانب اوطان
خویش بازگشتند و چون موسم بهار و استوا ایلچی ونهار روی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون به سیغان نزول فرمود
منهیان بعرض رسانیدند و عطا ها در نو کر قدیم میرزا ابابکر بود برحسب اشارت علیه بضبط ایلات داروس جهت قشلاق بعد امیر اسپند او را گرفته است میرزا الغ
ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با پنج هزار سوار بجانب نخجوان و یورت قدیم میران شاه و امیر اسکندر کمان بجهت امیر اسپند را در ان طرف نشان مشهور
فرستاد و درین اثنا نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت دو لخواهی او بعرض رسانید و ان حضرت او را نوازش نموده باز گردانید و دختر میرزا ابابکر میرزا
میرانشاه را نامزد او کردانید و بعد از آنکه مادر امیر جهان شاه میرزا ... تمام اسباب آن امر عظیم ترتیب داده آن مخدره با ... ارسال فرمود
شد و عقد بسته دو خلال این احوال امرا از موضع قرا کلیسا بعرض رسانیدند که احمد قربان با عیان کلمه عصیان مبادرت نموده و ..
بعضی غارت کرده است رای جهانگشای میرزا بایسنغر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه او شد احمد از کجه عازم گرجستان گشته به پناه قلعه
استوار برده حاکم آن موضع که اوس خویش بود احمد بود در قلعه ای بر روی سنگ خارا در میان آب واقع و ایادی لشکر آن ... روان در برج و باروی آن
مانند سد اسکندر در نهایت استحکام میرزا بایسنغر ازین اتفاق دلاور گذشته قلعه را محاصره کرد و احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر زمین نهاد و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر حصار معاودت نموده در منزل حسن خانه بموکب اعلی ملحق شد و دیگر بار احمد را
سر برهنه دست در گردن بسته پیش آوردند و آن حضرت ترحم نموده بنظر عنایت در وی نگریسته و زیاده ازین با وی خطاب نکرده عفو را باعتماد گرامی داشت و او را
با میر جهانشاه سپردند و موکب همایون از موضع حسن خانه نهضت نمود و چون کنار آب ارس فرود آمد قاصد امیر شاه ملک رسید و خبر آورد که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان
محاربه کرده و قرا عثمان انهزام یافته است و ولایت منصور در بیست هفتم جمادی الاول از آب ارس عبور نموده در پای حاشیه کرده نزول فرمود **ذکر فتح قلعه بایزید و کشته**
شدن بعضی از مخالفان بامداد و مدد شاهزادهای عظام میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و بدست آوردن اموال و غنایم نامحصور
چون رایات فتح آیات بمحلی و در آمد بسمع اشرف اعلی رسیده و در محلی قلعه است موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان مشید و ذخیره فراوان و نفایس فراوان گرد آورده
و بعد از آن امیر اسپند از آن مصرف شده و مردم خود را در آن موضع نشانده است و آن حضرت در بیست و یکم جمادی الاولی بحوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را با یاد واجبات

گرد حرم الدین تولک بهرامی سپنه پردان آمده معروض داشته که امیر اسپند خواتون خود را با ذخیره فراوان در اینجا گذاشته و اینجا عقب تا جان در بدن دارند حصن استوار دست
نخواهند داد و حضرت خاقان سعید فرمود در تراولت عنان عزیمت معطوف بصوب تسخیر آن حصار ساختند امیر حاجی امیر محمد جهره که سالهای دراز ظفر کردار ملازم
رکاب ظفر انتساب بود و لشکر فیروزی نشان مرکز دار قلعه را در میان گرفته و سایه بانها برافراشته خیمها نصب کردند و خوف در عرصه ضمایر سکان حصار
استیلا یافت و عقل ایشان خیره و رایهای ایشان تیره شد و در ترتیب جوانان لشکر منصور در آن کوه که شهر بند مخالفان بود با جولیه اسبان و انبارهای غله باز
ستانند و روی جلادت به تسخیر قلعه نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند و چند انکه سکان حصار دلاوران سپاه فیروزی شعار را از خار و منجنیق
و دیگری بجای ایشان بالا بر رفتند و بر کمر کوه و قلعه بنوعی رسیده چنین برج قلعه را بسنگ از اطراف ظاهر شد خاقان میرزا بایسنغر متوجه آنجا بنگ شدند و طایفه از جا
جوانان سپرها در سر کشیده قصد برج کردند و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی رسیدی او را پس کشیده پیش تر رفتندی و بهم تعبیه جنگی فاخر برای بالا رفتن حصار برای
برج رسانیدند و برج را سوراخ کردند و چون ستاره نصیب سکان حصار شده کسی را یارای آن نبود که برجی بیرون کند و باعث آن جماعت بر برج را شکاف کنند
و خلل فاحش در دیوار قلعه ظاهر گشت و اهالی آن بصورت قرین رسم قلعه گیری ساکنان آن حصار آهو صفت شدند و لشکر میرزا محمد جوکی پا بر بالای کوه رفیع
برآمدند و به نزدیک دروازه رسیده دست به تیر و کمان کشیدند و ساکنان پیش دروازه بعضی مجروح گشته فریاد و الامان برآوردند پیش از آنکه ایشان را امان دهند با اتفاق
طایفه از لشکریان شجاعت شعار بر بالای کوه بر شده خود را در حصار انداختند و قلعه چنین حصین که شهباز همت پادشاهان سابق بر کنگره تسخیر آن پرواز نکرده بود
از صبح تا وقت نماز پیشین مفتوح گشت و جمیع ذخایر و مظروف از غنایم بسیار گرفتند و حضرت خاقان بعزم ییلاق و آب و هوای آن در فصل تابستان طرف ایلغار را بیکرو ارادت فرمودند
و در سلخ جمادی الاولی در روز یکشنبه بعد از آنکه توقف در آن منزل چند روزی فرمود در اقبال نزول اجلال فرمود و توقف نمود **ذکر محاربه میمون مظفر پادشاه زمان و زمین اعنی**
خاقان سعید با اولاد قرا یوسف ترکمان و بازگشت پادشاه تراکمه بعضی در حمت بخشید پادشاه حضرت خاقان سعید
از فرا آورده در ترکی نمود چنانچه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاولی بعزم در رکاب عالم ستان آورده و در اواسط جمادی الآخر در نواحی اخلاط بر جانب چپ اخلاط گشته
در گول شای فرود آمده و امیر عثمان شریف را بطلیعه تا نهر جویی فرستاد و موکب همایون روز دیگر متوجه اخلاط گشته در گول شای فرود آمده امیر عثمان شیر با فوج قلعه عاصی جوز
کرده بود در آنجا فرود آمد و از آنجا ایلغار بکنار آب گویان آشتافته رسیدند و در روی گویان پویی از احوال اخلاط کشته در مرغزار فرم زمین فرو آمده و چند روز در آن منزل ایلغار بردند
امیر محمد کوه اخلاط علی بن حاجی رسید و اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای موش آواره به جانب کرکردون بازگشته و از آنجا به یار بکر رفت و امیر شمس الدین را
میمون بخت و طالع سعد مبارک اقبال او دوی در روز شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش غربا بموش حاضر کرده حصار را تسلیم نمودند و امیر والد
و بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی حاکم قلعه او نیک دالخرد شده بود در مدار احرام ملازمت بسته بشغل نیابت و اخراج فاضل امیر بیر ملک عز الدین صاحب
حشیار آن دو سلطان بود بتابستان آن دولت آشیان آمده امیر عثمان سیرقرا عثمان با سرداران قرملوت باردوی همایون پیوسته و ظاهر اخلاط مرکز رایات اعلام ظفر اعلام
گشت در نزدهم ماه جمادی الاخر و ایالت از پیش از مقدم آنحضرت عنایت فرمای اخلاط بر حسب گشت و در آنجا امیر بایزید بسر دیگر امیر قرا عثمان رسید از ولایت موس
سرانجام بنوعی قرقدان رسانیده حضرت خاقان سعید با عرق شوخی و ادب ملازمت پیوسته حاکم شده فرموده امیر زاده ابراهیم سلطان در آن وقت جلب باشکری

متوجه علیکه چاپی و سید احمد ترک شوند و آن بدبختان را در لطف رحمانیت دیگر گذر کرده اند کوشالی تبزاد هند و امیر قرا عثمان در آق بلاغ بود که فرمان ده آفاق رسید
شکوهی پادشاه بانه ملکدار آینده و گلشتهای شاهوار روان را هموار و فسح ملک بر عوارف و عواطف محمود سلاطین ذوی الاقتدار آمده دوران موضع دوران
وکلانتران ولایت با صنوف عنایات و انواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف باوطان ممالک خویش یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم بود
موضع سردوران و کلانتران ولایت با صنوف عنایت و انواع صلات اختصاص یافته ظفر درکاب به تبریز روان شد **سورت نمودن حضرت خاقان**
سعید با امراء ترکمان و ارباب اولاد قرا یوسف و قرا عثمان و عزم جنگ ایشان کشش در اثنای راه بسمع اشرف اعلی رسید که ایران
قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و حصر متوجه تبریز شده و ترتیب اخلاط و عاملی جوانمرد رسیده اند آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه در ایران
مشورت فرموده امرا و نوئینان باتفاق قرا عثمان معروض داشتند و تا اولاد قرا عثمان و قرا یوسف تکاپو است اصلا ممکن نگردد این مملکت رونق و رواجی نیابد حضرت
خاقان سعید سخنان ایشان خوارها را بسمع رضا اصغا نموده از شهر توریز به جانب ارجیس معاودت نمود میر الیاس خواجه و امیر قرا عثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر ظفر
اثر شده و رایات همایون چون بارجیس رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و علیکه چاپی و سید احمد ترک اگرچه نهیب انداز
واهمه داده اس ایشان قرا غالب تیره اند و علیکه را گرفته و درین اثنا جمعی از ابطال از دار السلطنه هرات رسیده آنچه را موجب سرور دار ابتهاج حضرت خاقان سعید گشت دیگر
مهر خواجه چهره در مصحوب امرای مغلای رفته بود با قرا اسکندر جنگ کرده هر کس را از ایشان گرفته بدرگاه اعلی آورده میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک نیز مظفر
و منصور رسیدند و او در قرا یوسف خبر وفات ایلچیان فرستاده سخن صلح در میان آورده فایده بر آن مترتب نگشت و حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم فرموده
و بجانب ترکمان روان شد ایشان نیز خبر یافته در موضعی مناسب نزول کرده بر اطراف اردوی خود خندق و خبر و جنبرهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساخته حصار
شمشیر زن نیزه گذار از غرق حضرت خاقان سعید جدا شده پای ثبات بهادرانه در خندق ترکمان رانده و اهل رشادت و مردانگی منعوند از آنجانب حضرت خاقان سعید نیز
التفات بر پاس پیش لشکر انداخته و برانغار و جوانغار را بر ناوک اندازان و بخش تفنگیان کر از مقرر فرموده در پیش طبقه باز داشته **بیت** زنده سیلاب برشمشیر
ناوک اندازان :: چو عفریتیان آتشبار با برقهای خاکستر :: و پیش از این ترکمانان دو از سیلاب شسته به جند داز آن هراس گشته فیلان مجسم از ملک
کستوان پوشیده اسبان بر آن می انداختند و بعضی که روان لعوت جوالهای کاه بار کرده و چو بها دبا سهام باران شد اکثر چون صفوف را راست
ساز طرفین حملهای سنه کرده و در آن روز بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال و حرب و قتال اشتعال داشت و چون از تیغ چون باران از تیغ
و چون سلطان تشریف آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمده فرمان داد تا در پیش لشکر خندق کنند و از تعرض حوادث شب
همه شب بهادران پاس داشتند روز دیگر که خسرو انجم بر شبدیز از افق سیما پا برآورد و با شعار سپاه زنگ رایت لعل بلکون برافراخت حضرت خاقان سعید فرمود
لشکر نیزه گذار بعزم حرب و پیکار سوار شدند و سپاه دیانت اثر را زهاب شمشیر شان کوه آهن آسا مید برانغار و جوانغار را آراسته روی بدشمن آوردند
در ترتیب فرستند پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان با سیر و عدت فراوان دلیران جانبین و مبارزان طرفین مانند تعبیه شطرنج صف آرایی گشتند
دهره دو لشکر مانند بحر اخضر بجوش آمده و خروش ان چون باد صرصر بر یکدیگر حمله آوردند و در آن روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار در میدان رانده کارزاری کرد که داستان رستم

والحق نیز

در سفینه بار روا برحالی تن شیان نهاد و امیر ابراهیم بن امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی داد و سپاه خسرو جهانگیر بر حسن سعد را که اسعوی روی غضنفر سپاه ترکمانان بود امیر دستگیر کردند
و حضرت خاقان سعید فرمود سپاه گرد اردو لشکرگاه تا کوه خیمه برافراشتند و خرگاه‌ها زدند و فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکمانان آمده عرضه داشتند و اراده قراولی
خاطر جنگ قرار داده و امیری بزرگ نهایت اند بمضمون امثال نصب العین ضمیر گردانیده **بیت** زمرگ ار بترسی به بینه خود ترک : ز جنگ ار دولت کند آن سر بزرگ
و چون لشکر کشش و کوشش بر صحرا فراهم رسید و خورشید عالم افروز از نگاه کاه مغرب غرابه نهفته لباس کبودی در پوشید مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور مراسم
پاس قیام نمودند تا طلوع صبح مراقب سپاه ظفر پناه بودند و از حال ایشان آگاه بودند روز دیگر چون خورشید خاوری با خنجر زرنگار از عقب موکب کواکب در میدان
نیلوفری تاخت رخصت خاقان فرمود هر یک منصور سعادت ملزوم رزم ساز سعادت نمودار شدند و از جانب لشکر ترکمان هم برآمدند و یکدیگر در برابر آمدند و بعد از [illegible]
و پیکان شمشیر و خنجر بر یکدیگر نهادند و درین روز میرزا رستم و میرزا ابراهیم و امیر جهانشاه و از برانغار [illegible] صلابت و مردانگی [illegible] ظاهر [illegible] رستم [illegible]
و از آن کارزار خیره بماندند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از دست راست حمله آوردند و زلزله در قصر تمکن و وقار دشمنان افکندند و بر انغار مخالف
آوردند امیر کوکلتاش و امیر فیروزشاه و امیر قرمان شیخ حمله کردند و ایشان را جای خود نگاه داشته امیر بوته و خواجه محمد شرف سمنانی زیر [illegible] زخم کاری خطا کردند
حملات ترکمانان نزدیک بود [illegible] زخمی [illegible] منصور رسید و مخالفان چنین خطری [illegible] را معتمد [illegible] ظفر نام منصور کردند [illegible] حضرت پادشاه [illegible] جنگ فرماید
تا در میان میدان [illegible] زنند و عزم ادای [illegible] حضرت [illegible] فرموده آمد [illegible]
[illegible] چنانچه معهود است [illegible] اخلاص نهاد و [illegible] اجابت دعا [illegible] درگاه صمدیت [illegible]
چون [illegible] اجابت [illegible] معاونت در رکاب همایون آورد [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] زده آوازه [illegible] و مضمون کلمه الحرب [illegible]
بر لشکریان [illegible] امیر اسکندر [illegible] استماع [illegible] دست [illegible] ثبات [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] با طایفه از دلیران [illegible] حضرت خاقان سعید فرمود [illegible]
همایون در ضمان و حفظ ملک [illegible] حرکت آمد [illegible] ترکمانان [illegible] معرکه [illegible]
ارواح [illegible] مبارزان [illegible] مفارقت [illegible] قیام [illegible] امیر [illegible] لشکر ترکمانان [illegible]
[illegible] چون [illegible] اقبال [illegible] اجلال سپاه نصرت [illegible] معاینه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] روی [illegible] گریزان [illegible]
گریزان شدند [illegible] تقدیر [illegible] خورشید [illegible] از مطلع سعادت طلوع نمود و حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] عنایت الهی بود [illegible]
[illegible] فلک [illegible] العراق [illegible] و خوارزم [illegible]

در گلستان دهر بر ممالک محروسه بوده‌اند و لشکر منصور بمال موفور و غنایم نامحصور بازگشتند بیت ز بس غارت روی آوردند اند بهرش ◦ غنیمت نگنجد در عرصه‌گاه ◦ و این فتح

در جمعه در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در سر منزل لشکر روی نمود و روز دیگر کوچ فرموده در خانه را بنظر کیمیا خاصیت پادشاه ◦ بر ایران ترکمان اهتمام و از

لطف و کرم در جنبت [illegible] مذکور داشت بیت جهان خسرو سر بسر کارشان ◦ زشمشیر حق داد زنهارشان ◦ و فرمان عطا باطلاق الخلاعت شرف نفاذ یافت

و آنحضرت براه خوی روان شده منتصف شعبان بدار الملک تبریز رسیده [illegible] انجا هم غارت و تاراج داشتند بیمن معدلت و احسان حضرت خاقان از آسیب

و زیان مصون و مامون ماندند شرح معاودت میمون حضرت خاقان سعید از مملکت آذربایجان بجانب خراسان و رخصت میمون امرا و لشکرها

و حکایات دیگر ولایات لوای همایون پادشاه جهانگشای اقتضای معاودت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نموده از راه گیلان و ری در حرکت آمد و در راه امیر شاه ملک

خاقان سپهر آستان در سلطانیه نزول کرد و حکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرموده منشور داشته ارزانی داشته اجازت انصراف داد

و خاقان ظفر قرین در صحرای قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت داده بیگ خوند و میرزا ابراهیم سلطان از درگزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب

اصفهان رفت و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان بر حسب فرمان بولایت خود بازگشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند روز ییلاق کرده از مملکت

ری بگذشت و امیر الیاس خواجه را با لشکر جلادت آیین در صحرای ری و قزوین بگذاشته لشکر ظفر نشان در راه امیر شاه ملک بولایت خراسان در آمد و امیر شیخ

شاه ملک اجازت یافته از راه استراباد و جرجان متوجه شد و چون آنحضرت به نیشابور رسید بزیارت تربت شیخ والا توجه فرموده و از آنجا به مشهد مقدس

مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا استمداد نموده نوزدهم شوال بدار السلطنه هرات از قدوم آنحضرت نمونه ریاض جنان آمد و چون در مستقر دولت

قرار گرفت ایلچیان خضرخان والی دهلی بدرگاه عالم پناه آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضرخان کس فرستاده التماس نموده بود [illegible] سریر خلافت مصیر رسول

بدانجا فرستد تا موجب افتخار روزگار او شود و در مملکت هندوستان مزید ناموس و احترام او گردد و حضرت خاقان سعید مولانا میر خواجه را با حسن نغز بر داده ای دل

پذیر و دعای رسیده و صحیفه گردی روانه فرموده بودند و حضرخان مولانا ... را اعزاز و رعایت بسیار فرموده کسوتی پادشاهانه مصحوب جناب مولوی ارسال

نموده و قاعده دولت خواهی بآن حضرت ادا نموده شکر کرده اند و از جمله تحفه‌ها پیلان دیار و بدایع صنایع حضرت آفریدگار که کسی در آن دیار نبیند

مهیب هیات شیر کوه دهستان که تن او در میان پیش داشت و از مهابت و صلابت او اصلاحت خوارجیان کار نکردی و از آن سپرهای محکم

معتبر و زنده اگر چه بجثه کوه دارد لاکو بنده را چنین حبیب کند و غالب آید و محمد طبیب را از قرلانع ... دو حسب فرمان واجب الاذعان رسالت عالم بمصر روانه شده

بود چون بآن مملکت رسید سلطان شیخی حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر دفتار کلی و عقد انها بار دیم مینمودند ایشان فرستاده را انواع تفقد و دلجویی کردند و عرضه داشت مصحوب

او کرده بعز مضمون الحمد للکریم ... باین مملکت توجه نمایند الخبر و ... ری و جانب ری باشد تقدیم نموده آید و محمد طبیب در اواخر شوال بدار السلطنه هرات

رسید و صورت اخلاص و عرضه داشت مظفر و فانار را بعرض رای پادشاه کامگار رسانید و سلطان قوشچی را هم از قرلانع بعرض فرموده متوجه درگاه شده بود هم آنجا

رسید و از شوال بارگشته در ماه ذی قعده بدار السلطنه هرات رسید و کیفیت محبت و دوستی جانب مملکت را بعرض پادشاهی کشور گشای خاقان سعید منصور رسانید

ذکر وقایع و حالات میمون السلطنه و اکنافه میرزا الغ بیک در ماوراء النهر و رسیدن خبر رحلت از اورنگ میرزا محمد جوکی بجانب سمرقند و رفتن با اتفاق بکدیگر بجنار

جنار

السلطنه هرات و دیگر وقایع جناب سلطنت مآب میرزا الغ بیک گورگان پادشاهی حکمت شعار و دانش آموز و شهریار رعیت پرور بود با دانش افلاطون حشمت
فریدون جمع داشت و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی عدیم النظیر بود اشتغال داشت نعوذ و از اعظم تصانیف و عمارات بهمگنان رسانیده و خانقاه بنام سلاطین
کامیاب رسیدی تحریر القاب اشتغال نمودی لاجرم اکثر اسامی ایشان درین اوراق سطر است به حضرت بجوار نام بزرگوار این طبقه نامدار اکتفا نموده می آید و بعضی
دلنا پذیر و در اواخر محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا الغ بیک از نواحی خجند و در انجا قشلاق کرده بود بدار السلطنه سمرقند آمده و در اوایل صفر جمعی از علمای
خاصه که بعد از ایشان بملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم رسیدند و در دهم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در اوایل ربیع الاول نوکران
صدیق بهادر از جانب کاشغر آمده عرضه داشته ادریس خان بنقش جهان را خان ختنه بود لقب او را و در میان مغولستان فتنه و آشوب و شورش است و میرزا الغ بیک
بعضی تفحص احوال امرای مغول فرستاد و جمعی از مغولستان را که در قلعه سمرقند محبوس بود اطلاق فرمود و میرزا احمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراء النهر گشت
و چون از جیحون بگذشت میرزا الغ بیک بعضی از خواص و مقربان را برسم استقبال نامزد فرمود ایشان روان شده سعادت ملازمت شاهزاده دریافتند
و در رکاب او باز گشتند و در هشتم شعبان در یکروز و دو گوهر فیضی در یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا احمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیک چند روز مراسم
مهمانی قیام نمود و از جهت پادشاهانه بجا آورد و درین ولا معتمدی و تحقیق احوال مغولستان رفته بود باز آمد و شرح پریشانی آنجا را باز نمود و از آنجا
رسیده و میرزا الغ بیک خاطر از آن جانب فارغ ساخت میرزا احمد جوکی را بهوال و نفایس فراوان داده باتفاق عازم خراسان شد و از سمرقند بیرون آمده
هشتم شوال در کشف ... بمیمنت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند حضرت خاقان سعید برسم جانور تو را بیبد سبولا بیت هرات رفته بود و چون بدولت و سعادت
مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و در باغ شهر زاد نقیبی لامی فایض فایز گشتند آنحضرت در شان فرزندان همه صنوف نوازش
ارزانی داشت علی پادشاهانه ترتیب نموده رخصت معاودت داده متوجه ماوراء النهر گشت و روز پنجم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود و از وقایع ماوراء النهر
آنکه در هفتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه بیکم سلطان بنت میرزا احمد سلطان حرم محترم میرزا الغ بیک گورگان بعد از عارضه چند روزه بروضه رضوان خرامید و شاهزاده
کامگار باوجود کمال تمکن و وقار عنان اضطراب از دست داده قطرات عبرات از فواره دیده روان کرد و جانب جنت نعیم در عروه وثقی زده زبان بکلمه لا اله الا الله وانا الیه راجعون گشاد
و صلات و صدقات با باب فقرا و صناع رسانیده و مشایخ اهل علم و ختم کلام ملک علام بجای آورد و دیگر آنکه در سلخ ربیع الاول براق خان پیش از آنکه بر سریر
خلافت و انحراف از جاده اسلاف و چنگیز خان پیش رفته و جماعتی بر تخت چوب خان نشانده از میان اولوس بیرون آمده التجا به رکاب همایون آورد میرزا الغ بیک اسباب سلطنت
براق خان ترتیب داده قرنش او را بجانب مملکت فرستاد و در اواخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که امیر خداداد قصد پادشاه کرده میان مغولان شورش افتاده
میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده بیتوق جزم فرمود و میرزا اسکندر بهمنه و توقرار از سمرقند در روز دو شنبه از باغ دلگشا نهضت نموده بموضع قراتبه فرود و در آنجا نوکران میرزا
داود از جانب سغنق آمده شرف پایبوس دریافتند روز دیگر نوکران صدر الاسلام و از عظماء امراء جته بود همراه صدر الاسلام توجی آمده بوسیله امرا آستان بوسی نمودند
داشت بگذرانیدند و میرزا الغ بیک از آب خجند عبور نموده مقارن اینحال خلق رود ملازمت مهد علیا مهر نگار خانیکه دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده تسخیر جهان و جمعیت میرزا
محمد جوکی که بجانب ایشان پیوسته بودند رسیده و ذکر شرح مبارک درین اوراق برسبیل اجمال رقم زده کلک بیان گشت و میرزا الغ بیک برای رعایت آن زده به لیسان خانی

و نتیجه دودمان جهانگیر خانان بوار شده او را با آیین تمام بگذرانیدند و از آنجا کشتی لنگر کوچ فرموده موضع بوراق مخیم اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب الوس اوزبک آمده

و خبر براق اوغلان و قوم جته بعرض رسانید و بار دیگر هم از آن طرف رسیده و متواتر خبر ... میرزا الغ بیک رایت سعادت برافراخت و خواجه ترخان

و دیگر امرا را بجانب کاشغر در راه بفرستاد و در آن صحرای روح افزای دلگشای برسم صید شکار قیام نمود و در هفتم رمضان از رود سیحون گذشته منازل پیموده در ماه

شوال در کنف نصرت و اقبال بمقر عز و جاه خویش خطه سمرقند را آب جمال رحمت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم ذی قعده در آن حوالی را از قدوم خود

و دیگر روز نوکران امیر شاه ملک از طرف خوارزم آمده جانوران پیشکش گذرانیدند و جناب الغ بیک شانزدهم ذی قعده بدارالسلطنه ... علامت ... بود در ایران

بخارا در آمده و طلبه علوم و سکان آن بقعه شریف را عنایت و رعایت فرمود و بعد از چند روز از آنجا بکام دل عازم سمرقند شده و در قریه ... امرا لشکر

کاشغر رفته بعنایت همایون ... و سیم ... از ظفر خجسته ... ولایت ... ارتباط حشمی

و پیش حضرت خاقان سعید آمده بعضی میرزا ابراهیم سلطان رفته و زمره پیش امیر شاه ملک بخوارزم ... نموده مجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و از جمله ایلچیان

و نوکران حضرت خاقان سعید امیر ... خواجه ... میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جلال

و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از امیر شاه ملک ... و ارشاه ... خواجه تاج الدین و بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستادگان

دای منگ خان حاکم ختای بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیک ... ایلچیان ختای را رعایت و عنایت بسیار فرمود و ایشان در غره صفر بجانب ختای ... نمودند و بسیاری از نکبت مردم اطراف و اقطار لشکر ... اختیار کرده با ایلچیان ... گشتند و در خلال این احوال میرزا الغ بیک در وسط ... شهر ...

مدرسه عالی و خانقاهی رفیع فرمانداد و از مستغلات و مزارع و قری ... بران وقف کرد و بعد از ... ارباب وظایف از مدرسان و طلبه علوم و مشایخ

و حفاظ و حمله ... [illegible] و حقوق ... خطیر فاضل ... آمده در خزینه ... موضوع محفوظ و مضبوط ... و همچنین فرمان اعلا ... استادان

جابکدست تصدی ... بنیاد رصد بطلمیوس ثانی ... حکما ... مولانا غیاث الدین جمشید و جناب ... مولانا معین الدین کاشی ... بودند

و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین ... رصد ... رسید و از ... زیج ... تا ... اکنون ...

منجمان تقویم از این زیج استخراج می نمایند و دیگر وقایع آن که ... خبر ... امرا ... لشکر ترکمان ... سمرقند ... میرزا الغ بیک ... دیده ... اختران

دیده و ... صلعت و الده بزرگوار ... بانوی نامدار گوهرشاد آغا ... پذیرد و در آن زمان بافرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان ... شهزاده ... و ولایت

... الجناب ... خراسان فرستاد و التماس نمود بانوی عظمی بر انصواب قدم رنجه فرمایند ... عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از ... سلطنه ...

روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن یورش ملازم بود و چون حضرت ... از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک اسباب استقبال مرتب داشته روان شد در

ولایت ... السعادات ملاقات فایز شد و بالاتفاق متوجه سمرقند شدند و در منتصف ماه ربیع الاخر بدان بلده رسیدند میرزا الغ بیک در باغ چهار ... ترتیب

داد و چند روز ... شهزاده ... اسبان بازین زر ... و ... اصناف نفایس ... دیگر پیشکش بانوی عظمی کرد و چون مجلس

عیش ... و حضور ... عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک ... اعزاز و احترام ... بعد از آن بانوی ... گوهرشاد آغا

جزرا

جناب را بمبالغه تمام باز گردانید و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار را وداع کرده و در رکاب والده عصمت آشیان شتافت ... شد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده عزم
جانب هرات جزم فرمود و رایت جلادت بر انتصاب افراشته از قراتلاق امیر اسکندر ... ملک ... میرزا بایزید ... سلغای روانه [illegible] ... بعد از چند روز
ملک الاسلام از طرف [illegible] رسیده بصورت اخلاص و دولتخواهی ... بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیک معاودت نموده در مستقر عز و جلال خویش
نزول همایون فرمود و پیش از وصول بمقصد از مژده ولادت فرزند سعادتمند میرزا عبدالرحمن خوشدل و خوشنود شده بعد از آن ... رسید
چند روز بساط نشاط گسترده بعیش و خرمی گذرانیدند و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود بر توالی ... ضبط احوال مملکت ... و در این اثنا
از پیش امرا و اعیان [illegible] خبر آمد ... شده ... متعاقب ... شراف العلوم ... و ... اغلان و صدر
الاسلام ... آمده شرف پابوس استسعاد یافتند و همه را ... مناسب ... میرزا الغ بیک ... طوی پادشاهانه ... داده ... را
بتشریفات فاخره و انعامات ... فرمود ... علیه رسیده ... پیر فخرالدین ... آورده ... و دیگر ... میرزا
لطف ... حضرت شهریاری ... پیر فخرالدین چون بدرگاه جهان پناه رسید بشمول الطاف و اعطاف بی نهایت اختصاص یافت و در این اثنا
اغلان از پیش براق خان آمده ... آورده ... ابو ... تیمور از طرف دیگر رسیده عتبه پادشاهانه ...
... شوال ... علیه ... اغلان و ... اغلان ... از ... الحال ...
در رکاب سعادت آورده ... جمعی امرا ... باز گشت ... روز ... آوردند
و میرزا الغ بیک ... رعایت و عنایت فرمود صدر الاسلام و ملک الاسلام ... اغلان ...
پادشاهی بخشیده ... روانه ... همایون ... عازم ... شد و چون ... خاطر ... ایشان ...
و ... اردوی همایون بر دستور پیشین در ظاهر بلده فاخره قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب ... رسیده ... معاودت نمودند و آن
زمستان ... حضرت ... فرزندی گرامی ... ابوالقاسم ... و میرزا الغ بیک ... در نواحی ... در بهار سنه
خمس و عشرین و ثمانمایه عازم خراسان شده بسعادت دستبوس خاقان استسعاد ... از آن ... آمده ...
داعیان ... شیخ الاسلام خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابوالفضل و خواجه ابواللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیک ... در اثنای
این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد آمده برادران عالیگهر ... بیکدیگر ... مسرت ... بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید ...
آمده ... حکم جهانمطاع ... میرزا الغ بیک طوی پادشاهانه ... داشته ... حضرت ... اعیان و ارکان دولت ...
... در ملازمت حضرت اعلی خاقانی ... رخصت انصراف ... ایشان ... ماوراء النهر معطوف گردانیدند و در مستقر عز و شرف
نزول همایون فرمود ذکر طلوع اختر درج خلافت و سلطنت امیرزاده عالم ابوالقاسم بابر و آمدن امرای عظام و سلاطین و قندهار و ایلچیان ... بدرگاه
حضرت خاقان سعید شاه ... باسید الطاف و اعطاف پادشاهانه حضرت خاقان سعید روی امید بدرگاه ... آورده و در سیم صفر سنه خمس و

و عشرین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات رسیدند آنحضرت روز غره ... احترام و دقیقه از دقایق ... مرعی نگذاشته ایشان را در هر که ملوک جاپید داده و فرمان داد امرای عظام
ضیافات شاهانه بر حسب دلخواه ایشان ترتیب داده آنچه به تشریفات فاخره سرافراز گشته بر حسب اشارت علیه بولایت خویش بازگشتند و حضرت خاقان سعید سلطان
در دار السلطنه هرات گذرانیده چون موسم بهار رسید بطرف زاده و محولات در حرکت آمده و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر بهلوک بادغیس را بنور تشریف الهی
نصرت شعار کامیاب دار السلطنه هرات معاودت فرمود در نهم ربیع الاول سنه مذکور از لب فرود آمد و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه حق سبحانه و تعالی
میرزا بایسنغر را فرزندی ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابو القاسم بابر موسوم آمد طالع فرخنده اش میزان بود و آفتاب و مشتری و زهره در سرطان در غایت دولت
عبارت از شرف و خانه عز و شرف و حکومت و سلطنت بیان مقام داشته و کاشفان چند روزی به اوقات مسرت علیه به تهیه اسباب جشن و سور اشتغال
نموده طوی عظیم کردند و خواص و عوام انام در وضیع و شریف ایام طوی و سرور بسر بردند و چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت رای صواب نمای به تنسیق امور ملک
ملت پرداخت و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی علی را با سپاهی در کشتی نزد میرزا الغ بیک و امیر ابراهیم فرستاد تا معاودت امیر الیاس خواجه بجای او
از صوب الولایت سیستان بر حسب اشارت شده و در آخر ماه شعبان نوکران امیر شیخ ... ... امیر سیدی علی شکاک بنا به میرزا علاء الدوله عرضه داشته بدانجا فرستاد
عرض رسانیدند که ... ایشان از عنایت شهریاری گران بار گشته رخصت مراجعت یافته و بوطن خویش بازگشتند در غره رمضان
سال مذکور جهان از طلعت بهجت افزای میرزا محمد جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و گلهای مسرت دستها در صحن آمال او شکفت و شاهزاده طوی با شکوه
و عرض ترتیب نموده و در شش ماه انواع ارکان دولت را احترام تمام فرمود و در سال مذکور ایلچیان و لشکریان از شهر بغداد باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش از رنگی
میرزا بایسنغر مامور بدان گشته بود احوال و اوضاع ولایت ختای را از نقیض و قطمیر زیاده و نقصان نوشته روزنامه که هر روز در عرض رسانیدند و بوقوع عرض نموده
آنچه سمع رضا شده اقوال نکته به شرح معروض داشت و ایراد بعضی از آنها در خاتمه این کتاب از غرابت و قت ما مولت دهم در این سال سنه خمس و عشرین و ثمانمایه
ماه رمضان از جانب عراق و آذربایجان خبر آمد که میرزا جهانشاه دلو احمد با لشکری بسلطانیه آمده و حوالی و حواشی آنجا از دواب و مواشی و غلات خساره جمع آورده
بطرف تبریز برد و بار دیگر با گروهی انبوه عازم سلطانیه شده و در این نوبت نوکر امیر الیاس خواجه مقابله و مقاتله پیش رفت و جرات صعب و قتالی فاحش روی نموده و دلو
احمد تاب مقاومت نیاورده و هزیمت از معرکه بگریخت و از اتباع جمعی کثیر قتیل رسیده و طایفه گرفتار آمدند و جلال و اقبال دلو احمد بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت
قبچاق از پیش محمد خان پادشاه دیار و در رسولی عالم شیخ اعیان و فولاد بیرکه ملک دیشت آمدند و اسبان خوب و جانوران مرغوب و دیگر سوغات بر رسم پیشکش
آوردند و وسیله استدعا دلالت بپای سریر اعلا بوقف عرض رسانیدند که در محبت حضرت خاقان سلیمان مکان انقیاد ... ایلچیان را از کابینه در زر و رفاه هدایا و رسمی کرم
مسرور و سرافراز گشته و برای محمد خان برکات پادشاهانه ارسال فرمود و در شهر دهم شوال در حفظ و حمایت پادشاه و دولت و اقبال آنحضرت از دار السلطنه هرات نهضت
نموده متوجه ولایت قراباغ گشته حکام ولایت قندهار و سیستان و کابل در زابل با حدود آب سند و نواحی هزاره که ... بنشانه پادشاهانه متوجه آن ولایات شدند گشتند
و به تقبیل حضرت بارگاه جلال استسعاد یافته خدمات شایسته بجای آوردند و آنحضرت درباره ایشان انواع عاطفت مبذول داشته مجموع الموجب دلخواه بازگردانیدند
و چند روز در آن نزهتگاه جانفزا بنشاط و شکار گذرانید و چون از آن کار فراغت حاصل شد عنان عزیمت بدار السلطنه هرات منعطف ساخت و در دهم ذی الحجه باغ زاغان

از نغمه

از فر مقدم شهریاری شیمهٔ روضهٔ رضوان گشت و دشت [illegible] از ابهم در ایلغار بیابان رسید و چون فصل زمستان بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید از [illegible] نور بر تبندان

متوجه سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه نمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان سروران و کلانتران در آن مقام آمده بشرف زمین بوس

مشرف گشتند و آنحضرت چند انکه خواست در صحرای سرخس بصید و شکار اشتغال فرمود و چون از آن مهم ملالت افزود بزیارت قدوهٔ ارباب طریقت و حقیقت

شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفت و ادای رکعتی چند بجناب ارشاد و پناهی حضرات [illegible] بجای آوردند و حضرت خاقان سعید درباره ایشان انعام و اکرام بسیار

داشته از سرخس معاودت نمود و در منزهات بادغیس چند روز اقامت فرمود و در اواخر ربیع الاخر امیر خضر خواجه بردی را با لشکر [illegible] بجانب مملکت [illegible] نامزد فرمود

داشت تا از آن حدود [illegible] برخبر باشد و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر بطرف طوس و مشهد رفته بعد از [illegible] زیارت لازم الاحترام بجای آورده بجانب مرغزار

رادکان عزیمت نمود و روزی چند در آن فضای دلگشا بجانور پرانیدن و یوز دوانیدن اشتغال نمود و چون سطح هوا و عرصهٔ صحرا از وحوش و طیور خالی گشت شاهزاده

عنان مراجعت معطوف ساخت و در قرلاغ بادغیس باردوی اعلی پیوست و روز دیگر بجانب [illegible] متوجه دار السلطنه هرات شد [illegible]

فزای [illegible] حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرمود در این اثنا نوکران امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشت آورده

آنکه براق اوغلان قان اردوی محمد خان را گرفته است و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شده اند و آنحضرت در اواخر جمادی الاولی عزیمت مراجعت نموده بدار السلطنه

هرات نزول نمود مقارن این احوال [illegible] میرزا احمد جوکی را [illegible] داشت و میرزا [illegible] موسوم گشت و میرزا [illegible] میرزا ابابکر بن میرزا [illegible]

امیر تیمور گورکان [illegible] **بیت** [illegible] حضرت خاقان [illegible] شاهزاده مرحوم [illegible]

[illegible] ماه رمضان امیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان [illegible] مصاهرت آنحضرت شرف [illegible] امیری [illegible] سلطان

نام [illegible] عظیم ترتیب نمودند و چون هلال [illegible] شوال [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

متوجه ولایت [illegible] شد و [illegible] میرزاده بایسنغر [illegible] عزیمت مملکت [illegible] نمود [illegible] آنحضرت [illegible]

در [illegible] اقبال [illegible] رسید و چون موسم بهار رسید [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] عالم [illegible]

شد و چون میرزا بایسنغر [illegible] رادکان توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرده در غره جمادی الاولی [illegible]

[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] رادکان عزیمت دار السلطنه هرات کرد و در این اثنا امیر [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] آثار ترنجی [illegible]

[illegible] و برای ترویح روح [illegible] کلام ملک علام [illegible]

حضرت خاقان [illegible] منصور [illegible] ترخان [illegible] در مجلس بزم و بخشش ابر گوهر بار و در میدان رزم [illegible] داشت

ذکر لشکر کشیدن شاهزاده جوانبخت معین السلطنه میرزا الغ بیک گورکان بجانب دیار جته و مغولستان بعزم رزم با امرای نامدار و دلاوران [illegible]

[illegible] و ذکر وقایع دیگر در آن زمان و [illegible] در آن [illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible]

جوانبخت همه را در ظل حمایت و عنایت خویش هادی ارادت و ایشان مدتی در کنف رحمت خسروانه در هرات بوده بسر بردند و بحر ابر نعم و امواج کرم از دراهم و دینار
چشمه‌های فاخره و ثیاب عیش [illegible] اسبان راهوار با نفس اشکبار [illegible] از جهش فرح افزای اختصاص یافته و اکثر الامر بمقتضای والبلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا اکثری [illegible] شرارت طبیعت ایشان باعث و محرض شده بعد از وصول بمواطن خود همه وصول را مقابله کردند بن
این سخن است و پیر علی تکیه با جمعی از خط هرات از درگاه اعلا روگردان بسوی او شتافت و اسکندر پیر علی ملکشاه تواجی الموجب فرمان از عقب او رفت و چون عزیمت
اسکندر امتداد یافت میرزا الغ بیگ گورکان بیگ ارسلان را هم بدین مهم فرستاد و بعد از مدتی از فرستادگان بازآمده معروض داشتند [illegible] اسلام بعرض میرسانند
و پیر علی در فصل بهار قاصدی بدرگاه خسرو فلک اقتدار فرستاده در باب جرایم پیر علی تکیه کلمه‌ای چند بمسامع علیه رسانید اگر التماس بنده قبول افتد فبها والا بجز
تسلیم و انقیاد چاره نیست فصل بهار آمد و قاصد بنا بر [illegible] علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر و لایح گشت و چون الغوم مرعوب شفقت و مشمول عنایت
شهریاری معدلت شعار بود جناب بنده عاصی و مطیع [illegible] خبر داشتم [illegible] از جمله در جنابت [illegible] باختیار [illegible] بسپاس بشارت [illegible] پیر الکه
[illegible] عسی الایام ان یعفی قوما کالذی کانوا بهار [illegible] گذشته فصل تیرماه روی نمود از رسیدن قاصد و [illegible] قیام تمام مشاهده [illegible]
مقرم [illegible] رای صواب نمای بر استیصال آن مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت جناب خسروی بر توجه بدان جانب تصمیم یافت حمزه را [illegible] فرستاده صورت
قضیه را تفصیلی بعرض حضرت خاقان حمیده خصال رسانید و آنچه رای صواب نمای [illegible] صواب بیند بدان اشارت فرماید و حمزه بپایه سریر اعلا آمده ادای
رسالت کرد و حضرت خاقان سعید [illegible] را صواب شمرده فرستاده را باز گردانیده و حمزه را [illegible] باز نمود میرزا الغ بیگ از روی انبساط شرایط
برادر [illegible] صحیح بر تهیه اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود و چون عزیمت تصمیم یافت [illegible] را از دار السلطنه هرات فرستاد تا حضرت خاقان
سعید را از توجه بجانب جتا اعلام دهد و میرزا الغ بیگ روز چهارشنبه یازدهم ذوالحجه سنه سبع و عشرین و ثمانمایه موافق [illegible] مرغوب [illegible]
در رای صواب نمای سعادت در رکاب [illegible] اراده [illegible] در حوالی [illegible] توقف [illegible] و چون لشکرها مجتمع شوند از آنجا بنفس نفیس [illegible]
عنان بجانب اعلا منصرف گردانند و فرمودند [illegible] و در آن نواحی [illegible] انجام اقامت نموده بودند بزودی در حرکت آمده و تواجیان و ایلچیان [illegible]
شد تا چریک سایر ولایات را چون ترمذ و [illegible] و فرغانه و [illegible] طراز و [illegible] و غیر ذلک جمع آورده در اندک زمانی [illegible]
میعاد در [illegible] لشکری جمع کرده [illegible] جناب شهریار کامل [illegible] دریای لشکر [illegible]
بنابرین فرمان نافذ شد [illegible] اقامت نمایند و [illegible] بجانب [illegible] روان شدند و [illegible]
باشند و بدین نهج [illegible] در موضع [illegible] جناب شهریار [illegible] جمع آورده بودند بلشکریان تفرقه کردند و هر فردی از افراد سپاه
علفه و علوفه [illegible] برسید چنانچه طعام [illegible] سفره [illegible] تصمیم و تعلیق [illegible] منصور [illegible]
گشت و حکم [illegible] امرای تواجی [illegible] لشکر [illegible] منع نمایند [illegible] بعرض رسانیدند [illegible]
در دواب [illegible] شده [illegible] عقاب [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] خراب گشت [illegible]

دوبی

دو تو شون علما اصناف طوایف امم انعامات بنواخت و همه را از شرح مقصود گرد و امیر دادوت حرب دلالت طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و زره
و جوشن بیرون از وهم برایکجا داد و اقسام قسمت یافت به مرتبه در قسم گشتند آمد و در این اثنا یادق از پیش براق اغلان در دشت قبچاق و ران نزدیکی بسریر خلافت
نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه میرزا الغ بیگ رسید و چند دست شنقار با اسبان و اموال و دیگر سلامات و برکات گذرانید و از جلوس براق اغلان بر مسند آبا و اجداد
خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت و ارتیاح جناب الغ بیگ شد و در سنه یونت ئیل پادشاه با جمال ازین صورت بفال گرفت و یادق چند
روز در اردوی همایون توقف نموده رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری او را با سایر ملازمان خلعت خاص بخشید و اجازت داد و در سنه ایت ئیل
دونوزگ براکس و ران سبک از امرای معتمد ار بونا نزد دشت قبچاق فرستاد تا بخدمت براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس بتقدیم رسانیده تکفل رحمت نموده بالالای
الپسند چون صفحه های طلا و جبه و ثیاب و دیباچه و تاج و کمر و ترکشها و شمشیرها با بند زر و اسب و استر و خرگاه و خیمه بارگاه و دهنا روده و دم و کوس و علم و رکاب خانه و فراش
خانه و دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی داده بصوب دشت گردانید و به آن مانند بیلار چادرچی و نقاره چی همراه ایلچیان روان فرمود تا جشن کنند بر رکاب زم کرد
باید کار ؛ و یادق و ورتش اغلان و دونوزگ براکس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال حکیمه بنفرطاز و کلال زکا معروف و مشهور
بیوراز جانب خراسان رسید معروض داشته حضرت خاقان سعید مکو بیدار شد لشکرها جمع آورده در شهر خیر قشلاق کرده اید داعیه آن دارید بولایت جته
معنی روید چگونه درین امر با مشورت مکرر اولیای اصحاب شعار مااستطلاع نمود میرزا الغ بیگ در جواب فرموده شروع درین یورش برخصت خاقان
اعلی نموده چه حمزه و دماسپ بیک را جهة استیجاز رخصت ازین پیش بدرگاه عالم پناه فرستاده شده بعد از شان بمراجعت باز نموده اند آنحضرت تصویب این اندیشه فرموده
و نشان همایون موافق رضای خویش همراه ایشان ارسال فرموده حضرت خاقان سعید توجه شد را بدا کجا بیرون از طریق صواب بعید نیست شهزاده و جناب شهزاده جواب
داده که چون از ماداع شده بنابر اشارت رای همایون بوده و بمقتضی الشروع ملزم این عزیمت بامضا خواهیم رسانید و تاخیر و تسویف درین کار موجب ...
را بعد ازین نیت و تجهیز و آمدن تا بدین مقام و در و نزدیک و دور ترک این حرکت برای دولت نشانه و متون مزاج دارند و دیگر بر صحادات اقوال و افعال اعتماد ننمایند
نمایند و نشان حضرت اعلی خاقانی را شمس الدین پور اسحاق انغری با حکیمه فرستاده شد چون حکیمه بازگشت امیر یوسف خواجه پیر شیخ علا بهادر را حضرت خاقان سعید
پیش میرزا الغ بیگ فرستاد تا شهزاده را از آن یورش منع فرماید و یوسف خواجه در آن باب از زبان همایون آنحضرت مبالغه نمود میرزا الغ بیگ داعیه اعاده الکلام نکرد
و با حکیمه در میان آورده بود بلکه دیگر سخنان بمعنی ضمیمه آن کرده امیر یوسف خواجه جواب بصواب شنیده مراجعت نمود القصه بیت چو خورشید برزد از برج حوت ؛ بفرمان
حی الذی لایموت ؛ جناب سلطنت مآب بتوفیق حضرت سبحانه رایت علا برافراخت و صباح شنبه بموجب بارک الله فی سبتکم و خمیسکم در بیست و نهم ربیع الاول
سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بدلالت دولت بطالع [illegible] تقویم از قشلاق شهر عزیمت جته سوار گشت بیت شه عزم خطا برخواه کرد ؛ تا فزاید دین و ملک را افتتاح
ثابت الاقوال و منصور القوا ؛ مستقیم الامر مامول النجاح ؛ دولت اندر پیش و فیروزی از پس ؛ نصرت از راست و عزت بر جناح ؛ بالشکری که کوه از حمل آن بستوه
آمد و مرکز زمین از ثقل آن از جای خود بجنبید از برای عبور گذار جیلاس را اختیار فرموده و چون قلب سپاه بانگشت رسید میمنه و میسره با یکدیگر ملحق گشته و امرا و بهادران
و مبارزان و دلاوران از اطراف ممالک محروسه باردوی همایون پیوسته و میرزا الغ بیگ بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل نموده فرمان داد تا امرا و ارکان دولت جمع آمدند

فرمود و در این امر شورت کشید بالجمله وظیفه حزم و احتیاط را بجا آورده انتظار آن قیام نمودند ایشان گفتند رای پادشاه و اصحاب بهر چه اشارت فرماید مقرون بصلاح و نجاح خواهد

بود میرزا الغ بیک فرمود در این ایام استماع افتاده که جمعی از جنیه و معتمدان ابراهیم پسر توقتمور بزرگ از زاد و قوم کرایه بجانب بنره بیدون از قسیمه سلدز دو ایران باشند

کوچک و بنه خود نزدیک یکجا طراز مقام ساخته اند باعتماد آنکه چون از آنحضرت صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ملک ایشان نکرده و این خان همیشه خانه ایشان

نموده فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان مینماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بتحریر ساکن ایشان تاختن برند و کار بر ایشان تنگ گردانند صلاح است

امرا با جمع هم آنچه را صواب شمردند و بر مقتضای این رای اتفاق نمودند میرزا الغ بیک لقمان توجی و بیری و ملک شاه و شاه بهادر و ابوبکر بهادر و بوکه بهادر را با ده هزار سوار

همه مردان کار دیده و لشکر کارزار بر سبیل ایلغار بجانب الغوم فرستاده و وصیت فرمود که مطلق آتش نکنند تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر یابند بزودی مراجعت نمایند

تا ایشان را تصور نشکنند سر راه بر ایشان نگیرند بهیچ نارات منصور رسیده امرا چون برق خاطف روی بمنازل الغار نهادند و میرزا الغ بیک با لشکر از عقب روان شده امرای

عظام بحزم و احتیاط تمام مراحل می‌پیمودند و از احوال الغوم تفتیش و تحقیق واجب و لازم میدانستند و چون چند منزل قطع کردند و استطلاع احوال ایشان جمعی را از زبان گیری

فرستادند و قراولان لشکر منصور در این امر رفته بودند ناگاه بجایهای بعضی از مخالفان رسیدند و اکمال ساکن آن صورت را بگرفتند و بسبب اشتغال بغارت

و تاراج غفلتی واقع شده یکی از اهل الغار نجات یافته بجانب توقتمور و ابراهیم رفته از رسیدن سپاه آگاهی داد و اکمال با اجای خود را بر آن از خوف گرفتاری

شدن عیال و اطفال ... بر قرار احوال و دیگر بر قرار ... روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود در او ... خاصگی که گذشته امرا چون روز شنبه ... ابراهیم

ربیع الاول بمنزل ... رسیدند دست بنهب و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار از اغنام و بهایم و دواب و انعام و سایر اجناس فوق الحد و الحصر در تحت تصرف آوردند

خزائن چون منطع العود اجمع خوانده سوضع ... را مقام ... دانسته و بقصد آنجا باز گشته و تصور ایشان آنکه بعد از آن چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاده و بهزار حیله جو

از ورطه هلاک ... و بوادی خلاص ... باز خویش را در مهلکه ... بایدیکم الی التهلکه را ... ابراهیم و توقتمور از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بجانب ...

اعتصام نمود و در موضعی بقوم ... رسیده جنگ شد چون آنحضرت ... گرد و خواست که او نیز فرار نماید ابراهیم و اتباع او شروع بسپاه او ... کرده شده و این جمع

را پریشان ساختند و ... با ... چنانچه در عقب او رویم و بر روی ... سلیم و با اموال خود ... ساختیم و مردم خود را از ذل اسیری خلاص کنیم ...

نامی ما باشد و باین زمانه و افسون ... و قوم او را مغرور کرده بسیار و همه را در بند کرده بازگردان ساختند چون بیکدیگر ... در عقب امراکام ...

شد و دندان طمع تیز کرده با جان خود در مقام ستیز آمده بتعجیل روان شدند و امرا بازگشته با فرمود رسیدند ناگاه سیاهی سپاه دشمن ظاهر گشت همه مستعد جنگ

و ستیز حرب و قتال شده در جوانغار ابراهیم جای داشت و در برانغار ابراهیم و آقای تیمور در قلب جای داشت قرار گرفته بعد از آن جانب میمنه و میسره آراسته و صفها

راست کردند فوج فوج چون دریا در موج آمدند *بیت* همه گردان لشکر آن گرز افکن ❊ همه نیزه داران تیغ گذار ❊ همه دانند جنگ را تدبیر ❊ همه بشناسند حرب را ابجار ❊ اعدا

حمله آوردند و بر لشکر منصور تیرباران کردند و ایشان ناوک دلدوز دشمن را بسپر تدارک دست شمشیر و تیغ و خنجر و نیزه بردند و بزخم شمشیر آبدار دمار از آن گروه برآوردند

برآوردند و آتش سنان شهرها را بباد نخوت از دماغ مخالفان بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بخاک هلاک انداختند ابراهیم و توقتمور با دو پسر و برادر

زاده جان برآورده هلاک نهادند و آقای تیمور را با دو پسر و برادر گرفته بیاوردند امرا چون از کار حرب باز پرداختند اشیای اهل طغیان و عدوان بغارت مشغول شدند

و امیر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بزرگ با لشکریان رفت و نشانها داد و بر حسب فرمان عزیمت اشره نمود و اتفاقاً در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاخر دست داد

نوازش یافتن امرای نامدار و نوئینان رفیع‌مقدار و فتوحات آنجا بنصرت و تایید آفریدگار و بعضی از وقایع ایمن یورش

چون و بعضی رایات نصرت شعار جناب الغ بیگ معضی لشکریان آن موضع اشره بشرف رسانیدند امرای نامدار بعلم و تائید و تمکین نصرت و ظفر قرین تقدیر اقتدار

مبادرت نمودند و میرزا الغ بیگ را بشاه و آئین معزز و محمود نوازش و عاطفت هر یک را بتشریف خاص سرافراز ساخت و بنگر الطاف جناب سلطنت پناه رطب اللسان

لشکریان آن اعتذار بکشیدند و در اثنای آنها از دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایون و بعد از آن رای زرین شهریار ظفر قرین بر آن قرار گرفت

چون لشکر بولایت دشمن در آمد باید از طریق حزم و احتیاط سلوک ورزد

بیت

بپا دار دشمن بکین آورد ؛ بهنگام آب کین زیر زین آورد ؛ نغفلت برون آید از کمین ؛ بر سر لشکر بر نضمی و دلش بر ارکین ؛ و در روز در اشره جهت تعبیه و ترتیب سپاه توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قول دست

راست و دست چپ بمبارزان روزگار و صفدران کارزار ارتباط یافت و از جمله مردان مرد و دلیران نبرد در آن یورش ملازم بودند هر یک بمقام و محل منصوب شدند

ارسلان خواجه ترخان بمود توکلی برلاس و شیخ بایزید و داود دولتی بوغا و امیر شیخ خواجه ادرک و اویس قوچین و ابراهیم پسر امیر ایدکو تیمور و خواجه یوسف پسر امیر

الیاس و خواجه مراد قوچین و جهانشاه و یکدای و اسکندر پسر هندو بوقا و پهلوان قطب الدین برادر وفادار و سلطان ترخان و عادل برلاس و سلطان اویس برلاس

و شیخ ابو سعید و فرمانشاه و اولاد شیخ و محمد برلاس و محمود ایلتمش و الیاس گرد و نوملک و سلطان احمد پسر تمور تاش و دیگر بهادران و سرداران

بیت

همه کینه‌کش رزم آرای و تیراندازر ؛ همه با زره و خفتان و جوشن زره ؛ بیک بر ترکش آرش فر ؛ بیک بر نیزه زدن بر شال رستم زر ؛ و چون تعبیه لشکر منتظم گشت

وجای هر کس در موضع مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند چون موکب همایون بانقوار رسید امرای مغل با صد و پنجاه مرد بر حسب فرمان بزبان لشکری از پیش او رفته

و شخصی از مردم آنجا بار گرفته باردوی همایون رسانیدند و چنین تقریر کرد که جهانشاه در الغ کش نشسته است میرزا الغ بیگ با امرا مشورت فرمود که لشکر کدام صوب

روی آورد سپاه بجهت توجه آنجانب موجب است و توجه بنایید بعضی امرا جانب مصلحت دیدند که بجانب التوکول بر سر صبر اسلام و ملک اسلام روند و برخی گفتند چون تیر

و علم بانیازی افراخته و دم از طغیان و عصیان میزنند اگر تخت را متوجه التوکول شویم او فسرار نماید و برکی و طلب جمعیت و اضطراب فایده بر آن مترتب نشود

مهم او اهم و اولی است عاقبت بر این رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان شد ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف پسر امیر الیاس خواجه با پنجاه هزار سوار از راه خوانشاه

روانه شوند موکب همایون بنا بر آنکه دامن او برف معمور است عبور کرد و دریا را چون آن عمر با لشکر نامحصور غیر معتدود بسیار از آب جمع عبور نموده براه السو توجه فرمود

ذکر نهضت و غارت امرای نامدار و نوئینان رفیع‌مقدار بر ایل داود سرجنه و مغل و آوردن غنایم فراوان و الجه و اسیر با پایان و ذکر فراری جمعی سرداران

حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و تخت او را باقیا و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر از نقض عهد و وفا

اطاعت آورد و طوق خضوع و حلقه اخلاص در گردن افکند و دست در عروه وثقای تعبیت درگاه عالم پناه زند موضع است و اقبال ساخته اقبال نماید شرایط اعزاز

احترام او بجای آورده و متعرض بیت داود اولوس او نشوند و اگر عیاذاً بالله برخلاف نمود پیوسته بجمع او را متفرق کردند و لشکر را رخصت دهند تا از اتباع او هر که بیابند

قتل رسانند و زن و فرزند او را اسیر کنند و اموال آنجا را عوض نهب و تاراج آورند ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع استو بر آن سوار شدند

وجهان شاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت بصحت در وقت ندید لاجرم عنان گریز برتافت و ارسلان خواجه اندیشیده اگر در عقب او روان شود بسهولت دست لشکر جمع

ببرگاه سلطنت دست نداده بحزم و احتیاط را کار فرموده مراجعت نموده در اثنای راه شنید قومی از ایل [illegible] از دلان لشکر گشته اند براجعه آن و بر تکش روند چون

از آمدن سپاه آگاهی یافته اسباب و اموال را بمبارزت جانب حصار اطراف سوم رفت [illegible] پناه بدیشان تحسین نموده اند ارسلان خواجه ترخان و امرا انجام

الجانب بکشش و بعضی از مخالفان را کشته و فرقه را اسیر گرفته و انچه داشتند از اموال و حواب در تحت تصرف آوردند و چون ترخان مذکور از کار پرداخت مظفر و منصور

رجوع بدرگاه جهان پناه کرد و در ان [illegible] مجمع شرف جلوس مشرف گشته و از جمله امیران که حضرت خواجه اغلان بمو فرمان شده او را با عزاز و اکرام

بدار السلطنه سمرقند بردند و میرزا الغ بیک از این منزل بایزید اغلان و جنید و چون ایشان اندک پیش باشند با جمعی در کنارهای راه مقیم اند و در نشوند و گریزند مراد توچین

با لشکر سبک منزل در عقب باشند تا لشکر دشمن و چون جماعت را [illegible] پیش باشند ایشان را با قوم و قوت مقاومت نباشد مراد توچین [illegible] در راه

از جوانب آگاه باشند و در سکون و آرام التزام کنند و چون ایشان روانه شد میرزا الغ بیک از انجا کوچ کرده چند منزل قطع نمود و بموضع بولغور رسیده و از انجا روان

شد و چون [illegible] زده و الغ شد مراد توچین با یزید اغلان [illegible] رفته بودند رسیده [illegible] گشته بموجب فرمان جهان مطاع جنگ کنان [illegible] ایشان

رفتند و دشمنان از [illegible] چون صحرا و بیابان طی کرده گریخته بودند هر چند سعی نمودند [illegible] ازیشان [illegible] معاودت

نمودند در ان دیار [illegible] شد بیت کسی کز تو ترسان نخواهد بدی [illegible] ایشان باید [illegible] ز بیم [illegible] و در کام شیران [illegible]

باشدی [illegible] و چون فرمان [illegible] بیت اگر عقل داری و فرهنگ [illegible]

خلاف شهنشه [illegible] و چون [illegible] بیت [illegible] چو خورشید برزد سر از برج گاه [illegible]

چگاه [illegible] خورشید آسمان سلطنت [illegible] اعلام [illegible]

در اثنای این اوقات [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] با خواص [illegible]

[illegible] از مخالفان [illegible] کوچ کرده [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

مضمون [illegible]

[illegible]

[illegible]

از دل [illegible] ارسلان [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] اخلاص [illegible]

لاجرم [illegible] از انجا کوچ کرده [illegible] حسین [illegible]

دولت نموده [illegible] شیخ [illegible] جهان [illegible]

را بصدر ارکان اسلام و ملک اسلام ملحق گردد میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود فرمود سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب ایلی کول روی آورده سنگین باش را

و سپر ایرت جهانشاه لیت ملک بهادر ایذه تا سوانه از الصدر اسلام و ملک اسلام پیوندد و سلطان اویس موجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا هرچه فرمان شود

بدان عمل نماید و میرزا الغ بیک چون خبر گذاشت دریش بود امیر خداداد و فرستنده روز دیگر از آب چادرون عبور نموده بر ضمیر آفتاب اشراق ارشاد امیر خداداد و

سخن بردم بود آنکه باید اعتقاد عمل نماید و از جاده اسکیاس بجانب اسجاس توجه نماید بنابرین ایلوگر را که از ترتیب یاسال ان دولت بود دو هزار سوار نزدیک اهل

امیر خداداد فرستند تا اگر او در توجه تعلل آورد و بوعده وفا نکند قدم همتش را بعهد و فرد با ورد ایلوگر حسب فرموده بدان جانب شتافته و موکب همایون برادکاش

بر بناق در حرکت آمد بسوی گوک سپاه در حرکت آمده نزول فرمود ذکر اطاعت درویش و مغول امیر خداداد و عزیمت مغول بر درگاه فلک اشتباه و دفع

بعضی امرا بعرا ولد و وقایع آن چون رایت نصرت لا آیت در الفیل نزول گرفت خبر رسانیدند و امیر خداداد مستقیم مهم دولت وراه متوجه نامک لطیف به مسمع تقریر

که فلک اشتباه بست میرزا الغ بیک چون از استماع این خبر مستبشر گشت و حقیقت حسب ورایت محلی زمین مقتضی انزال انکش علامت اعلام استقبال

فرمود امرا و بزرگان و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون موکب کواکب نجوم ماه از صدر حضرت فرمودن در رکاب همایون روان گردیدند امیر خداداد را چون نظر بر جمال

طلعت شهنشهی افتاد بعقدر زمین بوس در امر رجناب شهریاری سود و اورا بتعظیم و ترتیب تلقی فرموده حضرتش را همراه بنا رکاه اکرم اشتباه برد و بصنوف عواطف

و فنون مواهب شرف خاص و خلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخره معزز و موقر گردانید امیر خداداد در ایام شیب ملاحت و زلال شباب ملاحظه فرموده زبان شکر

گشاده بعد از احسان و تحسین نثار کرد و در بین اثنا شخصی خبر آورد که صدر اسلام و ملک اسلام در کنار راق کناس نشسته اند الا عزیمت آن دارند پیش پیر محمد اغلان روند

و فرمان نافذ شد پیر محمد برلاس و اسکندر بهادر و بوغا و شیخ ابوسعید و تولک و توران وداد و پیر حاجی بوغا با پنج هزار سوار منصور ایشان شتافتند سلطان اویس برلاس

لشکر برده بود و در راه نگاه بامش را محافظت نموده با امرای مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال صدر و ملک ایلغار نموده امرا بموجب فرمان روان شدند

چون بکمنزل رفتند دیگر آمده بعرض رسانیدند که صدر در ملک بنوم اردوی پیر محمد اغلان از آب یکه گذشته حکم قضا بمضا نفاذ یافته چون ایشان بر جای خود قرار

گرفتند رفتن از عقب ایشان حاجت معلوم نیست باید امرا در حرکت مراجعت نموده از زیارات بهادرین بکمنزل پیش نباشند هم برحکم قرار یافت و در میان امیر خداداد معروض داشت

در قوم این ضعیف و چی سعوت لشکر درستان برایشان لشکر کوزد اسبان لاغر و ایلوس بد حال و ابتر بند اگر رخصت شود بجانب وراثت متوجه سمرقند گرداند ضمیمه الطاف

گرد میرزا الغ بیک ملتمس او مبذول داشت و حضرت شیخ پیر امش را فرمود تا با نوکری از سپاه ایشان را تا سمرقند رسانند بموجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریاری

بیست هزار سوار از بهادران بز بالکمری فرستاد و شیخ برلاس کوکلتاش و از جمله خویشان امیر خداداد و بعضی از ایشان گرد انبوه دلیران سپاه روی در راه نهادند

نهادند و در راه جمعی از مخالفان که بجهت عزم اردوی همایون داشته صید نمودند و در راه جمعی ایشان را گرفته در منزل الجکی بدرگاه آوردند چنین تقریر کردند که قوم باد در دولت

قبایل خوانجر توجه لشکر منصور با یشان رسیده متفرق و پریشان گشته و وجوه و اعیان که بجهت در شعاب و جبال اشاعه متحصن شده اند در اثنای راه جمعی را دیدیم که در اغلبه گشته

پیر محمد اغلان و اکثر بنا نشسته اند و لشکرهای اطراف نواحی ولایت خود را جمع آورده و کوچ و کله و بنه و دواب و احمال و اثقال را از آنکه از آب یکه گذرانیده اند و خود جریده

خاص از برای جنگ و پیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود بیک بر سپاه ظفر پناه شعلی گشت و فرمان نافذ شد در الکل پیش دواب قهر و توقف نمیز

تا رایات نصرت آیات ایشان رسید و موکب همایون در حرکت آمده و اردو با ایلچی شد و سپاه در مقدمه بودند بهم پیوستند و هم درین منزل جمع شدند و شب یکه در نفر
تاج محمد اتکش فرو رفتند و این اتکش بزبان مغولی از بغا روت و چون ناگاه لباس ظلام پوشید زمین از کثرت آتشهای اسماء درخشان گشت و از دیگر از آن
منزل کوچ کرده و در منزل بزرگ جمعی از مغول پیش رو به جانب شهریاری فرمانده او یوسف سلطان شاه و عبدالله خازن با پانصد کس در شب بر کوهی اطراف [illegible]
باغ کوسید بر آمده نگاه کنند و در کمین بیشه که منزلگاه جته بود کاتکش فرو جسته اند ایشان حسب فرموده متابع رفته شدند و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل
کوچ کرده در کنار آب لعوتو فرود آمده و جمعی در پی تابع رفته بودند آمدند و عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم و چندانکه نظر بر گماشتیم در کمین بیشه هیچ جا کس ندیدیم الا از
جانب چیچال اتکش سیاهی بعدی دیده به قانون در عسکر برافروزند در اثنای این خبر از قراولان خبر رسید که سپاهی سپاه مخالف پیدا شد چون این خبر استماع افتاد لشکریان
همه حزم و احتیاط جهت عرابه خندق عمیق در گرد عسکر کندند و چون این خبر استماع افتاد چنین خبر آنکه استوار حفر شد و در آن روز لشکر جته فوج فوج مکمل در آن شب رسیدند
تا شام چو جوش شدند لشکر گرداب : بگوزرفت فرود زخیم گشت نهان : مخالفان از مقابله و در آن شب سپاه منصور یکی بر دست چپ روی آوردند و از پس لشکر
گذشته در پس پشته او تکه بوشت بکوه باز نهادند و چون اهل کسوف ظلام و لباس سنجاب فام در بر افکند سپاه منصور آهنگ حرکت در آن شب مراتب عزیمت داشتند ذکر

محاربه نمودن حضرت شاهزاده کامگار میرزا الغ بیگ گورکان با سپاه جته و مغول و انهزام دادن مخالفان را بتأیید و نصرت یزدان

روز دیگر شهسوار گردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیگ آهنگ جنگ کرد و از بالای کوه سپاه جته گرده گرده پیدا
آمدند و دست چپ و راست آراست با امیران معرکه دیده و بهادران شیر [illegible] آراسته در قول برابر محمد اعلان و یوسف اعلاق متعین شدند و بر دست راست پایند [illegible]
داود کلیک و امرا هیچ ملک و اتش پیر و لکهان معوز گشته و صد دار اسلام تارضی کرده در معرکه حاضر گشت و میرزا الغ بیگ چون دید که لشکر [illegible] میسره کرانه شده
تا حیف میسره و چون مقابل سپاه جته بعد از حفر خندق بجای چتو کرد و مردم قلب با هراول در پس خندق باشند و توشه بر دست راست تعیین کرده شده بود
از آن جمله نوزده قوشون بعهده محمود اتکش و پانزده قوشون بعهده سلطان توراجی و نه قوشون دیگر در عهده سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق بایستند و مجموع
برلاس و در میسره محمود بود و در میمنه سلطان اویس باشد و قوشونها را بر دست چپ متعین شد و بعد از آنکه نوزده قوشون بعهده سلطان ارغان و عامل [illegible] را بود
و نوزده قوشون دیگر بعهده تیمور ملک مجموع این قوشونات را فرمان داده شد که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستند پس اتفاق بر آن رفت که لشکر منصور گرده گرده
دفع دشمن از دست راست و دست چپ گشته و برین نهج شهریار عالم بعد از سپاه را تعبیه فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراست از میدان آسمی غبار
در هیجان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از باد موج زدن آغاز کرد و سپاه جته بر فراز کوه ایستاده و رایات همایون در دشت و هامون [illegible]
بنهج کردار بقصد آنکه خود را برسانند سنگرها زنند از بالای کوه به نشیب نهادند میرزا الغ بیگ بعد از عرض دادن نیاز [illegible] ملک کارساز ظفر و نصرت مسئلت نمود و فرمان داد
لشکر منصور حمله کنند ایشان تیرها در ترکش کشیدند و سنانهای آبدار و شمشیرهای آتشبار در دست گرفته و روی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران اختیار را
روی بدیگر دانستند چون صدمات سپاه منصور بشت هاده گردند از کلال از کلال خوف [illegible] سرق و پراکنده گشته و چون [illegible] از حمله غضنفر [illegible] و [illegible] روی
بگریز نهادند و عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان تاختند و بسیاری از آن گروه را از [illegible] برزمین [illegible] انداختند و طایفه را [illegible]

مستبد حمیت شده و بیرا اراتش پادشاه آورده بموجب حکم معروض تیغ بیباک کشته و میرزا الغ بیک زبان بحسبه بیان شکر و سپاس جهان آفرین گشاده امرا و ارکان
دولت و بهادران را بانواع نوازش ذیمعه و پرست و بازوی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگر دشمن بگشتی چه حسن باقی نماندی و بعضی از امرا دران جنگ از لشکر بیرون رفته
بار دیگر بجا رسیدند از بدبلغ راه دوده دست تعرض بحواشی ممالک محروسه دراز کنند و فتنه آغاز نهند حالا مصلحت چنانست که اردوی با شکست اتصال ایشان بنهیم و بعد از
دانقال و جنابت و اهوال الجماعت و امرا از آنکه گذر نمیده اند در تحت تصرف آوریم بر مجموع امرا این رای را مستحسن داشته بر این عزیمت جازم شدند میرزا الغ بیک اسکندر
هندو بوغا را بمصوب اغرق بروش اوپوشی فرستاد و بنفس همایون در عقب سپاه جته بر سبیل ایلغار روان شده موکب همایون کوه و وادی سول پیموده موضع کوتلکس حکیم لشکر گرخته
ارسلان خواجه ترخان و ابو البشیر و ابراهیم پسر اکو تیمور خان یافته بعضی الوس جته را غارت و تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جته را در حوالی کوتلکس بنا ه مقطع
و کوههای شاع بروه بوده گرفته و کشته و غارت کرده و در آن دیار و بار رنگ انداخته شده و چون نواحی کوتلکس از اوباش وانجانس مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک بر اول
عزیمت بکابیب توشه و معمره از ملک کوچ داعزق بجو و در حرکت آورده از قبیل اقبال اشکر دار حضرت سلطان راضی و بعد از چند روز در الطان و الغ و از قیه بارگاه بادج ...
رسیدند درین اثنا خبر رسیده جهانشاه پسر قمر الدین و محمد بیک جمیدار ... ایق کول دار تیم سپاه ظفر مال بدان جایگاه برده بیوسته جوذرا خلاص داده و بعد از ... ساعت
شده اغرق امیر شاه را به غارت کرده اند میرزا الغ بیک چون از کیفیت حال و قوف یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه ترخان و اسکندر هندو بوغا و شاه
ملک با بقیه از دلاوران متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان بجانب جهانشاه روان شدند و بعد از رفتن امرا اغرق که گریخته آمده و خبر آورده جهانشاه
اتباع او بران بیوستند و بطرف ا... روان شوند و چون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده خایف و هراسان بازگشته و باز بجانب ایسیق کول رفته بود
و میرزا الغ بیک دو روز کس پیش امرا فرستاده و پیغام داده و حال چنین گفت که باید امرا در فرقه نشوند و سرها ی راه بر ایشان نگیرند و بنفس همایون متوجه دار السلطنه
سمرقند شده در اثنای راه شنیدند که در وشت مختلفه چون خان بوده ما سه قطعه سنگ ایشب بوده که چشم هیچکس چیزی مثل آن ندیده و گوش هیچ آفریده مانند آن جوهری
نشنیده دولت پادشاه جهانی رسیدند و بدیالا ارسال نموده و تصرف کرده و از ثبات نفیس ادانی چنین خواهند مبلغ صد هزار دینار کپکی بر سری ارسال نمایند تا چند آنکه حکام ایران زمین
از آن سنگها در گذرند ایشان راضی نشدند و حضرت صاحبقران مغفور چون بر آن ولایت استیلا یافت حکم فرمود نواب و لشکریان با توقعات آن سه قطعه سنگ را
بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه را روانه کرده و دو قطعه دیگر ایشان بر جای خود ماند ... الخ نقاوه خاندان صاحبقران کامکار بتوجه بدان مصروف داشته اند که سنگ
دیگر را بسمرقند برند کار کشتگان و عماران عقلکها درست شده و چوبهای را پاره و تار محکم و متین کردند و سنگها در عقلکها نهاده و بقرب اسپان دکان ان را بر روی زمین عقلکهای بغلطانیدن
درآمد و فرمان شد که هر روز یک امیر تومان با مردم خود نوبه همراه سنگها باشند تا در مضیق راه ایشان سازند و نقاب آن دشت ... ان عقور کردند و هرجا که رود نهاده عقلکها بسبب ناهمواری
راه دشوار گذرد از آن هموار سازند و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از آن مهم فراغت یافت با لشکر سبکبار در جنبش آمد و طول و عرض بیابان بر نزاع اقدام مرکب می پیمود و چون
با منزل بمنزل حرکت می فرمود لاجرم حال امرا و امراء آن شد که بیوره بموجب امر جهان مطاع در قید شده سرهای راه بر جهانشاه پسر قمر الدین گرفتند چنان بیوه ارسلان خواجه
بعضی امرا براه نغوم روان گشتند و محمد بیک برکاس و اسکندر هندو بوغا و شاه ملک و دیگران براه دیگر در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک از راه دیگر رفته اند
لاجرم بر عقب ایشان روان گردیدند و محمد برکاس و اسکندر و شاه ملک از حال جهانشاه خبر یافتند و به تغلغ بال فیروز شده و از دشمن چیزی بر نگرفتند جهانشاه و قوم آن از نوحه گر ایشان

خبر یافته شد بجانب محمد برلاس و اسکندر میل کردند و ایشان از سر غرور در حرکت بی رعایت میشدند و تصور آنکه مبادا از لشکر روندا کوس جنیر و جهانشاه را از وصول لشکر آگاه
گردانند و را او فرار پیش گرفتند و همچنان در کمال اهمال و اغفال با تعبیه میمنه و میسره و ترتیب قول میشتافتند ناگاه سپاه جته افزون از حصر و قیاس در رسیدند و آن گرد
لشکر متفرق گشته را با فوجی قلیل در برابر آمدند و از هر جانب خنجر و شمشیر بهوا بر صدمت صمیم مصمم گرده بر قول مخالفان در برابر ایستادند و سپاه در عقب آن گلهای فتنه
دار السلطنه خواجه ترخان از مضمون خبردار شده چون برق خاطف در حرکت آمدند و از آب بر سفال مقابل گذشته روی صلابت به جنگ نهاد و اعدا چون سیاهی
سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای هزیمت در رکاب آورده عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق بملاقات یکدیگر مستبشر و شادمان گشتند و محمد برلاس
و اسکندر بر خلاص از آن ورطه و نجات از آن معرکه زبان بحمد ملک ذو المنن و الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشادند برادر السلطان خواجه ترخان مدح و تحسین
و ثنای آفرین نثار کردند و هر دو گروه باتفاق یکدیگر از پی جهانشاه و سپاه جته در سر آمدند و ایشان بعجیف جیش البغی بردند و چون شهباز رسم بر جنید پرواز میکرد از طرف کوه
میگذشت و در این وقت الملک داشت و چندان لشکر نداشت که احاطه تواند کرد ناچار از راه بیابان کوه توقف نموده کیفیت واقعه را معروض ساخت و کاتبان سر
سریر اعلا داشته میرزا الغ بیگ در قلعه ابش لکی و حضرت صاحبقران پناه کرده بود مقام داشت لقمان تواجی و ابو اللیث و اویس و حسن و او لوکه را همراه باده هزار سوار
نامدار به اداء ایشان فرستاد تا رسیدن ایشان سپاه جته عنان انهزام منعطف ساخته و جمعیت غنیمت داشته و سپاه فیروزی اثر هر چند در عقب فی الفور شتافتند از ایشان
خبر نیافتند و چون از وصول بانجاعت یأس تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نموده منزل بمنزل نموده بموکب همایون پیوستند و محمد برلاس و اسکندر بهیمنه
یوغ و شاه حیدر و بچه سی غنیمت و در آن یورت در زیده بودند در مقام عتاب و خطاب آمدند و مزاج میرزا الغ بیگ منحرف شده چند نوبت بایشان زبان
سرزنش و در آن باب پیغام داد و عاقبت امیر ضرار داد را در شفیع ساخته بادشاه از سر جرایم ایشان درگذشت و در آن راه بطرف سمرقند عزیمت نموده فضای جهاد
را بر دشت و صحرا را از وحوش و طیور حلال ساخته و چون قطع منازل طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک بسمرقند رسیده و شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات
و قضات و مشایخ و علما و موالی و حکام و دارو غگان باستقبال سعادت مشرف نمودند و شرف دستبوس حاصل کردند و در قریه باغ میرزا از کلبن دولت شهریاری و نوباوه ملک داری
شاهزاده عالی شان میرزا عبد اللطیف رسیده و جهاں بین خود را بطلعت والد ماجد روشن کردانید و جناب سلطنت ماب از دیدن فرزند عطوفت کرده از انجا در اواخر
ماه شعبان بتوفیق همین بستان و رباغ جنان زمین رسیده و خلایق در ظل رایت دولت روان شده و ریاض جهان و دولت طراوت و نزاهت از سر گرفت اعاظم اشراف
اطراف و اکناف با بولاد و کهف ذوی بارگاه عالم پناه آوردند و چون بفرموده سلطنت اسباب عیش و سرور و ساز فرحت فراهم داد و موجبات سرور مهنا فره مستعد
جنود و عساکر گشت جناب شهریاری ترتیب و ترتیب بزم عشرت اشارت فرموده نواب و کلانتران بر حسب فرمان در کار تکلف کوشیدند و مقصدی این امر شده و جای
ترتیب دادند و زبان بیان از تعریف و توصیف آن قاصر و زبان خامه در تصور شرح هفت و چون روزی چند بگرمی و خوشی بسر بردند و میرزا الغ بیگ گورکان پرتو التفات بر احوال مملکت اندا
و ضبط و تسخیر اقطاع امور اطلاق فرمود و انجام مصالح امیران و مهمات پایان رسانید ذکر تردد حسین سلطان براق اغلان در ممالک اوزبک و تصرف در
در ممالک قبچاق و عزیمت نمودن رایات شهریاری بمدافعه آن و دیگر وقایع آن و تمام گزارش یافته براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیگ آمده و آنجناب او را تربیت نموده
که بعضی ولایات اوزبک و دشت را ده و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه برادر او محمد خان پادشاه اوزبک در گذشت و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه استعلاء قبه برای
محمد

دست و پا شده و چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جرأت از حد خویش بیرون نهاده بحدود سغناق آمد و پیش میرزا الغ بیگ کس فرستاده پیغام فرستاد که
اروس خان را منبسط کردم و حال بدیار رسیده امید دارم که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق بجانب ولایت سغناق در آمده بود و نیز بمیرزا پیغام
داده بگوید سغناق را چرا من اروس خان عمارت کرده و بحسب شرع و عرف اکنون بمن میرسد بسبب ایلچی براق جوابها بر صواب نشنیده و درین زمان
از سلطان خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشته و ذکر آن او در نواب پادشاه بسیار کرده در تخریب ولایت و غارت سعی
مینماید و خود را حاکم مطلق میداند میرزا الغ بیگ عزم سغناق جزم فرموده لشکری عظیم ترتیب داده عرضه داشت بخراسان فرستاده کیفیت احوال را در پایه سریر اعلی حضرت
خاقانی باز نمود و آنحضرت از آن جنگ و سبب دیوانگی مانع شده فرمودند که میرزا محمد جوکی را با لشکری آراسته بسمرقند فرستاده تا هنگام احتیاج بمدد و معاونت برادر بزرگوار خود قیام
نماید و چون میرزا الغ بیگ براق جنگ کرده متوجه سغناق شد و میرزا محمد جوکی بسمرقند رسیده از عزیمت آنجناب وقوف یافته فی الحال از عقب او در حرکت آمد
و لشکریان ماوراء النهر و خراسان تا اسکندر پوشیده و هیچکس را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزاده عالیشان آید و میرزا الغ بیگ او را حقیر شمرده دلیر
الغار پیش راند و براق اغلان پای ثبات در قرار فشرده آتش جنگ بالا گرفت و حسب الاتفاق در آن معرکه کوششهای مردانه نمود براق از منکوحه میرزا الغ بیگ و بهادران
بیک بار حمله آورده و آتش حرب افروخته شد و وقوع دست تخیر روی نمود لشکریان میرزا الغ بیگ برگشت خویش منهزم گشته از مخالفان جنان چپ بر شکسته
و آنان هم از جان برگرفته روی بگریز آوردند و چون سپاه سمرقند را بهم برآمده دیدند لشکر ادبار نصرت کردند و چون از آن دیدند کار از قبضه اقتدار و خبرت و اختیار
بیرون رفت عنان میرزا الغ بیگ را گرفته از معرکه بیرون بردند و پهلوانان محمودشاه از ملازمان حضرت خاقان سعید بهواخواهی میرزا محمد جوکی بنصوب
کمر دروز جنگ بکرده رسیده و لاف صلابت و شجاعت بظهور رسانید چون صعوبت حال شاهزاده منفق شد بیره را بسعی و اهتمام بسی را از آن در قلعه نگاه
بیرون رفت و آن شاهزادگان با لشکر گریخته و ارباب احترام تحیت سلام متوجه سمرقند شدند و آنچه داشتند نصیب دشمنان آمده و مملکت ماوراء النهر چنانکه شده
بعضی مردم کوته اندیش خواسته شده دروازهای سمرقند را بستند و شهر قلعه داری پیش گرفتند و لکن بر داشت از آنکه باعثی راضی نشده بعد روان روشنان براق
اغلان باطراف ولایت ماوراء النهر و ترکستان دست تظلم و تعدی دراز کرده بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب دقیقه فرو نگذاشتند تا خبر
موحش بسامع علیه حضرت خاقانی رسید بیز فرمان داد تا اوس سوی ترکستان اشتغال نمایند در رفتن آنحضرت بدان موضع که آیدا نشان لشکر چون تعزیز و ستدن
عساکر منصوره ماوراء النهر باطراف و اکناف و خاطر خطیر حضرت خاقان سعید بانتظام آن در اواخر جمادی الآخر امیر فرا یوسف بن خواجه امیر شیخ علی
بر حسب فرمان با لشکری بکابل و غزنی رفته امیر سوک و کهال در دار السلطنه هرات وفات یافت و حضرت خاقان سعید حکومت را برشته امیر سوک فرزندان
بازماندگان او را عنایت فرمود و ارشادش فرموده راه داد و ایشان را ولاداد تعویض نموده در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه مزار فایض الانوار شیخ الاسلام اعتقاد حضرت پادشاه
اسلام عمارت یافت و آن موضع متبرکه را محبت و خود شیخ الاسلام والمسلمین خواجه عبدالله انصاری قدس سره ارادت و وثوق تمام حاصل شد و در این سال حضرت
خاقانی زمستان از دار السلطنه هرات گذرانید و چون موسم بهار رسید بر سم جانور عنان عزیمت بکابل و چون بدانجا رسید خاطر
اشرف از الکاء رداغت یافت بزیارت فرقه ارباب عرفان و مرجع سالکی سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نموده علم معاودت

و قراجه تمغاچ و بادغیس درآمد و میرزا بایسنغر برسم صید و شکار جانور بر ... بجانب سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید و در موسم
بهار به ییلاق بادغیس متوجه شده شرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی دریافت و آنحضرت عازم هرات شده منتصف رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در سال
مذکور امیر اعظم غیاث الدین شاه ملک وفات یافت و این خبر باستان رسیده حضرت خاقان سعید ملول شده ملول و محزون گشت چه امیرشاه ملک
صفحه اتحاد اخلاص ... خدمات ثابت کرده بود و آنحضرت حکومت خوارزم را که سالها با امیرشاه ملک تعلق میداشت بفرزند او ارزانی داشت امیر ابراهیم سلطان
کابینی ... عزوب ... اول رسیده و این خبر در هرات متواتر شده حضرت خاقان سعید از استماع واقعه فرزند ارجمند چنان ملول و پریشان
خاطر گشت که زیاده بر آن امکان نداشت و چون یقین میدانست که چاره بجز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دهن بروح او
حسنات کلام ملک علام بجای آورد و آش و طعام بفقرا و ایتام و محتاجان ایام داد و ولایت او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ
الاسلام اعظم مرشد طوایف امم شیخ محیی الدین غزالی الطوسی و سلاطین در مجلس شریف او بدو زانوی ادب می‌نشستند و بر صحبت او ... می
پوشیدند و چون چند نوبت زیارت کعبه مکرمه بجای آورده بود هم در راه حج دعوت حق را لبیک اجابت گفت تاریخ وفات قطب جهان شیخ محی
میانه حلب و میانه رمضان ٭ و از معظم وقایع این سال کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود چنانچه مسطور است آنحضرت در جمعه بیست و سیم ربیع الثانی
بموجب عادت مالوف بمسجد جامع هرات تشریف برده و بعد از ادای نماز و عزم بیاز ... بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمدپوش احمد نام از مریدان مولانا
فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در شاهراه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی اشارت بیکی از ملازمان کرد تا سخن او را تحقیق کرده بعرض
رساند احمد بد ... پا ... قدم پیش نهاده کاردی چون قطره آب در دست داشت بشکم پادشاه نیکو نهاد زد علی سلطان توقچی در اینحال از آنحضرت خصوص ... او
خاص کرده تیغ ... او ... کرده دیگر ایچیان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق باسمان رسید و چون
عنایت الهی حافظ و نگهبان پادشاه بود این زخم کارگر نیامد امرای عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه ... بیرون
بیرون آمده ... در مسجد ... ایستاده ... امیر جلال الدین فیروزشاه ... امیرشاه ... مسجد درآمده ... در آنحال ...
حضرت خاقان سعید ... در محفه نشسته امیر فیروزشاه ... سوار شد ... اعظم روی نماید ... مردم ... تردد واقع شود
و آنحضرت پای دولت در رکاب آورده سوار شد و ... از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان و جراحان بعلاج
مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گفته تاریخ سال تاریخ هشتصد و سی بود ٭ روز جمعه پس از ادای صلوة ٭ بوالعجب حالتی پدید آمد ٭ در خراسان و
شهر هرات ٭ که روی در ... چون فرزین ٭ خواست تا شهی را زند شه مات ٭ میرزا بایسنغر در امر تجسس حال احمد اشتغال کرد از ... کشته شده بود
و از جیبهای او کلیدی یافته ... التجسس بجای آوردند و در تیمچه خانه مقفلی دیدند و قفل خانه بآن کلید باز شد و اهل تجسس ... در ...
... مردم بسیار پیش روی آمدند و از آن جمله مولانا معروف خطاط بغدادی ... تمام میکرد و این مولانا معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی در
جواب خواجه سلمان گوید بیت رخ ... زهر ... غمزه ... است ٭ در دل ... سینه ... انچنانکه ... است ٭ و بغیر شعر و خط بتصنیف دیگر منصف بود و او در بدایت حال

از سلطان احمد جلایر روی گردان گشته پیش میرزا عمر شیخ بهادر آمد و بعد از منعطف شدن بجانب میرزا اسکندر مقرر شد که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد روزی از قضا علی معروف

دو سه روز چندگاه در آن روز هیچ ننوشت پادشاه اینمعنی شنیده بسبب تعطیل از وی استفسار نمود مولانا گفت میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابت سه روز را تمام کنم میرزا اسکندر

فرمود تا مولانا در ساحت بارگاه برای او آماده شد دیگر کس قلم تراشیده مولانا نوشتن آغاز کرد تا نماز دیگر هزار و پانصد بیت نوشت و پادشاه او را تحسین فرموده اصناف نوازش و انعام

او را مخصوص گردانید و در آن وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفته و فتح اصفهان میسر شد آنحضرت مولانا را بهرات آورد و فرمود تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول

شود و او با مهتر نظام مظفر و دیگر سخن بیوند ملاحظه را بوسیدی و تا غایت بنده با آن مرتبه بهای و الفت نمیکرد و آن بحدی رسید که جوانان مستعد ظرف برات ملازمت

و خدمت او نمیداشتند و ملتمس بودند بجانب مولوی نهایت بزرگ منش و خوشنویس بود چنانچه گویند روزی میرزا بایسنقر کاغذ خوب پیش مولانا آورد و التماس نمود

کتاب خمسه شیخ نظامی را جهت او بنویسد مولانا یکسال کاغذ نگاه داشته نانوشته آنرا باز داد و میرزا بایسنقر از آن حرکت رنجیده در انصاف آنکه جای داشت و هرگاه اندک

مرتبه باشد با امثال او از این نوع حرکت ملک [illegible] القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساختند که با فرقه [illegible] اهل طمع از جمعی درویشان متهم بوده و زرها اخذ کرده

مولانا را چند نوبت بچاه [illegible] آوردند آخر الامر مدتی در [illegible] الغیبه [illegible] الدین محبوس گردانیدند و خواجه عز الدین دخترزاده مولانا فضل الله استرآبادی را با جمعی دیگر متهم

بودند در آن امر گرفته [illegible] آوردند و جمعی از ایشان را [illegible] دادند و [illegible] شاهی ملک عالیجناب سیادت مآب نقابت انتساب امیر سید قاسم تبریزی که

سر دفتر [illegible] مخدوم [illegible] عزیز الجناب [illegible] صحبتی داشته چون میرزا بایسنقر از نفس اعظم [illegible] اکرم [illegible] خاطر داشت آنجناب را در سوانح با احمد لر

مطعون گردانید [illegible] شاهزاده باین کشف نکرده [illegible] اخراج [illegible] وطن الجناب سعی نمود [illegible] جناب سیادت پناهی از هرات متوجه [illegible]

شنیدن خبر جلای سید بزرگوار [illegible] غزلی [illegible] گرده مطلعش اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان : رخ در نهیم [illegible] بالای

آسمان : و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن : شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکس ان : و هنگام عزم [illegible] بیت [illegible]

چه افتاد است نسبت از فقر [illegible] : کزین درگاه [illegible] : و امیر سید قاسم علیه الرحمة و الغفران چون بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک [illegible]

[illegible] فرموده بغایت مرید و معتقد او شد و در اعزاز و احترام چنان جناب غایت مبالغه نمود ذکر صحت یافتن حضرت خاقان سعید از زحمت کارد و توجه نمودن رایات

همایون بجانب ماوراءالنهر جهت انتقام از الغ بیک [illegible] حضرت خاقان سعید از آسیب زخم کارد صحت یافته جهت انتقام [illegible] عزیمت عنان بطرف ماوراءالنهر تافت و میرزا بایسنقر را

متوجه نموده موکب همایون برانگیخت آمده از جیحون بگذشت و میرزا بایسنقر جهت التماس میرزا الغ بیک و فرمان واجب الاذعان بجانب [illegible] خراسان

بازگشت و شب یازدهم [illegible] مخدوم زاده عالمیان غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر بهادر خواجه قنبر کتابدار را بر خواجه صاحب وجود معتبر بود [illegible]

[illegible] صحیح شد هر چند تفحص و تجسس نمودند [illegible] العلوم [illegible] امیر یوسف [illegible] و [illegible] متهم [illegible] و میرزاده بایسنقر از [illegible]

استعجال روان شد و در [illegible] رمضان بهرات رسیده [illegible] عید را از مقدم خود [illegible] آسمان [illegible] شاهزاده بنابر عرض [illegible]

مبارک [illegible] معالجه مشغول شده و حسن تدبیر بکار آورده [illegible] ملک قدیر موافق [illegible] مرض زایل گشت و چون موکب همایون از [illegible] جیحون درگذشت

[illegible] ماوراءالنهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف [illegible] بپایه سریر [illegible] قدوم [illegible] آنحضرت در عین حشمت و جلال در

در مدینة الاقبال سمرقند نزول فرمود و بمزارات اکابر و مشایخ اندکیار رفته مستحقان و مجاوران را بهره‌ور ساخت و صدقات و خیرات موفور و مبرات جهانبانانه ارزانی داشت

و ضمیر آفتاب اشراق متوجه تنسیق ممالک آفاق گشت تخت از محاربه براق اغلان نقض عهد و بغوران خبر رسید و از کیفیت الحال الخان پرسید و کماهو حقه تقریر

جمعی امرای ماوراء النهر ثابت شده آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیگ را در مقام خطاب و عتاب آورد و توبیخ و سرزنش بسیار

نمود و آن جناب چند روز در حشمت و استغفار بسر برد عاقبت شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند را از حضیض مذلت باوج عزت رسانید و زمام اختیار ممالک

ماوراء النهر در کف اختیار او نهاد و بار دیگر از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنه براق اغلان منطفی گشت و الکای اوطان طمع از آن مملکت بریده راه گریز پیش گرفت

و بحسرت تمام دست از حکومت برداشته آواره و ناامید شد چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایت ماوراء النهر و ترکستان را بوجه احسن مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان

برافراخته در بیست دوم محرم سنه ثلثین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و درین اثنا بار دیگر امیرزاده محمد جوکی را

از جمیع ... و میرزا ابابکر موسوم گشت و چند روز در آن ولایت ... بسر بردند و طویهای عظیم ترتیب یافت ذکر توجه رایات همایون

خاقان سعید بجانب آذربایجان جهت دفع و فتنه اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان و وقایع آن در اوایل محرم سنه اثنین و ثلثین و ثمانمایه بسمع علیه رسید که اسکندر ترکمان

بار دیگر رایت عصیان برافراشته و با لشکر انبوه بعراق درآمده و سلطانیه را در تحت تصرف درآورده و پسر امیر الیاس خواجه حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان

بوضوح رسید بنا برین حضرت خاقان سعید ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک فرمان داد و چندان خلایق در جنبش آمدند که وهم از تعداد افراد آن عاجز ماند

و عنایت السلطنه میرزا بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرموده در مقدمه روان شدند و آنحضرت روز پنجشنبه پنجم رجب بطالعی

مسعود از آن اقتباس سعادت نموده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر شهری که میرسید بزیارت مشایخ کبار رفته از ارواح مقدس

ایشان استمداد مینمود و کرنه نشینان آن موضع را از مائده جود و احسان و اکرام بهره‌ور میساخت و بانواع صلات و صدقات خاطرهای ایشان

مینواخت و چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر فرجام گشت چند روز در آن دیار توقف نموده بسط اقامت ... لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران و توران

... و صد هزار سوار نامدار در ظل رایات نصرت شعار جمع آمدند و آن نصرت را بایسنغر عالی شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان ... کاب

فارس ... و آن جناب با سپاه ... متوجه اردوی گردون ... گشته در عرصه مملکت ری بسعادت ملاقات فایز آمد و حضرت خاقان سعید ... شاهزاده

نامدار ... روزگار در عهد اوصاف ... اظهار ... نمود ... در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده ... و از آن جانب ... لشکرهای ... صد ...

و شهنشاهی ... جلال پیوسته ... و امیر جقماق از یزد و امیر ... از ابرقوه و امیر ... از کرمان باردوی اعلی ... از ...

از دیاری ... نهضت فرموده ... رمضان ... سلطانیه ... اسکندر ... سلطانیه را ... حضرت خاقان سعید

غره شوال در آن مقام باداب سنت روز عید قیام نمود و مراسم ... ترتیب ... اسباب ... چون از ... بازو ...

به ... اردوی کیهان پوی در جنبش آمده در نواحی موضعی ... مزار ... رحمه الله ... در آن مقام قرار

آرام گرفت و از آنجا روان شده ... غازان ... سلطان ... ممالک ... اردوی گردون

اساس گشت و در آن حوالی جای دست داد و بر آن نفس النفیس راه تردد و آمد شد سپاه مسدود شد **ذکر محاربه نمودن عساکر گردون مآثر خاقان سعید با میرزا**
اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان و هزیمت نمودن اسکندر بیغ و نصرت حق داد گر چون موکب همایون در ظاهر الکس نزول فرمود خبر متواتر شد که میرزا اسکندر با سپاهی
سنگین مانند آهن لشکری انبوه که ایشان از نزله در مضایق کوه افتاده با آهنگ جنگ و عزم پیکار رسید حضرت خاقان سعید به ترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال
نموده برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان اعلام ابوالقاسم میرزا و ابراهیم سلطان گردانید و لشکرهای فارس در رکاب نصرت انتساب شاهزاده کامیاب نامجو جوانغار
جوانغار القلب بنام و منظر شاهی غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و ارکان دولت فرمان داد و لشکرهای خراسان و مازندران در ظل علم ظفر پیکر آنجناب مجتمع
باشند و قول بزرگ به فر وجود و فور هیبت پادشاهی گرد منطقه کیوان از ارتفاع رتبت دارا گشت و میرزا محمد جوکی با چندین هزار سوار دلیر و جگرگاه بریز
می در میر مقرر شد و ملازم هیبت لشکر باشند تا اگر جمعی را احتیاجی بمدد افتد معاونت نمایند و از آن جانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح را بنوعی بیاراست
و دیده نقف در گرد تماشای الحیره مانده و آن دو سپاه رزم جوی چندان اعتبار شبهات نشسته و بعد از فغان برگرفته و روی در روی یکدیگر آورده دیده و ده لشکر
چون امواج بحر اخضر در جنبش آمدند حضرت خاقان سعید فرمود در میان میدان سراپرده برافراشتند و از سمند که پیکر فرود آمده روی نیاز و پیشانی خضوع
بر خاک نیاز نهاد و از سر اخلاص زبان خضوع و خشوع بگشود و از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت درخواست پس آنگاه سوار شده دست توکل بجوشن درزد و چون رخسار
خضر و ضمیر آفتاب تابش گرفت و در آن عنایت مشاهده شد و تیر دعا بهدف اجابت رسید بهلیت کرد و بخرام با سطوت تمام سوار شد و میرزا ابراهیم
سلطان برانغار با مردان صف‌شکن و صف شکنان مرد افکن روی صلابت در میدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مدافعه و مقاتله شاهزاده
نموده در برابر شاهزاده آمد و از صدمات سپاه فارس تا آن صف منقلب و اکثر دو جانب روزگار را بدان گشت امیر اسکندر چون بر حال برادر دید حمله بر شاهزاده کرد
و معاودت و معاونت او مرکب در میدان راند و بدفع و منع دلیران شیراز شمشیر انتقام از نیام برون آورده و درآمد امیر اسکندر سوی کوشش نمود و مردان
معرکه از دست دشمن بر دست جان بازی او آفرین خواندند و کار رزم بانهاد تا خورشید جهانتاب رخ در نقاب کشید و تا صبح صادق
از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اندک و بیش دقیقه نامرعی نگذاشتند روز دیگر که اشعه خورشید لمعات خنجر عرصه آفاق را روشن داد در ظلمات
گرد انبوه همه شیر هیبت و فیل شکوه در برابر سپاه منصور همه صف آرای گشتند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند عاقبت نسیم فتح بر پرچم
رایت اعلی حضرت خاقانی وزیدن گرفت و اعدا از تیز وادی عاجز شده راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت بر این فتح شکر نعم والای خدا در محل بجای آورده
بوظیفه سپاس و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نمود و فتح نامها باطراف ممالک ربع مسکون فرستاد و فرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکی را بتعاقب مخالفان روان کرد
و جمعی امرا و بهادران را ملازم رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالیجناب گردانید و آنجناب تا ارزروم و صحرای موش دشمن را راند و آثار صلابت و مردانگی بظهور رسانید
مؤلف ظفرنامه فاضل محقق و کامل مدقق مولانا شرف الدین یزدی در آن مجلس ملازم شاهزاده جهانبخش و پیشتر فرخ بخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان
بوده است مسموع باید کرد آنچه در کمال جرات و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان شدید الباس در نظر بسیار کس شد بدیده اشتباه و برای العین دیده شد حقا و لم
حقا اگر از افواه و السنه استماع افتادی عقل بهیچ وجه تصدیق آن نکردی و از کمال فرط آن سر باز زدی **پس** از این ثبات شاهزاده ابوالفتح بجای خود شد

ز جهان برده اسپی ادهم سنگ ⁂ انجال زانو بهای سکاس برس ⁂ گزراه صد اشج دو از دل سنگ ⁂ و آن جناب از آن واقعهٔ عظمی که شریف اسکندر رکمان جو

عصیان ورزید ⁂ دارای زمان سزای او داد جهد ⁂ از تیغ ابوالقاسم چو گرد بحث بحیک ⁂ تاریخ شد از قتل ابوالقاسم بهید ذکر لشکر کشیدن پادشاهزادگان

عظام و امرای عالیمقام و قشلاق نمودن رایات همایون در ولایت آذربایجان و توجه نمودن رایات در فصل بهار بجانب خراسان چون آتش فتنه او اندکی روی به

انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از برکات عموم انعام عام خویش چمن آمال شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارباب سلطنت و شجاعت را به رشحات سحاب کامگاری

و جانسپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایه قدر ایشان را از اوج ثریا در ذروه جوزا گذرانید و دو دیو توقف در اردوی اعلا در ظاهر سلماس قرار داد مستعد اوردان ایشان

ماوراء النهر قاصد میرزا الغ بیگ رسیده بعرض رسانیدند که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنگ صعب واقع شد و سلطان محمود براق اغلان

غالب آمده او را قتیل رسانیده و هم درین اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا احمد جهانگیر

و میرزا عمر شیخ بن میرزا ابو بکر بن میرزا عمر شیخ رحمهم الله تعالی فانی برای الجهان گشتند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان متحسر و پریشان خاطر و محزون خاطر

گشت و ترحم روح ایشان را ختمات کلام مجید بجای آورده طعام بفقرا و مساکین داده موکب همایون در سلخ محرم سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس در حین

بجانب قلعه النجق روان شد و چون چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت حضرت مولانا معلازی فلک منطقه البروج معادی معاد الی الانهار در

اضطراب افتاده نثار و پیشکش فرستادند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشش فرموده عنان عزیمت بجانب یورت قشلاق معطوف ساخت و در اواخر دوم سلخ

بقراباغ نزول فرموده درین اثنا امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی اعظم رسید و بشرف زمینبوس پادشاه عالم مشرف گشته و منظور نظر عنایت آمد و آنحضرت

در قراباغ قشلاق فرموده رسم سیورغامیشی درام و مقصود شام بارگاه فلک اشتباه رسیدند و با انعام و اکرام اختصاص یافته خوشدل و شادکام رجعت فرمان گردید

و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را بامیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید و خاطر از

از مهمات آنجا فارغ شد عزم مراجعت بطرف خراسان تصمیم داده در پانزدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت فرموده روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا بایسنغر

به تبریز رفته عمارات تراکمه را خراب ساخت و اردوی کیهان پوی در هفتم رمضان بسلطانیه آمده ماه صیام را در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در آن روز

عبادت و صلوات و صدقات اشتغال نموده حکام فارس و عراق امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا رستم بهادر و غیاث الدین و امیر چقماق و دیگر سرداران اجازت یافته

بولایت خویش رفتند و رایت نصرت نشان بجانب دار السلطنه هرات روان شد و میرزا بایسنغر برسم منقلای در قفا روانه شده منزل فرسخ دور و دراز

منزل را قطع کرده در هشتم ذی الحجه بباغ سفید نزول فرموده در سال مذکور شب پنجم شعبان عالیجناب افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار السلطنه هرات از این

دنیا بمنزل عقبی رحلت نموده همچنین درین سال قدوه ارباب عرفان و حضرت شیخ شمس الدین محمد جزری وفات یافت و هم درین سال سلطان بخت بیگم بنت

حضرت صاحبقران مغفور از این سرای غرور بدار القرار رحلت نمود نقل فرموده موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع مسافت در هشتم محرم

سنه اربع و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول فرموده در شوال از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکر ازبک گروه انبوه قصد خوارزم کرده‌اند

و امیر ابراهیم پسر امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده ولایت و جنوق رفت و خواجه صدر الدین وزیر اسباب حصارداری راست کرد و الغ بیگ افراخت و عاجز

عاجز شده اوزبک خوارزم را تسخیر کرده غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت باز گشتند حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متأثر گشته طایفه از امرا

و بهادران را بر آن صوب فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند و بر عقب الوس اوزبک در آمده مخالفان را متفرق و پراکنده ساختند و درین سال

قدوه ارباب عرفان و کمال و صدر اصحاب فضل و افضال امیر سید نعیم الدین نعمة الله قدس سره العزیز وفات یافت و هم درین سال عالیجناب فضایل مآب اکمل المحققین

و افضل المتأخرین مولانا رکن الملة والدین محمد الخوافی که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبرای انام بود و خواص مقربان اعلیحضرت خاقانی بود علامت آن مؤید بتأیید ربانی افتخار داشت در دار السلطنه

هرات بغرا دالسی حیات شتافت و آنجناب در علوم عقلی و نقلی لطایف بسیار است و منشیان بلاغت شعار بوشته از منقولات فارسی آثار او اقتباس می نمایند و در تحقیق

از حضرت مولانا پرسیده که چرا شما بنا این مشتبه بند در جلاب فرموده سلسله ولادت از آدم علیه السلام باین ضعیف رسیده نخواهم که کسر سلسله ابو البشر باشد و دیگری در

دست سنبه اخر غرض هر کس بقدر همت اوست شرح فرستادن پادشاه گردون توان میرزا بایسنغر را بضبط و حکومت مازندران با امرای نامدار و سلاطین

عالیمقدار و آمدن اخبار از اطراف و جوانب و دیگر وقایع آن رای صواب نمای خسرو مرز ایران دوران اقتضای آن فرمود که میرزا بایسنغر در ولایت جرجان که

در ایام سابق تختگاه سلاطین ذوی الاقتدار بوده قشلامیشی کند و بنابر آن امرای عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروزشاه

و امیر محمود برم الله امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب با لشکر بیکران در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه بصوب مازندران روان شدند و بمقصد رسیده چون که

در آن مملکت بدولت و اقبال کنزر اینه نزدودرین اثنا امیر محراب ترخان را برادر دیوان سمت تقدم داشت و در سخاوت و بخشش بر معن زاینده و حاتم طائی از نزد

ارباب حاجت و تمیز رواج ... از دار وحشت و غرور بسرای سرور رحلت نمود و مقارن این حال ایلچیان از جانب عراق رسیده صورت عرضه میرزا اسکندر برادر خود

امیر ابوسعید را در مملکت آذربایجان تصرف نموده حضرت خاقان سعید بیرون کشته است و بر ایران دیار استیلا یافته بهمین غرض اشتغال نماید و درین ولا کوس

بر انیدن و ملک گیر کردن بر ضمیر انور مستولی گشته آنحضرت در اواسط جمادی الاولی بانتصار این عزیمت متوجه ولایت سرخس شده و هم در آن الکا رکن جرجی و طوفانی

قیام نمود و چون از آن عزم ملامت و رسالت حاصل آمد بجانب جنت مبارک توجه فرمود و شرایط زیارت علماء و ملاذ اصحاب سلوک و پیر سلطان ابوسعید ابوالخیر بجای

بفتنی بجای آورد و در خلال این احوال امیرزاده الغ بیگ از قشلاق بخارا محفوظ مخصوص آمده بر حضرت معاودت آنحضرت فرموده متوجه ولایت گشت و درین اثنا میرزا

بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود خبر رسید که میرزا السلطان محمد را با اردوی اعلی فرستاد و حضرت خاقان سعید شاه سلیمان مکان شاهزاده را در آغوش مهربانی

کشیده از حالات و کیفیات استفسار نموده ان جنبر تحسین بسیار داد اندک رسال جواب الکتابت بعبارت دلپذیر اداء نمود چنانچه آنحضرت را حسن تعبیر او تعجب فرموده

و موجب زیادتی عزت و محبت شد و آن شاهزاده از دو هیراث شری حضرت خاقان سعید را بمعنی با بایسنغر رسیده و این ... صورت عرض و جهد در حشیش

آمده و در اواسط ماه شعبان حضرت پادشاه گردون توان در ضمان تأیید ملک منان بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول فرمود و میرزا بایسنغر از

مازندران باز گشته بدولت ملازمت استسعاد یافت و درین ولا از جانب سمرقند میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیگ کورکان در رسیده حضرت خاقان سعید با اعتقاد ان و دلنوازی

عزاز رسیدن بدان جانب فرستاد و درین سال جناب فضایل مآب حقایق انتساب صفی الدین علامه صفهانی که در علوم حکمیه و تصوفات مؤلفات دارد در دار السلطنه هرات

رحلت فرمود و در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه امیر صفی الدوله امیر شیخ ابراهیم دانا امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف را از ولایت کرچه معین ادا آمده بنواحی نیز

گرده بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت اعلی او را تربیت نموده در جرگهٔ شاهزادگان منتظم گردانید و روزی آنحضرت تماشای کمان غروه استاد فرج ریخته‌گر سر چشمه و حصار
سنگ از آن کمان بیرون می‌انداخت سوار شده در حوالی کوه باد کاله محل سنگ انداختن بود چون لشکر مجتمع گشتند آنحضرت سواره ایستاده نظاره
سیر می‌نمود ناگاه میرزاده بایقرا عنان جوانان در غایت صعب حسن و نهایت ملاحت با رخ زری رعنا و عارضی جانفزای پیدا شد و خلایق از توقع کمان زدن اعراض
نموده روی توجه بدان صورت زیبا کردند و ذلک الکلی نظاره حضرت خاقان سعید چون آن صورت مشاهده کرد خاطر حقیقت‌شناسش متغیر گشت و چون بیارگاه فلک اشتباه مراجعت
فرمود میرزاده بایقرا را حاضر گردانیده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع و عمارت منیع بنا بر عهد علیا گوهرشاد آغا در شمال شهر از سر پل انجیل طرح انداخته
با تمام رسید و شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریفه بحیز بیان راست نمی‌آید بکرار ای العین مشاهده افتد و درین سال امیر خواجه یکی [illegible] در حکومت ولایت سیستان
و فراه و غیر ذلک از سر جهری تا حدود ترمذ بموجب اشارت علیه مفوض بوی گشت و هم درین سال از جانب شیراز بشری آمده بمسمع اشرف اعلی رسانید
که حق تعالی بعوض ابراهیم سلطان میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان میرزا پسری ارزانی داشت و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در سال مذکور میرزا علاءالدوله بن بایسنغر سلطان
بیگم دختر امیر بایکار [illegible] ارادت را تکلیح [illegible] طویهای عظیم واقع شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانگیر بن میرزا جهانگیر که چون حضرت مغفور امیر تیمور گورکان
بعز مصاهرت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع نمود و دیگر آنکه امیر محمد درویش داروغه هرات باو مفوض بود ازین سرای بر جلال ارکان
ملک و حضرت خاقان سعید منصب او را به پسر رشیدش سلطان ابوسعید ارزانی داشت و در اواخر این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر باباحاجی [illegible]
دار فنا را بسفر آخرت رسید ذکر وضع و حالات میرزا بایسنغر و شرح بعضی از اوصاف حمیده آن پادشاه بدیع خصال در کمال فضل و کیاست [illegible]
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار در خط و کتابت و ذکا و نور صورت در آواز دیگر اقران ممتاز و مشهور بود
بماشای زرین و استعات [illegible] در صنف افاضل [illegible] بیت سر از گوی گیتی اختری برزده . به برج اختری فال اختر زده . [illegible]
نان دولت از خانه [illegible] بار نمیگرد و عنان لشکری و در ایام حشمت او شهباز [illegible] پرداز بیت رسم انصاف در جهان آورد . عدل را
سر بر آسمان آورد . در مجلس بزم ادای [illegible] گوهر بار و در میدان رزم راسخ کارزار رستم و اسفندیار در چمن دولت و اقبال جوانش چون نهال بود [illegible]
وصی [illegible] ارباب صبح [illegible] سؤال را جز بیمن عنایت اجابت نمیخواند و با همه صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز او مصروف صحبت ارباب
فضل و کمال بودی و در رواج بازار ارباب لطیفه لطف اهل [illegible] صحبت [illegible] الجانب شب با اصحاب هنر در اطراف بر و بحر منتشر گشت و مانند هما
جهان پیمای با دانشوران فاضل اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان [illegible] از اکناف و اقطار ربع مسکون روی بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آورده بموائد [illegible] خان
کرم و [illegible] محظوظ [illegible] ملوک و سلاطین [illegible] و شوکت [illegible] عظمت [illegible] شکوه شهریاری [illegible] جهانداری الحق [illegible]
[illegible] و حسن اهتمام آن شهریار عالیمقدار مولانا شمس الدین هروی است که مولانا معروف خطاط [illegible] رسیده مصراع جهانی بسیاری از
خطوط او نوشته [illegible] مستعصم [illegible] گرانبها [illegible] مولانا جعفر تبریزی [illegible] مولانا اظهر در شیوه نسخ و تعلیق [illegible] کتابت خواجه امیر علی [illegible]
مولانا شهاب الدین عبدالله [illegible] قلم [illegible] کشور [illegible] خط [illegible] مذهبان [illegible] تذهیب و تصویر [illegible] منصور

مجلدان وزرا کران و دردمندان و خاتم بندان و رمّال نکو لطائف صنعت چنان سعی کردند و در خانه خیال نقش بستند که القصه شهزاده عالیجناب ایلغاری نمود
و خطاب ملکان ابرش کلام سعی تمام داشت و مانند لاله تا زنبار بالمره بر نبیند و بصبوح راغب و بعیش و عشرت بصبوح مشغول بود حتی آنکه مجرای صادق الحس استماع افتاد چون میرزا بایسنغر
بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا منجمان در زایچه طالع همایونش نظر کنند احکام نجوم بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلکی دانستند بعرض اقدس معلوم
گردانیدند و در عرض سی سالگی بعرض رسانیدند میرزا بایسنغر از آن اطلاع رسید و عطیه جهت خواهد بود ایشان جواب دادند **بیت** عمر دراز باد در حیچ عطیه بخش و از
هر عطیه او دیده عمر خوش‌تر است ⁂ استغفرالله امیرانیم ما دائم الحیوة شرف و اقبال ملازم ذات خجسته صفات خواهد بود و هرگز غم با کامی و ملال بر حاشیه ضمیر انور شهریار
کامکار نخواهد نشست شهزاده ⁂ از آن سخن استفسار نموده منجمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود صورت راستی در میان آرید که معلوم شد از عطیه آن
بگوئید و هیچ اندیشه مکنید چون الحاح شهزاده از حد اعتدال متجاوز نموده منجمان دقایق آسمانی را چاره نمانده معروض داشتند و لازم زندگانی پادشاه بجهت سال خلافت
امیرزاده بایسنغر از این سخن غمناک گشت و عبارات آن مضمون این بیت عمل نمود **بیت** چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه ⁂ تشخیص کرده ایم مداوای عشرت است ⁂ تا مرارت
شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب پدید آمد و اطبای حاذق هرچند سعی نمودند مفید نیفتاد و از جام شراب طبع بجرعه کم نمیکرد و غذا اندک
اندک شادی کم کرد تا ضعف طبیعت استیلا یافت و در صبح شنبه هفتم جمادی الآخر از تنگنای دنیا روی بجهت المأوی نهاد مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال و چند ماه
بود حضرت خاقان سعید از استماع این خبر هایل مشوش خاطر و پریشان حال گشت و کثرت حزن در دل شد و حیرت بر ضمیر انور آن حضرت استیلا یافت و در آن صبح
که صبح روز محشر در این طاق نیلگون بجهت فلک خیمه بیش از نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر گردید حضرت اعلی خاقانی با عید خرم را بجز غم فرمود و فرمان داد تا پاس
مهین تجهیز و تکفین شهزاده نازنین پرداختند و چون نعش غفران ما آل بتمکین پادشاه در هر جا که از آنجا گذر کردند آنحضرت در باغ توقف نموده امرای عظام و اکابر و اشراف نام
نعش را برداشتند و در آن اوقات دارالسلطنه چنان معمور بود زیاده از آن در قوت متخیله نمیگنجید از درون باغ تا مدرسه گوهرشاد آغا حالا مدفن شهزاده استاده بودند مردم
ایستاده بودند از ازدحام مردم هیچ متنفسی هرگز هیچ کس ترتیب داده شد و مجموع خواص و عوام تعیین کرده سیاه پوشیدند تا نوبت شهزاده را در موضع معهود
با آیین و عظمت هرچه تمامتر بسر بردند و در گنبد عالی آن بقعه شریفه که منبع نکات است و اطراف آن غفران و اکناف فردوس الجنان و مدت چهل روز حضرت
خاقان سعید در باغ نشست و بمراسم تعزیت قیام نمودند و ذات عظام و علمای اسلام و اشراف و سادات و ارباب عمایم و اهالی مجلس همایون حاضر شده هر روز ختم کلام الله
بجای آورده اشیاء و امتعه کما کان امرا و نواب بمردم میدادند و شعرا مرثیه‌ها گفته بعرض میرسانیدند و از آن جمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی انشا فرموده
مطلعش این است **مرثیه** حیف آنکه چرخ گشت بدوران روزگار ⁂ نقش وفا نیافت در ایوان روزگار ⁂ و بعضی از ایشان مرثیه آنکه **بند ثانیه** شهزاده بایسنغر عالیجناب کو
جمشید بادشاه کجا آمد و افراسیاب کو ⁂ و یکی دیگر از افاضل در تاریخ وفات شهزاده بایسنغر فرموده **تاریخ** سلطان سعید بایسنغر بهادر ⁂ کفا و بگو با همه عالم خرم ⁂ در فرخم
در تاریخ وفاتش ⁂ بادا بجهان عمر دراز پدرم ⁂ و چون چهل روز بدین واقعه هایله بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری را بیرون افکنند و بدستور
سابق جامه‌های نو پوشیدند و آنحضرت فرمان داد تا متروکات شهزاده را علی فرض الله در میان ورثه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله
و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم ⁂ بر بهادر و این هر سه شهزاده های بااقبال سلطنت یافتند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود ذکر خواهد شد

انشاء الله و حضرت خاقان سعید دلها بابتدا را صبور تحمل جناب میرزا بایسنغر بهادر فرزند بزرگش میرزا علاء الدوله را از راه ناشایست در فرموده در دیوان بزرگ بکار بیداری
و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر را عاطفه و مراحم تعیین نموده و میرزا محمد جوکی را بموجب فرمان بکرمیر دفتنه ها از رحمت بود وفات برادر را استماع نموده باز گشت و بر
ذات شریف حضرت انوار الکشته ناله و فغان برداشت حضرت خاقان سعید اوراز اصح یادشاهانه تسکین نموده تا دو بعد از وفات شهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر
بچهار روز مولانا معظم اقدم العمده العلی ذو العالم مولانا فصیح الدین علامعی ذو تعقیق جامع مذاهب بود در دار السلطنه هرات وفات یافت داور ابهمین نام بکی از کاه
بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس الله روحه دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک از شاه السلطنه
تعزیت بتقدیم رسانید و چندان تو قفنمود امرا از مغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند و بسلام بها پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت
بصوب خراسان منعطف کرد امیرزادها اکابر و اشراف سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه افضل الدین ترکه و خواجه فضل الله ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیک گورکان
آمدند و نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بعرض کوس حضرت کامیاب معتوخاسر افراز گشت و آنحضرت فرزند سعادت مند را ادیده و خیر از ذات
غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر تازه شد و اعیان ما وراء النهر نیز بشرف ملاقات استسعادی یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام گشته باعزاز و اکرام مخصوص آمدند
و میرزا الغ بیک چنانچه رسم تعزیت باشد اوتین عظیم ترتیب نموده ختمات کلام مجید را بجای آورده چون هلال عید صیام جمال خویش را بخواص و عوام نموده حضرت
خاقان سعید فرمود تا آتش بزرگی روشن شد با نوبی عظیم کوهر شاد آغا الکاه بکلفات یادشاهانه مهیا فرموده بود و جمعی را از توشه بالطعام خواص و عوام
قیام نموده آمد و حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیک را باعزاز و احتشام الاکرام بعزم رسانیده داد کاربر ماوراء النهر را در آخر نوروز رخصت انصراف ارزانی داشت و شهزاده دلسیم
سوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد اند خودی بمنصب وزارت حضرت خاقان
سعید مشرف گشت الحضرت تمام در مدت عقد مهور دلوانها را بخواجه تشریف المر رجوع فرمود و در میان مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی اشتهار دارد و در این ایام
امیر خلیل الله شیروانی از شست بانجا مذان کواثق اخلاص مواثق اختصاص مؤکد داشت از محموداباد شروان عرضه داشته مصحوب قاتلی بردی سیک بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاد بمضمون آنکه اسکندر قرا یوسف چون بر مملکت شروان تسلط و فرمان روا شده قصد شروان کرده اکنون بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول گشت و اکر التماس
اعلی خاقانی بر تو توجه و التفات بر دفع استیلاء او نخواهد تافت او مجموع ایمولات او و ایران خراب خواهد ساخت و از حرث و نسل اثری نخواهد گذاشت باقی رای صواب نمای عالم آرای حضرت
رای ملک داران دیده بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشید شرح توجه رایات خاقان سعید بار دیگر بجانب ماوراء النهر جهت دفع فتنه امیر اسکندر ابن
قرا یوسف ترکمان و وقایع آن چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت ایران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان بر بلاد شروان مسموع پادشاه عالم
پناه گشت بمقتضی برای اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود و امرا و ارکان دولت عرضه داشته که صلاح در توقف و مصلحت در شکیب فصل لاامر علاء الدین
فیروزشاه در خلوت بعرض رسانید چون میرزا بایسنغر انار الله برهانه از دنیا رفته کاه بین را زاکان شده در عجز و ضعیفی کمال لشکر فیروزی نشان راه بافته اکنون رایت نهضت
وحشمت بهر طرف روان باشد با مرادات و بیسیجه تاخیر در این یورش جایز نباشد داشت و حضرت خاقان سعید تو ابد ابدی نخست امیرشاه ملک را استماع قبول ملتفی ننموده و بخیال اراز
اقصای بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و فارس و کرمان بعلی رعیت لشکر ها از ری توجه بدرگاه فلک اشتباه

نهاده در ظل اعلام نصرت اعلام مجمع لشکر و سپاه شد پس از اطراف و اکناف همه لشکر بالقوه و الفعل در جنبش آمدند و آنحضرت بسر فرمان شیخ الاسلام [illegible]
دار السلطنه هرات شهر رجب و صاحب اعظم امیر علیشاه و خواجه رمضان تواچی را نزد امیر فیروزشاه فرستاده که با توفیق تمام روی براه آورند و از استر غره شرف [illegible]
اثنای راه چنانچه معهود آنحضرت بود بر نیکو اعتقاد بود بزیارت مزار شیخ ابا الحسن خرقانی استمداد همت نمود تا باعث جمشید حشمت فریدون بجوار ری رسیده و در اوان
حکام دیار داران بلاد ری بهایون می پیوستند و در آن ایام رفیع داران لشکر منصور رسیده از راه کبود جامه حرکت نمودند امرا بعد از تقدیم مراسم [illegible]
دیرینه حضرت خاقان سعید قشلاق در مملکت ری نموده باتفاق ارکان حضرت بعرض همایون رسانیدند و آنحضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نموده فرمان جهان مطاع صادر
تا لشکریان فوج فوج بجهت براق قشلاق لشکر و سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده از رستمدار از البرز و لشکر خاص شدند چون اسکندر زمان از زادیا [illegible]
بیرون جنبت کامکاران و امرای بزرگان فلک افراز آورده دایر منصور انتشار روانه نیز بارزوی اعلی لشکر شهی پادشاه با نهضت عرض رسانیده و [illegible]
او را تحفه سپاه قرب و انعام و اکرام و اعزاز و احترام مخصوص گشت و در این اثنا امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف بر نهضت سعادت و اقبال متوجه گشته بود کالالشگر بعنایت [illegible]
نوازش و اختصاص یافت و در آن ایام پادشاه مجسته با کس فریدون در قشلاق مملکت ری اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان در مملکت فارس
حاکم علی الاطلاق بود بعد از رفتن چند روز از بهشت بسیار گشت عاقبت مرغ روح آن شهزاده مجسته بعد از قفس کالبد بجانب بهشت روی نهاد و در پرواز آمد رحمه الله علیه و این واقعه در
چهارم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و السعادت منه بحسن و مکارم اخلاق ضرب المثال سرآمد ملوک آفاق بود عنایت تمام بسپاهی و رعیت و کمال
داشتند و بوسیله تحقیق و معرفت انطباع بیافتند بکمال بر لوح ضمیر مملکت ثبت و من اعتقاد آن پادشاه مقرر بود و مولانای اعظم اقدم قدوة الفضلای العرب و العجم مولانای شرف الدین
علی یزدی ظفر نامه ترتیب جدا جنان نسخه را از بر ایام در فن تاریخ داشت اما بوسیله اهل کس مرتب بیان شان مزاولت و کار آنکه را اشتهار القصه چون حضرت
خاقان سعید از این واقعه جانگداز که در شیراز حادث شد خبر یافت آتش در خرمن ثبات و وقار زده نمی و اضطراب بسیار نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانیده و دست در
عروة الوثقی سلسله نزول شرعیه ش نقضای بایزید و سجاده بلوی حکومت مملکت فارس را بخلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله با وجود آنکه در صغر سن ارزانی داشت و تمام
امورات بتعیین در بیت دلگاه نیابت شیخ محب الدین ابوالخیر باز داشت و مقران اجلال امیر ناصر الدین جاندار و امیر شمس الدین برادر امیر جلال الدین فیروز شاه
میرزا رستم حکومت صفاهان تعلق داشته در قشلاق ری روی بعالم آخرت آورده و نعش او را بهرات آورده در جوار بانش دفن کردند و در رسم ارغان مملکت [illegible]
رکن الدین علاء الدوله را به بابا امیر اسم زنده روز پدر وداع کرده به میرزا بایسنغر مرحوم گشت و جای سکین نرتیب کرده شرح بلیه طاعون و وبا در مملکت
خراسان خصیص در بلده طیبه هرات و حالات آن دار السلطنه هرات لطیف هوا و عذب آب دارد بر بلاد دنیا ممتاز و مستغنی است و پیش از این واقعه عظمی
و بلیه کبری از طاعون و وبا و مرگ مفاجات بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بوده و امثال این امور در آنجا بوقوع نه پیوسته تا آنگاه در سال تاریخ بدایت آن از الفاظ
خراب شد خیزد ما شعبان سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه در ماه حادی الاخری موافق آن ...کوت عین طاعون در شهر و بیرون و بلوکات بدید آمدن گرفت و در بدن هر کس از آن
ماده که حبه را طاهر مشید در جوف زمین از انسان می بایست گشت خلایق را چون هرگز مثل آن پیش ندیده بود در مقام دهشت و حیرت بماندند و روز بروز آن
مرض سمت از دیاد می پذیرفت تا غایت شیوع یافت تا آنکه برتب حرق و تب گرفتار می آمد و بعد از آن خودی کمتر با بیشتر عضوی از اعضای او بدید می آمد و بعد از یک دو روز [illegible]

رحلت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر با بلوکات و قری و قصبات جلاء وطن اختیار کردند و اکثر بسلامت بازآمدند شخصی بود از اشراف هرات نام او در ورای اسفزار هرات ... و از

صوفی بوریای سلکش و از فضلای محقق گذشته و آینده خبر داری و پیش از وقوع خبر میداد نزد حاکم محکمه شیخ رفته گفت الحال شخصی مسمی ... در واقعه دیدم

و جمعی از زنگیان بااین شهر درآمدند و آب دهن بر روی مسلمانان می‌انداختند و بر طرف هر که آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر روی من نیز انداختند اکنون از فضل

صوفیه در آن روز با دیگران در سفر آخرت سوار شد و صعوبت این حال بمرتبه رسید که در اکثر از حق بلده و بلوکات ده هزار کس فوت شدند و بعهده علاء الدوله

گویند حکام در روزها کسان گماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار و هشتصد تا نوبت شمار رد آمده دیگر روز از شهر بیرون برده مدفون ساختند باز آنکه حالات بر شمت الافغان بازگرد

بلاد آوردند و در این اثنا جناب ولایت و ارشاد شعار عرفان پناه کرامات دستگاه شیخ زین الملة والدین الخوافی در باب دفع وبا دعا فرمود و بعد از خواندن بر زبان

مبارک آنجناب مضمون ظاهر شده برحمت ایزدی پیوست و از بعضی ثقات استماع افتاده در آن اوان جناب حقایق پناهی سرور ارباب وصول و عرفان شیخ بهاء

الدین عمر قدس الله تعالی سره در بعضی عبارات که از او نقل داشته‌اند و در آن روز از شیخ الملة والدین الخوافی دعا فرموده که شیخ بهاء الملة والدین عمر فرمود

آنجناب در مراقبه بود ناگاه سر برآورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که غضب الهی در این اوقات بمرتبه است که اگر کسی دعا بخلاف اراده ربانی کند و در پای درجی

و هر که زبان بسته کشید مضمون الکل کلیل ... بر روی صفحه می‌آید و حرف از آن مجلس بیرون آمده‌ایم شنیدیم و بر زبان همایون شیخ زین الملة والشریعة والدین

المرض طاری گشته مشرف بهلاکت و آنجناب در شوال شهر در جنوب عیدگاه مدفون شد و جناب دستور اعظم الوزراء نظام العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار

منور الانوار عمارات عالی حشر و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف نموده در این تاریخ که سنه تسع وتسعین وثمانمایه هجریست ثمره آنجناب شیخ فضل الملة

والدین از مکارم اخلاق و محاسن آداب و افعال رضیه و حسن معیشت و لطف طبیعت و خوبی صحبت متصف و مجالست و در آن بقعه متبرکه شیخ متولی است و اوقاف ... در

وارد و صادر ... و مبلغی می‌پردازد و سفره نعمت پیش صغیر و کبیر و شریف و متوقف می‌اندازد ... الله تعالی ... القضیه جمعی از مردم مشاهیر که با خراسان در آن غرفات جای ... غزنوی

فرو رفتند و بعضی از آن قاضی الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بود ... در ماه شوال انتقال نمود و در مزار گازرگاه مدفون شد و مولانا ... الدین

الخوارزمی خطیب جامع هرات بود در صنوف علوم و مصنفات ... و در این سال وفات یافت و او نیز در گازرگاه بخاک سپردند و همچنین جناب معالی نصاب مولانازاده

شمس الدین محمد بن الامام الهمام قدوة ارباب تحقیق واسوة اصحاب التوفیق العالم النحریر باخفاء الکبر و الصغیر مولانا صاعد الملة والدولة والدین التفتازانی در سن

... رحلت نمود و جناب افتخار الواعظ ... صاحب مولانا جلال الدین قاضی محمد که مردم را از ... منبع ... برون

رفت و خواجه عبد القادر که در جمیع فنون حظی وافر داشت و در علم ادوار و فن موسیقی سرآمد اهل دوران بود مدتها ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده و سلطان

پیوسته او را بانواع اعزاز خطاب میکرد و در پیش نقش ... بدیل و نظیر نداشت و در این وقت عازم شهرستان بدن ... طاعون از عالم معزول شد و روی بعالم عقبی

نهاد و همچنین دیگر اعیان و اشراف که ذکر ایشان ... در سخن اسراف ... ملخص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی در بیرون شهر هرات و ضمایم و ملحقات

از انگیختند و بر وفور ... اطلاع یافت خاطر اشرف او ... ملول و محزون شد و حکم فرمود و مکاتبات ... از جانب خراسان آید ... شد

ضبط نموده رقت ننماید تا موجب پراکندگی خاطر و ضمایر نشود و همچنین سرشته بحضرت اعلی ... معماری ... و بر موجب فرموده عمل نمودند و در یورت قشلاق از جانب ... شهر ...

وامر

مرتضی ممالک اسلام و سرور ان انام امیر نور الدین محمد الله استاد بشر و هادی عشر امیر سید شریف الجرجانی نقد زندگانی را بقابض ارواح تسلیم نمود حضرت خاقان
سعید بنسبت سیادت و بسیار غایات سید مرحوم را با ولاد کرامی او ارزانی داشت و همچنین بمسامع علیه همایون رسید که امیر الیاس خواجه در قصبه رادکان که بر سر یورغال تغلق
بادمید اشت بنا بر عروض مرض توقف نموده بعونت شده آنحضرت موضع رادکان را بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود **شرح نهضت رایات همایون**
از قشلاق ری بجانب آذربایجان و تبریز و دیگر وقایع و حالات حضرت خاقان گردون توان در موسم بهار از یورت قشلاق ری حرکت کرده از قزوین
و سلطانیه و زنجان گذشته در اوجان نزول فرمود اعیان و متعینان تبریز بعزم بساط بوس بحضور اردوی همایون پیوسته عواطف و مراحم بیکران شامل حال ایشان گشت
و حضرت خاقان سعید بطرف تبریز نهضت فرموده تابستان در آنجا بدولت و اقبال گذرانیده و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شد و چون
نصرت اشمال در آنجا بیرق سکونت افراشت اسباب اقامت قشلاق از قورباها و غیر ذلک ترتیب دادند و در آن یورت امیر بایزید که از اعیان امرای
ترکمان بود بحضرت خاقان سعید مبادرت نموده بلطف و عنایت بی پایان مشمول و ممتاز گشت و بعد از رسیدن او امیر شیخ حسن ولد امیر شیخ محمد بن قرا یوسف
از عم خود امیر اسپند روی گردان شده التجا باستان آسمان آستان آورده آنحضرت در باره او کمال لطف و عنایت بظهور رسانید و در خلال این احوال امیرزاده جوکی از
قشلاق ری بر حسب اشارت در عقب امیر اسکندر رفته بود بشهر اوزن آذربایجان رسیده و دختر امیر قرا عثمان را با ذن و رضای والد نعمت خواسته بنا بر فرمان بارگاه
همایون پیوست و تفصیل قوام ... را باستیفای عرض داشت و چون امکنه تفحص نموده شد از اسکندر اثر و خبری پیدا نشد حضرت خاقان سعید حکام و سرداران و از
اطراف آنحدود در حضرت الفراف ارزانی داشت و امیر نصرت الدین حسین ... شیروان شده امیر علاء ایناق ... و امیر بایزید بعلم ... و امیر سپهسالار
مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید جناب معالی نصاب شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین ... که ... را ... روم پیش سلطان مراد فرستاده ... داد
و ... و ولایت ... و ... اسکندر ترکمان هر چند کاه جرات نموده بممالک محروسه در می آید و انواع
فراوان ... و ظلم ... بظهور ... چون موکب همایون بمقصد او حرکت میفرماید چون ... از پیش باد صرصر فرار میکند توقع آنکه چون ... او را گرفته دستگیر
کرده بدرگاه ... و در اثنای این احوال از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابو الخیر اغلان ناگاه از جانب دشت قبچاق ... رسیده و سلطان
ابراهیم ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و رعیت ... شهر را تسلیم کردند و لشکر ازبک خوارزم را غارت کرده بوطن ... بازگشتند و در ... حضرت خاقان
سعید ... ایلچی ... ایران ... گرجستان ... ملک گرجستان ... همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر
خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از ... در ... ظلمت نهان گشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم داده در یازدهم شوال
سنه تسع و ثلاثین و ثمانمایه بسعادت و اقبال از قراباغ ... نهضت نموده بطرف اوجان روان شد و از ... بآب ارس ...
شد ... عبور نمودند و در هشتم شعبان سال مذکور خواجه ... آورده اند روزی خواجه سید احمد ... ملا فصیح الدین خوانا ... در دیوان میرزا بایسنقر
... ملای ... طبقی ... حاضر گردانید خواجه سید احمد چون ... ملا فصیح الدین آورده ...
... جنین خورند ... طبقی رسیده ... ملای فصیح ...

هر روز خواجه سیدی احمد بوناقی آمده دستار خوان ما از آتش چرب کرده بینه خواجه حضرت ایشان در جواب گفت که ملا را خاطر جمع باید داشت که چندان روغن بر آتش
نمود و بر کشیدن آن دستار خوان چرب شد و چون خبر فوت خواجه سیدی احمد بخراسان رسید ملا فصیح الدین خوافی را شهما از هوس وزارت نمیتوانست
اردوی اعلی شتر و نوکران میرزا علاء الدوله از جانب عراق با خود فتنه ملای مشار الیه می آمدند و در ولایت ری با دو چار شده حقیقت حال را معلوم کرده بهرات باز گردانید
و حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار میر جهانشاه نهاده او را باسب و زین زر و افسر و کمر و جیغه و رقبه طلا دوز و دیگر تشریفات و نقود
سرفراز و محترم گردانیده نوکران او را نیز به تشریف عنایت فاخر سرافراز و مغفور ساخت و میلک خوش غرض داشتن بجانب خراسان روان شد و میرزا علاء الدوله اتفاق نموده بر دوازده روز
از صحرای آذربایجان بهرات رسید و میرزا محمد جوکی متعاقب آمده در ایلغار خاقان بعشق کرد منازل را طی نموده در ربیع الثانی بدار السلطنه هرات نزول اجلال
نموده و بعد وصول آن یورش همراه بایقرا و اشراف و اعیان خراسان بخش ممکن مرکز ارادت و عزیز سعادت ... بلده فاخره هرات مراسم پیشکش و نثار
بتقدیم رسانیدند و در این سال امیر علاء السلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه بر در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم بر امرای دیگر محمود دیگری ازین دار اجلال ارتحال
نمود و حضرت خاقان سعید بوناقی میرزاده مرحوم رفته امیر فیروزشاه را تعزیت رسانیده بموعظت و نصیحت خوانده او را از اندوه بیرون آورد و در این ... والی
هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت و تسلط برادر دیگر خود ملک فخر الدین توران شاه از هرموز بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلا آورد و جمعی از ... شام
استعداد الکلام از نقود جواهر و نفایس هر صنعت متلال و نقود طلا بسیار و اقمشه بسیار و اسپان راهوار بهرات رسید و بواسطه امرا غرض ... پادشاه
والعبادر جنیه کاه ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه مجلس او را بعرض رسانیدند حضرت ... لشکری ردی ...
درگاه آورده است حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین آمده طلب علم و خلعت ... باد ... برادر ... خش
و نوکران او را مدد ... ارس و عراق و کرمان ارسال نمود ... لشکر ... متوجه هرموز شوند و جزیره جرون را مع
... از دست ملک توران شاه انتزاع نموده بپادشاه سیف الدین ... حضرت ... ملک ... دیگر
دیگر ... جمیع ملازمان ... پادشاه سیف الدین را در هفتم ذی الحجه الحرام رخصت نمود ... فارس و عراق
شد و مجموع سرداران ولایت بمضمون فرمان جهان مطاع عمل نموده لشکرها جمع آورده و باتفاق توجه هرموز در حرکت آمدند ملک توران شاه چون از توجه سپاه ...
... سیلاب بلا بر جزیره جرون محیط دید چاره جز آن ندانست ... دید و نقود و جواهر نفایس ... حرون
و خزینه آن ... عرض ملک خویش ... حیات خود را ... جان ... رسید چون رای او ... قرار ... حکام
ولایت فارس و عراق ... کلمات ... بعضی از ارباب علم ... پادشاه جهان پناه فرستاده ... بدار السلطنه هرات فرستاد
کان دولت را وسیله ... کلمات ملک توران شاه ... عرض رسانید ... آن ...
امید دارد ... آن ... حضرت پادشاه سیف الدین نسبت ... طواف بیت الله الحرام
مشرف شد و زیارت مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورده عزم ... ملک کوتاه

امیر

گرد دربند و قاعده ظلم و بیداد را در رفع و بار معهود و متعادی منسوخ نهاد و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان آمده ناله و فغان باسمان رسانیدند و روی از اطاعت و انقیاد
او که بیداد گر ناحق بود برتافتند در اطراف ولایت نفیر عام برخاست هر دو جانب بر ... رسیده ملک سوروش [illegible] در آن مدفن ... اشراف ... در دو سه
روز بیرون کرد و التماس کردند بار دیگر بامور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت و ... التماس نماید چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت اعراض کرده بود متوجه
درگاه اعلی گشته متکفل آن مهم نشد آنگاه حضرت خاقان ... باقبال حضرت خاقان ... و اتفاق لشکر ... ایل ...
فرستادگان ... با ضعاف ... دستور ... گذارد و فرمان ... و هر چه ... از ملک ... جناب حضرت ... امید ... دیگری
دیگر را ... فرستاده ... بغداد ... رسانیده ... نمایند و ... ملک ... تخت و جواهر
باشد ... نفایس ... و پیشکش فرستاده ... اثر ... نمایند و امراء ... بعنوان ... ملکات ... تسکین
حضرت خاقان سعید چون بر مضمون سخنان ... اطلاع یافت ... ترحم فرمود و فرمان همایون بجانب عراق و فارس فرستاده لشکر
... از ... پیشکش ... نواحی و ... بر ... پادشاه سیف الدین گذارد امرای فارس و عراق ... سپاه ... از ...
... بر ... فرمان ... از جانب ... رسید ...
... ملک ... سیف الدین ... قلعه طرزک ... ملک ... قلعه طرزک ...
رعیت قلعه تسلیم نمود ... برادر ... سیف الدین در طرزک ...
دم ... امرا ... مصالحه ... حضرت خاقان سلیمان مکان ... فرمود ذکر حالات و وقایع ... در زمان
حضرت خاقان سعید در تربیت منصور شیخ حسن جاندار و اولاد او یکی از جمله قضایای ... آنحضرت در سنه ... و ثمانمایه امیر شیخ حسن
جاندار را تربیت فرمود و امیر حسن جاندار ... فلک اقتدار در عراق ... حضرت خاقان سعید او
فرزندانش ... امیر یوسف ... و امیر شیخ حاجی ... امراء ... چون در ... ملک ... عزا ... بدین ... محمد ...
ایشان ... راه عراق پیش گرفته ... میرزا اسکندر ... امیر حسن ... در اصفهان ملازم بوده از آنجا
متوجه کعبه معظمه شده ... زیارت بیت الله ... حضرت خاقان سعید ... یوسف
... و برادرش شیخ حاجی ... امرای میرزا اسکندر ... همراه آورده ... درگذشت ... سال ...
آنحضرت ... میرزا ... امیر شیخ حاجی ... شاهزاده ... ملک ... حال
آنجناب را برای ... امیر شیخ لقمان ... دیوان ... امیر ... امرا ... بعضی ...
خاقان سعید ... امیر مرحوم را ... امیر ... عنایت ...
... امیر ملک حسین ... امیر شیخ لقمان ... حاجی ... امیر حسن ... الله

این سال امیر بابا محمود بن خواجه راستی بجای امیر رستمان دو در زمان حضرت خاقان سعید نوبت سیم در آذربایجان بود کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود امیر بابا مسعود نقش بند
دوا و جوانی بود با نهایت فتّال و بی باک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در زمنک برده ستوران رعیت میکوشید و با رنود و اوباش صحبت میداشت و انواع حرکات
نا مشروع از وی در وجود می آمد گاهی از حصار بیرون آمده ببازار و ملک کیشی بادر از طنبور و نقاره شراب میخورد و گاهی به ... الان و خیابان عزم تفرج
در رفتی و آمدن به زبر حمزه انواع مناهی و ملاهی مبادرت میکرد تباهی و بار ... به صفات روزه داشت و از ظهور این ... بعد حکام هرات و از بیم امیر علیکه باباد
مسعود با او عرق خویشی داشت بمنع و زجر او قیام نمی نمودند تا با مسعود جهان را از شور و شر او باز پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی حصار اختیار الدین را به برادر
او موسی میرک مفوض داشت و جرأتش چو ... بغایت ... جلادت دلاور و بر حرب ... از او حذف ... چنانچه در غیاب حضور پادشاه و امرا از دو طرف قبق می باختند و تیر
آن بوده ... بنوبت تیر او بقبق بر سیده و درین سال امیر یادگار شاه ارلات که از امرای معظم بود میرزا رکن الخلافه والدین علاء الدوله را در جهان فانی ... بدرود
کرد و شاهزاده ... مراسم عزا قیام نموده و در سال مذکور به نحو هموده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا ابو سعید ... حضرت عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر
بآیین دین نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح آورده جشن بزرگ ... عیش و عشرت مبسوط گشت **شرح توجه همایون حضرت خاقان سعید بجانب مشهد منور**
و مرقد مبارک حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه السلام در سنه ... حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین ... ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان
متوجه شهر مقدس شده ... نهضت همایون در سیم ... ربیع ... شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرای کبار امیر علیکه کوکلتاش
در هرات توقف نمودند و در همین ماه میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت اقبال ملاقات پادشاه هنرپرور و برادر بزرگتر میرزا الغ بیگ فایز گشته بصنوف نوازش
و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله نیز بر حسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرموده امیر علیکه را نیز توجه بجانب ... بمقصد رسیده دوران
ولایت بعمارت و زراعت اشتغال نموده و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت را بجای آورده خواجه اعظم شیخ الاسلام احمد را اعزاز و احترام
نموده ایشان نیز امر ضیافت را چنانچه بایست ادا نمودند حضرت شیخ الاسلام را احسان و انعام فرموده از آنجا موکب همایون نهضت نموده به سعدآباد رسید و
حضرت اعلی خاقانی بنفسه اسباب شکار پرداخته در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از آن مهم فراغت یافت عنان توجه بجانب شهر مقدس
و منازل طی کرده چون بمقصد رسید در شهر ... آنحضرت اصرار نموده ... روز دیگر باستانهٔ امام هشتم علیه السلام رفته
و عتبه علیا و مرقد آن پاک و پاک زاده را بوسیده و سادات و مجاوران را بصنوف انعام و فنون احسان مسرور و شاد ساخت و بجهات ... آمده
عزیمت بطرف مستقر دولت آورد مولانا کمال الدین عبد الرزاق در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه ... چند بر ... و ...
دعوت ... کشیده و دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید و از جمله ... چون ... حاضر شده ... آنحضرت ... با الطاف پادشاهانه
نواخته ... از خطه جام در حرکت آمده در چهاردهم ماه جمادی الاولی ... هرات ... شهر ...
و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش ... بجانب ... و درین سال میرزا الغ بیگ ...
صبیه ... خانزاده بیگم ... عالم ...

فرستاد و درین سال مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر را از صحبت حضرت خاقان سعید متوهم شده بجوانب دیار بر جست و بروضهٔ حضرت حرم امید [illegible] بسبب حزن و ملال آنحضرت
گردید و عزایم تسکین داشته و درین سال جناب سعادت مآب مولانا جلال الدین لطف الله که از صدور صاحب وجوه بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت باو التفات تمام
داشت براه عدم رفت و دیگر استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بود درین سال از خرابهٔ دنیا رحلت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید
امیر سلطان محمود بن امیر جهانشاه برلاس را با امیر [illegible] در سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمایه سلطان مصر جقماق الملقب بملک الظاهر ایلچی جنگ بوغا نام بدرگاه
پادشاه گردون احتشام فرستاد و اظهار محبت و وداد نمود و سبب انبعاث آنکه پیش از وصول برتبهٔ سلطنت سلطان جقماق در جواب حضرت خاقان سعید بسلطان
او را [illegible] سلطنت مصر رسید و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور مبادرت نموده [illegible] در جای [illegible] این [illegible] با ایلچیان
نهادی و جمعی که قرار داده در هر کار دست در گردن مقصود حمایل [illegible] از دایرهٔ پادشاه ظفر لوا بیرون ننهد و بعقد امکان [illegible] ساعی باشد
هنگام [illegible] فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار بدار القرار رفت جقماق بیگ میر آخور بود چون انتقال [illegible] موید [illegible] مراد ارکان
دولت ملک اشرف و تعیین پادشاهی نافذ الحکم را از عهدهٔ ارکان سپاه و رعیت بیرون نتوانند آمد مشورت نمودند [illegible] باتفاق بسلطان جقماق [illegible]
[illegible] مصر و کبرای شام و عظمای ایام بادی بیعت کردند و او را ملک الظاهر لقب دادند و چون سلطان جقماق بر سریر سلطنت بلاد عرب تمکن یافت امرای
[illegible] قرار داده بود [illegible] در اظهار وداد و اتحاد نسبت بحضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت فرمود و چون از زمان دولت چنگیز خان سلاطین
عظام مملکت تا این هنگام با خواقین ترک شیوهٔ معاودت می ورزیدند و مقربان و خواص سلطان جقماق این شیوه را میراث داشته اکثر مانع آمدند و بر آنکه سلطان
در دوستی پادشاه [illegible] بصلاح [illegible] خاطر او بود جزم فرمود جنگ بوغا را از خواص
او [illegible] و سخن گذاری انصاف [illegible] برسالت تعیین نموده [illegible] تبرکات لایق [illegible] مناسب [illegible] خسروان ذوی الاقتدار
[illegible] فلک مقرر باشد روانهٔ خراسان گردانید و چون [illegible] سمع اشرف [illegible] آمدن او موافق مزاج همایون آمد امیر [illegible]
[illegible] مقربان [illegible] استقبال فرستاده و رسول مصر بدار السلطنه هرات رسیده او را در باغ [illegible] فرود آوردند و بعد از سه روز [illegible]
فلک اشتباه بوسیلهٔ امرای عظام بتقبیل سریر پادشاه [illegible] استسعاد یافت و [illegible] را بمحل عرض رسانیده [illegible] حضرت خاقان سعید از احوال مصر
استفسار نموده [illegible] فرمان ایلچی را بر دست راست [illegible] رفیع ایشان نشاندند و [illegible] عظیم ترتیب نموده بود
[illegible] و طبقها مجسم از طلای احمر و مرصع [illegible] جواهر قیمتی [illegible] ایلچی بعد از [illegible] طعام [illegible] اکرام [illegible] میرزا محمد جوکی و میرزا
علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طلبیده طویهای تکلف ترتیب نمودند و اسبان راهوار [illegible] داشته و همچنین
امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد [illegible] ایلچی بعرض همایون رسانید که
سلطان جقماق [illegible] کتاب معتبر از پادشاه [illegible] التماس نموده ارسال فرمایند [illegible] ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام فخر الدین
رازی و شرح تلخیص [illegible] و صحیح بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدوله پهلوان [illegible] فی الوجود [illegible] مجموع این کتب در خزانه معمور بود حضرت

خاقان سعید فرمود و همه را انجا خوب داشتند و چون دل کشیده کمی ... شدند و بشارت علیه ... دکان بابا سرا اعلی طاق با عظمت ترتیب داده اند و چهار پادشاه

و سبیل کمالات تعیین رفت و ایلچی را در چهارم ماه رجب مجلس همایون ادراک نمودند و حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمود بن امیر حسین برلاس را امیر الوس ساخته

ثلاث واربعین وثمانمایه سلطان مصر جقماق الملقب بالملک الظاهر ایلچی جنگبوغا نام بدرگاه پادشاه گردون احتشام فرستاده و خطاب بنی را فرموده و دستور

حضرت چهار شهر که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشانست دیده و احوال را معلوم کرده باز نماید حضرت خاقان سعید ملتمس او را اجابت نموده

بآن بلاد فرستاد و پیش از وصول ایلچی آن شهرها را آیین بستند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن چهار شهر ... و مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی

را از ترتیب ... ایلچی پیوند بود فرمود که برسم رسالت بمصر رود و برکات ... والای سلطان جقماق داد ... کتاب را بوی تسلیم نمود و اسباب ...

ساخته و کار را پرداخته بجانب مصر و شام روان شدند و درین سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود که بسلطان ابراهیم

موسوم گشت و این عطیه در شب سیوم شعبان روی نمود و قلم سحر آثار منشی فضلا جهت تاریخ او بر صفحه روزگار نوشته و تاریخ نوشت سیوم از شعبان و چون میرزا

سیورغتمش و حاکم ولایت کابل و غزنین بود در سنه ... حضرت خاقان سعید وفات کرده بود ... میرزا مسعود و میرزا قراجار و حکومت آن ولایت به

بزرگتر میرزا مسعود ... و ... رعیت آن ولایت را از ظلم و بیداد آن شاهزاده بجان رسیدند و میرزا قراجار بقصد مقصود رسیده میرزا مسعود

السلطنه هرات آمد و چندگاه در مقام حجاب مانده بمجلس همایون ... و در سال مذکور حضرت خاقان سعید

رفته ... رقم نمود و چون خاطر اشرف ... بدار السلطنه هرات مراجعت فرمود و درین سال جناب فضایل ...

الانام مولانا عماد الدین عبد العزیز ... عزم زیارت بیت الله الحرام کرده بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نموده در اثنای راه برحمت

ایزدی پیوست و هم درین سال امیر فیروزشاه ... حضرت خاقان سعید اعتبار تمام داشت رخت از عالم بقا کشید و ... درین

... مدرسه ... در کوچه خیابان ... در سنه اربع واربعین وثمانمایه سید ... بعرض رسید ...

... شاهزاده کامران ... میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله ...

آنحضرت ... شیخ الاسلام اعظم ...

اصحاب حنیفه ... بهاء الملة والدین عمر ... عزیمت سفر مبارک حجاز فرمود ...

طرق و دیگر افاضل و اعیان خراسان ... امیر جلال الدین فیروزشاه ...

خواسته ... امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش ... فرمان ... امیر مردی

خیر ... رسیدی و داد مظلوم از ظالم ... حضرت خاقان سعید ...

شیخ ابو الفضل ... امیر علیکه ... مدرسه ... خیابان ...

و هم درین سال امیر اویس بن امیر اقبوقا ... اعراض کرده ...

خیابان بکاوش سپردند و درین سال امیر ادریس بن امیر اقبوقا قاصدی از طرف استراباد مانند برق و باد رسید خبر آورد که لشکر اوزبک بجرجان رسیده بودند و حاجی اوغلن
خلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده شهادت یافت و درین سال خبر آوردند که مولانا حسام الدین مبارکشاه برسالت مصر رفته بود در تربه از اعمال کرمس بجانب بهشت
شتافت و حضرت خاقان سعید موضع اوراباد را باولاد او ارزانی داشت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملک آغا که لقب
جناب میرزا عمر شیخ در حباله النکاح داشت میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازو متولد شده بودند و بعد از شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عصمت مآب را
بخواست و میرزا سیورغتمش ازوی در وجود آمده وفات یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد روانش بخلد برین شاد باد
بآن حضرت از مفارقت آن انیس قدیم و جلیس دیرین غبار ملال بر خاطر نشست و قطرات عبرات از فوارهٔ دیده بر رخسار روان شد و تعزیت و تسکین داشت و اوا
دیگر سال مذکور امیر فلک الدین را در بازار عراق بشرقی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد و دوازده کس در صحن مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب آن دیگر بیدار نشدند جنین
نموده امیر فلک الدین از امرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا آورده و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمایه خواجه شمس الدین سمنانی را که
اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علاء شقناقی از دیوان معزول شد و این معنی بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
بغایت دشوار آمد چه امیر علاء شقناقی در جمیع مهمات دیوانی با خواجه پیر احمد مشارکت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه میبود ذکر شکایت نمودن امرای
فارس از اوضاع امیر شیخ ابو الخیر جاجری و ارسال خواجه معز الدین ملک سمنانی بدان ولایت امرای مملکت فارس شکایت
نامه باستان پایه سریر اعلا ارسال نمودند مضمون آنکه مجموع رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان بآسمان رسانیده و میرزا سلطان محمد را
راه هیچ امری از امور مدخل نمیدهد تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون برین قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سید پیر احمد از امرای با حشمت
بود و بفرط حسن ضبط و سیاست امتیاز داشت بحکومت آن مملکت فرستاد و چند گاه در ولایت فارس بآن امر قیام نمود چنانچه ظلم و ستم ازوی بظهور در سر شیراز
و مطالبه شیخ ابو الخیر شدند و درین اثنا نفیر مظلومان و نفرین ایشان موثر افتاده امیر سید پیر احمد غریق بحر گشت و گرفتار داوری آمد امرا از شیراز بخراسان آمده بودند که
بگشند ملازمان در مشهد مقدس رسیده و بر واجبه بوده عرض کردند حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود و ایشان بر ارسال
خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و شاهزاده بآن صوب روان شد و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر پای استیلا محکم کرده دید چاره جز آن ندید که بدو
و نقد و جنس از خواجه ملک باز ستاند تا بهترین وجه عنوان در مملکت خراسان اندازد و حضرت حکومت فارس را با دیگر از دیوان اعلا صاحبی زاده عاقبت قاصدان برادر سلطنت
هرات فرستاده و کیفیت و مهمات مصحوب ایشان بجهت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود که اسباب ایرا علاج طلب دارند امر بعرض رسانیدند
و چون مدتی امیر شیخ ابو الخیر صاحب حل و عقد مملکت فارس بوده و در امور ملکی شریک و سهیم گشته و چون حکم شد در قضیه تحقیق کنند مناسب چنان مینماید که شیخ در
دیوان اعلا قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچی فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای امرا مستحسن افتاده بطلب او صادر گشته روان فرمود و چون ایلچی
بشیراز رسید فرمان همایون رسانید شیخ ابو الخیر مانند چرخ دوّار پرواز آمد و چون بمقصد رسید بخدمت شاهزادگان و امرا رفت و شفیعهای سکین کشید وسیله التجا و تضرع ساخت
بوس حضرت اعلی خاقانی مشرف شده کیفیت وسیلکات چنیران که از امیر و عملکان از اعظم شمردند و از گناه مضایقه لیکن امرا و ارکان دولت متفق الکلمه بعرض رسانیدند

و وجود شیخ در مملکت فارس چون ملک در طعام جا بود جهات جزایر و حویزه و دشت شهرها و ولایت خوزستان تا حدود بغداد با حسن بیک برادر شیخ نمی بود
سمنان امرا و اوقاف برای اشرف اعلی آمده و زمام حکومت رانده بار در قضیه کفایت او نهاد و شیخ رخصت مراجعت یافته متوجه دار الملک شیراز شد و این توضیح
احوال حکومت آنجا و قلم دو زبان از تحریر و تقریر آن قاصر است و خلاصه معز الدین سمنانی در جرگه امرای عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبد الله بود و در این
سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند شده سبب این عزیمت آنکه میرزا عبد اللطیف در این حال در ملازمت خاقان روزگار بسر میبرد در احدی و خمسین و
اربعین و ثمانمایه رنجش نموده رنجیده خاطر بطرف ماوراء النهر رفت و موجب رنجش شهزاده آنکه مهد علیا گوهرشاد آغا محبت زیادی بمیرزا علاء الدوله داشت
و از کمال دوستی او بحال دیگر فرزندان نمی پرداخت میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نموده غبار این استرداد با خاطر حضرت خاقان سعید از فراق جگر گوشه
بسط شده چه انس و العشق تمام نسبت با او داشت و جهت دفع حزن شهزاده از سعادت مهد علیا درخواست نمود تا از حرم محترم اعلی رخ خاطر ماندگار بسفر معاودت فرزند
ارجمند مراجعت جبرا گردانند و مهد علیا از طریق اضطرار بسفر ماوراء النهر اختیار کرد و چون آوازه عبور مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک برسم
استقبال روان شد و شرف دستبوس والده بزرگوار حاصل کرده در ملازمت مهد معلی الی آن شهر باز گشت و بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را با این و مجلس بادشاه
در ملازمت والده بزرگوار بخراسان روان گردانید و ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید از
وصول فرزندی بجان پیوند نهایت مسرور و شادمان گشت و مقارن این حال محترم سلطان بیگم بنت آنحضرت و در حباله میرزا الجای ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت
و در مدرسه والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و در این سال جلال الدین برادر ملک علاء الدین حاکم مملکت نیمروز از این دار ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان
سعید منصب او را بالتفویض فرستاد تا ملک علاء الدین را اعزاز نمایند و هم در این سال مولانا شمس الدین محمد آدم که بغایت زاهد و متورع بود و بمطالعه بسیار مایل طبع و موفق بود از دار
فنا در روز دیگر روی توجه بروضه رضوان نهاد و در این سال خواجه نصر الله ترشیزی که خواجه علاء الدین صاحب حجه بود در هرات وفات یافت و هم در این سال الیاس لاغر نیز
و دختر همشیره میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم که دختر امیر آغا حضرت خاقان سعید و دو زن کرده بعقد و نکاح در فرستاد **ذکر تمرد و عصیان ملک کیومرث**
رستمداری و توجه رایات نصرت آیات بجانب آن ولایت جهت دفع فتنه او و اطاعت نمودن در اوایل سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه رایات نصرت
نهضت بطرف طوس و دامغان نهضت فرمود و سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری را عطیه طریق خدمتگاری سلوک مینمود و حرف عبودیت از ناز دارای
بر صفحه ضمیر می نگاشت و در این ولا بر تسویلات شیطان گردن از طوق متابعت پیچید با علان کلمه عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری را اسرداری احمد و جغتای
بجمعی از مردم جغتای مقرر داشته و خیال تصرف و ضبط ولایت در ضمیر او جای گرفت و چون این خبر بمسامع علیه پیوست حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی
نشان در ظل رایت خاقان ممالک ستان روان شوند و چون موکب منصور از ولایت جرجان عبور فرمود تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث
افتاد و عرضه داشتی در صحبت قاصدان با امرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و اطاعت نمود و بتضرع و زاری خواهش کرد که نوعی کنند که حضرت خاقان سعید
از سر جرایم او درگذرد و امرا صورت بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه بافلاک اثیر کشیده بود بزلال حسن مقال
تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق بادشاه و سپاه دار آن سپاه مشورت نموده رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که بایادگار شهزادگان نامدار بمسند حکومت

متوجه آن دیار گردد و در آن زمان مقام تکلف گشت و در آن اتفاق نمود و میرزا سلطان محمد میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساخت و شیخ بهاء الدین عمر بدان رسیده

ابو نعیم را بخدمت امیر جلال الدین فیروزشاه که نیکو دوست بود فرستاد امیر نخل اپش را در خاطر خطر داشت در آن وقت سورت شوق تفویض مملکت عراق یکبار از اولاد محمد در میان

آمد امیر فیروزشاه واقعه مخدومی را در میان آورده عوض نرسید و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام نمود و رای اقالیم کشای ولایت سلطانیه و قزوین

و ری را بمیرزا سلطان محمد ارزانی داشت و تمام اشیاء ممالک محروسه و نیکو کرده را حسن درایت او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد را با اصحاب سلک کوچ

و رایت سعادت و دولت بجانب سعادت برافراشت و امیر فیروزشاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا سلطانیه رفت و از آنجا شاهزاده امیر نیکونام را [illegible] نموده

بازگردانید و خود عازم عراق شد و چون بمملکت ری رسید احوال سلطانیه و [illegible] را [illegible] دوران آفاق و گردن کشان اطراف [illegible]

گیسوان [illegible] شاهزاده آورده بخدمت او کوشیدند و در سنه تسع و عشرین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید [illegible] شده جامه پوشش خانه کعبه معظمه

ارسال نماید و منع بر حضرت سلطان مصر [illegible] لاجرم رای [illegible] اقتضای آن کرده که [illegible] بجانب مصر ارسال نماید و [illegible]

آگاه گردانند و خدمت امیر فیروزشاه و صاحب [illegible] سید شمس الدین محمد زمزمی را بسفارت [illegible] اسباب سفر ترتیب

داده روی توجه بمصر نهاد [illegible] وارد [illegible] از نواحی حلب تا [illegible] فرمان سلطان [illegible]

بجای آورند و سلطان جمعی [illegible] را باستقبال [illegible] فرستاد [illegible] سید را ملاقات کرده [illegible] شهر در آوردند

القصه چون سید شمس الدین محمد زمزمی بمجلس پادشاه رسید مکتوب و [illegible] را بگذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید رسانید سلطان مصر از [illegible]

باری عصر [illegible] شد [illegible] آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید و در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول دارد سلطان [illegible]

[illegible] گردد جناب سیادت [illegible] و انعام نموده اجازت مراجعت داد [illegible] سید باز گشته [illegible] مصر رسید [illegible] احوال و اوضاع

[illegible] معروض داشت و درین سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible] امور مملکت و مال [illegible]

[illegible] سید علاء الدین [illegible]

[illegible] سید زین العابدین [illegible] وزارت [illegible] حضرت صاحبقران مغفور شاهرخ بهادر قیام نموده [illegible]

[illegible] امیر فیروزشاه [illegible] سید [illegible]

و حضرت خاقان سعید [illegible] سید [illegible] چون امیر فیروزشاه [illegible] در آن باب مبالغه [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] قبة الاسلام [illegible] سید [illegible] امیر جلال

الدین فیروزشاه [illegible] سید [illegible]

[illegible] سید علاء الدین [illegible] میرزا [illegible] امیر فیروزشاه [illegible] میرزا

[illegible] سید علاء الدین [illegible] عراق [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

زیاده بر پنجاه سال ... بودند و ... از نواب کامکار ... او در حمایت اند و از حضرت ... فرزند ... سلاطین ...

ادا شد و در دیگر مواضع دخل نکنند و خواجه شمس الدین محمد کجار را جهت ضبط اموال مواضعی را که شاهزاده بازستده بعضی بعراق فرستاده بودند زال

انتقال خواجه معز الدین ملک در سمنان در شیراز وفات یافت و شیخ مجد الدین ابو الخیر بنا بر اشارت علیه حضرت خاقان سعید در مجموع ممالک فارس باستقلال

فرمان روا شد **ذکر صحت یافتن حضرت خاقان سعید از عارضه چند روزه و ارسال منشور جامه الکعبه را مصحوب شیخ محمد المرشدی و ملا شمس الدین محمد الابهری**

در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بر صوب اعتلال کشید و روزگار ... عین الکمال ...

عارضه بر طرف ... فاتر گشته مرض صعب روی نموده حضرت خاقانی سر بر بالین ناتوانی نهاد و اطبا حاذق و حکما مدقق در معالجه ... بودند

نفس عیسوی در علاج ... کوشیدند و مرض هیچ گونه دفع نمیشد و دلهای مردمان و خاطرها پریشان گشت در این اثنا حضرت ... ایام

شیخ عمر که از زیارت بیت الله الحرام بازگشته در قریه ... مقام داشت ... ازادای نماز و عرض نیاز ... شد ... بارگاه همایون در آمد

و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز ... مبارک باز نمیکرد چشم بگشاد و زبان خجسته بیان بسلام شیخ جاری گردانید شیخ پس از ادای جواب سلام دست

مبارک بر آورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسئلت نموده فاتحه خواند و خاقان ... پاک اعتقاد از آن ... ارباب ... طیب ...

حضرت شیخ دست را از فرق خویش برگرفته ... مرضی ... حضرت ولایت منقبت روی بخاک نهاده

در اندک فرصتی زایل گشت و خلایق حیات تازه یافته نذور و صدقات بارباب حاجات رسانیدند و خاقان سعید چند ماهی بعد از کمال صحت خواست که

... خاطر همایون بظهور آورد و جامه کعبه را مصحوب کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد و اجابت بیت الله الحرام تواند نمود بفرستد ارسال نماید

و چون ... هر کس ... ارباب ... مشورت کرد جناب ولایت انتساب شیخ محمد المرشدی و حضرت فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد الابهری

از برای این شغل خطیر اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بموجب صواب دید امرا فرمان داد ... جامه کعبه ... ترتیب داده ... آورده

و در خزینه محفوظ گردانیده تسلیم ایشان نمودند و نواب کامکار ... جناب شیخ و حضرت مولوی ... بطرف مصر در حرکت

آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند و بعد از آن بحوالی مصر رسیدند سلطان ... طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ایشان

نموده ایشان را در موضعی لایق فرود آوردند و چون سه روز بگذشت فرستادگان بحضرت سلطان رسیدند پادشاه بنظر اعتبار در ایشان نگریسته از احوال حضرت

خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت طلبیده ... فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرد و ... هر روز جهت اخراجات ایشان مبلغی

خطیر مقرر فرمود اکثر اوقات سلطان ایلچی را ... احترام تمام ... از اوضاع ولایت فارس و عراق و خراسان و سایر ممالک محروسه می پرسید

بر مزاج امرا ارکان دولت گران آمد روزی فرستادگان ... پادشاه ... بیرون آمدند ... در مصر ... سلطان ... ایشان فرمان داد ...

روی بوثاق شیخ و مولوی نهادند و هر چه در آنجا یافتند ... جامه کعبه همراه غارت کردند و سلطان ... خبر یافته ...

و ارباب ... شیخ و حضرت مولانا زاده ... معذرت ... شام و اسباب سفر ایشان را

بجانب حجاز نهضت کرده قطوری بسیار انعام فرموده قاصدی همراه ایلچیان روانه گردانید و مثال حکم برای سفارش ایشان بحکام حرمین الشریفین نوشت و شیخ و ملا
زاده متوجه کعبه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق خدام الحضرت الیه را جانب کوچ سینه و بجانب ایشان بازگشته در آن راه دور و دراز را پیموده بپایه سریر
اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان نظر عنایت و التفات انداخته از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرموده و مقارن این حال
عبد الملک نامی از امرای ترکمان در رجب سنه اثنی همراه ایلچیان رفته بود و از زده لطف منظور و خطاب شیخ و حضرت مولوی از انعام پادشاه مرا خصوصیت کرامت شریف بنداد بند
آنحضرت فرمود این جمع را دیوانیان بر پرسند و چند روز درین باب تحقیق و ارکان دولت و اقع شد و عبد الملک را خوشنود و حضور شده بصورت ملایم مزاج اشرف اعلی دار
خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهرات آمد امرا و وزرا سید مذکور را بمجلس همایون آوردند و چون میرزا علاء الدوله
سعی کرده بود ... دی در خاطر داشت سمت قضا تعلق پذیرفته بعد بنا برین میرزا محمد جوکی را بمنصب شریف با امیر فیروزشاه در مقام مساعدت و کوشش آمده
و در کار و جزو وی مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بر مصلحت وقت از امیر فیروزشاه جواب سخن نسبت بوکلای او از تصرف و تغلب ایشان در اموال میکنند
استفسار نمود امیر فیروزشاه و راکی در جواب میگذشت و امثال این سخن از وی نوازن برسید و در اثنای قیل و قال برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون
بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا یعقوب پروانچی را از میان انگاه و اقران بمزید تقرب اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه
فرستاده پیغام داد و از جانب امری واقع نشده موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آنکه بعد از امرا و وکلا او در آنچه تصرف نموده اند باز خواستی نماید اگر نه
چنین گفته پادشاه را در میان سخن گوارا نگشته پروان رواند مبارکش یا دولا با بید از ... غضب پادشاهی بر حذر باشد امیر فیروزشاه از ین پیغام از آنجا که
استشمام نموده از کرده پشیمان شد و بسیار اندوه و ملال بر صفحه حال او تافت آورد و از ین غصه رنجور گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد
و دلجوئی بسیار نمود لیکن روز بروز مرض اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آن جناب از تنگنای قفس کالبد بجانب گلشن قدس و چمن انس خرامید و او را در گنبد
مدرسه و در راه خیابان که ... پرداخته او است مدفون گشت امیر فیروزشاه بنهایت حمیده خصال و پسندیده فعال بود در رعیت پروری و عدل گستری در اکثر
جبلتی عدیم النظیر بر اشت و همواره بملازمت اهل الله و ارباب ... اشتغال مینمود و در توقیر علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمیگذاشت و اثر انعام او بر وجه اتم و احسن
با سادات و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین میرسید و فزای معمور و اسباب و مزارع و مستغلات فراوان جمع آورده و در عرض ربع مسکون بالتمام
خیر زیاده از حد مید و چون بنا کرده و فرزندان شایسته بیاد کار گذاشت حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک و مال را بتعلق بامیر مرحوم داشت بلد
رشید او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث الدین سلطان حسین در مکارم اخلاق و محاسن اوصاف وجود دستی از آنچه بعهده بیش
از ین بچند سال در دیوان مخدوم زاده عالمیان میرزا علاء الدوله مهر زده در غایت حشمت و اقبال و کامرانی میگذرانید درین اثنا بعضی از محافظان خزینه عامره یکی از
مخصوصان حضرت سلطنت تبلیغ نمود که بعد امیر نظام الدین احمد رفته نقد بر گرد و خازنان در زمره خازنیان آمده مبلغی خطیر از خزانه بردند و حالا از آن جمله وجهی که ابیه
در حوض صلال ... مدفون است امیر نظام الدین احمد آن سخن را بعرض همایون رسانید و آنحضرت فرمود تا خزانه را نبر کردند دامن اموال بر اشارت علیه بحوض خزانه انتقال نمودند
در خانه پسران از آنجماعت ظاهر گشت و چون شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه و یکی از اقوای خویش در دیوان بزرگ مهر میزدند

دوره کی شباب منزل داشته حضرت خاقان سعید امیر سلطنت و بر اکسیر ابرار و مدبری که دیده نبود و سرد و گرم ایام چشیده و در حسن شمایل بر اکسیر ارادهٔ اکبر و اعظم ترکی بود از

دیوان ملک و مال استکه ایشان گردانید ذکر وفات حضرت شاهزاده با تمکین و وقار میرزا محمد جوکی در ایام شباب و کامرانی

سر بر زمین است و بستان ۞ که زار ریاحینش از خزان ۞ سروی بچمن نخواست از جای ۞ که خر بزی بر زد شش ز پای ۞ هر نازنینی را ز دنیا رفت ۞ هر شمع

مرادرا که از بیت ۞ در دهر کتاب صبحگاهی ۞ کش شب زیب شب سیاهی ۞ این سفره بنام شد سپهرش ۞ کس همه کینه است مهرش ۞ موید این حال

مصدوق مقال وفات شاهزاده میرزا محمد جوکیست و در سنه ثمان واربعین و ثمانمایه واقع شد و آن پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و ملک و ملک و نیکی صفت

و مردانگی از صفحات روزگار روان ظاهر و انوار فضل و فراست از جناب او لایح و لامع بود جهانگشایی را همیشه فرمان روا و همه روزه مهمات صحبت داران و سرداران بر نیم بار

استادن شام جان بر سید چشم سلطنت از دولت در چهره او معاینه می دید و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر می برد و همیشه رادولت قوی دوری

عظیم مشیر دولت آن حضرت را در شان فرزند ارجمند عنایت شفقت لا کلام بود که والدهٔ انجناب گوهرشاد آغا در مزاج پادشاه را کمال خوش بکنار داشت و در ایل

دانفعال او مبلوکه شد و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در امور ملک و مال اختیار تمام داشتند از آنجهت سپاه عرف دانه و بر ضمیر

ضمیر او ناخوش آورد و هم بر آن بیان شده مرض در ذات سبحال او ظاهر شد و با وجود آنکه میرزا محمد جوکی با مراض متعدده ممتحن گشت از غایت غیرت در آن مقام

آرام نیافت و پیوسته در محفه نشسته در ممالک و بیدر دوری جست و در اطراف سیر می نمود در صدد و سر حس مدد بر مدین شتر نعش از نهر عاجز آمده در روی این

سرای پر غرور بر تافته در روضه سرد از همنشین حور و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر حضرت اعلی خاقانی از زیب و افتتان متغیر و مشوش گشت

و اضطراب عظیم آغاز کرد و آخر الامر دست در عروهٔ وثقی صبر زده زبان بکلمهٔ استرجاع بکشود و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات آورده در گنبد مدرسه مهد

علیا گوهرشاد آغا در خوابگاه میرزا بایسنغر مدفون گشت و دو نتیجه از او بر سم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میراث بدو پسر رسید: میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر و نعیم

رفت و دیگر کتب الجناب کلامی ذکر آن در نسخ ثبت یافت ذکر نگین یافتن شاهزاده جوانبخت میرزا سلطان محمد بر سریر سلطنت عراق و دفع

جیش ذکر داشتن بر کاه او و تمرد امیر حاجی حسین میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت کردن کشان عراق و سرداران

آفاق پای در دایرهٔ متابعت او نهاده بر درگاه فلک اشتباه شاهزاده نوسن مساند بکرامیر حاجی حسین و امیر بابا حسین همدانی از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق

پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن اشفاق چند نوبت ایلچیان فرستاده او را بسعادت علو دولت سکران ترغیب داد و حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای

شاهزاده پیش او روند تا بعد از مواثیق و عهود با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه از خواص مقربان درگاه را پیش او فرستاده بود او بنال

بر حسب مدعای پیش او رفته بوعده که کرده بود وفا نمود و امرای شاهزاده بنا بر مصلحت او بر اصوب رفته بعد در قلعهٔ همدان محبوس کرد و بنیاد جلوداری

مکاتب جزیله پیش بزرگ میرزا سلطان محمد از آنجا احوال بر وقت او به محالات ارکان ان لشکر بی همدان لشکر تار رعایا پا یمال حوادث شوند

لا امر اعرضه داشته در دفع حرب و پیداد حاجی حسین اجمال دانفعال در زیده اید که حکیمی خللی در دی نبوده و حرف شنیده از اسر ملازمان ادراک همه اید شاهزاده

سخن سنجی ایشان را بسمع رضا اصغا نموده بر دفع شر حاجی حسین بر وفق همت پادشاهانه و اجب و لازم دیده در فصل بهار به حرکت لشکر با بو نموج جنات اعضا

دفع

عزم نمود و حاجی حسین با شوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری اعوان و انصار حرکتش مقرر شده بسرعت هرچه تمامتر لشکر آراست و آن را استقبال نمود و میمنه
و میسره و قلب و جناح آراسته در میدان مقابله و مقاتله آمد و چنانچه در تصور داشت شهزاده بنابر صغر سن وقت مباشرت رزم و پیکار ندیده بجهد و راه داد و چون
از معرکه بر تابید و میرزا محمد سلطان با طایفه از معتبران و خواص پیش از آنکه بر اعادت و جوانان را ایات [illegible] روی بجلادت بحاجی حسین آورده حمله نمود او در همی سعادت
دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او راه داد و در آن شور و شغب بکوچی ملک زشته مخالفان منهزم گشته خاطر شریف را از دغدغه ایشان
باز پرداخت و حاجی حسین را بلی جنگ و الشکوه صرف روی براه فرار نهاد و لشکر همدان در کوه و بیابان پراکنده ایشان گشته و حاجی حسین منزل و مخزن بایت
نزد مغلوک کرکخت بقعه همدان رسید و از ماه شعر بازمانه یار شد و دست رد بر سینه طمع او نهادند و ضد رفتش را الحصار راه ندادند و چون از جانب ایشان
الخیر توقع نمیداشت بحصص نیبوز رسیده در کوه و بیابان نهاد و ارباب همدان از ارائه شهزاده را از حبس بیرون آورده کند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند
و حینه بلکس از بهادران [illegible] در اکثر کوه الوند حاجی حسین را بجنگ آورده حرمتش را با رودی میرزا سلطان محمد رسانیدند در حینی حال جمع حاجی حسین را
بسیرغم او از ملازمان موکب همایون بلو بسپردند تا در موضع چهار باغ همدان بسعی وضع او به پرس را کشته بودند خاص نمود و حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات عراق آگاه
گشت بنابر سبق حضرت حاجی حسین و امیر بابا حاجی اینجو کلیت را از میرزا محمد نه پسندید و در نمود [illegible] چنان بود اصحاب بالیه حاجی حسین را سلطان محمد عرضه داشت بپایه سریر
اعلی نمودی و چون کرد [illegible] اوراه باینحال می بایست فرستاد و بسبب قتل حاجی حسین بر خصت حالا ارث شهزاده را بر حاشیه ضمیر انور حضرت خاقانی نشسته بود
این فتح ارجمند در کارگاه شهزاده [illegible] و ملازمان در ایران عراق گشت و در اطراف اعیان و اشراف اجرام ملازمت رکاب او بسته میرزا سلطان محمد
ابواب جود و احسان را هر که رسید [illegible] ولایت بخرج شهزاده [illegible] اصحاب کفایت مضطر و بمصر رسیده شد و در عینه ازبو اقدرت و سطوت
تا جهد در رحمت افتادند و در میان هشته اکثر ان عراق استدعا الجناب میکردند مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن
او بمرتبه استیلا یافته مجال حرکت و نهضت محال نمیشد باید فرصت را غنیمت باید داشت و آنچه مکنون ضمیر انور خاطر اشرف گشته بظهور رسانید امرا و ارکان
دولت باتفاق عرضه داشته در عرصه اصفهان حالیست و با ضراوه [illegible] امیر سعادت [illegible] امیر [illegible] برادرزاده امیر فیروزشاه بردار [illegible] مبده
حضرت ملکی رو بصف صفاهان روانه اصفهان شد شهزاده را استدعا مینمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند و در شب کرسی قسم وارفتن و شاهنامه شهزاده
[illegible] سلطان رایت فیروزی نشان بجانب [illegible] سلطان ملک شاه [illegible] دیار اصفهان برافراخت و دار و خبه بجای امیر سعادت را گرفته معتمد حشمت و اموال
فراوان بدست [illegible] شهزاده [illegible] برسانیده تقیم نمود و چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر مملکت [illegible]
همت عالی نهضت [illegible] را استمالت داده [illegible] از نموده [illegible] پیاده [illegible] شهزاده پرواز آمد و چون آوازه توجه شهزاده بسمع
سلطان عبدالله رسید حضرت خاقان سعید بنابر آنکه در جنب صحرا [illegible] الجناب [illegible] شیراز را ضبط نمود و اسباب حصارداری ترتیب داشته [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible] فرستاده و حضرت خاقان سعید [illegible] ناخوش و ضعیف بود [illegible] علامات [illegible] برد [illegible] شهریار
عالم [illegible] ظاهر [illegible] زوال و ضعف [illegible] صفحات روزگار [illegible] آنحضرت را نفس شریف [illegible] کرد

و شکر وا و بودا حسب رفرماید ولیکن دو چیز باعث بران شده یکی غیرت ناموس سلطنت دوم مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا با نوبتی بود در کمال احتشام و دقایق

حشمت **ذکر توجه رایات نصرت آیات خاقان علا الله اطلاق بجانب فارس و عراق جهت تدارک عصیان میرزا سلطان محمد** ملک تاج

بخش باج ستان چون خبر پریشانی دیار فارس و عراق شنید و توجه آن فرزند باطراف ممالک محروسه دانسته ناچار رسیدند و عزم کار گردون ماثر بیکی

یعنی متوجه دار السلطنه شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از کمیت و قیاس در ظل رایت گردون ماثر بیکجا در معسکر جمع آمدند و پادشاه دارای اسکندر منش

فرازنده تاج و تخت کیان ؛ فرازنده افسر کاویان ؛ در شهور سنه خمسین و ثمانمایه پای سعادت در رکاب نصرت انتساب آورده از دار السلطنه هرات نهضت

فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز عز و مستقر شرف خویش قایم مقام گذاشت و امیر محمد [illegible] خان را با [illegible] دیوان خراسان باز داشت و چون اردوی

کیهان پوی در بلده فاخره نیشابور نزول فرمود ایلچیان امیر جهانشاه ترکمان از دار الملک تبریز رسیده بوسیله امرای عظام سلک بارگاه پادشاه

بمجلس عرض رسانیده و از نوزده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که در این ایام از بارگاه عالم پناه آمدم گواره بموم ذهن عنایت [illegible] گشت

با عنایت آنحضرت اکنون سردار و سر دو صد هزار آدم و همچنان خود را در زمره هیچ یک از خدم مشمارم و همین پذیر احسان و لطف و امتنان خسروانه امیدوارم

آنحضرت ایلچی را بنوازش بیکران فرموده باز گردانیدند و مولانا جلال الدین الاسلام را بر رسالت گیلان تعیین نموده امیر سید ناصر کیا [illegible] درین ایام

مغول از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر قلعه استا بنر کرده بود جمعی را از گیلان بمدد امرای شاه رحمی گذشته بود چون ایشان شهر استا معاودت بجای آورده

بودند و آنجمعی موافق مزاج ایشان نیامده و مولانا جلال الاسلام را المشتهر بقاضی بچه بسمنان شهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر الدین کیا بنا بر اشفاقات حضرت

خاقان سعید دعوای افتخار و مباهات بنده سوارت برافراخته قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرموده [illegible] حضرت خاقان سعید من این میگویند که را

باتفاق امیر محمد رشتی [illegible] بنده ام اگر آنحضرت عنایت فرموده که جهت استمالت او [illegible] قاضی بچه بازگشته در سمنان با اردوی همایون

پیوست و ملتمس امیر سید ناصر کیا معروض داشته و دیگری متوجه جانب ولایت امیر محمد رشت داد و نیز بالتفات خاطر فیض بهره ور آمده و ولایت رشت

ثابت چون بولایت ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابو الفضل و امیر احمد ولد امیر فیروز شاه [illegible] فرموده برسم

منقلای پیشتر روان شدند و حضرت خاقان سعید بکنار [illegible] رسیده میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصره شیراز کرده و ملک و مال و اعمال

و اثقال را گذاشته و از اسباب دنیوی هر چه برداشته بود [illegible] حرم و اندک مردمی از غنیمه و خدم بجانب لرستان رفت و حضرت خاقان سعید از راه

شیراز مظفر و منصور [illegible] بار گشته در اصفهان نزول فرموده و فوجی طایفه از سادات و [illegible] اصفهان در منزل استدعای شاهزاده متوجه بودند

سعید [illegible] شده اگر ایشان در خاطر [illegible] و در [illegible] رمضان [illegible] تعیین آمدند [illegible] سادات [illegible] دولت پادشاه اسلام [illegible] خاقان

[illegible] قایق [illegible] این [illegible] شاهزاده بخواند **بیت** [illegible] نوجوان ؛ اگر [illegible] با نوجوان دهد ؛ [illegible] گشته

خاقان سعید بعراق [illegible] مولانا [illegible] این سخن را از روی [illegible] طریق [illegible] شاهزاده [illegible] بار سلطنت [illegible]

و موهبت [illegible] خلافت [illegible] پادشاه [illegible] دولت [illegible]

معروض داشته باشد اثر آن محض افترا و عین تهمت بابت داشت میرزا عبد اللطیف در مجلس همایون زبان بکلمه باشد الکلمه مقالا سخنان وحشت نقل حضرت
خاقان سعید جناب مولوی را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و شاهزاده محسن مذبور مقیدا از در عرقاب هلاک برهانی نجات رسانیده شب را هیرها روانه دار السلطنه هرات گردانید
و حضرت خاقان سعید در زمستان آن سال در ری گذرانید و چون فصل زمستان بنهایت رسید حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام سلطنت برلاس
شیخ ابو الفضل و احمد امیر فیروز شاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا بار دیگر بدرگاه همایون آید و اگر شاهزاده متردد شاید بزجر و تکلیف پا در دامن
سعادت آورده آن اصوب شد امیر شیخ ابو الفضل برادران سبقت نموده بانجا رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده و نصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر نشان
میرزا سلطان محمد را بدان باز گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذر خواهی نماید و تدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا اواخر ذی الحجه در ولایت
قشلاق توقف فرمود و کار ایشان از در بعده هیچ نکشی مینمود فقط امیرزا سلطان محمد میکشید و ناگاه صورتی روی نمود و تنوع خلایق شد ذکر وفات حضرت
پادشاه با عدل و داد خاقان سعید شاهرخ بهادر و پریشانی لشکر در عرصه و وقایع آن که ایام آفتاب دولت بی منتظرات از مطلع سپهر اقتدار محرم گرفت
بمغرب زوال گشت و کدام ماه برکات خورشید شتافت و شرف اوج را در یافت و تخصیص حسوف کرفته رسانیده عرض الشیب انتقدیمات آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان
سعید معموری مملکت بنهایت رسیده و خوشی اهل سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب شغف و کامکاری مجمع مواد صباح ناکاهی مختم و مرتفع گشته
گویند از هیچ جانب قشلاق در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو بازار بشمار آمده المنقصه صباح روز حضرت خاقان سعید از رفتن تا ... [illegible]
خورده و بر استر کوه پیکر نشسته عزیمت قلعه طرک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر آنجا حاصل کند و اتراک اهل دار در اثنای رفتن رسانیدند کوس ایام نکرات از نهاد جوان
بنا بر بقیه الحضرت بما یک عنان وانمود حوادث محیفه درآید و خواجه تقدیر بر آتش کشیده مضمون انفعال ادا نمود بیت شد وقت و در کالبد بم
هم نفس سفکس دوم سم ❊ شد وقت و رانجهان جان ❊ بنهند محفه دو سال ❊ و حضرت خاقان سعید بمحفه در آمده و اندک مسافت راه قطع کرده این کوبت
در دمعده چنان آسیبی قوت بغیر از ادای سخن و پیش مجال دم زدن محال نمود و شاه و سپاه و در راه باز در بازگشته پیش از وصول بارگاه فلک اشتباه در اثنای
طریق طوطی روح شهریار دریا نعال کجا سیه کلکش هرکس و صد لقمه انس در پرواز آمده باب قران انجهان رفیق گشت و از انمنزل پر ملال بخیر سرای
سرور ارتحال نمود بیت درین ره خواه سلطان خواه درویش ❊ بآخر عقبه مرگ آید کس پیش ❊ درین صحرا ز بوی خرمی شد ❊ کیاهی پا نیابد تر زا دمی کشت ❊
و این حادثه عظمی صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه الحرام سنه خمسین ثمانمایه روی نمود و عمر آنحضرت هفتاد و یک سال بود و چهل سال از قبل حضرت صاحبقران مغفور حکومت
و مدت چهل و دو سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در روز الوقعه بامیر و حادثه نازله ارشد شاهزادگان عالیشان در اردوی
اعلی بجز میرزا ابو القاسم بابر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا ابا بکر و نبیره دختر خاقان سعید بوده حاضر نبودند و از امرای عظام بغیر از امیر الغان برلاس
کسی نبود حضرت مجموع ایشان بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا و میرزا عبد اللطیف که در نشسته و ابتدا کوس یرلیغ سروری نماید و از ا [illegible]
اردو قیام باید نمود و نگذاشت ... [illegible] کمال خلایق را بپادشاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان کامکار در اردو شایع شد و غلغله روز
قیامت و آثار دشت محشر پدید آمده اکثر و بعضی سد و میرزا و وزرا صغیر و کبیر با روح ابر و کره رهزنان رسیده و میرزا عبد اللطیف از جانب بر انغار بپای طوق ظفر نشان [illegible]

میرزا بابر با خواص ملازم عازم خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان که همراه آن جناب روان شد و چون عبور ایشان بر آب افتاد لشکریان دست بغارت
برآورده از هر کس چیزی می ربودند و هم سپاه و از حیز ضبط بیرون رفت و طوفان بلا بالا گرفت میرزا عبداللطیف کردار و پرانده چند کس را سیاست فرمود و آن
فتنه را از اشتغال یافته بود تسکین داد و دار و گیر ضبط و دور را سپاه مشغول شده و بعد از سه روز نعش مغفرت مآل را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در
واقعه میرزا عبداللطیف رسیدند و مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصه غدری داشتند و چون شهزاده خجسته نشان مزاج مهد محبت بانوی عظمی میرزا
علاء الدوله بمعلوم داشت و مهرش جایگیر آمده و بعنایت موسوم و متشکر گردید و بعد از آن محمد خیاباتی یافته اورا بران داشته و مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین
احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کرده و هر گرا از وی توهمی داشت بند فرمود و این واقعه در شهر ذیحجه بیان جوارری و بیمان دست داد و شهزاده اردوی بزرگ
بسم قهر و دعوای سرداری در دو باغ مستحکم کرده بنده روان شد تا بسمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و خواجه شمس الدین علی
سمنانی و در شب اول آن واقعه با پله از اردوی حضرت خاقان سعید بیرون رفته بودند بملوک شهزاده پیوستند و بموجب حکم بر دستور سابق در دیوان میرزا عبداللطیف
مهر زدند شهزاده مانند جد بزرگوار خویش بصدق نیاز آنجا آورد و بزیارت موقت بارگاه حضرت سلطان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله روحه
آن بزرگوار استمداد همت نمود از آنجا نهضت نموده متوجه دامغان شد و اردو غیر سعادت نام شقاوت فرجام دروازه شهر را بسته ابواب بلا را بر خود گشاد
و چون دو عازم رکاب همایون بودند دبای نازنین قریب داشتند هر چند او را نصیحت کردند مفید نشد و قطع عرت در اردوی شهزاده بود او هر کس از آن
در هیچ نام و نشان نمیداد و بنده عبور را از الملک براق منصور نبود لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفتند و اطراف
شهر افواج سپاه فرود آمدند و در شب تخت امیر پیرالقمان برلاس از میرزا عبداللطیف روی گردان شد متوجه دار السلطنه هرات گشت و شهزاده بعد از محاصره
دامغان را مسخر ساخت و فرمان داد تا چریک منصور دست بغارت و تاراج برآوردند این مشهور گشت و او گرگ را در دهش باید هوش کار او دست
او در شهر بهانه می بوده هر چه در ولایت دامغان و در سمنان بران اطلاع می یافت چون سعادت کرم رخت بر بست باشتغال قرچین و جناب شهزاده از
دامغان به بسطام آمده و در آنجا از مجاوران مزار حضرت سلطان العارفین استمداد نموده و متهیا بعرض رسانیدند چون میرزا ابوالقاسم بابر بدین بقعه
ز فتح نموده از جانب جرجان قاصد او رسیده خدمتش طلب داشتند و چون او بر وی باستراباد رفت و کیفیت حال چنان بود که حضرت خاقان سعید پسر را بعضی از امرا
ولایت جرجان مقرر ساخته تا در سرحد دشت قبچاق بر حذر باشند و امسال از امرای عالیمقدار در آن مملکت امیر هندوکه اقامت داشت و چون خبر انهزام
بسمع او رسید اوقات ضبط اسباب دیوان و اموال و جهات امرا اشتغال نموده و قاصدی نزد بابر راه فرستاده تا هر جا میرزا بابر را در یابد الحال بتوجه جانب
استراباد ترغیب و تحریص نماید و چون شهزاده بر استماع التماس امیر هندوکه بمنزل استقبال نموده بخاطر منکدری متعدم رسیدند و مغفور
معروض کردانید خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب سلطنت را که از امیر و دیوانی مستحق و مقیم مملکت را در قبضه اقتدار نواب ملک در آورد
شهزاده جهانیان فرار کرفت میرزا عبداللطیف چون برین حال اطلاع یافت به پیش ایشان آمد و تخت خلافت و الطرف ما وراء النهر توجه نماید از آنجا برگشته
بطرف بزد نموده و در اثنای راه میرزا عبداللطیف رسیده امیر سلطان برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده

الکا

نموده به برکت مسند شیخ ابو النصر در عراق توقف کرده و میر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه از راه ترشیز بهرات رفته روز دیگر امرای برلاس با اردوی شاهزاده سعید
بدستبوس فایز گشتند میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نشابور شتافت و ترخانیان بیجان سعید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند و چون شاهزاده به نشابور رسید شنید که میرزا
علاء الدوله ابوالقاسم بابر از آن لشکر ... و لشکری فراهم آورده و جمعی سواران را بجانب مشهد رضویه علیه السلام فرستاده است ذکر فرستادن میرزا علاء الدوله
میرزا صالح را با جمعی از امرا و نامداران بجانب مشهد جهت استخلاص محمد علی کوهبرش واغا و امرا ترخانیان ❊ سابقاً سمت گزارش یافت که
در اوان اوان حضرت خاقان سعید رایت توجه برافراخت میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود بازداشت و چون آنحضرت رخت بعالم دیگر برد
کوهبرش واغا ایلچی بعنوان رسالت بصوب هرات فرستاد و ایلچی بعد از روزی چند بمقصد رسیده میرزا علاء الدوله را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب
ابوالقاسم بابر گنجهای جهان را از روی حشمت و کرم بر لشکریان و چندان بایلچیان و مستحقان داد و در خزانه خیال هیچکس نمیگنجید و در اوایل حال میرزا علاء الدوله را عزیمت
آن شد که تحفه‌ای گرامی نزد عم بزرگوار خود میرزا الغ بیگ فرستد و از در مصالحه و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبد اللطیف نسبت با محمد علی کوهبرش واغا و بقیه
هجوم کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمده بجمع آوردن لشکر مشغول گشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر می‌آمد و امرا و سپاه از توران زمین
شاهزاده برگشته آمده اند و اگر از دور سیاهی سپاه ظفر پناه پدید آید حمله روی گردان متوجه ...اردوی شاهزاده چندان ضبط و ربط نماند و در آن وقت میرزا
علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امرا اعظم امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای عیش بر نمود و بر جناح استعجال متوجه زاور
گردانید که دست تعدی نموده بند و زنجیر از پای محبوسان محمد علی و ترخانیان از قید و حبس خلاص کردند و امرا در بلده میرزا صالح از خبر آمده از آنجا متوجه
مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته و عیال سپاه و سپاهی و از شهر خوشنود و در دشت کوه ادکان رسیده اند و میرزا صالح و امرا
از جانب مشهد بجد و جهد بنور آمده و اندیشه بر قضیه اللهم کلاشته با یکدیگر قرار دادند و در وقت ظلمت لیلی بجانب اردوی میرزا عبد اللطیف رسم شبیخون تازند و آغاز
در آن قضیه تاریک نیز در روز پنجشنبه بیستم ماه صفر چون آتش بر زان و بلای ناگهان در قبیلی میرزا عبد اللطیف در آمدند محمد علی و ترخانیان را از حبس خلاص
کرده و از او بیرون آورده برغو کشیدند و صفها راست کرده شورانگیز شدند میرزا عبد اللطیف از حادثه چرخ و فلک ناپایدار شب همه شب بیهوده بر بستر استراحت
نهاده بود و بخواب غفلت فرو رفته که آواز جوش و خروش بگوش او رسید سراسیمه از جای خود برخاست و از لشکر آنچه میسر شد جمع آورده متوجه معرکه گشت و از جانبین
در محاربه سعی و کوشش نموده آتش فتنه التهاب یافت ناگاه از ضعف طالع دخت بداب شاهزاده بسر در آمده و مردم بسر او در آمده صورتش از دستگیر کردند و امیر جنبه بوته
جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده را اسب رستنبرز دگرهی را تیغ عز آشنایان و خویشان بجای آلان دادند اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج
رفت و بغیر کلاه بدین بندان بوضوح پیوست چه در همان چند روز میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد محمد علی کوهبرش واغا و ترخانیان را عزت کرده بند فرموده بود
الحکم و العظمة لله تعالی و تقدس القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه محفه حضرت عصمت پناه و نعش مغفرت اک پادشاه گزیده خصال بجانب دار السلطنه هرات
بازگشت و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال در سعد آباد جام حضرت محمد علی کوهبرش واغا را استقبال نموده و در آن موضع بسعادت ملازمت
آنحضرت مشرف گشته و بدیدار یکدیگر مستبشر شده شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهان مطاع صادر شد که میرزا عبد اللطیف را بر شتر بر کرده کاروان از جانب

چپ در آورده بجای بر تخت سلطنت را رست نشاند و میرزا علاء الدوله از دور رسید و آنچه بدی چرا کردی شاهزاده جواب داد که من بدی کردم خداوند دیدم تو نیک
کن نادفا پیشه دست بر بار لکهای روان غفور بر عشرات میرزا عبد اللطیف پوشیده و نمود تا جبه او خرگاهی خاص ترتیب دادند و مستحفظان بر شاهزاده
گماشتند و اعلام ظفر انجام از سعدآباد کوچ نموده بعزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و چون در مرکز عز و شرف نزول اجلال نمود وارث و قضات و اکابر و اشراف
بخدمت او تو... جبین بشته در مراسم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه اختیار الدین سپرده در آن موضع مانند لعل در سنگ محبوس
گردانید و نعش مغفرت مآل را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در خوابگاه میرزا بایسنغر مدفون ساختند و بر رسم و آیین سلاطین گردون احتشام عزا داشتند و آش
و طعام دادند ذکر رسیدن قاصد میرزا عبد اللطیف بسمرقند و رسیدن خبر واقعه هایله خاقان سعید و توجه نمودن میرزا الغ بیک بجانب خراسان
چون قاصد میرزا عبد اللطیف از ری بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک را از واقعه ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آن جناب اضطراب بسیار نمود اگر ... خود سالار زمره آن
بوتق الصبر برون آمده بهم بر آمد جای داده زبان بکلمه لا اله الا الله و انا الیه راجعون گشاده بعد از ان القاب وظایف تعزیت حالت ... از آنکه اختلاط با احوال
ممالک محروسه راه یابد عنان عزیمت بجانب ممالک ایران تابید و عساکر ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایت جهانگیر بصوب خراسان
بر افراخت و چون سپاه ... نصرت خیام عساکر گردون مآثر گذشته بمسامع جلال رسید که میرزا ابا بکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی بهادر بعد از فوت پدر ... و باد شاه
هفت کشور و یار خشلان وار ... سپاه آرای ... لشکر او بود ... شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادری اتصاف داشت ... سپاه و حشم انبوه جمع آورد
داعیه استبداد و استقلال در خاطر آورده و میرزا الغ بیک اندیشه زیان ... در کشته در سلک ... او متوار داشته و عده‌های ... داده شاهزاده
ساده را دام کرد ... و بیش ... هرات ... و میرزا ابا بکر ... با عظمت و حشمت تمام ...
... و عصیان ... بر تعال و اقبال میرزا الغ بیک ... زبان ... اضطراب دل اغراض ...
و در این اثنا امیر ... میرزا ابا بکر ... بسمع میرزا الغ بیک رسانیدند ... شاهزاده داعیه ... در خاطر دارد و میرزا را با خواص خود ...
نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیر ... رد و چون رعایت حزم و احتیاط بر ذمت همت پادشاهان صاحب رای ثابت عزم واجب و لازم است میرزا الغ بیک
بتفتیش حال میرزا ابا بکر مشغول شد و بعد از تفحص ... و تحقیق ... شاهزاده در مقام شقاق و نفاق ... دور از منزل محبت و وفاق ... آتش خشم پادشاه
... با فتنه ... را ... گردانیده و سمرقند فرستاد و نعش ... از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ را ... حشم ... میرزا عبد اللطیف ...
از راه ... و باورد ... همایون پیوند و چنانچه شاهزاده را در حال ... گذشته بود ناگاه بقصه گرفتاری ... فرزند ارجمند ... شنید ...
محزون گردید ... همت ... بر استخلاص قرة العین ... با اعیان امرا میرزا ابراهیم ... میرزا ابا بکر ... در این باب ...
... پادشاه ... میرزا علاء الدوله از ... شاهزاده را از ... حبس خلاص و استخلاص ... چون میرزا علاء الدوله از عبور میرزا الغ
بیک آگاه شد ... در میان خلایق ... بر فوری ... و پیش از آن ...
... بعضی ... میرزا علاء الدوله ... عظیم ... از دار السلطنه هرات ... بر مرغاب ...

و میرزا الغ بیگ مولانا میر احمد صدر را برسالت فرستاد مضمون پیغام آنکه چون میرزا علاء الدوله مرا بجای اولاد است و هرگز غبار ملالت بر خاطر نگذاشته اگر
عبد اللطیف را فرستد اساس محبت استحکام پذیرد و قواعد یگانگی بتجدید تاکید یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله میان خود و دشمن قوی تجربه ماند با میرزا
الغ بیگ صلح فرمود مقرر آنکه فاصله میان طرفین جیلگه چیچکتو باشد ذکر مصالحه میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله و خلاصی میرزا عبد اللطیف از
حبس و زندان و وقایع آن میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیگ بدار السلطنه هرات معاودت فرمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون
آورده و تعقد دو الجوانا نموده هر دو شاهزاده در مجلس خاص نشسته با یکدیگر عهد و پیمان بستند و با هم خلاف نورزند مشروط با آنکه نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه
نیشابور گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هرات محبوس اند بگذارند و از خزانه تحفه و هدایای لایق دهند با ماوراء النهر فرستند و معاهدات برین جمله قرار یافته
و میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته باردوی میرزا الغ بیگ که در رباط بود فرستاد و میرزا الغ بیگ از آمدن فرزند بجان پیوند
جان کسی خرسند و خوشحال گشت و او را در آغوش شفقت و عطوفت کشیده از بند و زندان پرسش نمود شاهزاده باین مقال مترنم شد بیت شرط
ادب آنست که در حضرت خورشید : گوییم ما خوش است ترک نپرسیم : و ولایت بلخ را میرزا الغ بیگ بر اسم سیورغال میرزا عبد اللطیف ارزانی داشته از جیحون
عبور نموده در مستقر جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع گردانید بر جناح استعجال روان شده بجانب مشهد
رایت جلادت برافراخت و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت خبوشان با لشکری چون دریا مستعد جنگ و جدل گشت و میرزا علاء الدوله بمشهد رسیده توقف
فرمود و جمهور سران سپاه با لشکریان مامور بجنگ بابر فرستاد و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای گشتند ستیز خواهان اندیشیدند که اگر در میان
رخنه ... قایم شود میرزا الغ بیگ که مبارز مملکت است از مصالحه پشیمان گردد و فرصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران
باهم متفق شوند آن دست ... مقصود حمایت نشکند بلکه ایشان چهره مطلوب او در نقاب حجاب ماند و ... خویش فایز نگردد و از ... هر دو ...
شهزوی در مقابل هم صف کشیده بودند ... در میان میدان فرود آمدند و در باب مصالحه سخن گفتند و کلمات اجماع و قیل و قال ...
جناب کشیده آخر الامر مهم بر صلح قرار داده ... مشروط با آنکه میان مملکت برادران عرصه خبوشان فاصله باشد و ... عهد و پیمان ...
آورده و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافتند میرزا علاء الدوله در کمال حشمت بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و در منزل و مقام خویش قرار و آرام گرفت و از
آن طرف نیز میرزا ابو القاسم بابر بازگشته عنان یکران بصوب دیار خراسان و جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مرکز عزت مستقر اقامت فرود آمد

ذکر بعضی از حالات و اوضاع میرزا ابو القاسم بابر در ولایت استراباد و مازندران با والی الکا میرزا ابو القاسم بابر چون رایت حشمت ...
در استراباد نزول اجلال فرموده استماع نمود که والی ولایت ساری شمس الدین ربقه از فرمان برداری پیچیده است و پای از دایره خدمتکاری کشیده چون بر ...
بر صفحه ضمیر انور واقف فرمان همایون باحضار سران سپاه و امرا و مقربان درگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امیر هندو را با جمعی از متعینان ...
برسم منقلای در حرکت آمدند و میرزا ابو القاسم بابر با بقیه جنود منصور از عقب ایشان بر سمت ساری روان شد و والی الکا چون ملاذ و ملجای نداشت ...
خاطر بر جنگ نهاده ... هر دو لشکر ... نزدیک بیکدیگر رسیدند دست بنیزه و شمشیر و خنجر بردند و در آن ... برخوردی

ازما نموده ایشان از کمین بیرون جسته و در برابر شیخ منصور قزاق سپاه شده و سلک انتظام سپاه پادشاه و ممالک گسسته شد چنانچه از آنجا ابراهیم سلطان میرزا که

منصور از هم فرو ریخته شده منهزم شدند و امیر ابراهیم امیر خضر اداره و با طایفه ای شیخ منصور را گریزانیده با خود بردند برخم ضرب سنان تبر شمشیر آتشبار خاک سیاه از پای در آوردند

و سپه عزیز ه پشت و پناه سر داری بود چند تیر کاری خورده و خسته و جسته جراحات اعانت میرزا شیخ الملک العزیز از انده روز جدو بالا کشته و وفات یافت و بعضی از سقف

پیشه و حکومت را حصار رخت شده و میرزا ابو القاسم بابر چون ابر و باد در عقب ابراهیم امیر آمده و چون سپاه قدرت از اقدام خصم برمی گذشت و با کمی و حسن حال حرکت کرده ماندند و هرکه

هلاک بود هر چه ممکن بود رسید بیرون زمین نمود و سعادتی از آنجا که گذشته بود هم ولی حفظ بارودی اعلام آمدند و این طرف عرض رسانیدند و مقاتله این سپاه ماندند

متعاقب ایشان جمعی رسیده موافق گروه ایشان کشیده و شیخ منصور در صحبت جنگ که کشته بود پای بوس شهریار مشرف گشته معروض داشت و امرا و سپاه نیز

کشته و کنون صاحب جنان مهابت پادشاه تخت گاه مراجعت نموده میرزا ابو القاسم بابر از این سخن برآشفت و دهشت حال امرا و بهادران را چشم رحمی دریغ داشت اگر

از آسمان تیر باران نیز ظهور آید و از جنگل سنان رویند تا بر آن سپاه بعد گردد از زحمت آن قوم رجعت جایز نیست در این منزل کوچ آنجا به صباح بر عزیمت منصور

چون اندک مرتبه قطع فرمود از جانب امراء صف دیگر رسیده و پیغام ایشان رسید و دشمنان را ماند شدت التماس برانگیخته شده بر آنکه از تمامیت آن جمع گذشتند

اگر چه ما بیرون قال است به اقبال بر سر این گروه حکم آن دفع شده منزل و با سپاه جنگ جیبات از این عزم پاک گذر چون نجات است میرزا ابو القاسم بابر از

استماع این خبر چون آتش بر افروخته در حرکت آمد رغبت نمود و نماز پیشین با مراجعت و بعضی از آن روز در آنجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه جهانبان بعزم رزم

روان شده و هنوز در منزل گاه نزول نموده بود خبر انهزام مخالفان رسیده و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی تقدیم رسانیده و لشکریان غنایم بسیار از جمع

به روکان گشته منظور گشته و عالم سپاه دری مخفی و متواتری شد لاکن آن حین در مقام عقد ازدواج مستعد گشته آن شخص را با بنده میرزا علاء الدوله فرستاده اگر با دشمن عنایت

فرموده از سر جریمه این شخص درگذرد مدت العمر بر جاده عبودیت مستقیم باشیم و میرزا ابو القاسم بابر ملا شمس الدین محمد کاری صاحب را با ایلچی او به سید

شمس الدین محمد ارسال فرمود و ملا را نیز از در و جنب مساعی قائل لطف رعایت و تضرع نمود و ملا محمد صدر با آن گشته صورت عجز و مسکنت او عرض رسانیده و بیان از

معتمدان سید راه همراه آورده و میرزا ابو القاسم بابر در صحبت عنایت انتخاب آمده التفات و تفقد بسیار کرد و چند روز بعده سر ایلچی معتمد خویش نزدیک خویش

و بعضی از امرا که پیش امیر سید محمد فرستاده و محذرهٔ از حجله نشینان تتق عصمت و اخوات ستاری نمود و جناب سیادت پناهی آنحضرت را فوری عظیم دست به منغص شد

و چون اسباب جهاز روز به روز در دست علامت طلبی کرده و نوبا صهره خاندان سیادت او در حجره عصمت زینت یافته بود ارسال نماید و میرزا ابو القاسم

بابر شادمان و مرفه ولایت سید دیار سید شمس الدین محمد را از آنجا داشته بجانب استراباد در حرکت آمد بار دیگر خطبه و سکه بنام او تعبیه بود از آنجا به جانب رشید میرزا

و جهت خط کرده غیر واقع بیع اشرف اعیان رسیده بود مخاطب و مصاحبت گشت و در خلال این احوال فیض بطهرش بخشنده پادشاه جناب میرزا بابر را

فرزندی خورشید طلعت مشتری سعادت کرامت فرمود و میرزا شاه محمود نام یافت و طویهای عظیم و جشنهای بزرگ ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه

اثنین و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد ذکر محاربه میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در موضع آب مرغاب و منهزم شدن میرزا علاء الدوله

سابقا مذکور شد که امرا از شاه سلطان شاهزاده کامران آنکه بعد میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را در واقعه بیت نور گرفتار شده بود نگرفتند

و از خزانهٔ عامره آنچه لایق و مناسب دانند ارسال نماید و میرزا علاء الدوله را کثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت و از آن شرط یاد نکرد و میرزا عبد
اللطیف چهار نوبت قاصد فرستاده گرفتار را طلب داشت و میرزا علاء الدوله آن سخن را کان لم یکن انگاشت و آن التماس را از شأن پادشاهی دماغ
او بیرون داشت و مع ذلک میرزا صالح را با طایفه از امرا بجانب استرآباد فرستاده تا اگر خود دیر خبر باشند چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبد اللطیف گشت
در حال لشکر او را از واقعه بیرون صورت اشتغالی در خاطر نبود تا خبر در فرستادن نوکران علاوهٔ کدورت گشته ناگاه از بلخ اعتبار کرده بر سر میرزا صالح تاخت
و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان کرد و امید که میرزا صالح را چندان مجال نشد که پای در رکاب آورد و خود را از آن مهلکه بهزار مشقت بکنار کشید و میرزا علاء الدوله
سوبت و نکبت حادثه را با زمینو میرزا علاء الدوله از استماع این خبر برآشفت و بر فور نوکران میرزا عبد اللطیف را در زندان محبوس ساخت تا پیش سپاهی [illegible]
فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ و شبرغان شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و باروی بلخ اهتمام تمام نموده قاصدی را بخدمت میرزا الغ
بیک روان ساخت و از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیک ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام داد که اساس محبت و تأکید یافته در استحکام آن باید کوشید و تا از
بروز محبت و وداد بهمت رعایا دیده پذیرد و اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافته و ظهور آن موجب اعلام این جانب بود باید که باعث مؤاخذت گشته اکنون صلاح آنست
که عبور ننماید و لشکر باز گرداند از خرابی مملکت منع نماید چون این پیغام به میرزا علاء الدوله رسید عزم مراجعت جزم نمود لشکریان آن جانب ولایت خود و شبرغان
را غارت کردند و مردم را اسیر گرفتند و چون از شدت برودت هوا هجوم لشکر بارندگی و سرما مجال خشت گلش نبود از حوض‌ها خشت پخته نقب کردند و بنا بر آنکه
لب قیان و لشکر یا بیار از آب حوض حصار سنگین بود بغیر از گندم ترکیان قوت دیگر میسر نشد [illegible] بعد از [illegible] کرد و
در وداع [illegible] میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال به دار السلطنه باز گشته [illegible] نزول اجلال فرمود و عقبه زمستان را در منازل دلکش بفراغ بال بگذرانید
و چون فصل زمستان بنهایت انجامید و موسم بهار در رسیده سبزه و ریاحین در اطراف چمن باغ بدمید میرزا علاء الدوله جشنی خسروانه فرزند ارجمند میرزا ابراهیم بر ترتیب طوی
عظیم فرمان داد و باغ زاغان را [illegible] عروس [illegible] آراسته اسباب عیش و عشرت بر روی [illegible]
[illegible] باشند مجلس را [illegible] ملاهی [illegible] جانب پادشاه و مقربان بارگاه و افراد لشکریان [illegible] ترک و تاجیک [illegible] خراسان
و آن در دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات [illegible] عیش [illegible] ناگاه [illegible]
[illegible] عام و [illegible] جام [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله و ارکان
دولت بساط عیش در نوردیدند و بجای بزم پرداخته از مجلس عیش اعراض نمودند **ذکر لشکر کشیدن معین السلطنه و الخلافه میرزا الغ بیک گورکان**
بجانب خراسان و محاربه نمودن با میرزا علاء الدوله و منهزم شدن میرزا علاء الدوله چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را بزندان [illegible] ایشان وعده
کرده بود گذشت و از خرابی [illegible] حضرت خاقان سعید بسمرقند [illegible] و لشکر کشیده [illegible] بلخ و شبرغان رفته و مملکت را [illegible] بازگشت و مقتضی
میرزا الغ بیک را باعث بر آن شد که با سپاه ایران لشکر کشد و مقتضی المکافات [illegible] لاجرم [illegible] ماوراء النهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان

از آموی عبور نمود و میرزا عبد اللطیف با لشکر با هفده تومان و بغلان وارهنگ و سالماری و ختلان و بنج و دانه خود و شبرغان و قاریاب با صرو و آب مرغاب چراگاهی بن کوشند

باتفاق در دفع میرزا علاء الدوله روانه بصوب هرات شد و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالب ملک آگاهی یافت در کنگ... دو افواج حشم و طبقات حضور و ارز

بشمار داد و چون اسباب سپاه ستاره عدد ترتیب و تنظیم یافت به دستور زمان حضرت خاقان امیر محمد صونه ترخان و میرزا ابو سعید را بحکومت دار السلطنه

هرات تعیین نمود و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد و از جمله ابکره هزار مانده بود با قاجی و در زمره معتمدان انتظام داشت سپرد و ملازمان وی را از ترتیب

یاغیان و ارکشید کان و راست او بود و محل اعتماد تعبیه از مشهور بلخ فاردن و اندوخته کاوس و زینداد بود و سپاه و از مستقر دولت خویش نهضت نمود میرزا الغ

با جمیع هر چه سامتر روز و شب نه فلک دوار در حرکت آمده و از لشکر داد و ازمی الکه و چون قرار بر عزیمت نمود منازل حی نمود تا از آب مرغاب گذشته

در تپه بر تا آب رسید و میرزا علاء الدوله چون از گوش شتاب عبور نمود بر خاطر خطیرش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا در آید و انیمعنی در باب جنش

رکوع یافته از مصوصان خود ابشهر روان کرد تا جناب ارشاد و مآب سالک مسالک صلاح و سداد مالک ممالک اخیار رعایه صاحب حیم انوار شیخ

بهاء الملة و الدین عمر التماس نماید تا قدم رنجه فرماید و در صلح سخن گوید تا باشد و ضمن التفات والتماس بمرتبه که چند هزار کس از قصد خون مال یکدیگر باز ایستند

و چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام بگذارند ملتمس مبذول افتاد و جناب شیخ الاسلام الاعظم با مریدان و معتقدان روان شدند و یک

از آنجمله والد کمترین اوراق بود و جناب مخدومی اوبت با امواری پنج هزار دینار کپکی از زر خوب همراه خویش کرد و بنده این مسکینه و جمع صغیر جرأت نموده

بعرض رسانید که در طریقه مجترقه است اگر سپکتر او بینند بدان جناب این مسکینه را دشنام داد و فرمود طریقه مجترقه با شیخ و مریدان او چکنند و پس از وصول

جناب ولایت پناهی در لشکر ماننده بحر اخضر در جوش و خروش آمد و دروی توجه ملکه بنهایت میرزا الغ بیک حاضر انگار را میرزا عبد اللطیف سپرد و بر بلغار را با امرا با نام دار

و در سلک ابستام میرزا عبد العزیز انتظام داشته تفویض فرمود و تنفس هاون در فن دار کتف و جهر و ترشیز از بهادران نامدار در ضمن راست قدم ثبات جای

داد و اندرآن بعد آنکه صبح انعقاد آماده کارزار گشته و روز کار رابشته میرزا علاء الدوله از جانب میر نعمان شیم امیدوار فیروز شیخ میرزا صاحب دامتاع اوروش هجوم نمود

از ملعان انسان میرزا احمد سلطان منور و زمین و خود در قلب آرام یافته چنبر ابر تومان با لشکرهای جهان دیوان و تحمل چهار بود دو در دفع که آن دو لشکر شده روی

بر خاشخوی در برابر هم با ایستاده میرزا ابراهیم عبد الله شیرازی از صف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیک رفت و خاطر نقیش مشوش پریشان شده با وجود

استقلال میرزا بر جنگ ترغیب نمود و بر الغام و دمنک تحرکس مسخر شدن دو لشکر مامور بر یکدیگر تحمیل شده و خاک معرکه با خون مبارزان آمیخته غایب از صف

و فضوی بر صفوف تردد کرد سپاه هراسان ظهور لاع گشت و بهم شتابان خیره شده و جوانب رو برتافتند و میرزا علاء الدوله را از جای بردن شد و شش هزار دو نفر از میوز

در قلب توقف نمود و چون دید در حجم نوح جگرات از دور از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیک بتائید و نصرت بکنار اختصاص یافت میرزا علاء الدوله از جنگ گاه

بیرون رفته متوجه قلعه علاء شده و ابواب قرابین گشاده و اموال فراوان علوفات و نوکران در در اقامت موضع بعزم ملازمت برادر خود میرزا بابر روی بابیورد

نهاد و چون آنجا رسید احتیاج سعی نیز دست داد برادران بیوار یکدیگر استعلام رو داشتند نموده میرزا بابر متفقه و جلا میرزا علاء الدوله ساکن شده و خاطر جمع

باید داشت از آن بیم چیزی از ملک و مال و لشکر دریغ نیست و عهد علیا که بهر شاه و برادر او امیر محمد صونه ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی در سلطان الوعید

داروغه و در هرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابو سعید در شب راه گریز پیش گرفت و دیگران سلامت در حصار
بامیان رسیدند و چون کوکبهٔ بخت میرزا الغ بیک بدرجهٔ شرف رسیده بود مظفر و منصور گشت لشکر را از کشش و قتال منع فرمود و احوال ایشان بخشوده عطا کرد
منصور از ترکت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک شکر نعمای الهی بجای آورده فتحنامها باطراف آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف درین معرکه آثار جلادت
و شجاعت بنوعی بظهور رسانیده بود که دست دشمن از کین کوتاه کرده تا زاجیش کشای میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان باعث نشاط و چلدوی این فتحنامه را بنام فرزند
دیگر او میرزا عبد العزیز نوشتند و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت میان در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون از موضع ترناب کامران و کامیاب بجانب
دار السلطنه هرات نهضت فرمود و سپاه سمرقند در منزل جبل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب او را غارت عام کردند و بسیار از اتباع
جناب مرحومی مغفوری ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای جبل دختران پیش آمدند و از مهار قطار شتر راه از خوف و افسر بران بار کرده بعضی از آن بر بودند
با ایشان گفتم که این اسباب سیدی عزیز است از ملازمان و مخصوصان حضرت شیخ با شما تعلق میدارد در جواب دادند که ما آنچه با را به ترک ما بر بیم العهده میرزا الغ
بیک هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرد و فرمود تا الاغان شیخ بزرگوار را باز دهند و تعظیم و احترام نمود و آن شیخ بر میرزا الغ بیک مبارک نیامد و شرح
حالات و زوال دولت او بشرح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی میرزا الغ بیک عازم مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شده بسعادت و دولت عظمی
داخل و شرف دار السلطنه هرات بمراسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیک بمرکز عزت تمکن یافت آفتاب عدل و احسان بر اطراف و اقطار ممالک خراسان
تافت و فقیران و زیردستان را در کنف عاطفت و مرحمت خویش ماوی داد و امیر جلال الدین محمود را امیر سلطانشاه برلاس در مصحوب میرزا مذکور و باتفاق
او در جوالی مرغاب از امیرزاده علاء الدوله روی گردان شده بودند بخدمت میرزا الغ بیک رفته در تاریخ فتح مذکور گوید **بیت** مظفر الغ بیک کشور گشای
که در سلطنت بود او شاه عجیب ❊ چو لشکر بسوی خراسان کشید ❊ میسر شدش فتح و فتحی عجیب ❊ خرد از پی نصرت لشکرش ❊ بتاریخ گفتا که فتحا قریب
و امیر جلال الدین محمود را لطف طبع و عزت نفس در میان ترک و تاجیک اشتهار داشت و بسبب میرزا الغ بیک بخراسان و انعراض دولت میرزا علاء الدوله
بتحقیق امیر سلطانشاه برلاس بود و از غرایب حکایات آنکه میرزا عبد اللطیف در قلعهٔ اختیار الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله در باب اعدام او با خواص مقربان
مشورت فرمود امیر شیخ حاجی عباس که در زمرهٔ امرای عظام انتظام داشت لعنت سزای من است میرزا عبد اللطیف را تیرباران کنند لا تخت گرد وارد امیرزاده
امیر سلطانشاه برلاس باشد و چون ارادهٔ ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف آن بود برای امیر شیخ حاجی عفو نمودند امراء امیر سلطانشاه بسمرقند رفته از میرزا
الغ بیک را بافسون و دمدمه بخراسان آوردند القصه چون میرزا الغ بیک بر مسند جهانبانی برآمد قلعه پرتو در شرق شمال هرات واقع است دارالحکومه شهر
و در زده در سنگ تخته پیش باشد و در آن دکان منسوخ بر کنار درازان و حبس و نقود با پایان بود یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بی فطن العلفه
مفتوح منسخر شد و همچنین حصار اختیار الدین را با ابهام آقا حاجی بیک ارتباط و انتساب داشت یعنی میرزا عبد اللطیف و درین حبس با او طریق جلادت و شفقت
سلوک مینمود داد و نیز بلوازم خدمتگاری قیام مینمود مفتوح گشته اجناس نفایس و سبعی خطیر از نقود در قبضهٔ اقتدار شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ وافر نقود
نقد را تعلق بخاصه میرزا عبد اللطیف داشت و در انحصار خزانه بود با آنکه میرزا الغ بیک از فتوحات و غنایم خراسان هیچ چیز را بفرزند ارجمند نداد و در آن دولت تو کل

نیز مضافات آن منوره به حضور رسید موجب زیادتی ابتهاج گشت دیگر روز میرزا عبداللطیف گورکان و میرزا الغ بیک به نوازشات برحال افادت مآب مولانا قطب الدین

احمد لامی از مرحمت [illegible] منصب [illegible] و میرزادگان [illegible] و امیر اسکندر ترکمان و امیر خلیل [illegible] را از جانب خراسان فرستاده بود [illegible]

خسرو پادشاه [illegible] به عزم سفر [illegible] کرد و سلطان ابوسعید [illegible] تبریز فرستاد و موکب همایون به جانب مشهد مقدس

رضوی علیه السلام والتحیه در کنف دولت و اقبال نهضت نمود **ذکر توجه نمودن رایات میرزا الغ بیک به جانب میرزا علاء الدوله و میرزا**

ابوالقاسم بابر و مراجعت نمودن میرزا علاء الدوله چون میرزا ابوالقاسم بابر بهادر هر دو برادر در محاربت میرزا الغ بیک موافقت نمودند جمعی از [illegible]

سپاهیان با ایشان متفق شدند و جمعی کثیر در ظل رایت شاهزاده کامکار مجتمع گشتند و طایفه از امرا [illegible] در آن سمت [illegible]

به جنگ کام رسیده و از اجتماع آن دو پادشاهزاده آگاه شدند و عرضه داشت [illegible] میرزا [illegible] فرستادند [illegible] میرزا الغ بیک چون بر مضمون عرضه

داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمده و به مشهد مقدس رسیده شرایط زیارت و استمداد و استعانت به تقدیم رسانید و [illegible]

می‌نمود چون [illegible] بر رای انور روشن گشت که فتح قلعه [illegible] میسر نمی‌شود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت [illegible] توجه به جانب [illegible]

بر داشت و در چهار باغ [illegible] چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا ابوالقاسم بابر رسیده [illegible] عرض رسانید میرزا الغ بیک اظهار

عنایت کرده ایلچی را به صنوف نوازش اختصاص داده باز گردانید و [illegible] ایلچی روان شد [illegible] عنان [illegible] باز کشید و میرزا عبداللطیف

و میرزا عبدالله [illegible] را [illegible] فرستاده فرمان داد [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

مساعدت نمود و میرزا عبداللطیف [illegible] اقامت داشت چون [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

را در خاطر [illegible] از مخبران صادق القول [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا علاء الدوله و میرزا بابر [illegible] عراق [illegible]

میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا عبداللطیف در اثنای راه مرض صعب [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

را از خواص و مقربان [illegible] شاهزاده [illegible] مشهد [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

معالجه میرزا عبداللطیف قیام نمودند شاهزاده بعد از چند روز [illegible] صحت کامل یافت الحمد لله [illegible] **ذکر خلاص یافتن امیرزاده**

بابر [illegible] سلطان [illegible] از زندان قلعه [illegible] و دستگیر شدن اهل قلعه در آن اوان [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] در قلعه [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible]

ابوسعید [illegible] از قلعه بیرون فرستاده [illegible] میرزاده [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک فرستاد [illegible] هرات را محفوظ [illegible]

بار عیا بیرون رود و مردم تا جنگ چنانکه شکست خیابان میسر شد بر اسبان سوار شده روی بکوچ نهادند و چون بران حدود رسیدند بار عیا صبحی بر ایشان
تاخت دهیه را غارت کرده هرچه داشتند بگرفتند لاجرم کس را مجال نقض رسیدند و از جهات حق هرات اجلال اعیان امیر بایزید را علامتی منتظم گشت و نقطه شهر
رسیده فرود آمده مردم بیرون شهر را آنچه ازو می رسید طایفه از اوباش و لیام و جمعی از نوکران امرا و در آن ایام با اسباب و احترام بعضی در هنگام تجمع گشتند
و صلحیتش از سر جد و جهد هرچه تمامتر جنگ و محاصره آغاز نهادند و امیر بایزید باتفاق قضات و اکابر و اعیان در امر حصار داری سعی و جهد تمام مینمودند و از مردم شهر
جکر و ترکان سمرقند و اهل لشکر آمده و مخالفان بر این خندق کردند و کافه رعیت بر دروازه و بمقاتله بجان میکوشیدند و بقدر وسع امکان مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند
لحظه از مراسم جنگ و پیکار فارغ و غافل نمی بودند و در صف مکاری و جلادت سپاهیان ساعی و بلیغ می ورزیدند و بدین طریقه چند شب به روز و روز بشب آورده
چشم شهریان بدین و تیره می نمود بر بر بندند تا روزی بار عیا باشتری پاشار در برابر برج سمت خیابان جنگ انداختند اورده یک رخنه در خندق آمدند ناگاه جمعی از آن
سپرها در سر کشیده تور ها را برداشته کرده نقبی بسته برآمدند و بمیان دیوار شهر بسته و هم و هراس بر ترکان استیلا یافته از روی بار دیگر کشیدند تا جنگل از هم
فرو ریختند و درهم چین نزدیک از تیر انداران تا جنگ پایی تهور پیش نهادند و بر مخالفان و تخریب دیوار مشغول بودند تیر باران کردند و یا از سر دوران باغی را بر ایشان
خندق میکردند با شش جهنم فرستادند و بقوم بیباک چیزها را آنگرد اشتر و از خاک ریز بر آمده پایمال گشتند تا رسیدن ایشان بکنار خندق زخم از مدبران جدا
و اعتبار شدند و از زخم نفت بقدر چیزی نکوشش بار عیا تیر انداز رسیدند و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل صوفی ترخان برادر زاده کوهر شاد آغا
با دیگر امرا بمدد شهریان رسیدند و از دروازه درآمدند و ابابا هرات را قوت و شوکت زیاده شد و بار عیا هرچند جهد کرد متوالی شد دست در از کردن بمقصود و عمارت
و اوباش عاجز و متحیر فرو ماندند و درین اثنا میرزا الغ بیک از مشهد بازگشته بحدود هرات رسید و بار عیا از صدمات لشکر منصور و از بیم دیوان بار او
سر اسیمه و مایوس از در شهر برخاست و لیام و عوام و اوباش او جمع آمده بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده کار
و بایزید بعوض رسانیده اکر مردم بیرون شهر با بار عیا یاری نمودند مهم او بدین مرتبه نمی رسید و چندان خیانت کرده آتش خشم جانسوز اشتعال یافت و حکم شد که
بیرون هرات را برابر قسمت کرده غارت کنند و در آن سکلام سر و امر ترتیب بعد از خون و بدن مخلص مسکنت لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند و درین
دل رنگ آشفته و بعد از سه شبانروز و ملطف علاء الاسم ادات و دست کشیده دریای مرحمت شهریاری در تموج آمده فرمان دادند که سپاه دست از آن کار باز
داشتند و مردم بیرون گریان و مویان دران سالی تویی بر غاکوی فا و خانما میرزا الغ بیک مشغول شدند و آن غضوبت در اواخر رمضان واقع شد و در روز عید شفقی
ازو هر یا و هر چه از اموال خود و نا و پوشیده نا روز کار داشت بتاراج حادثات داده کرسنه و برهنه در ایام میرزا الغ بیک عید و بر دلگذاری پادشاه عادل خوش
عیدی مسلمانان و درویشان ادای حق غازای بزعم دولت جنو برکت کار و میرزا عبد اللطیف و هیچ چه در مشهد مانده بود تا صعبیا در مقام توقف میبود و
چون آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر شنید با لشکر و در تک جانب هرات روان شد و بیمار بزرگوار موکب میرزا الغ بیک عزیمت سمرقند جزم نموده نعش
غفران پناه خاقان سعید را بالضرورت ستاند و خط بعد از اهل هنر را کوچانیده بماوراء النهر فرستاد و فرمان داده بعضی از بدایع را بر نقل کنند و از آنجمله
چند زوج در وولن در حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه جهد عالی کوهرشاد آغا منصوب کرده بودند بموجب فرمان بماوراء النهر نقل کردند و همچنین خزاین و

و نفایس فراوان بر حسب فرمان واجب الاذعان بطرف بدخشان جناب میرزا الغ بیگ و سلطنت هرات را از بیم زوال و انتقال ایمن بوده از منازعت طالبان ملک

مامون و محروس میرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و شهزاده عبد الله را بعد از روزی چند از حدود بادغیس میرزا بابر در تاریکی فرار بر قرار اختیار کرد چنانچه بعون

تحریر چند سطر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر توجه لشکر کشیدن میرزا ابو القاسم بابر بتسخیر دار السلطنه هرات و مجموع بلاد خراسان و محاربه با لشکر**

میرزا الغ بیگ میرزا بابر چون در حدود تعلقات وادی اسفزار شنید که میرزا الغ بیگ امارت را بابراهیم باز گذاشت هوای مملکت و سلطنت خویش بر سر داشت و لوای توجه از جانب

ادیرا افراخت و تسخیر هرات بلکه مجموع بلاد خراسان را وجهه همت ساخت و از غایت هر چه تمامتر در حرکت آمده در الوار و لشکر اسکوته تقصیر جایز نمیداشت و لشکری

مانند شیر ژیان بعزم جنگ و چون پلنگ دمان رو در آهنگ مشهد مقدس آورد و امیر هندو با فوجی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاده چه در ان ایام

نموده بود و میرزا الغ بیگ از انجا عازم سمرقند گشته و فوجی از نامداران را بطرف هرات روانه داشت و نفس هلاکت عازم جرجس شد و امیر هندو که منازل پیموده چون

منزل را بکار رسید و دوران زمان از سپهر دوار بر نواخت و بسیار از آن نیک فتح کلاه اردوی میرزا الغ بیگ رسید امیر ابراهیم الکو تیمور را برادر بود نه لشکر بعون

و عقیدت حسن و غنیمت فراوان بجنگ آورده بسیاری از گرد و غبار بازگشته و مراجعت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا الغ بیگ بر معبر امویه بعبور نمود

و لشکریان بعضی گذشته بعضی و بعضی هلاک شده و قوم اوزبک رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و سپاه سمرقند بهزار جان لشکر و شعف جلو ریز از آب بیرون

و میرزا الغ بیگ از آب رستن در حوالی قشلاق فرمود و نعش خاقان سعید مغفور را که با تابوت تمام روانه سمرقند کرد و هنوز در گنبد حضرت صاحبقران مغفور بمکل

مدفون گشت شد و میرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی لایات را بجانب هرات فرستاده بود منازل پیموده در قصبه و ...شیخ نزول فرمودند و میرزا عبد اللطیف چون

این خبر شنیده و بعد از حکومت یازده روز در ظلام لیل الفرار نموده و فتنه شغبی بر زبان آورده با جنس خود وی براه نهاد و لشکریان میرزا بابر را از پس ایشان بهای

خواجه و هندوکه بجوبند بهرات در آمدند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و رعایا از قلعه بنزد نوروزان شده در خارج قلعه دار السلطنه هرات رسیدند و چون بای

حاجت و خلیلی متعرض مردم گشتند و از رعیت چیزی بستم ستاندند طبع خلایق از حرکات ایشان متنفر شده شب جمعه هنگام سحرگاه طایفه از ارباب غیرت

با رعایا از جانب دروازه عراق بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر بناه بقلعه و حصار اختیار را التزام بردند و روز دیگر بعهد و میثاق بیرون آمدند و از قلعه رفته

مبلغی خطیر از مردم بزجر و تعدی ستاندند بعضی بر گرفته فرار نمودند و رعایا چنانچه روز از حاکم نبود با رعایا و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرده داد شرب خمر داد کعبان

مناهی مشغول بود درین اثنا عبد الاعلی رکابدار از اردوی میرزا بابر بطریق ایلغار صلح پیش با رعایا آمده شیوه نرمی و خشم سکنی ری پیش گرفته و در آن شب در رایات هلالون

نزدیک رسید و عبد العلی از اعلوم داشت رعیتهای کرمان بران زرکلان که در لوح نمودن گرفت و تا صبحم بنای دولتش فرو بردند علاء الصبح فوجی از دلاوران

لشکر منصور همه جوشن پوش و نیزه دار با تیغهای کشیده از دروازه ملک در آمده بیانغ شهر ما شدند و رعایا را تیمت گرفته و دست و گردن بسته و در کوچه

خیابان بحضرت میرزا بابر رسانیدند و موکب هایون بطالع سعد حسن و بخت میمون و طالع مسعود زمان سعد زهی اجلال فرمود و بموجب فرمان با رعایا در

چهار سوی دار السلطنه هرات آورده بشهرستان عزم رستادان و افراد در سر کوچه خیابانها و ابتدا نعمه در اواخر ذیحجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمایه بر نوع بوقوع پیوست

و میرزا بابر بسر ربعها بنا های نعمی و منارعی کلی نمود و امیر هندو که از جانب مرو باز گشته امیر ابراهیم الکو تیمور و بعضی از امرا به جرف را گرفته با زگردانیدند و ...خون

ابراهیم را درخواست نموده ملتمس او مبذول افتاده میرزا ابوالقاسم بابر امیر هندوکه را بعنوان عواطف پادشاهانه مخصوص و بعوارف خسروانه بنواخت و پایه قدر او را
از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان روی سکه و خطبه و وجوه دنانیر باسم همایون زینت و زیب یافت و میرزا علاءالدوله از آن زمان باز
سرکه میرزا الغ بیگ روی گردان شد تا این اقبال در خراسان مفتوح گشت در ظل عنایت میرزا ابوالقاسم بابر مأوی داشت و میرزا ابوالقاسم بابر بعد از
استمالت ایران و بار سرکار میرزا ابوالقاسم سیورغال میرزا علاءالدوله از آن داشت و از آنجانب والده ارشد خود میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود و در آن هنگام از
قلعه عالی بیرون آورده بصوب بدخشان فرستاده درین ولا دار السلطنه هرات در تحت تصرف میرزا ابوالقاسم بابر آمد جمعی مردم شهر را محاصره در مجلس کنگ
اندو پادشاه آمده شد بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسانیدند که میرزا علاءالدوله داعیه لشکرکشی و جدال دارد و این نقش حرف اسعلا بر لوح ضمیر و خیال
سینک زده و گم می تیغ تحت این سخن مؤثر افتاده میرزا ابوالقاسم بابر فرمود میرزا علاءالدوله را گرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر را بتوان فرستادند تا میرزا
ابراهیم را اکثر بند باز کرده اسیر الجاعت رفته مولانا احمد یساول جنگ عظیم کرده و زخمی قوی بدست او رسید رفته سلطان بیگم را که همشیره میرزا ابابکر عراق بود و مهد علیا که
ش داغ رسید همشیره میرزا ابراهیم سلطان را با خزاین پادشاه تعس همراه داشت پیش میرزا ابوالقاسم بابر آوردند و جناب شهریاری بهر صنف جواهر و حلی
مالک و دیگر شده بر علمان قسمت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس ساخت و در اثنای این اوقات امیر هندوکه در امور ملک و مال بنیابت صاحب اختیار
بود تا چون میرزا ابوالقاسم بابر باشتغال عیش و عشرت پرداخت بروای ضبط مملکت نداشت اکثر امرا و سپاه جور و ستم کردند و بکفاف عرف و عقل ازیشان حرکات
در وجود می آمد و امیر هندوکه بسبب ضعف دل بیت آراسته از اطوار و اوضاع امرا متنفر و ملول شده رخصت طلبید و چند روزی به ییلاق بادغیس رفت و از آنجا
بادغیس بدان مشرف و امیر ابراهیم ایلکو تیمور را که محبوس داشت با خود همراه ببرد درین ولا از پیش میرزا عبداللطیف در ربیع بوقت قاصدی آمده خبر رسانید
که میرزا الغ بیگ لشکرهای ماوراءالنهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان شد بیکبارگی بتوفیق خدا هیم گذاشت و از آب عبور کنیم و بعد ازین با ایشان طریق
محبت و موافقت سلوک خواهیم داشت **ذکر مخاصمه میرزا عبداللطیف با جناب میرزا الغ بیگ کورکان و سر انجام کشتن پدر پسر جهت**
عروس ملک و دیگر وقایع و حالات آن زمان ارباب تنجیم و وزرا و اجله طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که مدار امر میرزا الغ بیگ ارشد
و انجیفه میرزا الغ بیگ نیز در نظر امعان میرزا عبداللطیف نگریسته مبرهن است و همچنین خاقان سعید والی بلاد و منجم مکتوب پا بپا داشته و مستغنی بود و تحمه از صورت
در ضمن آن درج فرموده غالب حضرت خاقان در ضمیر قصد عبداللطیف را از علم نجوم یا از ارباب یا صنعت وجوب سعوم داشت و اجوبه الزمان مولانا محمد ارد شیر شی
ازین باب باشهریار عالیجناب سخنان مستغنی چنانچه روزی میرزا الغ بیگ در حین توجه بجانب خراسان منع نموده عنقریب مجموع ممالک محروسه حضرت خاقان
سعید در تحت تصرف خواهیم آورد و مولانا محمد حکیم اگر عبداللطیف بگذارد و این مولانا محمد را در دستانی در طالع در سنی و غیر ذلک از نوادر زمان بود و حکایات غریب
بدیع از وی در ضبط امور مخفیه و قضایای ابنیه مشغول است از آنجمله مسوده اوراق از جناب افادت مآب مولانا علاءالدین کوشی چند حکایت شنیده و هر یک از آنها
موجب استعجاب میشود در بیان مقام از جمله اختصار بر یکی از آنها اقتصار میرود مولانا قوشچی فرموده روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ استفسار بعلم و مولانا محمد
در آمده و آنجناب یک دو لخت رساله کش ورق از آنچه در ضمیر است اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سؤال از حرم است و دیگر هیچ نگفت بادشاه حکایت

و علاوه نوشتن محرم ماست آنچه کاتب حروف پیش داشت بگوی و جناب مولوی مجد کشف و باد شاه زاده فارون و در جبلت اطلاع دارد و بگار امیکرد و دیگر برادر دختر خاقان

طلاق مهد علیا میرزا الغ بیگ از طلق دختر خاقان در بزم او و عفاف آراسته بود و به اوصاف حمیده مزین و محلی و منجوهت سلطنه آرزوی حبله اش داشت بالطلاق

چه رسد استعجاب نمود بعد از چند روز میرزا الغ بیگ خانزاده را به وسیله مهر رقم قتل باد کشید پدید گشت دختر خاقان حسینان لطیفه مرتبت و شاهانه کرده میرزا الغ

نوالیه او اطلاق داد و این قصه میرزا الغ بیگ را به خاطر حکایت او در قلم امید اشتغال کمال میرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را بر وی ترجیح میداشت و در اطراف در ارباب حقیقت

الغایت مسلوک شده که طبیعت بر مزاج میرزا عبد اللطیف دشواری می آمد بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر از میرزا الغ بیگ صادر شده موجب کدورت

خاطر میرزا عبد اللطیف گشت یکی آنکه ولی عهد بنام میرزا عبد العزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از دست تومان بغداد شاهزاده در حصار شادمان را مختص داشت قبل باو نداد و این معنی بر خاطر

بی نقار رقم زده کلک بیان گشت دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد و هرات اوراد در سه شمشیر یاغی گذاشت بقصور آنکه شاهزاده برتست دشمن گرفتار

خواهد شد و خاطر از جانب او فارغ کرده مهمات متوجه اینان دفع متمردان شده اند گرد و حالت عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آنکه بعد از چون خبر جنبش از دار السلطنه

هرات بعد از رفتن میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر بنا بر توجه میرزا ابو القاسم بابر بطرف خراسان پرده برافتاد و بر معبر آب خود بسته از آب بگذشت

و قاصدی پیش پدر روان کرده از وصول اعلام میرزا الغ بیگ نشانی فرستاده مضمون آنکه مفسوران در وقت یافته بار نگردد و بعضی آن مملکت قائم نماید میرزا عبد اللطیف

انعم را انوری عظیم شمرده سعادت نمود و برتق و فتق و حل و عقد مهام الولایت بر تو التفات افگند در این اثنا میرزا الغ بیگ و خفیه ایشان میرزا امیرانشاه

و از احفاد حضرت صاحبقران مغفور بجهت ملکی و دختر خاقان بالمیر داود پیش خواه ام داشت از رسل فرمود او را بر افضه میرزا عبد اللطیف تحریک نمود

نمود میرزا امیرانشاه بحکم میرزا الغ بیگ بنفسه شد و اعوان و انصار خویش جمع آورده متوجه جنگ دمشق شد میرزا عبد اللطیف استماع این خبر و حسب آن

میرزا امیرانشاه بحکم نمود چه او پیوسته بان جناب در ایام هواداری و جانسپاری دخو منش نیز با لشکر روی توجه بدفع فتنه او نهاده بعد از تعاقب و تعقیب

سپاه زر ان ور جانش و بزرگان در تماشا آمدند و اسباب حرکت گردان شده جمعی کثیر بدام فنا گرفتار اسیر گشتند غالب میرزا عبد اللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق

و پراکنده شدند میرزا امیرانشاه بقتل رسید و نشان میرزا الغ بیگ در وقت ضبط و تحقیق جهات شاهزاده تحقیق موجب میرزا عبد اللطیف افواج و لشکر از جانب

پدر داوس گشته خود و از آن جانب داشت یکبار هزار سوار لشکر جمع آورده رایت خلافت و علم برافراشت و فرمود تا مهر سند و منقار گشته سپاهی کردند و بعد از این که

بجهت ملوک متعرض کسی نشود و آن رسم مذموم را از میان برداشتیم و زبان صنادار سر بسوار حرمت الطاف شیم و عقب این خبر آنکه بعد میرزا الغ بیگ در باب

منع اهتمام تمام و مبالغه عظیم داشت و امیر داوس و از میرزا الغ بیگ متنفر بجهت در ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و لشکری افزون از حیز و چون آماده و

مرتب گشت و جناب میرزا الغ بیگ با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بلکه پیر متوجه کنار گشت و میرزا عبد اللطیف در این جانب جیحون گذار

ضبط فرمود پدر و پسر در برابر یکدیگر بنشستند و آب در میان فریقین حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالای و پایان لشکریان گذشته محاربه نمودند و در آن اثنا

کسان میرزا عبد اللطیف غالب می آمدند و نوبت میرزا عبدالله شیرازی رجب فرمان از آب بگذشت و آتش محاربه را برافروخت و شکست بر لشکریان شاهزاده گردانید

گشت میرزا عبد اللطیف در مقام مرحمت آمده او را امان داد و چند روز بر این بگذشت که میرزا الغ بیگ از کنار آب بجانب سمرقند حرکت از راه رجعت کرده از برابر پسر

عبد اللطیف

عبد اللطیف کوچ کرده دارات و اسباب پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب سمرقند نهاد مجملی این مفصل آنکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بجانب دفع
میرزا عبد اللطیف میرزا عبد العزیز را در سمرقند بر نیابت گذاشته و بنفس همایون متوجه کنار جیحون گشت و در کنار آب طناب اقامت بخیمه اطناب کشید
و میرزا عبد العزیز در سمرقند حرکات ناپسندیده آغاز نهاده دست بیباکی بجهال امرا و رعیت دراز کرده امرا اضطراب نموده صورت العرض را بمیرزا
الغ بیک چند نوبت نوشته نها بر سبیل تهدید و وعده و وعید بولد اعز فرستاده شهزاده بچنان افعال شنیع اصرار نموده بنصایح و احکام والد بزرگوار التفات ننمود
گشته نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیک را که نه بر سر بیبرادند در خلال این احوال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورکان انار الله برهانه در نقل با سلطنت میرزایانه خروج کرد گفتار در ظهور میرزا سلطان ابو سعید بمحاربت ایل ارغون و نهایت کار میرزا
الغ بیک گورکان و حالات آن لوای پادشاهی و انوار عنایت الهی همیشه از ناصیه میمون فاتحه همایون میرزا سلطان ابو سعید گورکان
ساطع و لایح بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک میفرمود و از اقوال و افعال آنجناب قوانین و آداب سلطنت اقتباس مینمود و دایم الاوقات حب سلطنت
بر ضمیر انور سبیل گشت و مانند مردمان شیوه غرور پروای عیش و عشرت نداشت و در آن ایام که میرزا بر سر جاسوس ریخته در مناسبه گسترده بعضی از عوام
ارغون را با خود متفق ساخته و در خدمت تحصین شده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز در خوف و عرق ملک چند صحرا بیرون ناگاه در حوالی سمرقند بدیر
دوم در کشید میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت اعلام بعیوق جوزا و اوج ثریا برافراشت میرزا الغ بیک چون بر این حال اطلاع یافت
آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شد و دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ مبارکش صعود کرد و بعد از انعقاد مشورت میرزا عبد اللطیف را
بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بران صورت رسید میرزا سلطان ابو سعید از بیم هیبت و صولت سپاه نصرت آیت ترک محاصره کرده
بصوب ایل ارغون رفت میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده بعضی از الحصاری لشکر آمده لشکرهای آن نواحی را جمع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک
با سپاهی چون حرکات حلقها نامحدود از سمرقند بیرون آمده بجبوده قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سپاهی سپاه میرزا عبد اللطیف بر اردکت و میرزا
الغ بیک بر فرار گذاشته قرار گرفت و آن دو لشکر جوق ریز دو برابر کرده فتنه انگیز را اثر و رستخیز را ظاهر ساخته شد و بعد از آنکه زمانی با هم دلیرانه بمقاتله مشغول شدند
میرزا الغ بیک ناگاه بی آنکه عجز و قصوری بر صفحات احوال سمرقندیان لایح شود از آن شسته برآمده روی براه فرار نهاد با هزار تاسف و تلهف بدروازه
سمرقند رسید حالت دشوار در آید میرانشاه قوچی دروازه را بر او بسته دکانشت او بود و کوتوال قلعه از در حصار آمد میرزا الغ بیک با چشم پر آب و دل
پر غم دود و حسرت و الم روی بشاهرخیه نهاد و چون شب بشاهرخیه رسید میرزا عبد العزیز معدودی چند ملازم بودند از امیر حاجی محمد خسرو دار آن ...
میرزا عبد العزیز شنیدم که در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک حکم را اگر پادشاه در مصاف در پی بیقرار ... جای تحت تا بی برنشسته فرستاده مجموع لشکر
میرزا عبد العزیز میکرد تخشید و نمود ای حاجی عجب ... در نشئه قرار و نشیب ابراز نهاده چنج بگو ما را از اینجا برخیزد و آورده تحقیق ... کار
خانه احتیاط ... نه الحمد میرزا عبد اللطیف بسمرقند آمده بر سریر سلطنت متمکن یافت و میرزا الغ بیک چون خبر شاهرخیه القلعه بعقب براد و ان مشغول از آن افتاد
در مهمون مصون ... مدلول ... حالت چند روزی در انجا اقامت نمود کوتوال انجا ابراهیم بیرولدی که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد دستگیری کرده بود

انواع سخنان بظهور آمد میرزا عبد اللطیف و فرزند نامهربان او میان آنجناب بسمرقند برد لشکر آن از آنجا باز گشت و ملک فتنه بر مقابل طلوع با فتنه

حال عباس را از معاودت پیش خاقان بر داشته بود حضرت صاحبقرانی بوستان میرزا عبد اللطیف در ان دور داشته همه خود را معاف از ایراد آن رقم مشکین و قلم

میرزا الغ بیگ ... مجموع سمرقند بیان نموی نوشته بود احوال علی ... شیخ معتصم بر ... حکم کرده خاقان ... لشکر به عرض رسانید بیرون الغ بیگ ... در عرضه داشت نوروز از

... اورا بیرون پسر خسرو میر حاجی با بیراق با بیگ میرزا الغ بیگ الحکمه ... ملازمان ایشان ... مسکین قاضی جناب ... درادر ... بیک را القصاص

حکایات ... الغ بیگ میرزا ... فرمود ... آنجناب که آن حکم ... بیرون سمرقند از بیگ الغ میرزا ... حروف استماع نموده راقم

که وقت آن ... میرزا عبد اللطیف ... بسلام ... آن روز ... با زبس ... از عقب ... شخصی ناگاه ... قطع کردیم ... آنکه چون و هم ملک

... ایشان ... مرا ... آنکه ... با شد آمده ... الغ بیگ میرزا ... خاقان لوک ... خیر

... چون الغ بیگ میرزا ... حال میکوید ... الغ بیگ میرزا ... دادم جواب ... کرده ... و رکاب

... او را ... چون ... آمدیم ... نزدیک ... قریه ... نزدیک ... عظیم ... زمانه ... اتش

... رسید ... آتش از ... آتش ... ایشان ... الغ بیگ میرزا

... حال ... آتش ... حطاب کرد ... آتش ... آن آتش ... الغ بیگ میرزا آمده ... در

... میرزا عبد العزیز ... میرزا الغ بیگ ... در

... عباس همراه ... زده عباس بر سینه ... عباس ... چون ... شخصی ... عباس ... در

... عباس ... کردم ... بیرون ... عباس ... الغ بیگ میرزا ... بوستین

... پادشاه عالم ... بیرون ... آنجناب بازگشته

دارد ... الغ بیگ میرزا ... در تاریخ ... بود گشته روز ... بعد از قتل پدر ... میرزا عبد العزیز ... برادر خود میرزا عبد اللطیف ... سمرقند بازگشته و از آنجا

... پادشاه ... شاهزاده ... القصه : گشت عباس تاریخ ... : حقا ... عباس چو

در ایام ... سمرقند ... سلطان : دین نه دنیا نه ... چون کافر مصرع ... حاصل

... امیر اسمعیل و ... سلطان یوسف ... امیر سلطان شاه ... میرزا عبد اللطیف ... امیر جلال الدین ... و ...

... راه آخرت ... در اثنای طریق ... امیر سلطان شاه ... زخمهای کاری زدند ... و ... ترخان

... میرزا عبد اللطیف ... وقت ... روز ... چون چند روز ... روز

... میرزا عبد اللطیف از جمیع ... جمع ... میرزا عبد اللطیف ... مجموع

... در آن ... میرفتند ... شهر می آمدند ... تاریخ ... لشکر ... سال ... اعدا

از بیم صولت و سطوت او بیاسودند و میرزا عبد اللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابوسعید را از میان ایل ارغون بیرون آورده در

پیش خود نگاه داشته تعرض نرسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان در ضمان تائید رحیم رحمان و موجب دیگر

وقایع و حالات آن دران وقت که میرزا عبد اللطیف بتهیه اسباب قصاص والد بزرگوار اشتغال مینمود حاکم سیستان شاه حسین ولد شاه علی

او به اطاعت دادخواه انتساب ندارد عظیم الشان سنجر دمیای بعضی اهل اختلاف کرده بکار استبداد و استقلال بر بلغ خود راه داده باستماع این خبر آتش

غضب حشم شهریار بر شهریاری میرزا ابوالقاسم بابر بهادر مشتعل شد و فرمان نفاذ یافت تا سرداران اقطار و بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایت فیروزی نشان

مجتمع گردند و بعد از اندک زمانی از دو جانب دست داد و از پشت که در هیچ از بعضی جوش دران عزم گرفته و حرکت فیروز چتر از دار السلطنه هرات نهضت همایون آهنگ مقالات

نمود و لشکر قاصدی بالنگ ... پیش امیر سنجر که در سال ... پیش دامن ... را به عرضه داشت و میرزا عبد اللطیف در ولایت قبلی لشکری جمع میکند

و این سخن را جای گذارش نصیحت نیست و میرزا بابر با دلاوران مظفر شعار تا عرصه اسفزار رفت و از انجا امرا و سرداران بجانب سیستان بدلال حرکت کرده حاکم آنجا

نیز روز دوشنبه با گروه دست در کمر زد آن کار خردمندان نشد مصرع سر عرصه بیمین خواه ز دست ⁂ و دو دست آنکه اندیشید هرکه با قول دبیا زد بحر کرد

سر عرصه بیمین خود را نجر کرد ⁂ لاجرم در مقام عجز و اضطرار آمده از کرده پشیمان شد و دست التجا بدامن مسکنت و افتقار زد و از ... شفقت او جست و میان

همان سال با بیان مؤکد گردانیدند و بعد الیوم ... از خط عبودیت بیرون نشود و شرایط خدمتکاری بجای آورد و بدل و لشکر مدد دهد و منقضی برای انور رسانید و امثال واجب الامتثال

در نکند و تحفه لایق از پیشکشهای لایق سایر مصحوب ایلچیان چرب زبان سخندان گردانیده مراد و مقرب بان سخنان ضراعت امیر ملک را در محل

معروض داشته و تلافی ... و تدارکات از راه لطف عرض رسانیدند لطف احسان و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه ملک کشید و از دولت

و حشرات او را با بوده التفات و عنان عزیمت بجانب سمرقند سلطنت و خلافت منعطف گردانیدند و چون امیر بهادر که از توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب

سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم الکه تیمور را ... بسمرقند فرستاده اوراد را در اندک زمانی پیش میرزا عبد اللطیف گرفته روانه داشته و حبس نمود و

باظهار کلمه عصیان مبادرت نموده چون این واقعه مسموع استماع گشت میرزا ابوالقاسم بابر با فوجی از سپاه ظفرپناه را در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر سلطان

ابوسعید داروغه در عقب امیر بهادر که در سمرقند سپاه ظفر نشان باو رسیدند و از جانبین مبارزان در میدان آمده شمشیر صلابت آخته امیر بهادر که سپاری از ان

معارک دیده بود صف شکنی و رزم و پیکار تیغ دلیری در هر جنبش در اصطفاف نیزه تیرباران بلغره و تیغ کشیده صفها برهم زد و امیر سلطان ابوسعید داروغه زخمی قوی

رسید بران زخم در گذشت آن لشکر از بیم صولت امیر بهادر که سنقر و پریشان گشته مردم او از پای اکثر ایشان را کشته بیشمار دستگیر شد بامعدودی چند از مصاف نجات یافت

دیگران بغارت قبایح سعی نشدند در آن امیر شیخ علی بهادر امیر بهادر که بهم باز خوردند و در هم آویختند و خاک معرکه را بخون پردلان براو گشته امیر شیخ علی

بیزدی ولایت قاهره امیر بهادر که راتبی رسیده بود سرا در آن بیزه کرده فی الحال اوربال حلاوت کرده شد و چون محل توقف بود بعجیل بازگشت و بهرات رسید امیر بهادر

حیله عبرت سایر کافر نعمتان از دروازه ملک آویخته شد و میرزا ابوالقاسم بابر از جانب سیستان رایات معاودت بدار السلطنه هرات مراجعت نموده در مستقر عز خویش نزول فرمود

چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب جمع بود حب عیش و نشاط بر دایر شد و از دست ساقیان سیمین ساق گلگون لب مدام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند روزی

بفراغت گذرانید **بیت** خوشتر ز عیش و صحبت و گشت بهار چیست ؛ و در خلال این احوال قلعهٔ عالیه در تحت تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بیگی حلیم

امیر محمد صالح را جواره بود و خزانه به او مفتوح گشت و نقود و جواهر و دفاین فراوان بدست ملازمان میرزا ابوالقاسم بابر افتاد و رایت فتح انجناب برافراشته شد میرزا

علاء الدوله چون خبر توجه سپاه ظفر پناه شنید از استرآباد بجانب عراق رفته و خواست که برادر خود سلطان محمد تعویض ننموده گرد و خبر فرستاده او برادر

در هیچ باره بزرد توقف ننماید و ما عازم و جازم خراسانیم و در هنگام عزیمت با آن طرف ملاقات واقع خواهد شد ان شاء الله **ذکر آمدن میرزا سلطان محمد**

بعراق و فارس و رفتن میرزا عبد الله بخراسان و محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا جهانشاه و حالات آن میرزا سلطان محمد

چون از واقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید خبر یافت نشنه العوز از نواحی چچال و خرم آباد روان شد و در یورت آنحضرت نزول فرمود و از آنجا بجانب اصفهان رفت و مملکت را

ضبط فرمود و بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت و شیخ مجد الدین ابو الخیر را بشمه از احوال او مذکور شد بانجناب پیوست و زعیم تمام کرد

و میرزا سلطان محمد بالتصوب چند گاه روز کار گذرانید و در این اثنا امیر حاجی محمد غازی با سپاه کرمان مولک میرزا سلطان محمد پیوست و با عزیمت تسخیر فارس

میان فریقین سمت تقارب پذیرفته آتش حرب برافروخت و میرزا عبد الله هر چند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد منهزم گشت و خود را بقلعه اصطخر رسانید

و چند روز در آنجا بسر برد کار گذرانید و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند میرزا سلطان محمد مظفر و منصور

بشیراز در آمده دار الشرف مملکت فارس سید نظام الدین را باستدعای میرزا عبد الله پیش او فرستاده به سوگند یاد کرده هیچگونه قصد شاهزاده نخواهد

رضی هست را به قلعه فرستاد شاهزاده را مطمئن و مستظهر گردانیده او را بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و انجناب نوعی وفا نمود که شاهزاده بهر شهری

شهرهای فارس تعلق خواهد یافت کل شد و لعلکه و خراسان آورد و میرزا عبد الله بامید حرمت میرزا الغ بیک پادشاه او را داعی احیاء ابو در آورد

منصور و اسباب سفر او مهیا ساخت امیر محمد حصاری پیوست شاهزاده عازم خراسان شده و میرزا علاء الدوله کما یجب و ینبغی رعایت او نموده و او را در روز از

میرزا علاء الدوله روی گردان شده بمیرزا الغ بیک پیوست چنانکه مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده و گردنکشان آفاق سر بخط فرمان او

نهادند الا میرزا جهانشاه ترکمان دلیل خلاف کرده و لشکر فرستاده و سلطانیه و قزوین را متصرف شد و میرزا سلطان محمد چون از قضیه میرزا جهانشاه آگاه شد تدبیر

متفق گشت و نشان همایون حضرت خاقان سعید مغفور رقم فرموده بانگیش میر جهانشاه بعنایت پادشاه با نه اختصاص یافته بر آن جنس اسماع افتاده

و آنکه بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند بصورت این ثبت نیفتاده و بیرون باید ورد آید که انساب دیوان اعلی گذارد و بولایت خود مراجعت

خاقان مغفور جهت او تعیین فرموده فایق شد باید در حدود ممالک محروسه مدخل نکند و الا میان فتال و جدال تعیین نماید و آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد

بظهور آید و مهر فیروزی در روی نشان زده در صحبت قاصدی با رفاقت سفارت مطلع نوا ارسال نمود تعین بالشکری از اوراق اشجار افزون از عقب

قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از فروغ صلابت شاهزاده متوهم گشت با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد

و چون بین الفریقین مسافت سمت تقارب یافت از طرفین بر سر انگیخته شد و بحکم محاربه و مصالحه در میان آمد و عهد و پیمان بر آن رفته و دو دسته قرار گرفته اساس محبت

و پیمان بغلظ ایمان مؤکد یافت و میرزا سلطان محمد بمستقر شرف بازگشت و جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود **ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد**

بهادر بجانب خراسان و وقوع محاربه میان او و جناب میرزا ابوالقاسم بابر و دفع آن میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه
حضرت خاقان سعید و مسقط الرأس شاهزاده بود در خاطر خطیر داشت و فارس و عراق را ضبط کرده بنیه در آن دیار او را مانعی نمانده بود و شنیده بود میرزا الغ
بیگ بجانب ماوراء النهر رفته و داعیه راسخ تر گشت لاجرم فرمان داد و از ممالک محروسه سپاه بیکران در ظل رایت فیروزی جمع آمدند و لوای
عزیمت بجانب خراسان افراخته از استعجال گذشته ایلچی پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاهی داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز سپاه خراسان را فراهم
آورده بتعجیل تمام از دار السلطنه هرات نهضت فرموده در نواحی جام آن دو سپاه سپهر انتظام چون آتش بهم رسیده و داد کشش و کوشش داده پس و خوارش
داد و بند در جانب میرزا ابوالقاسم بابر امیر رضا داد و بدست لشکر عراق گرفتار گشت و از هم جان نام خود لطف را گرد و در همان روز و در گشته و دختر امیر رضاداد در حباله
شهریار با صلاح و سداد میرزا ابوالقاسم بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر فارس و عراق چندان از لطایف انفس و
نفایس امتعه و اسباب و اسپ و استران قطار بیرون جواهر و زر و هر نوع فاخر در اسیم و دیبا و خیمه و خرگاه گرفته و در خزانه بجمال آن مسیح آباد احیاء ایشان گشته بود
میرزا ابوالقاسم بابر با معدود چند نفر بجانب قلعه عماد که در آن نزدیکی مفتوح گشته بود متوجه شد و بعد از شغل لسپا روز در راه باو رسید و بقلعه در آمده و میرزا سلطان محمد نیز
امیر میرزا دیگری را جهت استمالت رعیت بدار السلطنه هرات فرستاده و در عقب فتح آیت متعاقب او در حرکت آمده جناب شهریاری تاج بخش ملک ستان
در بهترین اوقات و خوشترین ساعات تختگاه آباء و اجداد نامدار خویش را بوجود همایون زینت و رونق بخشید و بعد از تنظیم امور و تمهید بساط عدل و داد در مسند
دار السلطنه بعیش و عشرت و سرور و بهجت پرداخت میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که در حبس میرزا ابوالقاسم بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر شهریار رسانیده باو
ارادت پیش پدر فرستاده در بین اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوبی همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را
فتح ماوراء النهر مبارک باد میرزا بابر جهت این شیوه صحبت مرعی داشتیم و او برادر شما بود و لا بر جهانیان معلوم است و در زمان حضرت خاقان سعید با چه ترتیب داشتیم داد
چه مرتبت بود ایلچی بوسیله امرا شرف دستبوس حاصل کرده مکتوب را گذرانید میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر بخشی را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف که آمده بود
پیش او فرستاده و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود در آن زمستان میرزا سلطان محمد در خراسان بود و در دار السلطنه هرات قحط و غلای عظیم
روی نمود چنانچه یک صد من گندم سنگ بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسیده بود و غلای چنین بوضوح نپیوست که کس از گرسنگی و فقدان جان داده باشد
و بخلاف قحطی و رزو فتن نزلهان در خراسان واقع شد بتفصیلی که تحمل صعب درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر رفتن**
میرزا علاء الدوله بجانب کرمیر و جمعیت میرزا ابوالقاسم بابر و استیلای او بر استراباد و شکسته شدن امرای عراق و بر نوع سپاهیان
و بیان وقایع چند دران احوال که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت خاقان سعید لطف را کرد امیر حاجی محمد عاشور بن ضعف با حضرت
موافق بود چون بعد از وفات آنحضرت پای بر مسند جهانبانی نهاد امیر حاجی محمد باو پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز مهم او در ترقی بود تا در امور ملک و مال
هیچکس را بغیر او اختیاری نبود و چون مملکت خراسان در حوزه تصرف و تسخیر میرزا سلطان محمد در آمد حاجی محمد معطل لب و مواضعت ترک داخل ایشان
رغبت مشعوف شده هم تبریز و هر چه میرزا ابوالقاسم در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود باهم علوفه داده استراباد منصوب داد جنید دستوری جانب غیاث الدین بر احمد خوافی

و او نیز در جرگه امرا ترک وناحبیک جهر بیزد و دیگر نوئینان و وجوه و اعیان او را از این حرکت منع میکردند و میگفتند ای امیر سبب اختلاف مملکت میشود

بدین سبب خاطر او از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده علایق طلب میرزا ابو القاسم بابر گسستند و فوج فوج گریخته باردوی او می پیوستند و کیفیت حال او

آنچنان بود که چون شکستش از معرکه بیرون رفته بقلعه علا در آمد چنانکه مذکور شد امیر محمد صالح را بضبط قلعه العتق باو سپرد اثر حضرات رسیده بجای آورده

و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده با سرخس روان و خواجه قنبر کرنک خواجه شهاب الدین عبد الحی و خواجه کمال الدین حسین در شهر [illegible] تقصیر ننموده

جانب شهریاری باطراف استرآباد شتافت و گماشتگان میرزا سلطان محمد را از آن سرحد بار دیگر بر مملکت استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان

رسیده بودند روی بر دولت آستان ایشان نهاده بودند میرزا سلطان محمد چون دیده [illegible] را از حضرت اقتدار بیرون برد همت بر دفع میرزا ابو القاسم

بابر گماشت تا خاطر اشرف از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود او را بجانب گرمسیر کبکوت الکا روانه فرمود و باشیع در صورت تعظیم با برادر بزرگ

و چون میرزا علاء الدوله رایت عزیمت بجانب گرمسیر گران ساز او امیر حاجی محمد با دیگر امرا و سرداران [illegible] بمدافعه و محاربه میرزاده ابو القاسم بابر در حرکت

آمده امرای عراق با این عظمت نام و غرور [illegible] و لشکر آراسته و دیده بهوام از نظاره ایشان خیره میشد و آئینه گردون از زنگ اسب ایشان تیره میگشت

رایت جلادت بر افراخته بجانب استرآباد روانه شدند و از آنجانب شهریار شیر شکار با سپاه لکنه گذار از جنگل جرگان بیرون آمده روی بر دفع اهل

خلاف و جدال نهاده و آن دو لشکر شیر خوی جنگجوی بیکدیگر رسیدند و صفوف راست کرده تیغ انتقام از نیام بر کشیدند ادیم ارض از خون کشتگان

گرفت مرکز زمین از جثه نفس منقطع کشتگان باوج آسمان [illegible] بزیر [illegible] اجل دست بر گریبان [illegible] دراز کرد و شمشیر جان سپار سر انداختن

نهاده و آخر الامر لشکر عراق از تیر داوری [illegible] جزا آمدند و امیر حاجی محمد از [illegible] پای بر تارک افلاک نهاده و دیگر سرداران و امرای الکان دستگیر شده

بقتل رسیدند و شکستگان این خشن براهای عراق راه یافت و غنایم محصور بر سپاه خراسان و استرآباد افتاد و هنوز بر تفصیل احوال اطلاع نکرده

بودند و غلغله در اردوی میرزا ابو القاسم بابر افتاده و میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا شمس الدین محمد معما صدر استماع نموده میرزا بابر جنیبه

[illegible] نقد و جنس و امتعه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بی ارزانی داشته [illegible] خیمه انتظام [illegible] بر صندوق نشسته [illegible]

بر بند اشتر و ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد اثر یافت تفصیل این احوال آنکه چون امرای عراق بعزم رزم میرزا ابو القاسم بابر بجانب استرآباد

روانه شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شده امرا بیشتر رفته [illegible] میرزا بابر آگاه شدند امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت [illegible] میرزا عاقل نمود

بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر حضرت بدولت فال سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد و دلخواه حاصل آید

و میرزا سلطان محمد چند روز تاخیر کرده آخر الامر [illegible] دستور الوزرا اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی باز گذاشته ایشان را در صدد حبس

منوط و مضبوط کرده بود و از آنجا در عقب امرا بتعجیل روانه شد و در اثناء راه [illegible] رسیده صورت حادثه را استماع [illegible] رسیده بودند آتش

خشم پادشاهانه مشتعل شده جان بر عقب رانده هر چیز از سپهر بود ملازم رکاب نصرت انتساب ماندند و مانند قضاء مبرم در اردوی برادر کهتر فرود آمده لشکریان

میرزا ابو القاسم بابر چون حروف تهجی پراکنده و متفرق گشته و میرزا ابو القاسم بابر بطرف قلعه علا شتافت و چون شب شد میرزا سلطان محمد [illegible]

میرزا

ـش بدو گری ملک ببده باشند و در هنگام عزیمت بیک پسر از اردوی خود عنان بر تافته و در راه خبر یافت که اغرق او ویران شده و مردم سر خویش گرفته‌اند و

بیکبارگی حال چنان بود که چون میرزا سلطان محمد از صدور حرکت ابلغ [illegible] خبر فتح امرا عراق باردوی همایون رسید اغرق بنوعی بهم برآمد که خواجه غیاث الدین

پیر احمد از مهابت این خبر آمد و هر کس از بیم جان بطرفی بیرون رفته و درین خیمه بسیار در راه افتاد چنانچه مردم و متعلقان شهریار از مهابت و حیات میرزا سلطان

محمد مترددگشته در رزاو بهاستواری شدند و آنجناب چون عطف نموده بهرات رسید از آن همه خلایق الا گرسنه بیتحقیق ندید و متحیر گردید و چون خلایق از کشاکش

پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از آنجا بیرون آمدند میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را فقیر ساخته بند بر پای ایشان نهاد [illegible] تاوان داده در اثنا شنیده

میرزا علاء الدوله از کوه بسوی هرات آمده و ملک [illegible] و بعضی از متعلقان [illegible] آنجناب را اندک تعرض رسانیده و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه جهان

[illegible] مترادف گشت با خواص و معتمدان خویش مشورت کرده فرمود مردم خراسان بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و اورا در هرات متمکن گشتن

و لشکر ما در ایران شدن مصلحت نیست و اوراره در [illegible] میرزا عبد اللطیف با ده هزار سوار بهرات رسیده و آن مملکت را در تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق [illegible]

بشهر خود روم و شهریار خود باشم ۰ و رای جمعی بر آن قرار گرفت میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرده و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت [illegible]

و عظمت با بیان نیکوان برافراخت و خاطر بر حکومت خراسان قرار داده و درین اثنا روزی چند خبر رسید [illegible] و در جانب قصبه [illegible] دیده

دیگر دارا آوازه میرزا علاء الدوله در تابع او منزل و عساکر خود بر داشته سر خویش گرفته بجانب [illegible] رفته و بعضی از مردم [illegible] نوکران شاهزاده را [illegible]

رسانیده و چون معلوم رای شهریار عالی جناب گشت [illegible] نداد و روز دیگر بشهر معاودت نموده بعضی را از آن [illegible] بکشتن [illegible]

و میرزا علاء الدوله کوتوال قلعه اختیار الدین را مولانا احمد [illegible] داده چون خبر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بسبزوار [illegible] آنجناب عنان عزیمت بجانب [illegible]

میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات گشت پای بر مسند جهانبانی نهاده و بضبط امور مملکت [illegible]

[illegible] و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین [illegible] مصروف گردانید و مدت [illegible] روز لشکر [illegible] قیام [illegible]

عاقبت میرزا بابر [illegible] تسلیم قلعه مولانا [illegible] پیغام [illegible] در جواب [illegible] حضرت [illegible]

عمر با تعلق امیر [illegible] ناصر الدین [illegible] میرزا ابابکر [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] مولانا احمد [illegible]

[illegible] قلعه را تسلیم [illegible]

بسیار کمال [illegible] ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا عبد الله و سلطان

محمد بن میرزا جهانشاه و دو تاریخ و حالات دیگر میرزا عبد اللطیف [illegible] طبع [illegible]

[illegible] شمس الدین محمد [illegible] شاهزاده [illegible] آنجناب [illegible]

[illegible] معلوم شد [illegible]

و این صورت چگونه تواند بود میرزا عبداللطیف گفت شخصی را کاری پسندیده کرده و در عرف میگویند که فلان کس نیک اخترست مجموع حضار خورده‌دان بمدح و آفرین
او گشاده در وی گفتند بیت آفرین بر طبع تیزت ای تو کامل * خوشتر از صبح شب تحسین * و آن پادشاه پیوسته صحبت اهل الله کردی و در مجلس ایشان با ادب
نشستی و با وجود امتیازات نهایت تندخوی بعهود داستان بیت آنکه از گناه عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص و مقربان او مجال مجوز از اصلاح و فساد
مملکت با وی سخن بگوید و گویند بگواهی او بعرض رسانید در این ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبدالعزیز در باب قمع و استیصال او طرح حامی در انداختند
با آنکه سمع زد لکن او نرسید مجال دم زدن نداشتند و آن جناب در اوان سلطنت این مصرع را از شیخ نظامی علیه الرحمه در قصه شیرویه پسر خسرو پرویز
گفته بود پیوسته میخواند بیت پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نپاید * القصه جمعی از نوکران میرزا عبداللطیف خائف و هراسان
بعهد با نوکران میرزا عبدالعزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبداللطیف را از میان بردارند و هم رقم سلطنت باسم میرزا عبدالله شیرازی کشیدند و آن بر
اندیشه در روز جمعه میرزا عبداللطیف از باغ چهارباغ بطرف شهر می آمد و در آن کمین تیر یکی بدان اندیشه شده آن تیر بر تیر قضا کارگر آمد و میرزا عبداللطیف در حال
اسب زده فرو آوردند و آنرا ساعت تیغ بر رسید و معدودی چند که با او بعضی از وی بوده فی الحال پریشان گشته داد کرده با عاقبت الحال خود را
باور سپردند و سر از تنش جدا کردند و نعش را الصید خواری و زاری بخاک مذلت افکندند و مکنون اشتند و سر او را با فرحی چند و در بردن بمی آمد
از پیش حاق مدرسه میرزا الغ بیک نصب کردند و آنچه با پدر و برادر در باب او رسید مدت سلطنت او شاه عبد از شرویه پدرکش و مصرعی داد سرو با بزرگان
ماوراالنهر بر خوسا موکلی در تواریخ آورده‌اند و شخص مقتول با او بهمدم بابا حسین نام بود که میرزا عبداللطیف را بر بزد و در تاریخ این واقعه گفته‌اند بیت
بابا حسین کشت بشب جمعه‌اش بتیر * تاریخ قتل گشت که بابا حسین کشت * و بعد از واقعه میرزا عبداللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر دار الملک سمرقند
کرکینه بخارا رفته بود در عرض روز میرزاده را کشتند و در آن اوقات حیات میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند که بجانب بخارا رفته بوده روز
میرزاده را کشتند و در آنجا خروج کرده مردم را در عقد قاضی از هم میرزا عبداللطیف میرزاده سلطان ابوسعید را گرفته و در محبس نگاه داشته و جمعی مردم
سفله که اندیشه خواستند چراغی را بحق غره علا برافروختند مصطفی کردانند و کوکب او در وزارت شرف درخ عزت رسیده در حیفیض مذلت و هبوط گرفتار بود
و روز دیگر را ایلچی رسیده خبر قتل میرزا عبداللطیف بنی را رسانید و هم الحال عبداله از رسمی کرده بیوند بجای ادب پیش رفته آن جناب را بر سر سلطنت نشانده
و تقدم خدمت بجا آوردند و میرزا سلطان ابوسعید امرا را از آن سعادت مند سلطان سعید تغیر خواهد شد با وجود بدایت حال و عدم استقلال ملک کار او فارغ شد
ورود علما نهفت بصوب تسخیر سمرقند آوردند و میرزا عبدالله نیز بعزم رزم و جنگ روان گشت و میان دو پادشاه محاربه صعب واقع شد و میرزا عبدالله و سلطان سعید متعین
در اطراف و جوانب سمرقند دامن کشت تا از آن دست بیرون در کردن عصمه حایل گردید بحر مردم رقم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و درین اثنا میرزا عبدالله
شنید که میرزا علاء الدوله از ضربات سپاه میرزا ابوالقاسم بابر منهزم گشت و میرزا عبدالله چون از حال طالب عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز
تافت عاقبت آن دو پادشاه بسط محاربه را بالعالم در هم شکسته و میرزا عبدالله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته بجانب بلخ توجه نمود لشکریان
نواحی را در طی رایت جوانش مرتب ساخت ذکر توجه شهریار کامکار میرزا ابوالقاسم بابر در نوبت ثانی بجانب بلخ و ولایت ماوراءالنهر

میرزا ابوالقاسم

بدخشان و در قدم آمدن میرزا ابوالقاسم بابر چون بر جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت میرزا اویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین نصب فرموده با لشکر خراسان
بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در فصل زمستان در آن زمستان که برودت هوا سمندر را در میان آتش بیم افسردگی بود اقامت کرده انتشار داشت منازل و مراحل طی نموده
گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات ظفر آیات آگاه گشت بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت و میرزا بابر بقبة الاسلام نزول
نزول فرموده از کثرت برف مجال حرکت و قلت رفتار سمند رستم عنان با وجود مانع عنان عزیمت بجانب میرزا علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب
جمعیت امرا و لشکر برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در تنگنای کوهی غریب وادی در کشیده بود و خاطر از
عزیمت قرار داده و میرزا بابر کوچ در عقب میرزا علاء الدوله را باز گشت آورده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای ایالت ولایت
بلخ و شبرغان و قندز و بغلان و در ... ایراد مع ضمایم و ملحقات برسم سیورغال با میر بردوش بلادر آنجا و برادرش امیر علا ارزانی داشت و ایشان
مدتها برسم جانسپاری و خدمتکاری شهریار جهانبان قیام نموده بعضی از انواع آن دو برادر را در سخاوت و شجاعت و مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات
رضیه و سمات مرضیه از امرای زمان ممتاز بودند و در سلک امتیاز داشتند قبة الاسلام در ایام حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجایی رسید که غیرت فزای
مصر جامع گشت و امیر بردوش در علم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم هرات شد و از ایام
عنایت پادشاه جهانبان در دار السلطنه هرات آرای رای مقصود و متوقع آنکس بحفظ هر کس بعضی احوال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب بلخ اویس
بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین بازداشته چنانچه سبق ذکر یافت و بکار رسیده حفظ بدایع آن مکان را که آن به اهتمام بر نهاد تصاعد نموده اسباب حصاری
سوقی ترتیب نمود و دیده نظر که در آن حجره ماند بر دروازه حصار را زنگ عمارات حیث و گاهی در انجا می نشست و جمعی کثیر از ملازمان و سپاه رجال با بنیه و سپر
و دشنه های تیز و دیگر اسلحه برکشیده پیش او می ایستادند و گاهی در انجو صبح شراب میخوردند و بعضی از اصحاب ملاحت و ارباب صبح حجت و جوانان از پای حصار
میگذشتند بر وجود تکلیف مجلس خود تطلبید و شراب میداد القصه با آنکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنه هرات رسید در باغ تخته نزول فرمود اویس
بیک همچنان بر عصیان و طغیان خویش اصرار نموده بر ظلم و بیداد و فسق و فساد در پیش شغل میبود بعد از وصول رایت همایون سلطان ابو اسحاق اشتغال نموده حصن
قلعه اختیار الدین حصاری در غایت متانت و در صلابت و دران زمان مشحون بذخایر فراوان بود امرا در باب تسخیر آن بتحیر گردیدند و آخر الامر مبارزان
حمله خواهیم انداخت و شب پادشاه بوعده خویش آمده و بشیر اهل آن زود که بنده کان در القلعه در شب سی ام ماه شعبان مبرسیم و جا تنفیذ از جهاد ال القلعه درامده گرد
و ایشان تا انجا رخنه غلغله در حصار افتاد و میرزا بابر رسیده و اویس تا بدر حصار آمده از جمله پهلوانان شیخ منصور در آن داخل اویس خنجری برو زده او
در خندق افتاد و هلاک شد و دیگر دلاوران خود را با اویس رسانیده او را بیرون آوردند و سر از بدن جدا کرده نعش بر خاک مذلت و هوان انداختند
و بعد از دو سه روز برادر اویس کوچک و مراد ترکمان که مقرب او بودند قلعه را تسلیم نموده و ایشان را از انجا بروی هرات آورده بعز مال شحنه قهر گردن زدند
و درین اثنا یکی از مخصوصان امیر علاء الدوله بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسانیده که جناب پادشاه نزدیک بشهر رسیده و در دامن کار زار عاجزانست میرزا بابر
فرمود تا بتفحص مشغول شدند و یادگار ... و امی ق اسکندر بیک بردند و در اثنا از انجا بیرون کشیده با علی و کرده و شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیدند و حکم قتلش فرمود

به جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط ساخت و بعد از ورود شیخ خلاصی از آن جناب ارض عرض آن وقت با مولف ذکر محاربه نمودن میرزا عبدالله با ابوالخیر و سلطان

سعید و اختصاص یافتن آن حضرت بسعادت مند بلند مکان و دیگر وقایع و حالات آن سلطان سعید و ابوالخیر خان با لشکری گران از جانب

بانکث و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا متنفر و متفرق شدند خان فرمود که سنگ یده در عمل آوردند اوزبکان

بآن کار مشغول شدند چند روز ابرهای تیره فام و بارندگی دمدمه پدید آمده و حجاب سحاب مانع رویت جمال خورشید جهانتاب شد مرکب‌ها [illegible] در دشت و صحرا

بوده بقریه [illegible] در جانب شمال [illegible] واقع شده رسید و از [illegible] توجه نارسان [illegible] فوج لشکریان میرزا عبدالله با دادی سلطان

سعید ملحق پیوسته و جمعی در قصر میرزا عبداللطیف گرد آمده بعضی از میرزا عبدالله تنها دیده [illegible] سلطان سعید ملحق شدند و میرزا عبدالله با سپاهی منکسر

از آب کوهک گذشته در برابر دشمن هر دو فریق بعد از [illegible] بر انفاس رو فتن بکار به و قتال اشتغال نمودند میرزا عبدالله چندانکه طاقت و توان او بجای

ثبات و وقار [illegible] دست راست و دست چپ او تمام [illegible] و کار از دست رفته قلب نیز مانند دولت منقلب گشت و آن شهزاده صاحب جلال عنان ارتحال

گوشه روی بانهزام نهاده در حین گریز قوایم باد پای شاهزاده در آب و گل در پیش آمد تا بزانو فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را بگرفتند و پیش سلطان بردند و آن حضرت

فرمان داد تا در همان روز حضرت شهزاده را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید عروس ملک

و اکثر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا یافتند انواع خرابی از ایشان بر عقب رسید و از آنچه در آن چند روز اندیشه نمودند چون نزدیک بدروازه سمرقند رسیدند

سلطان با یکی از امرای اوزبک در [illegible] اما آن حضرت معلوم بود و در منع از حفظ و حراست پادشاه آگاه [illegible] اسبان [illegible] و بعد از آن هر جا

متصل باشد [illegible] و امیر مواجه نموده الا [illegible] دروازه [illegible] امیر [illegible] سلطان هنوز [illegible]

و آن حضرت از جوی بیرون آمده تازیانه بر براق برق رفتار زده تا دروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد که منم سلطان سعید دروازه را باز کنید تا از اسب فرود

سلم دانسته بر فور دروازه را بگشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و دو سه برابر مردان کار و دلیران [illegible] رسانیدند و بضبط برج و باره قیام نمود ابوالخیر در بیرون

مبهوت و متحیر ماند و سلطان سعید پیش خان کس فرستاده پیغام داد که این ولایت از ارث پدری چاره [illegible] و خان تخلیص خویش در اینجا توقف نخواهد نمود

بحسب ارث و استحقاق ولایت بمن میرسد اکنون حق بمرکز خویش قرار گرفت اگر چندان متوقف نمود [illegible] قیام نموده بود و ابوالخیر خان صلاح در

مصالحه دیده سخنان ملایم در برابر بگفت و سلطان سعید در استرضای او کوشیده و از نقود و جواهر و خلع و فیلان و اسبان رهوار و شتران و استران قطار آنچه مقدور و

میسور بود بیرون فرستاده و خان خوشنود گشته مصلحت در مراجعت دیده روی بدیار خود نهاد و در مقر عز و مستقر شرف خویش آرام گرفت و چون جناب مرتضی مآب

شیخ الاسلام خواجه مولانا که رئیس و رئیس اهل علم بود و میرزا عبداللطیف صحبتی عظیم داشت و پادشاه از اشاره او بکار [illegible] شده بود دولت میرزا عبدالله

بالغرض انجامید و سلطان سعید پادشاه شد بر جناح استعجال از سمرقند رحلت نموده بخراسان در آمد و میرزا بابر در آن اوان متوجه مازندران

و خبر استیلای سلطان سعید بر ماوراء النهر و از خواجه مولانا شنیده ایشان را فرستاده و آن جناب را از روی اخلاص [illegible] و وصول او را رکن

دولت [illegible] بشارت آن حضرت باستقبال او شتافت فلهذا چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بر پای خاست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورد و از حال

النهر

النهر استعفا نموده مهد علیا جناب خواجه مولانا در خراسان متوقف شد و محترم روزگار گذرانید و تا آن زمان که رایات سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت **ذکر توجه رایات**
سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان و وقوف آن بهادران و حرب الجناب با میرزا بابر و از پای درآمدن و وقایع و حالات آن
یورش و چون هوس تسخیر خراسان بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت و نوجوان بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاده و لشکر جمع
آورده فرمان داد تا در بلده لشکرکشان موجب فرموده عمل نمودند و موکب ظفرنشان از بلده طیبه شیراز بعزیمت فتح خراسان روانه شد
باصفهان رسیده میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام بتفصیل این احوال شنیده خواجه مولانا ابراهیم را بسفارت پیش میرزا سلطان محمد فرستاد تا آتش فتنه را
و بجوبد آگاه گرفته بزلال موعظت و نصیحت فرونشاند و بر وجهی که مصلحت داند در اصلاح آن کوشد و هم مصالحه بفیصل رساند جناب شیخ الاسلام که موجب
فرموده فرمانفرمای ایام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از مراسم تعظیم و تبجیل دقیقه فرو نگذاشت
و لجه وظیفه مروت بتقدیم رسانیده و الجناب بشرایط رسالت قیام نموده با آیات و احادیث حسن صورت مصالحه را بنظر پادشاه جلوه داده میرزا سلطان
محمد بین الراد عین تردد و جمعیت خواجه مولانا چنین نوبت آمده کرده الماس صلح مکرر کرده آنکه الامر قرار بدان داده که از مملکت خراسان داخل
عراق باشد و خطبه و سکه بنام دعوت او بود و قسم میرزا بابر بر موشح و مزین کرده و درین جمله از جانبین عهد و پیمان بسته و خواجه مولانا بازگشته بعرض
شهزاده فیروزی اثر رسانید و میرزا بابر اعتماد بر صلح کرده با زنان رفت و مردم خراسان جهت اقامت زمستان در آنجا فوربا ترتیب داده بودند درین اثنا
خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته باسفراین رسید و از استماع این خبر آثار تغیر در چهره میرزا ابوالقاسم
بیدا گشت سپاه جنگ بر فضای ضمیر انورش استیلا آورد و بعد از تقدیم مشورت خاطر خطیر بر آن قرار داده و چون شیر خشمناک با سپاهی افزون از حرکات درآمد
رنجیده از زنان بیرون آمد و چون میرزا سلطان محمد بجانب اسفراین روان شد و از طرف دیگر امیر ... ولایات خراسان فرستاده از آنجمله امیر
عبدالرحیم دولدای را بضبط ولایت روانه ساخت ... امیر چون بالکه در رسید مولانا احمد ... تعلق ... بالغاق ترکمان داروغه ...
بعزم رزم عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شد ... گرده لشکر رسیده آتش جنگ برافروخته شد و لشکر خراسان غالب آمده و عراقیان راه گریز پیش
گرفتند و عبدالرحیم اسیر ... از پای درآمده سر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر فرستادند و چون در مقدمه امر چنین فتحی روی نمود
خراسانیان ... و ظفر ... شده و جنگ تازه ... با شوکت میرزا سلطان محمد چون بشنید که میرزا بابر متوجه اوست از اسفراین بازگشته روی توجه باستراباد
نهادند و سپاه بیکران در موضع ... بهم رسیده صف آراستند ... میرزا سلطان محمد ... شمشیر ... میرزا بابر
بحملات متواتر ... از دو جانب بهادران هر طرف در میان میدان ... شمشیر ... امیر نظام الدین احمد ... جلال
الدین ... میرزا احمد ... از جای برداشته ...
ساری ... راه فرار پیش گرفته و میرزا ابوسعید ... از لشکر عراق مفارقت کرده پیش میرزا بابر آمده عرضه داشت که میرزا سلطان محمد قاصد ...
بازگشت ... میرزا سلطان محمد ... لوای جلادت ...

فتنه‌ها حادث و لشکر هرات از پیش حمله او گریزان شده و او میان سپاه فتنه درآمده و عنان عزیمت منصور از اطراف و جوانب قوم پیش نهاده عراقیان را از مدد او باز داشته
در آن ملاطفه که طوایف لشکرش و کوشش بهادران جانبین از خبر وفات سلطان شیخ ظهور آمده و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و لشکر سپاه
عراق او فتاده راه فرار پیمودن گرفتند و میرزا سلطان محمد را اسب در میان معرکه بکبو اشتباه شده تنش را زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او را هم در همان گاه پیش میرزا
ابوالقاسم بابر بهادر بردند و او را در سواره استاده بجای آورده آن جناب مظفر و منصور بنظر زبان حق میرزا از نشیب برگشت و دیگر از جانبین چه روی داد پهلوان آن جناب
آمده فرمود چون دل مسلمانان قوی و دیگر آنکه برادران گشته و دیگران رفته‌اند هیچ از آتش آن صورت نشد تا با لشکری بدو چنین کشیدی و چنین گرفتار گشتی
میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای برادر امور مملکت را امثال این قضایا روی نماید و میرزا را با برنسبی و اغوای جمعی مردم کوتاه اندیش در برادر نام ناموس
دیگران و خویش برانگیخته لقب برادری چنانکه شجاعت و مروت و سخاوت از آن دهر مثل او فرزندی کم از لهای فراوان متولد نشده بود فرمان داد و از
بد نامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانیش چهار سال و دو سال حکومت کرده و پنج سال بعهد حضرت خاقان سعید جمعه بهشت مکان و چند سال
دیگر باستقلال و نعش غفران مآل آن شاهزاده را به دارالسلطنه هرات رسانیده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در مرقد میرزا بایسنغر دفن کردند
بجاه او چه بر آسمان گفت گوید : یکی از طرفه عادت حسین آن بود که از غرایب اتفاقات و بدایع حالات آنکه حرم محترم آن جناب آغا بیگم خانم در فراق یونس قدیم
بسر دلدار کشته برادر و دو پسر پیش نیکبخت نامدار بود و سه روز سرشت ناگوار مرگ چشید و میرزا بابر چون فتح نامدار مظفر و منصور گشته شکر نعمای الهی
بجای آورد و فتح‌نامه‌ها باطراف ممالک روان فرمود و طنطنه کوس عظمت و جبروت بسمع سکان ملک و ملکوت رسید و چون خاطر جمع
رحمت بهم دیگر برادر خود میرزا علاء الدوله را و اعیانه همراه خویش داشته پرداخت و فرمان داد و جهان بین او را از نور باصره باطل ساختند
و تعظیم آنکس هر این کار نیست به تحریص او بعیه میرزا علاء الدوله بلطایف حیل آب در چشم آورده میلها را محکم نبرد و آن شفق میلهای آتشین از نظر
آن جناب کشید و میرزا بابر ره طریق لطف و کرم و دوستی و حسن وفا و حقوق مذکور بود برادران ترحم نفرمود و نشنید و در قطع رحم خود را در سلک یزید و مسعود و میرزا
عبد اللطیف و سایر شاهزادگان بی باک انتظام داد و اگر عذر برادران پذیرفته در رقم لا تثریب علیکم برایشان کشیدی و در میدان دنیا گوی سبقت بلکه ملک رم فلک
و محاسن اوصاف ربوبی در روز جزا موجب رفعت جاه و افزایش مثوبات او بودی لاجرم از آن ثواب توفیق از نازار برکت
بزرگان کرام دیار او بدید ذکر نهضت حضرت خاقان ابوالقاسم بابر بهادر به مملکت فارس و عراق و معاودت آن جناب و ممکن شدن رایات همایون
بمملکت هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات در روز میرزا بابر چون خاطر از جانب اخوان جمع فرمود عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید
و بر آن سبب که میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود و علامات و نشان ولایت نمانده و عبور از قلم امکان شورت را بجا برای قرار گرفته بدیار ترشیز رفته از راه یزد متوجه
مملکت عراق شوند و این بخت یاری بود فارق قانون توجه کرده و در قانون راه عراق از پرده تقدیر بیرون افتاده و میرزا سلطان محمد در اثنای از راه
و محل عبور سلاطین گردون اقتدار نبوده و جمعی بر ضعف و فتور سپاه پادشاه رفتند و دیگر خط آن بود میرزا بابر بعد از واقعه میرزا سلطان محمد
باوزبکیان در سنه بجهت آنکه منصور میرزا لشکر خراسان

واجب الاتباع بوس لشان نام میرزا جهانشاه مشرف نفاذ یافت و در باب خطبه و سکه سخن راندی و او در مطالعه بسط و بحث خوانده و از هر روی وعید
کلمات در میان آوردی تا تاریخ کلبه بران مرتب گشته تا انگه چون موکب همایون بطرف بلده تون رسید و غله دران ولایات نایاب شد و رعایا غله را
بهای اعلا در صد و بیع می آوردند و میرزا بابر از معدود لشکریان هر جا غله یابند تصرف نمایند و سپاه قیامت نهیب بهای غله حبش از خانهای مردم رفته انجم از نظر
ایشان می آمد برحی داشتند از انچه داشتند و هیچ دقیقه فرو نگذاشتند و آتش فتنه از بلده تون در حرکت آمده بمنازل طی فرموده بدار العباده یزد رسید
و در کار بود و شرف انزا اطراف بدرگاه عالم پناه رسیده شرایط تهنیت بجای آورده و از امرا میرزا سلطان محمد اولاد و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر نظام
احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پابوس مشرف شده ترتیب یافته برلارت دیوان اعلا متعین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا
یعقوب سعادت ملازمت استسعاد یافته بنصیب وفور عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده و قطع مسافات نموده به شهر
شیراز نزول اجلال نموده اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ایشان
انداخت تا وقت و میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت نشان با خوبرویان مصاحبت و مجالست نموده اسباب عیش کشاده و فرح و انبساط بمرتبه داشت
و چون داد لهو و طرب در داد از بزم عشرت و خلوت بارگاه سلطنت عزم نمود و دران اوان واقعه میرزا سلطان محمد در موضع [illegible] ولایت میرزا بابر
ولایت عراق و فارس را بامرا عنایت فرموده هر یک را بجای فرستاد و از آنجمله [illegible] را با میر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را با امیر درویش علی باز
گذاشت و ایشان از راه ری متوجه قم گشته در نزد امیر شیخ علی با رعایا مصالحه نموده و خود از خوف [illegible] گرد امیر و بیچارگان از عاقبت اضطرار [illegible] از آنجا
و در آن نواحی بجهت توش جمع شده ترکمانان مانند بلای ناگهان در منزل شیخ علی بهادر زده گرد دند و او را گرفته پیش میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ری
در تحت کلیه مملکت عراق گشت [illegible] بسبب حرب و جنگ ترکمانان آمده و ایشان بعد از فتح ده متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی
با رعایا با ایشان معاش پسندیده نموده بعد از چهار ماه که قم متولد [illegible] امیر درویش علی [illegible] در شهر محصن شد و از آنکه محاصره
مشغول گشته درین اوقات میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال داشت در آن حال [illegible] و از آنجمله امیرزاده الوند ولد
امیر اسکندر قرا یوسف بموکب فلک احتشام پیوست محفوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه پادشاه عطابخش عموم پوش از شهر شیراز بجانب
دلگشا شغل بعد خبر فتح ساوه و گرفتاری شیخ علی بهادر و محاصره امیر درویش علی را شنیده و توجه همت بر دفع فتنه ترکمانان گماشته امرا عظام را بجانب
اصفهان روان کرده و [illegible] بامیرزا معز الدین سنجر تفویض نموده بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شده در اثنای راه ایلچی
رسیده از تقریر او خبر [illegible] و در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده و چه میرزا علاء الدوله خروج کرده و جمعی بسیار از [illegible] گشته اند بیان این
سخن آنکه [illegible] جهان بین میرزا علاء الدوله [illegible] چون میرزا بابر از خراسان بعراق آمد انجناب [illegible]
از مشهد مقدس [illegible] اندخود و از آنجا به بلده فاریاب رفته و در آن مملکت رایت عظمت و سلطنت برافراشت و آن ولایت [illegible]
والوس ارلات بعضی امیر [illegible] کار شده [illegible] ایشان مادام الحیات بواسطه سلطان شاهزاده [illegible]

و میرزا علاء الدوله مجموع مملکت را خاصه خود می‌پنداشت بلکه ملک خویش می‌انگاشت و امیر سلطان محمد مسعود ولد امیر بایزید کارشده و برادر امیر ارلات امیر سلطانشاه نوه

عالمیان اتفاق نموده کمر خدمتکاری او بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی تا با وصف میرزا علاء الدوله آمد بیت ازو رهایان به ابد رواج یافت

در صحبت یکان درت بسته اند میان ؛ و بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که حرکت بجانب

بلخ رونده خاطر از امرای هزاره آنچه فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بطرف خراسان معطوف دارند و بمقتضی این عزیمت لشکرهای آراسته

متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزاره آنچه سپاه بلخ و آن نواحی جمع آورده و عنان شجاعت بطرف قوم ارلات تحریک داده و جنگ

هر دو گروه در برابر هم رسیدند شمشیرها از نیام برکشیدند و سنانها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان در معرکه جویها روان شد و غلبه لشکر

از سبزوار و تیز عاجز شدند راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان محمد مسعود ارلات رعایت نام و ننگ کرده پای ثبات و وقار محکم ساخته در میدان داشت جنگ

میکرد و مردی می‌نمود ناگاه از شصت قضا تیری بر حلق او آمده امرای هزاره آن مظفر و منصور گشته غنایم نامحصور گرفتند و میرزا علاء الدوله با جمعی قلیل وادی

گردان شده بیوندند و دیگر مردم او در اثنای طریق با وثاق شدند و از راه لشکر امیر غیاث الدین متوجه دار السلطنه هرات گشت و در شهر مذکور و بلوکات غبار

فتنه و آشوب برخاست و امرا عظام اسلام را از قبل میرزا بابر در ولایات بحکومت قائم بودند منش امیر ادریس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ

و امیر خلیل ارسوخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیش از همه شاهزاده را در نواحی هرات دریافت و میرزا علاء الدوله با معدودی چند

بنا ورده در ضمان سلامت بیرون رفت و لشکر بانش متفرق و پراکنده شدند تا لشکر بانش بهرات حکم میرزا علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش نظام

شد و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در روز پنجشنبه سیزدهم شهر رجب از آنجا عنان عزیمت برتافت

مرکز دولت و مقر سعادت خویش منعطف ساخت و در بیست و دوم ماه مذکور رایت مذکور در تفت یزد نزول اجلال فرمود و بجناب فضیلت مآب حقایق آیات مولانا

شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره مند گشت و موکب همایون از بلده یزد روان شده چون بتون رسید الوکای ارلات از تون زمان

بار بسته امیر غیاث الدین سلطانحسین در رکاب نصرت انتساب از آن نهضت نموده بود و مکتوبی بر عرضه دار السلطنه هرات مبسوط گردانیده و در آنجا بعض

حال میرزا علاء الدوله کرده چنان بوضوح پیوست که حضرتش بعد از فرار از معرکه امیر پیر درویش عازم سیستان شده و از آنجا بجانب عراق رفته با میرزاده جهانشاه

در دولت ملاقات نموده و ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن بلده بشب در کامی و فراغبال روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع اعدا

جمع شد بساط بهجت نموده و مجلس بزم و طرب آراسته و از دست فیض کف انعام ارشام تا صبح و از صبح تا شام راح و ریحان و شراب ارغوانی نوشیده

تا مدتی در آن دیار مواد بی‌غمی و خرمی میکوشید و چون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت نمود انواع قضایا در آن دیار روی نمود یکی از آنجمله آنکه

میرزا سنجر بر حسب فرمان منضبط ملک فارس بود و عنان گرفته بعد از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیض میرزا

ابوالقاسم بابر مستعد گشته و دیگر آنکه بر ولایت فارس و عراق استیلا یافته شب می لعل و من رغبت ملکا چنانکه بعد از استاد سال از دست انجدان بیرون

رفته چنانچه مضمون انتقال ارث فی الکلام کرده و آنچه بوضوح می‌پیوندد و دیگر آنکه تا آنکه بعد از چند ده منصوبه جده قم شدند و آن شهر را محاصره کردند

در ولایت قم همّت در مدافعه و مدافعت مساعی جمیله بجای آوردند عاقبت بعضی از ارباب فتنه و شر با لشکر بیگانه یار و آشنا شدند و آن عبده الله پسر امیر
را که والی بود دستگیر کرده و مستحفظان قلعه چون در عهده حفظ بودند لاجرم [illegible] شد و از ابر تسلیم نمودند و دیگر آنکه از الوس ترکمان لشکر گران عزیمت اصفهان
نمودند و رئیس قطب الدین ورزنه و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر که با مخالفان موافقت نمودند و مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر را
بخراسان آوردند و چند گاه ارباب ابرقوه از هیبت و شکوه ترکمانان تهیه بسیار کشیدند و از متابعه ایشان روی برتافتند و بجهت حصار مستعد
بودند و میرزا بابر امیدوار بودند و دروازه‌ها بر کشیدند و در جواب ترکمانان بجز از سنگ و تیر از ایشان چیزی نشنیدند تا آنکه دست از محاصره باز داشتند
و مدتها نایره حرب و جدال اشتعال داشت عاقبت رعایای بیچاره بجهت عسرت و بلا و غلا گرفتار گشتند و چون از جانبی کار ایشان بجان رسید و از [illegible]
گشته کار د به نجات باستخوان رسید لاجرم صلح پیش آمدند و ترکمانان بی باک بشهر در آمده دست بغارت و تاراج بر آوردند و نهب و
سبی اکتفا نکرده گروه انبوه از مردم آنجا بقتل رسانیدند و قضیه استیلای ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه روی نمود
و چون میرزا ابوالقاسم بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که با دیگر لشکر بجانب عراق کشد و امرای بزرگ را در کنار ایشان نهد لاجرم
بر احضار لشکرها فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح ساخته و دست جود و احسان برگشاده در این سال حضرت ارشاد منقبت ولایت مرتبت مقتدای ارباب
کشف و علوم مرشد طوایف نوع انسان شیخ بهاء الحق و الدین عمر از این سرای غرور ارتحال نموده بجوار ملک حی اکبر پیوست و میرزا ابوالقاسم بابر
بر سر سجاده در مسکن آن حضرت بعد از رفتن مراسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران [illegible] را بتعظیم و اجلال تمام فرموده تا بر سر خیابان [illegible] در آنجا [illegible]
خرام فرمود و آمده سر تابوت را بر دوش گرفته چند قدم بر خاک نهاده و بحسب اتفاق حضرت [illegible] حضرت [illegible] نماز گذارده [illegible]
مدفون ساختند و بادشاه در تربت [illegible] موضع متبرک [illegible] عمارت [illegible]
دادند و در این سال خواجه نیکو سیرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بمنصب میرزا بابر [illegible]
بر مزاج استیلا یافته [illegible] ناتوانی روی نموده [illegible] بمشهد [illegible] رسیده و در مزار فایض الانوار حضرت قطب سماء ولایت شیخ زین الملة و الدین الخوافی
مدفون شد [illegible] بر سر آن مزار عمارت عالی ساخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آن وقف نمود [illegible]

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر از خراسان بجهت استیصال قوم ترکمان و قشلاق نمودن در ولایت جرجان

چون میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت شوکت و حشمت برافراخت در اول فصل تابستان بجانب دیار جرجان روان شد
و مراحل و منازل پیموده [illegible] چند روز [illegible] در آن منزل [illegible] ابن محمد
آنکه میرزا بابر در وقت یورش عراق میرزا [illegible] را بحکومت دار العباده یزد باز داشته [illegible] در ولایت [illegible] چون [illegible] ترکمانان
بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] ملک [illegible] از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم [illegible] میرزا [illegible] میرزا بابر [illegible] اندیشه

ونه انشسته برپای ارسپرا بسواری نهاده اند هر کس را دست نمود دانعفران قرار داده در هنگام شرب مدام رایام جلوس وصحبت یاران بسم انعام در ضمن
چنان صنعت مشهور در هر چه خواهند از نقش میرهد و دست بروی نمایند و از محرمان این راز شخصی در برابر نجاعت در نزد بهرصورت که بدیک الان از هوس
میرزا بابر راست نیه و باد شاه فرموده تحقیق این امر نمایند که امرا و ارکان دولت متعلق شده نشوند و بموجب فرموده شنوده بعد از تفتیش بوضوح پیوسته آن سخن
راست لکن دغا ازان بدانچه زر اگر چه فتنه رسینه ندوده و کس از قاتلان میرزا عبد اللطیف در میان انتظام داشته و از بیم سلطان سعید گریخته آمده نزد او بود
و میرزا سلطان خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دویم رمضان او نیز براه عدم روان شد و میرزا بابر میرزا سنجر را تربیت و عنایت نموده و اسباب سلطنت
او را مهیا داشته بدلاسان کرمان فرستاده و بنفس هایون بعد از انقضای ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان علی فرزدی نشان گشته و در آن مقام
امیر شیخ حاجی حاجب جمع آوردن لشکر متوجه قندز و بقلان گشته تا حدود بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده و بشرف پایبوس مشرف شده چون
زمستان نزدیک بود بعد از تقدیم شورت قشلاق مملکت مازندران گشت و در یازدهم ذیقعده صحرای دشت سلطان آباد و استرآباد مضرب خیام ملک
احتشام گشت و موکب هایون در آن زمستان در ولایت جرجان اقامت نموده ملوک اطراف بخدمت سلطان نوشتن جستند از آنجمله قدوة السلاطین
و افتخار آل طه و یاسین امیر سید عبد الکریم والی جرجان حاکم ولایت استرآباد و ری بهجای رودی طغرلی بوبت و پیشکشهای باد شاهانه گذرانیده و حظوظ النعمات
احترام گشت و همچنین سیادت پناه میرزا بیگ بخدمت رسیدند و میرزا بابر همه را به تشریفات فاخره نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بهار رسید
رسید میرزا بابر از یورت قشلاق کرده کوچ در مرغزارات جرجان بر سر سبز عمر نمود ناگاه از جانب شیخ ایلچی رسید و خبری متوقع نمود رسیده چنان اثر آن
سخن آنکه امیر برادر شیخ و برادرش امیر علاء هزار اسپی که از جوین گذشته بالنگری گذرانیده و نوحی بولایت سلطان سعید سلطان ابو سعید میرزا [illegible]
و بجانب چند نوبت عفو و اغماض نموده عاقبت زنگ خشم جهانسوز اشتعال یافته از آب امویه عبور نموده بطرف خراسان روانه شد و امرای او با ترتیب جنود
از اطراف شده و خویش را رسانیده و بعد از کوشش و کوشش بسیار ظفر و فتح نصیب سلطان سعید شده امیر برادر شیخ و برادرش امیر علاء خود را تعقیب رسیده
و مملکت ایشان در تحت تصرف کارکنان درگاه آمده و سلطان سعید در ظاهر بلخ تمکن تام ارام گرفت و چون میرزا بابر از این خبر استماع نمود و فتح آن قشر را [illegible]
عراق دانسته از عرصه استرآباد مانند برق و باد در حرکت و سرعت نموده [illegible] ترتیب اسباب یورش ماوراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین
اسمعیل سمنانی را از عظمای ارکان دولت بود برای تحصیل مال و ضبط سپاه و استخراج اسب و زود بدار السلطنه هرات فرستاد و جمعی امرا را مصحوب
او روانه ساخته و خواجه [illegible] مقصد رسیده آنچه امکان مطالبه بود بقلم در آمده و آنچه در خزینه حیال داشت در اندک فرصت از رعایا مستخلص کرده بر
وسیله خطیر تحصیل موصوف شد و میرزا بابر جلگاه بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین اسمعیل پیرامون اردوی دولت [illegible] پایبوس استسعاد یافته مفصل آنچه گرفته بود بعرض
عرض رسانید در عنایت بادشاهانه مجموع آن وجوه را بر امرا و لشکریان قسمت فرموده درین اثنا سمع علیه رسید که در آن اوان امیرزاده علاء الدوله
از جانب [illegible] بشتاب گریخته پنهان آمده بود و جواهر نفیس ابدار همراه داشته و دادن قبول حکم کرد [illegible] امرا و دیوانیان بجستجوی آن [illegible]
بدخشانی و در ابدار و گوهرهای شب افروز و کمر جهت بر میان بستند و بیرون دولت روز افزون الجواهر قیمت و بهای آن در ضمن مخلص دیده کرده [illegible]

از بیحچه

در ملک محمد سید اشد و همین شهریار جوانبخت جهان بخش رسیدند و آنجناب بگوشه چشم در آنها نگریسته فرمود در اینجا مناسب نیست آنگه ابروی پوشان

حرم و طایفه محرم بجهت ارزانی داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای ابجد میرزا ابوالقاسم بابر از نهضت بجانب ماوراء النهر و ذکر

وقایع و حالات آن** بعد از جمعیت لشکر میرزا ابوالقاسم بابر بانتقام سلطان سعید از دار السلطنه هرات نهضت نموده چون کنار آب غاب محل نزول لشکر

نصرت اثر گشت از جانب خبر رسید که سلطان ابوسعید از گذر [illegible] گذشته بدار الملک حصار نزول فرموده آمد و میرزا بابر سرعت نموده متوجه

شد و در آن وقت صحبت عالیحضرت قدوه مشایخ روزگار زبده مقربان بارگاه اکبر یگانه خواجه برهان الدین ابونصر پارسا قدس سره متوجه شده

با نواع نصایح و موعظه مستفیض گشت و هر چند خواجه بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان پل کشتی از جیحون عبور میسر نبود و کشتی یافت

نمیشد فرمان جهان مطاع صادر یافت که امیر پیر درویش ترخان و امیر احمد و امیر سلطان بخش اولاد امیر فیروزشاه و امیر شیخ ابوسعید [illegible] متوجه

آب شوند و [illegible] بنظر رسیده که رود جیحون از رودهای بزرگ شمرده اند پنج آب است آب از هنگ و آب [illegible] و آب [illegible] و آب وخش و آب [illegible]

نهایت القصه امرا بموجب فرمان بآن طرف روانه شدند و موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمده [illegible] از معبر [illegible] عبور فرموده

از هنگ آمده چند روز در آنجا توقف نمودند و حکم واجب الاتباع صادر شد [illegible] بالای آب [illegible] از معبر [illegible] باب [illegible] گذشته

عبور نمایند و چند کشتی در گذر [illegible] جمع آوردند و در این اثنا امیر سلطان برلاس و امیر احمد را که از عظمای امرای سلطان

سعید بودند گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و امیر سلطان باعزاز و احترام تمام مخصوص یافته در دیوان اعلی معزز مجموع امرا و ملازمان درگاه موکب

نمودند بعضی بر پل و بعضی بکشتی از آب گذشتند و میرزا بابر پای در کشتی نهاده مقرون بسلامت و نصرت از آب گذشته و از آب دیگر عبور فرموده

[illegible] پادشاه از آب وخش هم [illegible] بسلامت گذشت و فرار [illegible] نموده بولایت حصار در آمدند و از آنجا بجانب ترمذ [illegible] شد

و در آنولا خواجه نظام الدین فرموده [illegible] جلال الدین [illegible] تبریزی [illegible] رسیده اند و امرا ملازمت

کرده و حدیث مصالحه در میان آوردند [illegible] در جواب سخن [illegible] برادر زاده [illegible] علاء الدوله

البلوغ سخنان [illegible] مراد [illegible] داده اند [illegible] سلطان ابوسعید میگوید [illegible] الملک [illegible]

گرفته ام آسان از دست نخواهم داد و پای ثبات و قرار استوار داشته [illegible] نخواهم گذاشت [illegible] آغاز

ستیز کردند [illegible] و در این اثنا حکم جهان مطاع صادر یافت

جمیع سپاه [illegible] و بموجب فرمان [illegible] سوار شده با شمشیر و ترکش و خود و جوشن [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] قیام نموده [illegible]

[illegible] احمد [illegible] سوار [illegible] روان شوند [illegible] بابر [illegible]

[illegible] منازل [illegible] شهر شوال [illegible] ملک [illegible]

و تنگی سمرقند نزول اجلال فرموده و از بهر اینست و خلل در حدود ماوراء النهر تا غایت نزول در ظاهر بلده سمرقند تمکین داشت بنابرین سپاه خراسان العنوه کرده

و سمرقندیان مطلقا داعیه جدال و قوت مقابله و مقاتله ندارند و بدین غرور هر کس از دلاوران لشکر منصور را داعیه شده که عنوة بدروازه سمرقند رسند و کاری

از پیش برد ذکر نهضت سلطان از باغ دولت و فرار تمون و خاطر بتحصین روز کار باغ قرار دادن سلطان سعید چون شنید

که میرزا بابر از خلخل باز ندران متوجه اینجانب بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخته و امراء و ارکان دولت از وقف دست طرح مشورت در میان

انداخته را بهابران قرار گرفت العزرا احد خواندند سمرقند باز گردید و سلطان سعید بطالع سعد و بخت میمون از جیحون عبور نموده لشکریان را اجازت داد و در کمال

خودروند در رایت نصرت شعار را بجانب مستقر شرف در حرکت آورده بدار الملک خویش نزول اجلال فرموده و چون بسمع علیه میرزا بابر از

آبهای عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید انجناب حقایق آیات در حضرت سرور ابن نقطه دائره خواجه ناصر الدین عبد الله که خاطر انور او محیط انوار الهی و محل ورود فتوحات

نامتناهی بود قدم پیش نهند لاجرم در خلوتها بصحبت حضرت خواجه شتافت و از حل این قضیه و رفع مشکل در رفع الحادثه نازل استطلاع و استکشاف نموده و در این

اثنا ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان مولکات استغاثه پیش خواجه شهزاده بردند و باتفاق گفتند و الحمد و المنه که درین شهر ذخیره فراوان

جمعیت و اسباب و اسلحه جنگ مرتب و مهیا در شاهراه شهر کلان باشد در مدافعه وفی صحبه بکوشیم و شهر خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه

همت در اثنا داشت و معهود در حفظ بنا درند و دل بعنایت حضرت کرد کار بسته لشکر خراسان پرواز نمود بشارت حضرت خواجه سلطان

سعید فتح و غلبت برکسان فرموده و زمان داده از هر طرف شش و سنگ و آلات استعدادی بوده باشد بشهر در آید بقیه اهل از اطراف و اراضی بشهر

دلیل و دست بروج موجب فرموده علی مقتضی حکم کرد در هر دروازه از امرا هر کس محافظت نماید تمیز ترک و تاجیک در هر برجی خم آب و دیگ روغن و هیمه فراوان آماده

دارند تا بوقت پیران هماره روغن داغ برفرق اجلاف خلاف ریزند و حسب حکم در میان هر دو برج صفحه ها تمسکم ... در میان آن قلعه سر

تواند انداخت و در هر روی باره چوبهای بزرگ ... در آغوش ... بلطف لیف کشیده ... وقت احتیاج توان ... دروازه و در ...

انداختند بر حسب حکم رسیده استوار کرده شهریان آن را بر دارند و سلطان سعید در هر برجی داروغه تعیین فرموده تا تیر اندازان در برج بودند و سکام

احتیاج کار فرمایند در هر برجی از مبداء عشق مستحکم و مستعد شغل بوده چون امیرزاده بابر بسمرقند رسیده و بقرب شهر در رسیده در مستناسیه ... اول

فرموده امیر صفی و مولانا احمد با دل و سید ساده و قوم کابل و جمعی دیگر از دلاوران در طلب زیاد شهر ... دام ونشک ...

حلاوت افروخته و شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند و از دیگر سوی شهر سمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمدند و آتش پیکار افروخته گشت و

اطراف شهر به دیر رسید و حکم محاربان شده امیر صفی گرفتار گشت و دیگران پشت داده از آن راه جان سلامت بیرون رفتند ... از پهلوی هم متعذر نمود

لشکر سمرقند از عقب رسیده ... و جمعی دیگر را از امرا اسیر کرده شد بعضی دیگر که آمدند و اسیرانرا دست و کردن بسته پیش سلطان آوردند

از امیر صفی بزبان پرسش احوال باز نمود ... در موضعی جدا باز داشته ... دیگران اسیران پرداخته تفتیش حالات و تحقیق

و مولانا و احمد بای ... دولت ... کرده ... واقع شد و این سخن موافق مزاج همایون آمده سلطان سعید ...

اعلیٰ

رعایت نمود و در محافظت ایشان غایت مبالغه بجای آورده و انجیر بار و روی میرزا بابر رسیده خلایق بهم برآمدند تا از غبار هیچ گونه دیده نمی‌توان میرزا بابر
شد روز دیگر پیشتر رفته جانب عیدگاه قبه بارگاه و با وج مهرماه برافراخت و هم از گرد راه دلیران محاربه برافروخته دلاورانه مردانه منمودند و در آن روز
ضیف و امیر جلال الدین بی‌هی را بشمشیر زخمی عظیم رسیده و پهلوان حسین دیوانه در آن معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیدند و دیگر روز خورشید جهانتاب
سر از جیب افق تیز برون کشید ؛ همه از آن چرخ درخون کشید ؛ از طرفین تیغ شمشیرها کشیده بجانب شهر تاختند دلاوران و پهلوانان جنگجو
و از لمعه صفاحی خاکریز و عضای ازدها چون خونریزی می افتاد و بازار محاربه میان هر دو فریق قایم بود عجب رفته و آشوب در فضای هوای کارزار
سطح هر پی انتشار بر دو تا عظیم دست‌ها نوتی بدید آمد چنانکه اعضا و جوارح از کار باز مانده و ریگ لورش شیر لسپار بر دو جانب چنانکه از حد و بر
ناظر هر سمرقند زیاده از صد هزار تیر عرصه تلف گشت دانند که مانده بود بزان شده بود حرب رابست و خاطرهای سلامت دریافت و چون
نواحی سمرقند بکار دست تاراج رفته شد و بیت قپان پنج شش ترشک و در شهر غله می آوردند امرا کس بر بخیال و قوف یافته پوشیده از سمرقند بیرون
بر فرستاد شمشیر تا از شهر می گشته و درباره هر کو عاقبت میگویند کوش و پنج بریده میکنانیدند شد میرزا بابر بر بخیال اطلاع پیدا کرده طایفه از سرداران و بهادران را
تعیین از معهود هر جا ایشان و لشکریان بطلب غله روند انجا عنایت ایشان را اسیر کرده بخبر باشند نوبتی امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسن بایب قول
روان شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران را دفع ایشان بیرون فرستاد و جمعی آمده عزیمت مخالفان را عرض میرزا بابر رسانیدند
میرزا بابر امیرزاده الوند و لد امیرزاده اسکندر ترکمان را و امیر ابو الخیر حسین ترخان را و امیر حسن علی و امیر بهبهی را بعد امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسن
روان جست و امرای مذکور پیش از وصول باك و امیر لشکر سمرقند باز خورده و تیغها کشیده سنانها برافراشته از طرفین انچه امکان شجاعت و مردانگی
بود تقدیم رسانیده و عاقبت عراقیان غالب آمده امیر عبدالعلا و امیر احمد فضلی و دیگر اعیان سمرقند را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه آوردند
و در معرکه که امیر بهبهی جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیری در جنگ واقع شده دیگر امرا و بهادران و جمعی از آن آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند
صورت قضیه معرکه را بر سبیل راستی معروض رای اشرف اعلا گردانیده بهبهی را گناهکار ساختند و بهبهی از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند
شده و تیغ و مرکب شیوه باهنگ بردن رفت در بین اثنا از جانب باغ شمال بانگ و فریاد بر خواست و جمعی از بهادران متوجه آنجانب گشته
بهانه بهبهی سوار شده حقوق و انعمت وامونش کرده بجانب شهر توجه نمود و براور ایوب دروازه سمرقند با او درفته با لشکر اردوی همایون آمده با
اشعار بحضرت اعلی راجع طرب خدمه و رسایل بهبهی حرکت ناپسندیده او گوید بیت ای تیر تو از دیده اعلی میلی ؛ در حضرت تو پیاده چون پیل ؛ بهبهی کی
و از سپاه تو رخ چپ ؛ کم گیر ز تعداد کهن رسیل ؛ و میرزا بابر قپان بهبهی را بامیر مبارزان پهلوان حسین دیوانه ارزانی داشت و منصب او علاوه
امارت دیوان اعلا گردانید و ولایت ترشیز را که سیورغال امیر بهبهی بود بامیر حسین علی امیر قند باین در آن معرکه دست بردی نموده بود رعایت فرمود و
حق را زا مجلس همایون آوردند و میرزا بابر بهمه را عاطفت پادشاهانه امیدوار ساخته فرمود تا مشتغل معتمدان و متعهد ایشان باشند و بعد از آن روزی جمهور
سپاه سمرقند از شهر بیرون آمدند و میان هر دو لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاد و هیجی روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحه میان دو پادشاه عالیشان

مراجعت موکب ظفر نشان میرزا ابوالقاسم بابر بجانب خراسان و وقایع آن چون زمان محاصره حرب چهل روز امتداد یافت
و هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال ستوه آمدند متوجه سلطان و بیگان ایشان قوم پیش نهادند و سخنان حرمت و آشتی در میان آوردند و بعد از جهد و کوشش چهار هم
بر این قرار یافت که امیران جانبین را اطلاق فرمایند و رود جیحون میان دو مملکت فاصله باشد و بر این جمله از طرفین عهد و میثاق بسته مبانی پیمان بایمان مؤکد
ساختند و از جانب سمرقند امیر حسین و مولانا احمد بیگ و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند به تشریفات فاخره با اردوی همایون فرستادند و از این
طرف نیز امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد بیگ و خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را باحترام تمام و انعام و نوازش باز گردانیدند و چون کار
صلح و اهتمام یافت میرزا بابر در خاطر سمرقند لب گشایش داد و لشکر و خواجه محمد لنگر از شهر طلب داشت و در اثنا خواندگان ده هزار دینار کپکی و هزار مثقال
طلا با و انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراشت و در اوایل ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه با مجموع لشکر از معبر که در ضمان کیف
عبور فرمود و جمعی در آن کوشش بشرط جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمراتب علیه و مناصب سنیه اختصاص یافتند قتیبه الملک سلاطین که از امهات بلاد
ایران است با سیورغال بامرا امیر شیخ حاجی شده و ولایت سال و جاجرم بجناب امیر علی ... مفوض گشت و دیار اندخود بامیر شیخ ذوالنون برادر امیر
امیر احمد ... قرار گرفت و منصب ... بر غان بابا ... تعلق بزرگ ... امیر سلطان ... دو افضل ... کار اسلام
... به سیورغال ... حضرت جناب میرزا سلطان سنجر در منزل ازکر ... رسیده شرف ملاقات دریافت ... گذشت خویش در ایام سلطنت
روی نموده بود تقریر فرمود و بحظوظ عز اعزاز و احترام گشت و موکب همایون فال مقرون سعادت و اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود
و اعیان و اشراف و ارباب ملک مراسم نثار بتقدیم نموده و شکر الهی بجای آوردند و الحمد لله زاد فی الالایه و تر ادف نعمائه ذکر عزیمت امیر حسین بجانب سیستان
بر حسب فرمان و فتح آن و دیگر حوادث دوران و فلک با عتبار سرگردان و وقایع و آن در ایام سیستان شاه حسین از اطراف
آبا و اجداد خویش همیشه عاشیه اطاعت اتقیاد ایشان بردوش و حلقه بندگی و عبودیت اندودمان در گوش داشت عنان و انحراف نموده بر از حد حرمت اعزاز و احترام نسبت بحکام عالیمقام پادشاه فلک احتشام کلاه جب و تعنیف بجای نمی آورد لاجرم از موقف جلال فرمان داد و حاجب الامتثال صدور یافت که امیر
حسین در بوز العش و انتقام از امیرا امرا اهتمام داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان نهد و جزای افعال ناهموار ملک حسین را با او رساند و تا
ختم جهان سوز حرص و حشمت و جمعیت او را بباد دهد و امیر حسین بموجب فرمان اعلام متوجه سیستان شد و در این اثنا امیر مع علیکه بسید امیر میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید
و در حین عبور موکب همایون از جیحون با ... او که رفته و خرابی بسیار کرده و در وقت معاودت الجانب در سیستان پنهان شده بود و برادر و دیگر
خشم و سوزش در دماغ داشت و شیخ ذوالنون او را گرفته منتظر اشارت علامت میرزا بابر حکم کرد که ... ... النهر رسانیدند و مقارن آن حال
داشت امیر حسین رسیده و طلب ... رهبان امیر اویس ترخان و جمعی از امرا ... لشکر سرداران و ... امیر حسین ... شده پیکار
روی بجانب سیستان آورده و ملک حسین ... اسباب قلعه داری مرتب داشته و خاطر بتحصن قرار داده بود و شهر را محکم ساخته و جمعی از امرا
ملک بیزار و ... جرات پیش آمده ... لشکر ... آهنگ جنگ بیک کردند و مغلوب گشته گروهی انبوه از انجا ... گریختند

در چهار دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفرنشان براطراف بستان محوطات شدند ملک داشت و قوت مقابله و مقاتله نداردند و مردم ان ولایت نیز از ان نفر بودند چه
سیاست و فتنه با نفراط داشتند با جرم چاره جز فرار ندیدند و دست از مال و ملک شسته و پناه بجنگلهای ولایت برده دشتها بر خود حصار ساختند ملک
بمرور بقبضه اقتدار امیر حسین آمده در ان دیار متمکن گشت و بعد از چند گاه شاه حسین که بقیه از ان کاشش فراهم آورده متوجه بنین شده و سعی و کوشش بسیار
نمود و وی بفرار نهاده و چون چند روز برین قضیه بگذشت سرادر او اشتیانه حلالالحسن بعد بر رکاه امیر حسین آورده و ان بدارگاه عالم پناه فرستاد
دیار مانعی و منازعی امیر حسین بکلوت ان موضع مشغول گشت و الکیت قتل شاه حسین برادر بزرگتر شاه قطب الدین حسین استماع افتاد ان ایشان بعزاز
انهزام از صدمات لشکر فیروزی اثر با سه چهار نفر بجانب کهچی گهران روان شدند و در اثنا راه شاه حسین یک نوکر جلبه خود را از اسب فرود آورده
بارگیر او را با یکی از مخصوص خویش همراه او استمام تمام داشت و داوان نوکر آن کسیه در اصل گرفته از عقب پیاده روان شد و نیم شب بادشاه رسیده عمر را
مانده در خواب یافت و سر شاه حسین بلاه ملک قطب الدین را از بدن جدا کرده باز گشت و بحضرت امیر حسین روان شد و نیم شب رسیده بار دیگر
خراسان و در خلال این احوال روی نموده و استیلای مازندرانیان بر قلعه ها و اشراع ان از دست ایشان بیان این سخن است هنگام
قلعه ها با میر بابا حسین تعلق میداشت و از قبل خویش داروغه در ان حصار استوار تعیین فرموده بود امیر بابا حسین در ولایت مازندران چند روزی از ناحیه
رفته و تقریر مقبول کرده و بعضی از قبل ترتیب سپاه و تا را دست بریده در قلعه ها محبوس داشت و داروغه انجا مقرر کرده بود امیر شب شخصی از ان کان
قلعه محبوس را طعام داده بی فطنت انجا عت قیام و استمام نماید و لکان القلعه بیک بیک آمده بودند و از ان مردم را شب لعهد گرفتار از او
بعد سخن عجز و گرفتاری خویش با ایشان گفته ایشان گفته شده اعتبار از طرف تست اگر با اتفاق ما آنکس برابر تو باشد و سخن خروج در میان
آورده با یکدیگر عهد بستند و با کمال تنها بر گرفته و شبها برکشیده بر سر داروغه رفتند و آن خوب بهم شراب خورده در خواب غفلت رفته ناگاه از
شورش و غوغا بیدار شد و خود را در چهار دیواری انداخت ها زندرانیان او را بدست آورده کشتند و بعضی را از ایشان نیز بسیار داشتند قبل از رسیدن
و دیگران رخصت اخراج نمودند و قلعه را مضبوط کردانیدند دیر را با برادر استماع این واقعه ملی و محزون گشته لاازکمال و فاز زیاده اظهار ملالت نفرمود و بعد ازان
داروغه با مردم معاش سپندیده نمیکرد و از زنفیر مظلومی باعظم مصلحت گرفتار گشت اگر که جایی رود انکار رود و مازندرانیان را استمالت دهد و میان هم خواجه علاء الدین
استرابادی بانصوب روان شد و ایشان با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد کردند لاکن ز موافقت کرده و کار نداشتند و چون
عراده و منجنیق و عرادۀ دیگر اسباب تسخیر قلعه معتذر بود اصحاب بینش چشم بران داشتند دولت دیر با نچه کار رکند در ان محل غیرت صحیفه روی ننماید
خاطر از ان ممر جمع کرده و درین ولا جلال الدین محمود داروغه مشهور با نوکران امیر بابا حسین بنواحی قلعه آمده بود و بر ترتیب زر و بان و دیگر آلات دیگر اشتغال
و کسی بقلعه فرستاده پیغام داد اگر با داروغه یاغی گری ندارید و اینده مناسب چنان مینماید که یکدیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان در میان آریم و اگر هوس سرکشی
در دماغ شما است جنگ را آماده باشید مازندرانیان لطف را طاعت و انقیاد کرده از طرفین در روزی معین قرار کرده بودند و در قلعه مجمع گشته با نوکران امیر بابا حسین
و جلال الدین محمود مازندرانیان نزدیک یکدیگر با هم سخن گفتند و شرط و عهد در میان آوردند مازندرانیان بر بلندی قرار داشتند و مردم این جانب در پستی در از

گردند تا بدستور الغ بیک بنهاده اسبان همان را با ایشان متولد سازند جلال الدین محمود رفیق دستهای مخالفان گرفته بهر قرنا برداشته بجانب خود کشیدند و ایشان
به نیروی دولت قاهره برابایان افتادند و درهم او تحکیشیده دیگران آنجانب بلند برایشان رسیدند و آنکه در بازو بر آن اندرون رسیدند و دس ایشان را بدرگاه
پادشاه ممالک ستان فرستادند و دبیرا زندار ایشان بر عصیان و طغیان اعتراض نمودند و پیش از جواب جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار
روغن نطلم همراه گرفته تحصار آورده بودند غلامی با الافغان بیرون فرستادند که ایشان کی از ملکات ما زندار ایشان بکار رسیده بود با غلام دهکش بیع
پرونیان رسان و فلان برج محولات و بیده روز سوراخ جیقوان کرده عالاعیف روز رفت و من در اینجا کار تکمیل منتظر باشید در شب چهارم ازین
تاریخ سوراخ خواهد نمود و چون از رو شناسی سپیده دم غلغله بپای قلعه بیاید و بر بالا بر آیید و غلام از قلعه درآمده و از اکابر مردم بیرون را آگاه ساخت
بر ایشان ستر صهد ملعونه بالش موعود چراغ تمغوچی را بیاض جمشید رسیده و مردم بیرون نردبانها نهاده انشد دعای مستجاب عزم بالا کردند و از
آنجا طنابها که گذاشته دیگر از ابرار آوردند و مخالفان واقف شدند و بعضی بملک خود را از قلعه بیرون انداختند و جان بسلامت بردند و ازان در خطر بیرون افتادند و از
ماندگان بر تیغ قهر و سیاست گشته شدند و سرهای ایشان را بهمراه الحرین باطراف الملک فرستادند و همین پادشاه [illegible] قلعه را بدستور معهود بامیر بابا حسین
ارزانی داشت و جلال الدین محمود را بنوازش بیکران اختصاص داده در اثنای این اوقات سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید کشف [illegible] پادشاهانه
بحضرت میرزا بابر فرستادند و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته و حضرت شهریاری رفتن سمرقند را برای آنجناب معوض کرد [illegible]
هوس سکنی و دیدن اولاد و معتقدان دامنگیر شده مفارقت از آن رضا داد میرزا بابر براق سفر آنجناب کرده با تجمل تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند
گسیل کرد و خواجه مولانا در هرات بعزت و محترم روزگار میگذرانید بر جمیع ارباب علوم و اشراف مقدم می نشست و در بعضی از حالات امیرزاده الوند و امیر اسکندر
ترکمان و میرزا بابر صوب شمس التعظیم بسیار معتبر بود و تبعیت برادر خطاب میکرد و روی گردان شده بطرف کستان بیرون رفت و از آنجا بجانب کرمان عزیمت نمود
و با لشکر ترکمان از دولت [illegible] میداد و تفصیل شرح حالات موقوف عرض سر رسیدند و دیگر وقایع آنکه بود مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنه هرات اخراج کردند
مفصل این مجمل آنکه مولانا شمس الدین محمد عرب مردی پسندیده اخلاق کم طمع بود هرگز بر زخرفات دنیای دون از سیم و زر التفات نداشت لاجرم جاه و ریاست
بر ضمیر او استیلا داشت و پیوسته [illegible] میخواست که هرکس از [illegible] سید [illegible] حال او مینمود سخنان زیبنده بر زبان می آورد و خواهان آنکه اکابر
و اعیان مرید و ارباب حکم و فرمان معتقد او باشند و مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه سلوک داشته با شاهزادگان بچاری [illegible] بیرون
چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر گذشت که [illegible] احترام او زیاده التفات فرماید و آنجناب هیچ گونه متصف با حوال مولوی نشد مولانا
از غبن در صدد آن آمد که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و بآمدن میرزا علاء الدوله امیدوار گردانید [illegible] در تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله
و مذمت میرزا بابر سخنان القا میکرد و بجانب آن [illegible] ایشان را دعوت میفرمود از ملازمان آن [illegible] و درین اثنا شخصی سید عبد الله [illegible] بیابان
از [illegible] بهرات آمده با مولانا همداستان شد و در خلال این احوال شخصی را [illegible] جاسوس [illegible] میرزا علاء الدوله آمده بود [illegible] سید و مولانا مکتوب آورده
گرفته [illegible] تفحص [illegible] مولانا از [illegible] روانه کردند و سید را بجانب اندخود فرستادند و جاسوس را بر دار کشیدند و جناب مولوی دیگر بهرات

النیه

رسید و دیگر از وقایع آنکه سلطان محمد از سمرقند خواجه جعفر را که از ارکان را با مکاتب و دیده اهل بصارت از رویت اخگر گرامی پذیرفت بر سبیل رسالت پیش میرزا بابر
فرستاد و سخنان محبت آمیز محبت انگیز از زبان و ما لغت خویش بعرض رسانید موجب تاکید و تشیید مبانی مصادقت گشت و ایلچی سلطان محمد در ان
ماه دیار اردو رسیده بنوازش اختصاص یافته بعد از چند روز به حضور دستور در خراسان روزگار کرد امیر و مشمول نظر انعام گشته مقضی المرام رخصت انصراف
یافته و قاصدان اولاد امیر حاجی شیخ نیز از اندرکان اردو رسیده بنوازش مخصوص گشتند و شیخ امیرزاده الوند نیز آمده شرح وقایع او را با مخالفان درست داده
بعرض رسانید و بازگشت امیرزاده الوند امیر حسن سید خوب مشهور حشمه ایلچی از حضرت جهت او نامزد داشت و درین اثنا عرضداشت امیر جنید
رسیده مضمون آنکه مملکت نیم روز مسخر و مفتوح گشت امیر دران ملک نیز اطاعت نموده میرزا بابر فرستاده امیر جنید را شمشیر و کلاه نوروزی و
کلاه نوروزی داد و از برای امیر رالیه نیز بعنایت خاصه و استمالت نامه ارسال نمود درین تاریخ مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از
نهج استقامت انحراف جسته روز بروز زحمت در تزاید بود تا ملک را الحاجات الکتب رهبه وری نماند و اطبای مسیحا نفس در تدارک آن بید بیضا نمودند تا مدت مرض رایل
گشت لاکن هیجان اثر ضعف و نقاهت ظاهر بود که گاهی در محفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود و در شوال بسمع اشرف اعلی رسید که در قلعه عماد سبقی خطر از دار هم
دو نابیرد در موضع معین مدفون شده و امیر شیخ ابوسعید محرر شده در قلعه رفته نقص نمایند و امیر رالیه را در قلعه کار کرده بجهت همراه حضرت در مشهد رفته قاضی
بعضی از ان دارات را صعوبت حصول بقلعه علا برد و هر چند تفحص و تجسس کردند جز رنج امری بران مترتب نشد و در اوایل جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمایه جناب ارشاد
مآب هدایت شرب مولانا سعدالدین کاشغری مریض شده در زمان اشتداد مرض داعیه نقل کرده مراد او را قافله جنت سراپا حمزه اوحد
اطفال دوران و صغیر دارم اقامت دیده آخر نیاوردم و بعد از روز فی واقعه جناب ولایت مآب سر عقبه شتافت و در جنب بزرگوار شیخ زین الدین
خوافی در صحرای عید گاه مدفون شد دهم درین سال از جمله آثار قدرت الهی روز یا که ظاهر گشت و از جانب مشرق هنگام سحر تا نزدیک طلوع صبح خورشید
بعرض وطول بسیار میشود و بعد از چند روز در جانب مغرب روشن بود و سکون در دو برج ثور و طالع هرات در هشتم خانه خوف و خطر عبارت از ان شروی
نمود و از حیف بسیار در افواه و السنه دایر و سایر گشت و میرزا ابوالقاسم بابر ز نمودار افغان الامیر کوم شی جناب سید رکن الدین آکا و مولانا حسن
زکریا با جمعی آن اشتغال نمودند و بجهت رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند و اثر ز آن را به حسب الکلام چون رکن ملائمت سلاطین در وقوع زحمت و بلاهای گوناگون
در زحمت و هلاکت درین بلاد ظاهر گردانیده و عاقبت مجموع این امر زبانه در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امرا مثل امیر عنایت
الدین ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر شیخ تیمور که بجانب ولایت استرآباد رفته بودند و ایشان مکتب شته باز گشته و
شرف بساط بوس گشته ای لایق گذرانیدند و میان شیخ امیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید مدار مملکت بر ایشان بود و بصورت نزاعی روی نمود و مهم بدان
منجر شده آن امیر دوم حضور اسکندر حشمت بباغ سفید آمدند عزم رزم جزم کردند و میرزا بابر بر بقیه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه همایون او ظاهر بود
المعصیه میرزا بابر شیخ حاجی و امیر شیخ ابوسعید را نصایح اهل بیداری را سکین داده و بزلال مواعظه آتش فتنه را زبانه بار وج فلک اثیر کشیده بود منطفی کرده ایشان را مذکوران
دو دلمندان اسعاد مندان اشهب جنگ باشیه ولدوات اصفی متبدی دست و بعد از ان قضیه میرزا بابر بر کنار طرف شد و پای مبارک در رکاب آورده و با لشکر

در عقب نموده و پهلوان سید علی را تیر انداز پرتاب انداز تیر بر ناب انداخته از میان پهلوان قطب الدین بگذرانیده و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان گشت

میرزا ابوالقاسم بابر

در بیست و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد بباغ مختار رار تحویل نموده و ساکنت ماه مبارک رمضان در آنجا بآئین صوم و صلوات قیام نموده چون هلال فرخ فال
شوال شکل جام زرنگار در نظر اهل انبساط جلوه گر آمده پادشاه بجانب عیدگاه تحشم فرموده نماز عید بگذاردند و بمنزل همایون معاودت نموده چون شهریار
اعلیحضرت دوران لایام از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب لهو و سرور و عیش و نور بغیر از ام الخبائث چیزی نامرتب نگذاشت و تمام در آنجا بعید و
اقبال گذرانیده و در اوایل ذیقعده از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمده و در چهاردهم ماه مذکور رایت منصور در چهار باغ مشهد نزول اجلال فرمود و برای قشلاق
در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسین جاندار بطرف نسا و در رفته از الکه و یاها خبر باشند و امرا محرم و عزم
سنه احدی و ستین و ثمانمایه عزیمت نموده و در بین اثنا در دوختنی و در میان امرا بعد میرزا سلطان سنجر از شکست داده و در پای آمده و نیمه شوق فراخ
نیامد و امرا را غضب فرموده و مقربان درگاه ایشان را ملامت کرده قرار بران دادند که بخدمت سلطان الجن والانس روند و عهد و پیمان بستند که دارای
امیر ضراداد و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسن دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه اهل بخشش لایم هاشم
آمدند و عهد و میثاق بستند و مدت العمر به یکدیگر بیمیل شدند و در مقام عزره هم ساخته و پیمان را بایمان غلاظ موکد ساختند و میرزا بابر از روح
فرموده شرف محبت ارزانی داشت و امرا نامدار طوی ها با سفره آراسته التماس کردند و پادشاه قدم رنجه فرمود و شهرها اشکو اخلاق
عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت اندراخت و وثاق ایشان را بنور حضور خویش مزین و مشرف ساخت در بین ایام میان امیر محمد ضراداد و امیر شیخ
حسن بموز و سیورغال بهم اتصال داشت بر سر مزرعه نفاق و نزاع واقع شده حکم بدان رسیده که دیوان رفته و چون امیر محمد خود از مقام قصد
از امیر حسن برنجید و در حین مباحثه امیر حسن را دشنام داد و چماق بر سر او زد و در وقت امیر محمد با امرا در بارگاه جهان پناه حاضر بعضد امیر حسن انوزده
بموقف عرض رسانیدند و میرزا بابر غضب فرمود چند چماق بر سر و روی امیر محمد ضراداد زده و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابوسعید بدرخانه پیش آمدند
و ایشان نیز ملت خواستند و میرزا بابر اکثر ایام بمنزهات دلکش مشهد برفته و گوینده گان خوش آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و صحبت حسابت ملازم بودند
و روزی بوقت نصف النهار پادشاه جم اقتدار در مکان دلگشای جانفزای فرود آمده بود و امرا و اکابر و ارکان و خورشیدرخ در حضرتش حاضر آمده
خدمت و طراوت بسبزه دیدگاه و درویش ژولیده موی ژنده پوش روی برفراز سنگ برآمده و دست و دامن آن بندگان درگاه و ملازمان پادشاه بودند و معینی غریب
مشتمل بر بی اعتباری دنیا فانی دید و ترجیع این بود بیت اسمعیه طمطراق کن فیکون ❊ همه بیش از حسبون ❊ و مجموع ترجیع را در بادان
سلسله بخواند و زیاده از سی بیت بود و خاطر بار الملاحظه المعصوم بیت ترجیع محزون گردانید و بعد از خواندن از نظر ناپدید گشت چنانچه کسی از آن اثری نیافت
در منوال فرموده اهل عرفان و ملک ارباب اتفاق با غلوخوش مردان کرکس بره بمشهد آمده شرف ملازمت میرزا بابر دریافت و از جناب او تعظیم
احترام غایت مبالغه بجای آورده و در تعظیم مهمات اور حسب دلخواه حکم فرمود و عالی ایشان دادند و شیخ صدر الدین الرداسی بزیارت مشهد تشریف آورده

و پادشاه بحضور شریف او تبرک و تیمن جست و آن اولا فقیر خوارزم درویش صاحب حال او زن صهوناری سالهای دراز در صحبت خواجه ابوالوفا بسر برده بود قدوم رنجه
فرموده بمشهد مقدس رسید و امیر شیخ ابوسعید که بزم پادشاهانه ترتیب داد پادشاه بالتماس او تشریف آورده او زن صهوناری اجابت نموده و شهریار امیر بزرگ
او در سخنان برسید و از کلمات صاحب عرفان وقوف یافته و موجب زیادتی اعتقاد پادشاه شد القصه میرزا بابر در آن زمستان با صهوناری گذرانیده در اواخر ایام
زمستان چند روز نشاط جانور پر انداز کرده تا چنارزادگان رفت ناگاه باز اعراق شنقار محبوب طبع شهریار چنین مقدار بود گشت و خاطر انور متغیر و متأثر
گشته در همان روز مراجعت فرموده بود و در زمره نویسندگان انتظام یافته چون از جانب زادگان آمد زبان فصاحت بیانش باین بیت مترنم گشت بیت
تعهد کنی شدم از توبه شراب حجب ؛ ولیکن مباد از داده صواب حجب ؛ و در همان روز فرمان داد مجلس بزم آراسته بساط عیش و طرب مهیا ساختند چند
روز پادشاه کامکار در شهر با اعتقاد از دست ساقیان سرو قامت لاله عذار جرعهای خوشگوار کشیده تا از جام حیات شربت ناگوار چشید ذکر
واقعه ناگزیر شاهزاده جوانبخت میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنغر و دیگر وقایع آن قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه هر کس باعتقادی
نفس انفیس محقق و معترف است و پاینده و جاودانه ذات پاک خداوند جهان است بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ؛ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود ؛ موید
انتقال و ارتحال و اشتغال شاهزاده با اقبال میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنغر است و شرح این واقعه آنکه جناب جهانبانی و مقادت ادات صاحبقرانی
میرزا ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون نشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد در محفه نشسته و عماری سرخ قطع فرموده و بی توقف در جانب آرامگاه مسجد و منزل
همایون بمجلس بزم آرام کرده و چون نظر بلند گشت مزاج همایون از جاده اعتدال منحرف و در غضب بعضی امرا آمده بخشم بر خاست و اهل مجلس بیرون رفته
با هم گفتند بر خوار شهریار قوی شده و بعد از آن شده از دست ساقی اجل رطل گران خوابه نوشیده و دیگر بهوش نخواهد آمده و در چاشت همان روز پادشاه
منکشف شد و زمان ارتحال و اشتغال از این سرای پر ملال است بادای شهادتین زبان برگشاده از جمیع مناهی توبه فرموده و دقیقه حیات منقضی ضرب داد
انا لله و انا الیه راجعون و صغیر و کبیر در ماتم و نفیر آمدند و فریاد و زاری بلند گردانیده روز بتحریک در این مرحله و در ظاهر شد و روز دیگر تجهیز و تکفین آن
جناب بترتیب دین مبین پرداخته و نعش مغفرت آیات را با آیین تمام برداشته و در گنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار روضه فایض الانوار امام هشتم علیه السلام
ساخته بود بردند و بخاکش سپردند و اطبای حاذق بعضی ظن و قیاس استعمال سمی سموم احداث میکردند و از کاواک جراحت حضرت امام علی ابن موسی الرضا را
موید میدانستند از بعضی میکردند و در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبدالحق در فرماید تاریخ آفتاب ملک بابر خان نماند ؛ کاچنان خورشید پنهان
در خورست ؛ در ربیع الثانی و فصل ربیع ؛ لاله را داغ از خون دل بر سرست ؛ چو غراقهم جگرها چاک شد ؛ دیده را از اشک دامن پر درست ؛ این
چه حالت و چه تاریخ جهت ؛ موت سلطان مؤید بابر است ؛ و مسوده اوراق راوی در ایام در خاطر فاتر گذشته و در این مقام ثبت افتاده
بیتی و شمشیر ستمگر جهان ؛ ناگاه فتاد در دست هیبت خان ؛ هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسید ؛ برگوی که شد نهاده بابر خان ؛ از بدایت سلطنت
میرزا بابر در هرات تا آخر ایام حیات و دست ده سال بود و حکم مطاع او مدت هشت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران بنفاذ می انجامید ذکر
جلوس سلطنت میرزا شاه محمود بجای پدر مغفور و وقایع و حالات آن در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او را

میرزا شاه محمود در سن یازده سالگی بر مسند سلطنت برداشتند و امیر حسین علا برادر امیر شیخ ابوسعید را با الغان از هرات فرستاده و در هزار شیخ زاده بر قوام دین منصب
صدارت فایز بود باتفاق یکی با کلان عصیان کرده بودند گوشمالی بسزا داده و شهر را مضبوط ساخت و امیر حسین جاندار روش بور سپهر غال او بود مشهد آمده و بشرف دستبوس
شاهزاده مشرف شده و مراسم عزا بجای آورده و روز دیگر هم بدان جانب بازگشت و امیر حسین علا از جانب هرات عرضه داشت فرستاده مضمون آنکه امیر زاده
و حقیقت واقعه بالجمله بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم شب هنگام از قید حبس خود را خلاص و عازم جانب مرغاب شده و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد شد
ان شاء الله تعالی امرا اعظم بعد از چند روز بوظایف عزا قیام نموده در رکاب شاهزاده عازم هرات گشتند و در آن روز ارش امیر بابا حسین قاصدی رسیده
پیغام آورد از ولایت جرجان همین دولت قاهره مصلحت است و بنده مخلص در مقام فرمان برداری بهر چه حکم شود بدان عمل نموده آید که در این اثنا ارش امیر شاه ابو
سعید امیر حسن رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه جانسوز شهریار مرحوم مصلحت است که با توقف متوجه شود بواسطه آنکه شنیده امیر شیخ ابوالفضل با سعید
پیش میر رسید و سه روزی توقف نمود و چون شاهزاده و امرا بکام رسیدند از جانب نون فرستاده امیر سلطان حسین بوکب همایون آمده پیغام امیر شاه ابو
رسانیده خاطر از جانب آن ولایت جمع دارند و بعث مصلحت است و بنده در مقام جان سپاری و خدمتگاری بر سر فرمان ایستاده و در این اثنا شیخ زاده
از مرو آمده معروض داشت و میرزا سلطان سنجر گفته بود آنچه داعیه سرکشی و استقلال دارد در دست بیعت رکن فروتنی آرد و از جانب هرات نیز خبر رسیده
میر حسن ... چون شنیده میرزا بابا برای جا ... رسیده چنان ... و پریشان گشته از محافظت میرزا سلطان ابراهیم
غافل ... شاهزاده در صحت ... داشته و وقت طلوع ارتفاع ... شهر بیرون رفت و بر سر باره آمده ... از دیوار دار السلطنه
هرات بیرون ... و بتفحص ... میرزا احمد ترخان رفت و امیر شاه ... بقدوم شاهزاده ...
و شکستن تقدیم رسانیده اجتماع ... دو لشکر ... ازدحام حاصل شد و شاهزاده و امیر احمد ترخان از دیوار ... بیرون آمده و در آن کوه ...
و در این اثنا شنیده از جانب مشهد گروه انبوه میرسند و امیر احمد ترخان و امیر ابراهیم و امرا ترخان چون بر آن لشکر اعتمادی نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم
جانب آب مرغاب ... گشتند و بمقصد رسیده لشکری تمام ... جمع آمدند و امیر شاه ... میرزا سلطان ابراهیم
گذاشته و رفته در این ولا ... حاصل کرده و از شهر و ملوکات نیز اموال فراوان گرفته و در این ولا میرزا شاه محمود رسیده در ... ششم جمادی
الاولی بباغ جهان آرا فرود آمد بعد از چند روز ... آغاز ... بر سریر سلطنت رفت **شرح ... احوال ولایت خراسان بعد از**
میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و دیگر وقایع و حالات آن در این سال ... اعیان ... افواج فتن و امواج محن در
حرکت آمده ... در ولایت خراسان بتخصیص در دار السلطنه هرات بازی گشت و چندان ... از پادشاهی ...
بر احوال مملکت راه یافت ... شده آن بود امیر ابو شیخ سعید چون از مشهد ... هرات رسید ...
... خواجه ... بکلال ... خواجه علا الدین ... خواجه ...
... مدارس و خوانق ... جمع کرده ...

و چون وجهی از طمع با خود مجزا کرده نبودند و لکیه از دنیاداران پرستار رند بنا بر آن پذیرا نبودند و متصلان تشنه در آغاز نهادند و خلایق بعضی گریختند و برخی بشکنجه گرفتار روزمرّه روی
هم صبر و مجاهد نهاده دست بدعا و زیارت برداشته و هر چند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند و منتش در باب طلب عفو ترشید ناله و فریاد
مردم بجناب فلک نهم رسید آخر الامر تیر دعای مظلومان بر هدف اجابت کارگر آمد و رعایای بیچاره در بهاران دو سه روز بجان حال لالان یافته متیقن
انتقال الکه امیر شیخ حاجی بنابر مصلحت ملک و دولت و نیم شهر جمادی الاخر سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده و در دار الامارت اشباط خیر نموده
تا در اطراق منادی کردند و از وجه مذکور هیچکس غیر نصیبی نه افزوده ملازم و آنچه داده باشند استرداد نمایند و همچنین حکم کرد و نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهرها
با بند غارت میکنند و جمعی کثیر از علماء آن جناب لارت ایشان تاراج یافته بود از شفقت نیم جانی بیرون بردند و بعضی امرا از کینه و دار امیر شیخ ابوسعید و جوان
و سنگ رو و جنگ نبودند بشهر درآمده با امیر شیخ حاجی موافق نبودند و امرا ترخانی اگر چه از منازل خود بیرون حرکت نکردند اما ضمن با امیر شیخ حاجی
موافق نبودند و آن شب مردم شهر پاس داشته و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسین علا با طایفه از بهادران منش دم کا با د غیره و همه مردم یاغی نبودند
همه شب به ترتیب و تجهیز رزم مشغول بودند و در شب بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از بهادران نامور از دروازه در برادران بیرون و امیر شیخ حاجی
با غلبه انبوه درست و که از ازدحام و کثرت آن گروه انبوه می آمد در عقب مخالفان روان شدند و امرا ترخانی نیز با اتباع و نوکران ارادستند بدان
شیخ در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف آن که بعجز و قصور اعتراف مینمود و هر دو فریق را در شمال کوه مختار اتفاق ملاقات
افتاد و امرا عظام و خواص و عوام از اطراف و جوانب امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند و دهشت و حیرت ایشان چنان استیلا یافت که هیچکس را
مجال آن نشد که دست به تیر و کمان و شمشیر و سنان دراز کنند و در شکست کفران نعمت زینت حال امیر ابوسعید شده و نتیجه ظلم و بیداد بروزگار او
متواصل گشته سر منتش را از تن جدا کرده آوردند و سر او را بفلک هفتم فرو می آوردند از بدن جدا کرده عبرة الناظرین از دروازه ملک بیاویختند
خاطر همگنان جمع شده داها لی دار السلطنه هرات را ابتهاج و حضور و انشراح تمام موصول گشت و اصحاب مناصب صدقات با رباب استحقاق رسانیدند و از معظمات
وقایع این سال فتنه ایرای ترخانیان است تفصیل این مجمل آنکه در اثنای اقبال سطور اشکر و خوشه خبر رسید که لشکر سپاه بمجوش در دیار ماوراءالنهر اعلام ظفر
فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده جمال تسخیر دار السلطنه هرات دارد و در آن زمان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه اختیار امیر شیخ
حاجی بود و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد با امیر شیخ حاجی در باب صلاح آن دو شاهزاده مشورت کردند و بر آن اتفاق کردند که بجهت صحوایمای
مهد علیا گوهرشاد آغا رفته فرزند آن علیا مقصد نسبت بانوی عظمی با آن دو شاهزاده نسبت ... داشت و مزاج آنحضرت بر آن بود که میان آن
دو قرة العین صلح واقع شده جهت سرانجام این مهم ترکان و سایر معتمدان مهد علیا بود غرب غاب منقض دار مجموع امرای باب مملکت باب درین اثنا جمعی
از مردم شهر فتنه انگیزان در خاطر امیر شیخ حاجی میرزا شاه محمود و مهد علیا نسبت میرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا ابراهیم سلطان بزرگان
روشن و متعین است و ترخانیان بنا بر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان را نخواهد گذاشت اکنون درین قضیه به دیده اعیان با یکدیگر و ملاحظه بایکدیگر
این مهم بکجا منجر خواهد شد و امیر شیخ حاجی متوهم شده بر دفع امرا ترخانی یکجهت گشت و القوم محتشم از غرور کثرت اعوان و انصار و حشم و خیل سپاه بر حذر و بیداری

بخاطر خطیر رسیده و انصار لطف روزگار حوادث ایشان بر قصد ایشان توانند کرد و امیر شیخ حاجی پهلوان حسین دیوانه را مقرر کرده که بر وقت امرا ترخانیان چهره
مشورت بگوش ... زر خان در آمیند نوکران دست بردی نمایند روزی امرا ترخان با کار فرشته و امیر احمد فیروز شاه چون وضع مجلس را دیده
داشت و فتنه متوجه امیر شیخ حاجی خود را بهانه بیرون انداخت چون او غیبت نمود نوکران امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امرا ترخان کردند
و امیر اویس ترخان که روی در دست ایشان کوشت پاره می‌خورد از بیم جان آن کارد را بر شکم امیر شیخ حاجی زده و در آن مجلس امیر اویس ترخان
و امیر شمس یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان به تیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین ترخان از زخمی کاری رسیده بهزار مشقت جان از آن ورطه
خونخوار بیرون برد و امیر شیخ حاجی از زخم کارد بر روی در افتاد و جمعی از ارکان کشته شدند و امیر جهور ترخان پناه به پهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از آن
بیرون آمد و آن ناجوانمرد جواب چنین داد ... بنده بجواب خواف ... عالی او نبود فرصت نمود و امیر نظام الدین احمد از آن مجلس بیرون رفت و
سرعت ... از راه یارانکه عازم تون شد و برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود در اثنای راه به پهلوان حسین باده باز با او خورد
جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر احمد ... بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب و جلال نسب متحلی بود و از
ملکات ردیه و اعمال دنیه متجنب و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد ... از آن ورطه خونخوار جان بیرون کشیدند و متوجه درگاه میرزا ابراهیم
و امیر شیخ حاجی چون مرتکب آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را بعلیه احتشام ... الدین در آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا نیز ...
دور مدرسه خاقان سعید ... گشت و امیر شیخ حاجی را که از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود بعلاج جراحت اشتغال مینمود درین وقت خبر
میرسید و میرزا سلطان ابراهیم عازم جانب هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیخ حاجی بباغ مختار رفته نزول کردند و جناب فضیلت مآب معالی انتساب
قاضی قطب الدین احمد امامی ... و مهد علیا گوهرشاد آغا در قلعه شهر اختیار توطن جسته و مستحفظان بروج و باره ... ذکر وقایع و حالات
میرزا ابراهیم سلطان در اوان سلطنت و در اوان استقرار میرزا ابراهیم سلطان چون خود را از مجلس امیر شیخ حاجی بیرون انداخت با احمد ترخان
و طایفه از دولتخواهان بکنار آب مرغاب رسید و جمعیت دست داده بعد از آن تفرقه و پریشانی بکمال ... راه یافت و دیگر بار پای
بر معارج سروری نهاده اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب ظفر انتساب از صوب مرغاب نهضت فرموده بجانب دار السلطنه هرات روان
شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل صباح روز سه شنبه هفتم رجب در تپه باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر
شیخ حاجی بطرف حصار تره کوشت تاخت و در همین روز میرزا ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرموده و طایفه از بهادران
سبکپای میرزا شاه محمود و طایفه در عقب امیر شیخ حاجی رفته ... ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان و دولت گیلانی ... و قزلان و حاجی جنید برادر
حاجی عبدالله را گرفته بدرگاه پادشاه ... ملک قاسم و قزلان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر شحنه سیاست
گرفتار آمدند و فرقه ... با امیر شیخ حاجی رسیده ... واقع شد و زخمی دیگر به امیر مذکور رسید ... مجروح و بدحال بقلعه تره تو در آمد
و میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک علام تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار داد و ... رایت عنایت ... خویش بادی داد

در تاریخ جلوس او گفته اند **نظم** شاهی که بعدل دستگیر ملک است : چون دولت و بخت ناگزیر ملک است : بنشست چو بر سریر شاهنشاهی : تاریخ جلوس
بر سریر ملک است : میرزا سلطان ابراهیم روزی چند راه دمشق حرکت بر آنکه خواجه شمس الدین محمد کجارا با پسر کلان خواجه سعید الدین محمد را بر منصب وزارت سرافراز
ساخته دیوان مال و دیوان سپاه و دیوان لشکر داده در عوض چند روزه مشخص کرده بود در این اثنا میرزا سلطان ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در حدود جام […]
میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دار السلطنه هرات شده و او روز […] توجه سلطنت پناه […] میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود از
هرات برادر خود […] و از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بیوار شهر دار […] گماشت و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد […] داشت ضبط […]
قلعه اختیار الدین را بعهده کاردانی او […] گذاشت در حین توجه بجانب جام میر حبیب […] در زمان حبس شاهزاده ازو تقصیرات در وجود آمده بود مسموع […]
از چاه او […] تسلیم نموده و خواجه وجیه الدین اسمعیل […] در وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله کرده بود در این ولا از
میرزا شاه محمود روی گردان شده به بارگاه فلک بنیاد آورده که میرزا سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه دولت خواهان در قصبه کوسویه
متعین گشت القصه آن دو پادشاه زاده در طلب ملک در حوالی رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر
صف کشیدند و قاصد جان هم شده خاطر از کشتن و کشته شدن قرار دادند و جوانغار و برانغار میرزا شاه محمود آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم را از جای
برداشته و دیگر یکدیگر از اتفاق نموده چنبر در سنگ راندند لاجرم قلب سپاه منقلب شد و در این حال امیر احمد ترخان با جمعی جوانان جنگجوی ملک غوری
حمله بر قلب میرزا شاه محمود آورده و از آهنگ آن شیر بیشه اسپاه و نهنگ دریای دغا پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل گشت میرزا شاه محمود از معرکه روی گردان
شده عنان عزیمت بجانب شهر […] و بسیاری از اعیان سپاه و وجوه درگاه او گرفتار گشته و چندان غنیمت بدست […] که ناطق از احاطه آن عاجز آید بدست
سپاه منصور افتاد و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده از ملک نال برگرفته و امیر احمد ترخان غالب آمده و در عقب کلچکان […]
شده و چاشت روز دوشنبه الخبر بدار السلطنه هرات آمد که میرزا شاه محمود هزیمت کرده بعد از زمانی مردم انبوه رسیده گفتند میرزا ابراهیم بدار السلطنه هرات رسید
فردا علی الصباح رایات همایون مقرون بخیر و صلاح و نور طلعت نزول اجلال خواهد فرمود **ذکر عزیمت سلطان بر تسخیر ممالک خراسان**
خراسان و وقایع آن سلطان سعید از زمانی که در سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت داعیه تسخیر خراسان در خاطر انور داشت و چون خبر وفات
میرزا بابر بمسامع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه تاکید پذیرفت و در این اثنا امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ بادو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض
گردانید که عرصه خراسان از پادشاهی و دولتی خالی است اگر عنان عزیمت بدین طرف منعطف گردد دیار مجموع آن دیار در قبضه اقتدار و اختیار آید
سلطان سعید را بعد از استماع این کلمات باب مجال تاخیر و توقف نماند لاجرم لشکرها را یراق داده عزم تسخیر ممالک خراسان بر […] بلاد و امصار ایران جزم فرموده از
دار الملک بیرون آمده بسرعت […] از جیحون عبور نموده چنان بتعجیل میراند که باد صبا و شمال بگرد سم سمند جهان پیمای خسرو بیهمال نمیرسید رایات
همایون منازل و مراحل طی نموده روز […] هرات نزول اجلال فرموده قاصدی فرستاده از آمدن خویش اعیان و اشراف را خبر داد و چنانچه سبق ذکر یافت و در آن
روز قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام اعظم […] العلماء الاعلام مولانا قطب الدین […] را نزد میرزا سلطان ابراهیم […] بر رسالت پیش سلطان سعید فرستاده

بعد از التماس مصالحه نموده جواب شنید و بر عقب از وی بر در دار السلطنه هرات برسم تفقّد(?) وقت باشد بجای آورده نمود آنجناب باز آمده و بدروازه ملک رسید
باتفاق مولانا احمد جامی و داعیه لشکر داشت پس دروازه را بر کشید و جناب شیخ الاسلام در بیرون دروازه خطه متحیر ماند و درین اثنا خبر آمد که امیر سید مزید ارغون
از امرا سلطان سعید است و نزدیک دروازه ایستاده است مولانا احمد جامی و قضاة و دیگر اکابر را طلبیده گفت میخواستم که شهر را محافظت کنم و بنا بر عموم حرمت
روزگار را زان خیال در گذشتم و آنکه کلید دروازه شما دارید بهر کس خواهید تسلیم نمائید حصار اختیار الدین خانه و سائق من است و او اعتماد کرده بمن سپرده
تا رمقی در بدن باشد او را بکسی نخواهم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم شد جناب قاضی قطب الدین احمد الامامی و اکابر و اشراف و اعیان بدروازه ملک
رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمده و گروه انبوه از لشکر سمرقند بشهر در آمده و دار السلطنه هرات مفتوح شده اهالی حصار از اطاعت و انقیاد امتناع نموده
و چون موکب سعادت نشان در شوال قریب سال مسلمان در رمضان نائره بلا که مشان از زدن(?) معهود ذات و قضاة و اکابر و اشراف و موالی و اهالی برسم
استقبال بیرون آمدند و وظیفه نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازه قبچاق بشهر در آمده
بلده فاخره خرامیده و در باغ شهر که بحکم قدیم مسکن عظیم القدر بود فرود آمده و آنحضرت جمعی از مخصوصان و معتبران بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد جامی فرستاده
او را بلطف بیکران وعده داد و حضرتش را باطاعت و انقیاد دعوت فرموده مولانا احمد جامی در جواب گفت که میرزا ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع بمن
سپرده اگر در محافظت ودیعت اهمال و اغفال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردد و دیگر او و دیگران را نیز بر من اعتماد نماند و مخدوم من وراث تصاریف زمان
هرگز بدین عرض او نرسد و در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید کرد و مرا درین کار معذور باید داشت و حضرت پادشاه تعیین امرا کرد اگر از
آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه حکم شده تجاوز نخواهم نمود و السلام و فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند و سلطان سعید بدرون
رفته با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرمود و شرایط تعظیم و تحیت بتقدیم رسانید باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا احمد جامی بجوابهای درشت
مبادرت نموده بود آتش خشم جهانسوز اشتعال پذیرفته بتجهیز محاصره فرمان داد و دواعی قلعه‌ها در مقام مدافعت و ممانعت ایستاده در محافظت و ممانعت الحق داد مردانگی داده
و مدت چند روز نایره قتال و جدال التهاب داشت و بر درون نزاعی از آتش بر نفت چون آن قلعه از رعایت رفعت و استحکام در صلابت و در از زمان
کار زر و ذخیره بسیار مشحون بود هر چند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در رفع آن سعی نمود بجائی نرسید و در اثنای این اوقات مفسدان
بسمع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم سلطان پیش مهد علیا گوهرشاد آغا تردد می‌نمایند و خبر ملک و لشکر تحقیق نموده باز میگردند مبادا از صورت این
روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از اتفاقات اتساع افتاده و در آن ایام سلطان سعید لطف الهی قلعه تیره تو را ارسال نمود امیر شیخ حاجی را طلب داشت و از رأی اشرف حکم
در ستاد و در شب جمعه(?) برات هشتم(?) برات بجهت قتل رسانیدند و این مختصر گنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات آن بانوی عظمی ندارد
و از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه در هرات آنکه بعد از سه سال و سه ماه لشکر ترکمان و تعدی از آذربایجان بیچاره آنجا... افتاد ... بخت میرزا شاه محمود
و دوم میرزا سلطان ابراهیم و سیم میرزا سلطان ابوسعید و درین ولا امیر شیخ حاجی از قلعه تیره آمده مشرف پایبوس سلطان سعید حاصل کرده و بعواطف خسروانه سرافراز
گشت و امیر شیخ حاجی در حین بیرون آمدن از تیره گو تولا قلعه را بمعتمدی تفویض فرموده و بعد از آن صورت التماس عرض رسانید حصار روی نموده بیان این سخن آنست

وجوهات از سیب قپان با وجود بیرون گرم تمام روزی شاه دیگر کوکلتاشی ببر قلعه آورد و سخن در واشد گشت و چون روز سیم شد شم احتشام باقی التماس نموده شد اکما
باشد و ملتمس او مبذول داشته دیگر کر جمعی را که با ایشان موافقت داشت بریک را کمند بالا کشید و چون داشت از داخل برج بر سر رسید از بروم قلعه را
با ایشان باتفاق دست بیش منهیها بر کشیده بر سر کوتوال قلعه رفته و او را بزخم چماق چنین زخم زده از حصار اخراج نمودند و پر گرفتن قلعه حصین حصین در
ربع مسکون نظیر و شبیه ندارد در چنگ آورده و چون زمام اختیار قلعه نره تو در قبضه اقتدار دیگران آمد و تسخیر قلعه اختیار الدین در معاب تعویق افتاد و اخبار
ناملایم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن گرفت و سلطان سعید با امرا مشورت نموده رای بران قرار یافت که رایات نصرت شعار معاودت نماید و صفحها
و در ممالک محروسه را با جمعه تدارک فرماید ذکر مراجعت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنه هرات بجانب ولایت ماوراء النهر
و دیگر وقایع آن سلطان سعید چند گاه در دار السلطنه هرات اقامت نموده بنا بر مصلحت ملک عزم مراجعت جزم فرمود جناب معالی انتساب قاضی قطب الدین احمد امامی
را با دیگر اعیان طلب داشته فکر شهر مکنون و مخزون خاطر آنکه بوده در دار السلطنه هرات الحکم حشم در آنجانب اقامت نمایم الکنون این شهر را بشما میسپارم و
و امید دارم که بعد از توفیق حضرت آفریدگار در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان مقرون سعادت و نصرت و اقبال در تاسع شوال از ظاهر هرات نهضت
فرموده جانب حوالات و سطح لبات بالتماس اقضی القضاة والوف معاف داشته فرموده تا منادی کردند که هیچ آفریده برعایا بغرض نرسد شهرهای غربی در رکاب
نصرت انتساب آورده بسرعت تمام در حرکت آمد و امرا را نیز بر سبیل ایلغار فرستاد تا غبار فتنه میرزا عبد اللطیف را بزخم تیغ آبدار فرو نشانند و امرا در نواحی
ماندار سپیده جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ شد و برادرش میرزا محمد جوکی جان از آن معرکه بیرون برد و سلطان سعید در ان سال بقراباغ دون قشلاق
فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا محمد ... وقایع بها در حصار ... الدین ... در قلعه ... شهر را روی بجزایر آورده بود با دیگر سهوا
و ابدالان حنفد و میرزا سلطان ابراهیم در ولایت خاف و باخرز بوده از فوت سلطان سعید که بینیج خبر یافت و اظهار استیلا نمود و معدان ... سمرقند با ...
سر را آورده بجهد سیاست فرمود و چون عرصه دار السلطنه هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را بعد آنجا فرستاده تا ...
و از ملک و مال ... مشغول شد و امیر ... در عید اضحی جهت ترویج روح مطهر علیا گوهرشاد آغا آش بزرگ ترتیب کرده جماعت کلام ملک علام بجای آورده و
هزار اطعام لاکلام داد ذکر روی گردان شدن میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم سلطان و دیگر وقایع و حالات آن
چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم روی گردان شده بمشهد رفت و روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنموضع بجانب استراباد ... و امیر بابا حسین برادر
شیخ ابو سعید در ولایت جرجان حاکم بود باستقبال شتافته و خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت شهزاده را مرتب گردانید و میرزا ابراهیم از
جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که مهیب او شمال از همراهی او باز ماند و در زراه نیارد و در قصبه ... خالی
بگردید و نزدیک ... میرزا شاه محمود نیز با سپاه ناکرده از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب و قتال قرار داد و در خلال این احوال قضیه نادر که در خاطر هیچکس
از ملازمان آن دودمان شهزاده نگذشته بود از کمین غیب ظاهر شد بیان آنکه حکایت است که امیر بابا حسین از حکایت نخوت و تکبر و بر ترازان اطوار ناپسندیده که میکرد
با بر تراز حد ... واقعان خویش نیست و بعد از فوت میرزا بابر تعظیم و تکبر او روی با زیاده نهاد و از حرکات بیادب او سرداران دل گرفته ... اندوه خاطر میبودند

بسته از امیر جهانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد نمودند و میرزا جهانشاه نیز خیال طبرستان و خراسان می‌پخت در آن وقت میرزا سلطان ابراهیم عازم
دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه نیز بر عقب در تحریص میر سید عبدالکریم متوجه آن صوب شد و از راه عقبه صد سنددق بسکن رفتار خیال [illegible] آن راه بردن
نمی‌برد تجربه و جرجان درآمد و میرزا شاه محمود و بابا حسین از استماع این خبر سراسیمه و متحیر گشته دست و رو و امین نوازده پریشان شدند و میرزا سلطان ابراهیم از
شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلق ستاره گشت و جمعی بر آن کرد و در این سخن از جمله گرهای بابا حسین است و از همان منزل این خبر باو رسید اعیان دولت
از تسخیر ولایت استراباد در هیچ مکان توقف ننمود و بسیاری خواهان و سپاهیان شغل معروض داشتند و در تمون ضعیف حیران توقف باید نمود و اغرق بیاید نمود و خبر
ترکمان تحقیق انگاشته و میرزا سلطان ابراهیم کلان برده امرا از خوف و ضعف میگویند لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نموده جمعی از بهادران را بقراولی از پیش
فرستاده و از آه هیبت برکل و لای منتظم بر گذرهای سنگ و سکوره رزان و جلی دشوار گذر و اگر بجانب راست و چپ از جاده مستقیم میل کند غالبا اسبان در آن بشکنند
در گل فرو رفته هلاک شود و در چنین راهی سپاه ترکمان خود را بقراولان لشکر خراسان نموده عنان باز کشیدند و خراسانیان تصور آنکه ضعیف اندیش اند راندند و لشکر
ترکمان جمعی از جنگلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و در ساعت جمعی کثیر جیش‌ها را منهزم و حیران ساختند و در خیال میرزا ابراهیم باد وهم مقرون بامید و بیم از عقب رسید
و چون دیده که کار از دست رفته است و تیر از شست جسته ناچار عنان گیران از میدان ستیز برتابان گریز منعطف گردانیدند و از آنکه از قفای خراسانیان درآمدند
و تیغ‌ها دریغ در حنجهای بهادران و سپاهی ارزنده داران و گردنکشان ایشان را هیچ امیر ضعیفی داد و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه
و غیرهم را بر خاک هلاک انداختند و امیر ابوسعید پسرم پسر دیگر امیر سید خلیفه را گرفته پیش امیر جهانشاه بردند و میرزا جهانشاه به زبان طعن از روی [illegible] امیر سید را گفت
از دعوی بهادری میکند و آن سپاه گری بجوری بر سر چون من که چنین آمدند جواب داد در دولت پادشاه [illegible] بجود [illegible] عزت نموده پادشاه زاده خود
رای سخن [illegible] اندیشان نشنید تا این روز پیش آمده و آن صواب چنان بود و در این باب فکری بر اصلح نشد میرزا جهانشاه را از کمال [illegible] امیر ابوسعید در
گذرد و آن بیز از عقب یاران زندان شد و پادشاه بر بقیه گرفتاران ترحم فرموده درباره ایشان عنایت و رعایت مبذول داشته همه را نان داده و زرع [illegible]
سلامت بجانب خراسان فرستاد و در باره ایشان [illegible] ملک سپاه شکسته و مجروح و خسته می‌آمدند و میرزا ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته
بشب بوزر رسید و جمعی در آنجا باو پیوسته و در یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه هرات نزول فرمود امیر احمد ترخان را بموجب فرموده ضبط هرات تعلق بود [illegible]
استقبال اشتغال نموده [illegible] از خیمه و خرگاه و سراپرده‌ها [illegible] اسبان راهوار و استران قطار و نقد و جنس و آنچه مقدور میشد [illegible]
وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و علماء و اجلاء [illegible] از حصار بیرون آمده تهنیت بسط جلالت [illegible] و چون او با سپاه [illegible] منصوری
کارهای بزرگ [illegible] غفلت [illegible] آن [illegible] عادت تعبیت پادشاهانه اختصاص یافته میرزا سلطان ابراهیم بهمراه اکابر
لم تکن [illegible] ملکه مبلغی بوجه علوفه و انعام از دیوان اعلی بنام [illegible] اطلاق یافته [illegible] اسلامی پادشاه و اصحاب [illegible] پسندند و دیگر [illegible] نسبت
بوی بجای آوردند و در این اثنا [illegible] از تفات [illegible] درآمده [illegible] خواهند کرد [illegible] اجمد از این سخن خایف و
هراسان گشته در شب [illegible] صفر خلاف کرده [illegible] دروازه [illegible] میرزا سلطان ابراهیم از استماع این سخن مضطرب گشته سوگند بر زبان آورد

رها او پیش بری در خاطر داشتم بلکه میخواستم و درباره او عنایت و عاطفت بیکران مبذول دارم و امیر احمد ترخان و جمعی را پیش او فرستاده بند تا او را از اراده

گوشه نشیند دور دور کنکاش شهر علاوه گوتوال قلعه گردانیده بند و هر چند مبالغه نمودند مولانا یکنوبت دیگر بیرون آمده رفقا عداوه از حضرت پادشاه بتکلف موجب بدنامی پادشاه

میشود مولانا بالکلیات ترغیب و التفات نفرموده جای ثبات ورزید و فرار کشیده بر سنن و در مملکت پادشاه هم رفاه رخصت انداز کاه تکلیف بمصحف خود در پردن

امدن نمی بینم و چون بر پادشاه ... ابرار او شد مولانا احمد کرکبکی دهکی و با جنون و نخل ترغیبه نخواهد شد ناشر این روی ملازم منزل دمادای خوب دست از دامن

طلب او باز داشته و قلعه جهانرا اطوی دیگر با تصرف او کرا شده و از برای مولانا و نوکران او بمحافظت قلعه قیام نمودند علوفه مرسوم تجربه معین ... شد و از

رفع ضعف انفعالات امرای میرزا ابراهیم مصلحت چنان دیدند با سلطان سعید از در مصالحه درآیند و چنان مصالحه را با مواصلت مؤکد سازند و از برای اتمام

این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین محمد هادی طایف (امام) شیخ بهاء الملة والدین عمر جناب عرفان مآب ایقان سمات خواجه محمد کوسوی را زاده فرستاده

شیخ اعظم شیخ الاسلام احمد جام بمزید زهد و ورع و اطلاع بر دقایق و غوامض علم تصوف امتیاز تمام داشت مقرر شد و بعد از آن که آن ... روشن

ضمیر را آفتاب ... اقتباس نور از باطن ایشان نمود بترتیب اسباب سفر مشغول گشته و الله ... اوراق را ثالث ... گردانیده بود فرمان داده بود

بجانب رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورد و آنچه حقیقت ... ترکستان را رخصت داده برای روان شد ... شیخ الاسلام را رسانید سلطان

سعید مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا ابراهیم را بر ... ... تقریر

کردند و متعقب شدند و آرای ... از دواج روی نماید خطبه و سکه در دارالسلطنه هرات و مضافات بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد سلطان سعید در جواب شیخ

اعظم فرمود که میرزا سلطان ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از دیر باز داعیه ازدواج با ان گوهر منیر الوار است ... خود را با دو مسلم دارم که شروط

با یکدیگر اتفاق نموده لشکر ترکمانرا از خیال تسلط برین مملکت ... دارند دفع بکنیم و اگر خواهد با ملاقات یکدیگر کوشش کنیم با یکدیگر در روز مصاف موافقت نماید بحق

برین قرار با شیخ سلطان سعید نسبت با شیخ اعظم شرایط انعام و اکرام تمام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نورالدین

محمد بهرات رسید و حالات ... را به سمع میرزا سلطان ابراهیم رسانید و از غرایب اتفاقات در اواخر این سال اعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمایه چون پادشاه

ترکمان و حاکم ... در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشته بود میرزا جهانشاه از ولایت آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق و عراق روی

بالسفر ... نهاد روزی چند ... اقامت را ... گردانیده و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ را منزل ساخت و میرزا علاءالدوله بعد از چند سال آواره فی چاق

دارد ... آمده در ولایت ... شد و او و میرزا ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پرده دیگری ساخت و میرزا شاه محمود با بعضی

از امرای بهادر در طوس ... میرزا ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل ارسلان تا قصبه اسفرار در قبضه اقتدار آورده بود و در قلعه اختیار الدین

مولانا احمد ... رایت استبداد برافراشته ... و نظر می آورد و قلعه ... امیر عبدالله داشت و قلعه ... امیر باحسن داشت و ولایت ... امیر حسن

تیمور ضبط می نمود و قلعه طبس را امیر ادریس بن امیر رضا داشت ... حکومت ... و حراست ... می پرداخت ... این جمعیت ... دنفس ... اقلیم

غالب آمد روی نموده باشد ذکر ملاقات میرزا علاءالدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم سلطان در دشت الخانک و بازگشتن او و هلاکی مردم از

از هجوم لشکر ترکمان متوهم و مستوحش میرزا علاء الدوله و مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان گشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصای ولایت
ازبک بجلدی بخراسان در آمده قاصدی پیش میرزا ابراهیم سلطان فرستاده او را از وصول خویش اعلام داده و بمقتضی کلمه الملک عقیم و مقوله لا ارحام بین الملوک ابنغی بخاطر
شاهزاده گران آمد لاجرم اظهار [illegible] نموده سلوکات و ترکات مرغوب در صحبت رسولان سخن دان چرب زبان پیش پدر بزرگوار روان کرد و چون مرکب [illegible] ساحت
شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابراهیم باستقبال استعجال نموده و در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت و سیارگان برج دو دودمان [illegible]
دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از دیدن قرة العین قرین مسرت و شادمانی گردید و پدر بزرگوار
نامدار سرگذشت خویش در میان آورد در باب امور ملک حکایات گفته شد مقرر بر آن شد که میرزا سلطان ابراهیم با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله
روی بتختگاه آبا و اجداد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از جانب قریه [illegible] سلمان مانند خورشید جهان گرد پرتو التفات بر حوالی دار السلطنه هرات انداخت
سادات و علما و قضاة و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند و بموکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و ارباب [illegible] و [illegible]
حرف و اهالی [illegible] چندان ازدحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کسی غیر آن یاد نداشت و میرزا علاء الدوله از سر خیابان غزلان [illegible]
دلگشای [illegible] گوهرشاد آغا رسیده فرود آمده و بلوازم زیارت اقامت نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در آن موضع دلکش با پری پیکران حور وش
بعیش و حضور و لهو و سرور بگذرانید و حظی تمام از جهان فانی برداشت و در آن ایام مولانا [illegible] در [illegible] ایام [illegible] شهر
در قصبه [illegible] قرار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقصبه قدم رنجه فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس او مبذول فرموده بدان صوب تشریف داد و مولانا [illegible] در ایام
سابق از نفایس و برکات جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و [illegible] در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله درباره مولانا [illegible] تحسین [illegible]
ارزانی داشت و نوازش بسیار نمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله [illegible] فرموده [illegible] و جهی [illegible]
ملک [illegible] بیان این سخن آنکه در اثنای [illegible] میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصدی پیش رو رسیده اعلام آورد که لشکر ترکمان [illegible]
وجهی توقف ننموده مقتضی آنکه [illegible] روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون راه براه لشکر میر غیاث الدین عازم [illegible] باید خود را از مضیق شهر [illegible]
[illegible] خود را بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین [illegible] و [illegible] از وطن با اکثر ارکان [illegible] دولت
و قضاة و اعیان و اشراف و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان [illegible] شریف و وضیع و غنی و فقیر ضعیف و توانگر و درویش [illegible] شهری [illegible] ترکمان
حیران و سراسیمه گشته [illegible] از خود بهره داشتند [illegible] راه دور و دراز پیش گرفتند و فرقه
[illegible] دماغ ایشان آشفته تر بود [illegible] سر خویش [illegible] بعضی نازنینان [illegible] پیاده [illegible] گریزان شده و دو [illegible]
در سنگستان قطع نموده پاهای ایشان آبله کرده و در کوه گرسنه و تشنه آرام گرفتند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه
بوضوح پیوست [illegible] در بیرون شهر سر برآورده دست بغارت [illegible] گشاده [illegible] در میان مردم
[illegible] دل از عهده اندرون شهر بیرون نمی توانست آمد و چون [illegible] مسلمانان از حد اعتدال در گذشت

ناگاه از مهب دکان نباس روح افزا نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت آغاز نهاد و بقیه مردم را که [illegible] بودند بفر اعتدال در بقای زلال حیاتش آرام گرفتند
و تبیان این سخن آنست که چون میرزا جهانشاه بقریه [illegible] رسید خبر صلاح مردم از اراده خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد چنانچه واقع بود شنید [illegible]
قاصدی باستمالت اصحاب بهرات فرستاده و رعایا و [illegible] را بعدل و داد نوید داده و امیر پیرزاد بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بود و از علما شهر [illegible]
ورود آنجا داشت در باب نصرت شعار [illegible] با استیلا در حرکت آمده و چون درگلگاه حضرت خاقان سعید نزول نمود و بقیه اعاظم و اشراف در دار السلطنه
هرات مانده بودند مراسم استقبال و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع رعایت و تربیت فرمود و جناب مولانا عبد الحی محتسب و والد مولانا جلال الدین قاینی را [illegible]
[illegible] در اثنای راه بر پادشاه ملاقات کرده بود از آن میان بعاطفت بیکران اختصاص داده و بر حسب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از [illegible]
لشکریان [illegible] اکثر ترکمان بوده مزاحم نشوند و رعایا را [illegible] تعرض نرسانند و در این اوان که دار السلطنه هرات در قبضه اقتدار ملازمان
میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد یساول فرستاده تا معلوم کنند که خدمتش در چه مقام است ایشان بقلعه رفته [illegible] کردند و مولانا بتدبیر حصارداری اشتغال
نموده [illegible] سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان بازگشته صورت حال را بعرض رسانیدند و از استماع این خبر آثار تغیر در بشره پادشاه ظاهر شده حکم
فرمود تا امرا و اعیان و لشکریان و پیرامن قلعه از درون و بیرون شهر دیواری با ارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوار رخنه بودند تیرانداز با زنبورک [illegible]
و در هر موضعی مناسب جمعی قادرانداز را بایستادند و بزخم ناوک جگردوز [illegible] آتش افروز نگذاشتند که هیچکس از اهل حصار از برج بیرون نگرد
و نقبچیان [illegible] مشغول شدند و لشکر ترکمان از صبر و حیله [illegible] اشتغال نمودند و آتش حرب را التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد یساول و سایر
دلیران قلعه استیلا داشت چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هر چند سعی نمودند [illegible] آخر الامر مولانا احمد یساول
از جهان جباری در مقام تضرع و زاری و فرمانبرداری آمده طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و بعد از آنکه صورت عجز و بیچارگی او در
پایه سریر اعلا باز نمودند با جمعی [illegible] مولوی را بجان امان بخشیده مولانا احمد از قلعه بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه بر سریر
دولت متمکن گشته [illegible] و احکام حضرت خاقان سعید را ممضی و مجری داشتند و روزی چند در شهر هرات [illegible]
[illegible] که جانب هرات [illegible] امیرزاده محمدی [illegible] ملک [illegible] خیام سپهر احتشام [illegible]
ایلچی میرزا سنجر از جانب [illegible] رسیده صورت موافقت آن پادشاه عالی همت را بموقف عرض رسانیدند [illegible] امیر خلیل [illegible]
گذرانیدند و میرزا جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون و خرسند باز گردانیدند و در این اثنا امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه از جانب کرمان [illegible]
بسواد [illegible] حشمت مضاعف گشت و در این سال [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] خوارق عادات مشاهده می افتاد از عالم رحلت نمود و در این اثنا [illegible] رسید که میرزا علاء الدوله در ولایت غوریان و میرزا سلطان ابراهیم
در ولایت غور [illegible] خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نموده کشف این امر مبهم آنکه امیر خلیل [illegible] میرزا علاء الدوله نظر
تمام داشت [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible] آورد و میرزا سلطان ابراهیم [illegible]

فرستاد و میرزا علاء الدوله در جواب او در فراهم آوردن اعلام می‌نوشت و از و بر حاشیهٔ ضمیر ایشان غباری نشسته بود بدین سبب این اسپ باد سیر از چنگ میان پدر و
پسر بعضی از اهل غرض یکدیگر گسسته و از جانبین لشکرها ترتیب داده باهنگ جنگ قدم پیش نهادند و میرزا شیبان ... منزل رسید امرا از غایت
سبب تفرقه در پیش میرزا سلطان ابراهیم شتافته میرزا علاء الدوله متوجه شده و میرزا سلطان ابراهیم از اردوی اعلی در پناه بارگاه پدر عالی جناب رو
حرکتش نکرده شهزاده فرمان داد و اوراق سپهر سلطنت محبوس گرفتار گشت در این اثنا امیر عبدالله خواجه ترخان را سفیر نموده شهزاده بر لشکر پیش سلطان سعید
بعد باز آمده صورت قید و حبس میرزا سلطان ابراهیم در لشکرش مذکور گشته بعضی از امرای ترخانان ... نسبت شهزاده ... رسیده بعد ... بر
خیل را عاری عظیم شمردند با امیر عبدالله خواجه متفق شدند و بر خود گشتند میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم ... رایت برافراخته
کوکب طالع شهزاده از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا جهانشاه ... میرزا علی را ... به
شمال ... منهزم با ستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و ... اقبال ... از برق سرعت ... نموده
حرکت آمده و در عید اضحی باردوی اعلی پیوست میرزا جهانشاه ... میرزا علاء الدوله را با امرای عظام باعزاز و احترام تمام بدرگاه در آوردند و شرایط
تعظیم و توقیر بتقدیم رسانیده ... بجای آورد ... سلطان سعید ... نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار را در مجلس حاضر کرده میرزا جهانشاه
با فرستادگان سلطان ذو الاقتدار ... از هر طرف ... باز گردانیدند و در اثنای ... امیرزاده ...
دلدار شد امیر جهانشاه و حاکم مملکت فارس بود در ... سال ... مستعد ... گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از
استماع لشکر ... منتظر ... بستدعای میرزا پیر بوداق ...
القصه چون شهزاده مبارک ... میرزا جهانشاه ... از ... سید علی ... را
برادر ... بصوب ... سلطان سعید روانه گردانیدند و چون ... باردوی همایون رسید ... امرای عظام ... تقدیم
... میرزا جهانشاه ... درگاه ... ها ... ید
از زبان ... مع ... معلوم ... سلطان سعید از ... د
کلمات محبت ... از معتمدان ... سید ... میرزا جهانشاه ... امیر احمد ترخان و بعضی قرابان
او طریق ... میرزا ابراهیم ... ایران ... ...
و عنایت پادشاهانه ... بعد از چند روز سید ... از جانب سلطان سعید رسید و مطابق اخبار سید ... میرزا
جهانشاه رسانیده ... امیدوار گردانیده ... باشد ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات
و عود میرزا جهانشاه بعراق و آذربایجان بعد از صلح و امان و دیگر وقایع و حالات آن چون سید ... بازگشت میرزا جهانشاه
... روزی چند در ... اقامت ... در ... شهر ... واقع است ... قشلاق هم آنجا گذرانید

اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابو سعید از کنار آب مرغاب با لشکرهای گران [illegible] و لشکر امیر غیاث الدین روان شده [illegible] و قصبه [illegible] رسید و بعضی مردم
ترکمان که در آن حدود بودند گرفتار شده و برخی فرار نموده آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال [illegible] از استماع این واقعه دود حیرت در دماغ ترکمه
تصاعد نموده میرزا جهانشاه بجانب هرات روان شد و در آن سرزمین توجه نمود و میرزاده پیر بوداق را امر شد و از شجاع [illegible] برسم قراول پیش فرستاد
و جوانب چون به میدان آمده آتش پیکار افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده قتیل آمدند و میرزاده پیر بوداق [illegible] باز
گشته بخدمت پدر رسید و شرح [illegible] بعرض رسانید میرزا جهانشاه از شنیدن این احوال و استماع اخبار [illegible] و خلاص شدن میرزا حسن علی از حبس و
خروج و استیلای او بر آن ولایت دل از حکومت برگرفت و به یکباره همت بر آن گماشت تا خود را از آن مهلکه بیرون اندازد بعد از اندیشه [illegible] سید عاشور را
در [illegible] با [illegible] ترکمان با دیگر پیش میرزا سلطان ابو سعید [illegible] رفت و سید عاشور بخدمت میرزا سلطان ابو سعید رسید و از امرا وسیله [illegible]
صلح و صفا [illegible] شهریار مظفر لوای [illegible] پادشاه [illegible] مقصود [illegible] بر منصه ظهور جلوه گر آید و امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان و عراق کوتاه کند و آن
مملکت را بحضرت خاقان سعید باز واگذارد [illegible] داشته شفاعت نماید و بعد از [illegible] و شنید بسیار و تردد پادشاه میرزا سلطان ابو سعید در مقام عنایت و عاطفت آمده از آن
مبالغه درگذشت و [illegible] قرار بران یافت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان بنواب دیوان اعلی گذارد و میرزا جهانشاه بدین معنی ممنون گشته به [illegible] عهد و
پیمان [illegible] از جانب [illegible] متعلق سلطان سعید باشد و از آن جانب نسبت بمیرزا جهانشاه داشته باشد و سید عاشور [illegible] المرام بازگشت و خبر اتمام
مصالحه بعرض [illegible] رسانید و دیگر ترکمان از [illegible] در همان هنگام صبح از آن مقام [illegible] نموده از جانب جنوب شهر [illegible]
مرغاب و زیارتگاه [illegible] بجانب عراق منعطف گردانید و آتش ظلم ترکمان در آن چند روز بالا گرفته [illegible] گشت و غبار فتنه [illegible] بالا گرفته بود
پاک شده فرو نشست و رعایا [illegible] از حوادث زمان [illegible] خلاص یافته [illegible] دامن امان آویختند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت
همایون به [illegible] در آرام گرفت و در بسط بساط عدل و داد و عنایت مبالغه بجای آورد و آن زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص دار السلطنه
هرات بمرتبه رسیده و از نان نشان نمانده بود و معدوم مطلق شده دانه گندم بقیمت [illegible] دانه مروارید خوشاب درگذشت و هر روز [illegible] کس از گرسنگی جان میدادند
و اگر کسی نان در بعضی اسواق [illegible] می‌دیدند [illegible] بروی می‌افکندند و اگر صد شمشیر بر سر می‌خوردند سر بالا نمی‌کردند تا نمی‌خوردند و اگر در دکانها
نان در صحن [illegible] می‌آوردند چوب‌داران با قوت در دو طرف دکان ایستاده [illegible] می‌نمودند و خلایق از فقدان قوت [illegible] قحط گشت [illegible]
قرص خورشید راضی شده آن نیز از حجاب سحاب در آن زمستان روی نمی‌نمود و تا [illegible] احوال [illegible] تیره [illegible] حضرت رزاق علی الاطلاق
بلا و غلا و عسرت را از میان برداشت ذکر محاربه سلطان سعید با شاهزادگان پاکیزه گوهر امیرزاده میرزا ابراهیم [illegible] میرزا سنجر
[illegible] کوشش [illegible] دیگر وقایع و حالات [illegible] چون خاطر خطیر [illegible] سلطان سعید [illegible] لشکر ترکمان فراغت
یافت سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت میرزا سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم [illegible] سپاه سمرقند آگاهی یافته [illegible]
بهوس محاربه و جنگ در حرکت آمدند [illegible] داشته [illegible] لشکر منصور از غایت قلت [illegible]

نخواهد آورد خاطر بر دفع استیلای سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو این خبر بر آینه ضمیر انور تافت پیش از ملاقات فریقین از الغاء جشن

امیر سید مزید و امیر سلطان احمد تمور تاش با لشکری آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس آن دو دسته شاهزاده ها رزمخواه بیکدیگر رسیدند و ابطال

صف آرای گشتند و امواج دریای سپاهی در تلاطم آمده مخالفان یکبار قدانداز حمله آوردند و میمنه و میسره سلطان سعید را از جای بر گرفتند و بعضی از کرگان

ماوراء النهر رسیده این خبر در واقع در انداختند و ولایت سمرقند نوعی بهم بر آمده بر این نزاع خیال محال در دماغ در بوخ بافت و آتش فتنه و شورش بر اطراف انداز

ساخت و خبر انهزام پادشاه جهانگشای در اقطار ممالک خراسان و مازندران نیز شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از مساعدت بر اتفاق رجوع قلب

با سپاه قول در ظل علم نصرت شعار قرار داشت و بی سبب مخالفان در حرکت آمده بهادران قول ضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت مخالفان را پریشان ساختند میرزا

علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر اگر هر چند دست پیش سلطان سعید بردند بموجب فرمان جهانمطاع آن شهزاده بیگناه را از قفس تن بر

دار از امرا امیر ذوالنون و امیر محمد بیک را نیز بهمان سرنوشت و امیر عبدالله خواجه ترخان را از امرا میرزا ابراهیم بعد از عبور یاران گرفته دستگیر نمودند و این فتح

عظمی در اواسط جمادی الاولی سال مذکور بظهور آمد سلطان سعید شکر نعمای الهی بجای آورده بهادران را که در معرکه جانسپاری کرده بودند بنوازش پادشاهانه

سرافراز گردانید و مراتب و مناصب ارجمند ارزانی داشته با اطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان از

آن معرکه عنان برتافته تا ولایت بریان در هیچ مکان توقف ننمودند سلطان سعید امیر سید علا فارسی و امیر سید احمد حسینی برادر سید فرید را از عقب ایشان ارسال نمود

فرستاده و رایت نصرت شعار بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و در این سال جناب سیادت مآب خواجه شمس الدین محمد المشتهر بخواجه کوکوی بجوار رحمت

ایزدی پیوست و در پیش مسجد جامع در سرای که توطن داشت مدفون گشت و موکب ظفر نشان چندگاه با دغدغه رفت از آنجا متوجه کوه کیوسند مقام

با نزهت و صفا موضب خیام سپاه ظفر پناه آمد و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بعز و جلال مراجعت نمود و در این اثنا داعیه عمارت عیدگاه دار السلطنه

هرات از خاطر خطیر سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک فرصتی آن عمارت را در غایت تکلف و تزیین

باتمام رسانیدند ذکر فتح حصار تربه و نهایت کار میرکه دخنی اوده دیگر و قایع و حالات چون خاطر اشرف

سلطان ابوسعید از دشمنان فراغتی یافت همت علیه نهمت بر تسخیر قلعه تره کو در استحکام ارتفاع بر قلاع عرصه ربع مسکون امتیاز تمام داشت مصروف

گردانیدند و جمعی را بمحاصره قلعه تعیین فرمودند و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدان صوب شتابند و از خراج

احتیاط موضع رصد مقابل لوک را معین سازد و خواجه مشار الیه بپای قلعه رفت و دیگر موضع را مناسب الکار ندیده جوشیده را کرده باز گشت و صورت

حال بموقف عرض رسانید که اندیشه وزیر پسندیده پادشاه روشن ضمیر افتاد و حسب الحکم باشارت علیه مراجعت نموده رصد مقابل لوک مشغول شد و

فرمان علی اشرف نفاذ یافت و امیر جلال الدین سید مزید نیز با لطف آن حدود در رصد مقابل لوک مشغول شده حدود جهت های ساده و امیر و وزیر باتفاق

دران جهد سعی نمودند و مزیدی بران متصور نبود و جمعی را بر سر الکا تعیین فرمود و مقرر کرده و ایشان با الکا مشغول شوند و چون مهمات الکا بر حسب دلخواه

فراغت یافت امیر کبیر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره متوهم شده و اندیشناک گشتند و در این اثنا صورت غریب روی نمود مفصل این

مجملی آنکه در زمان دولت سلطان سعید بجد و جهد تمام محاصره قلعه آغاز نهاده بودند بر کره نسبت بجانب شرقی در قلعه بودند به گمان شده و بعضی از ابنیه را العتق آورده و برجی از آنجانب
در درون آن همیشه آن زده و دیوار دست تصرف کرده بجان امان یافته شد لاجرم آن از پاس و سیاست برکه متوهم بودند با یکدیگر متفق گشته در این اثنا سبب داروغه
مال رسید بسبب خوف و اندیشه در سلطنت با بندگان حضرت اعلی عهد و پیمان شدند و موافقت با این بابر وارد شد منهج گشت بشقاوت است با خود قرار دادند
هر یک را از میان بر دارند و ملکیت با مراد محاصره قلعه اشتغال داشته درین باب کنکاش نموده از بالا بزیر آمده و صبحی با سپاهی کشیده هر یک که یافتند
و کار را در آن خندق و ترس را از بدن جدا کرده از قلعه بزیر آمده شدند و روانه دار السلطنه هرات گردیدند و بدین خدمات شایسته بعز قرب و تعظیم مشرف شدند

ذکر وفات میرزا ابراهیم سلطان و ولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه رخ نموده

میرزا ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله در آن نواحی از پسر مفارقت کرده جمعی
و رخصت یافت میرزا ابراهیم سلطان مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثنای راه مزاج همایونش از جاده
اعتدال منحرف گشته روز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آن جناب را بدار السلطنه هرات آورده در گنبدی که مهد علیا گوهرشاد آغا بنا
دفن کردند و دیگر از وقایع سال مذکور آنکه چون بحضرت در ابد العصایات سلطان سعید را با نوئی عظمی رتبه سلطان ملکه بنت رکن السلطنه و الخلافه میرزا علاء الدوله
فرزندی ارجمند ارزانی داشت و میرزا شاهرخ موسوم گشت و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخته والی ملک الانام
امیر علاء الدین برلاس را با جمعی بمحاصره قلعه عماد فرستاده و دیگر از وقایع آنکه قلعه مذکور را میرزا علاء الدوله مرمت فرموده بود خزاین و دفاین در آنجا دفن فرموده
و در زمان میرزا بابر بحصار مفتوح گشت چنانکه گذشت و بعد از وفات شاهزاده مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسن و الهام افتاده و اولاد خضر شیخ مستحفظی
از معتمدان خود موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی قلعه نصب فرمود و بعد از کشته شدن امیر بابا حسن محمد دیوانه در آنجا متحصن گشته نواحی و حوالی حصار را غارت کرده چون
سلطان سعید بر سریر خلافت و سلطنت قرار گرفت بایشان استمالت نامه بمحمد دیوانه نوشت و فرستاده و او را بپای دعوت فرمود او منتهش امتثال نموده
از آنجا بیرون آمد لاجرم آن قلعه تعلق بمیرزا فرخ و مشهد رفت و چون امیر علاء رسید خزاین نسیم چاره ندید و امیر علاء صورت حال معروض گردانید اعلام نزول همایون
آمده بابر امیر را از فرق فرقدان بگذرانید و فرمان داد تا برج و باروی قلعه را کوفته جز از خرابه ای نماند وجه دیگر موکب همایون فلک احترام
در ماه ذی قعده الحرام بتسخیر قلعه در حرکت آمده و بمقصد رسیده وضع آن قلعه بنظر اشرف نهایت مستحسن افتاده فرمان داد تا ذخیره بسیار در آن آوردند و از آنجا
معاودت نموده در دوم ذی الحجه بدار السلطنه هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود بعد از واقعه میرزا سنجر
سیستان نهاده پناه بامیر خلیل برد و جانب لار رفت امیر خلیل طریق اعزاز و اکرام مسلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شده و امیر بابا حاکم آنجا با ریم بیش
آمد امیر خلیل از غایت غرور و پندار در مقابل حمله ورزید و امیر بابا فرصت غنیمت دانسته بر اسب امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه
محمود بزخم تیری مجروح گشت و هم بدان زخم درگذشت و شیخ زاده بر قیام نموده بمهم منصب وزارت میرزا بابر بوجه احسن بود در آن معرکه شهادت
یافت امیر خلیل بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بدر برد و امیر بابا صورت واقعه معروض داشته کلاه باره امیر را اعلام کردانید و در اواخر ذی الحجه

مذکور امیر نور سعید را از امرا که از کمال تقرب اختصاص داشت از طرف ... انهو رسید و با سور ترابی دیوان اعلام نمود و در خرگاه نوئینان عالیمقام سلطانی

ذکر بعضی از قضایا که در احوال بر سبیل اجمال و بعد از انقضای این سال روی نمود

و در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمایه حضرت سلطان سعید پرتو

التفات بر صفحه احوال رعیت ... از لوازم ... بود و ... عدل و سخاوت ... داشت ... ملک ... امیر

... امرای اعظام چون امیر شیخ حاجی و شیر حاجی و امیر قنبر و ... امیر خلیل را از ... انصراف

... زنند ... بطرف سیستان روان شدند و در ... امیر خلیل ... امیر ... مصحوب خان

... امیر خلیل ... و از سطوت قهر جهانسوز ... عالم افروز ... گردانند و از اندیشه مخالفت ...

نصیحت ... امیر حسن ملک ... امیر ... بعزم ملاقات امیر خلیل روان شد و در این اثنا سلطان سعید ... بار دیگر

پیش آمد ... در مجلس ... امیر خلیل ... خواهد شد ... بطرف سیستان ... طلب ... سلطان

مراجعت نمود ... امیر خلیل ... سلطان سعید بطرف مازندران روان شد و در دارالسلطنه هرات ... هوای سرکشی

و گردن فرازی از خاطر او سر بر زد و خیال استبداد و استقلال ... راه داده استخلاص هرات ... سلطان

بجمعی مردم ... امیر ... اطراف ... دار دیگر ... امیر نظام الدین احمد براس

... بعضی ... و چون ... امیر خلیل ... مملکت ... دارالسلطنه ... رسید

سر دروازه ... دروازه عراق و فیروزآباد ... امیر نظام الدین احمد براس

از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود ... قاضی و ائمه و اکابر ... شهر ... برج و باره ...

رعایا ... امیر خلیل ... اشتیاق ... مملکت ... رسید ... رزم ...

پیش گرفت ... امیر خلیل ... و چون روز جنگ ... سعی و کوشش ... قتال و جدال ...

در آن ایام آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا ... آب ... اسلام ... روزه ...

... بسیار ... روز ... طلب اهل

... امیر خلیل ... جنگ در ... حسن شاه ... فرقه ... و از برج

... امیر خلیل ... اطراف ... شهر ... الله اکبر ...

پیش امیر خلیل بردند و چون در معرکه ... موجب ... امیر ... لشکر ... شد و قطعه ایست **بیت** یاران ... بار

با خلیل ... عبدی ... امیر خلیل ... جمعی از ...

اعوان و انصار ... دارالسلطنه هرات ... در ... سعی و مبالغه نموده ... رسید

بجم

حشم زخمی از سر رسیده از مسجد جامع بیرون آمده و در دروازه بست زدند و از شهر بیرون رفته بهیات اجتماعی روی بامیر حنیف نهادند و آوازه در انداختند که سلطان سعید رسید
با مردم سیستان درهم آویخته شدند و خاک معرکه با خون بیرادران برآمیخته شد رعب و خوف بر ضمایر اهل اسفزار افتاد امیر حنیف با اتباع و خوارزمیان … گردی
گردان شده آنچه داشتند بلکه آنچه نداشتند با دلها پرخون و چشمی پرآب ماندند و چون گریزان شدند امیر شاه … رستم دستان را از عاقبه گشتن … تا حوالی
سیستان در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت **ذکر وصول موکب پادشاهی بدار السلطنه هرات و آوردن امیر حنیف و دیگر وقایع و حالات**
و در آن اوان امیر حنیف متوجه دار السلطنه هرات شد رایت نصرت نشان از ولایت مازندران معاودت نموده بعد در اثنای راه صورت جرأت
و جسارت او بمعروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب ماوراء النهر نیز اخبار ناملایم بسمع اشرف اعلی رسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر … سعید
و غیره از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده شهریار شیر شکار بنفس همایون در حرکت سرعت نموده عازم دار السلطنه
هرات شد و در صدد و جام … بسمع جلال … امیر حنیف … فرار … نهاده است و در … گردانیده آنحضرت … سعید
مسرور و کامکار … بنصرت و اقبال در مستقر سریر خویش نزول اجلال فرموده اعیان و اشراف مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا
و ثنای پادشاه مظفر لوا گویا گردانیدند و جمعی از سپاهیان در زمان محاصره طریق خدمتکاری سلوک داشته بودند و شیوه جانسپاری بجای آورده بتحفه و تعظیم
محظوظ و مخصوص گشته و بعضی مردم تا جنگ … آثار شجاعت رسیده بودند و از راه بیابان رفته … خلاف را … از مواید احسان پادشاه
حظی تمام یافتند و جامه‌های قیمتی پوشیدند چون رای عالم آرای خسروانه … سیستان از جزئیات باز پرداخت جمعی امرا را بقلع و استیصال امیر
حنیف روان ساخت و حکم کرد … باز پس ننهند و ایشان بحکم فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند امیر حنیف از این آمد
سراسیمه و اندیشناک شد و چاره جز آن ندید که اطاعت و انقیاد نماید تا بجان و عرض ایمن ماند و با مشورت با خواص و نزدیکان حلقه اطاعت گذاری در گوش
کرده و غاشیه فرمان برداری بر دوش نهاده روی اخلاص بر درگاه کیوان اشتباه آورده و امیر کریم … بجانب … ناگاه در
نواحی استرآباد با دو چار خورده … امیر حنیف بجز تسلیم چاره ندید و ایشان در زمان میرزا بابر با هم دوستی و اتحادی ورزیده امیر کریم در ادای حقوق صحبت قدیم رعایت
نموده با امیر حنیف از در رفق و مدارا در آمد و هر دو باتفاق متوجه درگاه عالم پناه گشتند و چون بدار السلطنه هرات رسیدند امرا صورت قضیه را بعرض سلطان
سعید رسانیدند آنحضرت … خاطر گذشته و حنیف را بسبب بیرون شدن مهم … بهمین طریق … امیر حنیف بسعادت پابوس
سرافراز شده از سر اخلاص زمین عبودیت را ببوسید و بجان امان یافت و در سلک … منتظم شد و … الدین
… یکبار دیگر بر حسب فرمان خسرو دادگر در ولایت سیستان بجای … اعظم خویش رایت شوکت برافراخت و در … تدارک
خللها کرده الملک … مضبوط ساخت و در این سال جناب افادت مآب علامه شمس الدین محمد اسد … جامع بین العلم والعمل بود وفات یافت و در مزار
گازرگاه در جنب … منوره بر تربت قدس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه رای … سلطان سعید … امیر … سعید
مزید بولایت … رفته … باخبر باشد … و امیر ابوسعید در ماوراء النهر رقبه از ربقه خویش بیرون آورده نواحی …

و سمرقند را غارت کرده و سلطان سعید رعایت خدمات سابق او نموده معتمدان بیکا بندی روان داشت تا خدمتش را نصیحت و موعظت رام گردانند و از گریه
نمرود عصیان اصرار ننماید لیکن چون حال را بعرض علما و ملا ارباب کمال خواجه ناصرالدین عبدالله رسانیدند و فرستادگان متوجه دیار ماوراءالنهر شده
و با امیر نورسعید ملاقات کرده سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند لکن آن سخنان را بسخنان نیک خواهان نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را
از آن حال آگاه ساختند و خواجه نکوه بورنجار را امیر نورسعید که مخالفت پیمان بسته بر سر کار جفور رفت و او بعهده وفا نمود و از آن چند روز جمعی از
اندیار بعزم رزم امیر نورسعید برخاسته و او رسیده است دا بازوی جلادت برافراختند و خود بهمتش تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی بدرگاه
حیرانش نهاده و اعمال و افعال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد و درین سال پادشاه مبرور مغفور رکن الدین علاء الدوله را چندین سال در اطراف
و اکناف سیر و سفر نموده و در کارزارهای قلزم در خانه ملک میمون هر از انقراض ملک سابق استقلال نبوده زمان یافته وفات یافت و نعش آنجناب را بهرات آورده در
لیکن مدرسه علیا گوهرشاد آغا در مدفن میرزا بایسنغر و در قبه بانوی عظمی بود مدفون نمودند و هم در سنه آنحضرت رقیه سلطان بیگم از حرم محترم سلطان سعید
با آئین عز از حضرات کلام ملک علام و اطعام فقرا وارد آنحضرت قیام نمود و درین سال حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصرالدین عبدالله چون با امیر نورسعید
ملاقات کرده هم از آنجا عزیمت جانب خراسان نمود و در بیست و پنجم صفر بهرات رسیده سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تعظیم و تبجیل بجای آورده و خواجه
عالی منزلت بزیارت مشایخ و اهل الله اینجا رفته از روحانیت ایشان استمداد همت نمود و مجموع اکابر و اشراف و اعیان عن صمیم القلب ملازم آستان
عرش اشتیاقش گشته و بسط بساط تبرکات و مرات تحصیل خواجه رفته از کلمات قدسیه او مستفید شده و چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد و ارادت نسبت
عقیدت اهل شیخ الاسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدوم شیخ مرحوم بزرگوار از مقالم نقل فرموده بودند خواجه برپرسش و ضعف
صدق شیخ مرحوم شاه الملوک والسلاطین هادی الخلائق اجمعین شیخ نورالدین محمد رفته و آنجناب شرایط اخلاص بجای آورده بر اسم ضیافت داری
کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانیده و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع فرموده بر وثاق خود بازگشت و حضرت خواجه از سلطان سعید التماس نمود که صندوق مقامی سمرقند
و بخارا را بشکنند و دیگر مراسم پراسوم از رسم مذموم نگردند و حضرت پادشاه ملتمس آن بزرگوار را مبذول داشته ملقای ابواب منبعی خطیر از آن عمر بگرانه عاره
مبذول داشته و حضرت خواجه در اوایل باب اشفته و حکام مرتب حشر در بیست و نهم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند فرمود و در اواخر ماه مذکور خواجه مظفر محمد ابیوردی و خواجه معین الدین
مهستانه و مولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و در ماه رمضان سلطان سعید خواجه معزالدین عبدالله شیرازی و مولانا میرزا را بمملکت ماوراءالنهر فرستاده
تا باشتراک در امر عمل وزارت و تنظیم حال بلاد و عباد و ضبط مهمات نمود و در اواسط جمادی الاولی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جهة کلیات امور ملکی به بلخ
و از آنجا بسمرقند رفته در خلال این احوال بسمع جلال رسید که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف در مملکت ماوراءالنهر خلاف برانگیخته است و جمعی
مفسدان بر پیرامن او در آمده و صدمتش را بر کارهای ناصواب دلالت می‌نمایند و چهره عروس مملکت را در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید چون بر این معنی آگاهی
یافت در ساعتی مسعود از ماهها مجموعه‌های مبارک و رکاب سعادت اشتباه آورده عازم دیار ماوراءالنهر گشت **ذکر توجه سلطان سعید عالیشان بماوراءالنهر**
جهة تسکین فتنه و غوغای برادر ایشان و مراجعت از آنجا و حضرت ظهور سلطان صاحبقران ابوالغازی معزالسلطنة والدین سلطان حسین بهادر خان

سلطان

سلطان سعید در آن هنگام و اوان که در سنهٔ دیگر در صدد حرکت بود از دار السلطنهٔ هرات نهضت نموده در شور رباط فرود آمد و در آن منزل لشکر بارندگی دریافت
بسیار بر سپاه رسید و اسپ بسیاری تلف شد با جمال حرکت نتوانستند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر بود از هجوم ضلیعه سلطان بهار روی بقرار نهاد النگ رادکان
رزان مرحله ارجمند آمد و چون فضای شبرغان از غبار سم سمند زمانه فزای ممالک ایران بود زان عطر سایر گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر اثر
جمع آمدند و از آنجا از روی بصیرت قرین عزیمت ... نمود و در منزل خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که غیر بیش جوهر آنکه چون بعرض رسید بهر حضور
خدمتگاری او در نظر پادشاه بتقریب استحسان افتاده پایه قدر او را از دیوان کیوان بگذرانیده باد وجود منصب وزارت حضرتش را در سلک ندما و خواص محرمان
مجلس انس انتظام داد و رایت ظفر شعار از آب جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی را عزیمت عظیم در هم آورده بعد از اهلال لیس از غنیمت یاد کرده غارت و تاراج دیار
ماوراء النهر گرفته بود و سعادت امیر نور سعید را امیر سلطان ارغون در تربت یا بکشان در گذشت کان سلطان سعید بمجرد مسطور شده بجرد توجه او از لشکر جلادت شعار
با اعوان و انصار عنان از آن دیار برتافته سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشته و آخر الامر بقلعهٔ شاهرخیه در کمال رزانت و متانت پیوسته بود
در آنجا با من خواسته ذخیره فراوان جمع آورد سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت نموده بکنار آب خجند رسید و در برابر قلعه نزول اجلال فرمود
در انحصار ساخته ... آب سیحون در ... باب خجند از آن ... نشستند و برآمد طرف آن ... میکرد و جانب دیگر طرف قلعه ... ثابت و از طرف دیگر ... و عتبات
مرحمت محیله ... از آنجا در حیال ... ملکه روح الحمد زمان جهان مطاع سلطان سعید ... از لشکریان ... هنرمندان و استادان منتهی و غیره آلات ... والات
حصار گیری ترتیب داده بکار های خود مشغول باشند و هنرکاری که ... ورود جنب ... نموده مشغول ... صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی موفور مینمودند
نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحبقرانی تا ناصر السلطنه و الخلافه ابو الغازی میرزا
سلطان حسین با سپاه بهادر خان ... از طرف خوارزم باستراباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرای آن سرحد را گشته عزم خراسان دارد و هر چند چهره این
حادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت و کراهت می‌نمود لا از انجاز کار ... پادشاه برفع ... بآن سخن التفات ننموده همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ
نوع فتور در عزیمت پادشاه راه نیافت ... و چون خبر متواتر شد و آتش فتنه بالا گرفت در این اثنا قاصدان خراسان رسیده بمسامع علیه رسانیدند که حضرت
صاحبقرانی تا ناصر ... از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشته و امرا از دور شب ... و میرزا ... بدار السلطنهٔ هرات آمده شهر را ضبط و محفوظ گردانیدند و اسباب
قلعه داری چنان مرتب ساخته و در آن عهد و دیگر عهود معهود منوط حضرت صاحبقرانی تا در ظاهر دار السلطنهٔ هرات نزول فرموده بمحاصره جنگ اشتغال نمایند
و در آن باب اهتمام تمام مینمودند چنانچه در موضع ... مرقوم کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی و چون چند روز محاصره امتداد یافت ... سلطان
صاحبقرانی دست از محاصره باز داشته از ظاهر شهر کوچ فرمود و از آنجا ... چون سلطان سعید شنید که مردم هرات در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح کرده و از
پیرامن شاهرخیه برخاسته بسمرقند آمد و از آنجا ... استعجال روان شد و از جیحون عبور فرمود و حضرت صاحبقرانی تا چون از ظاهر هرات برخاسته ابیوردیه ... کرده بمنزل
سفوری رسید و از آنجا متوجه ... رفته ... و از آنجا ... ذکر رفتن سلطان سعید ابو سعید بجانب جرجان و در ضمان مائده
ملک مثال و مشورت نمودن با امرا و خواص در دفع اهل فتنه و کشته امیر ضمیر گشته شدن روس و قوم جلایر باراده ... و الله اعلم

سلطان سعید از جرجان عبور نموده بمنازل و مراحل پیموده در حین رسید اتفاقاً حضرت صاحبقرانی انار الله برهانه ضبط باد تعویض فرموده بود تاب مقاومت

نیاورده با دیگر مردم و همه متعلقان او بیرون اند لاله طلب میکند و بیرون آمدند و چون چشم سلطان سعید بر آقا افتاد با آنکه از وی ذنبی در خاطر داشت بقتل

فرمانش فرمان نداد و بر دیگران ترحم نموده چون عزم کردون ما ثر راه ورود دراز نموده بود چندان براق نداشتند سلطان سعید دیوانیان را

بدار السلطنه هرات فرستاد تا دستور معهود نام بردار وزر لشکر بستانند و از تجار قرض بکنند و چون مردم زحمتها کشیده بودند و شهر را از طالبان

ملک نگاه داشته بودند بخلاف آن توقع داشتند و این طلب نزد ایشان مشکل و متعذر نمود لاجرم فایده نبود القصه خزینه و ازین وجوه مجمعی سوی همراه

شیخ احمد و علاء الدین صراف باردوی اعلی فرستادند و چون موکب منصور بحدود مازندران رسید حضرت صاحبقرانی نامدار حدود خراسان تسخیر

آمد و از آنجا بمقتضی روزگار متوجه یورت اصلی شد و سلطان سعید بشهر استراباد در آمد و بنور حضور خویش تزیین فرموده در کلف شان زرفای اجلال خود

چند روز بعیش و عشرت بطریق حکمت ترتیب داده روز بشب و شب بروز رسانیدند و درین اثنا معلوم علیه رسانیدند امیر حسین عذری در خاطر وارد

و حال آنکه پیش ازین حرکات ادرات ازان متوران بپاک انجمع شده بود و چنانچه در ان اوان سلطان سعید قلعه شهر حسینه را محاصره داشت

منهیان آنحضرت در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیر حسین با مخالفان مواضعه کرده و امشب از حصار بیرون آمده می از اورا

عقده در ملاذ موضع لشکر کاهست بورش خواهند شد و دست بردی با میرزاده سلطان ابوسعید خواهند نمود سلطان سعید بورت امیر حسین را تغیر کرده جمعی از

محصوران در آن شب جبه پوشیده بر درگاه جهان پناه تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب کلمت مآب مولانا قطب الدین نعمت طبسی که شرف

صحبت الحضرة میداد و از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنیده که در ولایت جرجان نوابان عورات از اوراق و بعد از تهدید

دو وعید اقرار کرده امیر حسین را در فرستاده تا تحقیق نمایم در خرگاه میرزا سلطان ابوسعید نابت القصه چند نوبت علامات بکردار رات غدر امیر حسین بوضوح

پیوست و امرا بارها کرت جانبی بر قتل امیر حسین اتفاق نمودند و سلطان سعید ایشان را از آن حرکت مانع آمده و در آن شب هر ستاره پیدا بود نه

بر درین ونه ماه سلطان صاحبقران بران شده که باب ادوار زمان شود بیت شب بود مانند قطران سیاه ❊ نه ستاره پیدا نه پروین نه ماه

نه آوای مرغ و نه آوای دد ❊ زمانه زبان بسته از نیک و بد ❊ امیر حسین مبالغه و الحاح بسیار نمود پادشاه بنفس شریف از باغی می باید در قتل

آنحضرت زمهوری امیر حسین مورد بیشه سلاطین در شب باغی الکاتب شکنند و از بسیاری الحاح و مبالغه او درین امر بر ضمیر انور آنحضرت فرمیدن

فره سطوح الهامات غیبیه روشن شده امیر حسین حرف صواب بر لوح ضمیر منیر سنگی زد و با وجود آنکه در امور ملک سلطان سعید صاحب اختیار شده بود

جنان سلطنت از دماغ او بیرون نیفتاد و بجز دلارت قاعت نمی نمود آخر کلام رای بلایون بر فتن او قرار یافت امیر عبد الوهاب دهکده صبح از وزرا

مقرر شده بود او را تقریب کشند و پسر دختر امیر قاسم منظری خوب و جمال مرغوب داشت پهلوی من نشسته بود که خاطرم گذشت حیف باشد این

جوان زیبا روی و پاک را کشته میشود باز در خاطرم گذشت که اگر جریمه ازان در وجود آمده باشد استحقاق این امر دارد و بلای نازل پیدا کرده باشد از او

بر سیدم ای امیرزاده مدت العمر هیچکس را قتل رسانیده جواب داد که چهل و سه کس بدست خود کشته ام با خود گفتم هر که او سنگ می کند باید

بزاده

سنگ و تیر بر سر می‌کنند با ید القصه چون امیر حسین سلاح کشیده خاص هم سوار شده در آمد یک تیمچه کار رو او بر پا امیر حسین باز گشت چه چیست گفت در میانه دیگری هست
از سرش بر گرفت امیر حسین گفت کسی را که از سر افتاده است آن التماس نموده بسوی آب رفت نیز سینه او بغضب اصطباح دادم مقداری آب جا نهی بخشند
امیر حسین حضور داشت و پوشیده داده گفت بیت آب سکندر ای دل بر از غم آمیز : مگر کاسه سر تا کاه از تیمم کرد : نفر اعجال از درون ناخنهای خود جرک بر ون
آورده به سینه پیش افکند جلاد تعلیم او در آن زمان شمشیر را منحرف بگردانید او زد تا سرش بسهولت از تن جدا شد و سر برش محمد حسین را بدان بنز
همراه سرش را کشته بودند در آوردند چون سر امیر حسین رسید او دید گفت با خود سلاح آمده ایم و او را نیز همان لطف کردن زدند و سر دیگر او را همه از صنف او را
همان شربت چشانیدند امرا خراسان از این سیاست عظیم متوهم شده سلطان سعید اثر فراغت نوازش اختصاص بخشید و استمالت داده فرمود از امیر حسین
چند نوبت گناهان صادر شده بود هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او بود و شیوه عفو و اغماض از بهترین صفات مرعی داشتیم چون بار او
از حد در گذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرا خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند و چون خسرو جهان بکر خاطر از
دغدغه امیر حسین جمع ساخت اندیشه برفع و استیصال لشکر دوران ابی‌جلا بر گماشت و ایشان از زیر باد در نواحی استراباد اقامت داشتند بغارت و تغییر نیم
و افزود احوال مملکت زمین بند اشتند و حاکمی را از ایشان نخواهند در ولایت حکومت نتوانستند کرد غیر از غارت و تاراج مهمی دیگر نداشتند صهر انجماعت همیشه بمقیم
سر فرو نرسید و پیوسته بجوب بازی و فتنه انگیزی اشتغال داشتند درین اثنا سلطان سعید حوالت دفع ایشان بتدبیر شرارت آن قوم را بخشم سر زد و رشته نظم ایشان
منقطع گردانید تا جرم امرا الوس را از معمور شرارت با جماعت رسانند و پادشاه از برای شاه سیورغالات تعیین مقرر باید آخر الامر چند روز در ملک دشت
سر برده و از برای گردش آن قوم با کلاشنکان معتبر کردند و در روزی با تکلیف ایشان در آمدند همه را گرفته و بر سر میدان مجموع آن گرفتاران را گردن زدند
و آتش غارت و تاراج در خاندان دیگر مهموران زدند خلد و سلطان سعید مملکت جرجان را برسم سیورغال بشاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود
و آثار جلادت و سعادت و اقبال در ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و امرای عظام دیگر در آن ملک احتشام را در ملازمت او باز داشت و ایلچیان
را از جانب سمنان و ری و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داده مجموع ایشان بعنایت و عاطفت الطاف پادشاهانه اختصاص
یافته و خوشنود و شاکر باوطان خود بازگشتند ذکر نهضت رایات نصرت آیات خسرو ذوالاقتدار و شاهزاده عالمیان از سلطان سعید از
ولایت مازندران و وقایع آن چون مهمات مملکت مازندران بر حسب دلخواه پادشاه گیتی ستان انتظام یافت عنان عزیمت بطرف سمرقند
و جلالت ناقه و موکب همایون بهر دیار رسید رسوم ذمیمه از میان برگرفت و گلشن مملکت تازگی از زمین معدلت سلطان سعید رونق و طراوت پذیرفت
و لوای نصرت انتما چون بقصبه کوکویه رسید بموقف عرض رسانیدند عمال از آنچه در جهت رعایا بوده زیاده گرفته اند فرمان جهانمطاع شرف صدور یافت
که وجه فاضل از خزینه تسلیم رعایا نمودند و موکب فرخنده منازل پیموده در بیست و نهم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ سفید نزول فرمود و بعد از چند روز
سلطان سعید از راه دریغ بر آمده از وقایعی که در زمان غیبت چتر ظفر در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ و استفسار نموده چنان بوضوح پیوست که خواجه
معز الدین عبد الله در مجلس ارکان را ایستاند مبلغی خطیر جهت خاصه خویش از میان برده و بمقتضی هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد علا مغل صرف اکثار

مطالبه می‌نمودند بر سبیل قرض بسیاری از بازرگانان گرفته و بعد از آن رشوه گرفته و تغییر و تبدیل بآن راه داده از منحرکات ناپسندیده رای کمینه قهر قضای آن گروه آن
شخص را بر سیاست موعظ هلاک ساختند در عبرت دیگران کردند و بعد از آن حکم واجب اللازم الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد صوف را اوبه کشته بتعذیب بعضه تمام رنگ کشند
و خواجه معزالدین عبدالله را در پای حصار اختیارالدین ترتیب بدار ساختند لشاه حضرت خاقان سعید دست دیگر دل بسته در دو سه روز آب حوض شان را از جهت وجود
در روز جوش و خروش او فرود آشت فرمان واجب الاتباع نفاذ پیوسته را بعد از این در هرات و بلوکات زر نام بردار نقش بند و بعد از این وجه متعرض آن هیچ آفریده بر آنند
و نشانها در این باب بر سنگ نقش کرده در مسجد جامع در ترتیب صفه مقصوره نصب نمایند و کاشتگان بموجب حکم سلطنت عمل نمودند مدت الحیوة سلطان سعید
از آن حکم تجاوز جایز نداشت و در اثنای این احوال طایفه بر خواجه مظفر تقرر کرده منصب وزارت برخواسته صاحب اعظم قطب الدین طاوس را که ... بدر
شهر سبزوار بر وزیر دیوان شد و خواجه اسمعیل جبه را بار و شریک گردانیدند و چون قضیه میرزا محمد جوکی و قضیه ... یافته بود خاطر خطیر از آن ممر جمع
شده سلطان سعید عازم دیار ماوراءالنهر شد ... برسید و چون سلطان سعید بر سر شنیدند میرزا محمد جوکی باز رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و غارت و
تاراج عباد اشتغال می‌نماید آنحضرت دفع فتنه او بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم داشته باحضار لشکر فرمان داد و موکب همایون در بیست
و هشتم جمادی الاولی از دارالسلطنه هرات نهضت نموده در شمال قریه سمنان نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف را بجانب پادشاه بار افراز
ساخته شهر را بایشان سپرد و کلانتران محلات و بلوکات رخصت و استمالت داده درین روز خواجه شمس الدین محمد را بکابل ... فرستاده و بعد از دو روز
رایات همایون در جنبش آمده و در زمان ... سلطان سعید در ولایت خراسان وبای عظیم و طاعون ... و جمعی کثیر ... در آن قضیه فوت شدند
و اکابر و اعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین محمد سمنانی به بیلاق بادغیس رفته و چون ... شهر در آمدند و مردم را ... عمارت ...
نمودند چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول فرموده و چند روز در آن دیار توقف فرموده بعضی از ایام بهار را در نوبهار بلخ گذرانیده از آنجا
نهضت نموده روی بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور کرده مراحل و منازل پیموده بمقصد نزدیک رسید آگاه برادر اشرف سمرقند بر رسم استقبال پیش آمده ...
بعز ... رسیدند و موکب ظفر نشان با لشکرهای خراسان متوجه شهر ... شد و ... قلعه رسیده انحصار را در نهایت محکمی یافت سلطان سعید صلاح
در آن دیدند که ... محاصره بر دور قلعه جمعی را تعیین فرماید و در برابر مقابل کوی تعیین نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شد بعرض همایون رسانیدند ...
اشرف بر ... قرار داده عنان بجانب سمرقند منعطف گردانیدند در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داده نسبت خان شهزادگان قیام نمود و بعد از آن
متوجه جانب ... قلعه ... شده و بر ظاهر قلعه نزول فرمود ... قلعه شهر ... زدند ...
آن شهر ... دور ... حکمهای ... مردانه ... موجب ... مردم اندرون از ...
بتنگ آمدند و از فقدان نان و گوشت کار ایشان باستخوان رسید و بحیله ... بعضی مردم بیرون روزی شب ... امرا و ارباب
کیاست و ملازم سلطان سعید ... در قلعه ... ماکولات بحصار ... لکن ... معلوم ایشان نمود در این اثنا امیر شاه حاجی ...
بصواب کرده نوکری میرزا محمد جوکی ... قلعه ... شاهزاده او را دیده ... آن ... معروض داشت ...

حاجی محمد زاهدی بخوبی کرده بعد و جزوی از آن باقی مانده و در سنوات در سلطنت آن نشد و نمود مرا بند فرمود این وقت باشد که بحکم والا بجا به درگاه عالم پناه آوردم
میرزا محمد جوکی او را سوار کشی خوش دل کردانید و لطف ری باز داشت واو چند روز تعقیبه تفحص و تحقیق کوشیده شرح و احوال معلوم کرد و کرتخته پیش امیر شرف حاجی
آمده و بعرض رسانیده در اراده باشد شخصیت فلان نام و انچه مایحتاج اهل قلعه است از ماکولات و ملبوسات بهم میکردانند و در نیم شب در نقول محل کشیده برد و می
رب می آید و انچه سعی او را بازاری مهیا شده در کشته اهتمام فرموده تعقیبه میبرند امیر شرف حاجی کیفیت حال معروض پایه سریر اعلی گردانید بموجب فرمان جهانجوی
آن شخص شتافته و خرقش را گرفته در برابر قلعه آورده و بکشتند این شخص که وازیری انشا خورد نا دماجمیع محصوران تاکنون بجزای عمل خویش گرفتار گشت
بعد ازین اقامت نشد در پس چهار دیوار ممکن نیست و آن عزیز را در برابر حصار رصبه خواری کشتند ارباب قلعه سبکبار از امید شدند و التجا بعد اپیت
هوا بیت است شب خواجه ناصر الدین عبید الله منحوند حضرت خواجه از سمرقند رسیده سلطان سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید و محصوران از آمدن خواجه خبر
دار شده امیر نور سعید این بیت را نوشته پیش او فرستاد بیت جامی زغم توپس جراحت تعلیم تراوکر تو دانا ه خواجه … در باب استخلاص خویش شفاعت
و زاری بسیار … کرد خواجه چند روز خاطر ایشان را از خطر گذشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار نمود ذکر حوادث بومیه در خراسان روی
نموده در حین محاصره شاهرخیه سلطان سعید در زمان توجه سمرقند و شاهرخیه قرة العین میرزا سلطان محمود را بسبط خراسان تعیین فرمود
و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه ستین و ثمانمایه بعلامت جلال الدین قاسم … صدر … علوم عقلی و نقلی … در هرات
مانده بعد فوت شد و در مزار گازرگاه مدفون گشت و در شوال برفهای عظیم بر زمین آمد … های قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر رفتن پهلوان
محمد پیاده از جانب تبریز رسید شرح حال محمد پیاده آنست … بملازمت سلطان سعید قیام نمود و آثار جلادت و مردانگی در معارک ظهور میرسانید تا
… روی در … کار را برواج … دار السلطنه هرات بنام او … با ملک … گیز …
معروض رای عالم آرای گردانید … مطلوب و معاتب گشت … زبان …
می پنداشت … دار السلطنه هرات … مطیع … ملازم خویش کردانید و در اوان عظمت و ابهت آن … سلطان سعید
در ظاهر شاهرخیه بود … محمد نامی … از خلاف … بابک …
شده بود … ظلم و ستم و جور … محمد … پیاده …
پیاده دست بردی … محمد پیاده … محمد …
برد … داشت … در … پهلوان …
چون بلای ناگهان در آن خانه در آمد و محمد پیاده نیزه برداشته … ضرب شمشیر از بدن جدا … آن به خلق … از عالمیان باز
داشت و پناه بجانب کوه برد … ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه شاهرخیه و استیلای لشکریان
پادشاه بران قلعه و معاودت سلطان سعید و دیگر وقایع و حالات آن سلطان سعید قریب یکسال در محاصره شاهرخیه روزگار کذرانید

مردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات ارض مشقت بود و مار و کژدم زحمت بسیار میرسید و از بسیاری پشه و خرمگس به تنگ آمدند و کار اهل حصار نیز بجان رسیده بجهت
رسیده و شیخ حضرت خواجه ناصرالدین عبدالله دو بار بقلعه رفته بود و در امر مصالحه سخن گفته چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود حضرت خواجه او را
در سنگ نای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد و ارباب قلعه بار دیگر چاره جوی گشتند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه
کردند و آنحضرت مضمون الشفقة علی خلق الله منظور داشته باز متوجه شد هر چند گشته جای مبارک درمیدان نهاده سلطان سعید را بولی داده و قصد
قتل الجماعه کنند هیچکس را آن قدر نباشد مگر جمعی را ازان زمره رعایت و عنایت فرماید و حضرت سلطان سعید مجموع [illegible] الحق همه وفا نمود
و خواجه بزرگوار بحصار رانده امیر نور سعید و امیر سلطان ولی و دیگر سرداران را بیرون آورده ایشان بشرف بساط بوس سلطان سعید مشرف گشتند و حضرت خواجه درویش
[illegible] و پادشاه ارباب جرایم را در آغوش عطوفت کشیده ببخش نمود روز جمعه نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمایه میرزا محمد جوکی را باردوی
همایون آوردند و سلطان سعید او را [illegible] فرستاده بولایت [illegible] فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات نصرت آیات عزیمت دارالسلطنه
هرات نمود جمعه دوم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرموده درین اثنا از جانب [illegible] عرضه داشت رسید مضمون آنکه طایفه از کفره [illegible]
بممالک محروسه در آمده غارت و تاراج کردند و آنچه امکان [illegible] از اسفزار گرفته باز گشته و فوجی از دلاوران سپاه منصور
سر راه ایشان گرفته مانند باز بر عصفور حمله آوردند و شمشیر در آن جماعت نهادند و از سرهای مخالفان غرابها بار کردند و بسمرقند آوردند و چون سلطان سعید
در دارالسلطنه هرات توقف فرموده متوجه [illegible] شد و در اوایل رمضان بمقصد رسیده تمام ماه صیام و شوال [illegible] عید اضحی در آنجا بگذرانید
و در اواخر شوال امیر سید احمد [illegible] عزم سفر آخرت کرد و برادرش امیر سید فرید بهادر بشرایط تعزیت [illegible] و حضرت سلطان سعید
بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را نوازش فرمود و در اواخر ذی الحجه موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اوایل ذی الحجه مستقر سریر خلافت [illegible] آمد

ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین از مکمن اجلال بر منصه تبیین آمده

با از وقایع این سال آنکه بجهت طایفه از امرای عظام
[illegible] امیر احمد و امیر احمد و امیر شیر حاجی با چند نفر از امرای تومان برحسب فرمان متوجه ممالک [illegible] شدند بنابر آنکه خبر سلطان صاحبقران از آنجانب رسیده بود
و دیگر آنکه در زمان [illegible] ترکمان محاصره بغداد اشتغال داشت پانزده هزار خانه وار از اعجام و صحرانشینان [illegible] از ظلم تراکمه بجان رسیده [illegible] عنایت
[illegible] در آمدند و بمقام ایشان برحسب دلخواه معین گشت دیگر آنکه داعیه قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد
لشکرهای همایون بمقتضای این عزیمت جمع آورده [illegible] معسکر همایون [illegible] ایشان [illegible] ان یورش
[illegible] عظام در شهر توقف نمایند و بجهت استخراج مال الجماعه امیر نظام الدین حاجی و جناب افادت مآب مولانا شمس الدین علاء العارف المشهور بمولانا شمس
الدین صاحب تکلف تعیین یافت و در اثنای انتقالات مزاج شهریار [illegible] از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و آثار مرض امتداد
یافته نزدیک بان رسید که خلایق مأیوس گردند آخر الامر بحسب معالجه اطبای صاحب تدبیر ملکه باراده ملک قدیر آن زحمت بصحت مبدل گشت و خلایق حیاتی
تازه یافتند و بشکرانه [illegible] نذر و صدقات بی اندازه رسید و جهت صدقه فرق همایون حضرت سلطان سعید مال بسیار در خراسان [illegible] تمام بخشیدند و [illegible]

گرامی بود از وقایع این سال جشن ختان شاهزادگان بترتیب طوی عظیم فرمان همایون نفاذ یافت و ارباب حرف و صنایع در هر ایوانی هر روز در باغ زاغان رفته چهار طاق لبس آغاز نهادند و در اندک زمانی باغ زاغان مانند فردوس و جنان گشت و هم لهو و لعب و حضور و شرب مدام و قسم فنیان بکمال اهتمام بمرتبه رسید که زهاد صومعه نشین خرقهای پیران طریقت را از برای دفع مخموری در رهن شراب انگوری کردند و بمقدار جزوی گرو گذاشتند **بیت** اگر خرقه من دارم در رهن شراب اولی ⁂ این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی ⁂ و مدت پنجاه روز نشاط و طرب امتداد یافت و در زمان جشن و طوی شاهزادهٔ عالمیان میرزا جلال الدین سلطان محمود بطلب ایالت جرجان هم در آنجا ... و جناب شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد ... از جانب سمرقند رسید و چون خاطر آفتاب اشراق سلطان سعید از سنت ختان شاهزادگان فراغت یافت همگی همت علیا نهمت بر تنسیق امور ملک و ملت گماشت

ذکر آوردن امیر نور سعید و وقایع و حالات آن

در شهور سنه اثنین و ستین و ثمانمائه از جانب خوارزم امیر نور سعید رسیده عرضه داشت رسانید مضمون آنکه در ولایت سلطان سعید میرزا از جانب دشت قپچاق بدین ولایت آمده و امرا و سرداران تاب حمله او نیاورده گریخته‌اند و لشکر او دست تسلط بر آورده مجموع بیرون خوارزم را غارت کردند سلطان سعید فرمان داد و جمعی امرای عظام بصوب شاهرخیه تعجیل بلیغ بجای آورند هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و ارباب تکلف ... مجرمان اهمال و اغفال ننمایند امرا برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و بران خطه رسیده تحقیق نمودند امیر نور سعید لشکر خوارزم با ... در بدایت حال از صدمت سپاه سلطان جهانبان فرار نموده و امیر نور سعید را بتقصیر متهم ساختند میرزا ابر درویش ... در آن ایام منظور نظر عاطفت و عنایت سلطان سعید بود ناگاه امیر نور سعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه هرات فرستاد و حضرتش بنابر ... بوده در حصار اختیار الدین محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احترام بدرون ... شیخ اعظم شیخ نور الدین محمد ... و کلام جناب شیخ مذکور منجر بذکر امیر نور سعید شده جرایم او را در حضرت ... سلطان سعید ... جناب شیخ ... دل داشته جرایم امیر ... را ... بخشید ... و چون بهار ... چون مراجعت امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده ... داد و سلطان سعید ... طلب حضرت ... از احوال وی پرسید ... امرا ... امیر نور سعید در غایت خجالت و ... چنان ... شده ... میرزا ... و ... از در ماندگی ... معروض داشت **رباعی** این ... در مانده بجان ⁂ ... جهان ⁂ چون ... ⁂ چون ... او جوان و چون حکم روان ⁂ سلطان سعید ... و چند اسب راهوار و اشتران ... اسباب ... ارزانی داشت ... امیر نور سعید بار دیگر ... رسید

ذکر عصیان میرزا پیر بوداق بن میرزا جهانشاه ترکمان در شیراز و رفتن او از آنجا بجانب بغداد و محاصره دار السلام و بیان آنچه میان او و پدر دست داده

برای ... دقایق ... میرزا پیر بوداق ... میرزا جهانشاه ... فرمان پدر ... دیار فارس اشتغال داشت ... دولت ... اطراف و اقطار آن مملکت ... و نواحی دار السلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا جهانشاه ... سلطان سعید ...

بخصومت و جدال انجامید میرزا پیر بوداق بهفده روز از شیراز بهرات آمده بخدمت پدر رسید و هنگام مراجعت لشکر ترکمان و منقش از راه طبس روان شده
بولایت یزد عبور نمود و در آن ولایت خرابیها تمام بظهور پیوست و بنا بر مددی که نسبت با والد خویش در عرض آن ظهور رسید نمود بکار رجب و دینار بار
خود داده و تنبیه اشتر از جانب مع رسمی شد دگر دن عقوق اطاعت میرزا جهانشاه بیرون کشیده پای از دایره سمع و طاعت بیرون نهاده و حقوق ابوت را
نابوده انگاشت و علم طغیان برفرق فرقدان افراشت و چند نوبت نیک خواهان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او در فرستاده انکه نصایح سودمند و مواعظ
دلپسند لکنند فایده بران مترتب نشد و همچنان بر عصیان و طغیان اصرار مینمود میرزا جهانشاه با سپاه ظفر پناه تا حدود فارس آمد لاجرم خواست که
او در استان صحبی گرداند و حرافی و خواهر حسته بموجبا دفتر فروش شاند و نهال ارادت در جویبار رهایت بدست حفاظت بنده بعوارض و بن برکنند سر شاخ پایدار
او از سر بلند و سرکش بر سر خویش را نهم نگشت رشت : اخر الامر والده میرزا پیر بوداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمده و شد بسیار و سعی
و کوشش بشمار قرار بران داد که میرزا پیر بوداق با اتباع و اشیاع و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد در حرکت آمده دست از شیراز باز دارد و شاهزاده
بموجب امر نموده مادر ردی توجه به بغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت مملکت فارس را به پسر دیگر خود میرزا یوسف داد میرزا پیر بوداق چند گاه در بغداد بکرانه
مملکت را از روع کرد هیند لاعلاج خیال حکومت شیراز از دماغ او بیرون نمیرفت و پیوسته متعرض مملکت پدر میگردید و بانواع بر سمی خاطر او میرنجانید
و ارسال رسل و نصایح را با وی منفعت نبود چنانچه میرزا جهانشاه کاهی دل فاض میورزید عاقبت سمت لطف عفو میپرورد و از فتنه و خونریزی
دقیقه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه با تمام لشکری خارج از ادراک و افهام و حواس اوهام عازم دار السلام شد میرزا پیر بوداق چون
از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بران قرار داد که در برج و باره دار السلام از عمارت و مرمت کرده درانجا تحصن نماید و بمقتضای این عزیمت لشکر خود را
فراوان انعام فرموده بترتیب اسباب حصارداری امر کرد و برج و باره را بمردان کارزار سپرده و دروازه ها را بامرای قطعه مردان جلد شیر دل سپرد
حافظت و بعد از مدتی در آن موضع بغشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی افزون از حساب و شمار رسیده ظاهر دار السلام را مضرب خیام نمود و همت بلند را
بر تسخیر شهر گماشت شاهزاده چاره جز آن ندید که در حصار و دیوار شهر خزید و در جنگ و جدال و قتال مبادرت نمود و چون مدینه السلام در غایت متانت
و رصانت بود و چون بمردان کاری و دلیران کارزاری فتح و تسخیر بسهولت دشوار مینمود و مردم از شدت حرارت هوا بسیار در زحمت بودند دانستان
از بام تا شام در کرما بر تبه خیام مینمود میرزا پیر بوداق هر روز آتش فتنه را بالا گرفته داد اسباب بلا را بر روی خود میکشید و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام در فتح شهر
میکوشید و لشکر را بر حرب ترغیب و تحریص مینمود و در قریب یکسال مدت محاصره ممتد شد و احوال رعایای بیچاره روی باختلال آورد و آثار ضعف و
انکسار بر وجنات روزگار ایشان مبرهن گشت و زبون و عاجز شدند در ماندگان شهر و فرومانده گان زندان فقر معروف بیلا و رنج و محن روزگار میگذرانیدند
و کار بر سپاهیان تنگ آمده هر چند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر فرستاده اظهار عجز و افتقار کرده فایده بران مترتب نگشت و ابدال کلمات التفات نمینمود
و بقحط و غلا بمرتبه رسیده که جمعی از صلابت بنا بر مصری متکلف مخزندند بادیم و چرم جوشیده و ... تملیک نمودند و آن نیز در بعضی اوقات نایاب بود
دگر به مانند عنقا نابدید گشت و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد از تنگی بار در فغان آمده ایلچی فرستاده از میرزا جهانشاه امان طلبیدند و میرزا پیر بوداق

آمده مردم شهر بار خرم و شادمان شده دروازه‌ها بگشادند و سپاه پادشاه بدار السلام درآمدند و محصوران بار دیگر استحکام یافتند و میرزا پیر بوداق در منزل خود

نشسته گمان می‌برد که پدر نامهربان درباره وی قصدی کند درین اثنا میرزا جهانشاه ولد خود محمدی میرزا را با جمعی امرا فرستاد تا هم شهزاده را به ضرب

شمشیر آبدار از قفص حیات رهانند ایشان رو به جانب او نهادند و شمشیر کشیده بشهر درآمدند ناگاه در وثاق میرزا پیر بوداق رفتند شهزاده حرمتش در آن زمان عزم سوار شدن داشت

و یک پای در موزه کرده بود و دیگری را می‌پوشید ناگاه برادر خود محمدی را با جمعی روی بسینه بالین سر خود ایستاده دید حیرت دامنش گرفت بروی شتافت و برادر را

دشنامی داد و میرزا محمدی شمشیری زده او را درآورد و با دیگر رسیده به یک زخم در خورد لا امرا به تیغ خونریز سپاهیان شهزاده را پاره پاره کردند و بر میرزا جهانشاه این حرکت

مبارک بنا بر اکثر طبایع از او متنفر گشت و آفتاب دولت او روی در زوال نهاد و سلطنت او در معرض انتقال آمد چون این سخن گفته شد بعد از قتل میرزا

پیر بوداق مملکت عراق عرب و معظم ولایت میرزا جهانشاه گشت و سلطنت ملک او به مرتبه رسید که زبان از تقریر و توصیف آن به عجز اعتراف نمود

و مجموع سروران و گردنکشان اطراف و گوشه‌ها سر بر خط فرمان و انقیاد او نهادند الا امیر حسن بیگ ولد علی بیگ بن امیر قرا عثمان که به واسطه عداوت قدیم میان

آن دو خاندان بیعت و اطاعت و انقیاد میرزا جهانشاه ننمود و پیوسته شیوه مخالفت می‌ورزید و به واسطه قلاع رفیع و ممالک وسیع در تحت تصرف داشت ایشان پیوسته

قمع و قلع او دستور همت می‌نمود آخر الامر میرزا جهانشاه همت خود را بر استیصال خاندان امیر قرا عثمان گماشته گشت و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده

روی با امیر حسن بیگ نهاد و امیر حسن را الجاء به شعبه از شعاب جبال که مناسب بود فرود آمد و از راه ضبط طرق حرکت میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیک آمد در آن جا

اقامت انداخت و از آنجا امیر حسن در باب دفع ... او بعد از رسل و رسایل در استرضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید و پادشاه ... را

بر عجز و ضعف امیر حسن بیگ ... در ... حصول ... و ... پیرا بیگ بابا حاجی ... بخدمت او فرستاد

منهزم بازآمدند و میرزا جهانشاه نصف زمستان ... در آن صحرا بعیش و عشرت بسر برد چون مقدمه زمستان در رسید لشکر سرما ... آورد

برودت ... میرزا جهانشاه ... از ... انصراف ... و ... با اولاد و مقربان چنانچه عادت او بود

بعد از مراجعت ... چند روز ... مشغول ... در آن منزل توقف نموده ... از کیفیت احوال خبر یافت ... جاسوس ...

تا تحقیق اوضاع معلوم نماید ... به اردو رسیده ... خیمه برآمد ... علامت ... کرده ام ... هیچ کس ...

و هم هیچکس از کمال غفلت ... جواب ... جاسوس بازگشته کیفیت احوال بعرض رسانید امیر حسن بیگ با ده هزار سوار ... به قصد میرزا جهانشاه

در حرکت آمده و چون صبح شد طایفه از مردم میرزا جهانشاه ... سپاهی از دور دیدند و چون ... لشکر ...

نظر کردند جمعی ترکمانان ... ایشان ... لشکر حسن بیگ آمده ... سراسیمه و متحیر گشتند بیت چون ...

دهر ... کی ... میرزا محمدی و میرزا ابو یوسف ... میرزا جهانشاه بجنگ ... طوفان بلا ... میرزا یوسف ...

و ... میرزا جهانشاه ... خبر ... میرزا محمدی و میرزا یوسف ...

و دیگر ... میرزا جهانشاه با صد ... حسن بیگ ... چون ...

میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود بر زبان آورده اسکندر را بحال او رقت آمده جامه‌های فیض‌اورا پوشیده ترکش از فتراک بیاویخت و همچنان
بر اسب جنگی کاه مراجعت نمود در راه غافل شد و از فتراک بیفتاد و اسکندر صورت آن قضیه را با اهل مجلس امیر حسن بیک چون اصغا نمود با فتراز
حال میرزا جهانشاه تفحص نمود که کدام طرف بیرون رفته باشد درین اثنا سر و ترکش شاه را پادشاه بیک داشت پیش آوردند سر جهانشاه را امیر حسن
بیک دید سراپایش مجروح و ترکش و شمشیر نشان او در آن باب چگونه شهزاد کان کشته شد و این سر و ترکش را باید دید یکی از ان مرده است و آرد
امیر حسن بیک بتفتیش آن مشغول شد و در آن روز میرزا جهانشاه جامه پوشیده بود جمعی کشته شده بار از لشکریان می‌شنیدم که او شب گریان بیمار
و جز بر داشت حکم شد و اسکندر را پیدا کرده مجلس آوردند و امیر حسن بیک از ان قصه استفسار نمود اسکندر صورت حال را بر جمعی از کسان گفت تقریر کرد
و امیر حسن بیک جمعی را در صحرا برای انگشتر و جسد تا احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر انجناب از دغدغه دشمن فراغت یافت فتح را
گشت و یوسف را میل کشیده خبر این فتح مبین و غزیمت نام داشت باطراف عالم رسید امرای جهانشاه بر میرزا جهانشاه از بی‌دینی آگاه شده میرزا
حسن علی را که پدر او داده بود بپادشاهی برداشته و خزانه تمامی ابواب خزائن را گشاده و صد و پنجاه هزار تومان علوفه مرسوم داده غالب است که پادشاهان آن
انجمن پیر شده باشد ذکر واقعه پادشاه عظیم الشان سلطان ابوسعید کورکان انار الله برهانه و افاض علیه شئابیب الغفران
و فراد یس الجنان بیت کدام سرو سهی را سپهر بالا داد که بار خشک بکردش بانکش بیداد که را نهاد فلک تاج سروری بر سر که عاقبت چو دنش
بدست چپای او ننهاد عاقبت الامر آفتاب لقا باقی غروب فنا گردید و مزرع حیات بداس ممات نگردد همیشه در دو نانهال امل سرو قد برچوب در
عمر بالا کشیده و بیک دگر حریف اصلی از آن منغص نگرد هرگز که از شراب مسرت دلانه اقداح افراح نوشیده تا چه روزگار از کاس یاس او را
شراب مسموم فنا کامی چشید بیت مؤید اقبال دمؤکد اجلال است و چون عهد علیا الدوله سلطان سعید ابوسعید ابراهیم قمی از یورت حسن بیک ایلان شد
باردوی میرزا سلطان سعید رسیده در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان بد دغدغه در حرکت آمدند مقارن اینحال امرای خراسان مرحله قطع
گذاشته باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون سلطان مشاهده نمود که کار از دست رفت وقت بیرون زمان عزیمت به شب برتافت و امیر حسن بیک
مانند برق و باد از عقب بشتافت و آنحضرت را گرفته تمشیت باردو رسانید و مهم فطان بسراده حضرت پادشاه را مضبوط نگاه داشته و بعد از دو روز امیر حسن
بیک او را طلب داشت و چون نزدیک ببارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانید و بعد از آنکه در مجلس
دو پادشاه عظامی ترکمان قرار گرفته شد امیر حسن بیک هر گونه شکایت آغاز کرده حکایات ماضی در میان آورده و داخل میگویند که خویش باز رانده و جفا
در برابر دیده بود بر زبان گذرانید و میرزا سلطان ابوسعید جواب‌های مناسب دقت بود باد ادا رسانید و چون از جانبین هنگامه کشید بسیار زد و خورد شد امیر حسن بیک
آن پادشاه حمیده خصال را بطوع و مغلوط بوده باز گردانید و در خاطر داشت که او را به ولایت رساند بلکه بمحالات از اسباب تملک جهان پادشاهی ترتیب نمود
او را به یار خویش فرستاد و چون در آن امرا در کار دولت مشورت کرده ایشان باتفاق گفتند که درین زمان هر گونه مخالفت ظاهر شود خاطر شاهزاده
اعتماد نمود اکنون از طرف انواع ملامت و محنت باد و رسیده و اصحاب دولت داد باشد که شیرمردی غافل چگونه از دیو غضب باشد دل را حال از گاه

ه قادر گردد این دیار را زیر و زبر گردانند و بیشتر از همه قاضی شروان در باب اخذ و اعدام میرزا سلطان ابوسعید اعلی رسانیده اظهار نموده باوی گفته بود که بواسطهٔ مخالفت
شروان شاه ذکر حشم ما گویا که حسن بیگ را لشکر حشمی استیلا یافت والا این صورت کامیر میشد قاضی اندیشید که اگر از این ورطه خلاص شود درین دیار استیلا یابد
خاک شروان را توبره اسبان خراسان برد و بنا بر تفاریق ری شروان شاه در خاطر دارد و دوم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه امیر اوزون بیگ میرزا
یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بایسنغر فرستادند و چون نزدیک رسید شاهزاده از بارگاه بیرون آمد و پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه خود برد حضرت
گردون سریر سلطان ابوسعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند هم اینجا بنشین و او در آن نشست و هم بکار رسید در همان مکان روی بعقبه
نشسته رشتهٔ حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت بیت هرگز زمان بود که ایشان ناگاه : فرمان ده روزگار فرمان یابد ذکر در بیان
حکایات از هر باب در وقایع بیستم تاریخ است و خاتمت کتاب و تعداد آن چون میرزا سلطان ابوسعید از هستی خویش بیرون آمد روز
روز اکبر در دشت محشر در میان خلایق ظاهر شد و مردم او چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و سپاه از رعیت باز نمی‌شناختند بیت فرو ماندگان را درون رستخیز
نه روی ستیز و نه راه گریز : دیوان ترا کمه از شیشهٔ ضبط بیرون جسته منتظر چنین روز بودند و در آن روز سر کشیدند و آتش غارت و تاراج را اشتعال دادند و به نهب
و سبی مشغول شدند و سنور خیمه و خرگاه و سراپرده بر پای بود امیر حسن بیگ در رسید و بر در بارگاه فلک اشتباه سوار ایستاد و بضبط خزاین و نفایس
و خزانه و جواهر فرمان داد و جواهر سراپای و سفیدان خوانش با کمال [illegible] و بدستور معهود [illegible] قیام نمایند و در روز علفان بهرام صولت تفتیش کردن مرا
در آن امر جد و جهاد نمی‌نمودند و چون لشکر ترکمان عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند قبض و حکم از تاراج باز نمی‌ایستادند امیر حسن بیگ
چند کس را از خیم [illegible] جان ستان بر خاک هلاک و دیوار انداخت و طوفان بلا را باز کرده بود [illegible] فرمان داد سپاه ترکمان [illegible] حشای
بیرون آوردند و مجموع آنچه [illegible] امیر حسن بیگ نهادند [illegible] الاتباع نغایافته امرای خراسان و لشکر چغتای
در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردیدند اعیان و سپاه خراسان را رعایت و عنایت فرموده شاهزاده عالیشان را [illegible] خواص و مقربان
میرزا سلطان ابوسعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان گشتند و بسیاری از ایشان بحبس اسیری گرفتار آمدند و در قلعه محبوس شدند میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ را گرفته با اردوی حسن بیگ آوردند و در قلعه محبوس شدند و میرزا سلطان محمود با سید مراد و طایفه‌ای از امرا در ضمان سعادت و اقبال روی
بخراسان آوردند و جمعی از امرای سمرقند و صدور هرات [illegible] در طوق و زنجیر کشیدند و امیر احمد موسیکه و امیر احمد یار و امیرک و عبدالکریم و امیرک عبدالرحیم
صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب [illegible] اهل بنوا و زنجیر بودند و چون امیر عبدالرحیم صدر مردی متکبر [illegible] بود [illegible] میرزا
سلطان ابوسعید با حسن بیگ [illegible] و سخنان ناملایم بعرض [illegible] بنده بود از رفقا [illegible] حکم شد [illegible] را پوست کندند و از بارگاه [illegible]
لشکر نصب نمایند [illegible] چشم [illegible] رو دیده [illegible] گرفتاران چون در ایام [illegible] چون بر قانون عقل [illegible]
از آن مهلکه خلاص یافته باطراف و جوانب رفتند و مخدومی افادت مآب مولانا قطب الدین طبیب متوجه دیار روم شد [illegible] یافت رحمت ایزدی
پیوست و چون خبر وفات او بهرات رسید افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین [illegible] انیس و همدم و طبیب و محرم جناب [illegible] اکنون ملازم جناب [illegible]

حضرت اعلی فرستاد مراسم تعزیت بجای آورده بقصه امیر حسن بعضی مقربان و مخصوصان سلطان سعید را ضعف لان پوشیده بچشم عنایت و عاطفت در حال
ایشان نگریست مدت سلطنت میرزا سلطان ابوسعید انار الله برهانه در مملکت بدخشان و سمرقند با انقراض هشت سال بعد در خراسان [illegible] هجده
سال و چون از [illegible] کامی رحلت نمود میران نامی یادگار بگذاشت اسامی شاهزادگان بدین موجب است [illegible] با میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ و میرزا سلطان محمد میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا مراد میرزا سلطان حسین میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایت [illegible]
محبوس شدند چنانچه ثبت افتاده و میرزا سلطان محمود از [illegible] اولاد سلطان سعید بود که از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان احمد
برادر بزرگ خود و برحسب فرمان سلطنت [illegible] رفت و میرزا سلطان محمد مقدم برادر نامی گرامی داشت و چندگاه در مقام محبت با یکدیگر بسر میبردند عاقبت میرزا
سلطان احمد به تخلیص و ترغیب جمعی از ملازمان نموده بعزم کشور ستانی از ظاهر سمرقند [illegible] و سعی و اهتمام امیر قنبر علی خان [illegible]
ولایت حصار [illegible] و حکومت آنجا باز و مملکت بدخشان مع توابع و مضافات بشاهزاده عالمیان قرار یافت و در تاریخ مذکور [illegible]
[illegible] حال میرزا الغ بیک [illegible] سلطان سعید کابل را مع توابع و ملحقات بشاهزاده عالمیان قرار داده ارزانی داشت [illegible]
گردانید و امیر بابا [illegible] زمین داشت چندگاه [illegible]
شاهزاده [illegible] برادر امیر بابا [illegible]
برداشت و در اوایل شروع در عصیان امیر بابا امیر شجاع الدین محمد [illegible] برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابای [illegible] متوجه کابل شدند و میرزا الغ بیک
استخلاص [illegible] برادر امیر بابا دید امیر شجاع الدین محمد [illegible] ولایت [illegible] شاهزاده را برگرفته [illegible] رفته اند و مردم [illegible]
ایشان آمدند و شاهزاده را از [illegible] در دره [illegible] سنگهای عظیم استوار [illegible] شاهزاده را به امیر شجاع
الدین بردند [illegible] بار دیگر شاهزاده بر مسند سلطنت کابل و غزنین [illegible] محمود سبکتگین [illegible] و در این تاریخ [illegible] سنه تسع و تسعین و ثمانمایه
در [illegible] و حکومت مشغول گشت [illegible] از حال میرزا ابابکر [illegible] میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده کرده امرا اعظم
مهمات آنجا [illegible] فرمان [illegible] تسخیر ولایت بدخشان گشت [illegible] سلطان محمود [illegible]
بحکومت آنجا [illegible] اشتغال داشت و در [illegible] صاحب [illegible] عازم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهزاده سلطان محمود [illegible] بدخشان را [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] ولایت [illegible]
بدخشان را [illegible] امیر اسماعیل [illegible] میرزا ابابکر [illegible] ولایت [illegible] و چون [illegible]
امیر محمد [illegible] شاهزاده [illegible] و چون [illegible]
سلطان سعید [illegible] سلطان محمود [illegible] از آشوب [illegible] فرمان [illegible] عراق [illegible] خواجه شمس الدین

صاحب دیوان بود و از علوم و فنون بهره داشت نوبت دیگر میرزا الغ بیگ در ولایت بدخشان استیلا یافت و شرح این قضیه سابق مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
میرزا سلطان ابوسعید ولایت اندخود را بمیرزا عمر شیخ داده امرا و نواب جهت شاهزاده را بسر و درستی عمارت آن بتعیین نمود و قرشی را
بالکوب و فرغانه را ولایت را بنوعی معمور گردانید که مغول و یونس خان و غیرهم طمع از آن برکندند و درین تاریخ شاهزاده جوانبخت در آن دیار بتخت حکومت
و سلطنت استقرار دارد و الا قضیه سلطان مراد چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید او را بحکومت امیر و حصار و فرغانه و امیر نظام الدین احمد برلاس
در آن سرزمین احتشام تمام داشت بحکومت شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن مملکت بفراغبال گذرانید چون ولایت عراق و آذربایجان
در تحت تصرف شرکای حضرت سلطان سعید آمد شاهزاده بحسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت نمود ناگاه در اثنای راه خبر گرفتاری پدر شنید بخاطر گذرانید و عازم
بازگشت گردید شد و در اثنای آن گرمسیر ... از آب هیرمند گذشت امیر یوسف ترخان بموجب فرمان از قندهار بجانب کرمان رفته ملازمت شاهزاده نمود و از آب گذشته
کشتیها را بجانب پایان آب سرداد و آوازه انداخت که لشکر شاهزاده رسید و از آنجمله تفرقه کمال الحرص واز آب گذشته بعد از چند روز باز یافت و یوسف ترخان فرصت
غنیمت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بد حال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمد و آنحضرت او را در زمان بسمرقند پیش
برادران فرستاد و چون حکم برادران نسبت با وحکم اخوان یوسف داشت بار دیگر بخراسان و بسلطان صاحبقران آورد و تربیت و عنایت فرموده حکومت شاهزاده را
جهت مصلحت مملکت بعهده مرو فرستاد و دیگر خبری از و پیدا نه میرزا سلطان ابوسعید در حینی توجه بعراق مرو بمیرزا سلطان حسین داد در دارالسلطنه هرات قایم مقام خود کرد شاهزاده
چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال داشت و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان صاحبقران تا شاهزاده را روانه سمرقند گردانید لاجرم میرزا سلطان ولد چهار
میرزا سلطان ابوسعید محافظت آن ولد را غیر از مرادات رجوع فرموده ایشان از سر طمع و رغبت بخدمت او کمر بسته پوشیده نماند که مجملی از احوال اولاد و امجاد سلطان
سعید در همین مقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسید در مجلد سابع از اوراق حضرت قادر صانع رقم زده کلک بیان خواهد گشت ذیل کتاب الحمد والمنة که بمدد
توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید در حالتی که سواد اوراق در اثنای تالیف و تلفیق این
روایات عجیبه و حکایات غریبه روی متوجه بر غرابت داشت قلم مشکین رقم خلاصه آنرا باین شیوه بیان ادا گردانید چون این نخل امید نهال
گلبن خوشخرام قلم بمیدان جلوس حضرت خاقان سعید انارالله برهانه رسید ضعف جگر دوز و کم دست بر این راقم حروف استیلا یافته وقت حرکت ملکه مجال التفات
و اطبای مسیحانفس بمعالجه این غریب بیکس پرداخته بسلوک طریق احتماء و پرهیز و در نظر تصحیح از بسیار رنگ معتاد شده اکرده چنانچه قرار داده بودند ... بر کوشت و نان
مطلق بان منتظم شده و ده سیر شوربا و یک پیاله شربت صباح و یک کاسه وار آخر روز فرمایند و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق گاوزبان بجای آب باید نوشید
و چون جان کنیه عزیز نموده نایاب منحصر این یکی شدن را از شربت انجام تجاوز جایز نداشت و با وجود این ضعف قوی احتیاط نموده دل از شرب آب آن ..
منع نفس نمودند و مخلص حقیقی اطبای را فوزی عظیم دانسته بلکه جرعه عشر شهد غنیده مکشوف و مبهم و ... آفرینده لوح و قلم آگاه واز برای سلطنت حضرت خاقان سعید بمقام ابهت
دولت میرزا سلطان ابوسعید انارالله برهانه این ضعیف نحیف داستان بر بعضی است نا رسیده اقتاد و نوشته گشت و از صعوبت در میان شوال ... و یک
صفحه را نگشته در ضمن کتابت و تحریر کند و بعضی از زمره اطبای گفته‌اند این ضعف از ازاله مرض باعدم از دیاد آن دخل تمام دارد و اگر در بعضی لیالی ارادت ... کتابت صحف اعراض

میفرمود و دران باب اهمال ورزیده با استراحت مشغول میگشت و خوابهای پریشان میدید از هیبت آن بیدار میگردید تا قرار نامفرط بیشتر بالکشه بکمال تحفظ می‌آید

و چون بدستور سابق در تحریر شروع مینمود حواس بی‌ساطس گرده و خوابهای خوب در رؤیای صادقه مرغوب اتفاق می‌افتاد و بسیاری از شبها

چشم این ناتوان می‌غنود از ضعف لیلی تا وقت طلوع فجر بکمال اشتیاه می‌آمد و باشد به تکلف انجامید بظهور می‌پیوست لا از کرامات حضرت علامی منقبت اعلا

منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم یسمح بمثله الادوار ما دام الفلک الدوار زرد و الفکر افلاطون و الفطرة الغریزة دانشه الحکمی للامر اواه فالفهم

بالآراء العالیة انجب ارباب الدول واجمهم بالفضائل المتعالیة الذی لم یر عین الافلاک مثله ولم یسمع اذن الاعصار بعدیله موسس اساس العدل و الاحسان قامع

بنیان الظلم و العدوان الذی لا مه مفتح ارزاق العلماء و الفضلاء و لاد به مصابیح داجین الضعفی و الفقراء مقرب الحضرت السلطانیه مرجع اعاظم امراء الدولت

الخاقانیه المختص بتائیدات الملک العلا الاکبر نظام الملة و الدنیا و الدین علی شیر زین الله تعالی مسند الامارت باثر للاقدام و نصر باض المملکه بمفطیر الاقلام

بیت: الهی تا بود افلاک و انجم ❊ مبادا نام نیکش در جهان گم ❊ بتائید الهی باد منصور ❊ به تدبیرش ممالک باد معمور

حسب الفرموده عالیشان رفیع مکان معالی شان سمو القدر و المکان سنی الهمة الامتنان نخبه غرفت و سعادت نشان سیادت و نجابت نوالان

و ثمره شجره فتوت و کامکاری ثمره حدیقه مروت و بخشش دری گوهر درج نامداری اختر برج کامرانی و اقتدار برادر عالی حضرت برادر گار

شاب المعز و المکرم میرزای ستوده شیم عطا [illegible] دام عمره در وجه مسعودش در سیاه حضرت معصوم محفوظ و کلام جاش

از حوادث روزگار محفوظ باد این چاپ [illegible] سلخ شهر شوال المکرم بجلد ششم روضة الصفا بخط حقیر فقیر اقل کتاب

ابن محمد رضا محمد حسن سمت اتمام پذیرفت سنه تسع و ثلاثون مایتین الف من الهجرة

النبویه الف الف التحیه امید چون ناظران مطالعه کنند سهود

نسبت کاتب بالخشنده و او را بدعای خیر یاد نمایند اللهم

اغفر للمومنین و المومنات و لنا و لوالدینا

و لمن دعی الحسنه

